تاریخ ماد



ا. م. دیاکونوف

ترجمهٔ کریم کشاورز

مجموعهٔ ایران شناسی
زیر نظر: احسان یارشاطر

تاریخ ماد

تالیف

ا. م. دیاکونوف

ترجمهٔ

کریم کشاورز



بنگاه ترجمه و نشر کتاب
تهران ۱۳۴۵



منظور ازانتشار مجموعهٔ ایران شناسی اینست که آثاربرگزیده‌ای که بزبانی غیر از زبان فارسی دربارهٔ ایران و ایرانیان نوشته شده دردسترس فارسی زبانان قرار گیرد.

این مجموعه گذشته ازآثار خاورشناسان، شامل سفرنامهٔ سیاحانی‌که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجا گذاشته‌اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی‌که گوشه‌ای ازاحوال مردم این‌کشور را بازنموده‌اند خواهدبود.

امید میرود که انتشار اینگونه آثاراستفاده ازتحقیقات ایران‌شناسان را آسان‌ترکند وموجب توسعهٔ آشنائی با تاریخ وفرهنگ وهنر وادبیات‌ایران وسرگذشت بزرگان آن‌گردد. ا. ی.

فهرست مطالب

فهرست تصویرها

فهرست نقشه ها

فهرست جدولها

مقدمهٔ مترجم

مادها تنها قبیله‌های آریائی زبان بودندکه پیش از دوران هخامنشیان در بخش بزرگی ازایران زمین‌کنونی دولت‌گونه و پادشاهئی داشتند . عهد ایشان از لحاظ طول زمان حتی بیش از دوبرابر روزگار فرمانروائی شاهان هخامنشی بوده است .

مادها امپراطوری بزرگ آشور را تار ومارکردند و خود وقومها وقبیله‌های بسیار را از قید بندگی‌آن دولت ستمگر وجبار آزاد ساختند ؛ ولی تاریخ ماد و دولت و پادشاهی ایشان فصل مستقلی درتاریخ ایران نداشته و مورخان غالباً سرگذشت آنان را همچون مقدمه‌ای به تاریخ هخامنشیان نقل کرده و می‌کنند .

در طی نیم قرن اخیر برخی کشفهای تازهٔ باستان‌شناسی به‌عمل آمده و لوحهائی قرائت شده‌که بعضی ازگوشه‌های تاریك تاریخ ماد را بالنسبه روشن ساخته است .

گرد آوردن این مدرکها و سندهای تازه و تنظیم و تدوین ونقدآنها مستلزم وجود و همت کسی بود که ــ گذشته از شور و علاقه ــ بتواند مستقیماً از آنها بهره‌گیرد .

ایگور میخائیلوبیچ دیاکونــوف متخصص فقه‌اللغه و تــاریخ خاور باستانی و کارمند ارشد موزهٔ نامی ارمیتاژ و استاد علوم تاریخ و عضو افتخاری

انجمن آسیائی سلطنتی بریتانیا و صاحب تألیفهای فراوان در تاریخ مشرق کهن و فقه‌اللغه و زبانهای اکدی و شومری و اورارتوئی وغیره که درشعبهٔ انستیتوی اقوام آسیائی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد مقام ارجمندی دارد شایستهٔ دست زدن به‌این‌کار پرارج بوده است .

وی انجام این مهم را وجههٔ همت ساخت و این راه‌نو راگشود وازگام‌زدن در جاده های کوبیدهٔ دیگران چشم پوشید و به نقد سندهای معلوم و تطبیق آنها با مدرکهای باستان‌شناسی و لوحهای نوگشوده و استنتاج منطقی از مجموع پرداخت و حاصل کوشش پرارج وی کتابی است که به نام «تاریخ ماد» ترجمهٔ آن تقدیم‌خوانندگان و پژوهندگان پارسی‌زبان می‌شود .

بدیهی است ، چنانکه مؤلف در مقدمه یاد کرده این تاریخ صورت قطعیت‌نداردو کشفهای آیندهٔ باستان‌شناسی ویاالواحی که‌بعدهاگشوده‌شودممکن است دگرگونیهائی در جزئیات وحتی‌کلیات موضوع پدیدآورد .

نگارندهٔ این سطور - مترجم «تاریخ ماد»- باوجودکمی مایه فقط به سبب توجهی که جمعی از دوستان دانشمند به انجام این ترجمه ابراز کرده بودند و علاقه‌ای که خود به موضوع کتاب داشته به این کار که برتر ازتوانائی او بوده مبادرت ورزیده است .

مترجم وظیفهٔ خود می‌داند از استاد و دوست بسیار گرامی آقای سعید نفیسی‌که نسخه‌ای از این تألیف نفیس را در اختیار وی گذاشته وآقای دکتر احسان یارشاطر استاد دانشگاه و مدیر عامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب که «تاریخ ماد» به همت و کوشش ایشان و دیگر کارکنان آن بنگاه منتشر می‌شود و آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه که متن کتاب را مرور کرده اسامی تاریخی و اصطلاحات مذهبی و غیره را اصلاح کرده‌اند و آقای مسعود رجب‌نیاکه‌کار دشوار تصحیح حواشی و تعلیقات بسیار مفصل کتاب‌را به عهده داشته‌اند و آقای عبدالله سیار که طبع کتاب زیر نظر دقیق ایشان صورت گرفته و آقای کمال اجتماعی که در طی ماههای متمادی به‌کار دشوار

غلط‌گیری نمونه‌ها و کلمات نامأنوس همت گماشتند ، سپاسگزاری کند .

بدیهی است مسئولیت خطاهائی که روی داده باشد به‌عهدهٔ مترجم است.

دراینجا به‌بعضی نکات ، که بهتر است خواننده در نظر گیرد ، اشاره می‌شود :

در تاریخ ماد به بسیاری از اسامی برمی‌خوریم که برای بار اول درایران شنیده می‌شود ویادرکتابی نقل می‌گردد وبرخی اسامی دیگر درمنابع وترجمه‌های دیگر فارسی به صورتی دیگر و یا به چند صورت دیگر آمده .

برخی ازاسامی به‌سبب نبودن صوت وحرف «ه» و«ق» و«غ» و«آ» در زبان و خط روسی ممکن است اندکی تحریف شده باشد مانند رود «هالیس» (قزل ایرماق) که در چند جا «گالیس» نوشته شده و در غلطنامه تصحیح گردیده است و غیره .

تحریر لاتینی کلمات به صورت صوتی است و املای اصلی آنها در نظر گرفته نشده است .

کتاب «تاریخ ماد» در سال ۱۹۵٦ چاپ شده و مؤلف در حین تجلید از روی مدرکهائی که بعد از تألیف و چاپ کتاب به دست او رسیده چند نکته افزوده که در صفحهٔ بعد نقل می‌شود .

توفیق خوانندگان را آرزومند است .

کریم کشاورز

تکملهٔ مؤلف

در سال ۱۹۵٦ قطعات تازه‌ای از تاریخ وقایع بابل مربوط به سالهای ٦۳۳ — ٦۲٦ ، ۵۹۵ — ٦۰۸ و ۵۵٦ ق.م. منتشر شد ، که به یاری آنها (D. J. Wiseman. Chronicles of Chaldaean Kings. London, 1956.) می‌توان جریان وقایع آن زمان را بدقت و صراحت معلوم ساخت . در زیر مهمترین نکات دقیق را نقل می‌کنیم :

مربوط به ص ۳٦۸ و ۳٦۹ — ظاهراً سین شاریشکون در سال ٦۲۹ آغاز حکومت کرد . کاندالانو که در سال ٦۲۷ درگذشت علیه وی خروج کرد . زان پس نابوپالاسار در رأس شورش قرارگرفت و فقط در پائیز سال ٦۲٦ لقب پادشاهی یافت . نابوپالاسار موفق شدکه سراسر بابل را در سال ٦۲۲ ویااندکی دیرتر تصرف کند . ظاهراً عیلام باوی متحد بوده . سین‌شوملی‌شیر محتملا فقط در حدود سال ٦۲۲—٦۲٦ ق.م. علیه سین — شاریشکون خروج کرد .

مربوط به ص۳۸۸ و۳۸۹ — درسال ٦۰۸ بابلیان به‌ناحیهٔ بیت‌هانونیه در اورارتو حمله کردند . از سال ٦۰۷ نابوخودونوسور عملیات جنگی را رهبری می‌کرده و مصریان را در زیر حصار کارکمیش و خامات درهم شکست . در آن زمان در تاریخ وقایع دیگر نامی از مادیها دیده نمی‌شود . نابوپالاسار در ماه اوت سال ٦۰۵ درگذشت .

مربوط به ص ٤۳۸ — در سالهای ۵۹۵ — ۵۹٦ میان نابوخودونوسور دوم وسلطان مستقل عیلام (؟) جنگی وقوع یافت . ممکن است‌که بابل شوش را در تصرف نداشته ، این فرض‌که جنگی میان نریگلی‌سار باماد درگرفته بود تأیید نمی‌شود ولی در عوض شرح لشکرکشی وی به‌کیلیکیه تامرز لیدی (سالهای ۵۵٦ — ۵۵۷) در دست است . رجوع شود به حاشیهٔ ۲۹ فصل هفتم .

تاریخ ماد

تالیف

ا. م. دیاکونوف

سخنی از مؤلف

در دوران باستان دولت «ماد» ودولت «ماننا» ـ سلف آن ـ امپراطوریهای معظمی‌را تشکیل‌میدادند. امپراطوری «ماد»، با اینکه‌دیری‌نپائید، وظیفهٔ تاریخی مهمی‌داشت. «ماد» یوغ‌آشور را که بتقریب سراسر آسیای‌غربی‌راتحت‌سلطهٔ‌خویش داشت، بر انداخت و هجوم اسکیتها را دفع‌نمود و اقوامی‌چند را که بحالت بدویت میزیستند وارد دایرهٔ مدنیّت ساخت و مطیع نظامات دولتی کرد. ظاهراً تعالیمی که بعد مبنای دین زرتشت قرار گرفت‌ودر تکامل معتقدات وافکارمردم جهان‌باستان نقش مهمی‌ایفاء نمود، درخطهٔ امپراطوری ماد بسط یافت.

بخش اعظم سرزمین ماد درمنطقه‌ای قرارداشت که بعد ها آذربایجان نامیده شد و درجنوب رود ارس واقع بود. بنظرمیرسد که حکم دولت ماد گاهی در اراضی شمالی‌آن منطقه(جمهوری شوروی‌آذربایجان کنونی) نیزنافذبود. نام «آذربایجان» خود ازکلمهٔ مادی «آتروپاتن» مشتق است و شکی‌نیست که درطی‌تاریخ پیچ درپیچ و طولانی‌وکثیرالجوانب پیدایش مردم آذربایجان، عنصر نژادی ماد نقش مهمی بازی کرده، حتی‌دربعضی ادوارتاریخی وظیفهٔ هدایت ورهبری‌را بعهده داشته است. بدین سبب توجه فوق العاده ای که محافل اجتماعی آذربایجان بمسائل تاریخ ماد مبذول میدارند، قابل درك میباشد.

کتاب حاضر که برای انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ فرهنگستان علوم ج . ش . س آذربایجان نوشته شده است باید تاحدّی بپاره‌ای مسائل یادشده پاسخ دهد.

هدف این تـألیف روشن کردن مسائل بسیار معضل و مهم مربوط به منشأ و پیدایش و تشکیل مردم آذربایجان نمی‌باشد ومؤلف که کارشناس تاریخ و لغت خاور- باستانی است بهیچوجه خودرا صالح وآماده برای بحث درآن نمی‌شمارد. کتاب‌حاضر فقط دربارهٔ دولت ماد نوشته شده است. تذکر این نکته نیزضروری است که از تمام تاریخ آندولت گفتگو نمی کند و منحصراً مربوط بتاریخ آن کشور از عهد عتیق تـا زمان ایجاد دولت مادی «آتروپاتن» وانشعاب وتجزیهٔ آن از آنچه دراصطلاح ماد- سفلی یا ماد بزرگ نامیده می‌شود، میباشد، که در ادوار مابعد هیچگونه رابطه ای با تاریخ آذربایجان نداشته است. تحریر تاریخ «آتروپاتن» مستلزم استفاده ازمنابعی است که ازحدود صلاحیت مؤلف خارج میباشد وبنا براین ازجملهٔ مسائلی که‌دراینجا مورد پژوهش است، نیست.

تألیفی که بخواننده عرضه میگردد کتاب درسی تاریخ ماد نبوده بلکه بیشتر تحقیقی‌است درتاریخ آن کشور. و بدین سبب جریان تاریخی را نمیتوان در سراسر کتاب بوجهی‌موزون بیان کرد، بنابراین به‌برخی‌مسائل که نیازمند بررسی‌وتجزیه و تحلیل ویژه‌ای‌بود، توجه خاص مبذول گشته وجای‌بیشتری بدان تخصیص داده شده است. درنتیجه گاهی این‌روش منجر بانحراف ازبیان اصل مطلب وخط مشی اساسی گشته است. بخشهـای دیگری که به پژوهشهای ویژه نیـازمند نبوده، یا چنین تحقیقاتی دربارهٔ آنها ازحیّز امکان خارج بوده بصورت فشرده تر عرضه گشته و ممکن است ازلحاظ ادای حق مطلب وتعقیب خط مشی‌اساسی‌بشکل مستمرتری‌ازآن‌سخن گفت. گرچه‌شایداینگونه‌تنظیم کتاب‌برای عدهٔ کثیر خوانندگان عادی‌دشواریهایی پدیدآورد. ولی‌با این‌حال مؤلف می‌پندارد که این تألیف فقط مورد علاقهٔ متخصصان

نخواهدبود . وبدین‌سبب کوشیده است تا شیوهٔ بیان‌درمتن کتاب حتی‌المقدور روشن وعامه فهم باشد و ترتیب مطالب اصلی‌بنحوی صورت گیرد که خواننده نه فقط پاسخ مسائل مورد علاقهٔ خاص خویش‌را در آن بیابد بلکه در درجهٔاول، بامراجعه به متن تألیف ، باتاریخ مادآشناشود .

ضمناً وظیفهٔ دیگروجداگانه‌ای نیزبعهدهٔ مؤلف‌بوده است واین کتاب‌بااینکه مدعی احراز کمال نیست ، میبایست نخستین مجموعهٔ مطالب موجود باشد و در تحقیقات بعدی مسائل مطروحه و همچنین امر پژوهش منشأ و پیدایش و تشکیل عناصر نژادی که در ترکیب مردم آذربایجان دخیل‌بوده‌اند ، مورد استفاده‌قرار گیرد. بنابراین مؤلف بویژه برای مسائل‌زبان وسازمان قبیله‌ای جای بسیار تخصیص داده است وحال‌آنکه هدف وی‌بیان تاریخ زبان ومنشأ واشتقاق نژادی نبوده است .

برای‌اینکه مجموع این مطالب مانع از بیان تاریخ نشود ، بیشتر موادی که جنبهٔ اختصاصی‌داشت درحواشی و تعلیقات ذکرشده است نه درمتن . گرچه حواشی و تعلیقات به زیرصفحات نقل شده است[1] ، ولی‌ـ نظربه حجم‌آن ـ چنانچه بموازات قرائت متن خوانده شود ، درك مطلب را دچار دشواری می‌سازد بدین سبب توصیه میشود که خواننده فقط در صورت قرائت بعدی و مکرر ویا قرائت عمقی به حواشی مراجعه کند . زیرا که حواشی و تعلیقات یاد شده برای خوانندهٔ متخصص نوشته شده است (نه متفنّن) .

با اینکه مطالب ویژهٔ متخصصان ازمتن اصلی کتاب جدا شده ودرحاشیه‌آمده است ، معهذا کوششی که برای حد اکثر استفاده از مدارك موجود و گنجاندن آن در متن نیز بعمل‌آمده است تا اندازه‌ای‌آنرا سنگین ساخته . شاید بخصوص، درفصل دوم ـ که مربوط بتاریخ نظامی تجاوز آشور به خاك ماد است و (بسبب پراکندگی اراضی مورد نظر از لحاظ سیاسی) بدشواری جذب میشود ـ این نکته بیشتر بچشم

(۱) در این ترجمه حواشی وتعلیقات بپایان‌کتاب منتقل شده است .

بخورد . این نقیصه در یك کتاب درسی تاریخ قابل رفع است ولی در تألیفی که جنبهٔ تحقیق دارد ودر عین حال مجموعه‌ای از مدارك و مطالب موجود است ، شرح و بسط بسیاری ازجزئیات اجتناب ناپذیر بوده . معهذا معتقدم که جزئیات یادشده، جریان اصلی تاریخ را تحت‌الشعاع قرار نداده است .

مؤلف نیك می‌داند که در بسیاری از احوال تاریخ ماد میتوان نظر دیگری ـ جز آنچه وی‌دارد ـ ابرازداشت . قلّت فوق‌العادهٔ منابع ویك جانبه بودن آنهاواختلاف وتضاد عجیبی که درمورد تاریخ برخی اعصار در میان آنها وجود دارد ، هرپژوهنده‌ای را ناگزیر میسازد که عرصهٔ فرض‌و‌گمان را بسط دهد . در هیچیك از تاریخهای‌عهد عتیق بقدر تاریخ ماد اینهمه اظهار نظرهای گوناگون وضد ونقیض وغالباً بی‌اساس و عجیب وغریب (درشرح وقایع واموارسیاسی ودیگر جوانب تاریخ نویسی) بعمل‌نیامده است . بدیهی است که کتاب حاضر نیز از فرض و حدس عاری نیست . گرچه مؤلف کوشیده است تا توسن‌حدس و گمان را مهار کند وفرضیات خویش را برمدارك‌بسیار مثبت وبی‌غرض مبتنی سازد . ضمناً هر بار که استنتاجی بر پایهٔ فرض و حدس باشد مؤلف تذکر داده است ، تا نتایجی که بر مبنای استوار قرارندارد ، بخواننده تحمیل نگردد . بالطبع‌جریان ظاهری وقایع‌را ـ که مؤلف‌بیاری‌استنتاج‌بیان کرده ـ نمیتوان از هر جهت درست و بی‌نقص پنداشت . مؤلف بهیچوجه مدعی نیست که بطور قطع تاریخ ماد راپیکره ریزی کرده است . ومیل دارد کتاب حاضر نه چون بازپسین‌سخن بلکه سرآغاز پیدایش وآفرینش تاریخ ماد در دانش شوروی شمرده شود .

مؤلف دربیان واحیای جریان‌تکامل‌تاریخ اجتماعی‌واقتصادی ماد با دشواریهای بزرگ روبرو شد و با قلّت فوق‌العادهٔ مطلب و منابع مصادف گشت . با اینحال ، تئوریهای علمی نقطهٔ اتکای محکمی برای شخص محقق می‌باشد . اوضاع و احوالی که همعنان‌پیدایش جامعهٔ برده‌داری‌بوده‌است ونخستین گامهائی که جامعهٔ مزبور در

طریق تکامل برداشته بحدی مورد مداقهٔ نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که بمحض در دست داشتن چند مدرك پراکنده و آثار و امارات غیرمستقیم وغیره میتوان جریان ومشی تکامل را چنان که تقریباً موافق با حقیقت باشد ــ بطورکلی ــ مشخص نمود و پیشرفت هرمرحله را جداگانه معین کرد.

مؤلف با یك دشواری دیگر ــ که رفع آن بسیار مشکل بود ــ روبرو شد. باین معنی که منابع موجود بقدری قلیل است که نگارنده ناگزیر بود از هرمطلبی قطره قطره اطلاعات ممکن را استخراج کند. گذشته از این منابع مزبور گوناگون است (باستان شناسی، کتبی، آثار باقیه در زبانها) و مهمتر از همهٔ آنها ــ یعنی مدارك و منابع کتبی ــ بزبانهای مختلف نوشته شده است. منابع کتبی که برای احیای تاریخ ماد ضرورت دارد بزبانهای سومری واکدی (بلهجه‌های بابلی وآشوری) و عیلامی و اورارتویی وپارسی باستانی واوستایی وعبری قدیم ویونانی ولاتینی وارمنی قدیم نوشته شده و خطوطی که مورد استفاده قرار گرفته نیز بهمین قدر گوناگون است. برای بررسی نامها (که در مقام خود منبع تاریخی مهمی شمرده می‌شوند) وبطورکلی برای مطالعهٔ مدارك زبانشناسی Linguistique بایدبزبانهای هوریتی وزبانهای مختلف ایرانی وآرامی وغیره توسل جست.

بدیهی است که هیچ مورخی نمیتواند به فقه‌اللغة اینهمه زبانهای گوناگون آشنایی کامل داشته باشد. این که مؤلف تنها مورخ نبوده بلکه زبانشناس نیزمی‌باشد، در تدوین وتنظیم این کتاب فوق‌العاده ویرا یاری کرده است ومعلومات عمومی وی در رشتهٔ زبانشناسی باو کومك کرده است تا از مطالب و مدارك زبانهایی هم که در آن تخصص ندارد استفاده نماید. معهذا، گرچه هرجا مقدوربود باصل منابع رجوع کرده است، ولی در مورد اوستا وبرخی دیگرمنابع ایرانی وارمنی ناگزیر به ترجمه‌های موجود متوسل شده است.

اما راجع بمدارك و منابع دیگر زبانها ،آشنایی مؤلف طبعاً با السنهٔ مزبور متفاوت است و فقط در مورد زبانهایی که بخط میخی نوشته می‌شده ، میتواند با استقلال کامل بتحقیق پردازد. بدین سبب لازم دانست در بسیاری از مسائل با علمای متخصص فقه‌اللغة مشورت کند؛ وباین مناسبت مایل است مراتب حق شناسی خویش را ازیاری‌واندرزهای و.آ. لیوشیتس Livchitz در قسمت فقه‌اللغة ایرانی، وبانو س.و. پولیاکووا Poliakova در فقه‌اللغة عتیق و بانو ك. ب. استارکوا Starkova در فقه‌اللغة عبری قدیم ، تقدیم دارد . بدیهی است اشخاص یاد شده که مورد شور مؤلف قرار گرفته‌اند بهیچوجه مسئولیت‌مطالب متن کتاب را ، بشکلی که از زیرقلم وی درآمده وهمچنین خطاها واشتباهات ممکنه را بعهده ندارند .

میتوان گفت که مؤلف حتی‌القوة منابع کتبی وزبانی را بطورکامل ودقیق‌مورد استفاده قرارداده ودرآن تحقیقات خاص‌بعمل‌آورده است . ولی‌درمورد مدارك‌باستان‌ـ شناسی ومردم شناسی ودیگر مدارك متشابه وضع چنین نیست و مؤلف باستانشناس نمی‌باشد و از استنتاجهای آمادهٔ علم باستانشناسی استفاده کرده است ؛ و بهیچوجه ساعی نبوده است که تمام مدارك و مطالب را در این زمینه عرضه دارد و یا آنها را مستقلاً مورد تجزیه وتحلیل قرار دهد .

خواننده دراین کتاب مطالب‌کافی‌دربارهٔ باستانشناسی‌ماد نخواهد یافت. گرچه از نظر احیاء و کشف ونمایاندن منظرهٔ تاریخی ، مطالب مزبور نیز در ردیف دیگر منابع مورد استفاده قرار گرفته است . ولی بطورکلی این تألیف برآثار ومنابع کتبی وتا حدی‌آثارباقیه در زبانها مبتنی‌میباشد . واین شکل کتاب کاملاً موجّه است، زیرا که فعلاً فقط ماقبل تاریخ کشور ودولت ماد تا اندازه‌ای بیاری باستانشناسی درشرف روشن‌شدن است واز مهمترین‌دورهٔ حیات امپراطوری بزرگ ماد ـ که در نظرما حایز اهمیت می‌باشد ـ اثری درآثار یادشده (باستانشناسی) وجود ندارد .

مؤلف امیدوار است که درآینده مسائــل باستانشناسی ودیگر مطالب مربوط بتاریخ ماد ـ اعم از آنچه در این تألیف آمده یا نیامده است ـ مورد پژوهش محققان دقیقتری قرار گیرد. وشاید کتاب حاضر تا حدی بایشان یاری کند.



اکنون بجااست سخنی چند دربارهٔ شیوهٔ تحریر اسامی واصطلاحات ـ شیوه‌ای که در این کتاب بکار بسته شده است ـ گفته شود. بطورکلی طرق و موازینی که در مورد هرزبان باستانی مقبول عامه است مرعی گشته وفقط طرز تحریرکلمات یونانی از این قاعده مستثنی می‌باشد.

در تمام مواردی که منظور نظر از بکار بستن مواد ومطالب زبانهای گوناگون (وازآنجمله نامهایی که درآن زبانها بکار رفته) این بوده که خواننده بتوانــد دربارهٔ منشأزبان یاخویشاوندی زبانها وغیره داوری کند، مؤلف معتقد است که طرزتحریر مرسوم لغات یونانی برای خوانندگان غیرمتخصص در زبانهای باستانی تولید اشکال خواهد کرد. چنانکه میدانیم عادةً لغات یونانی یا با حروف یونانی نوشته می‌شد یا علی‌الرسم با حروف لاتین که قواعد طرز تحریر آن از دوران‌روم قدیم تدوین‌شده‌بود. ولی با این طرز ادای کلمات یونانی، در ذهن خواننده‌ای که با تاریخ زبانهای‌باستانی آشنا نباشد درمورد دقت وصحت‌ادای‌کلمات مادی ودیگرلغات ونامها، توسط یونانیان قدیم، تصورغلطی‌پدید می‌آید. فی‌المثل‌خواننده‌ای که بزبانهای لاتینی ویونانی‌آشنا نباشد ازکجا می‌داند که «ایپسیلون» (ایگرك) کهماآنرا در رسم‌الخط لاتینی‌بشکل «i ـ ای» تلفظ می‌کنیم در زبان یونانی زمان هرودوت بجای «او» بکار می‌رفته است و «زتا» (در رسم‌الخط لاتینی Z) چون «زد Zd» تلفظ میشده، و «خی» (ch لاتینی) نه «خ» بلکه «ك» دمی aspiré تلفظ میشده والخ؟ نباید ازنظر دور داشت که این مطالب ازلحاظ تشخیص‌ارزش‌اسناد زبانی‌واجد اهمیت می‌باشد. بدین سبب ما تصمیم گرفتیم

رسم و سنت جاری را ترك گوییم و رسم‌الخط زیر را برای حروف یونانی بکار بندیم

جدول شمارهٔ ۱

حروف یونانی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده	حروف یونانی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده	حروف یونانی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه قدیمی	شیوهٔ کتابت آن حروف: شیوه‌ای که در این کتاب اختیار شده
Α α	a	a	Κ κ	k	k	Τ τ	t	t
Β β	b	b	Λ λ	l	l	Υ υ	y	u
Γ γ	g	g	Μ μ	m	m	Φ φ	ph	ph
Δ δ	d	d	Ν ν	n	n	Χ χ	ch	kh
Ε ε	e	e	Ξ ξ	x	k͜s	Ψ ψ	ps	p͜s
Ζ ζ	z	zd, z	Ο ο	o	ŏ	Ω ω	o	ō
Η η	e	ē	Π π	p	p	Ου	u	ou
Θ θ	th	th	Ρ ρ	rh, r	rh, r			
Ι ι	i	i	Σ σ ς	s	s			

بمنظور سادگی وسهولت درمقایسهٔ کلمات زبان اوستایی با لغات دیگرزبانها ، بعضی از ریزه‌کاریهای‌املای اوستایی واز آنجمله حروف صدادار افزوده بمیان‌کلمات متروك گشت وفی‌المثل برای هئوروتات Haurvatāt ـ هروتات Hurvatāt وبجای‌پایتی‌ـ پاتی و الخ نوشته شد . «دیفتونگ‌ها» یا مصوتهای مرکب با در نظر گرفتن ریشهٔ آن تحریر شده ـ ai ، بجای‌aē ، au و ao . حرف š (از نظر ریشه rt) بشکل rt ادا شده است . در بسیاری از موارد درکلمات اوستایی و فارسی باستان شکل اصلی را (با خط ربط ـ درآخر کلمه) بجای حالت فاعلی nominatif آورده‌ایم .

در نوشتن لغات دیگرزبانها تلفیق ph ، kh و th وغیره رابرای ادای بیصداهای دمی aspiré بکار برده‌ایم[۱] . حروف یونانی $\beta, \gamma, \delta, \varkappa, \vartheta,$ در متن خط لاتینی فقط برای ادای بیصداهای حلقی بکار برده شده است : مثلاً δ بجای th انگلیسی صدادار و ϑ بجای th خفی از بن دندان بکار رفته است و γ بجای (گ) «Γ روسی» درکلمهٔ

(۱) درلغات عبری قدیم وآرامی دمی‌بودن حروف مشخص نمی‌باشد زیرا تفاوت بیصداهای‌غیردمی muet ودمی aspiré در زبانهای یاد شده جنبهٔ تلفیقی دارد .

«Bogotlly» طبق تلفظ جنوب روسیه (تلفظی میان غ و گ ـ مترجم) و یا «غ» آذربایجانی (منظور «غ» خفیف است ـ در رسم‌الخط آذربایجان شوروی) و x («خ» در زبانهای سامی بشکل h̠) تلفظ «خ» راسخت‌تر از زبان روسی ادا میکند. اما β ـ صدائیست میان «ب» و «w» انگلیسی.

نقطهٔ زیرین هر حرف باصطلاح بیصداهای مشدّد را مشخّص مینماید (که سخت و با مدّ تلفظ می‌شوند؛ ṣ شاید بشکل «تس ts» تلفظ میشده است)؛ š، «ش» روسی را ادا می کند و ž، «ژ» و J، «ج» و C، «تس» و č، «چ» را می‌رساند. علامت ç ش ملایم یا خفیف ـ یا صدایی را که شاید شبیه «شچ» بتلفظ روسیهٔ وسطی بوده‌است ـ ادا میکند[1].

خطی بر حروف صدادار، علامت مدّاست[2]. علامت کمان مانند، رو یا زیر حروف علامت اختصار مفرط در تلفظ می‌باشد.

(۱) بعضی علامات (بخصوص در زبانهای سامی) که ندرتاً بکاررفته چنین‌است: (') اخراج هوا ازحلق، مانند سرفه‌ای خفیف. (ʾ) حرف بیصدا است که باانقباض حنجره هنگام عبورجریان‌هوا تشکیل‌شود. ḥ ـ مانند «ه» پیشین ولی بدون شرکت اوتاد صوت (مانند «خ»). و نیز ḫ شکلی از š نهایی است ودر تعداد قلیلی از لغات هندی‌بکاررفته وصوت دیگری دارد. ś صدایی از نوع «س» یا «ش» است. ā بمعنی صدا داری بسیار خفیف وکوتاه‌است و ä «اِ» مصوت بازاست‌که به «a» نزدیک میباشد. دایره‌ای زیر l̥ بمعنی تلفظ خفه وزیر r̥ بمعنی‌تلفظ «r» مصوت‌است ṇ ـ «ن» است که از بینی تلفظ شود (چون درکلمهٔ king انگلیسی). در زبانهای ایرانی y و در زبانهای سامی j بجای «ی» بکار رفته است. (مثل تلفظ یای ساکن آخرکلمه در «ری» ، و «جای» ـ مترجم)

(۲) در زبان اکدی ـ کلاهک بشکل هشت یا circonflexe

مقدمه‌ای برای بررسی تاریخ ماد

۱ـ منابع مستند و نقلی

نوشتن تاریخ ماد، بسبب وضع منابع، کاری فوق‌العاده دشوار وپیچیده است. تا اواسط قرن گذشته وضع ماد تقریباً مانند دیگر کشورهای خاور باستانی بود و دربارهٔ سرزمین مزبور و همسایگان آن جز اطلاعات قلیل نیمه افسانه و جسته و گریختهٔ مؤلفان یونانی چیزی در دست نبود. ولی در ظرف صد سال اخیر علم تاریخ با مقدار زیادی مدارك واسناد مربوط بتاریخ بابل و آشور و دیگر کشورهای خاور باستانی غنی گشته وهزاران سند کتبی وآثار زیر خاکی از ده‌ها شهرك بدست‌آمده است. اما بررسی اوضاع ماد ازمسیر عمومی وپیشرفت علم تاریخ بر کنارمانده‌است. کافی است یادآور شویم که هنوز در قلمرو مادیها یك شهر هم مورد حفّاری قرار نگرفته است وحتی یك اثر کتبی نیز که مربوط بدوران دولت مادیها باشد در دست نیست ودربارهٔ تاریخ مادیها ــ همچون صد سال پیش ــ از روی اطلاعات منابع‌بیگانه داوری می‌کنیم، بااین تفاوت که‌ازاواسط قرن گذشته منابع میخی نیزبمنابع یونانی افزوده شده است.

اما راجع بمنابع باستانشناسی ــ تذکر این نکته لازم است که در قلمرو

آذربایجان شوروی حفریات علمی مرتباً بعمل آمده است واکنون نیز بعمل میآید. نتایج این کاوشها که توسط ای. جعفر زاده و س. م. قاضی‌اف و دیگران بعمل میآید باید دربررسی تاریخ ماد مورداستفاده قرار گیرد ولی نه مستقیماً بلکه بطورغیرمستقیم. علی‌رغم اینکه فرهنگ وتمدن ماد باستانی و آلبانی کهن[1] تا اندازه‌ای نزدیك بیکدیگر بودند و محتملاً مردم آن سرزمین‌ها نیز بمیزان وسیعی از یك نژاد و تیره بشمار می‌رفتند معهذا نباید از یاد برد که درآنزمان برخی از نواحی دارای اساس اقتصادی مشترك نبودند و بدین سبب نمیتوان میان فرهنگ و مدنیت مردم آلبانی و فرهنگ ماد علامت تساوی وتشابه قرار داد.

در آنسوی ارس حفریات و یا اکتشافاتی در بعضی تپه‌ها بعمل آمده (در تپه حصار نزدیك دامغان و تپه سیلك نزدیك کاشان و تپه گیان نزدیك نهاوند و گوی تپه نزدیك ارومیه وبعضی نقاط دیگر) ولی این کاوشها بوسیلهٔ باستانشناسان فرانسوی و امریکایی صورت گرفته است وتقریباً فقط در مرزهای خارجی ناحیهٔ تاریخی مادها بعمل آمده وآثاری که کشف شده است بیشتر مربوط بدورهٔ جماعت بدوی می‌باشد. ما دربارهٔ آثاری که از حفریات مزبور بدست آمده‌است، بعداً سخن خواهیم گفت، ولی ازآنجایی که پژوهش حاضر بیشتر مبتنی بمطالب منابع مکتوب می‌باشد آثارمکشوف را (که چندان زیاد نیست) موردتجزیه وتحلیل ویژه وجزء بجزء قرار نخواهیم‌داد.

مهمترین مراحل تاریخ ماد قدیم ـ ازآغاز تشکیل طبقات در جامعهٔ مزبور تا تأسیس امپراطوری بزرگ ماد وسپس (بعد از استقرارحکومت پارس) پیدایش سلطنت «ماد ـ آتروپاتن» ـ از لحاظ منظور ما، بیشتر بیاری مدارك و مطالب آثار مکتوب روشن شده است. اطلاعاتی راکه از این‌راه بدست آمده‌است نمیتوان فراوان‌دانست،

(۱) نام باستانی ناحیهٔ کوهستانی قفقاز شرقی ـ درکرانهٔ دریای خزر ـ که اکنون جزوآذربایجان‌شوروی و داغستان است ـ مترجم

فقط در مورد بعضی از دوره‌ها تاریخ نظامی مشروحاً در دست است. باقی جزئیاتی است که باید از منابع فراوان که بزبانهای گوناگون در ادوار مختلف نوشته شده ومیزان وثوق بآنها نیز متفاوت است، گردآورد.

آثاری که بخط میخی موجود است، بیش از منابع دیگر مطالبی دربارهٔ قلمرو ماد در دسترس ما می‌گذارند. اقصی مرز غربی مادآینده دامنه‌های جبال زاگروس در دیدگاه شومریان وهمچنین هوریتها و عیلامیان و بعدها بابلیان وآشوریان ـ در سراسر تاریخ آنان ـ از آغاز هزارهٔ سوم تا سده‌های آخر قبل از میلاد، قرار داشته است. منابع میخی در برخی موارد اطلاعاتی دربارهٔ نواحی داخلی ماد نیز بدست می‌دهند. بویژه منابع آشوری (مربوط بدورانی که از قرن نهم قبل از میلاد آغاز گشته به قرن هفتم ق. م. پایان می‌یابد) واجد ارزش بوده، تاریخ مصادمات نظامی آشوریان را با مادیها در دورهٔ پیش از تأسیس و استواری امپراطوری مادیها تا حدی روشن می‌سازند.

اکنون اندکی بتفصیل، از ویژگی‌های چند دسته از آثار میخی سخن بگوییم.

منابع شومری واکدی قدیم ـ تا اندازه‌ای بسبب تسخیر دو رود (بین‌النهرین) جنوبی بدست قبایل کوتی که از سرزمین مادیها برخاسته بودند و ضمناً بمناسبت لشکرکشی‌های سلاطین شومری واکدی به فلات زاگروس ـ قدیمترین اطلاعات‌را دربارهٔ سرزمینی که بعدها کشور مادیها نامیده شد، بدست می‌دهند. مدارك زیرجزو منابع مزبور است: فهرست اسامی فرمانفرمایان کوتی ـ که علی‌الظاهر منشأ آن اطلاعات رسمی بوده و بخشی ازآنچه را اصطلاحاً «فهرست سلطنتی شومر» مینامند تشکیل میداده است[۲]؛ شرح شاعرانه‌ای دربارهٔ جنگ اوتو هگال پادشاه شومری شهر اوروك با تیریکان پادشاه کوتی[۳]؛ یادداشت وقایعی که کاهنان غیب گودر آن باره پیش‌

گویی کرده‌اند[۴] و از آنجمله وقایع مربوط به کوتیان و همسایگان ایشان لولوبیان که ساکن جبال ماد بودند ؛ نام‌سالها (در دو رود ـ بین‌النهرین ـ قدیم مبدأ تاریخی وجود نداشت وسال شماری از روی وقایع برجسته بعمل میآمد و هر سال بنام‌واقعهٔ برجسته‌ای که وقوع یافته بود نامیده می‌شد . از آنجمله بود وقایع‌مربوط بدلشکر کشیهای سلاطین شومر و اکد بجبال زاگروس[۵] والخ . مدارك یاد شده تماماً مربوط به هزارهٔ سوم ویا آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد است . اما منابع ما دربارهٔ هزارهٔ دوم قبل از میلادآثار میخی عیلامی وآشوری است .

آثار عیلامی عبارت است از نوشته‌های پادشاهان عیلام (سوزانی یا خوزستان کنونی در جنوب غربی ایران) که بزبان محلی عیلامی و همچنین زبانهای اکدی و شومری تنظیم شده است. متأسفانه از نوشته‌های پادشاه شیلهاك ـ اینشوشیناك (قرن دوازدهم پیش از میلاد) که بگذریم دیگر نوشته‌ها تقریباً بالتمام مربوط بساختمان معابد وکاخها وتشریف وتخلید نامهای شاه وکسان وی میباشد ، و مدارك تاریخی در آن بسیار اندك است. مقداری اسناد دولتی، گزارشها وصورتحسابهای مالی واقتصادی نیزبزبان‌عیلامی ازدوران نخستین شاهان هخامنشی (قرن ششم پیش از میلاد درشوش و قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد در استخر فارس) موجود است : اسامی خاصی که در این گزارشها وصورتحسابها دیده می‌شود تا اندازه‌ای به تعیین منشأ وترکیب نژادی مردمی که در نواحی مجاور ماد زندگی می کردند کومك می کند[۶].

منابع میخی‌آشوری مربوط به هزارهٔ دوم پیش از میلاد بسیار قلیل است[۷]. و تقریباً تنها از کتیبه‌های پادشاهان تشکیل شده و مربوط بمراسم و سازمان مذهبی میباشد وفقط بطورضمنی ـ وآنهم‌کلی ـ نتایج‌پیروزیهای‌عمدهٔ پادشاه رانذکرمی کنند. درکتیبه‌های یاد شده گاهی باسامی کشورها و قبایلی که در مشرق آشور زندگی می کرده‌اند برمی‌خوریم ولی از کتیبه‌های مذکور هیچگونه اطلاعی دربارهٔ جریان

واقعی پیش‌آمدهای تاریخی وطرز زندگی وفرهنگ و تربیت و مدنیّت قبایل مزبور بدست نمی‌آید.

اما کتیبه‌های آشوری مربوط به قرن نهم تاهفتم پیش از میلاد صورت‌دیگری دارد[۸]. برخی از آنها مشروحاً وبلسانی شیوا، اطلاعات فراوان دربارهٔ کشورهایی که محل‌پادگان واقامت دستجات جنگی آشوربوده، بدست می‌دهند (متأسفانه کتیبه‌های مزبوردربارهٔ ممالکی که ماوراء حدود دسترسی‌سپاهیان پادشاهان بوده، خاموشند).

کتیبه‌های آشوری این‌عهد به چند نوع‌یادسته منقسم‌می‌گردد: ۱ـ «نامه‌هایی بخدا» ـ گزارشهای مشروح دربارهٔ یکی از لشکرکشیها که بعنوان معبد خدای بزرگ آشور می‌باشد. گزارشهای مزبور را هنرمندترین کاتبان ادیب تنظیم نموده و مبتنی بریادداشتهای اصلی دبیران شاهی وصورتهای غنایم بوده است. یکی از «نامه‌های بخدا» درلشکرکشی سارگون دوم علیه «اورارتو» درسال ۷۱٤ قبل ازمیلاد می‌باشد وباتاریخ ماد رابطهٔ مستقیم دارد. ۲ـ «سالنامه‌ها» ـ یاشرح لشکرکشیهای سالیانهٔ پادشاهان که از روی گزارشهای بدوی خلاصه و تنظیم گشته است و برخی بخشهای آن مختصر و ساده گشته و از تحریف خالی نمی‌باشد. ۳ـ «کتیبه‌های بازدید کلی» ـ مجموعی از شروح لشکرکشی‌های یك پادشاه از لحاظ جغرافیایی، نه تقدم و تأخر تاریخی. ٤ـ «کتیبه‌های پیروزی» که فقط حاوی نتایج پیروزیها بطور اختصار می‌باشد و ترتیبی در آن مراعات نگشته است.

باستثنای متون دستهٔ اول که مانند اسناد میخی عادی بر «صفحات» سفالین منقورمیشد، دیگر نوشته‌ها براستوانه‌ها، مخروطها ویا منشورهای سفالین وصفحات سنگ نقرمیگشت وعادةً بمناسبت ساختمان عمارتی دریی آن قرارداده میشد؛ بانیان آن می پنداشتند که وقتی ساختمان (که عموماً دربین النهرین ازخشت خام بود) کهنه شد وفرو ریختن آغاز کرد یکی از پادشاهان آینده تصمیم به‌تجدید بنای آن

گرفته ودیوارها رابرداشته کتیبه‌را مکشوف خواهد ساخت وخاطرهٔ اعمال پادشاهان بدین نحومحفوظ خواهد ماند. «کتیبه‌های پیروزی» یافتحنامه ها بر رویکارونمای سنگی اطاقهای کاخ ها نیزدرجای نمایانی نقرمیشد[۹].

لازم به تذکر نیست که مضمون کتیبه ها بغرض و جانبداری فراوان آلوده میباشد وچون بمنظورتخلید نام وتجلیل پادشاهان آشورتنظیم‌شده، شکستهاوناکامیهای ایشانرابا خاموشی برگزار کرده دروصف فتوحاتشان غلو نموده، طریق اغراق میپیماید. معهذابیاری انتقادتاریخی غالباً میتوان بآسانی هستهٔ حقیقت تاریخی‌را از آن جدا کرد. لااقل در مواردی که سخن ازلشکرکشیهای موفقیت آمیز آشوریان درمیان است این عمل مقدور میباشد؛ درموارد مذکورممکن است بعضی اطلاعات نیز دربارهٔ زندگی داخلی اقوام وقبایلی که باآشوریان درتصادم بودند استخراج کرد وبدست آورد. اما اگر آشوریان درجایی شکست کامل خورده بدین سبب (یا بعلت دیگر) بیان وتسجیل آن واقعه را در کتیبه لازم‌نشمرده‌باشند، وضع پژوهنده بدترودشوارترخواهد بود و هیچ اطلاعی از آن حادثه بدست نخواهد آمد. فقط در بعضی موارد منابع ومآخذی از نوع دیگربما کومك میکنند ـ اینها آثار کتبی میباشد که بمنظوراعمال نفوذ درافکار اتباع ورعایا واخلاف تنظیم نشده‌است. ازآن‌جمله‌است: ۱ـ نامه‌های بایگانی دولتی پادشاهان آشور ـ گزارشها وخلاصهٔ گزارشهای جاسوسان واطلاعیه‌های اداری ونظامی گوناگون ورونوشت فرامین پادشاهی ومکاتبات سیاسی وغیره: مقدارنسبةً زیادی از این مدارك پربها وموثق مربوط به نیمهٔ دوم قرن هشتم‌وقرن هفتم قبل‌از میلادرا در دست داریم. دریغ که تنها اندکی‌ازاین نامه‌هامربوط باموروسرزمین‌ماد است؛ این مدارك بلهجهٔ محاوره‌ای آشوری ـ زبان اکدی ـ که کمتر تاکنون‌موردمطالعه‌قرارگرفته وازبسیاری جهات فهم آنها دشواراست، میباشد.[۱۰] خطابیهٔ پادشاهان آشوربه هاتفان خدایان و تقاضای جوابگویی بمسائل گوناگون که جنبهٔ سیاسی داشته و بویژه در

مورد وقایع مختلفه‌ای که برای آشور خطرناك وتهدیدآمیز بوده است[۱۱] دراین اسناد نگرانیهای سیاسی پادشاهان آشور آشکارا بیان شده است. سؤالاتی که مربوط بوقایع سرزمین مادها بوده ومربوط بزمان سلطنت دو پادشاه یعنی: «آسارخاردون»[(۱)] و «آشور باناپال»[(۲)] میباشد (سالهای ۷۰ الی ۵۰ قرن هفتم قبل از میلاد) بدست ما رسیده ولی متأسفانه بالکل ضایع شده‌است؛ احیای این اسناد و کشف ومرتب ساختن آنها از روی تاریخ امریست بس دشوار. منابع آشوری از سال سی‌ام قرن هفتم قبل از میلاد باینطرف وجود ندارند. گذشته ازاینکه مآخذ مزبور ازلحاظ اثبات ماهیت وقایع تاریخی واجد اهمیت میباشد از جهت تعیین تاریخ وقوع آنها نیز فوق‌العاده مهم است[۱۲]. منابع اورارتوئی ازلحاظ مضمون با مآخذ آشوری متشابهند وعبارتنداز آنچه پادشاهان اورارتو برصخره‌ها وسنگ قبرها و ابنیه نقر نموده، ساختمانی را بنیاد ویا پیروزئی را درآن یاد کرده‌اند وهمچنین کتیبه‌هائی از نوع «سالنامه‌ها» که ازلحاظ خشکی مضمون ونثردگی عبارات از کتیبه‌های متشابه آشوری ممتازمیباشند. این مدارك بروقایعی که درقرن هشتم پیش ازمیلاد در مرزهای سرزمین ماد وقوع یافته پرتوی می‌افکند و حوادث مذکور را تا اندازه‌ای روشن میکند. عجالةً برای فهم زبان اورارتوئی مشکلات فراوان وجود دارد[۱۳].

از لحاظ موضوع مورد علاقهٔ ما «وقایع سالیانهٔ» بابلی نیز اطلاعاتی بدست میدهد. نخستین وقایع‌نگاری‌های مزبورمربوط به هزارهٔ دوم‌قبل‌ازمیلاد میباشدولی این‌تاریخها ظاهراً از دوران سلطنت «نابونصّر»[(۳)] ـ ازاواسط‌قرن هشتم‌پیش‌ازمیلاد ـ بطور سالیانه تنظیم میشده. سلسله وقایع تاریخی تا آغاز قرن سوم قبل از میلاد منقطع نشده ولی فقط بخشی ازمتون بما رسیده است. از لحاظ تاریخ ماد ـ درفاصلهٔ میان سالهای ۶۱۶ و ۶۱۰ قبل‌ازمیلاد ـ «تاریخ گد»[(٤)] واواسط قرن ششم‌قبل‌ازمیلاد

(۱) Asarxaddon (۲) AŠŠurbanapa (۳) Nabonassar (٤) Gedd

«تاریخ نابونید» واجد اهمیت خاص میباشد.

وقایع تاریخی در اسناد مزبور بلحنی بسیار خشك ومختصر ومنقطع بیان شده است و بالکلّ فاقد جزئیات میباشد[۱۴].

گذشته ازاین متون وقایع نگاری، کتیبه های پادشاهان بابل نیز که باانشائی پرطمطراق وزبانی بالعمد مهجور نوشته شده، ازلحاظ ماحاوی مدارك مهمه میباشند (کتیبهٔ کورش پادشاه ایران بزبان بابلی که اصطلاحاً «اعلامیهٔ بابلی کورش» نامیده میشود نیز جزو همین اسناد است)[۱۵]. ولی برخلاف کتیبه های آشوری مطالب مربوط بسیاست خارجی در آنها بسیارقلیل است وفقط برحسب تصادف درمیان متون فراوانی که بمسائل دینی و ساختمانی اختصاص داده شده گاهی اشاره‌ای بمسائل سیاسی مشاهده میگردد.

برخی از مطالب تورات نیز ـ چون معاصر وقایع سرزمین ماد بوده ـ جزو منابع ومآخذ شمرده میشود. مهمتر ازهمه اشارات ومطالبی است که ازخطابه‌های وعاظ یهود واسرائیل (یا باصطلاح پیامبران اسرائیل مانند: ناحوم نبی ـ در پایان قرن هفتم وارمیاء نبی درآغاز قرن ششم وغیره) استخراج میتوان کرد.

درشرح وقایع مذهبی وتاریخی تورات ـ یا باصطلاح «کتاب پادشاهان» (که علی‌الظاهر بشکلی که در قرن ششم قبل از میلاد مدون گشته و بعدها دستکاری و بنام «تواریخ ایام» مسمّی گشته) بدست ما رسیده.

سرنوشت سرزمین ماد در تحت سلطهٔ امپراطوری ایرانی هخامنشیان در کتیبه های سه زبانی[۱۶] شاهان ایران وبویژه در کتیبهٔ بزرگ داریوش اول در صفحهٔ بهستان منعکس است. در کتیبهٔ اخیرالذکر از انقراض قدرت گوماتای مُغ بدست داریوش ووقایعی که براثر آن در طی سالهای ۵۲۱ و ۵۲۲ قبل ازمیلاد[۱۷] رخ داد سخن رفته است. جملهٔ منابع یاد شده از آنجهت که توسط معاصران حوادث مذکور

نوشته شده واجدارزش میباشند. مآخذ مزبور را منابع دیگر ـ یامنابع دستهٔ دوم ـ که‌بعدها بیشتر برپایهٔ روایات شفاهی ـ تنظیم شده، تکمیل مینمایند. بدیهی‌است که منابع اخیر، غالباً واجد ارزش کمتر میباشند. ارزش آنها، از یکسو بسته به صحت اصل روایت واز دیگرسو مربوط بوجدان وامانت راوی میباشد. این گروه به دسته‌های فرعی تقسیم میشود و مؤلفان یونان قدیم در ردیف اول آنسان قرار گرفته‌اند.

در یونان از دوران جنگهای ایران و یونان ـ درقرن پنجم پیش از میلاد ـ علاقهٔ خاصی بتاریخ خاور زمین‌پدیدآمد (در جنگهای مزبور ـ سپاهیان مادنیزشرکت داشتند). یونانیان که دربارهٔ منشأ دولت عظیم حریفان خویش می‌اندیشیدند بی‌اختیار به دوران ماقبل تاریخ ایران عهد هخامنشی مراجعه کردند، یعنی‌باوضاع تاریخ مادها و آشوریها پرداختند. یونانیان در بارهٔ آشور اطلاعات بسیار مبهم و آمیخته‌به‌افسانه وعجیب وغریب داشتند. روایات‌تاریخی آشور بطورجبران‌ناپذیری از میان رفته بود ومردم باسواد بلادآشور واعیان‌آن سرزمین در قرن هفتم پیش از میلاد نابود گشته بودند. اما وضع سرزمین ماد چنین نبود. هنوز اخلاف بسیاری‌از افراد خاندانهای ماد که درحیات سیاسی آن مملکت عملاً شرکت داشته زنده بودند وغالباً در امپراطوری هخامنشی نیزشاغل مقامات مهم بودند وعده‌ای از این عناصر غالباً بمناسباتی با یونانیان تماس داشتند. اینرا هم باید بگوئیم که در آن زمان هنوز، محتملاً، اسناد رسمی دولت ماد نیز در بایگانیهای پادشاهان ایران نگهداری میشد. متأسفانه‌یونانیان، قاعدةً، دسترسی‌به‌بایگانی‌سلطنتی‌هخامنشیان نداشتند وبعدها هم بایگانیهای مزبور، درضمن فتح امپراطوری هخامنشیان‌بدست اسکندر، درثلث‌آخرقرن چهارم پیش ازمیلاد، نابود گردید.

اطلاعات پراکنده‌ای دربارهٔ مادها وسلطنت وکشور ماد در نوشته‌های‌مؤلفان

یونانی قرن‌پنجم پیش ازمیلاد موجود است . ظاهراً هکاتی میلتی وهارون لامپساکی ودیونیس میلتی که کتابی دربارهٔ داریوش‌اول وایران‌نوشته وهمچنین کسانت‌لیدیائی مؤلف «تاریخ لیدی» (دولتی درآسیای صغیر) که در اواسط قرن پنجم میزیسته ، در بارهٔ مادیها سخن گفته‌اند[۱۸] وهلانیک نویسنده ومورخ ، منشأ مادیها و پارسیان را با نامهای قهرمانان اساطیری‌یونان «مده» و«پرسه» مربوط میسازد.[۱۹] ولی ازتألیفات آنان فقط قطعاتی که درآثار مؤلفان بعدی نقل شده محفوظ مانده است ، گذشته از این مطالبی دربارهٔ مادیها درنمایشنامهٔ تراژدی «پارسیان» تألیف «اشیل» وغیره دیده میشود . ولی‌برای تنظیم تاریخ مفصل ماد ، بار اول ، درنیمهٔ دوم قرن پنجم پیش از میلاد ، مورخ بزرگ یونانی ومؤسس علم تاریخ یعنی هرودوت هالیکارناسی از مردم آسیای صغیر ، بذل کوشش کرده .[۱۹مکرر]

هرودوت که ظاهراً بعلل سیاسی مجبور به هجرت وترك وطن گشته بود در دوران جوانی بسیار سفر کرد واز بخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه وآسیای صغیر و فنیقیه و مصر وبابل و شاید سرزمین ماد وپارس وسپس مقدونیه دیدن کرد . وی در نتیجهٔ‌این سیر وسیاحت کتبی چند درتاریخ وعادات ورسوم واخلاق کشورهای‌مزبور برشتهٔ تحریر درآورد . طبق عقیدهٔ غالب وشایع ، وی درحدود سال۴۴۷قبل ازمیلاد واردآتن گشت وسخنرانیهائی درمحضرعامه‌بعمل‌آورد وبمحفل دانشمندان وادیبانی که گرد پهلوان آنروزی دموکراسی آتن یعنی پریکلس مجتمع بودند پیوست (گرچه خود ظاهراً دموکراتی معتدل بود) وتحت تأثیرمحفل مزبور دریادداشتهای خویش دست برد وآن اوراق را مورد تجدید نظر قرار داد و بشکل تاریخ بزرگ آسیا واروپا درآورد ومدوّن ساخت . ضمناًتاریخ جنگهای یونان وایران‌می‌بایستی در مرکز توجه وی قرار گیرد . وی در جنوب ایتالیا وفوریا (کلنی یونانی که در تأسیس آن خود سعی فراوان مبذول داشت) نیز در تکمیل تاریخ خود کوشید و

ظاهراً درحدود سال۴۲۵ پیش ازمیلاد در همانجا درگذشت ولی چنانکه باید وشاید باتمام تألیف خود کامیاب نگشت .

براثرمطالعات وپژوهش طولانی که در زمینهٔ شناسائی منابع عهد عتیق بعمل آمده ، اکنون معلوم شده است که گرچه هرودوت ازتألیفات اسلاف استفاده کرده است وبخصوص بانوشته های هکاته و هلانیك و دیونیس آشنا بوده ، ولی در تحریر کتاب خویش برروی هم وبطورکلی تحقیقات شفاهی را پایه قرارداده است ، وبویژه در مورد تاریخ ماد (وپارس) ، بعقیدهٔ قریب باتفاق محققان ، وی از گفته های شفاهی اعیان‌پارس وازآنجمله «زوپیر» که بهآتن هجرت کرده ونمایندهٔیکی‌ازمشهورترین خاندانهای پارسی بوده ، بهره گرفته است . و محتملاً از اظهارات یکی از اخلاف هارپاگ (که یکی ازبزرگان مادبوده[20] وصد سال پیشتر ازآن تاریخ نقش شومی در سقوط سلطنت ماد بازی کرده بود) استفاده کرده[21] . حدس زده میشود که خاندان هارپاگ بعدها در ناحیهٔ لیکیه ـ آسیای صغیر ـ نزدیك زادگاه هرودوت مسکن گزیده ودرآنجا املاکی‌داشته[22] . اینگونه مطلعین میتوانستند اطلاعات نسبةً موثق ولی‌یك جانبه‌ای ، دربارهٔ داستانها وروایات مربوطبه خاندانهای خویش ، دردسترس هرودوت بگذارند .

اما راجع به نقل این روایات ازطرف هرودوت ، لازم‌است تذکرداده شود که « پدر تاریخ » از این لحاظ فوق‌العاده امانت وانصاف نشان داده است . صحیح است که گاهی وحتی درموارد عدیده اطلاعات مندرج در کتاب وی ـ براثر رسیدگی و مقابله بادیگرمدارك ـ نا درست ازآب درمی‌آید . ولی دراینموارد همیشه نادرستی وعدم امانت کسی که‌اطلاعات را دردسترس وی گذاشته درکاربوده‌است وخودهرودوت دخیل‌نبوده وهرجا که هرودوت با شخص مطلع موثق و درستکار وراستگوئی سرکار داشته (وتقریباً درتمام موارد مربوط به امور پارس چنین بوده) ، نوشته های وی را

تازه‌ترین مدارك باستانشناسی وخاورشناسی ــ نه‌تنها بطور کلی ، بلکه درجزئیات‌ناچیز نیز ــ تأیید میکنند . یکی از تأییدات عجیبی که در مورد صحت ودرستی گفته های هرودوت بدست آمده‌همانا کشف معنی کتیبهٔ بهیستون داریوش اول پادشاه هخامنشی بوده است : معلوم شد آنچه هرودوت تقریباً صد سال بعد از وقوع واقعه در بارهٔ تاریخ قتل کوماتای مُغ نوشته واسامی شش تن ازتوطئه کنندگان‌را که در قتل وی شرکت داشته‌اند آورده صحیح بوده است و وی فقط در مورد نام یکی‌از آنان دچار اشتباه‌شده ولی حتی در آنمورد هم نام یکی از نزدیکترین کسان داریوش را ذکر کرده‌است که شخصاً درآن قتل شرکت نداشته[۲۳] .

اگر در نظر بگیریم که نوشته های وی مبتنی برروایات شفاهی است ، نه منابع ومآخذ کتبی ، آنگاه دقت عجیبی که درتنظیم مطالب تألیف‌اوبکار رفته معلوم میگردد . در مطالب بعدی این کتاب به نمونه های فراوانی برخواهیم خورد که اطلاعات مندرجه درتألیف هرودوت را آثار دیگر تأیید کرده‌اند .

متأسفانه با اینکه هرودوت با چندین روایت منابع مختلف آشنا بوده است غالباً فقط یکی‌از آن روایات را نقل میکند . گرچه روایتی را که بنظر او بحقیقت نزدیکتر بوده انتخاب مینماید ، در تمام موارد و دربست نمیتوان بر شمّ تاریخی او اعتماد کرد .

رسالهٔ مختصر هرودوت تنها تاریخ واقعی ومدوّن ماداست که ازعهدباستان‌بما رسیده است . تألیف مزبور سررشته‌ای‌برای تعیین تاریخ وقایع کشور مادــ وبخصوص در دورانی که منابع آشوری مسکوت گذارده‌اند ــ بدست میدهد .

متأسفانه تواریخ مذکور مانند هرتاریخ وسالمهی که برروایات شفاهی مبتنی است نمیتوانند مدعی صحت مطلق باشند .

بگفتهٔ هرودوت سرزمین ماد درآغاز در تحت سلطهٔ آشوریان درآمد وسپس

آزاد شد. مردم ماد مدتی دارای دولت نبودند. نخستین پادشاه ماد که شهر اکباتان را بنا نهاد وسلطنت ماد را تأسیس کرد دیوك (DèioKès) بود که ۵۳ سال حکومت کرد وپسراو فرائورت (Phraortes) که‌پارسیان ودیگراقوام‌آسیائی را مطیع‌خویش ساخت ۲۲ سال سلطنت کرد. وی کوشید برضد آشوریان که در آنزمان تمام «متحدینشان» از ایشان «گسیخته شده بودند» حرب کند، گرچه آشوریان هنوز «وضع نیکی داشتند». فرائورت درجنگ با آشوریان از پای در آمد. کیاکسار (KuèKsarès) فرزند او سپاهیان مادی راتجدید سازمان داد و چهل سال حکومت کرد. ولی کوشش وی نیزبرای تسخیرنینوا پایتخت‌آشور باناکامی مواجه شد زیرا سپاهیان «اسکیت» (سکایان) تحت ریاست مادیا پسر پروتوتی بیاری آشوریان‌آمده ایشانرا نجات دادند.

اسکیت ها سیادت خویش را مدت ۲۸سال برآسیا مستقر ساختند ولی بعد کیاکسار ایشانرا مطیع خویش نمود وسرانجام‌بیاری بابل سرزمین‌آشور را تسخیر کرد. آنگاه کیاکسار کوشید تا سران اسکیت را بـالکلّ نابود سازد. بقایای اسکیت ها به‌آسیای صغیر (لیدی) گریختند واین باعث شد که شش سال جنگ و ستیزمیان«کیاکسار» و«آلیات»پادشاه‌لیدی در گیرباشد.هنگام آخرین نبردخورشید گرفت ودو طرف متخاصم کسوف را بمنزلهٔ علامت و اخباری شمردند و بوساطت «سیدنسی» شاه کیلیکیه و«لابینت» شاه بابل ـ میان‌لیدی وماد پیمان صلح بسته‌شد. مرز دو کشور در امتداد رود کالیس (قزل ایرماك کنونی) معین و آستیاک[1] پسر کیاکسارباد‌ختر «آلیات» ازدواج کرد. پس ازمرگ کیاکسارپسرش آستیاک بتخت سلطنت نشست و۳۵سال‌حکومت کرد وبراثرتحریکات هارپاک یکی‌ازبزرگان ماد ـ که از کیاکسار رنجیده خاطر بود ـ بتوسط کورش فرزند ماندانا دختر

(۱) Astyâgès

آستیاک وکامبیس (کمبوجیه) پارسی ازسلطنت ساقط گشت .

تواریخی که هرودوت ذکرمیکند برروی هم بقراریست که در بالا ذکرشد وگفته های وی تا کنون هم‌استخوان‌بندی ومبنای تاریخ مادشمرده میشود . مطالب مندرج با تواریخ صحیح نیزمنطبق است . مثلاً تاریخ کسوفی که در تألیف هرودوت مذکوراست درنتیجهٔ محاسبات‌نجومی مشخص گشته است که در۲۸ماه مه سال ۵۸۵ پیش از میلاد وقوع یافته[۲۴]. گذشته از آن طبق مدارك بابلی که ربطی با تاریخ هرودوت نداشته معلوم شده است که تاریخ سقوط آستیاک « ایشتوو‌گا»[(۱)] سال ۵۴۹/۵۵۰قبل ازمیلاد بوده است وانهدام نینوا بدست کیاکسار « اووکیش تر »[(۲)] درسال۶۱۲قبل ازمیلاد صورت گرفته .

هرودوت گذشته ازمراتب فوق جائی (۱۰۶،۱۳۰) میگوید که مادیها ۱۲۸سال برآسیا سلطنت کردند . ولی سوای (یا با کسرمدّت) سلطنت اسکیتها (چنانکه در بالا گفته شد ـ بگفتهٔ هرودوت سکیت هـا ۲۸ سال سلطنت کردند[۲۵]) چنین بنظر میرسد که دراین رقم‌اشتباهی وجود داشته‌باشد مگر اینکه هرودوت مدت حکومت « فرائورت » و « کیاکسار» و« آستیاک » را ـ که بحساب خود وی ۹۷سال‌بوده[۲۶] ـ جمع کرده وبدون کسردر نظر گرفته باشد .

ازهمین‌یك موردبی‌دقتی‌تاریخهای وقایعی که هرودوت‌آورده معلوم میگردد. دراین باره دلایل دیگری نیز در دست است . مثلاً نام « لابینت » که گویا در عقد پیمان صلح سال ۵۸۵میانجیگری کرده ، مربوط به «نابوناعید» سلطان بابل‌میباشد (درقانون نجومی بطلمیوس «نابونید» آمده) که درسال۵۵۶بتخت سلطنت نشست[۲۷] . کتیبه های آشوری از شخصی بنام « دای ئوك»[(۳)] یاد میکنند که در سال ۷۱۵ قبل ازمیلاد ازسرزمین ماد به سوریه‌تبعید شده‌بود . محتملاً این شخص همان «دی‌ئوك»

(۱) Ištuvega (۲) Uvakištar (۳) Dayaukk

است که درتاریخ هرودوت ذکر وی‌رفته. ولی‌این‌مدارك آشوری ـ گرچه‌تااندازه‌ای روایتی راکه هرودوت نقل کرده تأیید مینمایند ـ در عین حال در مورد سنین وقوع حوادث آنچنانکه باید وشاید با نوشتهٔ هرودوت مطابقت ندارند. اختلافات‌دیگری نیز در زمینهٔ تاریخ وقایع وجود دارد.

دیگراینکه تذکراین‌نکته ضروری است که‌ارقام مذکور درتاریخ هرودوت مصنوعی است وجزاین نیز انتظاری نمیرفت زیرا که نقل قولها شفاهی بوده ودر این موارد علی‌الرسم اعداد بی کسروسر راست ذکرمیشده است‌تا بهتر بخاطرسپرده‌شود. واقعاً هم۲۲+۵۳=۷۵ و۳۵+۴۰=۷۵ وبرروی هم میشود۱۵۰سال[28].

دیگراینکه۲۲سال سلطنت «فرائورت» +۲۸سال سلطنت‌اسکیتها میشود۵۰ سال، و بـاضافهٔ مدت سلطنت « دی‌ئوك » میشود ۱۰۳سال، ولی ممکن است که در نسخه های خطی قدیمی اثرهرودوت رقم «پنجاه» نوشته شده بوده‌ند «پنجاه وسه»[28] دراینصورت رقم حاصل برابر با «۱۰۰» خواهد بود. مدت حکومت «کیاکسار» و «آستیاک» وحکومت «کورش» ۱۰۴سال است (۲۹+۳۵+۴۰). ولی هرودوت ـ با اینکه این نکته را درتألیف خویش ذکرنکرده ـ شاید میدانسته است که جنگ کورش‌با «آستیاک» سه چهارسال طول کشیده وبدین سبب سالهای‌نخستین‌حکومت کورش با آخرین سنین سلطنت « آستیاک » مصادف بوده. بدین منوال اینجا هم رقمی برابر۱۰۰(۲۵+۳۵+۴۰) وبرروی هم رقم «۲۰۰» بدست می‌آید[29].

البته این نظرها دربارهٔ محاسبه‌ای که مبنای سال وماه وقایع مذکور توسط هرودوت یا مخبرین وی قرارداشته فرضی‌بیش نیست. ولی در هرحال محسوس‌است که پایهٔ محاسبه ها مصنوعی است ومانند تواریخ دیگری که دراین موارد بکاربرده میشود باحتمال قوی عمر نسلها در نظر گرفته شده ویا مبتنی به سنت بوده است. مثلاً: «ازآغاز سلطنت «دی ئوك» تا « فرائورت » نیم قرن ویا اندکی بیشتر سپری

شد ؛ «فرائورت» واسکیتها برروی هم نیم قرن سلطنت کردند ؛ «کیاکسار» قدری بیشتر و «آستیاک» اندکی کمتر حکومت کرد. کورش تقریباً سی سال حکومت کرد و چهار سال با آستیاک در جنگ بود». چون رسم براین باشد که سال ومه باینگونه و شفاهاً نقل شود، چندان باحقیقت مباینت نخواهد داشت ولی در عین حال نباید انتظار داشت که بدون یکسال اختلاف دقیقاً با مدارك دیگر مطابقت داشته باشد. با در نظر گرفتن این مراتب، میتوانیم بطور کلی به تاریخهائی که هرودوت آورده اعتماد کنیم. در سطور بعد خواهیم دید که ظاهراً هرودوت چندان از حقیقت دورنبوده است وتواریخ زیر را که از گفته های وی مأخوذ است می توان بتقریب صحیح دانست:

«دی ئوك» ۷۲۷-۶۷۵ قبل از میلاد (یا، چنانچه یك نام از قلم افتاده باشد اندکی زودتر ـ مثلاً ۷۱۵-۷۶۷)[30]

«فرائورت»	۶۷۴-۶۵۳
«ماد»یها و اسکیتها	۶۲۵-۶۵۲
«کیاکسار»	۶۲۴-۵۸۵
«آستیاک»	۵۸۴-۵۴۹

هرودوت درعهد باستان نیزمورد حملات سختی قرار گرفت. وی را برسبیل تحقیر «افسانه‌پرداز» و«داستان ساز» مینامیدند و«پلوتارك» مورخ سدهٔ اول میلادی کتاب ویژه‌ای «دربارهٔ غرض ورزی هرودوت» تألیف نموده. چنانکه یادآور شدیم علم کنونی برروی هم معتقد است که «پدرتاریخ» کاملاً صادق وراستکاربوده. سبب حملات پیشینیان بوی تا حدّی این بوده است که وی، بنظر خرده گیران باستان زیاده ازاندازه درتصویر وتشریح وضع آسیائیان وبطورکلی غیر یونانیان و«بربرها» ارفاق وبیغرضی ابراز داشته است (ونقطهٔ نظریونانیان بعد از او این بود که بربرهای

مزبور دشمنان دیرین یونان و یا بالطبیعة بردگان ایشان بوده‌اند) . مثلاً «پلوتارك» هرودوت را «بربرپرست» مینامد . هرودوت تا اندازه‌ای درنتیجهٔ بیغرضی مذکور ، وطن‌پرستی محلی و خرده‌بینانهٔ یونانیان را جریحه‌دار ساخت ونشان داد که برخی از رجال « شهر- دولتها»ی گوناگون یونان در مبارزه علیه‌تجاوزکاران - آنچنانکه اخلافشان میل داشتند - در زمینهٔ وطن‌پرستی وحدت‌نظر نداشتند (فراموش‌نکنیم که درقرن پنجم قبل ازمیلاد قوم واحد یونانی هنوز وجود نداشته ومنتقدان ادوار بعد این نکته را درك نمی کردند .) سرانجام هرودوت تاحدی از اینجهت مورد سرزنش قرارگرفته بود که گاهی از جادهٔ بیطرفی وحقیقت جوئی دور شده ووقایع را آنچنانکه خواست هواخواهان پریکلس - پیشوای دولت آتن - بود شرح داده است . معهذا این مراتب در مورد ارزیابی آنچه وی درتاریخ ماد گفته چندان مهم نیست . در عصر جدید نیز بارها برای تخفیف هرودوت کوششهائی بعمل آمده است . مثلاً درپایان قرن نوزدهم «سیس»[1] دانشمندانگلیسی چنین کرد . « ف . ك . میشچنکو»[2] دانشمند روسی[31] نظرهای وی را بوجه درخشانی رد کرد . صحت گفته های هرودوت‌بویژه درمورد تاریخ مادتوسط «دلاتر»[3] بلژیکی مصرحاً تأکید شده است[32] . «هیوزینگ[4]»[33] نیزدرقرن‌بیستم مجدداً کوشید تا تاریخ ماد هرودوت را تکذیب کند .

مؤلف دیگریونانی که پس از هرودوت آمده وباید بحساب آورد « کتسیاس کینیدی» است . نام کتاب او « پرسیکا » Persika « تاریخ پارس »است که بدست ما نرسیده ، ولی قطعات بزرگی ازآن درآثار دیگران منقول ودر دست‌است[34] .

کتسیاس‌پزشکی‌نامی وازخویشان‌بقراط،بنیان گذارطب علمی،بوده ودرحدود سال۴۱۴قبل ازمیلادباسارت‌ایرانیان درآمد[35] وبدربار داریوش دوم شاه‌ایران منتقل

(۱) Says (۲) MiŠčenko (۳) Delattre (٤) Husing

گشت ونخست مدتی در درگاه آن پادشاه وسپس در دربار اردشیردوم منمون۱۷سال زندگی کرد. پادشاهایران گاهی برای مذاکرهبایونانیانازوجوداواستفاده میکرد[۳۶] وی که در سال۳۹۸ پیش ازمیلاد از طرف شاه بمأموریتی بهاسپارت رفته بود پس از آن بمیهن خویش باز گشت وبهکار نویسندگی اشتغال ورزید. مشهورترین تألیفات وی یکی «پرسیکا» (تاریخ پارس) ودیگر شرح مختصری در بارهٔ هندوستان بنام «ایندیکا» میباشد. بگفتهٔ خود «کتسیاس» وی در تألیف کتاب «پرسیکا» از سالنامه های رسمی ایرانی استفاده کرده است ودرموارد دیگر وازآنجمله در مورد «ایندیکا» ازمشاهدات شخصی خویش واطلاعات کسانی که خود ناظر وقایع بودهاند بهره گرفته. این گفتهٔ وی و جنبهٔ داستانسرائی و تفریح‌انگیز نوشتهءای او توجه مؤلفان باستانی بعدی را بوی جلب کرد و غالباً بیش از هرودوت باو ابراز اعتماد میکردند. تقریباً در تمام مواردی که هرودوت و «کتسیاس» در بارهٔ واقعهٔ واحدی سخن گفتهاند، گفتههای ایشان سخت اختلاف دارد واین موجب گشت که عدهای هرودوت را ملامت کرده ویرا نویسندهای که شایستهٔ اعتماد نیست بخوانند. ولی درحقیقت گفتهٔ «کتسیاس» دربارهٔ منابع خویش مطابق با واقع نیست واین نکته را درعصر ما بآسانی میتوان ثابت کرد.

نخست اینکه «کتسیاس» مسلماً بزبانهای شرقی چندان آشنا نبوده ودرهرحال خطوط شرقی را نمیدانسته وبالنتیجه بهیچوجه قادر بخواندن سالنامههای سلطنتی نبوده. ازمدارك بسیارچنین برمیآید که درپایان قرن پنجمقبل ازمیلاد در شوش و استخر عدهٔ کثیری یونانی در پیرامون دربار شاهان ایران اقامت داشتند و بدین سبب یك پزشك یونانی میتوانست سالها درآنجا زندگی کند وزبان پارسی رابهمان اندازه که برای ادای مقصود بهخدمتگاران وبیماران ضرورت داشتهبدانددنهبیشتر. اما اینکه او باخطهای شرقی آشنائی نداشتازمراتب زیرمشهود میباشد. «کتسیاس»

چنین میگوید : «کوه بغستان مکان مقدس «زوس» است . ازطرف باغ صخرهٔ سختی مشهود است که هفده‌استاد[۱] ارتفاع دارد. آن زن (منظور وی سمیرامیس ملکهٔ آشوراست) قسمت پائین کوه را صاف کرده وتصویر خویش را برآن منقور کرده و صد نیزه‌دار درکنارخویش قرار داده وباحروف سریانی (مقصودش خط میخی‌است) چنین نوشته است : «سمیرامیس محمولات چارپایان‌باری را که‌بدنبال وی می‌آمدند درجلگه فروافکند وبرآن صعود کرد وبقله رسید . »

لازم بتذکر نیست که سنگ نوشته های شاهان باستانی شرقی بالکل صورت دیگری داشت ، ولی صحبت برسر این نیست . صخره‌ای که «کتسیاس» شرح داده است در واقع وجود دارد وهمان صخرهٔ مشهور بهیستون یا بغستان باستانی و«جای خدایان» میباشد که واقعاً به اهورامزدا خدای خدایان که یونانیان «زوس» مینامیدند وقف شده‌بود . ولی نوشتهٔ مفصلی که بر آن صخره وجود داشت ــ چنانکه دانسته است ــ بهیچوجه متعلق به سمیرامیس افسانه‌ای (که بقول خود کتسیاس یکهزار وپانصد سال پیش ازعصر وی میزیسته) نبوده بلکه از آن داریوش اول‌پادشاه هخامنشی (نیای بزرگ داریوش دوم ــ یعنی همان شاهی که ظاهراً «کتسیاس» در عهد وی‌بایران‌آمده) میباشد . در واقع تصویر شاه ودوتن جنگاور همراه وی‌منقور است و بالای سرش خداوند بال گشوده است و نه تن اسیر دست بسته در برابر شاه ایستاده‌اند[۳۸] . سنگ نبشته به سه زبان پارسی و عیلامی و بابلی میباشد . مسلم بنظر میرسد که «کتسیاس» این نوشته را نخوانده است . محتملاً زمانی از شاهراه کنار صخرهٔ مزبور عبور میکرده است واشکالی را دیده که ازپائین بدشواری تشخیص داده میشده وباقی ثمرهٔ نیروی تصور وی است که بعدها بکارافتاده . ولی اگر کتسیاس با مدارك بایگانی پادشاهی آشنا میبود ــ محال بود ازمضمون سنگ نبشته‌ها بی‌اطلاع

(۱) بیش از سه هزارمتر ــ این رقم اغراق‌آمیزاست .

باشد- زیرا که بدرستی معلوم است[۳۹] که رونوشتهائی ازمتن سنگ نبشته ها بزبانهای آرامی و پارسی (وظاهراً بدیگر زبانهای رسمی کشور) در تمام بایگانیهای دولتی مضبوط بوده است .

اگر « کتسیاس » از بایگانیهای مزبور استفاده مینمود از اوضاع واحوالی که موجب عصیان علیه داریوش گشت وسنگ نبشتهٔ مزبور از آن سخن میگوید واز آنجمله اوضاعی کـه منجر به خروج « گئوماتا »ی[(۱)] مغ گردید . اطلاع حاصل میکرد . ولی اوازآن اوضاع بی‌اطلاع است . البته او از موضوع عصیان اطلاع دارد واز اینکه توطئه کنندگان هفت‌تن بودند ومنشأ وتبار بزرگترین خاندانهای پارسی ازایشان است نیزمطلع است . ولی مغ مزبور را نه « گئوماتا » بلکه « اسفنددات » مینامد[٤۰] و توطئه کنندگان را هم ـ باستثنای داریوش چنین میخواند : اُنوف[(۲)] ، ایدرن[(۳)] ، نورون دابات[(٤)] ، ماردونی[(۵)] ، باریس[(٦)] ، آتافرن[(۷)] . فقط یك نام (ویدرن[(۸)]) تصادفاً صحیح است . گذشته ازآن « ماردونی » نامی است که دریکی از خاندانهای هفتگانهٔ توطئهٔ کنندگان شایع وفراوان بوده گرچه هیچیك ازآن‌هفت تن باین اسم نامیده نمیشده . این نیز نشان میدهد که محتملا داستان بیاری حافظه نوشته شده است و « کتسیاس » جریان تقریبی وقایع را میدانسته است وباقی را پس ازگذشت زمان وبازگشت بمیهن نوشته است و در گفته های « کتسیاس » اینگونه موارد نادرنیست .

اکنون یکی دیگرازنکاتی راکه‌ازاین رهگذربسیار گویاست ذکرمیکنیم : کتسیاس میدانست که دولت آشور براثر اتحاد شاهان ماد وبابل منقرض شد . ولی برای داستان او اسامی اشخاص ـ نامهای خاص ضرورت داشت و ظاهراً وی چنین

۱- Gaumata ۲- Onof ۳- Idern ٤- Norondabat ۵- Mardoni
٦- Bariss ۷- Atafern ۸- Vidarna .

نامهائی را بیاد نداشت ، درعوض نام ساتراپهای پارسی (ایرانی) ماد وبین‌النهرین را که معاصراو بودند و«آرباك» و«بلسیس» نامیده میشدند بخاطر سپرده بود . وی‌این دو نام را بر گزید و براثر این تردستی «کتسیاس» در کتب مورخان باستان نیز «بلسیس»[1] پادشاه بابل» و«آرباك[2]شاه ماد» سمت مخرّبان آشور را یافته‌اند (و حتی «کنیگ»[3] دانشمند اطریشی معاصرما کوشیده است یکی از این دونام را در خلائی که بسبب‌آسیب دیدگی در یکی از متنهای میخی بابلی پیداشده جا دهد!) «کتسیاس» اگراز سالنامهای شاهی استفاده میکرد ممکن‌نبودآنچه را که نمیداند نداند . ولی درعوض چیزهائی را «میداند» که وجود آن در سالنامهای مزبور محال محض است : مثلاً میگوید که در سالنامهای «بربرها» ازمکانبهٔ یك پادشاه«آشوری» بنام « توتام »[4] با پریام[5]پادشاه افسانه‌ای «ترُوا» که تابع وی بوده سخن گفته شده است‌وگویاشخص‌اخیرالذکربمناسبت‌جنگ‌بایونانیان که‌بسرکردگی«آگاممنون» بود از «تِوتام» یاری طلبیده و «تِوتام» هم « ممنون»[6] را با ده هزار حبشی (!) و ده هزار شوشی بجنگ « تروآ » فرستاده . چنانکه دانسته است ممنون در حماسهٔ یونانی جنگ‌تروآ فرزند «ائوس» الههٔ سپیده دم و «طیفون» ومتّحد پریام میباشد . «کتسیاس» خواسته‌تاریخ‌آشورخویش‌را باداستان‌افسانه‌ای کشورخودمربوط سازد .

ولی تنها مطالبی که وی ، گویا ، درسالنامه‌های‌ایرانی‌خوانده ، مخدوش‌نبوده بلکه آنچه را وی مدعی است بچشم دیده ونقل کرده نیز صورت‌بهتری‌ندارد . مثلاً « الیان » نویسندهٔ رومی مطالبی را از کتاب « ایندیکا » ی کتسیاس بشرح زیر نقل میکند : « در هندوستان جانور درنده‌ای وجود دارد به قد یك شیر بزرگ ، برنگ سرخ ، پشم‌آلود ، چون سگ . بزبان هندی‌آنرا «مرتی خوراس» مینامند ، صورتش مانند جانوران نیست وچون‌آدمیان بنظر می‌آید ، سه ردیف دندان بالا وسه ردیف

۱- Belesis ۲- Arpak ۳- könig ۴- Tevtam ۵- Priam ۶- Memnon

پائین دارد که از دندان سگ تیزتر ودرشت‌تر است . گوشهایش مانند گوش انسان است فقط بزرگتر وپرمو . چشمانش خاکستری است وچون دیدگان آدمی است ، ولی پنجه‌ها وناخنهایش ، بعقیدهٔ من ، مانند شیران است . از انتهای دُمش نیش عقربی بدرازای بیش ازیك ذراع (نیم متر) برون جسته... «کتسیاس» میگوید که این جانور را نزد پارسیان دیده است وهندوان برسم هدیه آنرا برای پادشاه پارسیان آورده بودند»[۴۲] .

این مستخرج میرساند که «کتسیاس» نه فقط باصطلاح مشهودات خویش را جعل کرده است بلکه زبان پارسی را هم کماهوحقه نمیدانسته : وی کلمهٔ «مرتی خوراس» را «آدمخوار» ترجمه میکند واین ترجمه درست است ولی «الیان» در دو جا این کلمه را هندی ذکرمیکند و(از فحوای کلام پیداست که گفتهٔ «کتسیاس»را تکرارمینماید) وحال آنکه این واژه فارسی است «مرتیاخوار» (مردم خوار ، مرد-خوار ، مترجم) .

اشتباهات «کتسیاس» ازشماربیرون است . بعقیدهٔ او شهرنینوا ــ نه در کنار دجله بلکه ــ درساحل فرات قرار داشته است ومادیها خاك آشور را (بحساب مبدأ تاریخ میلادی) در قرن نهم پیش ازمیلاد ، یعنی حتی پیش از آنکه دوران فتوحات آشور ، در فاصلهٔ قرون نهم وهفتم قبل از میلاد ــ آغاز شود فتح کردند وبابل ــ گویا بزعم وی ــ درعهد سه سلطان پیش از آستیاگ یکی ازساتراپ‌نشین‌های ماد بوده (وحال آنکه بابل را کورش فقط درسال ۵۳۸ پیش ازمیلاد تحت‌انقیاد خویش در آورد) . «کتسیاس» نامهای عدهٔ کثیری ازپادشاهان بابل ومصر را جعل کرده است واین نامها نه در منابع محلی آمده ونه کسانی مانند «بروس»[۱] و «بطلمیوس» و «مانفون»[۲] وغیره که در عهد باستان جداً باتاریخ بابل ومصر آشنا بوده‌اند از آن

(۱) Beross

(۲) Manefon

اسامی اطلاعی دارند.

درمواردی که اختلاف مطالب هرودوت و «کتسیاس» از روی آثارمعاصروقایع قابل رسیدگی باشد، آثار مزبور مؤید هرودوت میباشد و گفته های «کتسیاس» را تکذیب می کند. وگرچه مطالبی نظیر گفته‌های کتسیاس در آثار دیگر مؤلفان باستان نیزدیده می‌شود ولی بطورکلی میتوان ثابت کرد که مطلب مؤلفان مزبور از «کتسیاس» مأخوذ است. باید با نظر «اوکیان»[1] حکیم که «ولترعهد باستان» بوده دمسازشد که دربارهٔ «کتسیاس» چنین می گوید: «کتسیاس» فرزند «کتسیوخ»[2] از مردم «کنید» است ودربارهٔ سرزمین هندوان و آنچه درآنجا وجود داردچیزهائی نوشته که نه خود دیده ونه از کسی شنیده است»[43]

معهذا نمیتوانیم بالکل از نوشته های کتسیاس صرف‌نظر کنیم. وی واقعاً مدتی مدید در ایران زندگی کرد و با بسیاری از پارسیان و مادها آشنا بود و روایات و افسانه‌ها و بگو مگوهای فراوانی شنید و گاهی در میان مطالب بی‌ارزشی که نقل می کند یك واقعه ویا یك نام ویا روایتی یافت می‌شود که محال است خود اوجعل کرده باشد[44]. ولی ظاهراً قصد نداشت (ومحتملاً قادر هم نبود) در دربار ایران یادداشتهائی بکند وعلی‌الظاهر فکر نوشتن تاریخ آشور وماد وپارس پس ازباز گشت بمیهن و باحتمال قوی، تحت تأثیر افتخاری که در نتیجهٔ تألیف «تاریخ» نصیب هرودوت شده بود ـ وقبلاً از آن اطلاع نداشت ـ در او پیدا شد وتألیف خویش را هم برضد هرودوت نوشت. ظاهراً لبّ مطلب این است که کتاب هرودوت درتجلیل «آتن» بود و «کتسیاس» ازهواداران اسپارت شمرده میشد. یافتن اشتباهات هرودوت ـ در آنجا که از جزئیات گوناگون زندگی ویا وقایع داخلی دربار ایران صحبت میداشت ـ آسان بود. و «کتسیاس» که در این زمینه خبره ومشهور شده بود عزم

(۱) Lukian (۲) Ktesiox

کرد مندرجات کتاب هرودوت را «تکذیب کند» و براو سبقت جوید. وچون تألیف وی در تکذیب تاریخ هرودوت بوده، کوشیده است در همه جا وهرموردی بامورخ «هالیکارناسی»[1] اختلاف داشته باشد واگر هرودوت چیزی را «سیاه» نامیده او «سفید»ش بخواند وبالعکس. وآنجا که حافظه‌اش یاری نکرده ویابالکل از وقایع بی‌اطلاع بوده (زیرا که یادداشت نکرده بود) باکمال بی‌بند وباری از خود مطلب جعل کرده است. «کتسیاس» بخصوص در مواردی که نامهائی بروی مجهول بوده و یا از یاد برده بود، اسامی دیگری را از محیط نزدیک خویش بجای آنها مینهاد. در نتیجه در جهان باستان دوتاریخ آسیا که از هیچ جهت همانندنبودند پدیدآمد. می‌بایست یکی از دو مورخ کاذب اعلام شود. علم کنونی بنحوی غیرقابل انکار ثابت کرده که هرودوت کاذب نبوده است.[۴۵]

اکنون مختصراً بمطالب «کتسیاس» در تاریخ ماد اشاره می کنیم. بگفتهٔ وی آشور ازعهد باستان ـ که کس بیاد ندارد ـ در عصر نینوا و سمیرامیس افسانه‌ای ـ ماد را تسخیر کرد وآشوریان گویا نه تنها در خاک ماد بلکه در «باکتریا» هم به جنگ وجدال اشتغال داشتند.[۴۶] وپس ازآنکه‌آشور قرنها در خاک ماد سلطنت کرد و وقایعی رخ نداد؛ خروج «ارباك» ـ که ازطرف آشوردر ماد ساتراپ‌بود ـ ومتحد وی «بله سیس» وقوع یافت.

«سارداناپال» شاه آشورنخست‌باموفقیت دفاع کرد ولی بنا گهان باکتریائی‌ها (که مسلماً هرگز تابع آشور نبودند!) از او جداشده به «ارباك» پیوستند واین واقعه سرنوشت پیکار را معین کرد ودولت آشور در همان زمان نابود شد.

آنگاه «کتسیاس» فهرست زیر را در نامهای پادشاهان ماد و مدت سلطنت ایشان بدست میدهد:

---

(۱) Halikarnas

آرباك (اربا_ کس) Arbakès	۲۸ سال
ماندائوك(یامائوداثوك ـ مائوداثو_ کس) Maudaukès	۵۰ سال
سوسارم (sosarmos)	۳۰ سال
ارتیك (Artukas)	۵۰ سال
اربیان (Arbianès)	۲۲ سال
ارتی (Artaios)	۴۰ سال
ارتین (Artunes)	۲۲ سال
استیبر (Astibaras)	۴۰ سال
اسپند (Aspandas) که یونانیان «آستیگ» می‌نامند (Astuigas)	۳۵ سال(؟)

ازمطالب فوق چنین برمی‌آید که نینوا ـ برخلاف آنچه حقیقت واقع‌است ـ درسال۶۱۲ ق . م ویران نشده ، بلکه در ۸۱۲ قبل ازمیلاد منهدم گشته است (اگر در نظر گیریم که « اسپند » یا «آستیگ» مانند «آستیاگ» تاریخ هرودوت ۳۵سال سلطنت کرده) . بی‌پایگی این تاریخ‌ها مسلم است و حتّی « وُلنی » در آغاز قرن نوزدهم[47] منشأ آنرا کشف کرد که در نتیجهٔ مضاعف کردن ارقام مربوطهٔ تـألیف هرودوت پدیدآمده است .

در تاریخ هرودوت شاهان ماد بترتیب ۵۲،۲۲،۴۰ و۳۵ سال سلطنت کردند و مدت حکومت اسکیتها ۲۸سال بوده‌است . طبق کتاب « کتسیاس» شاهان اول وسوم هریك۲۸سال سلطنت میکنند (یا۳۰ سال ولی ممکن‌است‌هنگام استنساخ اشتباهی روی داده باشد)[48] . شاهان دوم وچهارم هریك۵۰ سال سلطنت کردند[49] وپنجم وهفتم هریك۲۲سال وششم وهشتم هریك۴۰سال. ازآنجائی که کتسیاس‌نام « اسپند » خود را با « آستیاگ » هرودوت یکی میداند محتملاً بدین سبب رقم مذکور در کتاب هرودوت ـ یعنی ۳۵ سال ـ را در مورد مدّت سلطنت او ذکر کرده‌است .[50]

بنظر میرسد که همین برای اثبات بی‌پایگی گفته های «کتسیاس» در مورد تاریخ «ماد» کافی باشد. ولی بعضی از محققان (اوپر[۱]، روست[۲]، ماسپرو[۳] و غیره) کوشیده‌اند بنحوی نجاتش دهند و گاهی اظهارعقیده می کنند که‌چون‌نامهای شاهان ماد در تاریخ هرودوت گویا بزبان هند و اروپائی ذکرنشده[۵۱]، «کتسیاس» اسامی مزبور را به هند و اروپائی بر گردانده و زمانی می گویند که «کتسیاس» نامهای شاهان وپیشوایان کوچك و گوناگون «ماد» را که‌پیش از «دیوك» زندگی می کردند از پیش خود ومصنوعاً درشمار سلاطین سلاله‌ای واحد آورده است.[۵۲] در واقع بعضی ازنامهائی که «کتسیاس» ذکر کرده است تا اندازه‌ای با اسامی سلاطین ماد که در سالنامه‌های آشوری آمده است (مارتوکّا، ماشدایوکّو (؟)، آرباکو و غیره) مشابهت دارد ولی چون مامؤلف مزبور را میشناسیم گمان‌نمیرود وی زحمت جستن نامهای واقعی‌پیشوایان ماد رادرقرنهای هشتم ونهم پیش‌ازمیلادبخود راه داده باشد و بیشتر محتمل است که وی از اسامی مادیهائی که در زمان وی میزیستند استفاده کرده باشد ونامهای مزبور، حتّی درآن عصرهم بانامهائی که چند قرن‌پیش ازآن درآن ناحیه معمول بوده مشابهت داشته‌اند.[۵۳] ولی در بارهٔ قرن هشتم پیش از میلاد بدون مراجعه به «کتسیاس» نیز میتوانیم از منبع دیگری ـ که همانا سالنامه‌های آشوری می‌باشد ـ استفاده کنیم. امـا اطلاعات وی در بارهٔ وقایع قرن ششم پیش ازمیلاد ـ که تقریباً در منابع موجو: بخط میخی وتاریخ هرودوت ذکری ازآن نرفته ـ بمراتب مهمتراست. خوشبختانه در این‌مورد و ـ بهرحال ـ در شرح مهمّ‌آخرین جنگ «آستیاگ» باکورش ـ گفته های «کتسیاس» ظاهراً تا اندازه‌ای بحقیقت نزدیك است[۵۴] و بعضی از مطالب وی را منابع بابلی تأیید می کنند. بنظر میرسد که وقایع مربوط بهآغاز دوران سلالهٔ هخامنشیان ـ برخلاف پیش‌آمدهای

(۱) Oppert (۲) Rost (۳) Maspero

ادوار پیشتر – در کشور ایران ، حتی درقرن پنجم ، باحرارت تمام مورد بحث بوده است و کتسیاس واقعاًممکن بود دربارهٔ وقایع مزبورچیزهائی شنیده وتصادفاً یکی‌از روایات مادی مربوط بتاریخ آن وقایع را برای ما حفظ کرده باشد .

یك مؤلف دیگر یونانی که در بارهٔ دولت ماد مطالبی نوشته «کزنفون» است که بالکلّ‌ازدیگران جداست . وی حکیمی است‌ایده‌آلیست ورجلی‌سیاسی متمایل باشرافیّت وشاگرد سقراط ورفیق افلاطون ودرعین حال یکی ازبزرگترین استادان سخن یونان بشمار میرود . از تألیفات تاریخی ویا نیمه تاریخی وی مهمتر از همه یکی « تاریخ‌یونان » (هلنیکا Hellenika که ذیل تألیف «فوکیدید» – مورخ بزرگ– محسوب می‌گردد) ودیگر « لشکرکشی ده هزار یونانی » (آنابازیس) که شرح لشکرکشی سربازان مزدور یونانی باتفاق کورُش اصغر علیه اردشیر دوم تا بابل وعقب‌نشینی ایشان پس‌ازمرگ کورُش از بابل تا دریای سیاه میباشد . آنچه‌ازآثار «کزنفون» بموضوع ما نزدیکتراست کتاب «تربیت کورُش» بزرگ((Kurou Paideia/ « سیروپدی » ، کورُش نامه) است . این کتاب داستانی است اخلاقی بشکل تاریخ کورُش ، شاه پارس وبخصوص ازسالهای جوانی وی ، ازآن زمان که یکی‌ازنزدیکان پادشاه ماد بود ، بحث می کند .

البته «کورُش‌نامه» که بقلم مؤلّفی خردمند وتحصیل کرده و نامی ودرخشان نوشته شده است ، ممکن‌بود دربارهٔ تاریخ پایان سلطنت ماد منبعی بی‌بدیل باشد – ولی بشرطی کــه ما – همچنانکه بدقت و صحت کامل مشاهدات «کزنفون» کــه در « اردوکشی ده هزار نفری » آمده ، اعتماد داریم ، میتوانستیم مطالبی راکــه در «کورُش نامه» آورده باور کنیم . متأسفانه «کورُش نامه» تاریخ نیست و داستان است . واینکه آیا در کتاب مزبور حقایق تاریخی نیز وجود دارد وچگونه میتوان سره را از ناسره جداکرد خود مربوط به دشوارترین بخشهای منبع شناسی عهد

باستان می‌باشد.

برای فهم موضوع لازم‌است شخصیت «کسنفونت» (کزنفون) را چون‌متفکر ونویسنده ورجل سیاسی اندکی مورد مطالعه قرار دهیم.

«کزنفون» ازمردم‌آتن بود ودرحدود سال ۴۳۰ پیش‌ازمیلاد در خاندانی‌نسبةً متعیّن‌بدنیا آمد. وی درجوانی‌باتفاق افلاطون، شاگرد سقراط فیلسوف ایده‌آلیست نامی بود. وی از لحاظ سیاسی طرفدار سازمان اشرافی اسپارت بود و در «آتن» دموکرات منش که درآن سالها با اسپارت در جنگ بود احساس ناراحتی می‌کرد. ظاهراً وی بعلل سیاسی درسال ۴۰۱ قبل از میلاد پس از شکست قطعی که ـ درسال ۴۰۴ ق. م. ـ اسپارت به آتنیها وارد آورد ناچارآتن را ترک گفت و به پیروی از اندرز یکی از دوستان خویش بدربار کورُش اصغر شاهزادهٔ ایرانی و برادر اردشیر دوم ـ منمون ـ پادشاه‌ایران رفت. کورُش درآن زمان ساتراپ آسیای صغیر بود و پنهانی برای جنگ با پادشاه بگرد آوردن سپاهی سرگرم بود. وی بگروهی از اشراف ایرانی منتسب بود که پاشیدگی رژیم هخامنشیان را برأی‌العین مشاهده می‌کردندومحتملاً می‌کوشید با اتکاء به‌دستگاه‌بنده‌داری بزرگ‌باستانی دررژیم مزبور اصلاحاتی‌بعمل‌آورد. میتوان گفت که‌ازاین رهگذروی‌سلف‌ناکام‌اسکندرمقدونی‌بود.

«کزنفون» درلشکرکشی کورُش‌اصغر، درسال ۴۰۱ قبل‌ازمیلاد، علیه‌اردشیر دوم شرکت جست. چون کورُش‌درنبرد «کوناکس»(۱) دربابل کشته شد ولشکریان وی پراکنده گشتند وفرماندهان یونانی را ایرانیان گرفته اعدام کردند وسربازان مزدوریونانی ـ هزاران کیلومتر دور ازمیهن در کشوری‌ناشناس ودشمن تنهاماندند. «کزنفون» در رهبری رجعت ایشان فعالانه شرکت کرد. یونانیان موفق شدند، مانند نابینایان کورمال کورمال از آسیای مقدم وآشور و ارمنستان گذشته بکرانهٔ

(۱) Kunaks

دریای سیاه برسند. قریب نیمی از ایشان بعدها بلشکریان «آکسیلا»[1] شاه اسپارت، که در آن زمان در غرب آسیای صغیر با ایرانیان درجنگ بود، پیوستند. «کزنفون» نیز بزیر فرمان «آکسیلا» درآمد. این امر را در آتن خیانت تلقی کردند و «کزنفون» را از حق تابعیت آتن محروم و از آن شهر بیرون کردند. پس از آن «کزنفون» در خدمت اسپارت باقی ماند وحتّی علیه میهن پیشین خویش پیکار کرد. در حدود سال ۳۸۰ قبل ازمیلاد دولت اسپارت ملکی بوی داد و او در آنجا آسوده میزیست و بفعالیت ادبی مشغول بود.[55]

تألیفات وی ـ از «آنابازیس» (اردوکشی ده هزار نفری) و «تاریخ یونان» که بگذریم ـ جنبهٔ فلسفی و اخلاقی داشت[56] ومربوط به تبلیغ حکمت سقراط و اخلاقیاتی بود که باسازمان اشرافی اسپارت بستگی داشت. کتاب «کورُش نامه» هم بیشتر به آثار فلسفی او نزدیك است.

«ای. م. ترونسکی»[2] دربارهٔ «کورُش‌نامه» چنین می‌نویسد: «ظاهر این کتاب به‌تاریخ شبیه‌است ومؤلّف در زمینهٔ سیاست واخلاقیات به فلسفه‌بافی پرداخته آنرا بصورت داستانی مدوّن ساخته است، داستانی دربارهٔ زندگی و افعال کورش، بانی سلطنت پارس. مفهوم «تاریخ» درعهد باستان چندان وسیع بوده که میتوانست این تألیف راهم دربر گیرد وحال آنکه اکنون ما اثر مزبور راجزو رمانهای‌تاریخی واخلاقی محسوب میداریم (نه تاریخ). «کزنفون» در اینجا با آزادی فوق‌العاده‌ای مطالب تاریخی را مورد استفاده قرارمیدهد. مثلاً برغم حقیقت تاریخی کورُش فاتح مصر قلمداد شده است وبمرگ طبیعی[57] درمیان فرزندان و دوستان خویش میمیرد و مانند سقراط بایشان هنگام تودیع اخلاق می‌آموزد. در تصویر کورُش سجایای سقراط و «آکسیلا» تلفیق شده است.[58] صفتهای مثبتی که «کزنفون» به قهرمان

(۱) Agesilay (۲) I. M. tronskiy

داستان خویش نسبت میدهد چون ثمرهٔ تربیت صحیح ـ تربیتی که ازمجموع نظامات سخت اسپارتی وتعلیمات اخلاقی سقراط تشکیل شده ـ عرضه گشته است. «کورش نامه» نمودار بارزی از گرایش «کزنفون» به اندرزگوئی بوده و نظرها و عقاید سلطنت خواهی ویرا نشان میدهد وانتخاب یك سلطان مقتدر وشرقی چون قهرمان داستان وغایت مقصود خویش، خود گواه براین است. عدهٔ کثیری اشخاص وقهرمانان درجهٔ دوّم کورش نامه نیز معرّف و مجسّم کنندهٔ محاسن و معایب گوناگون می باشند.[۵۹]

مراتب بالا «کورش نامه» را از لحاظ ادبی نیك معرفی می کند. فقط این نکته را باید افزود که شخصیت سلطان مقتدری که اتباع وبندگان ونزدیکان ازجان و دل طوق طاعت وی را بر گردن نهند محبوب «کزنفون» است و چنین کسی را ایده آل وغایت منظورمیداند: «کورش» اصغر در «آناباسیس» (لشکر کشی ده هزار نفری) و«ایسخوماخ»[۱] در کتاب «اکونومیکا» (اقتصاد) و«آکسیلای» در مدحنامهٔ وی و«تاریخ یونان» همه واجد این صفاتند. بعقیدهٔ «کزنفون» بزرگترین خصلت نیك این است که آدمی بتواند فرمان دهد وبتواند فرمان برد.

بنابراین معلوم است که در مورد وقایع تاریخی نباید، دقت وصداقت خاص وفوق العاده ای را از «کورش نامه» انتظار داشت. ولی چنانچه از تجزیه و تحلیل ادبی «کورش نامه» پافراترنهیم واثر مزبور را چون یك تألیف تاریخی مورد مداقه قراردهیم ناگزیرباید استنتاج فوق را بشدت بیشتری بکاربندیم.

«کورش نامه» ـ چون یك تألیف تاریخی ـ فاقد مزیّتی است که اثر دیگر «کزنفون» یعنی «آناباسیس» دارا میباشد ـ باین معنی که مانند اثر اخیرالذکر بر مشاهدات شخصی مؤلّف مبتنی نمی باشد. «آناباسیس» گرچه سالها پس از وقوع وقایع

(۱) Isxomax

نوشته شده ولی نقل قول ازدیگران نیست و نتیجهٔ مشاهدات شخصی مؤلف می‌باشد وظاهراً از روی یادداشتهائی که وی داشته تحریر شده است. اما «کورش نامه» مربوط بوقایعی است که زمان‌بسیاراز آن گذشته ومؤلف فقط ازروی منابع مکتوب می‌توانست درآن‌باره داوری کند. روایات شرقی بظنّ قوی‌دراختیار وی نبوده‌است. شرایط زندگی اردوئی تامرگ کورش، واین که «کزنفون» همواره جزو سپاهیان یونانی‌ودرحال حرکت‌بود(وجز زبان‌یونانی‌بزبان دیگری‌آشنانبود)اجازه‌نمیداد از نزدیك با پارسیان ومادیها آمیزش کند واطلاعات مفصّلی در بارهٔ تاریخ قدیم ایشان بدست آورد. ودربخش دوم لشکرکشی، که یونانیان باغارت اموال مردم بین راه، زندگی کرده، موردتعقیب سپاهیان شاه ایران‌بودند (شاید دسته‌های مادی «آرباك» ساتراپ که در پیکار کوناکس بسود اردشیر دوم (آرتاکزرس) شرکت جسته بود جزو اینان بودند) و باشمشیر برای خویش راه نجات میجستند حصول این منظور کمتر امکان داشت.[60] راست است که ما در بارهٔ مدّت اقامت «کزنفون» درآسیای صغیر،ومیان لشکریان «آکسیلای»،اطلاعات‌ناچیزی داریم ولی‌دلیلی در دست‌نداریم بگوئیم که درآن‌زمان، هنگامی که جنگ با ایرانیان جریان داشت، وی بیش از پیشترمیتوانست تاریخ ورسوم پارس یا ماد را مورد مطالعه قراردهد.

«کزنفون» از لحاظ بسط همه جانبهٔ موضوع داستان خویش نمی‌توانست به مورخان متقدّم‌یونانی مانند «هلانیك»(۱) و «دیونی‌سی»(۲) و «هکاتی»(۳) که مطالب خشك وغیر موثقی نوشته‌اند ومنابع تابابی شمرده میشدند اعتماد کند.

«کزنفون» ازمیان مؤلفان یونانی‌بطورکلی‌ازنوشته های هرودوت و «کتسیاس» استفاده کرده است. این نکته از اشارات و مستخرجات فراوان و اسامی خاص و مباحثات قلمی که در «کورش‌نامه» آمده پیداست. تألیف مزبور قهرمانان فراوان

(۱) Hellanik (۲) Dionici (۳) Hekatey

دارد و مؤلف آن نیز مانند «کتسیاس» با مشکل مهمّی مواجه شد که چه نامی بر آنها گذارد. دراکثر موارد نامهای «کورش‌نامه» مشتی اسامی پارسی است که بدون تشخیص ازهرودوت اخذ گشته‌است[۶۱] (وبه‌ندرت از «کتسیاس» گرفته شده).[۶۲] در هرحال در میان اسامی واقعی ایرانی که در «کورش‌نامه» آمده بتقریب حتی یك نام هم دیده، نمی‌شود که با نام یکی از رجال مذکور در تألیف هرودوت یا «کتسیاس» ویا نام رجال پارسی معاصر «کزنفون» مشابهت نداشته باشد.[۶۳] وچون «کزنفون» ازحیث اسامی پارسی دچار کمبود میگشت، بدون آنکه تشویشی بخاطر خویش راه دهد روی قهرمانان مادی ویا پارسی خود نامهای مردم آسیای صغیر ویا اسامی یونانی نادر و یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب میمانست، می گذاشت.[۶۴]

اگر «کزنفون» منابع‌جدی دیگری جزهرودوت و«کتسیاس» (که بمامعلوم است) میداشت چنین نمی‌شد.[۶۵]

مطالب مربوط به جغرافیای طبیعی وسیاسی که در«کورش‌نامه» مذکوراست دارای همین نقایص می‌باشد. اطلاعات «کزنفون» نیز مانند یونانیان معاصر وی در بارهٔ آسیای غربی بسیار مبهم بود. این نکته بوضوح ازمطالب «آناباسیس» مشهود است: یونانیان هنگام لشکرکشی مزبورازموقع ومحل کشورهای پیرامون اطلاعی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می کردند.[۶۶] اگر «کزنفون» در تحریر «کورش‌نامه» ازمنابع دیگری– غیر ازهرودوت و «کتسیاس»– استفاده می کرد و بویژه اطلاعاتی ازمادیها وپارسیان بدست می‌آورد – مسلماً چنان اشتباهات فاحش جغرافیائی را مرتکب نمی‌شد. اشتباهات‌فاحش جغرافیائی‌درهرصفحه «کورش‌نامه» فراوان‌است. مثلاً اگرنوشتهٔ «کورش‌نامه» را باور کنیم، آشور درعهد «آستیاگ» و کورش (و حال آنکه آشور مدتها پیش از آن معدوم گشته بود)[۶۷] با اینکه

در خـاك ماد قدرتی نداشت ، معهذا « هیرکانیه » را متصرف بود و بـا « باکتریا » عهد اتفـاق داشت.[۶۸] «هیرکانیه» (نـاحیهٔ کنونی استرآباد و کراسنوودسك)[(۱)] بعقیدهٔ « کزنفون» از خاك ماد به آشور نزدیکتر بود.[۶۹] بزعم وی آشور برسر راه ماد واراضی کادوسیان (در کوههای جنوب دریای خزر) وسکایان (درآسیای میانه) قرار دارد[۷۰] وکلدانیان (کوهستانیان فلات ارمنستان ـ با کلدانیان بابل اشتباه نشود) بی واسطه با . . . شاه هندوستان مربوط می‌باشند[۷۱] والخ واز اینگونه .

« کزنفون» می‌دانست (ازهرودوت) که اولاً در زمان سلطنت ماد بسیاری از کشورها واقوامی که‌بعدها بزیرفرمان‌ایرانیان (پارسیان) درآمدند ، مستقل بودند وثانیاً درسرزمین پادشاهی مادشاه‌نشینهای دیگری که‌تابع آن‌بودند وجودداشتند.[۷۲] ولی بدیهی است که نمی‌دانست این کشورها واقوام وشاه‌نشینها کدام بودند ، زیرا که در این باره در آثار هرودوت و « کتسیاس » چیزی گفته نشده بود . بدین سبب شاه‌نشینهای مستقلّی که در« کورش‌نامه» ذکرشده‌است، اکثراًهمان‌ساتراپ‌نشینهای ایرانی هستند که « کزنفون » (بخشی ازآنها را خود می‌شناخته وبخشی را هم از منابع عادی خویش مأخوذ داشته‌بود) معطوف بماسبق نموده است .

ازآنجمله است شاه‌نشین کاپادوکیه و ارمنستان وهیرکانیه وشوش وغیره . تصادفاً قوم‌کادوسیان[۷۳] درتاریخ کورش « کتسیاس» جای‌نمایانی را اشغال کرده است و ظاهراً کادوسیان ازآن منبع وارد تألیف « کزنفون» نیزشده‌اند .

« کزنفون» دربارهٔ انتقال سلطنت ماد به پارسیان روایت جدیدی‌نقل می کند که بالکلّ با روایات هرودوت و« کتسیاس» متفاوت است . ولی‌اگر بینداریم که وی از منبعی مجهول ـ مجهول برای دونویسندهٔ سابق‌الذکر ـ استفاده کرده راه خطا رفته‌ایم.[۷۴] موضوع ساده است وچنانچه پیشتریادآورشدیم درنظراوبزرگترین حسن

---

(۱) Krasnovodsk

انسانی در مطیع ساختن وفرمان بردن است وچون وی هواخواه انتظامات اسپارتی بود اهمیت صفت دومی را کمتراز اولی نمی‌شمرد. بعقیدهٔ «کزنفون» که درنخستین صفحات «کورش نامه» بیان شده است، مبنای آموزش و پرورش عالی که بزعم وی ایرانیان از آن برخوردار بوده‌اند، همانا مهارتی بود که در فرمان دادن و فرمان بردن داشته‌اند. بالطبع آن «کورش» که درتاریخ آمده وجدّخود آستیاگ را (و یا در هرحال کسی که باو نیکی کرده بود) ازسلطنت ساقط کرد - و در تألیفات هرودوت و «کتسیاس» آمده- برای بازی کردن نقش قهرمان نیکوخصالی که بلندترین آرمان «کزنفون» بشمار میرفت ودر داستان وی مورد نیازبود، سودی نداشت.

بدین سبب -بگفتهٔ «کزنفون»- آستیاگ درمحیط صلح و آرامش، هنگامی که شاه ماد بود دربسترخویش بدرود جهان گفت و کورش فتوحات خویش را - نه بسمت شاهی - بلکه بسمت سردار «کیاکسار» فرزند «آستیاگ» (نام «کیاکسار» مأخوذ از هرودوت است) بعمل آورد. آنگاه «کورش» که چون سردار سپاه، افتخارات فراوان بدست آورده‌بود با خضوع تمام، ثمرهٔ پیروزیهای خود را نثارقدم «کیاکسار» که سلطانی حقیر ولی قانونی است می کند. تصوّر این منظر می‌بایست رقت قلبی درخواننده پدیدآورد و وی را با روح اطاعت برئیسان قانونی بپرورد. درعوض پرهیزکاری وفرمانبرداری کورش بپاداش خود رسید و «کیاکسار» که پسری نداشت دخترخویش را باو داد و وی سلطنت ونیمی ازجهان را بارث برد.

مسلماً این مطالب تاریخ نبوده بلکه تعلیم عقیدهٔ شخصی است.

باقی‌مطالب «کورشنامه» همان اطلاعات ناچیزی است که هرودوت و «کتسیاس» در تألیفات خویش آورده وبا وقایع دوران سلطنت «آستیاگ» و خود «کورش» (مطیع ساختن کادوسیان، بابل ولیدی) وکمبوجیه (فتح مصر) مربوط ساخته‌اند.

جالب‌ترین بخش «کورش نامه» همانا مطالبی است که «کزنفون» در بارهٔ

وقایع ارمنستان آورده‌است . بی‌شك دراینمورد مؤلف مشهودات خویش رانقل کرده است (مثلاً داستان دشمنی ارمنیان با قبایل کوهستانی کلدانیان که « کزنفون » در «آناباسیس» نیز مفصلاً ازآن سخن میگوید) .

نام شاهزاده «تیگران» جالب نظراست. چنانکه دانسته است این نام درمیان پادشاهان بعدی ارمنستان نیزمرسوم بوده‌است . گمان میرود که در دوران‌پارسیان این نام به ساتراپهای موروثی ارمنستان اطلاق می‌شده و« کزنفون»نیز آنرا شنیده و نقل کرده است ، گفتهٔ او تنها سخنی است که در منابع باستان راجع به وجود یك شاه‌نشین خاص ارمنی (جدا از «اورارتو») در دوران مادها در دست است . دراینکه تا چه اندازه این گفته موثق است اظهارنظر دشوار می‌باشد . ولی اگر در جائی از « کورش‌نامه» وقایع وحقایق تاریخی منعکس شده‌باشد . همین‌جاست . (در این باره به فصل‌پنجم رجوع شود).

معهذا متأسفانه ، برروی هم « کورش نامه » برای ما چندان ارزشی ندارد . وقایع تاریخی دراثر مزبور یا تحریف شده ، یابمنظور اندرزگوئی وتعلیم اخلاقیات جعل گشته است . اما شرح عادات و رسوم مادیها ـ بخشی مبتنی بمنابعی است که برما معلوم می‌باشد وبخشی دیگرهمان مشاهدات «مؤلف» در دربار « کورش» اصغر شاهزادهٔ‌ایرانی است وقسمتی هم فرضیاتی‌است مربوط به‌نظرهای « کزنفون» درمورد آموزش وپرورش . بدین سبب اینکه‌آکادمیسین « و . و . استرُوِه»[۱] معتقداست « کورش نامه از لحاظ تاریخ فرهنگ و وضع زندگی ایران منبع درجهٔ اول شمرده میشود »[۷۵] بایدباقید وشرط تلقی شود وفقط‌باین معنی که در« کورشنامه» مشاهدات مؤلف دراین‌موضوع بخصوص ودرآستانهٔ قرنهای‌پنجم وچهارم پیش‌ازمیلاد،منعکس

---

(۱) V. V. struvé

گشته موردقبول واقع گردند. اما دربارهٔتاریخ ماد ـ بخصوص ـ ارزش «کورش‌نامه» ناچیز است.

ظاهراً نویسندگان یونانی قرنهای چهارم وسوم‌پیش ازمیلاد بویژه مورخانی که دربارهٔ لشکرکشی اسکندر مقدونی تألیفاتی دارند اطلاعاتی در بارهٔ تاریخ ماد و آغاز کار پارسیان نیز داشتند. ولی «دینون»[۱] و «هارس[۲] میتیلنی»[۳] ودیگر نویسندگان همانند ایشان‌نیز ـ چون «کتسیاس» ـ بیشترداستان‌سرای‌تاریخی‌بودند وکمتر مورخ وبا اینکه بعضی از ایشان در سرزمین ماد و پارس بوده وبخوبی از شیوهٔ زندگی‌مردمان‌آنجا اطلاع داشتند ـ نوشته‌هایشان ـ حتی‌چنانچه‌باقی میماند هم‌ـبرای مورخ واجد ارزش‌نمی‌بود. نوشته‌های مورخان عهد اسکندر وجانشینان وی فقط در مواردی ارزش‌فراوان دارد که مشاهدات خویش ویا وقایع زمان خود را شرح میدهند. ازتألیفات ایشان فقطآثاری در کتب‌بعدی‌باقی مانده وبدست مارسیده وگاهی هم مستخرجاتی در دست است. مثلاً از آنجمله است شرح جالبی‌که «پولی‌بی»[۴](قرن دوم پیش ازمیلاد) ـ یکی از موثق‌ترین مورخان یونان (گرچه هواخواه روم بوده) از قول یکی از نویسندگان مزبور نقل کرده است ویا افسانهٔ مادی دربارهٔ پادشاه «هیستاسپ» (ویشتاسپ) وبرادر او «زریادر»[۵] (زریوزی)که «آتنه»[۶]ـ گردآورندهٔ داستان‌های کوتاه فکاهی وتاریخی‌ـ از قول «هارس میتیلنی» نقل کرده والخ.

از کتاب «زندگی رجال» ودیگرتألیفات‌پلوتارك (قرنهای اول ودوم میلادی) نیز برخی اطلاعات ارزنده بدست می‌آید. پلوتارك از منابع گوناگونی که اکثراً بدست مارسیده ـ استفاده کرده است. بویژه تاریخ زندگی اردشیر دوم و اسکندر

---

(۱) Dinon (۲) Hares (۳) Mitilèn (۴) Polibi (۵) Zariadr (۶) Atene

مقدونی ورسالهٔ «دربارهٔ ایسیدو اُسیریس» وی قابل استفاده است .

اما در بارهٔ وقایع عهد اسکندر (که مطلب ما بدان پایان می‌پذیرد) منابع اصلی همانا «لشکر کشی اسکندر» (آناباسیس آلکساندرو Anabasis aleksandrou) تألیف «آریان» نیکومدی[1] وتاریخ‌اسکندر «کوئینت ـ کورتس ـ روف»[2] است . البته تألیف «آریان»[3] که (بزبان یونانی)درقرن دوم میلادی نوشته شده‌است ارزش شهادت گواه عینی راندارد ولی اهمیت‌آن در اینست که بیشتر بیادداشتهای شرکت کنندگان واقعی لشکر کشی اسکندر ـ یعنی «آریستوبول»[4] و «بطلمیوس» فرزند لاگ[5] (که‌بعدهاسلطان مصرشد) (که‌حتی در عهدباستان نیز درمیان یادداشتهای همانند ، از همه موثق‌تر شمرده میشدند) مبتنی می‌باشد . «کوئینت ـ کورتس ـ روُف» (که گمان میرود درقرن‌اول میلادی‌میزیسته)ازلحاظ موثق بودن‌نوشته‌هایش پائین‌تر از «آرّیان» قرار دارد . وی‌بیش‌از«آریان» دراندیشهٔاین است که گفته‌های وی مشغول کننده باشد و اخلاقیات بیاموزد ، ولی گاهی از وقایعی یاد می کند که در آثار «آریستوبول» و«بطلمیوس» نیامده وبدین سبب (ویا بعلل دیگر) در کتاب آریان از قلم افتاده است .

لشکر کشیهای اسکندر وجانشینان وی از آغاز امر جلب توجه بسیار کرد وهم در عهد باستان کتابهای فراوان در آن باره نوشته شد و حقایق بسود صاحبان منافع سیاسی متناقض در آثار مزبور تحریف گشت و بتدریج جنبهٔ داستان سرائی بخود گرفت وافسانه‌های عجیب وغریب برحقایق تاریخی‌فایق آمد . سرانجام‌روایات گوناگون داستان اعمال اسکندر (که بغلط به « کالیسفن »[6] فیلسوف ـ کـه در لشکر کشی وی شرکت داشته منسوب میکنند) تمام داستانهای دیگری را که در

---

(۱) شهری درآسیای صغیر(بی‌تی‌نی) ــ اکنون ایسمید نامیده می‌شود (۲) Kuint Kurts Ruf مورخ لاتین . (۳) Arrian (٤) Aristobul (٥) Lag (٦) Kallisfen

بارهٔ اسکندر نوشته شده بود بر کنار کرده جایگزین آنها شد. داستان مزبور در قرون وسطی بسیار رایج و شایع بوده الهام دهندهٔ عدهٔ کثیری از نویسندگان و شاعران وازآنجمله بطورغیرمستقیم ـ نظامی گنجوی گشت.

« بروس » مورخ بابلی ـ یونانی در میان نویسندگان مزبور مقام علیحده‌ای دارد.

بروس[۷۶] منجمی بود که درآغاز قرن سوم قبل از میلاد در بابل جزو کاهنان خادم خداوند « مردوك » بشمار میرفت ومعلومات یونانی زمان را کسب کرده بود. وی عزم کرد فرمانروایان نوین بابل ، یعنی یونانیان مقدونی ، را بادانش بابل آشنا کند وبدین منظور « تاریخ بابل » (Babuloniaka) را نوشت ودر تحریر بخش ویژهٔ تاریخی آن کتاب از بایگانی وقایع بابل و افسانه‌ها وضمناً ، از اسناد و فهرستهای مکتوب سلطنتی شومری نیز استفاده کرد. وچون البته یونانیان که خوانندگان کتاب «بروس» بودند اصطلاحات باستانی شومری واکدی رانمیدانستند ، «بروس» بخاطر ایشان ، آن اصطلاحات‌رابصورت مفاهیمی که درهزارهٔ‌اول قبل‌ازمیلادمتداول بوده بر گرداند : مثلاً سلالهٔ « کوتیان » که طبق روایات بعدی فهرست سلطنتی شومری مرکب از۲۱پادشاه‌بود ، بالطبع چون سلالهٔ ماد مشخص گشت(وتااندازه‌ای هم صحیح بوده است) زیرا که کوتیان در سرزمینی زندگی می کردند که بعدها سلطنت مادیها درآنجا مستقر گشت. درمیان اهل علم فرضیه‌ای وجود داشت که «بروس» ، زرتشت (بانی کیش اوستا) را هم درشمار شاهان سلالهٔ مزبورآورده است.

در ایامی که سال ومه‌های درهم وبرهم تاریخ سلاله های مذکور در تألیف «بروس» هنوز روشن نشده بود وبا قواعد تقویم بابلی مقایسه نگشته‌بود ، برای این موضوع اهمیت خاصی قائل بودند ؛ باضافه ــ در آن زمان کسی از فهرست سلطنتی شومری اطلاعی نداشت. شهادت «بروس» چون بمنابع باستانی شرقی مبتنی بود ــ

وموثق‌ترین گواه شمرده می‌شد قطعی‌ترین دلیل منشأ مادی زرتشت و زرتشتیگری محسوب می‌گشت ، وتا اندازه‌ای بدین سبب بود که درقرن گذشته این عقیده رواج داشت که کیش زرتشت منشأ مادی دارد . مثلاً « ف . اشپیگل»[1] [۷۷] که یکی از بهترین آشنایان به اوستا وروایات تاریخی ایران و کیش زرتشتی می‌باشد نوشت که برغم وفور وتفوق دلایلی که بسود منشأ باکتریائی زرتشت و کیش وی وجود دارد، او (اشپیگل) متمایل به فرضیهٔ مادی که مبتنی بگواهی «بروس» است ، می‌باشد .

اکنون دانسته است که کوتیان ــ که دراینمورد مطمح نظر «بروس» است ــ محال بود رابطه‌ای با زرتشت داشته باشند زیرابزبانی که هیچ وجه مشترکی‌بازبان اوستا نداشت سخن می‌گفتند و گذشته از این زرتشت ممکن‌نبود درهزارهٔ سوم‌قبل از میلاد ، یعنی دوران سلطنت سلالهٔ کوتیان زندگی کند[۷۸] . صرف نظر از مراتب فوق میتوان بوضوح تمام نشان داد که در تألیف « بروس » از زرتشت نامی برده نشده است .

پس این‌نظرخطا از کجا پیدا شده است ؟ بهتراست اندکی دراین باره بیشتر گفتگوشود تا ضمناً مشکلات برخی‌ازمسائل منبع شناسی شناسانده شود . زیراحلّ آن مشکلات ممکن‌است درطی استفاده از آن منابع در پژوهش تاریخ ماد ضرورت پیدا کند ، بویژه که متأسفانه تعداد منابع اندك است .

اصل تألیف «بروس» بدست ما نرسیده است وفقطاشارات غیرمستقیمی‌بدان‌ــ که بتقریب از ده‌ها واسطه گذشته ــ دردسترس می‌باشد .[۷۹]

وضع بقرار زیراست : مطالب مربوط به‌تألیف «بروس» در سه منبع نقل شده وبما رسیده است :

۱ــ در روایت ارمنی قرون وسطائی تاریخ «یوسوی»[2] قیصری ، مؤلف‌قرن

(۱) Spiegel (۲) yovsevi

چهارم میلادی .

۲ـ در متن سریانی تاریخ یاد شدهٔ « یوسوی » که «مارمیخائیل»[1] نویسندهٔ قرن دوازدهم میلادی مدون ساخته است .

۳ـ در تاریخ بیزانس «گئورگی سینکل»[2] که ازتألیف «یوسوی» بواسطهٔ شخصی بنام «پانودور»[3] استفاده کرده ومؤلف اخیرالذکر مطالبی ازدیگرمؤلفان به نوشته های «یوسوی» افزوده . [8] بنابراین مبنای هرسه منبع تاریخ«یوسوی»می باشد. امّا «یوسوی» می‌پنداشت ازمنابع گوناگونی که یکدیگررا تأیید می کنند استفاده می کند وحال آنکه در واقع مدارکی را کهاز راههای مختلف بهتألیف «آلکساندر پولی هیستور » ـ مؤلف قرن اول میلادی ـ منتهی می‌شد (و وی تنها کسی بود که اصل کتاب «بروس» را قرائت کرده بود) بهره می گرفت .

نخستین منبع ازمنابع سه گانه (یعنی ترجمهٔ ارمنی «یوسوی») مطالب تألیف « پولی هیستور » را مختصراً آورده و یادآور می‌شود که وی در آغاز کتاب ـ طبق نوشتهٔ «بروس» ـ نام ۸۶ پادشاه را که ۳۳۰۹۱ سال پس ازطوفان سلطنت کردند(امّا خود «یوسوی» فقط دونام ـ «اِوسخوی » و« خرماسبل » را « من‌باب نمونه » یاد می کند) . ما که از فهرست سلطنتی شومری اطلاع داریم ، میتوانیم بگوئیم کـه «بروس» دراین رقم (که البتّه تحریف شده‌است) نه یك ، بلکه چند سلالهٔ محلی را گنجانده است واز آنجمله است سلاله های افسانه‌ای که فهرست سلطنتی شومری با نام آنها آغاز می گردد (ورقم باورنکردنی سنین سلطنت‌نیزاز اینجا ریشه‌میگیرد) ولی « یوسوی » ذکری ازاین نکته نکرده است وفقط ـ چنانکه از روایت ارمنی برمی‌آید ـ یادآور شده است که « پولی هیستور . . . هریك را بنامی که در کتاب «بروس» مذکور است نامیده است» . بدین‌نحو جملهٔ مؤلفان بعدی۸۶پادشاه مذکور

---

(۱) Mar Mixail (۲) Georgi Sinkol (۳) Panodor

را بصورت یك سلالهٔ «کلدانی» درآوردند. سپس در روایت ارمنی کتاب «یوسوی» چنین نوشته شده است: «بعد او (پولی هیستور) نامهای سلاطین ماد را که ۸ تن بوده و ۲۲۴ سال (سلطنت کرده) نقل می کند» والخ.

تاریخ «مار میخائیل» نیز تقریباً همین مطالب را ـ منتهی اندکی مختصرتر ـ آورده است و نه فقط به «پولی هیستور» بلکه به «آبیدن»[1] نیز اشاره کرده (چنانکه ازیادداشت شمارهٔ ۷۹ این فصل مشهود است «آبیدن» نیز از کتاب «پولی هیستور» استفاده کرده است). گذشته از این، بجای رقم خطای «۸ پادشاه» سلالهٔ ماد، سخنی درست‌تر ایراد شده (ظاهراً طبق مدارك مندرج در روایات متأخر فهرست سلطنتی شومری درمورد کوتیان که «بروس» از آنها استفاده کرده بود) بدین شرح: «پس از آنکه فرمانروائی کلدانیان پایان‌یافت مادیها سلطنت کردند، ۲۱ پادشاه». این منبع ذکری از سنین سلطنت ایشان نمی کند.

وسرانجام منبع سوّم ـ یعنی تألیف «گئورکی سینکل» ـ مطالب مندرج در تألیفات «بروس» ویا «پولی‌هیستور» ویا حتّی «یوسوی» را کمتر نقل کرده بیشتر با «پولی‌هیستور» که بزعم وی مؤلفی «کافر» است جدال میکند که چرا وی (پولی هیستور) رقمهای باورنکردنی اغراق‌آمیزی در بارهٔ مدت سلطنت سلاله‌های بابلی، که بانظرات عیسویان دربارهٔ زمان خلقت عالم جور در نمی‌آید، نقل کرده است. وی درعین حال (بمتابعت از مؤلّف دیگری بنام «آنیان») با «برخی از مورّخان کلیسای مسیحی خودمان» (منظوراو «پانودور» است) که میکوشیدند رقمهای مدّت سلطنت‌بابلیان را بامفادتورات منطبق سازند ومی‌پنداشتند که آن رقمها را دربرخی موارد باید ایمائی شمرد، به بحث و مناقشه پرداخته است. «گئورکی سینکل» ضمناً چنین مینویسد: «همین پولی‌هیستور ـ پس از این زمان (صریحاً «زمان»

---

(۱) Abiden

نوشته شده) ۸۶ (شاه) ـ ۲ شاه‌کلدانی ، «اِوِخوی»[1] و «خوماسبل»[2] ، و۸۴مادی ـ زرتشت و آنان را که بعد از او بودند ـ ۷شاه کلدانی را ، آورده است »[81] این همان جائی است که برخی پنداشتند «بروس» از زرتشت ذکری کرده است . ولی ما از روایت ارمنی تألیف «یوسوی» میدانیم که «پولی‌هیستور» فقط دو سلطان‌کلدانی را بنام یاد نکرده‌بلکه‌اسامی همهٔ ۸۶تن راآورده است . بنابراین‌معلوم است که «سینکل» نه تألیف «پولی‌هیستور» را خوانده بود و نه حتّی کتاب «یوسوی» را ، بلکه اطلاعات خویش را از منبع بینابینی (پانودور) بدست آورده بود و آن منبع هم بمتابعت از « یوسوی » فقط نام آن دو سلطان را نقل کرده ، زیرا لازم ندانسته تمام اسامی ثقیل‌التلفظ بابلی را ذکر کند . «سینکل» اندکی پائین‌تر در بارهٔ «پولی هیستور» و دیگران چنین میگوید : « . . . قدیمترین (شاهان) را که خدا و نیم خدایشان میشمارند ، و آنان را که‌پس‌ازایشان‌بودند ـ وواقعاً از گمراهی‌درفهرست‌می‌آورند ـ نوشته‌اند که زمانی بی‌پایان سلطنت کرده‌اند و پنداشتند که عالم ابدی است و این برخلاف نوشته‌های مقدّس الهی‌است ؛ وآنانکه‌بعد متولّد شدند وهمه اطلاع دارند ـ بسالهای شمسی ، چون افراد فنا پذیر ، ونه آنچنانکه « پانودور » و برخی دیگر می‌پندارند ـ منحصراً بخاطر آنکه زرتشت سنین پادشاهان را بسالهای شمسی تقویم کرده است . . . »

این ایرادکه دربادی‌نظرصورت معمائی دارد موضوع راکاملاً روشن میسازد . بنظرمیرسد که «پانودور» دربارهٔ اینکه چرا سنین سلطنت سلالهٔ نخستین مرکب از ۸۶ پادشاه با ارقام «نجومی» ذکرشده وازسلالهٔ بعدی که « مادی » بوده ارقام عادی بکار رفته است ، ازخود توضیح وپاسخی داشته‌است . البته این مشکل فی‌نفسه مبتنی برسوء تفاهمی می‌باشد . زیرا اگردآوردن اسامی۸۶پادشاه دریك سلاله ـ چنانکه‌از

(۱) Evexoy (۲) Xomasbel

مقابله با فهرست سلطنتی شومری برما معلوم است ـ بعدها در نتیجهٔ کوتاه کردن متن «بروس» صورت گرفت. ودر واقع چندین سلالهٔ افسانه‌ای که سنین اغراق آمیز وعجیبی دربارهٔ مدت سلطنت ایشان ذکر شده وهمچنین سلاله های واقعی تاریخی در سلالهٔ واحدی جمع شده‌اند، چنانکه مرز میان ارقام عجیب وتخیّلی وارقام واقعی درآنجائی که «پانودور» پنداشته، نمی گذشته است. بدین سبب نظر اوکاملاً خطا بوده است. او می‌پنداشت که زرتشت «ماد» که بزعم وی بانی عصر جدید فلکی بود (دربیشتر نوشته های عهد عتیق چنین نقشی را برای زرتشت قائل بوده‌اند) نخستین کسی است که بجای احتساب ایمائی «فلکی» گاه شماری و سالهای «خورشیدی» را معمول داشت. چون میدانیم که «یوسوی» نیز از شاهان فهرست «بروس» بنام یاد نکرده است، ظاهراً «پانودور» برای اثبات نظرخویش در توجیه انتقال بگاهنامه عادی نام زرتشت را درشمار شاهان سلالهٔ «ماد» آورده است؛ و«سینکل» که اصل اثر «یوسوی» رانخوانده بود وبطریق اولی ازتألیف «پولی‌هیستور» نیز بی‌اطلاع بوده، همینکه درکتاب «پانودور» به‌نام زرتشت برخورد چنین پنداشت که شخص «بروس» آن نام را درتألیف خودآورده است.

اگرواقعاً نام زرتشت نه‌تنها در کتاب «پانودور» بلکه در آثار اسلاف وی ـ تا «بروس» ـ ذکرشده‌بود، بی‌شك می‌بایست در روایت ارمنی تألیف «یوسوی» نیز آمده باشد زیرا که نام زرتشت درارمنستان بسیارمشهوربود. در روایت‌ارمنی‌مزبور کلمات ثقیل‌التلفظی چون «اِوخوی» و غیره محفوظ گشته است و بطریق اولی می‌بایست نام زرتشت را هم مضبوط دارد.

از مجموع مراتب بالا مشهود است که مدارك «بروس» باروایات تاریخی‌بابلی مطابق بوده است و وی در فهرست شاهان «ماد» ـ یعنی کوتیان ـ فقط میتوانست نامهائی‌رانقل کند که در روایات گوناگون‌فهرست سلطنتی‌شومری وجود داشته‌اند.

اما نام «زرتشت» را «پانودور» یایکی ازمؤلفان متأخربعداز«یو-وی» . برای اینکه تظاهر بدانستن تاریخ شرق کند ، داخل متن کرده است .

بخشی ازمحتوی کتاب « بروس » را باین شیوهٔ فوق‌العاده غیر مستقیم میتوان معلوم ساخت . بعضی از اطلاعات کتاب مزبور (مثلاً بخش مربوط به انهدام آشور) ازلحاظ احیای تاریخ ماد واجد اهمیت میباشد .

باری بدین طریق ، در مورد استفاده از منابع یونانی برای تدوین تاریخ ماد به استنتاجاتی که چندان مسرت‌بخش نیست نایل شدیم . فقط دراین میان گفته‌های هرودوت بقدر کفاف کامل وموثق است . اما از نوشته های « کتسیاس » و« کزنفون » فقط ازطریق انتقاد دقیق وپرزحمت میتوان حقایق ناچیزی بیرون کشید وحتی در بارهٔ واقعیت آن بخش ناچیز نیزنمیتوان کاملاً اعتماد داشت . دیگر نویسندگان تا قرن سوم پیش ازمیلاد ، برروی هم اطلاعات فوق‌العاده کمی بدست میدهند .

نویسندگان یونانی متأخرفقط مطالب تألیفات هرودوت و کتسیاس وتا اندازه‌ای « کزنفون» وندرةً « بروس » را نقل کرده‌اند . ولی در تألیفاتی که ایشان در بارهٔ تاریخ سلطنتهای شرق باستانی نوشته‌اند اثر ضعیفی از یك روایت تاریخی دیگر دیده میشود که نمیتوان بهیچ یك از مؤلفان سابق‌الذکر مربوط ساخت ، بعقیدهٔ برخی محققان روایت مزبور از آن مورخان متقدم باستانی یونان ـ مثلاً هارون لامپساکسی ـ است .

ولی بیشتر محتمل است که اطلاعات مزبور مربوط بیکی از نویسندگان قرن چهارم پیش از میلاد ـ مثلاً «دینون»[۸۲] باشد . صحبت ، در درجهٔ اول ، برسرجزئیاتی است که « ترویا پومپه » که در قرن اول میلادی میزیسته است درشرح تاریخ شرق باستانی نقل کرده ومطالب هرودوت و« کتسیاس» را صریح‌تر ودقیق‌تر بیان میکند . متأسفانه تألیف «ترویا پومپه» فقط بصورت خلاصهٔ ناهنجاری که شخصی بنام«ژوستین»

(قرن دوم میلادی) تنظیم کرده بدست ما رسیده است. سپس «پولین» که در قرن دوم میلادی داستانهای کوتاه ومضامینی از تاریخ نظامی گرد می‌آورده‌است، وقایعی ازتاریخ ماد را نقل کرده که بخشی را ازهرودوت و «کتسیاس» وقسمتی را ازداستان دیگری ـ که خود تقلیدی از «کتسیاس» وتااندازه‌ای «هرودوت» بوده ـ اخذ کرده است. این‌هم محتملاً همان مطالب «دینون»است. متأسفانه بدشواری میتوان گفت که مطالب یادشده تا چه حد شایستهٔ وثوق است ولی‌بعضی ازاطلاعات مزبور درمنابع شرقی تأیید شده است.

لازم است یادآور شویم که در آثار بسیاری از مؤلّفان یونانی ولاتینی (حتی «آمین مارتسلین» مورخ قرن چهارم میلادی) بطور پراکنده اطلاعات جسته و گریخته‌ای در بارهٔ دوران اخیر تاریخ ماد دیده میشود که گاهی برای درك تاریخ دوران مورد علاقهٔ ما نیز واجد اهمیت میباشند. بویژه مؤلّفان تألیفات جغرافیائی وبخصوص «استرابون» (قرن اول میلادی) مهم شمرده میشوند. «استرابون» که شخصاً درشمار محقّقان برجسته نبود، معلومات وسیعی از کتب تاریخی وجغرافیائی عهد عتیق کسب کرده بود وبسیاری ازاطلاعات‌ارزندهٔ مؤلّفانی که‌آثارشان نابودشده، بوسیلهٔ او وآثارش محفوظ مانده است. آثار «کلاودی پتولمه» (بطلمیوس) منجّم وریاضی‌دان وجغرافی‌دان مشهور (قرن دوم میلادی) وبخصوص «کتاب جغرافیا» و تاریخ «قاعدهٔ شاهان» وی که از روی منابع شرقی‌تدوین شده وتألیفات«ایلینی»[1] ارشد طبیعی‌دان قرن اول میلادی (تاریخ طبیعی) واجد اهمیت میباشد.

با اینحال، چنانکه گفته شد، درمورد تاریخ ماد بطوراخص، جمله روایات تاریخی عهد عتیق را میتوان با اطلاعات مندرج در آثار سه الی پنج مؤلف منحصر و محدود نمود. بهرتقدیر، ضمن استفاده از روایات‌تاریخی مزبور، نمیتوانیم‌بذکر

(۱) Plini

فلان یا بهمان مطلب اکتفا کنیم ، بلکه ناگزیریم درهرموردبخصوص روشن سازیم که مؤلف منظور چراچنین مطلبی رانوشته است واطلاعات خویش‌را از چه مأخذی بدست آورده وتا چه حدّ میتوان بدان وثوق داشت . در مورد دیگرمنابع نقلی ـ که شمارهٔ آنان اندك است ـ نیزناچار باید چنین کنیم .

برخی از تألیفاتی که بتاریخ ماد مربوطند و در دورهٔ نفوذ فرهنگ یونان (هلینسم) در آسیای مقدّم مدوّن گشتنداز روایات تاریخی یونان جدا میباشند وجنبهٔ خاصی دارند ، (ازقرن سوم تا قرن اول قبل‌ازمیلاد) . ازآ نجمله است کتاب دانیال که بخشی به زبان عبری وبخشی به‌آرامی نوشته شده[۸۳] و« کتاب یودیف» و« کتاب تو‌ویت» که بصورت یونانی بما رسیده است وشاید دراصل بزبان آرامی بوده‌است .[۸۴]

این هرسه کتاب ، تاریخ‌نیستند . کتاب دانیال مجموعه‌ایست‌ازپیش گوئیهای عارفانه واندرزهای اخلاقی بشکل افسانه که جنبهٔ سیاسی دارند وبا وقایع قرن دوم پیش ازمیلاد مربوط میباشند وبه دانیال‌پیامبرافسانه‌ای منسوب میباشد که گویا در قرن ششم پیش ازمیلاد میزیسته است . در این کتاب تا حدّی قطعاتی از افسانه‌های قدیمتر منعکس شده است ولی مطالب آن ـ محتملاً در هیچ قسمت ـ کهن‌تر از اواسط قرن پنجم پیش از میلاد نیست . کتاب دانیال برای موضوع ما ، برروی هم ، با اینکه نامی ازسلطنت «ماد» درآن برده شده ارزش تاریخی‌ندارد .

« کتاب یودیف» و« کتاب‌تو‌ویت» جنبهٔ داستانی‌دارند . دراثر اولی ازفداکاری دلیرانهٔ زن یهودئی بنام « یودیف » سخن گفته میشود که میهن خویش را از شرّ «اولوفرن»[۱] ستمگر، سردار بخت‌النصر (نابوخودونوسور) ، که در آن کتاب ، نه بسمت سلطان بابل بلکه شاه « نینوا » یعنی آشور ظاهر میگردد ، آزاد میسازد . این اثر باشرح جنگ بخت‌النصرعلیه «آرفاکساد»[۲] پادشاه ماد، آغاز میگردد . نام

(۱) Olofern (۲) Arfaksad

«آرفاکساد» از «شجرةالنسب اقوام» که در «سفر پیدایش» تورات آمده ، اخذ شده است[۸۵]. فهرست مزبور در آغاز قرن ششم قبل از میلاد تنظیم گشته است (؟) . در «فهرست اقوام» «آرپاکساد»[۱] اصطلاحی است جغرافیائی . جنگ بخت‌النصر با «آرفاکساد» از لحاظ جریان وقایع داستان «کتاب یودیف» هیچ اهمیتی ندارد و ظاهراً سبب نقل آن فقط اینست که خواننده در ذهن خویش آن واقعه را با پیش آمدهای عصر خویش ـ یعنی جنگ آنطیوکوس چهارم پادشاه سلوکی که در خاك ماد جریان داشت ـ قیاس کند ولشکر کشی «اولوفرن» بسرزمین یهود می‌بایست در ذهن خواننده بالشکر کشی آنطیوکوس چهارم ، لیسی ، به فلسطین (در سال ۱۶۷ پیش ازمیلاد) تداعی معانی ایجاد کند و ظاهراً علّت نوشتن داستان وطن‌پرستانهٔ مزبور نیز همین بوده است .

«کتاب توویت» یك داستان مذهبی وتخیّلی میباشد وجریان آن با داستان آرامی «آخی‌کار»[۲] که در شرق نزدیك مشهوراست مربوط گشته وبدین جهت مانند داستان مزبور به قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد منسوب شده . قهرمانان داستان اسرائیلیائی هستند که چنانکه در «کتاب پادشاهان» آمده توسط آشوریان بسرزمین ماد کوچانده شده‌اند ، معهذا منشأ یهودی (ونه اسرائیلی) داستان در هر صفحهٔ آن مشهود است . درحال حاضر ممکن نیست بدقت وصراحت منابع مورد استفادهٔ مؤلف را معلوم ساخت . در هرحال وی گذشته از «کتاب پادشاهان» ، یکی از روایات قدیمی «داستان آخیکار» را که بدست ما نرسیده وبی‌شك قبل از پایان قرن هفتم تحریرشده بود وتا اندازه‌ای وضع آن زمان را باصحت ودرستی‌شرح میداده ، مورد استفاده قرار داده است .[۸۶] شاید مؤلف «کتاب توویت» از بعضی آثار ادبی شرقی هم استفاده کرده باشد . وی اندك آشنائی با جغرافیا و تاریخ «ماد» نیزدارد .[۸۷] متأسفانه

---

(۱) Arpaksad (۲) Axikar

چون بیشتر به اندرزها و خطبه‌های مذهبی می‌پردازد به «ماد» توجه اندکی دارد. این را هم ناگفته نگذاریم که مؤلف با تعلیمات دینی زرتشت آشنا بوده است.[۸۸]

تعیین تاریخ تألیف «کتاب‌توویت» امری‌بسیاردشواراست. ولی‌بی‌شک‌نویسندهٔ آن(برخلاف آنچه کوشش شده‌است تادرمتن کتاب‌جلوه داده شود) اسرائیلی‌تبعیدی به‌آشور[۸۹] یا ماد نبوده، بلکه یهودئی میباشد که در «دیاسپور»[۱] (یعنی خارج از حدود فلسطین) زندگی می کرده است وبظنّ غالب در سرزمین پارت بعد از قرن سوم پیش‌ازمیلاد[۹۰] یعنی‌درعهدی که‌قدیمتر‌از دوران سلطنت میتریدات دوم(۱۲۳-۹۰قبل ازمیلاد) نبوده، میزیسته است.[۹۱]

«یوسف فلاوی» مورخ عبری زبان که در قرن اول میلادی زندگی می کرده است وبزبان یونانی می‌نوشته نیز در کتاب «دوران عتیق قوم یهود» از «ماد» یاد کرده است. مطالب کتاب او فاقد اصالت واستقلال است وبخشی از تورات وقسمتی (بچندین واسطه) از «بروس» ودیگر مؤلفان یونانی زبان مأخوذ است.

آخرین منبع نقلی شایان تذکر که حاوی مطالبی در بارهٔ «ماد» می‌باشد بادبیات ارمنی آغاز قرون وسطی مربوط میشود و «تاریخ موسی خورنی» (موسس خوروناتسی) نویسندهٔ مشهور ارمنی است.

موسی خورنی در «تاریخ» خویش از منابع گوناگون وفراوان واز آنجمله تورات وتألیفات نویسندگان‌یونانی وسریانی وحماسهٔ ملّی‌ارمنی استفاده کرده‌است. متأسفانه در زمان‌موسی خورنی(بنا بتاریخ مشهوروی در قرن پنجم وآغازقرن ششم میلادی میزیسته است) تحقیق انتقادی در مطالب مؤلفان یونانی غیر ممکن بود. برای موسی خورنی مقدورنبود از منابع نخستین، یعنی آثار هرودوت و «کتسیاس» و کزنفون، استفاده کند وفقط‌ازتألیفات‌بعدی ـ که منابع مزبور رانقل کرده‌بودند ـ

(۱) Diaspor

بهره گرفت و بالنتیجه بخشی از تألیف وی که مربوط بعصرهای عتیق است بسیاردرهم وبرهم می‌باشد. این آشفتگی سبب ویژهٔ دیگری نیز دارد، زیرا موسی خورنی به کتاب شخصی سوریه‌ای بنام «مارآباس‌کاتینا»، که تقریباً تنها منبع اطلاعات وی درتاریخ دوران متقدّم است، اعتماد مفرط ابراز میدارد. «مارآباس‌کاتینا» (یاشخصی که این نام رابخود نهاده) خویشتن را معاصر نخستین شاهان‌اشکانی درقرن دوم‌پیش از میلاد وانمود می کند وحال آنکه تألیف او مجموعی است از آثار دیگران که بشیوهٔ ناهنجاری برروی هم انباشته است وتاریخ آن اگراز قرن سوم میلادی‌دیرتر نباشد ـ پیشتر نیست.

بالطبع توجه موسی خورنی بیشتر بمطالبی بوده است که مورخان پیشین در بارهٔ قدیمترین دوران تاریخ ارمنستان نوشته‌اند. بدین سبب باستانی‌ترین شاه ارمنستان ـ تیگران اول، معاصر «آستیاگ» وکورش ـ که در «کورشنامهٔ» کزنفون مذکوراست، در تألیف او مقام شامخی دارد (گرچه شاید مطالب حماسهٔ پهلوانی ارمنی را نیز گنجانده باشد). بدین مناسبت از «آستیاگ» نیز، بنام «اژدهاك» در تألیف موسی خورنی یاد شده است. دراینجا یکی از مواردی که در اثر موسی خورنی نسبةً فراوان است برمی‌خوریم که مورخ ارمنی مزبور می کوشد اطلاعات مأخوذ از منابع یونانی را با روایات تاریخی شرقی (در اینمورد ایرانی) مربوط سازد. «اژدهاك aži(š) DAHAKA «ماردهاک» اوستا، ستمگریست افسانه‌ای وماری آدمی‌صورت‌ازمردم‌باوری Bawri (بابل)[۹۲-۹۳] که بدست «ثراتیلون» θraitauna (فریدون) پهلوان کشته شد و باوجود مشابهت نامها هیچ ربطی به «آستیاگ» ندارد. بی‌پایگی ذکر چنین اشتقاقی برای نام «آستیاگ» از دیرباز ثابت شده است.[۹۴] ولی معهذا همین سخن بی‌پایه بسیاری ازمتخصّصان اروپای غربی را درقرن نوزدهم[۹۵] گمراه ساخته وافکار خطائی پدید آورده است. مسلّم است که

موسی خورنی بمراتب کمتر از دانشمندان اروپائی عصر جدید برای تحقیق مطالب منابع یونانی و کشف همانندی نامهائی که یونانیان آورده‌اند با اسامی مادی ویا پارسی باستان ویا اوستائی ـ که در زمان او کهنه شده بود ـ واجد مقدورات بود و منابع در دسترس داشت. وبالطبع مشابهت ظاهری نامها را در نظرمی گرفت.

ظاهراً موسی خورنی دراینجا نه فقطاز روایات تاریخی‌ایرانی‌بلکه ازحماسهٔ ارمنی نیز استفاده کرده است ودرحماسهٔ مزبور تیگران قهرمان (که مورخ ویرا با تیگران منقول یونانیان از«کزنفون» یکی دانسته‌است) باتفاق فریدون ایرانی در نقش قهرمان مبارز علیه اژدهائی که «اژدهاك» نام داشت نمودار می‌شود. این نیز موسی‌خورنی را دریکی دانستن «اژدهاك» و«آستیاگ» که معاصر تیگران مذکور دراثر«کزنفون» بود استوارترساخت.

از مادها، چه بشکل «مداسی» Medaci که از زبان یونانی مشتق است وچه بصورت «مار» mar[۹۶] که بزبان پارتی‌مربوط می‌شود، بارها درآثارنویسندگان‌ارمنی وبویژه در کتاب موسی خورنی، بمناسبتهای گوناگون، یاد شده‌است. ولی تجزیه وتحلیل منبع ارمنی از دشوارترین وظایف تحقیقی بشمار می‌رود. این نکته را هم ناگفته نگذاریم: گرچه ممکن‌است موسی خورنی ازبعضی منابع خاص شرقی ـ که اکنون دردست مانیست ـ استفاده کرده باشد، معهذا گمان نمی‌رود که در قرن‌پنجم میلادی یك روایت مستقل تاریخی قابل اعتماد در بارهٔ سلطنت ماد وجود داشته و محفوظ مانده بوده‌است. کافی است بگوئیم که در ایران دوران ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم میلادی) حتّی خاطرهٔ ایران هخامنشیان نیز از اذهان سترده گشته، از آنجمله نامهای کورُش وداریوش اول به‌فراموشی سپرده شده‌بود. درعوض قهرمانان اوستا را، از قبیل «کوی کوات» (کیقباد) و «کوی خسرو» (کیخسرو) و«کوی ویشتاسپ» (گشتاسپ) وغیره، چون شاهان باستانی ایران می‌پنداشتند. دوران

سلطنت هخامنشیان در روایات تاریخی شرقی قرون وسطی ، تقریباً بالکلّ فراموش شده بود وحتی در بارهٔ دولت پارت نیز اطلاعات مبهم ومغشوش ومخدوشی وجود داشت .

آثار دیگر مؤلفان ارمنی (وهمچنین موسی کالانکاتوئی مؤلف ارمنی ـ آلبانی) ازلحاظ ادوار بعدی تاریخ «آتروپاتن» و«آلبانی» جالب توجه میباشند .

در بارهٔ منابع نقلی موجود در بارهٔ تاریخ ماد مشروحاً سخن گفتیم ودر مورد اکثر آنها به نتایجی منفی ـ ازلحاظ ارزش ووثوق ـ رسیدیم . معهذا بیان مشروح نتایج مذکور ضرورت داشت . در گفته‌های آتی ما و همچنین در مورد ارزیابی تألیفاتی که تاکنون در تاریخ ماد تحریر شده ونظرات گوناگونی که ابراز گشته ، دانستن این نکته واجد اهمّیت است که آیا آثارمزبور مبتنی به منابع ارزنده میباشند ویا ـ چنانکه متأسفانه دراکثر موارد دیده میشود ـ برمنابع مشکوك متّکی هستند . وقتی فلان یا بهمان مؤلف اطلاعی داده ومطلبی نوشته لازم است فقط به در نظر گرفتن این موضوع اکتفا نکنیم بلکه سیمای واقعی مؤلف مزبور را ازلحاظ تاریخی وادبی وسیاسی مورد مداقه قرار دهیم . باید هربار ودر هرمورد بدانیم ، تألیفی که فلان اطلاع و مطلب از آن اخذ شده چیست وچه ارزشی دارد والاّ نمیتوانیم آن‌ـ چنانکه باید بنظر انتقادش بنگریم .

نتیجهٔ کلی بازدید منابع بقرار زیر است :

منابع خط میخی ـ که اکثراً با وقایع منقول هم عصر میباشند ـ از جملهٔ مآخذ دیگر موثق‌تر می‌باشند . فقط باید متوجه بود که در اغلب آنها گرایشی بسوی عقیدهٔ رسمی زمان وجود دارد . از میان آنها کاملتر وموثق‌تر از همه منابع آشوری وتا حدی «اورارتوئی» و«بابلی» بین قرنهای نهم وششم پیش ازمیلاد میباشد . ازآنجمله نامه ها وپرسشهائی که در قرن هفتم پیش از میلاد بعنوان هاتف معنون بوده از دیگرمنابع کمترتحریف شده و کمتر بغرض وجانبداری آلوده است .

از میان منابع نقلی تألیف هرودوت شایستهٔ اعتماد است ولی باید توجه داشت مطالبی که مبنای نوشتهٔ اوست بطور شفاهی برای وی نقل شده و محتملاً از بیطرفی عاری میباشد. ازسخنان پیامبران اسرائیلی ویهودنیز ممکن است مطالب ارزنده‌ای بدست آورد. اما راجع بدیگر منابع، تألیف «کتسیاس» برروی هم چندان مورد اعتماد نمی‌باشد ـ گرچه ممکن است تصادفاً اطلاعات درستی را حاوی باشد، ولی کشف وتشخیص آنها (ازطریق مقابله با دیگرمدارك) دشوار است. «کورُش‌نامه» «کزنفون» داستانی است که با واقعیت چندان وجه مشترکی‌ندارد ولی ممکن‌است ذراتی از حقیقت در آن محفوظ مانده باشد. تقریباً تمام دیگر منابع مکتوب فقط بندرت ممکن‌است دربارهٔ دوران‌تاریخ ماد(مورد نظرما) اطلاعات صحیحی دردسترس بگذارند و هربسار و در هرمورد بساید با دقت کامل منشأ مطالب را کشف کرد و روشن ساخت.

۲ـ اوستا

اوستا در میان منابع تاریخ ماد مقام خاصی دارد. اوستا کتاب مقدس کیش زرتشتی است که بیکی از باستانی‌ترین زبانهای شاخهٔ ایرانی خانوادهٔ السنهٔ هند و اروپائی نوشته شده است. تاکنون نیز بحث برسراینکه اثر مزبور آیا در سرزمین ماد پدیدآمده یا در نقطه‌ای از آسیای میانه، دوام دارد. هردو نظر طرفدارانی در میان دانشمندان دارد.

موضوع زمان تنظیم قدیمترین‌بخش اوستا نیزهنوز روشن نشده است. بعضی ازمحقّقان معتقدند زرتشت ـ که آفرینش‌بخشهای اصلی مبنای اوستا وزرتشتیگری بدو منسوب است ـ معاصرداریوش اول (۴۸۵ـ۵۲۲ پیش از میلاد)بوده است. نظر

«هرتل»[۱] و «هرتسفلد»[۲] چنین است و از میان دانشمندان شوروی نیز آکادمیسین و . و . استروِوِه با این عقیده موافق است. دیگر محققان پیدایش قدیمترین بخشهای اوستا را مربوط به زمانهای کهن‌تری میدانند .

بخشی از قوانین مکتوب که در زمان ساسانیان ـ درقرون سوم تا پنجم میلادی ـ اوستا را تشکیل میداده و تا زمان ما محفوظ مانده است به‌چهارقسمت اصلی ، یعنی «یسنا» و «وندیداد» (ویدودات) و « یشتها » و « ویسپرد » تقسیم میگردد . مواعظ منظومی که ازلحاظ زبان ، قدیمترین بخش اوستا میباشد ، جزو «یسنا» است . این مواعظ آن‌چیزیست که‌اصطلاحاً « گاثاها» نامیده میشود وعبارت‌است‌ازسخنان موزون دینی و اجتماعی که کلمات متشابه پیامبران تورات را بیاد ما می‌آورد . عده‌ای از محققان اروپائی که بوجود تاریخی زرتشت اذعان دارند بالاخص « گاثاها » را از او میدانند . مواعظ مزبور بلهجه‌ای ویژه وبزبانی مهجور ، کهنه‌تر از پارسی باستانی ونزدیکتر بزبان «ودا»های هندی ، نوشته شده است .

این نوع آثار شفاهی در دیگر کشورهای شرق نزدیک نیز مشاهده گشته و منعکس کنندهٔ روابط اجتماعی نیمهٔ اول هزارهٔ اول پیش ازمیلاد بوده است . گمان نمیرود « گاثاها» بی‌درنگ پس از پدیدآمدن برشتهٔ تحریر درآمده باشد . باحتمال قوی « گاثاها» مدتی بطور شفاهی سینه بسینه توسط کاهنان وپیروان تعلیمات مزبور منتقل میشده ، تا اینکه بعدها با نضمام قدیمترین بخشهای خرده‌اوستافقط هنگامی که، پس از داریوش اول ، خط ایرانی برمبنای الفبای آرامی متداول گشت ، « گاثاها » نیزنوشته شد[۹۷] . «یسنای هفت فصل» که بلهجهٔ « گاثاها» نوشته شده تقریباً به همان زمان مربوط است .

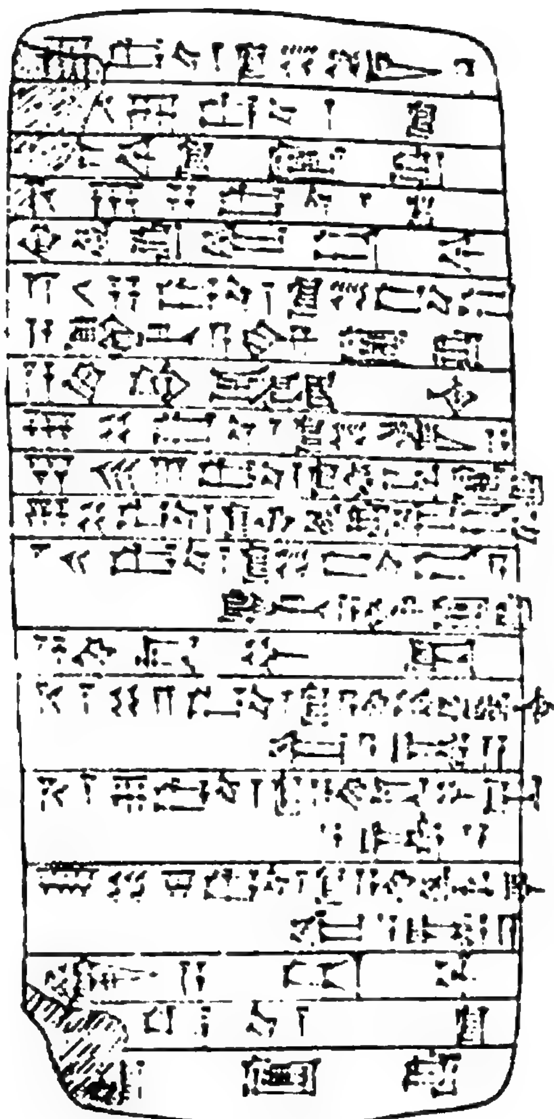
بخش دیگر « یسنا » عبارت است از نیایش و دعا به خدایان و ارواح کیش

(۱) Hertel (۲) Herzfeld

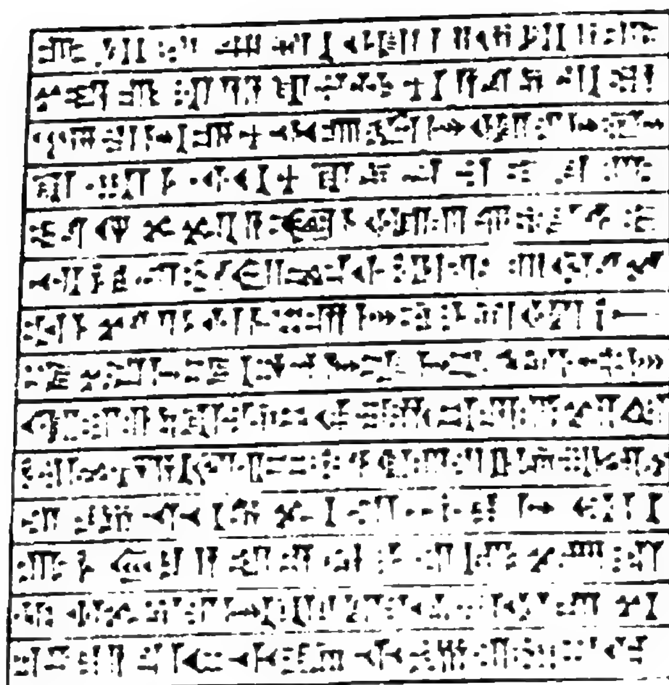
زرتشتی ودستورات مذهبی وغیره . « ویسپرد » (در اوستا VISPE–RATAVO) تکملهٔ متشابه‌المضمونی است به «یسنا» که احتمالاً بعدها نوشته شده . سرودها وخطابهائی (به برخی خدایان) محتوی کتاب «یشتها» رانیزتشکیل میدهد . برخی‌ازسرودهای مزبور بلهجهٔ «گاثاها» نوشته شده‌است . ظاهراً (تحریر) این کتاب (مانند بعضی از بخشهای باقی خرده اوستا) مربوط‌بزمانی است که کیش زرتشتی‌ایرانگیرشده شاید هم جنبهٔ رسمی پیدا کرده بود وبدین سبب ، چنانکه در اوضاع واحوال دیگری در مورد بسیاری از ادیان وازآنجمله مسیحیت مشاهده گشته است ، بالضروره بسیاری از ادیان غیر زرتشتی راکه‌قبل از کیش زرتشتی‌میان مردم رایج‌بود ، دربر گرفت . باین جهت «یشتها» حاوی مطالب فراوان بسیار کهن است (حتی قدیمتر از گاثاها) وحال‌آنکه ـ بظن قوی ـ بالنسبه دیرتر جزء مجموعهٔ قوانین دینی گشته بود .[٩٨]

«یسنا» و «یشتها» و«ویسپرد» ظاهراً قطعاتی از کتاب بزرگ اوستا (نسکها) هستند که بدست ما نرسیده است . زرتشتیانی که پس از فتح ایران بدست تازیان از کشور هجرت کردند فقط از کتابهای مقدس خویش‌آن بخشهائی راکه از لحاظ اعمال دینی اهمیت داشته حفظ نمودند . فقط یکی از«نسک»ها ـ یعنی وی‌دودات (VI–DAIVO–DATO) ـ « قانون علیه دیوان » کم وبیش بصورت کامل در این عصر در دست است (وآنهم باکسرها واضافات فراوان) . این کتاب بصورت مکالمه میان خداوند اهورامزدا وزرتشت‌پیامبر تنظیم‌شده‌است وحاوی مطالب گوناگون‌اساطیری وتعلیماتی در مراسم پاکی ونجسی وغیره میباشد . گذشته از این «خرده اوستا» نیز ـ که خلاصه‌ایست از اوستا ، برای عامه ـ محفوظ مانده است .

زبان «خرده‌اوستا» را ، از نظر تکامل ، میتوان با فارسی باستانی قرنهای ششم وپنجم پیش ازمیلاد قیاس کرد وحتی از زبان اخیرالذکر نیز قدیمی‌تر ومهجورتر است . بظن غالب این زبان از آن ناحیه‌ایست ، که اوستا (بدان صورتی که خاص



۱ – نمونهٔ متن شومری بخط میخی مربوط
بپایان هزارهٔ سوم ق . م .
(مربوط بصفحهٔ ۱۳)



۲ــ نمونهٔ متن تاریخی آشوری بخط میخی ، بخشی از منشور گلین
باسالنامه‌های پادشاه سیناخریب ، قرن هفتم ق.م. (مربوط بصفحهٔ ۱۶)

۳ــ نمونهٔ نسخهٔ خطی یک کتاب یونانی ، برگی از نسخهٔ خطی
قرن پنجم میلادی . (مربوط به صفحهٔ ۲٤)

٤- سندی از نسا ، پارت ، قرن اول ق . م . نمونهٔ متن پارتی که بخط آرامی نوشته شده - همان خطی که نخستین متن اوستا بآن نوشته شده بوده

زمان تحریر کتب زرتشتی بوده ، یعنی باحتمال قوی درقرنهای پنجم وچهارم پیش‌از میلاد) درآنجاپدیدآمده . ظاهراً درآن‌زمان،واندکی بعد از آن، کتب دینی‌بالنسبه بسیاری‌نوشته شد . این کتب‌ازمعتقدات وافسانه‌ها ومفهوماتی گفتگومی کردند که بعدها درآئین وشریعت زرتشتی‌مورد استفاده قرار گرفتند . بخش‌مهمی‌از کتب‌مزبور در همان زمان به زرتشت نسبت داده می‌شد . فی‌المثل هرمیپ ازمیری (قرن سوم پیش‌ازمیلاد) نویسندهٔ یونانی دربارهٔ این روایت شایع ، که زرتشت در تعلیمات خود دومیلیون مصرع شعر گفته است ، اطلاع داشت .[٩٩]

معتقدات وافسانه‌هائی که وارد اوستا شده مربوط به زمانی قدیم‌تر از دوران هخامنشیان بود . این نکته جالب است که اوستا بالکل از امپراطوری هخامنشی و شاهان‌آن بی‌اطلاع است[١٠٠] و با غرب یعنی بین‌النهرین[١٠١] و سوریه و آسیای صغیرو یونان ومصر، یابدیگرسخن کشورهائی که اقوام گوناگون تابع هخامنشیان ازآغاز قرن ششم پیش ازمیلاد غالباً بآنجا آمد و شد می کردند،آشنائی ندارد .[١٠٢] محتملاً نویسندگان اوستا ، از روی قصد ، اوضاع زمان خویش را در تألیف مزبور منعکس نکردند، وفقط آنچه را که درعهدباستان مقدس‌شناخته شده بود تقدیس می‌نمودند.

درعین حال شرایط زندگی دوران تنظیم کنندگان کتاب، بنحوی از انحاء و برغم ارادهٔ ایشان، در آن انعکاس پیدا کرده است. مجموع مراتب فوق قدمت روایات اوستا را نشان می‌دهد.

طبق روایات زرتشتی، اوستا دراول از۲۱«نسك» مرکب بود که بخشی‌ازآنها هنگام فتح ایران بدست اسکندر مقدونی نابود شد. در این روایات بی‌شك حقیقتی وجود دارد. بخشهای اصلی‌اوستا قبل ازاسکندرنوشته شده بود، زیرا گمان نمی‌رود بعد ازقرن چهارم پیش‌ازمیلاد دانشمندی‌تصریف دستوری مرده و کهنه وویژگیهای صوتی ودیگرخصوصیات زبان‌مهجوراوستا را احیاء کرده بصورت اول درآورده باشد. فقط درصورت وجود یك زبان ادبی اوستائی- یا زبانی ثابت ومستقر- ممکن بود در آن زمان، بآن لسان مرده، مطالبی مانند «فرگرد» (فصل) اول ویدودات[۱۰۳] ودیگر بخشهای اوستا (که مسلماً مربوط بادوار بعد است) نوشته شود.

قدمت فوق‌العادهٔ روایات ادبی اوستائی وزمان درازی که برای تکامل زبان و ادبیات مزبورضرورت داشت... اینها همه مستلزم آن است که زمان پیدایش نخستین بخش‌های اوستا را به دوران قدیمتراز پایان قرن ششم قبل‌ازمیلاد (که بسیاری از فرضیه‌های جدید آنرا بدوران مزبور منسوب می‌دارند) مربوط بدانیم.[۱۰۴]

طبق روایت زرتشتی که در کتاب «دنکرت» (که‌بخشی‌ازآن مبتنی‌بقسمتهای بما نرسیدهٔ اوستاست) محفوظ می‌باشد نخستین کوششهائی که‌برای احیای اوستای «ماقبل‌اسکندر» بعمل آمد درعهد «ولَکش» (محتملاً وُلوگزاول، قرن اول‌میلادی) بوده است. سپس در عصر اولین شاه ساسانی ــ اردشیر پاپکان (۲۲۶-۲۴۰ میلادی) نگارش جدیدی ازآن پدیدآمد و قواعد واحکام اوستا بنحونهائی و قطعی درزمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) تثبیت یافت. البته در واقع صحبت نه برسراحیای احکام وقواعد اوستائی پیش‌ازاسکندر درمیان بوده، بلکه‌بیشترموضوع گردآوردن

کتب دینی که ، بنا بروایات ، با نام زرتشت بستگی داشته و محفوظ و باقی مانده ، مطرح بوده است تا از میان آنها آنچه با کیش رسمی همساز بود انتخاب کرده وارد احکام وقواعد دینی‌سازند . چنانکه دانسته‌است ادیانی که برشریعتی مبتنی‌می‌باشند، یعنی مؤمنان را ملزم می‌سازند که دربرگزاری مراسم دینی و روش اخلاقی خویش موازین معین لایتغیری را مرعی دارند وبخاطر اجرا و رعایت آن خوشی وآسایش آنجهانی را نوید داده‌اند و هرگونـه تخطّی از آن عقاید را کفر و بد دینی اعلام می‌دارند ... ادیان مزبور محصول جامعهٔ بنده دار محتضر و جامعهٔ فئودالی درشرف پیدایش می‌باشند . بدین سبب تعلیمات ادوار باستانی‌تر که بانام زرتشت مربوطند ، ونظایر آنها ، نمیتوانستند جنبهٔ شریعت داشته باشند . حتی در نخستین قرنهای بعد از میلاد نیز بموازات معتقدات و مفهوماتی که ما عادتاً آنها را زرتشتی صرف می شماریم، معتقدات دیگری که بالکل با احکام و موازین دوران متأخر زرتشتیگری متناقض‌بودوجود داشت. معتقدات‌اخیرالذکر بی‌شک‌غالباً ازطرف‌پیروان عقایدی که بامعتقدات رسمی دوران ساسانیان دشمنی میورزیدند،مورداستفاده قرار گرفتند.[۱۰۵]

شکی نیست که درجریان تدوین وتثبیت احکام وقواعد رسمی وموازین کیش زرتشتی ، بسیاری از کتبی را که بعدها تألیف شده بود (و همچنین قطعاتی از کتب مذکور را) وارد احکام مزبور کردند ومطالب فراوانی را هم تغییرداده و از نو انشاء ویاتألیف‌نمودند ویاحذف ویا اضافه کردند والخ . چون اوستائی که بعد ازساسانیان بدست‌ما رسیده‌فقط قطعاتی‌ازاوستای‌اصلی‌است موضوع بغرنج‌تر می گردد. متأسفانه هنوزمتن اوستاآنچنانکه باید (و درمورد تورات معمول گشته) مورد انتقاد وتجزیه وتحلیل قرار نگرفته است وعجالةً از روی خرده اوستا ، تشخیص بخشهائی کـه در ازمنهٔ مختلف نوشته شده دشوار است .

همهٔ‌نسخ خطی‌اوستا که‌بدست مارسیده متعلق به زمانهای‌بعداست وقدیم‌ترین

نسخه‌ها مربوط به قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌باشد. ترجمه‌هائی بزبان سانسکریت وپارسی میانه وتفسیراتی (زنده) بمتون اوستا منضم می‌باشد.[۱۰۶]

۵ـ نمونهٔ متن اوستا ـ مقدمه‌ای از نسخهٔ خطی

اکنون این نکته مبرهن است: اوستائی که درپایان سلطنت پارتها و آغاز حکومت سلالهٔ پارسی ساسانی ـ درفاصلهٔ قرنهای اول وچهارم میلادی ـ بهمت مغان جمع‌آوری و مدون گشته، در قرن چهارم میلادی بخطی که منشأ آن آرامی بوده وحروف مصوّت در آن وجود نداشته و در زمان داریوش اول ـ قرن چهارم پیش از میلاد ـ متداول شده، برشته تحریردرآمده است. این خط درسرزمین پارتها بسیار رایج بوده ومغان مزبور برمبنای آن، خط ویژه‌ای که جزئیات صوتی را ادا می کرده است تنظیم کرده بودند. ولی چون در فاصلهٔ قرنهای اول و چهارم میلادی، از دیرباز زبان اوستا مرده بود[۱۰۷]، مغان برخی از خصوصیّات آنرا خوب درك نمی‌کردند، بویژه تلفظ لغات مصوّت را؛ وبا اینکه روایات شفاهی وسینه بسینه وجود داشت، ظاهراً بسیاری ازکلمات را نادرست وبا تلفظی مبتنی برمبانی تاریخی غلط‌میخواندند وازفهم برخی‌کلمات عاجزبوده وبخط جدید هم غلط‌مینوشتند والخ. بعضی از بخشهای اوستا در زمان پارتها ـ برای بار نخستین ـ بزبان «مقدس» مرده نوشته شده‌بود والبته ازتحریف عاری نبود. بعقیدهٔ برخی‌ازمحقّقان تحریفات مزبور

ممکن است این نظر را تقویت کند که زبان اوستائی (که اکنون برما معلوم است) بزبانهای «گروه شمال غربی» نزدیك میباشد. گذشته از این، خصوصیات زبانهای ایرانی «شمال غربی» و «شمال شرقی» ازقدیمترین ازمنه، تا کنون همچنانکه باید دانسته نیست. بدین سبب عجالةً از تجزیه و تحلیل اوستا جواب قاطع و واحدی درموضوع محل پیدایش آن بدست نیامده است.[۱۰۸]

باید متذکر شویم که تا کنون ترجمه های قابل اعتمادی از اوستا و بویژه گاتها وجود ندارد. ترجمه‌های قدیم - با اینکه پیشرفتهای بعدی فقه‌اللغة ایرانی در آنها ملحوظ نگشته - گاهی در مقام قیاس با ترجمه‌های تازه واجد برتریهائی می‌باشند؛ مترجمان پیشین بدون اینکه فلسفه بافی کنند، ازروی روایات زرتشتی ترجمه کرده‌اند، ولی متأخران ازابهام وتاریکی انشای اوستا استفاده کرده نظرات فلسفی خویش را وارد ترجمه ساخته و بطور مصنوعی و از پیش خود به جهان بینی مؤلفان کتب اوستا روح تجدد دمیده وموضوع را پیچ درپیچ کرده‌اند.[۱۰۹]

تدوین نهائی قوانین واحکام اوستا تحت نظر مغان «آتروپاتن» صورت گرفت. بظن غالب در تمام مدّت نفوذ و تسلط فرهنگ یونان (یا هلنیزم)، آتروپاتن تحت حکومت روحانی هواخواهان کیش مغان بود. نیك دانسته است که دراین سرزمین پهنه‌های وسیعی از اراضی متعلق به معابد وجود داشت (همچنانکه در ماد سفلی چنین بود). بالطبع بدین سبب آتروپاتن را چون میهن زرتشتیگری و بالنتیجه زادگاه بانی آن (زرتشت) شمردند.

ولی درواقع گمان نمیرود که اوستای نخستین در آتروپاتن پدیدآمده باشد. شرایط اجتماعی که دراوستا (وبخصوص «گاتها» که قدیمترین بخش آن است) شرح داده شده، از وضعی که حتی در سلطنت ماد - قرنهای هفتم وششم پیش از میلاد - حکمفرما بوده، باستانی‌تر و مهجورتر است. کافی است باین نکته اشاره کنیم که

دراوستا هنوز اصطلاح آهن ازمفرغ مشخص نیست.[۱۱۰] چنانچه اوستا در سرزمین ماد نوشته شده بود، بهرتقدیر ممکن نبود بعد ازقرن نهم وهشتم قبل ازمیلاد تحریرشده باشد واین خود با روایات ایرانی موافق میبود. زیرا روایات مزبور - درقرن چهارم قبل از میلاد - «زرتشت» را به عهد کهنی که از خاطرها زدوده شده، منسوب می‌دارند.[۱۱۱]

ولی درقرن نهم وهشتم پیش ازمیلاد در آتروپاتن بزبان ایرانئی که لسان اوستا میباشد سخن نمیگفتند. تصور اینکه اوستانخست بزبان دیگری نوشته شده وسپس بزبان ایرانی بر گردانده شده است نیز مردود میباشد. تمام اصطلاحات مذهبی اوستا و مجموع مفهومهای دینی وفلسفی آن - ازقبیل «ارت» (Urta, arta) «(نجسم) عدالت» و بسیاری دیگر- درمیان اقوام ایرانی عمومیت دارند وهم اسکیتها و هم خوارزمیان وسغدیان وهم باکتریان و پارسیان با آنها آشنایند. ولی عیلامیان[۱۱۲] و هوریان و اقوام شمال قفقاز - یعنی عناصر نژادیئی که مردم غیرایرانی سرزمین مادآتروپاتن بدیشان تعلق داشته‌اند - بااین اصطلاحات بیگانه بوده‌اند. این اصطلاحات ومفهومها ترجمه نبوده بلکه خالصاً ایرانی میباشد.

روایات متأخر قرون وسطی بتقریب متفقند که «زرتشت» از مردم ماد بوده است ولی دربار ویشتاسپ حامی وی که عرصهٔ وعظ وتبلیغ او بوده، دربلخ (تختگاه باکتریان - باکتر باستانی) و یا طوس (در خوراسان - پارت)[۱۱۳] قرارداشت. ضمناً زادگاه پیامبر راگاهی آذربایجان وگاهی ری (ری نزدیك طهران کنونی، در ماد شرقی) ذکرمیکردند. در اوستا (یسنا ۱۹، ۱۸) حتی روایتی وجود دارد که خود زرتشت (ویا جانشین او) فرمانفرمای ری بوده است. شاید قبیلهٔ مغان که کاهنان و روحانیان مبلّغ تعلیمات زرتشت ازمیان ایشان انتخاب و استخدام میشدند، از ری بوده‌اند.[۱۱٤]

از دیگرسو باید اذعان کرد که در اوستا مستقیماً گفته نشده است کـه شاه ویشتاسپ حامی زرتشت درباکتریا بوده و یا مواعظ و تبلیغات آن پیامبر در مشرق (باکتریا) بعمل آمده باشد . وحال آنکه در روایات قرون وسطی چنین آمده است. لفظ «باکتریا» نیز در اوستا وجود ندارد وفقط یك بار ذکرشده وآنهم در«فرگرد» اول «ویدودات» ؛ آنجا که از کشورهای «مؤمن بآئین» زرتشت یاد میکند.[115] اکنون این نکته را می‌توان ثابت شده دانست که «فرگرد» مزبور «ویدودات» درآغازدوران سلطنت پارتها نوشته شده است و کشورهائی که درآن نام برده شده ـ ظاهراً همان نواحی کشورپارت (درآن زمان) وهمچنین بخشهائی که پارتها محتملاً مدعی سلطنت برآن‌بودند، میباشد . باکتریا درفهرست مزبور بنام Bāxϑi نامیده شده است (زیرا که مؤلف شکل‌حقیقی این‌کلمه را بزبان مرده ومهجورایرانی‌باستانی که مینوشت، نمیدانست) واین شکل بزبان ایرانی متوسط است که از زبان زندهٔ آن عصر مأخوذ گردیده . Bāxϑi (ازکلمهٔ Bāxϑri که قدیمتر بوده) مطابق است با Baxl و « بلخ » کنونی .[116]

ما نمی‌توانیم داوری کنیم که زبان اوستا بکدامیك از گروههای زبانهای ایرانی مربوط میباشد . فقط یك نکته مسلم است که جای پیدایش آن یا آسیای میانه ومشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است و یا اگر درخاك ماد پدید آمده ، در اقصی نقطهٔ شرقی آن سرزمین بوده است .

چنانکه گفتیم خاك ماد آتروپاتن و بطریق اولی ـ برخلاف آنچه عده‌ای پنداشته‌اند ـ ارّان(آلبانی) ممکن نبود زادگاه اوستاباشد زیرا که درنواحی مزبور در آن روزگاران باستان بزبانهای ایرانی سخن نمی‌گفتند . با اینحال اوستا را نمی توان از شمار منابع تاریخ مادبر کنار کرد .

اولاً : حتی چنانچه قدیمترین بخشهای آن در اراضی شرقی ماد تدوین نشده

وفی‌المثل در باکتریا پدید آمده باشد، معهذا وضع اجتماعی آن نقاط درازمنهٔ منظور چندان با اوضاع سرزمین ماد تفاوتی نداشت. درهرحال مطالب اوستا با آنچه منابع آشوری دربارهٔ خاك ماد (وبیشتردربارهٔ ماد سفلی) میگویند بسیار متشابه است وبی شك مردمان ماد شرقی وباکتریا ازلحاظ فرهنگ وسطح ترقی وترکیب نژادی بسیار بیکدیگر نزدیك بودند.

ثانیاً: اوستا بطورکلی از لحاظ مطالعهٔ معتقدات باستانی و افکار اقوام ایرانی زبان ازمنابع درجه اول شمرده می‌شود، شکی نیست که اکثر معتقدات وافکار مزبور از زرتشتیگری ریشه نگرفته، بلکه از معتقدات کم و بیش آماده و موجود ازمنهٔ پیشتر اخذ شده است. بدین سبب اوستا ازلحاظ تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان و تا اندازه‌ای دیگر اقوام ماد نیزمنبع مهمی محسوب می گردد.

اوستا نیزمانند دیگر کتب دینی است، گرچه انعکاسی ازنارضائی عامهٔ مردم وآرزوهای دموکرات منشانهٔ ایشان در گاتها دیده می‌شود. محتملاً کاهنان بمنظور پیشرفت مقاصد خود از این گرایشهای عامهٔ خلق استفاده کرده بودند. پایهٔ کیش زرتشتی مبارزهٔ ابدی منشأ نیکی است که بصورت خداوند اهورامزدا («روح بسیار خردمند» ـ اورمُزد) وایزدان مظهرنیکیها، درآمده‌بود که علیه روح خبیث‌انگرو منیوش (اهریمن) و دار و دستهٔ شیاطین او بنام «دیوا» پیکار می کرد. نیروهائی مانند: آتش وآب وزمین بارور وهمچنین مردم قوم «آریا»ـ که بکشاورزی مشغول هستند و اهورامزدا را محترم می‌دارند ـ و نیز حیوانهای سودمند برای کشاورز، یعنی گاو وسگ... همه اینها به منشأ نیکی وابسته‌اند. برعکس صحراگردان خانه بدوش وبطورکلی بیگانگان، «تورانیان» (به تعبیرروایات ازمنهٔ بعدی زرتشتیگری ـ ساکنان آسیای میانه وبخصوص ترکی زبانان) و همچنین حیواناتی که برای زراعت بیفایده و یا مضر میباشند «خرفستر» مولود بدی بوده، شایستهٔ نابودی هستند.

بمؤمنان که درسراسر زندگیشان بر اثر برگزاری مراسم سنگین کیش سر گشته شده بودند نوید پاداش آنجهانی داده می‌شد. در خُرده اوستا موضوع اطاعت جملهٔ مردمان به نظامات سلسله مراتب صنفی و اداری و روحـانی، بپایهٔ اعتقاد دینی مبتنی گشته است.

بدین طریق، زرتشتیگری ـ بصورت نهائی و ثابت ـ کیش محدودیست که حس کناره جوئی از اقوام بیگانه و «غیر آریائی» را درنهاد پیروان خویش میپرورد ودر واقع مجموع معتقدات «فئودالیزم درشرف پیدایش ایرانی» بوده است.

۳ـ زبان از نظر منبع تاریخی

فهرست منابع تاریخی که می‌توان مورد استفاده قرارداد منحصر بآثاری که در فصول گذشته مذکور افتاده نمی‌باشد. زبان یا زبانهای مادیها نیز ممکن است منبع تاریخی درجه اول شمرده شوند. این زبانها بصورت اسامی خاص اشخاص و اماکن و همچنین بشکل کلماتی در زبانهای دیگر (درمواردی که منشأ مادی آنها را بتوان معین کرد) محفوظ مانده‌اند.

مطالب مأخوذ از زبان مسائل مهمّ بسیاری را ممکن است حلّ کنند. مثلاً بیاری نامهای اماکن جغرافیائی (پاتوپونیمیك)[۱] وتاحدّی نام قبایل (اِتنونیمیك)[۲] می‌توان ترکیب نژادی مردم سرزمین ماد را در ادوار گوناگون تاریخ آن و محل استقرار گروههای نژادی راتعیین نمود. اسامی خاص افراد (اُنوماستیك) می‌توانند بیشتر کومك کنند چنانکه دانسته است درمشرق باستانی همیشه نام گذاری با در نظر گرفتن معنی اسامی صورت میگرفته. عادتاً نـامها از تلفیق چند کلمه پدید می‌آمده‌اند (درالسنهٔ اقوام هند و اروپائی: یونانیان، ایرانیان وبسیاری از دیگر

(۱) Toponymique (۲) Ethnonymique

گروههای زبانی) ویا از جمله‌های کوچك مر کبند (نزد شومریان و بابلیان و آشوریان وهوریان و غیره) در نتیجهٔ تجزیه و تحلیل نامها بعضی از ذخایر لغوی و قواعد دستور زبان را بدست می‌دهد که بوسیلهٔ آثار و منابع دیگر نتوان بدان رسید. گذشته از این بیاری این تجزیه و تحلیل می‌توان برخی از عناصر فرهنگ و بویژه دین را مشخص نمود (مثلاً، نام خدایان که در اسامی باصطلاح «تئوفور» منعکس شده‌است).

با اینحال تجزیه و تحلیل اسامی اماکن و نژادها و اشخاص و دیگر مدارك لسانی مستلزم احتیاط فراوان وبکار بستن اسلوب دقیق میباشد.

در زبانشناسی تطبیقی، چون کلمات زبانهای گوناگون را با یکدیگر مقابله ومقایسه کنیم ـ مشابهت الفاظ بقدر وجود نظم وقاعده در اختلاف میان آنها مهم نیست (و وجود نظم وترتیبی درموارد اختلاف مهم‌تر است.)

چنانچه محیط تاریخی و سرگذشت کلمه وتغییراتی را که کلمات براثر قوانین داخلی صوتی زبان منظور، دستخوش آن میگردند در نظر نگیریم، مقابله ومقایسهٔ کلمات و اسامی خاص بالکل فاقد اهمیت علمی خواهد بود.

عادةً هنگامی به نامهای امکنه واسامی خاص اشخاص متوسل میشوند که از مردم سرزمین منظور آثار لسانی دیگر (و بطریق اولی آثار مکتوب) باقی نمانده‌باشد. بدین سبب نخستین گام در هر تجزیه و تحلیلی در زمینهٔ نامهای مزبور، تعیین معنی کلمات است. بالطبع این امر مستلزم مقایسه و مقابله با دیگر زبانهای خویشاوند میباشد. ولی بدیهی است که نخست باید مشخص نمود که زبان مورد نظرما با کدام زبانها قرابت دارد. متأسفانه غالباً به شیوهٔ معکوس متوسل میشوند و کلماتی را که دورا دور مشابهتی دارند در دیگر زبانها جستجو میکنند (باز، اگر آن زبانها از حیث مکان مجاور واز لحاظ زمان نزدیك باشند، عیبی ندارد) واغلب برای نیمی از نام فلان مکان، همانندی در یك زبان، و برای نیمی دیگر نظیری در زبان دیگر

تفحص می‌نمایند که با زبان اولی هیچ وجه مشترکی ندارد. دگرگونیهای ترکیب صوتی کلمات درطی تاریخ غالباً درنظر گرفته نمی‌شود. آنگاه درباره معنی اصطلاح استنتاج بعمل می‌آورند. واضح است که این شیوه متضمن یك خطای منطقی میباشد؛ وآنچه خود مستلزم اثبات است یعنی خویشاوندی زبان مشبه بازبان مشبه به،مبنای داوری قرار گرفته. به این نمی‌توان اعتماد کرد که اصطلاح منظور واقعاً همان معنی را دارد که، در نتیجهٔ شباهت صوتی با فلان‌کلمهٔ فلان زبان دیگر، برای آن قائل شده‌ایم.

درتحقیقات تاریخی موارد سوء استفاده ازاسامی امکنهٔ جغرافیائی نادر نیست وبنابراین ما که خطر کرده حقایق مشهوری را دراین‌باره بیان کرده‌ایم، ناگزیریم دربارهٔ اسلوب استفاده از اینگونه مدارك نیز سخن گوئیم.

قیاس لغات یك زبان با اصطلاحات زبان دیگر ازنظرگاه اشتقاق کلمات فقط در جائی جایز است که نمونه‌های فراوان و منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته باشد. فی‌المثل وضع زبان اسکیتها (سکاییان) چنین است: و در ده‌ها اسامی خاص که بیشتردر منابع یونانی منقول ومحفوظ است عناصر ویژه آرتا arta فرن Pharn، کسرت Ksarth یا کستر Ksutr، اسپ Asp و غیره مکرراً آمده است وبالطبع نمی‌توان این عناصررا با عناصر ویژه اسامی خاص مادی واوستائی ویا پارسی مانندآرت وفرن وخشترواسپ arta, farna, xš..ϑra, aspa (این کلمات دارای معنی است)[۱۱۷] مقایسه ننمود. این فرضیه که زبان نامهای اسکیتی جنبهٔ ایرانی دارد براثراین قیاس طرح می‌شود وچون برای اکثرعناصر دیگراسامی مذکورنیز نه تنها می‌توان قرینه هائی در ایرانی باستانی پیدا کرد بلکه می‌توان ثابت کرد که این موارد تصادفی نبوده منظم و تابع روالی است ازاینرو فرضیهٔ یاد شده‌تقویت می‌گردد.

اگر صحبت برسر تعداد کمی اصطلاح باشد که موارد مشابهت ومطابقت آنها اندك بوده،اثبات آن بدشواری برخورد وبااینکه خویشاوندی میان زبانها بسیاردور باشد ونتوان بی‌واسطه آنرا مشخص‌نمود ، درچنین صورتی نمی‌توان به چنین‌اسلوبی توسل جست . تنها اسلوبی که بتوان بمدد آن معنی کلمات زبان مجهولی را معین کرد همانا اسلوب ترکیبی است (وفقط پس از آن آنها را می‌توان باکلمات دیگر زبانها مقایسه ومقابله نمود ، زیرا بکاربستن این اسلوب تضمینی است که ما فقط ترکیباتی راکه ازلحاظ صوتی همانند تلفظ می‌شوند بایکدیگرمقایسه نکرده‌بلکه الفاظی راکه هم از لحاظ تلفظ صوتی وهم معنی متشابهند و اختلافشان هم تابع نظم وقاعده‌ایست مقابله مینمائیم .) اسلوب مزبور عبارت است ازاینکه استعمال کلمه را درموارد گوناگون در نظر گرفته بسنجیم و معنئی که با تمام موارد مزبور مطابقت کند معین کنیم . بدیهی است که در صورت فقدان موارد متعدد و قلت ترکیبات معلوم این اسلوب را نمی‌توان بکار بست . ولی این عدم امکان نباید موجب بکاربستن اسلوب اشتقاقی کاذب گردد .

درتاریخ فقه‌اللغة مشرق باستانی موارد فراوان دیده شده که متون زبانهای کهن ونا دانسته را بیاری اسلوب اشتقاقی‌کاذب ترجمه کرده‌اند ؛ یعنی برای‌ترجمهٔ کلمات مجهول المعنی از زبانهای معلوم کلماتی که از لحاظ صوتی با آنها مشابهت داشته برگزیده‌اند . اینگونه ترجمه‌ها همواره لاطایلاتی هستند که برروی هم انباشته شده‌اند .[۱۱۸]

مسلماً درتجزیه وتحلیل‌کلمات منفرد ، از قبیل اسامی‌خاص ونامهای امکنه، بی‌پایگی اسلوب کاذب اشتقاقی آنقدرها بچشم نمیخورد زیرا ازلحاظ معنی‌باکلمات پس وپیش پیوستگی ندارند تارسیدگی‌بصحت آنهامقدورباشد . معهذاشکی‌نیست که فقدان وسیلهٔ‌تحقیق صحت‌کلمات ، موجب بهبوداین‌اسلوب نمی گردد . هرجا که‌این

روش درمورد متن پیوسته‌ای بکار بسته شده و اسلوب اشتقاق کاذب بدون در نظر گرفتن اینکه مشابهت جنبهٔ منظم و مکرّر دارد یا نه ، اعمال گشته ، تقریباً بدون استثناء ، نتیجهٔ حاصل خطا بوده است . بدین‌سبب اینگونه مقایسه‌ها هیچ ارزش علمی ندارند.

اما چنانچه دو زبان که بیکدیگر بسیار نزدیك باشند و موارد مشابهت کلمات آنها فراوان باشد واختلافات صوتی میان آنها ، درهرمورد بنحو خاصی تکرارشود ونشان دهد که بایك قاعدهٔ صوتی معیّنی سروکارداریم ؛ آنگاه مطلب صورت دیگری پیدا میکند . دراین موارد میتوان جدولی ازاختلافات ترتیب داد . وبا احتیاط تمام اسلوب اشتقاقی را هم بکار بست . در هرحال می‌توان با اطمینان خاطر گفت که کلمات مزبور به فلان زبان از فلان خانواده وشاخهٔ السنه تعلق دارد .

ولی در این صورت باید مقررات اسلوبی معیّنی را مرعی داشت . مثلاً نباید درتمام اسامی امکنه در پی یافتن انعکاسی از نامهای قبایل بود . این اشتباه را غالباً مورخان ، که در کشف ترکیب نژادی ساکنان یك محل شتاب دارند ، مرتکب می‌شوند . ولی تجزیه و تحلیل اسامی امکنه ، درجاهائی که شرایط لسانی وتاریخی کاملاً روشن است (مثلاً از روی مدارك نژاد شناسی معاصر) ، نشان می‌دهد که نامهای قبایل در اسامی امکنه بسیار بندرت منعکس شده (البته درصورتی که نام کشورها و نواحی وسیع را بحساب نیاوریم) و آنهم تقریباً فقط در ملتقای اراضی متفاوت نژادی . مثلاً ممکن است فلان نقطهٔ مسکون «روسی» یا «ارمنی کند» نامیده شود ولی این نامگذاری تا اندازه‌ای صفت تشخیصی است یعنی دیگر نقاط مسکون مجاور روسی یا ارمنی نیستند و بالنتیجه تودهٔ اصلی ساکنان آن ناحیه ازنژادی که نقطهٔ مسکون مزبور بنام آن خوانده می‌شود (اعم‌ازقبیله وقوم ویاملت) نمی‌باشند .

باید در مورد اسامی امکنه ، نامی را که خود مردم یك محل خویشتن را

بدان می‌خوانند از آنچه همسایگان ایشان را بدان مینامند مشخص گردد. نامی که همسایگان میدهند ممکن است بیغرضانه، آلوده بغرض و ملامت ویا مزاح و شوخی باشد. غالباً این نامها قبایل واقوام گوناگون را شامل میگردد و همه را از روی کیش و آئین ایشان یك‌کاسه میسازد (مثلاً در زبان روسی قدیم لفظ «تاتار» غالباً به هرمسلمانی اطلاق میشد. در اوستا اغلب کلمهٔ «آریا» درمورد «فرد زرتشتی» بکار رفته نه «شخصی که زبان ایرانی دارد») و یا از لحاظ مفهوم نبودن زبانشان میباشد مثلاً (نمتس = «بیگانه»[1]. ولوخ wloch بزبان لهستانی یعنی «ایتالیائی»، والاخ در بالکان یعنی «رومانی»، ولشمان welshman درانگلیسی یعنی «سلتی»). باری همانندی نامی که حتّی مردم یك محل بخود گذاشته باشند غالباً حاکی از بستگی ایشان به خانوادهٔ واحد زبانی است نه وحدت قبیله‌ای. مثلاً اسلوون‌های ایلمن و اسلواکها و اسلووینس‌ها، قبایل واقوام مختلف اسلاوهستند نه‌یك‌قبیله. صربهای لوژیتسك از لحاظ زبان ومنشأ نژادی به چکها ولهستانیها نزدیکترند تا به‌صربهای بالکان.

نامهای نژادی ممکن است بمرور زمان تغییر کند[119]. بطور عموم در تعیین ترکیب نژادی و بالاخص ترکیب قبیله‌ای مردم یك محل باید تمام این مراتب را درنظر گرفت. اینراهم باید منظور داشت که تغییرزبان غالباً بمعنی تغییر ترکیب طبیعی ساکنان یك محل و سنن و فرهنگ و غیره ایشان نیست، زیرا که در طی تاریخ ندرتاً دیده شده است که متجاوزان واقعاً تمام افراد یك قوم را نابود کرده باشند.

برای تعیین ترکیب نژادی سرزمین ــ در هر مورد بخصوص ــ اسامی خاص

(۱) نمتس: در زبان روسی ازکلمهٔ «نموی» یعنی‌گنگ می‌آید ــ کسی‌که زبانش را نمی‌توان فهمید. اکنون آلمانیها را، اختصاصاً، نمتس میگویند.

اشخاص از نامهای اماکن بیشتر اهمیت دارد . نامهای اماکن غالباً از زبان پیشین مردم محل باقی میماند ـ بخصوص اگر تعویض زبان ـ چنانچه اغلب پیش می‌آید ـ از طریق طرد و اخراج اهالی صورت نگرفته و تدریجاً از طریق مرحلهٔ دو زبانی وقوع یافته باشد . برعکس ، اسامی خاص اشخاص چنانچه معمول به عهد باستان بوده معنی خود راحفظ کرده باشند، غالباً گواه بر آنند که مردم بزبانی که نامها بدان منسوب بوده سخن میگفته‌اند . ولی دینهای واجد شریعت ، غالباً ، نامهای خویش را ، به نواحیِ نوینِ گسترشِ خود منتقل میکنند . مثلاً نامهای ایرانی از قبیل «آرتاشس» و «واهرام» و«نرسس» و غیره همگام با زرتشتیگری در ارمنستان رواج یافت ومسیحیت نامهای عبری ولاتینی ویونانی را ، چون «سوکومون»، «(ی)اوانس» و «پطروس» و «کورك» وغیره رابآن دیار آورد. همه میدانند که رواج نامهای عربی در کشورهای مسلمان با انتشار زبان عربی ملازمه نداشته است (بلکه با دین اسلام وارد آن سرزمینها شده) .

از دیگر سو نامهائی که همگام با تعلیمات یکـی از ادیان واجد شریعت بسر زمینی آورده نشده بلکه برمبنای دین کهن دوران جماعت بدوی پدید آمده باشند ، قاعدةً ، گواه بر آنند که مردم آن سرزمین زبانی را که نامها بدان تعلق دارند حفظ کرده‌اند . مثلاً نام «میتردات» گرچه ایرانی است ولی فقط میرساند کسانی که بدان موسومند به کیش میترا یا زرتشتیگری تعلق دارند . ولـی نام «کوتر ـ نان خونته» (عیلامی . «[خدا] نان خونته ـ سلطان») که عیلامی است ضمناً گواه بر آن است که شخص موسوم بدان بزبان عیلامی سخن میگفته و نام «آری ـ ثرنا» (هوریتی «[خدا] داد برادر») ـ میرساند که زبان شخص موسوم هوریی بود .

با بکار بستن اسلوب دقیق علمی در تجزیه وتحلیل مدارك لسانی کـه ـ یقیناً ویا احتمالاً درفاصلهٔ قرنهای نهم وچهارم پیش ازمیلاد ازسرزمین ماد ریشه گرفته‌اند

چند زبان کشف میکنیم که میتوانند مدعی نام مادی گردند.

نخست تعداد کثیری نام خاص و اسامی مکان وجود دارد که بیشتر در منابع آشوری محفوظ مانده‌اند و عجالةً اشتقاق آنها از السنهٔ مشهور و معلوم مقدور نمی‌باشد و بالنتیجه به زبانها (و یا زبان) مجهول محلی ساکنان اصلی آن سرزمین تعلق دارند. اینگونه اسامی درطی مدت قرنهای نهم وهشتم پیش‌از میلاد درسراسر خاك ماد وهمچنین - بهرتقدیر- دراراضی ماد شمالی وشمال‌غربی (آذربایجان کنونی ایران) درقرن هفتم ق. م. رواج داشته است وبعد ازآن منابع ماخاموشند واطلاعی بدست نمیدهند، ولی کاملاً محتمل است که این‌نوع اسامی و زبان ویا زبانهائی که اسامی مزبور معرف آنها میباشند،بعد ازآن تاریخ هم درآن سرزمین رایج بوده‌اند.

منابع آشوری و بابلی چندین زبان را که دراین سرزمین رایج بوده‌اند بنام ذکرمیکنند بقرار زیر: زبان کوتی، اولوبئی، مانئی (از شعب کوتی یا اولوبئی) مهرانی،کاسیتی. ویژگی این زبانها (که بطورمشروط «کاسپئی» - نامیده میشوند) ودرجهٔ خویشاوندی آنها بایکدیگر-وبادیگرالسنه‌ای که‌بهترشناخته شده‌اند،فعلاً چنانکه باید روشن نیست. ولی بعلل چندی - که درجای خود ذکر خواهد شد، میتوان گفت که زبانهای مزبور کلاً و یا بعضاً از یکسو با زبان یکی از نواحی باستانی تمدن‌یعنی عیلام واز دیگرسو با زبانهای «کاسپیان و آلبانیان» ودیگراقوام آذربایجان شمالی و سرزمینهای مجاور جنوب غربی دریای خزر (دریای کاسپی) خویشاوندی داشته‌اند.

کشف ویژگیهای این زبانها ومعنی اسامی وکلمات‌آنها یکی از دشوارترین مسائل علمی بشمارمیرود. اولاً دشواری دراین است که متون لازم برای بکاربستن اسلوب ترکیبی در دست ما نیست وثانیاً، حتی اگر به پژوهشهای علم اشتقاق لغات روی آوریم نیز مشکل دیگری ظاهر میشود: یکی از زبانهائی که السنهٔ مادی

محتملاً بدان مربوط بوده‌اند. همانا زبان آلبانی‌است [۱۲۰] که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته، وزبان دیگری که پیوستگی با زبانهای مادی دارد ـ یعنی زبان عیلامی ـ از لحاظ ترکیب لغوی و قواعد دستوری آنچنانکه باید و شاید بررسی نشده است. در زبان عیلامی شیوهٔ ویژهٔ ساختن اجزای متشکلهٔ کلمه همانا روش الحاقی یا «آگلوتیناتیو» است. یعنی متصل کردن عناصر مجزائی کـه هریك از آنها وظیفهٔ خاصی را ایفاء کنند. این اصل خاص زبانهای آلتائی (ترك و مغولی)، و تونگوس و منچوری وفنلاندی واویغوری وژاپونی وبسیاری‌ازالسنهٔ دیگر نیزمیباشد وبزبانهای قفقازی و دراویدی هندوستان و زبانهای باستانی شرقی ازقبیل هوریانی واورارتوئی وشومری نیز بسط می‌یابد. بدین سبب چندبار کوشش شده است که زبان عیلامی را با یکی از السنهٔ خانواده‌های لسانی مزبور مربوط سازند. احتمال چنین ارتباطی ـ گرچه هنوز ثابت نشده ـ ولی قوی است. ولی بااینکه زبان عیلامی ممکن است، فی‌المثل، بازبانهای ترك ومغول تاحدی‌خویشاوندی داشته‌باشد، معهذا خویشاوندی تنهـا ـ حتّی در صورتی که ثابت گردد هم ـ دلیل اینکه از آن زبان مشتق گشته نمیباشد. [۱۲۱] درهرحال راجع بزبان عیلامی، تاآن حد که برما معلوم‌است، میتوان گفت که ذخیرهٔ اصلی‌لغوی وساختمان دستوری السنهٔ ترك ومغول رانمیتوان ازآن مشتق دانست. [۱۲۲]

گذشته از این، مناسبات متقابل زبان عیلامی با السنهٔ ترك و مغول هرچه باشد، بهر تقدیر زبان عیلامی زبان مادی نیست. و حتـی خویشاوندی بعضی از زبانهای باستانی مادی باعیلامی ـ با اینکه کم وبیش محتمل بنظرمی‌رسد ـ عجالةً فرضی ثابت نشده است.

این خود تاریخی دارد. چون درآغاز قرن نوزدهم دانشمندان اروپای غربی باکتیبه‌های شاهان هخامنشی ایران باستان آشنا شدند، معلوم شد که کتیبه‌های

مزبور واجد متونی‌به سه زبان می‌باشند؛ بخش اول‌را زبان باستانی ایران دانستند. اندکی بعد معلوم شد که بخش سوم بلهجهٔ بابلی زبان‌آشوری ـ بابلی (یا باصطلاح دقیقتر کنونی اکدی) می‌باشد. ولی‌بخش دوم مدتها نامعلوم ماند. زبان این بخش را چون جنبهٔ الحاقی یاآگلوتیناتیوداشت، «تورانی» خواندند واین خود میرساند که تفاوت زبانهای آسیائی را درست تشخیص نمی‌دادند. اصطلاح«زبانهای تورانی» که بسیار مبهم ونامشخص بود اکنون متروك گشته است. بعد اصطلاح «اسکیتی» پیشنهاد شد واین کلمه هم ماهواً نادرست و از نظرگاه تاریخ غیرمحتمل بود، زیرا که اسکیتها بزبان هند واروپائی‌متکلم بودند. سرانجام «ژ. اوپر» شرقشناس‌معروف فرانسوی توصیه کرد که بخش دوم متون هخامنشی را زبان مادی بدانند.[۱۲۳]

مبنای این تشخیص یك فرض من عندی بود که شاهان ایران یقیناً کتیبه‌ها را بزبان مهمترین عضو امپراطوری خود (مهمتر ازلحاظ سیاسی) نوشته‌اند. در آن زمان تقریباً هیچ اطلاعی دربارهٔ عیلام در دست نبود ولی دانش‌آن روز از کشور ماد اطلاع داشت وآنرا مرکز پادشاهی بزرگی میشمرد که قبل از تأسیس امپراطوری هخامنشی وجود داشته است. دلایل مثبتهٔ نظر «اوپرت» بسیار ضعیف بودند و دلاتر(۱) [۱۲٤] و «ویسباخ»(۲) [۱۲۵] آنرا کاملاً رد کردند. فقط یك دلیل وی باقی ماند که اصطلاح ماد māda در زبانهای هند و اروپائی ریشه ندارد.[۱۲٦]

براثرحفریات شوش پایتخت عیلام (ناحیه‌ای درجنوب غربی ایران ـ در درهٔ رودهای کرخه و کارون) ضربهٔ مرگ باری به فرضیه «اوپر» واردآمد. نوشته‌ها و اسنادی که درآنجا کشف شد (و از هزارهٔ سوم آغاز و بقرن چهارم قبل از میلاد پایان می‌یافت) ثابت کردند که تکامل زبان وخط عیلامی را، از صورتی که درهزارهٔ سوم قبل از میلاد داشته تا شکلی که در بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی پیدا کرده

---

(۱) Delattre (۲) Weisbach

است، میتوان بوجهی مشهود و مسلّم تعقیب وبررسی کرد . تحقیقات بعدی نشان داد که زبان عیلامی در پارس پیش از پارسی رواج داشته و در عهد هخامنشیان نیز در پارس زبان اداری دولتی بوده .

« ن. یا. مار »[1] بعدها کوشید تا فرضیهٔ « اوپر » را احیاء کند . « ن. یا. مار » به مطالعهٔ زبان عیلامی می‌پرداخت تابرای فرضیهٔ زبانهای « یافثی » خود درتمام السنهٔ جهان نمونه هائی بیابد ولی ازتسمیهٔ آن زبان بنام عیلامی استنکاف ورزید و امتناع وی در این مورد بیشتر ازآنجهت بود که مخالفان او ، یعنی هواداران زبان شناسی تطبیقی ، زبان مزبور را چنین میخواندند . « ن . یا . مار » بدون اینکه دلیلی اقامه کند ، درآغاز با احتیاط وبطور مشروط[۱۲۷] وسپس بدون هیچ قید وشرطی ، آن زبان را « مادی » خواند . متأسفانه بسیاری از دانشمندان آذربایجانی نیز ، تا ایام اخیر بدنبال او رفتند وموضوع را ساده گرفتند .

بدین طریق با اینکه مدارك زبانهای محلّی وباستانی ماد برای پژوهندگان تاریخ آن سرزمین بسیار جالب می‌باشد وحلّ مشکل اهمیت فراوان دارد ، تاکنون قادر نیستیم در این باره سخنی گوئیم . اسامی اماکن و نژادها ونامهای اشخاص که در السنهٔ مزبورآمده عجالةً فقط بطور منفرد ممکن است مورد استفاده قرار گیرد وگواه برآنند که در دوران منظور و فلان محل معیّن زبان دیگری که بر ما روشن‌ترباشد ، رایج نبوده است .

از دیگر سو ، از آغاز قرن هشتم قبل از میلاد (یا حتی پایان قرن نهم) منابع « آشوری ـ بابلی » تعداد کثیری نام که ، تا حدّی بطور مشهود ، ریشهٔ هند و اروپائی ، یا دقیقتر بگوئیم ، ایرانی دارند ، بویژه در مورد ماد شرقی ، بدست میدهند .[۱۲۸]

---

(۱) Marr

نامهائی که مؤلفان یونانی برای مردم ماد ذکر کرده‌اند ـ اعم از مغرب و مشرق آن سرزمین ـ بتقریب منحصراً از این نوع می‌باشند. تعداد زیادی اسامی اماکن که از منشأ مزبور ریشه می‌گیرند نیز وجود دارد. مؤلفان یونانی چند کلمهٔ مادی نیز در آثار خود آورده‌اند. کلمات مزبور هند واروپائی ـ ویا صحیح‌تر بگوئیم ـ ایرانی هستند. از آنجمله است کلمهٔ مادی اسپك spaka «سگ» که هرودوت نقل کرده وکلمهٔ مادی «تیگریس» tigris «تیز» که «استرابون» آورده است[129] در زبان اوستا (زبانی که لغات آن بنحوا تمّ مورد مطالعه قرار گرفته وذخیرهٔ لغوی‌آن خالصاً ایرانی است)، اسپك Spaka بمعنی «سگ» و تیگریس Tiγriš بمعنی «تیزی» و «ناوك تیر» و «تیر» آمده است. در دیگر زبانهای ایرانی نیز ریشه های مربوط وجود دارد. لغات بسیار دیگر نیز تصادفاً در مؤلفات عهد باستان از زبان مادی محفوظ مانده است. برروی هم وعلی‌القاعده جملهٔ آنها ایرانی هستند.

استرابون جغرافی‌دان قرن اول میلادی بمشابهت زبانهای مادیها وپارسیان وباکتریان اشاره می کند[130]. اشاره‌ای به قرابت زبان اسکیتها با مادها نیز شده است. مجموع مراتب فوق مؤیّد نکتهٔ زیراست: زبانی که مردم عهد باستان مادی مینامیدند به زبانهای ایرانی تعلق داشت، واز این رهگذر مانند زبانهائی بود که اقوام اسکان داده شده ولااقل اکثر اقوام صحرانشین آسیای میانه ـ که اکثریت قاطع اخلافشان اکنون بیکی از زبانهای گروه ترکی سخن می گویند ـ بدون استثناء در عهدباستان‌بدان متکلّم بودند (تانخستین‌قرنهای میلادی). از آنجائی که این زبان ـ از میان گروه السنهٔ ایرانی ـ در عهد باستان «مادی» نامیده می‌شد ما نیز ـ چنانکه در مؤلفات ویژهٔ کنونی متداول‌است ـ این وجه استعمال را مرعی داشته ولی متذکر می‌شویم که در عهد مورد مطالعهٔ ما همهٔ مادها (واز آغاز) باین زبان سخن نمی گفتند. برای اینکه زبانهای غیر ایرانی سرزمین ماد را مشخص

کرده باشیم ، آنها را «کاسپیئی» خواهیم خواند .

ازلحاظ تاریخی وضعی پدید آمده بود که بلافاصله پس از دوران اتحاد قبایل ماد ــ فقط بعد از یك فاصله پنجاه تا هفتاد سال ــ دولت ماد تأسیس گشت ــ این دولت مجموعهٔ دستگاه نظامی واداری بود که پیوستگی اقتصادی اجزای آن ضعیف وعلقهٔ قبایل و نواحی در داخل آن سست بود و قبایل مزبور باحتمال اقوی زبانهای پیشین خویش راحفظ کرده بودند . بدین سبب شرایط پیدایش زبان واحد قوم ماد در اینجا مفقودبود وزبانهای گوناگون کماکان وجود داشتند . فقط درقرن سوم قبل از میلاد که خاك ماد بدوقسمت ماد سفلی وماد آتروپاتن تجزیه شد وماد آتروپاتن استقلال یافت مقتضیاتی برای آغاز پیدایش قوم ماد ــ آتروپاتن موجود گشت .

اگر فرضیهٔ مربوط بمنشأ مادی اوستا صحیح باشد ، مسلماً زبان اوستا را هم می‌بایست مادی بشماریم . زبان اوستا نیك مطالعه شده است وواجد ذخیرهٔ لغوی غنئی می‌باشد وچنانکه اشاره شد زبانی است هند واروپائی وایرانی . ولی دلایلی در دست است که زبان اوستا ، گرچه شاید بازبان ایرانئی که منابع موجودآنرامادی می‌خوانند قرابت داشته ، معهذا با آن متفاوت است .

در مورد زبان مادی گذشته از اطلاعاتی که می‌توانیم از اسامی خاص بدست آوریم ، از کلماتی که دیگر زبانها و بخصوص زبان پارسی باستانی از مادی وام گرفته‌اند مطالبی دستگیر می‌شود . کشف این لغات آسان است زیرا با اینکه هندــ و اروپائی و ایرانی می‌باشند معهذا تابع قواعد صوتی داخلی زبان فارسی نیستند . این نکته بسیار مهم است ، بویژه اگر در نظر گیریم که یك زبان ، کلمه را باشیء یا مفهومی که کلمهٔ مزبور نمایندهٔ آن است ، از زبان دیگر بوام میگیرد . بدین منوال میتوانیم نقش فرهنگ عالی‌تر مادیها را در تکامل ورشد تاریخی پارسیان تا حدّی در نظر مجسّم کنیم .

ما این جدول را بطورکامل نقل نکردیم و فقط بخشی از آنرا که ویژه‌ترین جوانب اختلاف میان برخی زبانهای ایرانی را نشان میدهد، آوردیم.[۱۲۱]

جدول شمارهٔ ۲

عنصر یا گروه صوتی فارسی	عنصر یا گروه صوتی اسکیتی	خوارزمی (اشکال ادوار بعدی)	سغدی (اشکال ادوار بعدی)	پارتی (اشکال ادوار بعدی)	عنصر یا گروه صوتی اوستائی	عنصر یا گروه صوتی مادی	عنصر یا گروه صوتی روسی	عنصر یا گروه صوتی (فونم) هندواروپائی احیاء شده
ϑ > h [1]	s	s	s	s	s	s	c	Перед гласным k_1
d [2]	z	z	z	z	z	z	з	g_1, g_1h
s [3]	sp > fs	sp	sp	sp	sp	sp	св	k_1u̯
ç > s [4]	tr, ϑr > rϑ, rt	š	dr, š	ϑr > hr	ϑr	ϑr, tr	тр	tr
								(نه پس از حروف غیرصوت دمی)
š(i)y [5]	ti > ts	* ti > ts	š	š	ϑy	ϑy	ть	ti̯
(h)u̯ > hv,[6] χv	χw, χo	χw	γw	χv > vχ	hv, χ[7]	f	св	su̯

۱ـ درکلمهٔ پارسی daruv ـ asà (اسا ـ درود) «چوب سنگی»، «چوب سیاه» (؟) ازمادی بوام گرفته شده(؟)؛ asənga ـ ـ «سنگ»؛ sanh ـ «گفتن» اوستائی؛ aθa(n)ga ـ «سنگ»؛ aθah-am ـ «من گفتم» وغیره پارسی باستانی.

۲ـ کلمهٔ «وزرک Vazarka» ـ «بزرگ»، «کبیر» و«زور zvra» ـ ی اوستائی بمعنی «توهین»؛ «زان zān» ـ بمعنی «دانستن»؛ زرنیی zaranya بمعنی «طلا»؛ «زرد zird» ـ پارتی وخوارزمی ـ بمعنی «دل»؛ زرینه zarina، اسکیتی ـ بمعنی «طلائی»؛ «دان dàn» پارسی باستانی ـ بمعنی دانستن و«درنیی Daraniya» ـ بمنی «طلا»؛ درد dird > dil ـ بمعنی «دل»؛ روسی «زولوتو zoloto» = طلا؛ وغیره.

۳ـ کلمهٔ مادی «سپک spaka» که درمتون یونانی باینصورت آمده (با سپه sipa ـ ی طالشی مقایسه‌شود) که بمعنی «سگ» است (بزبان روسی «ساباکا sabaka»)؛ وکلمهٔ «اسپ aspa» بمعنی «اسب». که درمتون یونانی وآشوری باین صورت ضبط است؛ وکلمهٔ اوستائی «سپک spaka» بمعنی «سگ» و«اسپ aspa» بمعنی «اسب»؛ وکلمهٔ پارتی واسکیتی «اسپ asp» که در زبان دوران بعدی اسکیت «افس» شده ـ بمعنی «اسب»؛ وپارسی باستانی «اسه باره asa bàra» بمعنی سوار و«سکه saka» و«سگ» در زبان فارسی جدید.

۴ ـ کلمهٔ مـادی میتره miθra، xŠaθrita، Čiθra(n)taxma؛ درمتون مختلف؛ «میترا» ی اوستائی ـ بمعنی میترا و xšaθra بمعنی «قدرت» و«Čiθra» بمعنی «اخلاف»؛ «مهر mihr»، «(خ)ـ شهر (x)Šahr» پارتی؛ «کسارت ksarth در یونانی» = «xšarθ در اسکیتی < xŠaθra» پارسی باستانی

←

باری معلوم شد که یکی از مهمترین زبانهائی که در مادباستان رایج بوده ـ یعنی همان زبانی که براثر مطالعهٔ متون یونانی و خطوط میخی وبویژه از طریق نامهای خاص واسامی اماکن ولغات‌پراکنده‌برما مکشوف گشته ومنابع عهدباستان آنرا « مادی » میخوانند ـ به شاخهٔ ایرانی السنهٔ هند واروپائی تعلق داشت وزبان اوستائی نیز بهمان شاخه مربوط است. ولی این زبانها را بهیچوجه نباید بازبان پارسی که دانسته‌ترین زبان ایرانی است اشتباه کرد.

جدول شمارهٔ ۳ بخوبی نشان می‌دهد که زبان پارسی باستانی از لحاظ صوتی (فونتیك) درمیان السنهٔ ایرانی مقام خاصی داشته‌است. اما راجع بزبان مادی باید گفت که از جهت صوتی با پارسی باستانی تفاوت فاحش دارد[۱۳۲] و بزبانهای اقوام آسیای میانه (چون اوستائی وسپس سغدی وخوارزمی وزبان باستانی اقوامی که در سرزمین اوکراین و قفقاز شمالی زندگی می کردند ـ یعنی اسکیتها ـ سکایان) نزدیك است. زبان مادی درشش مورد آزمایشی، دریك مورد با اوستا. وبا پارتی و

→

« میثا « miça ، خشاسا xŠaça ، Čiça ؛ مقایسه‌کنید تری ‹ tri › روسی‌را با ‹ ترایا θraya› ـ ی اوستائی ‹ اردی arti آسی از « ترای θray اسکیتی و«سه» پارسی جدید والخ .

۵ـ کلمهٔ خشایثیه xŠayaθiya که پارسی باستانی از زبان ماد بوام‌گرفته و بمعنی ‹ شاه › است ، ‹هشیه haŠiya› درپارسی باستانی ـ بمعنی ‹راستی› از «هثیم hatyam» مقایسه شود با «هثیه haθiya»ـ ی اوستائی و ‹ستیا satyà ـ ی هندی باستانی ؛ (ه) ووا ـ مرشیو (H)uvā–mrŠiyu› پارسی باستانی ـ بمعنی ‹خودکشی› درکلمهٔ اوستائی «مرثیو mrθyu » وکلمهٔ هندی باستانی «مرتیو mrtyu › مقایسه شود باکلمهٔ روسی ‹میورتوئی mërtviy›=مرده وغیره .

۶ـ کلمهٔ مادی ‹فرن وفرن pharn / phern» که درمتون یونانی منقول‌است(درکتاب ‹کتسیاس›ـ ‹برن Bern› آمده) ودرمتون‌آشوری «پرنو Parnau› نقل شده وغیره .که در زبان پارسی بصورت «فرنو Farnau› بوام گرفته شده ؛ کلمهٔ اوستائی ‹هورنه hvərena› ـ بمعنی ‹درخشش جلال وافتخار› ؛ کلمهٔ اوستائی هوته hvata ـ ‹مال خود› ؛ کلمهٔپارتی ‹وخد vxaδ› و سغدی ‹ϒωδ› واسکیتی ‹خود xudā› وآسی ‹خود xvæd› وپارسی باستانی ‹ (ه) ووا › (h)uva ـ بمعنی ‹بخود› ؛ مقایسهٔ کلمهٔ ، ‹سه‌وی svoi› روسی (از آن خود) ونام خدای خورشید ‹سوارگ svarog› بعقیدهٔ هرتسفلد کلمهٔ یونانی ‹فرن pharn› و ‹برن Bern› جانشین کلمهٔ مادی ـ پارتی ‹وهرنه Vharna› می‌باشد .

اسکیتی قدیم فقط در دو مورد وباسغدی وخوارزمی (حتّی با درنظر گرفتن اختلاف زمان زبانها) در سه مورد وبا پارسی باستانی در هر شش مورد اختلاف دارد. وحال آنکه آثار پارسی باستانی ومادی که مورد مقایسه قرار گرفته ازیك عصر بوده‌اند.

بدیهی است که تغییر اصوات در جریان تاریخ یا فونتیك تاریخی در مقایسهٔ زبانها تنها عامل و نمودار نمی‌باشد. ترکیب لغوی و ساختمان دستوری نیز اهمیت بسیار دارد. متأسفانه اطلاعات ما در بارهٔ ترکیب لغوی زبان ماد بسیار ناچیز است ودربارهٔ ساختمان دستوری آن زبان ـ هیچگونه اطلاعی نداریم. ممکن است اختلاف لغوی آن زبان با زبانهای اسکیتی وخوارزمی وسغدی وغیره از اختلاف صوتی بیشتر بوده است. با اینحال برروی هم میتوان بدون تردید گفت که این زبانها قرابت بسیار داشته‌اند.

بطورکلی تجزیه وتحلیل تطبیقی زبانهای ایرانی باستنتاج زیر منتهی می‌شود: زبانهای ایرانی به سه گروه فرعی تقسیم می‌شوند: بدینقرار:

۱ـ گروه فرعی «اسکیتی ـ آسیای میانه‌ای» یا باصطلاح «گروه ایران شرقی».

۲ـ گروه فرعی مادی ـ پارتی یا باصطلاح «شمال غربی».

۳ـ گروه فرعی «جنوب غربی» که عجالةً تنها نمایندهٔ باستانی معلوم ومکشوف آن همان زبان پارسی باستانی می‌باشد.

عادةً دو گروه فرعی اخیرالذکر را متّحد ساخته بنام «گروه ایران غربی» میخوانند. مبنای این تسمیه قرابت بسیاری است که ازلحاظ لغوی ودستوری میان این زبانها، وبیشتر میان زبانهای متأخرتر گروه های فرعی «شمال غربی» و «جنوب غربی» (پارتی وپارسی) وجود دارد و مشابهتی است که در ادوار بعد در برخی تغییرات صوتی این زبانها بچشم میخورد. ولی محتملاً این قرابت اهمّیت ثانوی دارد

وشاید نتیجهٔ تأثیر متقابل زبانهای مادی وپارتی وپارسی در یکدیگر بوده است که دوران اتحاد اداری ونظامی این سرزمینها ـ درپایان زمان بنده داری و آغاز قرون وسطی ـ موجب آن تأثیرات گشته بود. دانسته است که اکنون در سراسر کشور ایران یك زبان ادبی مشترك یعنی زبان فارسی یا پارسی جدید حکمفرما می‌باشد (گرچه بقایای زبانهای پیشین همچنان ـ یا بصورت لهجه‌هائی که وارد فارسی‌شده در نقاط معیّنی تکلّم می‌شوند ویا مستقلاً ـ وجود دارند.) ولی این زبان پارسی جدید منحصراً بازماندهٔ زبان پارسی باستانی‌نیست ودر قرنهای نهم ودهم میلادی در نواحی شرقی وبیشتر برمبنای لهجه‌های موجود پدیدآمده وگذشته از آن در طی ادوار مختلف ماقبل تاریخ خویش عناصر فراوانی از لغات زبان مادی و ـ بعدها ـ بخصوص پارتی را جذب کرده (بحساب و. ای. آبایف ـ تا دونلث)[۱۲۳] بویژه تأثیر عظیم فرهنگی زبان مادی ـ یعنی زبان قومی که درآن زمان ازلحاظ رشد و تکامل بالاتربود ـ در پارسی باستانی از مطالبی که در حاشیهٔ جدول شمارهٔ ۳ ودیگر جاها آمده مشهود است: براثر تجزیه وتحلیل زبانشناسی معلوم شده‌است که اصطلاحات اداری و دولتی از قبیل «شاه» (خشای ثی XŠāyaϑiya) و«ساتراپ(n)XŠaϑrapāvā» و همچنین اصطلاحات زراعی مثل (اسا ـ درو ؟ asā-duruv) وکلمات مربوط به معتقدات چون «فرنه farna» بمعنی «نیروی سحرآمیز وافتخارشاهی» و«خوشبختی» ونام خداوند «میترا» و اصطلاح Aniyāha bagāha انی‌یاهه بگاهه» که معنی دینی دارد ـ مادی میباشد. اصطلاحات «مقدس» (برزمن Braizman)، و«توهین» «وفشار» (زورZura) و«سنگ‌لاجورد» (کسك Kasaka) وغیره مادی ویاباکتریائی‌هستند[۱۲٤] بویژه جالب است که نام بعضی از قبایل ایرانی مادی میباشد. بهرتقدیر نامهای دو قبیلهٔ «ماسپیان» و«ساگارتیان» مادی‌است (دریك مورد به تلفیق غیرپارسی «سپ«SP» برمیخوریم ودر مورد دیگربشکل مادی «اسگرتیا asagartiya» «سنگ کن»، «غار

نشین» ـ بجای شکل پارسی «آتگرتیی Aϑagartiya» مصادف میشویم .)

ولی جالبتراز همه این‌است که خود نام فارس (پارس) مادی‌است .[۱۳۵] در زبان پارسی باستانی می‌بایست به شکل «پارث Parϑa» برخوریم . ولی برعکس کلمهٔ «پارث» که بزبان پارتی و مادی می‌بایست «پرسو parsava» نامیده شود[۱۳۶] «پرثو Parϑaua» خوانده شده و «پرسو Parsava» (یا بدآشوری «پارسوآ»)[۱۳۷] به ناحیهٔ دیگری میگفتند که دراقصای غربی خاك ماد واقع‌بوده ومنابع‌آشوری واورارتوئی آنرا چنانکه باید بما شناسانده‌اند . این واقعه تصادف محض‌نیست : این‌اصطلاحات به‌کلمات ایرانی «پارسPars وپرسوParsau» ـ که بمعنی «دنده» ومجازاً «پهلو» و «کنار»[۱۳۸] است و«پارس» و «پارسوا» و«پارت» در کنار خاك ماد قرار داشتند : در جنوب «پارس» ودر مغرب «پارسوا» ودرمشرق «پارت» قرار داشت . (ودر شمال ماد در میان دیگر قبایل بنام «پارسی‌ها» هم برمیخوریم) . هرسه نام بمعنی «کنار» میباشد ومادمرکز «پارسوا» و«پارس» بنظر میرسد وظاهراً پارت برای قبایلی که بلهجه‌های جنوب غربی سخن میگفتند ، بمنزلهٔ «کنار» ـ ی بوده .

از جدولها ومطالبی که نقل شد رابطهٔ میان زبان ماد وزبان اوستانیزمشهود است . نزدیکی میان این دو زبان مسلّم واز جهات بسیار بوده ولی بحدی نیست که آندو را یك زبان بدانیم ومشابهت‌کامل میان‌آنها قائل شویم . تفاوتهای بارز صوتی («فرن Farna» ـ ی مادی «هورن huarəna» ـ ی‌اوستائی) ولغوی(«بگ Baga» ـ ی مادی و«یزت yazata» ـ ی اوستائی) وجود دارد . زبان اوستائی ظاهراً مادی نبوده بلکه زبانی جداگانه است . حقایق بسیاری که فعلاً دراینجامجال گفتن‌آن نیست ، زبان اوستائی را باگروه فرعی السنهٔ «اسکیت و آسیای میانه» مربوط می‌سازد . چنانکه دانسته است اکثر محققان شوروی وغربی ظهور اوستا را از آسیای میانه

میدانند. بدین شرح: غفوراف، جکسون، گیگر[۱]، آلت هیم[۲]، «باکتریا»، را وترور[۳] «سغد» را واسترووه[۴] «مرغیان» را وتالستوف وهنینگ خوارزم را زادگاه اوستا میشمارند. ولی کسانی هم طرفدار مادی‌بودن اوستا هستند (ماکوولسکی[۵] وهرتسفلد). درقرن نوزدهم عدهٔ طرفداران مادی بودن اوستا بیشتر بود (یوستی و تاحدّی اشپیگل ودیگران).

با در نظر گرفتن مراتب فوق این حقیقت بسیار مهم را نباید فراموش کرد که کشور ماد در دوران باستان وقبل ازتجزیه هرگز واحدی استوار ولایتغیّرنبوده است. ودر آغاز اتحادیه‌ای بود از قبایل وسپس دستگاهی نظامی‌واداری که قبایل و کشورهای گوناگون را متّحد میساخت وآنگاه موقتاً در مجموعهٔ نظامی واداری که هخامنشیان پدیدآورده بودند مستحیل شد ودر پایان قرن چهارم قبل از میلاد به دوبخش تجزیه گشت: یکی «ماد آتروپاتن» ودیگر «ماد سفلی». در دوران بنده داری این دو بخش دیگر هیچگاه متّحد نشدند و در داخل هریك از آن دو، اقوام جدیدی مستقلاً پدید آمدند. با اینکه مردم ماد آتروپاتن یکی از اسلاف مردم آذربایجان می‌باشند، ساکنان ماد سفلی که‌بالکل‌سرنوشت دیگری داشته‌اند جزوآن نگشتند. دراین حیث وبیث، پیش ازآغازتکوین قومهائی در مادآتروپاتن ونواحی مجاور، زبانهای قبیله‌ای (پیش از السنهٔ قومی) در حدود «اتحاد ماد» همچنان حکمفرما بودند. بدینقرار در دوران ماقبل تأسیس مادآتروپاتن، چنانچه دقیق شویم، درخاك ماد زبان واحدی (ایرانی ویا کاسپئی‌ـ) وجود نداشت. «زبان مادی ایرانی» که منابع موجود از آن یاد می کنند هنوز یك زبان قبیله‌ای بود و باوجود اهمیت ورواج خویش ـ چنانکه از مدارك فراوان مستفاد می گردد ـ فقط یکی از زبانهای قبیله‌ای سرزمین مادبود (بخصوص ماد شرقی). بهرتقدیر دردوران

(۱) Geiger (۲) Altheim (۳) Trever (٤) Struve (٥) Makovelsky

مورد مطالعهٔ ما در حدود ماد آتروپاتن زبانهای قبیله‌ای دیگری ـ که منشأ غیر ایرانی داشتند، وجود داشته‌است.

همه میدانند که تقریباً هیچیك ازاقوام خاور نزدیك ودیگر نواحی اکنون بزبانی که اسلاف بلافصلشان چندین هزار سال پیش بدان متکلّم بودند ـ سخن نمیگویند. در مصر زبان باستانی مصری جای خود را به قبطی وسپس به یونانی و سرانجام به عربی داد وحال آنکه ساکنان آن سامان نه نابود گشتند ونه از میهن خویش رانده شدند وبلاتغییر باقی ماندند. همچنین در عراق نیز زبانهای شومری وهوریتی بترتیب جای خود را به«آشوری-بابلی» (اکدی) و آرامی وعربی‌سپردند. در آسیای میانه زبانهای‌ایرانی‌خوارزمی وسغدی وباکتریائی وپارتی به‌السنهٔ‌ترکی اُزبکان وقره قلپاقیان وترکمنان تبدیل شد. تعویض متشابهی در زبانهای سرزمین ماد نیز صورت وقوع یافت. ولی تعویض زبان بهیچوجه بمعنی طرد ساکنان اصلی این سرزمینها نبوده‌است وبدین سبب‌اقوام کنونی ـ با اینکه‌زمانی‌بزبانهای دیگری سخن میگفتند ـ بطور کلّی‌اخلاف مستقیم ساکنان باستانی این کشورها می‌باشند، ساکنانی که میراث فرهنگی وتاریخی و نژادئی راکه باقوام کنونی رسیده، ایجاد کرده‌اند.

۴ـ مطالعهٔ تاریخ ماد در دانش کنونی[۱۲۹]

تاریخ بررسی سرزمین ماد را به دو دوره میتوان تقسیم کرد: پیش از کشف منابع اصیل شرقی (بخصوص خطوط میخی) وبعد از آن.

در دورهٔ نخستین ـ یعنی تا ربع آخر قرن نوزدهم ـ مطالعهٔ تاریخ ماد به‌نقل قول از مؤلّفان باستان محدود بود و کوشش میشد اطلاعات ناچیز منابع مذکور را زیر ورو کنند و آنچه راکه درآنها وجود نداشت بحدس دریابند. درآن دوران

این نکته واجد اهمّیت خاص بود که گفته‌های «کتسیاس» را که عادةً پایه قرار میدادند با مطالب هرودوت وتورات، حتی‌المقدور، سازش دهند.

دوران بدوی مطالعهٔ تاریخ کشورهای شرق باستانی دوران تدوین متون انتقادی مؤلّفان باستان از روی نسخ خطّی بود. کاری بود بس عظیم و دقیق که کارشناسان ادبیات کهن در عهد تجدد (رنسانس) آغاز کردند وقسمت اصلی آن در قرن نوزدهم صورت گرفته وکامل شد.

بعدها بموازات تکامل علم ایرانشناسی کوششهائی بعمل آمد تا تاریخ ماد را که مورخان باستان نقل کرده‌بودند باروایات افسانه‌ای زرتشتیان مربوط سازند.[۱٤۰] مورخان اروپائی قرن هجدهم وآغاز قرن نوزدهم که درتاریخ جهان باستان بررسی می‌کردند در تفهّم وظایف تاریخ از مورخان یونانی وروسی چندان دورتر نرفته بودند وغالباً دانسته وآگاهانه مقلّدِ آنان بودند. در نظر ایشان تاریخ، داستان سلاله ها وجنگها بود. از آنچه تا ربع آخرقرن نوزدهم دربارهٔ ماد نوشته شده‌است بتقریب هیچ چیز تا زمان حاضراهمیت خود را حفظ نکرده است ـ باستثنای بعضی نظرات جسته وگریخته ـ مانند توضیح سیستم توریخ «کتسیاس»، که در سال ۱۸۱٤توسط «وُلنی» بعمل آمد، یا تعیین تاریخ‌انعقاد پیمان صلح میان مادولیدی (که «نلدکه» بطور قطع در ۱۸۸۷معین کرد) که از روی کسوفی که بمناسبت این واقعه ذکر شده بود، صورت گرفت.

نخستین مدارك منابع شرق باستانی که از اواسط قرن نوزدهم بدست آمد نسبةً ناچیز بود وگاهی بدرستی درك نشد، وآن را چون تکمله‌ای برای مطالب تورات و نوشته‌های مؤلّفان باستان می‌شمردند و بدین سبب اوّلین تألیفاتی که با استفاده از منابع مزبور نوشته شده، ازلحاظ تاریخ ماد، اصولاً باکتب دوران‌پیشین تفاوت چندانی ندارد.

اوّلین کسی که لزوم استفاده از کتیبه های میخی را در بررسی تاریخ ماد خاطرنشان کرد و کرته‌ای برای مطالعه ریخت « فرانسوا لنورمان »[1] بود (در ۱۸۷۱)[141] از آن زمان ببعد بتدریج چند تألیف تحقیقی دیگر هم دربارهٔ ماد پدید آمد. مطالبی که در بارهٔ تاریخ دیگر کشورهای مشرق باستانی گردآمده نه چندان فراوان بود که توجه محققان را از بررسی تاریخ ماد منصرف کند.[142] در عداد تألیفاتی که درآخرین ربع قرن نوزدهم پدیدآمد باید از کتاب « اوپر » نام برد. این اثر مبتنی براین فرض است که «بخش دوّم نبشته های هخامنشی» بازبان مادی همانند می‌باشد ومبارزه‌ای میان عناصر « تورانی » و « آریائی » در طی تاریخ ماد جریان داشته است. « اوپر » در این گیرودار مقام اصلی را برای عنصر « تورانی » قائل است. این کتاب برغم برخی افکار جالب که در آن دیده می‌شود سخت کهنه شده واز لحاظ مطالب واستدلال پایهٔ استواری ندارد. گذشته ازاین «اوپر» خود نیز درمسائل‌مربوط بتاریخ ماد متزلزل ومردد بوده. « دلاتر » دلایل « اوپر » را بیاری منطق دقیق رد کرد. ولی موفقیت های «دلاتر» بیشترجنبهٔ منفی داشت زیرانظرهای بی‌پایهٔ کتاب «اوپر» و«هنری» و«جرج راولینسون» ودیگران را فقط رد می کرد. سهم مثبتی که «دلاتر» در بررسی تاریخ ماد داشت اندك بود ولی وی مطالب موثق و محتمل را از نظرات ناموثق وغیر محتمل جدا کرد واین خود خدمت بزرگ وی بود. ولی در ضمن بررسی تاریخ ماد نقش عناصر نژادی غیر هند واروپائی راحقیر شمرد واین روش در تألیفات پایان‌قرن نوزدهم و آغازقرن‌بیستم همچنان‌ادامه‌یافت.

« هوگو وینکلر »[2][143] و «روست»[3] مطالعاتی در تاریخ ماد بعمل آورده‌اند. درآن عهد وادوار بعدی تعداد کتب ویژه درتاریخ ماد معدود بود. وبیشتر در آغاز تاریخ ایران‌زمان‌هخامنشیان چند صفحه‌ای بدان تخصیص میدادند و دانشمندان

(۱) F. Le normant (۲) H. winckler (۳) Rost

پایان‌قرن گذشته ، تاریخ شاهنشاهی ماد را[۱۴۴] مقدمهٔ‌تاریخ هخامنشیان میدانستند.
در کتب تاریخ عمومی شرق باستانی نیز از تاریخ ماد سخن گفته میشد.[۱۴۵]

در آغاز قرن حاضر در زمینهٔ بررسی تاریخ ماد نسبت بزمان « لنورمان » و «دلاتر» چندان پیشرفتی حاصل نشده بود. ولی کارمقدماتی مهمی درجغرافیای‌تاریخی ماد - قرن نهم تاهفتم قبل‌ازمیلاد-[۱۴۶] انجام شده‌بود. در زمینهٔ کشف منابع مؤلفان یونانی براثر کوشش مار کوارت[۱۴۷] و پراشاك[۱۴۸] و ژاکوبی[۱۴۹](۱) و دیگران پیشرفت جزئی حاصل شد. انتشار قطعاتی از پرسشهای آشوری ازهاتف زمان- که‌بمناسبت خروج « کشتریتی »(۲) در ماد بعمل آمده بود - توسط « کنودتسون »(۳) در سال ۱۸۹۳ و « کلائوبر »(٤) در۱۹۱۳واجد اهمیت بسیاربود. ولی جنبهٔ واقعی وقایعی که در سؤالات مزبورمنعکس شده‌است - یعنی‌تأسیس‌پادشاهی ماد-نامکشوف‌مانده.[۱۴۰]

بطور کلی تاآن‌زمان تاریخ ماد کماکان بیشتر بحدسیات گوناگون و کم‌وبیش زیرکانه وتلفیق مطالب آثار هرودوت و « کتسیاس » مبتنی بود.

اولاً - دشواری دراین‌بود که ظاهراً هیچ رابطه‌ای میان مطالب منابع‌آشوری ومؤلفان یونانی وجود نداشت؛ منابع اولی سرزمین ماد را از لحاظ سیاسی‌پراکنده وازهم پاشیده مجسّم میساختند ویونانیان بوجود امپراطوری‌کامل و واحدی در آن سرزمین قائل بودند. در آثار آشوری کوچکترین اشاره‌ای به شاهنشاهی ماد دیده نمی‌شد.[۱۵۱]

از این گذشته برخی اصطلاحات نیز پژوهنده را از راه بدر می‌برد؛ مثلاً اصطلاح « اومّن - مند »(۵) گاه در مورد کیمّریان و گاه برای مادها بکار می‌رفت. بدین سبب فرضیه‌ها وتئوریهای گوناگون پیدا شد که شاهان ماد را گاه کیمّری و

---

(۱) Jacoby (۲) Kaštariti (۳) Knudtson (٤) Clauber
(۵) Umman manda

گاه اسکیتی (سکائی) میدانستند.[۱۵۲]

این موضوع که کتیبه های میخی ، در بارهٔ انهدام آشور توسط مادها فاقد اطلاعات روشن بود نیزاذهان را مشوب می‌ساخت . تازمانی که چنین اطلاعاتی بدست نیامده بود نوسان میان روایات هرودوت و « کتسیاس » وحدسیّات کم وبیش محتمل مقدور بود .[۱۵۳] روابط متقابل ماد باکشوری که جای پیدایش اوستا بود روشن نبود (وتاکنون هم روشن نشده‌است) .

سرانجام ، نکتهٔ مهم دیگر این کـه تحقیقات پژوهندگان تاریخ ماد صورت یکجانبه داشت زیرا دانشمندان غرب بتقریب فقط وفقط ازنظرگاه نفوذ « آریائیها » به تاریخ آن کشور اظهار علاقه می کردند . دانشمندان مزبورتحت تأثیراین سابقهٔ ذهنی قرارداشتند ومعتقد بودند که اقوام شرقی ـ باستثنای برخی « برگزیدگان » ـ لیاقت رشد تاریخی‌مستقل را ندارندوبرعکس آنهائی که‌بزبانهای هند واروپائی‌سخن میگویند واجد نقش ورسالت تاریخی‌خاصی‌می‌باشند(واین نظررا دانشمندان مزبور بصورت‌تجلیل وتحسین « نژادآریائی » موهوم وافسانه‌ای درآوردند) . این‌دانشمندان بوسایل گوناگون‌آثار وعلامات وجود زبان هند واروپائی را درسرزمین ماد باستانی بزرگ‌جلوه داده واز روی‌قصد ازاهمیت این‌حقیقت میکاستند که پیش‌از ورود هند و اروپائیان صحرانشین وخانه بدوش ، در اراضی مزبور، فرهنگی عالی ودولتی متکامل (مثلاً در سرزمین ماننا[۱]) وجود داشت و این خود در تکامل تاریخی نورسیدگان که سطح رشدشان پست تربود ، مؤثرواقع گشت .

هند و اروپائیانی که از شاخهٔ هند و ایرانی (آریائی) برخاسته بودند در خـاك ماد نقش بسیار بزرگی بازی کردند و ساکنان ماد سفلی هم از ادوار پیشین هند و اروپائی شده بودند . قبایل هند و اروپائی سهم خویش را بفرهنگ کشور ادا

---

(۱) Manna

کردند وازهیچ جهت ازقبایل واقوام دیگری که در آن خطّه رحل‌اقامت افکندند، عقب نماندند. از اواسط هزارهٔ اول قبل ازمیلاد دربخش اعظم پهنه‌های ایران‌زمین زبانهای هند و اروپائی (ایرانی) کسب برتری کردند و اقوامی که متکلم به‌السنهٔ مزبوربودند بعدها فرهنگ بزرگ ایران راآفریدند. حتی درنقاطی که زبان قبایل هند و اروپائی بعدها ازآنجا طرد گشت نیزقبایل مزبوراثرقابل ملاحظه‌ای درتاریخ باقی گذاشتند. دانش غرب، در عصرحاضر، بدرستی متوجه نفوذ ایشان در سرزمین ماد و حرکت تدریجی‌شان از شرق بغرب گشت [۱۵٤]. ولی حرف بر سراین است که دانش غرب باهمیت قبایل مزبور در تاریخ جنبهٔ اطلاق داد و قدمت و علّو فرهنگ محلّی‌را ـ که‌نورسیدگان‌جذب کردند ـ سکوت گذاشت‌واعلام نمود که جملهٔ‌دیگر اقوام محکوم به « وجود خارج ازتاریخ » می‌باشند. طرح موضوع بدین صورت در واقع مدح و ستایش ستمی است که اقویا نسبت به اقوام مستعمرات روا میدارند.

درآن دوره «پراشاک» [۱۵۵] محقّق چك،بیش از دیگران در زمینهٔ تاریخ ماد کار کرد. کتاب تاریخ ماد وی درآن‌زمان‌کاملترین مجموعهٔ مطالب مربوط‌بموضوع بود و نقش مهمی بازی کرد. معهذا تألیف یاد شده بهیچوجه نمی‌تواند موجب رضایت خاطرخواننده قرار گیرد، نه فقط بدان سبب کـه مطالب آن بعضاً کهنه شده است بلکه هم بدان علت کـه «پراشاک» درآن‌زمان‌تحت تأثیرفرضیه‌های رایج کهنه قرار گرفته بود.

در مورد تاریخ ماد شیوهٔ طرح موضوع بوسیلهٔ «پراشاک» تابع نظرات اصلی او بود. وی می گوید: «همین که . . . آریائیان درسرزمین ماد استوار گشتند ساکنان محلّی را عقب زدند و رهبری سیاسی بدست محکم و جوان آریائی افتاد. بومیان برای یك زندگی تاریخی مستقل شایستگی چندان نداشتند» [۱۵٦].

این عقیده با حقیقت موافق نیست، زیرا که « بومیان » در آن زمان که از

هند و اروپائیان نشان نبود واجد «زندگی تاریخی» بودند، «پراشاك» این نکته را هم ناگفته می گذارد که ماد‌های «بومی» با همسایگان جنوبی وغربی‌خود که برغم غیرآریائی بودن آنچنان تمدنهای عظیم را پدیدآوردند چه تفاوتی داشتند. پراشك بدنبال مارکوات[۱۵۷]، آتروپاتن را جزوماد نمی‌داند[۱۵۸] واین تصادف محض نیست زیرا که درغیراین صورت ناگزیرمی‌بایست نظرخویش را بی‌اساس بشمارد.

بااینکه «انورمان» وجود دو عنصر را در ترکیب ساکنان ماد خاطرنشان ساخته ولی بعقیدهٔ «پراشاك» عنصر محلی به کوهها و دره‌های دست نا یافتنی رانده شده، فقط عنصرهند و اروپائی واجد اهمیت بود. اسامی خاص مادی که درمنابع آشوری نقل شده برتری‌کامل عنصرزبان محلی را دراراضی غربی ومرکزی وشمالی ماد نشان میدهند واین خود با نظر«پراشاك» تناقض دارد. «پراشاك» چون نمی‌تواند اشتقاق نامهای مربوط را از زبانهای ایرانی توجیه کند بدین اشاره اکتفا می کند که نامهائی از قبیل «بیت ظتّی» و «بیت تزّکی» و غیره هند و اروپائی هستند، فقط باین دلیل که، برروی هم، دراسامی هند واروپائی تلفیقات صوتی «ظتّ» و«تزّ» نیزدیده می‌شود وبهیچوجه بتحقیق معنای این اصوات نمی‌پردازد. درموارد دیگر بدون هیچ دلیل و توضیحی فلان یا بهمان نام را (مثلاً نام «میتاکی»[۱] را) ایرانی می‌خواند. وی می کوشد مادهای هند و اروپائی را در سراسرخاك ماد ـ حتّی در اقصی نقاط غربی آن سر زمین ـ مستقر سازد و بدین منظور به تعدادی اسامی جغرافیائی که با «کینگی» و «کین» و «کیندی» وغیره آغاز می گردند و در ناحیهٔ جبال «زاگروس» متداول می‌باشند متوجه و متوسل می گردد و این عنصر (کین) را باکلمهٔ اوستائی «کنها Kanha» مربوط می‌سازد و حال آنکه مشابهت بسیار بعید است و اجزای دیگراین اسامی که بعد ازعنصرمزبور می‌آیند بالکلّ غیرهند

(۱) Mitaki

و اروپائی هستند. چاپ بد بعضی از منابع و ناصحیح خواندن برخی ازکلمات آنها (منابعی که وی مورد استفاده قرار داد[۱۵۹]) موجب شد که تعداد اسامی شبه هند و اروپائی در کتاب «پراشك» افزایش یابد. مجموع این عوامل وضع واقعی را تاریك می کند وارزیابی صحیح وبیغرضانهٔ عناصر هند و اروپائی واقعی وغیرهند واروپائی را که جزو ساکنان ماد بوده‌اند دشوار می‌سازد.

کتاب پراشك ـ با اینکه وی از آثار دیگر بطور کامل استفاده کرده و از مطالب مربوط به‌منبع شناسی بهرهٔ کلّی گرفته ـ نقایص‌چندی دارد، مدارك‌آشوری را بطور خلاصه آورده و از لحاظ جغرافیائی تجزیه نکرده واهمیت تاریخی لشکر کشیهای‌آشور را نشان نداده است. اما راجع‌بتاریخ خود شاهنشاهی ماد باید گفت که نوشته‌های وی برحدس محض، که برپایهٔ تلبیس و تغییر مطالب هرودوت ـ و گاهی برسوء تفاهمات بارز ـ قرار گرفته، مبتنی می‌باشد.[۱۶۰] فهرست نام شاهان در کتاب «پراشك» نه با مطالب مندرج در اثر هرودوت وجه مشترکی دارد نه با «کتسیاس». فهرست مزبوربتقریب بدین صورت است: دیوك[(۱)] اول (؟)، کیاکسار اول، مامی‌تیارشو[(۲)] = دیوك دوم (؟)، توکدامی[(۳)]، آستیاگ اول[۱۶۱]، کیاکساردوم، آستیاگ دوم، (به فهرست شاهان از کتاب هرودوت و «کتسیاس» صفحهٔ ۱۸ ببعد وصفحه ۲۶ اصل رجوع کنید).

دیگر مؤلّفان در بررسی مطالب و مدارك تاریخ ماد دایرهٔ حدس و گمان را وسیعتر کرده‌اند. ولی‌دانشمندان جدّی‌تری چون ماسپرو (که درتاریخ باستانی‌ملل شرق خویش در بارهٔ تاریخ ماد نیز مطالب جالب فراوان دارد) از توسل باینگونه حدسیات و نظرها امتناع کرده و بدون اینکه زیرکانه به فلسفه بافی پردازند اطلاعات موجود درآثار هرودوت و «کتسیاس» رابهمان صورتی که بدست ما رسیده

Tukdammi (۳)　　Mamitiaršu (۲)　　Delok (۱)

است نقل کرده‌اند.[۱۶۲]

بعد از «پراشك» مدتی مدید کسی از دانشمندان غربی کتاب جداگانه‌ای در تاریخ ماد ننوشت. ولی درعین حال بررسیهائی ازطرف اشخاص بعمل آمد ودربرخی وقایع دقت بیشتری صورت گرفت و این کوششها تجدید نظر جوانب ملموس تاریخ ماد را مقدور ساخت. درسال ۱۹۲۱ «فورر»[(۱)] کشف کرد که در منابع آشوری نامی از ماد برده شده و آنرا شاهنشاهی مستقلی دانسته‌اند و بر اثر این کشف محققان توانستند قیام «کشتریتی» را در آغاز قرن هفتم پیش از میلاد، با تاریخ تأسیس شاهنشاهی ماد و اسم شخص «کشتریتی» را با «فرائورت» ــ که نامش در تاریخ هرودوت آمده ــ منطبق سازند. در سال ۱۹۲۳ تاریخ وقایع روزانهٔ بابلی دربارهٔ سقوط آشور منتشرشد وچیزی از انتشار آن نگذشت که معنی اصطلاح «اومَان ــ ماندا» روشن شد و بدین طریق بسیاری از افسانه‌هائی که مورخان دربارهٔ تاریخ ماد پدیدآورده بودند بمرگ طبیعی نابود شدند.

اطلاعاتی نیز درزمینهٔ بررسی زبانهای غیرهند و اروپائی ماد وعیلام اندوخته شد. متأسفانه بسبب ناچیزی مطالب موجود و دشوارئی که بکار بستن اسلوب علمی دقیق درمورد آنها در برداشت جدّی ترین دانشمندان از ورود بدین بخش فقه‌اللغة شرق باستانی بیمناك بودند وآن عده از محققان ــ چون «برك»[(۲)] و «هیوزینگ» و «کنیگ» ــ که باین مسائل پرداختند[۱۶۳] غالباً استنتاجهای اندك مایه وشتاب‌آمیز بعمل می‌آوردند. نوشته‌های «هیوزینگ» از دیگران پرمغزتراست[۱۶۴] وغالباً حاوی ملاحظات جالب می‌باشد، گرچه از لحاظ اسلوب استفاده از مدارك تاب انتقاد را ندارد و مؤلف بی‌بند وبار ازمنابع موجود استفاده کرده است. دربارهٔ ادوارمتقدّمتر تاریخ اقوام «زاگروس» کارهای «اشپیزر» ــ که یکی‌از بانیان شناسائی اقوام هوری

(۱) Forrer
(۲) Bork

است ـ واجد اهمیت می‌باشد.[۱۶۵] محقق تاریخ ماد نمی‌تواند ازتوسل به آثارمتعدد وگوناگون «ا. هرتسفلد» در ایرانشناسی و باستان شناسی و تاریخی و جغرافیائی وغیره صرف نظر کند.[۱۶۶] «هرتسفلد» که مؤلفی‌واجد معلومات‌وسیع و کثیرالجوانب است تحقیقات فراوان وگوناگونی در مسائل مختلف و مخصوص باقی گذاشته که حاوی ملاحظات و بررسیهای ارزنده و مقایسه‌ها و کشفیات کوچك ومهم می‌باشد. متأسفانه این آثار را نه تنها نظرهای کلّی وی غیرقابل قبول و بی ارزش می‌سازد (دراین باره بعد سخن خواهیم گفت) بلکه قاطعیت نابجای لحن تلقین‌آمیز وی نیز آن تألیفات را فاقد شایستگی می کند. وی چه دربارهٔ مطالب ثابت شده و متحتم (ثابت شده توسط وی ویا اسلاف وی) وچه در مورد مسائلی که باثبات نرسیده و یا بالکلّ ناموثق و ـ در احسن وجوه ـ فرضی بیش نیستند، با چنان لحن قاطع و بی تزلزل سخن می گوید که گوئی از حقایق مثبت باشند. هرتسفلد با منابع نقلی رفتار عجیبی دارد و متنی را که بدست ما رسیده بسود حدسیات و فرضیات خویش «تصحیح می کند» و تغییر میدهد (گرچه این حدسیّات وفرضیّات گاهی هم نکته ـ سنجانه هستند).[۱۶۷] بدین سبب اتکا بآنچه وی چون حقیقت واقع معرفی می کند امری خطرناك است. ایرانشناسان هرتسفلد را لغت شناسی ضعیف ولی مورخ و باستان شناسی ممتاز می‌شمارند و باستانشناسان اورا لغت شناس و مورخی درخشان ولی باستانشناسی کم ارج می‌شناسند. در واقع، با اینکه اشتقاقات او درمورد لغات غالباً تاب مقاومت در مقابل انتقاد لغت شناسان را نمی‌آورد ـ معهذا گاهی جالب بوده و پرتوی برمسائل می‌افکنند. ونظرات باستانشناسی اوهم گرچه دربسیاری از موارد تخیّلی است ـ با اینحال گاهی حاوی ملاحظات ومقایسه‌های پربهائی‌می‌باشد. در کتب «هرتسفلد» آثار باستانشناسی و مکتوب فراوانی که پیشتر کسی از آنها خبر نداشت، برای‌باراول منتشرشده است وازاین رهگذر نیزدارای‌اهمیت‌می‌باشند.

ولی چنانکه گفته شد استفاده از آثار هرتسفلد فقط بااحتیاط ومراقبت فراوان باید صورت گیرد وقبل ازهرچیزدرنظر گرفته شود که «تئوری» تاریخخی که سراسر کتب وی را تحت تأثیر قرار داده نا درست است.

دانشمندان غرب دوران مقدّم بر آغاز قرن بیستم، فقط بدان اقتصار نمودند که تاریخ را بروش «قدیم» ــ یعنی تناوب لشکر کشیها واسامی شاهان ــ می‌نوشتند ولی دانش غرب، در دوران بعد می کوشد تا «تئوریهای» گوناگون خاص خود را پیش کشد.

«تئوریهائی» که دانشمندان اخیرالذکر در علم تاریخ پدید آورده‌اند، گوناگون می‌باشد. در مورد تاریخ ماد بیشتر نظریه‌ای که به «تئوری» ادواری «ادواردمیر[1]» بستگی دارد، مورد استفاده قرار گرفته بود. طبق تئوری مزبور، با اینکه در تاریخ اروپا بنوبه ادوار فئودالیته و سرمایه داری جانشین یکدیگر می گردند (جامعهٔ باستانی یونان و روم هم جزو این ادوار است) آسیا الی الابد در دوران فئودالیته‌باقی می‌ماند و گویا اقوام‌آسیا قادر به ارتقاء بمقام والاتر نمی‌باشند. بعقیدهٔ ایشان دراین مورد جریان تاریخ عبارت است ازتناوب «اقوام صاحب اختیار» که طبقه‌ای از «بارونهای فئودال» خویش را علم می کنند وبدیهی است که درمیان ایشان هم مقام رهبری به «آریائیان» یا ـ بطور کلّی ـ به هند واروپائیان تعلّق دارد. این «تئوری» در مغز جملگی دانشمندان مزبور ــ اعم ازجهت ومشی ایشان ــ بطور استوار آشیان کرده است. و شخص «هرتسفلد» که خود ناچار در سال ۱۹۳٤ خاك آلمان «آریائی نژاد» را ترك گفت ــ معهذا واعظ ومبلّغ استوار این «تئوری» بوده است.[168]

درطی قرن‌بیستم تعداد تألیفاتی که بالاخص دربارهٔ تاریخ ماد نوشته شده است

(1) E. Meyer

بتدریج تقلیل یافت . با حدسیات و کش دادن مطالب اطلاعات ناچیز مؤلفان عهد عتیق دیگر نمی‌توان چیزی بدست آورد . واین خط به بن‌بست رسیده است . دانش غرب از پدیدآوردن یك تاریخ اصیل علمی ماد عاجز است زیرا که نظرهای تئوری آن بالکل بی پایه است . تعداد حقایق مکشوف جدید در تاریخ ماد بتأنـی افزوده می‌شود و انباشته شدن مطالب خود توجه پژوهنده را بزمینه‌های دیگر معطوف می‌دارد .

در ظرف مدت بیست وپنجسال اخیرفقط دو سه تألیف را می‌توان نام برد که ـ نه کاملاً ، بلکه بهر تقدیر تا حدّ زیادی ـ مطالب خود را وقف تاریخ ماد کرده‌اند . اینها عبارتند از : رسالهٔ «کنیگ» بنام «قدیمترین تاریخ مادی‌ها و پارسیان»[169] و کتاب «کامرون» در «تاریخ قدیم ایران» وتألیف «گیرشمن» تحت عنوان «ایران از ازمنهٔ قدیم تا اسلام»[170] .

«کنیگ» تحقیقات متعدّد خویش را بیشتر وقف ایران دوران هخامنشیان و عیلام کرده . چیزی که در آثار او همه جا بچشم می خورد بلند پروازیهای نیروی تخیّل وی است . رسالهٔ یاد شدهٔ وی از این رهگذر اثرسوئی در خواننده می کند . «کنیگ» نیز مانند «هرتسفلد» همه‌جا و دربارهٔ همه چیز با ایقان و اعتماد سخن می گوید . ولی در نوشته‌های هرتسفلد افکار جالب و نکته سنجانه و ملاحظات و تدقیقات مستدل دیده می‌شود . وحال آنکه این‌محاسن درنظرات «کنیگ» ملاحظه نمی گردد . «کنیگ» بدترین جوانب تألیفات دانشمندان غرب ، دوران ماقبل را با حرارت تمام جذب کرده و حدسیّات بی‌مایهٔ ایشانرا بزرگ کرده ، نظرات بی‌اساس را برروی هم انباشته است واین بنای جسیم را برپایه‌هائی متزلزل و لرزان استوار ساخته . مثلاً برغم آنکه معنی اصطلاح «اومّان ـ ماندا» از مدّتی پیش روشن شده، «کنیگ» همچنان درپیرامون این‌کلمه به خیال بافی پرداخته است . با بلیان دوران

متأخر، مادها و دیگر اقوام شمالی را (شمالی نسبت به بابل) «اومّا ـ ماندا» می‌خواندند ولی «کنیگ» می‌گوید که اینان مردم دریائی اسرارآمیزی بودند. (خلاصه یونانیان ویا حتّی ژرمنهائی بودند) که بقصد نشر تمدن وفرهنگ، پادشاهی بزرگ هند وژرمنی[۱۷۱] را تأسیس کردند. اسامی خاص مادی را که نمی‌توان‌ازکلمات ایرانی مشتق دانست ... از زبانهای‌آلمانی مشتق دانسته[۱۷۲] درضمن تشبثی برای‌تبرئهٔ «کتسیاس» بعمل‌آورده است.[۱۷۳]

«تاریخ ایران قدیم» تألیف «کامرون» بمراتب جدی‌تر است. این تألیف در واقع تاریخ عیلام است. اطلاعات کامرون دراین زمینه به فیشهای‌کامل نبشته‌های عیلامی که در انستیتوی شرقی شیکاگو تنظیم شده و دستور زبان عیلامی که خود نوشته (ولی منتشر نشده است) مبتنی می‌باشد و وی بزرگترین کارشناس تاریخ عیلام است. ولی کتاب وی حاوی فصولی در بارهٔ ماد نیز می‌باشد. این تألیف خلاصهٔ سنجیده‌ایست از مجموع نبشته‌های میخی و متون عهد عتیق و آثار باستانشناسی در بارهٔ وقایع تاریخی، ازقدیمترین زمانها تا سقوط پادشاهی ماد (حدود سال ۵۵۰ قبل از میلاد) و برحقایق واقع مبتنی می‌باشد. مجموعهٔ مزبور تا حدی شامل مطالبی است که تاکنون منتشر نشده بوده و عده‌ای از آشورشناسان امریکائی در دسترس مؤلف گذاشته‌اند و از این رهگذر نیز مفید است. مؤلف مدعی درك عمیق وقایع تاریخی نیست وجز داستان لشکر کشیها وتعویض سلاطین بدشواری میتوان مطلب دیگری در کتاب اویافت. وی در مسائل عمومی تاریخی تابع «آ. ت. ا. اولمستد» مورخ امریکائی شرق قدیم و استاد خویشتن است.[۱۷۴]

اولین باری است که برخی از حقایق تاریخ ماد در کتاب «کامرون»[۱۷۵] چنانکه شاید و باید روشن شده است. این کتاب مجموعهٔ مدارك بدوی است که یکی ازجدی‌ترین دانشمندان غرب آنرا تنظیم کرده وبی‌شك واجد اهمیت می‌باشد

گرچه تاریخ ماد را بسیار فشرده بیان کرده و در واقع فقط از نظرگاه نظامی شرح داده است .

مؤلف کتاب سومی - ر . گیرشمن از همهٔ کارشناسان فرانسوی که درباستان شناسی ایران تحقیق کرده‌اند مهم تر است . کتاب وی جنبهٔ عامه فهمی دارد ولی مطالب چندی را در زمینهٔ تخصص مؤلف - یعنی باستانشناسی - حاوی می‌باشد . اما در مورد تاریخ ماد - بالاخص - گیرشمن از « کامرون » متابعت می کند .

در روسیهٔ پیش از انقلاب دانشمندان توجه جدی بتاریخ ماد نداشتند و تألیفات مهمی در مسائل ماد منتشر نشد ، مگر تألیف نارسائی بقلم « ز . آ . راگوزینا»[1] که مطالب دیگران را مأخوذ و برروی هم انباشته است .[۱۷۶] در « تاریخ شرق قدیم » تألیف « ب . آ . تورایف » چند صفحه‌ای بتاریخ ماد اختصاص داده شده است و در طی آن وقایع کلی و معلوم شرح داده شده .

در تألیفات عهد شوروی نیز بطورکلی از تاریخ ماد مختصراً در کتابهای درسی تاریخ شرق قدیم[۱۷۷] - چون بخشی از تاریخ ایران - یاد می‌شود . در آثار آکادمیسین « و . و . استروه » راجع به ایران زمان هخامنشیان[۱۷۸] مطالب ارزندهٔ چندی در بارهٔ تاریخ ماد مذکور است .

از میان دانشمندان شوروی نخستین کسی که بتاریخ ماد[۱۷۹] - چون موضوعی مستقل - پرداخت ، «اقرار علی اُف» مورخ آذربایجانی بود . وی نخستین کوشش را در تنظیم تاریخ کامل اجتماعی واقتصادی جامعهٔ ماد بعمل آورد[۱۸۰] . متأسفانه کارهای علی اُف از تأثیر زبان بخش تئوریهای خطای « ن . یا . مار» در بارهٔ زبان بی‌نصیب نماند[۱۸۱] و تألیف او از لحاظ فقه اللغة چندان دقیق نیست . ا . علی اُف اکنون نیز سرگرم بررسی و تکمیل مسائل اساسی تاریخ ماد می باشد و نقایصی را که در

---

(۱) Ragozina

کارهای بدوی وی وجود داشته برطرف می کنند و امید است که مهمترین مسائل تاریخ ماد که با تاریخ اقوام باستانی مقیم آذربایجان شوروی نیز بستگی دارد در آثار آیندهٔ وی روشن شود.

تألیف «ک. آ. ملیکیشویلی» در تاریخ «مانئا» سهم بزرگی در تاریخ ماد باستان بمعنی بسیط کلمه دارد. «مانئا» درقرنهای هشتم و هفتم پیش از میلاد در اراضئی که بعدها جزوشمال خاك ماد بود، رونق داشت.[۱۸۲] مقاله‌ای نیز از نویسندهٔ این کتاب به فتوحات امپراطوری ماد در مغرب و شمال غرب اختصاص داده شده است.[۱۸۳] برخی از کارها و کشفیات باستانشناسان شوروی نیز بطور غیر مستقیم پرتوی بر تاریخ ماد می افکنند. بدین طریق در دانش شوروی نیز شالوده‌ای برای مطالعهٔ تاریخ ماد ـ مطالعه‌ای که بر پایهٔ تئوری علمی مترقی قرار دارد ـ ریخته شده است و امید است که تحقیق در مسائل مربوط بجامعهٔ ماد بسط یابد.

۵ ـ شرایط جغرافیائی

ماد (همچون سرزمینی تاریخی و بمفهوم وسیع این کلمه) در عهد باستان اراضئی‌را که از سمت شمال به رود ارس و قله های البرز (در جنوب دریای خزر) واز مشرق‌صحرای شوره زار دشت کویر وازمغرب وجنوب‌به سلسله جبال زاگروس محدود بود، شامل میگشت.

اراضی یاد شده از لحاظ جغرافیائی (و تاریخی هم) به سه بخش مشخص تقسیم می گردد.

بخش نخست ـ که ما بخش غربی یا «مادآتروپاتن» خواهیمش خواند ـ از رود ارس در شمال تا کوه الوند درجنوب ممتد بود وناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه (اکنون رضائیه) ورودهای جغتو و دیگر رود کهائی راکه بموازات آن به دریاچهٔ مزبور

می‌ریزند وهمچنین ناحیهٔ درهٔ رود قزل‌اوزن (سفید رود) که جبال البرز را قطع کرده نزدیك شهر رشت کنونی بدریای خزر می‌ریزد، شامل بوده است.

سراسر این ناحیه (اکنون آذربایجان ایران و کردستان ایران) را سلسله جبالی که از شمال بجنوب ویا از شمال غربی‌به جنوب شرقی ممتدند پوشانده‌است.

بخش غربی «ماد آتروپاتن» را نوارپهنی (تا دویست کیلومتر) ازسلسله‌های جبال متوازی که مجموعاً بنام «جبال زاگروس» نامیده می‌شونداشغال کرده‌است. جبال مزبور از لحاظ چین خوردگی منظمشان ممتاز می‌باشند. میان قلل جبالی که از شمال غربی بسوی جنوب شرقی ممتدند دره های متوازی ودور افتاده‌ای قرار دارند. در بعضی نقاط جریان رودهائی که خشك نمی‌شوند درهٔ تنگی ایجاد کرده از دیوار جبال گذشته برخی دره ها را بیکدیگر مربوط می‌سازد. ولی این گذرها بسیار تنگ بوده غالباً برای آمد وشد راحت نیستند وراههای کاروان‌رو بیشتر از خود جبال که کم وبیش کوهه های مناسبی برای عبور عرضه میدارند میگذرد. بدین منوال سرزمین کوهستانی زاگروس به دره های کوچك ومنفرد تقسیم می‌شود که آمد وشد میان آنها دشوار است وجنگلها وبیشه های انبوه مشکلترش می‌سازد ودر عهد باستان تا ارتفاع معینی دامنه های جبال را پوشانده بود. در زمستان نیز وجود برف برمشکلات دیگرافزوده می‌شود.

در مشرق زاگروس رشته های متوازی جبال وآتشفشانهای کهنه ازیکدیگر فاصلهٔ بیشتری دارند. جبال مزبوربطور متوسط مرتفع‌تر از قلل زاگروس هستند.

وسیع‌ترین جلگهٔ این ناحیه از جنوب بدریاچهٔ ارومیه محدود است ورود جغتو ورود کهای متوازی با آن، سرزمین مزبور را قطع می کنند.

ارتفاع این سلسلهٔ جبال، قریب ۲۵۰۰-۲۰۰۰متر ازسطح دریا و ۱۰۰۰متر ازسطح دره ها می‌باشد. مرتفع‌ترین قلل عبارتند از کوه کامکا در رشته قرمداغ درکرانهٔ

جنوبی رود ارس (بارتفاع ۳۳۵۸متر) و کوه خرم داغ (سهند) در جنوب دریاچهٔ ارومیه (۳۷۲۲متر) و کوه سبلان داغ که ازطرف جنوب درهٔ رود قره‌سو- شعبه‌ای ازارس- رامسدود ومحدودمی کند(۴۸۲۲متر) وآق داغ - دنبالهٔ شمال غربی‌سلسلهٔ البرز(قریب ۴۰۰۰متر) وغیره .

دربخش بالای جبال ، پائین‌تراز خط برفهای دائمی ، مراتع کوهستانی قرار دارد وزیر مراتع مزبور ، در طرف غربی زاگروس جنگل‌های بلوط وافرا وگردو و بادام و غیره ویا بیشه‌های غیر قابل عبوری از درختچه‌ها رسته است . در دره‌ها ، هرجا که آب برای آبیاری وجود داشته باشد آب وهوا برای باغبانی ، تاك‌کاری و رستن درختان انار وانجیر مساعد است . با اینحال از روزگار کهن بخش مهمی از ساکنان این نقاط بدامداری - دامداری توأم با زندگی صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی - سرگرمند . دامداران صحرانشین کردستان کنونی در زمستان بنواحی مرکزی و جنوبی ایران کوچ می کنند و نیمه صحرانشینان در تابستان بمراتع کوهستانی‌انتقال می‌یابند وبهمین اکتفا می‌نمایند . مردم زراعت‌پیشهٔ ایالات ایران کنونی درناحیهٔ زاگروس‌همواره درمعرض خطرحملهٔ کوهستانیان صحرانشین بوده مزارع وباغها درتحت حمایت نقاط وقلاع مستحکم قرار داشتند .

از زمان قدیم ناحیهٔ ارومیه مهمترین بخش زراعتی بوده‌است . دریاچهٔ‌ارومیه شور وفاقد حیات است وبکارآبیاری نمیخورد . کرانه‌های آن نیز بی‌ثمرند . رسوبات گچی که در خاك بسیاری از نواحی‌آذربایجان ایران وجود دارد حتّی آب بسیاری از رودها را نیز تلخ وشور می‌سازد که بدردآبیاری نمیخورد ، مگر درماههای بهار (ازآنجمله‌است مثلاً رودآجی چای). بیشتررطوبت لازم را جویبارهائی که از کوهها فرودآمده واز ذوبان برفهای فراوان موسم زمستان و کلاهکهای برفین ابدی قلل مرتفع سهند وسبلان والوند حاصل می‌شوند ، باین سرزمین می‌رسانند . هوای این

خطهٔ سخت برّی و خشك است. آنجا که آب باشد زمین بسیار حاصلخیز است ودر عهد باستان نیز محصول گندم و جو وانگور وغیره فراوان میداده. این واحدهای سرسبز را درعهد قدیم‌نیز ـ مانند‌این زمان ـ درختان سفیدار وچنار زینت میدادند. ولی دیگر بخشهای سرزمین را رستنیهای خشك صحرائی‌پوشانیده‌بود وآنهم هرقدر بسوی جنوب شرقی نزدیك‌تر شود کمتر وخشك‌تر بود.

از دوران بسیار کهن، وعصر جدید حجر (نئولیت) هرجا که‌استفاده از آبهای کوهستانی مقدور بود زراعت پدیدآمد ومزارع را با آب جویبارهای کوهستانی و ایجاد بندها و غیره مشروب می‌ساختند (آبیاری بکومك جوی). بعدها تأسیسات آبیاری پیچ در پیچ‌تری متداول گشته تکامل یافت (آبیاری بوسیلهٔ کاریزهای زیرـ زمینی وغیره). ولی دستگاههای عظیم ومتمرکز آبیاری ـ نظیر آنچه دربابل ومصر پدید آمد ومستلزم وحدت سازمانی جامعه‌های موجد آن (واستفاده کننده از آن) بود ـ هیچ جا ضرورت پیدا نکرد. این‌موضوع، در چارچوب تشکیلات بنده‌داری (وبعدها فئودالی)، تأثیر کلی درطرق‌تکامل تاریخی وسرنوشت ماد داشت.

بخش دوم ماد ـ که ماد سفلی خواهیم خواند ـ سرزمینی بودپوشیده ازتپه‌ها ومحدود درمیان دورشته جبال: از طرف شمال به جبال البرز که در جنوب دریای خزرممتد است (مرتفع‌ترین‌نقطهٔ آن کوه دماوند درشمال طهران‌است بارتفاع ۵۶۰۴ متر) محدود ودرجنوب رشتهٔ کوه رود ـ که بموازات سلسلهٔ زاگروس‌یعنی ازشمال غرب به جنوب شرق کشیده می‌شود ـ مرزآنرا معیّن می کرد. درجنوب شرقی‌این ناحیه خطهٔ بیابانهای شورهزار دشت کویر قرار دارد.

این ناحیه را رود کهائی که بدریاچه‌های حوض سلطان ودریای نمك ـ میان طهران کنونی وکاشان ـ میریزند و جویبارهائی ـ که از جبال البرز بسوی جنوب وبعد بطرف مشرق جاری می‌شوند ـ آبیاری می کنند. وبخش شمال خطهٔ تاریخی

عراق عجم را تشکیل میدهد.

کوه عظیم و پر برف دماوند بسراسر این ناحیه مسلّط است. ماد سفلی که توسط دیوار ستبر البرز از حاشیهٔ پر آب وجنگلی کرانهٔ خزر جداشده وجبال‌فارس آنرا از خلیج فارس مجزا کرده است پهنه‌ایست مرکب از صحراهای خاکستری و زرد وخشك واندوهبار که در زمستان یخ می‌بندد وتابستان سوزانی دارد وبتدریج در سمت مشرق بصورت شوره زار وبیابان درمی‌آید. فقط در دامنهٔ کوهها اندك رطوبتی وجود دارد وبارانی می‌بارد ودر نتیجه سلسله‌ای ازنواحی زراعتی پدیدآمده است.

بخش سوم «پارتاکنا»[1] باستانی است که میان دو رشته جبال متوازی واقع شده. در شمال کوه رود ودر جنوب رشته‌های جبال جنوبی ایران که دنبالهٔ سلسلهٔ زاگروس می‌باشد این ناحیه را محدود می‌سازند. پارتاکنا توسط رودك زاینده رود که اکنون شهراصفهان بر کرانهٔ‌آن قراردارد، ودرقسمت جنوبی ناحیهٔ عراق عجم است مشروب میشود.

طبیعت «پارتاکنا» باطبیعت ماد سفلی متشابه است وازآن نیز فقیرتراست. ماد باستان ازسمت شمال غربی با اورارتو (وبعدها باازمنستان) واز جانب شمال با آلبانی هم مرزبود ودر امتداد کرانهٔ دریای خزر حاشیهٔ خطهٔ مرطوب و گرمسیری ماوراءالبرز ـ مرکب ازنواحی پرجنگل‌کاسپیان وکادوسیان و گلها ودیگر قبایل خُرد که اکنون طالش وگیلان و مازندران نامیده می‌شوند، از جانب شمال خاك ماد رامحدود می‌ساخت. درمشرق‌ناحیهٔ کوهستانی خراسان ورشتهٔ جبال کوپت‌داغ ـیا سرزمین باستانی‌پارت ـ خاك ماد را ازآسیای میانه جدا می کرد. بخش کرانهٔ دریای‌آن ودره های رود گرگان واترك را هیرکانیا می‌نامیدند. اندکی جنوبی‌تر

---

(۱) Paretakena

از خاك پارت . مرز شرقی ماد را پهنه‌های لم‌یزرع بخش مرکزی فلات ایران تشکیل می‌داد .

کشور کوهستانی پارس (یاپرسید) باستانی که اکنون فارس خوانده می‌شود وتا خلیج فارس گسترده ، ازسمت جنوب هم مرز « پارتاکنا » بود واز جنوب شرقی بدره‌های رودکارون و کرخه که درمیان دنبالهٔ رشته‌های زاگروس قرارداشتند محدود بود . ناحیهٔ اخیرالذکرهمان عیلام باستانی یا سوزیان (شوش) یکی از مراکز قدیمی‌ترین تمدنها بود . واز جانب غرب خاك ماد باآشور هم مرز بود .

خاك ماد از حیث انواع کانها غنی‌است ولی بدشواری میتوان گفت که در عهد باستان چه‌کانهائی استخراج میشده است . بهرتقدیرمسلّم است که در روزگاربسیار قدیم در کوههای زاگروس ونقاط مشرقی‌تر آن مس و در ادوار بعد ، دیگر فلزات استخراج میگردیده .

در دامنه های غربی زاگروس ودیگر نقاط سرزمین ماد ، از زمان باستان از نفت اطلاع داشتند[۱۸٤] ودر عهد عتیق حتّی در اروپا نفت را «روغن مادی» مینامیدند. ولی بدیهی است که در روزگار قدیم نفت اهمیت صنعتی نداشت وفقط در مشعلها و غیره بکارمیرفت وفقط از قیر (آسفالت) درکار ساختمانی استفاده می‌شد .

راههائی که تمدنهای آسیای مقدّم وقفقاز را باآسیای میانه وشاید هندوستان مربوط می‌ساخت از خاك ماد می گذشت .

بخصوص طلا وسنگ لاجورد باکتریا از آسیای میانه وطریق ماد به آسیای مقدّم وارد میشد . آشوریان کوه دماوند راکان سنگ لاجورد میشمردند واین ماده را درسراسر مشرق‌باستانی درکارهای هنری وتعویذات وغیره‌بکاربرده‌ارج مینهادند. ولی نظرآشوریان خطا بود . وسنگ لاجوردی که درشرق باستانی مشهور بود از بدخشان می‌آمد ، یعنی از باکتریای قدیم ، واز طریق ماد صادر می‌شد .

باری مفهوم ماد - بدان صورت و حدودی که در زمان پادشاهی سلالهٔ پارسی هخامنشیان و دوران اسکندر مقدونی بوده و وارد معلومات و نظرات جغرافیائی یونانیان و رومیان قدیم گشته - بقراریست که گفته شد. ولی کلمهٔ «ماد» در طول تاریخ آن گاهی بمعنی وسیعتر و زمانی محدودتر بکار رفته و گاهی بیش از اراضی مذکور بالا و گاهی کمتر از آن را مشتمل بوده است. سرانجام ناحیهٔ تاریخی ماد بدو بخش تجزیه شد: بخش شمال غربی آن بنام آتروپاتن موسوم گردید و مستقلاً راهی دراز را در طریق رشد وتکامل پیمود، راهی که با تاریخ تکامل آلبانی (که از لحاظ نژادی و فرهنگی به آتروپاتن نزدیك بود) که در آنسوی ارس قرار داشت قرابت داشت. اما بخش‌های جنوبی و شرقی ماد نخست داخل خاك پارت و سپس پارس گشت و ساکنان آن از لحاظ فرهنگی و نژادی با پارسیان امتزاج یافتند. اکنون هردوبخش ماد جزو قلمرو دولت ایران میباشد.

برای فهم تاریخ ماد و بویژه قدیمترین ادوار آن، یعنی دورانی که کشور مزبور از نظر سیاسی پاشیده و پراکنده بود، درك جغرافیای تاریخی آن سرزمین ضرورت تام دارد. جغرافیای تاریخی ماد از جملهٔ پیچ در پیچ ترین مسائل تاریخ مشرق باستان است. عده‌ای از دانشمندان غرب (بیلربك[۱]، روست، اشترك[۲]، تیورو-دانژن[۳]، فورر، رایت ودیگران) به مطالعهٔ درموضوع جغرافیای تاریخی ماد از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد همت خاص مبذول داشتند ولی تمام مسائل مربوط را چنانکه باید روشن نساختند. جغرافیای تاریخی ماد در ادوار متأخرتر نیز - ازروی مطالبی که جغرافی‌دانان و مورخان ایرانی و ارمنی و عهد باستان نوشته‌اندنیزازطرف‌بسیاری ازدانشمندان موردتحقیق قرارگرفت که از آن میان‌باید نام «مارکوات» و «هرتسفلد» ذکرشود. ولی نامهای جغرافیائی درادوارگوناگون

(۱) Billerbek (۲) Strek (۳) Turo-dangean

سخت دگرگون شده است و نامهای جغرافیائی ایرانی عهد باستان و قرون وسطی کومك چندانی بروشن شدن مسائل جغرافیائی‌ادوار پیشتر نمی کنند .

• مشکلات‌تنظیم جغرافیای‌تاریخی‌ماد (تاریخ عهود بسیار قدیم‌آن) بردو نوع است : از یکسو محل هر ناحیه یا شهر که در منابع مذکور است (بیشتر در شرح لشکرکشیهای شاهان‌آشور) از روی موقع ومکان نواحی‌ونقاط مسکونی که در کنار آن ناحیه و یا شهر واقع بوده و پیشتر شناخته شده‌اند ، مشخص میگردد . مواقع نقاط اقصای غربی که در مرزهای آشور و بابل بودند ـ از روی مدارکی که در شهرکهای حفاری شده بدست‌آمده و غیره ـ دقیقتر از جاهای دیگر تشخیص داده میشوند . ولی هرقدر بطرف مشرق پیشتر رویم احتمال خطا درتشخیص‌محل منظور بیشتر میشود ، زیرا تشخیص مزبور مربوط است بصحت تشخیص پیشین و در نتیجه بدینطریق خطاها برروی‌هم انباز میشود . بدین سبب فقط در مورد نواحی غربی‌ماد محل وموقع نامهای جغرافیائی‌را که از ۴۸ درجه طول شرقی‌آنسوتر نباشد میتوان صحیح و مشخص دانست .

از دیگرسو بسیاری از محقّقان چون کوشیدند مسیراحتمالی‌لشکرکشیهای شاهان آشور را با نقشه دمساز کنند فقط از متن منابع اخذ اطلاع نمودند . ولی چون در منابع مزبور (فقط ندرةً) نام رودهائی که مشخص شده باشد برده شده و تشخیص کوههای مذکور نیز همیشه با دشواری خاص مواجه است ، این اسلوب قابل اعتماد نیست ، بویژه که اسامی جغرافیائی ماد بالکل تغییریافته است و فقط درموارد بسیار نادری ممکن است روی نقشهٔ کنونی آن سرزمین فلان نام را بیاری فرض و حدس با یك نام تغییریافتهٔ باستانی همانند بدانیم . محقّقان آنچنانکه باید تاکنون این نکته را منظور نظرقرار نداده‌اند که در نقاط کوهستانی نقل و انتقال قبایل و استقرار دولتها غالباً تابع شیوهٔ طبیعی تقسیم کوهها و دره‌هاست وبدین سبب

نامهای آشوری ناحیه‌ها و «کشور» ـ ها را باید بطورکلی با دره‌ها منطبق ساخت و فلان یا بهمان نام تاریخی و جغرافیائی (ناحیه‌ای) را نمیتوان به قطعه زمینی که ستیغهای جبال را قطع کند داد ـ اگرچه یك مورخ معتمد و جدی غربی چون «ماسپرو» در مورد نقشه های تاریخی چنین کرده باشد. بدین سبب کلید جغرافیای تاریخی ماد همانا مطالعهٔ برجستگیها و کوههای آن سرزمین است.[۱۸۵] ازآنجائی که درك اهمیت ومعنی اقتصادی وسوق الجیشی وسیاسی وقایع تاریخ هر کشور باستانی، بدون فهم وضع وموقع اجزای آن و مسیر لشکر کشیها بالکل محال است، (وقایع بیشتر نظامی هستند)، ما باید دربارهٔ برجستگیها و کوههای خاك ماد و طرز گسترش آنها مشروحتر گفتگو کنیم. در ضمن موقع ومحل نواحی باستانی را که در سالنامه‌های آشوری ذکر شده‌است، مشخص کرده ونسبت وانطباق آنها را باتقسیمات طبیعی کشور شرح خواهیم داد. وبیشتر از اصطلاحات جغرافیای سیاسی مربوط به قرنهای نهم تا هفتم پیش‌از میلاد که از همه پیچ درپیچ‌تر بوده و بیش‌از همه نیازمند توضیح می‌باشد صحبت خواهیم داشت. بدین طریق لازم دانستیم به نواحی طبیعی خاك ماد که نامهایشان درطی قرون تغییر کرده است شماره‌های ثابت بگذاریم و در صفحات آتی این کتاب برای تشخیص وتعیین محل تقریبی‌نامهای جغرافیای سیاسی و نژادی واصطلاحات مربوط که دائماً درتغییربوده‌اند از آن شماره‌ها استفاده کنیم.

سرزمین تاریخی‌ماد را خطوط مقسم‌المیاه دره‌ها به‌۱۲ناحیهٔ جغرافیائی اصلی تقسیم میکنند.

الف ـ ماد آتروپاتن

۱ـ از رود ارس تا جبال آورین‌داغ وقره‌داغ. ناحیهٔ شهرهای کنونی قتور وخوی ومرند. این‌ناحیه را آشوریان «سان‌گی‌بوتو» مینامیدند واز قرن نهم

تاپایان قرن هشتم قبل از میلادکاملاً جزو « اورارتو » بوده است وسرنوشت آن بعد از آن تاریخ تا دوران سقوط آشور و «اورارتو» روشن نیست.

جلگهٔ « سان گی‌بوتو» ناحیه‌ای بود زراعتی و حاصلخیز. کوههائی که آنرا از درهٔ ارس‌جدا میکردند ورشته جبالی که بموازات مدارقرارداشته (باگردنهٔ قتور) ناحیهٔ مزبور را ازفلات ارمنستان مجزا می‌سازند. در عهد باستان کاملاً پوشیده از جنگل انبوه بودند.

۲ـ درهٔ رود قره‌سو (شعبهٔ جنوبی‌ارس). از منابع قدیم هیچ اطلاعی در بارهٔ این ناحیه بدست نیست. بعد ها کادوسیان در آنجا ساکن گشتند.

۳ـ ناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه و رودهائی‌که در آن دریاچه میریزند. این ناحیه به سه ناحیهٔ فرعی منقسم میگردد:

الف ـ کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه ـ یعنی «کیلزان» باستانی (؟) در قرن نهم قبل‌از میلاد ـ این ناحیهٔ مستقلی بوده است و ظاهراً بعدها جزو « اورارتو » یا « ماننا » گشت ویا اینکه میان آن دو تقسیم شد.

ب ـ کرانهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه و حوضهٔ رود « جغتو » و رودهائی‌که بموازات آن جاریند. این ناحیه در قرن نهم بنام « زامو آ »ـی داخلی موسوم بود وبچندین واحد مستقل سیاسی تقسیم میشد(حاراتا[۱]، ماننا[۲]، مسی[۳] وغیره). بعدها این ناحیه هستهٔ دولت « ماننا » را تشکیل داد. و از قرن هفتم قبل از میلاد ببعد آن را میتوان مرکزاقتصادی ماد شمرد. بااین‌معنی که درآغازمرکزاقتصادی سراسرماد بوده است و بعد مادآتروپاتن.

ج ـ کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه به ماننا مربوط بوده‌است و کرانهٔ شمالی ـ یعنی درهٔ رودآجی چای و ناحیهٔ تبریز کنونی ـ ظاهراً مستقل‌بود. در اینجا قبیلهٔ

(۱) Harrana (۲) Manna (۳) Messi

دالیان زندگی میکرد .

ناحیهٔ ۳ وسه ناحیهٔ فرعی آن از لحاظ اقتصادی از دیگر نواحی بیشتر رشد کرده بود . حتی اکنون نیز در بسیاری از نقاط این ناحیه ممکن است زراعت و باغداری پیشرفت کند . علی‌الظاهر در «گیلزان» کان مس استخراج می‌شده است .

۴ ـ درهٔ رود قزل اوزن (سفید رود) و شعبه های آن . ویژگی رود قزل اوزن ماریپچی بودن مسیر آن است . در درهٔ مزبور چند ناحیهٔ فرعی را باید مشخص نمود :

الف ـ اگر از مرداب ماتندی که در نزدیکیهای شهر کنونی رشت مصب آن رود را تشکیل میدهد[۱] برخلاف جریان حرکت کنیم در آغاز مستقیماً بجنوب خواهیم رفت و رود مزبور از ایالت گیلان گذشته ، ازطریق درهٔ تنگی جبال مرتفع البرزرا قطع میکند . اینجا سرزمین جنگلهای گرمسیری است . قزل اوزن بالاتر ازاین ناحیه از شمال غرب بسوی جنوب شرق میان کوههای آق داغ (دنبالهٔ البرز) وآق کدوك جاری میشود و دره‌ای که در این محل تشکیل میدهد در دوران کهن «اندیا»[۲] نامیده می‌شد .

ب ـ در بخش شمال شرقی این دره رودکی که از کوهستان سهند سرازیر می‌شود و شهر کنونی میانه بر کرانهٔ آن قرار دارد به قزل اوزن میریزد . درهٔ این رودك و جویبارهائی که بدان میریزند در دوران باستان ناحیهٔ « زیکرتو » را تشکیل میداد .

ج ـ قزل اوزن بالاتر از محل تلاقی با رودك مزبور از جنوب بشمال جاری است . بخش علیای آن را قافلانکوه (گیزیل بوندای قدیم) از ناحیهٔ شمارهٔ ۳

---

(۱) محتملا در زمان باستان مصب سفیدرود نزدیك رشت بوده ، ولی اکنون سفیدرود نزدیك حسن‌کیاده ـ خیلی دور از رشت ـ بدریا می‌ریزد.(مترجم)

(۲) Andia

(ماننا) جدا می کنند . آشوریان بیشتر این بخش قزل اوزن را ماد (مادای)[1] می‌خواندند .

د ـ اینجا شعبهٔ راست « قزل‌اوزن » ـ زنجان‌رود ـ درهٔ جداگانه‌ای‌راتشکیل می‌دهد (که اکنون دراطراف شهر زنجان قرار گرفته وخمسه نامیده می‌شود) .

۵ـ بخش‌علیای رود زاب کوچك . سر زمینه‌ای واقع در جنوب غربی نواحی شمارهٔ ۳ و ٤ ، آنسوی رشته جبال افقی ، بیشتربه آشور و بابل گرایش داشتند . ایالت « زاموآ » یا «لولو» از لحاظ جغرافیائی‌باآشور سخت مربوط بود . سراسر اراضئی کداز دریاچهٔ ارومیه تا بخشهای علیای رود دیاله ممتد بود (ناحیهٔ شهرهای کنونی میاندوآب و بانه و سلیمانیه و زهاب و سنندج) به معنی بسیط بدین‌نام موسوم بود و بطور محدود « زاموآ » نامیده می‌شد . « زاموآ » بخش علیای درهٔ زاب کوچك بود که خود یکی از شعبه‌های دجله بود که درمسیرسفلای آن‌خاك اصلی‌آشور را قطع می کنند .

٦ـ بخش علیای رود دیاله . امّا بخش علیای رود دیاله و شاخه‌ها و شعب کوچك‌آن (درمثلث شهرهای کنونی سلیمانیه ـ زهاب ـ سنندج) ، یادآورمی‌شویم که از اواسط قرن نهم قبل از میلاد ناحیهٔ مزبور « پارسوآ » نامیده می‌شد . دراین بخش درهٔ شهر زور، نزدیك سلیمانیه، از نقاط دیگرپرجمعیت‌تر وحاصلخیزتراست .

دو ناحیهٔ ٥ و ٦ (« زاموآ » و « پارسوآ ») واجد اهمیت خاص بودند زیرا که دره‌های زاب کوچك و دیاله عمقاً در جبال زاگروس پیش رفته اجازه میدهند که چند سلسله کوهستانهای متوازی قطع شود و معبر نسبةً سهل‌العبوری ایجاد گردد . گردنه‌هائی که دراینجا وجود داشت و گذرگاهی بسوی شرق بود از طرف مغرب راه رسیدن به سرزمین ماد را (اکنون راه‌های‌کاروان روی بانه ـ سنندج ـ

(1) Maday



نقشهٔ نواحی شماره‌گذاری شدهٔ ماد

همدان و سلیمانیه ـ زهاب ـ کرمانشاه ـ همدان) می‌کشود . بویژه درهٔ دیاله همواره راه اصلی مرابطات بابل و نواحی‌دوردست و داخلی ایران و کشورهای واقع درمشرق آن‌بود . این‌راه از « دروازهٔ ماد » (اکنون گردنه‌ای که به درهٔ ماهیدشت منتهی می‌شود)[۱] میگذشت و بسوی اکباتـان باستانی (اکنون همدان) ممتد بود .

۷ـ بخش وسطای مسیررود دیاله . (نزدیك شهر کنونی خانقین) این بخش‌را ایالت « نمر »[۲] ـ که هم در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد کاملاً تحت نفوذ سیاسی بابل بود ـ اشغال میکرد . در جنوب درهٔ دیاله و شعبه های آن ایالت « بیت همبان » (کامبادن جغرافیون باستان . ضمناً باید گفت که ناحیهٔ ۸را که ذکر آن بعد می‌آید نیزبه‌کامبادن مربوط میشمردند) قرارداشت .

۸ـ دره‌های بخش علیای رودکرخه . این ناحیه که درمشرق خط مقسّم‌ـ المیاه دیاله و کرخه قراردارد در بخش علیای مسیر کرخه ـ دره های کاماسیاب و سیمره و ماهیدشت ـ از لحاظ جغرافیائی به عیلام میگراید ولی از نظر تاریخی به ماد مربوط بوده . راههای تجاری مهم بسوی مشرق و اکباتان (همدان) از این ناحیه می گذشتند .

دراین دره نسبةً آب فراوان و بالنتیجه حاصلخیز است . ظاهراً بخش علیای کرخه همان کشور « اِلّی‌پی » باستانی‌است که بعدها «اِلّی‌مائیدا » نامیده می‌شد . در این ناحیه ، نزدیك شهر کنونی کرمانشاه ، صخرهٔ معروف بهیستون و کتیبه‌های عظیم سه زبانی داریوش اول پادشاه ایران قرار دارد .

درجنوب « بیت همبان » وپیرامون « اِلّی پی » ، در کوههای لرستان کنونی ، کوهستانیان « کاسیت » که محتملاً باساکنان عیلام‌قرابت داشتند ودرتاریخ وظیفهٔ

(۱) مقصود گردنهٔ «پاطاق» است.(مترجم)

(۲) Namar

بزرگی‌را ایفاء کرده‌اند ، زندگی میکردند .

ب ـ ماد سفلی

۹ـ ناحیهٔ همدان . درملتقای ماد آتروپاتن و مادسفلی قراردارد . این‌ناحیه در پیرامون کوه الوند (۳۲۷۰ متر) واقع است و جویبارانی که از برفهای آن کوه پدید می‌آیند آنرا مشروب میسازند . اکثر جویباران مزبور بخش علیای رودك « قره سو » را ـ که خود به حوضهٔ دریاچهٔ حوض سلطان ـ یعنی ناحیهٔ ۱۰ ـ تعلق دارد ، تشکیل میدهند ولی سلسله جبال « کوه رود » که مرزماد سفلی‌میباشداندکی جنوب شرقی‌ترشروع می‌شود و بدین سبب این‌ناحیه‌را میتوان حد فاصل میان‌ماد آتروپاتن و ماد سفلی شمرد . و راههای کاروان روی مناسبی آنرا به ماد آتروپاتن مربوط میسازند . جاده‌های دیگری از اینجا بسوی غرب ـ کرمانشاه (الّی پی) و بعد بابل ـ وبطرف مشرق ـ ناحیهٔ نزدیك طهران (ری‌قدیم) وجنوب‌ـ‌یعنی عیلام و « پارتا کنا » ـ ممتد می‌باشد .

اینکه مرکزاین ناحیه ـ شهر همدان کنونی و اکباتانای قدیم یونانیان ـ بزبان مادی « هنگ متنا »[۱] یعنی « جای تجمع » نامیده می‌شود ، تصادف محض نیست .[۱۸۶] اینجا پایتخت دولت ماد بود .

۱۰ـ حوضهٔ دریاچهٔ « حوض سلطان » و « دریای نمك » و رودخانه « ابهرچای » و« قره سو » و« قم رود ». این ناحیه در مرکز ماد سفلی بوده . سه رودك در جهت دریاچه های « حوض سلطان » و « دریای نمك » جاری میباشند : از شمال غرب (ابهرچای ـ به دره‌ای که شهرقزوین درآن است) و از غرب (قره سو که ازهمدان جاری است) واز جنوب غرب (قم رود ـ که اکنون شهر قم در کنار

---

(۱) Hang mtana

آن واقع است) . آشوریان این ناحیه را « سرزمین رود کها » مینامیدند . در این ناحیه مناسبترین جا برای سکونت وزراعت دامنه‌های البرزاست، که ازسمت شمال این ناحیه‌را محدودمی‌سازد و« کوه رود» که ازطرف جنوب‌ناحدی بدریاچه‌هانزدیك میباشد . اکنون شهرطهران در دامنه‌های جنوبی البرز قراردارد و در عهد باستان ری یا « رگ » که یکی از شهرهای مهم ماد شمرده می‌شد در نزدیك آن برپا بود . اکنون در دامنه‌های شمالی« کوه رود » شهر کاشان واقع است.

درمشرق‌ری ، نزدیك قلهٔ برفین‌دماوند گردنه‌ای‌وجود داردبرسرراه مازندران (سرزمین باستانی کاسپیان و گلان و امردان) ـ که اصطلاحاً « دروازهٔ کاسپیان » نامیده می‌شود .

۱۱ـ ناحیهٔ شمالی‌دشت‌کویر. این ناحیه نیز در دامنه های جنوبی البرز قرار دارد ـ ولی‌از «دروازهٔ‌کاسپیان» شرقی‌تراست و ازسمت جنوب به‌بیابان شوره‌زار محدود میباشد . درعهد باستان این ناحیه « خوار » یا « خورنا »[۱] نامیده می‌شد . راه‌کاروان‌رو به‌آسیای میانه از این ناحیه (واکنون از شهرهای سمنان و دامغان) می گذرد . بخش‌شرقی « خورنا » به فلات خراسان ـ یعنی‌بخش جنوبی‌پارت‌قدیم ـ ملحق می گردد .

ج ـ پارتاکنا

۱۲ـ ناحیهٔ پارتاکنا . درهٔ‌عریض وخشکی‌درجنوب ناحیهٔ شمارهٔ۱۱ ازشمال غرب بطرف جنوب شرق ممتد است که از سمت شمال غرب بـا ناحیهٔ شمارهٔ ۱۱ (اکباتان) مربوط می‌باشد وازسوی جنوب غرب کوهها آنرا ازعیلام جدا میسازند ودرجنوب شرق بتوسط بیابان از فلات فارس (پرسید) مجزا می‌باشد .

(۱) Xoarena

در بخش شمال غربی این دره رودك زاینده رود جـاری است و شهر اصفهان (اسپدان[۱]ـ ی باستانی) بر کرانهٔ آن قرار دارد. این رودك به دریاچهٔ شور میریزد. بموازات آن، اندکی شرقی‌تر، و آنسوی رشته جبال کوه‌رود درهٔ دیگری وجود دارد (ناحیهٔ شهر کنونی یزد). این ناحیه را درعهد باستان غالباً جزو پارس می‌شمردند.

گذشته از ۱۲ ناحیهٔ یادشده ولایات دیگری نیز ـ خارج از حدود ویژهٔ ماد ـ بآن دولت گرایش داشتند. ازآنجمله بود سرزمینهای کرانه های کاسپی که فقط از طریق ماد ویا آلبانی با دنیای خارج مربوط بود. درجنگلهای انبوه گرمسیری این ناحیه قبایلی میزیستند که غالباً ازشکار روزگار می گذراندند واز مادها و آلبانیان عقب مانده‌تر بودند. اینجا درآن‌زمان (وبعدها) معمولاً بقایای زبانهائی که درخود خاك ماد وآلبانی از میان رفتند، محفوظ ماندند واین واقعه موجب پیدایش تفاوت ظاهری نژادی میان‌ساکنان نواحی اخیرالذکرو مردم کرانهٔ کاسپی (خزر) گشت. هنوز در زمان حاضرهم تاتها وطالشها وگیلکها و مازندرانیها به لهجه هائی سخن میگویند که خود بقایای زبان هند و اروپائی می‌باشد که درآغاز لسان ماد شرقی بوده[۱۸۷]. امتیاز ویژهٔ این لهجه‌ها کهنگی و مهجوری ترکیب اصوات[۱۸۸] می‌باشد که در بسیاری از موارد با زبان پارسی تفاوت داشته، با مادی و پارتی و اوستائی مشابهت دارد.[۱۸۹] بدین‌سبب اگر تاتها و طالشها را آلبانیان ویـا مادهائی بشماریم که بعنف پارسی شده‌اند، کاملاً راه خطا پیموده ایم.[۱۹۰] با اینکه در لهجه های مزبورازلحاظ منشأ ذخیرهٔ لغوی سهم فارسی فوق‌العاده بزرگ است (و این خود با درنظر گرفتن تسلّط سیاسی وادبی‌زبان فارسی قابل درك می‌باشد) ولی‌کاملاً مبنی و مایهٔ مادی خودرا حفظ کرده‌اند.

ولی نفوذ زبان مادی هند و اروپائی در نواحی‌کاسپی (خزر) پدیده‌ای ثانوی

---

(۱) Aspadana

بود . در دورهٔ سلطنت مادها کاسپیان و دیگر قبایل ساکن کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) ظاهراً لهجه‌های قدیمی‌تر هند واروپائی خویش‌را ــ که در ماد غربی نیز متداول بوده ، حفظ کرده بودند .

باید سرزمین آلبانی را که رود ارس از ماد جدا میکرد نیز ، در عهد باستان ، واجد ارتباط نزدیك با کشور اخیر بدانیم .

سرزمین آلبانی که در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد از جهات ومسیرهای اصلی لشکرکشیها ونقل وانتقال قبایل بر کنار بود ، شرایطی را که در دورهٔ ما قبل خاص ماد بود ، درمدت طویلتری حفظ کرد . متأسفانه وضع منابع باستانشناسی و کتبی اجازه نمیدهد و یژگی‌مناسبات ماد و آلبانی را دقیق‌تر مشخص سازیم .[۱۹۱]

مسلماً ماد با نواحی جنوبی‌تر نیز مناسبات نزدیك داشت و بویژه در زمانهای کهن که ظاهراً مردم آن سرزمین با «کاسیت»ـها وساکنان عیلام ازحیث نژاد وزبان قرابت داشتند . ماد ازطریق « پارتاکنا » با پارس (پرسید) که از کهن‌ترین زمانها توسط عیلامیان مسکون بود نیز مربوط بود . ولی درعین حال مسافات دراز وپهنه‌های لم‌یزرع خاك ماد را ازجنوب وجنوب شرقی ایران جدا می‌ساخت .

چنانکه گفته شد جادهٔ کاروان روئی که آسیای میانه را باسیای مقدّم متصل میکرد ازخاك ماد میگذشت . این‌راه که ازناحیهٔ اکباتانا (شمارهٔ ۹) عبورمیکرد و سپس دردامنه‌های جنوبی البرز و ناحیه‌های شمارهٔ ۱۰ و شمارهٔ ۱۱ امتداد می‌یافت اهمیت فوق‌العاده ای درتاریخ ماد داشت .

ضمناً چنانچه در نظر گیریم که مردم دام پرور کرانهٔ شرقی و غربی دریای کاسپیان (خزر) از لحاظ تاریخی با ماد رابطهٔ نزدیك داشته و از لحاظ فرهنگی و (بخش اعظم‌ایشان) نژادی همانند بودند ، در می‌یابیم که سرنوشت ماد همیشه با مقدّرات آسیای میانه مربوط بوده است .

روابط ماد سفلی بامشرق وجنوب واختلاف شرایط طبیعی آن بامادآتروپاتن (که درنتیجهٔ آن تکامل ماد سفلی نسبت به مادآتروپاتن اندکی بطئی‌تر بود) موجب گشت که روابط میان این‌دوقسمت کشور نا استوارباشد و بدین سبب ازقرن چهارم قبل‌از میلاد سرنوشت تاریخی آنها متفاوت بود واز آنجمله پیدایش و قوام قومیت ایشان نیز از طرق مختلف جریان یافت .

فصل اول

عهد جماعت بدوی در سرزمین ماد

۱ـ عصر حجر وحجرومس (انئولیت)

در اینکه انسان درچه زمان سرزمین ماد را مسکون ساخت و نخستین بار بدانجا گام نهاد اطلاعی دردست نیست ولی تا این اندازه دانسته است که درعصرقدیم حجر(یا پالئولیت) آدمیزادگان درآن خطه زندگی میکردند . اکنون در نتیجهٔ کاوشهای باستانشناسی اشیاء فراوان ـ که مربوط بعهد « آشل » و « موستیه » و «اورینیاک»[۱] میباشد(منزلگاه وغارهائی نزدیك سلیمانیه ، غارهای نزدیك بهیستون و « تامتام » در جنوب شرقی آذربایجان ایران و آثار فراوان دیگر) بدست آمده است.[۱] درکشورهای مجاور ـ یعنی آشور وآسیای میانه نیز آثار عصرقدیم حجر (پالئولیت) دیده شده است . معهذا اطلاعاتی که دربارهٔ ساکنان سرزمین ماد در عصر حجرتاکنون بدست آمده ناچیزاست وبرای مورخ کافی نیست . فقط میتوان گفت که بر روی هم راههای تکامل انسان عصر حجر در سرزمین ماد بطورکلی با کشور های

---

(۱) دربارهٔ عهد حجر و حجرومس و«آشل» و «موستیه» و«اورینیاك ـ بتوضیحات مترجم در حواشی پایان کتاب رجوع شود . ۲

دیگری که مستقیماً درمعرض حرکت و مسیر یخبندان قرارنگرفته بودند یکسان بود . بدین سبب ازخواننده میخواهیم به کتب عمومی که درتاریخ انسان عصرحجر نوشته شده رجوع کند .

تا کنون آثار قابل اعتمادی از عصر نئولیت (عصر جدید حجر) در خاك ماد دیده‌نشده است . در کشورهای مجاور آن نیز (باستثنای آشور و بین‌النهرین و غیره) اندك آثاری از عصرجدید حجر بدست آمده است.[۳] در بارهٔ عصر « حجر و مس » (یا انئولیت) مدارك باستانشناسی مشخص‌تری در دست است .

نقاط مسکونی عصرحجرومس مربوط بعهد بسیارقدیم ـ آنچنانکه درسرزمین مجاوریعنی‌پارس (پرسید) مورد مطالعه قرار گرفته ـ درخاك ماد بقدر کافی پژوهش نشده‌است . ولی‌میتوان گفت خصوصیات نقاط مسکونی که در آنجا (درپرسپولیس ـ استخر) کشف شده و مربوط به پست ترین حدّ عصرحجرومس (انئولیت) میباشد[۴] ملاك درستی‌است برای‌سنجش سطح تکامل اجتماع آن‌زمان در کشورهای مجاورو از آنجمله ماد .

نقطهٔ مسکون مذکور توسط « هرتسفلد » کشف شده وعبارت‌بوده ازمساکن کلی عشیرتی و دسته جمعی وطرز ساختمان آن حاکی از وجود نکاح دسته جمعی و مادرشاهی[۵] بود . تصویر خوك و بز و گوسفند بر ظروف (که با چرخ کوزه گری بدوی ساخته شده) و مجسمه های کوچك گاو نر و ماده ـ که محتملاً مربوط بمراسم دینی بوده ـ از وجود دام داری ـ و بظن غالب دام‌داری در شرایط اسکان ـ حکایت می کند .

دربارهٔ جامعهٔ ماد درعصرحجرومس میتوان ازروی نتایج حفاریهای تپه حصار نزدیك دامغان (دراقصای شرقی ناحیهٔ ۱۱ تقسیم بندی ما و مرز پارت)[۶] و تپه گیان نزدیك نهاوند (ناحیهٔ ۸ ما)[۷] و تپه سیلك نزدیك کاشان (ناحیهٔ ۱۰ ما)[۸] و گوی تپه

نزدیك رضائیه ـ کرانهٔ غربی دریاچه ارومیه (ناحیهٔ ۳ ما)[۹]، داوری کرد. جملهٔ این نقاط درنواحی مرزی ماد قرار گرفته‌اند. درنواحی شمالی و مرکزی ماد که بیش‌از بخشهای دیگرمورد نظرما است تاکنون حفاریهای منظم بعمل نیامده است.[۱۰]

قدیمترین قشرهای تپه‌های مزبور (ازلحاظ باستانشناسی) ـ درتپه حصار Ia، درکیان ۵ ـ و بخصوص‌درگوی تپه «M» و«K» ـ رامیتوان بدورهٔ پایان هزارهٔچهارم و آغازهزارهٔ سوم قبل‌از میلاد مربوط دانست (بادرنظر گرفتن تغییری که بتازگی درتاریخ گذاری قشرهای بین‌النهرین صورت گرفته ودرواقع کلید زمان وتاریخ‌دیگر تمدنهای زیرخاکی و باستانشناسی‌آسیای غربی بشمارمیرود). درآن عصرسرزمین ماد بآنچه اصطلاحاً خطهٔ تمدن سفالینهٔ ملّون نامیده میشود و ازسوریه و فلسطین تا آسیای‌میانه‌وچین‌ممتدبوده، تعلق‌داشت. علائم‌نخستین‌تقسیم مهم‌واجتماعی‌کار،تقسیم کارمیان‌قبایل‌شبان‌پیشه وزراعت‌پیشه پدیدآمده بود. دردامنهٔ کوهها از جویها برای آبیاری‌استفاده می‌شد. وبرای‌نخستین‌بارغلات اعالی‌شده ـ محتملاً جوو گندم‌وحشی وگندم کشت‌می‌شد[۱۱]. فراوانی‌تصاویردامهای‌بزرگ‌شاخدارو گوسفندان که‌برظروف آن‌دوران دیده می‌شوداز اهمّیت خاص دامداری حکایت می کند. در نواحی زراعتی نقاط مسکون دائمی(دهکده‌ها) ـ که هنوز مستحکم نبودند ـ ایجاد گشت. برخی مصنوعات مسین ـ وبعدهاآلات مسین ـ پدیدآمد. مجموع این پیشرفتها اجازه داد که پیشهٔ نساجی‌و کوزه گری‌ترقی‌بسیار کند. بتدریج شرایطی‌برای‌انتقال (اندکی بعد) بدوّمین دورهٔ مهم‌تقسیم اجتماعی‌کار- یعنی‌تقسیم به پیشه وزراعت - فراهم‌آمد. تزئینات پیچ درپیچ هندسی ظروف (و محتملاً منسوجات) از خصوصیّات این دوره بشمارمیرود که درطی آن مصنوعات کوزه گران و نساجان زمینهٔ اصلی‌هنرنمائی و آفرینش هنری بوده.

تذکر این نکته ضروری است که‌تمدن وفرهنگ هریك از شهرکهای مورد

پژوهش، برغم برخی مشابهتهائی که میان آنها دیده می‌شود - با یکدیگر تفاوتهائی دارند. وهریك واجد خصوصیّات ویژهٔ خویش میباشد و این‌خود - با درنظر گرفتن جدائی اراضی و عدم ارتباط اقتصادی عشیرتها و قبایل زارع پیشهٔ مزبور - قابل درك است.

بااینحال سفالینه‌های تپه گیان و تپه حصار باسفالینهٔ شهرکهای سوریه‌و آشور و بین‌النهرین و تمدنهای مکشوف در «سامره» و «تل خلف» و «عبید» از یکسو و تمدن وفرهنگ آسیای میانه (آنائو I) ازدیگرسو با سفالینه‌های عیلام -«شوش Ib» و«شوش I» و (اندکی بعد) (با قشر گیان ۵) - «شوش ۲» - وجوه مشابهتی را واجدند. تاریخ جملهٔ این‌تمدنها و فرهنگها هزارهٔ چهارم و آغازهزارهٔ سوم قبل از میلاد است. مناسباتی هم با قفقاز و آنسوی جبال قفقاز وجود دارد. مثلاً قشر «K» درگوی تپه نسبت مشخص ونزدیکی بانقاط مسکونی عصرحجرومس درقفقازمرکزی وشمالی‌وآنسوی جبال‌قفقاز- چون «شرش بلور»[1] (نزدیك‌اچمیادزین - ارمنستان شوروی) وکایاکنت[2] (داغستان، مثلاً نقش عینکی‌شکل برجسته و مارپیچی بر سفالینه) وغیره دارد. بعقیدهٔ «ب. ب. پیوتروسکی» نقاط مسکونی مزبور مربوط به هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد میباشند. چنانچه این‌مناسبات را مأخذ قراردهیم تمدن‌عصر حجرومس سرزمین ماد را میتوان از روی حدس و فرض مربوط به سه هزار تا دو هزاروپانصد سال قبل ازمیلاد دانست. عجالةً تشخیص این‌نکته که‌آیا قرابت تمدنها وفرهنگها دراین موارد با نزدیکی نژادی مردمانی که فرهنگهای مزبور را بوجود آورده بودندتوأم بوده‌است یا فقط مشابهت علل‌درجاهای گوناگون موجب همانندی آنها گشته - دشوار است[12].

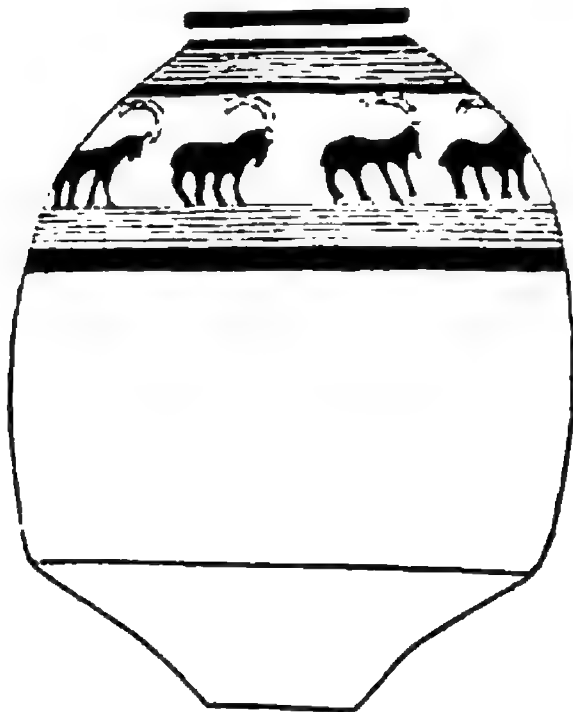
در آسیای میانه آفرینندگان سفالینهٔ ملوّن از لحاظ مردم شناسی به نژاد

(۱) Šreš - blur (۲) Kayakent

دریای متوسط (مدیترانه)[۱۳] تعلق داشتند (مانند ساکنان کنونی ترکمنستان و ایران وبخش اعظم آذربایجان) . ودر کوهپایه‌های زاگروس ودر آشوروبین‌النهرین- ظاهراً - مانند مردم کنونی این نقاط وارمنستان وسوریه وفلسطین و الخ - به نژاد



۷- ظرف منقوش ازتپهٔ سیلک، هزارهٔ سوم ق . م .



۶- ظرف منقوش ازتپه گیان (ماد) هزارهٔ دوم ق . م .

« شبه آشوری » (شبه ارمنی) - بستگی داشتند[۱۴] . اما راجع به ماد و فلات ایران ، قدیمترین ساکنان آن‌هم از لحاظ مردم‌شناسی سیه چرده و درازکله وازخمیرهٔ شبه اروپائی کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه)[۱۵] بودند که اکنون نیزدرخراسان و آذربایجان[۱۶] زندگی می کنند وبسیار دیده می‌شوند .

وحدت تکامل مراسم تدفین ودیگررسوم که در آثار تپه حصاردیده شده اجازه نمیدهد که در آن‌نقاط ردّ مهاجرتهای مهم راجستجو کنیم . ولی‌بهرحال ممکن‌است ساکنان این‌نقاط ازلحاظ مردم‌شناسی و نژاد یکدست نبوده‌اند . درقشرهای مربوط به هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد ، درتپه حصار جمجمه‌های کوتاه‌کله یافت شده که برخی از مردم شناسان - قبل‌از انتشار نتایج قطعی- به نوع « شبه مغول » منسوب داشتند و

جمجمه‌های دیگری نیز کشف شد که گویا از آن «نژاد شمالی ـ نوردیك» بوده است.[۱۷] هردو تشخیص بسیار مشکوك است.

درجنوب ایران ـ تا درهٔ رودهای کارون و کرخه و در زاویهٔ جنوب غربی آن (عیلام باستان با تمدن عالی زراعتی آن) ـ ظاهراً مردم «شبه سیاه» که محتملاً با نژاد دراویدی نسبت داشته اند فراوان بودند ولی در ماد و دیگر نواحی شمالی نفوذ نکردند.

۲ـ ساکنان باستانی ماد غربی درهزارهٔ سوم قبل از میلاد هوریان و عیلامیان

بخشی ازخاك ماد در ربع سوم هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد جزو منطقه‌ایست که منابع کتبی بر آن پرتوافکنده سخن گفته‌اند. از آثاری که بزبان شومری و اکدی و هوریانی دردست است چنین مستفاد میگردد که در کوهپایه های غربی زاکروس و آنجائی که بعدها ماد غربی را تشکیل میداد قبایل هوریان و لولوبیان و کوتیان و ظاهراً قبایل دیگری که با عیلامیان قرابت داشتند زندگی میکردند.

قبایلی که بزبان هوریانی (hurrohe) سخن می گفتند درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد دربین‌النهرین شمالی وتاحدی درسوریه و ـ چنانکه ازبرخی نامهای امکنه و اشخاص برمی‌آید ـ در سراسر فلات ارمنستان پراکنده بودند. اینان تا اواسط هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد در کنار قبایلی که منشأ دیگر داشتند باقی ماندند[۱۸]. زبان هوریان با «اورارتوئی» خویشاوندی نزدیك داشت[۱۹]. نبشته‌ای بخط اکدی وبزبان هوریانی از شخصی بنام «تیشاری» پادشاه «اورکیش» و «ناوار»، ازربع سوم هزارهٔ سوم قبل ازمیلاد بدست ما رسیده است. محل «اورکیش» مشخص نیست ومورد بحث میباشد[۲۰] ولی «ناوار» مسلماً مکانی است که بعدها «نامار» و یا «نامرو» خوانده شد ـ یعنی

درهٔ رود دیاله که همان ناحیهٔ ۷ نقشهٔ ما باشد . درمشرق دجله و خاك آشور درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد (ازروی اسامی خاص اشخاص) وجود هوریان ثابت شده است ودر هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد نیز ایشان در ناحیهٔ کر کوك کنونی (آراپخای[1] باستانی) میزیسته‌اند .[21] مدارك متقنی دربارهٔ نفوذ هوریان بنقاط شرقی‌تر در دست نیست - گرچه بعضیها حدس زده‌اند که مردم ناحیه های ۳و۴ نقشهٔ ما[22] ، تا هزارهٔ اول قبل ازمیلادهم ویژگیهای هوریان را واجد بوده‌اند .

خاك اصلی ومسکن عیلامیان درهٔ کارون و کرخه - یاعیلام باستانی - بود که اکنون خوزستان نامیده می‌شود ودر جنوب غربی ایران واقع است . ولی در عهد باستان مقرعیلامیان و دایرهٔ بسط زبان ایشان بمراتب وسیعتربود . مثلاً دربوشهر بر کرانهٔ خلیج فارس (لی‌یان باستانی) نوشته‌ای بزبان عیلامی که تاریخ آن در حدود اواسط هزارهٔ سوم قبل از میلاد است یافت شده[23] . در دیگرنقاط فارس نیز نبشته‌های عیلامی بخط میخی و نقوش برجسته‌ای کشف گشته . اما راجع به خط نگارش مقدس (هیرو کلیف) عیلامی که قبل از خط میخی و تا پایان هزارهٔ سوم و آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد معمول و متداول بود ، هفت سند بخط مزبور در تپه سیلك - خاك ماد - درقشر ۴ (پایان هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد ؟) کشف شده است .[24] شاید از چند نام جغرافیائی مربوط به هزارهٔ اول قبل از میلاد چنین بر آید که در کهن‌ترین عهدهای باستان درماد شرقی‌ومرکزی مردم عیلامی زندگی میکرده‌اند . باید افزود که‌کاسیان ودیگرقبایل کوهستانی که بهرتقدیر از هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد درمرزماد وعیلام زندگی‌می کردند محتملاً ازلحاظ زبان با عیلامیان نزدیك‌بودند . متأسفانه مناسبات زبان عیلام با دیگر زبانها هنوز عملاً مشخص نگردیده است (کوششهائی‌بعمل‌آمد که آنرا با زبانهای هوریان وقفقاز کوهستانی ودرویدیان‌هند

---

(۱) Arrapxa

و السنهٔ اورال و آلتائی و غیره مربوط سازند) . گذشته از این ذخیرهٔ لغوی زبان عیلامی نیز کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و بدین سبب تاکنون نمیتوانیم از



محل تقریبی گروههای نژادی در سرزمین ماد درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد

روی یقین زبان کاسیان را به عیلام مربوط بدانیم و یا برای نامهای امکنه در زبان مادی

قدیم جنبهٔ عیلامی قائل شویم.

دولتهای کوچك عیلامی تقریباً همزمان با دول جدید شومر در هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد تأسیس یافتند. بسیاری از آنها را بنام می‌شناسیم. چون: «آوان»[۱] «آدامشول»[۲] یا «آدامدون»[۳] (شاید همان عیلام باشد ـ بزبان عیلامی‌هالتامتی، هالامتی Haltamti . Halamti) ، «سیماش» «باراخسه» وغیره وغیره. ولی فقط‌شوشها (شوشن Šušen عیلامی) را در نتیجهٔ آثارمکشوفه درطی حفریات بخوبی می‌شناسیم و ممکن‌است سرزمین دولت مهم دیگرعیلام بنام «آنچان» درنزدیکیهای: درهٔ شهر» در درهٔ «سینمره»[٤] بوده است. عیلام از زمان قدیم روابط نزدیك باشومر داشت ـ روابطی که گاهی دوستانه و زمانی‌خصمانه بود ودرقرن بست وسوم قبل‌ازمیلادتحت فرمان پادشاهان‌سلالهٔ «اکد» قرارداشت. متأسفانه دربارهٔ مناسبات آن‌باسرزمینهای شمالی‌تر تقریباً هیچگونه اطلاعی‌دردست نداریم.[۲۵]

۳ـ لولوبیان

قبایل لولوبی‌ظاهراً بخش‌وسیعی از کوهها و کوهپایه‌ها را ازقسمت علیای‌دیاله گرفته تا دریاچهٔ ارومیه (و حتی آنسوتر، بطرف شمال غربی) اشغال کرده بودند. در «آراپخه نولو»[٥] ـ ی هوریانی، «لولو» بمعنی کوهستانیانی بود که از میان آنان‌برده میگرفتند[۲٦]. درزبان اورارتوئی«لولو» به «بیگانه»، «دشمن» میگفتند. اصطلاح اکدی «لولوبوم» یا «لولوپوم»[٦] (وبعدها درآشوراصطلاح ـ لولومه[۷]) مرکب است از ریشهٔ لولو و علامت جمع عیلامی «ب ـ B» یا «پ ـ p» باضافهٔ پسوند اکدی «اوم» (um) و یا همان ریشه و علامت عیلامی اسم جمع «مه ـ me»[۲۷] اصطلاح لولو درزبان اکدی بدون پسوند مزبور نیزدیده شده است[۲۸]. این

Avan (۱) Adàmšul (۲) Adàmdun (۳) Seinmarre (٤)
Arrapxe nullu(٥) Lullubum, Lullupum (٦) Lullumé (۷)

مثلها نشان میدهد که لُولُوبیان از لحاظ نژادی از قبایل هوریانی ـ اورارتوئی نبوده بلکه بظنّ غالب باعیلامیان قرابت داشتند[۲۹].

کتیبهٔ «نارام ـ سوئنا» نوادهٔ سارگون از سلالهٔ اکد (قرن بیست وسوّم قبل از میلاد) در لوح مشهور پیروزی، وی برای باراول از لُولُوبیان یاد میکند. در نوشته‌ای که نیم آن محو شده چنین منقول است: «سیدور[۱] [رو (؟) که] کوهستانیان لُولُو بوم را گرد آورد ...»[۳۰] (این نوشته محتملاً مربوط به تصویر دشمنی است که مغلوب «نارام ـ سوئن»[۲] گشته است). لشکرکشی علیه «لُولُوبوم» پایان منطقی یك سلسله عملیات جنگی بود که آن پادشاه به کوهپایه‌های زاگروس ـ علیه «ناوار» در درهٔ رود دیاله و «سیموروم» بر رود زاب کوچك و مارخاشی[۳] درعیلام وغیره بعمل آورد[۳۱].

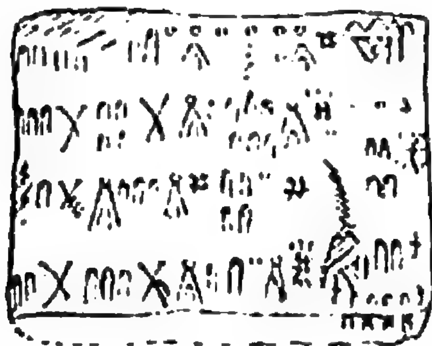
چون قدرت «نارام سوئن» و پسر او «شارکالی شاری»[۴] ضعف گرائید و «پوزُور ـ این شوشی ناك»[۵] عیلامی کوشید تا «سلطنت چهار کشور جهان» خویش را بوجود آورد، لشکریان عیلامی یك سلسله عملیات جنگی علیه «موتوران»[۶] (نزدیك بغداد) و «شیلوان»[۷] و «گوتو»[۸] (کشور کوتیان)، و «کاشن»[۹] (کشورکاسیان) و «خو (مو) رتوم»[۱۰] و «خوخو نوری»[۱۱] و «کیماش»[۱۲] (نزدیك کرکوك کنونی) بعمل آوردند. اکثر اینها ولایات و نقاط مسکونی هوریان و لُولُوبیان بود[۳۲].

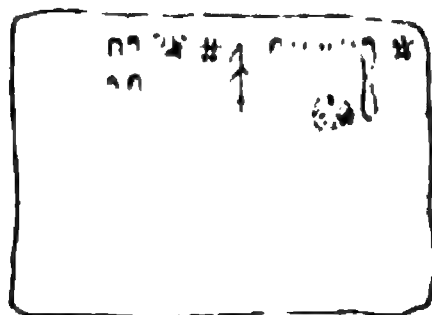
محتملاً نبشتهٔ «آنوبانی نی»[۱۳] سلطان لُولُوئی بر صخرهٔ سرپل نزدیك شهر زهاب (ناحیهٔ ٦) تقریباً مربوط به همین زمان است (قرن بیست و دوم قبل از

---

(۱) Sidur[ru] (۲) Naram suen (۳) Marxaši (٤) ŠarkaliŠarri
(٥) Puzur–inŠušinak (٦) muturran (۷) Šilvan (۸) Gutu
(۹) KaŠŠan (۱۰) Xu(mu)rtum (۱۱) Xuxunuri (۱۲) KimaŠ (۱۳) Anubanini

میلاد). نام این پادشاه اکدی است[۲۳] و نبشتهٔ مختصر وی نیز که بصحنهٔ تصاویر برجستهٔ « آوردن اسیران بنزد شاه ـ توسط الههٔ « ایشتار » ـ منضم است ، بزبان





۸ـ یک سند اقتصادی میلانی (صورتحساب) از تپه‌سیالک (پارتکنه ـ ماد جنوبی) پایان هزارهٔ سوم ق .م.

اکدی میباشد. ظاهراً نبشتهٔ مزبور میرساند که اولوبیان در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم قبل از میلاد دارای دولتی بوده بالنتیجه جامعه‌ای طبقاتی داشتند. ولی چنانکه از منابع آشوری مستفاد میگردد علائم تأسیس وقوام دولت در قبایل مذکور فقط در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد مشاهده گشته است. واین خود بانظر یاد شده تناقض دارد. گمان میرود که در نبشتهٔ « آنوبانی‌نی » سخن از دولتی در میان است که هوریان یا اکدیان[۲۴] در درهٔ دیاله ـ بیاری نیروهای مسلح قبایل لولوبی که بعلتی دراختیار مؤسس آن دولت بوده ـ بوجود آوردند و یا « آنوبانی‌نی » فقط مدعی سلطنت بر لولوبیان بوده.[۲۵] لازم بتذکر است که صخرهٔ سرپل که تصاویر و نبشته برآن منقور میباشد، ظاهراً بیرون از متصرفات «آنوبانی‌نی» قرار داشته ویا اینکه‌مرزآنرا مشخص‌میکرده است. درکتیبهٔ مزبور گفته‌شده‌است که «آنوبانی‌نی پادشاه لولوبوم تصویر خویش و تصویر ایشتار را بر کوه پادیر نقر کرد.»[۲۶] اینکه نام محل سنگ نبشته مصرحاً ذکر شده ظاهراً نشان میدهد که نام مزبور دارای اهمیت خاصی بوده‌است وشاید صحنهٔ پیروزئی و یا مرز متصرفات آنوبانی‌نی بشمار میرفته[۲۷]. بنظر میرسد که اگر نبشته در مرکز متصرفات وی میبود ـ ضرورت

نداشت نام کوه را برای اطلاع خواننده ذکر کنند زیرا همه از آن اطلاع داشتند.

دوائر مصوّر یاد شده- یعنی لوح «نارام- سوئن» ونقش برجستۀ «آنوبانی نی»- تا اندازه‌ای سیما والبسۀ قدیمترین ساکنان خاك ماد را برای ما روشن میسازد. در لوح «نارام ـ سوئن»[۳۸] لولوبیان لباسی سبك ویا دامن بتن دارند وپوست ابلقی بریك شانه افکنده‌اند واین خود در هزارۀ قبل از میلاد لباس مردم «مانئا» وماد غربی[۳۹] وکاسپیان (بگفتۀ هرودوت) بود[۴۰] لولوبیان منقوش بر لوح «نارام ـ سوئن» ریشی کوتاه و گیسوانی بلند وبافته دارند (اینکه تصویر کلاهی چسبان با منگولۀ



۹-کرۀ نقش برجسته برصخره- ازآنوبانی نی پادشاه اولوبیان. نیمۀ دوم هزارۀ سوم ق. م

دراز باشد کمتر محتمل است). در نقش برجستۀ «آنوبانی نی»، آن پادشاه در لباس اکدی نشان داده شده است (کلاه نمدی (؟) با مغزی و دامن ریشه دار با کمربند کار زده و کفش صندل) و اسیران وی فقط کلاه بسر دارند. از نه تصویر اسیر هشت نفر کلاههای شومری و اکدی دارند ونهمی (آنکه درصف زیرین مقدّم

بردیگران است) کلاهی (یاتاج) ـ که در هزارهٔ اول پیش‌از میلاد ویژهٔ مادیهای شرقی[۴۱] بود وبعدها پارسیان از ایشان اخذ کردند ـ بسردارد.

مجموع مراتب فوق‌نشان میدهد که بین هزارهٔ سوّم واوّل پیش ازمیلادعادات ورسوم و ترکیب ساکنان ماد آینده ـ از لحاظ نژادی و مردم‌شناسی[۴۲] ـ چندان تغییر نکرد.

۴ ـ کوتیان

چهارمین گروه قبایل این ناحیه کوتیان هستند که بظنّ غالب در محلّی شرقی‌تر از اولّوبیان زندگی میکردند[۴۳].

لازم است سخنی چند دربارهٔ واژهٔ « کوتی » گفته شود.

تجزیه وتحلیل متون‌نشان میدهد که واژهٔ « کوتی » فقط درهزارهٔ سوّم ودوّم قبل ازمیلاد معنی ومفهوم داشته است وبیك گروه نژادی معیّنی اطلاق میشده که درمشرق وشمال وشمال غربی لولّوبیان ـ واحتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی میکردند. بعدها ممکن است این اصطلاح به اقوام کوتاکوتی که درشمال و شرق بابل زندگی می کردند اطلاق میشده و علی‌الرسم واحد ارضی معین وملموسی را نمیرسانده است[۴۴]. درهزارهٔ اوّل قبل‌از میلاد همهٔ اورارتوئیان ومردم مانئا وماد را « کوتی » مینامیدند. فقط گاهی در کتیبه های سارگون دوّم مادهای ایرانی زبان از « کوتیان » مشخص وممتاز گشته‌اند.

کوتیان در قرن بیست و سوّم قبل از میلاد وزمان سلطنت « نارام ـ سوئن » پادشاه اگد ـ که در آن روزگاران سراسر بین‌النهرین‌را تا کوهپایه‌های زاگروس وارمنستان وجبال تاوروس درآسیای صغیر زیرفرمان داشت ـ درصحنهٔ تاریخ پدید می‌آیند. عیلام[۴۵] ومحتملاً بخشی از سوریه نیزتابع وی بودند.

طبق روایات بعدی اگدی « نارام ـ سوئن » ـ ظاهراً ـ در اواخر سلطنت

خویش ناگزیر با کوتیان جنگید ودر ضمن پیکار، با ایشان ازپای درآمد[۴۶].

« یاکوبسون»[(۱)] شومرشناس دانمارکی حدس میزند، که «انریداوازیر»[(۲)] پیشوای کوتیان پس از غلبه بر « نارام ـ سوئن » توانست در اعماق ناحیهٔ جنوبی دو رود (بین‌النهرین) نفوذ کند و « نیپور » شهر مقدّس شومریان را متصرّف شود ودر آنجا کتیبه‌ای راکه منشیان اکّدی برای وی تحریر کردند برپا سازد[۴۷].

مسلّماً کوتیان در آن‌زمان سطح تکامل نیروهای تولیدیشان نسبةً پست‌بود و ظاهراً در دورهٔ بدوی زراعتی و ـ محتملاً ـ مادرشاهی و تمدن و فرهنگ « عهد سفالینهٔ ملوّن » میزیستند ومعلوم نیست که معهذا ـ چگونه توانستند لشکریانی را که بظنّ اقوی از آن مقتدر ترین دولت آن‌زمان بودند تار ومار کنند؟ دراین پدیده چیزی که شگفتی برانگیزد وجود ندارد، زیرا با اینکه ناحیهٔ دو رود (بین‌النهرین) بسبب حاصلخیزی فوق‌العادهٔ خاك خویش در طریق تکامل جامعهٔ طبقاتی گامهای سریع برداشته بود... بااینحال هنوزدورهٔ اولیّهٔ مفرغ را میگذراند ولشکریان اکّد که اکثراً از داوطلبان‌بوده سلاحشان بسیاربدوی‌بود(خود مسین، کمان و تبرزین و بس). چنین اسلحه‌ای بر سلاحهای کوتیان چندان امتیازی نداشت. نیروی لشکریان اکّد در کثرت عدهٔ ایشان بود[۴۸] که آنهم بظنّ قوی در زمان آخرین شاهان سلالهٔ مزبور فوق‌العاده تقلیل یافته بود. و بدینقرار اگر کوهستانیان مهاجم ازلحاظ کثرت نفرات کافی می‌بودند موفقیت ایشان حتمی‌بود. بنظر میرسد که سران کوتیان توانسته بودند در حمله به اکّد اتحاد مهمّی‌ازقبایل پدید آورند. گذشته از این محتملاً ازداخل دولت وکشور سلالهٔ اکّد نیزباایشان مساعدت بعمل می‌آمد.

با اینحال « شارکالی شاری » فرزند« نارام ـ سوئن » وضع را بسود خویش

(۱) Jakobson (۲) Enridavazir

بهبود بخشید وبهر تقدیر اراضی خاص خود یعنی دورود (بین‌النهرین) را حفظ کرد و « سارلاگاب »[۱] پیشوای کوتیان را اسیر ساخت[۴۹]. ولی بعد از مرگ « شارکالی شاری » مبارزهٔ سختی میان مدعیان تاج وتختا گددر گرفت.

نویسندهٔ فهرست اسامی‌شاهان شومر دراینمورد مینویسد : « چه کسی پادشاه بود وچه کسی پادشاه نبود ؟ » « ءِالو اومش » پیشوای کوتی‌نیز دراین مبارزه شرکت جست[۵۰]. درنتیجه دولت‌اکد احیاء گشت ولی‌مسلماً دیگرفقط اهمیت محلی‌داشت و کوتیان فرمانفرمائی عالیهٔ دورود را بدست آوردند.

با اینکه مدارك موجود اندك‌است مطالبی‌دردست میباشد که‌برپایهٔ‌آن ازروی حدس‌میتوان‌خصوصیات فتوحات کوتیان‌وفرمانروائی‌ایشانرا دردورود مشخص‌نمود.

هدف فهرست اسامی‌شاهان شومر که بیدرنگ بعدازسقوط قدرت کوتیان[۵۱] از منابع گوناگون مأخوذ وتنظیم شده تجلیل‌فکر امدیت قدرت استبدادی دولت بود و برای حفظظاهر ونمودن اینکه شاهان دورودپسر بعد پدر بلاانفصال سلطنت کرده‌اند. سلاطین کوتی‌را نیزدرشمار ایشان آورده است. ولی‌فهرست‌نام شاهان کوتی واجد دو ویژگی است که آنانرا از دیگران ممتاز می‌سازد : مدت بسیار کوتاه سلطنت - تقریباً - جملهٔ ایشان و توضیحی که درآغاز فهرست نامهای ایشان داده‌شده است. توضیح مزبورچنین است : « قبیلهٔ کوتیان پادشاه نداشت »[۵۲] (گرچه بلافاصله پس‌از آن فهرست اسامی« شاهان » « سلالهٔ » کوتی آمده است).

درعهد باستان توضیح مزبورموجب تعجب منشیان ودرعصرحاضرباعث‌شگفتی دانشمندان غرب گشته است ولی مضمون آن تعجب آورنیست : برعکس، چنانچه قبیله یااتحادقبایل کوتی- که‌مسلماًدردورهٔجماعت‌بدوی‌میزیست - شاهانی‌میداشت، موجب تعجب بود. البته اینکه مؤلف فهرست، بعد از ایراد این توضیح بیدرنگ

---

(۱) Sarlagab

« شاهان » کوتی‌را نام میبرد خودعجیب است . ولی این‌نیز با روح اسلوب‌نگارش ـ تاحدی ناروای ـ وی مناسب است.[۵۳] ولی همان فهرست اسامی « شاهان» خود مؤید استنتاج ما می‌باشد.[۵٤]

کوتاهی دوران سلطنت‌شاهان کوتی‌راچگونه‌میتوان‌توجیه کرد ؟ دانشمندان اروپای غربی‌پدیدهٔ مزبور راچنین‌توجیه میکنند که کوتیان دائماً سر گرم‌جنگهای خانگی‌بودند وشاهان ایشان شاهی‌نکرده سرنگون‌می‌شدند . اما ، اگرچنین باشد ، چگونه توانستند بر کشوری که درآن‌زمان از لحاظ اقتصادی در درجهٔ عالی ترقی و تکامل‌بوده‌ـ یعنی کشور شومرواکدـ درطی‌مدت۹۱ـ ۱۱۰ سلطنت کنند وبعدهم‌فقط بر اثر بسیج و فشار تمام نیروهای آنکشور و بدشواری تمـام طرد و اخراج شوند ؟[۵۵]

گذشته‌ازاینها«و . ك . شیلیکو»ثابت کرده‌است[۵۶] که‌فرمانروائی کوتیان‌استوار بود : فرماندهان بلاد شومرخراج سنگینی‌برای ایشان ارسال میداشتند ودرعین‌حال درسراسر کشورآرامش‌کامل حکمفرما بود . پس‌مدت کوتاه سلطنت شاهان کوتی را نمیتوان بوجود جنگهای خانگی حمل کرد . این نکته راهم تذکر دهیم که این سلطنتهای کوتاه ازلحاظ مدت واجد نظم کامل بودند باین معنی که «شاهان» دوم تا هفتم هریك۶سال سلطنت کردند (باستثنای «اینی‌ما‌با‌رکش» که قبل‌از انقضای‌مدت خویش‌مرد) . بعد « یارلاگاب » آمد که۱۵سال سلطنت کرد . وسپس از« شاه » نهم تا دوازدهم هریك بیش ازسه سال سلطنت نکردند واز شاه سیزدهم تا شانزدهم‌هریك کمترازدو سال وازهفدهم تا نوزدهم هریك هفت سال (باستثنای برخی‌از آنان که کمتر ازمدت معین سلطنت کردند و شاید قبل از موعد مردند و یا در پیکار کشته شدند) .

چنین بنظرمیرسد که این‌مدتها تصادفی‌نیست . اگرفرض کنیم که «شاهان» و یا ـ بقول اصح ـ سران جنگی کوتیان ـ همچنانکه در جماعت بدوی مرسوم بود

برای مدت معینی انتخاب می‌شدند، زمینهٔ استعجاب برطرف و موضوع شگفتی حل خواهد شد. بدین‌سبب با اینکه «قبیلهٔ کوتیان شاه‌نداشت» ذکرنام «شاهان» آن- یعنی سران انتخابی قبیله یا اتحاد قبایل، مقدوربوده است. حتّی ممکن‌است‌نوسانی که درمدت سلطنت دیده می‌شود انعکاسی از مبارزهٔ میان خود کوتیان بوده است. مدت بدوی شش‌سال‌بود (اگر « ایمتا » ، « شاه » نخستین فقط ۳سال‌سلطنت کرد - محتملاً - بدان سبب بود که از نخستین سال مدت پادشاهی خویش سلطان دوروود شمرده نمی‌شد)[۵۷] سپس «یارلاگاب» «شاه» هشتم کوشید دوران حکمروائی‌خویش را دوام‌دهد و کسی بجایش ننشیند و ۱۵سال « پادشاهی کرد » . بعدها نه تنها باصل انتخاب پیشوا (برای مدت معین) بازگشتند بلکه مدت فرمانروائی اوراهم‌نخست به سه سال وبعد به دوسال تقلیل دادند. آیا این واکنش‌مردم عادی وافراد قبیله در قبال نقض عادت مرسوم ازطرف « یارلاگاب » نبود؟

سلاطین نسل سوم کوتی بصورت اکدیان درآمدند[۵۸] سران و بزرگان قبایل کوتی‌درآن‌زمان به‌برده‌داران شومری‌واکدی‌پیوستند وباآنان‌جوش‌خوردند. قدرت پیشوای کوتیان درواقع بتدریج بصورت قدرت سلطنتی‌درآمد. آیاطولانی‌شدن‌مدت حکمرانی‌آخرین « پادشاهان » ایشان باین پدیده مربوط نمی باشد ؟

دلیل دیگری نیزبسود فرضیهٔ ما وجود دارد. درشرق باستان و بویژه درآن دوران‌بسیار کهن ، که هر نامی جمله‌ای بود درستایش نامدار و یاپدر او - ندرةً به نام‌های مکرر برمیخوریم - بخصوص یك نام در میان چند خاندان و عشیره تکرار نمی‌شده است (ولی«شاهان» کوتی‌ما برخلاف دیگرپادشاهانی که درفهرست شومری آمده وخویشاوند یکدیگرمعرفی شده‌اند ، درفهرست مزبور قرابتی باهم ندارند) . بدین سبب تکرار اسامی ایشان ممکن‌است حاکی از آن باشد که شخص معینی بار دیگرهم به پیشوائی انتخاب شده‌باشد. ازآن جمله‌اند : اینگشوش[۵۹] (شمارهٔ ۲ و

بعداز ۲۳سال ـ شمارهٔ۷) و« یارلاکاب »[60] (شماره‌های ۸ و ۱۰) و « هابیلکین »[(1)61] (شماره‌های۱۲و۱۶) .

البته آنچه گفته شد جزحدس وفرض نیست ولی دفاع از این نظر که «شاهان» کوتی‌چون دائماً سرگرم جنگ خانگی‌بودند در چنان مدتهای کوتاه (و منظمی) سلطنت کرده‌اند نیز بنظر محال میرسد . در هرحال فرض اخیر با منطق واقعیات تناقض دارد .

کوتیان ازلحاظ نژاد به چه گروهی منتسب بودند ؟ باتکای زبانهای باستانی شرقی که دانسته است نمیتوانیم نامهای ایشانرا تعبیر وتفسیر کنیم . بیشتر نامهای مزبور را جزو اسامی هوریانی میشمردند . ولی اکنون که تا حدی ساختمان دستوری زبان هوریانی برما معلوم است و کم و بیش لغات آن نیز دانسته است واسامی‌خاص زبان مزبور را بخوبی میدانیم ، بیقین میتوان گفت که نامهای کوتی بیاری زبان هوریانی‌تعبیرپذیرنمی‌باشند . لازم است به « ای i » ویژه‌ای که درآغاز آن‌اسامی وجوددارد وپس وندآب ـ آپ ab/p و ش š که‌کلمات بدان‌پایان می‌پذیرد توجه شود . وپسونداخیردرهزارهٔ دوم‌و آغازهزارهٔاول‌قبل‌ازمیلاد دراسامی‌جغرافیائی سرزمینهای کوهستان زاگروس(ناحیهٔ سه تاه نقشهٔ ما) یعنی‌درخاك و مسکن‌اصلی کوتیان بسیار متداول بود .[62] شومریان واکدیان اصوات زبان کوتیان‌را بدشواری فرا میگرفتند و بدین سبب نامهای کوتی را بانحای گوناگون نقل مینمودند و این خود ویژگی‌وغرابت اصوات مزبوررا میرساند .

ظواهر امر گواه است که زبان کوتی مستقل وقائم‌بذات بوده، چنانکه گفتیم شاید تا اندازهٔ بازبانهای گروه عیلامی رایج در سراسر خطهٔ زاگروس (عیلامیان کاسیان و لولوبیان وشاید کاسپیان) قرابت داشت . از سوی دیگر ساختمان صوتی

---

(۱) Habil-kin

پیچ درپیچ زبان کوتی - که امری محتمل است - درمقابل سادگی فوق العادهٔ اصوات عیلامی، شاید، نشانه‌ای ازقرابت زبان کوتی‌بادیگر زبانهائی که واجد اصوات بغرنج متشابهی بودند باشد. زبانهای اخیرالذکر عبارت بودند از هوریانی و زبان بومی آلبانی[٦٣].

ز. ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این باره بمؤلف این کتاب اعلام داشت. که نام «کوتیان» همان‌عنوان نژادئی‌است که درمنابع زمانهای بسیار متأخرتر بشکل «اوتیان»[(۱)] و«اوئیتیان»[(۲)][٦٤] و«اودیان»[(۳)] و«اودینیان»[(٤)] و «اتنیان»[(٥)] ضبط شده است وظاهراً چنانکه وی می گوید نامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می‌خواندند. چنانچه این حدس تأیید شود، حداقل، نشانهٔ آن خواهد بود که قرابت آلبانیان و کوتیان امری محتمل است.

تاریخ فتوحات کوتیان را در دورود بصورت زیر می‌توان بیان کرد:

چنانکه گفته شد نخستین شکست بزرگی که از طرف کوتیان به اکدیان وارد شد در زمان «نارام - سوئن» بود. درآن روزگاران «انریداوازیر» پیشوای کوتیان، گویا موقتاً مراکز اصلی دورود (بین‌النهرین) را تصرف کرد. و بنظر میرسد که «نارام - سوئن» در پیکار کشته شد (۲۲۰۱ - ۲۲۰۲ قبل از میلاد)[٦٥]. سپس مبارزه درطی مدت فرمانروائی «شارکالی شاری» (۲۲۰۱ تا ۲۱۷۷ قبل از میلاد) و چند تن از سران کوتی بنام «ایمتا»[(٦)] (؟) و «اینگه شائوش»[(۷)] و «سارلاکاب»[(۸)] و «یارلاگاش»[(۹)] و«ایلولومش» دوام داشت. گرچه «سارلاکاب» اسیر شد ولی «الولومش»[(۱۰)] (از ۲۱۷۸ تا ۲۱۷۳ قبل از میلاد) وجانشینان وی «اینی ماباکش»[(۱۱)] و «اینگه شائوش» (اینگه شائوش دوم - یا اینگه بار دوم

(۱) Uti (۲) Uiti (۳) Udi (٤) Udin (٥) Oten (٦) Imta
(۷) IngeŠauš (۸) Sarlagab (۹) yarlagaš (۱۰) Elulumeš
(۱۱) Inimabageš

انتخاب شده بود) ظاهراً موفق شدند سلطهٔ کوتیان را قطعاً بردورود مستقرسازند .

« اوتوخگال » پادشاه شهر « اوروك » ودشمن بیرحم کوتیان بعدها در کتیبهٔ خویش[۶۶] کوتیان را « مار گزندهٔ کوهستان . و متجاوز بحریم خدایان می‌نامد که سلطنت شومریان را به کوهستان منتقل کرده و سراسر شومر را با کینه و دشمنی آکنده[۶۷] زن را از شوهر وفرزندان را از والدین ربوده خصومت و تجاوز و ستم را در کشور رواج داده‌اند . »[۶۸] مفهوم این سخنان که کوتیان «خصومت وتجاوز وستم» را در دورود رواج داده‌اند جز آن نیست که آنان بخشی ازمردم آنجارا علیه بخشی دیگر برانگیخته‌اند (یعنی طبقه‌ای را علیه طبقهٔ دیگر) . چنین فرضی کاملاً محتمل می‌باشد. زیرادانسته است که در نیمهٔ دوم سلطنت سلالهٔ اکدی بهره کشی برده‌داران از بردگان بمراتب شدیدتر شد وعامهٔ مردم آزاد بر اثر تشدید قدرت استبدادی شاهان سیاسةً تحت فشار قرار گرفتند. سراسر تاریخ دوران فرمانروائی سلالهٔ اکدی مشحون است از جنگها وخونریزیهای سلاطین اکد علیه شهرهای شومر و اکد . وگرچه این جنگها درآغاز بمنظور درهم شکستن مقاومت بزرگان محلّی « شهر- دولتها » ی پیشین بوقوع می‌پیوست ولی بعدها تقریباً بصورت امحای تمام ساکنان شهرهای نافرمان ــ بطور عموم ــ درآمد[۶۹] .

باحتمال قوی ممکن است که درچنین شرایطی مردم ستم کشیدهٔ کشوراکد از هجوم کوتیان استفاده کرده برای آزادی خویش کوشیده باشند . چنانکه‌دانسته است بردگان که از خود واجد معتقدات طبقاتی نبوده برنامهٔ انقلابی نداشتند علی‌الرسم درمبارزهٔ خویش بههمسایگان «بربر» جامعه‌های برده دار توجه‌میکردند ورجعت بجامعهٔ فاقد طبقهٔ جماعت‌های بدوی را غایت مقصود خویش قرارمیدادند.

بدین طریق ممکن است‌نقش کوتیان درمرحلهٔ‌نخستین آزادی‌بخش‌بوده‌است . ولی سرزمین دورود عصر اعتلای جامعهٔ برداری را می گذراند وروابط تولید عهد

برده‌داری تازگی داشت و به تکامل نیروهای تولیدی کومك می‌کرد و مناسبات تولیدی که حاکم برجماعت بدوی بود کهنه شده ودیگر نمی‌توانست رشد نیروهای تولیدی را تأمین کند.

چنانچه بیطرفانه داوری شود، اتحاد سراسر خطهٔ دورود که در تحت لوای دولت مستبد وبرده دار سلالهٔ اکد صورت گرفته بود. جنبهٔ ترقی‌خواهانه‌ای داشت زیرا که ایجاد سیستم آبیاری واحد و عقلائی و رشد فوق‌العادهٔ نیروهای تولیدی را در کشور مجاز و مقدور میساخت[۷۰] و انهدام چنین دولتی فقط سیرتکامل را متوقف می‌نمود. بدین سبب، اگرهم‌نهضت آزادی‌بخشی برهبری کوتیان وجودداشته ـ ممکن نبود چنین جنبشی نتایج پایدار دربر داشته باشد ودر شرایط آن‌زمان‌حتماً محکوم به فسادوتباهی بود. بدیهی است شرایط ضروری نابودی روابط‌تولیدی‌عهدبرده‌داری در آن‌زمان بهیچوجه موجود نبود.

درواقع مشاهده شد که هجوم کوتیان بزودی بویرانی دورود (بین‌النهرین) منجر گشت و با غارت ودزدی وفقر ساکنان آن خطه توأم بود. شهر های اکد و «آکشاك»[۱] و «خورساک‌کالاما»[۲] و «در»[۳] و «نیپور»[۴] و «آداب»[۵] و «اوروك»[۶] و «لاراک»[۷] منهدم شد ومعابد آن بلاد و املاك معابد ویران گشت[۷۱]. سران قبایل کوتی بهیچوجه برای آزادی عامهٔ مردم‌دورود کوششی‌بعمل نمی‌آوردند وفقط میل داشتند که در آنکشورقدرت‌ازدست قشرهای عالیهٔ برده‌داران شومری واکدی بدر رفته بایشان منتقل شود و بجای سلاطین مستبد اکد شاهان خودکامهٔ کوتی جلوس کنند. دیدیم که «انریداوازیر»[۸] می‌کوشید تااز «نارام ـ سوئن»[۹] تقلید کند والقاب اورا برخویش‌نهاد ومانندشاهان‌شومرواکد. پیشینیان

---

(۱) AkŠak (۲) Xursag Kalama (۳) Der (۴) Nippur (۵) Adab
(۶) Uruk (۷) Larag (۸) Enridavazir (۹) Naram-Suen

خود - در معابد شومری الواح مکتوبی برپا داشت. « لائراب »[1] پیشوای کوتی نیز نبشتهٔ شاهانه از خود بجا گذاشت[72]. « یارلاگاب » هفتمین پیشوای کوتیان احتمالاً کوشید تا قدرت سلطنتی را مادام‌العمر بدست آورد. بزرگان کوتی از نسل دوم ببعد، کودکان خویش را بنامهای اکدی موسوم میکردند. برای مردم دورود عوارض و مالیاتهائی سنگین‌تر از زمان شاهان اکدی وضع کردند[73]. بدین سبب قدرت شاهان کوتی را نه تنها بزرگان بلکه تمام اهالی دورود چون یوغ سنگینی تحمّل واحساس میکردند[74].

شیوهٔ ادارهٔ کشور که ازطرف شاهان کوتی اعمال میشدبیشتربابن‌وضع کومك میکرد. درمیان کوتیان کسانی که بتوانند مشاغل اداری دستگاه دولتی - تا حدی متکامل - دولت شومر واکد را شاغل گردند وجود نداشتند. بدین‌سبب شاهان کوتی ادارهٔ کشور را در ازای باج و خراج گرانی به بزرگان برده دار محلی تفویض مینمودند. در تحت لوای سلطهٔ همه گیر کوتیان سلاله‌های کوناگون محلی پدید آمدند. دراکد شاهان خودی‌ومحلی - « دُودُو »[2] و « شو - دُورُول »[3] کماکان سلطنت میکردند (تقریباً از ۲۱۷۲ تا ۲۱۳۷ قبل از میلاد). ظاهراً بعدهاسلاله‌ای در جنوب - در « اوروك » تأسیس گشت. (از ۲۱۴۲ تا ۲۱۰۸ قبل از میلاد).
شهر « لاگاش » درآن‌زمان درمیان بلاد شومر مقام نخستین را حایز گشت. آثاری که از آن دوران «لاگاش» باقی‌مانده فراوان‌است وهادی‌مورخان محسوب‌میشود.
آغاز دوران جدید اعتلای سیاسی « لاگاش » مصادف است با زمان « انسی »[4] (PA. TE.—SI) « اور - بائو »[5] (یا « اور - بابا ») که محتملاً معاصرزمان سقوط قطعی اکد - بعد از « شودورول » - بوده است. « اوُربائو» معابد بسیار در«لاگاش» بنا کرد و گمان میرود سلطان ثروتمند ومقتدری بوده است. تصور میشود که وی

(۱) Laorab (۲) Dudu (۳) Šu—durul (۴) Ensi (۵) Urbau ۰۲



۱۰ــ مجسمهٔ سر ــ تصویر اردپادشاه گوتیان (؟) . از مفرغ . کار صنعتگر اکدی یا عیلامی پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد (؟)

در تحت رهبری عالیهٔ گوتیان سلطهٔ خویش را بر سرزمین شومر گسترد. پس از



۱۱ـ مجسمهٔ سر ازمفرغ ـ بسیار کهن. مکشوف از سلماس(؟). تاریخ آن نامعلوم است

مرگ « اوُر بائو » قدرت در لاگاش بدست « گوده آ »[1] داماد وی افتاد و وی مدّتی مدید سلطنت کرد ومسلماً[75] بر بخش اعظم دورود فرمانروا بود . وی نه تنها لقب « انسی لاگاش » را برخود نهاد بلکه خویشتن را «شبان نیك سیرت (نه شاه) کشور» نامید . ودرعین حال ــ چنانکه و . ك . شیلیکو بوجه درخشانی بــه ثبوت رسانیده است[76] ــ وی سلطان مستقلّی نبوده خراجگذار کوتیان بود . با اینحال نه تنها در لاگاش[77] بلکه در « اوُر » ساختمانهای گرانقیمتی بنا میکرد و از عیلام کارگر و از کرانهٔ خلیج فارس وبخش وسطای فــرات وشمال سوریه مصالح ساختمانی وارد می کرد . این خود نشان میدهد که قدرت او عظیم بــود ودر اراضی وسیعی بسط داشت ودر کشور بطورکلی آرامش برقرار بود .

توجیه این مقال فقط در صورتی مقدور است که بگوئیم « گوده آ » نه تنها تابع کوتیان بود بلکه ظاهراً ویا واقعاً حــاکم دست نشاندهٔ ایشان در دورود بشمار میرفت . این نکته در مورد « اوُر ـ بائو » و « نامّاخــانی »[2] جانشین « گوده آ » (که اونیز داماد « اوُر ــ بائو » بود) صادق است .

زمام سلطهٔ بردورود درپایان این دوره ، ظاهراً ، از کف سلاطین لاگاش خارج شد . با اینحال ــ چنانکه خواهیم دید ــ کوتیان شیوهٔ ادارهٔ کشور را بوسیلهٔ بزرگان محلی تغییر ندادند . کوتیان تــا پایان کار ، نظارت برجنوب دورود را حفظ کردند . نبشته‌ای از « اوما » که بالاگاش مجاور بود بدست آمده است که بتاریخ سلطنت نوزدهمین « شاه » کوتی ــ « سیوما »[78] مورخ می‌باشد .

« اوتوخگال » شاه شهر « اوروك »[79] قدرت کوتیان‌را برانداخت . دو المثنای رونوشت کتیبهٔ منظوم وی از جنگ او باکوتیان حکایت میکنند .[80] عصیان وخروج «اوتوخگال» بزمان تغییرو تبدیل شاهان کوتی مو کول گشته‌بود (طبق روایات قدیمی

Gudea (1)   Nammaxani (2)

که در فهرست شاهان شومری منعکس شده است آخرین فرمانفرمای کوتی بنام «تیریکان»[1] فقط ۴۰ روز سلطنت کرد). سیاست شاهان کوتی مردم شومر را سخت خشمناك ساخته بود و «اوتوخگال» مورد پشتیبانی عموم مردم بود. لشکریانی که علیه «اوتوخگال» وارد کارزار شدند دیگر آن داوطلبانی که از میان تودهٔ قبایل برخاسته زمانی بر «نارام-سوئن» شکست‌ناپذیر غالب گشتند، نبودند.

اکنون دیگر در رأس لشکریان کوتی بزرگان برده‌دار شومر و اکد قرار داشتند. چون: «نبی انلیل»[2] اکدی و «اور-نینازو»[3] - ی شومری - اینان محتملاً از امیران یکی از مراکز مهم شمال و جنوب دورود بودند که در تحت نظارت کوتیان و باتفاق امیران لاگاش بر کشور اعمال تسلط مینمودند. گمان نمیرود که در میان لشکریان مزبور دسته‌های کثیر العدهٔ خاصی از کوتیان وجود داشته بوده است کاری که نخستین سران کوتیان انجام دادند، یعنی گردآوردن تودهٔ قبایل بمنظور تصرف دورود توانگر و پرنعمت، مسلماً آسانتر از آن بود که همان عده را برای حفظ اراضی مغصوب دیگران جمع کنند. علی‌الخصوص که درآمد آن اراضی - بظنّ قوی - عاید افراد عادی عشیرتهای کوتی نمیگردید. بدین سبب مبارزهٔ «اوتوخگال» و «تیریکان» بصورت پیکار دو لشکر که ازلحاظ سطح تمدن و تسلیحات یکسان بودند درآمده بود، ولی این بار طرفداران «اوتوخگال»[4] باروح مبارزه جوئی علیه ستمگران محلی و بیگانه مجهز بودند نه هواخواهان کوتیان. درطی نبردی که بسال ۲۱۰۹ قبل ازمیلاد درگرفت «اوتوخگال» پیروزی آسانی بدست آورد. «تیریکان» ازعرصهٔ پیکار گریخت و کوشید دردهکدهٔ «دوبروم» پنهان گردد ولی مردم اورا تسلیم «اوتوخگال» کردند و اعدام شد.

بدین طریق «اوتوخگال» «سلطنت شومر و اکد» را احیاء کرد ولی عامهٔ مردم

(1) Tirikan (2) Nabi-enlil (3) Ur-ninazu (4) Utuxegal

که وی را یاری کرده بودند موفق باستفاده از ثمرات پیروزی نگشتند. چیزی از پیروزی بر «تیراکان» (درسال ۲۱۰۸ قبل‌ازمیلاد) نگذشت که «اوتوخگال» غرق شد ودر دورود قدرت بدست «اور- نامو» حاکم «اور» و مؤسس سومین سلالهٔ «اور» افتاد. این سلاله شیوه‌های بیرحمانه‌ترین و آشکارترین حکومت استبدادی‌رابکاربست وبهره کشی‌ازبردگان را تشدید نمود.

بدیهی‌است که ازاقدامات کوتیان پس‌ازفتح دورود محال‌بود چیزی استوار و پایدارپدیدآید. پیشوایان کوتیان و سران قبایل، تودهٔ قبیله ها را به ماجراجوئی کشاندند. درآغازفتوحات کوتیان‌اقدامات ایشان‌محتملاً ازجانب عامهٔ مردم دورود پشتیبانی می‌شد ولی بنظر میرسد که بعدها بزرگان کوتی همت خویش را منحصراً مصروف به‌گرد آوردن ثروت کردند. غارت شهرهای دورود جز این سببی نداشت وتفویض زمام امور ادارهٔ آن خطّه بدست بزرگان شومر واکد - که می توانستند در ازای قدرت مکتسب خراج گزافی بپردازند- نیز جزاین‌توجیهی‌ندارد. بزرگان قبایل کوتی بسرعت با مقامات عالیهٔ برده داران شومر واکد جوش خوردند و عامهٔ مردم دورود را تحت فشار ستمگری‌های خویش قرار دادند وبمنافع اکثریت‌افراد قبایل کوتی نیز خیانت کردند و کینه وبغض‌تابعان‌مظلوم رااعلیه‌ایشان‌برانگیختند. بالنتیجه کوتیان بکوههای آذربایجان کنونی ایران رانده شدند و تلفات سنگین تحمل کردند وبتقریب دوران صد سالهٔ فرمانروائی ایشان در دورود جز سانحه‌ای گذران نبود وچندان‌تأثیری در رشد وتکامل جامعه - در میهن اصلی قبایل مزبور- نداشت. حتی بنظر میرسد که جریان پیدایش طبقات را هم درمیان کوتیان تسریع نکرد. ظاهراً بزرگان کوتی که توانگر شده بصورت برده داران درآمده بودند از طرف فاتحان نابود گشتند.

کوتیان عامی وعادی ازلحاظ ملك ومال چیزی از فتوحات کسب نکردند و

بدین سبب ، اختلاف از لحاظ ملك ومال درمیان کوتیان بعد از سقوط قدرت ایشان در دورود ، باحتمال نزدیك بیقین ، کماکان بالنسبه ناچیز بود .

مقداری آثار هنری در دست است که می‌توان بدوران فرمانفرمائی کوتیان در دورود مربوط دانست . بلاشك درمیان آثار مزبور مجسمه « لاگاشی » مربوط بدوران « گودهآ » (که سنت هنری عهد اکد در آن تعقیب شده ودرواقع نمودار اوج موفقیت های شومر واکد در تصویر وتجسّم است) مقام نخستین‌را اشغال‌میکند. ولی البته بررسی وبازدید آثار شومری واکدی اکنون جزو وظیفهٔ ما نیست . فقط مختصراً به آثاری که مربوط به سرزمین خاص کوتیان است اشاره می کنیم .

چنانچه توریخ پیشنهادی مـا صحیح باشد[۸۱] بی‌شك ، سرمفرغی که تصادفـاً نزدیك همدان ـ در سرزمین ماد ـ یافت شده وبعد به‌موزهٔ «برمّر گلری»[۱] امریکا درنیویورك منتقل گشته است ، میان آثار مزبور مقام اول را حایز می بـاشد . بظنّ غالب مجسمهٔ مزبور که بحدس ما تصویر یکی از شاهان کوتی است ، از زیر دست یکی ازاستادان اکدی ویا عیلامی درآمده ویا کار استادی است کـه بسبك اکدی آشنا بوده است ، زیرا حاکی ازسنت هنری متکامل و طولانی میباشد . بنظر مـا این اثر مقام مشخصی را درمیان مجسمه‌های دورود (بین‌النهرین) درنیمهٔ دوم هزارهٔ سوّم قبل از میلاد اشغال میکند .

مجسمهٔ سر « برمّر گلری » وسر مفرغی پادشاه اکد از نینوا (یا باصطلاح « سر سارگون باستانی ») ومجسمهٔ زمان « گودهآ » جزو گروه کوچك مجسمه‌های آسیای غربی باستانی می‌باشند . چنانکه دانسته است ، هنر مزبور بر اثر حکومت استبدادی که موجب خرد کردن شخصیت افراد درمشرق باستانی گردید ، بیش از آن ترقی نکرد .

(۱) Bremmer Gallery

مجسمه مردی ریشو رانشان می‌دهد . وی ازحیث ظاهرنژادی بمردمی‌میماند که اکنون نیز در کوههای زاکروس زندگی می کنند[۸۲] . برسر او دستاری‌استوار نهاده شده است کـه اندکی با دستار عیلامیان مشابهت دارد[۸۳] واز زیرآن یکدسته مو نمایان است . چشمان بادامی (درعهد باستان ازمادهٔ دیگری غیر ازمادهٔ اصلی مجسمه ساخته شده ودرمحل چشم ترصیع گشته) از زیرپلکان‌سنگین وفروافکنده دیده می‌شود . بینی ضخیم ومدوّر است وریشهٔ بینی قوی . خطوط وعلامات فردی و ویژهٔ شخص مورد نظر کاملاً ترسیم وادا شده واین خودمجسمهٔ مزبور رابمقام یکی از درخشنده‌ترین آثارهنری مشرق باستانی‌بالا می‌برد . ظاهراً درنقش‌برجستهٔ صخرهٔ « شیخ خان » در قسمت علیای رود دیاله نیز نمونه‌ای از همین نژاد مجسم گشته است . « ا . ت . آمی »[۸٤] انسان‌شناس فرانسوی تیپ انسانهائی راکه در زمان حاضر میان آذربایجانیان ناحیهٔ « شوشه » دیده شده است با مجسمهٔ مزبورقیاس می کند ومنطبق میداند . این تیپ میان «کاسیت» ها و دیگر کوهستانیان زاکروس نیز فراوان بوده است[۸۵] .

نقش برجستهٔ مزبور مردی را نشان می‌دهد که فقط به‌دامنی ملبس است و دستاری (یا کلاهی از نوع بابلی) بسر وگردن‌بندی بـا آویزهٔ مدوّری بگردن دارد . تبرزینی بکمر زده است . دردست چپ کمانی دارد و بـا دست راست تیر از تیردان (؟) بیرون می کشد . پارا بروی دشمن مغلوب نهاده است . ودشمن دیگری در برابر وی دست استغاثه بلند کرده بخشایش میطلبد . نوشته‌ای نیز باین تصویر برجسته منضم است که از لشکرکشی بکشور « زابان » (؟) حکایت میکند و نام شخصی را که تصویر از اوست « لی شیر ــ پیر عینی »[۱] ذکر می کند . کشور « زابان » بر رود زاب سفلی نزدیك « آلتین کپرو » ــ ی کنونی قرار داشته است .

---

(۱) LiŠir-pireini



۱۲ــ نقش برجستهٔ « ان‌شبر-پیرعینی » برصخره. پایان هزارهٔ سوم ق.م. کرته

نام آن شخص نیز ـ اگر ما درست خوانده باشیم ـ اکدی است[۸۶].

ازلوح « شیخ خان » پیداست که استاد نقار چندان چیره دست نبوده است: اشکال نامتناسب ورسم فاقد دقت و نادرست است. با اینحال تصویر از لحاظ صحت انتقال خطوط وویژگیهای نژادی بقدرکافی روشن است. نوشتهٔ مزبور ازنظردیرین نگاری وفقه‌اللغة از دوهزار سال قبل ازمیلاد زودتر نیست ـ و بظنّ غالب قدیمتر است. صاحب تصویر برجسته لقب شاهی ندارد ومحتملاً مانند «کوده آ» یکی از حکّام مستقل ویا یکی از سرداران بوده است. کاملاً می‌توانیم این اثر را بکوتیان منتسب کنیم، بخصوص که نام صاحب تصویر ترجمهٔ اسمی بیگانه است بزبان اکدی، و گرچه به‌اکدی مفهوم می‌باشد ولی به اسامی خاص اکدی تعلّق ندارد.

شاید دومین مجسمهٔ سر « برمَر گلری » را هم بتوان به هنر کوتیان منتسب دانست[۸۷].

آثار یاد شده ـ چنانچه واقعاً از مصنوعات کوتیان باشد ـ نشان می‌دهد که ایشان می کوشیدند هنر مستقلّ خویش را ایجاد کنند و از سنن استادان شومری

واکدی استفاده کنند. شاید این روش می بایست منجر بایجاد هنری گردد که با معنی ومقام دولت وسطح رشد نیروهای تولید جامعهٔ ایشان ـ جامعه‌ای که دیگر جنبهٔ طبقاتی پیدا کرده بود ـ سازگار ومنطبق باشد. ولی درخطّهٔ کوتیان هزارهٔ سوم قبل ازمیلادیك جامعهٔ طبقاتی واقعی ـ جامعه‌ای که برپایهٔ تضاد طبقات‌باشد ـ پدید نیامده بود. وایشان در مدار جامعهٔ طبقاتی دورود (بین‌النهرین) کشانده نشدند و در کوههای زاگروس هم مقتضیات پیدایش چنین جامعه‌ای هنوز وجود نداشت.

اطلاعات بعدی ما دربارهٔ کوتیان و بطور عموم در خصوص قبایل کوههای زاگروس بریده بریده وناقص است. شاهان سلالهٔ سوم «اوُر» دائماً در کوهپایه‌های زاگروس در جنگ بودند. تاریخ ظاهری این سلاله وسلاله‌های بعدی را از آنچه اصطلاحاً «فورمولهای مورخ» نامیده می‌شود می‌دانیم: باین معنی که چون مبدأ تاریخ مشخصی برای محاسبهٔ سنین تاریخ در شومر و اکد وجود نداشته مبنای توریخ وقایع مهم بوده است.

نام هریك ازاین وقایع را بسالی که واقعه در آن وقوع یافته بود و یا بسال بعد آن می گذاردند. در «فورمولهای مورخ» سلالهٔ سوم «اوُر» غالباً به لشکر-کشیهائی که علیه «اوُربیلّوم» («آربل» که اکنون اربیل نامیده می‌شود) و «سیموروم» (بدیگر سخن «زابان»، که اکنون «آلتین کوپرو» نامیده میشود وبر زاب سفلی قرار دارد) و «شاشروم»[۱] یا «شا ـ آشوروم»[۲] (؟ ـ بعدها آشور واکنون قلاعات ـ شرکات (؟)) بعمل آمده است برمی‌خوریم. ودیگراینکه از لشکرکشی علیه «لولوبو» و «خارشی» و «کیماش» و «خوُموُرتی»[۳] و «گانخار»[۴] ۸۸ ـ که اغلب از شهرهای هوریتی کوهپایه های دور دست زاگروس

ŠaŠrum (۱) Ša–AŠŠorum (۲) Xumurti (۳) Ganxar (٤)

بوده‌اند سخن گفته شده است . محلّ ناحیهٔ « لولوبو » را اکنون می‌دانیم . « کیماش » ظاهراً درنزدیکی کر کوك کنونی و « خومورتی » در نقطه‌ای میان « کیماش » و « خارشی » واقع بود . ناحیهٔ اخیرالذکر محتملاً همان « کوه خارسی » آشوری است که در مرز ناحیهٔ ع (جدول تاریخی و جغرافیائی ما) و « آرستیا » ـ ی اورارتو ـ ئی (که ظاهراً نزدیك « توز ـ خورماتلی » کنونی) بوده است . دراین ناحیه یا اندکی نزدیکتر بخاك آشور باید « زابشالی » و « خوخونوری » و دیگر « شهرهائی » را که مطیع شاهان این سلاله گشته بودند ، جستجو کرد[۸۹] .

درپایان دوران سیادت سلالهٔ سوم « اور » اکثر اراضی اطراف دجله وآنسوی آن تابع « انسی » (حاکم ـ جانشین)[۹۰] شهر « لاگاش » در مسیر سفلای شط مزبور گشته بودند . مثلاً « آراد ـ نانشار » حاکم (جانشین) « لاگاش » درعهدپادشاه « شو ـ سوئن » (۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ قبل از میلاد) جزو دیگر القابش بـه « انسی » « سابوم »[۹۱] و کشور کوتیوم[(۱)۹۲] وحاکم « دیمات ـ ان لی‌لیا » و « آل ـ شو ـ سین » و « انسی » « خامازی » و « کانخار » وامیر « ایشار » وقوم « سو » (سوباریان = هوریان) و کشور « کارداك » وغیره نیز ملقب بود[۹۳] .

مدار کی‌دال بر اینکه ازطرف ساکنان نواحی یادشده خطری متوجه دورود بوده است که سلاطین سلالهٔ سوم « اور » میخواسته‌اند با لشکر کشی بدانجا برطرف سازند ، دردست نیست . در آن‌زمان درسرزمینهای مزبورثروت کلانی هم که فاتحان را بطمع افکند وجود نداشت . شایدهم در آن‌هنگام جاده‌ای که دورود را به نواحی «موهنجو ـ دارو» و«خاراپی»[۹۴] ـ که دارای فرهنگ هندی‌بودند ـ مربوط می‌ساخت ، از درهٔ دیاله میگذشته است . ولی علت اصلی لشکر کشیهای شاهان شومر واکد بکوهستان ، ظاهراً ، تمایل بگرفتن اسیران بود کـه به بردگیشان وا دارند .

(۱) Kutium

محتملاً در آن زمان نیز مانند هزارهٔ دوم قبل از میلاد بردگان لولوبی و کوتی در دورود معروف بوده‌اند.[۹۵]

آکادمیسین «و . و . استرووه»[۹۶] مدارک جالبی دربارهٔ صورت لوازم و خواربار اردوگاه زنان اسیر که درزمان یکی ازشاهان سلالهٔ سوم «اور» به بردگی درآمده بودند منتشر کرده‌است (مدارك مزبور بتاریخ سال پنجم سلطنت شاه «بور-سوئن» یعنی محتملاً ۲۰۵۱ قبل از میلاد مورخ می‌باشند) صورتهای مزبور که فقط چهار ماه با یکدیگر فاصله دارند نمودارشرایط واوضاع وحشتناك زندگی زنان اسیر واز آنجمله زنان باردارو بچه‌دار می‌باشد و گرسنگی و مرگ‌ومیر عجیبی که دراردوگاه حکمفرما بود از آن مستفاد میگردد .

آکادمیسین و . و . استرووه معتقداست که لااقل بخشی از زنان مذکور هوریانی بودند . ولی با اینکه میان نامهای مزبور اسامی شومری[۹۷] و اکدی[۹۸] نیزدر ردیف برخی نامهای هوریانی[۹۹] دیده می‌شود ، بنظرما ، اکثر نامها را نمیتوان از لحاظ نام‌شناسی هوریانی توجیه نمود .

آکادمیسین «و . و . استرووه» تذکر داده است که محتملاً اکثر اسیران هنگام لشکرکشی به «اوربیلوم» (آربل)[۱۰۰] گرفته شده‌بودند . این ناحیه ملتقای مناطق نژادهای اکدی (آشوری) وهوریانی و کوتی بوده‌است وشایدبسیاری ازنامهای زنان که درصورتهای مزبور آمده کوتی باشد .[۱۰۱] این اسناد تصویر روشنی ازخصوصیات روابط متقابل دولت برده‌دار دورود و قبایل کوهستان زاگروس بدست می‌دهد . مقام بلند فرهنگ ومدنیت دورود آن دوران در تاریخ جهان هرچه باشد ، این نکته مسلم است که ازلحاظ قبایل کوتیان و لولوبیان ، شومریان و اکدیان ظالم وستمگر بودند وقبایل مزبور را بمنزلهٔ مخزنی میشمردند که از آن برده بدست آورند .

هـ ساکنان ماد غربی درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد . کاسیتها[۱۰۲]

درآغاز هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد وضع اندکی دگرگون شد .

درهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد پیشرفتهای مهمی‌درتولیدات وزندگی‌اجتماعی مردم سرزمینی که بعدها ماد خوانده شد (و نواحی‌مجاور آن یعنی‌قفقاز وایران) صورت گرفت . در آنزمان تولید مفرغ را کاملاً آموخته وچرخ کوزه گری درهمه جا بکار افتاده بود . انواع ظروف تغییرشکل داد و تزئینات آن دگرگونه شد . برروی هم درتمدن وفرهنگ مادی تغییر نسبةً مهمی پدیدآمد و بدین سبب دانشمندان غرب ، دراینمورد نیزبوقوع یکی‌ازمهاجرتهائی که بصورت کم‌وبیش منظم صورت می گرفت قائل شدند[۱۰۳] .

۱۳– اثاثیهٔ درون‌گوری در تپه سیلک . پایان هزارهٔ سوم ق . م .

در بطون سازمـان جماعت بدوی که هنوز وجود داشت مورد بهره کشی از بردگان بطور دائم‌التزایدی تکرار می‌شد . از دوران فتوحات کوتیان اسیر گرفتن بیگانگان یك پدیدهٔ متداول شده بود . در مزار «گوی‌تپه» از ۱۲ گوری که‌کاوش شد (٤صندوق سنگی و۸صندوق گلین) درچهار صندوق سنگی‌ولااقل سه صندوق گلین ــ درهریك دو اسکلت آدمی و بیشتر ازدو کشف شد . ممکن‌است تصورشود که

با مزارمشترك يك عشيره یاخاندان سرکارداریم . ولی بی‌شك میتوان گفت که برخی از گورها (بخصوص گور « A » که توسط «براون» حفاری شده ویکی‌از اسکلتها بحال دراز کشیده قرار داشت وکاسه‌ای زیر سر داشت وچهار اسکلت بحالت چمباتمه ودو اسکلت بحالت نشسته درگوشه‌های گور مدفون شده بودند) مدفن صاحب بردگان وبردگان وی است[۱۰۴]. شاید در بعضی موارد زن هم می‌بایست درپی شوهر مدفون شود . اگرچنین باشد خودگواه آنست که سازمان پدرشاهی جانشین مادرشاهی‌شده بوده است .

پدید آمدن حصارهای دفاعی درگرداگرد نقاط مسکون از افزایش ثروت حکایت می‌کنند (« گی ـ تپه » ، « تورنگ تپه » نزدیك استراباد کنونی و در اراضی هیرکانی باستانی) ، درآن زمان دامها ثروت اصلی را (با حفظ تولیدات زراعتی) تشکیل می‌دادند ونکتهٔ مهم اینست که تعداد دامهای کوچك ـ خوك وبز وبخصوص گوسفند ـ رفته رفته ازدامهای بزرگ بیشترمیشد . براثر افزایش‌تعداد دامهامسئلهٔ تأمین مراتع برای ایشان پیش‌آمد و محتملاً اهالی اندك اندك شیوهٔ زندگی نیمه اسکان یافته را پذیرفته ودرتابستان دامهارا بکوهها بردند .

دراین دوره نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار صورت گرفت وقبایل شبان‌ـ پیشه وزراعت پیشه پدید آمدند . ازدیگر سو بعضی قبیله‌هادرتولیدانواع گوناگون مواد خام (مثلاً فلزات) وپیشه های گوناگون تخصص یافته واین تخصص بسته به ناحیهٔ سکونت ایشان بود .

مثلاً قبایل کوهستانی ناحیهٔ واقع میان ماد و عیلام (درلرستان کنونی) چیره دستی فوق‌العاده‌ای درساختن مصنوعات مفرغی بدست آوردند .

از منابع مکتوب چنین بر می‌آید که درهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد مردم ساکن سرزمینی که بعدها ماد نامیده شد کماکان ناهم آهنگ بود ، ظاهراً از لحاظ تمدن

وفرهنگ نیز یکدست نبودند. مثلاً تمدن و فرهنگ تپه گیان (قشرهای ٤ تا ۲) (از لحاظ باستانشناسی) به عیلام گرایش دارد. فرهنگ و تمدن « گوی تپه » (قشرهای « D » و « C ») که محتملاً مربوط به کوتیان است، مقامی جداگانه دارد ولی ازبرخی جهات با تمدن قفقاز متشابه می‌باشد. فرهنگ وتمدن تپه حصار (قشر۲) وتپه سیلك و « تورنگ تپه » ظاهراً باآسیای میانه مربوط است[۱۰۵] .

منابع مکتوب بیشتر مدارکی در بارهٔ کاسیان یا « کاسیتها » ـ که در آن زمان مهمترین قبایل کوهستان زاگروس شمرده می‌شدند ـ بدست می دهند. ناحیهٔ زاگروس با سرزمین گسترش تمدن وفرهنگ بابلی تماس داشت.

محل سکونت « کاسیتها » (به اکدی « کاشی » kašši) ـ از ازمنهٔ قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی ـ کشور کوهستانئی بود که درفهرست ما همان ناحیهٔ ۸ می‌باشد (یعنی در بخش علیای رودهائی که دره‌های آنها در عهد باستان کشور عیلام را تشکیل میدادند) واکنون لرستان نامیده میشود. گواه منشأ نژادی کاسیان قریب پنجاه کلمه ونام خاص است که باترجمهٔ اکدی در متون لغوی آشوری وبابلی محفوظ است وهمچنین مقداری اسامی خاص که دراسناد تجاری و اقتصادی بابلی باقیمانده و کتیبه‌های شاهان که مربوط به هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد می‌باشد و بدست ما رسیده. اکنون می‌توان این حدس را بیشتر محتمل دانست که کاسیان قبیله‌ای بودند کوهستانی وپیشهٔ دامداری داشتند وبزبانی که با عیلامی قرابت داشت سخن میگفتند[۱۰۶].

زمانی این عقیده رایج بود که کاسیان هند و اروپائی بوده، یا لااقل چنان روابط وتماس نزدیك باعناصر نژادی هند واروپائی داشتند که زبان وفرهنگ وتمدن ایشان بنحوی مشهود ازآن متأثر گشته[۱۰۷] .

ولی مدارکی که بنفع مناسبات هند واروپائی کاسیان وجود دارد چنان سست

است که بالضروره باید کاسیان را بافاقد رابطه باهند و اروپائیان شمرد ویا ـ غیر مستقیم وبسیار دورادور ـ باعناصر اخیرالذکر مربوط دانست .

گمان میرود که‌کاسیان از دوران دیرین که کس بیاد ندارد در ناحیهٔ مذکور زندگی می کردند ، همچنانکه عیلامیان که همسایه و محتملاً خویشاوند ایشان بودند در سرزمین خویش میزیستند . بهر تقدیر کاسیان از آغاز هزارهٔ سوم قبل از میلاد در آن مکان زندگی می کردند وبعدها بدامداری وزندگی نیمه‌اسکان‌یافته در کوهها اشتغال داشتند . باحتمال قوی قبایل کنونی لر که با دامداری در کوهستان اعاشه می کنند ازاخلاف ایشان می‌باشند که ازلحاظ زبان ایرانی شده‌اند واکنون نیز درهمان سرزمین ساکن هستند ـ سرزمینی که بنام ایشان « لرستان » خوانده می‌شود . بااینحال درربع دوم هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بخشی از کاسیان درحرکت و انتقال قبایل شرکت جسته از کوهها بدرهٔ رود دیاله نفوذ کرده وازآنجا گاه وبیگاه به بابل دستبرد میزدند . اکثر محققان این فعالیت کاسیان را بظهوراسب ـ حیوان حمل ونقل ـ مربوط میدانند .

ازدورانهای دیرین مردم آسیای غربی بااسب آشنا بودند . مثلاً شومریان از اسب اطلاع داشتند وآنرا « خر کوهی (شرقی) » ـ « آنشو کوررا »(۱) مینامیدند[۱۰۸] ولی اسب درآن زمان هنوز اهلی نشده بود . درشومر خران را به عرابه‌های‌جنگی ووسایط نقلیه می‌بستند . ولی بعضی تصاویر حیوانات که به‌عرابه بسته شده دردست است که از خر بسیار درشت‌تر بنظر میرسد[۱۰۹] . ظاهراً باید قاطر باشد : شاید عدهٔ قلیلی اسب را در بند نگاه می‌داشتند تا با خران جفت گیری کنند[۱۱۰] . در اسناد بابلی ، بلافاصله بعد از عصر « هامورابی » (قرن هجدهم قبل از میلاد) ، ازاسبان اهلی یاد شده‌است[۱۱۱] . «ب.ب. پیوطروسکی»[۱۱۲] ترقی اسب داری را باترقی دام داری

---

(۱) Anšu-kurra

نیمه اسکان یافته مربوط میداند زیرا که « اسب سواری درمرابطات مراتع تابستانی با مساکن دائمی بکارمیرفت» . بدین سبب ترقی اسب داری درهزارهٔ دوم قبل ازمیلاد قابل درك می‌باشد . اسب داری اجازه داد که قبایل شبان پیشه بیشتر تحرك داشته باشند وجامعهٔ ایشان بعدها در برخی نواحی بالکل بشیوهٔ دام‌داری صحرانشینی (که باکوچ بعضی گروههای قبیله توأم بود) گرائیدند .

درربع دوم هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد استفاده ازاسب - چون حیوان اهلی - در بسیاری از کشورهای آسیای مقدّم متداول گشت . درآسیای صغیر در مستعمرهٔ آشوری «کانس» - قرن بیستم قبل از میلاد - به تصویر عرابه‌ای برمیخوریم که اسبان آن را میکشند[۱۱۳] . در ربع سوم هزارهٔ دوم در کشور هیتی از اسب نه تنها برای کشیدن عرابه‌های جنگی (اسب نر) بلکه برای شخم زمین نیز (از مادیان) استفاده می‌شد[۱۱٤] . اسب و عرابه در قرنهای هجدهم و هندهم قبل از میلاد با کیکسوسها[(۱)] وارد مصر شد .

درکشور هوریانی « می‌تانی » که در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد بخش شمالی بین‌النهرین وقسمت جنوبی فلات ارمنستان وحصه‌ای ازسوریه و سرزمینهای واقع درمشرق دجله را شامل می‌گشت ، استفاده ازاسب بسیار متداول بود و آنرا به عرابه می‌بستند . محتمل است که « می‌تانی » حتّی مرکز اسب پروری بوده‌است زیرا رسالاتی در این فن اززبان هوری در سرزمین پادشاهی هیتیان وهمچنین آشور ترجمه شده بود[۱۱۵] .

ضمناً این نکته جالب توجه است که اصطلاح « مسابقهٔ اسب دوانی » که در

(۱) قبایل صحرانشین که‌ازآسیای مقدم بمصرهجوم کرده دربخش شرقی دلتای‌نیل‌پایتخت‌خویش را بنام «آواریس» بناکردند . ولی در زمان فرعون یا خموس‌اول (۱٥۸٤-۵۹) قبل ازمیلاد) بالکل منقرض شدند . (مترجم)

رسالهٔ «کی کولی» ازمردم «میتانی» محفوظ مانده هند و اروپائی - یا صحیح تر بگوئیم - هند و ایرانی است (واگر دقت بیشتری شود محتملاً هندی است)[۱۱٦]. این حقیقت ودیگراینکه بسیاری از بزرگان هوریانی درآن زمان به نامهای هند و ایرانی نامیده میشدند[۱۱۷] محققان را برآن داشت که پندارند، عرابهٔ اسبی را قبایل هند وایرانئی که به آسیای مقدّم هجوم کرده بودند باخود بهآنجاآوردند. این فرضیه را واقعهٔ دیگری نیز تأیید می کند - باین معنی که در طی هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد[۱۱۸] . شاخهٔ هندی قبایل هند وایرانی در هند نیز با اسبان و عرابه ها ظاهر شده و بتقریب در همان زمان تمدن قدیم دراویدی (؟) « موهنجو - دارو » منقرض گردید.

ظاهراً درآغاز هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد اقوام هند و ایرانی که اسب را اهلی کرده برای کشیدن عرابهها بکار میبردند باسرعت بیشتری ازمسکن بدوی خویش بحرکت درآمده باکناف پراکنده شدند. باید اذعان کرد که درآن زمان آسیای میانه مسکن ایشان بود[۱۱۹] . گمان میرود که قبایل هندی پیشازدیگران بحرکت درآمدند وبرخی ازشاخههای آن بعدها وارد ایران شدند واز آنجا بهآسیایمقدم رفتند وتودهٔ اصلی آن قبایل درشمال غربی هند سکنی گزیدند. ولی این میرساند که هندی زبانان میبایست با عرابههای خویش از طریق دره های زاب کوچك و دیاله[۱۲۰] بجلگههای بینالنهرین سرازیرشوند.

معهذا چنانکه پیشتر گفته شد آشنائی با اسب بهیچوجه در انحصار هند و اروپائیان وازآنجمله هند و ایرانیان نبود. شومریان نیز تااندازهای ازآنحیوان اطلاع داشتند. راست است که درازمنهٔ بسیار قدیم در جلگه ها و درههای مشرق اسب تربیت نمیشد[۱۲۱] . ولی در فلانها ، محتملاً ، درزمان واحد گروههای نژادی مختلف باستفاده از اسب آغاز کردند[۱۲۲] وکشف واختراع یك قبیله بسرعت بقبایل

دیگر نیز منتقل می گردید . نه تنها هند و ایرانیان بلکه دیگر قبایل نیز بحرکت در آمدند ویکی از آنها قبیلهٔ « کاسیان » بود . اما اینکه موضوع اهلی ساختن اسب به نام کاسیان پیوستگی دارد ... از این نکته معلوم می‌شود که در اسناد بابلی از آغاز دوران کاسیان ازاسب غالباً یاد می‌شود ودر نقوش منقور برسنگ هم (در آن زمان) حیوانات عجیب افسانه‌ای کشیده شده است که ازشکل اسب الهام گرفته شده واین اشکال درهمان دوران در کنار نقش‌های تزئینی ویژهٔ کاسیان دیده می‌شود .

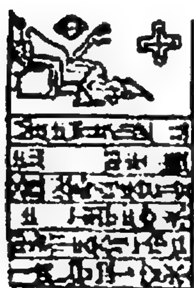
اکنون برآنند که « گانداش » مؤسس سلالهٔ کاسی معاصر « سامسوئیلونی » پسر « هامورابی » پادشاه بابل بوده است . منابع بابلی متذکر می گردند که در سال نهم سلطنت « سامسوئیلونی » (۱۷٤۱ قبل ازمیلاد) جنگی با کاسیان در گرفت . درمعبد بزرگ بابلی خدای « اِنلیل » درشهر « نیپپور » نیزه‌ای یافت شده که نام « گانداش » بر آن کنده شده‌بود وچنین برمی‌آید که گانداش نه فقط دربخش مرکزی خاك بابل نفوذ کرد بلکه چندی نیزدر آنجا توقف نمود . آن هنگام آغازسلالهٔ کاسی شمرده می‌شود . معهذا « سامسوئیلونی » توانست مجدداً دربخش اعظم خاك دورود قدرت را بدست آورد . پادشاهی کاسیان در آن‌زمان محتملاً درهٔ دیاله را درتصرف داشت وقسمت سفلای آن دره (پادشاهی باستانی « اشنون »[۱] یا « آشنوناك »[۲]) درآن عهد بنام « توپ لیاش » خوانده می‌شد .

ما نخستین شاهان کاسی را بنام می‌شناسیم و از مدت سلطنت ایشان بتقریب اطلاع داریم (گانداش بتقریب از۱۷٤۱تا۱۷۲۶قبل‌ازمیلاد ، آگوُم‌بزرگ تقریباً از ۱۷۲۵تا۱۷۰٤ ، کاش‌تی‌لیاش اول تقریباً از ۱۷۰٤تا ۱۶۸۳، اوشی تقریباً از۱۶۸۲ تا ۱۶۷٤ ، آبی‌راتاش[۳] تقریباً دراواسط قرن هفدهم‌قبل‌ازمیلاد ، اورشی گوروماش[٤] پایان قرن‌هفدهم قبل‌ازمیلاد) ولی‌دربارهٔ کارهائی که انجام داده‌اند یا وقایعی که در

(۱) Ešnunn (۲) Ašnunnak (۳) Abirattaš (٤) Uršigurumaš

عهد سلطنت ایشان وقوع یافته چیزی نمی‌دانیم. فقط کتیبهٔ «آگوم‌دوم» ملقب به «کاك رم»[(۱)] (که محتملاً بمعنی «شمشیر رحمت» یاچیزی شبیه‌بدان‌است)[۱۲۳] که بظن نزدیك بیقین. معاصر واقعهٔ نهب و غارت بابل بدست هیتیان بوده (واقعه‌ای که در سال ۱۵۹۵ قبل از میلاد موجب سقوط سلالهٔ «هامورابی» گشت) اطلاعات چندی بدست میدهد.

در آن کتیبه «آگوم‌دوم» خویشتن را «خلف نورانی خداوند «شوکامونا»[(۲)] [۱۲۴] ... وپادشاه کاسیان و اکدیان و پادشاه کشور پهناور بابل که آشنوناك را با عدهٔ کثیری آدمیان مسکون ساخته وپادشاه «پادان»[(۳)] و «آلمان»[(٤)] وپادشاه کوتیان بیخرد» وغیره میخواند. اومیگوید که مجسمه‌های خدایان را از خانا درفرات وسطی، به



١٤- نمونهٔ نقش مهر استوانهٔ دوران کاسیان مکشوف دربابل. ربع سوم هزارهٔ دوم ق.م.

بابل بازگرداند. محتملاً مجسمه‌های مزبور را هیتیان پس از تخریب بابل - هنگام عزیمت در آنجا گذاشته بودند. بدینقرار آگوم دوم درنقش وارث و خلف شاهان بابل ظاهر میشود. وی تازمانی که شاهان سلالهٔ «هامورابی» دربابل حکومت می کردند، یعنی‌تا۱۵۹۵قبل ازمیلاد - (طبق تواریخ استروه - اسمیت)[۱۲۵] قادرنبودآن شهررا اشغال کند، ولی چون‌پسر «اورشی کوروماش» بود(چنانچه درمورد کانداش‌با تاریخ۱۷٤۱-۱۷۲۶ق.م. موافق باشیم) نمی‌توانیم دوران سلطنت او را (آگوم[(۵)] دوم را) متأخرتر از آغاز قرن شانزدهم قبل از میلاد بدانیم.

ظاهراً وی بابل را براثرهیتیان که در شرف عقب نشینی بودند[۱۲۶] اشغال کرد وبدین‌سبب فی‌الواقع مؤسس سلالهٔ نوین‌کاسی شاهان بابل بود.

معهذا «آگوم دوم» فقط شاه‌بابل نبود ودیدیم که خویشتن را «پادشاه «پادان»

(۱) Kakrime (۲) Šukamunn (۳) Padan (٤) Alman (۵) Agum

و «آلمان» و «پادشاه کوتیان» می‌خواند. آلمان (که بعدها عادةً «هالمان» نامیده می‌شد) همان حلوان – یا کوهپایهٔ زاگروس بسر سر راه بخش علیای رود دیاله می‌باشد[۱۲۷]. اما «پادان»[۱۲۸] را محتملاً باید همان «پادیر» مذکور در کتیبهٔ پادشاه «آنوبانی‌نی» و «پیتان»[(۱)] که در قرن هفتم قبل‌ازمیلاد درحدود کوهستان شمالی عیلام قرارداشته وذیلاً از آن سخن گفته خواهد شد دانست. اما راجع به «کوتیان» که آگوم ازمقام منیع جلال وعظمت جدیداً لا کتساب وبرده پروراننهٔ خویش ایشان را «مردم بیخرد» می‌خواند باید گفت که آنان، در فهرست القاب وی، نمایندگان سرزمین پهناوری بوده‌اند که بعدها شمال غربی کشور ماد را تشکیل داد ودر آن عهد مسکن قبایلی بود که درعصر جماعات بدوی زندگی می کردند. بنابراین پادشاه کاسی مدعی حکومت ویا لااقل سلطنت در بخش مهمی از اراضی ماد آینده بود.

آیا دلیلی برای این ادعا داشت؟ مسلماً وی قادر نبود برقبایل «کوتیان» که درشرایط واوضاع جامعهٔ ماقبل طبقات میزیستند حکومت واقعی داشته اعمال قدرت کند. گمان می‌رود فقط گاه وبیگاه حملاتی بدهکده‌های ایشان می کرد وعده‌ای برده و دام برسم «خراج» می گرفت. ولی کاسیان در برخی از نواحی ماد آینده سکونت گزیدند و باحتمال قوی نواحی مزبور بوجهی استوار جزو قلمرو دولت جدیدالتأسیس «کاسی» شدند وبنام «کار - دونیاش»[(۲)] موسوم گردیدند[۱۲۹]. این ناحیه در درجهٔ اول اراضی درهٔ دیاله را مشتمل بود. دیدیم که بخش سفلای دیاله – یا «آشنوناك» باستانی - در آن زمان توسط کاسیان مسکون شده (؟)، بنام کاسی «توپلیاش» موسوم گردیده بود. چنین وضعی دربخش وسطای مسیردیاله - یعنی نامار (نامرو، ناوار باستانی) نیزپیش آمد. درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد «ناوار» جزو اراضی هوریان بود (چنانکه تذکر دادیم قدیمترین نوشتهٔ هوریانی متعلق به تیشاری[(۳)]

---

(۱) Pitan (۲) Kardunyaš (۳) Tišari

پادشاه اورکیش[۱] وناوار[۲] می‌باشد) وبعدها مردم آن خطه اکدی شدند. درعهد کاسیان ناحیهٔ مزبور بتصرف بزرگان قبایل کاسی درآمد.[۱۳۰]

آثارنقاط مسکونی کاسیان، درنواحی دوردست ماد، تاهزارهٔاول قبل ازمیلاد نیز محفوظ مانده بود (دراین باره بمطالب بعد رجوع شود). بدینقرار عنصرنژادی کاسی در حدود جنوب غربی ماد از زمان سلطنت کاسیان بحد قابل ملاحظه‌ای انتشاریافته، شاهدآن زمان بود.

باین نکته باید توجه خاص مبذول داشت که‌کاسیان لقب سلطنتی «یانزی»[۳] را بسیار بکار می‌بردند. این لقب را نه‌تنها کاسیان بکارمی‌بردند (درلغت‌نامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی که محفوظ مانده و در اسامی خاص[۱۳۱] دیده شده است) بلکه در خاك نامارو همسایهٔ آن «بیت هامبان»[۱۳۲] وناحیهٔ «آلابری»[۴] درجنوب دریاچهٔ ارومیه[۱۳۳] وناحیهٔ «خوبوشکی» دردرهٔ رود بختان ـ جنوب دریاچهٔ وان[۱۳۴] ـ نیزمتداول بوده‌است. مربوط کردن دو ناحیهٔ اخیرالذکر به کاسیان امری دشوار است ولی به کوتیان می‌توان مربوطشان ساخت[۱۳۵] بدین‌طریق معلوم می‌گردد که اصطلاح «یانزی» در مورد پیشوا یا پادشاه ظاهراً نه فقط میان کاسیان شیوع داشته بلکه نزد کوتیان نیز متداول‌بوده است. آیااین‌پدیده ازقرابت زبانی‌ایشان حکایت می‌کند؟ البته ممکن است که چنین اصطلاحی راکوتیان از کاسیان و یا کاسیان از کوتیان بوام گرفته باشند ولی در عین حال این احتمال نیز وجود دارد که دو گروه نژادی مزبور (کاسی وکوتی) از لحاظ زبان تاحدّی قرابت داشته‌اند. پس‌وند š‑ وAš (ش‌وآش) را که خاص‌زبان کاسی است باپس‌وند uš و eš (اوش و اش) که ویژهٔ کوتی است مقایسه کنید.[۱۳۶]

بعد ازآگوم دوم شاهان کاسی بصورت شاهان واقعی بابلی در آمدند، گرچه

(۱) Urkiš (۲) Navar (۳) Janzi (٤) Allabri

نامهای کاسی میان افراد خاندان سلطنت و مردم عادی مدتی مدید - یعنی تا قرن یازدهم قبل از میلاد دیده میشود[۱۳۷]. تا زمانی که درهٔ دیاله در دست شاهان کاسی بابل بود. ایشان قادر بودند کماکان بامیهن کوهستانی خویش مرتبط باشند وعنصر نژادی کاسی محفوظ بماند و در تودهٔ مردم محلی بابل مستحیل نگردد. از قرن پانزدهم قبل‌ازمیلاد آشوریان کوشیدند درناحیهٔ «آراپخو» (کرکوك کنونی) - که پوششی برای مدخلهای «نامار» بود - نفوذ کنند. درقرن چهاردهم پیش‌ازمیلاد - پس‌ازشکستی که ازطرف «آدادنراری»[(۱)] اول فاتح آشوربر«نازی‌ماراتاش»[(۲)] پادشاه کاسی وارد آمد- میان آشور وبابل مرزی « ازمحل مقابل پی‌لاسکی(؟) در کرانهٔ دیگردجله (ازطریق) کوه آرمان[(۳)] (به) « اوگارسالّلی »[(٤)][۱۳۸] تا«لولومیان»[۱۳۹] کشیده شد. این‌عمل خطرمستقیمی برای درهٔ دیاله ایجاد کرد، معهذابرغم‌تشبثاتی که آشوریان برای نفوذ در نواحی جنوبی‌تربعمل آوردند، حتی‌بعداز سقوط سلالهٔ کاسیان درقرن دوازدهم پیش ازمیلاد - نیزناحیهٔ مزبوردر دست بابلیان‌باقی‌ماند[۱٤۰]. از یکرسو مدارکی که مؤید حکومت شاهان کاسی آن زمان بر اراضی پهناور کوهستان مشرق باشد (چنانکه درعهدآگوم دوم بود) دردست نیست.

در سراسر دورهٔ حکمفرمائی سلالهٔ کاسی جنگجویان آن قبیله پشتیبان و تکیه‌گاه‌آن سلاله بودند وحتی‌یك‌نوع صنف نظامی را تشکیل میدادند که- ظاهراً حتی هنگامی که از لحاظ نژادی بالکل با اکدیان و بابلیان ممزوج گشتند نیز- کماکان باسم« کاسیان » نامیده میشدند. درهرحال درقرن نهم قبل ازمیلاد هم از جنگجویان « کاسی » بـابل سخن گفته شده است[۱٤۱]. خدایان کاسی، چون «شوکامون»[(۵)] و«شیمالی»[(٦)] و«کاشو»[(۷)] (بزبان اکدی کاشو kaššu - کاشی)

---

(۱) Adadnerari (۲) Nazimarattaš (۳) Arman (٤) Ugar - salli
(۵) Šukamun (٦) Šimali (۷) Kaššu

نیز در بازی پس از سقوط سلالهٔ کاسیان (تقریباً ۱۱۷۱ قبل‌ازمیلاد) مورد احترام بودند.

فراز و نشیبهای تاریخ کشور کاسی و بابلی «کار- دُونیاش» و مناسبات آن با مصر وهیتیان ومبارزهٔ آن با آشور- که گاهی موفقیت با این و گاه با آن بود- و غیره درواقع مربوط به‌تاریخ بابل است وما از آن وقایع یاد نخواهیم کرد. فقط باید سخنی چند دربارهٔ فرهنگ وتمدن کاسیان گفته شود.



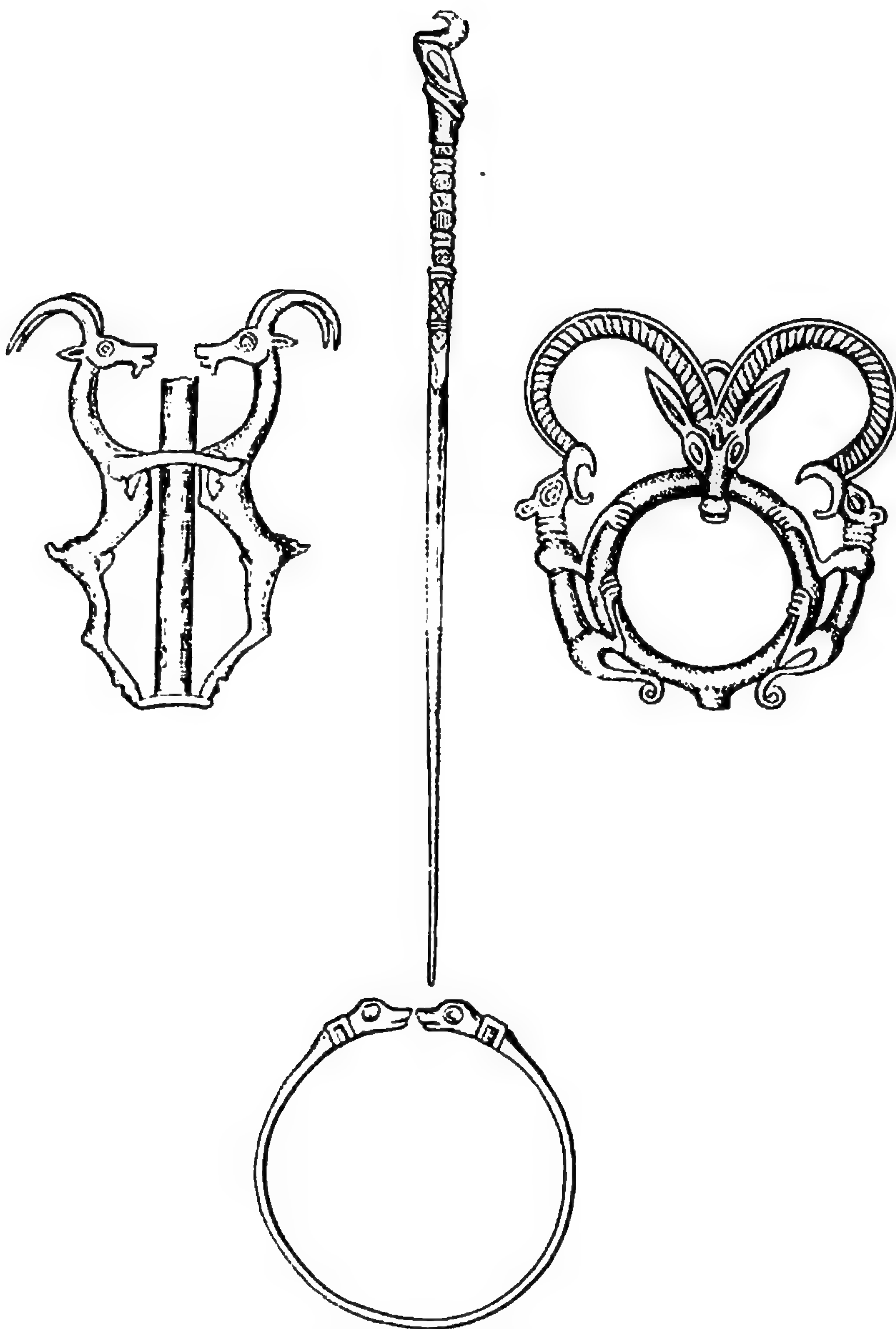
۱۵- بخشی از زینت سنجاقی مفرغی (؟) ازلرستان - اواسط هزارهٔ دوم ق. م.

باحتمال قوی آنچه «مفرغهای لرستانی»[۱۴۲] نامیده میشود مربوط به قبایل کوهستانی «کاسی» می‌باشد. اینها مقداری مصنوعات مفرغی هستند که براثر حفریات وحشیانهٔ سالهای پیرامون ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در ناحیهٔ لرستان (ایران کنونی) وبخصوص در ناحیهٔ هرسین (برجادهٔ کرمانشاه- خرم‌آباد) بدست آمده وباروپا منتقل

شده است . مکشوفات لرستان زمانی مورد توجه باستان‌شناسان اروپائی قرار گرفت که معلوم شدتقریباً تمام گورها را غارت کرده‌اند . [۱۴۳-۱۴۴] دانشمندان پس از بحثها و جدالهای طولانی اذعان کردند که اکثر آثار «مفرغی لرستان» مربوط بدورهٔ اواسط هزارهٔ دوم و آغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد می‌باشد .

بیشتراین اشیاء ـ مربوط به زین و برگ و یراق اسب می‌باشد : چون حلقهٔ لگام ولگام وغیره . وهمچنین اسلحه وزینت آلات و لوازم برگزاری آئین مذهبی (عصای سحّار وغیره) . اینکه لگام ویراق مکشوف در لرستان ـ از آن عرابه بوده ـ نشان می‌دهد که اشیاء مزبور بدهزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد مربوط می‌باشد : درهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد عرابه کمتردرجنگها بکارمیرفته است . ظاهراً لوازم وساز وبرگ عرابه که در لرستان کشف شده از لحاظ ساختمان بطور عموم با ساز و برگ عرابه‌های آسیای مقدّم وبخصوص شومر ازیکنوع بوده است

جالب‌ترین ویژگی مصنوعات مکشوف درلرستان تزئینات پیچ درپیچی است که بسحروخدایان اساطیری مربوط است وبصورت نقوش آدمیان وددان (بزان کوهی، پلنگان ، شیران ، گاوان نر ، اسبان ، گریفون ـ که تن شیروبال وسرعقاب و گوش اسب وتاجی چون باز ماهی دارد ـ وابوالهول وغیره وغیره) که بوضع شگرفی تلفیق گشته در آمده است . نیك مشهود است که سازندهٔ این مصنوعات زیبائی خطوط و اشکال رادرك واحساس‌مینموده‌است.مفرغ«لرستانی»گواه چیره‌دستی‌عجیب‌فلز کاران عهد باستان است . موضوعهای اساطیرئی که درآثار مزبور منعکس شده است بسیار جالب توجه می‌باشد . بااینکه بسیاری ازموضوعهای مزبور درآثاردورود باستانی‌نیز وجودداشته(مانند صحنهٔ جنگ‌تن‌به‌تن‌پهلوان‌با ددان) اخیراً خاطرنشان شده‌است که برخی‌ازموضوعهارا می‌توان باافسانه‌های اساطیری‌آسیای میانه وایران ـ که‌بخصوص دراوستا منعکس شده ـ مربوط دانست .



۱۶ــ مصنوعات مفرغی ازلرستان . اواسط هزارهٔ دوم ق . م . موزهٔ ارمیتاژ

بعضی از جوانب اساطیر کاسی در هنرسنگ تراشی بابلی ـ عصر سلطنت سلالهٔ کاسیان ـ نیز منعکس شده است . در آن زمان علامات استعاری واساطیری وتصاویر محبوب کاسیان ، برمهرهای بابلیان منقورمیگشت : مانند صلیب (علامت خورشید که درسفالینه‌ها و گاهی در مفرغهای لرستانی نیز دیده میشود) و علامت استعاری اوزی شکل که معرّف منشاً زنانه بوده و گردونه‌هائی بالدار وغیره .

اما راجع به کیش کاسیان ـ از آثار مکشوفه بطور کلی جز نام خدایان ایشان چیزمهمی دستگیر نمیشود . از آنجمله یکی خدای «شو» است (این نام بزبان



۱۷ــ نقش مهراستوانهٔ ، دورهٔ کاسیان

اکدی چنین تلفظ میشده و شکل کاسی آن برما مجهول است .) [۱۴۵] که ظاهراً خدای قبیله ونیای کاسیان شمرده میشده [۱۴۶] . دیگر «شیمالی» الههٔ قلل کوهستان [۱۴۷] که نام دیگر آن «شیبارُو» (۱) بود . ودیگر «شوکامونُن» (۲) یا «شومُومُ» (۳) [۱۴۸] خدای آتش زیرزمینی [۱۴۹] وحامی سلالهٔ شاهی . «هاربه» (٤) و«شیخو» (٥) ازخدایان بسیارمعزّز و محترم بودند که باخدایان بابل «انلیله» (٦) سلطان خدایان وخدای زمین ومردوُک

(۱) Šibarru — (۲) Šukamun — (۳) Šumu — (٤) Harbe — (٥) Šihu — (٦) Enlile

خدای دولت بابل ، یکسان بودند . [۱۵۰] شاید هردو نام بخدای واحدی تعلق داشت . خدای خورشید «ساخ»(۱) یا «شوریاش»(۲) نامیده می‌شد : نام اخیرالذکر یا صفت‌است ویا ـ چنانکه بعضی می‌پندارند ـ نام هند واروپائی‌خدای خورشید می‌باشد که نزد کاسیان نفوذ کرده . چنین‌رابطه‌ای میان نامهای «هوتها»(۳)[۱۵۱] و«او بریاش»(بوریاش) که دوخدای رعدوباران‌می‌باشند وهمچنین‌میان نامهای «گیدار»(٤) و«ماراتاش»(۵) (ماروتاش)ـ دونام‌خدای‌جنگ‌ـ وجود دارد. [۱۵۲] «کاموٌل»(٦) والهه«میریزیر»(۷)[۱۵۳]



۱۸ـ ظرف منقوش ازلرستان . پایان هزارهٔ دوم وآغاز هزارهٔ اول ق . م .

و «دور»(۸) [۱۵٤] را باید خدایان حاصلخیزی شمرد . خدای حامی خاندان شاهی «ایمّیریا»(۹) نام داشت[۱۵۵] .

خدایان کاسی باآن‌ِعیلامیان بالکلّ متفاوتند[۱۵٦] ودر اسامی کوتی نیز (که بخشی ازآن مسلماً نامهای خدایانشان است) عناصری که آنها را با خدایان کاسی همانند سازد وجود ندارد . وجای شگفتی نیست . درزندگی قبیله‌ای تصورات‌مشترک دینی (اساطیر ویا افسانه‌های خدایان) ورسوم مذهبی ، چنانکه دانسته است،خاص قبیلهٔ معینی بود[۱۵۷] وقبایل مجاورـ بااینکه اساطیر وافسانه‌های مربوط بخدایانشان

(۱) Sax (۲) Šuriaš (۳) Hutha (٤) Gidar (۵) Marattaš
(٦) Kamull (۷) Mirizir (۸) Dur (۹) Immiria

ممکن بود با اساطیر خدایان قبیلهٔ دیگر متشابه و حتی همانند باشد ـ ولی غالباً خدایانشان بالکل باقبیلهٔ مزبورفرق داشتند ـ وهمانندی و یا تشابه افسانهٔ خدایان بدان سبب بود که شرایط طبیعی واجتماعی وفرهنگی زندگی قبایل مذکورمتشابه بوده است .

۶ـ لشکرکشیهای آشوریان وعیلامیان در هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد

در آن زمان که پادشاهی کاسیان تأسیس شد و عروج وسقوط کرد ، شاهان آشور بارها به نقاط شمالی‌تر واقصی‌نقاط سرزمین لولوبیان و گوتیان دست‌اندازی کردند . دربارهٔ این‌لشکرکشیها مدارك‌بسیارناچیزی وجود دارد . ومبنای داوری ما در اینمورد فقط این است که بعضی از شاهان آشورخویشتن را « فاتح گوتیان » می‌نامیدند[۱۵۸] . این مدارك فقط برای تشخیص این نکته کافی است که اصطلاح « گوتیان» درطی‌هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد هنوزازلحاظ نژادی واژه‌ای بود مطابق‌باواقع و به‌قبایل شمال شرقی وشرق آشوراطلاق می‌گشت . بهرتقدیر آشوریان در هزارهٔ دوم فقط دستبردهائی بکوهستان گوتیان ولولوبیان وغیره می‌زدند ودرصدد تحکیم قدرت خویش درآن خطّه نبودند .

درپایان هزارهٔ دوم ق . م . لشکرکشیهائی ازطرف شاهان یك دولت بنده دار دیگر ـ یعنی‌عیلام ـ بمنظور کشورکشائی آغازگشت و بالنتیجه منابع دیگری در تاریخ سرزمین آیندهٔ ماد بدست ما رسید که همانا کتیبه‌های عیلامی‌باشد . متأسفانه تاکنون‌متون‌عیلامی‌را ـ که فقط بآن زبان‌نوشته شده‌باشد ـ چنانکه بایدنمی‌فهمیم، ولی‌جریان وقایع برروی‌هم روشن‌است .

چنانکه پیشتر گفته شد تأسیس‌دولت عیلام که یکی‌ازقدیمترین جوامع بوده واز لحاظ فنی برزراعت مشروب ازآب‌رود مبتنی‌بود ، درنیمهٔ اول‌ویا اواسط هزارهٔ

سوم قبل از میلاد صورت گرفت. عیلامیان بارها به شومر واکد نشان دادند که همسایگان خطرناك وناراحتی هستند. مثلاً در انهدام دولت سلالهٔ سوم «اور»، قریب دو هزار سال قبل از میلاد شرکت جستند و سپس در قرن نوزدهم قبل از میلاد «کوتورماپوك»[۱] حکمران یکی از نواحی مرزی عیلام پسران خویش را (نخست «واراد-سین»[۲] وآنگاه «ریم-سین»[۳]) بر تخت سلطنت مقتدرترین پادشاهی دورود - یعنی «لارسا» که بعدها بدست «هامورابی» فتح شد - بنشاند. تقریباً همزمان با تحکیم سلطنت کاسیان در بابل جریان متشابهی نیز در عیلام پدید آمد. در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد عیلام امپراطوری مقتدری بود. در قرن چهاردهم قبل از میلاد سلاطین عیلام تشبثاتی بمنظور تصرف بابل بعمل آوردند درحالی که کاسیان میکوشیدند عیلام را فتح کنند. ولی فتوحات عمدهٔ عیلامیان درقرن دوازدهم قبل از میلاد صورت گرفت - یعنی در دوران سلطنت «شوتروك - ناخونتهٔ اول»[۴] و «شیلخاك - اینشوشیناك»[۵].

«شوتروك - ناخونتهٔ اول» شکستی قطعی به بابل که در دست کاسیان بود وارد آورد (تقریباً ۱۱۷۵ قبل از میلاد) و متعاقب آن تغییر سلالهٔ سلطنتی در آنجا وقوع یافت. ولی دربارهٔ عملیات جنگی وی از کتیبه های خود اوچندان اطلاعی بدست نمی آید واز آثار گوناگون مکتوب ویا اشیاء دیگری که حاکی ازتمدن و فرهنگ بابل بوده و وی غارت کرده وبه شوش آورده بود مطالب بیشتری دستگیر می شود[۱۵۹]. می دانیم که وی شهر «آشنوناك» (ایشنونوکو) واقع درمصب دیاله را - که در آن عهد سلطان علیحده ای داشت - مغلوب ساخت[۱۶۰]. گذشته از این با لشکریان خویش درناحیهٔ کوهستانی «پادان» که بیشتر در دست کاسیان بود مدتی اقامت گزید[۱۶۱] و

(۱) Kuturmapuk (۲) Varad-sin (۳) Rim-sin (۴) Šutruk-naxxunte
(۵) Šilxak-InŠušinak

ظاهراً پیشرفت آشوردانای[(۱)] اول پادشاه آشور را در آن ناحیه فلج کرد. کتیبه‌های «شوتروك ـ ناخونتهٔ اول»[۱۶۲] از کوههای «خاشمار[(۲)]» که خارج از حدود اراضی کاسیان بود[۱۶۳] و «کرینتاش»[(۳)] که محتملاً شهر کنونی کرند می‌باشد، یاد می کنند.[۱۶۴]

«شیلخاك ـ اینشوشیناك» (تقریباً از ۱۱۶۵ تا ۱۱۵۱ قبل از میلاد) پسر دوم «شوتروك ناخونتهٔ اول» چندین بار بسوی زاگروس و آشور لشکر کشید و این خود تصرف دره‌های دیاله و «آدم»[(۴)] را می‌رساند[۱۶۵]. ولی عیلامیان نتوانستند سلطهٔ خویش را مدتی طولانی در آن نقاط استوار سازند. «نابوخودونوسور اول» (بخت النصر) پادشاه جدید بابل در کرانه‌های رود کرخه، شاه بدی عیلام را شکست داد وظاهراً باری دیگر درهٔ دیاله را تا «خاشمار» بتصرف در آورد. زیرا سندی بدست ما رسیده که «نابوخودونوسور اول» اراضی سردار خویش «ریتی ـ ماردوك»، از خاندان کاستی(؟) «کارزیابکو»[(۵)] را ـ واقع در نامار ـ از کلیهٔ عوارض و مالیاتها معاف می کند[۱۶۶] و اندکی بعد می‌بینیم که شخصی بنام «اعاموکین زری»[(۶)] ـ از اهل «خاشمار» ـ بر تخت سلطنت بابل جلوس کرده است.[۱۶۷]

«نابوخودونوسور اول» از پیروزی خویش بر لولوبیان و کاسیان نیز سخن می گوید.

قرن یازدهم قبل از میلاد دوران اعتلای آشور بوده است: در آن زمان پادشاه «تیگلاتپالاسار اول» بابل را تصرف کرد و کشور مزبور پس از آن مدتی مدید از زمرهٔ دول بزرگ خارج شد. ولی درعیلام نیز درطی مدتی درازشاهان فاتح پدید نیامدند. چون در پایان قرن یازدهم قبل از میلاد، آشور در نتیجهٔ مبارزه با صحرانشینان

(۱) AšŠurdana (۲) XaŠmar (۳) KarintaŠ (٤) Adem
(٥) Karziyabku (٦) Eamukinzeri

مهاجم آرامی که از صحاری سوریه آمده بودند (و بیشتر براثر وضع سخت اجتماعی داخلی) بسیار ضعیف شد ، در طی چندین قرن . لشکر کشیهای کشور گشایانه و حملات ودستبردهائی که تا آن‌زمان ازجهات مختلف متوجه سرزمین ماد آینده بود. موقوف گشت . دراین میان‌جریان داخلی تکامل جامعه درآن سامان درمسیرخویش سیرمی کرد ودرآغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد جامعهٔ مزبوروارد مرحلهٔ جدیدی شد و دوران پیدایش طبقات و ایجاد جامعهٔ برده‌داری آغاز گردید (و چنانکه دیدیم جریان مزبور بیشتردرناحیه‌های ۵ و ٦ و۷ نقشهٔ ما پدیدآمده بود) .

ازآنجائی که درآن‌زمان لشکر کشی‌دول‌برده‌داربکوهستان زاگروس‌موقوف شده بود ، متأسفانه مراحل بدوی‌آن دوره را هیچیك ازمنابع مکتوب روشن‌نکرده است ، زیرا تنها مأخذ ماهمانا شرح لشکر کشیهاست وبس ، وناگزیریم فصل آتی تاریخ ماد راتقریباًازسدقرن بعد یعنی قرن نوزدهم قبل‌ازمیلادآغاز کنیم.بدین‌سبب جای آن دارد که استنتاجی کلّی بعمل آید و معلوم گردد که سرزمینی که بعدها ماد خوانده شد در پایان هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد از لحاظ ترکیب نژادی ساکنان و رشد نیروهای تولیدی وسطح روابط تولیدی در چه وضعی بوده است .

۷ـ ترکیب نژادی مردم ماد درحدود هزارسال قبل‌ازمیلاد

ترکیب نژادی یااصل وتبارمردم ماد ـ ولااقل‌بخش غربی آن سرزمین درآن زمان‌ـبقدر کفایت‌برای ما روشن است . با اینکه ممکن است بعضی ازاصطلاحات و نامهای‌نژادی دستخوش دگرگونی شده باشد ولی دلیلی برای نقل و انتقالهای مهم توده‌های یك نژاد وتبار ازنقطه‌ای به نقطهٔ دیگردردست نیست وبدین‌سبب می‌توان گفت که ترکیب نژادی مردم‌آن سرزمین برروی هم ازهزارهٔ سوم تاآغازهزارهٔ اول بلاتغییر بوده است . مردم سراسر این ناحیه از دریاچهٔ ارومیه گرفته (با اشتمال

گروههای نژادی کوچك ومستقل یا جزبرههای نژادی که درجهت دریاچهٔ وان وجود داشت[۱۶۸])تابخش علیای دیاله ازنژاد «کوتی ولولوبئی» بودند و لولوبیان در نقاط غربی‌تر و کوتیان درنواحی شرقی‌تر مسکن داشتند[۱۶۹]. گمان میرود که سوّمین عنصر نژادئی که بتقریب درهمان ناحیه مسکن داشت مهرانیان[۱۷۰] بوده‌اند. ناحیهٔ جنوب غربی ـ یعنی بخشهای علیای دیاله و کرخه ـ را عناصر نژادی «کاسی» اشغال کرده بودند.[۱۷۱] محتملاً ساکنان حاشیهٔ کرانهٔ دریا ـ که بعدها مؤلفان عهد عتیق آنها را کاسپیان خواندند ـ بگروه کاسی وعیلامی منتسب بودند.

سرانجام ممکن است که دربعضی نواحی مجاوردریاچهٔ ارومیه (بخصوص در مغرب وشمال آن) وهمچنین دربرخی‌دره‌های غربی زاگروس عناصر نژادی‌هوریانی زندگی می کردند.[۱۷۲] مدارك کم‌وبیش موثقی که در بارهٔ زبان این اقوام در دست داریم منحصراً مربوط به عیلامیان وهوریان است.

درآغازهزارهٔاول ، چنانکه ذیلاً خاطرنشان‌خواهدشد ، درمشرق مادیك عنصر جدیدلسانی ونژادی دیگرنیزدیده می‌شود و آن عنصرایرانی‌است که ریشهٔ آن‌ظاهراً درآسیای میانه بوده است.

مدارك مربوط بمیزان رشد نیروهای تولیدی قبایل مزبور اندك است. معهذا بااطمینان‌می‌توان گفت که دامداری درمیان‌ایشان بسیارترقی کرده(بخصوص پرورش اسب) بود و ـ دردامنهٔ کوهها ـ زراعت رونق داشته است[۱۷۳] و از فلزکاری با مفرغ بخوبی اطلاع داشتند ولی آهن فقط درآغازهزارهٔ اول اندك‌اندك درآن ناحیه نفوذ کرد(چنانکه دراکثردیگرنواحی‌آسیای مقدم چنین‌بود) آلاتی که‌باسنگ چخماق (سیلکس) درست شده هنوزمتروك نگشته بود (پیکان سنگ چخماقی تپه حصار).

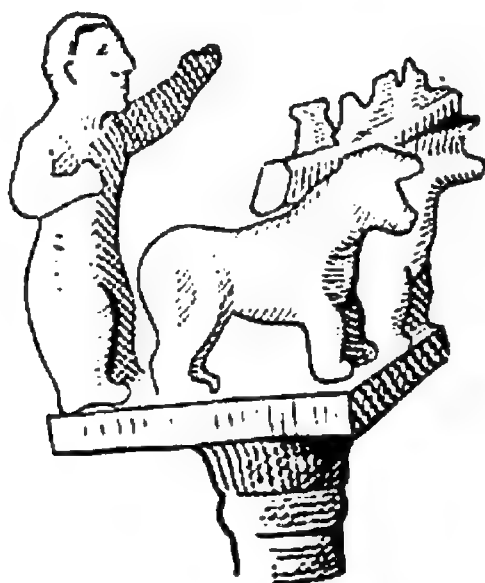
دربارهٔ سازمان اجتماعی قبایل مزبورمی‌توان فرضهائی کم‌وبیش‌محتمل بعمل آورد واینان مسلماً ازلحاظ رشد اقتصادی یکسان نبودند. لولوبیان که از دیرباز



محل سکونت تقریبی گروههای نژادی در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد

بالنواحی پیشرفته‌تر ـ که روابط طبقاتی در آن پدید آمده بود ـ تماس داشتند بیش از دیگران ترقی کرده بودند. منابع آشوری درقرن نهم قبل‌ازمیلاد ازوجود پیشه‌های (فلزکاری) بسیارمتکامل که مستلزم وجودپیشینه وسنت فنی بالنسبه قدیم بود، سخن

میگویند. منابع مذکوراززراعت لولوبیان نیزیادمی کنند. فرهنگ وتمدن وزبان بابل و آشور، میان لولوبیان غربی نفوذ فراوان داشت. بسیاری ازافرادایشان اززمان قدیم باسامی خاص اکدی مسمی بودند.[۱۷٤]



۱۹ـ شخم بوسیلهٔ گاوان نر ـ سرعصای ناتمام ـ تپه حصار ـ قریب دوهزارسال ق. م.

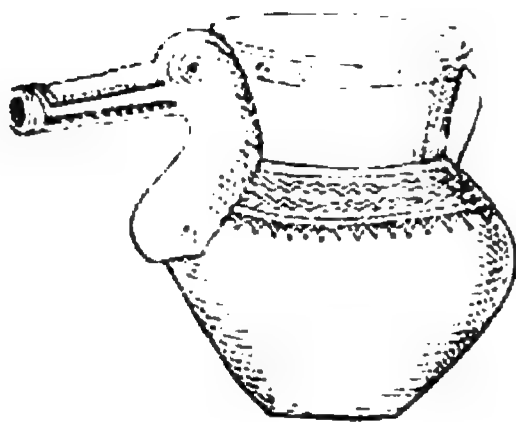
قبایل مترقی ترکاسی نیز بسبب رابطهٔ نزدیکی که با بابل داشتند سطح رشد و تکاملشان بالنسبه بالاتر بود. و احتمالاً طبقات در میان آنان رفته رفته پدید آمد. ضمناً این نکته را هم ناگفته نگذاریم که اگر آنچه اصطلاحاً «مفرغ لرستانی» نامیده می‌شود واقعاً به‌کاسیان تعلق داشته باشد، نباید در بارهٔ نفوذ فرهنگ و تمدن بابلیان درایشان غلو کنیم، زیرا اصالت آثارهنری «لرستانی» واقعاً تعجب آوراست.

اماراجع به کوتیان ... نشانهٔ دیگری ازموجودیت مستقل ایشان درآثارباقیه از هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد دیده نشده است. ولی باید متذکرشد که منابع آشوری آن‌زمان علی‌الرسم از واحدهای جزء و خرد سیاسی و جغرافیائی یاد می کنند ولی عادةً ذکری ازاینکه مردم فلان ویابهمان محل بکدام قبیلهٔ بزرگ منسوب بوده‌اند بمیان نمی‌آورند ـ مگردرمواردی که ازصحرانشینان صحبت بدارند ویا ساختمان فلان قبیله سخت چشمگیروواجد اهمیت سیاسی بسیارباشد. با اینحال جالب است

که منابع آشوری ـ مثلاً ـ فقط از «مادای» (madāi) یااتحادیهٔ ماد صحبت‌می‌دارند وازقبایل ماد جدا جدا سخنی نمی گویند ، و اسامی قبایل مزبور را مافقط در آثار هرودوت می‌یابیم . اما ازاتحادیهٔ قبایل ماد درنیمهٔ دوم قرن نهم قبل‌ازمیلاددرمنابع یاد شده‌است ودرآن هنگام محل آنرا ـ چنانچه بعد مذکور خواهد شد ـ درمشرق ماد آینده وناحدی دربخش مرکزی آن قلمداد کرده‌اند . در سرزمینهای غربی‌تر از چند ناحیهٔ کوچك و یا حتی فقط نقطهٔ مسکونی یاد می کنند و نواحی و نقاط اخیرالذکرظاهراً در منطقه‌ای بوده است که برای مردم‌آن تقسیمات ارضی واجد اهمیت کلی بوده نه تقسیمات قبیله‌ای ؛ و این خود پیدایش و قوام جامعهٔ طبقاتی را می رساند .



۲۰ــ ظرفی‌زیبا از رواندار (مرزغربی‌ماد)
در حدود هزارسال ق.م.



۲۱ــظرفی زیبا از (مانا)
آغاز هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد

چنانچه بیاد داریم درنواحی شمال غربی ـ یعنی سرزمین کوتیان وهوریان ـ نخستین علائم تقسیم جامعه به طبقات پیشترظاهر شد (چنانکه از اشیاء گورستان گوی تپه برمی‌آید . در دورانی که اکنون منظورما است برده‌داری بسیار پیشرفت کرده بود : مثلاً در گور (نوع صندوق سنگی) قشر « B » گوی تپه ـ که محتملاً

مربوط بآغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاداست ــ دوازده‌اسکلت‌پیداشده که بظن‌نزدیک‌بیقین اکثراً از آن بردگان است .[۱۷۵]

پراکندگی وفراوانی بعضی از انواع مصنوعات (مثلاً ظروف «قوری شکل» و گردن‌بندهای عقیق وغیره که در آن‌زمان دراراضی وسیعی پدیدآمده بود) از بسط و توسعهٔ دایم‌التزاید روابط بین قبایل حکایت می کند . معهذا علائم انجام تقسیم‌کار میان پیشه‌وران و کشاورزان دردرون هرقبیله ــ که شرط لازم پیدایش اقتصاد کالائی واختلاف وضع مالی‌اهالی می‌باشد ــ درآن‌زمان هنوز وجود نداشت . اختلاف مردم ازلحاظ میزان مال ومنال ازراههای مرسوم زمان یعنی استفاده ازعدم‌تعادل تولیدات زراعتی ودام‌داری پدید می‌آمد .

ظاهراً ازدوّمین تقسیم اجتماعی کار (تجزیهٔ پیشه‌ها اززراعت) که علی‌الرسم مقدمهٔ پیدایش جامعهٔ طبقاتی است ــ دراکثرنواحی مورد نظرما فقط گرته‌ای دیده می‌شد. اگرمصنوعات فلزی‌لرستان(که نظایر آن فعلاً دردیگربخشهای مادمکشوف نگردیده)مبیّن آن باشد که این پیشه حرفهٔ ویژهٔ عده‌ای شده‌بوده‌است،ازدیگرسوــ مثلاً چرخ کوزه‌گری کــه لازمهٔ وجود پیشهٔ مستقل کوزه‌گری است ــ در همه‌جا متداول نبوده است .

اگربگوئیم که درپایان هزارهٔ دوم وآغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد در ماد غربی جامعه درآستانهٔ روابط طبقاتی قرار داشته ، چندان اشتباه نکرده‌ایم . روابط مزبور درمتکامل‌ترین نواحی آن سرزمین برقرارشده ویا درشرف استقراربود . در نواحی کوهستانی ودیگر نقاط عقب‌مانده فقط اثری ازروابط یاد شده پدید آمده بود ویا بطورکلی هنوزسازمان‌جماعت بدوی درآنجا حکمفرمابود . اماراجع بماد شرقی... تاپایان قرن نهم قبل‌ازمیلاد تقریباً هیچ مدرك و اطلاعی راجع بآن در دست نداریم (جزحفریات تپه‌حصار که درخارج‌ازحدود ماد ــ بمعنی‌محدودکلمه ــ صورت گرفته)

ولی ازروی قیاس بازمان بعد می‌توان حدس زد که ناحیهٔ مزبورنسبت به‌بخش غربی بسیارعقب مانده بوده و بالنتیجه روابط اجتماعی ودوران جماعت بدوی کاملاً درآن حکمفرمائی می کرد .

معهذا دربعضی نقاط ناحیهٔ اخیرالذکر نیز زراعت توسعه می‌یافت و آنهم نه بیاری کلوخ کوب سنگی‌بدوی ، بلکه حتی درهزارهٔ سوم قبل‌ازمیلاد هم ازآلتی‌شبه گاوآهن که بوسیلهٔ دام کشیده می‌شد استفاده می گشت . اکتشافات باستان‌شناسی ازتکمیل اسلحهٔ دفاعی وتهاجمی (خنجرهای مسین ، وسرنیزه وخود) وتوسعهٔ‌مبادله میان قبایل(کشف عنبروعقیق‌سرخ وپیروزه وسنگ‌لاجورد وحجرالحیه ویامارسنگ و سنگ یمانی) حکایت می کنند . در گورستانها ، گورهای عظیم پیشوایان میان گورهای کوچك افراد عادی بچشم می‌خورد واین خود دلیل آغازپیدایش اختلاف درمیزان مال ومنال است .

فصل دوم

دورهٔ توام سازمان بنده‌داری در سرزمین ماد

۱- ماننا و اتحادیهٔ قبایل ماد

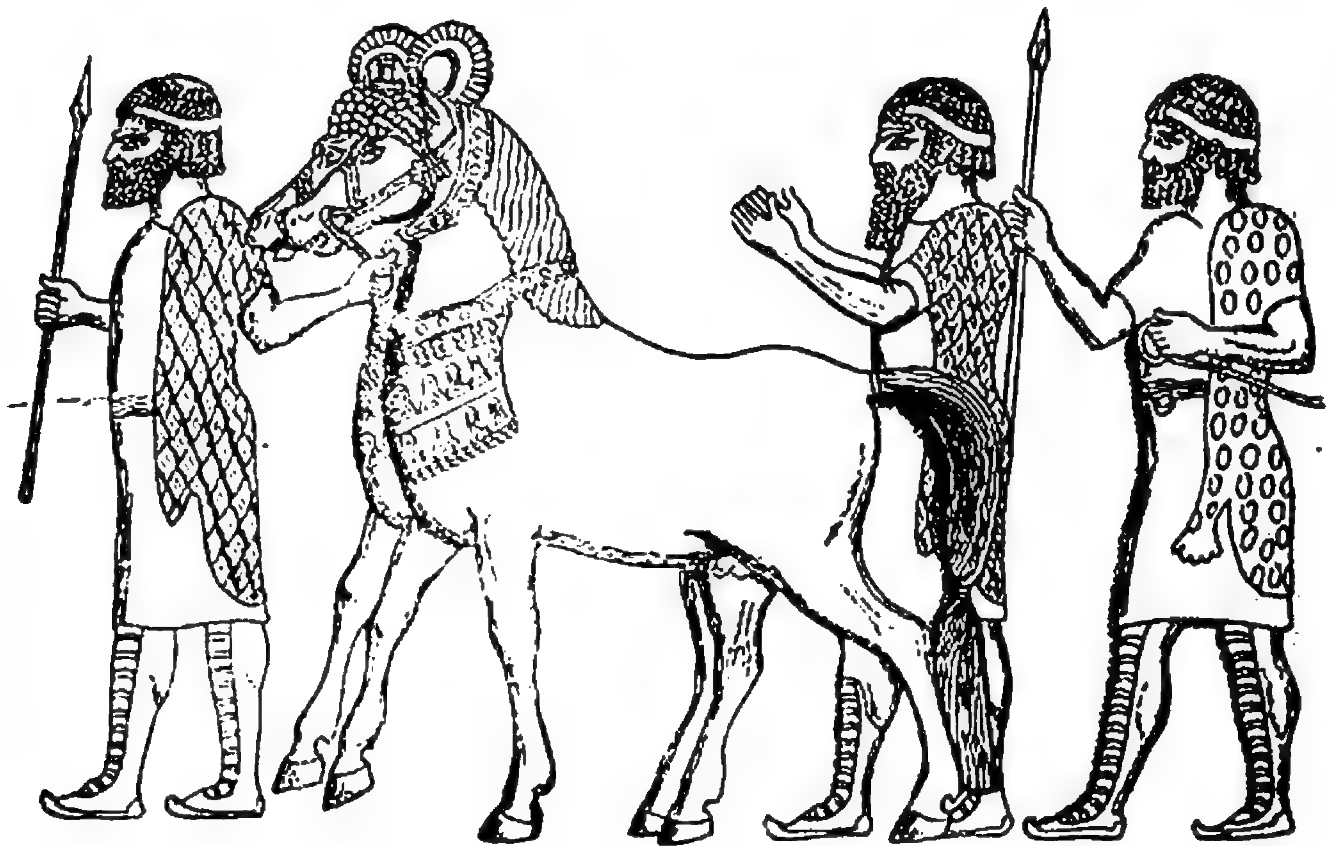
از آغاز قرن نهم پیش‌ازمیلاد-پس‌ازیك وقفهٔ سیصدساله باردیگردربارهٔ‌سرزمین ماد اطلاعاتی بدست می‌آید. برغم عقیدهٔ شایع دایربراین که منابع مربوط بتاریخ ماد فوق‌العاده ناچیزاست، منابع آشوری - ازقرن نهم تا هفتم قبل‌ازمیلاد - نه‌تنها برای احیای تاریخ آن سامان کافی است بلکه جزئیات مهمی را نیز روشن‌می‌سازد.[۱]

ازمیان دولتهائی که نخست در سرزمین آیندهٔ ماد درآن عهد تشکیل شدند و ما تحت مطالعه قرار می‌دهیم، در آغاز، نقش رهبری را دولتهای کوچك ناحیهٔ «زاموآ»[۱] که مسکن لولوبیان و کوتیان بود بازی می کردند. بعدها - چنانکه خواهیم دید - دولت «ماننا» درآن میان مقام اول رااحراز کرد. مرکزدولت مزبور درجلگهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه درآذربایجان کنونی ایران‌بوده است. دولت «ماننا» ازقرن هشتم قبل‌ازمیلاد بارها باآشور واورارتو بمبارزه برخاست و در واقع مغلوب هیچیك ازدودولت مزبورنگشت. معهذادولت مزبوربمراتب کمترازدیگردول بزرگ آن زمان - یعنی اورارتو وعیلام وفریجیه - شهرت داشت. این گمنامی بیشتربدان سبب است که هنوز کتیبه‌ها ویا سنگ نبشته‌هائی از شاهان ماننا مکشوف نگشته و

---

(۱) Zamua

دردست نیست ودرهیچیك ازشهرهای «ماننا» حفریاتی بعمل نیامده است. وناگزیریم تمام اطلاعات مربوط باین دولت را ازسالنامه‌های آشوری واورارتوئی کسب کنیم و



۲۲ـ افراد مادی یا مانائی . ازنقش برجستهٔ آشوری دورـشاروکین (پایان قرن هشتم ق . م)

منابع مزبوراوضاع دولت ماننا را دردوران فتوحات آشوریااورارتو (که غالباً سخت اغراق‌آمیزاست) یعنی عصرناکامیها وشکستهای ماننا شرح می‌دهند.[۲]

معهذا حتی منابع موجود نیز تااندازه‌ای احیای تاریخ ماننا را ـ که سازمان دولتی جالب‌توجهی داشته ودرتاریخ شرق در هزارهٔ اول قبل ازمیلاد نقش بالنسبه مهمی نیز بازی کرده ـ اجازه می‌دهند . کشور «ماننا» بعدها ازلحاظ فرهنگ وتمدن و اقتصاد هستهٔ امپراطوری ماد را درقرن ششم قبل‌ازمیلاد تشکیل داد .

ولی درآغازهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد «ماننا» ، که درآن زمان یکی از کوچکترین تشکیلات دولتی لولوبی و کوتی بود ، جدا از اتحادیهٔ قبایلی ـ که هم درقرن نهم

قبل‌ازمیلاد درنواحی جنوبی تر وجنوب غربی پدید آمده بود و «اتحادیهٔ قبایل‌ماد» نامیده می‌شد ــ وجود داشت .

دراینکه کدام یك از قبایل جزو اتحادیهٔ مزبور بوده‌اند ، از منابع آشوری اطلاعی بدست نمی‌توان آورد زیرا آشوریان غالباً از تقسیمات قبیله‌ای نواحئی که عرصهٔ لشکر کشیهای ایشان بوده است خود نیزاطلاعی نداشته‌اند . این منابع فقط از « مادها » چون واحدی کامل[۳] یاد می کنند و حال آنکه خاك آنها به نواحی کوچك ومستقلی که درهمان منابع مشروحاً نام برده شده است تقسیم می‌شده.نحوهٔ یادآوری ازمادها واینکه همواره صفت «نیرومند» را در مورد ایشان بکار می‌بردند نشان می‌دهد که اتحادیهٔ قبایل ماد مجموعاً عاملی را تشکیل میداد که آشوریان ناگزیر ازآن حساب می‌بردند . بنابراین ناگزیریم که وجود اتحادیهٔ قبایل ماد را امری مسلم بشماریم . « نیروی » ایشان هم در وجود همین اتحادیهٔ قبایل‌بود زیرا ازلحاظ اقتصادی چندان مقتدر نبودند .

همهٔ قبایل ماد جزو اتحادیهٔ مزبور نبودند و بهمین سبب آشوریان برخی از ایشان را بنام « ماد » (مادای) نمی‌خواندند . پهنهٔ خاکی که مشمول این اصطلاح می گردیده نوسانات مهم می کرده‌است و ظاهراً این‌خود مطابق با تغییراتی بود که درترکیب واقعی‌اتحادیهٔ قبایل صورت می گرفت . ضمناً باید گفته شود که از لحاظ داوری دربارهٔ نژادفلان یا بهمان‌قبیله اشتمال یاعدم‌اشتمال آن‌درمفهوم‌کلمهٔ «مادای» واجد اهمیت نمی‌باشد وموضوع را مشخص‌نمی‌سازد .

برای تعیین اسامی‌قبایل عضواتحادیهٔ مادباید به کلام هرودوت متوسل‌شویم . اومیگوید (۱/۱۰۱) که مادها به شش قبیله‌تقسیم می‌شدند : بوسیان ، پارتاکنیان ، استروخاتیان ، اریزانتیان ، بودیان و مغ ها (Bousai, Paretakénoi, Stroukhates, Arizantoi, Boudioi, Magoi) از میان اینان فقط نام یك قبیله یعنی‌پارتاکنیان که در



۲۳- تیرانداز مانائی، تصویری برظرف مفرغ. قرن هشتم ق.م. (؟)



۲۴- خنیاگر مانائی در لباس بابلی. تصویر برظرف مفرغ. قرن هشتم ق. م. (؟)



۲۵- پادشاه مانائی ملبس به لباس آشوری. تصویر برظرف مفرغ قرن هشتم ق.م. (؟)

ناحیهٔ اصفهان کنونی وجهت شرقی آن[4] زندگی میکرد نامی است که ریشهٔ آن وضوحاً ایرانی می‌باشد[5] ودر آسیای میانه هم شنیده شده است.[6] ظاهراً پارتاکنیان ازدیگر مادها جدا میزیستند وگاهی جزوایشان محسوب نمی گردیدند.[7] اما راجع بدیگر قبایل ماد، فقط نام آریزانتیان اشتقاق روشن از ریشهٔ ایرانی دارد. وظاهراً بایدکلمهٔ ایرانی «اری ـ زنتو» (arya-zantu) یا «قبیلهٔ آریائیها» باشد.[8]

بدین مناسبت لازم است دربارهٔ اصطلاح «آریا» (arya) که دانشمندان غربی بیش ازهر واژهٔ دیگری از آن سوء استفاده کرده‌اند، مفصلتر سخن گفته شود.

درزمانی که زبان سانسکریت نیای جملهٔ زبانهای هند و اروپائی[9] وهندوستان میهن اصلی اقوام هند واروپائی شمرده می‌شد[10] نامی که هندیان عهد باستان بخود

نهاده بودند یعنی «اریا» (arya) را دانشمندان بتمام‌اقوامی که بزبانهای هند واروپائی



۲۶ـ سواران‌اریزانت باپارتاکن مادی، نقش برمهراستوانه‌ای‌ازتپه سیلك (پارتاکنا) آغازهزارهٔاول ق.م.

سخن می‌گفتند ، بسط دادند . بعدها ثابت شد که[۱۱] هندوستان میهن اصلی هند و اروپائیان نیست و برعکس اقوام مزبور در دوران بالنسبه متأخری بآنجا آمدند و زبان سانسکریت را هم بهیچوجه نمیتوان نیای زبانهای هند و اروپائی محسوب داشت . بدین سبب بکاربستن اصطلاح «زبانهای آریائی» وبطریق اولی«اقوام آریائی» درمورد همهٔ سخنگویان بزبانهای هند واروپائی‌عملی غیرعلمی بود و متروك گشت. بعدها این اصطلاح را فاشیزم آلمان اخذ کرد و بدان‌معنی‌واهمیت نژادی داد وحال آنکه هیچگاه علما چنین‌معنئی برای‌آن قائل‌نبودند .

تنها مورد استعمال مجاز اصطلاح «آریائی» (که‌آنهم چون‌کلمهٔ مزبوربراثر سوء استفادهٔ غیرعلمی ازآن بی‌اعتبارگشته غیرمطلوب است) دربارهٔ اقوامی است که در ازمنهٔ باستانی خود خویشتن را اریا arya مینامیدند . هندیان[۱۲] و ایرانیان (پارسیان)[۱۳] و مادها[۱۴] و اسکیتها[۱۵] و آلانها[۱۶] و اقوام‌ایرانی زبان آسیای میانه[۱۷] خود را اریا «arya» میخواندند ولی دیده نشده است که حتی اقوامی که بیکی از دیگر گروهها ویا خانواده‌های زبانی منتسب باشند خویشتن را باین‌نام بخوانند .

حدسی که «ای . علیوف » نیزهوادارآنست[۱۸] بسیارمحتمل می‌باشد،باین معنی که همین اصطلاح درکلمهٔ «آری‌بی(Aribi) «عربهای‌مشرق» که یکباردرمتن آشوری

درمورد بخشی از مردم ماد بکار رفته مستترباشد و«آری‌بی» را بتوان چنین توجیه کرد که مرکب است از آری باضافهٔ پسوند عیلامی جمع په (Pe). (یعنی آری ها) ولی اگر این حدس درست باشد، فقط حاکی از آن است که آشوریان ازطریق زبان عیلامی با این اصطلاح آشنا شدند ومسلماً مستلزم آن نیست که «آریائیها» عیلامی زبان بوده‌اند[۱۹]. باری نتیجه این میشود که اریا arya - و«آریائیها» نام تمام قبایل واقوامی است که به دو دستهٔ فرعی گروه زبانهای هند وایرانی منتسب بوده‌اند - یعنی هندی وایرانی- وقبایل واقوام مزبورخود خویشتن را چنین می‌خواندند. واین دلیل غیر قابل بحث و قطعی است که آریزانتیان (قبیلهٔ آریائیها) از لحاظ زبان بدین گروه (ودراین مورد به گروه فرعی زبانهای ایرانی) تعلق داشتند.

ولی نکتهٔ دیگری ازاین مقدمه استنتاج میشود که چون آریزانتیان درمیان دیگر قبایل بنام «قبیلهٔ آریائیها» مشخص گشته‌اند (واین بقدر کفایت خصوصیات ایشان را نشان میداد) پس دیگر قبایل مادنمی توانستند منشأ «آریائی» داشته باشند، یعنی ایرانی نبودند! بدیگر سخن - چنانکه انتظار میرفت، تودهٔ اصلی مادها از کوتیان وعیلامی زبانان، وبرروی هم قبایل «کاسپیان» که زبان نورسیدگان هند و اروپائی را کسب کرده بودند تشکیل میشد، نه اینکه ساکنان آن خطه بالکل تعویض شده باشند. این نکته که تاکنون برای نام قبایل «بوسیان» و «مغ‌ها» (مغان) و «بودیان» ریشهٔ هند واروپائی قانع کننده‌ای پیدا نشده است و بیش ازنیمی از اسامی خاص مادها که ازقرنهای نهم وهشتم قبل ازمیلادبما رسیده بصعوبت درزبانهای ایرانی ریشه‌ای برای آنها توان یافت ... کاملاً مؤیّد نظرفوق است.[۲۰] ولی عنصرزبان ایرانی دربسیاری ازدیگرقبایل ماد نیزتفوق حاصل کرد. مغ‌ها (مغان) که صف کاهنان در سراسر ایران از آنان تشکیل شد، تعلیمات دینی خویش را بزبان ایرانی تبلیغ می کردند.[۲۱] ازقرن هفتم قبل‌ازمیلاد ببعد بتقریب، تمام نامهای مادی که بمارسیده

ریشهٔ واضح ایرانی دارند[۲۲] و گذشته از نام قبیلهٔ آریزانتیان ــ که دربارهٔ آن سخن رفت ــ ظاهراً نامهای قبایل پارتاکنیان واستروخاتیان نیزازریشهٔ ایرانی میباشد. این دلایل برای اثبات این نکته که زبان مادی (گروه ایرانی) لسان مشترك وهمگانی اتحادیهٔ قبایل ماد بوده است کافی بنظرمیرسد.[۲۳]

کلمهٔ « مادها » (بزبان آشوری ــ مادای madài ، آمادای àmadài ، ماتای matài ؛ بزبان عیلامی نو == ماتاپه mata-pe ؛ بزبان عبری قدیم == مادای madaj ؛ بزبان پارسی باستانی == ماد màda ؛ بزبان یونانی قدیم ــ مدی mèdoi < mùdoi ؛ بزبان ارمنی قدیم = مارك (mar-k < پارتی مات màδ) یکی از نامهای نژادی و جغرافیائی است که ریشهٔ واضح اززبانهای ایرانی برای آن نمیتوان یافت. معهذادر میان مردم آن سرزمین که درقرن نهم قبل ازمیلاد بزبان ایرانی سخن می گفتند متداول بود واین خودازشکل دیگر کلمه یعنی «آمادای» که درردیف «مادای» درمنابع آشوری محفوظ مانده مشهود است . این صورت واژه‌سازی باپیشوند «آ» (à) وبدون آن ویژهٔ زبانهای ایرانی است و درمورد اسامی قبایل نیز بنظررسیده است (ماردوی و آماردوی mardoi/amardoi بیونانی ومارتا marəδa اوستائی میانه ــ بمعنی «راهزن» و «قاتل» ؛ وشاید پاسیانوی و آپاسیاکوی[۲۴] وغیره)[۲۵].

از مجموع مطالب بالا چنین برمی‌آید که شاید اتحادیهٔ قبایل ماد بصورت اتحاد قبایلی غیرایرانی وجود داشته وبخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد فقط بعدها بشکل «قبیلهٔ آریائی» جداگانه‌ای تشکیل شد.[۲۶] عقیدهٔ دیگری نیز اظهارشده است مبنی براینکه قدیمترین نام مادها دراصطلاح نژادی «ماکتاپ»[۲۷] که بزبان عیلامی نو است وباکلمهٔ دیگر آن زبان یا «ماتاپ»(۱) (بمعنی «مادها» و «ماد») قابل قیاس میباشد ، مکتوم است.[۲۸]

---

(۱) Mata . p

ممکن است اصطلاح «مادها» ریشهٔ «عیلامی-کاسپی» داشته باشد.

منابع آشوری درردیف شکلهای «مادای» و «آمادای» madâi/amadâi که معرّف اتحادیهٔ قبایل ماد بوده کلمهٔ «ماتای» matâi را که ظاهراً ریشهٔ عیلامی دارد آورده‌اند. این نیز شاید حاکی از آن باشد که اصطلاح «مادها» از دیرباز در سرزمین منظور متداول بوده است.

بهرتقدیر عنصر نژادی ایرانی که بتدریج نقش مهمتری را در اتحادیهٔ قبایل ماد بازی کرد به عناصر بومی آن سرزمین منتسب نبود. اسامی امکنهٔ ماد که درطی مدتی مدید درسراسر ماد رایج بوده وبرروی هم جنبهٔ غیرایرانی را حفظ کرد (در برخی موارد ظاهراً عیلامی بوده) خود حاکی ازاین حقیقت است. ولی این موضوع فی‌حد ذاته دال بر آن نیست که در آن سرزمین ودرعهد مورد نظر مردمی که ایرانی زبان نبوده‌اند زندگی میکردند - زیرا هنگامی که زبان ساکنان خطه‌ای تغییر میکند اسامی امکنه بحال پیشین باقی میمانند واین امریست عادی. ولی ازدیگرسو پدیدهٔ مزبورصراحةً نشان میدهد که قبل ازساکنان ایرانی زبان، مردم دیگری در آن سامان میزیستند وضمناً اینرا نیزمیرساند که نفوذ زبان ایرانی بتدریج و بدون امحاء یااخراج ساکنان محلی، وازطریق امتزاج متکلمان بهردوزبان عملی گردید و عدهٔ مردم اصلی وبومی ازتازه واردان بیشتر بود. زیرا درصورت عکس نامهای دیرین امکنه را بومیان نمیتوانستند به نورسیدگان منتقل کنند واسامی جغرافیائی بومی بیدرنگ جای خودرا به‌اسامی ایرانی میدادند.

در سرزمین ماد - ازقرن نهم تاهفتم قبل ازمیلاد - چه از روی اصطلاحات جغرافیائی وچه اسامی خاص - پیشرفت عنصر لسانی ایرانی از مشرق بطرف غرب آشکارا مشهود میباشد. بادرنظر گرفتن رابطهٔ زبان ماد با زبانهای آسیای میانه، شکی نمی‌توان داشت که منشأ نژاد «آریائیها» ازآسیای میانه بوده است.

در دورانی که منابع آشوری از آن سخن میگویند ، زبان ایرانی تقریباً از مرز ناحیهٔ ٤ و ۳ تجاوز نکرد و در نواحی ۷ و ٦ و ٥ و ٤ وشاید ۳ نقشهٔ ما عنصر ایرانی بالکلّ مفقود بود . در عوض در نواحی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (که مدارك مربوط بآنها فقط از نیمهٔ دوم قرن هشتم قبل از میلاد ببعد دردست است) زبان ایرانی به تنهائی بردیگر عناصر تفوق داشته است . بدیگر سخن زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد غیر ایرانی بوده و ساکنان آن



۲۷- سوارآریزانت مادی . تصویر ازمهرعیلامی. قرن هفتم وششم ق.م.

نقاط بزبانهای لولوبی و کوتی ومانند آن تکلم میکردند . و فقط مشرق ماد یعنی ناحیهٔ طهران کنونی واصفهان را کاملاً زبان ایرانی (که توسط قبایل آسیای میانه که به اسب داری وسوارکاری اشتغال داشتند بآن نواحی آورده شده) فرا گرفته بود .

امّا اینکه قبایل مزبور واقعاً به پرورش اسب اشتغال داشتند از چند موضوع

مشهود است : نخست اینکه اصطلاحات مربوط به اسب داری وپرورش اسب که در میان اقوام مجاور متداول ودر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بزبان هند وایرانی بود(شاید هندی) دراین دوره ایرانی ومادی بود[۲۹] . مثلاً اس «asa» ـ ی فارسی‌باستان(بمعنی «اسب») ظاهراً درزبان پارسی باستانی اندك اندك جای‌خودرابه «آسپ» aspa ـ ی مادی ـ پارتی داد . در بابل کشت یونجه که در دورود (بین‌النهرین) تازگی داشت بنام مادی « «اسپست» asp(a)asta ـ بمعنی « خوراك اسب » خوانده میشد ونخست در قرن هشتم قبل از میلاد ازآن یاد شده است[۳۰] . اسبانی که‌درجلگهٔ نسادرسرزمین ماد[۳۱] پرورش می‌یافتند دردنیای قدیم شهرت خاصی داشتند و آشوریان ازمردم ماد بجای خراج فقط اسب میگرفتند . شاید سبب اینکه آریزانتیان توانستند در اتحادیهٔ قبایل ماد چنان مقام مهمی را احراز کنند که زبانشان لسان مشترك قبایل مزبور گردد ، این بود که ایشان سوارکار و یا بدیگر سخن دارای عرابه های اسبی بودند .

مکان ومقر هریك ازقبیله‌های عضو اتحادیهٔ مزبوربدرستی معلوم نیست . فقط حدس زده میشود که‌آریزانتیان دراقصی نقطهٔ مشرق ماد زندگی‌می کردندومحتملاً مغ‌ها (مغان) نیز درهمان حدود میزیستند (نزدیك رغا ـ که درقرون وسطی ری خوانده میشد . نزدیك طهران کنونی) . هرودوت در شرح قبایل پارسی (۱/۱۲۵) پاسارگادیان را نخست نام میبرد زیرا که خاندان شاهی هخامنشیان ازایشان بود . اگر هرودوت بهمین دلیل بوسیان را نیز بیش از دیگر قبایل ماد نام برده باشد ، ظاهراً باید مقر ایشان را ناحیهٔ همدان کنونی ـ که بعدهاتختگاه مادشد ـ شمرد . میدانیم که پارتاکنیان نزدیك اصفهان کنونی زندگی میکردند . امّا بودیان شاید از حیث مکان غربی‌ترین قبیلهٔ ماد بوده‌اند[۳۲] .

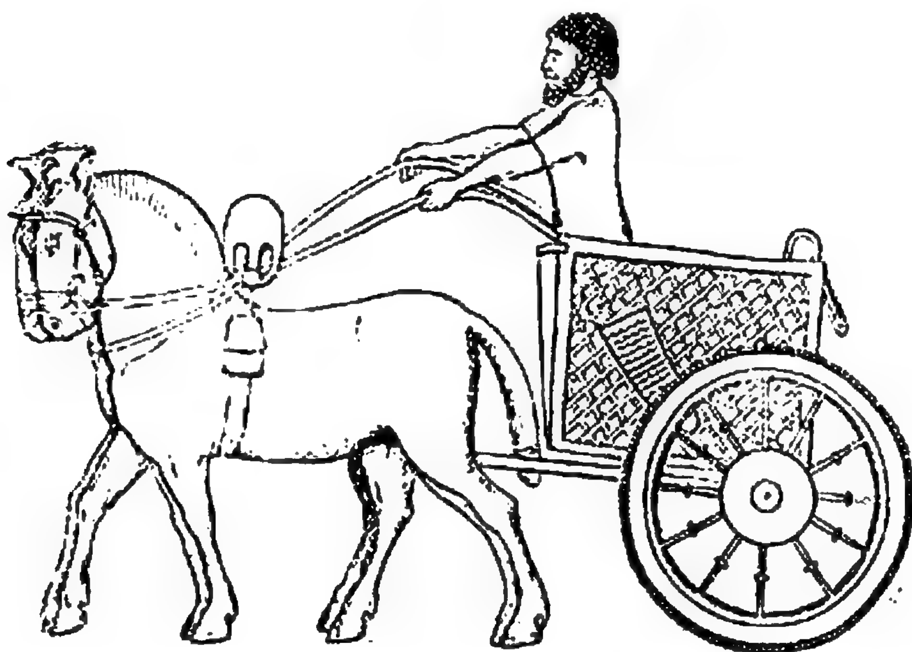
علّت ایجاد اتحادیهٔ قبایل چه می‌توانست باشد ؟ دانشمندی در علت پیدایش

اینگونه سازمانها چنین مینویسد : « در صورت بروز احتیاج آنی، اتحاد هائی میان قبایل خویشاوند منعقد میشد وهمینکه آن احتیاج رفع می گشت آن اتحاد هم لغو می گردید . معهذا دربرخی نقاط قبایلی که در آغاز قرابتی داشته ولی بعدها افتراق میان ایشان پدید آمده بود مجدداً اتحادیهٔ طویل‌المدتی تشکیل می‌دادند و بدینطریق نخستین گام را بسوی تشکیل ملت nation برمیداشتند . » وی در بارهٔ « ایروکز » ها[1] میگوید: «چون آن ناحیه را ابتازکی مسخر ساخته بودند بالطبع قبایل مزبور علیه قبایلی که بدست ایشان طرد شده بودند متحد گشتند واین امر درمیان ایشان مرسوم گردید » واین اتحادیهٔ قبیله‌ای نیروی خویش را دریافت و بیدرنگ جنبهٔ تهاجمی پیدا کرد و ... پهنه‌های مجاور را مسخر ساخت و بخشی ازمردم آن را از سرزمینشان بیرون راند و بخشی دیگر را خراجگزار کرد . ولی اتحادیهٔ قبایل ماد فقط درآغازوجود خویش میتوانست چنین صورتی داشته باشد (صرف‌نظر از اینکه این اتحادیه مرکب از قبایل محلّی علیه سواران واسب پرورانی که از آسیای میانه‌سرمیرسیدند بود ویا برعکس اتحاد عناصراخیرالذکر بود علیه قبایل محلّی) .

سطح تکامل مادها درقرن نهم قبل‌ازمیلاد بمراتب بالاتر از « ایروکز » ـ ها بود ، زیرا چنانکه بعد خواهیم دید ، تقسیمات ارضی جامعه وجرثومه‌های تکوین دولت درمیان آنها پیدا شده‌بود . بدین سبب خصوصیات اتحادیهٔ قبایل ماد ، ظاهراً ، تاحدّی بـا اتحادیهٔ « ایروکز » ها فرق داشت . مؤلف یاد شده تصریح می کند که اتحادیهٔ « ایروکز » هـا اتحادیهٔ قبایلی بود که بایکدیگر قرابت نسبی داشتند و زبان مشترکی دارابودند . تمام اتحادیه‌های قبایل‌هندیان شمال امریکا چنین‌بودند،

(۱) اروپائیان شش گروه سرخ پوستان مستقر در جنوب غربی دریاچه های اریه واونتاریو را چنین می‌نامند . (مترجم)

جز کریکیان که یك قبیلهٔ بیگانه (غیرخویشاوند) نیز در اتحادیهٔ ایشان عضویت داشت.[۲۳] اتحادیه آتس تکان[(۱)] بومیان امریکا از لحاظ سطح تکامل به اتحادیهٔ قبایل ماد نزدیکتر ازدیگران بود. اتحادیهٔ مزبور نخست جنبهٔ دفاعی داشت و بعد صورت تهاجمی پیدا کرد[۲۴] وقبایلی که قرابت زبانی باقبایل اصلی نداشتند نیزعضویت آنرا دارا بودند ولی نه بسمت اعضای اصلی، زیرا که اختلاف زبان ایشانرا ازشرکت در



۲۸ـ عرابهٔ مادی که اسبان نسائی بآن بسته‌اند . از روی نقش برجسته قرن‌پنجم قبل ازمیلاد (پرسپولیس،استخر)

شوراهای عمومی وبرگزاری مراسم وغیره بازمیداشت.[۲۵] تنها راه رفع‌این‌مانع‌همانا رواج یکی‌اززبانهای قبیله‌ای بعنوان لسان مشترك بین‌القبایل بود وچنین‌معلوم‌است که این امردرمیان قبایل ماد صورت وقوع یافت: بااینکه اسامی خاص حتی‌درقرن هشتم قبل‌ازمیلاد هم نشان میدهند که زبان مادی ـ ایرانی تنها زبان سرزمین ماد نبوده است، بااینحال بوضوح مشاهده می گردد که بموازات توسعهٔ حدود سرزمین ماد درقرنهای هفتم وششم قبل از میلاد دایرهٔانتشار زبان مادی ـ ایرانی‌نیز وسیعتر

(۱) Atsiok

گردیده‌است و یکی از علامات آن همانا توسعهٔ دامنهٔ نشر اسامی مادی ـ ایرانی میباشد.

دانشمند مزبور خاطر نشان میسازد که اتحادیه‌های قبایل بر پایهٔ برابری قبیله‌های عضو تأسیس یافته بودند. اتحادیه‌های قبیله‌ای علی‌الرسم مقارن با ایجاد دولت متلاشی میشوند: چنانکه از نظایر و شواهد تاریخی برمی‌آید دولت ندرةً برمبنای اتحادیهٔ قبایل پدید می‌آید وغالباً بمنزلهٔ نفی اتحادیهٔ مزبور است. کهن‌ترین دولتها معمولاً واحدهائی بمراتب کوچکتر از اتحادیه‌های قبیله‌ای بوده‌اند[۳۶] معهذا در سرزمین ماد، اتحادیهٔ قبایل ظاهراً درمرحلهٔ بدوی قوام دولت نیز ـ چون یکی از بقایای مؤسسات پایان دورهٔ جماعت بدوی ـ محفوظ مانده بود.

گرچه اکنون بدشواری میتوانیم علل بدوی ایجاد اتحادیهٔ قبایل ماد را بیان کنیم واین مشکل را که اتحادیهٔ مزبور جنبهٔ تدافعی داشته یا تهاجمی حل نمائیم، معهذا دراینکه بقای طولانی آن دردوران آغاز تأسیس دولت ماد حاکی از لزوم تعاون قبایل مزبور ـ صرف نظر از منشأ وتبار آنها ـ درمبارزه علیه تهاجم آشوریان (۸۳٤ تا ۷۸۸ قبل ازمیلاد) بوده شکی نمیتواند وجود داشته باشد.



۲۹ـ ظرف زیبا ومنقوش، تپه سیلک (پادناکنا، جنوب شرقی ماد) آغاز هزارهٔ اول ق.م

درسرزمینی که بعدها بخش غربی دولت ماد را تشکیل داد، درردیف «ماننا» واتحادیهٔ قبایل ماد، جماعتهای مستقل و کوچك وپادشاهیهای بسیار خُرد نیز وجود

داشته‌اند واین خود دردورانی که وحدت قبیله‌ای در شرف تلاشی بوده و یك واحد معظم دولتی هنوز ایجاد نشده است پدیده‌ای عادی میباشد . بدینقرار ماد غربی ازقرن نهم تاهفتم قبل‌ازمیلاد نخستین مدارج تکامل جامعهٔ طبقاتی ودولت رامی‌پیموده‌است .

۴- نخستین دورهٔ تهاجم آشور

لشکر کشیهای آشور که درقرن نهم در نقاط مزبور تجدید گشت نخست ـ کمافی‌السابق ـ جنبهٔ دستبرد داشت وهدف آن بیشترغارت دامها و گرفتن اسیر و برده‌بود . هر بار که لشکریان آشورنزدیك میشدند (وباحتمال قوی مردم ـ همچنانکه در اورارتو نیز متداول‌بود ـ بوسیلهٔ آتشی که درقلل جبال می‌افروختند از نزدیکی ایشان‌باخبرمی‌شدند) بیشترساکنان ، دهکده‌های خویش رانرك گفته دامها رابه‌قلل صعب‌الوصول کوهها سوق میدادند ودشمن‌علی‌الرسم جـارت نمی کرد ایشان‌راتعاقب کند . عادةً مردم ازماندن در دهکده‌های مستحکم خویش امتناع میورزیدند زیرا بااینکه نقاط مزبورباحصاری محصوروبرای دفاع درمقابل حملهٔ دهکده‌های مجاور



۳۰- دژ مادی درمحل شهرك کنونی سیلك . از روی قراین موجود رسم گردیده

یا امارتهای کوچك کافی بود ، آنقدر قدرت و استحکام نداشت که محاصرهٔ منظم لشکریان آشوررا که بابهترین وسایل فنی زمان خویش مجهز بودند تحمل کنند.[۳۷] ودرنتیجه درپناه بردن بکوهها امید بیشتری برای حفظ افراد ودامها وجود داشت. ولی چون نیروهای تولیدی ترقی وتکامل یافتند اموال وثروتهائی بوجود آمد که بردن آن بکوهها متعذّر بود و بهرتقدیر اعمال چنین شیوه‌ای از تجاوزهای آتی نمیتوانست جلوگیری کند. بویژه که آشوریان بعدها به تسخیر اراضی کوهستانی دست زدند تابطور دایم از آن بهره‌برداری کنند. نخستین هدف تهاجم آشوریان زاموآ (یا کشور لولومیان درآن عصر عادةً لولوبیان را چنین میخواندند) بود. درآن زمان از دریاچهٔ ارومیه تابخش علیای رود دیاله را بابن نام (زاموآ) می‌نامیدند (نواحی ۳ و ۵ و ۶ نقشهٔ ما). درپایان قرن دهم پیش‌ازمیلاد «آدادنراری»[۱] پادشاه آشور (۹۱۱ تا ۸۹۰ ق.م.) ناحیهٔ «ازآن سوی زاب سفلی ـ مرز کشور لولومیان ـ از «هابهی»[۲] [۳۸] و «زاموآ» تا گردنه‌های کشورنامار»[۳۹] را درنوردید وقبل ازآن نیزبسوی سرچشمهٔ زاب بزرگ (زاب علیا) رفته به «کشورمهری»[۳] که در نزدیکی کرانه‌های غربی دریاچهٔ ارومیه واقع بود رسید.[۴۰] درعهد شاهان بعدی آشور ـ «توکولتی نینورت دوم» (که در ۸۸۵ ق.م. لشکر کشید)[۴۱] و «آشورناسیراپال[۴] دوم» (که در ۸۸۳ و ۸۸۱ و ۸۸۰ ق.م. لشکر کشید) ـ تجاوزولشکر کشی باراضی مزبوردوام یافت.[۴۲]

لشکرکشیهای «آشور ناسیراپال دوم» از دیگر تجاوزات جدّیتر بود. در لشکر کشی سال ۸۸۳ ق.م باراضی زاموآ چندان تجاوزی نشد. و پادشاه آشور از طریق «کیرّوری»[۵] به ناحیهٔ زاب علیا رفته آنگاه بشتاب بسوی شمال غربی توجه کرد. معهذا نواحی کوهستانی مجاوراین مسیریعنی «کیرّوری» و «سیمسی»[۶] و

(۱) Adadnerari (۲) Habhi (۳) این اسم بصورت Mexri درمتن اصلی آمده است
(۴) AšŠurnasirapal (۵) Kirruri (۶) Simeci

«سیمره»[1] و «اولمانیا»[2] و «آداعوش»[3] و «خارگا»[4] و «خارماسا»[5] نه فقط اسبان وقاطران، دامهای شاخدارو شراب وظروف مفرغ به شاه آشور هدیه دادند بلکه عوارض و خراجهائی نیز بنفع آشور برایشان وضع شد. ساکنان سرزمین گیلزان (ظاهراً در کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه)[43] نیز بمنظور جلب عطوفت ایشان هدایائی از قبیل اسبان وسیم وزر و قلع ومس ومصنوعات مفرغی ارسال داشتند.

لولوبیان معنی این لشکرکشی را نیك درك کرده دانستند که نخستین اقدام بمنظور اجرای نقشهٔ تسخیر کشور واسارت ایشان است ودرسال ۸۸۱ ق.م. عزم جزم کردند که بشدت پایداری کنند وبپیشوای قبیله (ناسیکو-Nasiku) بخش «داگار» که بنام اگدی «نور-آداد»[6][44] موسوم بود دررأس ایشان قرار گرفت. وی مردم سراسر «زاموآ» را گردا گرد خویش متحد ساخت ولشکریانش حصاری برپاداشتند که گردنهٔ «بابیته» (دربند بازیان کنونی برسرراه «آلتین کپرو» بد زاب سفلی و سلیمانیه) را مسدود کرد.[45] ولی ظاهراً «آشورناسیراپال» به «نور-آداد» فرصت نداد کاررا بپایان رساند وبانیروی عظیمی که ازحیث شمار بر آن «نور-آداد» برتری داشت از گردنه گذشتو بمرکز زاموآ نفوذ کرد. «نور-آداد» بروش دیرین بکوهها پناه برد. «آشورناسیراپال» تا کوه «نسیر» (بزبان لولوبئی- کی نی پا) به پیش راند. بنا بروایات آشوری وبابلی کشتی نوح بعدازطوفان براین کوه متوقف گشت (این کوه رابویژه با کوتیان مربوط میدانستند).[46] «آشورناسیراپال» سه پادشاهی کوچك زاموآ-ئی را برسرراه خویش قلع وقمع کرد، بدین شرح: «داگارا»، پادشاهی «نور-آداد» وپادشاهی «موساسینا»[47] که مرکز آن دژ «بوناسی»[7] یا «بونائیس» بود وپادشاهی «کیرتیارا»[8] که مرکز آن دژ «لاربوسا» بود.[48] تعدادی دام هم (که بیشترشان، ظاهراً، درکوهها پنهان شده بود)

(۱) Simera (۲) Ulmania (۳) Adauš (٤) Xarga (٥) Xarmasa
(٦) Nur-adad (۷) Bunasi (۸) Kirtiara

بدست آوردند. آنگاه امرای زاموآ ازپایداری خودداری کردند. «آشورناسیراپال» ایشانرا بحال خود گذاشت که شاهی کنند ولی آن سرزمینها را باایالت آشوری که ایجاد کرده بود منضم ساخت وبراهالی خراج گرانی ــ ازاسب وسیم وزرــوضع کرد. وگذشته ازاین مالیاتهای جنسی مرسوم آشوریان وعوارض ساختمانی را[۴۹] نیزدرآن نقاط برقرار کرد. این ایالت که درسال ۸۸۱ ق.م. بدست «آشورناسیراپال» مسخر گردید بعدها درمنابع (از نیمهٔ دوم قرن نهم ق.م.) بنام «زاموآ» یا «مازاموآ» خوانده شد وبخش شمالی کشوررا «مانئا» خواندند وجنوبی را (درقسمت علیای رود دیاله) پارسوآ.

دوامارت زاموآــی جنوبی: «امکا»[۱] و«اراشتوآ»[۲] سال بعد خراج موعود را به‌آشوریان نپرداختند واین‌خود سبب شد که برای تنبیه‌ایشان لشکر کشی‌شود.[۵۰] «آشورناسیراپال» خواست از تدارکات جنگی‌زاموآــئیان ممانعت کند وبر ایشان پیشی جوید وفقط باسواران وعرابه‌های جنگی براه افتاد ومنتظررسیدن پیادگان وافراد مهندسی سپاه نگشت و«آمّالی» ودژ «آراشتوآ» را بر کرانهٔ رودیاله بحمله تصرف کرد وغارت وکشتاررا نه‌تنها درپادشاهی «آراشتوآ» بلکه درامارت مجاور ــ کیرتیارا (که این بار مرکز آن «بار» بود) و «سابینا» (مرکزآن خودون[۳]) و «موساسینا» (مرکزآن بوناسی) ــ «تاگردنه‌های‌خاشمار» آغاز کرد. فقط «داگارا» باتقدیم باج وهدایا نجات یافت. دردیگر نواحی اثری ازساکنان محل برعرصهٔ‌خاك باقی نگذاشت، مردم‌بالغ وکارآمد را به‌بردگی برد وکودکان را درآتش سوخت. سپس آشوریان به‌امارت «آمکا» روی‌آوردند.[۵۱] «آمکا» وکسان وی درکوهها پنهان شدند.ولی‌آشوریان‌دردژوی‌موسوم‌به«زامرو» ودیگردهکده‌های متروك[۵۲] مقدارزیادی اموال گوناگون وازآنجمله‌مصنوعات مفرغی(لوازم‌خانه ومصنوعات تجملی وهنری)

---

(۱) Ameka (۲) AraŠtua (۳) Xudun

بدست آوردند. آشوریان ده‌هاتن ازجنگجویان آمکا را اسیر کرده باانواع شکنجه‌های وحشیانه معدوم ساختند. آنگاه بپادشاهی شخصی بنام «آتا» که هیچ ارتباطی با پایداری زاموآ ـ ئیان نداشت لشکر کشیدند. این پادشاهی در دامنه‌های شمالی جبال «نیشپو» (که در جنوب آن «داگارا» واقع بود) ومحتملاً در نقطه‌ای ازناحیهٔ صحنه (سنندج)[1] قرارداشت. پادشاهی مزبور نیزمانند امارات دیگرتارومار شد. دراینجا «آشورناسیراپال» مقداری مصنوعات مفرغی برسم هدیه از کشور «سی‌پیرمن[2]» که ساکنانش مانند زنان‌تته‌پته می کنند» (محتملاً بزبانی بیگانه که نامفهوم بود سخن می گفتند) دریافت داشت که برای جلب عنایت وی ارسال وتقدیم شده بود. متأسفانه محل این بخش ـ که درهیچ منبع دیگری باین نام مذکورنگردیده ـ معلوم‌نیست.

آشورناسیراپال درباز گشت از «زاموآ» درقلعهٔ «آرکادی» توقف کرد وشاهان محلی «زاموآ» باردیگر در آنجا باهدایائی بنزد وی آمدند. درآن زمان خراج سالیانهٔ «زاموآ» افزایش یافته بود. وبانواع اجناسی که میبایست‌بابت خراج تقدیم کنند منسوجات پشمی ملوّن و ظروف مفرغ وشراب ودامهای شاخدارخرد و کلان نیزافزوده شد. زاموآ ـ ئیان‌را (ظاهراً پیشه‌وران‌زاموآ ـ ئی) برسم‌بیگاربرای کارهای ساختمـانی بشهر کلخو ـ ی آشور بردند. گـذشته از شاهکان زاموآ، شاهکان «گیلزان» و«خوبوشکیه» (درجنوب دریاچهٔ وان) ودژ کاسی «خارتیش» نیزهدایائی ارسال داشتند.[53]

«آشورناسیراپال» ازاین نتایج راضی‌نبود ولی‌باز کوشید تا مردم «زاموآ» راکه درکوهها پنهان شده‌بودند دستگیر کند.[54] آنگاه دژ «آتلیل»[3] راکه زمانی

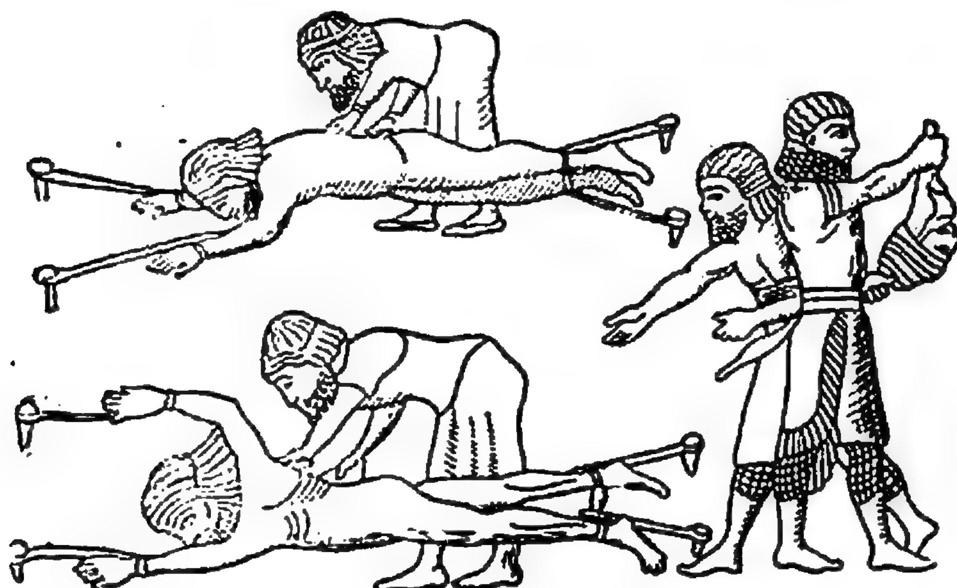
---

(۱) «صحنه» سنندج نیست‌بلکه قریه‌ایست‌برسر راه کرمانشاه همدان ـ میان کنگاور وکرمانشاه. تصور میرود چون مردم محلی سنندج را «سنه» می‌خوانندکه با «صحنه» تشابه لفظی دارد این اشتباه برای مؤلف روی داده است (مترجم)

(۲) Sipirmen

(۳) Atilil

بپادشاهان کاسی تعلق داشت احیاء کرد و آنرا مرکزجمع‌آوری مالیات و خراج از ایالت جدیدالتأسیس و انبارعلوفه و آذوقه برای لشکرکشیهای آیندهٔ خویش بسوی مشرق قرارداد. بعدها بخشی ازمردم‌زاموآ (محتملاً بازهم دردرجهٔ‌اول پیشه‌وران) به تختگاه جدید«آشورناسیراپال»[1] ــ شهر«کلخو»[2] ۵۵ ــ منتقل گشت.



۲۱ــ سیاست پیشوایان اسیر، که دربرابرآشوریان مقاومت ورزیده بودند. نقش برجسته از نینوا. قرن‌هفتم ق.م.

چنانکه‌پیشتر دیدیم«آشورناسیراپال» شاهکان خرد را در زاموآ باقی گذاشت و فقط‌کارمندان خویش را برایشان ناظر کرد و پادگانی نیزدرآنجا مستقر نمود که خراج وعوارض را وصول کنند. ولی چیزی نگذشت که « زاموآ » بصورت یکی‌از ایالات آشوردرآمد. دروقایع سال۸۲۸ ق. م. برای‌نخستین‌بار به اصطلاح « حاکم (یا جانشین) مازاموآ »[3] برمیخوریم ۵۶. ولی ایالت « زاموآ » (مازاموآ) شامل بخشهای جنوبی‌آن کشورنمیگردید وظاهراً چیزی ازلشکرکشی‌سال ۸۸۰ ق. م. نگذشت که‌مردم‌آن‌بخشها استقلال‌خویش‌را بازپس گرفتند. باری « سالماناسار»[4] سوم درسال۸۵۹ ق. م. بسرزمین مزبور لشکر کشید ۵۷.

(۱) AšŠurnasirapal (۲) Kalxu (۳) Mazamua (٤) Salmanasar

ما از لشکر کشیهای « آشورناسیراپال » مشروحاً سخن گفتیم - چون در سالنامه‌ها جزئیات آن شرح داده شده وازیکسوجوانب و خصوصیات عملیات جنگی فاتحان آشوری را درنظرخواننده مجسم میسازد وازدیگرسو ویژگیهای جامعه‌ای راکه در سر زمین‌های اقصای ماد آینده وجود داشته در آغاز هزارهٔ اول ق. م. نشان میدهد.

جامعهٔ « زاموآ » - آنچنانکه در سالنامه های آشورناسیراپال وصف شده - جامعه‌ای بود طبقاتی (گرچه «نور-آداد» بلقب شاه خوانده نشده وفقط « پیشوای قبیله » یا « ناسیکو »[1] نامیده میشود) واجد پیشه های حرفه‌ای که در آشور بدان ارج مینهادند و بسیارترقی کرده بود و بالضروره پیشه‌ها از کشاورزی[۵۸] تجزیه شده وبدین‌سبب تولیدات کالائی نیز محتملاً تا اندازه‌ای رونق داشت. ولی این جامعه در دوران بدوی پیدایش طبقات قرارداشت ودولت در آن ضعیف بود واینجاوآنجای آن سرزمین دولتهای کوچك وجود داشتند که قادربه پایداری ومقابله با تجاوزات آشورنبودند. تأسیس جامعهٔ طبقاتی‌را در اینجا باید در نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد دانست. محتملاً جریان پیدایش‌طبقات براثرسلطهٔ موقتی بابل‌درعهدکاسیان، در سرزمین مزبور تسریع شد.

آشوریان تا پایان دوران حکومت آشورناسیراپال دوم‌ازقلل مرزی زاگروس نگذشته بنقاط دوردست داخلی آن نفوذ نمیکردند. ولی بعدازآنکه پایگاه جنگی در « زاموآ » برای خود ایجاد کردند درجهت سرزمین ماد و دریای‌کاسپی (خزر) تهاجمات سریع وعمیقی بعمل‌آوردند.

چنانچه ساکنان نواحی‌مختلف ماد میخواستند استقلال و آزادی خویش را حفظ کنند می‌بایست درمقابل‌متجاوزان تشکیلات مقتدرترازآنچه درپایان قرن‌دهم

---
(۱) Nasiku

وآغاز قرن نهم ق . م . در خاك « زاموآ » وجود داشت ، پدید آورند . این سازمان ممکن‌بود دولتی که در آن‌زمان در «زاموآ»ـی داخلی در کرانه‌های دریاچه ارومیه قوام گرفته بود باشد و یا یك سازمان مقتدر قبیله‌ای چون اتحادیهٔ قبایل ماد .

پس از قلع و قمع امارات کوچك «زاموآ»ـی خارجی ، زمانی مهمترین پادشاهی زاموآ ـئی دولتی بود (در زاموآـی داخلی) که « نیك‌دیارا »[1] (یامکتیارا) در رأس آن قرار داشت . ولی « نیك دیارا » ، رقیبان بسیار داشت . در سال ۸۵۵ ق . م . لشکریان آشوری « سالماناسارسوم » (شولمان ـ آشارد)[2] از طریق گردنهٔ « بونائیس » بخاك « نیك‌دیارا »[59] حمله کردند ، وچون وی خواست از راه دریاچه با استفاده ازقایقهائی که از شاخه‌های بید بافته و ساخته بودند از چنگ آشوریان فرار کند ، « سالمانسار » به تعقیب او پرداخت و بردریاچه باوی پیکار کرد[60] . ولی چندان توفیقی حاصل نکرد و برروی‌هم درطی‌سه ربع اول قرن نهم ق . م . جریان تأسیس دولتها در خطهٔ ارومیه و رود « جغتو » بدون برخورد بدشواریهای بزرگ تعقیب شد ، گرچه سلطنت « نیکی‌دیارا » وظیفهٔ رهبری را ناگزیر بدیگران تفویض نمود . اما راجع به اتحادیهٔ قبایل ماد . . . آن نیزتا حدود دههٔ سوم قرن نهم قبل از میلاد برخوردی با آشورنداشت .

در سال ۸۴۲ ق . م « سالماناسار سوم » آشوب « نامار » را خاموش کرد . میدانیم که « نامار » در بخش وسطای مسیررود دیـاله قرار داشت . سالماناسار «یانزی »[3] (پیشوا)ـی[61] بیت هامبان راکه مجاور محل بود بپادشاهی آنجا مستقر ساخت . وی درسال ۸۳۴ ق . م . از اطاعت آشور سرپیچی کرد و این بهانه‌ای برای نخستین لشکرکشی سالمانسار بخاك ماد شد .

---

(۱) Nikdiara (Mektiara) (۲) Šulman-Ašared (۳) Yanzi

لشکریان آشورازسوی شمال شرقی و از طریق گردنه‌های جبال خاشمار[1] (خاشیمور)بطرف «نامار» سرازیرشدند .آشوریان دژهای «نامار» را تارومار کرده،[62] اموالی را که در کوهستانها مخفی شده بود تصرف نمودند و این عملیات چنان سریع انجام گرفت که فرصتی برای اقدامات دیگرباقی ماند وآشوریان بقصدغارت وچپاول بسوی داخل‌سرزمین ماد بحرکت درآمدند . محتملاً «یانزی» (پادشاه)نامار به‌ماد گریخته بود و این خود بهانه‌ای برای حملهٔ آشوربآن خطه شد . لشکریان آشور درمرحلهٔ اول پیشرفت خویش وارد کشور«پارسوآ» شدند واز ۲۷«پادشاه»آن کشور کوچك خراج ستاندند .

پیش گفتیم که‌کلمهٔ اکدی «پارسوآ» (parsua) واژهٔ«پرسو»[63] رابیان‌می کند که بمعنی «خطه» و«مرزو کنارمیباشد. درمتون زمان : آشورناسیراپال» محل کشور «پارسوآ» به بخشهای جنوبی کشور «زاموآ» می‌خورد .[64] این تغییرنام میرساند که گرچه زبان مردم آن سرزمین کماکان «کاسپئی» بود ، درطی ۲۵-۴۰ سال گذشته ، متکلمان بزبان مادی ـ ایرانی‌بسوی غرب پیش‌رفته ، بدناحیهٔ ۶ نقشهٔ مارسیده‌بودند ودر تغییراصطلاحات جغرافیائی محلی اعمال نفوذ مینمودند . این نکته را هم لازم است تصریح کنیم که برخلاف عقیدهٔ رایج تنها وجه مشترك لفظ «پارسوآ» یا «پارس» (پرسید)این‌است که هردواصطلاح‌بمعنی«مرز» و«کنار»میباشند. هیچ دلیلی‌براینکه «پارسوآ» میهن پارسیان بوده وآن قوم ازپایان قرن هشتم تا اواسط قرن نهم قبل‌از میلاد ازآن خطه هجرت کرده‌باشند دردست‌نیست . باید درنظر گرفت که «پارسوآ» ناحیه‌ای زراعتی بود ومردم‌آن اسکان یافته بودند وفرض اینکه ساکنان‌آن‌سرزمین خویش را رها کرده به پارس (پرسید) که ۶۰۰ کیلومتر با آنجا فاصله داشته است کوچ کرده باشند بسیار دشوار است . نام اماکن و اشخاص درسرزمین « پارسوآ »

---

(۱) Xašmar (Xašimur)

بهیچوجه ایرانی نیست.

آشوریان از کوهها گذشته بسرزمین «مسّی»[۱] درقسمت علیای رود جغتو[۶۵] سرازیر شدند و سپس بسوی دیگر سلسله جبال مزبور ـ و ناحیهٔ «آرازیاش»[۲] و «خارخار»[۳] که در آن‌عهد به اتحادیهٔ قبایل ماد تعلق داشت حرکت کردند. منابع آشوری برای باراول ازاین سرزمین بنام «آمادای» یاد می کنند. درزیرازمکان‌این نواحی مفصل‌ترسخن خواهیم گفت. عجالةً کافی‌است بگوئیم که‌آشوریان ازناحیهٔ ٤ نقشهٔ ما گذشته (بخش علیای رود قزل‌اوزن ـ نزدیك بیجار) و شاید دردرهٔ همدان کنونی نیزنفوذ کردند.

سالنامه‌های «سالماناسارسوم» نام چهاردژ را که وی در کشورمادها اشغال کرد ذکرمی کنند. نامهای مزبوربزبان ایرانی تعلق ندارد وبااسامی اماکن «زاموآ» و «پارسوآ»[۶۶] مشابهت دارد. آشوریان عده‌ای ازساکنان را به‌بردگی بردند.[۶۷] بخش اعظم ساکنان ودامها علی‌الرسم در کوهها پنهان شده بودند و آشوریان مدتی‌دردره‌ها فرمانفرمائی ویکه‌تازی می کردند وحتی در«خارخار» تصویر«سالماناسار» رابرسنگ نقر کردند. ولی با اینحال بعد راه بازگشت پیش گرفتند و «یانزی» (پادشاه) نامار را که باسارت‌درآورده بودند باخودبردند و کوشش‌دیگری برای‌تحکیم‌موقع‌خویش درخاك مادبعمل نیاوردند.[۶۸] «سالماناسار» بهنگام‌لشکرکشی بعدی که درسال۸۲۸[۶۹] قبل‌ازمیلاد وقوع یافت بسیارپیروفرسوده بود وبتن خویش درعملیات شرکت نجست وفرماندهی لشکریان آشور را «تورتان»[٤](سردار) «دایان ـ آشور» بعهده داشت. این‌بارلشکر کشی‌متوجه‌امارات (یا«پادشاهی‌های») کوچك جلگه(زاموآ ـ ی داخلی) بود. نخست «دایان‌ـ آشور» ازدرهٔ زاب علیا (زاب بزرگ) حرکت کرد و بطرف «خوبوشکیه»[۵] واقع درجنوب دریاچهٔ‌وان رفت وسپس ازخاك‌شخصی‌بنام«ماگدوبو ـ

(۱) Messi (۲) Araziaš (۳) Xarxar (٤) Turtan (۵) Xubuškie

مالخیس »[1] گذشته بسوی جنوب شرقی روی کرد ووارد سرزمین « او ُآلکی »،[2] پادشاه«مانئا» گشت.[70]

« او ُآلکی » بکوه پناه برد و پنهان شد ولی آشوریان دامهای بسیار بردند و دهکده‌های خالی‌را تصرف کردند وازآنجمله‌بود دهکدهٔ«ایزیرتو »[3] (یازیرتو) که بمنزلهٔ دژ ومقروی‌بود.[71] سپس‌لشکریان ازامارت «خارون»[4] که «شو ُلو ُسو ُنو»[5] بر آن فرمانروا بود گذشتند.[72] وی به‌آشور اظهار انقیاد کرد و قرار شد سرزمین او هرساله تعدادی اسب‌عرابه کش‌برسم خراج بپردازد. «آرتا-ارو»[73] پادشاه«شوردورا» نیز[74] یکبارهدایائی تقدیم آشوریان کرد. آنگاه آشوریان به «پارسوآ» رفتند واز برخی شاهکان خراج گرفتند وبخشی از«پادشاهی»-ها را غارت کردند.

«دایان‌آشور» لشکر کشی مزبوررا باردیگرباجزئی انحرافاتی ازمسیرپیشین- درسال ۸۳۷ ق.م. تکرار کرد. آشوریان نخست‌بسوی سرچشمهٔ زاب‌بزرگ‌حرکت کردند و سپس سرزمین گیلزان را در کرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه فروگرفتند.[75] «دایان ـ آشور» تعدادی دامهای شاخدار واسب از گیلزان و « پادشاهیها » و قبایل مجاور آن ـ تا «آندیا» برمسیر سفلای رود قزل اوزن ـ[76] برسم خراج گرفت و از زاموآ-ی داخلی و پارسوآ گذشت و بسوی « نامار » سرازیر شد. و در بین راه دژ کوهستانی «بوشتو» را درمرز«مانئا» و«پارسوآ»[77] وچند قلعهٔ دیگرمانئا-ئی (؟)[78] و پارسوآ-ئی[79] را تصرف کرد. ونامار را تارومار کرد وبآتش و خون کشید. در پایان این لشکر کشی جنگیان وی وارد ایالت آشوری «زاموآ» شدند.[80]

درشرح لشکر کشیهای ۸۲۷-۸۳۴ قبل‌ازمیلاد، اراضی مجاوردریاچهٔارومیه وپارسوآ تحت حکومت شاهکان بسیارقلمداد شده‌اند. بدینقرار: پادشاهی «اوپو»[6]

---

(۱) Magdubu Malxis (۲) Ualki (۳) Izirtu (٤) Xarrun

(٥) Šulusunu (٦) Upu .

(گیلزان) ، «او آلکی» (ماننا) ، «شولوسونو» (هارون) ، «آرتاسارو»[1](شوردیره) ، «نیك دیارا» (ایدا؟) ، «نیك دیما»[2] (؟) ، «نینی»[3](آریدو) ، وغیره . ولی سلطهٔ برخی ازاین پادشاهیها وظاهراً پادشاهی «او آلکا» و «نیك دیارا» رفته رفته بردیگران بسط می‌یافت وعوام تمام اراضی اطراف دریاچهٔ ارومیه وزاموآی داخلی را «کشور مانناها»ـ یعنی بنام قبیله‌ای که دریکی از آن سرزمینهامسکن داشت ـ میخواندند.[81]

ازدیگرسو لشکر کشیهای آشوریان با اینکه جنبهٔ غارتگری و کسب غنایم وبرده داشت درعین حال تااندازه‌ای بدین منظوربود که سرزمین منظوررا کاملاً تحت اطاعت در آورند تا وصول خراج از آن مقدور گردد . ولی تا آن زمان دراین طریق چندان موفقیتی کسب نکرده بودند . فقط درموارد نادر(مثلاً درمورد «شولوسونو» ، شاه «هارونا») موفق بوضع‌خراج دایم‌بر امارت یا «پادشاهی» می گشتند . دردیگرموارد پیشوایان و شاهکان محلی فقط هنگام نزدیك شدن لشکریان آشور هدایائی ارسال میداشتند وباحتی پنهان کردن دامهاومردم رادر کوهها‌ترجیح میدادند وحصارخشك وقلاع بی‌سکنه را برای غارتگران آشوری بجا می گذاشتند .

درسال ۸۶۷ق.م. درآشورجنگ خانگی جدّی آغازشده وفقط درسال۸۲۳ق.م. «شامشی ـ آداد»[4] پنجم پادشاه جدید آشور موفق شد مجدداً قدرت حکومتی واحد را درسراسرخاك پادشاهی مستقر سازد . درلوح نبشتهٔ وی بدین مناسبت گفته شده است که مرز شرقی آشور در عهد او از «شوردیرا» و «آریدا» می گذشته است ، یعنی ظاهراً ازدامنه‌های شرقی‌جبالی که ازسمت مغرب «ماننا» و«پارسوآ» را محدود می کرده ، ممتد بوده است . «ایشپوئینی» پادشاه اورارتوبهنگام جنگهای خانگی آشوربه کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه آمد وپادشاهی گیلزان را به اورارتومنضم ساخت و[82] ظاهراً شکست سختی به پادشاه «ماننا» وارد کرد ، زیرا که دردههٔ دوم قرن نهم

(1) (Šurdira) Artasaru (2) Nikdima (3) Ninni (4) Šamši - adad

قبل از میلاد بجای پادشاه «ماننا» «شارسینا»[۸۳] پسر «مکتیارا» (تیك دیارا) فرمانروای پادشاهیهای پیرامون دریاچهٔ ارومیه بوده است.

«شامشی ـ آداد پنجم» بمحض تثبیت وضع آشور لشکر کشی بسوی مشرق را تجدید کرد و یکی ازعلل این اقدام مقابله با اورارتوئیان بود. لشکر کشی سال ۸۲۱ ق.م.[۸۴] که طبق فهرست اسامی مردان سال آشوری[(۱)۸۵] علیه «سیگ ریس»[۸۶] بود، بسر کردگی سالار «موتار یس آشور»[(۲)] صورت گرفت.

این بار حریفان عمدهٔ آشوریان «شارسینا»[(۳)] و «ایشپوئینی»[(۴)] پادشاه اورارتو بودند. درالوح «شامشی-آداد پنجم» مذکور است که «مورتار یس ـ آشور» به «دریای بر آمدن خورشید» رسید: معلوم نیست که منظور دریاچهٔ ارومیه است یا دریای خزر (کاسپیان). ولی احتمال اخیر بصواب نزدیکتر است.[۸۷] آشوریان پنداشتند که وضع ایشان در پیرامون دریاچهٔ ارومیه بقدر کفاف استوار است و در سال بعد ۸۲۰ ق.م. لشکر کشی پردامنه‌ای علیه ماد بعمل آوردند. «شامشی ـ آداد پنجم» از کوه «کولار»[(۵)۸۸] گذشته، هدایای تقدیمی پادشاه «بوشکیه» (درجنوب دریاچهٔ وان) و «شارسینا» وقبایل «ماننا» و «سونبی یان»[(۶)] و «تئورلی یان»[(۷)] (که بعدها به ماننا ملحق شدند) وساکنان «پارسوآ» را اخذ و ازسرزمین مسّیان عبور کرده به بخش علیای «جغتو» رفت. وی دراین نقاط تعداد کثیری دام متعلّق به مسّیان را تصرّف کرد. جزواین دامها گذشته ازدامهای شاخدار خُرد و کلان وخران واسبان، تعداد زیادی شتران دو کوهان باکتریا که بتازگی درخاك ماد پدید آمده بودند وجود داشت[۸۹] (محتملاً این شتران همراه قبایلی بودند که از آسیای میانه بآنجا آمده

(۱) مردان سال، چون مبدأ تاریخی نداشتند سالها را بنام وقایع مهمه واشخاص بزرگ ونامی می‌نامیدند (مترجم)

(۲) Mutarris-aŠŠur (۳) Šarsina (٤) lŠpuini

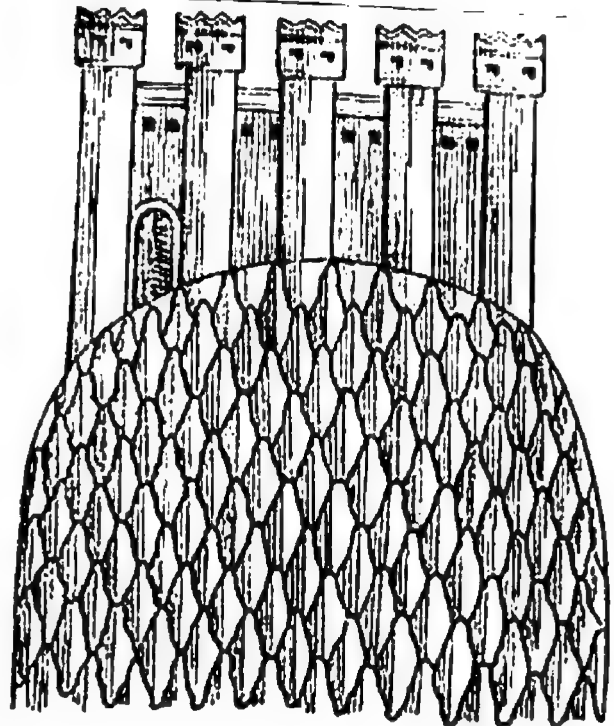
(٥) Kullar (٦) Sunbi (٧) Tourli

بودند) . دهکده‌ها و نقاط مسکون بسیار را آتش زدند . منّیبان تلفات زیاد دادند .
آنگاه آشوریان بکوهستان «کیزیل بوندا» که ناحیهٔ مجاور ارومیه را از سرزمین
ویژهٔ ماد جدا می کرد روی آوردند .

پس از آنکه آشوریان نخستین دژ کوهستانی ناحیهٔ مزبور را بتصرّف درآوردند [۹۰]
دوتن از پیشوایان «کیزیل بوندا» [۹۱] بمنظور جلب عطوفت مهاجمان تعدادی اسب
بارکش و عرابه برسم هدیه تقدیم کردند . ولی پیشوای سومی ایشان بنام «پیریشانی»ـ
که الواح آشوری ویرا بلقب «پادشاه کیزیل بوندیان» می‌خوانند ـ تصمیم گرفت
پایداری کند . همهٔ ساکنان «کیزیل بوندا» در دژ وی که «اوراش» نام داشت گرد
آمدند ولی آن قلعهٔ بسیار کهنه بود و قادر بمقاومت دربرابر محاصرهٔ آشوریان، که
با لوازم فنی عالی مجهز بودند ، نبود . «اوراش»(۱) ودیگر قلاع کوچك پیرامون آن
بتصرف آشوریان در آمد و بگفتهٔ ایشان ۶۰۰۰ مرد جنگی در پیکار کشته شدند و
۱۲۰۰ نفر باتفاق خود «پیریشانی» باسارت درآمدند . یکی دیگر از سران «کیزیل بوندا»
بنام «اینگور»(۲) اظهار انقیاد کرد و پادشاه آشور درقلعهٔ وی که به «سیبار» موسوم بود [۹۲]
لوحه‌ای بپا داشت و تصویر خویش و نبشته‌هائی بر آن منقور ساخت . ظاهراً در آن
زمان آشوریان درمشرق رودقزل‌اوزن بودند . راه بسوی سرزمین ماد گشوده شده‌بود.

چنانکه دیدیم درمحیط همسایگان غربی مادیها ـ درمیان آنانکه هنوزجزو
اتحادیه نشده بودند ـ اختلاف وسیاست سودجویانه و کوته‌نظرانهٔ برخی از شاهکان
حکمفرما بود وحال آنکه تودهٔ مردم درلزوم کوشش برای دفع دشمن متحد بودند .
برعکس ، خود مادیها ، ظاهراً ، تحت رهبری واحد پیشوای اتحادیه قبایل قرار ـ
داشتند . این شخص «هاناسیروکا» [۹۳] نام داشت ومقرّ وی دژ «ساک بیتو» [۹۴] بود . وی
خواست در کوههای پربرف البرز پنهان شود ولی «شامشی ـ آداد» مادیها را مجبور

(۱) Uraš (۲) Engur



۳۲- دژکوهستانی مادی . از روی‌نقش برجستهٔ آشوری در دور ـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق ۰ م

به‌پیکار کرد . بروایت لوح آشوری ، متجاوزان تلفات فراوان به مادیها وارد آوردند (۲۳۰۰ کشته) و ۱۲۰۰ نقطهٔ مسکونی وازآنجمله دژ «ساک بیتو» را ویران ساختند و ۱۴۰ سوار باسیری گرفتند . ولی پایداری مادیها درهم شکسته نشد و «مون سوآرتا» [96](1) «فرمانفرمای» آرازباش (ناحیه‌ای که ظاهراً نزدیك همدان قرارداشت) هنگامی که آشوریان در بازگشت از کوههای میان قزوین و همدان عبور می کردند [95] راه برایشان سدّ کرد . ولی باین دسته از مادیها ضربهٔ سختی وارد آمد (بموجب نبشتهٔ لوح ۱۰۷۰ تن کشته دادند) . عدهٔ کثیری را آشوریان به بردگی بردند و تعدادی دام برسم «هدیه» اخذ کردند .

قبایل ماد هرگزدچارچنین شکستی‌نشده بودند . این نتیجهٔ نفاق‌وپراکندگی وجنگهای داخلی بود . یأس وسرگشتگی ، ظاهراً ، مدتی میان حکمفرمایان ـ از ارومیه گرفته تا بیابان نمك ـ حکمفرما بود . ۲۷ یا ۲۸ تن ازفرمانفرمایان نواحی مختلف ماد وپارسوآ ، پیش ازآنکه پادشاه آشورازگردنهٔ کوه «کولار» به سرزمین خویش بازگردد ، هدایای فراوان باودادند .

لوح مزبور نام یك یك ایشان و سرزمینشان را ذکر می کند : نامهای جملهٔ نواحی مزبورقدیمی ومحلی‌است واین نکته دربارهٔ‌اسامی اکثرفرمانفرمایان‌نیزصادق

(1) Monsuarta

میباشد . ولی شاید نام برخی از ایشان نیز ایرانی باشد . بیشتر اینان فرمانفرمایان شرقی‌ترین نواحی میباشند .[۹۷]

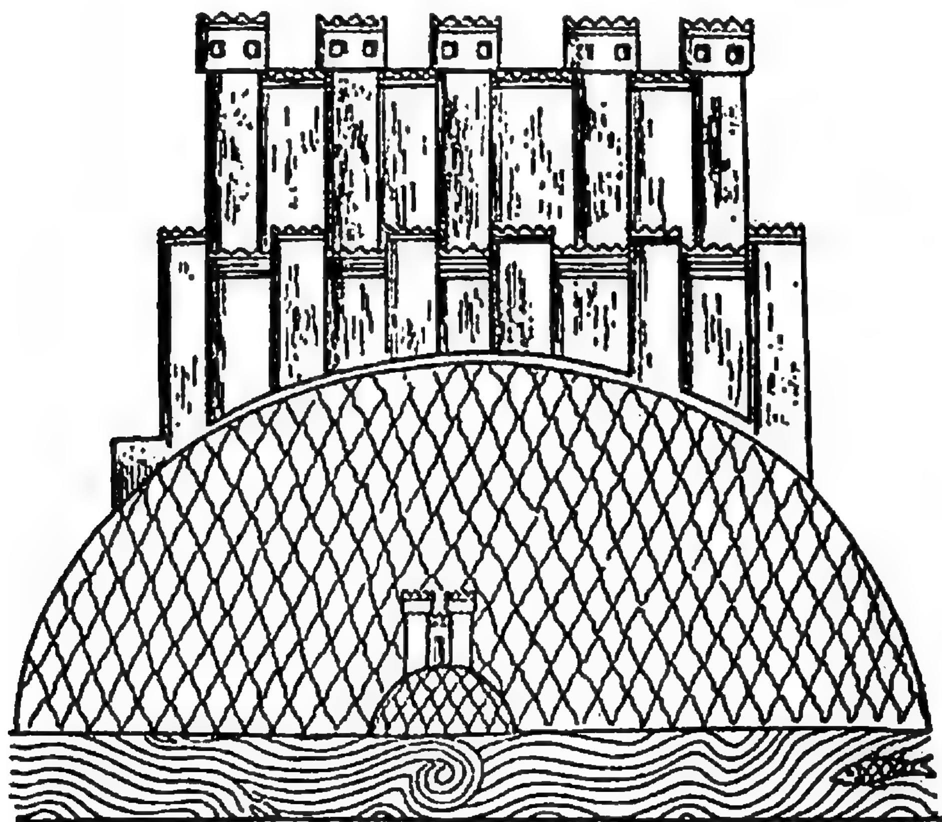
این لشکر کشی برای آشور از سه جهت اهمیت داشت : اولاً ، جلوگیری از امکان اتحاد میان مردم ماننا ومادها ازیکطرف و اورارتو که نیرو گرفته بود ، از طرف دیگر . ثانیاً غارت مردم و گرفتن بردگان . سوّم تدارك یك لشکر کشی علیه بابل ، که در آن زمان «نامار» را تحت فرمان وانقیاد خویش درآورده بود . عملیات جنگی بعدی (سال ۸۱۹ ق.م.) متوجه بابل بود وبیشتر درخاك «نامار» جریان یافت. آشوریان در سالهای بعد بامور داخلی بین‌النهرین سر گرم بودند ولی ماد را هم از یاد نبردند .

« شامشی ـ آداد پنجم » درسال ۸۱۰ قبل ازمیلاد درگذشت و« آدادنراری سوم» که کودکی خردسال بود وارث تخت و تاج آشور گشت . در واقع ملکهٔ بیوهٔ وی «ساموررامات»[۱] که در تاریخ بنام سمیرامید (سمیرامیس) مشهوراست امور ملك را اداره می کرد . حکومت یك زن ، درمیان اقوام پیرامون که به نظامات دوران پدر ـ شاهی خو گرفته بودند ، تأثیر عمیقی نمود و افسانه‌های فراوان در بارهٔ «سمیرامید» (سمیرامیس) یا «شامیرام» دیربازی زبانزد عموم بود وحتّی در عهد ما نیز دربعضی نقاط شایع است .[۹۸]

دردوران حکومت«سمیرامید» وپسراو« آدادنراری سوّم» که ازسال ۸۰۵ ق.م. مستقلاً برتق وفتق امورپرداخت (گرچه بعد از تاریخ مزبور نیز سمیرامید کماکان نقش‌مهمی‌بازی می کرد[۹۹])بارها علیه مادیها ومانّنائیها لشکر کشی شد : درسالهای ۸۰۹ و ۸۰۷ ق.م. (علیه ماننا) ، وسال ۸۰۶ (علیه ماننا) ، و سالهای ۸۰۰،۷۹۹،۷۹۷ (علیه نامرو) ، و سالهای ۷۸۸،۷۹۲،۷۹۳ . ظاهراً آشوریان قصد داشتند سرزمین ماد

(۱) Sammuramat

را کاملاً مطیع و منقاد خویش سازند . متأسفانه ما دربارهٔ این لشکرکشیها فقط از یادآوری فهرست واری که در «فهرست اسامی مردان سال» بعمل آمده و همچنین از یك نبشتهٔ رسمی که اندکی مشروح‌تر است اطلاعات مختصری در دست داریم.[۱۰۰]



۳۳ــ دژ مادی . از روی نقش برجستهٔ دورـشاروکین . پایان قرن هشتم ق . م .

سالنامه‌های «سمیرامید» و «آدادنراری سوم» بدست نیامده است . ازلوح مزبورچنین مستفاد می گردد که آشوریان در سال ۸۰۲ قبل از میلاد[۱۰۱] مدعی فرمانروائی بر «اللیپی»(۱)(نزدیك کرمانشاه) و«خارخار» و«آرازیاش»(درشمال همدان) و«مِسّی» کشور مادیها و«سراسر» گیزیل بوتدا و «مانئا»[۱۰۲] و «پارسوآ» و «آللابریا»(۲) (در قسمت علیای زاب کوچك) و «آبدادان»(۳) تا « آندیا »(۴) و دریای کاسپی (خزر) بودند[۱۰۳] اینکه نام «خارخار» و «آرازیاش» علیحده‌قید شده است ، نشان میدهد که چون درلوح سال ۸۰۲ق.م. از کشور ماد(مادای)(۵) سخن گفته می‌شود منظور نواحی

(۱) Ellipi (۲) Allabria (۳) Abdadan (٤) Andia (٥) Mâdâi

است که آنسوتر ازخطهٔ قزوین ودامنه‌های البرز قرارداشتند. وقایع بعدازسال۸۰۲ برما مجهول است. «سمیرامید» و «آدادنراری» بعداز آن تاریخ پنج‌بار بخاك ماد لشکر کشیدند. بگفتهٔ «کتسیاس» سمیرامید به نقاط دوردست مشرق ـ تا باکتریا ـ لشکر کشید وجنگ کرد. گرچه اعتماد بگفته‌های وی دشوار است ولی محتملاً تا حدّی روایت موثوقی را نقل کرده است، زیرا در فاصلهٔ سالهای ۸۰۲ و ۷۸۸ ق.م. آشوریان محتملاً پیشرفت مهمی بسوی مشرق کردند، گرچه گمان نمیرود باراضی اصلی باکتریا دست یافته باشند.

بهرتقدیر روایتی که دربارهٔ تسخیر ماد توسط «سمیرامید» و شوهراو درمیان خلق شایع بوده و کتسیاس نقل کرده است اساساً صحیح است گرچه مؤلف مزبور، برسم خویش، برآن پایه افسانهٔ طویلی ساخته وپرداخته است.[۱۰۴]

۳ـ تهاجم اورارتو

دوران حکومت «آدادنراری» باآغاز تهاجم «مینوآ» پادشاه اورارتوبه‌جنوب شرقی مصادف بود. باحتمال قوی «سمیرامید» و«آدادنراری» با پادشاه مزبور دوبار در «مانّنا» (در۸۰۷ و۸۰۶ ق.م.) وپنج بار درجنوب دریاچهٔ وان ـ در «خوبوشکیه» (در ۸۰۱، ۷۹۸، ۷۹۱، ۷۸۵ و۷۸۴ ق.م.) ویك بارِدردرهٔ علیای فرات (در۷۸۶ق.م.) پیکار کردند. «سالماناسار چهارم» جانشین «آدادنراری سوم» نیز از سال ۷۸۱ تا ۷۷۸ ق.م. با اورارتو در جنگ بود، ولی ظاهراً کامیاب نگردید[۱۰۵]. در آن زمان «اورارتو» برای آشور خطری جدّی بشمار میرفت: حتی در پایان قرن نهم قبل‌از میلاد[۱۰۶] اورارتوئیان «موساسیر»[(۱)] را در بخش علیای زاب بزرگ اشغال کردند و مستقیماً مرکزخاك آشور را مورد تهدید قراردادند ودرآغازقرن هشتم وارد قسمت علیای فرات گشتند[۱۰۷] محتملاً لشکرکشیهای «مینوآ» به«مانّنا» درپایان‌قرن‌نهم قبل‌از

(۱) Mussasir

میلادصورت گرفت وتعدادان لشکر کشیها کمتر ازدو نبود.[۱۰۸] پادشاه«اورارتو»قلعه‌ای را درخاك مانئا احداث ویا احیاء کرد(«مشتا»، «تاش‌تپه» کنونی ـنزدیك میاندوآب) ولوحی ازوی درآنجا باقی است که حاکی ازآن میباشد .

دراوضاع واحوال زندگی شرق قدیم عادةً ساختمان قلعه گواه برآن بود که سرزمین مورد نظر مبدل به حاکم نشین شده است . معهذا درقرنهای هشتم ونهم ق.م. درآشور و « اورارتو » هنوز رسم بود که حاکم یا جانشین پادشاه را برای حکومت بر ناحیه‌ای معین می کردند ولی پادشاهان محلّی را هم محفوظ و برقرار میداشتند . ظاهراً چنین وضعی درعهد «مینوآ» در «مانئا» پیش آمد ، زیرا از مدارك آتی‌الذکر معلوم خواهد شد که دولت «مانئا» کماکان وجود داشته .

«مانئا» درآغازحکومت «آرگیشتی‌اوّل» (از۷۷۹/۸۰ ق .م.) پادشاه«اورارتو» هنوزتابع «اورارتو»بود . طبق آنچه اصطلاحاً «سالنامهٔ خورخور»[(۱)] «آرگیشتی اوّل» نامیده میشود[۱۰۹] وی درنقطه‌ای واقع درجنوب«مانئا» ، یعنی درهمین سرزمین(ناحیهٔ «آرسیتا»[(۲)]،شهرهای «بوشتو»[(۳)] و«باروآتا»[(٤)])[۱۱۰] ، سه بار (درسالهای پنجم و ششم وهشتم سلطنت خویش ، یعنی بترتیب ۷۷۵ و ۷۷٤ و ۷۷۲ قبل ازمیلاد) پیکار کرد و و با لشکریان آشور تلاقی نمود و حتی وارد درهٔ رود دیاله و « تامار » ، کـه منابع «اورارتو» «بابیلو» (یعنی بابل) می‌خوانند ، شد . ازجنگ « علیه اورارتو ونامار » در « فهرست مردان سال » آشوری در ذیل وقایع سال ۷۷٤ ق .م. یاد شده است .[۱۱۱]

بنابراین درآن دوره «مانئا» هنوز دردست‌اورارتوئیان بود زیرا ایشان در «پارسوآ» و «نامار» جنگ می کردند وناگزیر می‌بایست دراراضی «مانئا» پایگاه داشته باشند. ضمناً این نکته را هم تذکردهیم که درسالنامه‌های آرگیشتی پادشاه اورارتو تا آن تاریخ ازانقیاد مانئا سخنی درمیان نیست .

---

(۱) Xorxor (۲) Arsita (۳) BuŠtu (٤) Baruata

معهذا اندکی بعد ماننا از اورارتو جدا شد. ظاهرا وحدت دولت و کشور «ماننا»، که بتمام نواحی مجاوردریاچهٔ ارومیه ـ باستثنای کرانهٔ غربی وشمالی آن ـ بسط یافته بود، درمبارزه با «اورارتو» استحکام و قوام یافت. دولت ماننا در برابر شاهان اورارتو مقاومت شدیدی ابرازداشت.[۱۱۲] برغم لشکرکشیهای خانمان‌برباده آرگیشتی‌اوّل ـ درسالهای۷۷۳ و۷۷۲ و۷۷۱ و۷۶۹ و۷۶۸(؟) ق.م.ـ ودولشکر کشی جانشین وی«ساردوری دوّم» (درآغازدههٔ‌پنجم قرن هشتم قبل‌ازمیلاد)[۱۱۳] اورارتوئیان دیگر نتوانستند «ماننا» را قطعاً مطیع ومنقاد خویش سازند.

بااینحال گاهی موفقیتهای جزئی نصیب ایشان میشد. مثلاً درسال ۷۷۵ ق.م. «آرگیشتی» موفق به تصرف «بوشتو» شد ودر ۷۷۱ ق.م. نواحی چندی را در مشرق دریاچهٔ ارومیه[۱۱۴] ودر۷۶۸ ق.م. (؟) «شهرشاهی»[۱۱۵] = شیمری‌خادیری»[(۱)] (شایدهمان «شوردیروه» که در منابع آشوری‌آمده است‌باشد؟) رامسخر کرد. اما این فتوحات «آرگیشتی» موقتی بود ومنجر به اشغال دایمی آن سرزمین نگشت. ولی «ماننا» در پایان دوران حکومت«آرگیشتی»،کاملاً تابع «اورارتو» شد زیرا که «ساردوری‌دوّم» پسرآرگیشتی‌باری دیگربه «نامار» («بابیلو» ـ ظاهراًدر۷۵۰ق م.)لشکر کشید.[۱۱۶] شاید نیرومندی مجدد «ماننا» با ضعف موقعیت «اورارتو» وتقویت آشور که مقارن با سلطنت «تیگلاتپالاسار سوّم» پادشاه آشور بود مربوط باشد. این پادشاه، چنانکه بعد شرح آن خواهدآمد، ظاهراً درطی نخستین لشکرکشی خویش علیه ماد(درسال ۷۴۴ ق.م.) با «ماننا» تماس‌عملیاتی داشت. بنظرمیرسد که «ساردوری» درهمان‌سال ناگزیر با«ماننا» ـ درخاك آن کشور ـ پیکار کرد وچنانکه درسالنامه مذکوراست[۱۱۷] پس‌ازاشغال دژ «داربو» (درکرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه؟) «آن سرزمین را به خاك خویش منضم ساخت».[۱۱۸] لشکرکشی‌های اورارتوئیان علیه «ماننا» بعدها ـ برأثر

---

(۱) Šimerixadiri

شکستی که از طرف « تیگلاتپالاسار سوّم » در سال ۷۴۳ ق . م . بآنان وارد آمد ــ متوقف گشت.

وقایع آغازقرن هشتم قبل‌ازمیلاد ازلحاظ‌تاریخ ماداهمیت فوق‌العاده داشت . درآن دوران که ماد هنوزبرای مبارزه با دشمن خطرناکی چون آشورمتحد وآماده نبود وامپراطوری نظامی آشور آن سرزمین را هدف چپاول و غارتگریهای منظّم قرارداده مرتباً قطعاتی از خاك آنرا منتزع مینمود ، تهاجم « اورارتو » منجر بایجاد حایلی ــ که از دریاچهٔ ارومیه تادرهٔ دیاله ، وتقریباً سرحد عیلام ، ممتد بود ــ میان آشوروماد گشت و بدین منوال ماد از اینکه تحت‌انقیاد آشور درآید نجات یافت . وچون خود اورارتوئیان ازلحاظ اقوام ماد بصورت بزرگترین خطر درآمدند ، مبارزهٔ آزادی طلبانهٔ «ماننا» (که‌قبایل مجاور دریاچهٔارومیه را دربر گرفته ومتحد ساخت) این خطر جدید را از قبایل جنوب و مشرق دور کرد .

سرانجام ، چون «اورارتو» باردیگر «ماننا» را بزیر فرمان درآورد و«ساردوری دوّم» مجدداً جسارت کرده به «بابل» (یعنی نامار دردرهٔ دیاله) حمله کرد ، رقابت میان دوامپراطوری کشور گشا ــ یعنی آشور واورارتو ــ به‌مردم «ماننا» وماد کومك کرد . شکست‌سختی که‌ازطرف‌لشکریان آشوری (تجدیدسازمان‌یافتهٔ) «تیگلاتپالاسار سوّم» درسال ۷۴۳ ق . م . به اورارتو وارد آمد بدعاوی اورارتو در مورد حکومت بر «ماننا» پایان بخشید ودوران رونق وشکفتگی دولت و کشوراخیرالذکر آغاز گردید ودرآن عهد ازحیث نیرو واهمیت چندان از«اورارتو» و «آشور» عقب نبود .

اطلاعات بعدی ما دربارهٔ «ماننا» مربوط بسال ۷۱۹ ق . م . است . ولی مطالب فراوانی درمنابع‌آشوری منقول است که احیای تاریخ دوران قبلی ــ دوران میمون زندگی‌آن کشوررا از۷۴۳ تا۷۲۰ق .م.ــ مقدور میسازد . ازروی‌آنچه«ماننا» دردورهٔ بعدازدست داد میتوان دربارهٔ آنچه دردورهٔ ماقبل دارا بوده است داوری کرد .

قلع و قمع «ساردوری دوم» که بدست لشکریان «تیگلاتپالاسارسوم» صورت گرفت بنا گهان «ماننا» رادررأس سرزمین آذربایجان کنونی ایران قرارداد. پادشاهی که در آن زمان در «ماننا» سلطنت می کرد (نمیدانیم که آیا اوهمان «ایرانزو» که درحدود سنهٔ ۷۱۸ قبل‌ازمیلاد درگذشته بوده است یانه) جربزه و جدیّت نشان داده ازوضعی که پیش‌آمده بود استفاده کرد. درنتیجه در دههٔ سوّم ودوّم قرن هشتم قبل‌از میلاد کشور «ماننا» ونواحی تابع آن، بهرتقدیر، تمام خطهٔ جنوبی دریاچهٔ ارومیه وبخش مهمّی ازدرهٔ رود قزل اوزن ونواحی جنوب آن وهمچنین کرانهٔ شرقی‌ارومیه را، لااقل، تا خط مقسّم‌المیاه بین ارومیه وارس[۱۱۹] وشاید نواحی دیگری راهم‌شامل بود: مرزهای شمال شرقی وبویژه شمالی وشمال غربی «ماننا» برای ماروشن نیست.

بدیگر سخن اراضی «ماننا» و نواحی تابع آن بتقریب با آنچه در آینده ماد آتروپاتن نامیده شد وآذربایجان کنونی ایران قابل انطباق است.

۴ـ دولت «ماننا» وسازمان آن

مدارک چندی دربارهٔ سازمان اجتماعی ودولتی ماننا دردست است[۱۲۰] ساکنان «ماننا»، مانند دیگرنواحی، بیشتر بدامداری اشتغال میورزیدند (بپرورش گوسفند ودامهای بزرگ شاخداروا سب و خر و تا حدّی شتران دو کوهان می‌پرداختند)[۱۲۱]. معهذا در هیچیک ازبخشهای سرزمین ماد آینده زراعت، درردیف دامداری، چنان اهمیتی را که در ماننا واجد بوده نداشته است. مثلاً هنگام لشکرکشی «سارگون دوّم» به «اورارتو» درسال ۷۱۴ ق.م. اهالی ماننا آرد و شراب عساکر آشور را تأمین کردند[۱۲۲]. درگزارشهای جنگی «سارگون دوّم» بارها در مورد نواحی متنازع فیه میان «اورارتو» و «ماننا» ازتولیدات کشاورزی نواحی مزبور سخن رفته است[۱۲۳]. در تورات‌ازنوعی گندم‌یاد شده است بنام «می‌نیت»[(۱)] که‌میتوان «مانّنائی» تعبیر کرد[۱۲۴]

(۱) Minnit

(گرچه ممکن است این کلمه از نام جماعت «می نیت» درماوراء اردن مشتق باشد)[۱۲۵] درشهر «تیر» (یاصور) که ازبلاد فنیقی بود این نوع گندم دادوستد میشد و آنرا در سرزمین یهود واسرائیل می‌خریدند. ازاین کالا درردیف اسبان طوغارما (ارمنستان صغیر) وعاج وآبنوس که درآسیای صغیر و جزایر دریای متوسط ـ مدیترانه ـ (؟) بفروش‌میرسید ومصنوعات‌پیشه‌وران سوریه وشراب دمشق وغیره‌نام‌برده شده‌است[۱۲۶].

درمانئنا پیشه‌ها ـ و بطور کلی درزاموآ ـ چنانکه پیش گفته‌شد (صفحهٔ ۲۰۱ـ۲۰۵)ـ بسیارترقی کرده بود. گنجی که بتازگی‌در زیویه نزدیك سقز کشف شد،ازچیرەدستی استادان مانئنائی ـ (ازقرن نهم تاهفتم قبل‌ازمیلاد) درهنرنمائی برروی آهن حکایت می‌کند (دراین باره به باب ششم رجوع شود.)

جامعهٔ «مانئنا» سازمان قبیله‌ای را تا حدّ معتنابهی حفظ نموده بـود. این نکته جالب است که متون اورارتوئی‌دولت مزبوررا «کشورمانا» (مانا ـ نی‌ابانی)[(۱)] می‌خوانند ولی منابع آشوری تقریباً همیشه آنرا «کشور (قبایل) مـانئنائی» مینامند (مآت مانئنائی).[(۲)۱۲۷] آثار باقیه از آشوریان، گذشته از مانئنا ـیان از بسیاری قبایل دیگر نیز که جزو کشور مانئنا بودندنام می‌برندازقبیل «تداورلیان»[(۳)] مسّیئیان[(٤)]، دالی‌ئیان[(٥)]، سونبی‌ئیان،[(٦)] کومُوردیان[(۷)]. درمانئنا بقایای‌فراوان از دوران جماعت بدوی درزندگی ورسوم مردم وجود داشت‌ومردم هنوز ـ برخلاف دیگر کشورهای شرق باستانی ـ درحیات اجتماعی‌بافعالیت تمام‌شرکت می‌کردند. بعدها،چنانکه بنظرخواهد رسید، در مانئنا مردم علیه یکی ازشاهان‌آن کشورشورش کردند واین درتاریخ مشرق زمین ـ درآن عصر ودوران پدیده‌ای بی‌نظیر بود زیرا آنچه غالباً درآنجا وقوع می‌یافت تبدّلات درباری توأم با اعمال زوروتوطئه‌های حرم

---

(۱) Mana–niobani (۲) Mât mannâi (۳) Teurli (٤) Mec(c)i
(٥) Dali (٦) Sunbi (۷) Kumurdi

ویا عصیان بزرگان ولشکریان بود نه شورش مردم. مطالبی نیز دربارهٔ شورشهای مردم علیه ستمگران بیگانه در دست است. امّا بر افراشتن علم عصیان علیه ستمگران خودی حاکی ازچنان فعالیت اجتماعی و تعاون درونی عامّه مردم است که دیگر اقوام، بسبب برخی شرایط تاریخی جامعهٔ بنده‌داری شرقی، در آن زمان فاقد آن بودند.

فقدان فشار بر آزادمردان نیز در خصوصیات سازمان دولتی ماننا مؤثر بود. ظاهراً پادشاه ماننا امور ملك ودولت را با استبداد رأی اداره نمی کرد وفعال مایشاء نبود بلکه قدرت شورای شیوخ محدودش می نمود. طبق متن نبشتهٔ «سارگون دوم»[۱۲۸] پادشاه آشور: شاه ماننا «شخصاً باتفاق بزرگان و شیوخ ومشاوران وخویشاوندان و حکّام وسرانی که کشور وی را اداره می کردند» درمرز به پیشواز او آمد. آنگاه شاه «ماننا» پیش ازآنکه «سارگون» عملیات جنگی را آغاز وحرکت کند تقاضا کرد که بخاطر توهین‌هائی که بوی شده انتقام گرفته شود ودر این مورد هم تقاضای خویش را «باتفاق مشاوران بزرگ کشور خود» بعمل آورد[۱۲۹]. منظورهمان سازمانی است که درآغاز تاریخ جامعهٔ طبقاتی وجود داشته و شورای شیوخ نامیده میشد و ظاهراً از بقایای سازمان جماعت بدوی بود ولی واقعاً چون سلاحی برای اعمال فشار وتجاوز طبقه‌ای برطبقهٔ دیگر ازآن استفاده میشد و سلف «بوله» یونانیان و «سنا» ـ ی رومیان شمرده میشد. متن نبشتهٔ «سارگون دوم» در بارهٔ ترکیب سازمان مزبور نیز توضیح وافی می‌دهد، زیرا که «مشاوران کشور او» که درمورد ثانی مذکور است مسلّماً همان «شیوخ و مشاوران وخویشان وحکّام وسرکردگان» هستند که درمورد اول ذکرشده است. «بزرگان» یعنی اعیان کشور ماننا که در شورای شیوخ عضویت داشتند عبارت بودند از متشخصان اصیل وپیشوایان و سران محلّی و کسان و خویشاوندان شاه وحکّام، که البته ازمیان اعیان اصیل محلّی و کسان شاه انتخاب می‌شدند[۱۳۰].

بنابراین می‌توان گفت که دولت ماننا مرحلهٔ نخستین جامعهٔ طبقاتی بود که شاه وشورای شیوخ ـ مرکب از بزرگان اصیل ـ متفقاً آنرا اداره می کردند وعامهٔ مردم آزاد که باحکومت خاندانهای عمده درمبارزه‌بودند، هنوزفعالیت‌قابل‌ملاحظه‌ای ابراز میداشتند.

دولت ماننا بایالات (بزبان آشوری «ناژه»[1]) زیرتقسیم‌میشد: «سوریکاش»[2] ناحیهٔ سقز کنونی (؟)، «مسّی» ـ بخش علیای رود جغتو، «اوئیشدیش»[3] ـ کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه، «آرسیانشی»[4]، «ارشته یانا» وغیره. ظاهراً حکّام یا «جانشینانی» (شاکنو)[5]، که در منابع آشوری از ایشان سخن گفته شده، در رأس این ایالات قرار داشته‌اند. بظنّ قوی حدود ایالات مزبور ـ تاحدّ زیادی ـ همان‌حدودقلمرو قبایل‌بود. «کدخدایان ـ یاصاحبان دهکده‌ها» (بزبان آشوری: «بل‌آلی»[6] ـ میتوان خط اندیشه نگاری «ایدئوگرام» را «هازانو»[7] نیزخواند که بمعنی «کدخدای جماعت» است.) از سیماهای خاص اداره ئی ماننا بشمار میرفتند ودر اتحادیهٔ قبایل ماد نیز از ویژگیهای مهم آن شمرده میشدند. بدین سبب دربارهٔ این اصطلاح مشروحتر سخن گفته خواهد شد. عجالةً بدین اکتفا می‌شود که مقصود پیشوای قبیله یا رئیس جماعت عشیرتی و یا ارضی است (یعنی پیشوای مردمی که در محدودهٔ معینی سکونت داشته باشند نه قلمرو قبیله).

شکّی نیست که بردگی در ماننا رایج بود وبا مطالعهٔ سطح عمومی تکامل آن اجتماع بوجود آن می‌توان پی برد. فرهنگ وتمدّن مادی کشور ماننا، بطوریکه از اشیاء گنج مکشوف در سقّز بر می‌آید درهمان سطح تمدّن «اورارتو» قرارداشت واز اینجا می‌توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آندو نیزهمانندبوده‌اند.

(۱) Nagê (۲) Surikaš (۳) UiŠdiŠ (۴) ArsianŠi (۵) Šaknu
(۶) Bel-âli (۷) Hazânu

جامعهٔ « ماننا » را می‌توان منسوب بدوران بدوی‌برده داری‌شمرد. حدس زده میشود که بردگی درآن جامعه تکامل ورونق چندانی‌نیافته بود وغالباً، بظنّ قوی ، ازحدود بردگی پدرشاهی وخانگی تجاوز نمی کرد . باری سازمان جامعهٔ ماننا درقرن های هشتم وهفتم قبل از میلاد چنین بود .

۵- آغاز پیدایش دولت در سرزمین اتحادیهٔ ماد .

ماننا چندان نیرومند نبود که قبایل جنوب شرقی را در زیر لوای قدرت خویش متّحد سازد ونه تنها از تجاوزات اورارتو بلکه لشکرکشیهای آشوریان نیز بخاك ماد ممانعت بعمل آورد . مرحلهٔ رونق وپیشرفت اتحادیهٔ ماد مصادف بادوران مبارزهٔ شدید ماننا علیه « اورارتو » بود ـ مبارزه‌ای که بخاطر آزادی خویش بعمل آورد واز سال ۷۸۸ ق . م (آخرین لشکرکشی سمیرامید و« آداد نراری » سوم بخاك ماد) تا ۷٤۵ ق . م ـ یعنی تا آغاز تجاوز جدید آشور ـ دوام داشت . براثر تفوق آشور بزیان اورارتو ، ماننا توانست قد راست کند ولی این‌تفوق خطری بسیار جدّی برای اتحادیهٔ قبایل ماد ایجاد کرد و « ماننا » درآن‌زمان برفع آن قادرنبود . از آغاز جلوس « تیگلاتپالاسار سوّم » بر تخت سلطنت آشور ، که منجر بشکست « اورارتو » شد وبرونق موقت دولت « ماننا » کومك کرد ، دوران سخت تجاوزات جدید آشوریان بسرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد شروع شد .

منابع آشوری اسامی ده‌ها تن از امیران سرزمین ماد را نقل می کنند ، ولی هیچیك ازایشان درمیان دیگران شاخص نشد .

ظاهراً بعدها دو دورهٔ تجاوزات آشور ـ اوّلی لشکرکشی از ۸۳٤ تا ۷۸۸ و دوّمی از۷٤٤ تا ٦۷۸ ق.م. ـ در روایات شفاهی وفرهنگ عامه‌بصورت تجاوز واحدی درآمد وبانام وشخصیت وسیمای زنی‌جنگاور ـ یاملکهٔ«سمیرامید» ـ مربوط گشت . درروایات مادی این نکته بوضوح تمام محفوظ مانده است که پس‌از تعرضات آشور

دوران استقلال آغازشد که بهر تقدیر بر تأسیس دولت ماد مقدّم بود . این روایت را هرودوت برای ما محفوظ داشته است و « کتسیاس » نیز با تحریفاتی نقل می کند .
هرودوت چنین مینویسد (۹۷-۱/۹۶) : «آشوریان درطی پانصدوپنجاه سال درآسیای علیا[۱۳۱] حکمرانی کردند[۱۳۲] . و نخست مادها از اطاعت ایشان سرپیچیدند و بخاطر آزادی خویش با آشوریان جنگیدند وظاهراً مردانگی‌ها کردند وخودرا ازقیداسارت آزاد نمودند . پس‌ازآن دیگراقوام نیز به مادیها تأسی کردند ... میان مادیها مرد خردمندی وجود داشت بنام «دیوك» پسر «فرائورت» . این «دیوك» عاشق حکومت انفرادی بود وبشرح زیرعمل کرد : مادیها (در آن زمان) دردهکده‌ها میزیستند .[۱۳۳] او که پیشترهم دردهٔ خویش محترم بود - گرچه میدانست که بیداد باعدل در پیکار است - بهتر وبیشتر ازپیشترعدالت را مرعی داشت وحال آنکه در سراسر خاك ماد بی‌قانونی حکمفرمابود . مادیهای ساکن دهکدهٔ وی چون رفتاراورا دیدند بداوریش برگزیدند ... وچون دزدی وبی‌قانونی دردهکده‌ها ازپیشتر بیشترشد ، مادیهادریکجا گرد آمدند ونطقها ایراد کردند وازماجری سخن گفتند[۱۳٤] تایکدیگرراراضی کنند که ازقدرت سلطنتی (بازیلوستای[۱]) اطاعت کنند .»

بارها گفته شده است که در اینمورد جریانی پیچ در پیچ و طولانی ، بشکلی ساده‌لوحانه ، در تاریخ دوران زندگی و فعالیت شخصی واحد مجسّم گشته و معهذا وضع جامعهٔ مزبور قبل‌ازایجاد دولت دراین تجسّم بنحوی که بحقیقت نزدیك است نشان داده شده است : «دهکده‌های» مستقل (کومه)[۲] ، تفاوت درسطح مالی افراد ، مبارزهٔ «همه‌برضد همه» ، دزدی‌اموال ، وجود مأمورانی که هنوزانتخابی‌بودند ، ولی هم‌درآن‌عهد به ایجادِ قدرت سلطنت تمایل داشتند ، اجتماعات مردم وغیره[۱۳۵] . ولی تصویری که هرودوت رسم کرده به بهترین وجهی بابخشی از تاریخ ماد مطابقت دارد

(۱) Basiloueslhai (۲) Komè

و آن سالهای بعدازپایان حاکمیت آشوریان (سال ۷۸۸ق.م.) و قبل‌ازایجاددولت ماد (که درحدود سنین هفتاد قرن هفتم قبل‌ازمیلاد صورت گرفت) میباشد وبنظرمیرسد که به‌نکتهٔ فوق توجه نشده است. دقیق‌تر بگوئیم، دوره‌ای که هرودوت بشرح آن پرداخته، محتملاً دورهٔ ماقبل آغازفتوحات جدید آشور در ۷۴۴ ق.م. بوده که در روایات شفاهی فراموش شده ودرذهن مادیها با زمان تجاوزات آشوردرعهدسمیرامید مخلوط گشته است.[۱۳۶]

دیدیم که اگرتاریخهای مذکور در اثرهرودوت را بلاتغییرقبول کنیم، آغاز حکومت «دیوک» را میتوان سال ۷۲۷ ق.م. شمرد (و بحساب دیگر[۱۳۷] ۶۹۹ ق.م.). ولی وضع دوران سلطنت «دیوک» درنوشته‌های هرودوت باتصویری که منابع آشوری ازآن زمان -۶۷۵-۷۴۵ ق.م.- رسم می کنند چندان مغایرت دارد که بعضی مورخان ناگزیر گواهی هرودوت را رد کرده‌اند. معهذا برای این خرده گیری مفرط مبنائی وجود ندارد. واگرچنانکه اکثر محققان معتقدند، بگوئیم که روایت مذکور دراثرهرودوت وقایعی را که دردوران یك سلسله وقوع یافته درمدت محدود سلطنت سرسلسله متمرکز ساخته است، صحیح‌ترخواهدبود. بطوریکه پیشتر تذکرداديم سالهای ۶۷۵-۷۴۵ق.م. که روزگارسخت سرزمین ماد بود درروایات مزبور منعکس نشده است. بدین سبب شاید ازفهرستهای اسامی شاهان دیوکی یا دیوکیان نامی افتاده باشد (دراین‌باره به مطالب بعد رجوع شود). بهرتقدیر، با درنظر گرفتن تحریفی که در روایات شفاهی مشهود است، حق داریم زمان سلطنت دیوك را اندکی عقب برده در فاصلهٔ میان سالهای ۷۸۸ و ۷۴۵ ق.م. قراردهیم.

این انتقال زمان، چون مورد تأیید منابع آشوری نیز میباشد، موجّه است. طبق منابع مزبوردرسال ۷۱۵ ق.م. شخصی بنام «دایائوکو» بدست آشوریان اسیرشد وبه سوریه تبعید گشت (بهبعد رجوع شود). علی‌الرسم معتقدند که «دایائوکو» همان

«دیوك» است که نام وی در کتاب هرودوت آمده. [۱۳۸]

اگر بیاد آوریم که هرودوت مدت حکومت دیوك را ۵۳ سال (یا پنجاه سال؟) ذکر می‌کند، می‌بینیم که آغاز سلطنت او را میتوان بتقریب سال ۷۶۷ ق.م. شمرد واین خود بانظرات بالا کاملاً موافق است. معهذا باید امکان این نکته را هم درنظر گرفت که ۵۳ سال حکومت دیوك بگفتهٔ هرودوت (این رقم برروی هم تقریبی است به صفحهٔ ۲۴ - ۲۵ رجوع شود) شامل مدّت سلطنت پادشاهی که مؤلف مزبور ازقلم انداخته است - وباید درفاصلهٔ حکومت دیوك وفرائورت قرارش داد - نیزمیباشد. از آنجائی که آغازحکومت فرائورت - چنانکه خواهیم دید - محتملاً درحدود سال ۶۷۳ ق.م. بوده است، ممکن است سلطنت دیوك اندکی دیرتر - وبعدازلشکر کشی «تیگلاتپالاسارسوّم» - شروع شده باشد واتحاد مادها و گرد آمدن ایشان بدور دیوك رانباید نه‌تنها نتیجهٔ لزوم حکومت مقتدری برای رتق‌وفتق‌امورداخلی جامعه(بدیهی است که این ضرورت برای طبقهٔ حاکمه‌ای که پدیدآمده بود وجود داشت) دانست بلکه درعین حال این گرایشی بود برای کسب امنیت خارجی بیشتر.

این‌مسلّم است که دیوك نمیتوانست - برخلاف آنچه هرودوت نوشته - پادشاه سراسرماد باشد. وی فقط یکی‌ازفرمانفرمایان کوچك ومتعدّد مادی بود وبس. ولی درخشش‌تاریخ‌اخلاف برسیمای‌اوپرتوافکنده ومنعکس‌شده است. اوحتّی‌فرمانروای مستقل یك ناحیهٔ بزرگ هم نبود. منبع آشوری دروقایع سال ۷۱۵ ق.م. «دیوك» را «حاکمی از جانبماننا» (شکین مات ماننائی)[۱][۱۳۹] میخواند. وحال آنکه متون آشوری در دادن لقب پادشاه باین وآن کرامت خاصی نشان میدهند.

بسیارمحتمل است که درآغاز امر دیوك بعملی سنجیده و بخردانه دست زده دولت ضعیف و کوچك وجدید خویش را تحت حمایت ماننا که درآن زمان قدرتی

---

(۱) Šakin mât mannâi

بسزاداشت قرارداده . ولی بعد کوشید کاملاً مستقل گردد و بدین منظور با «اورارتو» عقد اتحاد بست وچنانکه خواهیم دید ، همین اتحاد موجب سقوط وی گشت .

محل سلطنت دیوك برما مجهول است . ولی چون وی ازطرف ماننا حکومت داشت حدس زده میشود که قلمرو وی باسرزمین ماننا مجاور وهمان سرزمینی بود که منابع آشوری «مادای» (بمعنی محدود کلمه) میخوانند (دردرهٔ قزل اوزن) . معلوم نیست که آیا «اکباتانا» ـ چنانکه هرودوت می گوید ـ درزمان دیوك مرکز پادشاهی بوده است یانه ـ چنانکه پیشتر گفتیم (صفحهٔ ۱۲۰) مهمترین راههای کاروان‌رو دراکباتانا تلاقی می کردند. اکباتانا قلب ماد قدیم بشمار میرفت وبالطبع ممکن بود آنجارا برای مرکز سیاسی کشوربرگزیده باشند . عادةً معتقدند که اصطلاح «اکباتانا» بمعنی «محل تجمع»[۱۴۰] «بازارمکاره» یاچیزی نظیر آن است . ولی بنظرما این احتمال نیز (بخصوص دربرتو داستان هرودوت) وجود دارد که جلسات عمومی اتحادیهٔ قبایل دراین نقطه منعقد میشده است ودریکی ازآن جلسات دیوك برهبری اتحادیهٔ مزبور انتخاب شد ودر عین حال بسمت «داوری» جماعت خویش ، در «درهٔ قزل اوزن» ، نیز باقی ماند .[۱۴۱]

با اینکه روایات شفاهی (منقول توسط هرودوت) حصول وحدت ماد را درآن دوران ذکرمی کند ، چگونه درعین حال «ایالات» کوچك ومستقلی ـ که وجود آنها را منابع موجود نیز تأیید کرده‌اند ـ بحیات خویش ادامه میدادند ؟ چگونگی این پدیده وپاسخ این پرسش را درشرح فوق میتوان یافت وتوجیه کرد . بالطبع ممکن است آشوریان دیوك راکه فرمانفرمای ایالتی کوچك وحاکم منصوب ازطرف «ماننا» بود پیشوای همهٔ مادها نمیدانستند .

مطالب روایات مادی در بارهٔ ساختمان اجتماعی ماد ، قبل از دیوك و درزمان وی ، که در تألیف هرودوت منقول است با مندرجات منابع آشوری و اوستا تکمیل

میشود. چنانکه پیشتر گفتیم اگر اوستا بالتمام در آسیای میانه تدوین نشده، فقط ممکن است در اقصای مشرق ماد پدید آمده باشد. ولی قدیمترین بخشهای اوستا، یعنی سرودهای گاتا و «یسنای هفت فصل» و «یشتها» که منثور است اوضاع وشرایطی را مجسّم می‌سازد که بی‌شك بطور کلّی ویژهٔ قبایل اسکان یافتهٔ ایرانی در آغاز هزارهٔ اوّل قبل‌ازمیلاد بوده وبالنتیجه میتواند لااقل وضع «آریزانتها»[۱] را روشن سازد. ضمناً ازمقابله با منابع آشوری پیداست که قائل شدن حدّی میان شرایط زندگی اجتماعی قبایل ایرانی‌زبان و قبایل محلی کوتی ـ لولوبئی زبان (کاسپی) امری بس دشوار است. تقسیم جامعه بسلسلهٔ مراتب معین از سنن خاص اوستائی است که از سازمان جماعت بدوی سرچشمه می گیرد ولی درقوانین دینی مسجل گشته ودرادوار بعدی نیز محفوظ مانده است و عبارت است از تقسیم به دمانا Dəmāna ، ویس Vis ، شویثر Šôiϑra دهیو Dahyv ، (در گاتها)[۱۴۲] یا نمانا nmāna ، ویس Vis ، زنتو Zantu ، دنگهو Danhu ، (در خرد اوستا).[۱۴۳] خواهیم دید که این تقسیم بندی از ویژگیهای ماد هم میباشد وبنا به منابع آشوری وهرودوت درمورد پارس هم صادق است. براثر تجزیه وتحلیل این اصطلاحات میتوانیم دربارهٔ وضع اجتماعی آن زمان استنتاجهائی بعمل آوریم.

۱ـ «نمانا» بمعنی خانه ومسکن است ولی «خاندان وخانواده» هم تعبیرمیشود، یعنی خانوادهٔ پدرشاهی که بردگان را هم شامل است. در رأس آن پیر یا «پدرشاه» ویا «خانه‌خدا» قرار دارد (نمانوپاتی، نمانی Nmânôpati, Nmânya). در کتاب هرودوت «ائیکیا» Oikia[۱۴۴] ترجمهٔ واژهٔ «نمان nmana» است و معنی آنرا دقیقاً میرساند. کلمهٔ پارسی باستانی «مانیی Maniya» ـ که باردیگر از آن سخن خواهیم گفت ـ نیزاز همان ریشه است. در کتیبهٔ داریوش اول پادشاه ایران دربهیستون گفته شده‌است که او

---

(۱) Arizant

Abičaris Gaiϑānča Maniyamča Viϑbišča[۱۴۵] را که گئومتای مغ گرفته بود به مردم جنگی باز گرداند. این اصطلاح مدتها مورد بحث مفسّران بود. گرچه تقریباً همه متفق بودند که معنی «Abičariš» : «مرتع» است و gaiϑā «اموال»، «دام» میباشد.[۱۴۶]

در این اواخر دو تفسیر برای کلمهٔ Māniya بعمل آمد: یکی از طرف و. اُ. تیورین[۱۴۷] ودیگر توسط ای. گرشویچ[۱۴۸]. هردو تفسیر دراین نکته متفقند که در اسناد اقتصادی مربوط به قرن پنجم قبل ازمیلاد که دراستخر یافت شده کلمهٔ کورتش (Kurtaš) بسیار تکرارشده است و در کتیبهٔ بیستون این واژهٔ ترجمهٔ عیلامی لغت پارسی باستانی مانی (Māniya) میباشد. بگفتهٔ و. اُ. تیورین[۱۴۹]: «کورتش-ها (Kur-taš) ـ ی خارج ازاستخر، باشرایط خاص کار که برای ایشان وجود داشت... ظاهراً نیروی کارگری خانوادههای کشاورزان و شبانانی را که مستمند شده ولی هنوزتمام وسایل تولیدرا ازدست نداده بودند ودرجماعت خود «ویثاپتی» (Viϑāpatiy) ـ سهم‌زمین ـ داشتند، تشکیل میدادند... اگر، خود رئیس خانوادهٔ کورتش نمیشد... مانیام Māniyam او.... یعنی «اهل خانهٔ» او، یااعضای خانوادهاش، اغلب اقتصاداً کورتش Kur-taš میشدند... » وغیره.

دراینجا دربارهٔ اینکه نظر و. اُ. تیورین راجع به ساختمان اجتماعی جامعهٔ باستانی پارس تاچه حد مقرون به حقیقت است گفتگو نمی کنیم. و بعدازآن بحث خواهیم کرد. بعقیدهٔ و. اُ. تیورین کلمهٔ فارسی باستانی مانی Māniya بمعنی «اهل خانه» ومتعلقان به «خانه وخانواده» یا مانا Māna است («نمانا» و «دمانا» ـ ی «Nmāna,dəmāna» اوستائی) واین نکته دراینجا برای ما حایزاهمیت است.

«ای. گرشویچ» نظر دیگری دارد و وجه اشتقاقی را که «کامرون»، ناشر کتیبههای استخر برای واژهٔ کورتش Kurtaš (ازپارسی باستانی کرتا Krta ـ کرده ـ یا «کرتار» Krtar، کرتا Krta «کننده») پیشنهاد میکند مردود میداند وبنحوی

مستدل ثابت میکند که این کلمه واژهٔ پارسی قدیم «گردا Grda » [۱۵۰] واوستائی گردا Gərəda ـ بمعنی «خانه» مشتق است که کاملاً با مانی ـ Māniya مشتق از مان Māna ـ بمعنی خانه مطابق می باشد. گرشویچ گفتهٔ «بیلی» را شاهد آورده خاطر نشان میسازد که درزبان تخاری کلمهٔ «مانیه» Mânye (حالت اضافه جمع) با «بردگان» اززبان ایرانی بوام گرفته شده است و اصطلاح «مانیا Māniya و کورتش Kurtaš را با واژهٔ یونانی اویکتس Oiketês «بردهٔ خانگی» مطابق میداند.

بهر تقدیر هر دو معنی را می‌توان در این واژه جمع کرد. همچنانکه کلمهٔ لاتینی «فامیلیا» (Familia) نه تنها زن وفرزندان وزنان فرزندان بود بلکه بردگان رانیزشامل بوده، واژهٔ ایرانی دمانا، نمانا، مانا Dəmana, Nmāna, Māna نیزلااقل در آغاز شامل هم این و هم آن بوده است. بعقیدهٔ و. ا. تیورین بکار واداشتن کورتش (Kurtaš) بنفع پادشاه مبتنی بررسم بیغار جماعت دهکده بوده است. ولی چنانکه از موارد متشابه در جامعه‌های باستانی شرقی مستفاد میگردد بیغار وکار اجباری ازوظایف همه بود نه فقط اعضای فقیر جماعت. منتهی توانگران بردگان خویش را به بیغارمیفرستادند ومستمندان اهل‌خانه را. درهردوصورت‌این‌کارگران بیغارکش را ممکن بود باواژهٔ مشترك مانیا Māniya (اهل خانه) «اعضاء خانواده» بخوانند. امّا راجع به گئوماتا[۱] مغ ـ برخلاف عقیدهٔ و. ا. تیورین ـ شکی‌نیست که وی از افراد جماعتهای روستائی اعضای خانوادهٔ ایشان را نگرفته وجدا نکرده بلکه بردگان وشاید اموال خانوادگی آنانرا تصاحب می کرده است.

بنابراین ترجمهٔ کلمات Abičariš gaiϑamča maniyamč aviϑbišča رابظن‌غالب باید مربوطبدان دانست که شکل دستوری Viϑbiš [۱۵۱] راچگونه‌تعبیر کنیم ـ بمعنی «مرتع، اموال منقول (دامها) اهل‌خانه» [۱۵۲] و با نقاط مسکون ودهکده ویا بمعنی

(۱) Gaumâta

« مرتع واموال منقول (دامها) واهل خانه و (دراینصورت) درنقاط مسکون » [۱۵۳]

عجالةً واجد اهمیت است که نظر بمراتب فوق درپایان قرن ششم قبل ازمیلاد اموال پارسیان بطورکلی عبارت بود ازمراتع و دامها و شاید عده‌ای برده. مزارع و باغها و مؤسسات زراعتی بخش اصلی و خاص اموال یك فرد پارسی را تشکیل نمی‌داد ولااقل درزمان پیدایش اصطلاح فوق چنین بود [۱۵۴]. پیشه‌های تخصصی نیز چندان رواجی در(پارس) نداشت. [۱۵۵]

وضع مردمی که در اوستا ازایشان یاد شده نیز تقریباً چنین بود. و در اینجا هم دامداری مردم اسکان یافته وبخصوص پرورش دامهای بزرگ شکل اصلی تولیدات بود [۱۵۶]. ولی از زراعت وتأسیسات آبیاری نیز اطلاعات وسیع داشتند. [۱۵۷] اعضای عادی جماعت در خرد اوستا بنام واستری ـ فشوینت Vastrya–Fšuyant « دامداران ـ کشاورز» خوانده شده‌اند [۱۵۸]. از دیگرسو دومین تقسیم اجتماعی کار ـ یعنی تجزیهٔ پیشه از زراعت ـ تازه آغاز گشته بود. اوستا فقط یك بار ازپیشه‌وران (هوتی hūti)، در ردیف کاهنان و بزرگان و «دامداران ـ کشاورز» یاد می کند [۱۵۹] وبدلایلی میتوان گفت که پیشه وصنعت شغل افراد غیر آزاد بوده. [۱۶۰]

در اوستا ازبردگان وایسو vaisu نیز نام برده‌شده‌است. اینان بردگان خانگی بودند و جزو خانواده ویا حتی عشیره vis [۱۶۱] بشمار میرفتند. بخصوص زنان برده (کنیزکان) خانگی بسیار بودند. [۱۶۲]

سرزمین ماد که میان کشوراوستا وپارس قرارداشت و ـ چنانچه خواهیم دید ـ درشکل سازمان اجتماعی با دوهمسایهٔ خود سهیم و شریك بود مسلماً از شیوه های خانوادهٔ پدرشاهی نیز بی‌نصیب نبود. شاهد اختلاف سطح مکنت افراد و جنگهای غارتگرانه و تصرف اموال غیردرماد آنزمان، همانا وجود قلعه‌هائی است که تصویر آنها بما رسیده و علت پیدایششان ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ دفاع در مقابل

آشوریان (که بعدها ضرورت پیدا کرد و بهر تقدیر دژهای مزبور تاب مقاومت در مقابل ایشان را نداشتند) نبوده، بلکه جنگهائی بود که دائماً میان برخی از سران ماد جریان داشت. درعصرمورد بحث، سرزمین ماد بسیاری از ویژگیهای سازمان جامعهٔ برده داری در شرف ایجاد را که دانشمندان ذکر کرده‌اند دارابود. ازقبیل: «شهر-دژ»-هائی باحصارسنگی یاآجری وبرجها، آغازتجزیهٔ پیشه‌ها، وجود مناصب دائم، جنگ وجدال که «ازلوازم زندگی روزمرهٔ خلق شده بود» والخ. بدین سبب حق داریم وجود ویژگیهای دیگررا هم برای آن جامعه قائل شویم: یعنی خانوادهٔ عهد پدر شاهی و انتقال به دورهٔ وحدت زوجه، برده داری، تبدیل مقامات اداری عشیرتی وقبیله‌ای به تأسیساتی که کاملاً نقض غرض بوده است - یعنی درآمدن آنها بصورت مقاماتی که بزرگان عشیرتی ازآن چون آلتی برای انقیاد واسارت قوم خود استفاده می کردند. البته خصوصیات واقعی وملموس تکامل تاریخی دراین مورد همچنان برما مجهول است.

ولی درعین حال آزادی عامهٔ مردم هنوز کاملاً نابود نگردیده بود. هنوز اجتماعات مردم وجود داشتند[۱۶۳] وفعالیت اجتماعی عامهٔ افرادآزاد جماعتها هنوز تا حدی پردامنه بود.

۲- ویس vis - این کلمه دومعنی دارد: الف-عشیره وتبار[۱۶۴] وب-نقطهٔ مسکون یا دهکده (مثل «وس» Bec که در روسی‌قدیم بهمین معنی‌بود). اصل‌همان معنی نخستین‌است. ویس vis عشیرهٔ‌پدرشاهی‌است که از نیای مشترکی- که غالباً واقعی بوده نه اساطیری - پدیدآمده بود. بدین‌معنی‌تئوخمن Tauxman (اوستائی) و تئوهم Tauhma (پارسی‌باستانی) نیزنامیده می‌شود. علی‌الرسم نام معینی که همان اسم ویا لقب نیای مذکوربوده‌نیزداشته. مثلاً فریدون‌افسانه (ثرائی تئون θraitauna) بگفتهٔ اوستا به عشیرهٔ آثویا Aθwya منتسب است و کوی ویشتاسپ حامی زرتشت به عشیرهٔ

با خاندان نئوتر Nautara و کورش وداریوش ودیگر شاهان ایران باستان به‌خاندان هخامنشیان (Haxamaniš) . خلف شاهان مادخویشتن‌رابه خاندان کیا کسارمنسوب می کرد (Huvaxštrahya Tauhmâyâ بهیستون II ، ۵) هرودوت این خاندان را فرتره Phrêtrê میخوانده .[۱۶۵]

سالمندترین عضوخاندان علی‌الرسم رئیس آن بود . جالب توجه است که در خاندان شاهی ایران درعهد ساسانیان لازم نبود رئیس خاندان شخص پادشاه باشد .

بنابرقطعه‌ای که از نبشتهٔ بهیستون نقل شد ویث = ویس (Vis-Viϑ) واحد اقتصادی‌جامعه‌بود ونمان Nmâna یاخانوادهٔ محدود ـ جزئی‌ازویس Vîs بشمارمیرفت.

ولی ویس Vîs تنها بمعنی خاندان وعشیرت نیست بلکه نام متداول دهکده و نقطهٔ مسکون نیزمی‌باشد و این می‌رساند که درآغاز دهکده ها عشیرتی و خاندانی بودند . و بنابراین « خداوند ویس Vîs » (در اوستا ـ ویسپتی Vispati[۱۶۶]) تنها پیرو شیخ خاندان و عشیره نبوده بلکه رئیس‌ده ـ ده خدا ـ نیزمحسوب می گشت . بدین سبب اینکه در کتیبه‌های آشوری از عدهٔ کثیری بل‌آلی Bêl ali یا « خداوندان ده » مستقل یاد شده‌است جای شگفتی نیست و ظاهراً این کلمه ترجمهٔ « ویسپاتی » مادی « خداوند و صاحب ویس Vis » می‌باشد[۱۶۷] . « خداوند ده » شخصی بود صاحب مقام و جانشین سرخاندان دوران سازمان جماعت بدوی ـ ولی در زمانی که جامعهٔ طبقاتی رفته رفته قوام می‌یافت این اشخاص صاحب مقام گرایشی داشتند تابه طبقهٔ اشراف و ممتازی که طبقهٔ حاکمه را بوجود آورد مبدل شوند . محتملاً چنانکه ازنبشتهٔ بهیستون برمی‌آید نمایندگان این گروه بیش ازدیگران اموال گوناگون «در» دهکده‌ها (یا خاندانها یا عشیرتها) یا « با » دهکده‌ها مالك‌بودند . ضمناً شاید « خداونده ده » انتخاب می‌شد[۱۶۸] ومقام وی موروثی‌نبود .

با اینحال اگرجامعه‌ای که دراوستا ازآن یاد شده وجامعهٔ ماد (در قرنهای

نهم تاهفتم قبل‌از میلاد ــ که باآن مشابهت داشت) سازمان اجتماعیشان کاملاً بر اصل خاندانی‌وخویشاوندی مبتنی می‌بود،تکوین‌طبقات در آنها غیر‌مقدورمی گشت . چنانکه می‌دانیم آنجائیکه جامعه درعوض تقسیمات عشیرتی وخاندانی ازروی علائم ارضی‌تقسیم شود این‌خود یکی‌ازنشانیهای پیدایش‌دولت‌است .[۱۶۹] بدین‌سبب‌دهکده‌ها (ویس‌ها) گاهی‌هم عشیرتی‌خالص نبودند واگرهم حالت عشیرتی‌را حفظ می کردند ، بهرتقدیر، جزو یك واحد ارضی جماعتی محسوب می گشتند که در کتاب « گاتها » شوئیش[۱] نامیده شده است (عادةً «بخش وبلوك » (بزیرك Bezirk) ترجمه می‌شود یا « مزرعه» و«زمین‌شخم زده »). شوئیش واحدارضی‌است و«آب وزمین ورستنیها »[۱۷۰] بدان تعلق دارد. ظاهراً بخش یـا بلوك (شوئیش ــ ی) جمـاعت روستائی یـا «ورزان» (Varəzâna) ـ که بزبان پارسی باستانی« وردن »(Vardana)ـ یعنی«دهکده یانقطهٔ مسکون ـ گفته می‌شد مطابقت‌داشت .[۱۷۱] درمقابل‌اصطلاح«ورزن»(Varəzana) از یکسو هوایتو Hualtu ــ بمعنی « خویشاونـدان » ــ وجود دارد و از دیگر سو آریامن(Aryaman)ــ بمعنی« جمعیت » یا « اتحادیهٔ دینی » .کلمهٔ « ورزن » با ریشهٔ فعل ورز Varəz بمعنی «کار کردن» نیزمربوط است . گمان می‌رود که « ورزن » نقطهٔ مسکون یا دهکدهٔ جماعتهای روستائی مجاور یکدیگر بوده است و ممکن است با « ویس » Vis ــ یادهکده ـ انطباق پذیر باشد ویا چند « ویس » را که به یکدیگر پیوسته بودند دربر می گرفته است . بنابراین شوئیش گـاهی در فهرست بالاتر از « ویس » است و گاهی جانشین آن .

ازنبشته‌های آشوری چنین برمی‌آید که درخاك ماد نقاط مسکونی مستحکم دژگونه‌ای «آلانی دنوتی âlâni dannuti) ونقاط مسکونی کوچك‌دیگری دراطراف آن (آلانی سهروتی Alâni Şehrûti) وجود داشته‌اند وسا کنان نقاط اخیر الذکر بهنگام ضرورت می‌توانستند بدرون حصار دژ پناه برند . تفاوتی کـه درزبان پـارسی

(۱) Šoiθra

باستانی در تسمیهٔ نقاط مسکونی (ویس Vis و وردن Vardana ـ که بزبان اکّدی «آلو» âlu ترجمه میشود) ودژها (دیدا Didâ ، که درواقع «حصار» است وبه اکّدی «آلو» âlu یا «بیرتو» Birtu نامیده می‌شود)[۱۷۲] وجود دارد از همین تفاوت مفهوم ناشی می‌باشد. چنین دژی ممکن بود نقطهٔ مسکونی دائمی ویاپناهگاه موقتی باشد. یعنی حصاری که در درون آن مکانی خالی برای افرادودامها وجود داشته باشد[۱۷۳]. تصاویر آشوری از دژهای مادی بجا مانده است که وضع استحکامات مزبور را نیك نشان می‌دهد.

دژهای مزبور ساختمان‌های محکمی بودند برارتفاعات و صخره های طبیعی ویا ـ گاهی ـ برخاکریزها و تپه هـای مصنوعی. گرداگرد آنها لا اقل یك دیوار (خارخار) ویاگاهی چندین‌حصارمتحدالمرکز (کی‌شـّو) کشیده شده بود.درطول حصار برجهائی بفاصله‌های معیّن تعبیه شده بود وسربرجها وحصار برای تیراندازی از کمان کنگره داربود. دربعضی موارد درشیب تپهٔ طبیعی دیواری با آجر ساخته می‌شد که شیب را عمودی‌سازند. حصاراصلی‌وشاید کنگره‌ها ، همچنانکه دراورارتو نیز متداول بود باسنگ ساخته میشد وبدنهٔ حصارهای دیگر باخشت‌خام. غالباً دژها را طوری میساختند که خندق ویا مسیرطبیعی‌رودخانه‌ای دفاع‌ازآن‌راتکمیل کند.

غالباً دردرون دژ منزل‌حاکم وفرمانده رانیزبابرج وبارومستحکم‌می کردند ، ولی برغم قدرت حصارهای خشتی ووسایل گوناگونی که مباشران ساختمانی دژهـا برای تحکیم آنها بکار میبردند ، تاریخ جنگهـای ماد وآشور نشان میدهد که مادیها ندرةً به نیروی دفاعی حصارهای خویش استظهار میورزیدند.

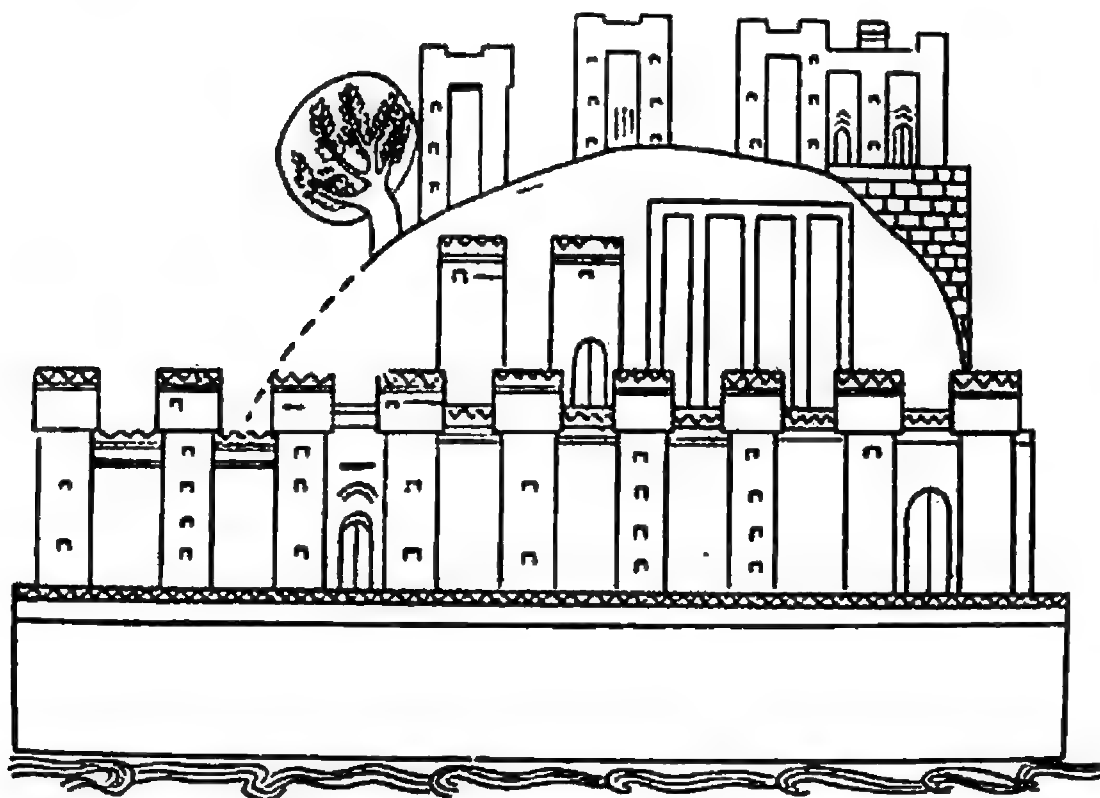
شاید «ده ـ دژ» ها[۱۷۴] مقرّ فرمانفرمایان خردی بوده که در منابع آشوری مذکوراست[۱۷۵] و در اوستا نیز بنام «ساستر Sastar» آمده است (درمنابع پارسی باستانی دیگر نامی ازاین فرمانفرمایان خرد برده نشده است). ناحیه‌ای که تابع

این فرمانفرما بوده به دژ وی مربوط بود « خشائرا Xšaθra » بمعنی « قدرت » ، « قلمرو » نامیده میشد[۱۷۶] وشاید فقط باقلمرو جماعت و شوئیشر قابل انطباق باشد وشاید هم با « کشور وسرزمین » (دنگهو ، داهیو Danhu,Dahyu ـ که دربارهٔ این اصطلاح بعد سخن گفته خواهدشد) . در اصطلاحات زبان اکدی در مورد مادکلمهٔ « ناگو » Nagû که « ایالت‌وناحیه » معنی‌میدهداستعمال میشده .[۱۷۷] بنابراین‌ممکن است « ساستار » Sâstar همان دنگهوپتی Danhupati یا « خداوند کشور»[۱۷۸] باشد . متأسفانه چون اصطلاح خشثر[(۱)] معانی فراوان دارد بسیاری از مطالب کاتها هنوز بطور قطع ویقین تعبیر نشده‌اند وعجالةً درتمام این‌مسائل ابهامی‌وجود داردوروشن نشده است .

گرچه ممکن است که قدرت فلان یا بهمان فرمانفرما ، دربعضی موارد فقط درحدود یك ده مستحکم (ونقاط مسکون کوچك اطراف آن که از همان عشیرت بوده‌اند) نفاذ داشته ولی برروی هم ظاهراً « فرمانفرما » یا « ساستار » ـ با « رئیس (ویا خداوند وصاحب) دهکدهٔ عشیرتی » ـ که « ویس پتی » Vispati نامیده میشد فرق داشته‌است . لااقل ازلحاظ نظری ویس‌پتی‌ـدرسازمان عشیرتی وقبیله‌ای‌صاحب مقام بوده وچنانکه گفتیم محتملاً انتخاب میشده است . بدین سبب ممکن‌است در بسیاری موارد ویس‌پتی نمایندهٔ منافع عامهٔ افراد عضوجماعت محسوب میشده . این خداوند (پیر) ده درعین حال داور انتخابی ویارئیس دادگاه جماعت نیزبوده‌است . بگفتهٔ هرودوت دیوك Deyok در رأس ده خویش (کومه Kômê) مقام چنین داوری (دیکاستس Dikastês) را شاغل بوده است ، ولی بعدها دیوك « داور وفرمانفرمای » بخش‌کاملی ازماد شد ـ همچنانکه‌دراوستا هم فرمانفرمای« کشور» (دنگهو Danhu) ظاهراً نه فقط فرمانده نظامی[۱۷۹] بلکه داور نیزبود .

(۱) Xšaθra

۳ ـ زنتو ـ گرچه عشیره علی‌الرسم مدّتها بصورت جماعت پدرشاهی مفهوم واقعی‌خویش راحفظ کرد ولی قبیله پس از پیدایش جامعهٔ طبقاتی وتقسیمات ارضی (بجای تقسیمات قبیله‌ای) بسرعت مفهوم‌مبهم ونامشخّصی پیدا کرد وظاهری بیش نبود . حتی هرودوت (۱/۱۰۱) اطلاع داشت که مادیها به شش قبیله(گنوس Genos) تقسیم می‌شدند (برخی از قبایل صحرانشین وآنهائیکه در اتحادیهٔ بدوی قبایل ماد وارد نشده بودند در این شمار نیامده) [۱۸۰] وپارسیان به شش قبیلهٔ اسکان یافته وچهار



۲۴ـ دژ مادی خارخار . از روی نقش برجستهٔ دور ـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق . م .

قبیلهٔ صحرانشین (۱/۱۲۵) . ولی در زمان او قبایل دیگر مفهوم واقعی نداشتند . نبشته‌های پارسی باستانی وگاثها ذکری از قبیله‌ها نمیکنند . در خُرد اوستا هم علیحده یادی از آنها نشده است وفقط در عبارات کلّی بصورت « خانه وعشیره وقبیله وکشور » یاد شده است [۱۸۱] . منابع آشوری فقط در نواحی غربی (ماننا وغیره) از قبایل ، بعنوان واحدهای مستقل ، یاد می کنند [۱۸۲] ودر مشرق خاك ماد بطورکلی از

« مـادیپا » ـ یعنی مجموع اتحادیهٔ قبایل ـ نـام میبرند . معهذا درقرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد ـ چنانکه از بعضی مدارك بطور غیر مستقیم مستفاد می‌شود ـ سازمان قبیله‌ای هنوز در سرزمین ماد نقشی را بـازی‌میکرده است .

در رأس قبیله از لحاظ نظری « خداوند (پیشوای) قبیله » ، « زنتوپتی » یا « زنتوم » (Zantupati, Zantuma) قرار داشت .

۴ ـ دنگهو ، داهیو Dan, Dahyu . روشن ساختن مفهوم این اصطلاح آسان نیست . دراوستابمعنی « کشور » نامشخّص آمده است ودرگاتهامجموعی‌است بزرگتر ازشوئیثر. شاه « ساستار» فرمانفرمای « کشور »[۱۸۳] ورئیس‌نیروهای‌مسلّح[۱۸۴] وظاهراً داورمی‌باشد[۱۸۵] . معهذادنگهو Danghu (داهیو Dahyu) اصطلاحی که مفهوم «دولت» را برساند نیست : برخی از سران قبایل ویا فرمانفرمایـان چند دنگهو Danhu را تحت حکومت خویش درمی‌آورند . مثلاً کوی خوسراوا که یکی از اسلاف (؟) ویشتاسپ بود[۱۸۶] درزمانهای خیلی قدیم تمـام « دهیو »ی آریائیها را بصورت یك خشثرا در آورد[۱۸۷] . دنگهو Danhu / دهیو Dahyu ممکن است بـا « نـاگو » Nagû (یا «ماتو» Mâtu) که در منابع آشوری مذکور است ، یعنی (واحد کوچك ارضی) مطابقت داشته باشد ، یا باواحد جغرافیائی ویاجماعت نژادی بزرگتری ـ یعنی‌آنچه بعدها به قومیّت تبدیل میشد ، مثل ماد وباکتریا وغیره . هردو مورد در نبشته‌های پارسی باستانی دیده شده است ودرنبشته‌های مزبور « دهیو » Dahyu کم و بیش با قلمرو ساتراپ کـه یك واحد مشخص سیاسی و ـ علی‌القاعده ـ تا حدّی نژادی[۱۸۸] نیزبوده است مطابقت داشته ، ویا بایك بخش‌کامل سیاسی‌ونژادی که‌جزو قلمرو ساتراپ بوده[۱۸۹] ویاناحیهٔ کوچك ومجزّائی درداخل‌قلمرو مزبور انطباق‌پذیر بوده است[۱۹۰] درمورد بخشهائی از اوستا کـه درادوار متأخرتری تدوین شده (عصر پارتها)[۱۹۱] باید مسلّماً برای‌کلمهٔ دهیو Dahyu معنی وسیعتری قـائل شد . امّا در

قدیمترین بخشهای اوستا ، دنگهوودهیو باحتمال قوی چیزیست شبیه آن «کشورهای» بسیار کوچکی که بموجب منابع آشوری در سرزمین ماد وجود داشته‌اند و وسعت خاکشان ازقلمرو یك قبیله هم کوچکتر بوده‌است . بدین‌سبب در گاتها دهیو Dahyu بلافاصله بعداز شوئیثر ذکرشده‌است . کوی ویشتاسپ حامی زرتشت نیزفرمانفرمای یکی ازاین دهیو ـ ها بود[۱۹۲] .

آنچه گفته شدکاملاً باوضع سرزمین ماد که درمنابع آشوری منقول‌است وفق میدهد . زیرا سرزمین ماد به « کشور » ـ های بسیار که خود خویشتن را اداره می کرده ومستقل بودند وغالباً دررأس آنهاشاهکهائی قرارداشتند (بیشتر دربخشهای شمال غربی و کمتر درمشرق) تقسیم شده بود[۱۹۳] . ولی منابع آشوری فرمانفرمای این «کشور» ها را شاه نخوانده بلکه « بل آلی » Bêl âli ـ میخوانند یعنی اصطلاحی را که با « ویس پتی » برابراست بکار میبرند . دراین موارد محتملاً باشاهکی‌ازنوع «ساسترا » ـ ی اوستائی سروکار نداشته بلکه «دهیوما» ـ ئی Dahyuma (دنگهوپتی) دربرابر داریم که مانند « ویس‌پتی » پیشوائی جماعت بدوی را هم عملاً بعهده دارد . وی دررأس یك واحد ویامجموعهٔ ارضی قرار گرفته است ولی محتملاً گاهی در وراء حجاب ظاهر ، وحدت قبیله‌ای ویا عشیرتی هنوز وجود دارد .

بهرتقدیر نباید تصور کنیم که این شاهکان مادی افراد فعال مایشائی از نوع سلاطین مستبد ـ بمقیاس کوچکتر ـ بوده‌اند . زیرا درآن زمان هنوزمقتضیات‌ایجاد قدرت استبدادی موجود نبود .[۱۹٤] هرودوت میگوید که مادیهامجامع ومجالس‌خلق داشتند (۱/۹۷) . وبلاشك شوراهای شیوخ « ازبهترین مردمان » نیز وجود داشته است . اوستا نیز از اینگونه جلسات و شوراها بنام « هنجمن » (Hanjamana)[۱۹۵] و « ویاخ » و « ویاخمان » (Vyâxman, vyâxa) یاد میکند[۱۹۶] .

اطلاعات ما دربارهٔ آغاز تقسیمات ارضی جامعه درسرزمین ماد و کشورهـای

مجاور آن بقراریست که مذکور شد واین خود گواه براین‌است که جامعهٔ طبقاتی ودولت درآنجا درشرف تکوین بوده است . ازمطالب فوق‌چنین برمی‌آید که ازقرن نهم تاهفتم قبل ازمیلاد درسرزمین ماد و کشوری که گاتها وتمام اوستا درآن تدوین شد وهمچنین درپارس (پرسید) قرن ششم قبل ازمیلاد شرایط یکسان بوده است (شاید اندکی همزمان نبوده) .

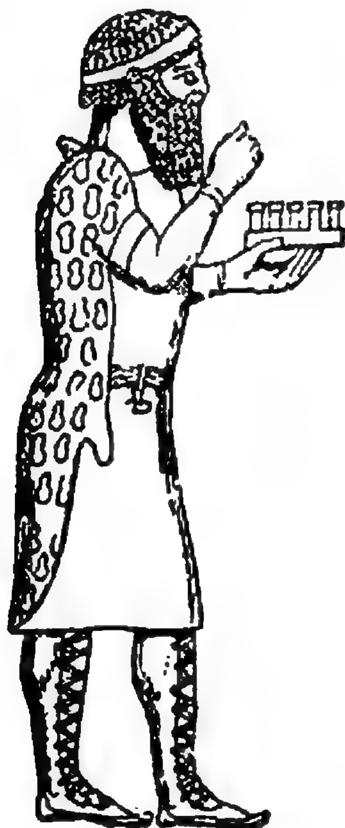
پیش‌ازآنکه ازاطلاعات مکتسب‌ازمدارك مستقیم‌وغیرمستقیم وقیاس‌بانظایر، استنتاج بعمل آوریم باید ازموضوع دیگری نیز سخن گوئیم که آیا در سرزمین ماد و کشورهای مجاور آن تقسیم جامعه به اصناف (وبطریق اولی‌صنوف محدود) وجود داشته است یانه .

خُرده اوستا ازتقسیم جامعه به گروههای صنفی وحرفه‌ای یا «پیشترا» سخن میگوید[197] . علی‌الرسم سه صنف وجود داشت :

۱ــ آثرون āϑravan یا «کاهنان و خادمان آتش» ، ۲ــ رثئیشتر RaϑaiŠtar یا «عرابه سواران» ، ۳ــ واستری ـ فشوینت Vastrya - FŠuyant یا «دامدار و کشاورز» . گذشته ازاینها دریك مورد «هوتی» Huti نیز که[198] بمعنی «پیشه‌ور» است ذکر شده . ازوجود بردگان نیزاطلاع داریم ولی آنان جزو اصناف شمرده نمیشدند .

بی‌شك این تقسیم متأخراست . وبهمین‌صورت ازمآخذ مستقل دیگر دوران ساسانیان نیز بمارسیده است ومحتملاً بزمان سلطنت‌پارتها مربوط می گردد . آنچه در خُرد اوستا مذکور است وضعی راکه طبق قانون «مانو» درهند بوجود آمده بود بخاطر می‌آورد : قانون مزبور چهار «وارنا» یـا صنف محدود را می‌شناخت : ۱ــ برهمنان(کاهنان)، ۲ــ کشتریان(جنگیان)، ۳ــ وایشیان(پیشه‌وران وسوداگران) ۴ــ شودر[199] . برغم‌اختلافی که درجزئیات وخصوصیات وجود داشت واختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران‌وهند درمورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند ــ

این تقسیم صنفی جامعه درهردو کشور مولود شرایط اجتماعی کم وبیش متشابه‌بوده است . تاریخ دقیق قوانین « مانو » معلوم نیست ولی تنظیم قطعی آن مسلّماً بعد از میلادصورت گرفت . بدین‌سبب گمان نمیرود حق‌داشته‌باشیم‌تقسیمات صنفی‌مذکوردر اوستای خُرد را برای ادوار متقدّم‌تر که مورد نظرما است قائل شویم . از اطلاعات مندرج در تألیفات عهد عتیق چنین بر می‌آید که « مغان » صنف خاصی از مردم راتشکیل می‌دادند وبا اینکه دیگر مردم و اعضای جماعتها عملاً به عناصر کم وبیش متعیّن : ثروتمند و کم ثروت وبرده داران وتولید کنند گان کوچك بی برده تقسیم میشدند ولی گمان نمیرود که نتیجهٔ این تقسیم بصورت صنف هـای مشخص در آمده باشد . معهذا تسمیهٔ بزرگان بنام «عرّابه سواران» خود قدمت فوق‌العادهٔ این اصطلاح را میرساند (گرچه شاید در آغاز این کلمه حاکی‌ازتقسیم صنفی نبوده است) زیرا که عرابه‌بطور اعمّ ، دردوره‌ای که منابع کتبی‌اطلاعاتی از آن بدست میدهند ، ازویژگیهای فن جنگ نبوده است . درقرن‌های‌نهم وهشتم قبل از میلاد بخشی ازمادیها سواره نبرد می کردند [۲۰۰] ولی چیزی ازعرابه‌های جنگی نشنیده‌ایم . هرودوت (۱/۱۰۷) ازسازمان لشکری ماد درعهد کیاکسار سخن گفته فقط از سواران یـاد میکند ولی دربارهٔ عرابه‌های جنگی خاموش است . کتیبهٔ داریوش‌اول دربهیستون (II ، §§ ۲۰ ، ۳۳ ؛ III ، § ٤٦) و مأخذ هرودوت در وصف لشکریان خشایارشا فقط از پیادگان وسواران‌اطلاع دارند [۲۰۱] . فقط هندیان‌ودیگراقوام‌اطراف‌ازعرابه‌استفاده میکردند .



۳۵ـ شاهکی‌مادی بانمونهٔ دز خویش که بعلامت فرمانبرداری تقدیم شاه بابل می کند . از نقش برجستهٔ دور ـ شاروکین. پایان قرن هشتم ق . م .

دراواخر دوران هخامنشیان بار دیگر عرابه‌های تیغ دار بمیدان آمدند ، که

برای پراکندن پیادگان بکار میرفتند[۲۰۲] . در عصر پارتها نیز هستهٔ سپاه را سواران تشکیل می‌دادند نه عرابه‌ها .

درپایان قرن ششم قبل ازمیلاد هنوز ارتش مادازخلق جدانشده بود . اصطلاح « کار » Kāra که درکتیبهٔ بهیستون بکار رفته هم بمعنی « لشکر » است و هم بمعنی « خلق »[۲۰۳] . ظاهراً سپاهیان ازداوطلبان قبایل بودند . بگفتهٔ هرودوت (۱/۱۰۳) درقرن هفتم قبل ازمیلاد تقسیم بندی ارتش ماد ازروی بستگی قبیله‌ای بود نه نوع سلاح ، البته درجامعهٔ بنده داری ارتش داوطلبی که ازافراد آزاد تشکیل‌شودبخودی خود آلت سلطهٔ بنده داران بر بردگان خواهد بود . ولی در جامعهٔ برده دارئی که کاملاً تکامل یافته باشد ارتش حرفه‌ای پدید می‌آید وطبقهٔ بنده داران ودولت‌ایشان بدان متکی می‌باشد وارتش مزبور درقطب مقابل بردگان بلکه عامّهٔ مردم آزاد نیز قرار میگیرد . درسرزمین ماد چنین وضعی هنوز در قرن ششم قبل از میلاد بوجود نیامده‌بوده وبطریق اولی درقرن هشتم نیز وجود نداشته . هرفرد آزادی کـه قادر به حمل سلاح بود سپاهی شمرده میشد . تصادفی نیست که آشوریان دائماً نام‌مادیها را نه تنها با صفت « دوُر » بلکه « نیرومند » نیزموصوف میسازند . این‌میرساند که مادیها برغم تفرقهٔ ظاهری وتقسیم به « کشورهای» کوچك (کـه البته بهیچوجه در این صورت صفت « نیرومند » دربـارهٔ ایشان صادق نبود) متحد بوده‌اند . بدیگر سخن . . . اینکه باوجود حفظ وذکر نامهای متصرّفات کوچك ، اصطلاح « مادای » madaï را نیزبموازات آنها بکار می‌برند ومادهارابصفت«نیرومند» موصوف میسازند ، میرساند که موجودیت اتحادیهٔ قبایل ماد بطور کلّی محفوظ مانده بوده .

درقلمرو اتحادیهٔ قبایل ماد افراد جامعه بطورکلی بدامداری اشتغال داشتند ، گرچه اززراعت که برپایهٔ آبیاری مصنوعی بـود نیز اطلاع داشتند . پرورش اسب اهمیت خاص‌داشت (آشوریان‌تقریباً جزاسب چیزی برسم‌خراج ازمادیهانمیگرفتند)

دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند نیز پرورش می کردند. باپرورش شتران دو کوهان (باکتریائی) نیز آشنا بودند[۲۰۴]. پیشه‌ها برخلاف نواحی غربی وشمال غربی - یعنی حدود کردستان و آذربایجان کنونی[۲۰۵] - رونقی نداشت وچندان تکامل نیافته بود.

پس ازمقایسهٔ تمام اطلاعات مستقیم وغیرمستقیم موجود دربارهٔ جامعهٔ ماد و اقوام مجاور آن، درقرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد، میتوانیم استنتاجهای زیر را بعمل آوریم:

می‌توان گفت که ساختمان اجتماعی سرزمین اتحادیهٔ ماد در قرن هشتم قبل ازمیلاد درمرحلهٔ انتقال از جماعت بدوی بدورهٔ بنده داری بود. تقسیم جامعه از روی مبادی ارضی درشرف آغاز بود و «کشورهای» کوچک که فرمانفرمایانی دررأس آنها قرارداشتند ایجاد شده بود ولی درعین حال تقسیمات عشیرتی و قبیله‌ای نیز هنوزکاملاً وجود داشت. ظاهراً وحدت قبایل ووجود اتحادیهٔ قبایل بطورکلی هنوز بخوبی محسوس بود. قشون گیری ازقبایل بعمل می‌آمد. بسیاری ازفرمانفرمایان عملاً همان سران قبایل بودند. دیگرمقامات سازمان جماعت بدوی نیز وجود داشتند: مانند مجمع خلق، ومحتملاً شوراهای شیوخ وبزرگان خاندانها (بقول اوستای خُرد «عرابه سواران»؟) بزرگان و متشخصان عشیرت (یا بقول خُرد اوستا: «عرابه سواران») وکسان وتابعان ایشان بهپیشوائی قبایل وریاست جماعت وبخصوص فرمانفرمائی واحدهای ارضی نایل گشته ازمیان همگنان قدعلم میکردند. دراین احوال کوچکترین واحد اجتماع خانوادهٔ پدرشاهی بودوعامه قدرت پیشوایان خرد و کلان را بصورت قدرت پدرشاهی درك می کردند ولاغیر. (کلمهٔ آشوری «بلو» Bêlu وایرانی «پتی» - بمعنی «خداوند وصاحب» ازاینجاست). بدینقرار گمان میرود که تقسیمات ارضی وقبیله‌ای وعشیرتی ومؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعهٔ طبقاتی درآن دوران بوضع عجیبی متداخل شد، ودرهم آمیخته ودر کنارهم

زیسته دائماً بـا یکدیگر درمبـارزه بودند. هرودوت (۹۸ - ۱/۹۶) در عهد خود خصوصیات جامعهٔ ماد را درقرن هشتم قبل ازمیلاد نیك وصف کرده است.

دهکده‌ها و نقاط مسکون تا اندازه‌ای جنبهٔ عشیرتی داشتند، ولی دژها محل تمرکزساکنان هرجا و ، احتمالاً ، و دراکثرموارد ، مقرّ فرمانفرمایـان بودند. و وجود این قلاع خود گواه پیدایش اختلاف سطح ثروت و جنگ های میان شاهکان دولتهای خُرده پابوده. بارها یادآور شدیم که دژهای مزبور برای جنگ خانگی‌بود نه دفاع دربرابر آشوریان.

مسلماً چنانکه از سوابق اینگونه جامعه ها پیداست ، در جنگها اسیر می گرفتند و اسیران را بردهٔ خویش می‌ساختند و تجزیه جامعه به توانگران و مستمندان آغازشده بود واغنیاء ازفقیران بهره کشی‌می کردند و گرچه این‌استثمار هنوز درلفافهٔ رسوم پدرشاهی پنهان بود ولی با گذشت زمان آن بآن بی بند و بارتر میشد.[۲۰۶] معهذا توده‌های آزاد مردم مسلوب‌الحق نبودند : هررئیس‌خانواده‌ای‌سپاهی وعضو مجلس خلق‌بود.

مجموع این‌شرایط‌باعث شد که مادهای عضواتحادیهٔ قبایل درقرنهای هشتم و هفتم قبل‌ازمیلاد جنگیان وسواران وپیادگان دلیروفداکاری باشند. هنوز سازمان ایشان تاحدی از آزادی بهره داشت و اعضای‌آن متفق‌بودند و دیدگان بردگان و کشاورزان ستم‌کشیده و استثمار شدهٔ سرزمین‌آشور متوجه ایشان بود. ولی درعین حال امرایجاد دولت نیزپیشرفت کرده بود و طبقهٔ حاکمهٔ ماد بمرور زمان توانست باالتکای بآن دررأس امپراطوری نیرومند ــ نیرومند از لحاظ سیاسی‌و نظامی ــ قرار گیرد. پس‌از چند نسل‌آشوریان دانستند که ماد به چه نیروی سیاسی مهمی مبدل شده‌است. ولی گرچه درقرن‌هشتم‌مادی‌هارا « نیرومند » می‌خواندند اماایشان هنوز یك قوهٔ عظیم سیاسی‌را تشکیل نمی‌دادند. فقدان طولانی خطرمشترك پیوستگیهای

قبیله‌ای‌را سست کرد و جامعه بواحد های بسیار کوچك که شاهکان حریص در رأس آنها قرار داشته ودائماً با یکدیگردرجنگ بودند ـ تجزیه شد . هستهٔ سلطنت آتی ماد ـ یعنی‌دولت دیوك ـ فقط یکی‌ازاین «کشورهای» بیشماربود . مادها در مبارزه با دشمنی چون آشور هنوز واجد تجربهٔکافی نبودند . مجموع این عوامل موفقیت تجاوز جدیدآشوررا درآغاز امر، اجتناب ناپذیرساخت .

۶ـ دورهٔ دوم تجاوز آشور . تیگلاتپالاسارسوم

تهاجم آشور در سال ۷۴۴ ق . م . با حمله به « نامار » آغاز گردید . لازم به تذکراست که تیگلاتپالاسارسوم وجانشینان وی‌نسبت به سرزمین مفتوح رفتاری‌جز آنچه شاهان پیشین‌آشور داشتند پیش گرفتند . پیشتر بخش اعظم ساکنان ناحیهٔ تسخیرشده راسرمی‌بریدندو فقط عدهٔ معدودی‌افرادکارآمد را ، برهنه کرده طوق و زنجیربر گردنشان نهاده به بردگی میبردند ولی‌از زمان سلطنت تیگلاتپالاسارسوم تشخیص دادند که این شیوهٔ نا مناسب و از لحاظ نتایج حاصله برای طبقهٔ حاکمه و دولت‌آشور کم سود است . این بار چون توانسته بودند سرزمین مفتوح را جزو خاك آشورسازند ، مردم‌آن دیار را یادرمحل‌باقی گذاشته مالیاتهای سنگین‌برایشان وضع می کردند ویا ـ دربیشترموارد ـ ایشان را ، بشیوه ای متشکل ، با بخشی ازاثاث ـ البیت ولوازم وکودکان و غیره، به نقاطی که قبلاً براثرلشکر کشیهای‌آشور ویران وغیرمسکون شده بود تبعید می‌نمودند و بجای‌آنان ساکنان نقاطی را که در دیگر مرزهای امپراطوری خویش مسخر کرده بودند ، متمکن می ساختند . بدین‌طریق بهره برداری عقلائی‌تری ازاراضی‌امپراطوری آشور تأمین‌می‌شد وعوایدآن منظم تر وصول می گردید و انتقال وتغییرمحل مردم امکان تبانی‌ومقاومت دربرابرمتجاوزان را برای مردم‌دشوار می‌ساخت .

در ۷۴۴ ق . م . لشکریان آشور که ظاهراً از سال پیش آمادهٔ سفر جنگی

خویش گشته بودند[۲۰۷] بسوی بخش علیای درهٔ رود دیاله حرکت کرده وارد سرزمین «پارسوآ» (زاموآی‌جنوبی‌سابق) شدند. درسرزمین مزبور، مردم بومی‌غیرایرانی متمکن بودند و در اواخر قرن نهم ق. م. نیز چنین بود. اینان چند دولت بسیار کوچك داشتند وسالنامه‌ها ایشان را، ظاهراً، بنام مؤسسان سلاله‌هایشان میخوانند (بیت زاتی، بیت‌کاپسی، بیت سانگی یا بیت ساگی، و بیت تزّگی[۲۰۸]). جریان عملیات جنگی واجد خصوصیاتی بود که پیشتر از آن سخن رفت: باین معنی که ساکنان محل درکوهها پنهان شدند و در موارد نادر به قلعه ها پناه برده کوشیدند محاصره را تحمل و مقاومت کنند وآشوریان نیز دهکده ها و نقاط مسکونی راکه بتصرف در می آوردند سوزانده و هرچه و هر که بدستشان می‌افتاد ضبط و اسیر میکردند.[۲۰۹] آشوریان بعضی‌از فرمانفرمایان را نیزاسیر کردند (مثلاً «کاکی» شاه بیت‌زاتی‌و«می‌تاکی» شاه بیت سانگی‌را). دیگرشاهان توانستند باکسان خویش‌در کوهها پنهان شوند. چنانچه اسیران بگروههائی که سخت با آشوریان دشمنی میورزیدند منتسب می‌بودند ایشان را با سخت ترین شکنجه ها می کشتند وبرنیزه می‌نشاندند. بخشی‌ازسرزمین مفتوح جزو خاك آشور گشت وحاکم‌نشین پارسوآ[۲۱۰] نامیده شد ومرکزآن دژ «نیکور»[(۱)] بود.

از آنچه گفته شد چنین بر می‌آید که لشکرکشی «تیگلاتپالاسارسوم» با لشکرکشیهای دیگر پادشاهان‌آشور درقرن نهم ق. م. تفاوتی نداشته است. ولی معهذا خصوصیات جدیدی این لشکرکشی‌ها را ممتاز می‌سازد. «تیگلاتپالاسار» در«بیت‌زاتی»ـ که ناحیه‌ای‌بود جزو حاکم‌نشین‌نوین ـ عده‌ای‌ازاسیران راآزاد کرد ولی‌قبلاً انگشتان ایشان‌را قطع کرد تا بکارجنگ نخورند ولی‌درایالت نوبنیادآشور بمنزلهٔ‌کارگر وموضوع بهره کشی‌مورد استفاده قرار گیرند. «تیگلاتپالاسار» کوشید

(۱) Nikur



۳۶ــ محاصرهٔ دژ توسط لشکریان آشور . ازنقش برجستهٔ آشوری نینوا . قرن هفتم ق . م .

تا حتی در اراضی که مستقیماً جزو متصرفات آشور نشده بوده نیز استثمار و بهره کشی منظم از مردم را روبراه نماید یعنی خراج سالیانه‌ای برایشان وضع کند. مثلاً در «بیت‌کاپسی» چنین کرد و «باتتانو»(۱) شاه آنجا، داوطلبانه پرداخت خراج ومالیات وعوارض را بعهده گرفت و «تیگلاتپالاسار» در عوض متعرض دژ وی موسوم به «کار کاریخوندیر»(۲) نگردید.

متأسفانه سالنامه‌های «تیگلاتپالاسارسوّم» بصورت ناقصی ـ بصورت نوشته‌های بریده‌ای بر الواح نیمه سترده بدست ما رسیده است ـ که قصد داشتند باردیگر درکاخ سلطان «آسارخـادنا» درقرن هفتم ق. م از آن استفاده کنند. فواصل این قطعات بریده محفوظ نمانده ودنبالهٔ مطلب غالباً معلوم نیست. اگر توالی مطالب را بشکلی که «شرادر» و «روست»[۲۱۱] حدس زده‌اند قبول کنیم، «تیگلاتپاسالار» سوم بـه تصرّف خاك «پارسوآ» اکتفا نکرده بداخل سرزمین ماد نفوذ کرد. باجملات بریده بریده‌ای از تصرّف دهکدهٔ «ارنزیاش»(۳)[۲۱۲] یـاد شده است و مردم این محل علیه «بی‌سی خادیر» فرمـانفرمای «کیشه سو»(٤)[۲۱۳] خروج کرده بودند. بعد سخنی ازفرار «راماتئا»(۵) فرمانفرمای «آرازیاش»(٦)[۲۱٤] رفته وضمناً گفته شده است که دردهکده‌های وی گذشته ازاسبان ودامهای شاخدار ذخایر سنگ لاجورد باکتریـا نیز بچنگ مهاجمان افتاده، بطوریکه درمتن مصرحاً گفته شده‌است آخرین نقطهٔ لشکرکشی ـ ظاهراً ـ دژمادی «زاکروتی» بود. معلوم میشود «آرازیاش» جزو اتحادیهٔ قبایل مادنبوده ـ همچنانکه درعهد «آدانزاری» نیزازاتحادیهٔ مزبورخارج بود. سپس آشوریان راه‌باز گشت‌پیش گرفتند. وبعدشرح‌انقیاد«تونی»(۷) فرمانفرمای «سومورزو»(۸) (دردرهٔ یکی ازشاخه‌های جنوب شرقی دیاله؟) وقتل‌سپاهیان وی

---

(۱) Battanu (۲) Karkarixundir (۳) Erenziaš (٤) Kišessu

(۵) Ramatea (٦) Araziaš (۷) Tuni (۸) Sumurzu

والحاق «سوموتزو» و «بیت ـ همبان» (که آنهم دردرهٔ دیالهبود) بیکیازایالات آشور، آمدهاست[۲۱۵].

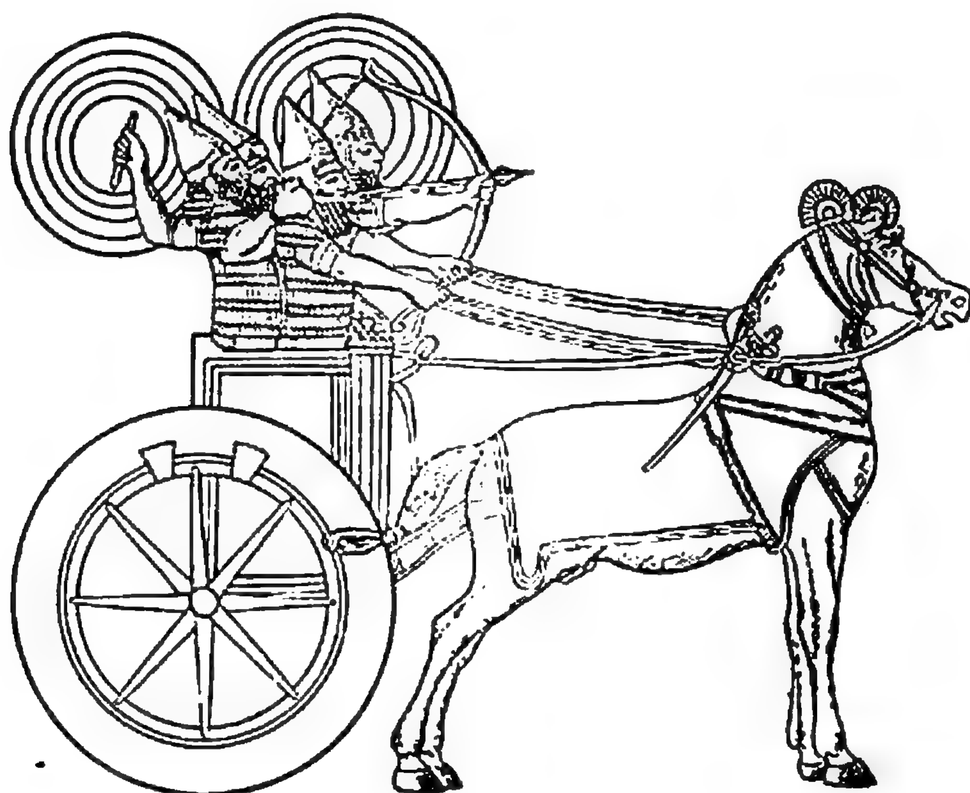
این لشکرکشی ازتمام مصائبی که کشور ماد در ظرف نیم قرن تحمّل کرده ویران کنندهتر بود و«تیگلاتپالاسار» پسازآنخواست که «خداوندان‌دهکدههای» کوهستان یعنی سران جماعتهای سراسر «کشور مادهای نیرومند» تا کوه «بیکنی» (دماوند) منظماً بشرح زیر بویخراج پردازند: ۳۰۰ تالانت (۹تن) سنگ‌لاجورد و۵۰۰ تالانت (۱۵ تن)[۲۱۶] مصنوعات مفرغی. این ارقام بیشتر از حرص او حکایت می‌کند و کمتر ازاستدراك مسائل اقتصادی ـ وحال آنکه «تیگلاتپالاسار» یکی‌از لایق‌ترین شاهان آشور بود. درسالنامهها اسامی فرمانفرمایانی[۲۱۷] که خراج مزبور برایشان وضع شده مذکوراست[۲۱۸].

هدف «تیگلاتپالاسار سوم» درلشکرکشی به خاك ماد چه بود؟ «روست» که ناشر سالنامه‌های وی است معتقداست که مقصودوی تضمین امنیت حدود وثغور آشور وحفظ آن درمقابل دستبرد کوهستانیان واستقرار نظم بودهاست. این داوری کاملاً کشورکشایانه است. احتمال دستبردکوهستانیان باراضی مرزی آشور قوی است. ولیْ دستبردهای مزبور ازلحاظ دامنهٔ وسعت وبی‌رحمی وخونآشامی باآنچه آشوریان «ناشر تمدن وفرهنگ» روا داشتند بهیچوجه قابل‌قیاس نیست.

علل‌واقعی حملهٔ «تیگلاتپالاسار» بحدود ماد مختلف بود. نخست اینکه مبنای اصلاحات وی[۲۱۹] این بود که ارتش دائماً درحال عملیاتجنگی باشد وباغارت ودزدی ثروت اندوزد. بدین سبب توسعهٔ حدود آشور بوسیلهٔ لشکرکشی امری ضروری بود. دیگر اینکه اصلاحات «تیگلاتپاسالار» مستلزم این بود که جای خالی ساکنان نواحی ویران شده را بطور دائم بامردم سرزمین های مفتوح پر کند واراضی مردم اخیرالذکر را نیز باساکنان سرزمین های تازه فتح شدهٔ دیگری

مسکون سازد والخ . بنابراین وجود یك عده افراد آماده برای مهاجرت و انتقال دائماً ضرورت داشت.

امّا علت مهم وحتّی مهمترین علّت لشکر کشی این بود که ثروتهای مادها را تصاحب کند وخود توانگرترشود وبویژه اسبان فراوان بدست آورد زیرا سازمان



۲۷ـ عرابهٔ جنگیآشوری . ازنقش برجستهٔ آشوری درنینوا . قرن هفتم ق . م .

ارتش آشورتجدید شدهبود وبرای عرابههای جنگی وبخصوص سواران احتیاج مبرمی باسب داشت ودرآن عصر پرورش اسب فقط درنقاط کوهستانی ـ یعنی ماد واورارتو وآسیای صغیر ـ باموفقیت پیشرفت میکرد .

سرانجام، لشکر کشی علیه قبایل ماد ممکن بود بمنظور تأمین جناح در مبارزهٔ جدّی آتی بـا « اورارتو » باشد . درواقع لشکر کشیسال ۷۴۴ ق . م . مقدمهٔ حمله به « ساردوری دوم » وجنگ طولانی آشور بـا متّحدان سوری اورارتو بود ،

همچنانکه لشکر کشی ۷۳۷ ق . م علیه ماد مقدمهٔ تهاجمات ۷۳۵ - ۷۳۶ ق . م علیه کوهستان اورارتو بشمار میرفت .

نتیجهٔ نخستین لشکر کشی « تیگلاتپالاسار » بخاك ماد همانا ایجاد دو ایالت جدید درپادشاهی آشوربود ، یعنی « پارسوآ » و « بیت - همبان » . این دو ایالت تا سقوط آشور جزو آن بودند[۲۲۰] .

پیشتر گفتیم که عقیدهٔ شایع مبنی براینکه گویا « پارسوآ » میهن نخستین پارسیان بوده وایشان پس ازتسخیر آن ناحیه بدست آشوریان[۲۲۱] از آنجا به پارس (پرسید) هجرت کردند ، غیرمحتمل است . این عقیده را ازطریق دیگری نیزمیتوان رد کرد : اولاً تجزیه وتحلیل نام هائی که منابع موجود به « پارسوآ » منسوب می‌دانند - نشان می‌دهد که مردم آن سرزمین هرگز آریائی نبودند و بالنتیجه نمی‌توانند نسبتی باپارسیان داشته باشند . ثانیاً نام کورش اول ، پادشاه پارس (پرسید) درمنبع آشوری آغاز دههٔ سوم قرن هفتم ق . م . آمده است وحال آنکه «پارسوآ» مسلماً درآن تاریخ جزو آشور بوده و قدرت آشور هنوز استوارتر از آن بود که هجرت ساکنان متصرفات خویش را اجازه دهد[۲۲۲] .

گذشته ازایجاد ایالات « پارسوآ »[۲۲۳] و « بیت همبان » ، یك نتیجهٔ دیگر لشکر کشی سال ۷۴۴ ق . م . عبارت بود ازتصرف اسبان و دامها توسط آشوریان و بردن عده‌ای ازپیشه وران « پارسوآ » - ئی بآشور . بعدها بخشی ازساکنان را که در ایالت جدید آشور باقی مانده بودند نیز ازآنجا تبعید ومنتقل کردند . سالنامه‌های « تیگلاتپالاسار » دروقایع سال ۷۳۸ ق . م . می‌نویسند که عده‌ای از اسیران کوتی وساکنان « بیت سان گی بوتی »[۱] (اینجا = بیت سانگی) را در شمال سوریه و فینیقیه شمالی‌مسکن دادند .

(۱) Bit-sangi buti

مهاجران را بنام قبیله ویا زادگاهشان نیز نامیده‌اند . مثلاً : ایللی‌لیان[۱] ، ناکابیان[۲] ، بودی‌ئیان[۳] ، دونی‌ئیان[۴] ، بیلی‌یان[۵] ، بانی‌تیان[۶] ، سانگیلیان[۷] وساکنان دهکدهٔ (بابلی ؟) « نرگال - ایلو - اینا - ماتی » . ازمیان اینان‌بودی‌ئیان ممکن‌است ازقبیلهٔ مادی بودیان ویاساکنان دهکدهٔ « بودو » - درمرز بابل وعیلام - که تیگلات‌پالاسار درسال ۷۴۵ ق . م . مسخر کرد ، باشند . اگر نکتهٔ نخستین‌صحیح باشد ، این‌خود دربارهٔ مقرّ قبیله بودیان - که یکی ازشش قبیلهٔ مذکور در تألیف هرودوت می‌باشد - (در اقصای غرب ماد) تـا اندازه‌ای راهنمائی می کند . معهذا بیشتراحتمال میرود که دراین‌مورد عنوان‌قبیله ازنام دهکده مشتق شده‌باشد . اطلاع ما دربارهٔ دیگر نامهای مذکوربیش از این نیست .

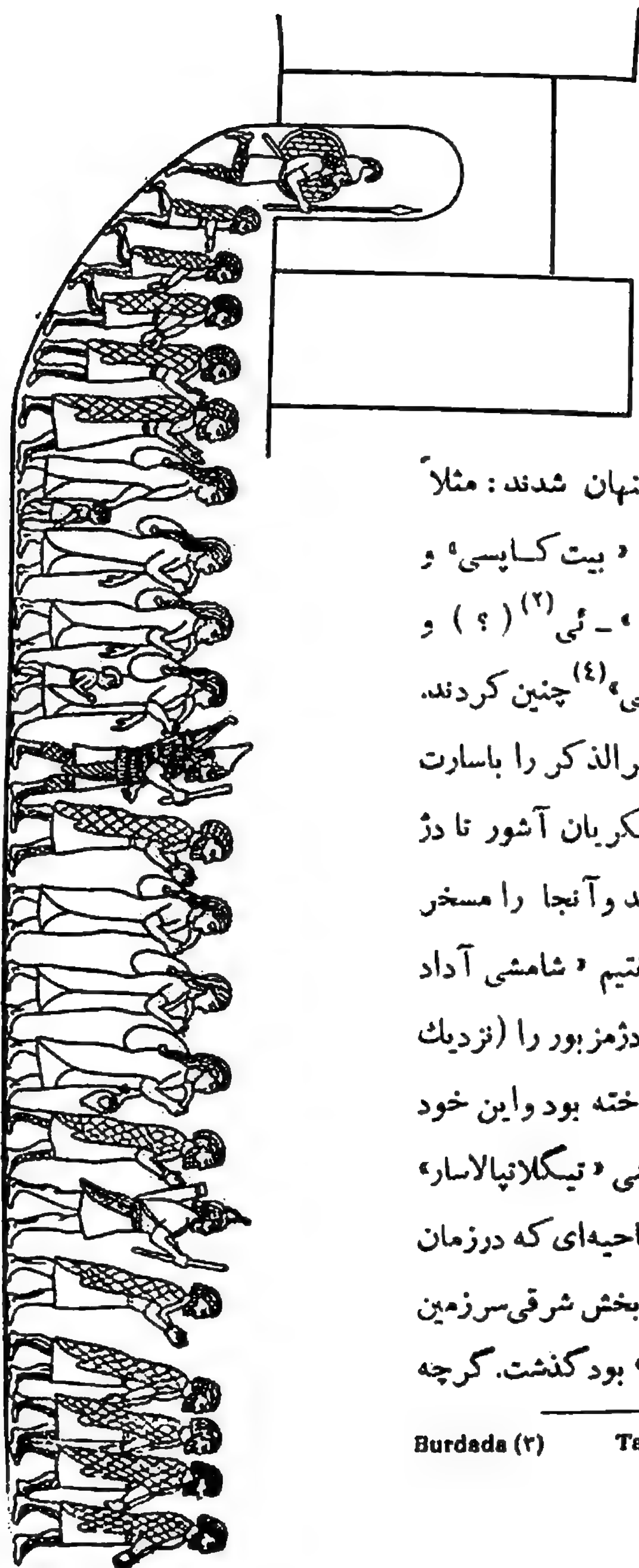
مردم ایالت « پارسوآ » بمرورزمان بالکل آشوری شدند . حتی‌مدتها بعد - بگفتهٔ بطلمیوس (VI/۲/۶) ، سرزمین مزبوررا « سوری‌مادی » میخواندند (یونانیان غالباً آشوریان را « سوری » می‌نامیدند) .

درسال ۷۳۷ ق . م . « تیگلات‌پالاسار » سوم مجدداً به ماد لشکر کشید . اگر واقعاً می‌پنداشت که خراج گزافی‌را که برمادها تحمل کرده خواهندپرداخت اشتباه کرده‌بود وممکن‌نبود بدون‌غارت وراهزنی‌جدیدی موفقیت‌حاصل کند . حتی‌نواحئی را که ظاهراً در۷۴۴ ق . م. کاملاً مطیع و منقادشده بودند ، ناگزیراین بار مجدداً تسخیر کرد . ازآن جمله بود - فی‌المثل - ایالت « بیت‌کاپسی »[۸] .

لشکریان آشوراز«بیت سانگی»و«بیت‌تازاکی»[۹] که درسال ۷۴۴ق .م. تسخیر شده‌بود گذشتند.دهکده‌های‌بسیار[۲۲۴] که«ایشتار»(«معبدالهه‌ایشتار»آشوری)مرکزشان بود ومردی‌بنام «با» (؟)برآن حکومت میکرد مسخرایشان گشت . آشوریان دراین

(۱) Illili (۲) Nakkabi (۳) Budiya (۴) Duni (۵) Billi
(۶) Baniti (۷) Sangilli (۸) Bit-Kapsi (۹) Bit Iazzakki

مکان پرستش نیزهٔ مقدس «نیوزتا» خدای آشور و بابل را متداول ساختند. سران سرزمینهای نقاط دورتر شرقی بشیوهٔ مرسوم در کوهها پنهان شدند: مثلاً «اوپاش» فرمانفرمای «بیت کاپسی» و اوشورو ـ ی[1] «تادیروتا» ـ ئی[2] (؟) و «بورداد»[3] ـ ی «نیروتا کتائی»[4] چنین کردند. ولی آشوریان پیشوای اخیرالذکر را باسارت گرفتند. بدین طریق لشکریان آشور تا دژ سیبور (سیبار) پیش رفتند و آنجا را مسخر ساختند. چنانکه پیش گفتیم «شامشی آداد پنجم» در سال ۸۲۰ ق. م. دژمزبور را (نزدیك زنجان کنونی؟) مسخر ساخته بود و این خود تعیین دقیق مسیر لشکر کشی «تیگلاتپالاسار» را مقدور می‌سازد. وی از ناحیه‌ای که درزمان «شامشی آدادپنجم» جزو بخش شرقی سرزمین کوهستانی «کیزیل بوندا» بود گذشت. گرچه



۳۸ـ گروگانهای مادیها. بخشی از نقش برجستهٔ آشوری نینوا. قرن هفتم ق. م.

(1) UŠuru (2) Tadirrutâ (3) Burdada
(4) Nirutakta

درسالنامه‌های « تیگلاتپالاسار-سوم » سرزمین مزبور جزوماد (مادای Madāi) قلمداد شده است . شاید آشوریان از جنوب ، بخش اصلی درهٔ قزل اوزن را دور زده و فقط از قسمت علیای آن عبور کرده‌به سیبور رسیدند .

باقی‌شرح لشکر کشی بصورت بریده‌بریده باقی‌مانده‌است . فقط یك‌نکته‌روشن است که‌آشوریان ازناحیهٔ «بوشتو»[1] گذشتند ۲۲۵ . این «بوشتو» رانباید با دژی بهمین نام که درملتقای «مانتا» و «پارسوآ» و «کیزیل بوندا» واقع بود اشتباه کرد . آنگاه واردخاك اصلی اتحادیهٔ ماد گشتند . ۲۲۶ محتملاً تذکر نام ناحیهٔ « نیششا » یا «نیشای» (صحاری « نیسه » که در تألیفات عتیق آمده ، جلگهٔ کنونی قزوین ؟) و قطعه‌ای از سالنامه‌ها که اسامی نواحی آریام (« آریا - اوروای» ایرانی؟) ۲۲۷ و کشور خروسان (مات‌تارلوگالّه) (Māttarlugallē) و «ساکـو کنو» درآن آمده مربوط بهمین محل است . دیگر کتیبه های « تیگلاتپالاسار » نواحئی‌را که هدف این لشکر کشی بودند مشروحتر نام می‌برد ولی متأسفانه محل آنها را - ازروی کتیبه‌های اخیرالذکر که جنبهٔ عمومی دارند - نمیتوان مشخص نمود . از الواح مزبور چنین بر می‌آید که آشوریان تقریباً سراسرخاك مادرا درنوردیدند و به مکان نامعلومی بنام « کشورطلا » (شاید شیکراکی‌باشد) رسیدند وبه کوه «روآ»[2] (ظاهراًدرشرق‌طهران کنونی؟) وبیابان نمك (دشت کویر) دست یافتند . ازآنجا ظاهراً از طریق ناحیهٔ «اوشکاکان» که محتملاً درهٔ قره سو می‌باشد - باز گشتند . ۲۲۸ بعد وارد ناحیهٔ «بیت‌ساك بیت» شدند و ساکنان این محل در سیلحازی که « دژ بابلیان » نیز نامیده می‌شد پنهان گشتند . ازمدارك موجود چنین بر می‌آید که این دژ در نقطه ای از ناحیهٔ اکباتانا (همدان کنونی) قرارداشته‌است . ۲۲۹ آشوریان‌موفق به تسخیراین دژ وقلعهٔ مجاورآن که « تیلاشوری » نام داشت شدند . اینجا مرکزپرستش مردوك خدای بابلیان بود

---

(۱) Bušlu (۲) Rua

و «تیگلاتپالاسار» قربانئی نثاراو کرد. ونیز فرمان داد لوحی بامطالبی دربارهٔ خویشتن درآن محل برپا دارند. آشوریان ازاینجا ـ ظاهراً ازطریق ناحیهٔ «بیت زوآلزاش» و«بیت ماتی» ودرهٔ رود دیاله ـ بخاك خود باز گشتند.[۲۳۰] دربین راه پادشاهی «الّی‌پی» (نزدیك كرمانشاه كنونی) هدایائی برای جلب‌عنایت آشوریان بایشان تقدیم داشت. برغم نظرمخالف یکی ازمتون ناموثق[۲۳۱] مسلم‌است كه‌نواحئی كه لشكریان آشور در سال ۷۳۷ درنوردیدند جزو ایالات آشور نگشت[۲۳۲]. محتملاً رئیس ناحیهٔ «پارسوآ» برنواحی مزبور نظارت‌كلی‌داشت تا آشوریان در آینده در صورت امكان در امور ماد مداخله كنند.

پس از تجزیه وتحلیل مسیر لشكر كشیهای تیگلاتپالاسار (تاحدّی كه برای ما روشن است) می‌توانیم چند استنتاج مهم بعمل آوریم. اوّلاً آشوریان گرچه، شاید ازحدود كوهستان‌جنوبی ماننا گذشتند (اگر «كی زین كیشّی» همان «كیزیل بوندا»[۲۳۳] باشد واگر «بوشتو ـ بوستوس» دراین مكان قرارداشته والخ) ولی‌مراقب بودند كه به خودجلگهٔ جغتو ومتصرّفات ماننا وحتّی ـ شاید ـ دردرهٔ قزل‌اوزن سرازیر نشوند. علی‌الظاهر سبب احتیاط ایشان این بود كه اوّلاً ماننا مقتدربود وآشوریان نمیخواستند درآنموقع‌بایك دشمن‌خطرناك دیگر گلاویزشوند ومخاصمت «اورارتو» ودمشق را برای خویشتن‌كافی میدانستند. ازدیگر سو ممكن‌است درآن‌زمان‌میان آشوریان وماننا عهد وپیمانی وجود داشته كه مبنای آن اشتراك منافع آنی ایشان درمبارزه با «اورارتو» بوده است[۲۳۴].

می‌توان این نكته را نیز یادآور شد كـه متنهای آشوری در بخشهای غربی كشور ماد بیشترولایات را بنام سلاله‌ها مینامند (بااضافهٔ «بیت» ـ «خانه») نه باسم واقعی (وبدین‌سبب تشخیص آنها دشواراست). دربخشهای شرقی ماد این‌رسم مرعی نمیگشت زیراكه، محتملاً، درآنجا حكومت انتخابی عشیرتی و قبیله‌ای

حکمفرما بود وسلاله‌های فرمانروا وجود نداشتند. متن « تیگلاتپالاسار سوم »[۲۳۵] بویژه فرمانفرمایان بخشهای شرقی ماد را « بل آلی Bêl âli » مینامد واین‌خودباری دیگر ثابت می کند که ماد غربی نسبت به بخش شرقی آن‌سرزمین ازلحاظ‌اجتماعی واقتصادی بیشتر پیشرفت کرده بود.

بدین نکته نیز باید اشاره کنیم که بعضی از اسامی جغرافیائی اماکن شرقی که درمتون « تیگلاتپالاسار » مذکور است تا حدّی ریشهٔ ایرانی دارند (مانند: اربارما، نیشّا، اوریمزان[۱]، اورننا[۲]، آرا کوتتو[۳]، وشاید چند نام دیگر)[۲۳۶]. معهذا اینگونه اسامی درفاصلهٔ سالهای ۷۳۷ - ۷۴۴ قبل ازمیلاد هنوز بمغرب خط قزوین - همدان تجاوز نکرده بودند. دو سه نام خاص فرمانفرمایان نواحئی را که شرقی‌تر ازاین خط نبوده‌اند نیز می‌توان ایرانی دانست[۲۳۷]. ازدیگر سو بسیاری از اسامی، حتی‌مربوطبه شرقی‌ترین منطقه،مسلّماً ایرانی نیستند وبنظرمی آید که‌بعضی ازآنها ریشهٔ عیلامی داشته باشند[۲۳۸]. بدین طریق نه تنها درخاكماننا و پارسوآ و سرزمین‌های مجاور آنها بلکه در کشور خود مادای (Madâi) واتحادیهٔ قبایل ماد نیز هنوز، دراواسط قرن هشتم، زبان ایرانی بلامعارض وشریك حکمفرما نبوده و بهرتقدیر دربخشهای ۷ - ۱ نقشهٔ ما رواجی نداشت.

پیش گفتیم که دولت کوچك «دیوك» deyok - هستهٔ‌پادشاهی آتی‌ماد- محتملاً درآن زمان وجود داشت. پس چرا درمتون « تیگلاتپالاسار » ذکری از آن نرفته است؟ متأسفانه مدارك کافی برای ادای پاسخ صریح بداین پرسش در دست نیست. چنانکه گفته شد « دیوك » حاکمی بود منصوب ازطرف ماننا و « تیگلاتپالاسار » و لشکریان وی مراقب بودند که باماننا مدارا کنند. بدین سبب شاید اصلاً درناحیهٔ تحت حکومت دیوك وارد نشده باشند. ثانیاً نام خاص‌ناحیهٔ دیوك را نمیدانیم وشاید

(۱) Urimzan (۲) Uronna (۳) Arakuttu

بدین سبب نتوانیم آنرا مشخّص سازیم . وسرانجام ، نباید از یاد برد که برروی هم شاید دوران حکومت دیوك فقط پس از مرگ « تیگلاتپالاسار سوّم » ، (که در سال ۷۲۷ ق . م . بود) آغاز گشته .

اگر سرزمین دیوك درشمال کوههای « گیزیل بوندا » ودربخش جنوبی جلگهٔ ماننا قرارداشته ، پس دولت ماد نیزدرهمانجا پدیدآمده ورونق گرفته وسلالهٔ دیوکیان درهمان خطّه حکومت می کرده . ولی میدانیم که دولت ماد در این سرزمین تشکیل نشده . ازدیگرسو مسلّم است که دردوران لشکرکشیهای « تیگلاتپالاسارسوّم » قدرت مانّنا ، ازسمت جنوب ، آنسوتر از « گیزیل بوندا » بسط نیافت . ولی هیچ دلیلی در دست نیست که بگوئیم دیوك هم درعهد « تیگلاتپالاسار » از طرف مانّنا بحکومت منصوب شد ؛ متن سارگون دوم دیوك را « حاکم منصوب ازطرف ماننا » میخواند . امّا بعد یعنی درفاصلهٔ سالهای ۷۳۷ و۷۱۹ ق . م . ممکن است قدرت ماننا آنسوتر- بطرف جنوب گسترش یافته بوده ودرهمان دوره دیوك خویشتن را تحت حمایت ماننا قرار داده باشد . وچون دردورهٔ بعد اکباتانا (همدان کنونی) تختگاه پادشاهی ماد گشت ، محتمل است که سرزمین دیوك را باید در مسیر قزل اوزن - میان میانه و ناحیهٔ شمالی همدان- جستجو کرد . شاید قدرت دیوك بعدها دراوضاع واحوال مساعد (بعد از « تیگلاتپالاسار ») تاخود همدان بسط یافته (یا برعکس از ناحیهٔ همدان باینجا بسط یافت . ولی مورد ثانی البته مستلزم آن بوده است که تیگلاتپالاسار از ناحیهٔ دیوك ویا خطّه‌ای که بعدها جزو ناحیهٔ وی شد عبور کرده باشد ، و این امر بهر تقدیر هنگام لشکرکشی سال ۷۳۷ ق . م . صورت گرفته باشد)[۲۲۹] . ممکن است که « تیگلاتپالاسار » درلشکرکشی مزبور ازبخش اصلی درهٔ قزل اوزن احتراز کرده وآشوریان ازطریق قسمت علیای رود مزبور بایك حرکت دورانی از جنوب بسوی « سیبور » (نزدیك زنجان) رفته باشند .

این مسلّم است که دراوضاع واحوالی که تهاجم آشور ایجاد کرده بود جرثومه‌های دولت ماد می‌توانستند درتحت حمایت « مانا » پدید آیند. فقط بخش اقصای شرقی ماد ازتعرض آشوریان مصون بود ولی در آن نقاط سطح پیشرفت جامعه بسیار پست بود. امّا دیگر بخشهای خاك ماد ازحملات ویران کنندهٔ آشوریان سخت زیان دید. ممکن بود هستهٔ یك اتحاد سیاسی نوین درتحت حمایت مانا که در آن نواحی از دیگران پیشرفته‌تر ومقتدربود، ایجاد شود.

پس ازسال ۷۳۷ ق. م. درزمان حیات « تیگلاتپالاسار » یك لشکر کشی دیگر نیز ازطرف سرداری بنام « آشوردانی نانی » ازسرزمین آشور به ماد، صورت گرفت. ولی متون آشوری دراین باره شرحی نمیدهند وباین اکتفا میکنند که وی « ۵۰۰۰ اسب وتعداد بیشماری افراد انسانی ودامهای بزرگ شاخدار گرفت »[۲۴۰].

۷ـ نیرو گرفتن مانا وجنگهای سارگون دوم آشوری

درطی دههٔ دوم قرن هشتم قبل ازمیلاد لشکر کشیهای آشور بسوی مشرق موقتاً قطع شد. درحدود سال ۷۲۰ قبل ازمیلاد وضع سیاسی کشور بقرار زیربود: اقصای شمال (آنسوی دریاچهٔ ارومیه) ظاهراً تحت تصرّف « اورارتو » قرار داشت. وبتقریب باقی سرزمین آذربایجان کنونی ایران بطورمستقیم یا غیر مستقیم تحت حکومت « ایرانزو »[(۱)] پادشاه مانا بود. ولی در مرزهای آن پادشاهی متصرفات فرمانفرمایان نیمه مستقلّی قرارداشتند که برای موجودیت مانا خطرناك بودند[۲۴۱].

اینها عبارت بودند ازپادشاهی « اوئیش دیش » (تقریباً در ناحیهٔ مراغهٔ کنونی) و « زیکرتو » (تقریباً درناحیهٔ میانه ـ اردبیل کنونی) و « آندیا » (در بخش سفلای درهٔ قزل اوزن ـ سفیدرود ـ که در نقشهٔ ما بشمارهٔ ۴۸ نشان داده شده‌است) وسرزمین « دیوك » (باحتمال قوی دربخش علیای همان دره). اینها تابع مانا بودند. دیگر،

---

(۱) Iranzu

در مرز آشور پادشاهیهای « آلابریا »[۱] و « کارالا »[۲] درقسمت بالای زاب کوچك وشاخه‌های علیای آن قرار داشتند که تاحدّی تابع آشوربودند. درنقاط جنوبی‌تر و شرقی‌تر کماکان ولایات بسیار کوچك ومستقل وجودداشتند که باماننا یا آشورمربوط بوده ویا بالکل مستقل بودند وبیشترآ نهامشمول مفهوم سرزمین Madāi یعنی اتحادیهٔ قبایل ماد میشدند. ولی اتحادیهٔ مزبور درآن زمان بهیچگونه اظهاروجودنمیکرد. ازمیان آنها فقط پادشاهی « الّی پی » (نزدیك کرمانشاه کنونی) بسبب مجاورت مرزهای دولت بزرگی چون عیلام تـا اندازه‌ای ممکن بود خودرا از تعرّض آشور مصون بداند وباین علّت نسبةً قوی ومهم بشمار میرفت.

قدرت فوق‌العادهٔ ماننا درعهد «ایرانزو» وتبدیل آن بیك دولت درجهٔ اول، پادشاهیهای نیمه مستقل اطراف را که فرمانفرمایانشان متمایل باستقلال کامل بودند ناراحت ساخته بود. شکّی نیست که قدرت ماننا، مانند حکومت دیگر دولتهای برده دار آنزمان بارسنگینی بردوش مردم بود. ولی تجزیهٔ طلبی شاهکان نیزدراکثر موارد جنبهٔ مخالفت باترقی داشت زیراکه بزرگان واعیان می‌کوشیدند درسرزمینهای بسیار کوچك خود فرمانروای بی‌بند وبار باشند واین خود ازایجاد یك دولت مقتدر مانع می‌شد و پیدایش قومیت را بتأخیر می‌افکند و کشور را بدست کشور گشایان بیگانه می‌سپرد و بهر تقدیرچنین سرنوشتی از لحاظ مردم از حکومت شاهان ماننا بدتر بود. ضمناً چنانچه پیش گفتیم دولت ماننا در واقع یك اولیگارشی یا حکومت چند خاندان مقتدربود و بالضروره از منافع بزرگان اصیل ماننا بزیان افراد عادی وآزاد وحتی ــ محتملاً ــ برده‌داران غیراصیل دفاع میکرد. بدین‌سبب درداخل آن کشور نیز نارضائی عـامهٔ خلق روز افزون بود. اگر فرمانفرمائی به جنبش وسیع قشرهای مردم آزاد تکیه میکرد واقعاً میتوانست دولتی قوی بوجود آورد. ولی در

---

(۱) Allabria

(۲) Karalla

قرن هشتم قبل‌ازمیلاد چنین فرمانفرمائی وجود نداشت (وجنبش یاد شده هم هنوز نارس بود) وجز عصیانهای تجزیه طلبانهٔ برخی‌از شاهکان چیزی مشهودنبود . وچون درسیاست خارجی‌عامل اصلی‌همانا رقابت میان دولتهای بزرگ آشور و اورارتو ومانئا و عیلام بود ، وقایع سیاست خارجی نیز بصورت خیانتهای کوچك و تغییر جبههٔ فرمانفرمایان وحکام جزء که گاهی بسوی این ودمی‌بطرف آن دولت توجه میکردند وبا لشکر کشیهای تنبیهی‌ودسیسه‌های اورارتو و آشور وتحریکات متقابل‌وغیره تجلی میکرد . خود مانئا که ازچهاردولت دیگرضعیفتر بود (وحتی‌دیگران نیز) ناگزیر میبایست دائماً از تناقضهای موجود میان دیگر دول استفاده کند و گاهی‌هم برتری آنهارا بپذیرد . مانئا درآنزمان بیشتر بهآشور تمایل‌نشان میداد . در متون‌آشوری « سارگون‌دوم » حتی‌بارها گفته شده‌است که « مانئا » تابع دولت آشوربوده واین‌خود علت مداخلات مکررآشور درامورمانئا قلمداد گشته . ولی‌این گفته‌باحقیقت مطابق نیست . وآشوریان جز درموارد معدودی که وضع مانئا مساعد نبود دردیگراحوال با دولت مزبورنه چون کشورتابع‌بلکه مانند متحد وهمکار(گرچه متحد کوچکتر) رفتار میکردند .

ظاهراً باراول آشوریان بخواهش « ایرانزو » درسال۷۱۹ ق. م. درامورداخلی مانئا مداخله کردند . دو دژ مانئا ـئی‌بنام « شوآن‌داخول »[۱] و « دوردوکا »[۲][۲۴۲] از تحت فرمان « ایرانزو » بدر شدند. پیادگان و سواران متاتی[۳] زیکرتوئی‌بآنها در این‌امر کومك کرده بودند . گذشته ازاین سه قلعهٔ «سوکا» و «بالا» و«آبی‌تیکنا»[٤] با « روسای اول » پادشاه اورارتو پیمان بستند (محل‌این‌سه دژ مجهول است و معلوم نیست که آیا درخاك مانئا واقع بوده یا نه) ـ « سارگون دوم » پادشاه جدید آشور دسته‌هایی برای محاصرهٔ قلاع بکومك « ایرانزو » گسیل داشت . قلاع مسخر گشتند

(۱) Šuandaxul (۲) Durdukka (۳) Metatti (٤) Abitikna

وطبق رسم بسیارقدیم مشرق‌زمین که درمورد اتحادهای نظامی مرعی ومجری بودعمل شد : یعنی ساکنان دژ و اموال منقول را به آشور بردند و زمین و حصار تحویل « ایرانزو » گشت.

این وقایع درزمان حیات « ایرانزو » که محتملاً پیرشده بود رخ داد ومقدمهٔ پیش‌آمدهای خطیرتری بشمار میرفت که بعد از مرگ او در بحبوحهٔ مبارزه‌ای که بخاطرتخت وتاج میان فرزندان وی در گرفت ، وقوع یافت .

« ایرانزو» قبل‌ازسال ۷۱۶ ق.م. در گذشت . درآن‌سال پسراو «آزا» برسریر سلطنت نشسته بود[۲۴۳] متاتی فرمانفرمای زیکرتو[۲۴۴] و تلوسینا[(۱)] فرمانفرمای «آندیا »[(۲)۲۴۵] و «بگداتو»[(۳)۲۴۶] فرمانفرمای «اوئیشدیش»[(٤)] که مانند دیوك حکام منصوب‌ازطرف‌مانانابودند،[۲۴۷] علیه«آزا»خروج کردند . ظاهراً اتهام‌ویژهٔ«آزا»این‌بود که با « سارگون » عقد اتحاد بسته است . «آزا» دستگیر و کشته شد و جنازهٔ او را درکوه « اوآئوش » افکندند (سهند کنونی) . سارگون بی‌درنگ مداخله کرد وموفق به دستگیر کردن «باگداتو» گشت وفرمان داد پوست ازتنش‌بر کنند و لاشهٔ اورا درمعرض تماشای مانناثیان قرارداد. پسردیگر« ایرانزو» را که «اولوسونو» نام داشت‌برتخت سلطنت نشاندند . معهذا « اولوسونو » که درمیان‌افراد ودار ودستهٔ ضد آشوری محصور بود بیدرنگ ازآشور جداشد و کوشید تاباا‌ورارتو عقداتحادببندد . وی ۲۲ دژ را[۲۴۸] که ظاهراً درمنطقهٔ هم مرز باآشورقرارداشتند به « روسا » پادشاه اورارتو داد وفرمانفرمایان دره‌های بخش علیای زاب کوچك (ایتّی[(۵)] فرمانفرمای آلابریا وآشورله[(۶)۲۴۹] فرمانفرمای‌کارالا[(۷)]) را باقدام علیه آشور وادار کرد .

سارگون باآشوربازنگشت و « ایزیرتو » پایتخت ماننا‌ودوقلعهٔ مهمّ مرکزی ،

---

(۱) Tolusina (۲) Andia (۳) Bagdatu (٤) UiŠdiŠ (۵) Itti (۶) AŠŠurle (۷) Karalla

زیبیه[۱] ۲۵۰ و آرمائیت[۲] را تصرف کرد. اُولوسونو خویشتن را تسلیم رأفت و عنایت سلطان فاتح کرد و (چون گویا واقعاً بدار ودستهٔ طرفدار آشور بستگی داشت وتا آن زمان مجبور ازپیروی نزدیکان خویش بود) پادشاهی بوی باز گشت. امّا راجع به «ایتّی» و «آشورله»... اوّلی باتفاق خانوادهٔ خویش بمتصرّفات آشور تبعید شد و دوّمی را زنده پوست کندند. وناحیهٔ او جزو ایالت آشوری زاموآ (لولّومه)[۳] ۲۵۱ شد. آشوریان دوناحیهٔ مرزی «نیك ـ امّا»[۴] و «شورگادیا»[۵] را تصرّف کرده ازماننا منتزع ساختند وبه ایالت آشوری پارشوآ ملحق نمودند. آنگاه سارگون بسوی نقاط دورتر ـ بطرف جنوب ونواحئی که نظارت ماننا بر آن ضعیف بوده یابالکل معدوم بود، لشکر کشید. نخست قلعهٔ مهم «کیشه‌سو» ۲۵۲ در مسیرعلیای قزل اوزن اشغال گشت و فرمانفرمای آن که بنام آشوری ـ بابلی «بل شاروسور»[۶] (بالتاسار) خوانده میشد اسیر گشت نام قلعه را به «کارنین اورتا»[۷] تغییر دادند (یا طبق مدارك دیگر: کار ـ اوریگالّی[۸]) ۲۵۳ و لوحی باتصویر سارگون در آنجا نصب کردند وپادگانی ـ که رئیس ناحیه در رأس آن قرار داشت ـ مستقرساختند. بدین طریق ایالت جدید آشوری «کیشه سو» ایجاد شد ونواحی «بیت ساگبات»[۹] و «بیت خیرمامی»[۱۰] و «بیت اومارگی»[۱۱] وقلعه‌های «خارخوبارا»[۱۲] (؟) ۲۵۴ و «کیلامباتی»[۱۳] و «آرمانگو»[۱۴] که اظهارانقیاد کرده بودند جزو آن گشتند.

این نامهای جغرافیائی را باید درمنطقهٔ واقع میان مسیر علیای قزل اوزن وکوههای مغرب وجنوب غربی قزوین جستجو کرد.

رابطهٔ بعضی از قلاع واقع در دامنه های جنوبی جبال «گیزیل بوندا» و

(۱) Zibie (۲) Armait (۳) Lullume (٤) Niksamma (٥) Šurgadia (٦) BelŠarrusur (۷) Karninurta (۸) Kar-Urigalli (۹) Bit-Sagbat (۱۰) Bit-xirmami (۱۱) Bit-umargi (۱۲) Xarxubarâ (۱۳) Kilambati (۱٤) Armangu

دامنه‌های الوند درنتیجهٔ این تحولات باماننا قطع شد ومتصرفات آشور درمیان فاصل بود ومرابطات آنها باماد شرقی نیزدشوار گشت . ساکنان قلعهٔ «خارخار» «خداوند ده» خویش را که «کیبابا» نام داشت اخراج کردند واز«تالته»[(۱)] [۲۵۵] شاهك «الّی‌بی» تقاضا کردند که ایشان را بتابعیت خویش بپذیرد چنانکه پیشتر گفته شد «الّی‌بی» درمیان پادشاهیهای کوچك ماد جنوبی ازهمه مهمتر بود وحایل میان آشور وعیلام بشمار میرفت .

سارگون دوّم همچنان لشکرکشی بسوی جنوب را تعقیب کرد و «خارخار» را اشغال نمود وساکنان آن محل را باسارت برد . و بجای اهالی پیشین آنجا مهاجرانی را سکونت داد . بظنّ غالب اینان اسرائیلیانی بودند که درسال ۲۱-۷۳۲ قبل ازمیلاد سرباطاعت نهاده بودند[۲۵۶] . خارخار را سخت مستحکم ساخته بمرکز ایالت آشوریش قراردادند[۲۵۷] . ایالت مزبور شامل ناحیهٔ رودك علیا یا «آرازشو»[(۲)] (آرازیاش یا ارنزیاش که درمتون دیگر آمده) وناحیهٔ رودك سفلی یا «بیت‌راماتو آ»[(۳)] (یا درست‌تر «بیت راماتئا» ، یعنی « سلالهٔ راماته - ها » - به صفحهٔ ۲۴۸ و ۲۵۶ رجوع شود - این ناحیه نیز درگذشته جزئی از آرازیاش بود) و نواحی اوریکاتو و سیگریس وشاپاردا[(٤)] (یاساپاردا) و اوریاگو[(٥)] - نیز بود . از میان نواحی یادشده آرازشو - آرانزیاش - ناحیه‌ایست که درلشکرکشیهای سابق آشوراز آن یاد شده ودربارهٔ آن اطلاعات کافی داریم ومحتملاً درناحیهٔ همدان واقع بوده است . ظاهراً ناحیهٔ رودك علیا ورودك سفلی که غالباً تحت عنوان ناحیهٔ رودك (شانارته Šanarte) خوانده شده‌است - همان دره وبستر رود کهائی است که ازالوند سرازیر شده سپس به رود قره سو ملحق می‌شوند . « سیگریس » و « ساپاردو » را هم نزدیك همین نقاط باید جستجو کرد .

(۱) Talta (۲) AranzeŠu (۳) Bit-ramatua (٤) Šaparda (٥) Uriakku

با اینکه بعدها لشکریان آشور بارها بداخل خاك ماد نفوذ کردند ولی مرز امپراطوری آشور عملاً بدآنسوی حدّی که سارگون معین کرده بود تجاوز نکرد. آشوریان حتّی درهمین حدود هم بدشواری می‌توانستند خاك ماد را جزو کشور ودولت خویش محفوظ داشته ضبط ونظم دهند. بنابراین دردورهٔ طغیان نفوذ آشور بداخل خاك ماد، مرزهای منطقهٔ اشغالی ایشان را می‌توان بقرار زیردانست: بخش علیای زاب کوچاك ودیاله (ناحیه‌های ۷ـ۵ نقشهٔ ما) کاملاً اشغال شده بود. مرزشمال از کوههای کیزیل بوندا (قافلان کوه) وناحیهٔ زنجان ـ قزوین‌عبورمی کرد. ازاینجا مرز شرقی‌نواحی اشغال شده‌آغازمی گشت ودرمغرب قزوین ومشرق همدان امتداد می یافت. مرز جنوبی بخش اشغالی آشوریان در خاك ماد از کوه الوند شروع شده ازسلسله جبال شمال درهٔ کرمانشاه درجهت شرقی غربی تابسترشاخه‌های دیاله ممتد بود. درآغازاراضی‌مزبور که توسط آشوریان اشغال‌شده بودشامل پنج ایالت میشد. بشرح زیر: زاموآ، پارسوآ، بیت ـ هامبان، کیشه سو وخارخار. بعدها دو ایالت اخیرالذکر به چندین ناحیهٔ کوچاك تجزیه وتقسیم شدند.

ایجاد این پایگاه جنگی نیرومند آشور درپشت سر ماننا نمی توانست تأثیر عمیقی درسیاست دولت مزبور نداشته باشد. و نتیجهٔ این وضع در طی سالهای بعد ولشکرکشی های «سارگون دوم» بسوی مشرق (۷۱۳ ـ ۷۱۵ ق. م.) مشهودافتاد.

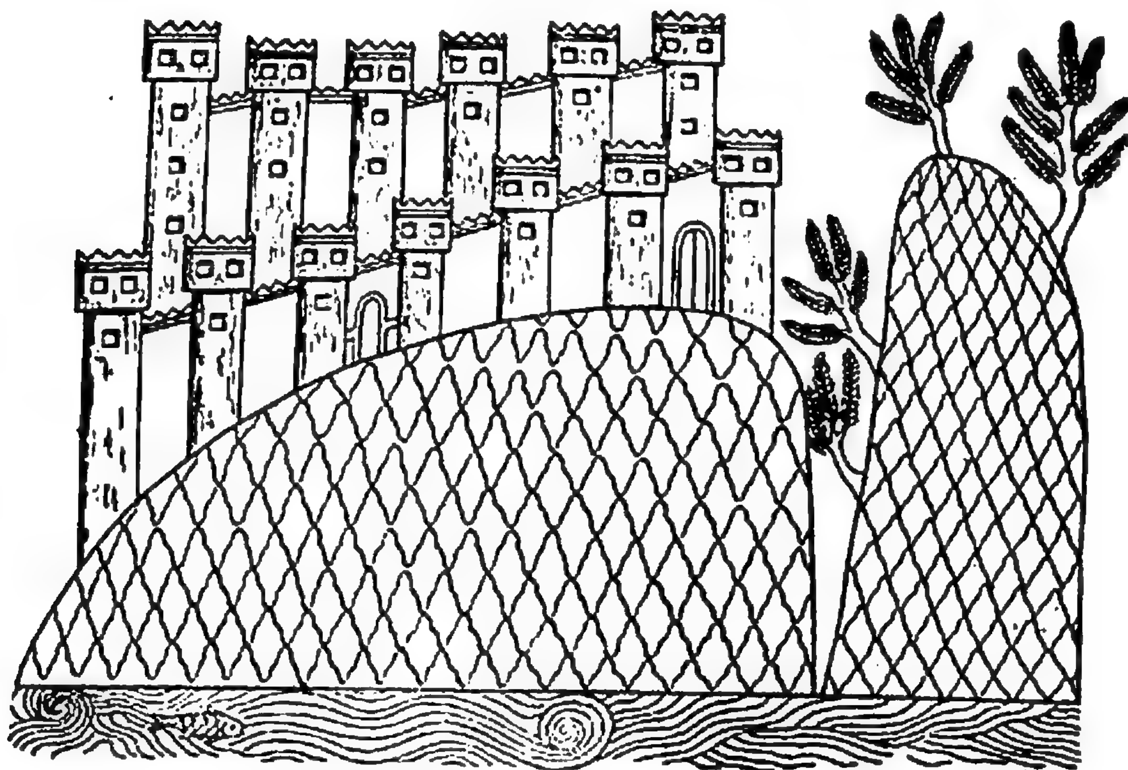
ایالتهای «کیشه سو» و «خارخار»[۲۵۸] که توسط سارگون دوم تأسیس شده بود ـ باحتمال قوی ـ بخشی مهم از سرزمینی را که «دیوك» بظاهر ازطرف ماننا، درآنجا حکومت می کرد، از آن منتزع ساخته و بخود ملحق کردند. ظاهراً ـ تاحدّی که تشخیص مکان قلمرو او مقدوراست ـ فقط بخشی ازدرهٔ قزل‌اوزن، بالاتر از میانه درحیطهٔ تصرّف وی باقی ماند. آنگاه بوضوح معلوم شد، پادشاه ماننا که خود مطیع ومنقاد آشوریان است نمی‌تواند تکیه گاه ومدافع دولت دیوك باشد.

« روسا ـ ی اوّل » پادشاه اورارتو بوسیلهٔ پیکهای خویش این نکته را گوشزد دیوک ساخت. « روسا » در آن زمان علیه « اُولوسونو »(۱) ـ ی مانتائی بعملیات جنگی دست زده بود و این اقدامی بود تنبیهی وانتقامی در مقابل طرفداری « اُولوسونو » از آشوریان. سالنامه‌های «سارگون دوم» مشعر است که « روسا » (درسال ۷۱۶ ق. م.) ۲۲ قلعهٔ ماننا را تصرّف کرد ودیوک را تشویق نمود که از ماننا جدا شود ودیوک پسرخودرا بعنوان «گروگان» ونمایندهٔ خویش نزد «روسا» فرستاد. متأسفانه متون آشوری محلّ ۲۲ قلعهٔ مذکور را مشخّص نمیسازند. ولی ظاهراً ـ چنانکه گفتیم ـ درناحیه‌ای میان ماننا وآشور قرارداشتند، زیرا که سارگون درسال ۷۱۵ ق. م. نه تنها قلاع مزبور را از اورارتو پس گرفت بلکه مستقیماً به آشورشان ملحق ساخت[۲۵۹] و سپس علیه « دیا اوکو »(۲) (دیوک) لشکر کشید و وی را با خانواده‌اش اسیر کردو به هامات[۲۶۰] سوریه تبعید نمود. سارگون تهاجم بسوی بخش سفلای قزل اوزن[۲۶۱] را ادامه داد و وارد « آندیا » (یا « می‌سیاندا »)[۲۶۲] شد. این محل متصرفهٔ شخصی بود بنام « تلوسینا » که دست کم از سال ۷۱۹ ق. م. متّحد « روسا » شمرده میشد. در آن زمان « آندیا » بیاری باگداتو فرمانفرمای «اوئیش دیش» و متائی فرمانفرمای « زیکرتو » علیه « آزا » مبارزه می کرد. از این ناحیه ۴۲۰۰ اسیر وتعداد زیادی دام برده شد[۲۶۳]. سارگون بمنظورتسجیل برتری خویش بر سرزمین شرقی، در « ایزیرت » تختگاه ماننا تصویرخودرا برسنگ منقور کرد.

در آن هنگام شورش عظیمی درایالت « خارخار » که بتازگی فرمانروا شده بود وقوع یافت[۲۶۴]. شورش مزبورظاهراًکار اتحادیهٔ قبایل‌مادبودومحتملاً از «الّی‌پی» کومك به شورشیان میرسید وبایالات مجاور وازآن جمله «بیت ـ هامبان ـ نامار» نیز سرایت کرد[۲۶۵].

(۱) Ullusunu

(۲) Daiaukku



۳۹ـ دژی در مانئا ــ از روی نقش برجستهٔ آشوری دورـ شاروکین . پایان قرن هشتم ق ۰ م ۰

سارگون از « بیت سانگی بوتی » و « اوُریاگا » (اوُریانگا) و « سیگریس » و « شاپاردا » و « وُپاریا » درشمار ایالات شورشی نام میبرد .

لشکریان آشورعلیه شورشیان اقدام کردند وتوانستند چندقلعه را درسرزمین رودك علیا وسفلی اشغال کنند واز آن‌جمله بود چهارقلعهٔ (کیششلو[1] ، کیندائو[2] ، آنزاری[3] و«بیت‌باگای»[4]) [266] که‌توسط پادگانهای دائمی آشوری‌اشغال شدند. [267]

بطوریکه در سالنامه ها منقول است قلعهٔ « خارخار » ، بمنظور مطیع ساختن ماد سخت .ستحکم شده بود. درایالت « بیت هامبان » دژ « کی‌میرّا »[5] بتصرف ایشان درآمد وبیش‌از۲۵۳۰ نفررا باسارت بردند.

ولی‌سارگون‌نتوانست اراضئی‌را که مسخرساخته بود ــ چون دیگر ایالات ــ بزیر فرمان خویش در آورد . فرمانفرمایان محلی در املاك خویش ــ و در حدود

(۱) KiŠeŠlu (۲) Kindau (۳) Anzari (٤) Bit-bagaya (٥) Kimirra

ایالت[۲٦۷ مکرر] باقی ماندند وفقط پرداخت خراجی‌را به‌آشور تعهد کردند. ظاهراً این عمل رسمی بود که از زمان سلطهٔ ماننا معمول گشته بود.[۲٦۸]

محتمل‌است که دسته‌های جنگی‌مرکب از ساکنان محلی را وارد نیروهای مسلح آشوری ساختنند.[۲٦۹] فرمانفرمایان نواحئی که جزو اتحاد ماد بودند[۲۷۰] (لوح سارگون دوم اینانرا بنام «مادای» مینامد و از دیگر نواحی‌سرزمین مادآینده ــ که درآن لوح «گوتیوم» یعنی«کوتیان» نامیده می‌شود ــ مشخص وممتازمینماید.[۲۷۱]) درسراسر قلمرو اتحادیهٔ مزبور تا «بیك نی» (کوه دماوند) خراجگزار سارگون شمرده می‌شدند. بعد خواهیم دید که وصول خراج از مردم نه تنها در سرزمینهای دور دست‌بلکه درآنجائیکه اصطلاحاً ایالات مادی آشور خوانده میشد، فقط‌بیاری نیروهای مسلح و اعزام قشون مقدور بود.

نفوذکامل‌آشوریان فقط در نقاطی حکمفرما بود که دژهای آنان برآن ناظر بودند ومردم محل را تبعید کرده بجایشان ساکنان کشورهای دیگر(بخصوص‌ـ وربه وفلسطین) را ساکن ساختندبودند. ولی درپیرامون این‌نقاط اهالی‌مادی و کوتی‌تحت فرمان فرمانروایان پیشین‌وسران قبایل خویش‌بودند وفقط وقتی‌خراج میپرداختند که بعنف مجبورشان کنند ویا ضرورت قطعی اقتضا کند.

درآغاز قرن‌هفتم قبل ازمیلاد درسرزمین ماد بیش ازپنج ایالت‌آشوری وجود داشت. ولی‌دلیلی دردست نیست که‌آشوریان اراضی‌دیگری را ازخاك ماد فتح کرده باشند. یکی‌از ایالات‌جدید بنام «ساپاردا» قبلاً جزئی‌ازایالت خارخاربود. و دو ایالت دیگر ــ بنام «مادای» و «بیت‌کاری» ــ ظاهراً از ایالت خارخار ــ ویا شاید «کیشه سو» ــ تجزیه شده بودند. باحتمال قوی‌مادای یا سرزمین پیشین دیوك در جنوب میانه، برقزل اوزن[۲۷۲]، بود و «بیت‌کاری» (بمعنی«خانهٔ کولونی»، «خانهٔ مهاجران») را باید درناحیهٔ همدان جست[۲۷۳]. ازمتون‌آشوری بوضوح معلوم است

که پایهٔ قدرت آشوریان در این ایالات بسیار سست بود و مجبور بودند برای حفظ آن ـ حفظ قدرت ـ همواره سلاح بکف باشند. محتملاً بدین سبب این سه ایالت را از ایالتهای «کیشه سو» و «خارخار» جدا کرده بودند ـ زیرا که دو ایالت اخیرالذکر ـ که مهاجران تبعیدی سوریه در آنها ساکن گشته بودند ـ ظاهراً دارای ادارات کشوری معمول به ایالات آشوری بودند. معلوم نیست که تجزیهٔ این سه ایالت در چه تاریخی وقوع یافت. بظنّ اقوی بعداز سال ۷۱۰ ق. م. صورت گرفت.

سال بعداز اطفای شورش ایالت خارخار ـ ۷۱۴ ق. م ـ سارگون دوم علیه اورارتو لشکر کشید. گزارش بسیار مفصل این لشکرکشی بدست ما رسیده و ارزنده‌ترین منبع اطلاعات ما دربارهٔ ماننا و کشورهای مجاور آن است. شرح این لشکرکشی بارها در کتب علمی آمده‌است.[۲۷۴]

این لشکرکشی بمنظور تنبیه «زیکرتو» و «آندیا» (که برخلاف «اوئیش ـ دیش» که در ۷۱۶ ق. م. قلع وقمع شده‌بود ـ هنوز سر باطاعت ننهاده بودند) طرح شده بود.[۲۷۵] درآغاز لشکرکشی سارگون وارد ایالت «سوری کاش» ـ یکی از ایالات ماننا ـ شد. شاید «سوری کاش» همان ایالتی باشد که «روسا» درسال ۷۱۶ ق. م. تسخیر کرده بود. هدایای «ماننا» دراین محل توسط اولوسونو پادشاه آن کشور و کسان ومشاوران وی تقدیم سارگون شد. آنگاه سارگون بمنظور تظاهرجنگی از متصرفهٔ پادشاهی غیرمستقل کوچك آلاباری (دربخش علیای زاب کوچك) گذشت و تعدادی اسب و دام از «بلاپالی‌دین»[(۱)] دست نشاندهٔ خویش برسم هدیه گرفت[۲۷۶] و سپس وارد ایالت آشوری پارسوا گشت و محتمل است منظورش استتار نیات واقعی خویش وفریب دادن طرف بود. اینجا ازطرف «خداوندان دهکده‌ها» ـ ی اراضی ماد که قبلاً مطیع آشوریان گشته بودند[۲۷۷] و بلاواسطه مجاور آن بودند ـ هدایائی

(۱) Belapaliddin

به سارگون تقدیم شد. متن مزبور نام ۲۶ فرمانفرما را ذکر می کند واسم « تالتا » فرمانفرمای « الّی‌بی» دررأس‌فهرست‌قرارگرفته‌است[۲۷۸]. اینان به سارگون‌تعدادی اسب وقاطر ودامهای شاخدار و شتران دوکوهـان تحویل دادند[۲۷۹]. ظاهراً عامّه چنین پنداشتند که سارگون می‌خواهد لشکرکشی به ماد مرکزی را تکرار کند. ولی نیات وی بالکلّ دیگرگونه بود. شاه آشور ازپارسوآ حرکت کرده ازکوهها وگردنه‌ها گذشته وارد سرزمین میـّو (مـو) که یکی از ایالات « ماننا » بود شد. درآنجا طبق‌قرار قبلی، «اُولوسونو» درقلعهٔ «زیردیاکا»[۱](سیرداگا، دوردوگا) چشم‌براه وی بود وانبارهای پرازخواربار تهیه کرده، «هدایائی» ـ ازاسبان ودامها ـ به لشکریان آشور تقدیم داشت. سارگون درطی مذاکره بـا « اُولوسونو » شاه ماننا، گویا بدرخواست وی نوید داد که علیه اورارتو لشکرکشی کند واراضئی را که ماننا درکرانهٔ شرقی ارومیه از دست داده است مسخّرساخته بوی بازگرداند. ضیافتی بافتخار اُولوسونو ومانناـ ئیان ترتیب داده شدو شاه ماننا گرچه زیردست سارگون نشست ولی بهرحال بالاتر ازجائی که درگذشته پدر او « ایرانزو » اشغال می کرد جلوس کرد. وبااین عمل ماننا کشوری متّحد آشور شناخته شد. در اینجا هدیه‌های فرمانفرمایان ازدوقلعهٔ «کیزیل‌بوندا » ـ یعنی«زیزی»[۲] از«آپپاتار»[۳] و «زالا»[۴] از « کیت‌پات»[۵]، واقع درمرز پارسوآ، که در ارسال آن تأخیر شده بود، دریافت گردید.

سارگون برغم وعدهٔ خویش که جنگ با « روسا » را آغاز کند (وشاید باز هم بخاطر گمراه کردن دشمن) بطرف سرحدّات جنوبی‌وجنوب شرقی‌ماننا حرکت کرد[۲۸۰] ومتوجه زیکرتو شد. درقلعهٔ ماننا ـ ئی پانزیش ـ که بـا « زیکرتو » و « آندیـا » هم مرز بود (وظاهراً درجنوب میانه قرار داشت) مرکز آذوقهٔ این

(۱) Zirdiakka (۲) Zizi (۳) Aappatar (۴) Zala (۵) Kitpat

لشکر کشی تأسیس گشت . آنگاه سارگون از رودك « ایشتارائورا »[(۱)۲۸۱] گذشته وارد ایالت «آئوکانه»[(۲)] درسرزمین « متاتی » زیکرتوئی‌شد متاتی روش دیرین را بکار بست ومقرّ خویش یعنی قلعهٔ پاردو را (نزدیك میانه) ترك گفته در کوه « اُوآشدیریکا »[(۳)] (ظاهراً بزغوش داغ کنونی وباحتمال ضعیف سبلان داغ) پنهان شد . ولی باین اقدام اکتفا نکرده وبشتاب نیروهای جنگی‌خویش را برای الحاق به « رُوسا ـ ی اوّل » روانه کرد . روسا که از نیّت سارگون یعنی نفوذ در ناحیهٔ مجاور خزر « زیکرتو » مطّلع شده بود ازسمت مغرب باعجله پیش می‌آمد تاراه او را ازپشت سر سدّ نماید وتارومارش کند[۲۸۲] .

دراین میان سارگون محافظانی راکه متانی درگردنهٔ « اوُآش دیرمکو » گذاشته بود ازمیان برداشت و۱۳ دژ زیکرتو ـ ئی راغارت و ویران کرد[۲۸۳] وسپس بناگهان جهت حرکت خویش را تغییرداده متوجه مغرب وایالت « اوئیشدیش » (متعلّق به مانئا ـ درناحیهٔ مراغهٔ کنونی) کەازطرف اورارتواشغال شده بود ، گشت (شاید درسال ۷۱۵ ق . م .) این تغییرجهت ، ظاهراً ، هم ازآغاز لشکر کشی جزو نقشهٔ سارگون بود ووی در «اوئیشدیش» گزارشی ازعامل وجاسوس‌خوددریافت کرد که مؤیّد این نقشه بود . عامل خبر داد که لشکریان « روُسا » نزدیك می شوند . ظاهراً این جاسوس آلا بری « بلا پالیدین »[(۴)] یکی از شاهکان بود[۲۸٤] .

درهرحال نقشه‌های « روُسا » و «متاتی» نقش برآب شد . درجنگ کوهستان « اوُآئوش » (سهند) آشوریان نیروهای ایشان را تارومار کرده بسرزمین‌اورارتو عقب نشاندند . سارگون بایك راه پیمائی‌معجّل کرانهٔ شرقی‌دریاچهٔ ارومیه رابسوی شمال درنوردید . مردم محل‌بوسیلهٔ آتشی که برقلل کوهها افروخته می‌شدازنزدیك

(۱) Ištaraura (۲) Aukane (۳) Uašdirikka (٤) Belapalilidin

شدن لشکر آشور باخبر شده مساکن خویش‌را ترک می گفتند . نخست « اوشکایا »[1] (اسکوی کنونی دردامنهٔ غربی‌سهند) که قلعهٔ مرزی اورارتو بود و محتملاً درعهد « ساردوری دوم » هنگام تسخیر ناحیهٔ « سوبی »[۲۸۵] - واقع در کرانهٔ شرقی ارومیه (که پیشتر به ماننا تعلق داشت) - ساخته شده ، اشغال گشت . این قلعه نگهبان راه وصول به « سوبی » وایالت زرند بود . بنابگزارش سارگون[۲۸۶] ناحیهٔ سوبی از طرف پادشاه اورارتو بویژه‌برای پرورش اسب جهت سواران اورارتو - ئی معین شده‌بود .

بدنبال فراریان عرصهٔ جنگ کوه «اوآاوشی» . ساکنان «اوشکائیا» وپادگان محل‌آنجارا ترک گفتند وسارگون بدون اینکه پیکاری کند اشغالش کرد . و فرمان داد دیوارهای آنرا که چهارمترضخامت داشت خراب کنند و تمام خانه های اوشکایا (بنابگزارش یادشده) و ۱۱۵ دهکدهٔ اطراف را طعمهٔ آتش ساخت . پس‌از آنکه اورارتو - ها ازآن ناحیه طرد شدند - ماننا میتوانست متصرفات خویش را بطرف شمال بسط دهد ولی‌آشوریان نمی‌خواستند به متحد خویش ولایات ویران نشده و پرجمعیت وآباد تحویل دهند . وقلعهٔ « آنیاشتانیا »[2] و طویله های آنرا با اسبان ذخیرهٔ ارتش اورارتو و۱۷دهکدهٔ پیرامون (درگوشهٔ شمال شرقی درباچهٔ ارومیه) وقلعهٔ مضاعف « تاروئی- تارماکیس »[3] (تبریز کنونی) را در سرزمین قبیلهٔ دالیان - که‌آن نیز پایگاه اسبان ذخیرهٔ سواران اورارتو بود - ویران کردند . لشکریان آشور همه جا انبارهای وسیع جو را تصرف کرده وگندم زارها و مراتع را نابود می کردند .

سارگون سپس از ایالت اورارتو - ئی « سان‌گی‌بوتو » (با سان گی بوتو یا « بیت سان‌گی‌بوتی » مغرب ماد اشتباه نشود !) واقع در شمال دریاچهٔ ارومیه عبور کرد[۲۸۷] . سرزمین اخیرالذکرظاهراً از زمان « می‌نوآ » یعنی ازصدسال پیشتر

---

(۱) Uškaya (۲) AnyaŠtania (۳) Tarui–Tarmakis

به اورارتو تعلق داشت ومهمترین شهرآن « اولخو » بود که بوسیلهٔ دژ « ساردوری‌ـ خورد» ازآن دفاع می‌شد . پادشاه اورارتو در این شهرکاخی‌بنا کرده بود . نگارندهٔ گزارش سارگون بویژه به‌کارهای بزرگ و کوشش فراوانی که اورارتو‌ـ ئیها برای آبیاری این‌سرزمین وحفرجویها و ترعه‌ها وقنوات و کاریزهای زیر زمینی و ایجاد بندوسد وغیره بعمل‌آورده بودند اشاره می کند.[288] پیرامون « اولخو»[(1)] یکپارچه باغهای شکوفان وتاکستان و مراتع سرسبزبود . آشوریان تمام اینهارا سوزاندند و پایمال‌نمودند وغارت وویران کردند . دهکده‌های کوچك‌اطراف وقلعهٔ « ساردوری‌ـ خوردا»[(2)] نیزدچارسرنوشت «اولخو» گشتند ولی‌مردم‌آن فرارکردند ودرکوهستان پنهان شدند .

بطوریکه ازگزارش سارگون برمی‌آید در « اولخو » اراضی پادشاهی وجود داشت‌ولی‌مانند دیگردهکده‌های اطراف . زمینهای بسیارنیزدرتصرف ویا تملك‌افراد محل ویا خانواده‌های آنان و یا جماعتهای روستائی بود .[289]

درمغرب « اولخو» نیز چنین نواحی ثروتمند وآباد و متمدنی وجود داشت . بسیاری ازدهکده‌های این‌نقاط سخت مستحکم بودند ولی‌ارتش « روسا » که روحیهٔ خویش را باخته بود کوششی برای حفظ آنها نکرد. کماکان آشوریان وارد قلاع ثروتمندی می‌شدند که ساکنان‌آنها را با اموال‌خویش رها کرده گریخته‌بودند .[290] بدین سبب بخصوص دراینجا ذخایرعظیم آذوقه بدست ایشان افتاد . بخشی از مردم که بکوهها پناه برده بودند بدست آشوریان نابود گشت . آشوریان دهکده ها را چنانکه رسم‌ایشان‌بود سوزاندند وغارت کردند وسپس‌ازطریق گردنهٔ «قوتور»[(3)][291] وارد خاك اصلی « اورارتو » شدند . در یکی ازمتون سارگون آمده است که دراین موقع‌پادشاه آشور۲۲ قلعه‌ای‌را که درسال ۷۱۶ق . م . « روسا » اشغال کرده بود و

(1) Ulxu (2) Sardurixurda (3) Kotur

همچنین دوقلعه‌ای را که درطی لشکر کشی همانسال از «روسا » و « متاتی » گرفته شده بود به « اوآوسونو » شاه « ماننا » داد . باحتمال قوی یکی از دوقلعهٔ اخیرالذکر « اوشکایا » و دیگری « پاردا » و یا « آنیاشتانیا » بوده است . ولی ممکن است که ماننا ـ ئیان باین اکتفا نکرده و از وضع موجود استفاده نموده قطعات دیگری از اراضی سابق اورارتورا درنقاط شمالی کرانهٔ دریاچهٔ ارومیه اشغال کرده باشند . در گزارش سارگون ، بمناسبت تسخیر قلاعی در بخش غربی «سانگی بوتو» (نزدیك خوی) با عبارت مبهمی ازماننا یاد شده و محتمل است که « اولوسونو » خواسته بود مرزی جدید درسلسله جبالی که اکنون سرحد میان ایران وترکیه از آن میگذرد برقرار سازد ، زیرا که اورارتو ـ ئیان نظارت بر نقاط شرقی ترسلسله جبال مزبوررا ازدست داده بودند و آشوریان که مرزمشترکی با آن سرزمین نداشتند قادر نبودند نظارت خویش را در آنجا مستقر کنند .

یك نکته روشن ومسلم است : با اینکه سارگون درطی متون خویش ازهر فرصت استفاده کرده اطاعت و فرمانبرداری ماننا را بمیان می کشد ـ ولی بخودی خود اوضاع واحوالی ایجاد شده بود که به تحکیم اساس دولت ماننا و به تحصیل استقلال کامل عملی آن دولت کومك میکرد . فی المثل درسال ۷۱٤ ق . م . اولوسونو دوبار به آشور خراج پرداخت ولی بعداز سال ۷۱۳ ق . م . مدتهای مدید از خراج و هدیه چیزی نمی شنویم[۲۹۲] وحتی ماننا جسارت را بحدی رسانیده بود که بسرحدات اراضی مسخرهٔ آشورحمله می کرد .

از مطالعهٔ دقیق و مشروح متن گزارش سارگون این نکته بچشم میخورد که ماننا و ـ شاید ـ نواحی شمالی تر مجاور ارومیه که پیشتر تحت حکومت اورارتو قرارداشتند (یعنی آذربایجان کنونی ایران) از لحاظ پیشرفت اقتصادی از بیشتر اراضی مادشرقی پیشتربودند . این نکته شایستهٔ تذکراست که میان فتوحات آشور و

اورارتو یك تفاوت اصلی وکلی وجود داشته : آشوریان در ترقی تولیدات کشاورزی نواحی مسخرشده کمترذینفع بودند زیرا در سرزمینهای قدیمی امپراطوری خویش کشاورزی بسیار پیشرفته ومتکاملی داشتند . برعکس اورارتو - ئیها که سرکارشان بیشتر بانواحی عقب ماندهٔ کشاورزی بود به تکامل وپیشرفت زراعت توجه خاصی مبذول می‌داشتند . بدین سبب ، گرچه اورارتو - ئیها هم در جریان تسخیر اراضی ازهمان اسلوبهای وحشیانهٔ آشور استفاده می کردند ولی حکومت اورارتو بعد از تصرف سرزمینی به پیشرفت نیروهای تولیدی محل کومك فوق العاده مبذول میداشت . همه می‌دانیم که ترعه‌های احداثی اورارتو - ها هنوزهم مورد استفادهٔ اهالی قفقازمی‌باشد . شاهد بارز اینکه نیروهای تولیدی درتحت حکومت اورارتو - ئیان چه گامهای بزرگی به پیش برمی‌داشت - همانا گفته‌های دشمنان ایشان دروصف رونق وشکفتگی دهکده‌های ناحیهٔ « سانگی بوتو » در شمال دریاچهٔ ارومیه است . بطوریکه متن سارگون حکایت می کند ، دراین نواحی پیشرفتهٔ زراعتی ثروتهای کلان دردست بخشی ازمردم گردآمده بود وظاهراً تأسیسات اقتصادی کالائی عظیمی وجود داشت [۲۹۳] ودرچنین شرایطی تکامل و پیشرفت طبقات مسلماً بمراتب بیش از سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد بوده است . میتوان حدس زد که درخاك اصلی ماننا که شرایط موجود برای زراعت و پیشه‌ها (اگر بهترازسانگی بوتونبود) بدترنبود ، تکامل وپیشرفت اجتماعی بمراتب عالیتر ازنقاط جنوب شرقی آن سرزمین بوده است .

ماننا که تمام شرایط ضروری را برای پیشرفت اقتصادی واجد بوده واقتصاداً وسیاستاً مرکزسراسر ناحیهٔ کوهستانی مشرق آشورشمرده می‌شدمی‌توانست نمو کند و بصورت دولت مهمی درآید . ولی برای نیل باین مقصود لازم بود سازمان کهنه و فرسودهٔ حکومت چند خاندان مقتدربرانداخته شود و دولتی ایجاد گردد که فقط به سران طبقهٔ برده دار متکی نبوده بلکه بتمام برده‌داران ویاحتی بتمام تودهٔ آزادگان

مستظهر باشد . ولی زمان تأسیس چنین دولتی هنوز فرا نرسیده بود . معهذا ماننا از لحاظ سیاست خارجی ـ چنانکه گفتیم ـ بعدازسال ۷۱٤ ق . م . بمراتب استوارتر ازپیش شده بود و میتوانست تا حدی استقلال عمل داشته باشد .

سارگون دوم درسال ۷۱۳ ق . م . لشکر کشی بداخل خاك ماد را آغاز کرد . مادها ازسال ۷۱٤ منتظراین حمله بودند وازآن بیم داشتند . بهانهٔ این لشکر کشی شورشی بود که درناحیهٔ «کارالا» (دریکی ازدره های بخش علیای زاب کوچك) وقوع یافت وساکنان آنجا مردی را که دست نشاندهٔ آشوریان بود طرد کردند . سارگون ساکنان «کارالا» را قلع وقمع کرد[۲۹٤] وازآنجا عازم ماد و «الی پی» گشت . وپس از ورود به «الی پی» «دالتو» (یا «تالتو») پادشاه آنجا را برسر بر سلطنت وی مستقرساخت . این عمل بدان سبب ضرورت یافت که پادشاه مزبور طرفدار آشوربود و اتباع وی وحتی بزرگان واعیان نیز ازاین رهگذر ازوی ناراضی بودند.[۲۹۵] لشکریان آشوراز آنجابداخل ماد رهسپارشدند . متن منبع ما دراین مورد چنین می گوید:[۲۹٦]

«[کشورسیکری] سو ، کشور بائیت عان [(۱)] (؟)[۲۹۷] ـ ایالت ماد که در مرز «الی پی»[۲۹۸] است ، [کشور . . . . .] ، کشور آپساخوتی [(۲)] ، کشور پارنوآتی [(۳)] ، کشور اوتیرنا [(٤)] ، دهکدهٔ دیریستانو [(۵)] ، [کشور . . . . .] ، کشور اوریاکی [(٦)] ، کشور ریمانوتی [(۷)] (؟) ـ ایالت کشوراوپوری [(۸)] ، [کشور] اویادائوئه [(۹)] . کشور بوستیس [(۱۰)] ، کشور آگازی [(۱۱)] ، کشور آمباندا [(۱۲)] ، کشور دانانو [(۱۳)] ایالات دور دست (در) مرزهای کشور آری بی [(۱٤)] مشرق[۲۹۹] و همچنین ایالات[۳۰۰] مادهای مقتدر[۳۰۱] که یوغ خدای «آشورا» را فرو افکندند و به کوهها و بیابانها ، مانند دزدان روی آوردند ـ من هیزم شعله ور[۳۰۲] بتمام دهکده های ایشان افکندم و سراسر

(۱) Bait-an (۲) Apsaxutti (۳) Parnuatti (٤) Utirna (۵) Diristanu
(٦) Uriakki (۷) Rimanuti (۸) Upuri (۹) Uyadaue (۱۰) Bustis
(۱۱) Agazi (۱۲) Ambanda (۱۳) Dananu (۱٤) Aribi

سرزمین ایشان را به تلهای ویران وفراموش‌شده مبدل ساختم.»[۲۰۳]

قطعهٔ بالا ازچندین جهت جالب توجه است. مسیر سارگون آنچنانکه باید روشن نیست ولی ظاهراً مبدأ آن «الی‌پی» بود (نزدیک کرمانشاه کنونی). از اماکن نام برده نامهای «اوریاکی‌نو» و «اوپوریا» آشناست (اوپاریا شاید همان «نی (؟) پاریا» ــ ی «تیگلاتپالاسار» باشد). هردومحل جزو ایالت «خارخار» بوده است. این‌موضوع در مورد ناحیهٔ سیگریس ــ که نام‌آن درآغاز متن آمده ــ نیز صادق است. بنابراین دیگر ایالات را نیز، ظاهراً، نباید دور از اراضئی که قبلاً بآشور «ملحق» شده بود، جستجو کرد.

معهذا متن دیگرسارگون[۲۰۴] این‌نکته را تأیید می‌کند که ایالات «آکازی» و «آمباندا» به نواحی «مادهای سرحد آریبی شرق» تعلق داشتند.

اسامئی‌ازقبیل «آپساخوتی» و «پازئوآتی» و غیره باقی می‌ماند که درمتون دیگرذکری ازآنها نیست وظاهراً درمشرق «الی‌پی» قرارداشته‌اند. ریشهٔ اکثراین نامها گویا ایرانی باشد.

متن منقول در بالا ازآن جهت که ایالات مذکور را بدو گروه تقسیم کرده جالب است این دوگروه عبارتند از: «ایالاتی که (در) حدود آریبی شرق قرار دارند» و «ایالات مادهای مقتدر که ... درکوهها وبیابانها می‌گشتند».

اصطلاح آریبی Aribi عادةً درمتون‌آشوری طبق موازین لهجهٔ آشوری‌زبان اکدی یا بحالت اضافی و یا جمع است واز حالت اسمی مفرد آرابوArabu و آروبو Arubu ــ یاآراب می‌آید. ولی مسلم است که دراین مورد صحبت از «عرب» درمیان نیست و «آریبی‌شرق» که درمتن سارگون مذکور است مفهوم دیگری دارد. دو گونه می‌توان توضیح داد. توضیح اول این است که مقصود «صحرانشینان شرق» میباشد[۲۰۵] یعنی، بظن‌قوی، قبایل صحرانشین ایرانی. اما طبق توضیح دوم پس‌وند

« بی Bi » را باید (په Pe) خواند (همچنانکه درمورد الی‌بی Elli – Bi چنین است) یعنی‌چون پس‌وند عیلامی جمع ، و آری په Ari - Pe در اینصورت بمعنی آریائیها خواهد بود[۳۰۶] . پیشتر گفتیم که این تعبیر بنظرمادرست است وناگزیرمان نمی کند که این« آریائیها » را عیلامی‌زبان‌بدانیم . ظواهرحکم می کنند که دراینجا منظور آریزانتها می‌باشند . یعنی آن قبیلهٔ مادی که ، بنظرما ، از قدیم ایرانی زبان بوده است . اسامی اماکن « درحدود آریبی» (ممکن است « درمیان حدود آریبی » نیز ترجمه شود) ایرانی‌است و این‌خود درسرزمین ماد – در قرن هشتم قبل‌از میلاد – موضوع نادری است ، این واقعیت نیز بانظرفوق وفق می‌دهد .

متن سارگون میان « مادهای‌مقتدری که ... در کوهها وبیابانها در گردشند» وآریبی‌– ها (آریائیها) تفاوت قائل است و این خود جالب است . ظاهراً منشیان سارگون ازترکیب نژادی ساکنان ماد نیك مطلع بودند (دیدیم که همواره مردم اصلی‌ماد غربی یا « کوتیان» را ازقبایل انحادیهٔ ماد – مادای – تمیزمی‌دادند) بدین سبب جالب اینجاست که – ظاهراً – مادها (مادای) را از « آریائیها – ی خاص وخلّص – یا « آری‌بی » جدا می‌دانستند . البته از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که درآنزمان میان « مادای » ها بمعنی محدودکلمه ، عنصرایرانی بسیارقوی وجود نداشت . برعکس ، نامهای نمایندگان « مادای » بوضوح تمام حاکی‌ازآن‌است که چنین عنصرنیرومندی وجود داشته است . ولی‌بهرتقدیر عنصرمزبور برتری نداشته و حکمفرما نبوده (بخصوص درایالات غربی ومرکزی) .

یك متن دیگرسارگون[۳۰۷] که متأسفانه بسیار بریده بریده است ، ظاهراً ، فهرست دقیقتر و مشروح تری از ایالات ویران شده توسط آشوریان را در طی لشکرکشی سال ۷۱۳ ق . م . با ذکرنام فرمانفرمایان بدست می‌دهد .[۳۰۸] بخشی از این فهرست با پایان فهرست سال ۷۱٤ ق . م . مطابق است . طبق متون سارگون ،

وی برروی‌هم از ٤٥ نفر از پیشوایان ماد [۳۰۹] خراج یا هدیه گرفت وما از فهرستهای منقول وی‌نام قریب پنجاه تن ازایشان را می‌دانیم [۳۱۰].

بنابراین دولتی که دیوك تأسیس کرده بوده (هرچه‌بوده‌باشد) هنوز ـ برخلاف آنچه هرودوت گفته است ـ دولتی که سراسرخاك ماد رامتّحد کرده‌باشد نبوده.

ظاهراً آخرین لشکر کشی آشوریان به خاك ماد درعهد سارگون دوم درسال ۷۰٦ ق . م . [۳۱۱] وقوع یافت . «تالتا» پادشاه «الّی‌پی» که خدمتگزار وفادار آشوریان بود در آن‌زمان در گذشته‌بود ونابرادری او «نیبه» [(۱)] که به «شوتروك ـ ناخونتهٔ دوم» پادشاه ایلام استظهار داشت علیه «اسپبارا» [(۲)۳۱۲] نامی که مورد توجه آشوریان بود برخاست . سارگون‌لشکریان هفت تن ازرئیسان ایالات [۳۱۳] رابجنگ «الّی‌پی» گسیل داشت . «نیبه» با ٤۵۰۰ کماندار عیلامی دردژ «مرعوبیشتو» [(۳)] درحصار نشست ولی قلعه بدست‌دشمن‌افتاد وبعد یك پادگان آشوری در آنجا مستقر گشت [۳۱٤].

باآنکه «الّی‌پی» ظاهراً استقلال خویش را حفظ کرده بود دیگرممکن نبود چون عامل سیاسی مستقل وهستهٔ احتمالی اتحادآتی ماد بدان بنگرند . وچون در سال ۷۰۲ ق. م. «سی‌ناخریب» پسرسارگون باردیگر علیه «الّی‌پی» لشکر کشیدآن دولت ضعیفتر گشت [۳۱۵].

لشکر کشی سال ۷۰۲ ق . م . بخشی ازمبارزهٔ طولانی‌بود کدآن پادشاه علیه عیلام بعمل‌آورد ودرواقع جنبهٔ یك تظاهرجنگی‌رادرجناح عیلام داشت وهدف‌دیگر آن جلوگیری ازنفوذ عیلام درسرزمین ماد بود . هدف‌نخستین‌این‌لشکر کشی‌قبایل کوهستانی کاسیان صحرانشین و «یساسوبی گالایان» [(٤)] در جنوب «الّی‌پی» (که باکاسیان قرابت داشتند) بودند . آشوریان دراینجا تعدادی اسب وخر وقاطر و دامهای شاخدار وعده‌ای‌اسیر گرفتند و تمام ناحیهٔ کوهستانی را کـه نوردیده بودند

---

(۱) Nib'e (۲) Aspabâra (۳) Mar'ubištu (٤) Yasubigallayan

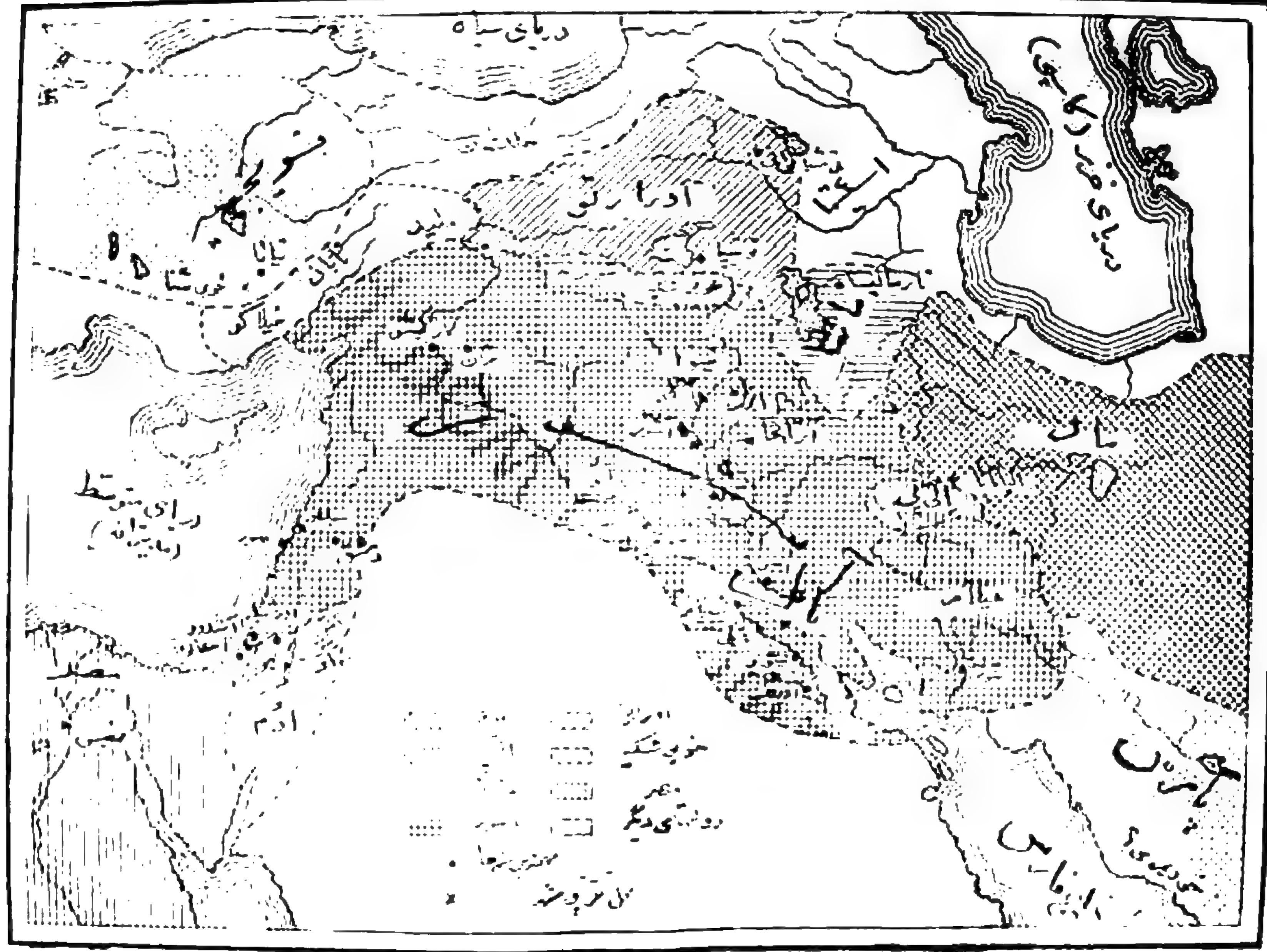


دریای کاسپین
(خزر)
کویر نمک
ارامیان
آرامیان
سیر اسکیتها
شهر
محل احتمالی شهر

جزو ایالت « آراپخا »[۱] ساختند[۳۱۶] . دریکی ازسه قلعهٔ اشغال شده[۳۱۷] اسیرانی را که ظاهراً از بابل آورده بودند مسکن دادند ودر دو دژ دیگرکاسیانی را که گویا به کوهستان گریخته بودند بر گردانده ساکن نمودند . سیناخریب از آنجا با لشکر خویش بسوی «الّی‌پی» سرازیر شد (این بار درآنجا « اسپبارا » به ائتلاف عیلام ملحق شده بود) وقلعه‌های « مرعوبیشتو » و « آکّوددو »[۲] رااشغال کرد و اسیران فراوان واسبان وقاطران وخران وشتران ودامهای شاخدار بسیار به‌غنیمت گرفت . ضمناً ایالت «بیت بارّوآ »[۳] نیز (درنبشته های اورارتوئی« بارّوآتا » منقول‌است) تجزیه شد[۳۱۸] واسیرانی را که ازنقاط دیگر آورده بودند درآنجا مسکن دادند وآن سرزمین را به ایالت آشوری «خارخار» ملحق نمودند . معلوم میشود « بیت بارّوآ » که « تیگلاتپالاسار سوم » آنرا جزء پادشاهی آشور کرده بود ــ پس ازآن از تحت فرمان آن دولت بدرشده به «الّی‌پی» پیوسته بود . وباحتمال‌قوی این‌امر درسال ۷۱۵ ق . م . که مردم چندین ناحیهٔ ماد غربی علیه آشور قیام کردند وقوع یافت .

الّی پی پس ازشکست سال ۷۰۲ ق . م . مجدداً باآشور بر سر مخالفت شد . ودرسال ۶۸۹ درائتلاف بزرگی که « خومپانی‌مّنا »[۴] پادشاه عیلام و « موشزیب ــ مردوک »[۵] پادشاه بابل علیه آشور تشکیل داده بودند شرکت جست[۳۱۹] . قبایل مختلف آرامی وکلدانی‌نیز جزواین ائتلاف شدند و کشورهای«پارسوآش» و«آنزان» و « پاشری »[۶] نیزبدان پیوستند[۳۲۰] . لشکریان متّحدان‌در«خالوله»[۷] بررود دجله باآشوریان مصاف دادند . نتیجهٔ پیکار قطعی نبود ولی متّحدان ناچار ازادامهٔ جنگ سرباز زدند زیرا که « خومپانی‌مّنا » ناگهان بیمارشد وبدین سبب درسرزمین عیلام مبارزهٔ داخلی در گرفت . آشوریان بابل را مسخّر وویران ساختند واین بارهم‌مانند

(۱) Arrapxa (۲) Akkuddu (۳) Bit-barrua (۴) Xumpanimmena
(۵) Mušezib-marduk (۶) Pašori (۷) Xalule



ماد و آسیای مقدم در پایان قرن هفتم قبل از میلاد

دفعات پیش - کوششی که برای نجات از زیر یوغ آشور بعمل آمده بود بی‌نتیجه ماند.

بدینقرار در آغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد استواری موقعیت آشور در سرزمین ماد ازهرزمانی بیشتر بود. ازآن‌موقع دوران جدیدی آغازشد، دوران‌تهیهٔ مقدمات ایجاد پادشاهی ماد وسپس تأسیس آن دولت بالاستقلال.

۸ - ساکنان ماد در حدود هفتصد سال قبل ازمیلاد

پیش از آنکه به بررسی این دوران تاریخ ماد بپردازیم بی فایده نیست بازدیدی از ترکیب نژادی سرزمین ماد - آنچنانکه هفتصد سال قبل از میلاد بود - بعمل آوریم.

درنواحی آذربایجان کنونی ایران که شامل کرانه‌های شرقی‌وجنوبی‌دریاچهٔ ارومیه واراضی جنوبی‌تر آن تاخط قزوین - همدان میگرددقبایل گوناگونی‌مسکن داشتند که منابع آشوری برروی هم بنام «کونیان» یا کوتیان‌ولولومیان‌میخوانند. درحدود اراضی مزبور اززبان مهرانی نیز یادی شده است[۲۲۱]. ضمناً نواحی شمال کوههای «کیزیل بوندا» جزو کشورماننا بوده واراضی جنوبی‌تر آن کم و بیش‌جزو خاک‌آشور شمرده میشده. دراراضی نزدیکتر بکرانهٔ دریای‌کاسپی (خزر) و نیمهٔ سفلای درهٔ قزل اوزن ونقاط شمالی‌تر آن‌پادشاهیهای کوچك وجود داشت وقبایلی در آنجا میزیستند که مؤلفان عهد باستان بعدها ایشان‌را کلها وکادوسیان وکاسپیان و غیره نامیدند و بظن قوی ایشان باکوتیان وکاسیان قرابت داشتند. گذشته از این مردا-ها(ویا امردا - ها)ی‌نیمه صحرانشین وساگارتیان که‌نامشان درتألیفات زمان باستان آمده نیزدرآن نواحی ساکن بودند. ایشان‌ساکنان «آندیا» و «زیکرتو»، کشور«دالیان»[۱] ومحتملاً «کیزیل بوندا» بودند. بارها«زیکرتو» وساگارتیان را یکی دانسته‌اند واگراین‌حدس درست باشد، پس میان ایشان برخی‌قبایل‌ایرانی

(۱) Dali

نیز وجود داشته ، ووجود بعضی نامهای ایرانی درقرن هشتم در اراضی مزبور شاهد این مدعی است .

ازبخش علیای درهٔ قزل اوزن گرفته ـ بسمت مشرق ـ تادشت کویر سرزمینی بود که آشوریان آن را کشور مادها (مادای) ـ بمعنی بسیط کلمه ـ میخواندند . بخشی ازآن سرزمین تحت حکومت آشور قرارداشت . اگر ازروی نامهای اشخاص واماکن ـ که تاخط قزوین ـ همدان رایج بود ـ داوری کنیم ، در این منطقه نیز زبان کوتی ولولومئی حکمفرما بوده . ولی درنقاط شرقی‌تر خط مزبور باوجود زمان یاد شده ، (بخصوص در اسامی اماکن) بتدریج عنصر زبان ایرانی تفوق داشت . ظاهراً درآغاز ، این همان زبان قبیله‌ای آریزانتیها بود که دراتحادیهٔ قبایل ماد نقش لسان مشترك بین القبایل را بازی می کرد وسبب رواج آن ـ بخصوص در اسامی خاص اشخاص ـ همین است . بهرتقدیر بنابمدارك موجود اگر قطعاً بگوئیم که مادهای قرن هشتم قبل ازمیلاد بالتمام ایرانی زبان بوده اند ، درست نیست .

درنواحی جنوبی ماد (« در الی پی » که ، به‌معنی بسیط کلمه [۳۲۲] ، جزو مفهوم « مادای » شمرده می‌شد ، ودرناحیهٔ کاسیان وغیره) نژادعیلامی وکاسیی رُل مهمی بازی می کرده . برعکس دراقصای شمال ، میان ارس وارومیه ، و همچنین در کرانهٔ غربی آن دریاچه ـ محتملاً نژاد هوریانی ـ اورارتو ـ ئی تفوق داشت . مؤلفان عهد عتیق ماتیانیان را ـ که ظاهراً جزو هوریان نبوده‌اند ـ دراین ناحیه ساکن می‌دانند . بخشی ازهوریان ـ محتملاً از زمان قدیم درناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه میزیستند وبخشی نیز شاید هنگام استعمار آنجا ازطرف اورارتو ـ درپایان قرن نهم وآغاز قرن هشتم ق . م ـ بآن نقاط کوچانده شدند ، زیراکه اهالی امپراطوری اورارتو تنها از اورارتوئیان مرکب نبوده بلکه لااقل از چهار عنصر نژادی تشکیل می شده است ، بدینقرار : اورارتوئیان و هوریان که با ایشان قرابت داشتند و ایبری و گرجیان

وارمنان (ارمنیان) [۲۲۳].

درحدود سال ۷۰۰ ق . م . بخش غربی کشوری ـ که بعدها ماد نامیده شد ـ ودرتصرف آشوریان بود (منظورازمفهوم وسیعی‌است که مؤلفان قدیم برای‌کلمهٔ ماد قائل بودند نه مفهوم محدودی که « کشورمادها » در زبان آشوری داشت) تا حد زیادی ازساکنان اصلی‌خود خالی‌شده بود ومهاجران اسیرسوری و فلسطینی وبابلی و دیگر کشور ها را درآن مسکن داده بودند . زبان مشترک اینان نیز چون دیگر بخشهای امپراطوری آشور آرامی بود ـ یعنی زبان سوریه و بین‌النهرین شمالی . بعدها این ناحیه « سوری ـ ماد » نامیده شد . با اینحال نفوذ فرهنگی و محتملاً نژادی عنصر بابلی در ماد غربی بیشترهم ـ صرف نظر از سیاست انتقال اقوام که آشوریان معمول می‌داشتند ـ محسوس و از دوران پادشاهی کاسیان در بابل آغاز گشته بود .

باری درحدود سال ۷۰۰ق . م . اراضئی که بعدها تحت عنوان « ماد » متحد گشت ازلحاظ‌نژادی‌این‌چنین رنگارنگ بود . نواحئی که ساکنان اصلی‌آن کوتی- لولومئی و تا حدی هوریانی ـ اورارتوئی بودند ـ وبیش‌ازهمه نواحی‌اطراف دریاچهٔ ارومیه ـ یعنی مانئا ومردم اراضی مجاورآن ، ازلحاظ فرهنگ وتمدن تفوق‌داشتند . دراین نقاط اقتصاد نیز متکامل‌تراز جاهای دیگربود و روابط طبقاتی پیشرفت بسیار کرده بود . ولی‌سازمان دولتی دراین سرزمین عبارت بود از حکومت چند خاندان مقتدر یا « اولیگارشی » وبدین سبب مانئا نمیتوانست در رأس تمام کشورقرار گیرد وآنرا متحد سازد ـ زیرا که برای حصول چنین مقصودی لازم‌بود جملهٔ مردم آزاد آن سرزمین بدور قدرت دولت گرد آیند .

درآنزمان سرزمین مورد مطالعهٔ ما ازلحاظ میزان وسطح تکامل اقتصادی نیز بسیار نا هم آهنگ بود . درکنار نواحی زراعتئی که واجد جامعهٔ طبقاتی‌متکامل و

پیشرفته بودند نواحی دامداران اسکان یافته ونیمه صحرانشین وجود داشت که تازه وارد مرحلهٔ جامعهٔ طبقاتی می‌شدند و از دیگرسو نواحی کوهستانئی دیده می‌شد که در آن سازمان جماعت بدوی (مثلاً درمیان کوهستانیان کاسی وجانشینان ایشان ـ لران) ـ صدها سال بعدازآن نیز ـ هنوز باقی‌بود.

فصل سوم

«مانا» و پادشاهی اسکیتها ـ سکاها

۱ـ قیام «کشتریتی»[1] و پیدایش پادشاهی ماد

درفاصلهٔ قرنهای هشتم و هفتم قبل از میلاد عامل سیاسی جدیدی در آسیای مقدم پدیدآمد که تناسب نیروهارا سخت دگرگون ساخت. این‌عامل نوین قبایل سوار وصحرانشین کیمریان و ترریان واسکیتها[2] بودند که ازنواحی کرانهٔ دریای سیاه کوچ کرده درآسیای غربی‌نفوذ نمودند.

منابع باستانی شرقی برخی ازمسائل مربوط باین‌قبایل‌رانیك روشن‌میسازند ولی بطورکلی جریان حرکت ومهاجرت ایشان راکماهوحقه بیان‌نمیکنند. مدارك باستانشناسی نیز از این رهگذر کومکی نمیرساند. زیرا مجموع اشیاء اسکیتی مکشوف درنواحی کرانهٔ دریای سیاه مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد میباشد و بنابراین مآثرفرهنگی ومدنی‌ که قبایل مزبور درقرن هشتم وآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد باخود بآسیای مقدّم آوردند آنچیزی که در باستان شناسی کرانهٔ دریای سیاه اصطلاحاً اسکیتی نامیده می‌شود ـ وخود با وضوح تمام از نفوذ تمدّن آسیای

---

(۱) Kaštariti

(۲) Trer

مقدم متأثر بوده است ـ نمیباشد. کیمیریان واسکیتها که در منابع آشوری ودیگر منابع آسیائی قرن هشتم وآغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد نامشان مذکوراست ازلحاظ باستانشناسی به مدنیت‌های ماقبل اسکیت تعلّق داشتند. باید متذکرشویم که‌برغم پژوهشهای فراوان باستانشناسی وبویژه تحقیقات ب. ب. پیوطروسکی، هنوز نمی‌توانیم آثارباستانی‌اسکیتی را درآسیای مقدم از دیگراشیاء بدرستی تمیز دهیم. تمیزآثار کیمری بطریق اولی دشوارتر است. این اشیاء که اصطلاحاً سکائی نامیده میشوند وقتی راز خویش را برما خواهند گشود که بتوانیم آنهارا بـه مکمّل زیر خاکی‌شان ـ که در کرانه‌های دریای سیاه کشف شده ـ یعنی اشیاء پایان قرن‌هفتم وقرنهای ششم وپنجم قبل ازمیلاد ـ مربوط سازیم. ولی در آن عصر باید تأثیرات متقابل فرهنگ وتمدن را ـ درحدود آسیای مقدّم وتمدّنهاوفرهنگهای اقوامی که باایشان ازحیث زبان قرابت داشتند (مانند مادیها وباکتریان و سکایان) وهمچنین اقوامی راکه خویشاوندئی نداشته ولی اسکیتها بـا ایشان تماس نزدیك داشته‌اند (ساکنان سرزمین‌های مجاور اورارتو وآسیای صغیر ومـاننائیان و مردم آلبانی باستانی وغیره) بحساب‌آورد. بدین سبب اشیاء و مـدارك مربوط آن عصر را در آسیای‌مقدم‌حق‌نداریم‌بدون‌قید وشرط‌اسکیتی‌بشماریم. مثلاً گفته‌شده‌است که‌آنچه اصطلاحاً پیکان‌اسکیتی خوانده میشود در میان اسلحهٔ محاصره کنندگان قلاعی که وجود اسکیتی ازلحاظ تاریخی درآنجا گواهی‌نشده ـ ولی حضورمادیها وپارسیها در آن نقاط مسلّم است ـ یافت شده است[1]. این موضوع کاملاً باگفتهٔ هرودوت(۱/۷۳) ـ مبنی‌براینکه‌تیراندازی را مادیها ازاسکیتها گرفته‌اند ـ مطابقت دارد. درچنین شرایطی نمی‌توانیم از کومك منابع نقلی عهد عتیق صرفنظر کنیم.

زمان منابع مزبور ازوقایع منقول بسیار دوراست ولی معهذا واجد اهمیت میباشد زیرا حاوی نظرهای جامعی دربارهٔ جریـان حرکت قبایل سوارکار کرانهٔ

دریای‌سیاه میباشند ـ نظرهائی که بظنّ غالب از روایات قدیم وموثق اخذ کرده‌اند. در کهن‌ترین منابع یونانی، یعنی منظومات هومر، از «اسکیتها» سخنی گفته نشده است. در «ایلیاد» ازسرزمین «فراکیان سوارکار... ومیسیان که از نزدیك جنگ میکنند[۲] ودوشندگان مادیانها ونوشندگان شیر وآبیان که مستمندند ولی از جمیع مردمان منصف‌ترند»[۳] صحبت میدارد. از این فقط چنین نتیجه گرفته می‌شود که درنظر یونانیان قرنهای دهم تاهشتم قبل‌ازمیلاد (که قطعهٔ بالارا میتوان بآن عصر مربوط دانست) همسایگان شمالی فراکیه (کرانهٔ غربی دریای سیاه) قبایلی بودند که‌به پرورش اسب‌اشتغال داشتند وشاید هم صحرانشینشان میشمردند.

در«اُدیسه»قهرمانان داستان ازجزیرهٔ افسانه‌ای «ائه»[۴](۱). بکشور افسانه‌ای ظلمات شمالی» در مرز اقیانوسی که در ژرفا جاریست»[۵]قدم می‌نهند: «آنجا مردم(۲) وشهر(۳) کیمریان بود (یا زمستانی؟) وهمیشه تاریکی وابر آنرا فراگرفته وهرگز خورشیدرخشنده‌بایشان‌نظر نمی کند»[۶]. بگفتهٔ‌منظومهٔ‌مزبور، مدخل کشورمردگان‌در اینجاست.باین معنی که دورترین‌اقوام شمالی‌معلوم‌بریونانیان«کیمریان»نام داشتند وضمناًاطلاع صحیحی از ایشان در دست نداشتند، زیرا «دموس» و«پولیس»در مورد کیمریان ـ درواقع‌استعمال‌لغات آشناومأنوس‌است درمورداوضاع‌زندگی‌قومی‌مجهول وناآشنا. حتی معلوم نیست که دراین‌بخش منظومه نام «کیمریان» آمده باشد. استرابون معتقد است (۱، ۱، ۱۰؛ ۲، ۹) که مؤلف «اُدیسه» براثر دستبردهائی که کیمریان بآسیای صغیر میزدند از وجود ایشان اطلاع حاصل کرده بود و بظن غالب حق با استرابون است.

درپایان قرن ششم ودرطی‌قرن پنجم قبل‌از میلاد در کرانه‌های شمالی دریای سیاه کیمریئی وجود نداشت. هرودوت (۱، ۱۰۳؛ ٤، ۱۱ وبعد) از روایتی‌اطلاع

(۱) Ee (۲) Demos (۳) Polis

داردمبنی‌بر اینکه کیمریان درزمانهای قدیم در کنار بوسپور کیمری (تنگهٔ کرچ) زندگی می‌کردند ومحتملاً اسکیتها ایشانرا از آنجا بیرون راندند و کیمریان به آسیای مقدم کوچ کردند . ولی هرودوت پس از نقل این افسانه بیدرنگ روایت دیگری را که (چنانکه خواهیم دید) کاملاً صحیح است و ناقض روایت نخستین می‌باشدنقل‌می‌کند ، که‌اسکیتها (کیمریان را گویا تعاقب کرده) از طریق دیگری حرکت کردند:یعنی کیمریان در کرانهٔ دریای سیاه‌بحرکت درآمدند و[7] اسکیتها از کرانهٔ دریای کاسپی (خزر).برای اثبات اینکه کیمریان روزگاری ساکنان اصلی نواحی کرانهٔ شمالی دریای سیاه را تشکیل می داده‌اند هیچ مدرك صحیحی در دست نیست . حتی این نکته که ایشان در حوالی تنگهٔ کرچ میزیسته‌اند نیز بتوسط یك مدرك قابل اعتماد ثابت نشده است .

اززمان هرودوت شماری نامهای جغرافیائی دردست است که خود مؤید این نظر می‌باشد . هرودوت (IV، ۱۲) از « بوسپور کیمری » و « گذر کیمری » (بخشی ازتنگهٔ« کرچ» مذکور) ، ناحیهٔ « کیمری» (که صحیحاً محل‌آنرا تعیین‌نمی‌نماید) و « استحکامات کیمری » یاد می کند . مؤلفان بعد نیز چند محل‌دیگررا بنام شهر « کیمریك »[8] یا « کیمرید » (در تامان و کریمه) و کوه « کیمرید »[9] می‌خوانند و الخ . با اینحال باحتمال قوی « بوسپور کیمری » فقط بمنظورتشخیص و تمیزآن از « بوسپورفراکیه » (که همان بوسفورباشد) بنام کیمری یا « شمالی» نامیده شده است : این تسمیه اصطلاحاً با لغاتی که هومربکار برده و مربوط بقرن هشتم قبل از میلاداست‌مطابقت‌دارد و کشف شبه جزیرهٔ کریمه وتنگهٔ کرچ‌راهم‌-توسط‌یونانیان- باید مربوط بآن عصردانست .[10] بهرتقدیرمردم محل- که یونانیان درآغاز استعمار- کریمه با ایشان تماس پیدا کردند - این تنگه را «پنتی کپه » (Panticapa) - یعنی « راه ماهی »[11] می‌نامیدند ، نه « تنگهٔ کیمری» . واین خود ازنام شهری که درآنجا

ساخته شد (پنتی کپید که اکنون « کرچ » خوانده میشود) پیداست . و منشأ اشتقاق اسکیتیِ این کلمه روشن میباشد . ولی بایدآنرا فقط مربوط به تنگه دانست نه شهر . لااقل در آغاز چنین بوده است . اما دیگر نامها (از قبیل کیمّریك ، استحکامات کیمری ، گذر کیمری) ... ممکن است از نام تنگه مأخوذ باشد . کلمهٔ کوه کیمری فقط یك‌بار در تألیفات عهد عتیق دیده میشود و اطمینان نداریم که در اینمورد استرابون اشتباه نکرده باشد . این نکته نیز شایستهٔ تذکر است که تسمیهٔ فلان نقطهٔ مسکون یا محل بنام گروه یا قبیله‌ای دلیل بر آنست که گروه یا قبیلهٔ مزبور در آن محل تودهٔ اصلی ساکنان را تشکیل نمیداده : والا (چنانکه در صفحهٔ ۷۸ـ۷۹ آمده) نام وی نمیتوانست علامت مشخصه باشد . بدین سبب ، بفرض احسن ، تنگهٔ کیمری ممکن است مرز مسکن کیمریان باشد و بس . باقی میماند موضوع سرزمین کیمریان . ولی نمیدانیم محل آن کجاست . با اینحال ازروی مسیر حرکت کیمریان بسوی آسیای مقدم میتوان حدس زد که مسکن بدوی ایشان بخش غربی قفقاز شمالی بوده است و شاید شبه جزیرهٔ تامان را نیز دربر میگرفته . البته ممکن است که در شبه جزیرهٔ کریمه نیز عده‌ای کیمری در میان ساکنان اصلی آنجا ـ یعنی «تاور ـها» ـ وجود داشته . اما هنگامیکه یونانیان کریمه را مستعمرهٔ خویش ساختند به کیمریان برنخوردند .

بهر حال برای اثبات اینکه کیمّریان ساکنان بدوی سراسر سرزمین ساحل شمالی دریای سیاه (تا فراکیه) بوده‌اند و این نام مشترکی است که قبایل ساکن آن محل قبل از اسکیتها خود را بدان میخوانده‌اند ـ دلایل کافی دردست نداریم .

استرابون ـ که مؤلفی متأخر ـ نسبت بآن زمان ـ بوده ولی فوق‌العاده ازروی صداقت ودقت ازمنابع گوناگون قدیمی استفاده کرده ، دربارهٔ مسیر هجوم کیمّریان بهآسیا ، و بالنتیجه مسکن بدوی ایشان ، نظر دیگری میدهد .

نظرهای استرابون بقرار زیر است (مطالبی که با گفته‌های هرودوت مطابقت دارد و ظاهراً از وی مأخوذ است حذف شده)[۱۲]:

« منقول است که در زمان هومر یا اندکی پیشتر کیمّریان تا «اِئولید» و «یونیه» پیش تاختند »[۱۳].

« اینکه (هومر) از ایشان (کیمّریان) اطلاع داشت . . . در تاریخ وقایع مربوط بدوران هجوم و ورود کیمّریان ـ اندکی قبل و یا در زمان او ـ ثابت شده است » (۱/۲/۹).

کیمّریان « بساکنان داخل کشور واقع درطرف راست «پونت» (یعنی کرانهٔ جنوبی دریای سیاه) تا «یونیه» دستبرد وشبیخون میزدند » (XI ، ۲ ، ٥). کالیسفن[۱٤] میگوید که سارد را نخست کیمریان و بعد تریان ولیکیه‌ئیها[۱۵] گرفتند و (بقول او) این نکته را « کالین » شاعر غزل سرا نیز تأیید میکند » (XIII ، ٤ ، ۸)[۱٦].

« درعهد قدیم ماگنت ـ ها[۱۷] بالکل توسط قوم کیمّریان تررها ... معدوم شدند . کالین میگوید که ماگنت ـ ها هنوز در آن زمان زندگی سعادتمندی داشته با موفقیت علیه افستیان و آرخیلوخیان[۱۸] میجنگیدند . ظاهراً وی در آنزمان از مصیبتی که بایشان روی آورده بود اطلاع داشت . . . کالین از یك هجوم دیگر کیمریان ، که در زمان قدیمتری وقوع یافته بود سخن میگوید . وی مینویسد : « اکنون لشکریان خطرناك کیمّریان هجوم کرده‌اند » و مقصود وی تصرف سارد است . » (XIV ، ۱ ، ٤۰).

« دربارهٔ مهاجرت کاریان(۱)[۱۹] و تریان و توکرویان(۲)[۲۰] و گالاتیان(۳)[۲۱] و سفرهای دور ودراز وجهانگشائی پیشوایان ـ ازقبیل مادیای اسکیتی وتئارکوی(٤) حبشی[۲۲] و کوبای(٥) تری و سسوستریس(٦) وپسامتیخ(۷) مصری[۲۳] . یا پارسیان ـ از

(۱) Kar (۲) Tevkr (۳) Galat (٤) Tearko (٥) Koba
(٦) Sesostris (۷) Psammetix

کورش گرفته تا خشایارشا ـ کمتر کسی اطلاع دارد ... کیمریان ـ که تریریان نیز نامیده میشوند ـ و یا یکی از اقوام منسوب بایشان غالباً بطرف راست « پونت » و (نواحی) مجاور آن حمله میکردند و گاهی وارد « پافلاگونیه »[۲۴] یا حتی «فریجیه» میشدند[۲۵] ... اغلب هم کیمّریان وهم تریریان اینگونه حملات را بعمل می‌آوردند. میگویند که تریریان و کوب[(۱)] را سرانجام مادیا پیشوای کیمّریان[۲۶] از آنجا بیرون راند.» (۱، ۳، ۲۱)

« ... لیگدامیس در رأس لشکریان خویش (منظور کیمریان است ـ مؤلف) تا لیدی و یونیه به پیش راند و سارد را تصرف کرد ولی در کیلیکیه کشته شد ». (۱، ۳، ۲۱)



۴۰ـکیمریان (؟) . نقش ظرف «پونتی» ـ اتروسکی ، اواسط قرن ششم ق . م . کپیه‌ایست از نقش ظرفی ساخت یونان ومتقدم‌تر . (روی خود ظرف مخالفان صحرانشینان نیز نقش شده ـ لیدیان سوار یا یونانیان که نیزه بدست در حال تاختند)

چنانکه از مستخرجات بالا مشهود است استرابون ظاهراً معتقد بود که حملات کیمریان ازجهت شمال غربی وطریق بوسپور فراکیه (بغاز بوسفور) صورت میگرفته و ایشان از آنجا در « ائولید » و یونیه و پافلاگونیه و حتی فریجیه نفوذ

(۱) Kob

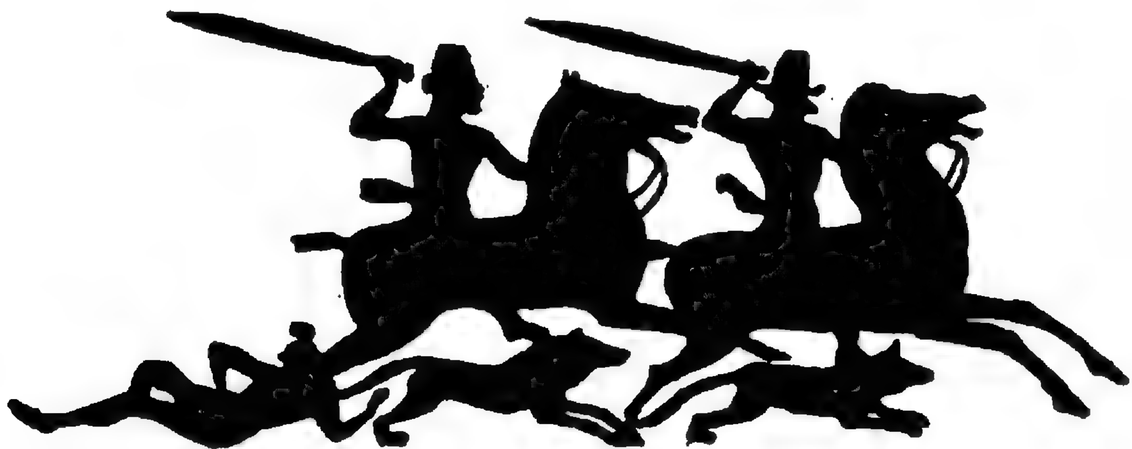
میکردند . ولی واضح است که استرابون چنانکه باید وشاید تفاوت میان قبایلی را که درقرنهای هشتم وهفتم قبل ازمیلاد به‌آسیای صغیر دستبرد میزدند نمیدانسته . و سبب اینکه وی گاهی کیمّریان و فراکیان و ترریان[۲۷] را یکی میداند و گاهی ایشانرا با اسکیتها اشتباه میکند، همین است . وحال آنکه نویسندگان متقدم عهد باستان این خطا را مرتکب نمیشدند .

با استفاده از نوشته‌های مؤلفان قرن هفتم قبل از میلاد که در اثر استرابون و دیگران منقول است میتوان چنین استنتاج نمود :

کیمریان به‌آسیای صغیر (فریجیه ، پافلاگونیه ، ویفینیه ، میسیا[۲۸] ، لیدی ، ائولید ، یونیه) در زمان هومر دستبرد میزدند (نه دیرتر از قرن هشتم قبل از میلاد) . ظاهراً ایشان درقلع و قمع پادشاهی فریجیه که میداس آخرین شاه‌آن در حدود سال ۶۷۴ ــ ۶۷۶ قبل از میلاد درگذشت[۲۹] شرکت جستند . نخستین بار سارد را درعهد گیگ(۱) ــ درحدود سال ۶۵۶ قبل از میلاد مسخرساختند[۳۰] . گویا درهمان زمان «افس» را نیز تصرف کردند . بعدها، درزمان‌آردیس پسر «گیگ» ــ یعنی احتمالاً در حدود سالهای ۶۴۶ ــ ۶۴۵ ق . م .[۳۱] ــ لیکیان و ترریان (که استرابون با تردید ایشانرا با کیمّریان یکی میداند) سارد وماگنسیا(۲) را مسخر ساختند . سرانجام کیمریان با « اسکیتها » مصادف شدند ومحتملاً مانند ترریان ــ متحدان خویش ــ مغلوب« مادیا » پیشوای‌اسکیتها گشتند . چنانکه‌بعد خواهیم دید رونق کار مادیا در حدود دهه‌های پنجم و چهارم قرن هفتم قبل از میلاد بود[۳۲] . پس از آن بطوریکه هرودوت میگوید (IV ، ۱۲) کیمریان در سواحل شمالی آسیای صغیر ــ نزدیك سینوپ ــ متمکن گشتند . و درپایان قرن هفتم ق . م . بطور قطع مغلوب «آلیات» شاه لیدی شدند . ازآنجائیکه استرابون دوهجوم را به‌آسیای

(۱) Gig (۲) Magnesia

صغیرقبول دارد ـ میتوانیم چنین فرض کنیم که یکی از این دو حمله (یعنی حملهٔ اولی) از طرف کیمریان انجام گرفته و برخلاف آنچه استرابون معتقد است نه از مغرب بمشرق ، بلکه در امتداد کرانهٔ قفقازی دریـای سیاه ـ در همان جهتی که هرودوت ذکر میکند صورت گرفته باشد (و ممکن است پلوتارك که نام پیشوای ایشانرا لیگ دامیس ذکر کرده از روی منبع مستقل دیگری[۳۳] جهت اخیر را در نظرداشته است .) استرابون (۱ ، ۳ ، ۲۱) و کالیماخ[(۱)۳٤] نیز ازنام پیشوای مزبور مطلع بودند . نویسندهٔ اخیرالذکرمینویسد که وی‌نتوانست «افس»[(۲)] و «کسیخیا»[(۳)] را تصرف کند[۳۵] .



٤۱ـکیمریان (؟) . تصویری برتابوتی ازکلازومن . اواسط قرن ششم ق . م . یا اندکی پیشتر

مدارك شرق باستانی بطور غیر مستقیم مراتب فوق را تأیید میکنند. گذشته ازتذکر مشکوکی که در نبشته‌های هیروگلیف « هیتی » کار کمیش ـ اواسط قرن هشتم قبل از میلاد[۳٦] دربارهٔ کیمّریان دیده میشود ـ گزارشهای جاسوسان آشوری از اورارتو ـ مربوط بسالهای ۷۲۲ تا ۷۲۵ قبل‌از میلاد ـ قدیمترین اطلاعات‌را در دسترس مـا میگذارد[۳۷] . جاسوسان مزبور از شکست فاحشی که درطی لشکرکشی «روسای اول» پادشاه اورارتو ـ به کشور گامریان ـ بوی واردآمد سخن میگویند.

(۱) Kallimax (۲) Efes (۳) Gesixia

کشورمزبور را ـ بنابتوضیح گزارش‌دهندگان ـ سرزمین (تاکیو nagiu، گوریانی[1] (به اورارتوئی = گوریانی) از اورارتو جدا میکرد و در مرزهای شمال غربی منطقهٔ نفوذ اورارتو قرار داشت.[38] ممکن است سارگون دوم پادشاه آشور در پیکار با کیمّریان بسال ۷۰۵ ق. م. کشته شده باشد[39]. اگر چنین باشد، با در نظر گرفتن وضع آنروزی مرزهای برّی دول ـ این واقعه فقط در مشرق آسیای صغیر ممکن‌الوقوع بوده.

درسال ۶۷۹/۷۸ ق. م. ـ بنا بتاریخ بابلی ـ[40] کیمّریان وارد خاك آشور شدند ولی تئوشپا[41] «پادشاه» ایشان مغلوب «آسارخادون» پادشاه آشور گشت و ظاهراً این شکست در آسیای صغیر بوی وارد آمد[42]. ولی در همان سال به کیمریانی برمیخوریم که درلشکر آشور بسمت سپاهی مزدورخدمت میکرده‌اند[43]. در حدود سالهای ۶۷۴ ـ ۶۷۶ ق. م. ـ بنا بمدارك باستانی[44] که بمدد منابع اورارتوئی مکشوف گردیده[45]، کیمّریان دولت فریجیه را که در مرکز آسیای صغیر قرار داشت تارومار کردند (بطوریکه معلوم شده بشرکت اورارتو). اتحاد میان روسای دوّم پادشاه اورارتو و کیمّریان و فرمانفرمایانی دیگر ـ چندی بعد از وقایع بالا نیز برجا بود و موجب نگرانی آشور گشت. آشوریان بیم داشتند که «ایشان (یعنی اورارتوئیان و کیمّریان) از قرارگاه خویش»[46] به ناحیهٔ «شوباریو» در کوههای ساسون (در بخش غربی «تاور» ارمنستان) که در سال ۶۷۳ ق. م. بدست آشوریان افتاده بود ـ حمله کنند. درحدود سال ۶۶۰ ق. م. لیدی (درمغرب آسیای صغیر) و تابال (در جنوب غربی آن) در مقابل خطر کیمّریان به کومك آشور متوسل شدند، نزدیك سال ۶۵٤ ق. م. گوگو (گیگ) پادشاه لیدی در پیکار با کیمّریان کشته شد[47].

---

(۱) Guriani

بطوریکه مشاهده میشود حرکت کیمّریان ازمشرق بطرف مغرب ـ برخلاف گفتهٔ استرابون که معتقد بود از مغرب بمشرق رفته‌اند ـ میتواند تا حدی مورد بررسی قرار گیرد. ظاهراً قرارگاه بدوی کیمّریان در آسیا مشرق آسیای صغیر بوده است و بعد به بخشهای شمال غربی آن سرزمین رفتند. گمان میرود که کیمّریان مدتی نیز در آسیای صغیر فرمانروائی کردند. وفقط پس ازسقوط ایشان که (چنانکه خواهیم دید) درسال ٦٤٥ ق. م. وقوع یافت حکومت آسیای صغیر بدست لیدی افتاد.

اگرفرضی که مکرراً اظهارشده ـ دایر براینکه کیمّریان‌ازطریق «داریال» و «آلاگیر» به قفقاز رفتند ـ درست باشد باحتمال قوی قبل از اقامت در مشرق آسیای صغیر در قفقاز مرکزی سکنی گزیده بوده‌اند.

اکنون این سؤال‌پیش می‌آید: آیا کیمریان بنواحی شرقی‌تر و از آنجمله بخاك آذربایجان کنونی نیز وارد شدند یا نه؟

یك گواه مشکوك وجود دارد که کیمّریان در قرن هشتم قبل از میلاد در آذربایجان اقامت داشته‌اند. این نامه‌ایست از طرف شخصی بنام «آراد ـ سین» بعنوان «منادی دولتی» (یا سخنگوی) آشورو[48] ظاهراً مربوط است بزمان جنگ کیمریان با اورارتو در فاصلهٔ سالهای ٧٢٠ و ٧١٤ ق. م.. در این نامه نویسنده گزارش میدهد که پیشوای کیمّریان از طریق سرزمین [مانئا] (اگر این جای خالی‌را ما درست پر کرده باشیم چنین‌است ولی‌چندان اعتمادی بدرستی‌آن نیست) وارد خاك اورارتو شده است. اگر فرض کنیم که کیمّریان در آنزمان هنوز در قفقاز مرکزی استوار بوده‌اند ـ چنین حمله‌ای کاملاً ممکن بوده است. ولی در عین حال قسمتستردهٔ این نامهٔ ناقص را ـ که ما لفظ «مانئا» را بجای آن گذاشته‌ایم ـ بنحودیگرهم میتوان استنباط کرد.

دربارهٔ اقامت کیمّریان در آذربایجان (درقرن هفتم ق. م.) بعد سخن خواهیم گفت. عجالةً باید این نکته را روشن کنیم: آیا در تمام مواردی که متون باستانی شرقی از «کامیر» و «کومر» و «کیمی ری» و «کیمی رای» سخن میگویند کیمّریان را درنظر دارند یا نه؟

قبلاً میتوان گفت، احتمال اینکه آشوریان امکان تشخیص یا تمایل به تمییز فلان و یا بهمان قبیلهٔ مهاجم را داشته بودند، اندك است. میدانیم که غالباً درطی قرون وحتی درقرن نوزدهم میلادی که بروزگار ما نزدیکست اسامی قبایل و اقوام گوناگون مخلوط میشده است (مثلاً اقوام آسیای میانه و قفقاز) و حتی با قبایل و اقوامی که از لحاظ وضع زندگی و منشأ نژادی از یکدیگر دور بودند چنین معامله میکردند. دراینمورد امثال فراوان میتوان آورد وعمه از آن اطلاع دارند. بنابراین دلیلی نداریم که بگوئیم آشوریان در تشخیص منشأ نژادی ولسانی قبایل دقیق‌تر بوده‌اند. وگرچه در زبان اکدی برای «وحشیان شمالی» «بلفظ فصیح» یك کلمه وتعریف عمومی وکلی یعنی «اومّان ـ ماندا» (قبیله یا لشکریان ماندا)[۴۹] وجود داشت ولی ظاهراً در گفتگوی عادی کلمهٔ «کیمّریان» نیز همان مفهوم عمومی را میرسانده. بهرحال در لهجهٔ بابلی وضع چنین بود. گواه ما دراینمورد روایت بابلی سنگ نبشته‌های هخامنشی است[۵۰] که اصطلاح «کیمی ری» در آنها بطورکلی برای همهٔ صحرانشینان و ازآنجمله اسکیتها وسکایان آسیای میانه بکاررفته است. بدین‌سبب هیچ تضمینی وجود ندارد که متون آشوری وبابلی تحت‌عنوان «کیمّریان»، گاهی «ترریان» و اسکیتها را نام نبرده و ایشانرا باسمی که برای آشوریان و بابلیان آشناتر بوده است نخوانده باشند؛ همچنانکه پارسیان تمام صحرانشینان را بنام «سکایان» که بگوش ایشان آشناتر بود میخواندند و یونانیان برروی هم قبایل چادرنشین را «اسکیت» مینامیدند.

معهذا با اینکه آشوریان و بابلیان مفهوم ومحتوی لفظ « کیمّری » را بسط دادند ، در آغاز « کیمّریان » واقعاً قبیله‌ای بوده‌اند و حتی این نامی بود که قبیلهٔ مهاجم بآسیا، خود خویشتن را بدان میخواند . زیرا که چون این قبیله قبلاً بر آشوریان بالکل مجهول بوده‌است ممکن نیست بنام دیگری ـ جزآنکه خود ایشان خویشتن را بدان میخواندند (و یا همسایگانشان بدان موسوم میکردند) باسم دیگری خوانده باشند . بدین سبب اصطلاح « کیمّریان » از لحاظ منشأ ـ نام یك قبیله و یا گروه کوچکی از قبایل است که واقعاً وجود داشته‌اند و صحرانشین بوده‌اند ودرقرن‌هشتم ق. م. بآسیای مقدم هجوم کردند وبظن غالب مبدأ حرکتشان شبه جزیرهٔ تامّان و یا نواحی غربی قفقاز شمالی بوده است . و بنابراین اگر این اصطلاح را درموردتمام ساکنان ، دوران ماقبل‌اسکیت ، سرزمینهای ساحلی‌دریای سیاه، بکاربریم صحیح نیست ، بویژه که اسکیتهائی که متعاقب کیمّریان‌بآسیا هجوم کردند از نظرگاه باستانشناسی قبیله‌ای « ماقبل اسکیت » بودند.[۵۱]

گرچه ، بطوریکه حدس زده میشود اسکیتهایاك یا دو نسل بعد از کیمّریان درآسیا پدیدآمدند ، ولی با اینحال میتوانیم آنانرا معاصریکدیگربشماریم . اگر از لحاظ باستانشناسی اسکیتها را « ما قبل اسکیت » بدانیم ـ این گفته در مورد کیمّریان نیز صادق خواهد بود . اگر اسکیتهائی را که بآسیا هجوم کردند از نظرگاه باستانشناسی نیز «اسکیت» بشماریم ، پس باید کیمّریان‌را هم ازآن طایفه محسوب داریم . باید درنظرداشت که کیمّریان (یعنی یك قبیلهٔ صحرانشین واقعی) دیری میان اقوام آسیائی نزیستند و بزودی ناپدید شدند و در محیط‌آسیائی جذب گردیدند ولی ظهور ناگهانی ایشان و عواقب میشومی که اقامت کوتاه‌آن قبیله در بر داشت در ذهن مردم اثر عمیقی بـاقی گذاشت . گرجیان عهد باستان پهلوانان دوران عتیق افسانه‌ای‌را «کیمری» میخواندند[۵۲]. شاید برخی ازقبایل سکائی نیزدر

چنین وضعی بوده‌اند (اسکیتها ـ بدین سبب ـ تپه‌های‌قبور « شاهان کیمری » را در کنار رود دنیپر به هرودوت نشان میدادند : درمشرق‌زمین غالباً چون باهل محل رجوع و سؤال کنید ، فلان یا بهمان ویرانه را به « مغان » و یا « اسکندر » نسبت میدهند و ممکن است ویرانهٔ مزبور حتی درجائی باشد که اسکندر مقدونی گام بر آن ننهاده . بنابراین اعتماد باین گفته‌ها متعذر است) .

از لحاظ حل مشکل اختلاف یا تشابه نژادی کیمّریان و اسکیتها موضوع زبان ایشان اهمیت شایان دارد ، زیرا که دربارهٔ زبان اسکیتها نظر روشنی داریم . ولی متأسفانه برای داوری در زبان کیمّریان تنها منبع اطلاع ما[۵۳] سه نام است که از ایشان باقی مانده : تئوشپا Teušpā ، توگدامی Tugdammi (بیونانی : لوگدامیس Lugdamis) و سانداك شاترو Sandakšatru (که «ساندا کورو» نیزمیتوان خواند).[۵٤]

اگر این فرض را ـ که «تئوشپا» همان «تئی‌سپ ـ چیش‌پیش» نیای کورش پارسی است محتمل می‌شمردیم ، (حتی آکادمیسین و.و. استرووه ـ بنا برابن فرض ـ « کیمّریانی » را که در منابع آشوری مذکور است ، نیاکان پارسیان میشمرد.)[۵۵] درآنصورت جنبهٔ ایرانی کیمّریان ثابت میشده . ولی چنانکه پیشتر گفته شد این فرض را نمیتوان پذیرفت[۵٦]

برای دومین نام کیمّری یعنی « توگدامی « Tugdammi [۵۷] نیز اشتقاق روشنی وجود ندارد . نخست اینکه هنوز درست معلوم نیست که چرا « توگدامی » Tugdammi در زبان یونانی « لوگدامیس» Lugdamis [۵۸] شده‌است . این فرض مقرون بصحت است که این نامی است مربوط به آسیای صغیر .

اگر کلمهٔ « سانداك شاترو » Sandakšatru را درست خوانده باشیم ، دراشتقاق و تعلق لسانی آن شکی باقی نمی‌ماند . عنصر کشاتر Kšatr [۵۹] چنان مشخص است که جای بحث باقی نمیگذارد : این همان کلمهٔ ایرانی خشاترا Xšatra بمعنی

« حکومت و قدرت » ، « بخش و سهم » ، « تیول » ، « ناحیه » است که غالباً در تمام زبانهای ایرانی وبخصوص دراسامی خاص بآن برمیخوریم و هرگزدر دیگر شاخه‌های خـانوادهٔ السنهٔ هند و اروپائی [۶۰] – و بطریق اولی در زبانهای غیر هند و اروپائی – دیده نمیشود . موضوع توجیه عنصراول این کلمه یعنی ساندا Sanda دشوارتراست . باید درنظر گرفت که این عنصر در نامهای آسیای صغیر بسیار متداول میباشد . و ازآنجمله – فی‌المثل – در همان جائی که آشوربانایال شاه آشور با « توگدامی » Tugdammi و پسر او «ساندا کشترو» گیروداری داشت . با پادشاه کیلیکیه « ساندا– شارمه » SandaŠarmê نیز سروکار داشته است و « آسارخادون » پدر آشور بانایال – شاه کیلیکیه را که « سان دوآری » Sanduarri نام داشت اسیر کرد . عنصر «ساند» و « ساندا » Sand , Sanda در نامهای آسیای صغیر کاملاً روشن است : باین معنی که اسامی مزبور از نام خدای آسیای صغیر که « ساندون » بود و در کیلیکیه ودیگر بخشهای آن سرزمین مدتها پیش وپس ازدوران مورد نظرما آنرا پرستش میکردند ، مشتق است . در عهد باستان اعتقاد بر این بود که هرخدائی از جماعت ومحل خود حمایت میکند و وقتی کسی به کشور بیگانه رفت بایدخدای محل‌را پرستش کرده قربانی نثار وی سازد . با در نظر گرفتن نکات فوق محتمل است که کیمّریان پس از مهاجرت به آسیای صغیر خدایان آنجا را پرستش کرده باشند . و بنابراین نام « ساندا کشترو » SandakŠatru یا ، صحیحتر بگوئیم ، ساندا‌خشترا SandaxŠϑra را میتوان « حکومت خدای ساندون » تعبیر کرد وچنین نـامی کاملاً با نامهائی ازقبیل آرتاخشس artaxŠaça <artaxŠaϑra بمعنی « حکـومت خدای ارتا » (خدای داد) (آرتـا کـزرکس – اردشیر) و نـامهای اسکیتی آلکسارتـوس aleksarthos (= alixŠarϑ <aryaxŠaϑra) بمعنی « حکومت آریائیان » و « فرن کشارتوس » Pharna Ksarthos (= FarnaxŠarϑ <FarnaxŠaϑra) بمعنی«حکومت فره (پیشوا)»

و بسیاری دیگر ـ مطابقت دارد[۶۱].

اگر نظرهای فوق را قبول کنیم میتوانیم کیمّریان قرن هفتم ق. م. را قبیله‌ای ایرانی زبان بشناسیم که از لحاظ فرهنگ و تمدن و شاید زبان و غیره نیز با اقوام آسیای صغیر سخت مخلوط شده بودند. این خود بطور ضمنی میتواند اندیشهٔ ما را مبنی بر اینکه «کیمّریان» واقعاً نام یکی از گروههای بزرگ قبایل بوده ـ که دانشمندان تحت عنوان «اسکیتها» ذکر کرده‌اند ـ تأیید کند و معلوم سازد که لفظ «کیمّریان» معرف ساکنان غیر اسکیتی و «ماقبل اسکیتی» ناحیهٔ ساحل شمال دریای سیاه نبوده است[۶۲]. بهر تقدیر دلیلی نداریم که کیمّریان آسیای مقدم را از لحاظ منشأ و تبار به فراکیان منتسب کنیم ـ گرچه ظاهراً زمانی عهد اتحادی با ترریان فراکیه بسته بودند و بدین سبب در ذهن اقوام مجاور با فراکیان مخلوط و مشتبه شدند[۶۳].

متأسفانه باید اذعان کنیم که استنتاجهای ما از حدود فرضیه‌های کمابیش محتمل تجاوز نمیکند. زیرا مدارك زبانی ناچیزی که در اختیار داریم (فقط سه اسم) ممکن است بنحو دیگر نیز تعبیر شود. واز آنجمله ساندا کشاترو SandakŠatru را ساندا کورو Sandakkurru نیز میتوان خواند و این خود اساس استنتاج را برهم میزند و تغییر میدهد. با اینحال بر روی هم مجموع مدارك و مطالب موجود استنتاجهای فوق را از دیگر فرضیه‌های مربوط به نژاد و مسکن بدوی و مسیر حرکت کیمّریان محتمل‌تر جلوه گر میسازد.

این استنتاج که غرض متون اکدی از الفاظ «گی‌می‌ری» و «گامیرّا» و «گیمیرای» gimirri, gamirra, gimirrāi همیشه و حتماً و منحصراً کیمّریان ـ بمعنی محدود کلمه ـ نبوده، بلکه شاید گاهی بطور کلی اسکیتها و دیگر قبایل صحرانشین ـ چون ترریان و سکایان یا اسکیتها بمعنی محدود کلمه ـ را در نظر داشته‌اند... این استنتاج برای ما واجد اهمیت خاص است و از لحاظ ارزیابی وقایع پیرامون

دهۀ هفتم قبل از میلاد در سرزمین ماد مهم است. عجالةً کافی است بگوئیم که مهاجمان کیمّری در قرن هشتم ق. م. ظاهراً از کنار خاك ماد گذشتند. گرچه منقول است که ایشان موقتاً بر سرراه «اورارتو» و هنگام هجوم بآن ملك، وارد خاك ماننا شدند. ولی این امر مشکوك بنظر میرسد.

۲ - اسکیتها در آسیای مقدم

چیزی از هجوم کیمّریان نگذشت ـ که بگفتۀ هرودوت (گرچه اشتباهاً معتقد است که اسکیتها در تعقیب کیمریان بوده‌اند) (I، ۱۰۳؛ IV، ۱-۴؛ ۱۳-۱۱) اسکیتها وارد آسیای مقدم شدند. منابع شرقی ایشانرا «آشگوزا»ـ ی و «آسگوزا»ـ ی یا «ایشکوزا»ـ ی میخوانند.

باید قبلاً ومصرحاً تأکید کنیم که صحبت ازاسکیتها ـ بآن معنائی که عادةً در منابع باستانی و باستانشناسی آمده و ما درك میکنیم ـ درمیان نیست. یعنی بر روی‌هم منظور نظرصحرانشینانی که بزبان ایرانی‌سخن میگفتند ودر نواحی ساحل شمالی دریای سیاه و شمال قفقاز میزیستند و واجد خصوصیات فرهنگی ومدنیت مادی معلوم‌بودند، نمیباشد. «اسکیتها» نام مشترکی‌بود که‌یونانیان برتمام قبایل مذکور نهاده بودند. تا آنجا که یونانیان بیاد داشتند قبایل مزبور خود خویشتن را «اسکیت» نمیخواندند. برعکس محتملاً قبیله‌ای که به آسیای مقدم هجوم کردخویشتن را «اشکیدا» (Škuδa) مینامید. و ازنام ولفظ «اسکیتها» (بیونانی اسکی‌تائی Skuthai) نخست‌بوسیلۀ قبیلۀ مزبورمطلع شدند. بنابراین محتمل‌است که نام آن قبیله را بدیگر قبایل باصطلاح «اسکیت» (بمعنی باستانی وباستان شناسی) گذاشتند. درآغاز قرن هفتم قبیلۀ «اسکیتها ـ ایشکوزوآ» ـ ازنظرگاه باستانشناسی‌می‌بایست درست مانند قبیلۀ «کیمّریان» «ماقبل اسکیت» باشد.

اکنون سخنی چند دربارۀ منشأ اصطلاح «اسکیت»: بظنّ‌غالب شکل اصلی

این کلمه اشکی‌دا Škuδa [٦٤] بوده . زیرا که حرف مصوّت «آ» a و یا «ای» i که در اول اشکال شرقی این کلمه دیده میشود (آشوری = آشگوزا‌ـی یـا آسکوزای ؛ بابلی ایشکوزای ، کشور ایشکوزا ؛ عبری قدیم « آشکوز » ـ علی‌الرسم اشتباهاً شکنز Šknz نوشته شده) طبق قواعد صوتی و فونتیك السنهٔ سامی برای احتراز از ابتداء بساکن است . زبانهای سامی شمالی صدای « δ » را بوسیلهٔ « z » نقل می کنند و « ϑ » خفی را ممکن است بوسیلهٔ t یا Š ادا کرده باشند . برعکس طرز ادای کلمهٔ یونانی «اسکیتای» بیشتر چنین بنظر می‌آید که باید با « ϑ » خفی تلفظ کرد (Škuϑa)[٦٥] . ولی باید درنظر گرفت که درقرن هفتم وششم قبل از میلاد زبان یونانی نه تنها فاقد حرف δ بین‌السنین بود بلکه ظاهراً « dh » ملفوظ نیز نداشته است وبدین سبب « th » « تتا téta » نه فقط برای ادای « ϑ » بین‌السنین خفی بلکه برای نقل « δ » بین‌السنین‌آوایی نیز از حروف دیگر مناسب‌تربوده [٦٦] .

بنا بمراتب فوق‌کاملاً روشن است که نظریهٔ رایج که اصطلاح « اسکی‌تش Skuthes » رابا اصطلاح«سك‌یاسکا» مربوطمیسازداساس درستی‌ندارد . «وس . میللر» طرفداراین نظریه‌است[٦٧] و «اسکیت» را جمع « سك » (سکاها) و « ت » را علامت جمع میداند . ولی اشتباه‌توجیه «ن . یا . مار»نیز کمتر ازمیللرنیست،وجای تعجب است‌که شخصی‌چون« و . ای . آبایف»که به‌کنه زبانهای‌ایرانی عمیقاً واقف است به نظریهٔ « مار» پیوسته‌است . ن . یا . مار و و . ای . آبایف اصطلاح « اسکیت » را چون « اسکو(ل) ـ تا » جمع نام قبیله و نژاد اسکیل ـ اسکول ـ Skul-Skol می‌دانند ونامی راکه اسکیتها در اوکراین خود خویشتن را بدان میخواندند ـ یعنی «اسکولوتها» ـ را بدان مربوط میسازند [٦٨] .

این توجیه مسلماً محال است زیرا در اصطلاح مورد نظر یعنی « اسکیت » حرف مصمّت آخر « ت » علامت جمع مرسوم اسکیتی نبوده بلکه ظاهراً صدای

بین‌السنین ۵ می‌باشد.

نام قبیلهٔ « اشکیتا » (اسکیت) نیز مانند بسیاری از دیگر اسامی قبایل تاکنون ازلحاظ اشتقاق روشن نشده است. فقط یک نکته روشن است: که بایدآنرا از اصطلاح « سکا » Saka کاملاً مشخص و متفاوت دانست زیرا ـ خویشاوندی سکایان با اسکیتها بهرصورتی باشد ـ کلمهٔ «اسکیت» ازلحاظ زبان‌شناسی هیچ وجه مشترکی با « سکا » ندارد[۶۹].

برروی هم باید قطعاً از هر تشبثی که هدف آن مقابله و انطباق اصطلاح « اسکیت » یا تلفیقهای صوتی‌دیگر که فقط غیر مصوتهای « س » یا « ش » ویا «ك» ویا «گ» وغیره (مانندکلمهٔایشکی گولو ـ که نام ناحیه‌ای است درقفقاز اورارتو) درآنها دیده شود ـ جداً سر باز زد. تلفیق « س ك » و« ش ك » Sk, Šk در زبانهای گوناگون وبویژه السنهٔ هند واروپائی بسیار رایج است و نباید برای این انطباق تصادفی اهمیتی قائل شد.

باری، بنظر ما « شکیدا » نام یکی ازقبایل ایرانی زبان بود ـ که از روی آثار باستان شناسی « ماقبل اسکیت » شمرده می‌شود ـ و در قرن هفتم ق. م. در قفقاز شمالی میزیسته وبه قفقاز جنوبی نفوذ کرده است وبعدها یونانیان بطورعموم تمام صحرانشینان شمالی را بنام آن قبیله خواندند. چون اسکیتها کیمّریان صحرانشین را ـ که نزد یونانیان معروف بودند ـ در آسیای صغیر مغلوب ومنهزم کردند وچون یونانیان پیشتر نام کیمّریان را به تمام صحرانشینان سواحل دریای سیاه‌بطورعموم‌بسط داده‌بودند ـ افسانه‌ای دربارهٔ دشمنی‌دیرین‌اسکیتها و کیمّریان پدیدآمد و گفتند که ظهور کیمّریان درآسیا درنتیجهٔ‌تعقیب وفشار اسکیتهابدانان بوده است. بدین سبب بالطبع یونانیان تمام صحرانشینانی را که بعدها در نواحی ساحل شمالی دریای سیاه دیدند « اسکیت » نامیدند. چنانکه معلوم است (و ما

تذکردادیم) هیچیك از قبایل «اسکیت» کرانهٔ دریای سیاه خود را واقعاً «اسکیت» نمی‌خواندند [۷۰].

بنظر میرسد اگر اذعان کنیم که «اسکیتها» یا «شکی‌دا Škuda» مانند آوخاتها[(۱)] و تراپیان[(۲)] و پارالاتیان[(۳)] و یا ساورماتیان[(٤)] از قبایلی که اصطلاحاً «اسکیت» نامیده می‌شوند بوده‌اند (وفقط بعدها از نظر باستان‌شناسی هم: اسکیت شده‌اند) ... اگر باین نکته اذعان کنیم بسیاری از تناقضاتی که در گفته‌های هرودوت ودیگر نوشته‌های باستانی دیده می‌شود رفع خواهد شد.

اولاً گفتهٔ هرودوت که اسکیتها از آسیای میانه [۷۱] آمده بودند با آنچه ازخود اسکیتها واسکولوتها روایت کرده که ایشان خود را از ساکنان اصلی نواحی شمال کرانهٔ دریای سیاه می‌شمردند کاملاً جور درمی‌آید [۷۲].

در واقع برخی از قبایلی که «اسکیت» نامیده شده‌اند محتملاً در اراضی اوکراین کنونی میزیستند وبعضی «اسکیتهای» دیگر (اشکیدا) ممکن است در میدان دید اقوام برده‌دار (همچنانکه هرودوت میگوید) ظاهر شده باشند. وی می‌نویسد: «اسکیتها صحرانشین‌هستند ونخست در آسیا میزیستند. بعد هنگام جنگ با «ماساکتیان» تحت فشارقرار گرفتند واز رود «آراکس» گذشته وبسرزمین کیمّریان رفتند ...» [۷۳] ظاهراً در اینجا منظور نویسنده از آراکس همان ولگا باشد (Raṇha ـ ی اوستا، Rahā ـ ی اسکیتی، و بعدها Rhā ـ ی یونانی) [۷٤]. این مطلب را نکتهٔ دیگری‌نیز تأیید می کند؛باین معنی که بعدها در آلبانی(آذربایجان شمالی) واقعاً ماساکتیان وجود داشتند وممکن‌است‌بدنبال‌اسکیتها ـ براثرحرکت وهجرت عمومی‌قبایل صحرانشین(که کیمّریان را نیزشامل‌بود)ـ بآنجا آمده‌باشند.

پس ازآن اسکیتها بنا بگفتهٔ هرودوت (که احتمال صحت آن بسیار است)

(۱) Avxat (۲) Trapi (۳) Paralat (٤) Savromat

(I، ۱۰۶–۱۰۳) از طریق معبر دربند به قفقاز کوچ کردند ، درحالی که کوه قفقاز درسمت راست ایشان بود . » سپس هرودوت چنین می گوید : « دراین محل (یعنی ظاهراً پس از عبور از جبال اصلی قفقاز و یا بدیگر سخن در نقطه‌ای از اراضی آذربایجان شوروی ـ مؤلف) مادها با اسکیتها جنگیدند ولی شکست خوردند و فرمانفرمائی بر آسیا را از دست دادند وسلطنت بدست اسکیتها افتاد . (I، ۱۰٤).

ولی هرودوت چنانکه رسم اوست در اینجا وقایع را بصورت فشرده عرضه می‌دارد . تصادم میان اسکیتها و مادها (بتوریخ هرودوت ۷۵ سال یا ۱۰۳ سال[۷۵] قبل از پیروزی کورش بر آستیاگ ـ یعنی درسال ٦۲۵ یا ٦۵۳ قبل از میلاد بوده است) مدتها قبل از ظهور ایشان در آسیای مقدم صورت گرفت . زیرا نخستین باری که منابع آشوری از اسکیتها ـ آشکوزا (اشکیدا) یاد می کنند . در ایام سلطنت «آسارخادون» ـ یا دقیق تر بگوئیم ـ حدود سال ۷۰ـم قرن هفتم قبل از میلاد است . درآن زمان اسکیتها برهبری «ایشپاکای»[۷٦] با «ماننا » علیه آشورعهد اتحاد بستند[۷۷] . همهٔ منابع شرقی اسکیتهای اشکیدا را به « ما نا » وناحیهٔ ماد مربوط می‌سازند ولی برروی‌هم درمنابع مزبور کمتر از اسکیتها ذکری شده‌است . گذشته ازتذکر نام « ایشپاکای » اسکیت که درسالنامهای « آسارخادون » آمده چندبار نیز در سؤالاتی که شاه مزبور ازهاتف خداوند شاماش بعمل آورده نیز ازایشان یادشده‌است . یکبار ازهاتف سؤال شده است که « اسکیتهائی که وارد ناحیهٔ مانئائیان شده‌اند چه نیتی دارند »[۷۸] . در چند سؤال دیگر نیز ـ بمناسبت قیام عظیم مادیها کـه مانئائیان و کیمریان نیزدرآن شرکت جسته‌اندـ ازاسکیتها نام برده شده[۷۹] . وسرانجام سؤالی دربارهٔ عاقبت اتحاد با « پارتاتوآ » پادشاه (کشور)«ایشکوزا» کـه محلّ آن مشخّص نشده ، بعمل آمده است . جالب است که آشوریان ـ بنا بر آنچه گفته شد ـ رئیس اسکیتها را « پادشاه » میشمردند وآنهم « پادشاه » « کشور » معینی والبته منظورنظر

ایشان از «کشور ایشکوزا» میهن اسکیتها ـ در آنسوی کوه قفقاز ـ نبوده است. وچون ازهاتف سؤال شده‌است که آیا شاهزاده خانم آشوری را بزنی به «پارتاتوآ» بدهند یانه، وبدیگرسخن، موضوع ازدواج سیاسی بمیان آمده، شکی نیست که صحبت برسرعقد اتحاد باکشور معیّن ومشخصی، که درحدودعرصهٔ فعالیتهای سیاسی آشور قرارداشته،بوده است نه دوراز مرزهای آن.

«پادشاهی آشکوز» (به نحوهٔ تحریری که مبتنی‌بیك سهوقدیمی متن‌است: «پادشاهی اشکناز») [80] در منابع قدیمی عبری و بخصوص «کتاب ارمیاء نبی» و در قطعه‌ای که بتاریخ ۵۹۳ ق.م. است [81] نام برده شده و ضمناً این را بگوئیم که در ردیف‌اورارتو ومانئا ـ چون پادشاهیهائی که تابع‌ماد هستندوصف شده‌است. آخرین باری که منابع شرقی ازاین پادشاهی یاد میکنند در نیمهٔ نخستین قرن ششم قبل از میلاد است. این تاریخ مربوط باصطلاح «فهرست اقوام» ـ یاجدول نامهای‌اخلاف موهوم نوح ـ است (که یهودیان آن عصر وی را نیای اصلی اقوام‌گوناگون میشمردند) که بعدها به‌آنچه اصطلاحاً «قاعدهٔ کاهنان» نامیده شد منضم گردید (اثر قرن پنجم قبل ازمیلاد) وسپس بانضمام آن به سفر پیدایش تورات ملحق شد. اینجا آشکوز (اشکناز) با «ریفات» و«توهارما» (ارمنستان‌صغیر) بعنوان «پسران» گومر یعنی کیمریان نام برده شده است.

موارد تذکر اسکیتهای «شکودا» درآثار شرقی‌بهمین‌محدوداست. البته‌اگر ازاین نکته صرفنظر شود که گاهی اسکیتها درزیرعنوان عمومی‌تر «کیمریان» ویا «اومّان ـ ماندا» مستور میباشند. بطوریکه دیدیم منبع باستانی عبری «آشکوز» را درمفهوم «گومر» یعنی کیمریان گنجانده است [82]. درنظرمشرق زمین درقرنهای هفتم تاپنجم ق.م. اسکیتهای «شکودا» یکی ازقبایل کیمری بودند.

بعضی ازکشفیات باستانشناسی وازآنجمله حفریاتی که در «کارمیر ـ بلور»

نزدیك ایروان و «کارکمیش» در کرانهٔ شعبهٔ فرات ـ درشمال‌سوریه ـ ودرفلسطین و شمال‌مصر بعمل آمده وبخصوص گنجی که درزیوه نزدیك سقز، جنوب دریاچهٔ ارومیه، واراضی «ماننا» ـ ی پیشین یافت شده وشامل اشیاء فراوان و گرانبهای آشوری یا آشور واورارتوئی ومانئا ـ ئی است، و بزعم برخی محققان نشان میدهد که منشأ بسیاری ازپدیده‌های هنراسکیت آسیای مقدم میباشد ـ . . . اینها همه از شواهد اقامت اسکیتها درآسیای مقدم هستند[۸۳]. فعلاً ما بموضوع خاص تعدد نقاطی که باصطلاح پیکان اسکیتی درآنجا یافت شده اشاره‌ای نمی کنیم.

مراتب مذکور فوق عده‌ای ازمحققان را برآن داشت که پندارند درآسیای مقدّم، مرکز اسکیتها ـ حتّی اززمان «آسارخادون» نیز ـ ناحیهٔ «ماننا» بوده‌است و ایشان ازآنجا بکشورهای دیگر دستبرد میزده‌اند. و چنانکه هرودوت می گوید (۱، ۱۰۵) وکشفیات باستانشناسی نیز تأیید میکند ـ حتّی تامصر میرفتند[۸۴].

ولی تجزیه وتحلیل مطالب منابع این فرض را که اسکیتهادرحدود سال ۷۰ ـ م قرن هفتم قبل ازمیلاد ماننا را تابع خویش ساخته باشند تأیید نمیکند، زیرا که ماننا در آن زمان وبعد ازآن ـ چنانکه خواهیم دید ـ کماکان پادشاهئی مستقل و مهم بوده است وحتّی مرزهـای خویش را توسعه میداده. کشف گنج‌نزدیك سقز نیز فرض وجود مرکزاسکیت را درخاك ماننا تأیید نمیکند. زیرا دلیلی دردست نیست که اشیاء مذکوررا اسکیتها از اورارتوئیان و آشوریان و مانئائیان غارت کرده در آنجا باقی گذاشته باشند وبرعکس مانئائیان ازآشوریـان واورارتوئیان و اسکیتها نربوده ومدفون نکرده باشند[۸۵]. برعکس چون بعضی ازاشیاء این دفینه ـ با اینکه تاحدی باصطلاح از «سبك بدوی اسکیتها» حکایت می کنند ـ ولی‌تاریخ آنهامدتها قبل ازظهور کیمریان واسکیتهادرآسیای مقدم است. بدین سبب بایدبا آندره گدار که شرح اشیاء دفینه را منتشر کرده همرأی شد که میگوید منشأ اغلب مصنوعات

هنری دفینهٔ سقز همان ناحیهٔ سقزاست. کدارنظرهای فراوانی ابرازمیدارد که اشیاء مزبور آثار هنرساکنان اصلی آذربایجان وجبال زاگروس و بخصوص سرزمین «ماننا» میباشند و آنچه «سبك بدوی اسکیت» نامیده میشود نیز منشأ مادی و مانّائی دارد ودرزمان اقامت اسکیتها درآسیای مقدم پدید آمده است. ولی حتی اگر دفینه واقعاً متعلق باسکیتهائی که موقتاً درماننا اقامت داشتند باشد (اقامت موقتی ایشان در آنجا حقیقتی است که بوسیلهٔ اسناد ومدارك تاریخی گواهی شده است) نیز نمیتوان



۴۲ــ سکایان «تیزخود» . از نقش برجسته‌ای در استخر (پرسپولیس) . قرن پنجم ق . م .

چنین استنتاج کرد که «ماننا» را واقعاً اسکیتها تسخیر کرده بوده‌اند و « پادشاهی اسکیتها » همان خاك ماننا بوده است. مندرجات « کتاب ارمیاء نبی» که ازپادشاهی اسکیت ــ جدا ازماننا ــ یاد میکند باچنین استنتاجی تناقض دارد. درواقع اسکیتها ممکن است موقتاً ــ گاه چون متحد و گاه چون دشمن ــ درمانّنا اقامت داشته بودند.

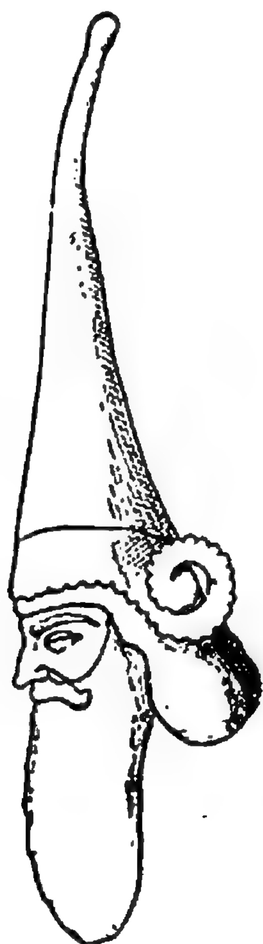
ولی دراینکه « پادشاهی اسکیتها » را باید درمجاورت ماد و بخصوص ماننا جست شکی نیست. مدارکی دردست است که درپایان قرن ششم و آغاز قرن پنجم ق. م. اراضی مسکون توسط اسکیتها جزو ساتراپی ماد بوده.

هرودوت می گوید که درساتراپی مزبور مادها و «پریکانیان»[۱] و «اورتو ـ کوریبانتیان»[۲] میزیستند. اصطلاح اخیر ترجمهٔ کلمهٔ پارسی باستانی تیگراخئودا tigraxauda (یا «تیزخودان») است که عادةً یکی ازگروههای سکایان آسیای میانه را باین صفت موصوف مینمودند[۸۶]. باابنحال اگر باتکای این نوشته بگوئیم که فهرست ساتراپ نشینها ـ آنچنانکه هرودوت نقل کرده وظاهراً از «هکاتهٔ میلتی» اخذ کرده است ـ جزیك مشت نامهای قبایل که خودکامانه وبدون نظم و معنی در کنارهم قرار داده شده، چیزی نیست. . . کاملاً راه خطا رفتهایم. و «یونگه»[۳] چنین کردهاست وصحتانتساب تیزخودان را بهقلمرو ساتراپنشین ماد انکارمیکند. ما ناگزیر باردیگر ازاین موضوع سخن خواهیم راند. «یونگه»اظهار میدارد که گویا فقط یکی ازگروههای سکایان آسیای میانه خودهای تیز بر سر داشتند و اسکیتهای اروپائی فاقد چنین کلاهی بودند. وی دراینطریق چنانغلو میکند که میگوید تصاویر سواران تیزخودی که برظروف یونانی قرن هفتم ق. م.[۸۷] نقش است مربوط به سکایان آسیای میانه میباشد وحال آنکه مسلّماً در آن ازمنهٔ کهن یونانیان باسیمای اقوام آسیایمیانه آشنا نبودند و تصاویر مزبور مربوط به کیمریان ویا اسکیتهای ـ اشکیدا است. بسیاری ازتصاویر اسکیتهای اروپائی (مثلاً ازآنجمله تصویر ظرف مشهور کولاب که درموزهٔ ارمیتاژ محفوظ است) حتی اسکولوتها را هم باکلاههای تیزوبلند نشان میدهند که هیچ تفاوتی باکلاه سکایان نقوش برجستهٔ استخرندارد[۸۸]. گرچه درهیچیك از تصاویر مزبور ـ نه اسکیتهای اروپائی ونه سکایان ـ کلاه به بلندی خودی که برسر «سکونخا»[۴] پیشوایسکایان درصخرهٔ بهیستون دیده میشود نمیباشد[۸۹].

بهرحال اگربگوئیم که «اسکیتهای ـ اشکودا» ملقب به تیزخودان دربایان

(۱) Parikan (۲) Ortokoribanti (۳) Yunge (٤) Skunxa

قرن ششم وقرن پنجم قبل از میلاد در قلمرو آتروزی ساتراپ نشین ماد میزیستند کاملاً حق داریم. می‌توان کوششی برای تعیین دقیق محل‌سکونت ایشان نیز بعمل آورد. گفتیم که ـ برحسب‌نوشتهٔ هرودوت ـ اسکیتها پس‌از دور زدن جبال قفقاز با مادها پیکار کردند ـ یعنی‌میدان نبرد ایشان آذربایجان کنونی‌شوروی‌بود. وچون ـ چنانکه بعد خواهیم دید ـ این واقعه فقط درحدود دهۀ پنجم قرن هفتم قبل از میلاد وقوع یافت پس مسلماً اسکیتهای ـ اشکیدا (اشکودا) قبل از آن تاریخ نیزدر آنجا می‌زیستند.



۴۳ــ سکونخا پیشوای سکایان(اسکیتها، ماساگتها؟). پایان قرن ششم قبل از میلاد. نقش‌گرفته مانندی از تصویر برجستۀ صخرۀ بهیستون

تصورمی‌شوداینکه بعضی‌ازمدارك کیمریان را درقرن هفتم ق. م. به «ماننا» مربوط می‌سازند[۹۰] ـ بنا بمراتب فوق ـ شامل اسکیتها هم می گردد. فرض‌سیاست تهاجمئی که واقعاً در آن دوران ماننا تعقیب‌می کرده، باوجود هجوم‌اسکیتها و کیمریان ـ توأماً ـ بسیار دشوار است. اما اگر صحبت برسر اسکیتهای (چنانکه بما معلوم است) متحد ماننا بوده باشد، توجیه سبب اقامت ایشان درآن‌سرزمین آسان است. گذشته از این نمی‌توان بتصور آورد کیمریان واقعی‌که در آن‌زمان در مغرب آسیای صغیرسر گرم جنگ بودند توانسته‌باشند درعین حال درماننا نیزمشغول‌عملیات شوند مگراینکه‌فرض کنیم یك گروه منفرد ـ ومجزا ازهم قبیلگان‌ایشان ـ بچنین اقدامی دست زده باشد.

ولی اگر « کیمریائی » که در آن دو سند نام برده شده‌اند ودر اینجا از ایشان سخن گفته می‌شود ، همان اسکیتهای ـ «شکودا» باشند ، می‌توانیم تاحدی مشخص کنیم که در آنزمان کجا بودند : نویسندهٔ نامهٔ هابل Habl [1] ـ ۱۲۵۷ می گوید که کیمریان به‌آشوریان چنین اظهار داشتند : « مانائیان پیش شما (می‌مانند) ، ما جلوی گامهای خویش‌را گرفتیم » ولی‌بعد در درستی این گفته تردید نشان می‌دهد و توصیه می کند که‌بخاك مانئا ـ که ظاهراً متحد کیمریان‌است ـ حمله شود . ظاهراً مسلم است که « کیمریان » درآنزمان هنوز خارج ازحدود مانئا بودند . ولی کجا ؟ درجنوب نبودند ؛ زیرا آنجا هنوز جزو متصرفات آشور بود . در غرب هم نبودند ؛ غرب جزومتصرفات‌اورارتو بود . و بنا به سؤالی که ازهاتف(Kn.۵35) شده‌بود درغرب هنوز صحرانشینان وجود نداشتند . پس می‌توان ازمرزهای شرقی‌وشمالی‌مانئا یکی را انتخاب کرد . ولی‌درآنزمان‌مانئا ازسمت مشرق (چنانکه می‌دانیم . بصفحهٔ ۲۷۳ و۲۸۱ وصفحات بعد رجوع شود) محتملاً تا جبال کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) ممتد بود ودرآن‌نقاط اسکیتهای صحرانشین ویا « کیمریان» نمی‌توانستند مأمن و مسکنی بیابند . بدین طریق باری دیگر باین نتیجه می‌رسیم که درآغاز قرن هفتم صحرانشینان در شمال مانئا ـ درهٔ ارس ـ و شاید در نقاط شمالی تر قرار داشتند . بهرتقدیر در اواسط قرن هفتم ق . م . « پادشاهی اسکیتها » درهیچ نقطه‌ای باآشور هم‌مرز نبود . [۹۱]

در بارهٔ محل پادشاهی اسکیت یك اشارهٔ دیگر هم وجود دارد . استرابون (XI ، ۸ ، ٤) می‌نویسد که « سکایان درارمنستان [۹۲] بهترین زمینها را تصرف کردند و بنام خویش « سکاسنا » خواندند » استرابون بارها از این ناحیهٔ (سکاسنا) یاد می کند (II ، ۱ ، ١٤ ؛ XI ، ١٤ ، ٤ ؛ ۷ ، ۲) . دیگرمؤلفان نیز از سرزمین سکاسنا

(۱) R.E. Harper. Assyrian and Babylonian Letters, London 1892

اطلاع دارند و از آنجمله ناحیهٔ مزبور در تألیفات ارمنی «شاکاشن» نامیده شده و محل آن را تا حدی بدقت میتوان معلوم کرد. باین معنی که این ناحیه درجنوب مسیر وسطای رود کورا (کُر)، تقریباً در ناحیهٔ کیروفآباد (گنجهٔ) کنونی، نزدیك نقاطی که ـ برحسب نوشتهٔ هرودوت ـ جنگ میان اسکیتها و مادها درگرفت، قرارداشت. ازگفتهٔ استرابون چنین برمی‌آید که ناحیهٔ مزبور را سکایان اشغال کرده بودند نه اسکیتها وظاهراً کلمهٔ «ساکاسن» خود گویای این نکته است. باتکای مراتب فوق برخی ازمحققان بدنبال آکادمیسین و. و. استرووه[۹۳] رفته مصراً اظهار میدارند که گذشته ازهجوم کیمریان درقرن هشتم واسکیتها درقرن هفتم ق. م. سکایان نیز در قرن ششم‌قبل‌ازمیلاد به قفقازحمله کردند. آکادمیسین و. و. استرووه حتّی‌جنگ ـ آورانی را که در مقابل کوشش داریوش اوّل (بمنظور تسخیر ارمنستان درسالهای ۵۲ ـ ۵۲۲ ق. م.) چنان شدیداً مقاومت کردند، از ساکنان بومی و طبیعی‌آن کشور ـ یعنی ارمنیان واورارتوئیان وهوریتیان ـ نشمرده ومعتقد است که‌ایشان نورسیدگان سکائی بودند که بیش ازآنچه مردم محلّی درمقام دفاع از میهن کهن خویش غیرت ومردانگی‌بخرج دادند، آنان‌درحفظ مسکن موقت‌خویش‌عزم وهمّت ابراز داشتند.

ولی اگر بگوئیم که درآغاز قرن ششم ق. م. هجوم سکایان از مشرق و از طریق خاك ماد صورت گرفته ـ درواقع وجود امپراطوری مقتدر مادرا درآن زمان انکار کرده‌ایم واین خودکاملاً باتمام مدارك تاریخی مغایر و متناقض است. احتمال اینکه چنین هجومی در دوران فتوحات عظیم کورش‌وقوع یافته باشد ضعیف‌تراست. گذشته ازاین مراتب احتمال اینکه قبایل تازهٔ صحرانشین از میان تمام نواحی آسیای مقدّم، قفقاز شرقی را برای تمکّن برگزیده باشند ـ یعنی در سرزمینی که اسکیتهای ـ اشکیدا از طریق دیگر آمده آنرا اشغال کرده بودند ـ اقامت نموده

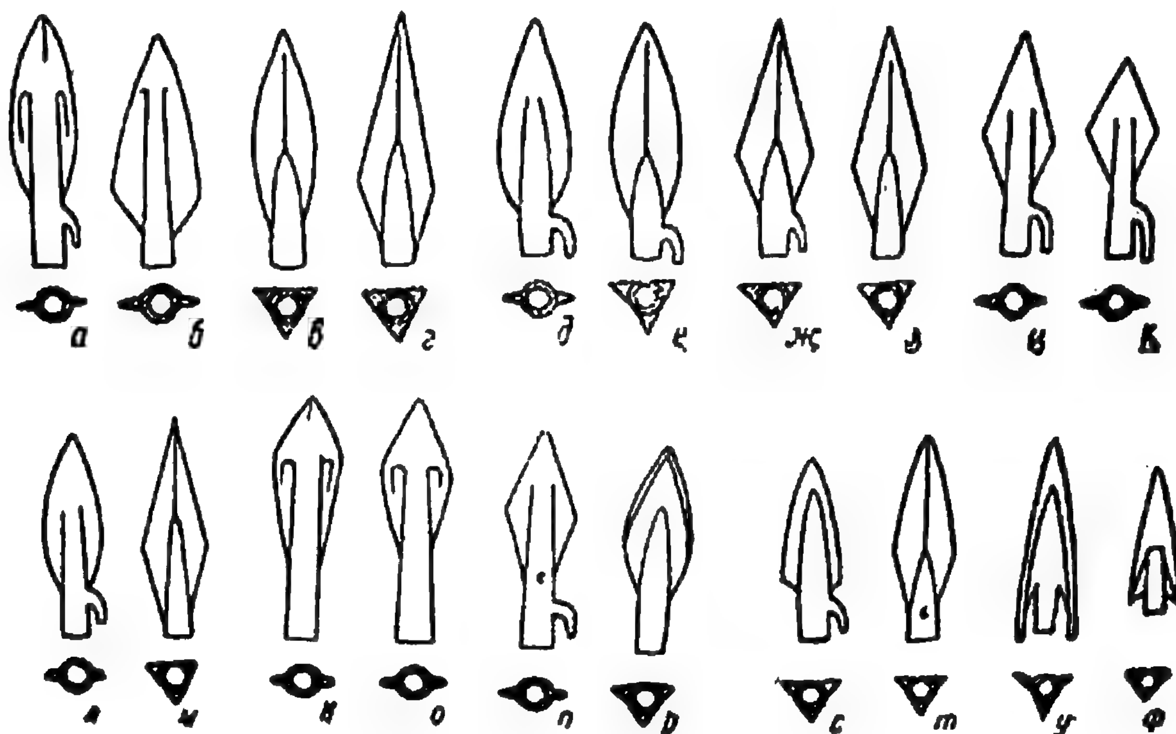
باشند ، فوق‌العاده ضعیف است . این فرض باقی میماند که سکایان ازهمان راهی که اسکیتها وارد قفقاز شده بودند ـ یعنی معبر دربند ـ به آنجا آمده باشند . ولی طبق اسنادی کـه س . ت . یرمیان[۹۴] نشان میدهد « ماساکتیان » هم از آغاز قرن اول میلادی درشمال آبشوران تا رود سمور زندگی می کردند واین احتمال که سکایان قبل ازایشان درآنجا مستقر گشته ودرنقاط جنوبی‌ترازمحل‌ایشان ونزدیك کی‌روف‌ـ آباد (گنجه) تمکّن اختیار کرده باشند ، قابل قبول نیست .

بدین سبب بـاحتمال اقوی استرابون دراین مورد اشتباه کرده است . و این اشتباه طبیعی است زیرا پـارسیان (ومحتملاً مادیها) نیز تمـام صحرانشینان را « سکایان » مینامیدند ، همچنانکه یونانیان‌ایشان را « اسکیت» وبابلیان « گیمّی‌ری» می‌خواندند . باید درنظر گرفت که « تیگراخئودا » (تیزخود) کـه منبع هرودوت « اورتوکوریبانتی » میخواند لقب سکایان است . اگر تصدیق کنیم که اسکیتهای ـ اشکودا (چنانکه از گفتهٔ هرودوت بر می‌آید) واقعاً از آن سوی ولگا آمده باشند یعنی منشأ آن قبیله ازآسیای میانه بوده ، احتمال صحت لقب فوق بیشتر می‌شود . بنابراین می‌توان حدس زد کـه « ساکاسنـا » (« ساکا ـ شایانا » ـ ی ایرانی یعنی « سرزمین زیستن سکایان ») نام رسمئی بود که مـادیها بر مرکز و هستهٔ سرزمین پیشین پادشاهی اسکیتها نهاده بودند . وما باید سرزمین مزبور را میان رود کورا و ناحیهٔ شمال کی روفآباد (گنجه) واراضی اطراف دریاچهٔ ارومیّه متعلّق به مانئا ، در جنوب ارس جستجو کنیم .

محك صحت این‌نظر وتعیین محل پادشاهی‌اسکیت بدین گونه ، فقط کشفیّات باستانشناسی است وبس . متأسفانه درآن ناحیهٔ آذربایجان پژوهشهای باستانشناسی کافی بعمل نیامده است . وقبرستانی که در « مینگه چائور » مورد تحقیق عمیق‌قرار گرفته درافصی مرز سرزمین منظور ما است . اینجا هم ، مـانند دیگر نقاط غربی

ومرکزی وشرقی ققفاز ، قشری‌ازاشیاء « اسکیتی » که در کنار اسکلتهای‌دراز کشیده مدفون شده‌اند ومربوط بـه قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد[۹۵] میباشند (از قبیل پیکان تیر و آئینه وغیره) دیده می‌شود ـ گرچه برروی‌هم ومجموعاً بااشیاء مکشوف درناحیهٔ ساحل شمالی دریای سیاه تفاوت دارند .

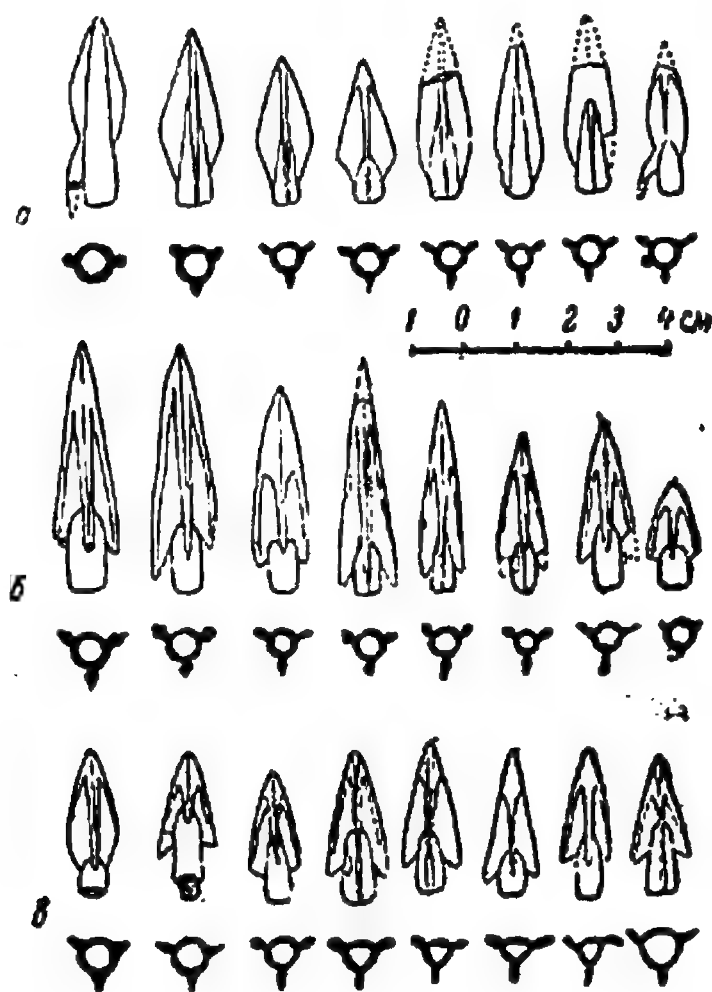
از ویژگیهای این مکشوفات اسکلتهای بسیار بلند قامت میباشد[۹۶] . سفالینهٔ مکشوف در گورهای مینگه چائور (دراین گروه) ازسفالینهٔ‌اسکیتی همان زمان که دراوکراین و ققفاز شمالی کشف گردیده متمایز است و مسلماً ـ چنانکـه انتظار میرفته ـ ساخت محلّی میباشد . گورهای مذکور در « مینگه چائور » ممکن است مختلط بوده یعنی‌متعلق به اسکیتها (اشکیدا) ومردم محلّی « پادشاهی‌اسکیت »



۴۴ـ ناوکهای اسکیت ـ مادی . a—b از هایکابرد ، بخش مرکزی اورارتو ؛ 2 از کوبراق قلعه (روساخی‌نیلی ـ حوضهٔ توشپا پایتخت اورارتو) ؛ a,e ـ ازآشور ، بخش مرکزی آشور (مادیها در۶۱۴ ق . م . آنجا را مسخر ساختند) ؛ 3,) + (ـ ازدیوارهای استحکامات شهر بابل(پارسیان بکومک لشکریان مادی در۵۳۸ بابل را تسخیر کردند)؛ u,k ـ از تارس درکیلیکیه (جنوب‌شرقی‌آسیای صغیر) ؛ n,m ـ از هرار (فلسطین)؛ H ـ از سامتاورو (گرجستان) ، پایان قرن هفتم ق . م . ؛ o—p ـ ازآکیر(ورناک ـ ارمنستان) قرن ۴ـ۵ ق . م . ؛ ناوکهای متشابهی درکفاپک (آذربایجان) نیز پیدا شده است

باشند . مجموعه‌های متشابهی که شاهد نفوذ « اسکیتها » هستند در دیگر بخشهای قفقاز نیز وجود دارد .

اینکه مجموعه‌های باستانشناسی مینگه چائور (مربوط بزمان « پادشاهی اسکیتها») ودیگر مجموعه‌های متشابه موجوددرقفقاز ، چندان شباهتی بامجموعه‌های «کلاسیك» اسکیتی ناحیهٔ کرانهٔ دریای سیاه ندارند نباید موجب نگرانی ماشود . اوّلاً اسکیتهای ــ اشکودا و کیمریان ــ مسلّماً درمیان اهالی محل ــ که تودهٔ اصلی مردم آن سرزمین را تشکیل میدادند ــ مانند قشر ضعیفی کم بودند . مردمی که اصطلاحاً « اسکیت » نامیده می‌شدند واز آنجا بسوی داخل آسیای مقدم حرکت



۴۵ــ ناوکهای اسکیت ومادی ازمدفنهای قرنهای هفتم وهشتم ق . م . در مینگه چائور (آذربایجان شوروی) .
a ــ پایان قرن ۶ــ۷ قبل ازمیلاد ؛ B–6 ــ قرن ۴ــ۵ ق . م .

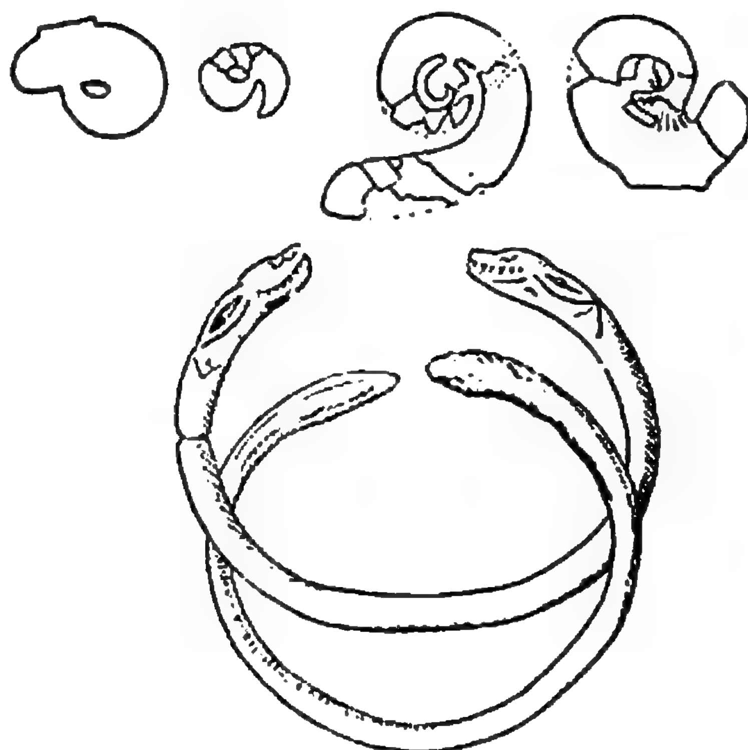
کردند ، بی‌شك بخشی‌ازمردم محلّی قفقازرا ـ که در آن‌زمان‌بیشتر نیمه صحرانشین ویا حتّی صحرانشین شمرده میشدند ، نیز شامل بوده‌اند[۹۷] .

ثانیاً ـ پیشتر گفتیم ، قبایلی که درقرن هفتم باین نقاط آمده بودنداز نظر گاه باستانشناسی « ماقبل اسکیتی» بودند و بدین سبب نیز نباید انتظار داشت که از هر جهت وکاملاً باعلائم وآثار « اسکیتی» مطابقت‌داشته باشند .

تکامل اسکیتهای آسیای مقدّم ممکن است ازبسیاری‌جهات درطریق‌مستقلّی سیر کرده باشد . واگر بااینحال بسیاری ازویژگیهای فرهنگ اسکیتهای آسیای مقدّم (که بظنّ غالب کیمریان بعدی را هم باید جزو ایشان شمرد)[۹۸] قرابت‌نزدیك ایشان را بااسکیتهای نواحی‌ساحلی شمال دریای سیاه می‌رساند ، برای من این‌نکته روشن نیست که آیا اسکیتها وکیمریان این ویژگیها را ازمیهن خویش ـ درقرن هشتم وهفتم قبل ازمیلاد ـ باخود آوردند ویا برعکس بخشی از آن خصوصیات در اراضی جدید ـ یعنی آسیای‌مقدم ـ پدیدآمد وبعدها ـ درنتیجهٔ مرابطاتی که میان صحرانشینان اینسو وآنسوی جبال قفقاز وجود داشت وهرگز قطع نشده بود ـ از سرزمین جدید به ناحیهٔ شمالی دریای سیاه منتقل شد . ویا اینکه ویژگیهای مذکوردرنقطهٔ دیگری ـ مثلاً آسیای میانه ـ بوجودآمد وازآنجا به‌نواحی‌ساحلی دریای سیاه وخاورنزدیك نشر کرد . آنچه گفته شد بخصوص بموضوع محل و منشأ پیکانهای‌معروف «اسکیتی» نیزمربوط است . مجموع‌این‌مسائل رابابد باستانشناسان حل کنند وما دراین‌باره نظری اظهارنمی کنیم .[۹۹]

بطورخلاصه می‌توان گفت که درآغازقرن‌هفتم ق . م . چند عامل بسیارمؤثر درتاریخ روابط خارجی ماد ظهور کرد : اولاً کیمریان بودند که در قرن هشتم از آنسوی جبال قفقاز به بخش غربی و شاید مرکزی قفقاز نفوذکردند و نخست با اورارتو درگیرشدند وسپس درحدود دههٔ هفتم قرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد با « روسا »ـی

دوم پادشاه اورارتو عهد اتحاد بسته ، فریجیه را که در آسیای صغیر دولتی سرشناس و



۴۶ـ تزئینات نوع اسکیتی ازکوری مربوط به قرن ۶ــ۷ ق . م . درمیکه چائور (آذربایجان شوروی)

رهبر بود و مدتی در آنجا فرمانفرمائی می کرد تار و مار کردند . چون اصطلاح «کمیریان» ـ بویژه درمتونی که بلهجهٔ بابلی ـ زبان اکدی ـ نوشته شده ـ مربوط بدیگرصحرانشینان نیز می‌باشد ، معلوم‌نیست که آیا یکی از دسته‌های کیمری در قفقاز باقی‌مانده سپس درخاك ماننا وحتی‌ماد نفوذ کرد ویا در موارد مربوط صحبت از اسکیتها درمیان است (نه کیمریان بالاختصاص) .

ثانیاً ـ اسکیتهای ـ اشکیدا عامل نوینی‌بودند . شاید اسکیتهای ـ اشکیدا که یکی‌ازقبایل ایرانی آسیای میانه را تشکیل می‌دادند ازطریق معبر دربند وارد قفقاز شرقی‌شده ودر رأس (احتمالاً درجلگهٔ میان ناحیهٔ کی‌روفآباد [گنجه] وارس و بهرتقدیردرنواحی جنوبی‌تر ، تا ارومیه) یك اتحادیه نیرومند سیاسی (پادشاهی) که درتاریخ قرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد نقش مهمی‌را بازی کرد ، قرار گرفتند . بخصوص

اتحاد بین اسکیتهای ـ اشکیدا و ماننا اهمیت فراوان داشته است.

۴ـ وضع سیاسی « ماننا » وماد بعداز سال ۷۰۰ ق.م.

چنانکه درفصل پیش گفتیم ماننا درپایان قرن هشتم ق. م. ازمبارزهٔ آشوربا اورارتو استفاده نموده قدرت خویش‌را افزون کرد وسراسر ناحیهٔ درباچهٔ اورمیه را ـتا جبال ناحیهٔ سوم وبخشی‌ازناحیهٔ چهارم نقشهٔ ماـبزیراطاعت خود درآورد(شاید باستثنای کرانهٔ غربی [۱۰۰] و بخشی از ساحل شمالی دریاچهٔ ارومیه که در دست اورارتو باقی ماند). محتملاً ماننا از طرف شمال هم با پادشاهی اسکیت هم‌مرز شد.

نام شاهی که درآنزمان بر ماننا حکومت می کرد درست معلوم نیست. شاید وی همان مرد مانتائی باشد که بنام آشوری « بل خابو » موسوم بوده و در یکی‌از نامه‌های بایگانی سلطنتی‌آشوراز وی یاد شده است. [۱۰۱] درهرحال وی فرمانفرمای مقتدری بود.

وضع سرزمین اتحادیهٔ قبایل ماد بمراتب بد تر بود. بخش اعظم ماد مرکزی (قسمت علیای درهٔ قزل اوزن وناحیهٔ همدان ـ قزوین و بطریق اولی نواحی غربی آنجا) را آشوریان جزو امپراطوری خویش‌ساخته وبچند ایالت زیرتقسیم کردند: زاموآ (شمال سلیمانیه)، پارسوآ (ناحیهٔ علیای دیاله که مرکزآن‌دژنیکوربود)، « کیشه سو » (که مرکزآن دژی بود بهمین‌نام [۱۰۲] ـ ناحیهٔ بخش‌علیای قزل‌اوزن)، مادای یا ماد ـ بمعنی‌بسیارمحدود (محتملاً پائین تراز « کیشه سو » درمسیرقزل ـ اوزن) [۱۰۳]، ساپاردا[(۱)] (که بیشتر بخشی‌از ناحیهٔ خارخار بود و محتملاً در جنوب خط زنجان ـ قزوین قرارداشت) [۱۰۴]، خارخار (که مرکزآن دژی‌بود بهمین‌نام درمغرب همدان) [۱۰۵]، بیت‌ـکاری (ناحیهٔ همدان) [۱۰۶]، « آراپخا » (که مرکز آن

---

(۱) Saparda

شهر آراپخا - یا کرکوك کنونی بود - و ظاهراً بخشی از ناحیهٔ پیشین نامار و حتی ناحیهٔ جنوب شرقی درهٔ دیاله را شامل می‌گشت) و « بیت - هامبان » (در مغرب کرمانشاه کنونی) .

با اینحال ، باستثنای نواحی زاموآ و پارسوآ و آراپخا - که آشوریان در آنجا کاملاً استوارشده بودند (وبخشی از این نواحی حتی در خارج از حدود تاریخی ماد قرارداشت) ودر آغاز قرن هشتم ق . م . عدهٔ کثیری بیگانگان در آن میزیستند - قدرت آشوریان در نواحی دیگر ماد نسبةً ضعیف بود . فرمانروائی ایشان بسته بچند قلعه بود که توسط سوریان و فلسطینیان و بابلیان (قلعهٔ الن زاش ، خار خار ، کیشه سو وغیره) مسکون گشته دراطراف دژها - همه جا - قدرت واقعی در دست پیشوایان و « خداوندان دهکده ها »[۱۰۷] - که بیشترشان به عشیرتها و خاندانهای پیشین پیشوایان منتسب بودند - قرارداشت . و آشوریان فقط بزورسلاح ولشکر کشی می‌توانستند ازمردم مالیات وصول کنند .

در جنوب نواحئی که مطیع آشور گشته بودند ، « اللی پی » (شاید همان « الی مائید » مؤلفان باستان باشد که مرکز آن نزدیك کرمانشاه بود) قرارداشت که پادشاهی کوچکی بود نیمه مستقل ، ودورتر بسوی جنوب کشور عیلام قرار داشت .

درمشرق نواحی مسخرهٔ آشورسرزمین قبایل ماد که پیشوایانی بنام « خداوندان دهکده‌ها » داشتند و مسخر آشورنگشته بود قرارداشت . بخش قابل ملاحظه‌ای از این نواحی را صحرانشینانی که اسب می‌پروردند (« آریبی » - های شرق) وبرروی هم ازلحاظ اقتصادی بمراتب ازنواحی غربی عقب‌تر بودند اشغال کرده بودند ومسلماً مانّنا ازلحاظ پیشرفت وتکامل درمیان آنان مقام اول را حایز بود .

متأسفانه تاریخ زمان « آسارخادون » در آشور آنچنانکه باید و شاید روشن نیست - زیرا سالنامه‌هائی ازوی در دست نمی‌باشد وفقط نوشته‌هائی باقی مانده که

جریان لشکر کشیها را بطورکلی‌ازنظرگاه جغرافیائی شرح داده است. معهذا آنچه اصطلاحاً «تاریخ بابلی» خوانده می‌شود و مهمترین وقایع بابل و ممالک مجاور آنرا بترتیب تاریخ وقوع ضبط کرده. نقطهٔ اتکائی شمرده می‌شود. ولی متأسفانه تاریخ سال و مه وقایعی که در عهد سلطنت «آسارخادون» در سرزمین ماد رخ داد مستقیماً ذکر نشده ــ گرچه روشن است که وقایع مزبور می‌بایست پیش‌ازسال ۶۷۳ ق. م. وقوع یافته باشد.[۱۰۸]

چون وقایع ماد بنفع آشور نبود. گزارشهای رسمی‌در آن باره خاموشند و ما بطورکلی بوسیلهٔ یك سلسله متون بریده بریده و ناقص که درطی‌آن سؤالات «آسار-خادون» از هاتف خدای شاماش طرح شده ــ ازوقایع مزبوراطلاع حاصل کرده‌ایم. سؤالات مزبور تاریخ ماه و روز را واجداست ولی سال‌آن معلوم نیست.



۴۷ــ شاه‌آسارخادون. ازنقش برجستهٔ آشوری. قرن ۷ ق. م.

با اینحال برغم همهٔ این دشواریها می‌توان ترتیب وقوع وقایعی را که در عهد سلطنت «آسارخادون» در شمال ومشرق کشور جریان داشت معین کرد.

در ژانویهٔ سال ۶۸۰ ق. م. «سیناخریب» پادشاه آشور هنگام عبادت بدست یکی‌از پسران خویش کشته شد. در سرزمین بین‌النهرین شمالی‌جنگ خانگی‌در گرفت وبفرار دو تن‌ازپسران «سیناخریب» بناحیهٔ کوهستانی نیمه مستقل

« شوبری »[1] ـ درجنوب غربی فلات ارمنستان ـ پایان یافت ودرآخر آن‌سال برادر سوّمی که هواخواه فرقهٔ کاهنان و بازرگانان بود و آسارخادون نام داشت برتخت سلطنت جلوس کرد.

نخستین سالهای سلطنت پادشاه جدیدآشور بیشتر صرف اقدامات پیچ درپیچ سیاسی و نظامی دربابل شد. ولی در سال ۶۷۹ ق. م. ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ کیمریان بحدودآشور دستبرد زدند[۱۰۹]. دراین باره سه گزارش محفوظ مانده است. درنوشته‌های آسارخادون چنین مذکور است: « ... اما تئوشپای[2] کیمری ـ اومان ـ ماندا را[۱۱۰] که مکانش دوراست ـ با لشکریانش درسرزمین «خوبوشنا»[3] شکست دادم.» وسپس ازلشکرکشی آشوریان بنواحی مختلف جنوب شرقی آسیای صغیرسخن‌می گوید. درآنچه اصطلاحاً « تاریخ بابلی B » نامیده می‌شود چنین نوشته شده: « در سال دوم .... [کیم] ریان به آشور حمله کردند و در آشور منهزم [شدند] »[۱۱۱]. یك تاریخ دیگر بابلی که اصطلاحاً « تاریخ آسارخادون » نامیده می‌شود اطلاعاتی مشروحتر بدست می‌دهد و می گوید: « سال دوم ... کشتار در (کشور) بود [آ] ئوآ[4] و(کشور) کیمریان در کوشخنو[5] (وقوع) یافت »[۱۱۲]. متأسفانه محل « بودائوآ »[۱۱۳] و« کوشخنو» معلوم‌نیست. اما راجع به « خوبوشنا » ـ چنانکه پیشتر گفتیم ـ در بارهٔ محل آن دو فرض وجود دارد[۱۱۴] وفرض محتمل‌تر آن است که خوبوشنا نقطهٔ مسکونی بوده است در طرف غربی جبال « تاور » و جنوب شرقی آسیای صغیر.

باری بالنتیجه آشوریان حملهٔ کیمریان را بمرزهای خویش دفع کردند. درهمان سال ۶۷۹ می‌بینیم که عده‌ای از کیمریان‌در آشوردر برابرمزد بسپاهیگری اشتغال دارند[۱۱۵] زیرا که ظاهراً امر بصلح با کیمریان انجامید ویا لااقل بابخشی از

(۱) Šubri (۲) Teušpa (۳) Xubušna (٤) Bud[a]ua (٥) Kušexnu

ایشان مصالحه برقرار شد . باید لشکر کشی آشوریان را علیه فرمانفرمایان آسیای صغیر ـ که در نوشته های مزبور بعد از قشون کشی علیه « تئوشپای کیمری منقول است ـ درهمان تاریخ ویا اندکی بعداز آنزمان دانست .

چنانکه گ . آ. ملیکی‌شویلی ثابت کرده ، « روسا » ـ ی دوم پادشاه اورارتو[116] در ۶۷۶ یا ۶۷۵ قبل‌ازمیلاد باتفاق کیمریان علیه فریجیه لشکر کشید ودرسال ۶۷۲ـ ۶۷۳ ق . م . آسارخادون بهترین مناسبات دوستانه را با « روسا » داشته است ،[117] و این وقایع وجود صلح و آشتی‌را درآنزمان با کیمریان تأیید می کند ولی‌چیزی از عقد اتحاد « روسا » ـ ی دوم با کیمریان نگذشت که این دوستی و اتفاق در نظر آشوریان خطرناك جلوه کرد وسؤالی از هاتف بعمل آمد که در دست است ـ مبنی براینکه آیا ازاین اتحاد خطری متوجه متصرفات آشور درشوبوریه ـ درمرز اورارتو ـ نخواهد گردید ؟

بدین سبب بنظرمی‌آید که از ۶۷۹ تا ۶۷۲ ق . م . روابط آشور باکیمریان صلح‌آمیز بوده است . و بیشتر گمان می‌رود که مقصود از « کیمریانی » که درسؤالات مطروحه دربرابر هاتفان ذکر شده وچون دشمنان آشور معرفی شده‌اند اسکیتهای ـ اشکیدا بوده‌اند (سؤالات بلهجهٔ بابلی‌نوشته شده و چنانکه پیش گفتیم در اینگونه موارد استعمال کلمهٔ « کیمریان » درآن زبان دیده شده است) .

سلسله سؤالات بریده بریده‌ای که در برابر هاتف طرح گردیده مربوط بـه سالهای ۶۷۵ تا ۶۵۰ ق . م . است[118] ومقطّعاتی که از دوران سلطنت آشور باناپال (بعد از ۶۶۹ ق . م .) دردست است بمراتب کمترمیباشد . اکثر مقطّعات مربوط به سالهای ۶۶۹ ـ ۶۷۴ است . واز نظرگاه ماجالب ترین مقطعات ـ یعنی آنهائیکه مربوط به مانئا وماد میباشد ـ را می‌توان بااطمینان تمام مربوط به سالهای ۶۷۳ ـ ۶۷۴ ق . م . دانست ، زیرا وقایع مانئا قبل ازآن درنوشته‌های آسارخادون (کـه

تاریخ تحریر آنها قبل از ۶۷۳ است) منعکس شده است[۱۱۹].

چهارسلسله وقایع منعکس در سؤالات، مربوط باین دوره میگردد: وقایع ماننا، وقایع ماد مرکزی، وقایع آسیای صغیر[۱۲۰] و وقایع مصر. بدیهی‌است که وقایع ماننا وماد مرکزی بیشتر باید مورد علاقهٔ ماباشد.

دراینجا این پرسش پیش‌می‌آید: که آیامیان وقایع‌مانناووقایع مادمرکزی رابطه‌ای وجود داشته است یانه؟ محققان متقدّم این‌دوسلسله وقایع را ازیکدیگر جدا دانسته‌اند ووقایع اوّلی را بالشکر کشی آسارخادون علیه ماننا وایشپاکای[۱] اسکیت یکی دانسته ووقایع ماد را ـ چون نامی از «کیمریان» درآن برده شده ـ همان لشکر کشی‌میشمارند که علیه تئوشپای کیمری بعمل آمد. وضمناً میگویند ساپاردا که درطی وقایع اخیر ازآن یاد شده همان صحرا نشینانی میباشند که به لیدی هجوم کرده بودند وبعدها پارسیان آنان را «سپاردا» نامیدند (بنام پایتخت لیدی که بیونانی ساردا شده)[۱۲۱]. ولی مسلّماً در سؤالات مزبور منظور نظر همان ناحیهٔ «سپردا» ویا«شاپاردا» ـ ی ماد است که بارها درمنابع آشوری از آن نام برده شده[۱۲۲]. چون اکنون این نکته ثابت شده که لشکر کشی علیه «تئوشپا» در سال ۶۷۹ ق. م. وقوع یافت آنرا (آن لشکر کشی را) نمی‌توان با سلسله وقایع مادمرکزی که درسؤالات از هاتف مذکوراست وابسته ساخت. زیراوقایع مزبور ـ چنانکه دیدیم ـ مربوط به سالهای ۶۷۳ ـ ۶۷۴ میباشد. گذشته‌ازاین «پارتاتوآ» پادشاه‌اسکیت که نامش درضمن شرح وقایع مزبور آمده بی‌شك همان «پروتوتی»[۲] پدر مادیا است که هرودوت ذکر کرده ودراواسط قرن هفتم قبل از میلاد فعالیت مینموده است. بدین سبب باحتمال اقوی وی قبل ازمادیا بوده وبنابراین باید بعد ازایشپاکای (که درنوشته‌های آسارخادون بمناسبت لشکر کشی ماننا نام برده شده

(۱) Išpaka

(۲) Prototi

و برحسب مفهوم متون درعهد وی کشته شد) قرار گیرد .

بنا بمراتب فوق بنظرما بالطبع باید وقایع مادمرکزی را باوقایع مانتامربوط شمرد و اتفاقات نخستین را درواقع دنباله وبا انعکاس پیش آمد های آخری دانست . باقبول این نظر میکوشیم تا اطلاعاتی را که از سؤالات مطروحه دربرابر هاتف می‌توان استخراج کرد بترتیب تاریخ وقوع مرتب کنیم وجریان احتمالی وقایع را معلوم سازیم[۱۲۳] .

بنظرمن قدیمترین اسناد مربوط به سلسله وقایع ماد سؤالاتی است که در بارهٔ وصول خراج ازایالات مادی آشور بعمل آمده بدین شرح :

KI./22/. Kn /32/-33/. KI./19/20/. Kn./ 30/31/. KI./ 14 .

بسیار جالب است که فقط درایالات ماد وصول خراج بمنزلهٔ یك لشکر کشی پرخطر بود ـ بطوریکه ناگزیر در بارهٔ عاقبت وانجام آن می‌بایست ازهاتف سؤال کنند[۱۲٤] .

محتملاً پیام سه تن ازفرمانفرمایان ماد شرقی ـ که توسط مردم عاصی ازمحلّ خویش بیرون رانده شده بودند ـ بمقامات آشوری آغاز وقایع ماد بشمار میرود . این آخرین واقعه‌ایست که درروایات متقدّم نوشته‌های آسارخادون[۱۲۵] ذکر شده و درعین‌حال شرح آن (ازلحاظ جائی که درنوشته دارد) ازحدودجغرافیائی، که همواره در نوشته‌های مزبور مرعی گردیده ، خارج است و بنابراین گمان میرود مربوط بوقایعی است که آخرسر وقوع یافته وبعدها شرح آن را به طرح آماده و موجود افزوده‌اند وازآنجائیکه نوشته‌های منظور قبل‌ازسال ٦٧٤ ق . م . تحریرشده ، آغاز وقایع مادرا نیز باید بهمان سال مربوط دانست . نوشته های آسارخادون[۱۲٦] دربارهٔ آن وقایع چنین است:

سپاهیان آشور به « کشور مادهای دوردست » لشکر کشیدند ـ درمرزبیابان

نمکزار (دشت کویر) وپای کوه بیکنی (دماوند)[۱۲۷] ونـاحیهٔ « پاتشوعارا » (بزبـان پارسی‌متوسط : پدشخوار[۱۲۸] وبزبان پارسی باستانی : پاتیشهوِوار ـ Pātiš(h)uvar ودر روزگار متأخرتر ُخوآرن) . دراین میان دو « خداوند دهکده » (بل‌آلی Bēlāli) دستگیر شدند ـ یکی بنام ایرانی «شی‌تیرپرنه» Šitirparna (= Čiϑrafarna ـ «افتخار اخلاف ») ودوّمی بنام « اپاردو » ـ که شاید نامی «عیلامی ـ کاسپی » باشد ـ موسوم بود[۱۲۹] وکسان واطرافیان ودامهای ایشان نیز بدست آمدند[۱۳۰] .

ظاهراً سؤال ناقص وبریده بریده‌ای که بشمارهٔ Kl./21 (= Kn./22) ضبط است ودرطی‌آن‌نام دژآنداریاتی [آ نو] ـ که پیشتردر نوشته‌های سارگون دوّم ، بمناسبت لشکر کشیهای سال ۷۱۳ و۷۱٤ ق . م . مذکوراست وجزو هدفهای احتمالی حملات آشوریان ذکرشده ـ نیز باید مربوط بهمین لشکر کشی ویاراجع بوصول خراج از آن سرزمین باشد[۱۳۱] . ازاین سه تذکر چنین برمی‌آید که آندارپاتیانو[(۱)] (آندیر پاتّیانو) را باید درشرق سپردا ونزدیك ناحیهٔ قزوین کنونی جستجو کرد . همینقدر کافی است که مارا ازمقایسهٔ رایج « آندار پاتیانو » باکلمهٔ «آذربایجان» باز دارد ـ حتّی اگر برای چنین قیاسی موانع زبانشناسی بسیار جدّئی که وجود دارد، وجود نمیداشت[۱۳۲] .

درطی این حملهٔ موفقیت آمیز آشوریان به ماد شرقی سه تن از پیشوایـان (خداوندان دهکده‌ها) « مادهای دور دست » به سردار آشوری متوسل شده یاری طلبیدند ـ این سه نفر عبارت بودند از « اوپیس »[(۲)] ، فرمانفرمـای پـارتاکی و و «زاناسان »[(۳)] فرمانفرمای پارتوکی ورامانی فرمانفری اوراکازابارنا[(٤)][۱۳۳] . گرچه درهرسه مورد لفظ نقطهٔ مسکون یادهکده درمتن آمده ولی ظاهراً دراینجاهم باعدم دقتی که درمتون آشوری فراوان است سرکار داریم . اکثر محققان موافقند کـه

(۱) Andarpatianu (۲) Uppis (۳) Zanasan (٤) Urakazabarna

منظور ناحیه‌است نه‌دهکده. محتملاً پارتا گا همان پارتاکانو ـ ی متون سارگونی ـ یعنی پارتاکنا ـ یاناحیهٔ کنونی اصفهان میباشد. بعقیدهٔ «اشترك»: پارتوگا، نیز صورت دیگری ازنام قبلی میباشد منتهی بشکل دیگر. لازم‌است متذکر شویم که درمتون آشوری واقعاً این شیوه رایج بوده‌است ومیکوشیدند درفهرستها اسامی هم قافیه ویامتشابه‌الصوت را در کنار هم قراردهند و گاهی‌هم چند وجه‌یك‌نام راپی‌درپی بنویسند. ولی اینجا جز سه نام بیش وجود ندارد وتصوّر میرود که منظور نظرسه ناحیهٔ مختلف بوده‌است. می‌توان حدس زد که «پارتوگا» Partukka شکلی از اسم (مصغرّ؟) باپسوندکا K=a ـ ویژهٔ زبان مادی است وبخاطر شباهت آن با «پارتاگا» انتخاب شده ولی صورت دیگرپارتاگا نیست بلکه شکلی‌ازپارتوآ ـ ی وپارتوما ـ ی Partua, Partuma آشوری ـ یعنی پرثو Parϑava ـ «پارت ـ ایرانی می‌باشد. البته منظور بخشی ازسرزمینی است که بعدها پارت خوانده شد. امّا اینکه ناحیهٔ مزبور جزو ایالات ماد قلمداد شده نباید موجب تشویش ما گردد. زیرا «خوآرنا ـ پاتوش‌عارا» بعدها جزوپارت منظور گردیده بود. چنانکه پیشتر گفتیم اصطلاح «پارتیا» (پارتاوا Parϑava) بمعنی «کناروکرانه» است.

محلّ ناحیهٔ سوم یعنی اوراکازابارنا (یا «اوراکازاپارنا») هنوزمعلوم نشده است[۱۳۴].

فرمانفرمایان سه ناحیهٔ مذکور ـ چنانکه گفتیم ـ ازآشوریان علیه «رؤسای دهکده‌ها» که میکوشیدندایشان راازقلمروشان طرد کنند‌استمداد کردندوهدایائی ازسنگ لاجورد واسبان اصیل ارسال داشتند. رئیسان نواحی مرزی آشور بیاری ایشان اعزام گشتند وطبق نوشته‌های آسارخادون‌دهکده‌های شورشی‌را مطیع‌ساختند وخراجی‌معین کردند تاسه فرمانفرمای‌یادشده سالیانه بپردازند. این‌خراج ازلحاظ آشوریان اهمیّت فراوان داشت، وبجای آن‌اسب میگرفتند ومیبایست‌ازاین‌رهگذر

حوایج ارتش آ ورا رفع کنند . زیرا عادةً آشوریان تعداد اسبان لازم را از ماننا دریافت میداشتند ودیگر از آن طریق اجباراً ورود اسب قطع شده بود .

ولی دراین مرحله نیز دشواریهائی پدید آمد و معلوم شد وصول خراج از سرزمین وسیع ماد که عملاً مطیع نشده بود ، محال است . سؤال مذکور فوق (K1,.۲۱) که بهنگام لشکر کشی علیه «پاتوش عارو» (؟) ازهاتف بعمل آمد میرساند که آشوریان بیمناك بودند که ازطرف ساپاردا[۱۳۵] ودیگر نواحی «مطیع شدهٔ» ماد ازپشت سر بایشان حمله شود[۱۳۶] .

دردیگر ایالات ماد نیز وصول مالیات توسط رئیسان نواحی برای آشوریان باخطرات عظیمی همعنان بود . مثلاً در «بیت ـ کاری» (K1,۱۹ ـ در اُولول یعنی ماه اوت ـ سپتامبر ـ محتملاً سال ۷٦٤) در «کارکاشی» (که محتملاً همان «بیت کاری» باید باشد ؛ K1,۱٤)[۱۳۷] ، درمادای (Kn.,۳۱) وغیره . درپایان سال وضع پیچیده‌تر شد ، زیرا حملات اسکیتها بدسته‌های آشوری نیز بمقاومت مردم دربرابر پرداخت خراج منضم گردید (درنواحی بیت کاری ومادای ۲۰, K1 ؛ درنواحی بیت کاری وساپاردا ، kn.,۳۰ ؛ تاریخ آخرین سؤال ماه آذر یعنی فوریه ـ مارس است . محتملاً سال ٦۷۳ ق . م .)

بدیهی است که اسکیتها فقط ازطریق اراضی ماننا میتوانستند باینجا راه یابند وبدین سبب باید روشن کنیم که درآن اوقات (وشاید اندکی قبل ازآن) چه وقایعی درماننا رخ داده . نوشته‌های آشوری دربارهٔ لشکر کشی به ماننا بطور مجمل وبسیارمختصر صحبت میدارند واین دلیل قاطعی است براینکه موفقیتی واقعی کسب نکردند . نوشته است : «من افراد کشور ماننا و کوتیان ناآرام را پراکنده کردم و لشکریان ایشپاکای اسکیت راکه متحد ایشان بود ونتوانست نجاتشان دهد به نیروی سلاح مغلوب ساختم» . متأسفانه سؤالاتی که دراین مورد ازهاتف خدای شاماش[۱۳۸] بعمل آمده فاقد تاریخ است ولی نشان میدهد که ابتکارعمل در دست مانائیان بوده .

زیرا شاه آشور ازخدای خویش میپرسد که آیامانائیان موفق خواهندشد دژهای آشوری شاروعیکبی[۱] و دور ـ الیل[۲] رااتصرّف کنند یانه (وچند دژ ومحلّ‌دیگررا که نامشان محفوظ نمانده) . درواقع مانائیان موفق به تسخیر چند دژ وازآنجمله شاروعیکبی گشتند وآشوریان فقط بعدازگذشت سالها قلاع مزبورراپس گرفتند .

دراکثر سؤالات نام مانائیان بدون متّحدان ایشان ذکرشده است . ولی بعد معلوم میشود که «کیمّریان» بایشان پیوستند . نخستین باری که نامی از ایشان بمیان‌آمده درنامهٔ «بلوشزیب»[۳] غیب‌گوی بابلی‌است . که درخدمت‌آشوریان‌بوده ونامه‌ای خطاب به آسارخادون نوشته[۱۳۹] . ازنامهٔ مزبور برمیآید که مذاکراتی با «کیمّریان» درجریان بوده‌است وایشان وعده دادند درمناسبات میان آشور و ماننا مداخله نکنند . ولی‌نویسندهٔ نامه معتقداست که نباید بوعدهٔ ایشان اعتماد کرد[۱۴۰] ودربارهٔ عبور از گردنه‌ای که بخاك ماننا منتهی میشود واینکه چگونه باید درمیان مانائیان وکیمّریان ـ یعنی متّحدان محتمل‌ایشان ـ باکتشاف پرداخت‌توصیه‌هائی به شاه آشور می کند . نام «بلخابو ـ ی مانائی» نیز در نامه برده شده. چنانکه مذکور افتاد ـ محتملاً این نام پادشاه ماننا درآنزمان بوده (گرچه این‌نام اکّدی است) . بظنّ غالب سؤال مربوط به عاقبت لشکر کشی علیه مانائیان (kn.,۴۲) و قطعه‌ای‌ازسؤال (kn.,۲۴) که‌از کیمریان ـ بمناسبت‌نام «آخ‌پیسم» پادشاه ماننا ـ بشکل مبهمی یادشده (روشن نیست که کیمّریان رادشمن‌آشورقلمداد کرده یاماننا) [۱۴۱] وهمچنین تکهٔ نامه‌ای[۱۴۲] ازشاهزاده آشوربانایال خطاب به شاه آسارخادون دربارهٔ جاسوسی واکتشاف علیه کیمّریان،تمام این مدارك مربوط باوضاع مذکوراست .

بااینحال می‌بینیم که بعد ازآن نه کیمریان بلکه اسکیتهای ـ اشکیدا در خاك ماننا مستقرّند . سؤالی که (kn.,۴۸) بتاریخ ماه سیمان (مه ـ ژوئن ـ محتملاً

(۱) Šarruikbi (۲) Dur-ellil (۳) Belušezib

سال ۶۷۴) ازهاتف بعمل آمده مشعراست که آیا در ظرف ماه « لشکر اسکیتها که درسرزمین کشور ماننا زندگی میکنند (یا: اقامت دارند) (و) بمرزکشور ماننا آمده‌اند از کردنهٔ خوبوشکیه به دهکده‌های حرّان (خاران) و آنیس[۱۴۳] آمده غارت خواهند کردیانه و آیا غنیمت فراوان بدست خواهند آوردوازمرزهای آشوراسیران بسیار خواهند گرفت؟ » بنابراین خطر حملهٔ اسکیتهای سرزمین ماننا ـ ازطریق گردنه‌های خوبوشکیه (ناحیه‌ای در درهٔ رود بختان ـ وجنوب دریاچهٔ وان) علیه نقاط مرزی آشور وجود داشت. امّا اینکه مانناییان نیزدراین‌اقدام‌اسکیتهاشرکت داشتندواسکیتها متّحد مانّنائیان بودند ... این‌خود ازسؤالی که‌ازهاتف بعمل آمده (kn.,38) ـ که آیا پیکی آشوری به خوبوشکیه بفرستند یانه وضمناً بیم دارند که مانّنائیان (وظاهراً اسکیتها نیز) به پیك مزبور حمله کنند[۱۴۴] پیداست. از اینجا معلوم میشود که ماننا درآن زمان با خوبوشکیه هم مرز بوده واین نیزمستلزم آن بود که ماننائیان ساحل غربی ارومیه وحتّی بخش علیای زاب بزرگ را (موساسیر) دردست داشته باشند. البته این وضع نتیجهٔ شکست آشور درجنگ با مانّنائیان بود ودربارهٔ آن جنگ در سؤالات مطروحه دربرابر هاتف (kn.,۱۶,۱۹,۲۰,۴۱,۴۲ و kl.,۱۰) قبل ازهجوم اسکیتها سخن رفته است.

جالب‌تر ازهمه این است که اسکیتها اینجا همان نقشی رابازی می کنند که کیمّریان دارند ـ یعنی نقش متّحدانی که درخاك ماننا قرار داشتند. توضیح این وضع بردو وجه می‌تواند باشد: اول ـ هنگام حرکت دسته جمعی کیمّریان ازقفقاز مرکزی بآسیای صغیر ـ بخشی ازایشان از تودهٔ اصلی قبایل مزبور جدا شده به اسکیتها پیوست وباتفاق آنان وارد خاك ماننا شد و متحد آن کشور گشت. دوّم ـ منابع بابلی زبان (سؤالات ازهاتف نیزجزو آن منابع است) وگاهی آشوری زبان نیزدربرخی موارد منظورشان از« کیمریان» همان «اسکیتهای ـ اشکیدا» میباشد.

وجه اخیر بنظر ما محتمل‌تر می‌آید.

بدین طریق درسال ۶۷۴ ق . م . ماننا دیگر خراجگزار و متحد آشور نبوده .
بنظر کامرون : آشوریان ناچار بدین سبب شیوهٔ اسب گیری را برای تکمیل احتیاجات ارتش خویش تغییر دادند و بالنتیجه بنحوی شدیدتر از پیش بغارت ماد پرداختند .

این وقایع لزوماً قبل از آنکه اسکیتها در ایالات مادی آشور ـ که در جنوب ماننا قرار داشت ـ نفوذ کنند وقوع یافت . جنگ در سرحدّ ماننا از اعزام نیروهای عظیم آشور بقصد تسخیر ماد شرقی ممانعت کرد ـ ولی هجوم اسکیتها به مرکز ماد اساس حاکمیت آشور را در ایالاتی که قبلاً مسخّر شده بود متزلزل ساخت .

ظاهراً اسکیتها قبل از سال ۶۷۴ ق . م . در ماد مرکزی پیدا شدند ، زیرا (چنانکه قبلاً گفته شد) ـ سؤالی دربارهٔ سرنوشت لشکریان اعزامی آشور بمنظور وصول خراج در ایالات مادی بیت ـ کاری و ساپاردا از هاتف بعمل آمد که مربوط به فوریهٔ سال ۶۷۳ ق . م . میباشد . (معلوم نیست که آیا اسکیتها قبلاً ـ فی‌المثل در تابستان ۶۷۴ ق . م . ـ در آنجا بودند یانه ، زیرا قطعهٔ 81.2.19 که علی‌الظاهر مورخ باین تاریخ است چنان آسیب دیده که درك مطلبی از آن محال است) .

اسکیتها برای مادیها که آمادهٔ پایداری آشکار در برابر آشور می‌گشتند متحدان طبیعی محسوب می‌شدند ـ علی‌الخصوص که مانناییان نیز با اسکیتها متفق بودند[145] . مدارکی موجود است که عیلام نیز حاضر بیاری باقیام کنندگان بود[146] .
بنابراین تمام اقوام ساکن اراضی پهناوری از رود کورا تاخلیج فارس جبههٔ واحدی تشکیل داده آمادهٔ خروج علیه یوغ منفور آشور بودند .

۴ ـ جریان قیام کشتریتی درماد

باحتمال قوی قیام مادیها در پیرامون نوروز آشوری . ماه مارس ـ آوریل

(نیسان) سال ۶۷۳[۱۴۷] وقوع یافت. «کشتریتی» «خداوند ده» کار–کاشی[۱] رهبر و الهام بخش آن بود. وی موفق به جلب یاری «مامی‌تیارشو» «خداوند پیشین ده» در ایالت مادای[۱۴۸] و «دوسانّی»[۲] «خداوند پیشین ده» درایالت ساپاردا، گشت. بدیهی است که در اینجا منظور از «خداوند ده» ویسپاتی Vispati نبوده بلکه دهیوپتی Dehyupati میباشد: هریك ازاین سه تن پیشوای ساکنان محلّی یکی از سه ایالت آشور بود (بیت‌کاری، مادای، ساپاردا) که رئیسان آن ایالات برای اعمال قدرت آشور باآنهمه مشکلات مواجه شده بودند. بظنّ قوی آشوریان بمنظور تسهیل مناسبات خویش بامردم محل واستفاده ازنفوذ شخصی متنفذ – که ضمناً حیات وی ضامن پرداخت خراج باشد – درهر ایالتی کسی را به پیشوائی میشناختند واو که ویسپتی Vispati بود بدینوسیله دهیوپتی Dhyupati میشد. محتملاً قدرت واقعی او که برنفاذ حکم وی (چون‌پیشوای عشیره وقبیله) مبتنی‌بود، ازرئیس آشوری‌ایالت کمتر نبود.

بدینقرار مردم سه ایالت یکجا بریاست سه پیشوای متساوی الحقوق وارد گیرودارشدند. ولی چنانکه ازلحن سؤالات برمی‌آید ریاست کشتریتی بلامعارض بود. باحتمال‌قوی وی رسماً بسمت پیشوای نظامی اتّحادیهٔ قبایل‌ماد برگزیده شده بود. ولی این انتخاب درمدارك آشور منعکس‌نشده زیرا که آشوریان‌بالطبع سمت او را رسمی نمی‌شناختند.

درنوشته‌های آسارخادون جنگ باکشتریتی باحتمال قوی، دراظهاریهٔ‌بسیار مبهم زیر منعکس است: «من کشور بارناکا[۳]، دشمن محتال، وساکنان (کشور) تیلاشوری[۴] که نامش[۱۴۹] در دهان مردم مخرانو[۵] [۱۵۰] «(شهر) پیتانو» است،

(۱) Kar – KaŠŠ. (۲) Dusanni (۳) Barnaka (٤) TilaŠurri (۵) Mexranu

پایمال کردم .» از اینجا معلوم می‌شود که صحنهٔ اصلی عملیات جنگی ناحیهٔ جنوب همدان کنونی بوده‌است . [۱۵۱] لحن مبهم وخودستایانهٔ این گزارش اجازه نمی‌دهد که واقعاً دراین‌مورد آشوریان را پیروز بپنداریم . و واقع امر را سؤالاتی که از هاتف بعمل‌آمد روشن می کند .

چون هرسه پیشوا درزمان واحد وارد عمل شدند وبا پادشاهی اسکیت (محتملاً با ایشپاکای) ومانئا (محتملاً با «آخسری»(۱)) متحد بودند ، قیام کنندگان توانستند درآن واحد درچند جبهه به پیکار پردازند . قیام بسرعت حریقی بسط یافت‌وچیزی نگذشت که ازحدود سه‌ایالت‌بدوی تجاوز کرد . می‌بینیم که در آغازماه ایار (آوریل ـ مه) لشکریان کشتریتی در ایالت مجاور کیشه‌سو بوده و دژ اصلی آن سرزمین را که بهمان نام « کیشه‌سو » خوانده می‌شود محاصره کرده‌اند (در متن کیشاسو منقول است) . [۱۵۲] « کیمریان » (یعنی اسکیتهای ـ اشکیدا) و « مادیها » (یعنی آدمهای مامی تیارشو) و مانئائیان جزو متحدان وی قلمداد شده‌اند [۱۵۳] . در همان اوقات آشوریان در بارهٔ سرنوشت دیگر قلاعی که در معرض خطر بودند ـ مانند کاربیتو [۱۵۴] که از طرف لشکریان مزبور محصورشده بود و قلعه‌ای که نامش محفوظ نمانده است [۱۵۵] وتوسط دوسانتی‌ساپاردی محاصره شده بود ـ ازهاتف سؤال کردند . ضمناً حدس زده می‌شود که به محاصره کنندگان از طرف « کشتریتی » [خداوند دهکدهٔ کارکاشی] و [قوای] مقتدر وی و کیمریان و مانئائیان (مادیها) وغیره نیز کومك می‌رسیده است .

بتاریخ ٤ ایار در بارهٔ سرنوشت دژ سو ـ با ـ [. . . .] که شاید « سیبارا » یا سیبورا ـ درناحیهٔ زنجان کنونی‌بوده ـ و درمحاصرهٔ لشکریان کشتریتی‌ومتحدان یاد شدهٔ وی قرار گرفته بوده است ـ از هاتف سؤالی بعمل‌آمد . روز ٦ ایار پادشاه

---

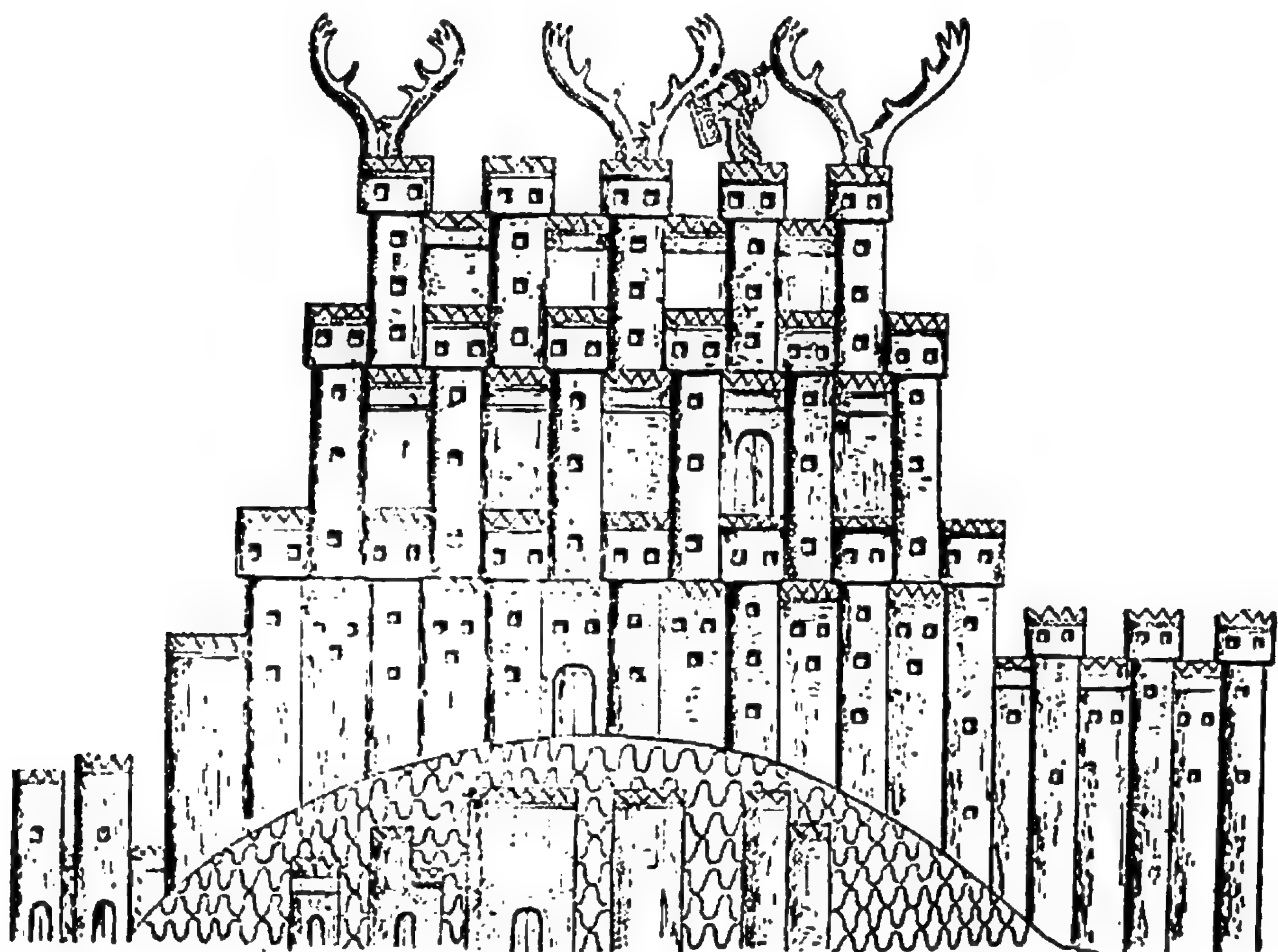
(۱) Axsari

آشور درمورد سرنوشت قلعهٔ اوشیشا (؟) سؤال می کند - واین بار برای پاسخ فقط هفت روز وقت معین می کند زیرا ظاهراً معتقد نیست که محاصره بیشتر طول بکشد. متأسفانه ما محل این قلاع را نمیدانیم ولی بی شك در اراضی وسیعی پراکنده بودند. این که مادیها قلاع آشوری را محاصره می کردند واجد اهمیت بسیاراست زیرا نه تنها روش جنگی جدیدایشانرا نشان می دهد بلکه گواه انقلاب کاملی است که درزمینهٔ استراتژی وفنون جنگی صورت گرفته بوده است. فی المثل لشکریانی که یك مرکز مهم اداری آشور - مانند قلعهٔ «کیشه سو» را محاصره کرده بودند، آنانی که بمحض نزدیك شدن ارتش متجاوزان آشوری دهکده‌های خویش را ترك کرده به کوهها پناه می بردند نبودند.

مسلماً در اینمورد اثر تجاربی که مادیها در طی سالهای متمادی از جنگ با آشوریان حاصل کرده بودند، نمایان گردید گذشته ازاین، کشتریتی- محتملاً - به متحدان صحرانشین خویش وتاکتیك خاص ایشان یعنی تیراندازی درحال سواری وجنگ و گریز مستظهر بود. با این روش ستونهای لشکر آشوررا درنقاط دوراز قلاع محصورمتفرق می کردند و این خود دسته‌های مادی را از اینکه با صفوف فشردهٔ پیادگان سنگین اسلحهٔ آشوری - که هنوز بهترین جنگاوران زمان شمرده می شدند- پیکار کنند معاف می کرد ودرنتیجه مادیها می توانستند تمام نیروی خویش را برای محاصرهٔ دژها متمرکز کرده بکار اندازند.

ولی البته این فعلاً حدسی بیش نیست. بهرتقدیر در آغاز ماه ایار (اواسط آوریل ؟) سال ۶۷۳ ق. م. سرزمین وسیعی طعمهٔ عصیان گشت و مردم سراسرماد مرکزی قیام کردند و شورشیان روش تهاجم پیش گرفته در آن واحد بسیاری ازقلاع آشوریان را به محاصره و سقوط تهدید می کردند.

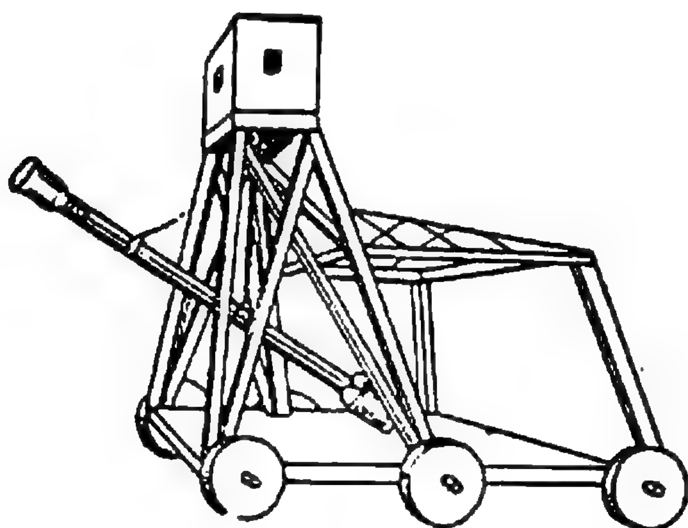
سؤالی که پادشاه کشور دربارهٔ حملهٔ متقابل احتمالی آشوریان از هاتف بعمل



۴۸ـ دژ مادی «کیشه سو» . از روی نقش برجستهٔ آشوری که در دور شاروکین کشف شده ـ پایان قرن هشتم ق . م .

آورده مربوط به دهم ایار است . آشوریان در نظر داشتند از «گردنهٔ ساپاردا» [۱۵۶] گذشته وقلعهٔ کیلمان‌را مسخر سازند ومحتملاً از آن دژ چون پایگاهی نظامی برای حملهٔ آتی استفاده کنند . اشترك [۱۵۷] معتقد است که این همان «کولمان» می‌باشد که درنامه‌های بایگانی سلطنتی آشور از آن یادشده [۱۵۸] و ظاهراً در بخش جنوبی ایالت خارخار واقع بوده . چنانکه پیشتر گفته شد ساپاردا درآغاز جزو ایالت مزبور بوده است . ظاهراً صحبت برسر لشکر کشی علیه عاصیان ماد ـ ازطرف جنوب ـ درمیان است که درنوشته‌های آسارخادون نیز ازآن یاد شده . [۱۵۹] ولی گویا لشکر کشی آشور با موفقیت قرین نگشت : در ماه سیمان (مه ـ ژوئن) شورشیان باری دیگر یکی از

قلاع را تهدید کردند[۱۶۰] ودر اواسط ژوئن (۲۵ سیمان) سؤالی ازهاتف بعمل آمد که مربوط بایالت بیت هامبان‌دراقصای جنوب است (متأسفانه ازاین‌سؤال تقریباً چیزی جز نام اسکیتها ـ « ایشکوزا » باقی نمانده است. در این مورد لفظ « کیمریان » بکارنرفته[۱۶۱].) سؤال دیگری نیز دربارهٔ خطری که از طرف حریفی که نامش برده نشده (محتملاً همان کشتریتی) و « سی‌سیرتو »[(۱)۱۶۲] قلعهٔ خارخاریان را که در مرز عیلام است » تهدید می کند ـ از هاتف بعمل آمده.این‌قلعه را می‌شناسیم کدسیناخریب از«اللی پی» گرفته به ایـالت خارخار ملحق‌ساخته‌بود. ودرناحیهٔ « بیت باروآ » قرار داشت وناحیهٔ مزبور زمانی بدست اورارتوئیان‌افتادو بعدتوسط



۴۹ـ جرثقیل قلعه‌کوب آشوری . از روی تصاویر آشوری وقرائن کشیده شده

تیگلاتپالاسارسوم مسخر گردید. بنابراین ظاهراً قیام کنندگان بدرهٔ دیاله رسیده ودرآنجا بودند .آشورسراسر سرزمین ماد را که درتصرف داشت ـ باستثنای زاموآ وپارسوآ ـ از دست داده و کشتریتی‌آخرین گردنه هائی را که به جلگهٔ بین‌النهرین منتهی می‌شد درمعرض تهدید قرارداده بود. درپارسوآ نیز اوضاع آرام نبود: شاید نامه‌ای که « نابوریمانی » رئیس ایالت پارسوآ بپادشاه‌آشورنوشته[۱۶۳] مربوط بهمین زمان باشد. نویسندهٔ نامه گزارش می دهد که افراد قبیلهٔ زالیتپیان را لشکریان ماننا ـ هنگامی که افراد مزبور تعدادی اسب برسم خراج به « نیکور » تختگاه

(۱) Sissirtu

پارسوآ می‌آوردند دستگیر کرده‌اند . چهارتن از ایشان فرار کرده به نیکور رفتند و برئیس ایالت گزارش دادند . رئیس مزبور از شاه تقاضا می کند که جنگاوری از نگهبانان شخصی خویش را برای بازجوئی از فراریان کسیل دارد . چون زالیتپیان خراج خویش را به تختگاه پارسوآ می‌بردند بنظر می‌رسد که خاك قبیلهٔ ایشان جزو آن ایالت بوده است . و با اینحال مانائیان می‌توانستند دستبردهای موفقیت آمیز بآن ناحیه بزنند[۱۶۵] .

وضع بحال آشور فوق‌العاده نامساعد بود ـ بخصوص که ازپشت سر ـ درفنیقیه وقایع تشویش انگیزی در شرق وقوع بود و جنگ با مصر هنوز پایان نیافته بود . گذشته از اینها ، ظاهراً ، براثر وقایع ماد موارد اعتراض اجتماعی عامهٔ مردم درخاك اصلی آشور نیز مکرر شد . زیرا که آسارخادون ناچار پیش از پایان جنگ ماد بناحیهٔ جنگلی فلات ارمنستان ـ یعنی شوبریا ـ لشکر کشید تا عدهٔ کثیری بردگان و کشاورزان فراری را که از سرزمین آشور بآنجا گریخته بودند دستگیر کند .[۱۶۶] شکی نیست که عده‌ای از اینان نیز به ماد گریخته بودند ـ زیرا که در آنجا از دسترس دسته‌های تنبیهی آشور بدور بودند . ازجریان بعدی وقایع ماد ـ در نیمهٔ دوم سال ۶۷۳ اطلاعی در دست نداریم[۱۶۷] ولی ظاهراً در وضع آشوریان بهبود محسوسی پدید نیامد و در آغاز سال تازهٔ ۶۷۲ ق . م . ایشان کوشیدند تا باکشتریتی وارد مذاکره شوند .

چندین پیك به نزد پیشوای شورشیان کسیل گشت و این‌خود ازتعدد سؤالاتی که ازهاتف در بارهٔ اعزام پیکان بنزد کشتریتی بعمل آمده پیداست .[۱۶۸] قدیمترین سؤال ازلحاظ تاریخ درعرفهٔ سال جدید آشوری ، یعنی محتملاً آغاز مارس سال ۶۷۲ ق . م . بعمل آمده .[۱۶۹]

ضمناً آشوریان می کوشیدند تا درمیان متحدان تخم نفاق بپرا کنند و بدین

منظور با هر یك از آنان جداگانه مذاکره می کردند. مثلاً از هاتف سؤالی در بارهٔ اعزام پیك به نزد «مامیتی‌آرشو» بعمل آمد که آن سؤال در دست است[۱۲۰]. باحتمال قوی چنین مذاکراتی با اسکیتها نیز آغاز شده بود.

چنانکه پیشتر گفتیم، تقریباً درتمام سؤالاتی که طی‌مدت قیام ازهاتف بعمل آمده تنها صحبت از «کیمریان» است ونام «اسکیتها» (ایشکوزا) فقط در پایان کار - ضمن مطالب قطعهٔ ناقص و کوچکی (Kn./۳۶) - که مربوط بعملیات جنگی درایالت‌بیت هامبان است - وهمچنین درسؤالی راجع باعزام‌پیك بنزد مامی-تی‌آرشو (Kn./۲۵)، آمده است - آنهم در کنارنام «کیمریان». ممکن است این امرتصادفی بیش نباشد (مثلاً تساهل و یا عدم دقت منشی) ولی شاید هم انعکاسی باشد از تجزیه وانشعاب اسکیتهای - اشکیدا - بصورت گروهی مستقل - از تودهٔ صحرانشینان و بطورکلی از قبایل شمالی که در جنگ شرکت داشتند. مسلماً همهٔ ایشان مستقیماً تابع «پادشاه اسکیتها» نبودند (و شاید بدین سبب آنان را بنامی کلی‌تر و مبهم تر یعنی «کیمری» می‌خوانند.)

وضع اسکیتها پیچیده شد. چون ظاهراً نخستین پیشوای اسکیتهای اشکیدا بنام «ایشپاکای» درجنگ کشته شد. معلوم نیست این واقعه در چه تاریخی‌رخ داد. ازمعنی تحت اللفظی نوشته های آسارخادون چنین بر می‌آید که تاریخ مرگ وی در طی‌جنگ آشور ومانئا - بسال ۶۷۴ ق.م. بود. ولی درنوشته‌های مزبور به صحت و دقت تواریخ کمتر توجه شده است. بنظر ما ایشپاکای در پایان سال ۶۷۳ ق.م. کشته شد و مرگ وی برای آشوریان موفقیتی بود و از وخامت عواقب شورش اندکی‌کاست.

منبع آشوری‌پارتاتوآ (پروتوتی) پادشاه‌جدید اسکیت را صریحاً«پادشاه کشور ایشکوزا» - یعنی‌پادشاهی‌اسکیت در آذربایجان - می‌خواندوفقط پیشوای‌اسکیت

نمی‌نامد ، وحال آنکه درمورد سلف او ایشپاکای به ذکر « ایشپاکای اسکیت » قناعت می کند . « پارتاتوآ » به پیشنهاد آشوریان حاضرشد وارد مذاکره شود وازدواج با دختر آسارخادون را بهای دوستی واتحاد خویش باآشورقرارداد . سؤالی که دراین باره ازهاتف بعمل‌آمده‌کاملاً محفوظ مانده است . ظاهراً روحانیان و کاهنان آشور از طریق هاتف ، فکر تحکیم اتحاد با اسکیتها را بوسیلهٔ ازدواج سیاسی تصویب کردند ـ زیرا ازآن‌تاریخ ببعد پادشاهی اسکیت متحد وفادارآشور گشت[۱۷۱] . بنظر می‌رسد که شخص پارتاتوآ نیزدرتاریخ‌آشورنقش‌مهمی‌بازی کرده باشد[۱۷۲] . ولی‌نقش فرزند وی « مادئی » مهمتر بود .

ظاهراً پارتاتوآ نیز بسرنوشت سرشناسان عشیرتی کوتبی ، در گذشته ـ سرنوشتی که غالباً دامنگیر سران متشخص قبایلی که در درجهٔ عالی سازمان جماعت بدوی بودند ـ گشته بود : باین‌معنی که فریفتهٔ سودآسان شده بجای اینکه با منافع عامهٔ خلق دمساز شودتابع منافع برده‌داران ـ که دراین‌مورد بخصوص‌دولت آشورنمایندهٔ ایشان بود ـ گشت و برخلاف منافع واقعی خویشتن و اقوام متحد به امرقیام خیانت کرد و بسوی متجاوزان‌آشوری رفت و بایشان پیوست .

۵ـ تأسیس پادشاهی مستقل ماد

موفقیت قیام براثر رفتن پارتاتوآ ناتمام ماند . آشوریان ایالات « کیشه‌سو » و « خارخار »[۱۷۳] وبیت هامبان را حفظ کردند . بعضی از محققان می گویند که قیام بشکست مادیها و مرگ کشتریتی منجرشد . ولی تأیید این مطلب در منابع دیده نمی‌شود . سبب این گفته متابعت کور کورانه وغیرمعتقدانه ازمنابع رسمی آشوری (که فقط از « پیروزیها » ـ ی خود سخن می گویند و آنهم پیروزیهائی که غالباً جزشکست وانهزام چیزی نبوده) واعتقاد راسخ دانشمندان غرب است باینکه ارتش آشور ـ همچنانکه شایستهٔ ارتش « جهان گشائیست » که درمحیط اقوام « کم رشد»

عمل کند ـ « شکست ناپذیر » بوده[۱۷۴]. ولی واقع امر برخلاف این نظر بود و بجرأت می‌توان گفت که قیام درکانون بدوی خود ـ یعنی ایالات بیت‌کاری ومادای وساپاردا ـ با موفقیت کامل قرین گشت و قدرت آشور درآنجا سرنگون شد[۱۷۵] و منابع تاریخی بعدازآن تاریخ بجای نام سه ایالت مزبور ازپادشاهی مستقل ماد یاد می‌کنند که خود زادهٔ قیام سال ۶۷۳ ق . م . بوده است .

دریکی ازنامه های بایگانی سلطنتی آشور که تاریخ آن بین ۶۷۲ و ۶۶۹[۱۷۶] قبل از میلاد است و سپس در فهرست اسامی پادشاهیهائی که آشوریان مستقلشان می‌شمردند ولی ظاهراً تابع ایشان بودند ـ و مربوط بسالهای ۶۶۹ تا ۶۵۲ ق . م . است ـ [۱۷۷]نام پادشاهی ماد نیز مانند اورارتو و خوبوشکیه و ماننا ـ بمنزلهٔ کشوری مستقل ـ مذکور است .

دراین پادشاهیهای نوین چه کسی حکومت می کرد ؟ سرنوشت سه متحد ـ یعنی « کشتریتی » و « مامی‌تیارشو » و « دوسانی » چه بود ؟ تعلق ایشان ازلحاظ اجتماعی ونژادی وقبیله‌ای چگونه بود وبه چه کسانی متکی بودند ؟ ارزیابی ویژگیهای قیام وتشخیص نقش تاریخی ونتایج آن مربوط به پاسخ این پرسشهاست .

پراشك[۱۷۸] معتقد است که « مامی‌تیارشو » رهبر قیام بوده و تنها دلیل وی این است که متون موجود فقط اورا « مادی » خوانده‌اند . بدین‌سبب وی « مامی‌تیارشو » و « دیوك » مذکور درنوشته‌های هرودوت را شخص واحدی می‌داند . ولی ما پیشتر گفتیم که دراین موارد لفظ « مادای » حاکی‌از انتساب به اتحادیهٔ قبایل ماد نبوده بلکه می‌رساند که شخص موصوف ازاهالی ایالت « مادای » آشور بوده است و ایالت مزبور بهیچوجه شامل تمام خاك ماد نبوده . این‌نظر که « مامی‌تیارشو » نقش رهبری را بعهده داشته باحقایق واقع تناقض دارد ، زیرا که درطی سؤالات اصلئی که ازهاتف بعمل آمده تقریباً همیشه ـ و بلااستثناء ـ کشتریتی حریف « شمارهٔ یك » آشوریان

قلمداد شده و دیگران را متحدان وی شمرده‌اند[۱۷۹].

عقیده‌ای نیز اظهار شده است (که از «سیس»[(۱)] ریشه می‌گیرد) که کشتریتی و کیاکسار اوّل (که «دیودور» در کتاب خویش نام برده و وی را بجای دیوك ذکر کرده) شخص واحدی هستند. ولی باحتمال قوی دیودور اشتباهاً این پادشاه را نام برده: زیرا دراین‌مورد گفته‌های هرودوت را نقل‌می‌کند و خود بدین نکته مذعن است[۱۸۰] وبجز آثارهرودوت و کتسیاس‌ازمنابع دیگراستفاده نمی‌نماید - و حال آنکه هرودوت و کتسیاس بهیچوجه نامی از کیاکسار اول نمی‌برند. و گذشته از این ازلحاظ فقه اللغة هم بهیچ‌گونه نمی‌توان نام «کیاکسار» را با نام «کشتریتی» مربوط ساخت.

صحیح تر اینست که نام «کشتریتی» و نام مادی «خشتریت XšaϑritaX» را که در کتیبهٔ داریوش اول دربهیستون منقول است، یکی بدانیم. در کتیبهٔ مزبورچنین گفته شده است: «مردی بنام فرورتیش (= فرائورت)[۱۸۱] مردم لشکری ماد را شوراند. اوچنین گفت: «من که نامم خشتریت است از خاندان کیاکسارمیباشم» (هوخشتر Huvaxštra). بدینقرارشخصی بنام فرائورت بمنظورجلب مادیها و کسب یاری ایشان خودرا ازبازماندگان کیاکسار(یعنی دیو کیان) خواند وبرای اینکه مادیها بیشترقانع شوند بجای‌نام اصلی‌خویش - که ظاهراً درخاندان دیو کیان رایج نبود - نام عاریتی که در آن طایفه متداول بود، برخویشتن نهاد[۱۸۲]. ازاینجا نتیجه می‌گیریم که کسانی بنام فرائورت درخاندان دیو کها وجود نداشتند ولی‌شخصی‌بنام «خشتریتا» یافت می‌شد. در این مورد هرودوت مرتکب اشتباهی شده که کاملاً قابل درك می‌باشد. کسی که این داستان را برای وی نقل کرده - از روی روایاتی که درخانواده‌اش شایع بوده سخن می‌گفته و نکاتی را فراموش می‌کرده و در نتیجه

---

(۱) Seya

هریك از این دو نام را بترتیب معکوس یکی را بجای دیگری ذکر کرده است.
شاید هم این اشتباه را خود هرودوت هنگامی که داستان را از قول ناقل می‌نوشته مرتکب شده باشد وناقل بزبان یونانی چنانکه باید آشنا نبوده ویا هرودوت مدتی بعداز آنکه مطالب مزبور را شنیده‌آن را نوشته باشد. بنابراین باید بجای نام «فرائورت» در فهرست نامهای شاهان ماد «خشتریت» را بگذاریم. و این نام بزبان بابلی علی‌القاعده می‌بایست بصورت «کشتریتی»[183] و «کاشتریتو» و یا چیزی مشابه‌آن ادا شده باشد[184].

بدینقرار «کشتریتی» ـ یا صحیح‌تر بگوئیم، خشتریتا ـ باید در ردیف شاهان ماد جانشین فرائورت‌شود. اگر بسخن هرودوت اعتماد کنیم، وی(خشتریتا) پسر(یا نوادهٔ)[185] دیوك بود.

پیشتر اظهارعقیده کردیم، ایالت وی ـ موسوم به بیت‌کاری ـ که مرکز آن دژ کار ـکاشی (منزلگاه کاسیان)[186] بوده در ناحیهٔ همدان کنونی قرار داشت. «دژ بابلیان» یا «سیلخازی» را که باحتمال قوی همان «منزلگاه‌کاسیان»[187] است باید دریکی‌ازنقاط این‌محل ـ یعنی‌درجنوب غربی‌خاك ماد ـ جستجو کرد و بعدها پایتخت پادشاهی ماد که «جای اجتماع» (هنگمتانا» که بیونانی آکباتانا یا اکباتانا نامیده‌می‌شود) درهمان ناحیه قرار داشته. چنانکه پیشتر گفتیم: گرچه ممکن‌است قدرت دیوك ـ موقتاً هم‌شده ـ تاآن نقاط جنوبی بسط یافته باشد، ولی دلیلی براثبات این مدعی‌دردست نیست و بهرتقدیر در سالهای ۷۱۷ تا ۷۱۵ ق. م. خاك دیوك‌تا این‌محل ممتدنبوده ـ زیرا که میان‌ناحیهٔ همدان ونواحئی که محتملاً دیوك درآنجا حکومت داشته، اراضئی وجود داشت که در دست آشوریان بود. بدین سبب خاك دیوك را، باید در نقطه‌ای از درهٔ قزل اوزن ـ که بمیانه نزدیکتر از همدان باشد ـ جستجو کرد. بهر تقدیر هنگام اسیر شدن وی چنین بوده و

بنظر چنین می‌آید که بعدها این محل همان ایالت آشوری «مادای» شمرده می‌شده است. چرا «خشثریت - کشتریتی» در اینجا مستقر نبوده است و در محلی جنوبی‌تر در ناحیهٔ مادای شخصی بنام مامی‌تیارشو متمکن بوده؟ پاسخ این پرسش معلوم نیست. شاید آشوریان خود عمداً خشثریت را در بیت - کاری منصوب کردند تا از نقطه‌ای که باصطلاح نفوذ وریشهٔ محلی داشته است دورش کرده باشند. باید این نکته را در نظر گرفت که خشثریت - کشتریتی - چنانچه پسر و یا نوادهٔ دیوک بوده - باحتمال قوی درخاك آشور تربیت یافته بود. زیرا دیوك با خانوادهٔ خویش بداخل آن سرزمین تبعید شده بوده (شاید اینکه کشتریتی بافق محاصرهٔ آشوریان - که جز ایشان تقریباً کسی از آن اطلاع نداشت - آشنا بوده جز این توجیهی نداشته باشد). آشوریان محتملاً معتقد شده بودند که جوان مادئی که دست پروردهٔ دولت ایشان است - مانند بسیاری از دیگر دست پرورد گان ایشان که بسمت شاهکان و پیشوایان بر قبایل و پادشاهیها فرمانروا ودست نشاندهٔ ایشان بودند - سیاستی را تعقیب خواهد کرد که بسود آشور باشد. شاید هم تنها کشتریتی از اخلاف دیوك نبوده بلکه مامی‌تیارشو نیزجزو بازماندگان وی شمرده میشده است وهریك از این دو دربخشی از متصرفات پیشین او (دیوك) متمکن بود.

خشثریت - کشتریتی و متحدان وی از لحاظ نژاد وقبیله کی بودند؟ بی‌شك خشثریت نامی ایرانی است[188]. ممکن است «مامی‌تیارشو» نیز اسمی ایرانی باشد[189]. برای نام «دوسانئی» اشتقاق هند و اروپائی مناسبی دیده نشده است. ولی از این اشتقاقها نمی‌توان با اطمینان خاطر در بارهٔ تعلق نژادی اشخاص مورد نظر، نتیجه گرفت. چنانکه پیشتر گفتیم زبان مادی ایرانی ظاهراً زبان مشترك قبایل ماد بوده وظهور اسکیتها محتملاً وضع زبان مذکور را بیش از پیش استوار ساخت - زیرا که - تقریباً بدون تردید می‌توان گفت که اسکیتها آن زبان را بآسانی می‌فهمیدند[190]

وبنابراین وسیله‌ای برای تفاهم ومعاشرت اسکیتها ومادیها نیزبود . گذشته‌از این ، محتملاً نفوذ مغان (مگان) و کیش ایشان در سراسر خاك ماد در همین زمان بسط یافت وزبان‌مغان زبانی‌ایرانی‌بود . بدین‌سبب ممکن‌است که درآن‌دوران درسرزمین ماد بیشترنامهای ایرانی‌رواج یافته بود ـ همچنانکه پس‌ازشیوع مسیحیت درروسیه نیز نامهای مسیحی متداول گشت و در کشور های اسلامی پس از رواج دین اسلام نامهای عربی معمول‌شد. شاید عنصرلسانی غیرایرانی ازآنچه دربادی امر و مطالعهٔ مطالب موجود بنظرمیرسد ـ نیرومندتربوده و وجودآن ـ از رواج‌نامهائی که‌یافتن اشتقاق هند و اروپائی برای‌آنها غیرممکن می‌باشد ـ نیز ثابت‌می‌شود[۱۹۱] . بنابراین بـا اطمینان خاطر فقط می توانیم بگوئیم که خشتریت و متحدان وی ـ یعنی مامی‌تیارشو و دوسانتی ـ مادی بوده‌اند . ولی راجع باینکه از مادیهای « ایرانی » زبان بوده‌اند یا «کاسپی» زبان ... نمی‌توانیم با اعتماد مطلق ابراز عقیده کنیم . یك نکته مسلم است : ناحیه ای که مرکزدولت جدید در آن تکوین یافت ـ از لحاظ منشأ نژاد ساکنان آن بسیار رنگارنگ بود . دژ خشتریت « منزلگاه کاسیان » نامیده می‌شده ومحتملاً آن را « دژ بابلیان » نیز میخواندند . و درآنجا به پرستش خدایان بابل سرگرم بودند[۱۹۲] . این ناحیه درمرز جغرافیائی زبانهای ایرانی و «کاسپی» قرارداشت (زبانهای قبیله‌ای کوتی ـ لولوبئی یا « مهرانی») . ودرنزدیکی آن نواحئی که ساکنان آن‌کاسی وعیلامی (درجنوب) ویـا آرامی (سوری ومادی) واز مهاجران آشور (در مغرب) بودند ـ قرارداشت . طبیعی است که زبان رسمی پادشاهی‌ماد ـ یعنی‌آن زبان ایرانئی که مؤلفان باستان «مادی» می‌خوانند ـ زبان مشترك بین القبایل شد .

این‌موفقیت درخشان خشتریت ـ کشتریتی که توانست مهمترین نواحی ماد را اززیر یوغ‌آشور نجات دهدودولت واحد خودی تأسیس نماید ـ یعنی‌آن آرمانی

راکه مادیها در ظرف مدت یکصد سال نتوانسته بودند مجری سازند ، بر آورد ـ مسلماً براثرهواداری عامهٔ مردم از نهضتی بود که وی رهبری می کرد . تودهٔ قوم آزاد ماد از وی پشتیبانی نمود . این حقیقت از مراتب زیر معلوم می گردد .

چنانکه دیدیم ، ماد درقرن‌هشتم مرکب بود ازتعداد زیادی واحدهای ماقبل دولت ویا اجتماعاتی که در دورهٔ بدوی پیدایش دولت بودند . معهذا در اواخر قرن هفتم برغم اوضاع ودشواریهای سختی که دولت جوان ماد در اواسط آن قرن تحمل کرده بود ـ ماد را کشوری متحد و مقتدر می‌بینیم که فقط در بخشهای مرزی آن (که بعدها مسخر شده بود) پادشاهیهای خود مختار وجود داشته . بنابراین بین سال۶۷۳ق . م . وآغازجنگ آشوروماد ـ یعنی درحدود سالهای ۶۲۵و۶۱۵ ق . م . نه تنها بنیان دولت ماد نهاده شد بلکه آن «پادشاهیهای» کوچك نیز ـ که تا آن‌زمان معرف سرزمین ماد بودند ـ کاملاً نابود وجذب گشتند . بدیهی است که این مقصود بدون مقاومت سخت فرمانفرمایان کوچك و محلی مزبور وکسان ایشان و بدیگر سخن بدون‌پایداری اشراف عشیرتی حاصل نگشت [۱۹۳] . واین خود بما اجازه می‌دهد با اعتمادکافی بگوئیم که شاهان ماد بتوده‌های وسیع مردم‌آزاد متکی‌بودند ـ یعنی نه تنها به طبقهٔ بزرگ بنده داران (طبقهٔ تازه پدید آمده) بلکه به تولید کنندگان کوچك وآزاد نعمات مادی مستظهر بودند وحتی‌اتکای ایشان به‌آزادگان اخیرالذکر بیش‌ازاستظهارشان بآن قشر بنده‌داران‌ـ که گروهی‌ازاشراف عشیرتی و اصیل را تشکیل می‌دادند ـ بود .

اینکه شاهان ماد بقدرت استبدادی گرایش داشتند وهرودوت نیز بدان اشاره کرده [۱۹٤] بهیچوجه با مراتب پیش گفته مغایرت ندارد . در دورهٔ بدوی هر جامعهٔ برده‌داری حتماً مبارزهٔ میان افراد عادی آزاد واشراف عشیرتی جریان‌داشته است و فقط بر انداختن قدرت اشراف مذکور و رفع ستم بر کشاورزان آزاد که با قدرت

مزبور ملازمه داشته ومبارزهٔ همهٔ اینان برضد همهٔ آنان (هرودوت I . ۹۶ ، ۹۷) می‌توانست موجب بسط کامل شیوهٔ تولید برده داری شود . در این مبارزه عامهٔ مردم آزاد معمولاً از استقرار قدرت فردی هوا داری می کردند ـ قدرتی که شوراهای شیوخ ودیگرمقامات حکومت‌را که بدست خاندانهای معدود افتاده بود منحل و یا محدود می کرد . درشومر[195] و سرزمین یهود[196] و یونان چنین بوده . در این نقاط عامهٔ مردم آزاد بودند که باصطلاح مستبدان (تیران ـ ها) را برضد اجحافات اشراف عشیرتی ـ که درمقامات موروثه از جماعت بدوی آشیان کرده بودند ـ علم کردند . اینکه هرودوت حکومت دیوك‌را استبدادی(Turannis) می‌خواند تصادفی نیست . اما اینکه درمشرق زمین قدرت استبدادی سلطنتی بعدها چه تغییراتی پیدا کرده وتکامل آن به چه صورتی بوده امری علیحده است . بهرتقدیر محتملاً این قدرت در امپراطوری ماد که صد و اند سال دوام داشته فرصت گرایش بفساد را پیدا نکرد .

از دیگرسو در دوران مورد نظر پادشاهی ماد نتوانست صورت یکپارچه ای پیدا کند . نمی‌دانیم مامی‌تیارشو ودوسانی چگونه ازصحنهٔ وقایع خارج شدند ولی بعضی فرمانفریان کوچك وخود مختارماد هنوز در حدود دههٔ پنجم قرن هفتم قبل ازمیلاد ـ وشاید بعدهم ـ وجود داشتند .

گذشته ازاین پادشاهی‌ماد بآن‌صورتی که توسط کشتریتی ـ خشثریت ایجاد شده بود ـ صرف نظر از میزان تمرکز داخلی آن ـ هنوز آن کشور مادئی که در مرزهای تاریخی‌خویش مستقر گشته باشد ، یعنی مادی که علی‌الرسم منابع باستانی در نظردارند (هربار که ازآن نام می‌برند) نبوده است . فقط درسال ۶۷۲ ق . م . آن سه بخش اصلئی که بعد ها توأماً سرزمین ماد را تشکیل دادند یعنی پادشاهی اسکیت ومانئا وماد بمعنی محدودکلمه ، تکوین شد .

٦ــ ماد و ماننا و پادشاهی اسکیت بعداز قیام

عواقب وقایع سالهای ٦٧٤ تا ٦٧٢ ق ۰ م ۰ برای هریك از پادشاهیهای جزو کشورآیندهٔ ماد از چه قرار بود ؟

پادشاهی اسکیت سیاسةً استوار گشت و استحکام پذیرفت ـ و مقتدرترین امپراطوری زمان یعنی آشورآن را بنام « کشور ایشکوزا » برسمیت شناخت . و « پارتاتوآ » (پروتوتی) رئیس آن به «شاهی» (شارو Šarru) شاخته شد و محتملاً با دخترپادشاه آشور که قبلاً خواستگاری کرده بود ازدواج کرد . هنوز نمی‌توانیم داوری کنیم که این شکل مکوّن‌را تا چه حد می‌توان « پادشاهی» ـ یعنی‌تشکیلات دولتی ـ خواند ولی بهرتقدیر واضح است که ساکنان سرزمین‌های جزو آن (که اکثریت قاطع ایشان اسکیت نبوده بلکه از آلبانیان و اوتیان وکاسیان وکادوسیان ودیگر قبایل اسکان‌یافته ونیمه صحرانشین و کوهستانی‌ودامدارومانند ایشان‌مرکب بودند) برای نخستین بار بمدار مدنیت طبقاتی و زندگی‌در تحت نظامات دولتی که خاص کشورهای رهبر وبرده دار مشرق بود کشیده شدند . اگر مردم محلی اسکان یافته ویا نیمه اسکان یافته دراین‌امرشرکت نمی‌جستند اسکیتها مسلماً قادر نبودند « پادشاهی» ازخود تأسیس کنند وبصورت همان‌دستجات قلیل‌العدهٔ صحرانشین‌باقی میماندند و بدون اینکه اثری در تمدن آسیای میانه از خود باقی بگذارند در آن سرزمین محو می‌شدند . ولی با پیدایش وضع یاد شده برای مدت کم و بیش درازی عامل سیاسی وشریك دایم حیات سیاسی‌شرق باستانی گشتند .

مرزهای پادشاهی اسکیت برای ما روشن نیست ، ولی بهرتقدیر ـ چنانکه پیش گفتیم ، کشورایشان باآشور هم‌مرز نبود زیرا درنامهٔ هابل H ABL٤٣٤ [۱۹۷] جزو کشورهای‌هم مرز آشور ـ درشمال ومشرق ـ نامی ازآن درمیان نیست . محتملاً چنانکه پیشترحدس زدیم پادشاهی مزبور در اراضی مسطح تر وجلگه‌ها ـ یعنی از

کوز (کر) درناحیهٔ کی روفآباد تا سرزمین‌شمالی ارومیه مثلاً قره داغ و سبلان‌داغ ممتدبوده ودر اراضی‌مسکون توسط اوتیان و آلبانیان وکادوسیان وغیره ـ که ظاهراً نوزهٔ اصلی پادشاهی اسکیت را تشکیل می‌دادند ـ مستقر بوده.

ماننا نیز نیروی بسزائی بدست آورد: آخسری پادشاه ماننا بالاستحقاق می‌توانست خویشتن‌را در ردیف «روسا» ـ ی دوم اورارتوئی‌شاه کشور بزرگی بداند. خاك ماننا ازسمت مغرب بزبان‌آشور ـ وظاهراً بضرر اورارتو نیز ـ بسط یافته‌بود[۱۹۸]. ودرنقطه‌ای از بخش علیای زاب بزرگ با خوبوشکیه و اورارتو هم‌مرز بود. و مرز آن سپس بطرف جنوب و بظنّ غالب درامتداد جبال اصلی زاگروس ـ آنجائیکه اکنون مرز ترکیه وایران و ایران و عراق قرار دارد ـ یعنی مغرب شهر ارومیه (رضائیه) و اشنو و ساوجبلاغ ـ ممتد بود. ماننا در سراسر جبال قافلان کوه (کیزیل‌بوندا) با ماد هم‌مرز بود. دربخش غربی ـ با ایالات‌آشور درماد و از سمت مشرق با پادشاهی مستقل ماد هم سرحد بود. مرزهای شرقی‌تر و شمالی تر ماننا روشن نیست.

تعیین وسعت پادشاهی خششریت ـ کشتریتی (یعنی فرائورت مذکور در اثر هرودوت) دشوارتراست. ایالات «کیشه سو» (یاکار ـ اوریگالّی) و خارخار (یاکار ـ شاروکین) وبیت هامبان جزو آشورباقی‌ماندند، زیراکه مرزغربی ماد ـ محتملاً ـ اندکی‌درمغرب خط میانه ـ همدان بوده است. تعیین دقیق دیگرمرزهای‌پادشاهی مزبور دشوار تر می‌باشد. هرودوت (I، ۱۰۲ ـ ۱۰۱) می گوید که «دیوك قوم (Ethnos) ماد را متحد ساخت وبرایشان پادشاهی کرد (Erkse)» و آنگاه متعاقب این‌حمله‌تمام‌قبایل‌ماد را‌نام‌می‌برد. اما راجع‌به‌فرائورت(یعنی‌خششریت ـ کشتریتی) اظهارمی‌دارد که وی «پس‌از پذیرفتن سلطنت (Arkhê) باینکه بر مادیها حکومت کند قناعت نکرده باپارسیان نیز جنگ کرد .... و چون این دو قوم را ـ که هردو

نیرومند بودند- تحت فرمان گرفت بمطیع ساختن آسیا پرداخت واقوام‌را پی‌درپی بتحت اطاعت خود درآورد تا سرانجام به آشوریان حمله کرد » والخ . ولی‌میدانیم که گفتهٔ نخستین وی مسلماً نادرست است وگذشته از آن نمی‌توان اطمینان داشت که امر انقیاد پارسیان کار فرائورت - کشتریتی بوده است [۱۹۹] با اینحال بظن غالب اتحاد ماد درزمان اوصورت گرفت - گرچه درجهٔ این وحدت را مشخصاً نمی توانیم تعیین کنیم . مثلاً نمی‌توانیم بگوئیم که دولت « الّی‌پی » جزو قلمرو دولت ماد شده بوده یانه [۲۰۰] و حدودآن کشور ازسمت مشرق تاچه حدی امتداد داشته .

بگفتهٔ هرودوت ، « فرائورت » - خششریت۲۲سال یعنی‌تا۶۵۲ق . م . سلطنت کرد . درتألیفات مربوط به شرق باستان غالباً گفته شده‌است که کشتریت درطی‌قیام کشته شد واین گفته بالکل بی‌پایه است .

مسلماً آشور پس‌از شکستی که براو وارد آمد (گرچه چنان سخت نبود که نیروهای آن دولترا بطوریکه دربادی‌امر بنظرمیرسید بطورقطع از پای درآورد) آرام ننشست . چیزی نگذشت که آشوریان باری‌دیگردرمشرق اظهاروجود وابراز فعالیت کردند .

نخستین هدف حملهٔ ایشان مانئا بود و دولت‌آشور کوشید آنچه را در جنگ گذشته از دست داده بوده باز پس گیرد [۲۰۱] . چون لشکریان آشور تحت فرمان نابوشاروسور سردار خویش در سال ۶۶۰/۵۹ ق . م . از جبال زاگروس گذشتند ، « آخسری » مانئائی کوشید تا هنگام استراحت شبانه‌بایشان حمله کند ونابودشان سازد . ولی‌موفق‌نشد : حملهٔ لشکریان مانئادفع‌شد وایشان بعقب نشینی مجبورشدند وآشوریان هشت دژ را که درفاصلهٔ مرزجنوبی مانئا وتختگاه‌آن کشور« ایزیرتا»[۲۰۲] قرارداشت تصرف کردند . آخسری(۱) مقرخویش را از«ایزیرتا»(۲) که در خطربود

(۱) Axseri (۲) Izirta

به قلهٔ « ایشتاتو »[1] منتقل ساخت . ولی آشوریان که پانزده روز « ایزیرتا » (سقز کنونی؟) وقلاع مجاور « اوزبیا » (زی‌بیا ، ایزی‌بیا ، زیوبیهٔ کنونی) و اورمیاته[2] (آرمیات)[3] را محاصره کردند از تسخیر آنها عاجز گشتند و بویران کردن نقاط پیرامون و بردن مردم باسارت و گرفتن اسبان و خران و دامهای بزرگ شاخدار اکتفا کردند .

آشوریان در طریق بازگشت به تسخیر قلاع مرزی که مانناییان در زمان آسارخادون تصرف کرده بودند پرداختند . اراضئی که بتصرف ماننا درآمده بود ـ ظاهراً ـ دردو بخش قرارداشت : بخشی نزدیك شوردیرا (=شوردی ؟ ـ ظاهراً دریکی ازدره‌های قسمت علیای زاب کوچك) و کوههای خارسی(« آرستیها »[4] ـ ئی که در منابع اورارتوئی آمده ـ و در مرز پارسوآ بوده . در مجاورت آن قبیلهٔ مانئائی « کوموردیان » مسکن داشت)[203] . بخش دوم[204] شاید درنقطهٔ غربی‌تر دریاچهٔ ارومیه قرارداشته است . آشوریان در قلاع ناحیهٔ مزبور ذخایر تسلیحات و لوازم جنگی و تعدادی اسب بدست آوردند . ظاهراً مانئائیان درنظرداشتند ازاین قلاع برای تهاجم آیندهٔ خویش به‌آشور و اورارتو استفاده کنند . ولی اکنون توسط پادگانهای آشور اشغال شده بود .

شکست « آخسری » تناقضات داخلی مانناراشدیدترساخت . درمتن آشور باناپال آمده است که درسرزمین ماننا قیام « مردم کشور » (نیشه ماتی ـ *Nišē Māti*) آغاز شد ـ آشوریان مردم عادی کشاورز را چنین مینامیدند : یعنی اعضای آزادجماعات کشاورزی وشایدبردگان کشاورز راهم . چون ـ بطوریکه‌پیشتر گفته‌شد ـ درماننا حکومت خاندانهای متنفذ (اولیگارشی) برقرار بود ، پیشرفت نهضت عامهٔ مردم ـ که احتمالاً براثر ایجاد پادشاهی ماد درمجاورت آن (پادشاهئی که بتوده‌های مردم

(1) Ištattu (2) Urmeyate (3) Armait (4) Arsita

آزاد متکی بود) تشویق شده بود امری طبیعی بنظر میرسد. شورشیان «آخسری» را کشتند ونعش اورا در کوچه افکندند وتقریباً تمام افرادخاندانش‌را نابود کردند. «او آلّی» پسر «آخسری» که زنده مانده بود بیدرنگ ولیعهد خود اریسی‌نی را بنزد پادشاه آشور فرستاد وعلیه قوم خود ازاو کومك خواست. نیای‌وی «اولوسونو» نیز در گذشته چنین کرده بود. وی برای جلب عنایت آشور باناپال دختر خودرا بحرم اوفرستاد. آشورباناپال خراجی برماننا وضع کرد ولی ازمتون موجود معلوم نیست که واقعاً کومکی به او آلّی کرده ولشکریان آشور رابیاری وی‌اعزام نموده باشد. بهرحال شاهان ماننا تاپایان متّحد آشورباقی‌ماندند - وبدین‌سبب حدس زده میشود که ازطریقی بایشان کومك میشده است. باحتمال اقوی «مادیا» شاه اسکیتها که داماد آشورباناپال بود بتوصیهٔ وی بایشان کومك میکرد و این خود سبب شد کـه مابین اسکیتهاوپادشاهی ماد که درجنوب ماننا بود - بعدهابرخوردصورت گیرد [۲۰۵].

درست روشن نیست که آیا لشکریان آشوردرهمان‌زمان که داخل‌ماننا‌شدند بپادشاهی مادنیزوارد شدند یانه. متن «استوانهٔ B» آشور باناپال ضمن گزارش قیام ماننا وجلوس او آلّی چنین اضافه میکند: «درهمین ایّـام بیریسخاردی[۱] مادی «خداوندده» (وهمچنین) ساراتی[۲][۲۰۶] (و) پاریخیا[۳][۲۰۷] پسران کاکو، «خداوندان دهها» (کشور) ساخو[۴]، که‌یوغ‌اطاعت مرافروافکندند. - من ۷۵ دهکدهٔ مستحکم را مطیع ساختم (و) افراد آنهارا باسیری گرفتم، (و) خودآنان را زنده دستگیر کردم (و) به نینوا آوردم». چنانکه میدانیم بعد از آنکه پادشاهی ماد تأسیس شد خواندن کلماتی ازقبیل «خداوندان دهکده‌های مادی» که «یوغ اطاعت آشوررا فرو افکنده بودند» باعث تعجّب است. ولی باحتمال قوی بیریس خـاردی در یکی از ایالات ماد که هنوز درتصرّف آشور بود (مثلاً در «کیشه‌سو» ویا خارخار) همـان

(۱) Birisxardi (۲) Sarati (۳) Parixia (۴) Saxu

نقشی را بازی میکرد که کشتریتی ومامی تیارشو ودوسانتی ، قبل از قیام ، دربیت کاری ومادای و ساپاردا ایفا مینمودند ـ یعنی وظیفهٔ پیشوای اهل محل را بعهده داشت ومقامات اداری آشور بوسیلهٔ وی بامردم رابطه داشتند . شاید هدف قیام بیربسخاردی این بود که ناحیهٔ مذکوررا به پادشاهی ماد ملحق سازد . فقط معلوم نیست «کشور ساخو» که در اینجا ذکر شده چیست . برخی از محققان[۲۰۸] سرزمین مزبوررا به سکایان منسوب میدارند ولی این فرض بالکلّ محال است . « K ك » ایرانی هرگز بتوسط « خ h » اکدی ادا نشده است . و اگر کاکو را با گوگ تورات (گوگو ـ ی لیدیان ، «گیگ» مؤلّفان باستان) مقایسه کنیم نیز بالکلّ غیرقابل قبول است[۲۰۹] . بظنّ قوی مقصود از «کشور ساخو» یکی از بخشهای ایالات مادی (آشور) است .

اکثر محقّقان معتقدند که موارد تذکر نواحیماننا وماددر نوشته‌های آشور- باناپال بهمین محدود است . اینان نام «کوتیان» را که بمناسبت وقایع سال ۵۶۲ ق . م . درالواح مزبور برده شده وفقط به ماد ومانناوالّی‌پی وغیره مربوط میتواند بود ـ از نظردورمی‌دارند ـ زیرا که لفظ « کوتیان » ـ چنانکه پیشتر گفته شد (به صفحهٔ ۱۳۸ رجوع شود) علی‌الرسم در آن دوران یك قوم معین و سرزمین آنرا مشخص نمی‌نمود[۲۱۰] واسمی‌بود عمومی وپرطمطراق برای تمام اقوامی که درمشرق و شمال‌شرقی آشور زندگی می کردند .

برای‌فهم‌وقایع‌باید‌مختصراً با وضع‌سیاسی خارجی‌دههٔ‌پنجم‌قرن‌هفتم آشنا‌شویم: درجهت شمال‌غربی، یعنی‌آسیای صغیر ، پس‌از انهدام‌پادشاهی فریجیه دراواسط دههٔ هفتم ، کیمریان حکمروابودند و بدین‌سبب گوگو (گیگ) پادشاه‌لیدی، که قویترین دولت آسیای صغیر بود وهمچنین شاهکان کیلیکیه و تابال (در کوههای تاور) در حدود سال ۶۶۰ ق . م . لازم دانستند متوسل بآشورشوند و کومك بخواهند. گوگو

پس‌از آنکه کیمریان را ازخاك خویش بیرون راند رابطهٔ با آشور را قطع کرد و با پسام متیخ[1] که توسط فرعون مصر از آشوریان جدا شده بود متحد گشت. ولی کیمریان مجدداً نیرو گرفتند (شاید درنتیجهٔ اتحاد با تریان فراکیه که ازطریق بغازبوسفور نفوذ کرده بودند). گوگو در جنگ با ایشان کشته شد و سارد پایتخت او غارت گشت (در ٦٥٤ ق. م.)[۲۱۱] و آردیس پسر او ناچار مجدداً از آشور مدد طلبید.

درحدود سال ٦٥٤ ق.م. آشوریان واقعاً مناسبات خصمانه‌ای با کیمریان پیدا کردند (آنچه که متون موجود دراین‌مورد بلفظ فصیح «اوممان ـ ماندا» میخوانند مقصود کیمریان است) در آن زمان توگدامی (لیگدامیس یونانیان) و پسر او ساندا کشترو در رأس ایشان قرار داشتند[۲۱۲]. کماکان اورارتوئیان با کیمریان متفق بودند و آشوربانایال اعمال ایشان‌را برضدآشورتشخیص می‌داد[۲۱۳]. ولی ـ همچنانکه درمورد « اوآلی»[2] نیزدیدیم ـ نوشته‌های رسمی‌دربارهٔ جنگ آشوریان و کیمریان خاموشند. از فحوای کلام منابع عتیق می‌توان چنین نتیجه گرفت که لیگدامیس پیشوای کیمریان در کیلیکیه (جنوب شرقی آسیای صغیر) ـ یعنی‌درمرزهای آشور ظاهراً درپیکاربا «مادیا» پیشوای‌اسکیتها ـ کشته شد. بهرتقدیرمادیا دراین‌اوقات ـ ظاهراً درآسیای صغیربمثابه دشمن غالب برتریان (و کیمریان)[۲۱٤]ظاهر می‌شود. مجموع این مراتب نشان می‌دهد که در دههٔ پنجم و چهارم مادیا پسر پارتاتوئی و پادشاهی‌اسکیتی وی کماکمان متحدآشوربوده‌اند وحال‌آنکه توگدامی‌و کیمریان با اورارتو عهد اتفاق استوار داشتند. دستبرد مرزئی که پیشترآنداریا رئیس‌یکی از ایالات‌اورارتو ـ گویا بمسئولیت خویشتن ـ بمتصرفات آشور درشوبریا[3] زده بود با ناکامی مواجه شد[۲۱۵]. ولی در٦٥٤ق. م. همینکه کیمّریان شکست خوردند وپادشاه

(1) Psammetix (2) Ualli (3) Šubria

اورارتو از مساعدت متحد بزرگی محروم ماند، بالطبع «روسا»ـ ی دوم کوشید روابط حسنه‌ای را که در زمان پدر آشورباناپال وجود داشت با آشور تجدید کند و سفیرانی به‌آشور فرستاد. فرستادگان مزبور هنگامی بمقصد رسیدند که لشکرکشی آشوریان به عیلام درسالهای ۶۵۵/۵۴ ق. م. با موفقیت پایان یافته بود[۲۱۶].

دانستن این نکته مهم است که مادیا واسکیتهای ـ اشکیدای تابع اوچگونه وارد آسیای صغیر شدند. آیا طریق خاك اورارتو را بر گزیدند یا از نقطه‌ای شمالی‌تر در مرکز قفقاز داخل شدند ویا اینکه آشوریان از خاك خویش باو راه دادند؟ ولی پاسخ این سؤال را نمیدانیم. حدس دوم وبخصوص سوم بنظر ما ازفرض اول محتمل‌تر است.

در این زمان بود که یونانیان آسیای صغیر با اسکیتهای ـ اشکیدا آشنا شدند. وظاهراً افسانهٔ تعاقب کیمّریان توسط اسکیتها وپی کردن ایشان ازمیهنشان تا آن سامان مربوط بهمین زمان است. چنانکه معلوم است این افسانه درمنظومهٔ شاعری بنام «آریستی پروکونئی» که درآن‌زمان میزیسته منعکس شده است و تا اندازه‌ای که ازمنظومه ونویسندهٔ آن (آریستی) اطلاع داریم واجد صحت ودقت تاریخی نمی‌باشد وشایستهٔ‌اعتمادنیست. ازاین‌زمان «وحشیان‌یابربرهای‌شمال»ـ که یونانیان قرن هشتم وهفتم قبل ازمیلادبغلط همهٔ آنانرا یك‌کاسه کرده «کیمریان» می‌خواندند، بازهم‌بغلط بلکه ناصحیح‌ترـ «اسکیت» خوانده شدند وچنانکه قبلاً گفتیم این‌کلمه نام یکی‌از قبایل صحرانشین ایرانی یا گروهی از قبایل مزبور بود وحتی محتمل است که منشأ نخستین قبیلهٔ مزبور کرانهٔ دریای سیاه نبوده است.

فرمانروائی‌مطلق و موقت اسکیتها

چیزی از وقایع یاد شده نگذشت که در پیرامون سال ۶۵۳/۵۲ ق. م. امپراطوری آشور وارد خطیرترین بحران سیاسی تاریخ خویش گردید. علت

ظاهری این فترت قیام « شاماشوموکین » برادر آشوربانیپال پادشاه بود که از طرف آشوربشاهی بابل منصوب گشته بود. متحدان کثیری (قبل از آن نیز ضربهٔ مهمی بقدرت آشور وارد آمده مصر از آن منتزع شده بود)[217] از داخل و خارج امپراطوری آشور باین قیام ملحق شده بودند. در متن آشور بانیپال[218] چنین گفته شده است: « و این شاماشوموکین، برادر بیوفا، مراعات سوگندی را که بمن یاد کرده بود نکرد، ومردم اکد وکلدانیان و آرامیان (ومردم) کنار دریا را از «اکابا» تا « باب ــ سالیمتی»[219] وبردگان ومستخدمان من و اومانیگاشای فراری را که پاهای شاهانهٔ مرا میبوسید و من بسلطنت عیلام معین کرده بودم و همچنین شاهان گوتیوم[(1)] و آمورو[(2)] وملوخا[(3)] را که بسخن (خدایان) آشور و نینلیل[(4)] بدست خود منصوب کرده بودم ــ همه را علیه من شوراند و تحریك کرد و آنان با وی عهد بستند».

بنابراین متن آشوربانیپال هواخواهان شاماشوموکین را به سه دسته تقسیم میکند: ۱ــ اتباع آشور؛ یعنی بابلیان وکلدانیان و آرامیان وساکنان دریا کنار بابل. ۲ــ عیلام که فعالترین متحد اصلی شاماشوموکین بود. ۳ــ « شاهان گوتیوم و آمورو و ملوخا». مفهوم اصطلاحات اخیر چیست؟ از نظرگاه آشوریان قرن هفتم ق. م. این کلمات مفهوم پهنه های عظیمی را میرساند و میتوان گفت بمعنی « بخشهای جهان » بوده (وهمان منزلتی را که اروپا و آسیا ولیبی وغیره از نظر یونانیان داشت دارا بوده). ملوخا ــ یعنی افریقا (صرف نظر از معنی بدوی این اصطلاح)، آمورو ــ یعنی سوریه و فنیقیه وفلسطین؛ گوتیوم فلاتی است که در شمال و شمال شرقی آشور واقع بوده. بالنتیجه اشارهای که در متن نوشتهٔ آشور بانیپال شده جنبهٔ کلی دارد و مستلزم ایضاح و گشودن رمز است. «اشترك» محقق وپژوهندهٔ نوشتههای آشوربانیپال بهتفصیل این رمز را کشف کردهاست[220]. ولی این توضیح راتنها دربارهٔ آمورو[221] وملوخا[222] داده

(1) Gutium (2) Amurru (3) Moluxxa (4) Ninlil

است و گوتیوم را کنار گذاشته و چون گوتیوم را اشتباهاً با کوههای جودی داغ در شمال آشور یکی دانسته بوده گمراه شده‌است. ما بموقع معنی این اصطلاح را تجزیه و تحلیل کردیم و اکنون می کوشیم تا مفهوم اصطلاح «گوتیوم» را (= کوتیان) که درمتن آشور بانایپال آمده روشن کنیم.

درادوار مختلف هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد اصطلاح «کوتیان»، «گوتیوم» دربارهٔ اورارتو و مانئا و اقوام ماد و محتملاً پارسیان بکار می‌رفته [۲۲۳]. ولی در اینمورد «گوتیوم» «اورارتو» نیست زیرا بتازگی با «گوتیوم» روابط دوستانه برقرار شده بود که بعدها هم حفظ شد [۲۲۴]. و گمان نمیرود مانئا ـ که تازه شکست سختی خورده بود ـ باشد. پارس هم در آن‌زمان هنوز واجداهمیتی نبود. بدین‌سبب بظن‌اقوی مقصود از «گوتیوم» دراینجا مادمی‌باشد [۲۲۵] در آن زمان ۲۲ سال بود که کشتریتی ـ خشثریتا، یا بقول هرودوت «فرائورت»، در آنجا حکومت می کرده. هرودوت (۱، ۱۰۲) چنین می‌نویسد: فرائورت «سرگرم مطیع‌ساختن آسیا گشت وقومی‌را بعدازقومی دیگر منقاد خویش ساخت، تا اینکه علیه آشوریان لشکر کشید و (همان) آشوریانی [۲۲۶] که درنینوا مسکن‌داشتند [۲۲۷] وپیشتر برهمه حکمروا بودند وتنهامانده بودند، زیرا که متحدان ازایشان‌جدا شده‌بودند ولی‌با این‌حال‌وضعشان (ازهرحیث) خوب بود. فرائورت بعدازآنکه ۲۲ سال سلطنت کرد درطی‌لشکر کشی‌علیه ایشان کشته شد واکثرلشکریان وی نیز با او ازپای در آمدند».

حتی لمان ـ خاپوت [۲۲۸] (۱) متوجه شده بود، آنچه‌را هرودوت در مورد آشور شرح می‌دهدهمان وضعی‌است که‌براثرقیام شاماشوموکین‌پدیدآمده‌بوده. بااینحال وی استنتاج لازم را بعمل‌نیاورد ونگفت که «فرائورت» درسال ۶۵۳/۵۲ پس‌از ۲۲ سال سلطنت کشته شد وبالنتیجه آغازحکومت اوسال ۶۷۳ ق. م. بوده‌است وبدین

(۱) Lomann xapül

سبب مسلّماً همان «کشتریتی» میباشد که دربارهٔ وی‌ازهاتف سؤال‌شده . البتداینکه درنوشته‌های آشورباناپال هیچگونه تذکری دربارهٔ پیروزی ارتش آشور بر ماد دیده نمی‌شود محققان را مشوّش‌ساخته وحال آنکه علی‌الرسم کوچکترین موفقیت خویش رابزرگ میکردند . ولی توجیه این‌مطلب‌چنین است که‌پیروزی برخشثریتا یا «فرائورت»کارخود آشوریان نبود،بلکه براثرمساعی‌متّحدان‌ایشان یعنی‌اسکیتها بدست آمد وآشوریان ایشان را (اسکیتهارا) گاهی بجان‌این وزمانی بجان‌آن‌قوم مجاور خویش می‌انداختند . در واقع هرودوت نیزمیگوید (I ، ۱۰۲ و۱۰۳) که چون پسر « فرائورت » بنام کیاکسار جنگ با آشور رادوام داد[۲۲۹] ونینوارامحاصره کرد «لشکرعظیمی از اسکیتها سررسید که مادیا پسر پروتوتی شاه اسکیتها آن را هدایت میکرد . . . اسکیتها مدّت بیست و هشت سال در آسیا حکمرانی کردند و بسبب بی‌بندوباری وسهل انگاری وبی‌دقتی ایشان همه جا ویران شد » .

علی‌الرسم این تهاجم اسکیتها بخاك ماد واستقرار حاکمیت ایشان رامربوط بسال۶۲۵ ق. م . میدانند . زیرا که کیاکسار‌درسال۵۸۵ در گذشت‌وبگفتهٔ هرودوت ۴۰ سال حکومت کرد . ولی هرودوت درشرح‌اوضاع واحوال تصادم اسکیتهاومادیها سخت‌اشتباه میکند . از گفته‌های وی‌چنین‌برمی‌آید که کیاکسار ـ پس‌ازاصلاحاتی که درارتش بعمل آورد وحتّی پس از جنگ بالیدی ـ جنگی که بقول هرودوت (I ، ۷۳) علّتش بیرون راندن اسکیتها ازخاك ماد بود (که لااقل ۲۸ سال بعدوقوع یافت) ـ برای نخستین بار نینوا را محاصره کرد و شکست خورد . بدیهی است که باید ترتیب وقایع را آنچنانکه هرودوت منتظم ساخته تغییر داد . نخستین جنگ کیاکساربا‌آشور درآغازامر ـ یعنی قبل ازفرمانفرمائی ۲۸ سالهٔ اسکیتها ـ وقوع یافت ودنبالهٔ جنگی بود که فرائورت باآشور شروع کرده بود . وهرودوت نیز این نکته را بطور غیرمستقیم خاطرنشان میسازدومیگوید کیاکسار میخواست کین‌پدر

را بستاند . اگر ما چنین فرض کنیم که هرودوت ۲۸ سال حکومت اسکیتها را هم جزو چهل سال مدّت سلطنت کیاکسار محسوب داشته است میتوانیم نخستین تصادم وی را بااسکیتها بسالهای ۶۲۵ تا ۶۱۳ ق . م . مربوط سازیم . ولی اگرچنین کنیم (چنانکه بعد خواهیم دید) برای‌توجیه وقایع پایان سلطنت کیاکسار بادشواریهای بزرگی روبروخواهیم شد . واین سؤال که چرا درنوشته های آشوربانیپال ذکری ازپیروزی بر «گوتیوم» یعنی ماد نرفته ، بی پاسخ میماند . وسرانجام نیز ناچار باید اذعان کنیم که کیاکسار هنگامیکه خود تحت انقیاداسکیتهابودباآشورجنگ کرد ودرسال ۶۰۵ ـ ۶۱۳ ق . م . آن کشوررا مغلوب ساخت ! ولی‌اگربگوئیم که درسال ۶۵۳/۵۲ ق . م . شکست اصلی را آشوریان بر مادیها وارد نیاورده بلکه مادیا واسکیتهای تابع وی وشاید ماننائیها هم (که پیشتر نیز چون متّحدان آشور وارد عمل شده بودند) مادیهارا مغلوب ساختند ـ همه چیزبه بهترین وجهی‌توجیه



۵۰ـ مادیها (سمت چپ) در پیکار با اسکیتها (سمت راست) . از روی تصویر مهراستوانهٔ قرن ۵ـ۶ ق . م .

شده روشن خواهد گشت ، و۲۸ سال‌حکمرانی اسکیتهاباسالهای ۶۵۲ تا ۶۲۵ ق.م. مطابقت خواهد یافت و ۴۰ سال دوران سلطنت کیاکسار نیز ، چنانچه حدس زده

میشود ، باسالهای ۶۲۴ تا ۵۸۵ ق . م . منطبق خواهد گشت . فقط باید اقرار کرد که کیاکساردر کودکی تاج وتخت سلطنت را بارث برده [۲۳۰] .

بالطبع فقدان سرداری چون کشتریتی ـ خشثریتا (فرائورت) ممکن بود برای لشکر ماد عواقب وخیمی ببار آورد وتشبثی کـه پس ازمرگ او برای ادامهٔ جنگ باآشور بعمل آمد بشکست مادیها واستقرار فرمانفرمائی اسکیتهادرخاک ماد منجر شده باشد .

ولی نباید پنداشت که هدف فرمانفرمائی اسکیتها نابودی یا بلع دولت مـاد بوده است . پادشاهی ماد نیز مانند مانئا کماکان بموجودیت خویش ادامه داد ودر پایان دوران حاکمیت اسکیتها ، بهیچوجه ناتوانتر از پیش نبود . ظاهراً اسکیتها فقط خراجی کم وبیش سنگین ویا اسمی (نه واقعی) ازماد دریافت میداشتند [۲۳۱] . پیشوایان اسکیت نتوانستند یک امپراطوری واقعی تأسیس کنند ولی دولتی ایجاد کردند که قادر بود وظیفهٔ تاریخی‌خویش را ایفا کرده یوغ آشوررابراندازد ، ولی برعکس اجازه دادند آشوریان ازایشان چون وسیلهٔ اختناق نهضت آزادی استفاده کنند . درعوض آنچه باصطلاح پادشاهی اسکیت نامیده میشد پایگاهی بود برای حمله ودستبرد بکشورهای مجاور ـ نخست به اورارتو [۲۳۲] وسپس باراضی اختصاصی آشور وبخصوص به متصرّفات آن درسوریه وفلسطین‌دستبردزدندواسکیتها بنابعضی منابع تاحدود خاک یهود وفلسطین ومصر رسیدند [۲۳۳] .

فرمانفرمائی اسکیتها ازبعضی جهات برای‌مادیها واجداهمیّت بود . ازیکسو با فن‌وتاکتیک سواری وتیراندازی اسکیتها آشناشدند : وحتّی بعدازسقوط‌حکومت اسکیتهانیزمادیهافرزندان‌خویش‌رابرای آموختن‌تیراندازی به‌اسکیتهامیسپردند [۲۳۴] . باحتمال قوی وسایل تیراندازی « اسکیتی ومادی وسکائی » ـ که ازذخایرمکشوف پیکانهای گوناگون برما معلوم شده (که پیکانهای « اسکیتی » نـامیده میشود) ـ در

این دوره تهیه کردید : وچنانکه پیش گفتیم ، اعتماد کامل باینکه مخترع نخست پیکانهای مزبور اسکیتها بوده‌اند وجود ندارد[۲۳۵] . از دیگرسو حاکمیت اسکیتها به تدوین یك زبان بین‌القبایل که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاك آن کشور بسط یافت کومك کرد : زبان ایرانی مادیها بقدری بزبان ایرانی اسکیتها نزدیك بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهیهای اسکیت و ماد را مقدور میساخت . بالطبع زبان ایرانی ـ بمثابه زبان مشترك معاشرتی بین‌القبایل در ماننا ـ که میان قبایل مزبور قرار داشت ـ و دیگر نواحی « کاسپی » زبان متداول شد و تمام قبایل ماد ـ از نواحی شمالی ارس گرفته تا مرزهای پارت ـ احساس وحدت کردند ، زیرا که این احساس را وجود زبان بین‌القبایل تقویت مینمود . ولی بااینحال زبان مزبور بحال لسان مشترك بین‌القبایل باقی ماند ودر نقاط مختلف زبانهای قبیله‌ای وبومی درمعاشرات روزانه بکارمیرفت ـ وحتّی بعد ازسقوط حکومت اسکیتها نیز مادیها فرزندان خویش را نه تنها برای آموختن تیراندازی بلکه برای یادگرفتن زبان اسکیتی نیز بنزد اسکیتها اعزام میداشتند[۲۳۶] . علّت چه بود ؟ برای امپراطوری ماد که در آن زمان قدرت بسزائی داشت ، زبان یك عدّه صحرانشینان مغلوب چه اهمیّتی میتوانست داشته باشد ؟ ولی توضیح این امر آسان است . فقط باید در نظر گرفت که بخش مهمی از مادیها بین خود ودرزندگی روزانه بزبان ایرانی سخن نمیگفتند وآن زبان ضروری و رسمی بوده وبمنزلهٔ لسان دولتی ومعاشرات بین‌القبایل پذیرفته شده بود .

بگفتهٔ هرودوت (I. ۱۰۶) پس‌از۲۸سال « کیاکسار ومادیها آنهارا بمیهمانی خواندند ومست کردند و کشتند (منظورنظروی‌اسکیتها یا ـ دقیقتربگوئیم ـ سران اسکیت است) و بدینطریق سلطنت خویش‌را نجات دادند وآنچه را پیشترداشتند بتصرف درآوردند » . بنابراین بمحض‌آنکه قدرت سست و بی پایهٔ شاهان اسکیت

سرنگون شد پادشاهی ماد مجدداً بهمان صورت ووضعی که پیشترداشتدر آمد . در اینمورد بگواهی هرودوت کاملاً می‌توان اعتماد کرد زیرا که حاکمیت اسکیتها ، مسلّماً باساس دولت ماد زیانی وارد نیاورد وفقط کیاکسارمی‌بایست بمنظورمصونیت و احتراز از دستبردهای اسکیتان خراج معینی بایشان بپردازد .

اما دربارهٔ سرنوشت بعدی اسکیتان فقط بطورمستقیم می‌توان ازروی مدارك موجود داوری کرد . بگفتهٔ کتاب ارمیای نبی هنوز در دههٔ نهم قرن ششم ق . م . پادشاهی اسکیت کماکان در آذربایجان وجود داشت واینرا هرودوت نیز تأیید می کند ومی گوید که بخاطرایشان میان ماد ولیدیه‌در ۵۹۰ ق.م. جنگ در گرفت . معهذا بعدها پادشاهی اسکیت ــ چنانکه خواهیم دید ــ جزو ماد شد . هرودوت می گوید که در این حیث وبیث اسکیتان به مبدأ خویش باز گشتند (وی در این مورد میهن ایشان‌را آنسوی «آراکس» یعنی آنسوی‌ولگا ــ ندانسته‌بلکه درنواحی کرانهٔ دریای سیاه می‌شمارد) . اوحتی (۱۷ ، ٤ــ۲) داستان افسانه مانندی را نقل می کند ، که زنان اسکیتان که در مدت سی سال غیبت چشم براه ایشان بودند از بردگان خود شوهرانی‌برای خویش بر گزیدند . وفرزندان آن بردگان کوشیدند دربرابر اسکیتهائی که بمیهن باز می گشتند ــ درنزدیکی میوس کنونی (۱۷ ، ۲۰) مقاومت کنند ، ولی‌چون از اخلاف بردگان بودند ــ بمحض اینکه اسکیتها بجای شمشیرتازیانه را علیه ایشان بکار انداختند ــ مغلوب شدند . بدیهی است که اینها همه افسانه‌های بنده داران است ــ بویژه که « اسکیتهای ــ اشکیدا » محتملاً از کرانهٔ دریای سیاه به‌آسیای مقدم نیامده بودند . ولی پس از قلع و قمع پادشاهی اسکیت درآسیای مقدم‌علی‌الظاهرــ بخشی‌از اسکیتان ــ اشکیدا واقعاً درربع آخر قرن هفتم یاآغاز قرن ششم قبل‌ازمیلاد ، از طریق قفقاز بشمال باز گشته و سپس با آنانکه باصطلاح اسکیتان کرانهٔ دریای سیاه نامیده می‌شوند توأم شد . چنانکه

ب . ب . پیوطروسکی ثابت کرده قبل از آن تاریخ نیز روابط نسبةً نزدیکی میان قفقاز و نواحی‌ساحلی‌دریای سیاه وجود داشته است . اکنون آثارفراوان و مشهودی درنواحی کرانهٔ دریای سیاه کشف شده که مؤیدآشنائی‌اسکیتان بافرهنگ‌ومدنیت مادی و معنوی‌آسیای مقدم می‌باشد . نوشته‌های مؤلفان عهد عتیق و در درجهٔ اول هرودوت دراین‌باب (مبنی‌براین که درذهن‌اسکیتهای کرانهٔ دریای سیاه خاطرات اقامت ایشان در آسیای مقدم زنده بوده است) شکی باقی نمی گذارد[۲۳۷] . ظاهراً بخشی ازاسکیتان کرانهٔ دریای سیاه ، درواقع ، از آسیای مقدم بآنجا آمده‌بودند و شاید ـ اگر فرض پیشین ما در مورد اشتقاق بعدتی کلمهٔ اسکولوت از « اشکیدا » صحیح باشد ـ این اصطلاح از ایشان باقی مانده . معهذا نباید پنداشت که همهٔ اسکیتها بدون اینکه اثری از خود باقی گذارند از قفقاز رفته باشند . مدارك باستانشناسی که ازحفریات مینکه‌چائور[۱] وسامتاورو[۲] ودیگر نقاط بدست‌آمده ، همه شواهدی ازیك فرهنگ نیمه اسکیتی ـ که قرنهای هفتم تا پنجم و حتی چهارم ق . م . را شامل می گشته ـ بدست می‌دهند . بخشی از اسکیتهای ـ اشکیدا ، یا « اورتو کوریبانتی »[۳] (تیزخودان)پایان‌قرن ششم و آغازقرن‌پنجم ق . م . درحدود قلمرو امپراطوری ماد باقی ماندند و سرانجام با دیگر اهالی آذربایجان شمالی ممزوج گشتند .

درحدود دههٔ دوم قرن هفتم قبل از میلاد ، پادشاهی ماد از خراج دادن بـه اسکیتها نجات یافت وپادشاهی‌آشور که ازبحران دههٔ پنجم و چهارم بیرون آمده قد علم کرده بود،مجدداً دچار بحران داخلی سختی شد . و کشور ماد بصحنهٔ وقایع جاری کشانده شد وباتفاق بابل امپراطوری آشور را نابود ساخت و یوغ آشوریان راکه قرنها اقوام آسیارا دراسارت نگه میداشت برانداخت[۲۳۸] .

---

(۱) mingeČaur (۲) Samtavro (۳) Ortokoribant

فصل چهارم

پیدایش امپراطوری بزرگ ماد و سقوط آشور

۱ـ ماد و آشور در پایان قرن هفتم قبل ازمیلاد

درحدود سال ۶۵۰ ق . م . پادشاهی ماد دولت بزرگی بود در ردیف ماننا و اورارتو و عیلام . ولی ، چنانکه دیدیم ، تکامل بعدی آن تا حدّی بسبب شکست موقتئی که از جنگاوران پادشاهی اسکیت به لشکریان ماد در آذربایجان شمالی واردآمد متوقف گشت .

هرودوت دربارهٔ اوضاع واحوالی که بااین تصادم منجر گشت دو روایت متضاد نقل می کند . یکجا (I ، ۱۰۳) می گوید « هنگامیکه ، کیاکسار پس ازپیروزی برآشوریان نینوا را محاصره کرد » این واقعه وقوع یافت و چند سطر پائین‌تر (I ، ۱۰۴) از مضمون متن چنین برمی‌آید که اسکیتها در اراضیئی که بلاواسطه پس از عبور از جبال اصلی قفقاز (« اینجا » Enthauta) درآن قدم نهادند با مادها جنگ کردند . مطلب اوّل ـ چنانکه‌پیش گفتیم ـ درست‌نیست . زیرا که کیاکسار برروی هم فقط پس از فراغت ازکاراسکیتها می‌توانست نینوا را محاصره کند ودر ۶۵۲ ق . م . آشور هنوز چندان ضعیف نشده بود که‌لشکر دشمن نینوا را محاصره

کند[۱]. امّامطلب دوّم بسیار مبهماست. چنانکه‌پیشتر گفتیم: در نوشته‌های آشوری دربارهٔ‌تصادم مادیها با لشکریان خودآشور چیزی منقول نیست وبدین‌سبب، محتمل است، که عملیات «فرائورت» (کشتریتی ـ خشثریتا) بیشترمتوجه دست‌نشاندگان ومتّحدان آشور ـ و فی‌المثل ـ در درجهٔ اول او آلی مانتائی‌بوده. بگفتهٔ هرودوت اسکیتها فقط پس از کشته شدن «فرائورت» وارد عمل شدند و آنهم احتمالاً در اراضی شمال آذربایجان. این را هم بگوئیم که تمام این مراتب عجالةً از حدود حدس خارج نیست.

بهرتقدیر درحدود سال ۶۲۵ ق. م. (ویا اگر بخواهیم در دقت غلّو نکرده باشیم و بتوریخ هرودوت که تا این درجه دقیق نیست اعتماد ننمائیم ـ در حدود دههٔ دوم قرن هفتم ق. م.) پادشاهی ماد از تحت تسلط اسکیتان آزاد شد وبار دیگر بصورت نیروی سیاسی وجنگی مهمی درآمد.

هرودوت می گوید که درآغاز حکومت کیاکسار پادشاهی ماد اقوام بسیار واز آنجمله پارسیان را در زیر اطاعت خویش داشت. ولی در دههٔ سوم قرن هفتم پارس (پرسید) ـ در ردیف پادشاهیهای کوچك شرق عیلام و ماوراءِ عیلام ـ هنوز مستقل میزیست[۲] ونظر بوضع عمومی‌آن دوران اگرهم خراجی می‌پرداخت به‌عیلام بود[۳] نه ماد. امر انقیاد پارس (پرسید) را بنابراین باید بیشتر بحساب کیاکسار گذاشت. وفتح ایالات مختلف مرکزومشرق ایران را هم‌باحتمال قوی باید بیشتر مربوط به‌نخستین سالهای‌حکومت‌اودانست (نه به سالهای‌آخرحکومت کشتریتی). برروی هم ـ بنظرمی‌رسد ـ که هرودوت تاریخ وقایع را (معادل مدّت دوران یك سلطنت) پیش انداخته باشد: نقش واقعی «فرائورت» (یعنی کشتریتی) بظنّ‌قوی همانند نقشی است که «پدر تاریخ» برای دیوك قائل است؛ باین معنی که وی متصرّفات شاهکان کوچك را نابود ساخت و مبانی دولت ماد مرکزی و شرقی را

مستحکم کرد وبپادشاهی واحد مبدّل کرد . فتوحات خارجی ، ظاهراً ، ممکن بود فقط پس‌از طرد اسکیتها[٤] ـ در عهد حکومت کیاکسار ـ صورت گیرد . ولی پس از سال٦١٦ ق . م . مجدداً اطلاعاتی دربارهٔ ماد از متون میخی بدست می‌آید ومعلوم می‌شود که درآن تاریخ مانئا نه تنها هنوز تحت انقیاد پادشاهی ماد درنیامده بود ، بلکه آنقدر نیرو داشت که در ردیف آشور (البته آشوری که بسیار ضعیف وناتوان شده بود) ومانند متّحدآن ، عرض اندام کند .

هرودوت در بارهٔ کیاکسارمطلبی می‌گوید که ازلحاظ تاریخی واجد اهمیت خاص می‌باشد(I ، ۱۰۳) : « می‌گویند که او ... اول کسی بود که (اقوام) (ساکن) آسیا را به قسمتهای نظامی تقسیم کرد (Elokhiso Kata telea)[٥] ونخستین بارمقررات جنگی برقرار کرد (Dietakse) : که هرنیزه‌دار و کماندار وسوار جداباشد[٦] . پیش ازآن ایشان بی‌نظم و مخلوط بودند . » چنانکه بارها در مورد هرودوت ملاحظه شده ـ همینکه او خود ماهیت پدیده را درك نمی‌کند ـ دلیلی است که نوشتهٔ او حقیقت دارد (زیرا که ازروی‌قصد مطلبی‌اختراع نکرده) . البته هرگزلشکری که در آن پیادگان سبك اسلحه وسنگین اسلحه « بطور بی‌نظم با سواران مخلوط شده باشند . » وجود نداشته : حقیقت این است که قبل‌از کیاکسار مادیها و اقوام تابع ایشان درجنگ بصورت دسته‌های قبیله‌ای شرکت می‌جستند و کیاکساربمتابعت از همسایگان خویش یعنی آشوریان ـ که سازمان ارتشی منظّم مدوّن ودقیقی‌داشتند ـ برای نخستین‌بارارتش‌منظّم ایجاد کرد که بواحدهای سوق‌الجیشی‌وتاکتیکی‌تقسیم می‌شد واین‌تقسیمات مبتنی برروابط قبیله‌ای افراد نبوده بلکه از احتیاجات‌نظامی دولت ریشه می‌گرفته و وی تقسیم لشکریان را از روی نوع سلاح منتظم ساخت (زیرا دردستجات جنگی‌قبیله‌ای ـ جنگاوران هرکس‌با استعدادنظامی که‌داشت وسلاحی که بدستش می‌افتادبصف لشکرقدم می‌نهاد) این‌عمل‌درتشکیل وقوام‌دولت

ماد آخرین گام بود. می‌دانیم که کشتریتی دارای افراد و وسایل آزموده‌ای برای محاصرهٔ قلاع بود. اکنون ارتش ماد ازلحاظ سازمان بهیچوجه ازارتش آشورعقب نبود ودرعین حال مسلّماً روحیهٔ جنگی آن ازآشوریان بمراتب بهتر وعالیتر بود. زیرا که ارتشی بود مرکب ازافراد آزادجماعات روستائی ــ جامعهٔ مزبور بااینکه به مستمند وتوانگر وتابع وذی‌الحقوق تقسیم شده بوده ولی این تجزیه وتقسیم هنوز بدرجهٔ غائی نرسیده بوده. جامعه‌ای بود که هنوزدر آن چندان بندگی شیوع نداشت و رباخواری باحتمال قوی هنوز نقش مخرّب خویش را بازی نمیکرد. این ارتش که برای نخستین بار در کشور ودولتی واحد متّحد شده بود می‌بایست بوضوح تمام وحدت خویشتن ودرعین حال نیروی روزافزون خودرا احساس کند. راست است که هنوز تجربهٔ اندك داشت، ولی گمان میرود که جنگ بااسکیتها وانقیاد قبایل مجاور (و ازآنجمله قبایل پارس) ازاین جهت نیزبرای وی آموزنده بود. ارتش مزبورمسلّماً باتاکتیك پیادگان وفن محاصرهٔ قلاع آشوریان وفن سواری و تیراندازی اسکیتان نیز آشنا بوده.

ازلحاظ تعیین تاریخ وقایع ایّام سلطنت کیاکسار هرودوت نمیتواند کومکی بما بکند[7] وباید ازاین رهگذر بمدارك دیگرمتوسل شویم.

باید اکثر فتوحاتی را که هرودوت به کیاکسار نسبت میدهد وبدیگرسخن پیروزیهائی را که درفلات ایران نصیب وی شده بوده بآغاز دوران سلطنت مستقلانهٔ کیاکسار ــ پس ازطرداسکیتها (یعنی سالهای ۶۲۵ تا ۶۱۵ ق.م.) مربوط دانست. متأسفانه هیچیك ازمنابع وقایع این دوره را روشن نساخته‌اند، ولی مسلّم است که درپایان آن دوران ارتش کیاکسار توسط عده‌ای ازسپاهیان غیر مادی تقویت شده بوده و کیاکسار کاملاً برای حمله به‌آشور آماده بوده است[8].

ضمناً وضع این دولت بقرار زیربود: بحران دههٔ پنجم قرن هفتم برای آشور

بخوشی پایان یافت . آشوریان موفق شدند شورش شاماشوموکین را در بابل فرو نشانند و اکثر متحدان وی را نیز تار ومار کنند . در آغاز دههٔ سوم آن قرن آشور- باناپال کاملاً عیلام را مطیع خویش ساخت . ولی درعین حال خشم تابعان و مغلوبان ومللی که درخطر اسارت بودند روز بروز افزون میگردید واعتماد ایشان بنیروی خویشتن زیادتر میشد زیرا که درطی قرن هفتم بارها شکستهای موضعی وجزئی به آشوریان وارد آورده بودند . در این میان دولت آشور نیز از لحاظ داخلی ضعیف شده بود .

درحدود قلمرو امپراطوری آشور شمار آرزومندان نابودی آن دولت بسیار بود . درتورات مجموعی ازسخنرانیهائی که بمناسبت سقوط نینوا ایرادشده وبشخصی ناثوم نام ازمردم اسرائیل منسوب است- که گمان میرود باسارت آشور افتاده بوده - محفوظ است . ازنطقهای مزبور نیك مشهود است که اقوام آسیای مقدم چه کسانی را دشمن اصلی خویش میشمردند[۹] . اینان ، این دشمنان اقوام ، همان اعیان وبزرگان آشور یعنی عناصر صاحب مقام وکاهنان بلندجاه ونظامیان و بازرگانان آن دولت بودند . این گروه کوچك که - بمقیاس آسیای مقدم باستانی وآنروزی - ثروتهای کلان گرد آورده بود ، بی بند وبار ونابخردانه تمام مردم خاورمیانه رابنفع خویش استثمار مینموده . مردم سراسر شرق آرزومند نابودی آشور - « کنام شیران » - و سقوط نینوا - «شهرخون» - بودند . نمایندگان وافراد قبایل مرزی ودوردست که هنوز منقاد آشور نگشته بودند وبردگان دولت که ازمیهن خویش بجا های دیگر کوچانده شده بودند وافراد «آزاد» جماعتها ونمایندگان محافل برده دار کشورهای خارج ازآشور ، همه دراین آرزو شریك بودند . این را هم بگوئیم که میان برده - داران آشوری نیز دائماً مبارزهٔ داخلی ، بین دستههای بازرگانان وکاهنان ازیکسو ونظامیان از دیگرسو ، جریان داشت .

عامهٔ مردم مستقلاً و مستقیماً درمبارزهٔ سیاسی شرکت نمیکردند. ولی نیرو ومادهٔ منفجره‌ای بودند که همواره آمادهٔ عمل بود وبمحض یك شکست نظامی یا ضعف قدرت دولت تجلّی مینمود.

درچنین شرایطی موضوع را بنحو دیگر باید طرح کردو کمتر ازسبب نابودی آشور وبیشتر از علّتی که موجب دوام حیات وی گشت سخن گفت. علّت اصلی جان سختی آشور فقدان وحدت لازم ونیروی جنگی کافی در صف مخالفان آن بود.

ولی موفقیّتهای مکرر آشور موجب شد که طبقهٔ حاکمهٔ آن کشور خطر خارجی را کوچك انگارد واختلاف وجدال میان دسته‌های مختلف آن شدیدتر شود. اما صفوف ارتش آشور پراز افراد وعناصر بیگانه بود که از میان اقوام گوناگون مغلوب گرفته بودند وسرانجام روحیهٔ خصومت آمیز تمام مردم ممکن نبود درارتش ومیزان آمادگی جنگی آن منعکس نشود وآنرا ناتوان نسازد.

۲ـ جنگ بابل و ماد علیه آشور
(تا سقوط آشور)

درپایان قرن هفتم قبل‌ازمیلاد دشمنان آشور با تمام فنون جنگی آشور آشنا بودند ودرمبارزه علیه آن دولت تجارب فراوان اندوخته. وهم‌ازپایان قرن‌هشتم‌ق.م. کوشیدند ائتلافهای بزرگی علیه آشور تشکیل دهند. دراین ائتلافها عادةً کلدانیان بابل[۱۰] وعیلام وظیفهٔ رهبری را ایفا می‌نمودند. ولی تاعهد منظور نظرما ائتلافهای مزبور آنچنانکه باید وشاید از لحاظ نظامی نیرومند نبودند و وحدت نظرشان کافی نبود ومواقع سوق‌الجیشی مناسبی درمقابل مراکز حیاتی آشور نداشتند. ولی این نقایص، عواملی نبوده که رفع آنها میسر نباشد بلکه اوضاع و احوالی گذران و تصادفی و قابل احتراز بود. بخشهای گوناگون آشور منافع مختلف داشتند و

امپراطوری آشور بزور آنها را ازلحاظ نظامی واداری متحد ساخته تحت ادارهٔ یك دولت در آورده بود و وجود و یا انقراض دولت مزبور هم بسته به تصادف، بسته بشکست ویا پیروزیهای جنگی بود. همینکه ائتلاف متحد الکلمه و واحدی از دشمنان آشور پدیدآمد، که ازلحاظ نظامی و سوق‌الجیشی نیرومند بوده، انقراض دولت قطعی گردید.

درپادشاهی ماد وحدت نظر کاملی حکمفرما بود. برغم فرمانبرداری ماد از اسکیتان (که گفتیم محتملاً مادیها بخاطر مصونیت از دستبرد به اسکیتان فقط خراجی می‌پرداختند) وضع کشور بمراتب بهتر از قرن پیش بود: و درطی نیم‌قرن هم از مصائب تجاوزات آشور و هم مفاسد جنگهای خانگی بین شاهکان نجات یافته بود. قدرت واحد سلطنتی که درمبارزه با اعیان کلان محلی تجزیه‌طلب پدیدآمده بود، گرایشهای استثمارطلبانهٔ بزرگان‌را در برابر افراد عادی و آزاد (که واقعاً ویا بالقوّه جزو برده داران عضو جماعت بودند) محتملاً تااندازه‌ای مهار کردووضع اقتصادی گروه آزادگان استوارتر وبهتر شد. ازدیگرسو اعیان کلان که از مقام بزرگی وآقائی محروم شده‌بودند هنوزبامید کسب درآمد ـ درصورت توسعهٔ دولت وکشور ـ ازقدرت‌سلطنت‌جانبداری میکردندو بنیاددولت گذاشته‌شده‌بودوپیش‌بینی میشد که توسعه وتحکیم آن ادامه خواهد یافت. در عین حال پادشاهی ماد متّحد نیرومندی که همانا بابل باشد پیدا کرده بود.

آشورباناپال پس ازشکست شاماشوموکین[1] وتصرّف‌بابل درسال ۶۴۸ ق. م. شخصی بنام‌کاندالانو[2] را که معروفیت وشهرتی نداشت وکسی‌عمل درخشانی ازوی ندیده بودبسلطنت بابل منصوب کرد". عملیات‌جنگی (بخصوص‌درعیلام وعربستان) تاآغاز دههٔ سوم ادامه یافت. درحدود سال ۶۳۳ ق. م. آشور باناپال درگذشت و

(۲) Kandalanu (۱) Šamaššumukin

پسر او آشور اتلی‌لانی[(۱)] بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد ؛ وظاهراً جلوس اوبعد ازیك دوره جنگهای داخلی بود . آشور اتلی‌لانی لااقل چهـار سال سلطنت کرد و بظنّ غالب تاسال ۶۲۶ ق . م . پادشاه بود ودر آن مدت «کاندالانو» همچنان در بابل حکومت میکرد . سپس ، بنظر میرسد ، که آشور اتلی‌لانی توسط سردار محبوب خویش (ومحتملاً یکی ازاقوام خود) بنام سین شوم لی‌شیر ــ که بابل را نیز تصرّف کرد ــ ازسلطنت خلع شد[۱۲] . ولی چیزی‌نگذشت که خود وی‌بدست پسر دیگر آشور باناپال بنام « سین شاریش کون »[(۲)] (ساراك)[(۳)][۱۳] آخرین شاه آشور مغلوب شد و سین شاریش کون بر تخت سلطنت آشور جلوس کرد . ساراك توانست مدّتی قدرت آشوررا کماکان دربابل حفظ کند[۱۴] . اوروك[(۴)] که ازدیرباز نسبت به آشور وفادار بود مدتها درجنوب بابل پایداری کرد وباقی ماند . ولی هنگـام مرگ کاندالانو و شورش سین شوم‌لی‌شیر پادشاهی جدیدی در بابل تأسیس شدکه نابو پالاسار (نـابو آپالوسور) دررأس آن قرار داشت[۱۵] . بنابگفتهٔ «بروس» مورخ بابلی : وی از طرف ساراك برای قلع وقمع دشمنان آشور به بـابل اعزام شده بود و بمنظور سرنگون ساختن ساراك در آنجا قدرت را بدست گرفت[۱۶] . بنابااطلاعات دیگری که در دست است وی را خود ساراك بجای کاندالانو بسلطنت بابل منصوب کرده بود ؟[۱۷]

نابوپالاسار بااینکه نخست درخدمت آشوریان بود ولی‌کلدانی بودوازاعقاب دشمنان دیرین آشور که ازپایان قرن هشتم ق . م . پیکارهای بسیار بـا آشوریـان کرده بودند ــ شمرده میشد . معلوم نیست که وی ازاخلاف یکی از شاهزادگـان کلده بوده یا از اعقاب کشاورزان آن سرزمین . وی در الواح خویش[۱۸] تذکر میدهد که اصل و تبارش از بزرگان نیست . او درواقع بیشتر مبیّن منافع محافل تجّار وربا‌خواران وبرده داران بابل بود که باکاهنان جوش‌خورده وازدیرباز‌ی بـا

---

(۱) Aššuretelilani (۲) SinŠariŠkun (۳) Sarak (٤) Uruk

نظامیان آشور دشمنی میورزیدند (دشمنی بطور کلّی برسر عواید بهره برداری از آسیای مقدّم بود - گرچه بعدها ، اززمان «سیناخریب» ، این مبارزه را طرفین تا نابودی جسمانی طرف مقاوم ادامه میدادند) .

در گذشته عیلام علی‌الرسم همیشه متّحد بابلیان و کلدانیانی که علیه آشور عصیان میکردند بوده . ولی عیلام دیگر وجود نداشت ونابوپالاسار چشم امید به ماد دوخت که شاماشوموکین نیز دست اتحاد بطرف آن دراز کرده بود واکنون استوار وقوی گشته بود . بنابگفتهٔ «بروس» ، نابوپالاسار از آغازامروقبل‌ازاینکه‌علیه‌آشور اقدام کند با کیاکسار[19] عهدی بست ودخترِ او «آمئی تیدا»[(1)] را برای پسر خود نابوخودونوسور[(2)] بزنی گرفت[20] . ممکن‌است که رسماً عهد اتحادبعدهامنعقد گشته ودر آغاز تفاهمی عملی میان طرفین حاصل شده‌بوده .

در آغاز پادشاهی‌نابوپالاسار (مانند پادشاهی شاماشوموکین که‌قبل‌ازاوبود) فقط بابل مرکزی ، یعنی اطراف‌پایتخت ، را شامل‌بود . وشهرهای جنوبی وشمالی مستقیماً تابع ساراك پادشاه آشور بودند . بدین سبب نخستین سالهای سلطنت نابوپالاسارصرف تسخیرو انقیاد خود خاك بابل گردید . این امردرسال۶۱۶ق . م . و شاید اندکی‌زودتر انجام پذیرفت .[21] معلوم نیست که در آن‌زمان مادیها به چه اقدامی دست زدند . برخی از محققان معتقدند‌که نخستین محاصرهٔ نینوا توسط کیاکسار (که در اثر هرودوت منقول است وپس ازآن خاك ماد تحت حکومت اسکیتان درآمد) درهمین اوقات وقوع یافت . ولی - چنانکه گفتیم - این‌شرح ما را به تناقضات و اختلافات غیرقابل‌حلی‌می کشاند که درتطبیق تاریخها پیدا خواهد شد وبخصوص مستلزم این فرض‌است که مادیها بزرگترین‌اقدام تاریخ خویش‌یعنی امحاء و تخریب دولت آشور را در زمانی بعمل آوردند که خود تحت حکومت

---

(۱) Amiitida

(۲) Nabuxodonosor

اسکیتان میزیستند. ولی این فرض که ازلحاظ منطق نیز غیرمحتمل است با منبع وگواه اصلی وقایع سال ۶۱۶ ق.م. و سالهای بعداز آن ـ یعنی «تاریخ گد»[1] و همچنین اطلاعاتی که «بروس»[2] و کتسیاس و حتی خود هرودوت بدست میدهد ـ تناقض دارد. مورخان نامبرده از شرکت اسکیتان در وقایعی که منجربه تخریب قطعی آشور گشت هیچگونه اطلاعی ندارند.[22] بنظرماذکرخبرعقد اتحاد نابوپالاسار با مادیها ـ درهمان آغازکار ـ نتیجهٔ عادت معلوم مورخان عهد عتیق است که جریان هرواقعه‌ای را خلاصه وفشرده می کردند وبخصوص «بروس» دربیان مطلب بسیار ممساك بوده واین نکته درمورد وی بیشترصادق است. بظن قوی مادیها درطی چند سال اول درجریان وقایع سهمی نداشتند وخود نابوپالاسارنیز هنوزتخریب وامحای قطعی دولت آشوررا در نظرنداشته وفقط می کوشیده بابل راتصرف کند. ولی بعد اوضاع واحوال مناسبی برای واردآوردن ضربهٔ قطعی به آشورفراهم شد.

اسکیتان حتی در دورهٔ رونق کار باصطلاح «پادشاهی اسکیت» (که درنظر آشور آلت مطیعی بودند) ازتحت نظارت آشورخارج شده به غارت نواحی مرزی ودور دست آن کشور پرداختند ودر آن میان محتملاً عناصر ناراضی و ستمدیده ای که در میان اتباع آشور فراوان بودند بایشان پیوستند. شاید انعکاسات ضعیفی از هجوم اسکیتان به سوریه وفلسطین درنوشته‌های «پیامبران» تورات محفوظ مانده باشد.[23] هرودوت (I، ۱۰۵) ازهجوم ایشان به کرانهٔ فلسطین ـ تا سرحد مصر سخن می گوید. شهربیت شئان (بیسان کنونی) درفلسطین در زمان سلطهٔ فرهنگ یونانی اسکیتوپول (شهراسکیت) نامیده می‌شد و این امرتصادف محض نبود. مدارك باستان‌شناسی چندی نیزدردست است که ورود اسکیتان را به سوریه تأیید می کند.

در نتیجهٔ این تهاجمات که محتملاً با نهضتهای مردم توأم و همعنان شد، از

(1) Gedd (2) Beross

آغاز دههٔ سوم قرن‌هفتم وبعد ، نظارت آشور بر ایالات غربی بمراتب سست‌تر گشت . فرعون پسامتّیخ شهر فلسطینی «آشدود»(۱) ۲۴ را ـ که پیشترمانند سرزمین یهود به آشورخراج می‌داد ـ مدت مدیدی محاصره کرد و «یوشیا» پادشاه یهود (۶۰۷ـ ۶۳۷ ق . م .) بدون اینکه بیمی بدل راه دهد ایالات آشوری مجاور ملك خویش را تصرف نمود ۲۵ . در فنیقیه پادشاهی صیدون احیاء شد . ۲۶ راست است که مانمی‌توانیم تاریخ دقیق این‌وقایع را ذکر کنیم ولی‌حدس می‌زنیم که قبل از سال ۶۲۰ پیش از میلاد وقوع یافتند . جنگهای داخلی آشور بیش‌ازپیش آن دولت طفیلی نظامی را ضعیف کرد . ودرجنگی که میان آشوروبابل (وماد) آغازشد دولت آشور نتوانست به تنهائی پایداری کند و ناچار در صدد یافتن متحدانی برآمد . یکی‌ازآن متحدان پادشاهیماننا بود که ظاهراً شاهان آن هم از زمان اوآلی(۲) متفق آشور بودند . باحتمال قوی پادشاه اورارتو نیز رسماً وظاهراً متحد ساراك ۲۷ محسوب می‌شد ولی گویا در عملیات جنگی شرکت نمی‌جست . اما راجع به اسکیتان در منابعی که راجع بتاریخ آن‌زمان دردست است ، نامی ازایشان برده نشده . ظاهراً شکستی که اندکی قبل‌ازآن‌تاریخ توسط کیاکسار برایشان وارد آمده بود موقتاً آنان را از صحنهٔ حوادث‌خارج ساخته‌بود . مصر نیزهمچون‌متحدآشور واردکارزارشد . مراتب فوق نه تنها ضعف‌آشوررا نشان می‌دهد بلکه می‌رساند که وضع در نظرآن دولت بسیاروخیم‌بوده . والا ممکن‌نبود که‌آشوریان لشکریان‌پادشاهیهائی‌را که‌در گذشتهٔ نزدیك خراجگزار ایشان بودند به کشورخویش راه دهند و باآنان چون متحدان متساوی الحقوق معامله کنند .

چه چیز تا این‌حد باعث وخامت اوضاع شده بود ؟ گمان نمی‌رود که عصیان بابل بخودی خود مستلزم چنین اقدامات جدّئی بوده است زیرا درتاریخ آشور این

---

(۱) Ašdod (۲) Ualli

گونه شورشها فراوان بوده و آن‌دولت بآسانی ویا بدشواری همواره آنهارا خاموش می کرده است . ورود ماد در جنگ نیزنمی‌توانست موجب نگرانی آشور شود زیرا که باحتمال قوی کیاکسار هنوز در سال ۶۱۶ ق . م . وارد کارزار نشده بود و الا ممکن‌نبود لشکریان ماننا را بکنار فرات‌آورند ـ و حال‌آنکه این انتقال واقعاً صورت گرفته بوده . بظنّ‌قوی درنظر مقامات دولتی آشور وخامت وضع بدان سبب بود که عموم مردم امپراطوری ازنهضت ضدآشور پشتیبانی‌می کردند[۲۸] .

درآن‌زمان که شرح وقایع بابل یاباصطلاح « تاریخ گد » وقایع سالهای‌دهم تا هفدهم حکومت نابوپالاسار آغازمی گردد (۶۰۹ـ۶۱۶ق . م .) وضع بقراری‌بود که در بالا مذکور گشت[۲۹] .

در بهار سال ۶۱۶ ق . م . نابوپالاسار عازم بخش علیای فرات شد تا قبایل آرامئی راکه تحت اطاعت آشور بودند رام کند. و از ایشان اطلاع یافت که آشوریان درکابلین[۱] ـ که محتملاً اندکی پائین‌تر از ملتقای فرات و رود هابور[۲] قرارداشت ـ موضع گرفته ولشکریان ماننا نیزهمراه ایشان می‌باشند . روز۱۲آب (تقریباً اوایل ماه اوت) پیکار قطعی درگرفت که منجر به شکست آشوریان و اسارت سران جنگی آشور و ماننا گشت . نابوپالاسار یك گروه اکتشاف بطرف سرچشمهٔ فرات فرستاد که تا مصب رود بالیخ[۳] پیش روند و سپس مجدداً بسوی پائین رود رهسپار شد و از لشکریان تازه نفس مصر و آشور که از سوریه بسوی او می‌آمدند احتراز جست . دربهارسال ۶۱۵ ق . م . (درآذریعنی‌فوریه ومارس) نبرد دیگری میان بابلیان وآشوریان روی‌داد . این بار محل‌کارزار درایالت « آراپخا » مشرق دجله بود . بابلیان آشوریان را برود زاب کوچك ریختند و بنهٔ ایشان را تصاحب کردند .

(۱) Kablin (۲) Habur (۳) Balix

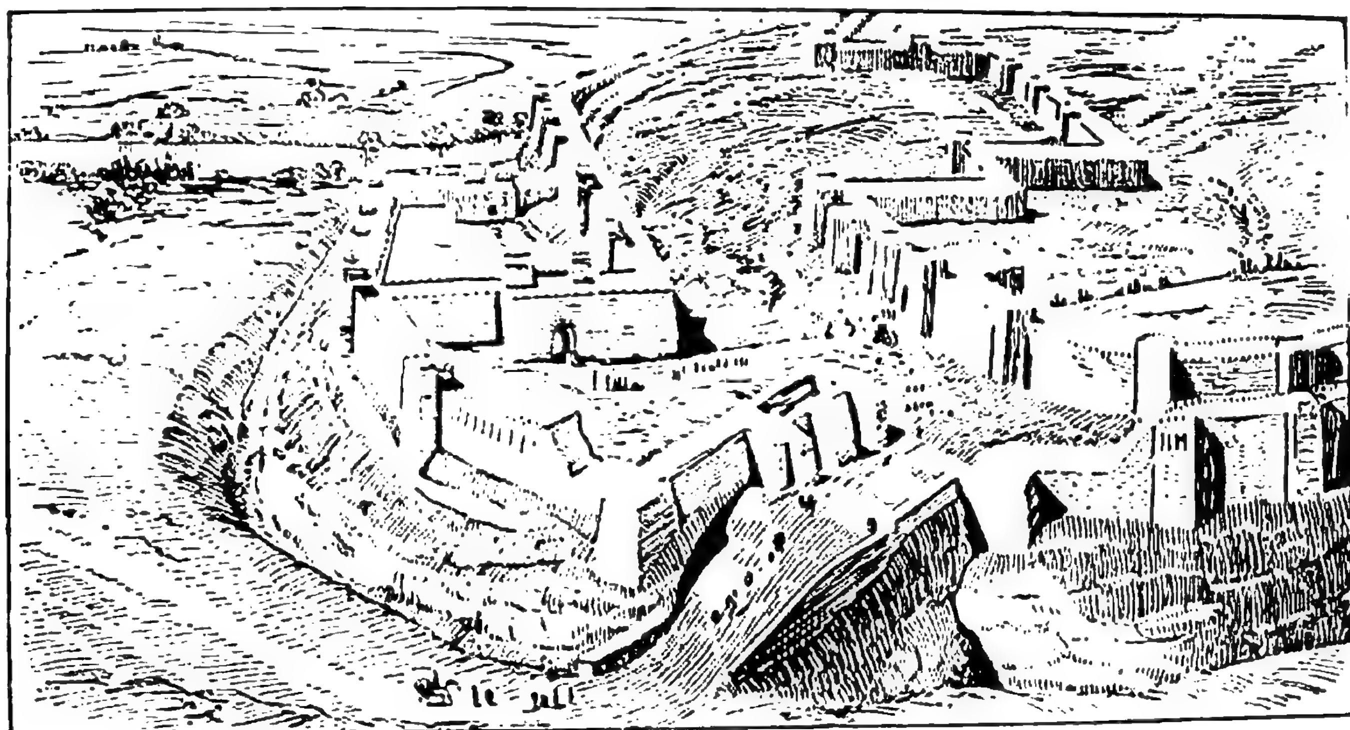
در بهار سال ٦١٥ ق . م . مرز میان آشور و بابل تقریباً از کرکوك کنونی ـ آن سوی دجله ـ آغاز شده واندکی جنوبی تر از آشور (پایتخت قدیم آن دولت) تا عانهٔ کنونی ـ برفرات ـ ممتد می گشت [۳۰]. قلع وقمع لشکریانماننا در کابلین ـ دور از میهن ایشان ـ سرحدات ماننا را فاقد دفاع ساخت و محتملاً خاك ماننا در سالهای ٦١٥-٦١٦ ق . م . توسط کیاکسار اشغال و بامپراطوری ماد ملحق گشت . بدین طریق کیاکسار بطرفداری ازبابل وارد جنگ آشوروبابل شد وچیزی نگذشت که در آن گیرودار وظیفهٔ رهبری را بعهده گرفت .

دراین حیث و بیث نابوپالاسار ، درماه آوریل ـ مه بمنظور بسط پیروزی خویش بجناح شرقی درزیرحصار آشور ظاهرشد و پس از محاصرهٔ کوتاهی خواست شهررا بحمله تسخیر کند ولی موفق نشد وناچار بسمت جنوب عقب نشست ودرقلعهٔ « تاکری تاین » [۱] متحصن گشت (تکریت کنونی) . ولی آشوریـان که قلعهٔ « تاکری تاین » را محاصره کردند توفیقی حاصل ننمودند و ناگزیر از محاصره دست کشیدند .

درآن اوقات که پیروزی هرگاه نصیب یکی از فریقین می گشت ، مادیها از گردنه‌های زاگروس گذشته ، برای نخستین بار در دامنه های غربی جبال مزبور ظاهرشدند : ودرماه آراخسامن [۲] (اکتبر ـ نوامبر) وارد ایالت آراپخا [۳] گشتند . این آغازپایان کارآنان بود . درماه آب (ژوئیه ـ اوت) سال بعد ٦١٤ ق . م . لشکریان ماد بفرمان کیاکسار [۳۱] راه پیمائی ومانور درخشانی بعمل آورده و(ظاهراً ازطریق کوهپایه‌های آراپخا) بالاتراز نینوا به معابردجله رسیدند وشهرطربیس را بحمله تصرف کردند و سپس از دجله گذشتند و از کرانهٔ راست آن شط تا آشور به پیش راندند وبدین منوال ارتش « سین‌شاری شکون» [٤] و خاك اصلی آشور را از کومك

(۱) Takritain (۲) Araxsamn (۳) Arrapxa (٤) SinŠarriŠkun

خارج محروم ساختند. این لشکر کشی بسرعت صورت گرفت و با تسخیر شهر مقدس آشوریان یعنی آشور که ویرانهٔ استحکامات آن اکنون نیز از لحاظ نیرو و قدرت باعث عبرت ناظران است - پایان یافت. اعیان آشور را در آن شهر کشتند. معابد آشور غارت شد و ثروتهای بیکران و شمار بدست فاتحان افتاد، ثروتهائی که آشوریان درنتیجهٔ قرنها غارت تمام اقوام آسیای غربی گرد آورده بودند.



۵۱- حصار استحکامات دفاعی شهرآشور در زمان اتمام ساختمان آن درقرن نهم ق. م. از روی قراین مکشوف های حفریات - و. آندره - رسم شده

اما نابوپالاسار که متحدی جدید و نابیوسیده بدست آورده بود خواست اورا آلت فعل سازد ومار را بدست او بگیرد. بروایت «تاریخ گد» [پادشاه] گد (یعنی بابل) ولشکریان وی که بکومك مادیها می‌رفتند به روز پیکار نرسیدند. آ [شور خراب شده بود]» مسلماً تأخیر نابوپالاسار عمدی بود. بزرگان شهر «آشور» و کاهنان آن‌را روابط استوار ودیرین، اشتراك منافع وسنن مذهبی با بزرگان وکاهنان بابل مربوط می‌ساخت. حتی درزمان سالماناسار پنجم وبعداز آن ایشان متفقاً علیه

فرقهٔ نظامی آشور وارد مبارزه شده بودند. نابوپالاسار در نوشته های خود مصرحاً می گوید که او در توهین به معابد آشور شرکت نجست وحتی بخاطر آنها عزادارشد وبر روی خاك خوابید. معهذا بویرانه های آشورقدم نهاد ودر آنجا ـ در اردوگاه مادیها ـ نابوپالاسار و کیاکسار «با یکدیگرعهد دوستی واتحاد بستند» واین دوستی محتملاً درهمان زمان با ازدواج سیاسی مسجل ومستحکم شد[۳۲].

سقوط نینوا و پایان امپراطوری آشور

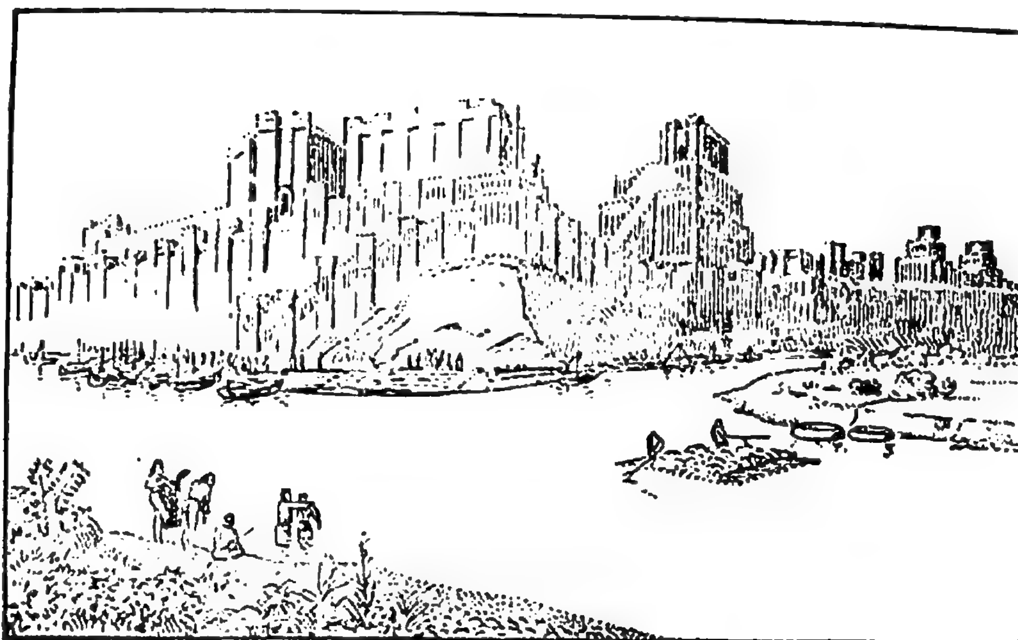
ازشهرهای بزرگ، جز نینوا وکالخو (اگر نواحی مرزئی را که هنوزبه آشور وفادار بودند بحساب نیاوریم) چیزی برای ساراك باقی نمانده بود ولی وی مأیوس نشده بود. درسال ۶۱۳ ق. م. موفق شد آرامیان ایالت «سوخو» را ـ برفرات ـ علیه نابوپالاسار برانگیزد و بدین طریق موقتاً نیروهای بابل را بدانسو منحرف واز آشورمنصرف کند.

روشن نیست که مادیها در آن زمان چه اقدامی بعمل آوردند. از روایت کتسیاس چنین برمی آید[۳۳] که ایشان در آن زمان (حتی ازسال پیش ازآن) سرگرم محاصرهٔ نینوا بودند، ولی «تاریخ گد» هیچ یادی از آنان نمیکند. این را هم بگوئیم که مؤلف تاریخ مزبور به مادیها که رابطهٔ مستقیمی با تاریخ بابل نداشتند علاقه‌ای ابراز نمیدارد.

ساراك ولشکریان آشور درطی سال ۶۱۳ ق. م. هیچ اقدامی بعمل نیاوردند ـ وحدس زده میشود که شاید واقعاً درنینوا محصوربوده‌اند. معهذا متن «تاریخ گد» (کلمه به‌کلمه) تاآنجا که مربوط به سال ۶۱۲ق. م. میباشد (بآن صورتی که محفوظ مانده ـ زیرا که در این قسمت سخت آسیب دیده است) وآنچه از «کتاب نائوم» میتوان استخراج کرد همه‌از کوتاهی مدت محاصرهٔ نینوا واینکه بناگهان مسخر شده، حکایت میکنند. بدین سبب باحتمال قوی مادیها درسال ۶۱۳ق. م. درنقطهٔ دیگری

سرگرم بوده‌اند.[۳۴]

متن «تاریخ گد»[۳۵] بریده بریده است و تا اندازه‌ای که از آن نوشته‌های

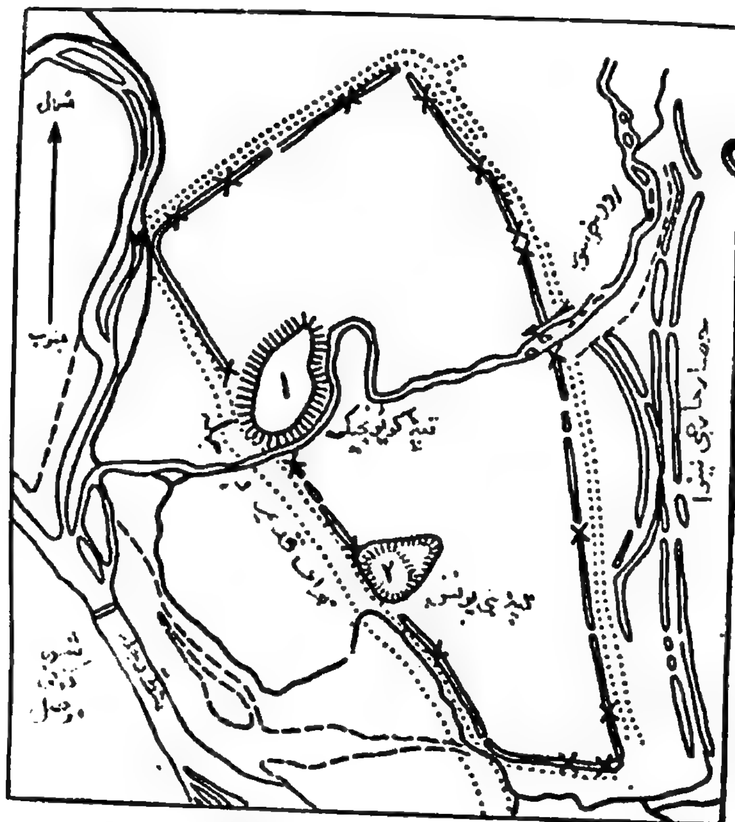


۵۲ـ منظرهٔ حصار آشور از طرف دجله. از روی قراین مکشوف طی حفریات و . آنددره رسم شده

ناقص مفهوم میشود، این بار بابلیان و مادیها اقدامات خویش را هم‌آهنگ ساخته بودند.[۳۶] ظاهراً لشکریان نابوپالاسار وجنگاوران کیاکسار دردرهٔ دیاله بهم‌رسیدند ویك جا ازرود رادان (آدم کنونی) در ملتقای آن رود ودجله گذشتند و بسوی‌حصار نینوا حرکت کردند. از ماه سمان تا آب (یعنی بتقریب از ژوئن تا اوت) سه نبرد در زیرحصار پایتخت‌آشور وقوع یافت.

سرانجام در ماه آب (متأسفانه تاریخ روز معین نیست) بر اثرحملهٔ سختی متحدان وارد نینوا شدند. جنگهای خیابانی آغاز شد. تمام منابع، باستثنای «تاریخ گد» ـ که چیزی در این مورد ازآن نمی‌توان استخراج کرد ـ دراین متفق‌الرأی‌میباشند که‌حمله‌به‌نینوا،بسبب‌طغیان‌آب ـ که‌بطورمصنوعی‌ایجاد کردند ـ و محتملاً حصار گلین شهر را خراب کرد، بموفقیت انجامید[۳۷]. درهمان روزی که دشمنان وارد نینوا شدند «سین شاریشکون ـ ساراك» پادشاه‌آشور خود را بمیان

شعله‌های آتش کاخ در حال اشتعال خویش افکند[۳۸]. «کتاب نائوم» (ناحوم) تصویر روشنی ازشهر نینوا را رسم میکند[۳۹] و به بهترین وجهی وقایع آن روزهای ماه اوت سال ۶۱۲ ق.م. را شرح می‌دهد و احساساتی را که اقوام اسیر آشور داشتند بیان می‌نماید.



بقایای حصار
مجاری قدیم رودها و نهرها
محل دروازه های قدیمی نینوا ×
مجاری کنونی رودها و نهرها
امرز طغیان
محل احتمالی شکست حصار که هنگام محاصره صورت گرفت
قلاعی که محل کاخها و معابد بوده ۱ و ۲

۵۳ ـ نقشهٔ ویرانه‌های نینوا. تیرك محل احتمالی شکست حصار راکه آب گرفته بودنشان میدهد

«خداوند دربارهٔ تو امرفرموده است که باردیگر ذریتی بنام تونخواهد بود وازخانهٔ خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر ترا خواهم ساخت زیراخوارشده‌ای. اینك بر کوهها پایهای مبشر که صلح وسلامت را ندا می کنند....

«سرجباران او[۴۰] سرخ شده ومردان جنگی بقرمزملبس و عرابه ها در روز

عرض میدرخشید و نیزه ها بحرکت در آمده‌اند[۴۱]. عرابه ها را دیوانه وار در خیابانها میرانند و در میدانها بهم میخورند. به مشعلها میمانند و چون برق میگذرند. او مبارزان خویش را بنام میخواند وآنان درحین راه رفتن میلغزند. بسوی حصار دژ می‌شتابند[۴۲] و منجنیق را حاضر میسازند[۴۳]. درهای نهرها گشوده می‌شود وکاخ راآب میشوید[۴۴]. عزم جزم شد: حصیب[۴۵] باسیری برده خواهد شد، بکوه رانده خواهد شد و کنیزانش چون فاختگان سینه زنان ناله و فغان خواهند کرد: «نینوا از زمان قدیم چون برکه‌ای راکد بود و حالا آبها بسرعت جاری است: صبر کنید! صبر کنید! ولی احدی متوجه نیست. نقره‌ها را نیز غارت کنید، طلاها را غارت کنید، اندوخته‌ها را پایانی نیست، پر از هرگونه کالای نفیس است!...

«وای بر شهر خون که تمامش از فریب و غارت مملو است و خوی ددی از آن دور نمیشود! صدای تازیانه و غژ وغژ چرخ عرابه‌ها وصدای سُمّ اسبان تازنده و عرابه های شتابنده؛ سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها برق میزنند و نیزه‌ها میدرخشد[۴۶]. هم اکنون کشته‌ها بسیار و تلهای جنازه پدید آمده. تن‌ها را پایان نیست و به تنهای کشتگان میخورند!

(این) بخاطر زنای فراوان زانیهٔ زیبائی است[۴۷] که اقوام را بسبب زنای خود و قبایل را بسبب سحر وجادوی خویش فروخت. یهوه صبایوت گوید اکنون برضد تو هستم![۴۸] و دامنت را میدرم و برهنگی تو را باقوام و پادشاهیها و رسوائی تو را بآنها نشان میدهم و نجاسات بر تو پاشیده ذلیلت خواهم کرد و رسوای جهانت خواهم ساخت...

«... از کجا تسلی‌بخشی برایت بیابم؟ مگر تو از فیف‌آمونیان[۴۹] بهتری... مگر نه اینست که آنان نیز راه تبعید و اسیری را پیش گرفتند و کودکانشان را

برسر هر کوچه مجروح میساختند و برسر بزرگانشان قرعه میکشیدند واعیانشان را بزنجیر بسته بودند ...

«تو نیز (مانند ایشان) بیهوده خواهی کوشید تا در برابر دشمنانت نیرو جستجو کنی!...

«قوم خود را ببین - جز زنان باقی نمانده‌اند! دروازه‌های کشورت بروی دشمنان گشاده شده، چفت وبستهایت طعمهٔ آتش گشته است. برای تحمل محاصره آب بیاور، استحکامات خود را استوار ساز، توی لجن برو، گل را پایکوب [50]، قالبهای آجر را مرمّت کن! همینجا آتش خواهدت سوزاند و شمشیر نابودت خواهد کرد مثل ملخ طعمهٔ خویش خواهد ساخت - گر چه مانند ملخان بیشمار باشی...

«ای پادشاه آشور شبانانت خفته‌اند و جنگاورانت غنوده‌اند و مردمت در کوهها پراکنده‌اند و کسی نیست که آنانرا گرد آورد .... هر که آوازهٔ (مصائب) تو را میشنود دستك میزند- زیرا کسی نیست که از شرّ دائم تو ایمن مانده باشد.»

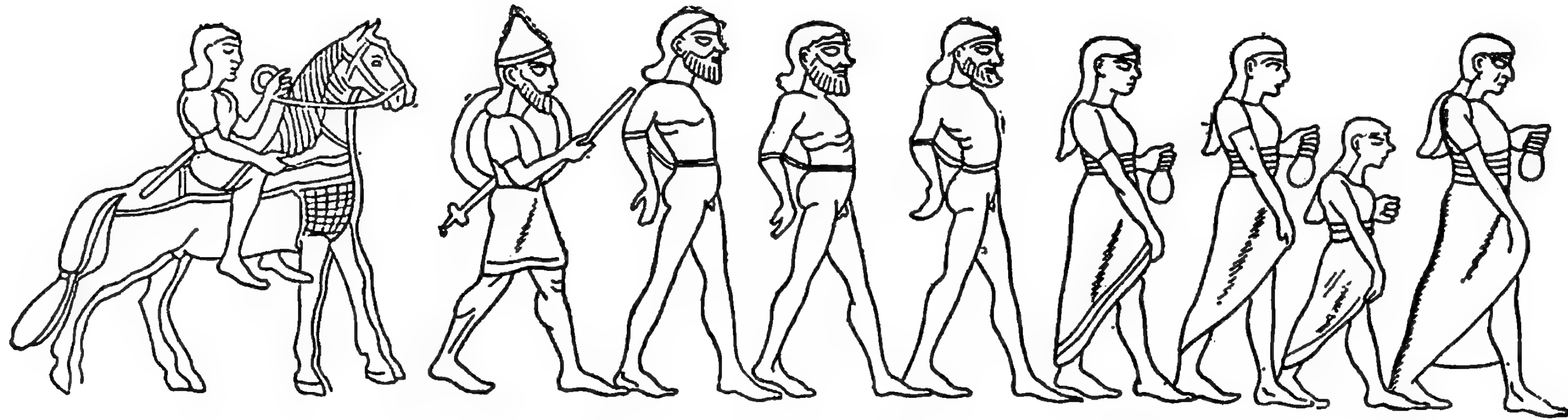
تصویری که مؤلف از «آشور» یا «نینوا» رسم میکند و قیاس سرنوشت ساکنان پایتخت آشور با آنچه از آشوریان بر فیوهای مصری ستم رسید - اینها لفّاظی صرف نیست: و شکی نیست که فاتحان نیز با ساکنان نینوا چنان کردند: هر که قادر بحمل سلاح بود کشته شد و دیگران‌را به‌بردگی بردند و دربارهٔ کسانی که سهم جنگاوران شده بودند پشك می‌انداختند. کودکانی را که نمیتوانستند زحمت راه را بر خود هموار کنند در جا میکشتند و زنان بزرگان را مجبور میکردند(برای تخفیف و رسوا کردن‌ایشان) با دامن دریده حرکت کرده به‌بردگی روند. آیا انتظار دیگری میرفت؟ خاصیت جنگهای دوران برده‌داری چنین بود و اقوامی که مدتی مدید در قید اسارت زندگی کرده بودند آرزو داشتند روزی

برسد و با ستمگران همان گونه رفتار کنند که خود از ایشان دیده بودند. مگر آشوریان هیزم انبار نکرده و آتش نیفروخته کودکان را نمیسوزاندند، مگر هرمهائی از زندگان نمیساختند، مگر کاخها و معبدهای خویش را با تصاویر برجستهٔ مردان و زنان اسیر و لخت با دامنهای دریده «مزیّن» نمیساختند[51]؟

آیا آشوریان حق داشتند رفتاری نوع پرورانه از کین خواهان توقع داشته باشند؟ با اینحال اطلاعات موجود نشان میدهد که رفتار مادیها و متّحدان ایشان با آشوریان مغلوب بمراتب ملایم‌تر و بهتر از روش پیشین آشوریان بود. «تاریخ گد» خاطر نشان میسازد که «بزرگان» یعنی اعیان و متشخّصان بیشتر در معرض کشتار قرار گرفتند. کتسیاس[52] میگوید که فاتحان آثار نینوا را از روی زمین محو کردند[53] و



۵٤ـ کشتار مغلوبان بدست آشوریان. از روی تصویر برجستهٔ «دروازهٔ بالاوات» سالامانسار سوم. قرن نهم ق. م.



۵۵ ـ بردن اسیران تحت‌الحفظ . از نقش برجستهٔ « دروازهٔ بالاوات » . سالاماناسار سوم قرن نهم ق . م .



۵۶ ـ بعنف کوچاندن ساکنان نقاطی‌که بدست آشوریان افتاده . از نقش برجسته‌ای در نینوا . قرن هفتم ق . م .

ثروتهای آن شهر را به اکباتان پایتخت ماد فرستادند . ولی ساکنان نینوا را در محل باقی گذاشته در دهکده‌های اطراف مسکن دادند .

شرحی که کتسیاس در بارهٔ سقوط آشور میدهد با اینکه از هرجهت عجیب وغریب است وبتخیلات واهی شبیداست وبا اینکه برروی هم گفته‌های مؤلف مزبور شایستهٔ اعتماد نیست ـ معهذا در این مورد ـ ظاهراً ـ زیاد از حقیقت دور نشده است : قوم آشور واقعاً معدوم نگشت . زندگی در آشور ویران شده ودیگر شهرها دوام داشت وقرنها بعد هم خدایان آشور را پرستش می کردند .

راست است که پس از اندك مدّتی زبان آرامی در قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد ـ ظاهراً ـ (که زبان اصلی مردم روستای آشور بود) جای لهجهٔ آشوری زبان اکدی را گرفت . بهرتقدیر مدارك موجود گواهی میدهند که مادیها قوم آشور وتوده های ستمدیدهٔ آنرا نابود نکردند وقصد نابودی ایشان را هم نداشتند واگر هم در طی جنگ با آشور اسیران فراوان گرفته به بردگی بردند ولی از برده ساختن تمام اهالی آشور سخنی در میان نبود وحال آنکه آشوریان در گذشته چنین می کردند . این را دو سبب بود : اولاً مادیها بیشتر نیروی خویش را ازمردم اقوامی که آشور باسارت درآورده بود اخذ می کردند وعامهٔ مردم آشور نیز ازلحاظ ترکیب اجتماعی ووضع معاش خویش بهیچوجه فرقی با ستمدیدگان سرزمین‌های مطیع آشور نداشتند[54] . و بخشی از ایشان را کسانی تشکیل میدادند که از اراضی تسخیر شده بآشور کوچانده شده بودند[55] . ثانیاً تکامل تولیدات بردهداری در خود خاك ماد در سطحی بود که نمیتوانست عدهٔ کثیری برده را جذب کند ـ گرچه این نکته نیز مسلّم است که گرفتن غنایم و اسیران فراوان از آشور قاعدةً می‌بایست اختلاف میزان مال و منال افراد را در ماد بسرعت افزایش دهد و موجب رونق تولیدات برده داری گردد . با اینحال بسیاری از کسانی که باسیری برده شده‌بودند ـ

و شاید اکثر آنان ـ برای کارهای تولیدی مورد استفاده قرار نگرفته بلکه در خانه‌های صاحبان خویش مشغول خدمت شده بامور خانه‌داری پرداختند[٥٦] .

و . ای . ل . چنین مینویسد : « در طی‌تاریخ بارها جنگهائی وقوع یافت که برغم تمام وحشتها وبیرحمیها ومصائب ورنجهائی که در هرجنگی‌غیر قابل اجتناب است ـ جنبهٔ ترقی‌خواهانه‌ای داشتند یعنی برای رشد وترقی بشر سودمند بودند و به تخریب مؤسساتی که مضرّ ویا ارتجاعی بودند (مثلاً سلطنت مطلقه یا رژیم رقیت روستائیان)[٥٧] ویا امحای وحشیانه‌ترین حکومتهای مستبدّهٔ اروپا ـ کومك کردند» . بی‌گمان‌تاآن لحظه جنگ مادیها ومتّحدان‌ایشان علیه « وحشیانه‌ترین حکومتهای مستبدّهٔ » جهان آن زمان یعنی امپراطوری‌آشور جنگی ترقی‌خواهانه بوده است ، گرچه علیه اساس برده‌داری متوجه نبوده است وحتّی بعد از سال ٦١٢ ق . م . نیز جنگ مزبور خصوصیات ترقی‌خواهانهٔ خود را حفظ کرد .

ولی جنبهٔ ترقیخواهانهٔ جنگ ازطرف مادیها بملاحظاتی چند دچار دشواری گشت . با وجود دموکرات منشی نسبی جامعهٔ ماد ـ این نکته مسلّم است که آن دولت براساس برده‌داری قرار داشت . از سوی دیگر ماد با بابل متحد شده بود و جنگی که بابلیان می کردند مسلّماً بیشتر بخاطر تقسیم ثروتها و غنایم بود و کمتر برای آزادی ونجات . زیرا در گذشته نیز بابل در کنار آشور در اینگونه جنگها شرکت می‌جست .

و . ای . ل . چنین مینویسد[٥٨] : « فرض کنید کسی که صدبرده دارد باشخص دیگری که ۲۰۰ برده دارد بخاطر تقسیم « عادلانه »تر بردگان جنگ کند .

بدیهی است که در چنین موردی استعمال مفهوم جنگ « دفاعی » ویا « دفاع از وطن » یك دروغ تاریخی خواهد بود . . . » برغم همهٔ این مراتب در این جنگ نقش ترقیخواهانهٔ ماد عامل اصلی بوده‌است واین خود از احساسات سرشار ومساعدی

که از طرف همهٔ ساکنان آسیای غربی نسبت به ویران کنندگان آشور ابراز شد مشهود است .

درواقع ، باحتمال قوی ، بسیاری از اقوام آسیای مقدّم و بخصوص آنهائیکه درمرزهای آشور مسکن داشتند مستقیماً بسود ماد درجنگ شرکت کردند . مثلاً ب . ب پیوطروسکی بارها بیك روایت جالبی که در میان مردم رواج داشت و دراثر موسی‌خورنی محفوظ مانده اشاره می کند . بطورکلی مؤلف مزبور شرح سقوط آشور را ازنویسندگان بعدی یونان اخذ کرده است ، که آنان نیز داستان کتسیاس را با تغییراتی‌نقل کرده‌اند . وبدین‌سبب چندان مورد وثوق نمی‌تواند باشد . ولی موسی خورنی در شرح غیر موثق مزبور (که قهرمان آن بجای کیاکسار شخصی بنام « وارباك » یا « آرباك » ـ بقول کتسیاس ـ می‌باشد) افسانه‌ای را گنجانده می گوید که یکی‌ازسران‌ارمنی‌بنام «پاروئیر»[1] فرزند سکایوردی[2] (که بمعنی« پسرسکائی» است) درتخریب آشور شرکت داشته است . بعضی‌ها گاهی کوشیده‌اند نام «پاروئیر» را با نام « پارتاتوآ » مربوط سازند و معتقدند که این داستان موسی خورنی از یك روایت ارمنی‌ریشه می گیرد و اثری ازیك سلاله (که شاید اصلاً اسکیت بوده) و درناحیه‌ای ارمنی‌نشین از مرز اورارتو و آشور وجود داشته ـ محفوظ مانده است (مثلاً در« شوبریا‌ـ آرما»[3] یعنی‌ساسون[4] کنونی‌ـ درمغرب دریاچهٔ وان) . ممکن است دسته‌های جنگی دیگر اقوام ـ مثلاً ماننائیان و اسکیتان وغیره نیز در سال ۶۱۲ ق . م . جزولشکریان‌پیروزمند مادبوده‌اند وبدین‌سبب‌پیروزی ماد رابظن‌قوی می‌توان پیروزی تمام اقوام وعامهٔ مردم آسیای مقدم برستمگران آشوری شمرد .

ضمناً تصرف ثروتهای کلانی که آشور در طی هزاران سال اندوخته بود از ادامهٔ عملیات جنگی در آن‌سال مانع شد . بیستم ایلول (تقریباً اوایل سپتامبر)

---

(۱) Paruir (۲) Skaiordi (۳) Šubria – arma (٤) Sasun

سال ۶۱۲ ق . م . کیاکسار به ماد باز گشت . نابوپالاسار در ویرانه‌های نینوا ماند و لشکریان وی کماکان به دهکده ها و نقاط مسکونی آشور دستبرد می زدند و غارت می کردند .

ولی جنگ پایان نیافته بود . قسمتهائی از لشکر آشور بسر کردگی «آشورو بالیت»(۱) (ظاهراً برادر کوچك آشور باناپال[59] وعمّ ساراك) توانستند هنگام حمله به نینوا از آن شهر خارج شوند . آشوروبالیت درحرّان که در آن زمان بزرگترین شهر شمالی بین النهرین بود پنهان شد . شهرمزبور ازشاهان آشور حق خود مختاری کسب کرده بود[60] وظاهراً بدین سبب طرفدار آشور بود . آشوروبالّیت درزمان حیات آشور باناپال برادرخویش ، کاهن خدای « سین » حرّانی[61] بود ــ خدائی که در سوریه و بین النهرین بسیار محترمش می‌داشتند ــ و بدین سبب روابط استواری با آن شهر داشت . وی درپائیز سال ۶۱۲ ق . م . درحرّان بتخت پادشاهی آشور جلوس کرد . و در آنجا بقایای لشکریان آشور و دسته‌های متحدانی که بسببی از مادیها و بابلیان انتظار خیری نداشتند و می‌خواستند مبارزه را ادامه دهند و موجودیت پادشاهی آشور را ــ حتی دربخشی ازخاك پیشین آن هم شده ــ حفظ کنند بدور آشور وبالیت دوم گردآمدند . امید اصلی ایشان بمصروفرعون « نخو » ــ ی دوم بود . اورارتو که اسکیتان ضعیفش کرده بودند وازخطرماد بیمناك بود نیز ــ بنظر میرسد ــ اتحاد با آشور راحفظ کرد : باور کردن این حقیقت که شکست آشوریان واقعاً قطعی وجبران ناپذیر باشد برای همه دشوار بود .

وقایع سال ۶۱۱ ق . م . برای ما روشن نیست . « تاریخ گد » در بارهٔ اقدامات کیاکسار خاموش است . شاید مادیها سر گرم تحکیم پشت جبههٔ خود بوده مثلاً میخواستند پادشاهی اسکیت را تحت انقیاد درآورند والخ . معلوم نیست که در آن

---

(۱) Aššuruballit

زمان نیروهای بابلیان به چه کار مشغول بودند ـ متن «تاریخ» مزبور آنجا که مربوط باین قسمت است سخت ضایع شده و آسیب دیده است .

درسال ۶۱۰ ق . م . عملیات جنگی تابستانی نـابوپلاسار مصروف استقرار آرامش درایالات اصلی آشور گشته . درماه اکتبر ونوامبر مادیها به لشکریان بابل پیوستند[۶۲] وارتش متّحد بسوی حرّان حرکت کرد . آشور وبالیت دوم و لشکریـان مصری که ازوی پشتیبانی می کردند[۶۳] بمحض نزدیك شدن ارتش متّحد ، حرّان را ترك گفتند ودرآنسوی فرات ـ ظاهراً ـ به دژ کارکمیش[(۱)] پناه بردند . حرّان بـآسانی مسخّر گشت ونابوپلاسار چنانکه بنظر میرسد ـ وسواس مذهبی را بسوئی افکند ودرآن شهرمقدّس مردم سوریه وبین‌النهرین غنایم فراوان بدست آورد و پس ازآن نیروی اصلی مادیها بمیهن خویش بازگشت .

اگرمطالب قسمت آسیب دیدهٔ «تاریخ گد» رادرست فهمیده باشیم ـ درحرّان فقط بابلیان بگرفتن غنایم پرداختند . واین نشان میدهد که خود شهرحران نصیب مادیها شد . زیرا درشرق بـاستان ازعهد هیتیان ترتیب تقسیم غنایم میان دو متّحد چنین بود : یعنی یك طرف اسیران واموال منقول را تصرّف میکرد و متّحد دیگر شهر وحصاروزمین را . درزمان آشوریان نیز ـ ظاهراً ـ بهنگام جنگ بـا اورارتو چنین موافقتی میان آشور ومانئا حاصل شده بود . ودرعهد آسارخـادون نیز توافق مشابهی میان آشور وتیر (صور) صورت گرفت : باین معنی که چنانچه کشتی دشمن را تصرّف میکردند ؛ کشتی ازآن صور ومحمولات آن مال آشوربود . اینکه هنگام تقسیم امپراطوری آشور ، حرّان نصیب ماد شد ، ازنوشته‌های «نابوئید» پادشاه بابل (که بعد ازاو سخن خواهد رفت) نیز مشهود است .

گمان میرود که عملیات جنگی بلاانقطاع تـابهارسال ۶۰۹ ق . م . دوام داشته

(۱) karkemiš

است . زیرا سپس تاریخ از وقایع ماه دوعوز (ژوئن وژوییه) سال ۶۰۹ ق . م . صحبت میدارد و کلمات مرسوم پیشین را : «در سال هفدهم (نابوپالاسار پـادشاه) . . . وقوع یافت » ذکر نمی کنند . این فورمولها مبیّن آن بوده که وقایع سال نو بـا عملیات جنگی مشروح ـ آغاز می گردیده . علی‌الظاهر وقایع پیشین از حدود سال شانزدهم سلطنت پادشاه مذکور تجاوز کرده درسال بعد یعنی هفدهم(۶۰۹) نیزدوام‌داشته‌است .

آشورو بالّیت دوم درژوئن وژوییه نیروی امدادی کلانی‌دریافت کردولشکریان فرعون «نخو» بیاری وی شتافتندوعلیه حرّان حملهٔ متقابلی را آغاز کرده ،آشوریان ومصریان پادگانهای کوچك بابلی را ازپای درآورده حرّان رامحاصره کردند . ولی درماه سپتامبر نیروهای اصلی نابوپالاسار بهٔ کومك‌بابلیان محصور درحرّان‌رسیدند . آشورو بالّیت ظاهراً کوشید تابه اورارتو مستظهر گردد ـ زیرا که میدان‌نبرداز زیر حصار حرّان بخاك ایالت « ایسال» که در شمال حرّان است منتقل شد . ازآنجـا راه به گردنه‌های اورارتو ـ ازطریق بخش غربی « تاور » ارمنستان کشوده بود . ولی در همان اوان مادیها ضربهٔ قاطعی به اورارتو وارد آوردند وظاهراً به «توشپا» تختگاه آن کشور که در کنار دریـاچهٔ وان بود[۶۴] رسیدند و دولت اورارتو را مطیع خویش ساختند . اقدامات بعدی‌آشوریان معلوم نیست . حدس غالب بر این است کـه در « کومّاگن»[(۱)] ازفرات گذشتند وبه استحکامات حصین «کارکمیش» پناه بردند .

آنچه ازجدول « تاریخ گد » باقی‌مانده دراینجا قطع میشود و اطلاعات مـا دربارهٔ وقایع بعد مبهم است .

درمغرب فرات ابتکار عمل‌بالقطع بدست مصریان افتادوایشان مدّعی‌حاکمیت برسراسر سوریه وفلسطین بودند . لشکریان آشور بعدهٔ معدودی محدود شد وقلعهٔ کارکمیش به تکیه گاه مصر برشط فرات مبدّل گشت . از آنجائیکه قلعهٔ مزبور بر

---

(۱) kommagen

مهمترین گذرگاه آن شط وجاده‌های کاروان روئی که به سوریه و بین‌النهرین منتهی میشد مسلّط بود ، بابلیان ومادیها نمیتوانستند اجازه دهند کـه چنین دژ بزرگ و فوق‌العاده نیرومندی دردست دشمنان ایشان باشد .

مقارن آن زمان تقسیم میراث آشور میان ماد وبابل انجام شده ویالااقل در نظر گرفته شده بود وکارکمیش سهم بابل شد . بدین سبب گمان میرود که مادیها درنبردهای بعدی که بامصریان درگرفت شرکت نکردند ویااینکه نیروهای اصلی ایشان وارد عرصهٔ پیکار نشدند . در سال ۶۰۵ ق . م . لشکریان بابل بفرمـاندهی شاهزاده نابوخودونوسو (بخت‌النصر) کارکمیش را محاصره کردند و سپس بحمله مسخّر ساختند . مصریان رانده شدند وبابلیان بدون اینکه با دشواری مهمّی روبرو شوند سوریه وفلسطین را متصرّف گشتند[۶۵] . عمر بقایای امپراطوری آشور نیز باین طریق پایان یافت . نابوپالاسار درهمان سال درگذشت . امّا کیاکسار... فعالیّت وی باوجود کهولت هنوز پایان نیافته بود .

۴ - ماد پس ازتقسیم امپراطوری آشور

درطی سالهای ۶۱۰ تا ۵۹۰ ق . م . پادشاهی ماد نه‌تنها امپراطوری آشور را ازپای درآورد بلکه پادشاهیهایماننا واسکیت واورارتو رانیزمطیع‌خویش ساخت . این خود موفقیت عظیمی‌بود که ازلحاظ اهمّیت‌فقط اندکی‌ازغلبه‌برآشور و امحای آن کوچکتر بشمار میرفت . چنانکه دربالاگفتیم‌ازمراحل گوناگون موفقیت‌اخیر وانقیاد پادشاهیهای مزبور وجریان‌آن اطلاعی نداریم . معهذا این نکته را میتوان مسلّم‌شمرد که ماننادرفاصلهٔ سالهای ۶۱۵ و۶۱۰ ق . م . (قبل‌ازلشکرکشی کیاکسار به اورارتو) وباحتمال قوی حتّی در ۶۱۵ ق . م . مطیع گشت . واورارتودرطی‌مدّتی - که از ۶۰۹ ق . م . آغازمی‌شود تحت‌اطاعت درآمد وپادشاهی اسکیت- که‌نخستین ضربه هنگام خروج کیاکسار ازتحت فرمان‌آن دولت بدان‌وارد آمده بود(۶۲۵؟)-

شاید در ۶۱۳ یا۶۱۲ مطیع شده باشد وشایدهم بعدازسال۶۰۹ بزیرفرمان‌درآمده .

درسال۵۹۳ ق . م . ـ یك منبع شرق‌باستان ازاین سه‌پادشاهی‌ـبرای‌آخرین بار ـ یاد می کند وآنهارا تابع ماد ولی خود مختار میشمارد[۶۶] . ولی چیزی نگذشت که بموجودیت نیمه مستقل آنها پایان داده شد . تعیین تاریخ این واقعه برای ما دشوار است . ولی درهرصورت در منبعی که هرودوت اطلاعات مربوط بسازمان امپراطوری داریوش اوّل را ازآن مأخوذ داشته (۴۸۶ ـ ۵۲۲ ق . م . ـ این منبع محتملاً هکاتی میلتی میباشد) « اورتو کوریبانتی» ـ ها (تیزخودان ـ یعنی‌ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت) جزو ساتراپ نشین ماد قلمداد شده‌اند . ودراسنادساختمانی داریوش در شوش[۶۷] ظاهراً مانّائیان نیز مادی خوانده شده‌اند ـ و در آن تاریخ با مادیها ممزوج شده بودند[۶۸] . از اینجا با اطمینان خاطر میتوان استنتاج کرد که پادشاهی‌اسکیت ومانّنا جزو لایتجزای سرزمینی که ماد نام داشت و در ۵۵۰ قبل از میلاد بدست هخامنشیان افتاد ـ بوده‌اند . ولی‌میتوان گفت که الحاق مانّناوپادشاهی اسکیت به دولت ماد بسیارزودتر ازآن‌تاریخ یعنی درحدود سال ۵۹۰ ق . م . صورت گرفت . درواقع ممکن نبود کیاکسار با داشتن پادشاهیهای نیمه مطیع درپشت سر خویش درآسیای صغیر بجنگ پردازد و چنین تصوری دشواراست . ظاهراً هرودوت نیزبطور غیرمستقیم باین‌نکته اشاره می کند .

وی میگوید (I، ۷۳) « عدهٔ کثیری ازاسکیتهای صحرانشین براثرجنگهای خانگی بسرزمین مادآمد . درآن زمان کیاکسار (فرزند) فرائورت (فرزند) دیوك برمادیها سلطنت میکرد . وی نخست اسکیتهاراکه حمایت او را خواستار بودند نیك‌پذیرفت وحتی‌ایشان‌را ارج نهاد وپسرکان رابرای‌آموختن زبان وفن‌تیراندازی ازکمان بایشان سپرد . » آنگاه کیاکسار تصادفاً پیشوایان‌اسکیت را رنجاند وآنها از او انتقام گرفتند و بجای گوشت شکار گوشت یکی از جوانانی راکه نزدشان هنر

می‌آموختند باو دادند و بعد « باعجله بنزد «آلیات » (پسر) سادیات به سارد رفتند» .
پادشاهان لیدی واز آن‌جمله آلیات (تقریباً از ۶۱۷ تا ۵۶۱ ق . م .) از دیر بازی با اسکیتان روابط‌دوستانه داشتندزیرا که دشمن کیمریان‌بودند . مثلاً آلیات ، بگفتهٔ هرودوت ، (I ، ۱۶) « کیمریان را از (غرب)آسیای صغیر بیرون راند » . بدین سبب چون کیاکسار تسلیم اسکیتان را از وی خواست ، امتناع ورزید وپس از آن جنگ میان ماد ولیدی‌آغاز شد وبیش‌ازپنج سال طول کشید .

مفهوم این گفتهٔ هرودوت را دربارهٔ اسکیتها چگونه باید تلقی کرد ؟ بدیهی است که این‌واقعه پس‌از آزادی ماد از تحت حاکمیت اسکیت وقوع یافته . البته بیان مفهوم دقیق این گفتهٔ هرودوت ازروی‌یقین دشوار است ولی‌تعبیرزیررا میتوان محتمل دانست : پس‌ازسال ۶۲۵ ق . م . بخش اصلی‌اسکیتان ـ بظنّ‌غالب ـ چنانکه در فصل پیشین گفته شد ازقفقاز به ناحیهٔ کرانهٔ دریای سیاه هجرت کرد . ولی‌بخشی ازآنان نیز براثراختلافات داخلی درقفقاز باقی ماند و داوطلبانه از کیاکساراطاعت کرد . (محتملاً نه‌ازآغاز امر بلکه بعداز انضمامماننا بدامپراطوری ماد درفاصلهٔ ۶۱۵ و۶۱۰ ق . م . ـ مثلاً در ۶۱۱ ـ یعنی‌مدتی، که لشکرکشی ماد بآشور در آن صورت نگرفت) . سپس بعد از سال ۵۹۳ ق . م . نزاعی میان پیشوایان اسکیت و کیاکسار درگرفت که سرانجام منجر بامحای کامل « پادشاهی‌اسکیت » (که تابع ماد بود) وجنگ لیدی‌وماد ـ ۵۹۰ـ۵۸۵ق . م . گشت .

شاید تقریباً درهمان اوقات ماننا نیز بطورقطع بپادشاهی ماد محلق‌شده‌باشد . ومحتملاً همین‌سرنوشت نصیب اورارتو نیز گشت . اگر تاریخ تخریب «تیش‌بائینی»[1] (کارمیربلور)صحیح ودرآغازقرن‌ششم‌قبل‌ازمیلادباشد(خود،ب . ب . پیوطروسکی[69] که ادارهٔ حفریات را بعهده داشت‌نیز طرفدار این‌نظراست) مرکزمزبور (اورارتوی

(۱) Teišebaini

قفقاز) باحتمال قوی در دورهٔ جنگهائی که درشمال آسیای مقدم در گیر بود ـ یعنی درفاصلهٔ سالهای ۵۹۳ و ۵۹۰ ق . م . بدست مادیها ویران گردید . احتمال ضعیف تری میرود که تیش بائینی را اسکیتها در طی منازعهٔ اخیری که با مادیها داشته‌اند چون متعلق باورارتو ـ متحد ماد ـ بوده خراب کرده باشند . بهرتقدیر دربارهٔ اینکه زمانی اسکیتها شهر مزبور را مسخر ساخته باشند حتی یك گواه هم دردست نیست و باحتمال قوی آنان فاقد وسایل فنی محاصره بوده‌اند [۷۰] .

کزنفون در « کورش‌نامه » ارمنستان را درقرن ششم قبل از میلاد (پادشاهئی که حدود آن با اورارتو منطبق بوده ولی نه از حیث نام) دولتی تابع ماد ولی خود مختار مینامد . با اینکه عادةً گفته‌های کزنفون در « کورش‌نامه » محل وثوق نیست ولی دراین‌مورد ـ ظاهراً ـ سخنان اورا روایت حماسی ارمنی ـ که موسی خورنی نقل کرده ـ تأیید می‌نماید و تا اندازه‌ای می‌توان بدان اعتماد نمود . ممکن است که تحت حمایت عالیهٔ ماد بجای اورارتو پادشاهی جدید ارمنی تأسیس گشته بوده . بار دیگر از این مقوله سخن خواهیم گفت .

این نکته مسلم است که پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق. م. درسرزمینهای میان دریای سیاه ودریای کاسپی (خزر) دورهٔ دگرگونیهای مهم سیاسی وشاید نژادی و قبیله‌ای و تجدید گروه بندی نیروهائی که له و یا علیه ماد وارد عرصهٔ کارزار میشده‌اند ، بوده است . مانناثیان واسکیتان واورارتوئیان وارمنیان وبقایای هوریان ونیاکان ایبریان و ساکنان آسیای صغیر و غیره بااین تغییرات کشانیده شده بودند . عجالةً ما ازجریان این وقایع بکلی بی‌اطلاعیم وفرجام آن وقایع جنگ ماد و لیدی (۵۸۵ ـ ۵۹۰ ق . م .) بوده .

پیش از آن جنگ وپس ازتقسیم میراث آشور روابط میان بابل وماد مدتی وخیم بود . وچنانکه از سخنان ارمیای نبی در ۵۹۳ ق . م . برمی‌آید [۷۱] اقوامی که تحت

انقیاد بابل در آمده بودند از این نزاع امیدها داشتند. وی در این دوره از ماد و پادشاهیهای تابع آن یاد کرده می گوید:

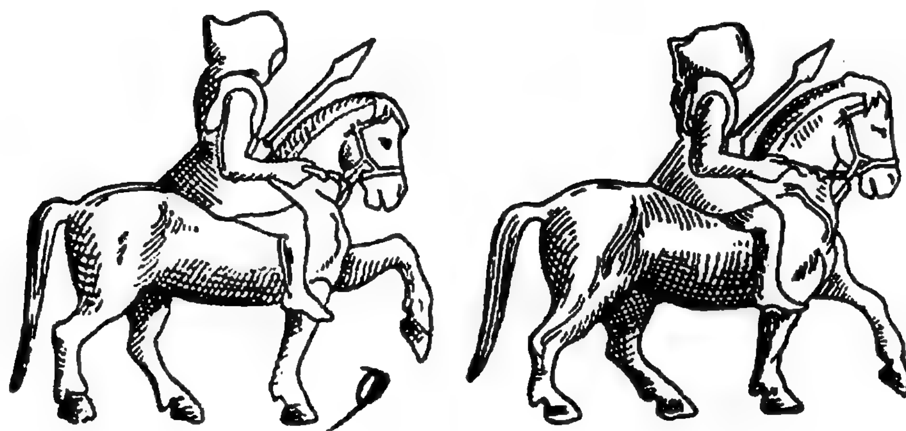
«خداوند می گوید[۷۲] من تمام اقوام بزرگ کشورشمالی را علیه بابل برانگیخته برپا خواهم داشت. (آنان) در کنار آن صف آرائی خواهند کرد و آن مسخر ایشان خواهد گشت. آنها جنگاوران آزموده‌ای هستند و تیرهایشان بیهوده هدر نمیرود[۷۳]. کلده اسیر خواهد شد و آنانکه ایشان را اسیر کنند سیر خواهند شد.

«قومی ازسمت شمال می‌آید، مردمان بسیارند و پادشاهان بسیار از اکناف زمین برخاسته‌اند. کمان وزوبین (کیدون Kidun) دارند، بی‌رحمند ــ رأفت نخواهند داشت. صدایشان مانند دریا خروشان است، براسبان میتازند، مانند تن‌واحدند، درجنگ برضد تو، ای دختر بابل! پادشاه بابل آوازهٔ ایشان شنید ودستانش سست گردید، وغم اورا فرو گرفت ومانند زنی که میزاید برخود می‌پیچید....

«علمها را برزمین برافرازید. میان اقوام کرناها را بصدا درآورید! علیه‌او (علیه بابل) امتها را آماده کنید[۷٤]، پادشاهیهای اورارتو و مانناواسکیت (اشکناز)[۷۵] را براو بشورانید، سران علیه او منصوب نمائید[۷۶] و اسبان را چون ملخان آماده بجنگ برانگیزید. قومها راعلیه اوآماده کنید، شاهان ماد ورئیسان ایالات آنرا[۷۷] وتمام حکام وجانشینان آنرا و سراسر سرزمین آن‌را[۷۸].» این سخنان بیهوده و بی‌پایه نبوده. درآن‌زمان واقعاً دربابل از نقشه های ماد سخت نگران‌بودند. درهمان زمان نابوخودونوسور دوم (بخت‌النصر) باعجله بدوربابل استحکامات وحصارحصین کشید. استحکاماتی که جهان‌تا آن‌دوران بخودندیده بود و در سراسر بابلستان «دیوارمادی» برپا داشت[۷۹].

درواقع هر دو امپراطوری بزرگ پس‌ازآنکه خاك آشور را میان خود تقسیم کردند برقابت با یکدیگربرخاستند. وتصادم بین‌آنان ــ دیر یا زود امری احتراز

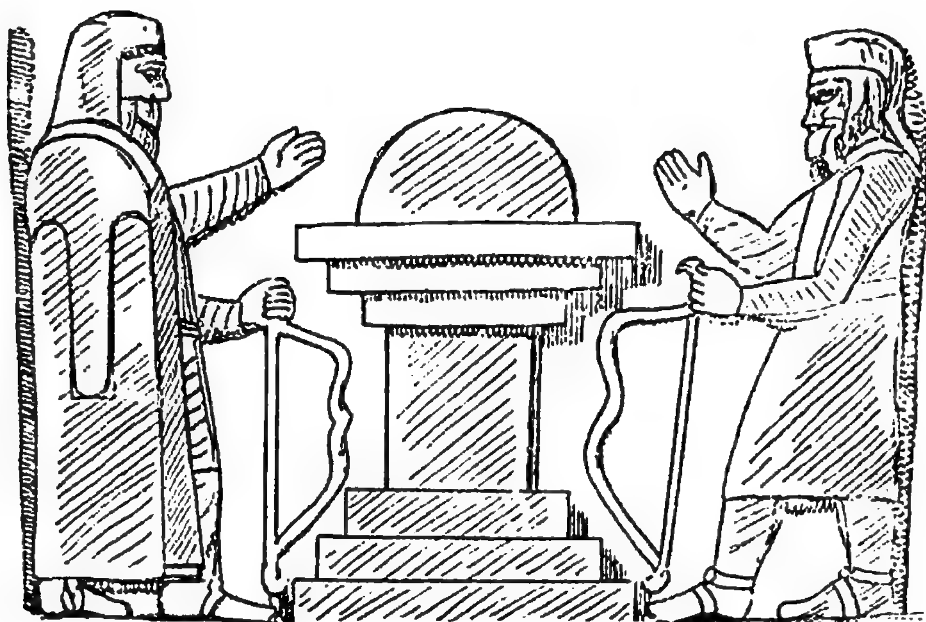
ناپذیر شمرده میشد . با این حال امیدهائی که برخی از مناقشهٔ ماد و بابل داشتند ممکن نبود بآن زودی برآورده شود . ماد بیش از حد بوقایع شمال و سپس آسیای صغیر سرگرم بود .



۵۷ـ سواران لیدی . ازنقش برجستهٔ «بین تپه» . قرن ششم (؟) ق . م .

بیاد داریم که تا دههٔ هفتم قرن هفتم در آسیای صغیر فریجیه دولتی بود که نقش رهبری را ایفا می کرده و در شرق آن شبه جزیره پادشاهیهای کوچك بسیار وجود داشت که « تابال » ـ در جبال تاور ـ از جملهٔ آنان مهمتر بوده . فریجیه را کیمّریان ویران کرده بودند و اکثر ایالات شرقی آسیای صغیر (باستثنای جنوبی ترین ایالات مزبور) ـ ظاهراً در عهد روسا ـ ی دوم توسط اورارتو مسخر گشته بوده . اما راجع به جنوب شرقی آسیای صغیر ... درپایان قرن هفتم ویا آغاز قرن ششم قبل از میلاد در آنجا دولت نسبةً مهم کیلیکیه ـ که جانشین تابال شمرده میشد ـ تأسیس گشته بود (بزبان آشوری « خیلا کّو » : در آغاز ، ناحیهٔ « کیلیکیهٔ خشن » را در جنوب قیصریهٔ کنونی چنین می‌خواندند)[۸۰] . در کشور مزبور پادشاهانی که بلقب یا نام عشیرتی « سیه نسی » (بیونانی : «سوئه نسیس» Suennesis) ملقب بودند ، حکومت می کردند . این دولت تا آغاز قرن ششم قبل ازمیلاد برپا بود (بعدها همچون پادشاهی مطیع هخامنشیان وجود داشت .)

« یز کی‌ئیل » (حزقیال نبی) نویسندهٔ آغاز قرن ششم[۸۱] از « توبال و مشك » (یعنی تابال وفریجیه) در ردیف مصرو آشور و ادوم (درجنوب ماوراء اردن وفلسطین کنونی) وشهرهای فنیقیه یادمی کند که در سالهای پرمخافت پیشین سقوط کردند. لیدی وارث و جانشین آنها بود و بدین سبب « یز کی‌ئیل » (حزقیال) شاه آنرا[۸۲] « گوگ(جوج) . شاهزاده ورئیس توبال و مشك » می‌خواند. ولی لیدی مدعی حاکمیت درتابال (کوههای تاور) بود وبه اراضی اورارتو دست یافت ودر آنجا میان منافع آن دولت ودولت ماد تصادم وقوع یافت . بدین سبب بود که آلیات پادشاه لیدی ازمتحدان خویش ـ یعنی اسکیتها ـ علیه ماد پشتیبانی می کرد و میان او و کیاکسار جنگ در گرفت . دراین مبارزه پیروزی گاهی نصیب این و زمانی نصیب آن می‌شد[۸۳] و بار ها چنین بنظر می رسید که لشکریان آسیای صغیر وارد آسیای مقدم خواهند شد . محتملاً پیش گوئی « یز کی‌ئیل » (حزقیال نبی) دربارهٔ « هجوم » به فلسطین مربوط



۵۸ـ نقش برجسته برمقبرهٔ صخرهٔ «قزکاپان» . رسم گرته‌وار . شکل راست قربانی دهنده محتملاکیاکساراست

بآن زمان است . وی مناظری را مینماید که از هجوم اسکیتها در قرن هفتم

الهام گرفته و نشان می‌دهد که متصرفات لیدی موقتاً تا بخش علیای فرات بسط یافته بوده[۸۴].

این حل دادها به دفع لشکریان آلیات و عقب نشاندن آنان بسوی مغرب توفیق یافتند. معهذا چون جنگاوران ماد از نبردهای توان فرسای سال‌های اخیر خسته شده بودند. پیروزی قطعی کسب نکردند وچون در ۲۸ مه سال ۵۸۵ ق.م. هنگام پیکار با لیدیان خورشید گرفت[۸۵] طرفین موافقت کردند که حادثهٔ مذکور علامت و اشاره‌ای از عالم بالاست که باید صلح کنند. عهد صلح بوساطت بابل و کیلیکیه منعقد شد و مرز میان لیدی وامپراطوری ماد درامتداد رود کالیس (قزل ایرماك کنونی) معین‌شد. این‌پیمان با ازدواج آستیاك پسر کیا کسار وآریانیا دختر آلیات استوارتر گردید واجرای رسوم‌برادری واختلاط خون آنرا مسجل‌ساخت[۸۶]. ممکن است که پیمان صلح توسط خود کیا کسار (چنانکه از گفتهٔ هرودوت بر می‌آید) منعقدنگشته‌بلکه بوسیلهٔ پسراو آستیاك (همچنانکه اسکیل [اشیل] حدس زده‌است)[۸۷] بسته شده‌باشد. کیا کسارحدود امپراطوری ماد را تاآنجائی که هیچگاه از آن تجاوز نشد ـ بسط داد و در همان سال بدرود زندگی گفت.

فصل پنجم

جامعه و دولت امپراطوری ماد

۱- جامعه

مسلماً ماننای پیشین (آذربایجان ایران) مرکز اقتصادی و فرهنگی امپراطوری ماد بود. این ناحیه (اگر بین‌النهرین شمالی را که مطیع و خراب و فقیر شده بود و بعضی از نواحی ارمنستان را که جزو سرزمین خاص ماد نبود بشمار نیاوریم) از دیگر نواحی از لحاظ اقتصادی پررونق‌تر بود و در آن ثروتمندترین کشتزارها و تاکستانها و بیشه‌ها وجود داشت.[۱]

برای درك خصوصیات و سازمان دولت ماد لازم است نخست با ساختمان اجتماعی جامعهٔ ماد آشنا شویم و ویژگیهای آنرا بفهمیم. متأسفانه هیچ مدرکی که مارا دراین زمینه مستقیماً هدایت کند در دست نیست و ناگزیریم باسنادی که بطورغیر مستقیم حاوی اشاراتی بموضوع هستند متوسل شویم و از اطلاعات ادوار بعد و همچنین نکته‌های پراکنده‌ای که در آثار نویسندگان عهد عتیق وجود دارد استفاده کنیم. ولی حتی اینگونه مطالب بعدی نیز اندك وناچیز است وعجالةً چنانکه بایدوشاید مورد بررسی قرار نگرفته.

کتیبهٔ داریوش اول در بهیستون (پایان قرن ششم ق . م .) نشان میدهد که ترکیب جامعهٔ ماد مشابهت بسیار با ترکیب جامعه پارس داشته است . بخصوص درماد نیز - چون پارس - «کار « Kāra یا « مردم - لشکری » یعنی تودهٔ مسلح افراد آزاد اهالی وجود داشته است که در سازمان اجتماعی عامل بسیار مهمی بشمار میرفته . شکی نیست که نه تنها سازمان دولتی بلکه ساختمان اجتماعی پارس نیز تحت نفوذ وتأثیر شدید نظامات مادی بوده . قرابت نظامات دوران ماد ونظاماتی که بعدها درپارس برقرارشد از مشابهت اسناد اقتصادئی که مربوط به قرن ششم قبل از میلاد بوده ودرشوش یافت شده[۲] (مربوط به ماد ویا آغازکار هخامنشیان) با مدارکی که دراستخر کشف گردیده ومربوط به‌نیمهٔ اول قرن پنجم ق . م . می‌باشد - پیداست . بدین سبب مدارك اخیرالذکر- که بتازگی توسط کامرون[۳] منتشر شده و « و . ا . تیورین »[(۱)] به تجزیه و تحلیل مقدماتی آنها پرداخته - می‌توانند تا حدی وضع جامعهٔ ماد را درنظرما مجسم سازند .[٤]

متأسفانه اسناد خزانهٔ استخر بزبان عیلامی که درفارس (و شایدهم درماد ؟) مکاتبات تجاری بآن زبان صورت می گرفته - نوشته شده است وماهنوز از تفهم کامل متون عیلامی بسیار دوریم . معهذا هم اکنون می‌توان یك سلسله استنتاجات مهم از اسناد مزبور بعمل آورد .

و . ا . تیورین که به تجزیه وتحلیل جزئیات اسناد منتشرشده توسط کامرون پرداخته ، به نتایج زیر رسیده است . اسناد مزبور مربوط به پرداخت وجه و یا مواجب دسته‌های گوناگون کارکنان می‌باشد که به نام مشترك « کورتش Kurtaš » خوانده شده اند . بیشتر آنان کارگران ساختمان بوده اند که بنام « کورتش کپنوشکی . پ[(۲)] » (کارکنان (دستگاه اقتصادی) سلطنتی) و « کورتش مرّی . پ »

---

(۱) V . o . tyurin (۲) kurtaš kapnuški

(کارکنان متخصص[۵] ؟) خوانده شده ویا اینکه حرفه وتخصص آنان مشخص گردیده است (مثل سنگ تراشان ، درودگران ، مسگران وغیره) . اینان بکارهای ساختمانی پایتخت هخامنشیان مشغول بوده‌اند و به دسته‌های بزرگ (ازصد تاهزار نفر) تقسیم شده وغالباً تقسیمات ایشان تجدید میشده وتغییراتی در آن میداده‌اند واز یك کارگاه بکارگاه دیگرشان منتقل می کرده‌اند . در ردیف اینان از کورتشهائی نیز نام برده شده که درخارج از استخر ـ در محل معینی ـ کار می کرده‌اند و گاه و بیگاه برای انجام کاری به‌استخر منتقل میشده‌اند والخ . درمیان اینان شبانان وصاحبان پیشه‌های گوناگون وجود داشتند .

کورتشان مرد وزن و کودکان ـ دختر وپسر ـ مشخص بودند . « پوهوپتی‌مانیش Puhu Patimaniš » یا « جوانان خانه » (خانه شاگردان) جدا بودند . در پرداخت مواجب کورتش Kurtaš پول نقره مأخذ قرار میگرفت ، ولی بیشتر جنس (شراب و گوسفند) تحویل ایشان میشد ولی این‌مواجب جنسی صورت جیرهٔ غذائی نداشت بلکه شکلی‌ازپرداخت پولی‌ونقدی‌بود . ظاهراً گیرنده میبایستی اجناس دریافتی را بعد بفروشد. میزان مواجب ماهانه از ٤ تا ٦٠ دانگ یا ازنیم تا ٨ سیکل نقرهٔ بابلی (یا بیشتر) بوده است[٦] .

محتملاً کورتش مرّی . پ kurtaš marri.p ودیگر اصناف کورتش kurtaš تمام سال در دستگاه‌اقتصادی سلطنتی‌کار می کردند . در هرحال یکدسته ماههای متوالی بدون آنکه افراد آن تغییر کنند مشغول‌کار بوده . بگفته « و . ا . تیورین » (درهر موردی که تشخیص ترکیب دسته هـای کورتش kurtaš از لحـاظ سن و جنسیت مقدوربوده) عدهٔ زنان تقریباً دوبرابر مردان بوده است . معهذا بعضی از دسته‌های تخصصی کورتش kurtaš ظاهراً فقط از مردان مرکب بوده‌اند .

و . ا . تیورین پس‌از تجزیه و تحلیل اسناد باین نتیجهٔ کلی رسیده است که

کورتشها kurtaš برده نبوده بلکه افراد آزاد جماعت پارسی‌بوده‌اند که در دستگاه اقتصادی سلطنتی ازایشان بهره برداری میشده . وی برای اثبات این‌استنتاج کلی‌هم از رقم وعدد وهم ازمدارك لغوی و اشتقاق واژه‌ها (که بعدازآن سخن‌خواهیم گفت) استفاده می کند .

چون در برابر هرمرد کورتش kurtaš دو زن وجود داشته ، و . اُ . تیورین چنین نتیجه میگیرد که نیمی از مردان پارس (پرسید) رفته بودند و سبب غیبت ایشان جز خدمت نظام چیز دیگری نمی‌توانست باشد[۷] . بنابراین کورتش ها اعضای خانواده‌های منتسب به جماعات آزاد وساحشور پارسی‌بودند (یعنی‌اعضای‌کار kāra) . ولی با اینحال شاه ازایشان در سراسر سال بعنوان مزدور و یا برده بهره می کشیده . ولی یکی‌از مقدمات اصلی استنتاج و . اُ . تیورین ـ آنجا که میگوید عدهٔ زنان کورتش دوبرابر مردان بوده ـ درست‌نیست واین خود درنتیجهٔ کلّی که از تجزیه و تحلیل اسناد اخذ کرده مؤثر است .

و . اُ . تیورین[۸] کسور ارقام موجود را بدور ریخته و سرانجام در مورد عدهٔ مردان وزنان و کودکان (دختروپسر) به نسبت ۲ : ۱ : ۱ : ۱ می‌رسد . چنانچه عدهٔ بزرگ سالان و خرد سالان را جمع کنیم نسبت مردان بزنان برابر با ۳ : ۲ خواهد شد . ضمناً تذکر این نکته لازم است که و . اُ . تیورین در حذف کسور ارقام دقت لازم مرعی‌نمی‌دارد . ارقام واقعئی که وی در دست داشته بقرارزیراست :

۱۰۰ : ۱۸۳ : ۸۵ : ۷۷ (کورتش کپنوشکی . پ)

۱۰۰ . ۴۰۰ : ۱۳۱ : ۱۳۲ (کورتش کپنوشکی . پ)

۱۱۳ : ۲۵۶ : ۱۴۳ : ۱۲۶ (دسته‌های مختلف از استخر)

۱۰۰ : ۷۶ : ۹۶ : ۵۱ (کورتش مرّی . پ)

۱۲۷ : ۹۱ : ۷۶ : ۷۶ (شبانان خارج از استخر)

۱۲ : ۱۴ : ۱۸ : ۱۱ (شراب سازان)[۹]

جدول شمارهٔ ۳

صنوف کارکنان	مردان	کودکان	جمع	زنان	دختران	جمع
کپنوشکی. پ	۲۲/۵٪	۱۹/۱٪	۴۱/۶٪	۴۱/۱٪	۱۷/۳٪	۵۸/۴٪
کپنوشکی. پ	۱۲/۳	۱۶/۱	۲۸/۴	۴۹/۲	۲۲/۴	۷۱/۶
کپنوشکی. پ و دیگران خارج از استخر	۱۶/۸	۲۰/۲	۳۷/–	۴۳/۹	۱۹/۷	۶۳/–
مری. پ	۳۰/۹	۲۹/۷	۶۰/۷	۲۳/۵	۱۵/۸	۳۹/۳
شبانان	۳۴/۳	۲۰/۵۵	۵۴/۸۵	۲۴/۶	۲۰/۵۵	۴۵/۱۵
شرابسازان	۲۱/۸	۳۲/۷	۵۴/۵	۲۵/۵	۲۰/–	۴۵/۵

تبصرهـ باید در نظر گرفت دسته‌هایی که بالکل از مردان مرکب بوده‌اند در جدول منظور نشده

از جدول شمارهٔ ۳ چنین نتیجه گرفته میشود که دسته‌های کورتش را به سه گروه میتوان تقسیم کرد. بدینقرار: ۱ دسته‌های پیشه‌وران و بیگانگانی که در جدول منظور نشده‌اند (سوریان و مصریان و یونانیان وغیره) وسن وجنس آنان معلوم نیست و چنانکه و.اُ. تیورین خاطر نشان میسازد[۱۰] محتملاً بیشترشان مرد بوده‌اند. حدمتوسط مواجب اینان از دیگران پائین‌تر بوده. ۲ـ دسته‌های کارکنان دستگاه اقتصادی سلطنتی که بکارهای ساختمانی مشغول بوده‌اند وسن وجنس آنان معلوم است: زنان ٪ ۵۰ـ۴۰ (بانضمام دختران ٪ ۷۰ـ۶۰). مردان ٪ ۲۲ـ۱۲ (بانضمام کودکان ٪ ۴۰ـ۳۰) ۳ـ دسته‌های کارکنان کشاورزی خارج از استخر و همچنین کورتش مرّی پ kurtaš marri-p: زنان ٪ ۲۵ـ۲۰ (بانضمام دختران ٪ ۴۵ـ۴۰). مردان ٪ ۳۵ـ۲۰ (بانضمام کودکان ٪ ۶۰ـ۵۵). حدمتوسط مزد این صنف اندکی بالاتر از دیگران بوده است.

بنابراین، اینکه عدهٔ زنان کورتشها دو برابر مردان بوده است خلاف واقع

است . اگر در گروه دوم عدهٔ زنان اندکی بیشتر است محتملاً فزونی عدهٔ مردان در گروه اول آن برتری را جبران میکند .

طبق جدول بالا در کورتشهای کشاورزی عدهٔ زنان ومردان برابر بوده است . اما درمیان کارگران ساختمانی استخر ـ چون کارکنان متخصص مرد بصورت دسته‌های کوچك علیحده‌ای درآمده بودند در دیگر دسته‌ها واقعاً عدهٔ زنان ازیك برابر ونیم تا دو برابر مردان است .

در شرایط و اوضاع جامعهٔ برده داری ، چنین استثمار بسیط وعمیقی فقط از طریق اعمال جبرو زور واجبارغیراقتصادی ممکن الحصول بود . و گمان نمیرود چنین بهره کشئی درمورد خانواده‌های کسانی که خود نیروی مسلح پارس را تشکیل میدادند ممکن بوده است .

گذشته از این هرودوت صریحاً میگوید که آزادگان پارسی از پرداخت هر گونه خراج و عوارضی بشاه معاف بودند .[11] باید در نظر گرفت کـه جامعهٔ پارس چندان متکامل نبوده و تازه وارد طریق تکامل طبقاتی شده بوده و شرایط کلی جامعهٔ برده داری نیزاجازه نمیدهد بگوئیم که کورتش‌ها (که عدهٔ آن بیش از ۳۰۰۰ بود) برای پادشاه کارمیکردند ومزد میگرفتند .

اگر چنین گوئیم در ارزیابی درجهٔ پاشیدگی جماعات آنروزی (که البته ممکن بوده است) سخت غلّو کرده‌ایم . حتی در بابل هم که هزار سال دورهٔ تکامل طبقاتی را گذرانده بوده چنین چیزی دیده نشده بود . اینرا هم بگوئیم کـه استفادهٔ وسیع ازکار زنان آزاد دردستگاه اقتصادی شاهی تا حدی که میدانیم درآسیای مقدم باستانی سابقه نداشته است . طول مدت کارهاهم (اگر آن کارها را بیگار بشماریم) بی‌سابقه میباشد .

و . ا . تیورین سپس میگوید که اصطلاحات کورتش وتشو . پ (= پارسی

باستانی : کار kāra) و کورتش وایروهیدگ[1](= بفارسی باستانی مرتیا Martiyā « مرد ») و همچنین کورتش ومانیه Maniya [12] در فارسی باستان مترادف بوده‌اند .
اکنون این همانندی معانی را بررسی کنیم .

و .ا. تیورین[13] خاطرنشان میکند که درسند شمارهٔ ۲۷ گروهی از پیشه‌وران تشو.پ خوانده شده‌اند ــ نه کورتش . ولی آیا دراین مورد نمیتوان استنتاج کرد که این دستهٔ پیشه‌وران بخصوص ــ واستثنائاً از آزادگان تشکیل شده بوده ؟[14] در اینکه گذشته ازبردگان پیشه‌ور ، پیشه‌وران آزاد نیز در پارس وجود داشته‌اند شکی نیست[15] . بهرتقدیر این ثابت نمیکند که کورتش در معنی متشابه با تشو.پ بوده و این دو اصطلاح برابر باشد.

اینکه در چند مورد کورتش بنام « آدمها ــ مردان » (Iruhidg, martiyā ــ ایروه ی‌دگ، مرتیا) خوانده شده‌اند دلیلی دربارهٔ وضع اجتماعی ایشان نیست .اصطلاح «آدم ومرد » همه جاحاکی ازوضع اجتماعی نبوده است واگر هم چنین معنئی برای آن قائل شده باشند مفهوم مزبورهمواره یکسان نبوده است :مثلاً درجامعهٔ بابل باستانی «آدم» بمعنی« فردآزاد »بودولی برعکس دردوران بابل جدیدبرده را «آدم »میگفتند. چون کاتب اسناد استخر گاهی بجای «جمعاً فلان‌عده کورتش» نوشته‌است «جمعاً فلان عده‌آدم» ویا چون داریوش در کتیبهٔ خویش گفته که برای ساختمان کاخ او« آدمهای پیشه‌ور» کارمیکردند ــ نمیتوان استنتاج کرد که «آدمهای»مزبورممکن نبوددربسیاری ازموارد برده باشند ویا اینکه بردگان را ممکن نبود هرگز آدم بخوانند . گمان نمیرود که کاتبان داریوش یا خشایارشا مقرّرات لغوئی را که بعدها معتقدان سازمان برده داری وضع کرده، برده را «آلت ناطق» (Iustrumentum vocale) خواندند، بدقت مراعات کرده‌باشند . شاید گاهی هم برده را آدم خوانده‌بوده‌اند . شاهد مشابهت معنای

(۱) Iruhidg

کورتش ومانیه Maniya کتیبهٔ بهیستون است.[١٦] ولی چنانچه گفته شدمعنی دقیق کلمهٔ مانیه « خانگی» است (چون کلمهٔ Oiketês یونانی که معنی آن « بردهٔخانگی»است. مشتق از Oikia ، oikos « خانه » و Taoikeia ـ « اثاثهٔ خانه» « امور خانه » والخ) و باحتمال قوی بمعنی « برده » ، وفامولوس Famulus است.[١٧] اینرا هم تذکر دهیم[١٨] که مرّی ـ پ ـ ظاهراً بمعنی« اسیران » و« زندانیان » میباشد ـ و از یاد نبریم که یکی ازصنوف کورتش چنین نامیده میشده :« کورتش مری . پ » .

و.اُ . تیورین با این تفهّم اصطلاح کورتش مخالف است ومیگوید که مادلیلی بر مشابهت معنی اصطلاح کورتش با « بندك » و یا مریکه پارسی باستانی (Bandaka , marika) و یا لیپامه Lipame عیلامی و یا « لوگالامش » Lùgallameš اکدی که بمعنی بردگان هستند ، در دست نداریم .

ولی بندكBandaka و لیپا. مهLipa. mea معنی کلّی دیگری دارند کهمطابق با دولوس Doulos[١٩] یونانیاست و « شخصیرا که تابع و وابستهٔ دیگری باشد » نیز میرساند و ازآنجمله داریوش در کتیبهٔ بهیستون ساتراپهای خود را چنین تعریفمیکند . خود و.اُ . تیورین نیز منصفانه اشاره میکند کـه میتوان تشابه معنی بندك Bandaka و مرتیه Martiyâ را معلوم ساخت (همچنانکه تشابه معنی کورتش و « مرتیه » «آدم» را با ایقان به همانندی میتوان ثابت کرد) . ظاهراً این اصطلاح درزندگیروزمره ومعاملات در مورد « برده » بکارنمیرفته است . امّا اصطلاح لوگالامش Lûgal-lameš اشتقاق شومری دارد و بمعنی « خدمتگار » میباشد[٢٠] واصطلاح مریکه Marika نیز معنی خاصیدارد[٢١] .

باید تذکردهیم که پوهو- پاتیمانیش Puhu patimaniš کـه (بامانیه Maniya از یك ریشه است !) ـ و.اُ . تیورین آنها را به « بردگان » تعبیرمیکند ـ بیشك به کورتش مربوط است . پس بهرتقدیر ممکن بود بردگان نیزجزو کورتش باشند .

اگر« تشو . پ » ها توانستند کورتش باشند (که فی‌حدذاته امری مشکوك است) پس این‌دلیل نیز، بهرحال ، قوی‌تر از انتساب بردگان کذائی به کورتش نمیباشد .

گمان نمیرود که بردگی کورتش‌هائی چون سوریان ومصریان و یونانیان را که مسلماً اسیرانی‌بوده‌اند که پس از لشکرکشیها بآنجا منتقل شده بودند ، بتوان انکار کرد .

سرانجام‌باید گفته شود ، چنانکه‌ازمطالعات گرشویچ[۲۲] برمی‌آید، کلمهٔ‌عیلامی کورتش معادل لفظ ایرانی گرد grda میباشد . و بطوریکه از اسناد بایگانی امور اقتصادی آرشام‌ساتراپ بابل ومصر برمی‌آید « گرد »ـها (GRD آرامی) دردستگاه‌وی نیروی اصلی‌کارگری را تشکیل میدادند. « گرد » ها از قبایل (ویس‌پزن Vispazana) مختلف بودند و داغشان میکردند[۲۳] . چند بار از « گردهای سلطنتی » نیز نام برده شده است . بی‌شك اینان همان صنفی‌را تشکیل میدادند که دربایگانی‌استخر بزبان عیلامی کورتش نامیده شده ومسلماً برده بوده‌اند .

بنابراین ـ گرچه ممکن‌است درمیان کورتش‌ها عده‌ای ازاعضای خانواده‌های جماعات آزاد نیز (تشو . پ ،کار Taššu. p. Kara) که برسم بیغار جلب شده بودند ، وجود داشته‌اند ، ولی‌بنظرما شکی نیست که تودهٔ اصلی کورتش را بردگان تشکیل میداده‌اند[۲۴] .

یادآور میشویم که وضع اقتصادی خانگی‌وسلطنتی هخامنشیان در قرن پنجم مشابهت فوق‌العاده‌ای با آن تصویر فرضئی کـه ما در جای خود برای وضع خاندان سلطنت اورارتو رسم کردیم ، داشته است[۲۵] . بخشی از مردمی که در سرزمین مسخّر بزیرفرمان درآمده بودند جزولشکریان طرف‌غالب میشد[۲۶] وبخشی‌را نیز ازدیارشان دور مینمودند ومانندبردگان دولتی‌دراراضی‌متمکّن‌میساختندتا مستقلاً کار کنند[۲۷] . و ازقسمتی نیزدر دستگاه اقتصادی سلطنتی‌استفاده میشده (ومحتملاً برای خدمت

معابد و اعیان و بزرگان نیز) . ولی در اقتصاد سلطنتی علی‌الرسم کار در کشتزارها معمول نبوده ، و بخشی از آنان در باغداری و دامداری وبخشی‌نیز (کـه محتملاً کثیرالعده‌ترین قسمت بود) در صنعت وساختمان مشغول میشدند . ولی در میان صنعتگران و پیشه‌وران محققاً عده‌ای افراد آزاد نیز وجود داشتند .

ولی‌اگر این شرح درمورد اورارتوی قرنهای هفتم و هشتم قبل‌ازمیلادوپارس قرن‌پنجم مقرون بحقیقت باشد بطریق اولی دربارهٔ ماد قرنهای هفتم وششم ق.م. نیز صادق میباشد[۲۸] . فقط دستگاه اقتصادی خانگی کیاکسار و آستیاگ را باید اندکی کوچکتراز دستگاه داریوش اوّل وخشایارشا درنظر گرفت . گذشته از این تولیدات کالائی‌محتملاً در آن زمان چندان رونقی‌نداشته واینکه جیرهٔ‌کارکنان جنبهٔ‌مواجب و مزد داشته (حتی‌مزد جنسی) مشکوك بنظر میرسد . امّا راجع‌به‌کاخ وقلعهٔ باشکوه اکباتانا ــ که « پولی‌بی » در بارهٔ آن اطلاعاتی بدست میدهد ــ شکّی نیست کـه ساختمانهای مزبور نیز مانند قصرهای استخر بدست مانیه ــ کـورتشها ساخته شده بوده ، منتهی‌در مورد اول « آدمهای صنعتکار » از اتباع پیشین آشور و ماننا بودند . شاهد این مدعی ارتباط مشهودی است که میان تزئینات‌حجّاری‌کاخهای هخامنشیان و هنرآشور وجود دارد ــ ظاهراً کاخهای ماد بدست استادانی کـه قبلاً در آشور و ماننا‌کار کرده بودند ساخته شده بود و در واقع قصور مزبور از لحاظ شیوهٔ معماری واسطه‌ای‌بودند میان هنرآشور وهنر هخامنشی .

شکّی‌نیست که در مؤسسات اقتصادی اعیان و معابد[۲۹] نیز بردگان مشغول کار بودند ولی دربارهٔ مؤسسات مزبور مدارك مثبتی در دست نیست . معهذا گمان میرود که بیشتر جنبهٔ بردهداری داشته ؛ گرچه ازکار مستمندان نیز که درمعرض استثمار (بصورت دوران پدرشاهی) قرار میگرفتند نیزاستفاده میشده[۳۰] . بهر تقدیربا اینکه در نتیجهٔ قلع وقمع آشورمسلماً ثروت بزرگان ماد بمراتب فزونی یافت و دستگاه

اقتصاد بـرده داری ایشان بسط بسیار پیدا کـرد ، با اینحال منبع اصلی تولیدات کشاورزی باحتمال قوی همان مؤسسات کوچك تولید کنند گان آزاد نعمتهای مادی بوده است . پادشاه که ازخود کشتزار نداشت نیزذخایرغلات خویش‌را ازهمین منبع بصورت مالیاتهای جنسی تأمین مینمود .



۵۹ ـ بزرگان ماد . از نقشهٔ برجسته‌ای در استخر ـ قرن پنجم ق.م.

ضمناً باید موضوعی‌را که برای درك شرایط مالکیت مهم است در نظر گرفت. اراضی« سوریه ـ ماد» [۱] که آشوریان مردم اصلی‌وبومی آنجا را بنقاط دیگر تبعید کرده بودند ـ به ملك پادشاه آشور تبدیل‌یافت . و هنگامی که اراضی‌مزبور بدست دولت ماد افتاد می‌بایست بملکیت شاه ماد در آید . مسلماً بسیاری‌ازاراضئی که مادیها

(۱) Syro–médie

درنقاط دیگر نیز مسخّر کردند چنین وضعی‌داشتند. بدین سبب بخش‌مهمّی از اهالی نقاط مزبور بخودی خود بصورت وصفت بردگان دولتی ویا « کشاورزان سلطنتی » که شخصاً آزاد بودند ، درآمدند و ساکن اراضی‌پادشاهی گشتند.

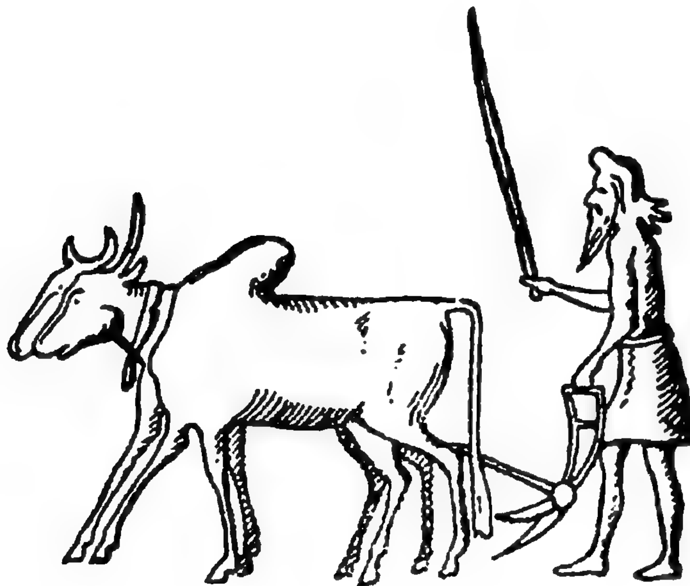
دیدیم که (برغم عقیدهٔ و. اُ. تیورین کـه تجزیه و تحلیل مفصلی در مورد اسناد منتشرشده بوسیلهٔ کامرون بعمل‌آورده و نخستین بار برای استنتاج از آنها کوشش کرده است‌واز این لحاظ مرهون وی می‌باشیم) اسناد استخر در بارهٔ کورتش فقط دستگاه اقتصاد برده‌داری سلطنتی‌هخامنشیان را بما معرفی میکنند ولی برای مطالعهٔ وضع تودهٔ سلحشوران آزاد واعضای‌کار Kāra یا « مردم ـ سلحشور» نمیتوان مستقیماً ازآن استفاده کرد.

درمورد این گروه مردم (مردم ـ سلحشور) باید کتیبهٔ بهیستون وتا حدی نوشته‌های مؤلفان یونانی‌را مورد استفاده قرار دهیم. کتیبهٔ بهیستون به نیمهٔ دوم قرن ششم وآثار یونانیان قرن پنجم قبل ازمیلاد مربوط میباشد. ولی گمان نمیرود شرایط واوضاعی که مورد بحث‌آنهاست با اوضاع نیمهٔ اول قرن ششم که دراین باب از آن سخن گفته می‌شود ، چندان تفاوتی داشته.

چنانکه در بالا گفته شد درماد نیز چون پارس در قرن ششم مفهوم « مردم ـ سلحشور » یعنی‌ارتشی که در واقع تمام افراد آزادآن سرزمین‌درآن شرکت‌داشتند هنوز در اذهان زنده بوده ، بموازات این ارتش ، درپارس وماد ارتشی‌دائمی‌نزد شخص پادشاه (مثلاً « ده هزار تن جاودان » در پارس) و در پادگانها وجود داشته ، ولی از لحاظ نظری‌هرفردآزاد مردی جنگی‌بود، برخلاف‌بردگان. وهرمرد جنگی‌ازلحاظ نظری کشاورزی بود عضو جماعت روستائی وپیش ازهمه چیز پیشهٔ زراعت داشت.

در ایران زمان هخامنشیان، درذهن عموم،کار زراعت با امرجنگ دریك طراز بود و مردآزاد شایستگی‌این دو پیشه را داشت ـ گرچه در قرن پنجم دیگر این

عقیده ای کهنه بیش نبود [۳۱]. ولی درماد قدیم انتساب بجماعت کشاورزان ظاهراً شرط لازم وجودی فرد کامل‌الحقوق جامعه بود [۳۲].



۶۰-کشاورز ایرانی. تعبیر ازمهری استوانهٔ قرن پنجم(؟) ق.م.

ولی هر بزرگ و اعیانی سلحشور بودو بدین سبب ـ محتملاً ـ بزرگان ظاهراً و رسماً جزو «کار» Kâra بودند، گرچه از لحاظ اجتماعی مقام و موقع خاصی داشتند. باید بزرگان اصیل، یعنی اخلاف شاهکان و پیشوایان وسران لشکررا نیزجزو این گروه شمرد. سران آن (کار) محتملاً بزرگان اصیل بودند (مثلاً رئیس فرقهٔ بزرگان هارپاگ سردار سلطان بود) ولی یقیناً عده‌ای از جنگاوران حرفه‌ای نیز جزو سران ارتش بودند.

داریوش اول در کتیبهٔ بهیستون میان « مردم ـ سلحشور که نزد من بودند » (kâra... hya upa mâm âha) [۳۳] و « مردم ـ سلحشور مادی که‌در جماعت ها بودند » (kâra mâda hya viϑâpatiyâha) فرق میگذارد [۳٤].

برای‌درك ماهیت موضوع باید معنی این اصطلاحاترا دانست. کلید کشف این راز « اصطلاح ویثاپتی (viϑâpatiy) است که ازکلمهٔ ویث viϑ (=vis) تشکیل شده و ما پیشتر دربارهٔ این‌کلمه سخن گفتیم . نه تنها تفهّم این عبارات بلکه درك ماهیت سازمان اجتماعی ماد و دوران بدوی پارس (ایران) مربوط به‌نحوهٔ درك مفهوم‌کلمهٔ ویث viϑ می‌باشد [۳۵].

ویسباخ ، ویث viϑ را « خانه » ترجمه کرده [۳۶] و بدین سبب « ویث پتی »

viϑpātiy را « آنانکه در کاخ هستند » میداند (!) .[۳۷] « تولمان »[۳۸] از ویسباخ نیز آنسوتر رفته خود کلمهٔ ویث (ویس viϑ) را « مقرّ سلطنتی » معنی می کند و کمت[۳۹] ویث viϑ را « خانه » ، « خانهٔ شاهی » و « خاندان شاهی‌ودربار » می‌شمارد .

مترجمان دیگر[۴۰] ویث (ویس viϑ) را « عشیره » و « خانـدان » دانسته و بسیاری ازدانشمندان غربی‌این‌معنی‌را مؤیّدنظرخویش می‌دانند مبنی‌براین که‌پارس قدیم‌جامعه‌ای فئودالی بوده.[۴۱] ولی در اینمورد آنچه خود نیاز باثبات‌دارد بجای دلیل آورده شده است . اگربگوئیم کـه با جامعه‌ای فئودالی سرکار داریم ـ دراینصورت حق داریم « اموال عشیرتی » را هم اموال فئودالی‌بشماریم . ولی‌درواقع چنین‌نیست .

بنظرما ـ چنانکه پیشتر گفته شد ـ ویث ـ ویس (viϑ / vis) بمعنی جماعت است ، جماعتی که درآغازعشیرتی‌بوده (واینکه معنی‌عشیرت وشاید مسکن‌عشیرتی برای‌آن قائل شده‌اند نیز از همین ناشی می‌باشد) و بعد بصورت جماعت روستائی درآمده . اگرازجستجوی املاك فئودالی‌در سرزمینهای ماد وپارس صرف نظر کنیم بالطبع‌باید اذعان کرد که « کار » ـ ئی kâra که در ویث (viϑ) بوده‌اند ـ بیش‌از هرچیزی (گرچه نه منحصراً)به عضوهای آزادجماعات اطلاق‌می‌شده و«کار ـ ئی kâra کـه نزد پادشاه بوده اند » جنگاوران حرفه‌ای بوده اند مربوط به سران جنگی و خدمتگزاران صاحب مقام . در واقع کدام فرد مادی می‌توانست در دربار شاه پارس مقیم باشد و در اطفای نایرهٔ شورش ماد شرکت کند : آنانکه بکشور خود خیانت کرده جانب کورش فاتح راگرفتند و یاآنانکه از استقلال ماد دفاع کردند ؟ مسلّم بنظرمی‌رسد که اینان گروه نخستین‌بودند . خواهیم دید که بگفتهٔ هرودوت وروایت تاریخ « نابونید » اعیان وبزرگان ولشکریان به ماد خیانت ورزیدند . این نیز دلیل دیگری است که چرا مامعتقدیم (kâra mâda bya viϑ-âpatiyâha) بیشتراز افراد عادی‌جماعات‌بودند(وازآنجمله‌بخشی‌ازبزرگان اصیل‌محلّی)و kâra hya upâ mâmâha

از جنگاوران حرفه‌ای و اعیان و بزرگان اصیل و نظامی مرکّب بود.[۴۲]

بطور کلّی محتمل است که در قرن ششم مفهوم مشترک « مردم ـ سلحشور (بپارسی قدیم = کار) تمام ساکنان آزاد سرزمین ماد را از لحاظ رسمی و حقوقی وصنفی شامل می گشت. و تودهٔ اصلی « مردمان ـ سلحشور» هنوز در آن زمان ـ بظنّ قوی ـ از افراد آزاد جماعات کشاورزی یعنی کسانی که مستقیماً آفرینندگان نعمتهای مادی بودند، تشکیل می‌شده. آشور بدست ایشان سرنگون شد و امپراطوری نیرومند مادبیاری ایشان تأسیس گشت. دانسته نیست که آیا اینان ـ گذشته از خدمت جنگی ـ بیغار دیگری هم برای پادشاه انجام میدادند و خراجی بوی می پرداختند یا نه. از روایت هرودوت (I، ۱۲٦) چنین برمی آید که بیغارها و مالیاتهای مزبور فقط بعهدهٔ قبایل و اقوام رام شده ومطیع بود ـ ولی در این مورد اطمینان کامل وجود ندارد. امّا راجع بخدمات جنگی ونظامی ... بنظر می رسد که تودهٔ جماعات فقط در حدود نیازمندی زمان جلب می‌شدند و بدین سبب در کتیبهٔ داریوش بعنوان «مردم ـ سلحشور که در جماعات (یعنی درخانه های خود) قرار داشتند » خوانده شده‌اند.

ولی بهر تقدیر روشن است که منظور نظر از کلمهٔ « کار»(kāra) تنها ارتش دائمی نبوده (وبطریق اولی برخلاف آنچه هرتسفلد و دیگران ترجمه می کنند ـ فقط « اعیان و درباریان » هم نبوده) بلکه مجموع مردمان آزاد بوده است[۴۳].

با اینکه در ماد و پارس این صنف را تحت اصطلاح واحد «مردم ـ سلحشور» می‌شناختند اختلاف مالی میان افراد آن عظیم بود.

باید بیك مطلب بسیارجالبی که نیکولای دمشقی از قول کتسیاس نقل می کند توجه کنیم. حتی اگر کتسیاس ـ در اینمورد ـ وضع زمان خویش را بجای اوضاع ماد باستانی شرح داده باشد، هم چیزی از اهمیت آن کاسته نمیشود، زیرا صحبت برسر روابط واوضاع بسیارقدیم ومهجور است.

بروایت کتسیاس[۴۴] در ماد قانون یا رسمی (Nomos) وجود داشت که مرد مستمند(Penēs) می‌توانست وجودخودرا به‌آدم متموّلی که تغذیهٔ وی‌را تعهدنماید ، نثار کند. چنین‌مردمستمندی‌وضع بردگان‌را پیدامیکرد(isa... doulon momizdestai) با این تفاوت که اگر از خوراك وتغذیهٔ خویش‌راضی‌نمی بود حق داشت ارباب را ترك گوید.

« مرد مستمند » در اینمورد مسلماً همان آزاد مرد عضو جماعت بود که وسیلهٔ زندگی در جماعت ـ یعنی زمین ـ را از دست داده . علی‌الرسم عضویت جماعت با از دست دادن زمین منتفی‌می‌شد وچنین مرد مستمندی فردی ازهمه جا رانده وبی‌حق می گشت وچاره‌ای نداشت جز اینکه « به حمایت » مردی برده‌دار « متوسل شود » و در نتیجه یکنوع استثمار نیمه پدرشاهی و نیمه برده‌داری پدید آمد. تاکنون در دانش شوروی باین نوع بهره کشی توجه‌کافی مبذول نگشته است. ولی‌با این حال‌وجودآن مسلّم‌است ـ زیراکه این‌رسم در ادواربدوی تمام جامعه‌های برده داری متداول و معمول بوده[۴۵]. بعدها چون فاصلهٔ میان بردگان و آزادگان بیشترشد ومرز بین‌آنان بوضوح مشخّص گشت و اقتصاد برده داری ـ که برای بازار تولید می کرد ـ جانشین اقتصاد پدرشاهی گشت آن نوع بهره کشی نیمه پدرشاهی نیزجای خودرا به استثمار خالص وخاص برده داری داد. بدینطریق واضح است که درپادشاهی ماد اختلاف مالی‌میان آزادگان افزایش بسیار یافت ولی هنوز برخی رسوم پدرشاهی درجامعه محفوظ مانده بوده.

امّا محتمل‌است بزرگانی که پیشتریاد کردیم ـ یعنی اخلاف پیشوایان و شاهکان « کشورهای » پیشین ماد وسران نظامی وجنگاوران حرفه ای رسماً جزو « مردم ـ سلحشور » بوده‌اند . این گروه مردم آزاد از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی کاملاً با دستهٔ اول فرق داشت و بخش اعظم آن از طبقهٔ برده داران بود و

محتملاً برده داران بسیار کلان نیز میان آنان یافت می‌شدند. ثروت بزرگان ماد در میان اقوام عهد باستانی ضرب‌المثل بود.

این خود قابل درک است. بطوریکه یك مورخ دقیق رومی توجه کرده، در پایان دوران جماعات بدوی، غنایم و افتخارات میان سلحشوران «ازروی شایستگی» (Secundum dignationem) - یعنی درجهٔ بزرگی و تشخّص و اعیانیت - تقسیم می‌شده است. این وضع بطریق اولی در جامعه‌ای چون ماد - جامعه‌ای که دموکراسی عشیرتی و خاندانی آن بسرعت معدوم و بصورت پس‌ماندهٔ عهد کهن درآمده، برقرار بود. قلع و قمع آشور بطور کلّی کشور ماد را ثروتمند نساخت بلکه فقط سران نظامی و بزرگان خاندانها و عشیرتها تموّل سرشار بهم زدند و شخص هر قدر عالی‌نسب‌تر می‌بود و یا مقام دولتی بالاتری داشت - امکان تحصیل ثروت واز آنجمله بردگان نیز برای وی بیشتر می‌بود. بدین سبب عصر حکومت کیاکساررا باید دوران ثروت اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش سریع تضادها شمرد. ریشهٔ این اختلافات در تناقض اساسی بردگان و برده داران بود. ولی (چنانکه علی‌الرسم در جوامع برده‌دار - که در چنین مرحله‌ای از تکامل بودند پیش می‌آمد) تضادهای مزبور بیشتر بصورت اختلاف میان ورشکستگی و فقر و اسارت تدریجی کشاورزان خرد و آزاد از یکطرف وثروت اندوزی بزرگان که شیرهٔ همسایگان مستمند خویش را می کشیدند ازدیگرسو - تجلّی می کرد. محتملاً در چنین شرایطی، تضاد میان بزرگان نظامی و عشیرتی (که ثروت می‌اندوختند) و حکومت پادشاهی - که در آن ایام سیاست ترقیخواهانهٔ ایجاد وحدت کشور را تعقیب می کرد وناچار بودحقوق و امتیازات اخلاف شاهکان‌مستقلّ پیشین را محدود سازد و می کوشید به قشرهای وسیع‌تر برده داران و حتی - بطور کلّی - آزادگان تکیه کند، نیزپدیدآمده بود.

این تناقضات که هر روز شدت می‌یافت در عهد پادشاه بعد موجب نابودی امپراطوری ماد گشت.

۲ - دولت و تقسیمات اداری

چون تشکیلات اجتماعی ماد هنوز قوام نیافته بود، سازمان دولتی آن هم - مثلاً نسبت به وضع دولت آشور درقرن هفتم ق. م - تا حدی سست ونا استوار بود. امپراطوری ماد یکی از پادشاهیهای باستانی بود که نام سازمان نا استوار نظامی و اداری - پیش ازآشور - درمورد آن صادق و موجودیت آن دولت بیشتر به موفقیتها ویا شکستهای تصادفی نظامی بسته بود.

هرودوت سازمان امپراطوری ماد را چنین وصف می کند: « در زمان فرمانفرمائی ماد قومی برقوم دیگر حکومت می کرد و مادیها برهمه و (قبل ازهمه) بر اقوامی که بایشان نزدیکتر بودند وآنها هم برهمسایگان خویش وآن همسایگان بر هم مرزان خود » (I ، ۱۳٤). منابع کهن عبری نیز از (شاه) ماد سخن می گویند نه « شاهان » ماد واین خودمؤید روایت فوق است[٤٦] ولوح بابلی« نابونید» هم ازپادشاه ماد و « شاهانی که دستیاران وی بودند » یاد می کند[٤٧].

هستهٔ اصلی امپراطوری مزبور سرزمین ماد (بمعنی خاص و محدود) بود و محتملاً همان قلمروی بود که بعدها در عهد هخامنشیان « ساتراپ نشین ماد » را تشکیل می‌داد. سرزمین مزبور مستقیماً از اکباتانا اداره می‌شد و ساکنان آن از تمام وظایف وحقوق مادیها و اتباع پادشاه ماد برخوردار بودند. با اینکه تقسیمات قبیله‌ای کماکان وجود داشت[٤٨] ولی دنیای خارج تمام ساکنان آن سرزمین را«مادی» می‌نامید و محتملاً ایشان خود نیز خویشتن را چنین می‌خواندند و می‌شناختند. بطوریکه س. ت. یرمیان به مؤلف اظهار داشته است، منابع ارمنی ساکنان چندین نقطهٔ ارمنستان شرقی وآتروپاتن غربی را « مادی » (مار - ك mar-k) می خوانند و

امپراطوری ماد در نیمهٔ اول
قرن ششم قبل از میلاد

متصرفات ماد
ماد خاص
پادشاهیهای تابع
اراضی مطیع شده
پادشاهانی که تابعیتشان در برابر ماد مشکوک است
سایر کشورها
مهمترین شهرها

پ پافلاگونیا
و ویفینیه
ف فریجیه
م می‌سیا
ت ترواد

دریای سیاه
ساورماتها
قبایل سکاها و ماساگتها
سغدیانا
باکتریا
پارت
کرمان
پرسپولیس (فارس)
جشیان آسیائی
خلیج فارس
دریای متوسط (مدیترانه)
اورشلیم
مصر
فیوم
تیما
شوش

حال آنکه از لحاظ تاریخی اینان اقوام هوریان ماتیانی(۱) بوده‌اند[۴۹]. ولی در آن زمان با مادیها توأم شده بودند. نباید پنداشت که این روایت منابع ارمنی تصادف محض است.

ماد ـ یا پادشاهی ماد، از پادشاهیهای قدیم ماد (ماد مرکزی و شرقی) و ماننا و اسکیت تشکیل شده بود. بدین‌سبب منبع هرودوت ـ گذشته از «ماد» «پاریکانیان» و «اورتوکوریبانتیان» (تیز خودان) را نیز جزو ساتراب‌نشین ماد قلمداد می‌کند[۵۰]. چنانکه پیشتر گفتیم «اورتوکوریبانتیان» همان ساکنان پادشاهی پیشین اسکیت بوده‌اند. امّا ظاهراً منظور منبع مزبور از پاریکانیان بخشی از ساکنان پادشاهی ماننا (که هنوز کاملاً با مادیها توأم و مخلوط نشده بودند) بوده است[۵۱]. بعد از آن تاریخ نامهای مذکور تکرار نشده و منابع موجود تمام ساکنان ماد را فقط بنام مادی خوانده‌اند ولی خاك ماد از اراضی سه پادشاهی یادشده (در قرن پیشین) وسیعتر بوده. از کتیبهٔ بهیستون چنین برمی‌آید که شهر آشوری آربل نیز جزو خاك ماد بوده است[۵۲]. از گفته‌های کزنفون (آناباسیس، III، ٤، ۷ـ۱۰) می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر روی‌هم اراضی اصلی آشور جزو خاك ماد شده بوده و بعدها در اذهان مردم نیز جزو سرزمین ماد شمرده می‌شده. بدیهی است که «سوریه ـ ماد» یا «سیرومدی» ـ یعنی ایالات آشوری پیشین کی‌روری و زاموآ و پارسوآ و بیت‌هامبان و کیشه سو و خارخار ـ نیز بی‌شك جزو لاینجزای ماد شده بود.

ماد از سوی شمال غربی نیز تا حدّی بسط یافته بود وبعضی از اراضی را ـ که مردم آن از قبایل هوری و اورارتوئی «ماتیانی» بودند (و باحتمال قوی در مغرب دریاچهٔ ارومیه ودر درهٔ ارس مسکن داشتند) ـ تصرف کرده بود. بهرحال هرودوت دوبار تذکر می‌دهد[۵۳] که خاك ماد (پادشاهی ماد بمعنی خاص؟) باسرزمین ساسپیریان ـ

(۱) Matien

یعنی قبایل ایبری و گرجی ـ هم‌مرز بود وسرحد آن از نزدیک درهٔ فاسیس می‌گذشت ـ و بظنّ اقوی منظور از درهٔ فاسیس « کولخید » یعنی‌درهٔ رود کنونی ریون می‌باشد (باحتمال ضعیف‌تر درهٔ رود چوروخ) .

چون ، بنظرما ، اراضی پادشاهی پیشین اسکیت نیز جزو ماد بوده، پس اقصی مرز شمالی‌آن ـ ظاهراً ـ از شمال رود (ارس) می‌گذشته (ناحیهٔ دوم نقشه ما) . منطقهٔ کوهستانی واقع در جنوب شرقی‌مسیر سفلای ارس (ناحیهٔ ۲ نقشهٔ ما) و بعد (نواحی) مصبّ امرد (قزل اوزن) که توسط قبایل کادوسیان وکاسپیان[٥٤] مسکون بوده‌مطیع‌ماد نگشته‌بود وجزوآن سرزمین‌محسوب نمی‌شد. بخش‌سفلای‌ارس و کورا (کر) نیز ـ چنانکه ازمراتب زیر مستفاد خواهد گردید ـ مستقیماً جزومادنبوده[٥٥] .

تعیین مرزهای شرقی ماد دشوارتر است . بنظرما محتمل است که مرزهای مزبور بوضعی بوده که بخشی از سرزمین آیندهٔ پارت را نیزضمیمهٔ خاک ماد می‌ساخته[٥٦] .

سرزمین قبیلهٔ « ساگارتیان » نیز جزو اراضی‌ماد بوده ولی‌نمی‌دانیم که کتیبهٔ بهیستون که مبنای اطلاع ما در اینمورد است از کدام « ساگارتیان » سخن می‌راند[٥٧] . گذشته از ساگارتیان غربی (زیکرتو ؟) که محتملاً وجود داشته‌اند ـ ساگارتیان شرقی نیز بوده‌اند . منبع اطلاعات هرودوت (در مورد ساتراپ نشینهای امپراطوری هخامنشی) اینانرا به ساتراپ نشین درنگیان (جنوب غربی افغانستان و بخشهای جنوب شرقی کشور کنونی ایران) منسوب می‌داند . ولی هرودوت در جای دیگر (ازقول زوپیر؟) ایشان را جزو فارس (پرسید) می‌شمارد . قبیلهٔ « ساگارتیان » که بمعنی « سنگ کن » است ظاهراً درجبال وبیابانهای مرکز فلات ایران (مشرق ایران کنونی) زندگی می‌کرده است . بعد ها این منطقه جزو پارت شد .

دراطراف ماد سرزمینهائی کم و بیش خود مختار و پادشاهیها وقبایل وحاکم نشینهائی ـ که توسط مدیران مادی اداره می‌شدند ولی جزو ماد نبودند ـ وجود داشتند. ولی بطور وضوح معلوم نیست که حکومت ماد در حدود چه اراضئی مستقر ونافذ بوده است. معهذا بنظرمی‌آید که مأخذهائی‌برای تشخیص‌موضوع داشته‌باشیم.

یکی ازمآخذ مزبور فهرست نامهای بخشهای امپراطوری پارسی (ایرانی) وهخامنشی داریوش اول است که هرودوت نقل کرده (III ، ۹۷-۵۹) وبعقیدهٔ اکثر محققان ازهکاتی مورخ یونانی ومعاصر داریوش گرفته است وظاهراً مطالبی نیزخود برآن افزوده است.

فهرست مزبور حاوی اسامی‌قبایل واقوامی که درهر بخش اقامت داشته‌اند، و میزان خراج به‌تالانت نقره، وشمارهٔ بخش بوده است.

دربارهٔ اینکه فهرست تا چه حدّ قابل‌اعتماد است دو نظر اساسی وجود دارد: نظررایج‌تر آن است که فهرست مستخرجیست ازجزو جمع خراج بخشها . و ضمناً ممکن است براثر ترجمه و کسر واضافه وغیره اشتباهاتی‌هم درآن پدیدآمده باشد که محققان درمیزان آن اشتباهات اختلاف نظردارند . مسلماً این تنها نظردرست است . نظر دیگری که «یو.یونگه »[1] سخت از آن طرفداری می کند آنست که فهرست هرودوت جزیك سلسله نامهای قبایل و اقوام که وی (یاهکاتی) می‌دانسته و بدون ترتیب ومن عندی در کنارهم قرارداده‌اند چیزی نیست.[58] این نظرتاب‌انتقاد ندارد ؛ و بی‌اختیار این سؤال پیش می‌آید که : چرا و به‌چه منظور من عندی و خودکامانه نامهائی‌را سرهم کرده بجای فهرست رسمی امپراطوری پارسی (ایران) معرفی کرده‌اند ؟[59] باضافه برای هرودوت چه ضرورتی‌داشته است که هربار و در هر مورد شمارهٔ بخش را ذکر کند ؟ یا اینکه شماره را هم عمداً از خود جعل کرده

۱- Yunge

است؟ ولی نمی‌توان گفت که در این مورد جعلی از روی قصد وقوع یافته. تمام فرضیه‌هائی که دربارهٔ «غرض ورزی» هرودوت وجود داشته تا کنون بارها ردشده و آثار مکشوف و اصیل واقعی نظرهای او را تأیید کرده‌اند و چنانکه پیش گفتیم، حق نداریم در صداقت و درستی او شکی داشته باشیم. بر روی هم ارقام نسبی خراج ایالات گوناگون و از آنجمله ایالاتی که هرودوت (وهکاتی) هیچگونه اطلاع صحیح و روشنی از آنها نمی‌توانست داشته باشد، بحقیقت نزدیك بنظر می‌رسند واین خود دلیل دیگر برصحت روایت اوست. این را هم باید درنظر گرفت که «هکانی» و هرودوت هردو، از اتباع، امپراطوری پارس (ایران) بودند ودریکی از بخشهای آن کشور میزیستند و بآن دولت مالیات می‌پرداختند ـ و لااقل وضع ایشان در قسمتی از مدّت عمرشان چنین بود ـ وبدین سبب گمان نمی‌رود کسب اطلاع در بارهٔ میزان خراج بخشهای آن امپراطوری برای ایشان دشوارئی دربر می‌داشته. بنا براین می‌توانیم بجرأت بگوئیم که فهرست خراج بخشها (nomoi) ی کشور داریوش اوّل ـ آنچنانکه هرودوت نقل می‌کند ـ مبتنی به یك منبع اصیل رسمی بوده است. امّا راجع باینکه چه منبعی بوده ... دو نظر وجود دارد: برخی ازمحققان معتقدند که فهرست مزبور نامهای واحدهای اداری و اصلی کشور ـ یعنی ساتراپ نشین‌ها را ـ شامل می‌باشد و عدهٔ دیگری حدس می‌زنند که فهرست مربوط به بخشهای مالیاتی است و با ساتراپ نشینها قابل انطباق نمی‌باشد. محققان اخیرالذکر بیشتر باختلاف فهرست هرودوت با فهرست «کشورها» که درسنگ نبشته‌های شاهان هخامنشی وازآنجمله کتیبهٔ داریوش اوّل منقول است اشاره کرده این اختلاف را مبنای استدلال خویش قرار می‌دهند.

ولی تصوّر اینکه بخشهای مالیاتی امپراطوری ایران (پارس) با تقسیمات اداری آن منطبق نبوده است. بس دشوار است. زیرا اگر چنین می‌بود مشکلات

فوق‌العاده و بیهوده‌ای درجمع‌آوری مالیات پدید می‌آمد. از جانب دیگر می‌دانیم که ساتراپها واجد اختیارات مالی‌بودند (ازآنجمله سکهٔ نقره ضرب می‌کردند و برای رفع نیازمندیهای ساتراپ‌نشین عوارضی وضع و وصول می‌کردند)[۶۰] بدین سبب‌دلیل قاطعی‌برای رد اینکه ساتراپها مسئول وصول مالیاتهای شاهی نیزبوده‌اند، در دست نیست.

در واقع درمورد وجود اختلاف میان فهرست هرودوت و فهرست‌های سنگ ـ نبشته‌ها سخت غلوّ شده است. با توجه باینکه ممکن است برخی ازساتراپ نشینها را تقسیم‌کرده وبعضی را بیکدیگر پیوسته باشند (واین موضوع در منابع مستقل مذکور است)[۶۱] باید اذعان‌کرد که در مطالب اساسی مطابقت دارند وفقط در ترتیب ذکر اسامی اختلافی‌وجود دارد[۶۲]. و ترتیب ذکراسامی در فهرست هرودوت معمّائی شده است. زیرا در سنگ نبشته‌ها ترتیب تقسیمات جغرافیائی کم وبیش مرعی شده ولی‌بنظرمی‌رسد که فهرست هرودوت ـ بویژه در قسمت ساتراپ نشین‌های شرقی ـ تقریباً خودکامانه وبدون مراعات هیچ ترتیبی تدوین شده است.

اینکه در رأس فهرست هرودوت «یونیه» ـ یعنی میهن وی ـ قرار دارد ودر هیچ یك از سنگ‌نبشته ها چنین نیست، نیز خود بدگمانی را برمی‌انگیزد. ولی این‌موضوع نباید مشوّشمان سازد. ومی‌توان دلایل بسیار برای‌آن ذکر کرد.

مثلاً بسیار محتمل است که درفهرست‌های رسمی ارسالی‌به ساتراپ‌نشینها ـ درهرمورد ـ نام ساتراپ‌نشین منظوردر رأس صورت نوشته میشده. یا اینکه نام بعضی از ساتراپ‌نشینها را فقط در ضمن گروههائی که نامشان از روی خصوصیات جغرافیائی تنظیم شده بود، گنجانده باشند و ترتیب اسامی بدین سبب تغییر کرده باشد[۶۳].

موضوع مهمتر اصول کلّی شمارش ساتراپ‌نشین هاست. امّا، بنظر می‌رسد

که اینمورد را می‌توان روشن کرد وبدین منظور باید بخاطر سپرد کـه هر یك از کشورهای برشمرده را چه کسی‌فتح کرده است .

در زیر جدول اسامی ساتراپ نشینهای امپراطوری ایرانی (پارسی) هخامنشیان را با ذکرنام فاتح هرکشور (چنانکه معلوم باشد وطبق روایات رسمی هخامنشی)، نقل می کنیم و امپراطوری ایران (پارس) را « دنبالهٔ » ماد میشماریم (جدول شمارهٔ ٤)[٦٤]

با اینکه در موارد معینی ابهام وجود دارد برروی هم فهرست واضح است : درآغاز نام ۱۲ ساتراپ نشین مربوط باراضئی که پارسیان(کورش و کمبوجیه) قبل از داریوش مسخرساختند ذکرشده وبعد نام ساتراپ‌نشین‌هائی که درعهد مادیها فتح شده بوده منقول است و درآخر نواحی و ایالاتی که داریوش اوّل‌پیش از سال ۵۰۰ ق . م. تسخیر کرده‌آمده است .

بدینقرار از ساتراپ نشین سیزدهـم ببعد مربوط است به اجزاء متشکلهٔ کشورماد ، درزمان فتح‌آن توسط کورش ، ولی‌اگر بخواهیم از اجزاء متشکلهٔ مزبور چیزی درك کنیم باید درفهرست تجزیه و تحلیل مفصلتری بعمل‌آید .

فهرست هرودوت (هکاتی) ازلحاظ مضمون و محتوی ومحتملاً تاریخ تحریر (که ظاهراً بتاریخ سال ۵۰۰ ق . م مورخ است)[٦٥] بیشتر به فهرست کتیبهٔ بهیستون نزدیك میباشد[٦٦] . فهرستهای بعدی نام ساتراپ نشینهای جدیدی را آورده‌اند کـه برخی‌ازآنها توسط داریوش مسخّر گردیده وبعضی‌ازساتراپ نشینهای پیشین منشعب گشته‌اند . از مقابلهٔ فهرست هرودوت با سنگ‌نبشتهٔ بهیستون اختلافات زیر بدست می‌آید : ۱ـ نام کیلیکیه (ساتراپ نشین چهارم) در کتیبهٔ بهیستون ودیگرسنگ - نبشته‌ها ذکر نشده ظاهراً این عدم تذکربدان سبب است که خود مختار بوده و

پادشاهی ازخاندان « سیدنسیان »[1] بر آن سلطنت میکرده است . ۲ ـ درسنگ نبشتهٔ بهیستون (و دیگرسنگ نبشته‌ها) ساتراپ نشین یازدهم (کاسپیانا) و ساتراپ‌نشین نوزدهم (کرانهٔ دریای سیاه) وجود ندارد . ۳ ـ نام هندوستان هم دیده نمیشود . ٤ ـ درسنگ نبشتهٔ بهیستون دو ساتراپ نشین ارمنی (۱۳ و ۱۸) ذکر نشده بلکه فقط یك ساتراپ‌نشین در ارمنستان وجود دارد . ٥ ـ ظاهراً در کتیبهٔ بهیستون ساتراپ نشین‌هفتم ـ شامل دوساتراپ‌نشین : ساتاگیدیه (« گاندار » یا « پاروپانی‌ساد ») و « آراخوزیا » میگردد . درسنگ‌نبشته‌های بعدی ساتراپ نشین هفتم حتی شامل سه کشور میباشد . ٦ ـ ساتراپ نشین اوّل ، درسنگ نبشتهٔ بهیستون شامل دو ساتراپ نشین « یونیه » و « آنانکه آنسوی دریا هستند » میشود[٦٧] . ۷ـ در آن کتیبه ساتراپ نشین شانزدهم شامل چهارساتراپ نشین ـ یعنی پارت و آره‌یا و خوارزم و سغد ـ میگردد . ۸ـ عربستان نیزدرآن نام برده شده ولی فهرست هرودوت فاقدنام آن است زیرا که مالیات نمی‌پرداخته است .

اکنون مطالب فهرست هرودوت را با سنگ نبشتهٔ بهیستون مقایسه کنیم :

بروایت هرودوت :	طبق سنگ نبشتهٔ بهیستون :
یونیه (۱)	یونیه (۹) «آنانکه آنسوی دریا هستند» (۷)
سارد (۲)	سارد (۸)
[داسکیکیه] (۳)	کاپادوکیه (۱۲)
کیلیکیه (٤)	
« سوریه» (٥) یا آشور	آشور (٤)
مصر (٦)	مصر (٦)

۱ــ Siennesi

ساتاگیدیه (۷)	ساتاگیدیه (۲۱) [۶۸]
	آراخوزیه (۲۲)
[عیلام] (۸)	عیلام (۲)
«آشور» (۹) یا بابل	بابل (۳)
ماد (۱۰)	ماد (۱۰)
[کاسپیانا] (۱۱)	
باکتریا (۱۲)	باکتریا (۱۷)
ارمنستان غربی (۱۳)	ارمنستان (۱۱)
[ماتینا] (۱۸)	
[درنگیانا] (۱۴)	درنگیانا (۱۴)
[سکایان] (۱۵)	سکا (۲۰)
پارت } (۱۶)	پارت (۱۳)
آره‌یا } (۱۶)	آره‌یا (۱۵)
خوراسمیا } (۱۶)	خوارزم (۱۶)
سغدیانا } (۱۶)	سغدیانا (۱۸)
اتیوپی آسیائی (حبشیان آسیائی) (۱۷)	مك (۲۳)
سواحل جنوبی دریای سیاه (۱۹)	
هندوستان (۲۰)	هندوستان [۶۹]
	عربستان

بدیگر سخن در کتیبهٔ بهیستون که در سالهای ۵۱۹ - ۵۲۱ ق. م. نوشته شده نام کشور خود مختار کیلیکیه و قبایل قفقاز (ساتراپ نشینهای یازدهم و

نوزدهم) وهندوستان که بعدها ملحق گشت (ساتراپ نشین بیستم) برده نشده است. شاید ساتراپ نشین ساحل جنوبی دریای سیاه (۱۹) نیزبعدها ملحق بکشور پارس شده باشد[۷۰] و ساتراپ‌نشین های سیزدهم و هجدهم بصورت ایالت واحد ـ یعنی ارمنستان ـ درآمده باشند .

جدول شمارۀ ۴

شمارۀ ساتراپ نشین	نام آن	الف / شامل‌چه بخشهائی بوده ب / میزان خراج به تالانت نقره	نام‌فاتح آن	ملاحظات
۱	یونیه (وجزایر یونیه)	الف / ائولیدا ، یونیه ب / کاریه ، لیکیه ، پامفیلید ـ ۴۰۰	کورش‌دوم	
۲	سارد	میسیا ولیدی ۵۰۰۰	کورش‌دوم	
۳	کاپادوکیه (داسکیلیه)	تروآدا ، فریجیه ، ویفینیه پافلاگونیه ، کاپادوکیه . ۳۶۰	کورش‌دوم	کاپادوکیه‌که در مشرق رود هالیس (قزل‌ایرماق) قرارداشت توسط‌کیاکسار فتح شده بود .
٤	کیلیکیه (پادشاهی خودمختار) (۱)	کیلیکیه و اراضی خلیج اسکندرون وکوههای تاور . ۳۶۰	کورش‌دوم	گذشته از خراج نقدی بنقره ـ ۳۶۰ اسب سفید و ۱٤۰ تالانت نقره برای مخارج‌نگاهداری‌سواران مقیم‌کیلیکیه.
۵	آن‌سوی رود (آشور ، سوریه)	فلسطین ، فنیقیه ، سوریه ، قبرس ، بین‌النهرین شمالی . ۳۵۰	کورش‌دوم	
۶	مصر	مصر ، لیبی ، کیرنا ، برکه . ۷۰۰	کمبوجیه (کامبیس)	گذشته از خراج نقدی بنقره ، ۱۲۰۰۰ مدیمن‌گندم برای پادگانها و درآمد شیلات دریاچۀ «مریدو»

(۱) درسنگ‌نبشته‌ها ذکری ازآن نیست .

۷	ساتاگیدیه ، گندار (قندهار) و آراخوزیا (؟) (۱)	افغانستان‌شمال‌شرقی (وشرقی؟) کنونی (ساتاگیدیان‌وگنداریان— قندهار و آپاریتها) ۱۷۰	؟	نام دیگر : «هند سفید» و یا «هند کوهستانی» .
۸	عیلام (سوزیانا وکیسیه)	عیلام . ۳۰۰	کورش‌دوم	تا اواسط قرن ششم ق . م . شوش تحت تسلط بابل بود .
۹	بابل (هرودوت نام این کشور را آشور ذکر میکند که تختگاه آن بابل است)	دو رود جنوبی ۱۰۰۰ .	کورش‌دوم	گذشته ازخراج نقدی بنقره ۵۰۰خواجه حرمسرا .
۱۰	ماد	ماد و پاریکانیان و اورتوکوریبانتیان (تیزخودان)	کورش‌دوم	
۱۱	[کاسپیانا ؟]	بخش جنوبی آذربایجان کنونی شوروی و سواحل جنوبی‌دریای خزر (کاسپیان ، پاوسیکیان ، پانتی‌ماتیان وداریتیان) ۲۰۰ —	کورش دوم (۲)	بهرحال بخشی از ساکنان این سرزمین (کادوسیان) — بروایت کتسیاس — نخستین‌بار نقط باطاعت‌کورش‌درآمدند
۱۲	باکتریا	«از باکتریان تا اگلیان» ۳۶۰ .	کورش‌دوم	
۱۳	ارمنستان	«ازپاکیتکیه، سرزمین‌ارمنیان» تا دریای سیاه (که ظاهرأشامل بخشی ازکاپادوکیه — درمشرق رود هالیس — میگردید)۴۰۰	کیاکسار	فتح این ناحیه توسط‌کیاکسار از عبور وی از رود هالیس و مرز لیدی وماد معلوم است .
۱۴	درنگیانا (و بخشی ازکارمانیا)	ساگارتیان ، ساریگنان ، تامانائیان ، اوتیان ، میکیان و ساکنان جزایر خلیج فارس. ۶۰۰	کیاکسار (؟)	بهرتقدیر اعتقاد وسنت ساگارتیان‌چنین بوده‌که به‌سلالهٔ‌کیاکسار مربوط‌می‌باشند: به‌کتیبهٔ بهیستون I ، ۳۳ رجوع شود . اوتیان شاید «یائوتیا» — ی پارسی باستانی باشدکه بخشی ازپارس(پرسید) بوده . بخش اخیرالذکر را هرودوت جزو کارمانیان ذکرکرده .

(۱) درسنگ‌نبشته‌ها دویا سه ساتراپ‌نشین است . (۲) هرمان(Pauly-wissowa,S.V.Kospioi) معتقد است‌که این ساتراپ‌نشین را داریوش اول در ۵۱۵ ق. م فتح‌کرده . ولی مبنای این‌نظرمعلوم‌نیست.

۱۵	سکایان (؟)	سکایان وکاسپیان . ۲۵۰	؟	معلوم نیست منظور ناحیهٔ قفقاز است یاآسیای میانه .
۱۶	۱ ــ پارت (هیرکانیه) ۲ــ آره‌یا (یامرغیانا؟) با اینکه سرزمین اخیر الذکر جزو باکتریا بوده ؟ ۳ ــ خورازمیا: ٤ ــ سغدیانا	پارتها (و هیرکانیان ؟) خورزمیان و سغدیان و آره‌یان (Hareiva-با آریائیان arya اشتباه نشود) ۳۰۰	کیاکسار؟	طبق سنگ‌نبشته‌ها شامل چهار ساتراپ نشین بوده است . بدینقرار: ۱ ــ پارت (بانضمام هیرکانیه) ۲ ــ خوارزم ، ۳ ــ سغد ، ٤ ــ آره‌یا . لااقل پارت و آره‌یا قبل ازکورش دوم فتح شده بوده ــ والا او به فتح باکتریا اقدام نمیکرد .
۱۷	[هدروسیا ــ ماك]	مکران و بلوچستان کنونی (پاریکانیان و حبشیان‌آسیائی) . ۴۰۰	؟	
۱۸	ماتینا (شمال شرقی ارمنستان) (۱)	ماتیائیان ، ساسپیریان و آلارودیان (یعنی هوریتیان ، (ایبریان و اورارتوئیان) ۲۰۰	کیاکسار	این ساتراپ‌نشین در زمان داریوش‌اول از ساتراپ‌نشین سیزدهم مجزی شد .
۱۹	[پونت]	کرانهٔ دریای سیاه ــ شرقی‌تر از ساتراپ‌نشین سیزدهم . (تا مرز های کولخیدی) (۲) موسخیان ، تیبارنیان ، ماکرونیان ، موسی‌نوئیکیان و ماریان ، ۳۰۰		
۲۰	هند	درهٔ رود سند و پنجاب ۳۰۰ تالانت‌گردطلا	داریوش‌اول	
	عربستان	خراج نمی‌داد	روابط عربستان شمالی با ایران(پارس) مبتنی بر پیمانهائی بود	

برعکس ساتراپ نشینهای « ساتاگیدیه » و« آراخوزیه »[۷۱] وساتراپ‌نشینهای یونیه و آنسوی دریا و ساتراپ نشینهای پارت وآره‌یا و خورسمیا وسغدیانا که در

(۱) به‌هکاتی (FGH,I,1, fragm 288) رجوع شود: «موسخیان ، مردم‌کولخیان همسایهٔ‌ماتینائیان
(۲) کولخیدیان فقط داوطلبانه خراج میدادند (هر. III ، ۹۷). در لشکرکشی خشایارشا به یونان ماریان به‌کولخیدیان پیوسته‌بودند (هر. VII ، ۷۹ــ۷۸) با اصطلاح ارمنی « مار » که بمعنی «ماد» بوده اشتباه نشود.

سنگ نبشتهٔ بهیستون آمده در فهرست بخشهای مالیات دهنده که مربوط به سال ۵۰۰ ق . م. است تحت شماره‌های ۱ ، ۷ و۱۶ بصورت سه ساتراپی‌درآمده‌اند . شاید ملاحظاتی در آن زمان موجب پاك‌کاسه کردن آنها شده بوده است و هر یك از سه گروه مزبور بدست شخص مهمّ ومقتدری اداره میشده است[۷۲] .

باحتمال قوی ساتراپ نشینهائی که نام آنها درفهرست نخستین داریوش اضافه شده بوده(ولی‌البته در حیات او) عبارت بودند از شماره‌های ۱۸، ۱۹ و۲۰ و شمارهٔ ۱۸ را از ساتراپ نشین « ارمنستان » منشعب کرده بودند . صد سال بعد کزنفون (کسنوفونت) نیزاز این تجزیه یاد کرده است[۷۳] ولی درسنگ نبشته ها تذکری در بارهٔ آن‌دیده‌نمیشود زیرا که در کتیبه‌های مزبورسازمان وتقسیمات اداری‌بطوردقیق منعکس نشده و غالباً ساتراپ نشینهای واقعی‌را معرفی‌نکرده بلکه از « کشورهائی» که نامشان علی‌الرسم برسرزبانها بوده یاد میکردند . مثلاً ارمنستان (یا بروایت بابلی سنگ نبشته‌های ایرانی . « اوراشتو ») ــ حتی بعد از آنکه ازلحاظ اداری به دو ایالت تقسیم شده بود ــ « کشوری » خوانده میشد .

البته نمیتوان گفت که مرزهای ساتراپ‌نشینهای مربوط بدامپراطوری ایران (پارس) طابق‌النعل‌بالنعل با ایالات زمان امپراطوری ماد و سرحدات خارجی آن مطابقت داشته . کورش وداریوش دربعضی موارد مرزهارا تغییر داده بودند . واینرا با اعتمادکامل درموردکاپادوکیه میتوان گفت . ساتراپ نشین مزبور (یا باصطلاح « داسکیلیه ») بطور کلّی‌درزمان کورش تأسیس شد و قطعه‌ای از اراضی‌مشرق رود هالیس (قزل‌ایرماق) که متعلق به ماد بود جزو آن گشت و ساتراپ نشین را بنام آن قطعه زمین‌کاپادوکیه (بپارسی‌باستانی : کتپتوك Katpatuka) خواندند (شاید قبلاً یکی‌از نواحی‌جزو ارمنستان بوده است) . آنچه گفتیم در مورد ساتراپ نشین چهارم هم صادق است : وبخشی‌از آن یعنی بین‌النهرین شمالی به ماد تعلق داشته و

ساتراپ نشین جدید کورشی بنام بخش مزبور رسماً « آشور » خوانده شد (بپارسی باستانی = « آشورا » aϑurâ . کلمهٔ یونانی سوریا suria « سوریه » از آن مشتق است . یونانیان علی‌الرسم بابل را « آشور » مینامند . در آسیای مقدّم ساتراپ نشین چهارم را « آنسوی رود » ـ ماوراءالنهر ـ که بزبان اکدی « ابر ـ ناری » Eber-nâri وبه آرامی عبر ـ نهارا âbar-nahârâ ـ است میخواندند .)

بهر تقدیر بطور کلّی و تا حدّی با اطمینان خاطر میتوان گفت که در دوران حکومت آستیاگ امپراطوری ماد ، گذشته ازسرزمین ماد (ساتراپ نشین دهم) و پارس (که بروایت همهٔ منابع قبلاً تابع ماد بوده)[٧٤] وچون درزمان هخامنشیان خراج نمی‌پرداخته در فهرست هرودوت وارد نشده ـ شامل ساتراپ نشینهای زیر بوده است : شمارهٔ ۱۳ بانضمام شمارهٔ ۱۸ (ارمنستان) و ١٤ (درنگیانا ومحتملاً ـ هم ازآن زمان ـ سواحل کرمان وجزایر خلیج فارس) و ۱۵ (ناحیهٔ سکاییان) و شاید شمارهٔ ۱۷ (ناحیهٔ « پاریکانیان و حبشیان آسیائی » یا مکران و بلوچستان کنونی که درآن زمان مردمانی سیه چرده و دراویدی زبان در آن می‌زیستند) و لااقل بخشی از ساتراپ‌نشین شمارهٔ ١٦ (پارت و هیرکانیه ، مسلماً ، آره‌یا و سغدیانا محتملاً ـ ولی گمان نمیرود تماماً ـ وخوارزم بظنّ بسیار ضعیف) باید بخشی از ساتراپ نشین سوم راکه در مشرق رودهالیس (قزل‌ایرماق) قرار داشت و قسمتی ازساتراپ نشین چهارم را (بین‌النهرین شمالی) نیز افزود .

دربارهٔ این کشورهای تابع ماد چه میدانیم ؟

۱ - پارس (پرسید) بروایت کتیبهٔ بهیستون[٧٥] که تألیف هرودوت نیز مؤیّد آن است[٧٦] ازقرن هفتم ق.م. درپارس خاندان هخامنشیان حکومت میکرده (ظاهراً پس ازآنکه اراضی مزبور راکه متعلق به عیلام بود قبایل ایرانی ـ یعنی پارسیان آینده ـ اشغال کردند). ظاهراً بعد ازمؤسس خاندان که هخامنش (Haxâmaniš) نام

داشت وپسرش « تئی‌سپ » (چیش‌پیش Čišpiš) ــ این خاندان بر دو شاخه منقسم گشت کــه هر دو در آن سرزمین سلطنت داشتند. کورش اوّل (Kûruš) ، پادشاه پارسوماش که فرزند خود آروکو(Arukku) را[۷۷] در حدود سال ۶۳۹ ق . م . برسم گروگان نزد آشور باناپال[۷۸] فرستاد و کمبوجیهٔ اوّل (Kambûjiya)ــکامبیس ــ پدر کورش دوم مؤسس امپراطوری پارس (ایران) ازشاخهٔاول بودند . بگفتهٔ هرودوت[۷۹] ، کامبیس‌اول‌ماندانادختر آستیاک‌پادشاه مادرا بزنی گرفته‌بود. آریارامنا(Ariyârâmna) ــپسردیگرچیش‌پیش‌وفرزند او ارشاما (Aršâma) ونوادهٔ وی‌هیستاسپ(Vištâšpa) ــویشتاشپ ــ به شاخهٔ دوم تعلّق داشتند . درسال ۵۲۲ ق . م . که داریوش‌اول بتخت سلطنت نشست آرشاماد هیشتاسپ هنوز زنده بودند.[۸۰] هیشتاسپ درعهد حکومت کورش[۸۱] وکامبوجیه[۸۲] ساتراپ پارت بود : ولی‌معلوم نیست که این دونفر ــآرشاما و هیشتاسپــ درپارس ، ویا بخشی‌ازآن حکومت کردند یا نه.[۸۳] غالباً بحدس‌می‌گویند که دوپادشاهی وجود داشته ، یکی « انشان »[۸۴] ودیگری « پارس» ــ ودریکی شاخهٔ ارشد ودر دیگری شاخهٔ اصغرهخامنشیان حکومت می کرده است . ولی‌باید ازنظر دورنداشت که « انشان » درهزارهٔ اول قبل ازمیلاد جزونامهای مهجور بوده و ممکن است تحت این نام واحدهای سیاسی وجغرافیائی‌نوینی مستوربوده‌اند . وبدین سبب ممکن است درمتن واحدی نام « انشان » و« پارس» برای ادای یك مفهوم دیده شود همچنانکه فی‌المثل« اومان ــ ماندا » و« مادای » بیك معنی‌استعمال‌می‌شده‌است .

چنانکه گفتیم پارس در عهد کیاکسار تحت انقیاد ماد درآمده بود ولی شاه یا شاهان آن همچنان باقی‌بودند ودرشمار« شاهان ماد» (یعنی‌تابع ماد) یا « شاهان ــ دستیارماد» که درمنابع باستانی‌شرقی‌ازآنها یاد شده ــ درآمدند . پارس کشوری بود فقیروازلحاظ اجتماعی واقتصادی عقب مانده و ظاهراً با اینکــه بگفتهٔ هرودوت ــ شاهك‌آن با شاهزاده خانم مادی ازدواج کرده‌بود ــ در سیاست‌ماد‌نقش‌مهمی‌نداشت .

پادشاهی پارس ازلحاظ وسعت از ایالت کنونی فارس ـ ایران ـ کوچکترو فقط سه قبیله ازده قبیلهٔ پارسی جزو آن بود. (برخی از آنها در خاك فارس ساکن نبوده بلکـه در کرمان و بخشی در اراضی مرکزی فلات ایران متمکّن و محتملاً جزو ساتراپ نشین چهاردهم بودند.)

۲ ـ ارمنستان : پیشتر گفتیم که مادیها ظاهراً فلات ارمنستان را در آخرین سالهای قرن هفتم ـ طی جنگهای آشور وماد فتح کردند. ولی در سال ۵۹۳ ق. م. منابع موجود از یك پادشاهئی بنام « اورارتو » یا « آرارات » ـ که متحد و تابع ماد بوده نام می برند. از دیگرسو کزنفون در « کورشنامه » می نویسد که ارمنستان در عهد مادیها پادشاهئی بـود مستقل ولی تابع ماد . ارمنستان یکی از ایالات امپراطوری هخامنشی بود کـه کزنفون بالنسبه خوب می شناخت و جنگاوران وی طبق موافقتی کـه با ساتراپ آنجا شده بود ـ زمانی با مسالمت از آنجا عبور کرده در خانه‌های ساکنان محل منزل کرده اطلاعات گوناگون از ایشان کسب نموده بودند و بعدها از آنجا عده‌ای اسیر گرفته شده بود والخ (آناباسیس، IV، ٤، ۲۲ـ۶، ۵، ۳۵ ـ ۲۸). بدین سبب کزنفون می توانست در آنجا اطلاعات دست اول در بارهٔ تاریخ آن کشور کسب کند. کزنفون در « کـورشنامه » ـ شاهزادهٔ ارمنستان را تیگران می نامد.

بروایت کزنفون در« کورش نامه » (II، ٤، ۱۲، III، ۳، ۵) پادشاه ارمنستان (نام وی را نمی گوید) ازپرداخت خراج و گذاشتن دسته‌های جنگی در اختیار پادشاه ماد امتناع ورزید (پادشاه ماد را کیا کسارمی نامد وحال آنکه در آن زمان آستیاگ بوده است.) کورش که یکی ازسرداران پادشاه ماد بود تعهد کرد که آن پادشاه رامطیع سازد. سپس به بهانهٔ شکار واردخاك ارمنستان شد وپیکی بنزد پادشاه آنجا فرستاد و از او ابرازخدمتگزاری واطاعت خواست. وی کوشید تا در کوهها متواری شود ولی

خانواده واموالش بدست لشکریان کورش افتادند . سرانجام پادشاه ارمنستان چون ازهرسوراه چاره را بروی خود بسته دید تسلیم شد . کورش ازاوبازجوئی کرد و وی اعتراف نمود که در گذشته هنگامی که بدست پدر پادشاه کنونی ماد مغلوب گشته بود سوگندیاد کرده که بمادیها خراج بپردازد وافرادجنگی دراختیار ایشان بگذارد و مستحقّ مجازات است . ولی براثر وساطت تیگران ــ پسر پادشاه ارمنستان ــ که دوست کورش بود کار بمصالحه پایان یافت و کورش باشغال چند دژ ارمنستان که بمنزلهٔ تکیه گاه جنگی بودند اکتفا نمود.

سپس کورش درجنگی که میان کلدانیان [۸۵] وارمنیان درگیر بود بارمنیان یاری کرد وصلحی پایدار بین آندومستقر نمود وبدین طریق بیش از آنچه اوّل درنظر بوداز هر دوطرف ، برای احتیاجات پادشاهی ماد، مردان لشکری گرفت. بعدها شاهزاده تیگران وجنگاوران ارمنی وی همواره درلشکر کشیهائی که کورش بسود پادشاهی ماد بعمل می آورد شرکت می جستند ، تا سرانجام پادشاه ماد که فرزندی نداشت برسم حق شناسی کشور خویش را به شاهزاده کورش داد .

سراسر این داستان مشحون از احساسات «حق شناسی» وساختگی و تعلیمی و اندرزگوئی است وبرای مورخ چندان ارزشی ندارد وچنانچه بخشهائی ازاین داستان ــ بنحو غیرمنتظره ای ــ درمنقولات موسی خورنی مورخ ارمنی آغاز قرون وسطی تأیید نمی شد ، بآن توجهی نمی کردیم .

موسی خورنی (بگفتهٔ مارآباس کاتینا) ضمن نقل تاریخ باستانی ارمنستان می کوشد افسانه های تورات واخبار مورخان آغاز دوران رومیة الصغری وارمنستان وتا حدی روایات زرتشتی وساسانی را با یکدیگر موافق سازد . ودراین ضمن، اساس گفته های وی را ــ بیشتر ــ نوشته های مورخان دوران متقدم رومیة الصغری تشکیل می دهد .

موسی‌خورنی‌ازوجود اورارتو اطلاعی‌نداشته . باری ، بگفتهٔ وی‌تاریخ‌باستانی ارمنستان بطور خلاصه چنین است : در زمان سلطنت « بل »[۸۶] در بابل ، هایك (نام قوم ارمن یا هایك ـ نام مرد سال .) که گویا پسر تورهوم (توهارما) ـ منقول در تورات و از اخلاف یافث ـ بود از اوجدا شد . هایك باتفاق کسان خود به (سرزمین آرارات) رفت. آنگاه نام‌بسیاری ازاخلاف هایك را ـ که درعین حال‌نام برخی ازجاها و خاندانهای ارمنستان قدیم بوده ـ ذکر می کند . در بارهٔ دلیریهای « آرام » افسانه‌ای ـ که گویا برشخصی بنام « نیوکار ـ مادس »[۱] (؟)[۸۷] غالب شده آشور را مطیع خویش‌ساخت ـ بسیارسخن می گوید . آرای پسر آرام درجنگ با سمیرامید (شامیرام) کشته شد وموسی‌خورنی آنچه را تا زمان وی از اورارتو محفوظ مانده بود به سمیرامید نسبت می‌دهد . بگفتهٔ وی گویا خود سمیرامید نیز توسط مردی مادی بنام « زرداشت مغ » از کشورخویش طردشد[۸۸] (ظاهراً این نیز انعکاسی است از خبر کتسیاس در بارهٔ جنگ نینوا و سمیرامید با « اوکسیارت » ، «زائورت» یا « زوروآستر=زرتشت »[۸۹]) پادشاه باکتریا . بعد ازآن موسی خورنی شجرةالنسب‌ـ شیوخ عبرانی‌تورات را از ابراهیم ببعد وشاهان « کلده » (آشور) را از پسر « نین » وسمیرامید ببعد (ازروی نوشتهٔ یوسوی که در اینمورد اوخود نیز از کتسیاس اخذ کرده) و شیوخ (پدر شاهان) ارمنی‌از « آرای زیبا » فرزند « آرا » ببعد ـ نقل می کند . درفهرست اخیر ـ یعنی‌نامهای پادشاهان آشور وپدرشاهان (شیوخ) ارمنی، بترتیب بنام « سارداناپال » و« سکایوردی » (پسرسکا) ختم می‌شود . موسی خورنی دربارهٔ « پارویره » پسرسکایوردی می گوید که « ازطرف وارباك مادی کومك بسیار باوشد که توانست پادشاهی سارداناپال را بگیرد » (I ، ۲۱) . اما موسی‌خورنی‌راجع به « وارباك » (آرباك) ، همان روایت کتسیاس را نقل می کند و فقط می‌افزاید که

۱ـ Niukar–mades

وی «پاروئیر» را بسوی خویش جلب کرد و وعده داد لقب پادشاهی را که اسلاف او- یعنی پدرشاهان ارمنی - ازهایك به بعد فاقدبودند ، بوی باز گرداند . پیشتر یادآور شدیم که گ . آ .کاپانتسیان و ب . ب . پیوطروسکی و عده‌ای از دیگر محققان متمایلند که « پاروئیر» و« پارتاتوئا » (پروتوتی) پادشاه اسکیتها را یکی بدانند و تصورمی کنند که در نقطه‌ای ازفلات ارمنستان یك پادشاهی کوچك ارمنی‌واسکیتی تأسیس شده بوده .

سپس موسی‌خورنی‌دوفهرست از شاهان ماد و ارمنستان نقل می کند. فهرست نخستین مخلوطی‌است از دو روایت کتسیاس وهرودوت ومأخذآن یوسوی می‌باشد وبدینقرار است :

وارباکیس (بگفتهٔ کتسیاس= آرباکس Arbakês)
موداکیس (بگفتهٔ کتسیاس= ماندائوکس Mandaukês)
آرتیکیس (بگفتهٔ کتسیاس= آرتوکاس Artukas)
دوکیس (بگفتهٔ هرودوت = دیوکس Dêiokes)
پراورتیس (بگفتهٔ هرودوت= فرائورتس Phraortês)
کواکس (بگفتهٔ هرودوت = کوئکسارس - Kuêksarês)
آژداهاك (بگفتهٔ هرودوت = آستوآگس - Astuagês)

چون موسی‌خورنی‌می‌خواسته است‌میان دومنبع کاملاً متناقض (یعنی‌تألیفات هرودوت و کتسیاس) توافقی‌ایجاد کند اسامئی را که دراثر هرودوت منقول است - یعنی‌دیوك وفرائورت و کیاکسار و آستیاگ را - بجای پادشاهانی که کتسیاس بعداز آرتیك نام برده آورده است .

اما فهرست شاهان ارمنی‌بدینقرار است :

راچیان ـ هراچیای[(۱)]	پاوُس[(۲)]
پارنوآُس[(۳)]	هایکاك دوم[(٤)]
پاچویچ[(۵)]	یروآند[(٦)] کوتاه زندگی
کورناك[(۷)]	تیگران[(۸)] (I)

بعضی از این نامها ، مثلاً پارنوآس (فرنوار Farnauâza) و « یروآند » (آروانت ـ یا هاروانتا Harvanta) و تیگران (از تیگرا Tigra) ایرانی هستند . و نفوذ نامهای ایرانی درمحیط زبان ارمنی با این نامها آغاز می گردد[۹۰][۹۱] .

مورخ ارمنی بداستان تیگران ـ فرزند « یروآند » اهمیّت خاص می‌دهد و سخنان فراوان در آن‌باره می گوید وضمناً بسرودهای حماسی‌ارمنی‌استنادمی کند . بگفتهٔ وی تیگران متحد « آژداهاك » پادشاه ماد بوده ولی درعین حال با کورش پارسی‌نیزدوستی‌داشته است . « آژداهاك » که می‌خواست تیگران را بخود نزدیك کند با تیگرانوئی خواهر تیگران ازدواج کرد . سپس تیگران را ظاهراً برای مذاکره بنزد خویش‌خواند وقصد داشت اورا بکشد . ولی‌تیگران در رأس عده‌ای از ارمنیان و ایبریان و آلبانیان بجنگ « آژداهاك » رفت وپس ازپنج ماه پیکار بدست خودحریف رادرنبرد کشت و آنگاه‌تیگرانوئی‌را بنزدخویش‌برد وزن دیگر آژداهاك ، بنام «آنویش»[(۹)] را با بیش‌از ده هزار اسیرمادی به «آنسوی قلل‌شرقی کوه‌بزرگ» (آرارات) تبعید کرده به آنجا نرسیده در دژ نخجوان (ناخی چوانی) متمکّن ساخت[۹۲] . بنا بگفتهٔ موسی خورنی خاطرهٔ « مار ـ ها » (مادیها) در آن ناحیه در ترانه‌های حماسی‌محلّی‌محفوظ مانده بوده و وی اینرا مؤیّد داستان خویش‌میشمارد .

موسی‌خورنی اشاره می کند که تیگران با موافقت وباتفاق کورش‌اقدام کرد

---

(۱) Hračeaj (۲) Pavos (۳) Parnuas (٤) Haykak (۵) Pačuič (٦) Eruvand (۷) Kornak (۸) Tigran (۹) Anuiš

وسپس اخلاف تیگران را– تا فتوحات مقدونیان– یك‌یك نام می‌برد. و اسامی آنان بدینقرار است : باب ، تیران ، واهاگی[۹۳]، آراوان ، نرسه (خ) ، زاره (خ)، آرموگ، باگام ، وان ، واخه . بخشی‌ازاین‌نامها ایرانیست و بظاهرچنین می‌نماید که مربوط بقرنهای نخستین پس‌ازمیلاد باشند نه قدیمتر .

با اینکه این‌داستان آشکارا افسانه مینماید ونام « اژدهاك » (یعنی «اژدها») از اساطیر زرتشتی اخذ شده نمی‌توان گفت که حکایت از منابع غربی اخذ شده . چیزی که داستان موسی خورنی را به منقولات «کورش نامه » کزنفون مربوط می‌سازد فقط نام تیگران و دوستی وی با کورش است . بظن قوی مورخ ارمنی این قسمت را ازیك مؤلف رومیة الصغری اخذ کرده است .

پس‌از حذف آنچه در داستان موسی‌خورنی – ویا منابع و مآخذ او محتملاً – مجعول است معهذا باید اذعان کرد که مطابقت آن با مطالب « کورش‌نامه» کزنفون تصادف محض نیست . و محتمل است که در زمان موسی‌خورنی ، هنوز در روایات و افسانه‌های حماسی ارمنیان خاطراتی دربارهٔ: اولاً اتحاد شاهان ارمن(درزمان تأسیس نخستین پادشاهی ارمنستان) با بیگانگان (که موسی خورنی و یا مآخذ او آنان را مادی میدانند)[۹۴] و ثانیاً – در بارهٔ جنگ تیگران با « آژداهاك »[۹۵] و ثالثاً در بارهٔ دهکده‌های قدیمی مادی در درهٔ ارس – محفوظ مانده بوده .

بدین‌سبب بنظر میرسد که شاید درعهد ماد ارمنستان واقعاً‌ساتراپ‌نشین نبوده واز خود پادشاهئی‌داشته است که تابع ماد بوده‌است . وممکن است تأسیس پادشاهی ارمن را بجای[۹۶] اورارتو باقدامات کیاکسار ومادیها مربوط دانست که در آن‌زمان (شاید) پیشوای ارمنی یا ارمن و اسکیت– که موسی‌خورنی وی را «پاروئیر» پسر «سکایوردی» میخواند – با ایشان (کیاکسار ومادیها) عهد اتحاد بسته بجنگ آشور و اورارتو رفت ، باین مناسبت می‌توان این سؤال را طرح کرد که آیا ارمیای نبی

(در تورات) که در وقایع سال ۵۹۳ ق . م . از پادشاهی « آرارات » نیز در کنار پادشاهیهای مانئا و اسکیت یاد می کند ـ منظور نظرش پادشاهی«اورارتو» است یا ارمن ؟ فراموش نکنیم که بابلیان نیز کماکان ساتراپ‌نشین ارمنستان را « اورارتو » (دقیق‌تر بگوئیم uraštu و اورالت بخوانید) مینامیدند و حال آنکه خود پارسیان (ایرانیان) آرمینا[1] ـ یش می‌خواندند . البته از لحاظ مادیها (باوجود پادشاهی مستقلی درپشت سر ایشان) جنگ بالیدی خطرناك بود . ولی اگر چنین پادشاهئی متحد ایشان می‌بود و حتی موجودیت خویش را بمساعی مشترکی که هردو قوم در جنگ آشور وماد مبذول داشتند مرهون می‌بود . . . دراین صورت ممکن بود از نظرگاه دیگری باین امربنگرند .

سرنوشت بعدی این پادشاهی بسیار قدیم ارمنستان چه میتوانست باشد ؟ با اینکه بگفتهٔ کزنفون تیگران اول نیز مانند بزرگان ماد جانب کورش را گرفت معهذا گمان نمیرود که پادشاهی وی (اگر اصلاً افسانه نباشد) در زمان کورش کماکان باقی و برقرار بوده است . کزنفون در « کورش نامه » میگوید که کورش پسرخود تاناااوکسار (= بردیا : کزنفون « کورش‌نامه » VIII ، ۷، ۱۱) را بساتراپی ارمنستان وماد و کشورکادوسیان منصوب کرد . اما بگفتهٔ هرودوت (III ، ۹۴ـ ۹۳ ، VII ، ۷۳) درزمان داریوش ارمنستان بدو ساتراپ نشین تقسیم شده بود[97] . هنگام لشکرکشی خشایارشا بیونان « ارتوخم » شوهرخواهر خشایارشا فرماندهی ارمنیان (غربی؟) وفریجیان را بعهده داشت . در فاصلهٔ دوقرن پنجم و چهارم قبل از میلاد همچنان دوساتراپ نشین در ارمنستان وجود داشت که « تی زیباز » (در ارمنستان غربی) و « اُرونت » داماد پادشاه پارسیان (در ارمنستان شرقی) بر آنها حکومت می کردند[98] . درزمان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی که « میتراسوت » و

(۱) Armina

« اُرونت »[۹۹] ساتراپان دو بخش ارمنستان بودند نیز وضع بلا تغییر مانده بود .

بدینقرار از زمان کورش پادشاهئی درارمنستان وجود نداشته ؛ گرچه ممکن است خاندان ساتراپهای ارمنستان شرقی باخاندانی که در زمان مادیها درارمنستان سلطنت می کرده مربوط بوده و رواج نام « اُرونت ـ اروآند » که با نام« اروآند » پدرتیگران (بگفتهٔ موسی خورنی) ارتباط دارد ، در خاندان مزبور ، شاهد این مدعی باشد . بسیاری از ساتراپهای ارمنستان قرابت دور و نزدیك با پادشاهان هخامنشی داشتند . بروایت استرابون آخرین « اُرونت » از اخلاف ویدرنا بود و ویدرنا یکی‌ازهفت‌تن پارسیان متفق داریوش اول بوده است ـ شاید «اُرونت» مزبور واقعاً ـ ازطرف زن ـ ازبازماندگان وی بوده ؛ یعنی نوادگان دختری ؟

بنابراین اگرهم درعهد مادیها براثر بذل‌مساعی مشترك ایشان و ارمنیان در امحای پادشاهی اورارتو ، پادشاهی مستقل ارمنستانی تأسیس شده بوده ـ بهرتقدیر ـ پارسیان (ایرانیان) آنرا از میان برداشتند . ولی شاید در عهد هخامنشیان هم نمایندگان ایرانی شدهٔ خاندان متعیّن ارمنستان با سمت ساتراپ آن سرزمین را اداره می کرده‌اند وشاید اینان با فرمانفرمایان پیشین ارمنستان (درزمان مادیها) وهمچنین‌خاندانهای بزرگان پارسی‌خویشی‌داشته‌اند .

سلالهٔ ساتراپان « ارونتیان» درعهد هخامنشیان در ارمنستان شرقی مقرداشت (درساتراپ‌نشین هجدهم ـ یعنی سرزمین ماتینیان ـ هوریتیان وساپیریان ـ ایبریان و آلارودیان و اورارتیان . ولی همچنانکه نام این سرزمین نیز گواه است ارمنیان نیز درآنجا می‌زیستند) . ارمنستان غربی مسکن «ارمنیان وهمسایگان ایشان» بود (هرودوت . III ، ۹۳) واز همسایگان مزبور خالیبیان[۱] وخلدیان[۲] وتائوخیان[۳] وکسپیریتیان[۴] ـ ساپیریان وفاسیانیان[۵] (کزنفون : آناباسیس، IV، ۴، ۱۸، VII ، ۸، ۲۵

(۱) Xalibi (۲) Xaldi (۳) Taox (۴) Gesperi-saspeir (۵) Fasian

وبعد ، ظاهراً همهٔ این «همسایگان ارمنستان» قبایل کارتول[۱] بوده‌اند)را میشناسیم ودراین سرزمین ساتراپها ازخاندان دیگری بوده‌اند . ولی پادشاهی ارمن ـ چنانکه کزنفون در «کورش نامه» وصف میکند ـ می بایست سراسرویا تقریباً تمام ارمنستان را شامل باشد ـ نه فقط نیمی از آنرا ـ زیرا که از سمت مشرق با ماد و از مغرب با کلدانیانی که در کوههای پونتی مسکن ـ داشتند هم مرز بود[۱۰۰] . ساتراپ نشین هجدهم ـ که نخست درزمان داریوش از ارمنستان منشعب گردیده بود ـ درفهرست هرودوت ازلحاظ محل و مکان به ساتراپ نشین‌های هجدهم (پونتی) و بیستم (هندی) داریوشی ملحق و قلمداد شده و از ساتراپ نشین سیزدهم (که ظاهراً هستهٔ ارمنستان واحد و باستانی زمان ماد را تشکیل می‌داده) منفك گشته است . واین خود مؤیّد نظرفوق است . باحتمال قوی پادشاهان ماد مستقیماً بر کاپادوکیه ـ تارود «هالیس» ـ حکومت نمی کردند بلکه فرمانفرمایان ارمنی در آن سرزمین جانشین ایشان بوده‌اند . وسبب اینکه کاپادوکیه (ساتراپ نشین سوّم) ـ که از نواحی مطیع ارمنی نشین منشعب و بدیگرایالات مرکزی آسیای صغیر ملحق شده بود ـ ازلحاظ مکان در شمار ساتراپ نشین‌های کورش آمده (نه قلمرو کیاکسار و آستیاگ) همین است .

۳ ـ آشور . چنانکه پیش گفتیم بخشی ازخاك آشور مستقیماً جزو ماد شده بود . درحدود سال ۵۵۶ ق . م . (هنگام جلوس نابونید بر تخت سلطنت بابل) حرّان و بین النهرین شمالی در دست مادیها بود و بعضی از محققان (و ازآنجمله ب . آ . تورایف وای. علیوف) حدس می‌زنند که مادیها ناحیهٔ مزبور راپس ازمرگ نابوخودو ـ نوسور دوّم (بخت النصر) تصرّف کردند . درحقیقت در منابع ماد اشارهٔ مبهمی شده است که درزمان پادشاهی « نریگ لیسار» (نرگال شاروسور ، ۵۵۶ ـ ۵۶۱ ق . م .) میان ماد وبابل مختصرمشاجره‌ای درگرفت[۱۰۱] . ولی بیشتر گمان می‌رود که مادیها

(۱) Kartvel

هنگام تقسیم مرده ریگ آشور ، حرّان و بین‌النهرین شمالی‌را دریافت کرده باشند .
خبری[۱۰۲] هست که ایشان مناطق مزبوررا ۵۴سال درتصرف داشتند (یعنی‌از۶۰۷/۰۶
تا ۵۵۳/۵۲ یا ۶۱۰/۰۹ تا ۵۵۶/۵۵ ق . م .) بدین سبب کورش دوم توانست پس از
خاتمهٔ کار انقیاد لیدی ازجاگهٔ بین‌النهرین به‌آسیای صغیرلشکر کشیده ، خاك بابل
را ـ حتی‌بعدازآنکه کشور مزبورحران را پس گرفت ـ دوربزند : ولی از اینجا بر
می‌آید که شمال بین‌النهرین برروی هم ازآن ماد بوده است[۱۰۳] . و الا تقسیم میراث
آشور غیرعادلانه و بزیان ماد می‌بود ـ زیرا درصورت چنین فرضی ، ماد از اراضی
امپراطوری آشور فقط ایالات کوهستانی مغرب خویش و خاك اصلی و ویران شدهٔ
آشوررا دریافت می‌داشت و چنین تقسیمی باتناسب واقعی‌قوا ونقش‌مهمی که مادیها
ایفا کرده بودند بهیچوجه متناسب نبود . اینکه حران رافقط بابلیان غارت کردند
نه مادیها[۱۰۴] (در این باره در صفحهٔ ۳۸۸ گفته شد) خود گواه است که شهر و اراضی
مزبور سهم متحد دیگرشد ـ زیرا درشرق‌باستان رسم براین قرار گرفته بود که دو
متحد هنگام تقسیم غنائم چنین کنند .

۴ـ عیلام . وضع عیلام پس از قلع و قمع آشور معلوم نیست . چنانکه پیش
گفتیم ایالت انشان محتملاً بدست شاهکان پارسی‌اداره می‌شده . شاهان بابل ـ اسلاف
نابونید ـ شوش را متصرف بودند و در آنجا ساختمانهائی ایجاد می نمودند[۱۰۵] . بطن
غالب عیلام نخست درزمان کورش دوم به ساتراپ نشین مبدل شد .

۵ ـ درنگیانا و غیره . بگفتهٔ هرودوت بخشهای زیر جزو این‌ساتراپ‌نشین
(چهاردهم) بودند : قبایل نیمه پارسی ، نیمه مادی ساراگتیان در مرکز ایران ،
سارانگی (یا درست‌تر بگوئیم زرنگی یا درنگی که بزبان قدیم‌مادی «زرنکا Zranka»
می‌گفتند) که در اراضی سیستان کنونی در مرز ایران و افغانستان کنار دریاچهٔ
هامون میزیستند ، تامانایان که بشهادت هرودوت (III ، ۱۱۷) مجاور پارتها و

سارانگیان بودند ، اُوتیان (شاید ساکنان شرق ایران و یا صحیحتر بگوئیم ناحیهٔ کارمان ـ کرمان یائوتیا Yautyā ؟ بوده‌اند) و میکیان(« میکوی » Mukoi، شاید هم « ماك » Maka که در سنگ نبشته های ایران باستان آمده ، در مکران کنونی ؟) . بدینقرار ساتراپ نشین مزبور اراضی کنونی جنوب شرقی ایران (نواحی سیستان و کرمان و بخشی از مکران) و غرب افغانستان (تا خط هرات قندهار) را شامل بوده است .

این نواحی ازدیگر اراضی فقیرتر ومردم آن عقب‌مانده‌تر بودند و مسلماً هنوز بسطح جامعهٔ طبقاتی نرسیده بودند . می‌توان حدس زد که در این نقاط پادشاهان منفرد مادی ـ و سپس پارسی ـ با دشواری بسیار ، ازقبایل دامداری که در دوران جماعات بدوی میزیستند ـ و عملاً مستقل بودند خراج می گرفتند و وضع آنجا تقریباً با نقاط مرکزی ماد در قرن هشتم و آغاز قرن هفتم قبل از میلاد مشابهت داشت . باحتمال قوی این انقیاد ناقص قبایل مزبور دراوایل سلطنت کیاکسار صورت گرفت ، نه دیرتر .

۶ ـ پارت و هیرکانیه . چنانکه قبلاً گفتیم سرزمین پارت درآغاز « ناحیهٔ مرزی » ماد بود . بسیاری از ایالاتی که بعد ها جزو پارت محسوب گشتند (مثل خوآرن و کومیسن) ازسرزمینهای خاص ماد بودند . شاهان آشور کوشیدند حکومت خویش را بخاك پارت بسط دهند وشکی نیست که شاهان ماد نیز ـ در ادوار باستان ـ حتی درزمان « خشتریت » خطهٔ مزبور را در تصرف خویش داشتند . اما هیرکانیه ، یعنی کرانهٔ جنوب شرقی دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود گرگان و اترك ، در زمان نخستین شاهان هخامنشی جزو پارت بوده است . کزنفون با اطمینان خاطر در « کورش نامه » می‌نویسد که هیرکانیه در زمان مادیها مستقل بوده است (و ضمناً اشتباه فاحشی درتعیین محل آن مرتکب می‌شود) ولی بگفتهٔ کتسیاس چنین نبوده‌است

(ظاهراً آنچه کتسیاس «بارکانیا» مینامد واز «وارکانا»ـی پارسی باستانی مشتق است ـ همین جاست. «وهرکانا» Vahrkâna ـی اوستائی یا «سرزمین گرگ»). گمان میرود در اینمورد حق با کتسیاس باشد. بگفتهٔ نیکولای دمشقی (که گویا از کتسیاس مأخوذ باشد) شخصی بنام «ارتسیر»[(۱)] [۱۰۶]، درعهد آستیاگ، ساتراپ هیرکانیه بود و بعدها جزو نزدیکان کمبوجیهٔ دوم درآمد. بنا بروایت هرودوت (III، ۱۱۷) هیرکانیان وتامانیان و پارتیان و آره‌یان و خورزمیان، قبل از فرمانفرمائی پارسیان ـ پیمانی منعقد کرده از آب رودآك ـ که ظاهراً تجن ـ هریرود باید باشد ـ استفاده میکردند. اینان فقط بشرط اتحاد با پارتیان قادر بودند دراین امر شرکت کنند زیرا بهیچوجه با درهٔ تجن هم‌مرز نبودند (برخلاف چهار گروه دیگر) ومحتملاً باتفاق پارتیان در اتحادیهٔ قبیله‌ای واحدی عضویت داشتند[۱۰۷].

۷ ـ آره‌یا، خوارزم، سغدیانا. امّا اینکه «آره‌یا» («هاریوا» Haraiua، درهٔ تجن ـ هریرود) تابع ماد بود باین دلیل است که اگرچنین نمی‌بود کورش‌دوم نمی‌توانست با باکتریا (که بویژه هرودوت ـ I، ۱۵۳ ـ و کتسیاس یاد می کنند) جنگ کند[۱۰۸]. ظاهراً مادیها بر اتحادیهٔ قبایلی که از آب تجن استفاده می کردند تسلط پیدا کردند و این امر زودتر از زمان سلطنت کیاکسار وقوع نیافته بود. «برتری و فرمانروائی» ماد برخوارزم[۱۰۹] (که بظنّ قوی فقط اسمی بی‌رسم‌بوده ـ زیرا که حتی درزمان مقتدرترین شاهان هخامنشی نیز خوارزم عملاً مستقل بوده است) همین بود. منابع موجود ازتسخیرسغدیانا توسط کورش سخنی نمی گویند وبنابراین محتمل است که واقعاً مادیها درآغاز درآنجا نفوذ کرده باشند. امّا دربارهٔ اینکه این نفوذ ازطریق خوارزم صورت گرفت یا مرغیان (واحهٔ مرو، کـه علی‌الرسم مربوط به باکتریا بوده)؟ پاسخ باین سؤال دشوار است. بگفتهٔ کتسیاس باکتریا از

(۱) Artasir

زمان جنگهای آشور وماد باکشور اخیرمتحد بود وحال آنکه قبلاً پادشاه آن بنام اکسیارت (یا زائورت ـ زرتشت ؟)گویا تابع سمیرامید ملکهٔ آشوربوده است .

مسلّماً حفریات وسیعی که اکنون دانشمندان شوروی در سرزمین پارت و مرغیان وباکتریا وسغدیانا وخوارزم بعمل‌می‌آورند پاسخ سؤالهائی راکه در اینجا طرح شده روشن خواهد کرد .

برخی‌ازاین نواحی(بخصوص‌باکتریا ـ یعنی‌تاجیکستان کنونی و افغانستان شمالی) ازلحاظ درجهٔ تکامل چندان‌ازماد عقب نبودند(یا بهیچوجه عقب نبودند)[۱۱۰] .

۸ ـ سکایان و کاسپیان . دربارهٔ محل ساتراپ‌نشینی که هرودوت تحت شمارهٔ پانزده نقل کرده نظرهای گوناگون ابراز شده است. آن‌را می‌توان درقفقاز جستجو کرد وسکایان‌را به‌ناحیهٔ سکاسنا (که بگفتهٔ استرابون ـ XI، ۸، ٤ـ قبایل‌صحرانشین سکائی‌درآنجامتمکّن گشتند) که ظاهراًدردرهٔ کورا(کر)ـنزدیك کی‌روفاباد(گنجهٔ کنونی‌قرار داشته ـ مربوط ساخت .ولی‌بنظرمی‌رسد که نام‌کاسپیان نیز که‌علی‌الرسم محل ایشانرا در کرانهٔ دریای‌کاسپی (خزر) ـ جنوبی‌تراز شبه جزیرهٔ آبشوران ـ می‌دانند ، حاکی ازهمین نکته است . می‌دانیم که‌آکادمیسین و. و. استرووه سکایان وسکاسنیان راکه مخالف داریوش اوّل بوده و بموجب کتیبهٔ بهیستون در ارمنستان علیه وی قیام کرده بودند[۱۱۱] یکی‌می‌داند .آکادمیسین و. و. استرووه به‌فقدان‌سازمان عاصیان‌اشاره می کند زیرا که داریوش‌در کتیبهٔ مزبورنامی‌از پیشوای ایشان نمیبرد. استرووه ازفرط تحرك آنان نیز یاد می کند ـ چون نه تنها در ارمنستان بلکه در بین‌النهرین نیزبا پارسیان پیکار کردند ـ ضمناً متذکرمی گردد که هیچ منبعی‌ایشانرا ارمنی نخوانده است و مردم محل با ایشان دشمنی می‌ورزیدند زیرا پارسیان (ایرانیان) توانستند عدهٔ کثیری ازآنانرا اسیر کنند . ازمجموع این مراتب، وی چنین نتیجه می گیرد که قیام کنندگان ساکنان محل ـ یعنی‌اورارتوئی وارمنی ـ

نبوده بلکه سکایان بوده‌اند.

ولی متقابلاً می‌توان استدلالهای چندی علیه این فرضیهٔ آکادمیسین و. و. استرووه اقامه کرد. فقدان نام پیشوای واحد قیام کنندگان را نمی‌توان دلیل حتمی بر فقدان سازمان دانست[۱۱۲]. این فرض را طول مدت مقاومت و موفقیتهائی که نصیب ایشان گردید رد می کند. حملهٔ قیام کنندگان به‌بین‌النهرین را باید ـ بنظر ما ـ نتیجهٔ کامیابیهای بزرگ ایشان دانست نه تحرّك خاصشان؛ بویژه که فاصلهٔ میان ارمنستان تا «ایسالا» در بین‌النهرین که رزمگاه بوده چندان نیست. امّا اینکه ایشان در منابع موجود بنام ارمنی خوانده نشده‌اند؛ این نیز قابل درك است. زیرا از گفته‌های هرودوت معلوم است که در ارمنستان آن دوران لااقل چهار گروه نژادی می‌زیستند. و سرانجام باید گفت که کثرت عدهٔ اسیران نمیتواند گواه دشمنی مردم محل با قیام کنندگان شمرده شود. و بجرأت می‌توان گفت که بظنّ اقوی فقط اهل محل قادر بودند با چنان جد وشور وحرارتی از کشور خویش در برابر بیگانگان دفاع کنند نه صحرانشینان نو رسیده. ولی حتی اگر اینان صحرانشین هم می‌بودند ـ نباید از سکایانشان شمرد. وممکن است اسکیتهای ـ اشکیدا ویا «اورتوکوریبانتیان» (تیزخودان) شمال آذربایجان بوده‌اند. امّا اینکه پارسیان (ایرانیان) اشکیدایان و «اورتوکوریبانتیان» (تیزخودان) را ـ مسلماً «سکایان» می‌نامیدند مطلبی است علیحده.

ولی اسکیتهای قفقاز ـ ظاهراً ـ در فهرست هرودوت ـ تحت ساتراپ‌نشین شمارهٔ ده بنام «اورتوکوریبانتیان» قلمداد شده‌اند. بدین‌سبب، بنظر ما. باحتمال اقوی سکایان ساتراپ‌نشین پانزدهم همان سکایان آسیای میانه ـ یعنی ساتراپ نشین «سکا» Sakā که در کتیبهٔ بهیستون مذکور است می‌باشند که محل آن در فهرست بین گاندار (قندهار) وساتاگیدیه قلمداد شده و این خود آشکارا انتساب مقر آنرا

بآسیای میانه می‌رساند.

در آسیای میانه قبایل صحرانشینی که «سکا» نامیده می‌شدند بسیار بودند. اگر بخواهیم معلوم کنیم که در اینمورد از کلمهٔ «سکایان» منظور چه بوده است، نخست باید بدانیم که اصطلاح «کاسپیان» چه مفهومی داشته. منابع عهد عتیق[۱۱۳] از وجود کشوری بنام «کاسپیا» اطلاع داشتند که بین باکتریا و «سریکا»[(۱)] (چین) قرار داشته. این «کاسپیان شرقی» را همان نیاکان ساکنان کنونی کافرستان وچیترال ــ در جنوب جبال هندوکش ــ ومرز افغانستان وهندوستان ــ که هنوزهم زبان غیرهندو اروپائی در آنجا باقی مانده است ــ می‌دانند[۱۱۴]. تصوّر اینکه کوهستانیان مزبور را مادیها مطیع خویش ساختند دشوار است وحتی ایشان در برابر پارسیان نیز چندان فرمان بردار نبودند ــ همچنانکه فاتحان بعدی نیز نتوانستند ایشان را مطیع ومنقاد خویش سازند. اینکه چرا ایشانرا مخصوصاً با سکایان ــ صحرانشین در یك ایالت متحد وقلمداد کرده‌اند نیز قابل فهم نیست، زیرا معنی ندارد که ازمیان تمام سکایان فقط قبایلی که دراقصی نقاط مشرق واراضی مجاور پامیر و هندوکش می‌زیسته‌اند ــ فرمانبردار هخامنشیان شده باشند. در عین حال مدارك چندی دردست است که وابستگی و انقیاد سکایان سواحل دریای خزر را به پارسیان (ایرانیان) می‌رساند. ساکنان کرانهٔ شرقی دریای کاسپی (خزر) نیز «کاسپیان» نامیده نمی‌شدند ودر این باره بوضوح اشاره شده است[۱۱۵].

ضمناً با درنظر گرفتن اینکه بسیاری از اقوام تابع ماد ــ محتملاً ــ داوطلبانه بمنظور شرکت درقلع وقمع آشور به مادیها ملحق شدند ــ کاملاً ممکن است قبایلی که محلّشان بسیار دوربوده نیز دراین امرهمراه شده باشند.

درهرصورت موضوع ساتراپ‌نشین پانزدهم را عجالةً باید لاینحل شمرد.

---

(۱) Serika

۹ ـ حبشیان آسیائی و پاریکانیان . مفهوم این عنوان مردم غیر ایرانی هستند که اکثراً دراویدی بوده بخشی درجنگل و بخشی در حاشیهٔ حاره وبیابانی سواحل اقیانوس هند ـ یعنی مکران (در ایران) وبلوچستان (پاکستان) کنونی ـ زندگی میکردند . حفریات جدیدی که دراین نواحی بعمل آمده نشان می‌دهد که ساکنان سواحل واجد فرهنگی باستانی بوده‌اند که ، محتملاً ، با فرهنگ « موهنجودارو » و « هاراپی » ودیگر مراکز اولیهٔ تمدن هندقرابت داشته است. ما دربارهٔ فرمانبرداری و اطاعت این کشور از مادیها و یا خصوصیات احتمالی حکومت ایشان چیزی نمی‌توانیم گفت .

برروی هم ملاحظه میشود که در وراء مرزهای ویژهٔ پادشاهی ماد (با آن وسعتی که در آخر مدت سلطنت کیاکسارداشته ـ ومانناو پادشاهی اسکیت و « سوریه و ماد » [سیرومدی ـ مقصود بابل و ماد است . م . ـ] را شامل بوده) بطور کلّی پادشاهیهای خودمختار وقبایل نیمه مستقل وجود داشته‌اند. بظنّ قوی بلافاصله پس از سقوط امپراطوری ماد درزمان کورش نیزدستگاه اداری همین صورت را داشته وفقط ـ چنانکه هرودوت اشاره می کند (III، ۸۹) ـ داریوش انتظامات و مقررات اداری سخت ومشخصی برقرار کرد وساتراپ نشینهای معینی را تأسیس نمود .

ولی مقام وشغل ساتراپ درماد هم وجود داشته . واصطلاح مزبور خود گواه بر این مدعی است ،زیرا تمام زبانهای باستانی ـ بجزعیلامی ـ این کلمه را از مادی بوام گرفته‌اند ، نه ازپارسی (شکسته‌پمانه ـ ی عیلامی مأخوذ از « خشه‌چاپوان » XŠaçapâvan ـ ی پارسی باستانی است) دریونانی ساتراپس Satrapês ودرآرامی آهاشداریانا âhaŠdarPânâ ودر لیکیه ـ ای کسادراپا Kssadrapa مأخوذ ازکلمهٔ مادی خشاتراپان XŠaϑrapân) است[۱۱۶] . باحتمال قوی ساتراپها در بعضی از ایالات که مستقیماً تابع پادشاه ماد بودند حکومت میکردند و شایدهم دربرخی موارد ایالاتی که حکام محلّی

خویش را حفظ کرده بودند تحت فرمان ایشان بوده‌اند ـ همچنانکه درقرن نهم ق. م. در آشور وظاهراً در اورارتو چنین بوده.

سازمان اداری امپراطوری ماد ـ محتملاً ـ همان دستگاه آشور و اورارتو بوده ـ منتهی‌متکامل‌تر. وبعدها پارس هم از آن متابعت کرد. اختیارات ساتراپهای پارسی (ایرانی) که در رأس‌دستگاه اداری وداد گستری وامورمالی‌قرار داشتند ودر قلمروخویش‌به جمع‌آوری لشکریان می‌پرداختند با « رئیس‌ایالت » آشورمشابهت داشت[۱۱۷]. اینانرا به‌آشوری (بل‌پهاته ، پهاتو Bel pehâte,Pehâtu) میگفتندو درزبان آرامی نیز همان اصطلاح « پهاتا » pəḥâtâ را در مورد ایشان بکار می‌بردند. تفاوت فقط در این‌بود که ساتراپ‌نشین‌ها از ایالات‌آشوری بمراتب وسیعتر بودند وساتراپها بالنتیجه میتوانستند مقتدرتر و مستقل‌تر باشند. حد فاصل میان « رئیس ایالت » آشوری وساتراپهای ایرانی ـ ساتراپهای مادی بودند

فصل ششم

معتقدات و فرهنگ امپراطوری ماد

همچنانکه در تاریخ دولت ماد دو دورهٔ متفاوت وجود دارد - یکی قبل از



۶۱- یکی ازتصاویر وضع داخلی حیاط خانه‌ای درشهر اورارتوئی«تئی شه بائینی» (خانهٔ شمارهٔ ۴۸-۱). توسط و. س. ماروکین از روی قراین موجود رسم شده . طبق نقش دیگری‌که از روی همان قراین‌کشیده شده - بخش راست حیاط پوشش دارد .

تشکیل امپراطوری بزرگ ماد و دیگری بعد از آن ـ تاریخ فرهنگ ماد را نیزمیتوان بدو دوره تقسیم کرد .

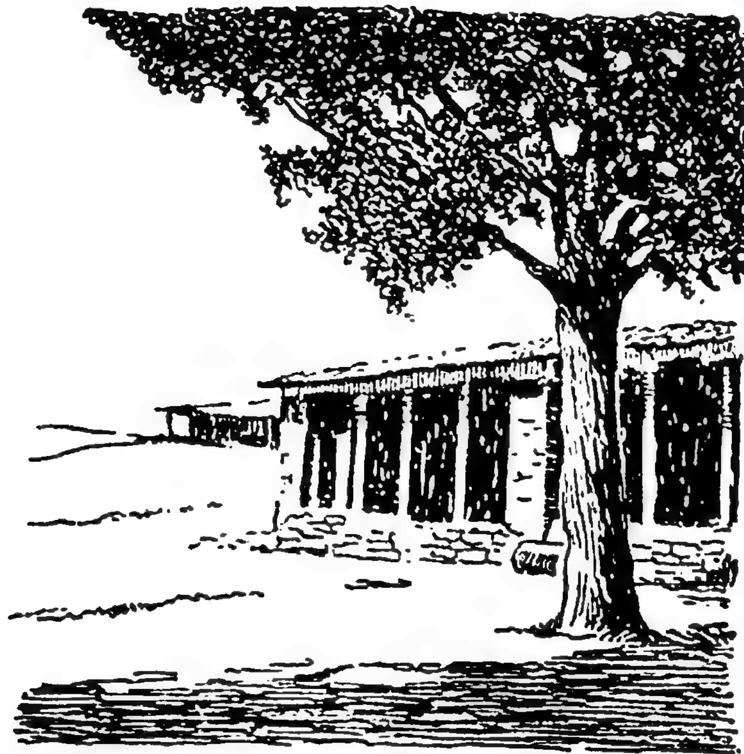
آنچه ازفرهنگ ماد میدانیم بدو گروه تقسیم میشود : یکی مربوط بدوران متقدم ماد وقبل ازاستقرارسلطهٔ کیش مغان ودورهٔ دوم مربوط بزمان مغان . مرزمیان این دو دوره پایان قرن هفتم قبل ازمیلاد است .

تاریخ فرهنگ ساکنان سرزمین ماد (بمعنی وسیع) درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد درواقع دنبالهٔ دورهٔ پیشین بوده ـ وما دورهٔ اخیرالذکررا از لحاظ فرهنگ نیز درباب اول بررسی کردیم . اطلاعاتی که از فرهنگ مادی قرن هفتم وششم قبل ازمیلاد در دست داریم بسیارناقص است .

۱ ـ اطلاعاتی چند در بارهٔ فرهنگ مادی ماد

پیشتر (در صفحهٔ ۲۳۳ و صفحات بعد از آن) خصوصیات دهکده‌ها و نقاط مسکونی را در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد (دهکده های عشیرتی و دهکده های مجاور ـ قلعه یا پیرامون قلعه) را بیان کردیم . حتی یك خانهٔ مادی ـ که ازخشت خام ساخته میشده ـ هنوز درضمن حفریات کشف نشده است. ولی محتملاً خصوصیات ساختمانئی را که سرزمین ماد درعهود بعد داشته درآن عهد نیز واجد بوده است . و ویژگیهای مزبور در قبوری که در صخره‌ها حفرشده نیز مشاهده میگردد و عبارت است ازعمارتی یك طبقه وقائم‌الزاویه و در اکثرموارد با بام مسطح ودامنه‌ای برروی جلوخان که برستونهای چوبی (یا سنگی) تکیه کرده . اینگونه مساکن درنواحی کوهستانی آسیای مقدم بسیارمتداول بوده است[۱] .

ولی زندگی مردم نقاط دور دست غربی (جبال زاگروس) ظاهراً تحت تأثیر رسوم بابلیان قرارگرفته بوده . مثلاً درمورد لباس چنین بوده[۲] . درسمت شرقی جبال مزبورلباسی که لولوبیان درهزارهٔ سوم قبل ازمیلاد میپوشیدند (وازآن اطلاع‌داریم)



۶۲ـ ساختمان روستائی کنونی در آذربایجان (ایران)

معمول بوده است : روی نیم‌تنه (پیراهنی آستین کوتاه ـ تازانو) پوستی افکنده ، برشانهٔ چپ استوارمیساختند و گاهی‌هم پوست را اززیر کمربند رد میکردند : مردم ثروتمند پوست یوزپلنك ومستمدان پوست گوسفند بکار میبردند . لباس مانناٸیان و دیگرقبایل اتحادیهٔ ماد وخود مادیها همین گونه‌بوده .این‌رسم- یعنی‌افکندن‌پوست (گوسفند) برشانه تا امروز نیزدرمیان شبانان کوهستانی‌آذربایجان محفوظ مانده است . موهارا با نواری سرخ می‌بستند وریش‌را میزدند[۳] . درتصاویرآشوری کلاه‌بلند نمدی یا تاج ـ که بزبان لاتینی یونانی «تیار» نامیده میشد ـ ومخصوص ساکنان‌ماد بوده- دیده‌نمیشود ولی‌چون کلاه مزبور درهزارهٔسوم قبل‌ازمیلاد ودرعهدهخامنشیان نیز (قرنهای ٤ ـ ٦ ق . م) متداول‌بوده[٤] بی‌شك در دوران مورد نظرنیز مرسوم بوده است . پاپوش مخصوص ایشان موزه‌های نرم ونوك برگشته بود .

یونانیان از این لباس مادیها اطلاعی نداشتند وفقط‌آنرا مخصوص« کاسپیان »



۶۳- بخشی از زینت طشتی مفرغی ، با تصویر ماننایان یاکیلزائیان - گنجینهٔ زیویه (ماننا) قرن هشتم (؟) ق. م.

میدانستند و چیز دیگری را که با تصاویر آشوری تفاوت دارد «لباس مادی» میخوانند که عبارت است از پیراهنی گشاد (ساراپیس) با آستینهای بلند و شلواری گشاد وچین‌دار ، که درواقع دامن درازی بود که میان دو پا جمع کرده بودند[5] ، وبالاپوشی کوتاه از پارچهٔ رنگارنگ و یاکارزده از پشم[6] . این نوع لباس‌را باشلقی که بر سر می کشیدند تکمیل‌میکرد[7] . ظاهراً این لباس‌سواران آریزانتی‌بود (ومشابهت آن با لباس اسکیتها تصادف محض‌نیست) و ساکنان اصلی‌ماد غربی ومرکزی درنیمهٔ اول هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد از آن استفاده نمیکردند ، ولی درشرق کشور از قدیم معمول گشته‌بوده واین‌ازیك مهر قدیمی‌مادی که درمدفن« B » تپه سیلك یافت شده وبرآن سواری با شلوار « مادی » براسب منقوش است (تصویر ۲۶)[8] ، پیداست .

ظاهراً این لباس‌در قرن هفتم همزمان وهمراه رواج کیش قبایل شرقی ماد و زبان رسمی‌ایرانی‌درسراسرخاك ماد متداول گشت[9] . ودرقرن ششم پارسیان نیز آنرا پذیرفتند .

درآغاز هزارهٔ اول‌قبل‌از میلاد نیزه وسپر مربع بافته جزو سلاح عادی‌مادیها بود . بعدهاتسلیحات ایشان‌تاحدی متنوع گشت وازآنجمله شمشیر کوتاه «اسکیتی»



٦٤ـ پوشاك ساكنان ماد . از چپ براست : سر مردی اسیر از نقش برجستهٔ آنوبانی‌نی (هزارهٔ سوم ق. م.) ؛ یکی ازبزرگان ماد از روی نقش برجستهٔ استخر (قرن ٥ـ٦ ق. م.) ؛ اولوبیان ازالواح فارام ـ سوئن (هزارهٔ سوم ق. م.) ؛ مرد مادی از نقش برجستهٔ دور ـ شاروکین (قرن هشتم ق. م.)

که « آکیناك » مینامیدند بدیگر سلاحهای جدید ایشان افزوده شد[۱۰] .

چنانکه میدانیم درآن عهد اسب ثروت عمدهٔ قبایل ماد بود . هنوز اززین و لگام اطلاعی نداشتند و سوار برغاشیه مانندی می‌نشست . زین و برگ کاسی و مادی دارای ویژگیهائی بود[۱۱] .

ازخیش وبستن گاو بآن ـ چنانکه بجای خود پیشتر متذکر شدیم ـ در هزارهٔ دوم وحتی پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد اطلاع داشتند .

درقسمت پیشه‌ها ـ هنرنمائی بر مفرغ وآهن بدرجهٔ عالی رسیده بود (بویژه مصنوعات هنری مفرغی وزیوبه بسیارزیباست) ، سنگ تراشی و صنعت سفالینه سازی ومحتملاً نساجی نیزپیشرفت کرده بود . بهرتقدیر بعدها منسوجات مادی را بسیار

ارج می‌نهادند. تزئینات گوناگونی که برظروف سفالینهٔ آن‌روز کاران دیده میشود چنین‌نشان میدهد که محتملاً درمنسوجات نیز نقوش زیبای مزبوررا بکارمیبرده‌اند (درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد).

۴- مشکل خط و کتابت مادی

اما راجع بفرهنگ معنوی ... باید گفت که اطلاعات ما در بارهٔ آن - تاحدّی که بقرن‌هفتم مربوط می‌شود - ازمعلوماتمان‌درمورد فرهنگ مادی نیز کمتراست. مسلماً درهزارهٔ اول قبل‌از میلاد خط و کتابت در سرزمین ماد وجود داشته است. فرمانی راجع به هبهٔ اموال و دادن تسهیلات که درقرن نهم ویاهشتم قبل‌از میلاد از طرف شاهك آبدادانا بزبان اکّدی، بنام مردی‌آشوری صادرشده در دست و معروف است [۱۲]. ولی بطورغیر مستقیم از بعضی مدارك موجود چنین برمی‌آید که ماننائیان از خود خط و کتابتی‌داشتند که بظن اقوی از خطاورارتوئی مأخوذ بوده [۱۳].

گمان میرود که خط مزبورنوعی از خطوط میخی‌بوده است. درعین حال در نواحی اطراف دریاچهٔ ارومیه هیروگلیفهائی نیز مشابه با هیروگلیفهای اورارتوئی متداول‌بوده‌است. فی‌المثل‌بروی‌دیسی‌نقره (؟) که درزیویه پیداشده هیروگلیفهای مزبور منقور است.

درمورد ساکنان ماد مرکزی وشرقی موضوع پیچیده‌تراست. تاکنون هیچ مدرك مستقیمی دال بر اینکه اینان با خط و کتابت آشنا بوده‌اند، بدست نیامده است. ولی بنظرمامسلماً - بهرتقدیرایشان درقرن هفتم ق. م. دارای خط و کتابت بودند واین‌خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا «خط هخامنشی‌ردیف اول» میخوانیم ولی درواقع ازلحاظ اصل و منشأ مادی میباشد.

دلایل زیرمؤید نکتهٔ بالا میباشد:

اکنون دانسته شده است که خط میخی «پارسی باستانی» در زمان کورش دوم

و اواسط قرن ششم ق . م . بسیار متداول بوده است[۱۴] . این نکته مسلماً غیرمحتمل است که امپراطوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده و پارسیان خط داشته‌اند . گذشته از این خط میخی « پارسی باستانی » با خط میخی بابلی و عیلامی تفاوت بسیار دارد . وبا اینکه محتملاً با دیگر خطوط میخی آسیای مقدم منشأ مشترکی دارد ولی آنرا

۶۵- علامات هیروگلیف از ظرفی (؟) نقره مکشوف در زیویه . قرن هشتم (؟) ق. م.

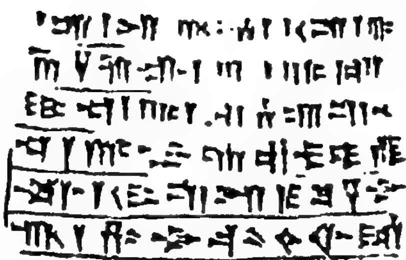
نمیتوان مستقیماً مأخوذ از آنها شمرد . تعبیر این کلام آنست که چند حلقهٔ فاصل برما مجهول است . و بیشتر گمان میرود که خط میخی ماد و ماننائی جزو این حلقه‌های فاصل و مجهول بوده‌اند .

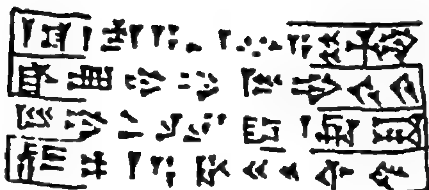
اما بعد . ساختمان و سبك تحریر کتیبه‌های پارسی باستانی (بخصوص تقسیم متن به چند بخش- وشروع هر بخش باکلمات : « فلان پادشاه چنین وچنان میگوید») ازبابل وعیلام اخذ نشده بلکه از اورارتو[۱۵] گرفته شده است واین خود میرساند که حلقه‌های فاصل دراینجا هم وجود داشته‌اند . و دیگر اینکه چنین حلقه هائی فقط ممکن بود الواح پادشاهان ماننائی ومادی باشند وبس . شواهد فوق نشان میدهد که پارسیان (ایرانیان) خط میخی را از مادیها اخذ کردند .

ولی این شواهد کفایت نمیکند . زبان کتیبه های پادشاهان هخامنشی - چنانکه دیرزمانی است ثابت شده[۱۶] - حاوی « لغات مادی » فراوان است[۱۷] . ولی شمار کلمات مادی باید خیلی بیش از آنچه تصور میکنند باشد . علی الرسم کلماتی را

« مادی » یا « منسوب به لهجه‌های شمال‌غرب » میدانند که ظاهر و خصوصیات صوتی آشکارا شاهد تعلق آنها به زبانهای « شمال‌غرب » (و نه به « جنوب غرب ») ایران باشد. ولی گمان میرود که در فرهنگ لغات کتیبه های هخامنشی واژه های مادی خالص دیگری نیز باشد که درپارسی‌باستانی استعمال نمیشده ، ولی عجالةً کشف آنها متعذر است ، زیرا آن تلفیقات خاص صوتی که اجازه دهد بیك نظر تعلّق کلمات را به زبانهای قبیله‌ای ایرانی « شمال غرب » و یا « جنوب غرب » تشخیص دهیم و بگوئیم که فلان و یا بهمان کلمه پارسی نیست ــ فقط در بعضی کلمات وجود دارد نه در همه . در اینمورد گاهی از زبان عیلامی‌نو میتوانیم استمداد نمائیم. زبان مزبور بسیاری از کلمات السنهٔ ایرانی را بوام گرفته و اکثر این واژه‌ها را از زبان پارسی اخذ نموده این خود از ویژگیهای صوتی آن کلمات هویداست[۱۸] . و معلوم شده است که در بسیاری از موارد روایت عیلامی کتیبه‌های هخامنشی برای ادای مفهومی کلمهٔ پارسی را بکار برده، ولی... کلمهٔ مزبور با واژه‌ای که در متن «پارسی باستانی» درهمان مورد استعمال شده یکی نیست[۱۹] . البته فقط درچند مورد لغات پارسئی «ازدست در رفته» و درزبان عیلامی وارد شده‌اند که حاکی از اختلاف میان لغات زبان مکالمه‌ای پارسی باستانی و زبان ادبی « پارسی باستانی » (بآن صورتی که در کتیبه‌های هخامنشی







۶۶ــ نمونه‌ای از کتیبهٔ شاه هخامنشی (داریوش اول) به سه‌زبان : پارسی باستانی ، عیلامی و بابلی . ازسنگ توزین که درموزهٔ ارمیتاژ محفوظ است

منقول‌است) میباشد . درهرحال این موارد بسیار جالب بوده وتوسط مدارك‌دیگری نیز مورد تأیید واقع شده‌اند . مثلاً استیگ « ویکاندر»[1] ایرانشناس سوئدی ثابت کرده است[20] ـ که نزد هخامنشیان خدای میترا را عادةً بنام پارسی« میشا » (که در عیلامی باکلمهٔ « میششا » ادا شده Miššа) میخواندند و حال آنکه در کتیبه‌ها فقط کلمهٔ مادی « میترا » (که بالکلّ پارسی‌نیست) استعمال‌شده . مسلماً لغات بسیاری نیزوجود داشته که درزبان مادیهای ایرانی وزبان باستانی پارسی‌مشترك بوده . شمار لغات کتیبه‌های هخامنشی‌ـ که استعمال آنهادرمتن مادی نیز ممکن بوده ـ باانضمام واژه‌های مشترك مزبورافزوده میگردد .

املاء و قواعد دستوری کتیبه‌های هخامنشی « ردیف اول » (پارسی باستانی) ثابت میکنند که زبان ادبی دیربازی پیش از نوشتن کتیبه‌های کورش دوم و داریوش اول ـ که بدست ما رسیده ـ تکوین‌وتدوین شده بوده[21] . مثلاً صداهای ملفّق اَی Ai و اَئو Au ومحتملاً اَهو Ahu ـ ازپایان قرن ششم قبل‌ازمیلاد باینطرف « اِ »و« اُ »(ê'ô) تلفظ میشده است[22] : بدینقرار املاء کلمات حاکی‌ازوضع زبان در زمان متقدّم‌تری میباشد وبنابراین پیشتر تکوین‌شده بوده است . کتیبه‌های پایان قرن پنجم و آغاز قرن چهارم قبل‌ازمیلاد حاکی اززوال سریع وشدید تصریف اسماء وضمایر وصفات (Flexion) است[23] ولی‌شاید در کتیبه‌های قدیمتر نیزصدای اَ (a) درآخر بسیاری از کلمات تلفظ نمیشده ولی‌نوشته میشده است[24] .

سبك انشای کتیبه‌های داریوش نیزحاکی‌ازآن است که پیشترادبیاتی وجود داشته وتکامل یافته تا بدان پایه رسیده بوده است[25] .

برروی هم‌این اندیشه پدید می‌آید که زبان ادبی کتیبه‌های هخامنشی (شاید توسط آرامیان یا محرّرانی که در دبیرخانه‌های آرامی تربیت شده بودند)[26] درتحت

---

(۱) S. Vikander

تأثیرشدید زبان مادی - که قبلاً بصورت زبان ادبی تکوین یافته بود- مدوّن گشت.
ازاین رهگذرالواح شاهان آشور نیزتاحدّی با کتیبه‌های مزبورهمانندی داشته باین معنی که زبان آن نیز اصلاً بابلی ادبی، ولی ازحیث اصوات ولغات وقواعد دستوری مشحون ازعناصر آشوری بوده است. حتی‌در الواح پادشاهان آشور که ازلحاظزبان کاملاً آشوری هستند ازلسان ادبی‌بابلی‌تقلید شده است واصطلاحات وبرخی ازلغات وقواعد دستوری را ازبابلی‌اخذ کرده‌اند.

بدیهی‌است که این پدیده فقط درصورت وجود لغات فراوان مشترك، در دو زبان - ممکن‌الحدوث بوده است ولی‌در نتیجه زبان کتیبه‌های هخامنشی، ظاهراً، ازلحاظ لغات به‌مادی نزدیکتر از زبان مکالمه‌ای پارسیان باستان بوده و از اینجا میتوان فهمید که مثلاً چرا کتیبهٔ داریوش اول در بهیستون - کـه در مرز ماد و «علیمائید» برصخره‌ای کنده شده- فاقد متن‌ویژهٔ مادی‌است. بی‌شك مادیها روایت «ردیف اول» این کتیبه، یعنی‌روایت «پارسی باستانی» وتا حدّی «ردیف دوم» آن یعنی‌روایت «عیلامی» را می‌فهمیدند.

گمان‌نمیرود که درسرزمین ماد بخط مزبور جز کتیبه‌های شاهی (که هنوز کشف نشده و امیداست در آینده پیدا شود) آثارمهم دیگری کتابت شده باشد. اوضاع و احوال برای رشد وترقی ادبیات مساعد نبوده، باحتمال قوی نوع کتابت واحدی در دبیرخانه‌ها هنوز تدوین نشده بوده و در هرجائی زبانها وخطهای محلی حکمفرما بود[۲۷].

۳ - کیش مادیها، مغان

دین‌درایدئولوژی ومعتقدات مشرق‌باستانی عامل‌بارزی‌بوده‌است. دراین‌زمینه نیزتاریخ ماد به دو دورهٔ متفاوت تقسیم میشود: یکی قبل از قرن هفتم و دیگری از آغازآن قرن ببعد.

داوری ما دربارهٔ دین هزارهٔ اول قبل‌از میلاد ازروی متون‌آشوری و تصاویر و نامهای خاص است.

در اینمورد متون‌آشوری بسیار معدود است. وچندبارازخدایان ماننا وغیره یادمیکند[۲۸] وبخصوص‌از ربودن خدایان مزبور- یعنی‌بتها- سخن‌می گوید[۲۹]. دربارهٔ شکل بتهای مزبور تاحدی از روی مفرغهای «لرستانی» وتصاویرمنقوربرمصنوعات مکشوفهٔ زیویه - در ماننا - میتوان قضاوت کرد. با اینکه اساطیر«لرستانی» - شاید - ارتباط گونه‌ای با اوستا نیزداشته باشد، ولی‌برروی هم مدارك موجود نشان میدهند که کیش سرزمینهای غربی ماد قدیم بیشتر با دین هوریان و تا اندازه‌ای آشوریان ازیك نوع بوده است. وبخصوص تصاویر ابلیسان عجیب‌الخلقهٔ نیمه دد و نیمه آدمی و ابوالهولان بالدار وحیوان عجیب تخیّلی که بدن شیروبال عقاب و سر شیر ویا شاهین داشته و غیره، که در اساطیر هوریانی بسیار رایج و شایع بوده از ویژگیهای‌آن کیش نیز بوده است. بعدها همان جانوران عجیب‌الخلقه را می‌بینیم که درنقوش برجستهٔ شاهان هخامنشی مظهر «دیوان» معرفی شده‌اند.

اگرحتی‌برخی ازتصاویر وتماثیل اساطیری لرستان را نزدیك بمضامین اوستا بدانیم - باید ازنظر دور نداشت که تکوین کیش اوستائی از نفوذ معتقدات دینی پیشین ساکنان غیر ایرانی وماقبل ایرانی عاری نبوده است. مثلاً احترام به سگ که از خصوصیات اوستاست رسمی‌است که درمیان اقوام‌کاسپی[۳۰] و آلبانی[۳۱] رایج بوده است. این‌رسم که جنازه‌را پیش‌پرندگان افکنند- رسمی که‌بعدها جزومراسم‌استوار زرتشتیان شد - و با تأنی فوق‌العاده در میان اقوام ایرانی متداول گشت - از زمان باستان درمیان‌کاسپیان رواج داشته‌است[۳۲]. ولی‌شکّی نیست که شمایلهای مذهبی که درنقوش‌ماننائی و«لرستانی» تصویرشده، بطور کلّی، با کیش اهورامزدا و تعلیمات زرتشت ارتباطی ندارند. ادیان قدیمی کوتیان و لولوبیان و کاسپیان - که در باب

اول از آنان سخنی چند گفته شد ـ کماکان وجود داشتند وتقریباً بلاتغییرمیان بخش غیرایرانی ساکنان ماد درقرنهای نهم وهشتم ق . م . رایج بودند .

کیش کاسیان و حتی دین خاص بابلیان تا حدّی در اعماق ماد نفوذ کرده بوده . بیادآوریم که یکی از « کشورهای » غربی و یا مرکزی ماد « بیت ایشتار » ـ « خانهٔ ایشتار (الههٔ بابلی‌عشق وحاصلخیزی) » نامیده ـ میشده وچنانکه ازخبرمنقول توسط هرودوت برمی‌آید ، بعدها آنرا با « آناهیتا ـ ی اوستائی‌یکی دانستند[٣٣] . در مرکزماد ـ نزدیك آنجائی که بعدها اکباتانا نامیده شد ـ آشوریان درطی‌پیشرفت خویش نه تنها به « دژبابلیان » یا « کوچ نشین ـ (کلنی) ـ کاسیان » مصادف شدندبلکه‌شاهدپرستش‌مردوك‌خدای‌بابل نیزبودند (شایدبصورت«شیخو»ـ ی‌کاسی؟) . در ماد غربی فرمانفرمایان در بسیاری ازموارد بنامهای اکدی و از آنجمله باسامی خدایان‌موسوم‌بوده‌اند .

دربارهٔ کیش مادیهای ایرانی ساکن اقصی نقاط مشرق آن کشور جزنامهای خاصی که درمنابع آشوری محفوظ مانده مدارك دیگری دردست نداریم[٣٤] . و چون معنی‌نامهای ایرانی ـ برخلاف اسامی غیرایرانی ـ (لااقل بعضاً) برما معلوم است ، وهر نام باستانی بامعتقدات معین دینی مربوط بوده ـ بر اثر تجزیه و تحلیل اسامی مزبورمیتوانیم اطلاعاتی دربارهٔ کیش‌صاحبان اسامی بدست آوریم ا . میر E. meyer چنین تجزیه و تحلیلی‌بعمل‌آورده[٣٥] و باین نتیجه رسیده که‌کیش‌مزدا یازرتشتیگری در میان صاحبان اسامی مزبور رایج بوده است ولی بطور دربست با این استنتاج نمیتوان دمسازبود .

عناصری که درنامهای مورد نظر مشخصاً معلومند عبارتند از کلمات : اَهورا ahura ـ بمعنی (نیك)« خداوند » ، ـ بعدها « (نیك) روان » (به نقل آشوریان

ائودر، ائور)[1] - ومزدا - «بخرد» (به نقل آشوریان مشدا mašda) - واین دوعنصر - چنانکه دراوستا نیزدیده میشود- جدا استعمال میشده‌اند نه آنچنانکه در کتیبه‌های هخامنشی دیده میشود - یکجا (اهورامزدا ahuramazda) . وهمچنین « بگ» (به‌نقل آشوریان بگ)[2] - بمعنی « بگ » - خدا ۳۶ . از یزت (یزتا) و خدایان هند و اروپائی - اعمّ از آنچه در خرد اوستا نقل شده یا نشده ، وهمچنین‌ازخدایان معنوی وغیرجسمانی ونیکوکار زرتشتی (ازقبیل‌میتر و آناهیت وتیشتری و ورترگن و وهو- منو وسپنت - آرمتی وغیره) نامی برده نشده است . اسامئی که با نام آتش مقدس (آتور - آتر - آتور - آتر) و پهلوانان اوستا ترکیب شده‌باشد نیزوجود ندارد .

درترکیب نامها سه صفت مهم‌دینی‌و اخلاقی : « راستی» ،«نیروی سحرآسای ایمان» (آرتا ، رتا arta , ṛta که بنقل آشوریان ارت ، ایرت arta , irta میباشد) و « حکومت وقدرت » (یاخشتر xšaϑra که بنقل آشوریان‌ستر satar ، کیشتر kištar - کشتر kaštar است) و«شکوه وفر» (یا«درخشش‌خدائی» که دراوستا خوارنه xvarənah و درمادی فرنه (h) farna وبنقل آشوریان پرنو- پرن - برن parnu , parna , barna) آمده .

تعداد نامهائی که از اسامی حیوانات اهلی تشکیل‌شده درمقام قیاس با اسامی نوع اوستائی ۳۷ ، کمتر است وبطور کلّی‌مشابهت زیادی با اسامی اوستائی‌وجود ندارد با نامهای زمان هخامنشی‌نیزهمانندی چندانی مشاهده نمیگردد .

تفاوت میان نامهائ ایرانی‌مادی قرن نهم تا هفتم قبل‌ازمیلاد ونامهای متأخر مادی زمان هخامنشی (قرن ششم تا چهارم ق . م .) و ازمنهٔ بعد را چنین میتوان تعریف کرد: در دورهٔ دوم تعداد نامهائی که با عناصر آرتا و فرنه و خشاترا (خشاشا xšaça پارسی) arta , farna , xšatra ترکیب شده افزایش‌مهمی یافته و اسامئی که

(۱) Auar-aur
(۲) Bag

میترا miϑra جزو آن است نیز پدید آمدند والخ . فقط بعدها و بخصوص پس از عهد هخامنشیان نامهائی از نوع وهو ــ منو vohu - manô که با عنصر آتور (âtur) و بویژه عنصر یزته (یزت yazata) ترکیب شده و یا نام فلان یا بهمان پهلوان اوستائی جزو آنست ــ و بدیگر سخن اسامی خالص زرتشتی ــ پدید آمدند . معهذا نامهائی از نوع فرورتیش fravartiš و سفندداتس sphendadatês و سپیتامس spitamas در آثار قرن ششم قبل ازمیلاد دیده شده کــه با معتقدات و تمائیل اوستا[۳۸] مربوط میباشند و نشان میدهند که معتقدات مزبور در آن زمان وجود داشته .

بنابراین نامهای ایرانی مادی قرنهای نهم تا هفتم قبل از میلاد گواه وجود اعتقاد به مزدا ــ اهورا بوده ثابت میکند که تا حدّی مفهومات دینی درمیان اقوام ایرانی رواج داشته است[۳۹] . در این نامها رابطهٔ آشکاری با معتقدات اوستائی[۴۰] وجودندارد ولی عناصری که آشکارا وجود رابطهٔ مزبور را رد کنند نیزدیده نمیشود. فقط درقرن ششم قبل از میلاد نامهائی پدید آمدند که میتوان آنها را مستقیماً با تعلیمات زرتشت مربوط دانست .

باید به این نکتهٔ جالب توجه کنیم که سرزمین ماد در قرنهای هفتم و ششم قبل ازمیلاد کانونی بود که ازآنجا مفهومات دینی وفلسفی انتشار یافته . منظورکلمهٔ « فرن » farna میباشد .

این کلمه (که باکلمهٔ ایرانی هور huar « خورشید» ازیك ریشه است) از لحاظ نظری درزبانهای گوناگون ایرانی دچار تغییراتی شده ــ تغییراتی که بطور کلّی تلفیقات صوتی hu ، x^v درمعرض آن قرارمیگیرند .

مثلاً این تلفیق درپارسی بشکل x^w و x^u و درپارتی بصورت vx و دراسکیتی و آستی بشکل x^w و x^o درمی آید. فقط درلهجهٔ سیوندی که برخی ازبقایای ویژهٔ مادی در آن محفوظ مانده ــ hv بصورت F (hv > F) درآمده است . ولی جالب توجّه این است

که درتمام زبانهای ایرانی مفهوم « درخشش ، افتخار » علی‌القاعده بصورتی کـه از هورن ـ ی Hvarna ایرانی ویا خورن ـ ی (h) Xvrəna اوستائی مأخوذ باشد ادا نمیگردد وفقط بصورتی که مسلماً ازمادی مأخوذ است (و اینکه آشوریان در قرن هشتم ق . م . آنرا بشکل پرنو و پرن Parnu, parna نقل کرده‌اندشاهد آن میباشد) یعنی‌بشکل کلمهٔ فرن Farna منقول است[41] . این پدیده نه تنها در پارسی باستانی ـ که اشکال مختلف نامهای مادی در آن رواج بسیار داشتند ـ مشاهده میشود بلکـه حتی درزبان اسکیتهای کرانهٔ دریای سیاه ـ که اسامی‌مرکب عنصر «فرن » در آن بسیارشایع‌بوده ـ نیزملاحظه‌میگرددواین‌خودفوق‌العاده جالب‌توجّه‌است[42] . بدینقرار گمان میرود باید اذعان کرد کـه مفهوم فرن Farna و همچنین مفهوم ارت arta و XšaϑRa وغیره در زمانیکه اسکیتها در سرزمین ماد اقامت داشتند از زبان مادی وارد زبان ایشان شده است . بشهادت و . ای . آبایف[43] مفهوم فرن Farn و ارد ard و اخسار æxsar (خسارت Xsart) بمعنی« صلح » ، «فرط‌کامیابی » و « سوگند » ، « نیروی سحرآمیز » و « نیرو » ، « دلیری » ، « پیروزی » تا کنون نیز در میان آستها محفوظ مانده است و این خود میراث اسکیتها میباشد . مدارك موجودهنری اسکیتها نیزازتکان‌شدیدی که مادها از نظر فرهنگی به‌اسکیتهادادند حکایت میکنند .

بنا براین در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد سر زمین ماد مرکـز اشاعهٔ فعالیتهای معینی در زمینهٔ فرهنگی و دینی بوده است . ولی نباید از اینجا چنین نتیجه‌گرفت که ماد مرکزآفرینش تعلیمات‌اوستا بوده . جالب توجّه‌است که کلمات مبیّن مفهومات بالا بشکل خاص مادی انتشار پیدا کرده بوده و با صورت اوستائی تفاوت داشته . اگرهم ماد تعلیمات اوستائی را رواج داده باشد ـ بصورت بدوی آن نبوده بلکه بشکلی در آورده که با شرایط محل سازگار بوده و بزبانی بیان کرده که ـ گرچه ریشهٔ ایرانی داشته ولی ـ محلّی بوده است . بدین طریق اکثر مسائل

تاریخ فرهنگ ماد مربوط میشود بمشکل کیش مادیهای عصر امپراطوری بزرگ ماد و روابط متقابل کیش مزبور با اوستا ـ مشکلی که برسر آن اختلاف نظر وجوددارد وبارها مورد بحث قرار گرفته .

هرودوت در مورد کیش مادیها اطلاعات خاصی بدست نمیدهد و فقط مختصراً مغان را ـ چون غیب گویان وکاهنان مادی ـ نام میبرد . ظاهراً درعهد او در یونان همه میدانستند که مغان یا مجوسان کاهنان مادیها میباشند و این حقیقت مسلّم تراز آن بود کـه هرودوت برای خوانندگان زمان خویش توضیحی بر آن بیفزاید . هرودوت در بارهٔ مغان (مجوسان) ومعتقدات و رسوم دینی ایشان ، در جای دیگر، بمناسبت نقل وضع پارسیان ، سخن میگوید ولی تصریح مینماید که رسوم مذهبی و عادات مغان با پارسیان تفاوت دارد .

از دیگرسو ـ چنانکه میدانیم ـ وی مغان (مجوسان) را یك تیره ویاطبقه و یا گروه حرفه‌ای نشمرده بلکه قبیله‌ای ازمادیها میداند .

تا حدّی که من اطلاع دارم تاکنون باین نکته توجه وافی نشده که در کتیبهٔ بهیستون داریوش اول کلمهٔ « مغان » بمعنی صاحبان حرفه ویا قشری از مردم نبوده بلکه معنی نژادی وقبیله‌ای دارد[٤٤] .

از آن پس ، در زمان اسکندر مقدونی و بعد از او ، اقوام باستانی بطور کلّی کاهنان اقوام ایرانی زبان وروحانیان مردمی را که کیش ایشان منشأ ایرانی داشته (مثلاً درکاپادوکیه) ، مغان یا مجوسان میخواندند .

در اواخرعهد پارتها و دوران ساسانیان ، رومیان ویونانیان خدّام کیش زرتشتی را که در آن زمان دین دولتی ایران بود و خدمهٔ مذهب زروانی و دیگرمذاهبی را[٤٥] که با زرتشتیگری علائق محکم داشتند (وپیروان آنها مذاهب خویش را نیزمانند کیش رسمی به زرتشت اساطیری نسبت میدادند) مغان (مجوسان) میخواندند .

ضمناً بگوئیم که لااقل از آغاز قرن چهارم ق . م . مغان را بنام زرتشت مربوط میسازند . هرودوت از این نام یاد نمیکند . نخستین تذکر دربارهٔ زرتشت « مجوس» (مغ) در نوشته‌های کسانت لیدئی ـ که زمان زندگی‌او روشن نیست ـ دیده میشود (برخی‌از محققان معتقدند در اواسط قرن پنجم میزیسته وبعضی دیگرمیگویند در قرن چهارم ق . م . زندگی میکرده است)[۴۶] . ارسطو و دیگرشاگردان افلاطون (ظاهراً وی‌اولین کسی‌بوددریونان که جداً به‌تعلیمات مغان ـ مجوسان ـ علاقه ورزید) به‌تعالیم‌مغان‌توجّه کردند. وشاید کتسیاس‌نیز ازرتشت‌نام‌برده‌باشد[۴۷] . روایات باستانی تعلیمات فیثاغورث رامأخوذاز« زرتشت » میدانند. ولی‌مسلماً این‌نظر نادرست‌است .

در اواخر دوران نفوذ فرهنگ و تمدن یونانی تألیفات گوناگون مذهبی و فلسفی وعرفانی ـ که مربوط به تعلیمات گنوستیکها (عارف مشربان) ونوافلاطونیان وغیره بوده وغالباً با زرتشتیگری واقعی‌نسبتی‌بسیار دور داشته ویا بهیچوجه بستگی نداشتند ـ بنام « تعلیمات مغان ـ مجوسان » ، « تعلیمات مجوسان و کلدانیان » و «تعلیمات زرتشت» رواج پیدا کرده بود . در اوستا (بآن‌صورتی که بدست مارسیده ـ یعنی بخشی‌از کتب مقدس‌زرتشتیگری) ـ که بنابروایات زرتشتی گویا ازآغازتاپایان بتوسط زرتشت پیامبر (زوروآستر یونانیان و زردشت مؤلفان‌مسلمان قرون وسطی) که ازطرف خداوند ملهم‌بود نوشته شده‌ازکلمهٔ «مغ» (مجوس)[۴۸] خبری نیست . ودر کتاب مزبور، کاهنان «اثرون» aϑravan خوانده شده‌اند[۴۹] .

ازدورهٔ اسلامی‌باینطرف‌کلمهٔ « مغ» (مغ mûɣ ، môɣ) درادبیات شرق‌بمعنی « آتش‌پرست » ، « پیرو کیش زرتشتی » آمده است . کلمهٔ « مغان » mûɣân ـ بمنی « آتش‌پرستان» ـ پایهٔ بسیاری از اصطلاحات ونامهای جغرافیائی شرق را تشکیل می‌دهد[۵۰] .

ظاهراً تعبیری که از تعبیرات دیگر بمعنی اصلی وبدوی این کلمه نزدیکتر

است همان است که هرودوت آورده (I، ۱۰۱ ، ۱۰۷ ، ۱۳۲ والخ) : مغان قبیله‌ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم دینی خاصی دارند و پارسیان و مادیها کاهنان خویش را ازمیان افراد آن قبیله انتخاب میکنند.

محتملاً سرزمین قبیلهٔ مغان ناحیهٔ رغه (که در قرون وسطی «ری» خوانده میشده) و یکی ازشهرهای عمدهٔ ماد بشمار میرفته بوده است[۵۱].

در اوستا[۵۲] آمده است که در «رغه» خود «زرتشت» رئیس ایالت بوده (در ترجمهٔ پهلوی «زراتوشترا» «زرتوشتّوم» درست ترجمه شده ، یعنی «ازهمه شبیه‌تر به زرتوشترا» یا «کاهن بزرگ زرتشتیان»[۵۳]) بدینقرار در آنجا کاهن بزرگ هم حکومت روحانی داشته یعنی رئیس مغان ـ کاهنان بوده ،[۵٤] هم قدرت این جهانی و جسمانی یعنی ریاست قبیلهٔ مغان را عهده دار بوده است . محتملاً بدین سبب مدتها بعدهم جانشین قدرت جسمانی وغیرروحانی وی درناحیهٔ مزبور «رئیس مغان» یا مس مغان mas-i môɣân و بعربی «مسمغان ، کبیرالمجوس» نامیده میشد . در زمان ساسانیان وحتی درعهد اعراب نیز مالکان فئودال ناحیهٔ دماوند ـ درشمال تهران ـ (که شاید درگذشته اراضی وسیعتری را درتصرف داشتند) دارای این لقب بودند . اینان بازماندگان خاندان پارتی قارن محسوب میگشتند[۵۵].

ظاهراً سرزمین بدوی قبیلهٔ مغان را باید درهمان رغه (ری) جستجو کرد . ولی بعدها، چون متصرفات و املاک و اراضی متعلق به معابد زرتشتی پدید آمد ـ ظاهراً درنقاط دیگر و ازآنجمله آذربایجان باستانی نیز کلنی‌های مغان تأسیس گشت[۵٦].

بنابرآنچه گفته شد دلیلی نداریم بگوئیم که در ایران باستان دوصنف کاهنان ، که نمایندهٔ دو کیش متشابه ولی رقیب بودند، وجود داشته‌اند که اعضای یك صنف «مغان» و آن دیگر «آترَوانان» نامیده میشدند . هرتل ایرانشناس آلمانی ازاین فرضیه بنحو اشدّ دفاع میکند .

بگفتهٔ هرتل مغان کاهنان کیش قدیمی پرستش خدایان طبیعی- یعنی« دیوان» بوده‌اند که زرتشت آن دین را رد ونفی کرده بود ـ ولی چون موفقیت زرتشتیگری را دیدند بظاهر بآن دین درآمدند که ازدرون متلاشیش کنند وعملاً معتقدات خویشتن را جایگزین آن سازند. ولی این تبدیل از لحاظ تاریخ چگونه ممکن الوقوع بوده است؟ هرتل دراین باره خاموش است وچیزی نمینویسد. ضمناً وی هرچه که بنظرش در کیش زرتشتی منفی است بحساب «مغان» میگذارد وبدین طریق گویا بزعم خویش اساس دینی وفلسفی زرتشت را بصورت «پاك» و« اخلاقی» پیشین آن «احیاء میکند» هرتل باین مقدمات نیازمند است تا برتری تعلیمات « نژاد پاك آریائی» را که در اینمورد زرتشت را نماینده ومبیّن آن میداند برتعلیمات تورات و انجیل که منشأ سامی دارد ثابت کند.

فرضیه‌های مشکوك هرتل دربعضی ازدانشمندان غرب تأثیرداشته است مثلاً این تأثیر درآثارهرتسفلد وبرخی دیگر مشهود است [٥٧].

گمان میرود مغان قبیله‌ای بودند که تعلیمات زرتشت درمیان آنان قبل از دیگران فایق گشته رواج یافت (صرف نظرازاینکه کیش مزبور درکجا پدیدآمد) و پس از آن واجد سازمان دینی و دنیوی واحد گشت. آثرون aϑravan عنوان رسمی بود که کاهنان قبیلهٔ مغان خود برای خویشتن پذیرفته بودند. جهان خارج و پیرامون ازوجود آن قبیلهٔ کوچك اطلاعی نداشت یا تقریباً بی‌اطلاع بود. و مردم پیرامون فقط با کاهنان آن قوم سروکار داشتند زیرا هرکاهنی که پیرو تعلیمات زرتشت بود مغ بود (ولی هرمغ کاهن نبود). بدین طریق « مغ » کلمه‌ای شد مترادف با کاهن زرتشتی.

امّا راجع به اوستا ـ در کتاب مزبوربدو علت اصطلاح « مغ » استعمال نشده است. درقدیمترین بخش آن کتاب یعنی« گاثاها »، بهمان سببی که از کشور محل

فعالیت زرتشت نامی برده نشده ، درباره کلمهٔ « مغ » نیزسخنی نیست . و چون کشور و قبیلهٔ مزبوررا مستمعان می‌شناختند ومواعظ دینی وفلسفی وتبلیغاتی بطورشفاهی بعمل می‌آمد ، علتی برای تذکر آن نامها وجود نداشت[۵۸] .

امّا در دورهٔ خرد اوستا نیز یادی از« مغان » نشده است. اولاً ، بدان سبب که این کلمه نام رسمی ایشان نبود. ثانیاً ، گمان میرود، چون مبارزات شدید اجتماعی و مذهبی وداخلی وقبیله‌ای ازویژگیهای زمان تدوین کتبی ـ که بعدها جزواوستا شده است (حدس زده میشود در قرن چهارم تا قرن اول قبل از میلاد) ، در چنین محیط مشوّشی کلمهٔ « مغان » غالباً حاکی از دشمنی و شاید تحقیر بود[۵۹] . فقط هنگامیکه کیش زرتشتی بطورقطع پیروز گشت (یعنی در عهد ساسانیان) اصطلاح معمول به عامه که کاهنان را «مغان» و« رئیسان مغان » (مگوپتی magnpati > موبد môßeδ) میگفتند رسماً شناخته شد .

بنابراین ما تصورمیکنیم که اصطلاح « مغان» از آغازمربوط به پیروان کیش زرتشتی وکاهنان زرتشتی بوده است .

راست است که بارها باختلاف موجودمیان مراسم مذهبی زرتشتیان بامراسمی که هرودوت به مغان نسبت میدهد (I ، ۱۳۲) اشاره شده است . میگویند هرودوت از ریختن نوشابهٔ مقدّس « هئوم » قبل از قربانی سخنی نمیگوید[۶۰] و دربارهٔ اهمیت فوق‌العادهٔ آتش مقدس صراحت ندارد[۶۱] وپارسیان هنگام قربانی تاجی از برگ مورد برسرمیگذاشتند وحال آنکه کاهن زرتشتی میبایست هنگام نثارقربانی باشلق مانندی (پاتی‌دان) بسر گذارد وقسمت پائین صورت ودهان را بپوشاند تاآتش مقدس را با دم خویش آلوده نسازد . وبالاخره هرودوت از اینکه زرتشت درآغاز امرقربانی‌دامها را منع کرده بودیادی نمیکند . ولی، اولاً هیچ معلوم نیست که تمام این مراسم زرتشتیان عهد ساسانیان ، از آغاز معمول بوده و رواج داشته است. ثانیاً دلایلی داریم که

هرودوت ترتیب نثارقربانی‌مغان راکاملاً نقل‌نکرده است واتفاقاً برخی‌ازمطالب خاص وجالب توجّه را (کلاه‌کاهنان ، وتهیهٔ « هئوم ») ازقلم انداخته است[۶۲] .

برخی‌ازاختلافاتی راکه میان شرح مراسم توسط هرودوت و مراسم اصیل زرتشتیگری (آنچنانکه برمامعلوم‌است) وجود دارد میتوان‌کاملاً دراختلاف زمان ومکان‌دانسته توجیه نمود . حتی‌درخود اوستا اشاره شده‌است که درزمان پارتهامراسم مذهبی‌درنقاط مختلف ایران یکنواخت نبوده[۶۳] .

باری می‌بینیم کـه قبیلهٔ مادی مغان نخستین پیروان کیش زرتشت بودند . فقط یك نکته تاریك میماند کـه این تغییررا چگونه میتوان با روایت قدیمی و شایع ـ که زرتشت ازباکتریا بوده نه ازماد ـ سازگارساخت[۶۴] . طبق‌روایت یاد شده مقرّ کوی ویشتاسپ ، حامی‌ونخستین‌پیرو زرتشت ، بلخ (باکترا ـ باختر‌ا)[۶۵] بود . و زرتشت ازمیهن خویش، یعنی« ایران ویج » افسانه‌ای ، پس‌از گذشتن از رود بزرگ « داتیك » (که دراوستا بنام « دایتیا » ذکرشده) بآنجا آمده بود[۶۶] .

بنظرمن حتی دردوره‌ای که اوستای خرد(۱) تدوین میشد دربارهٔ محل فعالیت زرتشت‌اطلاع‌دقیقی‌دردست‌نبوده وبروایات مبهم و گاثاها استناد میشده ، ولی‌چنانکه گفتیم‌ازمنابع مزبورهیچ مطلب مشخصی‌بدست نمی‌آید . تاریخ امپراطوریهای‌بزرگ مادی وهخامنشی‌خاطرات دولتهای کوچك باستانی را از اذهان مردم زدوده بود . و همچنانکه هفت شهربرسرزادگاه هومرنزاع داشتند ، همهٔ مراکزعمدهٔ دینی ازقرن ششم تا قرن اول‌قبل‌ازمیلاد کوشش‌میکردند که دوران فعالیت استاد را بشهرخود تخصیص دهند . مهمترین مراکزعمدهٔ مزبور عبارت بودند از: باکتریا وآتروپاتن . از اینجا دوسنت وروایت پدیدآمده .

لازم است تذکردهیم کـه زبان ایرانی اوستا و لهجهٔ خاص گاثاها ـ چنانکه

(۱) منظورمؤلف از اوستای خرد شاید اوستای متأخر باشدکه شامل یشتها و ویدوداث است.



٦٧- مغ با ظرفی برای هئومه (؟) از روی نقش برجستهٔ استخر. قرن پنجم ق. م.



٦٨- مغ ۰ مجسمهٔ کوچك نقره ازآنچه اصطلاحاً «گنجینهٔ آمودریا » نامیده میشود. قرن چهارم (؟) ق . م.

پیشترمتذکرشدیم - زبان مادی نیست وبهرتقدیرآن زبان مادی ایرانئی که آثار آن دراسامی خاص قرن ششم ق . م . وقرنهای بعد مشاهده میگردد (وزبان پارسی و دیگرالسنه نامهای مزبور را بوام گرفته) وبقایای آن در زبانها و لهجه‌های تاتها و طالشها[٦٧] و گیلانیان و مازندرانیان و سمنانیان و غیره محفوظ مانده ، نمی‌باشد . یا زبان قبیله‌ای مغان (مجوسان) با زبانهای قبیلدای دیگر مادیهای ایـرانی تفاوت داشته است ویا زبان اوستا ، زبان قبیله‌ای مغان (مجوسان) نبوده بلکـه یکی از السنهٔ آسیای میانه بوده . درصورتیکه زبان گاتاها زبان مادری خود زرتشت بوده . باید یادآورشویم که وی شاید ازمردم کشوری که درآن فعالیت می‌نموده نبوده‌است

وابن را روایات دیرین نیز تأیید می کنند وممکن است ازلحاظ تشخیص قلمرو زبان اوستا ولهجهٔ گاثاها واجد اهمیتی باشد .

۴ ـ مشکل اوستا وماد

اگر بخواهیم این مسئله راحل کنیم که آیا تعلیمات زرتشت ـ بصورتی که در گاثاها بیان شده و در اوستای خرد بسط یافته ـ برای فرهنگ وتمدن ماد واجد اهمیتی بوده است یانه ودرصورت مثبت نحوهٔ تأثیر آن چگونه بوده است بایدبار دیگر به موضوع اوستا وتعلیمات آن باز گردیم .

علی الرسم تصور میکنند کـه زبان اوستا به گروه زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) بستگی دارد . راست است که فی المثل آ . آ . فریمان[٦۸] خاطر نشان میکنند که هرقدردراعماق قرون پیش رویم تفاوت میان زبانهای « شرق ایران » (اسکیتی) و« غرب ایران » کمترمیشود . آثارزبانهای « شرقی ایران » در اوستا چندان روشن نیست . ولی ازدیگرسوباید متذکرشویم که میدان دید اوستای خرد ـ بهرحال ـ بطورآشکارازآسیای میانه و شرق ایران تجاوزنمیکند . ونه تنها محتویات فرگرد اول ویدودات ـ که ازپارس و آتروپاتن درآن نامی نیست ـ بلکه مدارك عدیدهٔ دیگر نیزحاکی این حقیقت است. فی المثل اقوام صحرانشینی کـه در اوستا نام برده شده ظاهراً ازساکنان آسیای میانه و شرق ایـران میباشند[٦۹] . از مقدمات فوق چنین برمی آید که بهرتقدیر خرد اوستا درمشرق وباکتریا ویا چنانکه برخی حدس میزنند درسیستان مدون گشته است . ولی متن اوستا و گاثاها براثراستنساخ آن بخط والفبای جدیدالاختراع[۷۰] ومحتملاً درنتیجهٔ یکنواخت کردن زبان آن ـ که بالاختیار و یا بالاجبارصورت گرفت ـ چنان دستخوش تغییروتحریف گشت که گمان نمیرود بتوان ازخصوصیات صوتی(فونتیك) واشکال ظاهری لغات آن ، خصوصیاتی که روایات در دسترس ما میگذارند ، استفاده کرده با وثوق واطمینان فرضیه‌ای ساخت و آن را با

لهجهٔ فلان محل مشخص و با زبان بهمان قبیلهٔ معین ایرانی مربوط کرد. این را هم باید درنظر گرفت که دردوران آغاز برده‌داری لهجه‌های خاص برای ادای «سبك‌های گوناگون» وجود داشته. و آثارادبی سبکی معین بلهجهٔ معینی- بلهجهٔ محلی که سبك مزبورنخست در آنجاپیداشده بود- نوشته میشده. مثلاً در یونان باستانی آثارتغزلی بیشتر بلهجهٔ «ائولی» و حماسه بلهجهٔ یونی مخلوط بکلمات «ائولی» تصنیف میگشته والخ. در آغاز اینها همه لهجه‌های قبیله‌ای بودند ولی چون بصورت ادبی در آمدند ومتکلمین بدیگر لهجه‌ها نیز از آن استفاده کردند- تغییر صورت دادند و بشکل «زبان ویژهٔ سبك معینی» در آمدند که ازسرزمین زادگاه خود بالکل مهجور مانده بودند. لهجه های «سرودهای مذهبی» و «حماسی» زبان اکدی نیزاین حالت را دارند[۷۱] و نخست لهجهٔ قدیم اکدی و لهجهٔ قدیم بابلی بودند که بعدها بابلیان و آشوریان در آثار ادبی و مکتوب خویش بکاربردند و با زبان مکالمه‌ای بابلیان و آشوریان تفاوت بارزداشتند. گمان میرود که در زبان اوستائی نیزوضع چنین بوده. محتملاً در دوران اشاعهٔ تعلیمات مزبور- درنواحئی که مردم زبانهای قبیله‌ای ایرانی را می‌فهمیدند مطالب را بآن زبان (اوستائی) مینوشتند و ضمناً دگرگونیهائی در آن وارد میشده ونسبت بزبان قبیله‌ای که‌پایهٔ آن بوده صورت دیگری پیدا میکرده. ولی امکان چنین وضعی مستلزم وجود دوشرط حتمی بود: اولاً - زبان ادبی می‌بایست بهرتقدیرمفهوم باشد. وشرط ثانی که اهمیت خاصی داشت این بود، می‌بایست برپایهٔ سنتی‌ادبی ومکتوب استوارباشد. تازمانی که‌ادبیات مکتوب بفلان‌لهجه ایجاد نشود مسلماً دیگرقبایل‌از آن اطلاع نخواهند داشت تا آنرا چون زبان ادبی‌بکاربرند.

باتکای‌مراتب فوق‌میتوانیم تقریباً تاریخ پیدایش لهجهٔ‌ادبیات مکتوب اوستائی وخود زبان اوستائی‌را معین کنیم. خطی که اوستا بصورت باستانیش بدان نوشته شده (یعنی‌خط آرامی معمول درزبانهای ایرانی) درزمان داریوش اول یعنی پایان قرن

ششم قبل ازمیلاد ، ایجاد شد[۷۲]. چنانکه پیشتر گفتیم گمان نمیرود که در هیچ عصری اوستا را بخط میخی نوشته باشند ، ولی‌حتی خط میخی نیزدر ایران باستان (اگرعیلامی‌را بحساب نیاوریم) بهرتقدیر بعدازقرن نهم وبظنّ اقوی حتی‌درقرنهای هشتم وهفتم ق . م . پدیدآمده . گرچه بیشتر گمان میرود که قدیمترین بخشهای اوستا در آغازشفاهاً ازسینه بسینه وازنسل به نسل‌منتقل میشده است (مدارك مثبتی در دست است که در زمان تدوین کتاب ویدودات ، زرتشتیان مؤمن گاثاها را ازبر میکردند)[۷۳] ولی‌این‌برای ایجاد سنت‌ادبئی بزبان اوستائی‌کافی نبود ، زیرا که: اولاً ذخیرهٔ لغوی گاثاها آنقدرنیست که‌بکومك‌آن ادبیات مکتوب‌اوستائی‌ادوار بعدی را آفریده باشند وثانیاً زبان گاثاها‌ـ‌با اینکه بزبان اوستای خردنزدیك است ـ با آن یکی‌نیست و تفاوت آن با لسان اخیرالذکر تنها به کثرت کلمات مهجور محدود نمیگردد . ازدیگرسو گمان میرود باید اذعان کرد که اگردر زمان پارتها ادبیات مکتوبی بزبان اوستائی تدوین گشته ویا حتی‌ازنو تحریروانشاء شده باشد (و مورد تردید نیست که چنین بوده)[۷۴] می‌بایست که مدتها پیش از آن دوران بآن زبان (اوستائی) ادبیات مکتوبی‌وجود داشته باشد . بهرتقدیردردورهٔ پارتها زبانهای «غربی ایران» (پارسی وپارتی) ـ ومحتملاً السنهٔ « شرقی ایران نیز ـ بطورکلی تصریفات اسامی وصفات وضمایر یا ساختمان تصریفی وسیع خویش را ازدست داده بودند واز حالت « ایرانی باستانی» بیرون آمده بصورت « ایرانی میانه » در آمده بودند . درآن‌زمان اگر روایات ادبی کتبی وآماده وجود نمیداشت هیچکس قادرنبود اشکال مردهٔ پس‌وندهای تصریف اسامی و افعال و مصوّتات تلفیقی (دیفتونگها) و عناصر متشابه را که‌ازویژگیهای زبان اوستائی بوده احیاء کند . وبرای حصول این مقصود اطلاعات عمیق‌درزمینهٔ دستور تطبیقی‌وتاریخی‌السنهٔ هند واروپائی‌ضرورت داشت واین مقصود فقط درقرن گذشته حاصل گشت .

ازمجموع مراتب فوق چنین نتیجه میگیریم (واین استنتاج بامدارك روایات زرتشتی مطابق است) که تحریر ادبیات اوستائی وتثبیت آن بوسیلهٔ کتابت باید قبل از نفوذ فرهنگ وتمدن یونانی - یعنی بین پایان قرن ششم واواخر قرن چهارم قبل از میلاد - آغازشده باشد (زیرا که درنوشته‌های پادشاهان هخامنشی آن قرن هم آغاز زوال تصاریف مزبورمشهود است). این روایات ادبی مذهبی وزبان ادبی مکتوب مربوط بآن زمان ، دردوران پارتها وتاحدی، محتملاً ، درادوار بعد نیز تکامل یافت .

ولی برای حلّ موضوع پیدایش کهن‌ترین بخشهای اوستاو بطور کلّی تعلیمات زرتشت باید - قبل از همه چیز - بشهادت مضمون گاثاها و مسئلهٔ واقعیت وجود تاریخی زرتشت - که خود با موضوع اول ارتباط نزدیك دارد - متوسل شویم .

بر روی هم دلیل وزینی برای ابراز تردید دراین موضوع نداریم . درست است که اوستای خرد زرتشت را شخصی اساطیری معرفی میکنند که با افراد گوناگون شگفت انگیز وارد صحبت میشود ، ولی در گاثاها موضوع بالکل صورت دیگر دارد. گاثاها دعاها وموعظه‌هائیست که‌اززبان زرتشت - زرتشتی که واقعیت وجودی دارد - جاری میگردد . واقعیت وجود وی را برخی ازبخشهای گاثاها تأیید میکند . مثلاً دعائی که در« گات اهون وتی» (یسنای XXVIII ، ۹-۸) دربارهٔ عطای موهبت انجام آرزوها «به ویشتاسپ وبه من » ویا عطای آن قدرت « به فرشئوترا وبه من » وحتّی آنجا که گوینده برای «زرتشت وهمهٔ ما» کومك معنوی می‌طلبد ، نام‌دعا کننده را در دعا بصورت سوم شخص آوردن کاملاً بجاست زیرادراینمورد از نظرساحری بردن نام کسی که فلان وبهمان نیکی‌وموهبت را ازخدا برای‌اومیخواستند ، واجداهمیت فراوان بود . « گاثاهای وهیشتو - ایش‌تیش» (یسنای ، LIII) نیزهمین اثر را درذهن باقی میگذارد . در گاثاهای مزبور سخن از ازدواج دختر زرتشت در میان است و این امر ایماء نیست بلکه برسر زناشوئی معمولی و ساده است . « گاثای اُوشتولی»

(یسنای XLVI ، ۱-۲) نیز همین اندیشه را بر می‌انگیزد. در آنجا زرتشت از تضییقات فرمانفرمایان شکایت میکند و میگوید که دام و آدم کم دارد . سرانجام باید تذکر دهیم کـه نام زرتشت هم بهیچوجه برای یك شخصیت اساطیری مناسب نیست . این نکته بثبوت رسیده که مؤسس آئین مسیحیت- شخصی افسانه‌ای است و نام او هم متناسب با شخصیت وی است («ایسوس» ، به عبری باستانی یشوعا Jēšūā از ریشهٔ یشع Jš - بمعنی «نجات دادن»)[۱] . برای نام زرتشت چنین تعبیری نمیتوان کرد. طبیعی‌ترین ترجمهٔ زرثوشترا Zaraϑuštra « (صاحب) شتران زرین فام (یا جسور) است » و علی‌رغم تشبثاتی که برای دگرگونه تعبیر کردن این کلمه بعمل آمده - ترجمهٔ فوق کاملاً باعتبار خود باقی است . گرچه چنین نامی بگوش معاصران بسیار عجیب است ولی این نوع اسامی میان اقوام ایرانی عهد باستان عادی ومتداول بوده‌است . فی‌المثل نامهای پیروان نزدیك زرتشت را در نظر گیریم : ویشتاسپ vištaspa - بمعنی «صاحب اسبان جنگی (یاوحشی)» یا « فرشئوشتر» Frašauštra - بمعنی « (صاحب) شتران چابك » . و نام بسیاری از شخصیتهای تاریخی نیز حاکی از این نکته است . مثلاً : اسپچن Aspačana (در نوشتهٔ هرودوت: اسپ تینس Aspathines)، از نزدیکان داریوش اول کـه بمعنی « دوستدار اسبان » است و یا پسر او پرکسس پس Prêksaspês ، Prksaspa (؟) بمعنی «(صاحب) اسبان جوان » . نام گئوماتای مغ که علیه پارسیان عصیان کرد» بمعنی «دارای صفات گاوان»است. نام«هو گئو» Hugau که در اوستا آمده (یشت XIII ، ۱۱۸) بمعنی « (صاحب) گاوان خوب » است و بسیاری امثلهٔ دیگر[۷۵] .

بنابراین نام زرتشت یکی از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده و این خود میرساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است . اگر وجود وی تخیلّی می‌بود نامش‌را هم باحتمال قوی ازمیان اسامی دینی ویاکلماتی که مظهریّت

---

(۱) این نکته نظر شخصی مؤلف است .

دینی داشته انتخاب میکردند .

اما راجع بمفهوم ومضمون خود گاثاها عجالةً بطور مشخّص از آن نمیتوان سخن گفت چون درطریق فهم گاثاها هنوز فرسنگها از کمال مقصود دوریم، هرمعبّری ازعلمای دینی عهد ساسانیان گرفته تا دانشمندان فقه اللغة معاصرما ـ گاثاها رابمیل خود ترجمه میکنند ومضمونی را کـه خود مایل می‌باشد برای آن کتاب قائل است ولی تا کنون هیچیك از ایشان موفق به درك درست مفهوم آن نگشته‌اند . کریستیان بارتولومه که یکی ازبزرگترین دانشمندان غربی آشنا به فقه‌اللغة ایرانی می‌باشد چنین‌مینویسد: «بدون‌اغراق‌میتوان گفت که گاثاها دشوارترین بخش‌فقه‌اللغة هند و اروپائی راتشکیل میدهد.»[۷۶] ترجمه‌ای که خودوی از گاثاها درسنین کهولت بعمل آورده دارای نقیصه‌ایست باین معنی که مترجم میخواهدآن مواعظ ودعاهای عهد بسیار کهن را بصورت آثار فلسفهٔ تاریك ایدآلیستی آلمانی معرفی کند[۷۷] . میتوان صراحةً گفت که‌اکنون بتعدادمترجمان ـ گاثاهای گوناگون ومختلف وجود دارد. یکی از محقّقان جدید فقط قریب بیست درصد ازقطعات گاثاها را بقدر کفاف قابل فهم میداند .

بدین‌سبب میکوشیم تا در بارهٔ گاثاها با احتیاط سخن گوئیم وفقط حقایقی‌را که مورد اختلاف وبحث نیست ذکر کنیم . گاثاها بیست و دو «فصل» یا بهتر بگوئیم بیست ودو «مستخرج» است که درجزو کتاب «یسنا» بصورت جزئی از اوستا بدست ما رسیده و در اوستای کامل زمان ساسانیان، محتملاً ، جزئی ازنسك «ستوت یشت» بوده . گاثاها موزون می‌باشد و از روی بحور به پنج دسته یـا گاثا تقسیم شده‌اند . بدینقرار : گاثاآهونوتی (یسنای XXVIII , XXXIV) ، گاثا اوشتوتی (یسنای XLVI–XLIII) ، گاثا سپنت مئینو (یسنای XLVII – L) ، گاثا وهو ـ خشتره (یسنای LI) و گاثا و هشتوایشتیش (یسنای LIII) . چنانکه پیش گفتیم گاثاها از لحاظ مهجوری

لغات و لهجهٔ خاص با دیگر بخشهای اوستا تفاوت دارند (باستثنای «یسنای هفت فصل» و یسنای XXXV – XLII و بعضی جاهای یشتها).

اکثر سرودهای گاثاها ـ چیزی است بینابین دعا و موعظه. از لحاظ شکل ظاهر، خطاب به خدای بزرگ است که گاهی «اهورا» ahura (یعنی «خداوند و صاحب» و «روح») و زمانی مزدا mazdâ (بمعنی «خردمند» «هوشمند») و گاهی هم اهورامزدا ahura mazdâ و یا مزدا اهورا mazdâ ahura خوانده میشود. برخی سرودها مقام علیحده دارند و بصورت مکالمه و یا صحبت میباشند که گاهی جوابگو خداوند است. مثلاً فصل مهم XXX در «گاثا آهونوتی» و فصل LIII («گاثا وهیشتو ـ ایش تیش») دربارهٔ ازدواج دختر زرتشت از این جمله‌اند. میتوان گفت که فقط در فصل XXX یا «گاثا آهونوتی» نظرهای معلّم دینی بصورت کم و بیش منقّح و مربوطی بیان‌شده است. درموارد دیگر مؤلّف کتاب گاهی از مؤمنان استغاثه میکند و گاهی به کافران لعنت میفرستد و گاهی بخداوند نیایش میکند و در تمام این موارد مجرّدات صعب‌الفهم و عاری از تمثیل و تصویر بکارمیبرد. بر روی هم حتی اگر از عدم دقت ترجمه‌ها صرف نظر کنیم ـ نیز مجردات زبانی که در گاثاها بکار رفته برای متنی که درچنان دوران کهنی تدوین شده شگفتی انگیز است. و این سبب شده که «دار مستتر» (که میکوشید برتری آئین یهود و «اخلاقی» بودن آنرا دربرابر کیش زرتشتی ثابت کند) تأثیر فلسفهٔ یهودی و یونانی فیلون اسکندریه‌ـای و نوافلاطونی را در گاثاها جستجو کند. ولی اگر در اینمورد رابطه‌ای هم وجود داشته معکوس بوده است: یعنی زرتشتیگری در فلسفهٔ متأخر ایده‌آلیستی یونان مؤثر بوده نه بالعکس.

مهمترین استعاره‌ای که در گاثاها و بخصوص در فصل XXIX آن بکار رفته «روح گاو» (گئوش ـ اوروِن gəuš- urvan) است که دشمنان راستی باوظلم‌واجحاف روا-میدارند وظاهراً مظهر نعمتهای مادی جماعت و اعضای آن است. تا حدّی که از بیان

مبهم و اشارات فاقد صراحت گاثاها میتوان درك کرد ، دشمنان مزبور تنها صحرا نشینان نمیباشند بلکـه بزرگان عشیرتی خودی ومحلی بیش از ایشان با آن روح خصومت میورزند[۷۸]. شاید این کنایه‌ای باشد که اراضی جماعت بسود بزرگان متنفذ عشیرت بوجهی نادرست تقسیم میشده است و بخصوص ایشان دامهای جماعت را برای قربانیهای مجلل درپیشگاه خدایان تصاحب میکرده‌اند .

بدین سبب صنوف مختلف کاهنان ـ مانند کویان و اوسیجیان و کرپنیان[۷۹] نیز بدشمنی مؤمنان و « روح گاو » برمیخیزند وبالطبع زرتشت کـه از طرف جماعت مؤمنان سخن میگوید ـ مذهب کاهنان مزبوررا هم رد میکند . واصطلاح دئیو Daiva که در زبانهای هند و اروپائی علی‌الرسم بمعنی « خدا » آمده درفرهنگ او بمفهوم خدایان کاذب و ابلیسان و « دیوان » ذکرمیشود[۸۰]. تمام دعاهای زرتوشتر (زرتشت) فقط وفقط متوجه اهورامزدا و آرتا ـ ی « راستی» کـه مظهر نیروی ایمان حقیقی است میباشد . بویژه از دیگرصفات مجردهٔ خداوند از قبیل پندار نیك (وهوماناه vohu manah) و حکومت نیك (خشتروریا ـ Xšaϑravarya) و پرهیزگاری مقدس (سپنت آرماتی Spənta armati) وسعادت (هروتات Harvatât) و جاودانـی (امرتات amərətât)ـ نیز یاد شده است . در بعضی جاهای گاثاها (بخصوص درفصل XXX) گرایشی دیده میشود که صفات مزبوررا مجسم سازند . گاثاها جز « سرئوش» یا « اطاعت » که روحی است خادم اهورامزدا ازخدایان دیگری یادنمیکند . بی‌شك درمیان «دیوان» بی‌نامی که گاثاها بلعنت ونفرین ایشان می‌پردازد ـ برخی خدایان وجود داشتند که بعدها وارد جرگـهٔ ارباب زرتشتی شدند . گـذشته از این گاثاها حتی به برخی از پهلوانان اساطیری مورد تکریم هند و ایرانی ـ مثل « ییم » ـ که بعدها زرتشتیان بوی احترام وافر میگذاشتند نیزلعنت میفرستند[۸۱].

تعلیمات مثبت دینی زرتشت بیشتردرفصل XXX (سی ام) منقول است . وعبارت

است ازاینکه جهان میدان مبارزهٔ دو نیروی متساوی‌الحقوق‌است : یکی نیکی که آفریننده ورهبر آن اهورامزداست (خداوند ــ یا روح « خردمند ») و دیگر بدی که آفریننده و رهبر آن روح خبیث « آنگهرو ــ مئینو » (اندیشه خبیث)میباشد.

روح‌خبیث برخی‌صفات نیمه مجسم‌دارد که با صفات روح نیك مخالفت‌میکنند مثل دروغ (Druj) ، خشم (ائیشم aišma) وغیره . وظیفهٔ آدمی است که به‌روح نیك درمبارزهٔ وی با روح خبیث یاری کند. آدمی اگـر چنین کند از پل چینود بی‌خطر میگذرد و به جهان‌ماوراء حیات میرسد ودربهشت گرودمان می‌آرامد . والا مجازات درانتظار وی است[۸۲] . با اینحال تعلیمات مربوط به پاداش آنجهانی ــ پاداشی کـه در مقابل اعمال آدمیان داده میشود ــ در گاثاها چندان بسط نیافته و مشروح نیست[۸۳] . ازظهور نجات دهنده و یا نجات دهندگانی (سئوشیانت‌ها) در آینده خبر میدهد . ولی‌پرستش‌آتش‌در گاثاها نقش‌خاصی‌بازی نمیکنند .

بظنّ قوی اکثرمواعظ ودعاهای گاثاها بمناسبت معینی‌ایرادشده . ازمواردبالا این نکته نیك آشکاراست[۸٤] .

ولی‌با اینکـه زرتشت درمقام دفاع ازمنافع اعضای جماعت سخن می گوید نمیتوان‌چنین‌نتیجه گرفت که تعلیمات گاثاها «دین‌بینوایان» یا «دین‌کار» است . و با اینکه بزرگان عشیرتی‌مخالف زرتشت بوده‌اندعده‌ای ازایشان نیزجزوطرفداران‌وی بشمارمیرفتند وازآن میان میتوان خود « کوی ویشتاسپ » را نام برد . چنانکه از لقب وی پیداست شغل « خداوند ایالت » وکاهن را توأماً واجد بوده است[۸۵] .

تعالیم زرتشت نیزمانند دیگرمعتقدات متشابه ــ با اینکه تا حدی آرزوهای مردم رامنعکس میکرده (ونیرو وضامن‌موفقیت آن‌هم همین بود) ماهواً ضدپیشرفت بشمارمیرفت. دین‌مزبورفقط مزدیسنائی‌مؤمن‌وزرتشتی‌رابهدین‌میداند . زرتشتیگری کینه ونفرت نسبت باقوام‌غیر آریائی را به پیروان خود تلقین میکند . بیگانگان‌از

نظر گاه این کیش «غیر آریائی»، «دوپاها» «آدمهای حشره صفت» (Xrafstra – martya) خرافستر- مرتی- یسنای xxxIv، ۵) نامیده میشوند. کلمات مرسومی که در مورد آدمها بکارمیرود درباره ایشان استعمال نمیشود. مثلاً آنهامتولد نمیشوند بلکه «میافتند» (اوسپت uspat) ونمی‌میرند بلکه «میتر کند»، راه نمیروند «ومیغلتند» (پت ـ pat) یا «می‌شتابند» (دور Dvar) [۸۶] واهورا مزدا از نابود کردن آنان خشنود میشود. این گرایش در گاثاها گرته ریزی شده است [۸۷]. امّا در خرد اوستا این گرایش بالکل مکشوف گردیده است [۸۸].

امّا علت عقب مانده بودن تعلیمات مزبور بیشتر از آن جهت است که بجای مبارزهٔ واقعی بخاطر بهبود وضع مردم، پیروان خود را به عدالت واخلاق تشریفاتی وظاهری‌دعوت میکند واین‌خود سرانجام باستواری نظامات موجود و کندی فعالیت اجتماعی مردم منجر میگردیده.

با اینحال تعلیمات زرتشت ممکن‌است در آغازتاحدّی تمایلات عامهٔ مردم را- درآن دورانی‌که حسّ ستم کشیدگان جامعه ضعیف بود ... منعکس مینموده است.

آیا ممکن بود در زمان سلطنت هخامنشیان تألیفی چون گاثاها پدید آید؟ گمان نمیرود. اگر کسی داوری خویش رابر آنچه فلان یابهمان اثر وتألیف از آن یاد نکرده مبتنی سازد مرتکب عمل خطرناکی شده است. ولی با اینحال میتوان گفت که در گاثاها دولت کوی ویشتاسپ دولتی مستقل وآزاد معرفی شده است که باهمسایگان خویش حرب میکرده. در گاثاها از دستگاه دولتی‌امپراطوری بزرگ خبری‌نیست واصطلاحات کشور داری وحقوقی‌آن نیز کاملاً باآنچه درایران باستان مصطلح بوده تفاوت دارد. در ذخیرهٔ لغوی گاثاها نیز کوچکترین اثری ازنفوذ زبان ایرانی‌باستانی وزبانهای‌آسیای مقدّم مشاهده نمیگردد و درامپراطوری چون کشور هخامنشیان چنین نفوذی حتماً می‌بایست وجود داشته باشد. ولی چنانکه دیدیم (به

صفحهٔ ۷۰ و صفحات بعد از آن رجوع شود) اینکه تاریخ تدوین گاثاها را پس از پایان قرن چهارم قبل ازمیلاد فرض کنیم منتفی است . وباید اذعان کنیم که گاثاها قبل از دوران هخامنشیان پدیدآمده وچنانچه درمادشرقی‌تدوین شده باشد ـ مسلماً قبل ازتأسیس امپراطوری ماد (درقرن هفتم قبل ازمیلاد) بوده است . گفتیم «پدید آمد» ونگفتیم«نوشته شد» ، زیرا که گمان نمیرود در آن زمان برای تحریرچنین متونی خطّی وجود داشته . ولی نباید از اینجهت مشوّش گردیم . گاثاها منظوم بوده ونظم‌آسان بخاطرسپرده میشود. حتّی مدتها بعد از تصنیف گاثاها ، درآن‌زمان که زبان آن برای عامّه بسیار نامفهوم بوده ، مؤمنان و بویژه کاهنان مجبور بودند گاثاهارا ازبر کنند . بدین سبب گمان میرود گاثاهادرآغازازبر کرده میشدهوبدین طریق‌محفوظ میمانده وبنابراین‌تاریخ تصنیف‌آن‌را بایدپیش از رواج الفبای مربوط دانست . نزدیکترین‌تاریخی که برای‌تصنیف گاثاهامیتوان قائل شد ـ اگراثرمزبور را به‌آسیای میانه منسوب کنیم ـ نیمهٔ اول قرن ششم قبل از میلاد است و اگر بـه سرزمین ماد مربوطش بدانیم ـ قرن هشتم ویا آغاز قرن هفتم قبل از.میلاد خواهد بود . از دیگر سو اجتماعی که در گاثاها وصف شده ـ اجتماعی است کـه تا حدّی دستخوش تضادهای حادّ طبقاتی بوده ـ (ازآن نوع‌تضادهائی که برای‌تجزیه وتحلیل مطالب منابع‌آشوری‌درموردماد ـ آغاز قرن هفتم ق. م . ـ بدست می‌آید) . اجتماع در عین‌حال‌آنقدر تکامل‌یافته بوده است که افکار (تاحدی) پیچ درپیچ ومجرّد گاثاها را درك وجذب کند . وچون مادیهای ایران در قرنهای دهم ونهم ق . م . محتملاً در حرکت‌بودند ، وبدین سبب نمیتوانستند بآن‌درجه تکامل‌اجتماعی رسیده باشند،باید اذعان کنیم که تاریخ وپیدایش گاثاها ازپایان‌قرن‌نهم وآغاز قرن هشتم قبل ازمیلاد قدیمتر نبوده است ـ (البته در صورتی که گاثاها را به ماد شرقی منسوب بدانیم) . ولی چنانچه تدوین اثر مزبور رامربوط به‌آسیای میانه سازیم ـ شاید ـ ناچار تاریخ

اخیر را باید اندکی تغییر دهیم. بنابراین گاثاها در ماد شرقی وبین پایان قرن نهم و آغاز قرن هفتم قبل ازمیلاد تدوین شده (واین فرض محتمل‌تراست) ویا درآسیای میانه (درمتصرفات خوارزم وباکتریا ؟) قبل‌از آغاز قرن ششم بوجودآمده. تاریخی که بنظرما بحقیقت نزدیکتر است ۷۰۰± قبل ازمیلاد میباشد.

راه دیگری نیز برای تعیین تاریخ پیدایش تعلیمات دینی زرتشت وجود دارد و آن تجزیه وتحلیل گاهنامه وسنّت تاریخ گذاری زرتشتی است. چند محقّق دراین جهت مطالعاتی کرده و آثاری تألیف نموده‌اند[۸۹]. یکی از دشواریهائی که در صورت استفاده‌ازسنّت تاریخ گذاری‌زرتشتی‌پدید می‌آید بقرارزیراست: بطوریکه «هنینگ» ثابت کرده است[۹۰] زرتشتیان عهد ساسانی «مبدأ تاریخ جهان» را که باظهور زرتشت آغاز میشده بامبدأ سال شماری سلوکیه (سال ۳۱۲ ق. م.) که ازمنشأ آن اطلاعی نداشتند ـ یکی میدانستند ودرعین حال ظهور زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر مقدونی میشمردند. درنتیجه در تاریخ گذاری دوران نفوذ تمدن وفرهنگ یونان و دوران پارتها تحریف کلّی‌راه یافت (باین معنی که‌این دو دوره را کوتاه جلوه دادند). خود «هنینگ» نیز تا اندازه‌ای معتقداست که این روایت که زرتشت ۲۵۸ سال قبل از اسکندر میزیسته فی حد ذاته درست است وبدین سبب وی نیزبمتابعت ازمؤلفان قرون وسطی‌ـ که چون البیرونی از منشأ یونانی شیوهٔ تاریخ گذاری سلوکیه مطلع بودند ـ زمان حیات زرتشت را در پایان قرن هفتم وآغاز قرن ششم قبل از میلاد[۹۱] میداند (هنینگ سه تاریخ محتمل رابرای زمان حیات زرتشت ذکرمیکند ـ۵۵۳ـ ۶۳۰، ۵۵۱ـ۶۲۸ و۵۴۱ـ۶۱۸ ق. م. واین‌سه تاریخ برحسب آن‌است که سال۲۵۸ قبل از اسکندر مقدونی‌آغاز کدام مرحله از فعالیت زرتشت باشد: نخستین تبلیغ او، یانخستین موفقیت وی یا زمانی که ویشتاسپ را پیرو اوستا ساخت؟). بنظرما (به سطور بعد رجوع کنید) گمان میرود که کیاکسار وشایداسلاف اوپیروتعلیمات

زرتشت بودند ـ آنهم بصورتی که حاکی از دوران تکامل قبلی و طویل آن بود . بدین سبب تاریخهائی که هنینگ نقل میکند زیاد نزدیك است . گذشته از این دلیلی در دست نیست که تاریخ زمان حیات زرتشت که علی‌الرسم ذکرمیشود (یعنی۲۵۸ قبل از اسکندر) قابل اعتماد باشد ـ ومحتملاً مانند دیگر تاریخهای متشابه حساب را سر راست کرده کسور راحذف نموده‌اند : ودرنتیجه گویا ویشتاسپ ۲۵۸سال پیش از اسکندردین زرتشت راقبول کرده . واگرطبق روایات موجودزرتشت در آن‌زمان چهل ودوساله بوده چنین برمی‌آید که سیصد سال قبل ازاسکندر متولّد شده . این‌تاریخی است که ازروی قصد باحذف کسور سر راست کرده‌اند .ومحتملاً همین‌رقم‌سر راست (۳۰۰) مأخذ دیگر محاسبات گشته . بدیگر سخن انتخاب رقم سیصد سال قبل از اسکندر برای‌تولد زرتشت نه برای‌آنست که رقم۲۵۸ سال ـ فاصلهٔ میان تاریخ قبول دین زرتشت توسط ویشتاسپ واسکندر ـ معلوم بوده‌است بلکه برعکس فاصلهٔ ۲۵۸ سال میان تغییر کیش ویشتاسپ واسکندر از این تصوّر که زرتشت ۳۰۰ سال قبل‌از اسکندرمتولد شده ـ استنتاج گشته‌است . حسابهای دیگرفقط درصورتی‌درست‌است که مأخذ مزبور دقیق باشد ، ولی مسلماً رقم مزبور را عمداً سر راست کرده‌اند و بدین سبب نمیتوانیم بحسابهای دیگراعتماد کنیم. فقط میتوانیم بگوئیم که زرتشت طبق روایات موجود تقریباً سیصد سال قبل از اسکندر یعنی در نیمهٔ دوم قرن هفتم قبل از میلاد میزیسته است . واگر محل زندگی زرتشت را درآسیای میانه بدانیم این همان تاریخی است که ما از راه دیگر بدست‌آورده‌ایم .

در هرحال باید مدّت زمان معینی راهم‌برای رواج واشاعهٔ تعلیمات زرتشت ـ توسط مغان ونفوذآن در دربار شاهان ماد درنظر گرفت .

درآغازقرن ششم قبل ازمیلاد[۹۲] مغان را می‌بینیم که دردربارشاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را پیدا کرده‌اند.[۹۳]

ولی آیا میتوان گفت که دین زرتشت بآن‌صورتی که در گاثاها آمده ، ازطرف دولتی چون دولت ماد رسماً شناخته شده باشد ؟ و آیا مغان ــ یاکاهنان رسمی پادشاهی ماد ــ مبلّغ چنین تعلیماتی بوده‌اند ؟ جواب این سؤال کاملاً مثبت است . وحتی بالاتر ازاین ، چیزی چون دین مزبوربرای آندولت جنبهٔ ضرورت حتمی داشته است .

وضع ازبسیاری جهات با پادشاهی یهود درقرون دهم تا هشتم قبل ازمیلادمتشابه بوده : بدین معنی که نظامات جماعتی نابود گشته بود ، بزرگان عشیرتها که بسنن و مذاهب محلی ــ مذاهبی که آلت دست ایشان بوده ــ تکیه داشتند ، اعضای جماعات را فقیروبینوا کردند . این وضع درآنجا (درسرزمین یهود) موجب شد کـه نهضت « پیامبران » علیه بزرگان عشیرتها و مذاهب محلی ساز گردد و دین واحد که بر پرستش یهوه مبتنی بوده با آنها بمعارضه برخیزد . ازدیگر سو قدرت و حکومت پادشاهئی که برمحافل وسیع برده داران عادی وتولید کنندگان آزاد نعمتهای مادی متکی بوده بزرگان عشیرتی یاد شده را که دارای تمایلات تجزیه طلبی بودند دشمن خود میدانسته .

بدین سبب شاهانی که مستقیماً دست نشاندهٔ بزرگان کلان عشیرتی نبودند با نهضت پیامبران ائتلاف کردند . این ائتلاف مذاهب محلی و پرستشگاههای آنرا نابود کرد و دین واحد یهوه پرستی‌را درقلمرو دولت مزبور مستقر و رایج ساخت و کاهنان اورشلیم را که سازمانی صنفی بنام « قبیلهٔ » لاویان ترتیب داده بودند (اصلاحات یوشع در۶۲۲ ق.م. که پس ازبازگشت یهودیان ازاسارت بابل، درزمان هخامنشیان ــ تکمیل گشت) بالانحصار خادم آن آئین ساخت . راست است که درجهٔ تکامل روابط تولیدی درفلسطین . نسبةً از ماد آن دوران بالاتر بود ، زیرا با اینکه قبایل یهود و اسرائیل فقط اندکی زودتر ازقبایل ایرانی ماد درسرزمین متمکن شده اسکان یافته بودند (در ربع آخر هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد) ولی قبل ازظهورایشان درآن سرزمین

مردم بومی آنجا دارای جامعه‌ای طبقاتی بودند ـ وحال آنکه چنین وضعی درماد وجود نداشته . ولی ازدیگرسوچون آشورسراسر آسیای مقدم را متحد کرد این خود نه‌تنها سطح تکامل سرزمینهای مسخر آشور بلکه کشورهای مجاور آن را نیز یکنواخت ساخت وموجب تشدید تمام تضادها شد . بدین‌سبب در فلق جامعهٔ طبقاتی ـ یعنی در قرنهای هشتم وهفتم قبل‌ازمیلاد ، درسرزمین ماد نیزوضعی که همان زمان‌درفلسطین حکمفرما بوده‌پدیدآمد .

مثال دیگرورود تعلیمات مذهبی واخلاقی‌بودائی است ، درزمان شاه‌آشوك[1] (قرن سوم قبل از میلاد) در امپراطوری بزرگ هندی . دین بودا ـ بمثابه‌کیش واحد و رسمی ـ درنتیجهٔ مبارزه با بزرگان تجزیه طلب محلی کـه باکاهنان قدیمی «بت‌پرست» ، یعنی‌برهمنان ، ائتلاف کرده بودند پابهند نهاد .

این نکته را باید درنظر گیریم که درمرحلهٔ نخستین جامعهٔ طبقاتی ، همیشه بزرگان عشیرتی ـ یعنی‌پیشوایان وکاهنان وغیره ـ که دربطن‌سازمان جماعت‌بدوی نضج گرفته بودند ـ درمحیط طبقهٔ حاکمهٔ جدید مقام رهبری را اشغال میکنند . ولی یك دولت واحد فقط درصورتی‌تأسیس‌میشود که سنن وحکومت متنفذان‌عشیرتی را ـ که درجماعتهای محلی ریشه دوانده وبدین سبب ذیقدرت‌بوده (وبالنتیجه تجزیه خواه هستند) ـ بر کنار کنند . در جنوب دورود (بین‌النهرین) قرنها طول کشید تا مشکل‌ایجاد یك امپراطوری متمرکزونیرومند حل‌شد وحصول این مقصود به بهای مبارزهٔ سخت با بزرگان عشیرتی‌محلی وخونریزی فراوان تمام شد . در مصربزرگان عشیرتی‌محلی‌را در زمان پادشاهی‌وسطی ـ یعنی‌هزارسال‌بعد از آغاز جامعهٔ طبقاتی ـ ازمیان برداشتند . درفلسطین این عمل درطی ۳۰۰ ـ ۲۰۰ سال انجام گرفت ولی در آنجا هدف ، متحد ساختن اراضی بالنسبه کم وسعتی‌بود . امّا درسرزمین ماد ـ شرط

(۱) Ašok

لازم حفظ آن امپراطوری بزرگ این بود که در کوتاه‌ترین زمان وحدت حاصل گردد. آنچه در دوران «شهر - دولتها» - ی کوچك ممکن بود - «شهر - دولت» هائی که دروسط اراضی مسکون توسط مردم وجماعات بدوی محصور بودند -(چنانکه درقدیم در دو رود - بین‌النهرین - ومصر بوده) درقرن هفتم وششم قبل‌ازمیلاد میسّر نبود. در آن زمان دولت می‌بایست یا امپراطوئی بزرگ باشد و یا در مبارزه‌ای نامساوی با حریفان قویتر از خود ازپای درآید. امپراطوری آشور- بصورت اتحاد نظامی واداری قبایل واقوام گوناگون - بطور قطع، فقط در قرن نهم ق.م. پس‌از آنکه هزارسال بشکل جامعهٔ طبقاتی زیسته بود - تأسیس یافت. دولت بابل نیزچنین تاریخ کهنی داشت. ولی‌ماد، اگرمیخواست در کنارچنین دولتهائی با حقوق مساوی زندگی کند، می‌بایست درهمان زمان که تازه قدم درراه تکامل‌طبقاتی گذارده بود، امپراطوئی متحد وسلطنتی نظامی گردد وسیاست امحای بزرگان محلی تجزیه طلب را بسرعت وبا عزمی‌راسخ اعمال نماید.

اجرای این مهم بسیاردشوار ودرصورت فقدان شعارهای مناسب عقیدتی محال بود. ازلحاظ ایجاد قدرت واحد پادشاهی، تبلیغ بسود خدای یگانــه ونفی خدایان محلی ومبارزه علیه بزرگان، خلاصه آنچه در گاتاها آمده‌بود، از این نظر بهترین شعارهای عقیدتی بشمار میرفت. وبی‌شك در دربار شاهان ماد مغان مبلّغ اینگونه معتقدات ویا-بهتر بگوئیم - همین معتقدات‌بودند. اگر تعلیمات گاتاها منافع عامهٔ افرادآزاد جماعتها را منعکس‌میکرده، باید در نظر داشت که وضع گروه اجتماعی مزبورچنان‌بود که حکومت‌پادشاهی‌میتوانست‌با آن کاملاً ائتلاف کند: نبایدازخاطر دور داشت که افرادآزاد جماعتهای‌سازمان برده داری آنروزی‌با روستائیان استثمار شدهٔ دوران فئودالیته فرق بسیار داشتند. و لااقل درآغاز جامعهٔ برده داری باتفاق برده داران یك قشر یاصنف‌آزادگان را تشکیل میدادند.

باری بدینقرار میتوان گفت که «مغان» یا ـ دقیقتر بگوئیم ـ کاهنان(آثرون âϑravan) قبیلهٔ مغان تعلیمات گاثاها رابه دربارماد آوردند و دربار مزبور آن کیش را رسمیت داد .

ولی این کیش باآن تعلیماتی که در گاثاها میخوانیم فرق داشت . امّا اینکه تکامل وتغییر تعلیمات مزبور بچه طریقی صورت گرفت ـ از دعاهای منثور «یسنای هفت فصل» (هپتنگ هتی) که اندکی بعد از گاثاها ولی بهمان لهجه مدوّن گشته پیداست . تغییرات بیشتری درزمینهٔ رفع تجرّد وابهام ازمندرجات گاثاها وتجسّم مطالب آن (مطابق سطح متوسط فهم مردم آنروز) وهمچنین نزدیك کردن مضامین آن بـه عقاید ورسوم مذهبی عادی مردم ـ صورت گرفت . تجسّم صفات خداوند که در گاثاها جز اشاره‌ای بدان نشده بود (مثلاً درفصل xxx یا «گات آهونوتی») دراینجا تقریباً بحدّ کمال رسید . عدالت (ارت arta) وپندار نیك و حکومت خوب و پرهیزگاری مقدس وتندرستی وجاودانی دراینجا بصورت خدایان و یافرشتگانی که بنام مشترك «مقدسان جاودان» (امرت سپنت amərta spəntā) خوانده میشوند ـ ظاهرمیگردند. گذشته ازاین ، پرستش عناصر سرکش طبیعت که بانسان نیکی میکنند یعنی خاك وآب وآتش اهمیت خاصی پیدا کرد . حتی برای موجودات باستانی و اساطیری از قبیل خرِ مقدّسی که درمیان دریاچهٔ وُروکرت ایستاده است قربانی نثارمیکردند . ارواح عادلان نیکوکار ـ فرورتی Fravarti ـ (که معتقد بودند در زندگی و اعمال زندگان تأثیر نیکی دارند) مورد پرستش قرار میگرفت[٩٤] . وسرانجام تعلیمات دینی مزبور در اینجا بنام خاصی که آنرا از دیگر کیشها مشخّص مینمود خوانده میشد : «دین پرستندگان مزدا» (دینا مزدیسنیش Dainā mazda yasniš)[٩٥] .

پرستش خدایان دیگر ـ بجز اهورا مزدا و« مقدّسان جاویدان » یا امرت ـ سپنت های وی ـ و بخصوص پـرستش میترا و اناهیتا از ویژگیهای ادوار بعدی

زرتشتیگری میباشد ودراینجا هنوز معمول نبوده .

بنا بگفتهٔ هرودوت ـ مغان در زمان وی (ومحتملاً اندکی قبل ازوی نیز) در طریق تکامل تعلیمات «مزدیسنی» پیشرفت بیشتری کرده بودند .

هرودوت (I ، ۱۳۱) دربارهٔ پارسیان که از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار داشتند چنین میگوید : «برپاداشتن بتان وبنای معابد و قربانگاهها نزدایشان مجاز نیست .... بنظر من ایشان خدایان رادرمخیلهٔ خویش شبیه به آدمیان مصوّر نمیسازند ـ برخلاف یونانیان . رسم ایشان این است کـه بر کوههای شامخ قربانی نثار زئوس (یعنی خدای خدایان ـ مؤلّف) کنند واین راهم بگویم که ایشان تمام رواق آسمان را زئوس میخوانند . ودر پیشگاه خورشید و ماه وخاك و آتش و آب وباد نیز قربانی میکنند . وهمیشه ازروزگار کهن قربانی نثاراین خدایان میکردهاند . »[۹۶] هرودوت سپس مراسم قربانی را که حتماً میبایست باشرکت مغان صورت گیرد شرح میدهد (در این باره باری دیگر سخن خواهیم گفت) . اندکی بعد هرودوت چنین میگوید (I ، ۱۴۰): «جزئیات زیررامحرمانه میگویند وآشکارا از آن سخنی بزبان نمی آورند: نعش پارسی مرده را دفن نمیکنند مگر وقتیکه پرنده یا سگ آنراپاره کرده باشد. اما دراینکه مغان چنین میکنند من اطمینان دارم زیرا که آشکارا باین عمل مبادرت مینمایند . (علی الرسم) پارسیان نعش را باموم میپوشانند[۹۷] وبعد بخاك میسپارند . مغان .... بدست خود همهٔ حیوانات را ، باستثنای سگ و آدمی ، میکشند و کشتن تعداد کثیری مورچگان و ماران ودیگر خزندگان و پرندگان راثواب میدانند .» هرودوت میگوید که پارسیان ارواح نیاکان خویش راهم محترم میداشتهاند : آنچه وی بنام «خدایان شاهی» (III ، ۶۷) میخواند ، مسلماً همان فرورتی‌ها ـ یند که در «یسنای هفت فصل» آمده .

شرحی کـه از هرودوت نقل کردیم از بسیاری جهات ـ چنانچه از برخی

بی‌دقتیها صرف نظر کنیم ـ با مطالب «یسنای هفت فصل» مطابق‌است و بعضی‌جاهای آن به بخشهای متأخرتر اوستا نزدیك میباشد. خبری کـه در اثر هرودوت آمده قدیمیترین‌مأخذ و گواهیست که در بارهٔ آن رسم عجیب دردست داریم و برای‌مطالعه در دوران بعدی زرتشتیگری‌بسیار مهم است ـ باین‌معنی که جنازه‌ها رامیگذاردند تاپرندگان وسگان‌بخورند وفقط‌استخوانها رابخاك میسپردند. ظهور این رسم‌نتیجهٔ منطقی احترام به عناصر است ـ عناصری که نباید بهیچ چیز[98] و بخصوص جنازه ملوّث شوند. معهذا، اگر در زمان تدوین کتاب «ویدودات» اوستا[99] بخاك سپردن نعش و یا سوزاندن آن جنایت بزرگی شمرده میشده ـ در زمان هخامنشیان رسم زرتشتیان هنوز زیاد متداول نبوده وفقط مغان و بعضی‌ازپارسیان و آنهم پنهانی از آن متابعت میکردند. ودیگر مردم به پوشاندن نعش باموم اکتفا مینمودند تا ازتماس مستقیم آن باخاك اجتناب شود و یا ـ چنانکه مدارك باستانشناسی‌نشان میدهند ـ در تابوتهای فلزی گذاشته بخاك میسپردند[100].

کشتن‌حیوانات موذی (خرافسترا Xrafstra) ـ طبق مندرجات خرد اوستا ـ بمنزلهٔ شرکت در مبارزه بابدی و شرارت بوده وجزو وظایف شخص مؤمن محسوب میشده[101]. اینهم‌نتیجهٔ تکامل و گسترش‌اندیشهٔ‌ثنویت‌است که در گاثاها مندرج‌بوده.

درشرح هرودوت مطالب تازهٔ دیگری نیز وجود دارد کـه در «یسنای هفت فصل» دیده نمیشود. مثلاً احترام به‌خورشید وماه وبادها (یا بهتر بگوئیم «هوا» یا «ویو» vayu) که دریسنای هفت فصل نیامده ولی درخرد اوستا مشاهده میگردد. راست است که در یسنای هفت فصل نیز مستقیماً ازاحترام به‌خورشید خبری نیست (بلکه‌خدائی که درآغاز منسوب‌به خورشید بوده ـ یعنی میترا ـ مورداحترام قرار میگیرد) ولی‌میگوید که خورشید ـ چشم اهورامزدا است (واین خود مؤیّد قول هرودوت است که خدای خدایان را با رواق آسمان یکی دانسته). گذشته از این

خورشید وماه (میان ماه ودامهای شاخدار رابطهٔ خاصی قائل بودند و بدین سبب ماه را گائوچیثرا gauγiϑra یعنی « مثال گاو » میخواندند) را از هواداران نیرومند اهورامزدا که در مبارزه بانیروهای بدی ویرا یاری میکنند ، میشمردند . پرستش باد یاهوا (ویوvayu) درخرد اوستا مقام مهمی دارد .

بنابراین خصوصیات تازه که هرودوت درشرح رسوم مغان وپارسیان تابع ایشان ذکر کرده ـ بعضاً ثمرهٔ بسط مطالب گاثاها و « یسنای هفت فصل » است وبخشی نیز با مآخذ مزبور هیچ ارتباطی ندارد . ولی مطالب اخیر نیز با افکار « یسنای هفت فصل » معارض نیست : خورشید وماه وباد فقط تجسم بیشتر نیروهای سر کشی می باشند که در یسنای مزبورنیز تبلیغ شده . دیدیم که حتی احترام به خرمقدس را هم در زمان تدوین « یسنای هفت فصل » مخالف با تعلیمات زرتشت نمی شمردند . بدین سبب نمیتوانیم ، مانند برخی محققان ، تغییر معتقدات را در بخشهای متأخر اوستا نتیجهٔ جعل تعلیمات زرتشت بدست مغان « محیل وموذی » بدانیم . فقط باید گفت که معتقدات ومذاهب دیرین در دین رسمی بتدریج نفوذ کردند وبس . یعنی معتقدات و مذاهب مزبور ، تا حدی کـه بنحوی با اندیشهٔ مبارزهٔ نیك و بد سازش پذیر بودند ، وارد دین رسمی گردیدند .

همین توجیه در مورد مراسمی کـه هرودوت بمذهب مغان نسبت میدهد نیز معتبراست (به سطورقبل مراجعه شود) . بگفتهٔ اوپارسیان درحضورمغ ، قربانی نثار میکردند ووی در جریان کار سرود های مقدسی در منشأ خدایان میخواند[١٠٢] . دام قربانی میکردند . (هرودوت ، I ، ١٣٢)

گذشته از این هرودوت درموارد دیگری نیزاز قربانی دامها سخن میگوید ؛ خشایارشا « برای آتنه[(١)] نروآ هزار گاونرقربانی کرد » (VII ، ٤٣) ومغان اسبان

(١) Athene

سفیدبرای رود«استریمون»[۱] درفراکیه‌قربانی کردند (VII ، ۱۱۳) . تصویرمغی که بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد درمیان نقوش برجستهٔ استخر دیده میشود (تصویر شمارهٔ ۶۹ تصویر۶۷ را هم بنگرید)[۱۰۳] .



۶۹- مغ ، بزغاله‌ای را برای قربانی میبرد . از نقش برجسته از استخر، قرن۵ ق. م.

موارد قربانی کردن آدمی نیزدیده شده (این‌قربانی‌رابرای‌خدایان زیر زمین–یعنی‌از نظرگاه زرتشتیگری «دیوان» نثارمیکردند) هرودوت بدون اینکه مسئولیت صحت خبر منقول‌را بعهده گیرد چنین مینویسد: «شنیدم که آمستریدا[۲] زن خشایارشا بشکرانهٔ رسیدن بسن کهولت امر کرد دو هفت نفر از جوانان بزرگزادهٔ پارسی را بافتخارخدائی که در زیر زمین مسکن دارد در گور کنند . »

بهرتقدیربگفتهٔ هرودوت پارسیان در فراکیه برسم قربانی۹ پسر و۹ دخترجوان را زنده بگور کردند (VII ، ۱۱۴) . هرودوت مغان را به قربانی کردن آدمی متهم نمیکند وفقط پارسیان را مقصرمیداند . دیدیم که پارسیان زمان هخامنشیان هنوز کاملاً تابع تعلیمات آئین مزدیسنا نبودند وبعدها شواهد دیگری در این‌باره خواهیم آورد .

قربانی کردن دامها ازخصوصیات آئین زرتشتی‌زمانهای متأخراست . بااینکه کشتاردسته جمعی‌دامها در گاثاها تخطئه شده ولی‌تعلیمات مزبور قربانی‌دام را بطور کلی‌ردنمیکند ، مثلاً دامهائی که زرتشت درفصل XLIV یسنامطالبه میکند ، محتملاً

(۱) Strimon (۲) Amestrida

برای قربانی بوده است . دربخشهای تازه‌تر اوستا غالباً ازقربانی دامها یاد شده است وازآنجمله ازقربانی ۱۰۰ اسب و۱۰۰۰ گاونر و۱۰۰۰۰۰ گوسفند سخن‌رفته (مثلاً : یشت ۷ ، ۲۱) . اینهم ـ برخلاف گفتهٔ هرتل و دیگران ـ کارمغان « بداندیش » که بعقیدهٔ ایشان : تعلیمات « اخلاقی »بدوی راتغییرداده مجعولاتی بجای‌آن گذاشتند ، نبوده بلکه گذشتی‌بوده دربرابرمراسم ومفاهیم متداول‌درجامعه .

متأسفانه متون اصلی‌شرقی‌عهدهخامنشیان دربارهٔ دین‌ایران‌آن‌زمان‌اطلاعات مثبت ناچیزی دردسترس‌ما میگذارند . اینکه اصطلاحات دینی واخلاقی کتیبه‌های هخامنشی‌تا چه‌حدّ منسوب به کیش زرتشتی و یا نزدیك بآن میباشد موضوعی است قابل بحث . ولی یك‌نکته مسلم‌است که در کتیبه‌های مزبور اهورامزدا خدای‌بزرگ است ودر کنارنام اوازدیگرخدایان نیزیاد شده است (داریوش اول بطور کلّی‌وبدون ذکرنام،و اردشیردوم باذکرنامهای میترا وآناهیتا) واین‌نیزمحقق‌است که خشایارشا پرستش« دیوان » را تخطئه کرده وبه اهورامزدا و«ارتای‌مقدس» هردواحترام گذارده است . (آرتا =« عدالت » ـ عنصر« آرتا » دربسیاری ازاسامی‌خاص‌نیزوجود دارد) وضمناً اورابصفت برزمنیه Brazmaniya متصف کرده‌اند . این‌کلمه رابه دسته‌شاخه‌هائی که دراوستا مذکوراست ـ برسمه Barəsma ـ مربوط میسازند (؟) .کامرون[۱۰۴] ناشر متون اقتصادی عیلامی استخر ـ (که بقدر کفاف روشن نیستند) معتقد است کـه بشهادت متون (مبهم) مذکور، مغان درپارس(پرسید) مراسم نثار مشروب مقدس را بافتخارخدایان مجری میساختند (هرودوت نیزدراین‌باره خبرمیدهد . VII ، ۴۳) و این مراسم زئوثر Zauϑra نام داشت و نوشابهٔ مقدس هئوم Hauma راکـه میان ایرانیان و هندیان مشترك است (هندیان « سوم »ـیش Soma مینامند) و در خرد اوستا بسیار باحترام ازآن یاد شده ، در این مراسم بکارمیبردند . این خود یکی از خصوصیاتی است که ازمعتقدات ومراسم عامهٔ خلق وارد کیش‌زرتشت شده[۱۰۵] .

با اعتماد کامل میتوان گفت که : پارسیان زمان هخامنشیان در تحت تأثیر شدید تعلیمات مغان قرار داشتند ولی هنوز چنانکه باید و شاید بکیش مزبور نگرویده بودند. و تعلیمات مغان در آن زمان بینابین مندرجات گاثاها ـ و بخصوص « یسنای هفت فصل » و تعلیمات خرد اوستا بوده .

با همهٔ این احوال ، گرچه احتمال وجود تاریخی زرتشت[۱۰۶] را می‌پذیریم ولی نمیتوانیم تعلیمات مغان را کــه در عهد دیو کیان ماد و یا ایران زمان هخامنشیان رواج داشته زرتشتیگری بخوانیم . زیرا که ما از کلمهٔ زرتشتیگری دینی واجد شرایع، دینی « تبلیغاتی » که بمدد قوانین مکتوب در کتب مقدس تثبیت و تسجیل شده ومفهوم بد دینی و کفر در آن تعریف گشته والخ ، خلاصه دین ایران عهد ساسانیان را درك میکنیم . نهضتها و تعالیم دینی قدیمی‌تر را با اینکه پایهٔ زرتشتیگری ساسانی بوده و با نام زرتشت وفلان یا بهمان اثر (مانند گاثاها) که جزو شرایع زرتشتی شدند ، مربوط بوده‌اند . . . با اینحال نباید زرتشتیگری نامید ونمی‌نامیم . همچنان فقط اززمانیکه شرایع وتعالیم دین یهود در پایان قرن ششم قبل از میلاد مدوّن گشت میتوان کیش مزبوررا بدین نام خواند . ظهور یزقیل وپیروان وی خط فاصل نمایانی است که یهود را ازغیر یهود جدا میکند . وحتی میتوان گفت که آن خط فاصل مدتها بعد ازظهور وی ـ یعنی هنگامی که تعالیم او بموقع اجرا گذاشته شد قرار گرفته است . قبل از آن تاریخ با اینکه ـ مثلاً ـ در تعالیم پیامبران قرنهای هشتم وهفتم ق . م . بسیاری ازمعتقدات وبخصوص مراسم مذهبی دینی یهود (معتقدات ومراسمی که بعدها رسمیت یافت) دیده میشود با اینحال نمیتوان آنرا کیش یهود خواند . درهندوستان نیز تعالیم دینی دوران « ودا » را کیش هندوان نمی‌توان نامید ، با اینکه تعالیم مزبور اساس کیش هندوان را دردورهٔ فئودالیته تشکیل میداده .

تعالیم مغان ازقرن هشتم تا قرن ششم قبل ازمیلاد یك جریان معین دینی بوده

ولی با اینحال مرز مشخصی میان مؤمن وغیرمؤمن یا متدینان به‌ادیان دیگر وجود نداشته . بهترین دلیل این مدعی‌این است که پارسیان با اینکه رهبری دینی مغان را قبول داشتند (رسم پارسیان نیست که بدون حضور مغ قربانی کنند) ـ چنانکه پیشتر دیدیم ـ درموارد بسیارنیز به تعلیمات ومراسم مغان بی‌اعتنا بودند .

«دین‌مزدیسنیش» یا «دین‌مزدیسنا» که مسلماً درعهد هخامنشیان به‌کاپادوکیه برده شد (که خود این بهترین گواه انتشار تعالیم زرتشت دردوران‌ایشان است) در آنجا هم ازصورت تجرید درآمده تجسم یافت و مورد تعظیم وتکریم قرار گرفت (درست همچنانکه در خرد اوستا آمده) و طبق کتیبهٔ آرا ـ بیسّون که توسط یا . ای . اسمیرنوف کشف شده ـ با « بل» خدای بابل . . . . رسماً مزدوج شد![۱۰۷]

یکی‌ازدانشمندان علم‌الاجتماع چنین مینویسد : « دینهای قدیمی‌قبیله‌ای و ملی[۱۰۸] که بطورطبیعی‌پدیدآمده بودند جنبهٔ‌تبلیغی‌نداشتند وبمحض‌اینکه استقلال قبایل واقوامی ـ که منتسب بدانها بودند نابود میگشت آن دینها هم بکلّی نیروی مقاومت خویش را ازدست میدادند»[۱۰۹] . درجای دیگرمینویسد : « همهٔ ادیان عهد باستان بدوی وقبیله‌ای بودند وبعدها ادیان ملی‌ازشرایط اجتماعی‌وسیاسی هرملتی پدیدآمدند وبا آن ملت جوش‌خوردند . وهمینکه‌آن پایه ویران میشد یعنی‌اشکال اجتماعی‌موروثی وسازمان سیاسی کهن واستقلال ملی‌نابود میگردید ـ بدیهی است دینی که بآن اساس بستگی داشته نیز معدوم میگردید . خدایان ملی یك ملت میتوانستند وجود ملی دیگراقوام را در ردیف خویش تحمل کنند ـ و این در عهد باستان قاعدهٔ عمومی‌بود ـ ولی‌طاقت تحمل‌ایشانرا برفرازخویش نداشتند»[۱۱۰].

تعالیم زرتشت ومغان حد فاصلی‌بود میان « دینهای قدیمی» قبایل واقوام« که بطورطبیعی‌پدیدآمده بودند » وادیان واجد شریعت ازمنهٔ‌بعد . جامعهٔ ماد وباکتریا وپارس‌در آنزمان تازه درطریق تکامل‌طبقاتی گام نهاده بوده . قبیله‌هاهنوزدر مرحلهٔ

تکوین وتبدیل به اقوام بودند .

بدین سبب دین زرتشت هنوزنمیتوانست آن دینی که‌علی‌الرسم دردورهٔ‌بحران جامعهٔ برده داری پدید می‌آید باشد . ولی درعین‌حال دینی که « بطورطبیعی پدید آمده باشد » نبوده ، بلکه تعلیمات مشخصی شمرده می‌شده که آموزگار روحانئی مدون ساخته بوده .

برای رسمیت دادن بچنین دین وتعلیماتی‌میبایست دولت کوششی‌بعمل‌آورد . نظایر گئوماتای مغ وخشایارشا که درعهد هخامنشیان معابد محلی‌خدایان قبیله‌ای (دیوان) را ویران ساختند مسلماً درپادشاهی‌ماد نیز وجود داشتند[۱۱۱] .

با اینحال، بفرض اینکه مغان ازلحاظ نظری مدارا با ادیان و مذاهب دیگر را جایز نمیدانستند و کوششهائی‌برای محدود کردن مذاهب بعمل می‌آمده ، « دین مزدیسنا » درآن زمان عملاً وکاملاً مخالف مدارا با ادیان دیگر نبوده ونمیتوانست باشد . وهنوزتقریباً هیچ نفوذ ورواجی درآنسوی حدود فلات ایران (و ازآنجمله آذربایجان وارمنستان و کاپادوکیه ــ که ازلحاظ سطح ترقی‌با آن تا حدی نزدیك بودند) نداشت وفقط درزمان هخامنشیان درآن نواحی‌رواج یافت . اگر تضییقاتی هم برای مذاهب غیرــ « مزدیسنا » فراهم میشده درحدود خود کشورو ــ در واقع ــ متوجه حریفان سیاسی‌وعقیدتی‌بوده ــ حریفانی کــه بخاطر تسلّط مبارزه میکردند . بدین‌سبب این تضییقات تعارضی‌با تحمّل‌دیگرمذاهب اقوام تابع ومبادلهٔ افکاروعقاید بین ادیان نداشت (حتی‌ممکن است ازمذاهب اخیرالذکرحمایت نیزمیشده‌است) .

درعین حال‌محتملاً « دیوپرستان » کــه مورد تعقیب و تضییق قرار داشتند در اغلب موارد ، خود نیز(مانند پارسیان) اهورامزدا را نیزبزرگ میداشتند وپرستش میکردند وبرروی هم‌مرزمشخصی‌میان معتقدات قدیم ومرسوم وآنچه طبق مذهب حقّه « مزدیسنا » مجازبود وجود نداشت . اقوام گوناگونی کــه جزو قلمرو پهناور

امپراطوری هخامنشیان بودند آزادانه و بدون هرگونه محدودیتی مراسم مذاهب مختلف خویش را برگزار میکردند. بدین سبب باید با دقت وصحت تعالیم مغان آن زمان ــ تعالیمی را که مسلماً رنگهای مختلف محلی ویا حتی فردی داشته وبشکلهای دوران انتقالی در آمده بوده (وبطور محسوس به ادیان قدیم وطبیعی قبایل ایرانی تبدیل می یافته) ازدین زمان ساسانیان که واجد قوانین مدوّن ومکتوب بوده بیرحمانه میان مؤمنان و غیر مؤمنان فرق میگذاشته، تمیزدهیم. و فقط تعالیم و دین اخیر را می توانیم زرتشتیگری بخوانیم. چنانکه گفتیم دین اولی را نمیتوان چنین نامید ــ ویکی از دلایل ما اینست که ترسیم حد ومرز واقعی واثبات اینکه تعلیمات زرتشت و مذاهب منشعب از آن کجا پایان می یابد ودین «طبیعی» قبیله ای کجا آغاز میگردد امری است بس دشوار.

سبب اینکه عناصر «طبیعی» وقبیله ای ادیان پیش اززرتشت بتدریج وبنحوی روزافزون در زرتشتیگری نفوذ کردند همین ابهام بود ــ که خود با سطح تکامل جامعهٔ آن روزهم آهنگی داشت ــ نه اینکه کسی عن قصد درصدد تغییر تعالیم اخلاقی زرتشت بر آمده مطالب مجعولی را جایگزین آن کرده باشد.

آنچه گفته شدکاملاً درمورد دین سرزمین ماد نیزصادق است، با این تفاوت که درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد تعالیم مغ ــ بظنّ قوی ــ به «یسنای هفت فصل» نزدیکتر از قرنهای ششم تا چهارم بوده واز دیگرسو نفوذ تعالیم مزبور درمیان عامهٔ مردم ــ و عمل طرد معتقدات و مذاهب قدیم ــ هنوز بالنسبه ضعیف وسطحی بوده. بخصوص این نکته در مورد ساکنان آن زمان آذربایجان که سنّتهای کهن غیرایرانی داشتند صادق است. حدس زده میشود که نفوذ تعالیم مزبور، که با وضع اتحادیهٔ قبایل مادمنطبق گشته بوده وبزبان ایرانی (که محتملاً در آن زمان هنوزدرمانّنا کمتر مفهوم بوده ویاهیچ مفهوم نبوده) بیان میشده ... بدشواری پیشرفت میکرد. معهذا،

بظنّ قوی ، هم در آن‌زمان در این ناحیه حاصلخیزترین زمینهای کشور را بمعابد جدیدالبنای مغان اختصاص دادند[۱۱۲] . بدین منوال تکیه گاهی برای دین وتعالیم نو در این محل ، برای آینده ، ایجاد شد .

چند سخنی نیز دربارهٔ تاریخ اوستا ـ آنگونه که بنظر ما میرسد ـ میگوئیم واین موضوع را بپایان میرسانیم .

پیشرفت تعالیم «مزدیسنا»[۱۱۳] درعهد هخامنشیان در دو جهت صورت گرفت . از یکسو چون این دین میان توده های وسیعتر ساکنان رواج می‌یافت معتقدات و ومذاهب باستانی‌را ـ که غالباً از «گاثاها» هم‌قدیمی‌تر بود ـ درخودمستحیل میساخت . پس از فتح امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر و دخول پیروزمندانهٔ مذاهب یونانی بخاك ایران و پاشیدگی شیرازهٔ سرزمین پیشین هخامنشیان و تقسیم آن بدولتهای کوچك ، جریان مزبور یعنی گرایش عناصر « بت پرست » بسوی تعالیم زرتشت بشدت دوام‌یافت[۱۱۴] . اثری که‌از آن زمان باقی‌مانده همانا سرودهای‌اساطیری خرد اوستا یا «یشتها» است که غالباً شامل مضامین بسیار کهن میباشد .

از دیگرسو در زمان هخامنشیان تعالیم زرتشت را با افکار فلسفی آمیختند و بخصوص اصل مبارزهٔ خیر وشر ازاین لحاظ دستکاری شد وبصورت تعالیم « زروانی » درآمد . طبق تعالیم اخیر روح نیك یا اهورامزدا (اهرمزد ، اورمزد) وروح خبیث آنگرومئنیو (اهرمن ، اهریمن) ـ پسران دو قلوی[۱۱۵] زمان بیکران یا « زروان اکران» Zrvân akarana میباشند . هردونیروی مساوی‌دارند وهر کدام سه‌هزارسال درعالم حکومت میکنند[۱۱۶] وسه هزارسال هم‌باید برضد یکدیگرمبارزه کنند . هر آدم راستکاری باید بکوشد تا به نیکی یاری کند ولی برای روح خبیث نیز باید قربانیهائی نثار کند تا اورا بسرعنایت آورد[۱۱۷] . بطوریکه «بنونیست»[۱۱۸] ثابت کرده

است پلوتارك بمتابعت از «تئوپومپ»[۱] نویسندهٔ قرن چهارم قبل از میلاد ، بشرح همین تعالیم پرداخته آنرا «تعالیم مغان» میخواند[۱۱۹] .

هنگامیکه درپایان دوران پارت و آغاز عهد ساسانیان قوانین اوستا[۱۲۰] وشرایع زرتشتیگری در شرف تکوین بوده تعالیم دینی وفلسفی «زروانی» را بد دینی خوانده طرد کردند. زرتشتیگری نورس بخدمت دستگاه صنفی که میرفت قوام گیرد گمارده شد . مراسم و تشریفات دینی آن با کمال دقت تنظیم شده ، حتمی‌الاجرا بود و این تشریفات مؤمنان بدین زرتشت ویا «پاکان» را از «ناپاکان» دنیای خارج سخت جدا میساخت . این نکته دردستورات کتاب ویدودات («قانون ضدّ دیوان») نیك منعکس شده است . افکار زروانی ـ گری فقط در کیش‌مانی ودیگر تعالیمی که کفر وبددینی نامیده میشدند ، محفوظ مانده بود .

بناچار مفصلاً از تاریخ اوستا وتعالیم آن سخن گفته از مطلب دورافتادیم ولی این گریز ضرورت داشت . زیرا روشن کردن خصوصیات فرهنگ رسمی پادشاهی‌ماد لازم بود ؛ بخصوص که برسر این مسئله بحث است . در خاتمه میتوان استنتاجهای زیر را بعمل آورد : تقریباًهمزمان با تأسیس پادشاهی‌ماد ـ وپیدایش آن‌امپراطوری بزرگ ـ تعالیم«مزدیسنا» که به گاثاها منجرمیگشت وبه زرتشت نسبتش میدادند ـ درآن سرزمین رواج‌یافت . تعالیم مزبوربزبان‌ایرانی وبوسیلهٔ‌کاهنان ومبلّغانی که از قبیلهٔ ایرانی وشرقی ماد موسوم به مغان بودنداشاعه یافت . مضمون تعلیمات مزبور تقریباً همان است که در یسنای XXX (به صفحهٔ ۴۷۴ وبعد از آن رجوع شود) و «یسنای هفت‌فصل»(به صفحهٔ ۴۸۳ـ۴۸۲رجوع شود)آمده وعامهٔ‌خلق‌رابامواعظی که علیه بزرگان‌وکاهنان محلی‌بوده جلب میکرد (چنانکه دریسنای XLVIآمده) . ولی برخی از قسمتهای آن (مثلاً بزرگداشت میترا) که فقط در اوستای خرد منعکس

(۱) Teopomp

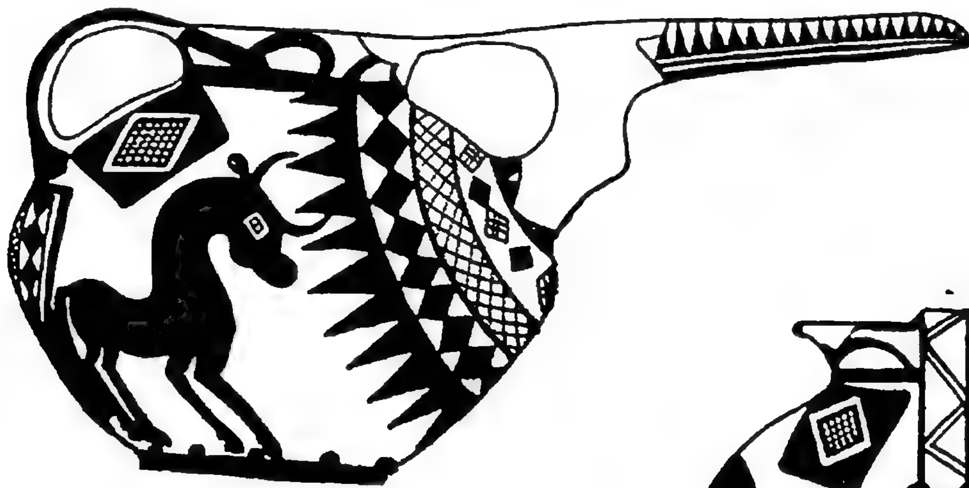
شده (در یشتها و حتّی در ویدودات) در آن عهد وجود داشته است. تعالیم مغان مورد پشتیبانی جدی شاهان ماد قرار گرفته بود و آنان درمبارزهٔ خویش علیه تجزیه طلبی بزرگان محلی از آن استفاده می کردند. تعالیم مزبور محتملاً حتی تا حدی عنفاً بمردم تحمیل می‌شده. بهرتقدیر در آغاز قرن ششم قبل ازمیلاد آن تعالیم درسرزمین ماد رسمیت یافته بود. گو اینکه، البته، همه پیرو آن نبودند و بسیاری از مراسم و دستورات آن را حتّی پیروان آن نیز مراعات نمی کردند.

بخصوص درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد بی‌شك در سرزمین ماد رسم نبود نعشها را دربرجها قراردهندتا طعمهٔ پرندگان وسگان شوند. مقابر بسیاردرصخره‌ها یافت شده که دربرخی‌ازآنها تصویرمرغ دیده می‌شود وثابت می گردد که شاهان ماد واعیان ومتشخصان‌برای اجتناب ازملوّث ساختن‌خاك‌بانعش‌وسیلهٔ دیگری‌یافتند[۱۲۱]. اجرای مراسم تدفین را خود مغان بعهده داشتند واین‌رسم را باخود ازمیهن‌خویش ـ ازدامنه‌های دماوند ـ آورده وشایدایشان‌هم ازکاسپیان ـ همسایگان‌خویش ـ ویا برخی‌قبایل‌آسیای میانه اخذ کرده بودند.

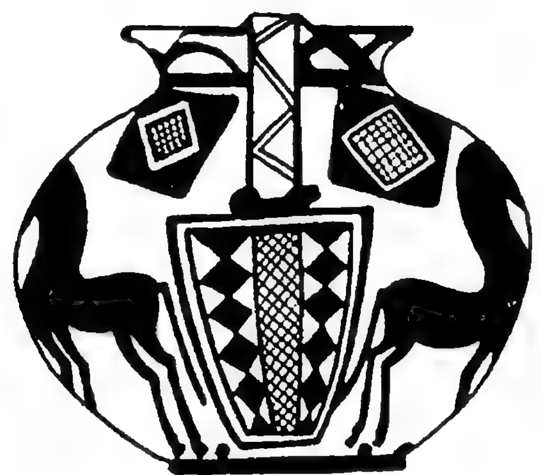
۵ ـ هنرمادی

متأسفانه دربارهٔ ادبیات وعلوم وغیره ماد هیچ اطلاعی دردست نیست. فقط اطلاعات‌چندی دربارهٔ هنر آن‌سرزمین داریم و آنهم بیشتر مربوط بدوران متقدم ـ یعنی‌قبل ازقرن هفتم پیش‌ازمیلاداست.

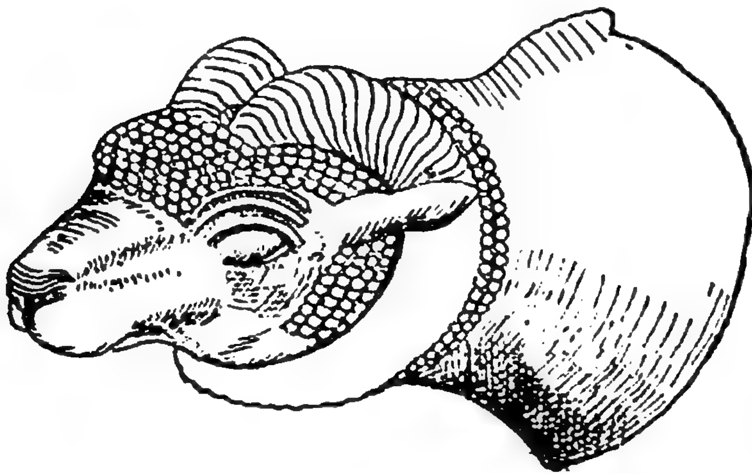
اگردقیق شویم، «مفرغ لرستانی» مربوط به هنرمادی نیست[۱۲۲] وبنا براین جالب‌ترین آثاری که دردست است وازروی‌آن می‌توان دربارهٔ هنر ماد ـ بمعنی اخص ـ داوری کرد آثار مکشوف در تپه گیان و گورستان« B » درتپه سیلك و گنج زیویه می‌باشد که بیشترهنر ماننائی را معرفی می کنند (این‌را هم بگوئیم که آثار دیگری‌نیزازهنرماننائی‌دردست است. مثلاً ظروف زیبای مفرغی با کنده‌کاری.[۱۲۳])



۷۰ـ ظرف منقوش از تپه سیلك ، آغاز هزارهٔ اول ق . م .



این آثار را به دودسته می توان تقسیم کرد : ویژگی یك دسته ـ که به هنر لرستان بستگی دارد ـ عبارت است از سبك عجیب آن و بخصوص تصویر حیوانات خمیده و درهم آمیخته و غالباً تخیّلی و تلفیق شگرف آنها با تزئینات هندسی . ظرف سفالین منقّش قبر « B » تپه سیلك[۱۲۴] مربوط به این آثار می باشد . دستهٔ دوم عبارت است از آثار گنجینهٔ زیویه نزدیك سقّز[۱۲۵] و ظروف ماننائی که به هنر آشوری و اورارتوئی بستگی دارند . اینها تا حدّی آثار متأخرتر می باشد (قرنهای نهم و هشتم ق. م .) . تزئینات و علائم دینی (درخت زندگی) ، موضوعها و البسه و نقوش اشخاص همهٔ اینها وجوه مشترك فراوان با هنر آشوری و اورارتوئی همان زمان دارند . ولی این مشابهت نباید موجب تعجب گردد . زیرا که آشوریان و اورارتوئیان و محتملاً مانّائیان بهنگام جنگ استادان پیشه ور را هم با دیگر غنائم تصاحب می کردند . و در مراکز سیاسی، کارگاههای هنری مختلط مرکب از افراد اقوام گوناگون ایجاد می گشت و خواهی نخواهی سنن هنری هرسه کشور یکنواخت می گشت . و ضمناً طبقهٔ حاکمهٔ



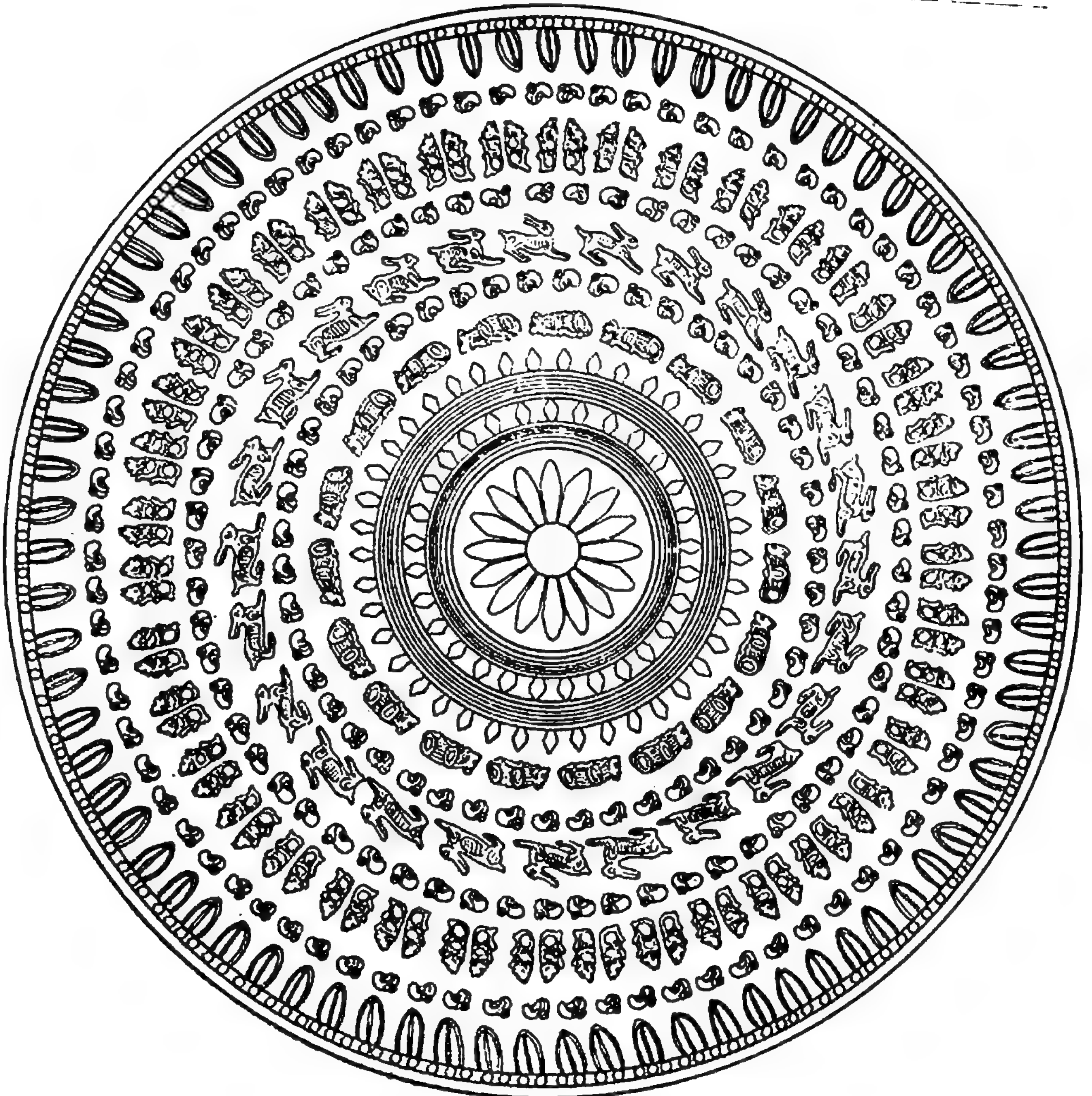
۷۲ـ ساغر شاخ گونه‌ای ظلین (شاخ برای شراب نوشیدن) زیویه (ماننا) قرن هشتم (؟) ق . م .



۷۱ـ کوزهٔ مفرغی ماننائی «سیتول». قرن هشتم (؟) ق.م.

هرسه کشوردر ذوق وسلیقه تابع مقتدرترین دربار آن روز یعنی دربار آشور بوده . ولی با اینحال مصنوعات ماننائی ازلحاظ تصنّع بیشتر درسبک نمودن اشکال و گرایش خاصی که به تصویر حیوانات دارند و وجود برخی از عناصر سبك دستهٔ اول ـ یعنی باصطلاح « سبك ددی » ـ با دیگرمصنوعات این گروه ، تفاوت دارد .

آ . گودار ناشر کتاب گنجینهٔ زیویه ـ چنانکه پیش گفتیم ـ سرزمین ماد را زادگاه « سبك ددی » که ازآغازقرن ششم ق . م . در دشتهای اسکیت رواج داشته، می‌دانند . و واقعاً در برخی‌ازاشیاء زیویه (مثلاً سینه‌بند طلا) اشکالی‌واقعی وتخیلی ازحیوانات دیده می‌شود که‌کاملاً با اشکال متشابهی که برمصنوعات اسکیتی‌قرن‌ششم ق . م . (مکشوف درپیرامون کوبان و کرانهٔ شمالی دریای سیاه) ، دیده می‌شود مطابقت دارند . در عین حال تصاویر حیوانات مزبور را با اشکال قدیمی‌تر « مفرغ لرستانی» نیزمی‌توان مقایسه کرد ومشابهتی‌میان آنها یافت . با توجه به ویژگیهای



۷۳ـ بشقابی نقره (؟) . زیویه (ماننا) . قرن هشتم (؟) ق . م .

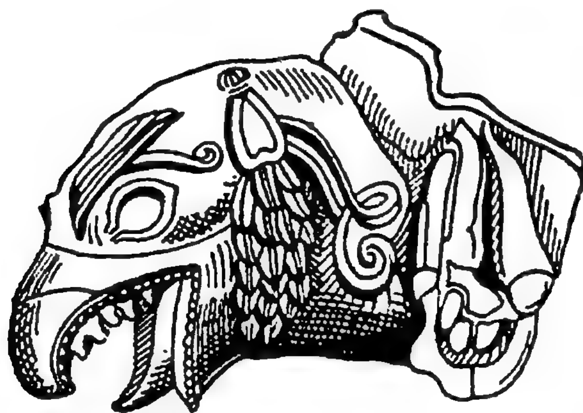
سبکی آشور و اورارتو ـ کـه دراکثر اشیاءِ گنجینهٔ زیویه دیده می‌شود ـ نمی‌توان تاریخ آنهارا متأخرتر از اواسط قرن هشتم ق . م . شمرد . بدیگر سخن مصنوعات مزبور پیش‌ازظهور اسکیتها وحتی قبل‌ازورود کیمریان درآسیای مقدم ساخته شده بوده ، فقط شمار کمی ازاشیاءِ ، محتملاً ، مربوط بدآغازقرن هفتم می‌باشد .



۷۴ــ سینه بند طلا از زیویه . هنر مانائی ــ مادی . قرن هشتم (؟) ق . م .

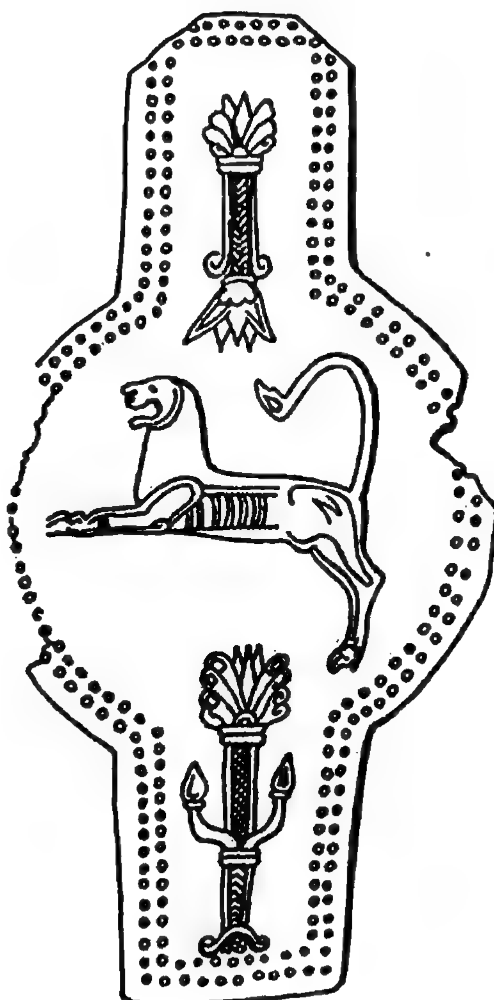
سلطهٔ عقیدتی مغان درهنرسرزمین ماد چه تأثیری داشته ؟ پاسخ باین پرسش دشوار است . زیرا هیچ شیئی که ازروی اطمینان بتوان تعلّق آن را به قرن هفتم و آغازقرن ششم ق. م . محرزدانست در دست نیست . مقابرصخره‌ها که ظاهراًمربوط بزمان مذکور می‌باشند ، تصویر ناقصی ازهنرو بخصوص معماری آن زمان بدست میدهند . هرتسفلدکاملترین فهرست مقابرمزبور را دراختیارما گذاشته‌است.[۱۲۶] وی گذشته ازمقابرسرزمین پارس (پرسید) شش‌مقبره‌برمیشمارد . بنظرما قدیمترین مقبره همان است که هرتسفلد متأخرترش‌میداند،[۱۲۷] یعنی‌زفی‌برای گذاشتن‌جنازه ، نزدیك سکوند درجنوب کرمانشاه .

بالای رف مزبور یك هیکل بزرگ و دو هیکل کوچك آدمی در پیرامون آتشگاهی منقوش است . این اشکال غیر متناسب و ناهنجارند. شیوهٔ کار و طرز نقر نقوش برجسته هنوز با نقوش برجسته لولوبیان و عیلامیان چندان تفاوتی ندارد .



۷۵- زینتی از طلا . گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

دیگر « مقابر صخره‌ای » تقلیدی از خانه‌های مسکونی میباشد . بیشتر این مقابر از یك یا چند اطاق داخلی و جلوخان و رواق ایوان که بر ستونها استوار است مرکب میباشند. شمالی‌ترین مقبره فخریکا[۱] در ماننای باستانی و نزدیك میان دوآب است که جلوخان ندارد وسقف سادهٔ سنگی آن را چند ستون نگاه میدارد و ظاهراً محلی بوده است برای گذاشتن جنازه ها . تعیین تاریخ این مقبره دشوار است ولی تشریفات



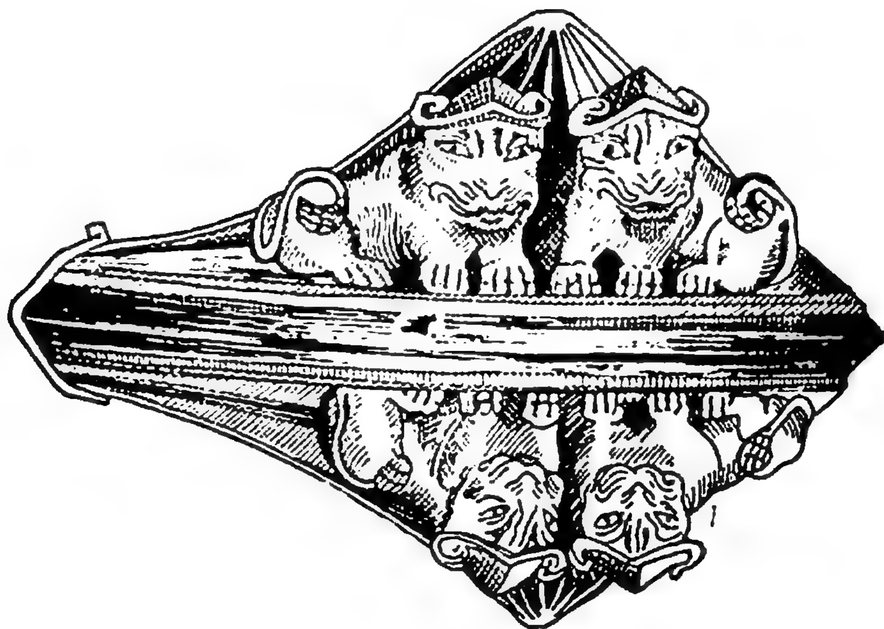
۷۶- زینت نقره‌ای ساز و برگ عرابه .گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

(۱) Faxrika

تدفین در آن بالکل با مراسمی که پیشتر در ناحیهٔ اطراف دریاچهٔ ارومیه متداول بوده تفاوت دارد (با مراسم تدفین در گی‌تپه مقایسه شود)[۱۲۸] وبالنتیجه نمیتوان تاریخی قدیمتر از قرن هفتم برای آن قائل‌شد.

قبرصخره‌ای‌نزدیک‌صحنه(بین کرمانشاه وهمدان) که‌ازلحاظ ساختمان‌داخلی پیچ در پیچ است ، بظاهر بدان شبیه است . برخلاف قبرنزدیک فخریکا ؛ ایـن قبر تقلیدی است از مسکنی‌چهاردیوار . برفراز در آن صفحهٔ بالدار خورشید منقوش است ، که نشانهٔ خداوند روشنائی‌است ودرشرق باستانی بسیار رایج بوده . پارسیان هیکلی‌انسانی‌را نیز در چنین صفحهٔ مدوری‌نقش‌میکردند که مظهراهورامزدابوده .

محتملاً تازه‌ترین مقابرصخره‌ای « دکان داود » است درجادهٔ همدان بابل ودو مقبره : موسوم به « قیزقاپان » و« کورخ و کیچ »[۱] در درهٔ شهرزور کنار دهکدهٔ سورداش نزدیک سلیمانیه . دومقبرهٔاولی‌مسلماً متعلق به شاهان است . ولی‌هردو در سرزمین سابق آشورقرار دارند وبالنتیجه نباید قبل‌از سال۶۱۲ ق . م . ساخته شده



۷۷ــ النگوی طلا ،کار مانتا ــ مادی .گنجینهٔ زیویه . قرن هشتم (؟) ق . م .

(۱) Kurx-o-kič

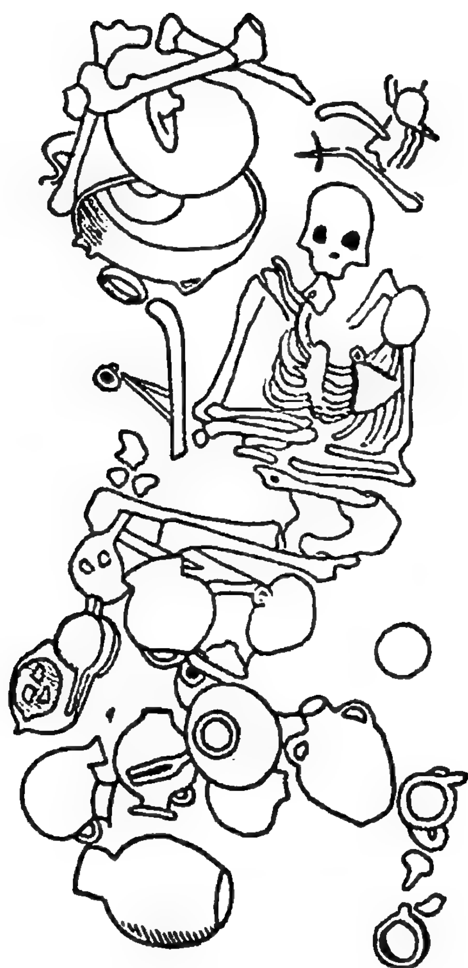
باشند . حدس زده میشود که « قیزقاپان » قبر کیاکسار و «دکان داود» قبر آستیاگ باشد .

« قیزقاپان » مانند مقبرهٔ صحنه ، تقلیدی است ازیك خانه با سقف بزرگ پیش‌آمده . ستونها به جرزهای ستون نما تبدیل یافته وسقف تقلید از پوششی است که ازتنهٔ درختان تعبیه شده باشد . درفاصلهٔ ستونها نقوش برجستهٔ مظاهر خدایان دیده میشود . بدین‌قرار: صفحهٔ مدوری با هیکلی‌چهاربال، و صفحهٔ مدور دیگری که هیکل آدمی بر آن منقوش‌است وهلالی‌زیر آن دیده میشودوصفحهٔ مدوردیگری که ستاره‌ای بر آن نقش‌است . مظهراخیردرشرق باستانی علی‌الرسم خاص ایشتار (و سیارهٔ زهره) میباشد ولی‌اینها شاید مظهر آناهیتا باشد . دوتای دیگر بمعنی‌خورشید وماه ویا ــ بعقیدهٔ هرتسفلد ــ اهورامزدا ومیترا میباشند .

بالای سردرتصویر برجستهٔ صحنه‌ای ازنیایش در مقابل‌آتشگاه است . کاهن سمت چپ ایستاده ولباس مخصوص مغان را بتن دارد : روی ملبوس‌معمولی‌مادشرقی جُبّه مانندی که آستینهای خالیش آویزان است پوشیده است . باشلق مانند ــ « پتی‌دان» برسروپارچه‌یا نواری‌برصورت دارد . لباس‌شاه که سمت راست‌ایستاده ، مانند لباس‌مغ واضح نیست . اوهم صورت رابسته است . هردو نفر کمان که مظهر پیروزی است بدست دارند (؟) .

مقبرهٔ «دکان داود» نیز ساختمان همانندی داشته . در نقش برجستهٔ مدخل مقبره فقط مغ دیده میشود : پیراهن بلند عیلامی که تا قوزك پایش را پوشانده در بر ودسته‌ای از شاخه های مقدس بدست دارد . این تصویر ــ اگر لباس عیلامی را بحساب نیاوریم ــ باتصاویرمغان که برصفحات طلا کنده شده وبشکل مجسمه های کوچك ساخته شده است و در « گنج» آمودریا کشف شده است ــ ومحتملاً مربوط بزمان هخامنشیان میباشد ــ مشابهت‌کامل‌دارد .

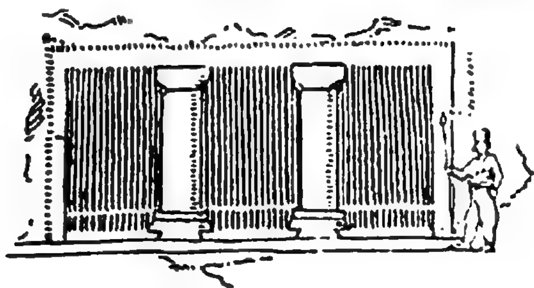
هیاکل آدمیانی که در این دو نقش برجسته مجسّم گشته‌اند ازلحاظ مهارت در ادای مقصود و توازن وتکنیك با نقوش برجستهٔ مشهور هخامنشی چندان تفاوتی ندارند . محتملاً نقوش هخامنشی را شاگردان استادان مزبور باتفاق دیگر استادانی که شاهان هخامنشی از کشور های مفتوح آورده بودند ، آفریده‌اند[129] .

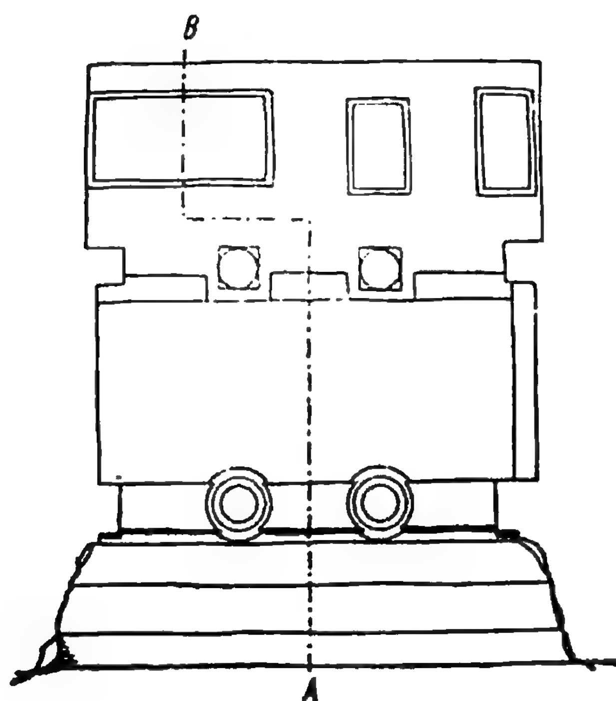


۷۸ـ گوری مربوط به قبل از دوران اوستا از پارتامن (تپه سیلك)

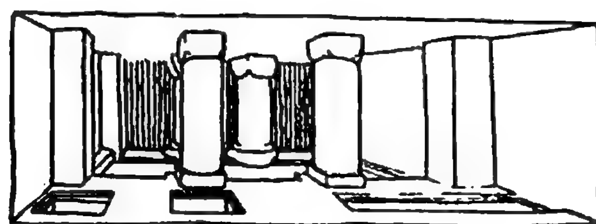
از لحاظ کومپوزیسیون و طرح ترکیب اجزاء نقوش صخرهٔ بهیستون موضوع تصویر برجستهٔ آنوبانینا پادشاه لولّوبی را که استادان مادی نیك بدان آشنا بودند . تکرار میکنند واین تصادف محض نیست . در نقوش برجستهٔ استخر هیکلها تا حدّی کوتاه وستبر است و نظیر این هم در نقوش مادی وجود دارد[130] .

بر روی هم درهنر تصاویر برجستهٔ مادی که برصخره‌ها منقور است ،آشنائی استادان آن‌سرزمین باهنرمتشابه‌آشور وعیلام نیك مشهود ومحسوس است وشاید هم از کشورهای اخیرالذکر استادانی را بخاك ماد جلب میکرده‌اند . ولی همچنانکه شیوهٔ معماری مقابر صخره‌ای ، نمونه‌ای از خانه های ماد و نواحی پیرامون آن است ، هنر برجسته نگاری‌آن نیز مسلماً از سنن دیرین لولّوبیان و کوتیان ریشه





۷۹ ـ مقبره‌ای در صخرهٔ فخریك نزديك میاندوآب

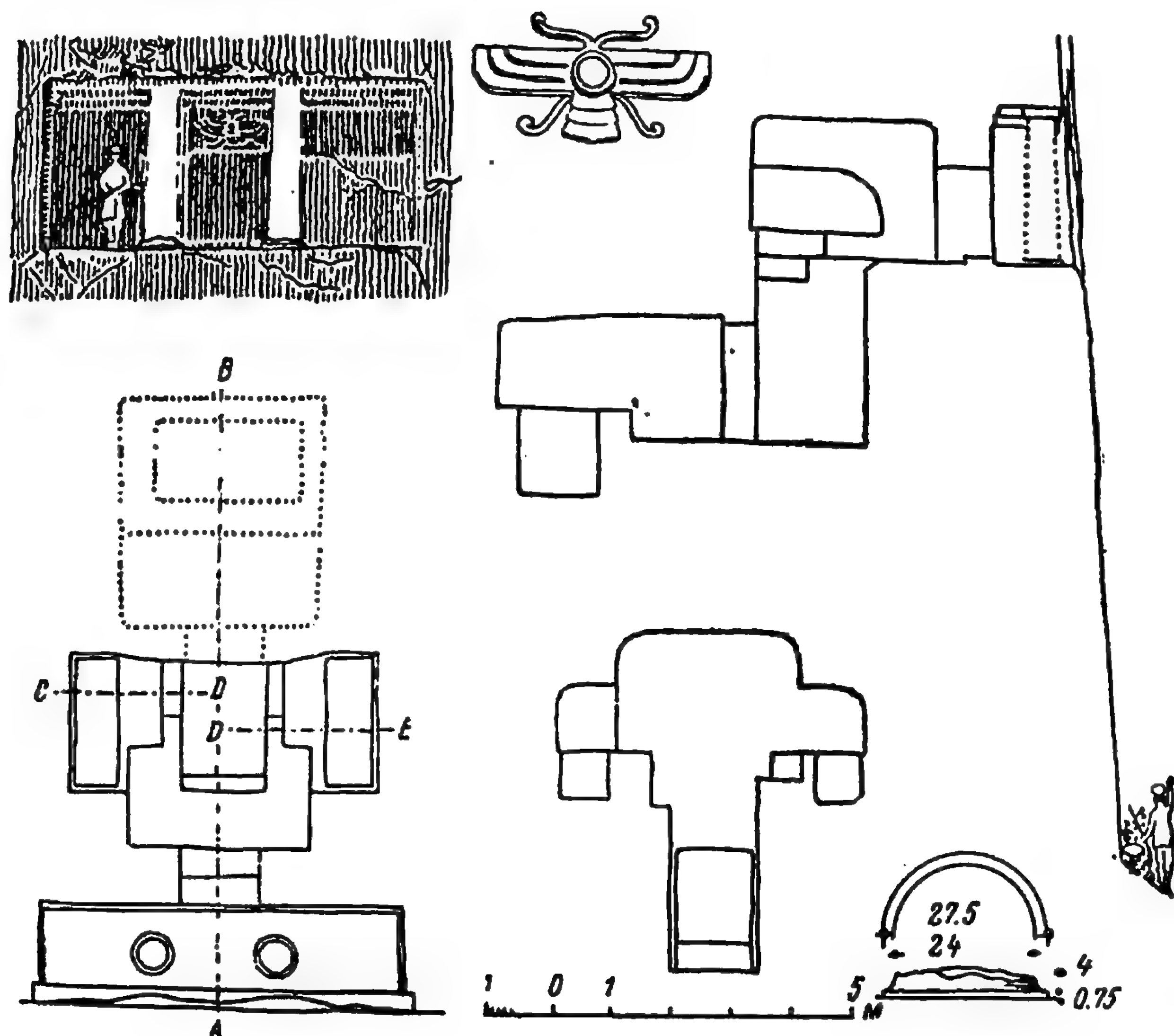




میگیرد[۱۳۱].

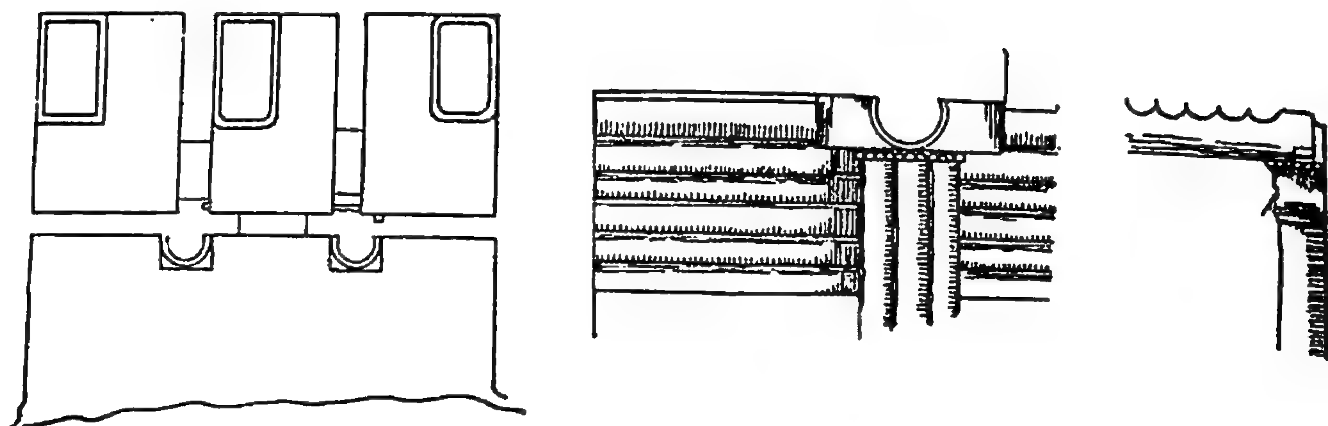
ضمناً باید درنظرداشت که نقوش‌برجستهٔ صخره‌ای همه جا وهمیشه خشن‌تر وبدوی‌تر ازحجاریهائیست که‌کاخها و معبدها را تزئین مینموده و درکارگاهها تهیه میشده است. مسلماً اگر قادر میبودیم که کاخهای اکباتانا را از زیر خاك خارج سازیم،اطلاعات روشن‌تری دربارهٔ هنرشبیه سازی‌سرزمین‌پادشاهی‌ماد بدست‌می‌آمد.

عجالةً ناگزیریم بشرحی که در تألیفات نویسندگان یونانی موجود است اکتفا نمائیم. و اطلاعات ایشان از این رهگذر ناچیز است. هرودوت (۱، ۹۸) میگوید که دژمرکزی اکباتانا با هفت دیوار متحدالمرکز محاط بوده که هریك



۸۰ـ مقبره‌ای در صخره نزدیک صحنه

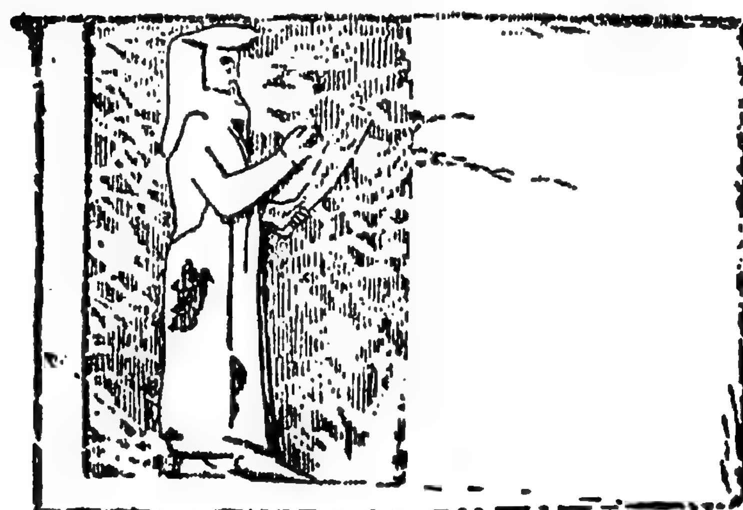
بلندتر از قبلی و برنگهای مختلف ملوّن بوده (سفید و سیاه و سرخ و آبی وزرد و قهوه‌ای و کنگره‌ها نقره فام وزرفام بودند) . ساکنان شهر خارج از این حصارها منزل داشتند . برخی از محقّقان اظهار عقیده کرده‌اند که ناقل و مخبری افسانهٔ ساختمان شهری قدیم را که دراساطیرایرانی شایع‌است ، برای هرودوت نقل کرده ووی خودآن افسانه را مربوط بشهر اکباتانا پنداشته و نقل کرده است[۱۳۲] ، ولی نقوش‌آشوری نشان میدهند که دژهائی محاط به دیوارهای متحدالمرکز در خاك ماد وجود داشته (به تصویر شمارهٔ ۸۰ رجوع شود) وبتقریب همان تناوب رنگها-

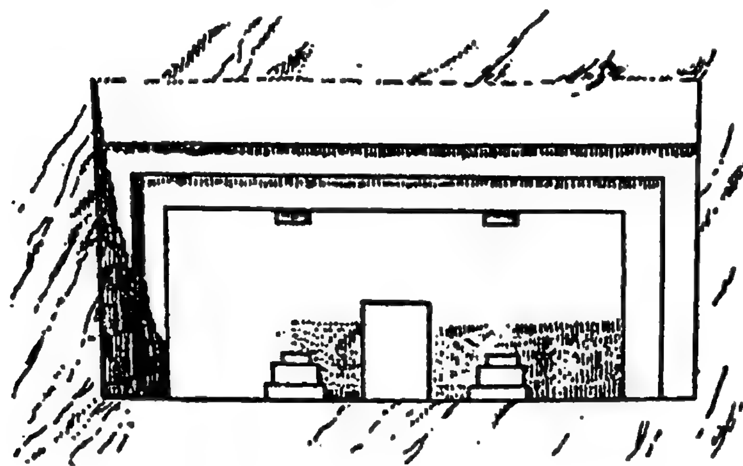


۸۱ـ مقبره‌ای درصخرهٔ «قیزقاپان» ـ حدس‌زده میشودکه ازآن‌کیاکسار باشد (به‌تصویر شمارهٔ ۵۸ نیزرجوع شود)

که‌مذکور شدـ نیزدراشکوبهای بروج معابدآشوری‌ـ بروجی که متدرجاً یکی ازدیگری کوتاه‌تر بود ـ (زیگورات) مشهود است.

اطلاعـاتی کـه یکی از نویسندگان قرن‌دوم‌قبل ازمیلاد بنام «پولی‌بی» در بارهٔ اکباتانا بدست‌میدهد نیزبا ماهیت‌داستان هرودوت‌مغایرت ندارد. نویسندهٔ مزبور ازیادداشتهای تحسین‌آمیز شخصی از معاصران خویش و یا معاصران اسکندر استفاده کرده بوده است. بگفتهٔ او اکباتانا از لحاظ شکوه وزیبائی وصف پذیر نبوده ودرون آنشهر کاخی قرار





۸۲ـ مقبره‌ای در صخره «دکان داود» ونقش برجستهٔ آن، از آنجائیکه‌تصویرقربانی‌کننده‌که میبایست در سمت‌راست قرارداده شود (به‌تصویر ۵۸ رجوع‌شود) کشیده نشده یاسترده شده‌محتملا این‌مقبره از آن آستیاک است

داشت که محیطش هفت استاد (بیش از یك کیلومتر) بود . «تمام قسمتهای چوبی بنا از چوب سدر یا سرو بود ... تیرهای سقف وستونهای سردرها و دالانها با صفحات طلا پوشیده شده بود وسفالها از نقرهٔ خالص بود»[۱۳۳] . می بینیم که این عمارت نیز سردرهائی داشتند که ستونهای چوبی آن با طلا و نقره پوشیده شده بوده . ساختمان معبد آناهیتا نیز چنین بوده[۱۳۴] وبا اینکه از زمان اسکندر دزدان وغارتگران اموال آنرا ربوده بودند ـ هنوز در پایان قرن سوّم قبل ازمیلاد صفحات و شمشهای فراوان سیم و زر در آن وجود داشته .

البته شاهان هخامنشی نیز در اکباتانا ـ که یکی از تختگاههای ایشان بود ـ ساختمانهائی کردند،[۱۳۵] ولی بدیهی است فقط آنچه را که در روزگار کیاکسار و آستیاگ ایجاد شده بود حفظ کرده وتوسعه دادند وبنابراین «پولی بی» که میگوید کاخ زیبای اکباتانا «شاهد ثروت عظیم بانیان نخستین آن» ـ یعنی شاهان ماد ـ میباشد سخنی بجا وبحق گفته است . واقعاً جریان سیل ثروت بکشور پادشاهی ماد هم بناگهان بود وهم فراوان . واین خود موجب تشدید تمام تضادهای داخلی جامعهٔ برده داری ماد گشت وانقراض آن امپراطوری را تسریع کرد .

فصل هفتم

ماد در تحت حکومت امپراطوری هخامنشیان

تأسیس دولت ماد آتروپاتن

۱ ـ تصرف پادشاهی ماد توسط کورش دوم پارسی

ازوقایع زمان سلطنت آستیاک (۵۸۵/۸٤ تا ۵۵۰/٤۹ قبل‌ازمیلاد) اطلاعات ناچیزی در دست است . معتمدترین منبع ما ـ یعنی هرودوت ـ در اینمورد به نقل داستان توآلد و کودکی کورش وجنگ اوبا آستیاک اکتفا می کند وبالکل ازذکر وقایعی که بنظراواهمیت ثانوی داشته وممکن بود توجه خواننده را ازمنظوراصلی مؤلف یعنی مسئلهٔ منشأ پیدایش امپراطوری عظیم پارسی(ایرانی) کـه هرودوت « تاریخ » خویش‌را وقف شرح مبارزهٔ تن به تن یونانیان با آن کرده منحرف کند، امتناع می‌ورزد . ضمناً ، در اینمورد مبنای اصلی داستان هرودوت مطالب فرهنگ عامیانه و فولکلوراست وحقیقت تاریخی را بدشواری از خلال آن می‌توان مشاهده کرد و آنهم طبق روایتی کـه ضدآستیاک است (یعنی داستان هارپاک و سپردن کورش به مرد شبان) ـ و «پدرتاریخ » وقایع مادرا در اواسط قرن ششم ق . م . از دریچهٔ آن روایات می‌نگرد .

امّا شرحی که کتسیاس نوشته وخلاصهٔ آن را « دیودور» و نیکولای دمشقی و فوتیوس[1] نقل کرده‌انـد چنانچه رسم آن مؤلّف است با روح داستان نویسی تحریر شده و کتسیاس‌به وقایع زمان سلطنت آستیاگ تا حدّی که موضوع برای قصد گوئی بدست وی دهد ، علاقه می‌ورزد . ودر گفته هـای وی جعل‌را از واقعیت بدشواری می‌توان تشخیص داد . بعقیدهٔ اکثر محققان[2] کتسیـاس روایت مادئی دیگررا که برضدّ کورش است نقل‌می کند که هرودوت نیاورده ولی بیش‌ازهرودوت افسانه‌های فرهنگ عامیانه وفولکلور را بدان آمیخته است . مسلماً در شرح کتسیاس جعل و ابداع سهم بزرگی‌دارد . گرچه گمان می‌رود که هرقدر وقایع بزمان‌حیات نویسندهٔ مزبور نزدیکتر باشد سهم مزبور کاهش‌می‌یابد . بدین سبب بتاریخ قرن پنجم قبل از میلاد وی بیش‌ازتاریخ قرن ششم ق. م . می‌توان‌اعتماد کردوتاریخ قرن‌اخیرالذکر نیزموثق‌تراز شرحی‌است که دربارهٔ روزگاران کهن می‌نویسد . ولی‌بهرتقدیرارزش اطلاعات کتسیاس بمراتب کمتر از اخباری است که هرودوت نقل کرده . برخی از گفته‌های کتسیاس را مدارك واقعی‌منابع شرقی‌تکذیب می کند : مثلاً اینکه گویا کورش شاهزاده نبوده ــ مردی ازطبقهٔ پست شمرده می‌شده است . این‌خبر هم کـه محرّك اصلی کورش یك بردهٔ فراری مادی بوده است ، دورازحقیقت بنظرمی‌رسد . معهذا برخی از جزئیات داستان کتسیاس ونامهای خاص وغیره را منابع شرقی نیز تأییدمی کنند . اولاً درزمان کتسیاس‌ارتقای کورش‌بمقام‌سلطنت‌واوضاع‌واحوالی که منجربتأسیس‌امپراطوری هخامنشیان گشته‌بوده جالب انظار ومورد بحث عامه‌بوده[3] وثانیاً هرودوت جریان جنگهای ماد وپارس را نمی‌نویسد و کتسیاس در این زمینه محتاج به مباحثه باوی نبوده است ، و بدین سبب می‌توان گفت که کتسیاس ، برغم بی پایگی نوشته‌هایش ــ در اینمورد بخصوص مطالبی می‌نویسد کـه عن قصد جعل نکرده وفقط اندکی باغراق آمیخته و هرجا که حافظه یاریش نکرده چیزهائی از

خویشتن بدان افزوده است . بنا براین در این قسمت به منقولات کتسیاس - بامراعات احتیاط - می‌توان اتکاء ورزید ، زیرا منابع مهمتری وجود ندارد .

« کورش‌نامهٔ » کزنفون (کسنفونت) تقریباً هیچ مطلبی بدست نمی‌دهد . پیش‌آمدهای واقعی زمان سلطنت آستیاگ ، حتی اگر هم مؤلف مزبور از آن مطلع بوده (صرف نظر از مطالبی که ممکن است از تألیفات کتسیاس و هرودوت اخذ کرده باشد) بقدری تحریف شده و تابع ضروریات ادبی و اندرزگوئی گردیده که توسل به « کورش‌نامه » را متعذر می‌سازد . فقط ممکن است - چنانکه پیش گفتیم - مطالب مربوط بروابط ارمنستان وماد را از این قاعده مستثنی ساخت[۴].

اخبار منابع بابلی بطور کلّی اطلاعات موثق ولی بسیار ناچیزی دربارهٔ وقایع پایان سلطنت آستیاگ بدست می‌دهند[۵].

باید بگوئیم ، با اینکه قضاوت دربارهٔ وقایع سلطنت مزبور (و بهرحال تا آغاز جنگ با پارسیان) بسیار دشوار است ولی منابع موجود بطور غیرمستقیم وبنحوی کلّی مأخذی بدست می‌دهند که با اتکای بدان می‌توان برروی هم وضع اجتماعی و سیاسی سرزمین ماد را درقرن ششم قبل ازمیلاد مشخص ساخت . ودراین باب اختلافی میان منابع موجود وجود ندارد .

هرودوت (I ، ۱۲۳) می‌گوید که « آستیاگ نسبت به مادیها بیرحم بود » ولی بیدرنگ درهمانجا موضوع روشن می‌شود که منظور وی بزرگان ماد یا «نخستین کسان میان مادیها» وبازماندگان شاهکان ودهیوپتی Dahyupati بوده است . پیشتر گفتیم که درآن دوران یك حکومت مقتدر وواحد شاهی درماد ، فقط بشرط مبارزه با بزرگان وتکیه برعامهٔ آزادگان - اعمّ از بردمداران وغیر برده‌داران میتوانست وجود داشته باشد . آستیاگ درسیاست خود ازتعالیم ودین مغان[۶] استفاده می کرده وتعالیم مزبور بحدس ما[۷] ، درآن دوران هنوز با دستورات بدوئی که بانام زراتوشترا

مربوط بوده تفاوت فاحش نداشته و بسیار مورد توجه عامهٔ خلق بوده. کتسیاس (برخلاف هرودوت) صراحةً از رابطهٔ آستیاگ با مغان سخن نمی گوید ولی مطلبی جالب را ذکر میکند که مؤیّد آن میباشد. بگفتهٔ کتسیاس شخصی بنام اسپیتام (Spitamas) شوهر آمی‌تیدا (amutis) دختر آستیاگ ــ برای جانشینی وی در نظر گرفته شده‌بوده[۸]. ولی اسپیتام، نام خاندانی زرتوشترا است! بعد هم در داستان کتسیاس نامی که با زرتوشترا واطرافیان وی ارتباط دارد مشاهده میگردد: باین معنی وی مغی راکـه در ۵۲۲ ق.م. حکومت را بدست گرفت «سفنددات» (Sphendadatês) میخواند. ولی این نام از آن سپنت‌دات (اسفندیار) پسر کوی ویشتاسپ‌حامی‌زرتوشترا است[۹]. روایت‌است که سپنت‌دات درجوانی‌بدست مخالفان دین زرتوشترا کشته شد. ولی از کتیبهٔ بهیستون ونوشتهٔ «یوستین» میدانیم که‌نام مغ عاصی گئوماتا بود وخود را بردیه پسر کورش میخواند. اما بردیه ممکن بود پسر آمی‌تیدا دختر آستیاگ باشد ــ کـه بگفتهٔ کتسیاس کورش شوهر او و اسپیتام را کشته با وی ازدواج کرد. بدینقرار ممکن بود به مادیها گفته شود که بردیه پسر اسپیتام وآمی‌تیدا میباشد نه کورش (یا اگرهم پسر کورش است ازطرف مادر نوادهٔ آستیاگ شمرده میشود)[۱۰]. بدین سبب در روایت مادی (وروایت کتسیاس مأخوذ ازروایت مادی است) مرد عاصی بنام سپندات ــ کـه مانند «اسپیتام» بمحفل زراتوشترمنسوب بوده ــ خوانده شده است. این نکته راهم یادآور میشویم که در معتقدات زرتشتیان‌سپندات مبارزی است که درآغازامربطورغم‌انگیزی بخاطرآئین زرتشت کشته شد و در عین حال‌اورا پیش‌آهنگ منجی آینده ــ یا «سئوشینت» میدانند و نام او مظهر آرزوی خلق دربارهٔ حکمفرمائی عدالت در جهان است[۱۱].

بنابراین ــ بنظر ما بسیار محتمل است که آستیاگ با خاندان زراتوشترا ــ که مغان آن زمان بدور وی گردآمده‌بودند ــ خویشی‌بهم زده‌بوده[۱۲]. ومغان در آن عهد

دشمنان آشتی‌ناپذیر اعیان کلان و کاهنان و مـذاهب محلی بودند که فاقد وحدت بوده و بـا تعالیمی که بـه زرتشت نسبت داده میشده مخالفت مـی کردند. چنانچه بمطالب کهن‌ترین بخشهای اوستا اتکاء ورزیم - ودرنظر گیریم کـه اگر اوضاع و احوال ماد را شرح نمی‌دهند، بهرتقدیرو لااقل وضعی قرین آن را بیان می کنند - بیاد می‌آوریم که قبل‌اززرتشت شاهکان خودکاهن بودند. وبالنتیجه قدرت و نفاذکلمه وحیثیت‌ایشان بمقام روحانی نیزمبتنی‌بوده. حکومت شاهی تا زمانی که دین دردست بازماندگان آن شاهکان بود نمی‌توانست بزرگان عشیرتی قدیم را کاملاً شکست‌خورده بشمارد. بدین سبب دین واحدی که مغان مسلماً نمایندهٔ آن بودند - بهر صورت که بود - برای شاهان ماد ارزش فوق‌العاده داشت. انتخاب اسپیتام بولیعهدی شدّت مبارزهٔ برده داران عادی وافراد جماعتها را کـه طرفدار آستیاگ بودند از یکطرف و بزرگان و اعیان کلان مخالف را (که هارپاگ درماد و کورش در پارس در رأس ایشان بودند) از سوی دیگر بحد اعلا رسانید. اینکـه در مدت سلطنت آستیاگ جنگ بزرگی‌درنگرفت وجائی‌فتح نشدودرنتیجه بزرگان وخدّام لشکری غنیمت ودرآمدی از این راه بدست نیاوردند بیقین باعث تشدید سردی روابط شاه با این گروه برده داران گشت. بهرتقدیر درموارد متشابه در کشورآشوروضع چنین‌بوده وپادشاهی ماد از بسیاری جهات وارث سازمان اجتماعی آشور بود. خبر مـربوط به‌بیرحمی آستیاگ نسبت به هارپاگ[۱۳] شبیه داستانی است که هرودوت دربارهٔ کین‌خواهی‌اسکیتها ازکیاکسار نقل‌می کند و مانند دیگر بخشهای آن حکایت - کـه گویا به‌آستیاگ درخواب الهام شد وفرمود تا پسردخترش ماندانا را بکشند وطفل را پیش‌ددان افکندندوبرده‌ای چوپان بوضعی‌معجزه‌آسا نجاتش‌داد وسرانجام کودک مقام شاهزادگـی خویش را بازیافت (۱، ۱۰۷ وبعد)... اینها همه افسانه های اساطیری است. اینگونه داستانها راغالباً دربارهٔ فاتحان مشهور اساطیری یا تاریخی

و مؤسسان پادشاهیهای بزرگ ـ مانند سارگون باستانی‌وموسی وفریدون و بسیاری دیگر نقل‌می کردند. هرودوت خود می گوید که آستیاگ هارپاگ را بفرماندهی لشکریان ماد منصوب کرد و بنا براین گفتهٔ خویش را ردمی کند. این خود یکی‌از واقعیات تاریخی‌است. ولی آستیاگ البته وی را نه بدان‌سبب که « خدایش‌خرد تیره کرد » (I. ۱۲۷) بآن شغل‌بر گمارد بلکه بدان سبب کـه از نظرشاه هیچ رفتار بیرحمانه‌ای نسبت به هارپاگ نشده بوده وشغل و مقام (شاید موروثی) هارپاگ که بزرگترین نمایندهٔ اعیان ماد وخویش پادشاه بوده[١٤] ایجاب می کرد که شغل مزبور را شاغل گردد. همچنین هیچ جای تعجب نیست که هارپاگ (رهبر توطئهٔ بزرگان ماد) کورش پارسی را بعنوان مدعی‌تاج وتخت ماد علم کرده باشد. زیرا کورش که فرزند ماندانا دومین دختر آستیاگ ونوادهٔ تنی‌اوبود کمتراز« اسپیتام » ـ که‌بسبب عقاید سیاسیش در نظر بزرگان نامطلوب بود ـ استحقاق اشغال سریر سلطنت را نداشت. شجرةالنسب رسمی‌هخامنشیان ودیگر آثار موجود این گفتهٔ کتسیاس را که گویا کورش ازخاندان سلطنت نبوده[١٥] کاملاً تکذیب می کنند وتأیید می‌نمایند که نخستین افراد خاندان هخامنشی‌وازآنجمله پدر کورش، کمبوجیهٔ اول‌وجدّاو کورش اول ازشاهان بوده‌اند.

بنابگفتهٔ کتسیاس[١٦]، کورش‌درزمانی که ازطرف آستیاگ بسفارت نزدپیشوای کادوسیان[١٧] رفته بود به «اُیبار»[(١)] مهتر که پیش‌ازآن بردهٔ مردی‌مادی بود برخورد کرد. صاحب « ایبار» وی را بخاطر خطائی سخت زده بود و « ایبار » کورش را برانگیخت که توطئه‌ای بچیند وقدرت را از دست مادیها بیرون آورد و به پارسیان بسپارد.

سیمای افسانه‌ای ایبار که مجعولات فراون بدونسبت داده‌اند[١٨] ظاهراًدر تاریخ

---

(١) Oibar

نسخهٔ اصلی دارد . ظاهراً این همان اوهبار(وُ) است که در تاریخ بابلی نابونیدنامش مذکوراست وسردار کورش بوده وبامراو بابل را در سال ۵۳۸ ق . م . اشغال کرد و اندکی بعد از آن درگذشت[۱۹] . انتظار نمی‌رفت که خبر کتسیاس را یك منبع مستقل تأیید کند واین‌خود بما اجازه میدهد که دراینمورد گفته‌های ویرا باوثوق بیشتری تلقی کنیم . مسلماً افسانه‌ای که اُیباررا مهتر وحمال‌پهن اسبان وبردهٔ فراری‌معرفی می کند مطابق با واقع نیست . این جزئیات ازخصوصیات تمایل مادی و ضد پارسی کتسیاس‌است وازخلال‌سراسر داستان اوپیداست .

بنا بگفتهٔ کتسیاس‌وقایع بعدی بدینقرار بوده : کورش از سرزمین‌کادوسیان[۲۰] به‌اکباتانا بازگشت و سپس گویـا از آستیاگ اجازه خواست کـه بنزد پدر برود (هرودوت نیزدر این‌باره می‌نویسد)[۲۱] ولی در واقع می‌خواست رهبری شورشیان را که « آترادات » پیشوای مردان (بگفتهٔ کتسیاس وی پدر کورش بوده . ولی چون این نام شخصی اساطیری است ـ اگرواقعاً شورش درآن زمان آغاز گـردیده بود ، پیشوای آن شخص دیگری ـ مثلاً اُیبار ـ که نقشش‌درشورش معلوم نیست ـ بوده است) برپا داشته بود عهده دارشود ، دراین‌میان تصادفاً زنی‌توطئه را کشف کـرد و آستیاگ هنگام بزم ازآن خبریافت[۲۲] . آستیاگ بیدرنگ‌دست بکارشد وشخصاً علیه شورشیان لشکر کشید .

هرودوت با اندکی اختلاف داستان را شرح می‌دهد (چنانکه گفتیم ظاهراً گفته‌های بازماندگان هارپاگ را نقل‌می کند) . بگفتهٔ وی پیش‌ازشورش پارسیان توطئه‌ای ازطرف بزرگان ماد صورت گرفت کـه هارپاگ مقدمات آن را فراهم آورده بود وهارپاگ سخت ازآستیاگ‌خاطر رنجیده داشت . آنگاه هارپاگ‌نامه‌ای به کورش کـه درفارس اقامت داشت فرستاد[۲۳] . درآن نامه کورش را برانگیخت تـا پارسیان را بشورش وادارد و نوید داد که بزرگان لشکری ماد که از طرف آستیاگ

فرماندهی سپاه را بعهده دارند طرف اورا خواهند گرفت. آستیاگ که از تدارکات جنگی کورش اطلاع یافت وی را بنزد خود خوانـد. کورش در جواب اعلان جنگ کرد. هارپاگ بفرماندهی لشکریان ماد منصوب شده بود و درپیکار قطعی، با دیگر بزرگان سپاه بطرف کورش رفت وبه جنگاوران وی پیوست.

ازاین دو داستان می‌توان نتیجه گرفت کـه کورش زمانی در دربار آستیاگ توقف داشته ولی درموقع شورش درپارس بوده. ازهردو داستان چنین برمی‌آید که در آن زمان کورش هنوز پادشاه پارس نبوده. ولی این گفته نادرست است. وچون طبق مدارك منابع مستقل و معاصر وقایع[٢٤] جنگ میان ماد و پارس از ٥٥٣ تا ٥٥٠ قبل از میلاد بطول انجامید و کورش درسال ٥٢٩ ق. م. بعد از ٢٨ سال (بگفتهٔ هرودوت) یا ٣٠ سال سلطنت (بگفتهٔ کتسیاس و دینون)[٢٥] در گذشت، مسلم است که در آغاز جنگ چندسال بوده که برسریر سلطنت پارس مستقر (یاانشان) و جانشین کمبوجیه اول گشته بوده. معهذا بسیار محتمل است که قبل از بیماری ومرگ پدر واقعاً مدتی در دربار ماد زیسته و درلشکر کشیهای مادیها شرکت کرده باشد.

چنانکه گفتیم ازمنابع بابلی چنین برمی‌آید که جنگ میان کورش و آستیاگ سه سال طول کشید. بدین سبب هرودوت ــ که فقط از دوپیکار آخرین و میشوم برای مادیها ــ سخن میگوید ــ درواقع آشکارا جریان وقایع رامختصر و کوتاه کرده باشد. (دریك نبرد هارپاگ فرمانده بود ودرنبرد دیگر خود آستیاگ). اخبار هرودوت فی حدّ ذاته صحیح است، زیرا که اطلاعات مربوط به طرف گیری لشکریان ماد برهبری بزرگان سپاه از کورش ــ را تاریخ وقایع بابل نیز کـه در بارهٔ همان وقایع سخن می گوید ــ تأیید مینماید. تاریخ مزبور واقعهٔ یادشده را در سال ٥٥٠ ق. م. یعنی پایان جنگ ذکر می کند. ولی باید اطلاعات کتسیاس را هم در بارهٔ مرحلهٔ بدوی جنگ به خبر هرودوت افزود.[٢٦]

بگفتهٔ کتسیاس: آستیاک در نخستین باری که با لشکریان کوُرش زور آزمائی کرد[۲۷] ایشانرا شکست داد. آترادات پیشوای مردان درطی پیکار کشته شد. آستیاک آنگاه پارسیان را دنبال کرد ودر سرزمین اصلی پارس (پرسید) و در برابر گردنه‌ای که بمقرّ شاهان پارس یعنی پاسارگاد ــ منتهی میشود بار دیگر ایشان را مغلوب ساخت. وضع پارسیان چنان یأس‌آور وعقب نشینی ایشان چنان با بی‌نظمی توأم بود که زنان ازحصار قلعه بیرون‌آمده جنگاوران را به پیکار ترغیب و تحریص میکردند[۲۸]. نبردی که درزیرحصارپاسارگاد وقوع یافت نقطهٔ تحوّل‌سرنوشت جنگ بود وپس ازآن اقوام تابع ماد وازآنجمله هیرکانیان وسپس پارت‌ها بسوی پارسیان روی آوردند[۲۹]. وقایع بعدی از روی مستخرجات موجود از اثر کتسیاس، روشن نیست. چنانکه گفته شد جنگ طولانی بود و پیروزی گاهی نصیب این و زمانی‌آن میگردید؛ و آنچنان کــه کتسیاس جریان جنگها را شرح میدهد علّت پیروزی کوُرش نامعلوم است. توجیه حقیقی پیروزی وی‌همان خیانت‌بزرگان ماد است که هارپاگ در رأس ایشان قرار داشته و هرودوت از آن سخن میراند ولی کتسیاس در این باره خاموش است. شاید تجزیهٔ اقوام اطراف و تابع ماد را نیز باید بخیانت مزبور مربوط دانست.

با اینکه همواره بایدجنبهٔ جانبگیری‌وفراوانی‌مجعولات نوشته‌های کتسیاس را درنظر گرفت ــ معهذا، چنانکه ملاحظه شد، میتوان حدس زد که در این مورد مطالب تاریخی موثقی‌درگفته‌هایش وجود دارد. اخبارتاریخ بابلی‌نابونید و کتسیاس وهرودوت رامیتوان‌یکجا گردآورد وتصویر بالنسبه کاملی از وقایع را در نظرمجسّم ساخت.

طبق مدارک مزبور جریان وقایع را میتوان به چهار دوره تقسیم کرد: دورهٔ اوّل ــ فراهم‌آوردن مقدّمات‌کار: توطئه چینی داخلی بزرگان ماد بدست هارپاگ

واز دیگر سوتحریك قبایل‌مختلف بشورش ـ باحتمال قوی ـ توسط «اُیبار» . دورهٔ دوّم ـ بمیدان‌آمدن کوُرش ولشکریان پارس : شکست پارسیان و تهاجم و پیشروی مادیها تا پاسارگاد . ظاهراً این‌دوره باسال ۵۵۳ ق . م . مطابقت دارد . ضمناً جنگ چنان جدّی بوده کـه مادیها ناگزیر لشکریان خویش را از مرزها احضار کردند و غیبت ایشان به نابونید پادشاه بابل‌اجازه داد تادرسال ۵۵۳ شهرحرّان راکه بمادیها تعلّق‌داشته، درشمال بین‌النّهرین، تصرّف کنند [۳۰] . دورهٔ سوّم که دوسال‌طول کشیدجنگ دوام داشته وموفقیت متناوباً گاهی نصیب مادیها و زمانی پارسیان میشده وپارسیان نتوانستند پیروزی قطعی بدست‌آورند . وسرانجام دورهٔ چهارم ـ که ازسال ۵۵۰ ق . م . باخیانت هارپاگ و پیکار قطعی‌آغاز میگردد وهیرکانیان وپارتها بطرف پارسیان روی می‌آورند وآستیاگ تشبّثی بعمل می‌آورد تا تهاجم پارسیان را متوقف سازد و سپس به اکباتانا می گریزد وپارسیان پایتخت ماد را مسخّر میکنند .

ازمراتب بالا بوضوح تمام پیداست که مقاومت مادیها طولانی ومصمّمانه بوده است واگربزرگان ماد ازداخل‌آن کشوردست بخیانت نمی‌زدند (پیشترسبب‌خیانت را ذکرکردیم) حکومت بدست پارسیان نمی‌افتاد .

هرودوت دربارهٔ‌آخرین اقدامات‌آستیاگ چنین میگوید (I ، ۱۲۸)آستیاگ مغان را ـ با اینکه تا آن زمان بهترین مناسبات را با ایشان داشت ـ اعدام کرد ـ زیرا بوی توصیه کرده بودند که به کوُرش اجازهٔ رفتن‌بدهد . حدس زده میشود که بخشی ازکاهنان‌ـ مغ باپارسیان عاصی رابطه‌ای برقرارساخته بودند. درواقع‌می‌بینیم که بعد ازآن وقایع مغان در دربار کورش وفرزند وی کمبوجیهٔ دوم ازاحترام وافر برخوردارند . طبیعت معتقدات دینی و وضع اجتماعی کاهنان چنان بود کـه اجازه نمی‌داد ایشان مدّتی مدید مبیّن منافع عامّهٔ مردم باشند .

سپس‌آستیاگ تمام ساکنان اکباتانا را مسلّح ساخت وبرای‌آخرین پیکاراز

حصار شهر بیرون آمد ولی مغلوب پارسیان شد وبدست ایشان اسیر گشت[۳۱]. پارسیان اکباتانا رامتصرّف شدند وطبق تاریخ نابونید[۳۲] غارت کردند وبخشی ازمردم آن‌شهر را به بردگی بردند[۳۳].

بگفتهٔ کتسیاس[۳۴] آستیاك بیدرنگ پس از شکست اسیر نشد بلکه نخست به اکباتانا گریخت و در آنجا پنهان شد. کورش پس از ورود به اکباتانا امر کرد آمی‌تید دختر آستیاگ وشوهر او «اسپیتام» وپسران ایشان ـ اسپیتاك ومهابرن ـ را شکنجه کنند وپس ازآن آستیاگ خود تسلیم گشت تا نزدیکان خویش را ازشکنجه برهاند.

نحوهٔ پیروزی کورش بر آستیاگ ـ پیروزئی که بیاری بزرگان ماد کسب شده بود ـ مستلزم آن بود که نظامات جدید حکومت کورش بظاهر متضمن سازش گونه‌ای باماد‌یها باشد. بدین‌سبب با اینکه اکباتانا غارت شد و بخشی ازمادیها برده گشتند وبرای آن سرزمین ـ چون کشوری مفتوح ـ خراج وضع کردند[۳۵] معهذا بمنظور گذشت درمقابل بزرگان ماد یك سلسله اقدامات سازشکارانه و مصالحه جویانه نیز بعمل آمد. مثلاً کورش پادشاهی ماد را لغو نکرد بلکه خویشتن را شاه ماد خواند واین لقب را بلقب پیشین خود یعنی پادشاه پارس افزود. حتّی دربسیاری از کتیبه‌های زمان داریوش اوّل هم پارس وماد متفقاً در برابر «دیگر کشورهای (تابع)» قرار گرفته‌اند. در منقولات مؤلّفان یونانی، مدّتی بعد هم، درعداد اسامی اعیان دولت امپراطوری هخامنشی، به‌نامهای نمایندگان ماد بر می‌خوریم. پادشاه امپراطوری هخامنشی را کماکان یونانیان واقوام شرقی درمحاورات عادی «شاه ماد» می‌خواندند[۳۵].

معهذا، کورش چنانکه در موارد متشابه عمل کرد (مثلاً دربابل) با اینکه اسماً و ظاهراً «پادشاهی» ماد راحفظ نمود ـ ساتراپی در آنجامنصوب ساخت و اولین‌ساتراپ ماد اوبیار بود[۳۶].

بگفتهٔ کتسیاس ، کورش بادختر آستیاك که آمی‌تیدانام داشت ازدواج نمود[۳۷] ولی قبلاً شوهر اول او «اسپیتام» را که مدّعی تاج وتخت ماد و رقیب وی بود اعدام کردومنظوراواین بود که برای مدّعای خویش یعنی حکومت «قانونی» برامپراطوری آستیاگ دلایل متقن تهیه کند . ظاهراً درمیان مادیها وپارسیان ـ مانند مصریان ـ[۳۸] رسم بود که پسردختر ویاداماد (شوهر دختر) پادشاه پیشین قانوناً بسلطنت میرسید[۳۹] . بدین سبب پادشاهان غالباً با خواهران خود مزاوجت می کردندوالخ واین رسم خارج ازخاندان سلطنتی نیز در ایران باستان وآسیای میانه جاری وظاهراً گرایشی بود بحفظ سهم مال و منال زن درداخل خانوادهٔ پدرشاهی وجلوگیری ازخروج آن .

سیاست دائمی و لایتغیر کورش این بود که حسن توجه محافل معینی از کشورهای مفتوح وبخصوص بزرگان و اعیان را بسوی خویش جلب کند . و بدین سبب عادةً شاهانی‌را که اسیرمی کرد سیاست نمی‌نمود وبقتل نمی‌رسانید[۴۰] . آستیاگ نیز از اعدام جان بدر برد[۴۱] . و بگفتهٔ کتسیاس بعنوان جانشین و حاکم هیرکانیه « محترمانه » بآن سرزمین تبعید شد(؟)[۴۲] ولی چیزی نگذشت که خواجه‌ای بنام پتساك بتحریك اُیبار بعنوان دیدن دخترش ، ویرا به بیابان برد ودرآنجا رها کرد تا ازگرسنگی بمیرد[۴۳] .

عده‌ای از بزرگان ماد وارد خدمت کورش شدند . مثلاً هارپاگ یکی از سرداران نامی وی[۴۴] و سومین حاکم لیدی بود (پس‌ازمرگ مازارمادی) . هارپاگ یونیه را نیزبرای کورش‌فتح کرد . ظاهراً وی مایل‌به بازگشت به سرزمین ماد نبود ویا تردید داشت و درآسیای صغیر مقیم گشت ودرآنجا املاك واراضی وسیع بدست آورد. درلیکیه کتیبه‌ای بزبان لیکیه‌ای ویونانی‌باقی‌مانده که ازآن یکی ازاخلاف وی‌است(؟)[۴۵] . کتسیاس خبر می‌دهد که پسران آمی‌تید(از اسپیتام شوهر اول‌او) بنام اسپیتاك ومهابرن ـ ازطرف کورش بمقام ساتراپی‌منصوب گشته[۴۶] و برادر او پارمیس

(پسرغیرقانونی آستیاک ویا پسر مادرآمی‌تید ازشوهر دیگر ؟) یکی از سرداران لشکری پارس‌بوده . با درنظر گرفتن‌اینکه بطورکلی‌روایات کتسیاس لحن‌هواخواهی ازماد ودشمنی باکورش دارد ـ نمی‌توان این‌اطلاعات ویرا نادیده گرفت . در کتیبهٔ بهیستون داریوش اول نیزنام عده‌ای ازسرداران پارس که مادی بوده‌اند برده شده . حتی تا زمان خشایارشا[۴۷] (بعد از اوندرهٔ) بنامهای برخی از اعیان ماد ، که در دستگاه اداری هخامنشیان مقامـات بزرگی را شاغل بوده‌اند ، برمی‌خوریم . ولی بطورکلّی حتی بزرگان ماد نیز از تسخیرآن کشور توسط پارسیان کمتر طرفی بستند : هم اززمان داریوش اول مقامات مهم در اکثر موارد توسط بزرگان پارس و بخصوص افراد هفت خاندانی که درکودتای داریوش شریك بودند اشغال گشت . عدهٔ قلیلی‌ازخاندانهای بزرگ مادی‌با بزرگان پارس‌آمیختند واکثریت مشاغل‌بی‌اهمیت بدست‌آوردند ویادرروزگارپرآشوب‌آغازسلطنت داریوش اول (۵۲۱ ـ ۵۲۲ ق م.) وشایددوران خشایارشاهم (۴۸۴ ـ ۴۸۶ق .م.) نابود گشتند . حتی‌ظواهرکاذب‌ورسمی یگانگی‌دوپادشاهی ماد وپارس نیزبعد از سلطنت داریوش اول (۴۸۶ ـ ۵۲۲ ق م.) دیگرمراعات نشد .

۲ ـ کودتای گئوماتا

وضع مردم ماد ، یا(کارمادهیی ویثاپتی‌آهه kâra mâda hya viϑâpatiy âha) ـ در عهد هخامنشیان سخت به بدی گرائید و ایشان بالنتیجه ناراضی شدند . ممکن است حوادثی که پس‌ازفتح‌آسیای صغیروبابل ومصرـ درپایان سلطنت کمبوجیهٔ دوم پسرکورش (۵۲۲ ـ ۵۲۷ ق . م .) وآغازسلطنت داریوش اول وقوع یافت ، در این زمینه ومحیط تکوین یافته بوده است .

این داستان باکودتای درباری گئوماتای مغ در ماه مارس سال ۵۲۲ ق م. آغازشد[۴۸] . دراین باره چهارروایت از چهارمنبع دردست داریم : از کتیبهٔ بهیستون ،

ازهرودوت ، از ژوستین (منقول ازتروگ پومپه ـ منقول از دینون ؟) واز کتسیاس[۴۹].
هرچهارمنبع در این قول متفقند که کمبوجیه هنگام لشکرکشی بمصر، بطورپنهانی برادرخویش بردیه را بقتل رسانید،[۵۰] زیرا بیم داشت که وی مقام سلطنت را غصب کند. بگفتهٔ هرودوت بردیه درسفرمصرهمراه کمبوجیه بوده ولی از آنجا بپارس باز گردانده شد وبفرمان شاه بدست شخصی پرکساپس نام بقتل رسید[۵۱].

ولی چون این قتل پنهانی انجام گرفته بود شخصی بدروغ خویشتن را بردیه نامید. بگفتهٔ هرودوت این کار را دو برادر که هردو مغ بودند سازمان دادند: یکی از آن دو که شبیه بردیه وهمنام اوبود[۵۲] خود را بنام آن شاهزادهٔ پارسی معرفی کردو آن دیگری که ـ بگفتهٔ هرودوت « پاتیزدیتس patizdeiths[۵۳] نام داشت درواقع الهام دهنده وبانی اصلی توطئه بود . اما کتیبهٔ بهیستون فقط از یك گئوماتای مغ یاد می کند که تروگ پومپه (دینون ؟) نیز ازوجود اواطلاع دارد و « گومتا » ـ یش می خواند[۵۴]. طبق کتیبهٔ بهیستون بردیهٔ دروغین « در دژ پی شیا اُوواد ـ بر کوه آراکادریش» ظاهرشد . از این کوه واین دژ در دیگر منابع نامی برده نشده است ، ولی ممکن است که درسرزمین ماد قرارداشته . گئوماتا نیز در پایان ایام حکومت خویش درماد اقامت داشته است و ـ اگر بسخنان کزنفون (کسنفونت) اعتماد کنیم ـ بردیه نیز در زمان حیات خویش ساتراپ آنجا بوده[۵۵]. ضمناً در کتیبهٔ بهیستون آمده است که گئوماتا پارس (پرسید) را شورانید نه ماد را .

بردیهٔ دروغین بآسانی موفق شد و مردم تمام نواحی امپراطوری وسیع وی را بشاهی شناختند ومطیع وی گشتند و درماه ژوئیه ۵۲۲ حاکم بلامعارض وبدون شریك امپراطوری بود . بگفتهٔ هرودوت (III، ٦١) وی بتمام ایالات ونواحی پیك ها گسیل داشت و جلوس خویش را بتخت سلطنت اعلام داشت (وظاهراً اصلاحات گوناگونی را که بعمل آورده بود وبعد از آن سخن خواهیم گفت نیز بوسیلهٔ ایشان اعلام داشت).

از آنجمله پیکی نیز بمصر گسیل گردید و کمبوجیه در آن زمان خود در مصر بود. کمبوجیه بشتاب عازم فارس (ایران - پرسید) شد ولی در راه درگذشت[۵۶].

سبب اینکه گئوماتا چنین بآسانی تمام اقوام مطیع پارس و خود پارسیان را قانع کرد که باو بپیوندند واز کمبوجیه قطع علاقه کنند چه بود؟ مسلماً بدنامی فرزند مستبد و بیخرد کورش و ناکامیهای نظامی او در اتیوپی (حبشه) در اینمورد دخیل بوده است واینکه بعادت پارسیان نیروهای اصلی جنگی و دربار و بخش عمدهٔ دستگاه اداری مرکزی کشور در لشکرکشی بـا پادشاه بوده‌اند نیز کار یاغی را آسان کرد. ولی با اینحال علت اصلی را باید جای دیگری جستجو کرد. گئوماتا بمردم ساکن امپراطوری چیزی وعده داده بود کـه درعهد سلطنت کورش و کمبوجیه محال بود نصیب ایشان شود، و این خود بیدرنگ مردم را هواخواه حکومت جدید وی ساخت. در کتیبهٔ بهیستون مصرحاً مذکور است کـه تمام آزادگان تابع گئوماتا شدند: « همهٔ مردم سلحشور عاصی شدند وهم پارس وهم ماد وهم دیگر کشورها از کمبوجیه جدا و بدست او افتاد » kâra haruva hamiçiya abava, haČâ kanbujiyâ abiy avam [a] Šiyava, - utâ pârsa, utâ madâ, utâ aniya dahyâva).[۵۷]

اما، برعکس، همان آزادگان دیگر شورشیانی را کـه بعدها علم طغیان برافراشتند یاری ننمودند. مثلاً - چنانکه بعد خواهیم دید - فقط دستهٔ معینی از « مردم سلحشور ماد » Kâra mâda hya viϑâpaty aha از فرورتیش پشتیبانی کردند. پس حمایت عمومی ومتفق‌الکلمهٔ مردم را از گئوماتا سبب چه بود؟ این نکته را باید یادآور شویم؛ درمیان ایالاتی[۵۸] که کم و بیش بالاختیار و داوطلبانه تابع وی گشته بودند. سرزمینهائی وجود داشت که از لحاظ اقتصادی وفرهنگی متفاوت بوده هیچ رابطهٔ اقتصادئی با یکدیگر نداشتند. ظاهراً سبب اتفاق کلمهٔ ایشان همان علاقه‌ای بود که باصلاحات وسیع پیشنهادی گئوماتا داشتند.

منابع ما دربارهٔ جنبهٔ اجتماعی کودتای گئوماتا ظاهراً اطلاعات ضد و نقیض می‌دهند. هرودوت (III، ۶۷) می گوید: مغ .... بآسودگی در مدت هفت ماهی ـ که تا پایان هشت سال سلطنت کمبوجیه باقی مانده بود ـ سلطنت کرد. و در این مدت کارهای نیك فراوان برای تمام اتباع خویش انجام داد، بطوری که وقتی کشته شد همه در آسیا دریغ خوردند ـ باستثنای خود پارسیان.

مغ برای تمام اقوام قلمرو پادشاهی خویش امریه‌ای فرستاد که از خدمت نظام (ateleiê strateies) ومالیات (phoros) سه ساله معاف می‌باشند. این امریه را بمحض جلوس برتخت شاهی صادر کرد ولی‌درماه هشتم از آن اطلاع یافتند.»

ازنوشته‌های کتسیاس و ژوستن چیزی در موضوع مورد علاقهٔ ما نمی‌توان بدست آورد. اما کتیبهٔ بهیستون چنین میگوید: «چون کمبوجیه عازم مصر شد، آنگاه «مردم ـ سلحشور» دشمن گشت و آنگاه دروغ در کشورها، هم در پارس و هم در ماد و دیگر کشورها فراوان گشت ... آنگاه مردی بود، مغ بنام گئوماتا. او از پی‌شیااُووادا بر کوه آراکادریش قیام کرد. روز چهاردهم ماه ویخن‌بود که اوعصیان کرد. به‌مردم ـ سلحشور بدروغ چنین گفت: «من بردیه هستم که پسر کورش و برادر کمبوجیه است». آنگاه همهٔ «مردم ـ سلحشور» عاصی شدند و پارس وماد ودیگر کشور از کمبوجیه جدا شد و بدست او افتاد. او حکومت را بدست آورد. نهم ماه گرمپد بود که حکومت را بدست گرفت. آنگاه کمبوجیه خود از خویش مرد ...»



۸۳ـ گئوماتا ـ گرته‌از روی نقش برجستهٔ بهیستون

« حکومتی که گئوماتای مغ از کمبوجیه غصب کرد از زمان کهن به خاندان

ما تعلّق داشت. آنگاه گئوماتای مغ هم پارس و هم ماد و هم دیگر کشورها را از کمبوجیه گرفت. او بمیل‌خود عمل کرد، وپادشاه شد یکنفرهم نبود ـ نه‌پارسی و نه مادی‌ونه ازخاندان ما (ahmâxam tauhmâyâ) که حکومت را ازدست این گئوماتای مغ بیرون آورد. مردم ـ سلحشور از اوسخت بیمناك بودند. او ممکن بود بسیاری از کسانی را که بردیهٔپیشین را می‌شناختند نابود کند. او ممکن بود مردم‌را بکشد: «که چرا مرا نشناختند کـه بردیه پسر کورشم» ... (بعد شرح قتل گئوماتا بدست داریوش وهفت تن هواخواه او آمده است).

قدرتی که ازخاندان ما غصب‌شده بود من‌بازپس گرفتم وبجای خودش گذاشتم ومعبدهائی‌را که گئوماتا خراب کرده‌بود مانند پیش ساختم. من مرتعها (؟) واموال (منقول) وکارکنان خانگی (آدمهای خانه) را به مردم ـ سلحشور باز گرداندم و (بخصوص) به جماعتهای (عشیرتی) دهکده‌ها[۵۹] آنچه را که گئوماتای مغ گرفته بود باز گرداندم. مردم ـ سلحشور را درجای خودشان نشاندم. درپارس‌وماد ودیگر کشورها[۶۰]، همچنانکه پیشتر (بود) من‌آنچه را گرفته شده بود باز گرداندم. این را بارادهٔ اهورامزدا انجام دادم: من‌تا خاندان خودمان را (viϑam hyam ahmâxam) درمقام خودش‌نهادم رنج بردم. من بارادهٔ اهورامزدا رنج بردم تـا مانند پیشتر، آن زمان که گئوماتای مغ (قدرت) را ازخاندان ماد نگرفته بود باشد».[۶۱]

بنابراین از گفتهٔ هرودوت چنین برمی‌آید کـه مغ سیاست بهبود وضع عامهٔ مردم را تعقیب میکرد. امّا کتیبهٔ بهیستون میگوید که او مردم را از برخی‌حقوق مالی وغیره محروم نمود وخلق از وی بیمناك بود. ولی در واقع ونفس‌الامر این دو خبررا نمی‌توان بالکلّ متناقض یکدیگر شمرد. کتیبهٔ بهیستون بامر کسی نوشته شده است که بدست خویش گئوماتا را کشت. وبـالطبع دربارهٔ وجود دشمنی میان گئوماتا ومردم‌غلوّ کرده‌است وعن‌قصدآن طبقه‌ای از اجتماع را که براثر اصلاحات

وی زبان دیده بود جزو مردم - بمعنی وسیع کلمه - آورده است و این شیوهٔ کهنهٔ مخالفان پیشرفت است. معهذا کتیبهٔ بهیستون واجد اهمیّت است زیرا برنامهٔ منفی وباصطلاح تخریبی گئوماتا را مکشوف می‌سازد. هرودوت برروی هم ضمن داستان آن مغ برنامهٔ مثبت او را با نظر بیطرفانه‌تری بیان می کند. ولی او هم از ارزش آن میکاهد: مثلاً میگوید که پارسیان ناراضی بودند. معهذا پس ازمرگ گئوماتا یك بردیهٔ دروغین تازه ظهور کردوظاهراً کوشید شیوه ومشی گئوماتا را تعقیب کند. و این بردیهٔ دروغین در خود پارس علم طغیان برافراشت[۶۲] و بخشی از ایالات شرقی امپراطوری تابع وی شدند. بنابراین درپارس هم عده‌ای طرفدار تعقیب سیاست بردیهٔ دروغی بودند[۶۳]. صحت تذکّر هرودوت - که میگوید «همه در آسیا بخاطر گئوماتا دریغ خوردند» - ازاینجا معلوم است که گئوماتابآسانی همهٔ ساکنان امپراطوری را طرفدار خویش ساخت، ولی داریوش - بمحض اینکه گئوماتا را برانداخت - با مقاومت سخت تقریباًهمهٔ ایالات کشور که باحکومت اومخالفت میکردند مواجه‌شد.

دو تن از دانشمندان شوروی[۶۴] - آکادمیسین «و. و. استرووه» و «و. أ. تیورین»[۶۵] معتقدند که گئوماتای مغ به بزرگان و داریوش به عامهٔ آزادگان پارسی متّکی ومستظهر بوده وداریوش فقط بعدها سیاست بزرگان راتعقیب کرد. آکادمیسین «و. و. استرووه» برای اثبات عقیدهٔ خود چنین استدلال میکند: گئوماتا که مغ - یعنی کاهن - بود می‌بایست طرفداربزرگان باشد واقداماتی که وی برای بهبود وضع عامّهٔ خلق بعمل آورد از روی عوام فریبی بود. «و. اُ. تیورین» نیز بتقریب همین نظررادارد واصطلاح «مانیا» mãniya را (کتیبهٔ بهیستون § ۱۴. به صفحهٔ ۲۲۹-۲۲۸ وصفحات بعد از آن وهمچنین ۴۰۳ وبعد ازآن رجوع شود) بمعنی «اهل خانه» یعنی نزدیکان» و«کسان» درك کرده دراین‌طریق دورتر میرود: وی معتقد است که گئوماتا زنان و کودکان آزادگان را ازایشان می گرفت ودرکارهای اقتصادی‌سلطنتی خویش

بکار وا میداشت ! لازم به تذکر نیست که این فرض با روایت هرودوت (وبطورغیر مستقیم با روایت کتیبهٔ بهیستون) در بارهٔ وجههٔ فوق‌العادهٔ حکومت گئوماتا تناقض فاحش دارد .

پیشتر اظهار عقیده کردیم (به صفحهٔ ۴۱۱ وبعدازآن رجوع شود) که اصطلاح کار kâra یا «مردم ـ سلحشور» ظاهراً می‌تواند همهٔ قشرهای اجتماعی آزادگان را در بر گیرد . بدین‌سبب باید به‌تجزیه وتحلیل عمیق‌تر بند ۱۴ کتیبهٔ بهیستون پردازیم تا معلوم شود که گئوماتا چه گرفت واز که گرفت[66] .

۱ ـ «گئوماتای مغ معبدها را خراب کرد» . در متن پارسی باستانی ـ معنی آیادان ـ âyadana ـ رابسبب فقدان مدارك دیگر نمی‌توان دقیقاً تعیین نمود. بزبان عیلامی ـ «سیان ناپ . پا . نا» siyannappana ـ بمعنی « معبد خدایان» است و بزبان اکدی« بیتاته شا ایلانی Bîtâte Ša ilâni» (تحت‌اللفظی : «خانه‌های خدایان») میباشد. هر دو اصطلاح اخیر عادةً در مورد معبد استعمال میشده ـ گرچه کلمهٔ عیلامی «سیان» siyan ممکن است مکان مقدسی بی‌سقف در هوای آزاد نیز باشد .

گفتهٔ آکادمیسین « و. و. استرووه» ـ که کاهنان علی‌الرسم با بزرگان مربوطند بوجه اتم در مورد کاهنان معابدی که گئوماتا خراب کرد نیزصادق میباشد . گذشته ازاین اگر بگوئیم که صحبت برسر معابد مذاهب محلّی در میان بوده مسلّم است که مذاهب مزبور بابزرگان خاندانهای محلّی مربوط بوده‌اند . امّا نظر ما اینست که مسلماً گئوماتای مغ معابد خدایان قدیم محلّی را خراب کرد[67] .

البته این گفتهٔ ما بی‌شك ، با نظر رایج (کـه مأخذ آن هرتل و هرتسفلد میباشد)[68] که مغان را نمایندگان کاهنان قدیمی«ادیان طبیعی» که با تعالیم زرتشت دشمنی می‌ورزیدند ـ میداند ، متغایر است . معهذا چنانکه پیشتر گفتیم (به صفحهٔ ۴۶۳ و بعد از آن رجـوع شود) برای اینکه مغان را مخالف تعالیم زرتشت بدانیم

دلایل کافی دردست نداریم . از گفته‌های هرودوت چنین برمی‌آید که درمیان پارسیان زمان او مذهب مغان روزبروز بیشتر رواج می‌یافته‌است . وبا اینکه معتقدات مذهبی خود پارسیان باتعالیم مغان تفاوت بسیار داشته و پارسیان دربعضی موارد بطورپنهانی از تعالیم اخیر پیروی می کردند ـ با اینحال ازدو گروه مراسم وتشریفات مذهبی ـ که هرودوت به مغان وپارسیان نسبت میدهد ـ گروه‌اول یعنی آنچه مربوط به‌مغان بوده بقوانین زرتشتیگری عهد متأخر بسیار نزدیکتر بوده است . بدشواری میتوان گفتهٔ هرتل را قبول کرد که این مشابهت نتیجهٔ آن است که بعدها مغان در تعالیم زرتشت دست برده مطالبی راجعل کرده‌اند . واگرمانند تمام نویسندگان عهد عتیق بگوئیم که مغان مبلّغ تعالیم زرتشت بوده‌اند طبیعی‌تر وصحیح‌تر خواهد بود .

میدانیم که اندکی بعد ، در آغاز قرن پنجم ق . م . خشایارشا پادشاه جدید پارس(ایران) ـ چنانکه خود در کتیبهٔ خویش آورده ـ [69] باری دیگر معابد (دئیودان Daivadana یعنی جای خدایان قدیمی محلی یا «دیوان» (Daiva) را خراب کرد [70] . ضمناً از کتیبهٔ خشایارشا چنین برمی‌آید که‌سیاست وی باسیاست داریوش اوّل پدرش اختلاف داشته . «و. و. استرووه» [71] تذکرداده که محتمل‌است خشایارشاخود را «سئوشیانت» ـ یعنی منجی (تعالیم زرتشت)ـ اعلام نموده بوده ویاخودخویشتن‌را چنین‌می‌شمرده: ولی دیدیم که ظاهراً گئوماتا نیزازپیش‌آهنگان «سئوشیانت» محسوب‌میشده . شاید این سیاست خشایارشا حاکی از افزایش نفوذ مغان و رواج تعالیم ایشان در عهد سلطنت وی باشد و واقعاً مغان به خشایارشا نزدیك بودند و در لشکرکشی وی به یونان بسمت کاهنان‌وغیب گویان رسمی‌شرکت جستند [72] . باهمهٔ‌این‌مراتب ـ مجموع اصطلاحات کتیبه‌های‌هخامنشی ومراسم تدفین‌ایشان (ازروی مدارك باستان‌شناسی) وروایات هرودوت دربارهٔ معتقدات ورسوم پارسیان و تشریفات جشن «مغ کشان» که درمیان‌پارسیان‌معمول ومتداول‌بوده [73] ـ همه گواه بر آن‌است که گرچه دین‌پادشاهان

پارس (ایران) به زرتشتیگری نزدیك بوده ولی با کیش زرتشت کاملاً منطبق نبوده است. امّا با تعالیم مغان هم، که با زرتشتیگری دوران متأخر بسیار نزدیك بوده ـ با وجود نفوذ عظیمی که مغان در دربارودرمیان مردم داشتند ـ انطباق کامل نداشته است. مجموع این مراتب بما اجازه میدهد که مغان را نمایندگان تعالیم زرتشت بدانیم[۷۴].

البته ما نمی‌توانیم تعالیم زرتشت را ـ حتّی بصورت بدوی آن ـ « کیش کار » بخوانیم وبطریق اولی بآن شکلی که در دربارهای ماد وپارس پیدا کرده بوده هم نمی‌توان چنینش نامید. ولی تعالیم مزبور تا حدّی آرزوهاوامیال توده‌های آزادگان رامنعکس مینموده(وتمام محقّقان با این نظر موافق میباشند). بنابراین بالطبع گئوماتای مغ معابد خدایان قدیمی محلّی راکه تکیه گاه بزرگان خاندانهای محلّ بود خراب میکرد.

وضمناً آکادمیسین « و. و. استرووه» که این اقدام را عوام فریبانه می‌خواند کاملاً محق است. ما نباید گئوماتارا کمال مطلوب مردم دوستی بشماریم: وی البته در میان عامّهٔ خلق متّحدانی برای خویشتن میجست ولی ماهیت امر در آن زمان ـ باحتمال ـ رقابتی بود که میان اصناف مختلف کاهنان وجود داشته وبرسر قدرت سیاسی واقتصادی بایکدیگر مبارزه می کردند.

از جهت دیگر نیز نباید غلوّ کرد وپنداشت که گئوماتا پهلوانی انقلابی بوده وبخاطر آزادی ماد مبارزه می کرده است. کودتای گئوماتا نهضت مردم نبوده، تحوّلی درباری بود وخود گئوماتا خویشتن را پارسی وهخامنشی میخوانده وبدین سبب بهیچ وجه صحبت از بازگرداندن استقلال پیشین ماد درمیان نبوده ـ گرچه شایعهٔ مادی بودن شاه تازه (چنانکه ازگفته‌های کتسیاس برمی‌آید) حسن توجّه مردم ماد را بوی جلب میکرده ومحتملاً خوداوهم در سرزمین ماد تکیه گاهی میجسته. بعدها

طرفداران داریوش کوشیدند عامهٔ مردم پارس را قانع کنند که گئوماتای سرنگون ـ شده گویا می‌خواسته است قدرت را از پارسیان بگیرد و چون خود از سرزمین ماد بوده مجدداً حکومت مادیها را برقرار سازد. مفهوم این روایت ازخلال کتیبه‌های داریوش اوّل[۷۵] ونوشته‌های هرودوت (III، ۶۵ و ۱۲۶) نیز استنباط میگردد، ولی درواقع با اینکه گئوماتا کوشید به عامهٔ آزادگان ـ بطور عموم ـ ومادیها بخصوص تکیه کند، نه «دموکرات منش» بود ونه هوا خواه احیای امپراطوری ماد.

۲ـ «گئوماتا abičariš gaiϑâmčâ maniyamčâ viϑbišča را ازمردم سلحشور گرفت». درباره‌این اصطلاحات پیشتر بحث کردیم ودیدیم که بهترین ترجمهٔ عبارت «مرتعها (؟) واموال (منقول) و خانگیان (آدمهای خانه) و (بخصوص) جماعتهای دهکده‌ها» است. روایت مربوط به گرفتن این چیزها را، از« مردم ـ سلحشور جماعتهای (عشیرتی یاخاندانی) دهکده‌ها»[۷۶] باید بادرنظر گرفتن مراتب فوق‌تعبیر نمود. البته شکّی نیست که مقصود نویسندهٔ کتیبهٔ بهیستون در اینجا از «مردم ـ سلحشوریست که درجماعتها بودند» (Kâra hya viϑâpatiy) ـ دیدیم کـه در کتیبهٔ بهیستون مفهوم این جمله بخشی‌ازآزادگان‌است که به‌ارتش دائمی ومحافل‌درباری ودستگاه‌اداری‌جلب‌نشده‌بودند. بنابراین‌عملاً کارهیی ویث پتی Kâra hya viϑapatiy بطور کلّی آزادگان‌عادی بوده‌اند. ولی بزرگان عشیرتی محلّی که از دیگران عقب مانده‌تر بودند نیز بدربار وارتش ودستگاه‌اداری راه نداشتند. واین‌خود به محرّران کتیبهٔ بهیستون اجازه داد که بمنظور هتك اعتبار عملیات گئوماتا گروه اخیرالذکر را هم جزئی از «کارهی ویث پتی»قلمداد کنند. زیرا که این اصطلاح‌معنی اجتماعی وسیاسی مشخّصی نداشت ودر واقع یك شیوهٔ بیان بود ـ گرچه دراین‌موارد بخصوص تاحدّی مضمون سیاسی معیّنی داشت.

بدیهی است، اگر هوا خواه نظر انجیل که میگوید: «از مستمند هم اخذ

میشود» نباشیم ، باید گفت که از دارا میتوان چیزی گرفت . توانگران ویادارایانی که گئوماتا می‌توانست چیزی از ایشان اخذ کند عبارت بودنداز: جماعت ـ بصورت کلّی ـ ویاافرادمتموّل . جماعت‌البته می‌توانست‌صاحب‌دامهاومراتع واموال‌غیرمنقول باشد . ولی آیا جماعت بصورت یك کلّ (نه افراد آن) می‌توانست دارای «کارکنان خانگی» و «اموال خانگی» ویا «بردگان خانگی» (مانی mâniya) باشد ؟ مسلماً ما باید از تعبیر و . آ . تیورین مبنی‌براینکه گویا گئوماتا زنان و کودکان سلحشوران آزاد را می‌گرفت تا ایشان رابرده ساخته دراموراقتصادی سلطنتی بکار وادارد صرف نظر کنیم . دربارهٔ اینکه کوچکترین احتمال درستی این فرضیه وجود ندارد پیشتر نوشتیم . بردگان مشترك جماعتهای روستائی ویاعشیرتی درعلم مردم شناسی ناآشنا نیستند ، ولی درجامعه‌ای که قدم درمرحلهٔ طبقاتی گذاشته باشد بسیار بندرت دیده شده‌اند . وتصوّر میرود اگرچنین بردگانی در پارس وجود میداشتند مؤلفان یونانی در این باره اطلاعی بدست میدادند . ولی حتّی اگر این بردگان مشترك جماعتها وجود می‌داشتند هم ـ گمان نمی‌رود که بنام « اهل خانه » (مانی mâniya) نامیده می‌شده‌اند وبنابراین احتمال اخیر بسیار ضعیف است .

ازمراتب فوق چنین نتیجه میگیریم که صحبت برسرمراتع ودامها وبردگان خانگی بزرگان عشیرتی محلّی است ـ همچنانکه اندکی بالاتر حرف برسر معابد بزرگان محلّی مزبوربوده . روایت کتیبهٔ بهیستون که اخذآنچه مذکور افتاد « از جماعات (عشیرتی) دهکده‌ها» (وگویا از « مردم ـ سلحشور ») صورت می گرفته ، را باید اشارهٔ غیرمستقیمی بدان دانست کـه اموال مصادره شده نصیب که می‌شده : ممکن است اموالی راکه درمقرفلان‌یابهمان‌جماعت‌بوده‌نصیب همان جماعت میشده واین خود از مفهوم وسیاق جمله پیداست . محتملاً دامها ومراتع مزبور در آغازبه جماعتها تعلّق داشتند ونمایندگان اعیان و بزرگان از ایشان گرفته تصاحب کرده

بودند : بیادآوریم که در گاثاها نیز بچنین وضعی اشاره شده است[۷۷] .

بنابراین بزرگان عشیرتی محلّی از اصلاحات گئوماتا زیان دیدند وعموم افراد آزاد جماعات ازآن سود بردند . این استنتاج کاملاً با گفتهٔ هرودوت مبنی براینکه گئوماتا مردم‌را ازمالیات سه ساله وخدمت سپاهیگری معاف کرد- واقدامی بعمل آورد که بیشتر بحال آزادگان عادی نافع باشد ـ موافق است .

همهٔ اقدامات گئوماتا مربوط به «مردم ـ سلحشوری» بود که در «خانه‌ها» و جماعتها میزیستند : هم آنانکه ازاصلاحات گئوماتا زیان دیدند وهم کسانیکه‌ازآن سود بردند درشمار این دسته بودند . گمان میرود که گئوماتا به بزرگان درباری و سران کلان لشکری دست نزد زیراکه : اولاً اینان نقطهٔ اتکای سیاست مرکزیت کشوربودند و گئوماتا کمتر از کیاکسار و کورش بمرکزیت نیازمند نبود و ثانیاً بسیار نیرومند بودند وبا وضعی که گئوماتا داشته تحریك ایشان خطرناك می‌بود .

معهذا اینکه دشمن‌عمدهٔ گئوماتا بخش معیّنی ازبزرگان (وبخصوص بزرگان عشیرتی) بوده تأیید شده است زیرا کـه مهمترین طرفداران داریوش از بزرگان بوده‌اند[۷۸] .

گئوماتا که بایك کودتای درباری بقدرت رسیده بوده بر اثر کودتای درباری دیگری نابودشد . وبروایت هرودوت یکی‌اززنان حرم‌او-حرمی که از کمبوجیه‌باو رسیده‌بود ـ راز اورا پیش پدر خویش اوتان که یکی‌از بزرگان پارس‌بود فاش کرد. داریوش کـه شاهزاده‌ای بود ازشاخهٔ دیگر خاندان هخامنشیان باتفاق شش نفر از شریکان توطئه که در شمار بزرگان پارس بودند[۷۹] پنهان وارد منزل او در دژسیکایا اُواواتیش ـ از ناحیهٔ نیسای (به‌آشوری : نیشای ، نیششا) ماد شد ودر دهم ماه باـ گایادیش (۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ ق . م .) اورا کشت .

بروایت هرودوت،چندتن‌ازهواداران داریوش‌پس ازقتل گئوماتاپیشنهاد کردند

که بجای حکومت سلطنتی، حکومت خاندانهای متنفذ یا اولیگارشی و یا حتی حکومت عامه و دموکراسی ایجاد شود. هرودوت درضمن بیان مطلب تنها باینکه از زبان هر یك از کسان داستان خویش نطقی درمدح سازمان ورژیم دولتی معینی بنویسد اکتفا نمیکند. این شیوهٔ ادبی معمول مورخان باستان بوده است که عقاید خویش را از زبان رجال تاریخی بیان کنند. این نکته جالب است که هرودوت در جای دیگر، بمناسبتی اصرار می‌ورزد که این بخش نوشتهٔ وی صحیح است و افسوس می‌خورد که یونانیان سخن اورا باور نمی کنند. ولی واقعاً در این روایت هیچ چیز غیرمحتملی وجود ندارد[۸۰].

درآغاز جامعهٔ طبقاتی هرمقامی که بشیوهٔ دسته جمعی اداره می‌شده و از بقایای سازمان عشیرتی بوده (نه تنها شورای شیوخ، بلکه مجالس خلق جامعهٔ بدوی هم)[۸۱] تحت نفوذ بزرگان عشیرتی واقع می گشته. و بدیهی است اعضای آن می کوشیدند دستگاهی بوجود آورند تا قدرت سلطنت را (که در آن زمان برحسب ضرورت تاریخی میل داشت بقشرهای وسیعتر بنده داران تکیه کند) محدود کنند. اما در این گیرودار رژیم سلطنت پیروز شد.

۳ - قیام فرورتیش و دیگر قیامهائی که علیه هخامنشیان وقوع یافت

داریوش پس از آنکه گئوماتا را کشت وحکومت را درپارس وماد بدست گرفت خبر یافت کــه عیلام (درآنجا شخصی بنام آشین قیام کرده بود) و بابل (در آنجا نی‌دین‌تو-بل عاصی‌شده خود را پسر نابونید آخرین پادشاه بابل خوانده بود) از قلمرو او جداشده علم استقلال افراشته‌اند. این هنوزآغاز قیام عمومی‌نبود. بلکه ایالات ونواحی بسیاربا رونقی که ازلحاظ اقتصادی هیچگونه علاقه وارتباطی با پارس نداشتند ازآن جدا گشته بودند واین خود برای امپراطوری هخامنشی موردی‌عادی شمرده می‌شده. قیام عمومی‌اندکی دیرتردر پایان ماه نوامبر - وآغاز دسامبر سال ۵۲۲ ق. م - هنگامیکه داریوش سرگرم جنگ در بابل بود شروع شد. و در واقع

یك قیام نبوده . بلکه در آن واحد چهارقیام درنقاط مختلف صورت گرفت .

شخصی‌مادی بنام فرورتیش (فرائورت) که خودرا خشثریتای دوم از خاندان کیاکسارمی‌خواند دررأس یکی‌ازشورشها قرارداشت . ساکنان مادوپارت و هیرکانیه نیزباو پیوستند . ظاهراً مردم ارمنستان ــ که شاید پیشتردست بشورش‌زده بودند نیز وی را یاری می کردند .

دررأس‌قیام دوم پارسئی‌بنام‌وهیزداته[1] قرارداشت که خودرا ــ مانند گئوماتا ــ بردیه پسر کورش می‌خواند . گذشته ازبخش مهمی ازپارس (بخش شرقی آن ؟)[۸۲]، ایالات شرقی ــ یعنی « ساتتاگیدیه » با « آراخوسیا » (ساتراپ‌نشین هفتم ، بگفتهٔ هرودوت . این بخش جزوقلمرو پادشاهی کیاکسار نبود و کورش‌آن را تسخیر کرده بود . وچون اهالی‌آن بسنن عهد کیاکسار پای‌بند نبودند به وهیزداته ملحق شدند نه به فرورتیش)[۸۳] باو پیوستند .

دراین که هدف هردو قیام احیای نظامات زمان بردیهٔ دروغین (نظاماتی که داریوش ملغی کرده‌بود)بوده شکی نیست . ولی ممکن است که قیام کنندگان ازآن حدود هم تجاوز کرده‌بودند زیرا که هردو شورش بصورت‌نهضت خلق‌درآمده‌بود . در کتیبهٔ بهیستون داریوش‌اول گفته شده است که «مردم ــ سلحشور ماد که درجماعتها بودند» پیرو فرورتیش گشتند . چنانکه پیشتر گفتیم این همان بخشی‌ازاهالی کشور بود که اصلاحات گئوماتا مستقیماً بدان مربوط بوده . شایدتا حدی‌بزرگان عشیرتی محلی‌را نیزبتوان مشمول مفهوم این‌کلمه دانست ولی بطور کلّی‌اصطلاح مزبورمعرّف تودهٔ اعضای جماعات است . شکّی‌نیست که افرادآزاد عادی ماد نیزدرعصیان همعنان فرورتیش بودند . برروی هم جنبهٔ عمومی و ملی قیام علیه داریوش ، مورد تردید نمی‌تواند باشد[۸۳مکرر] .

---

(۱) Vahyazdâta

مسلماً قیام سوم که در مرغیانا (بخشی ازایالات باکتریا) برهبری شخصی بنام فرادا[۸۴] صورت گرفت نیز همگانی بود. شاید قیام دوم عیلام وپارس غربی (که اززمان قدیم باآن مربوط بوده) برهبری مرتیا ـ که خود را هومپانیکاش چهارم (اومّانیش) پادشاه عیلام می‌خواند جنبهٔ دیگری داشته است. این قیام بسرعت بوسیلهٔ قوای محلی سرکوب شد.

ظاهراً ارمنستان قبل‌از جلوس داریوش اول بتخت سلطنت درحال‌شورش بوده است. کتیبهٔ بهیستون سوریه ـ آشورومصر وسکایان را هم جزو ممالك و اقوامی برمی‌شمارد که درپایان سال ۵۲۲ ق. م. علم عصیان برافراشته بودند.

بنظرمی‌رسد که شورش سوریه (آشور) با قیام ارمنستان مربوط بوده است. اما قیامهای مصر وسکایان ـ درواقع تجزیه نواحئی‌شمرده می‌شد که درمرزهای دور دست کشورواقع بوده، ازلحاظ اقتصادی مستقل بودند ومی‌توانیم آنان‌را در این شمار نیاوریم. اگرازموضوع متنازع‌فیه خصوصیات وجریان قیام ارمنستان هم صرف نظر کنیم ـ سه نهضت جدی باقی می‌ماند ودرمرکزتوجه ما قرار می گیرد ـ سه نهضتی که داریوش ازدسامبرسال ۵۲۲ ق. م. باآنها مواجه‌شد ـ این‌سه‌نهضت‌رافرورتیش و وهیزداته و فرادا رهبری می کردند.



۸۴ـ فرورتیش. گرته از روی نقش برجستهٔ بهیستون

دادرشیش پارسی، ساتراپ باکتریا، مستقلاً جنگ علیه فرادا را رهبری می کرد. وی مرغیانیان را هم ازآغاز دسامبرسال ۵۲۲ ق. م. منهزم ساخت و کشتار خونینی کرد[۸۵]. ولی پارسیان مدت مدیدی بدستگیری خود فرادا موفق نشدند.

ویوانا، ساتراپ ایالت هفتم، نیز در آراخوسیا مستقلاً علیه طرفداران وهیزداته (بردیهٔ دروغین) وارد پیکارشد. دراینمورد جنگ ازدسامبر تا فوریه بطول انجامید. در ۲۱ فوریه سال ۵۲۱ ق. م. ویوانا بدستگیری سرداری که از طرف وهیزداته گسیل گشته بود موفق شد. ولی خود وهیزداته تا ماه ژوبه در پارس (پرسید) پایداری کرد.

چنانکه گفتیم در دسامبر سال ۵۲۲ ق. م. داریوش دربابل بود. و از آنجا دو سپاه اعزام نمود: یکی را که دادرشیش ارمنی فرمانده آن بود علیه ارمنستان فرستاد ومأمور کردتا سپاه واخومیسا را که پیشتردربین النهرین شمالی علیه لشکریان ارمنی جنگیده بود یاری کند. ودیگری را بفرماندهی نزدیکترین رفیق خود ویدارنا بجنگ فرورتیش اعزام کرد. تا زمانیکه ماد سرکوب و مطیع نشد واخومیسا و دادرشیش ـ بااینکه چندباربا ارمنیان پیکار کردند ـ ازعهدهٔ ایشان بر نیامدند: ممکن است ارمنیان با فرورتیش که درجناح ایشان سرگرم عملیات بود تماس داشتند.

امّا راجع به ویدارنا ... وی در ۱۲ ژانویه سال ۵۲۱ ق. م.[۸۶] با یکی از سرداران فرورتیش درمرزجنوب غربی ماد پیکار کرد ولی موفقیتی کسب ننمود و در کامپاندا (تقریباً همان ایالات پیشین بیت ـ هامبان ـ الّی پی)[۸۷] منتظررسیدن داریوش ونیروهای عمدهٔ وی شد.

فرورتیش ناچار دردوجبهه می جنگید: درآن زمان که در مغرب، ناگزیر (در مقابل ویدارنا وبعد نیروهای عمدهٔ داریوش) از خود دفاع می کرد، از سمت مشرق هیستاسپ (ویشتاسپا) پدرداریوش که ساتراپ پارت بود[۸۸] علیه اودست باقدام زد. وبا اینکه ـ بگفتهٔ کتیبهٔ بهیستون ـ بخش اعظم «مردم ـ سلحشور» در پارت و هیرکانیه ازفرورتیش پشتیبانی می کرد، با اینحال ویشتاسپ بکومك قسمتی از سپاه خویش در مارس سال ۵۲۱ ق. م. با شورشیان حرب کرد و کماکان با موفقیت در

سرزمین پارت پایداری نمود .

درماه‌آوریل داریوش ازکار اطفای شورش بابل فارغ شد ورو بسوی مادآورد ودرعین حال بخشی از ارتش خویش را ـ مرکّب‌ازپارسیان ومادیهائی که بوی‌وفادار مانده بودند ـ بفرماندهی ارت وردیه علیه وهیزداته گسیل داشت . قوای عمدهٔ داریوش در ۷ مه (۲۶ ماه آدوکانیش) بـا نیروهای عمدهٔ فرورتیش در کوندورو[۱] ـ درخاك ماد ـ تلاقی کردند . فرورتیش شکست خورد وبا عدهٔ کمی سوار به ناحیهٔ رغه (ری) ـ اقصی مرز شرقی کشور خویش ـ گریخت و ظاهراً بکومك پارتها و هیرکانیان امیدوار بود . در ژوئن سال ۵۲۱ ق . م . داریوش هنوز موفق به خاموش کردن عصیان ماد نشده بود ، زیرا که در ۱۲ و ۲۱ ژوئن که واخومیسا ودادرشیش ارمنی با ارمنیان پیکار کردند ، ماد هنوز بدست داریوش نیفتاده بود و یا بهرتقدیر وی قادر نبود ازآنجا لشکریانی برای تقویت سرداران خویش اعزام دارد . ولی در اواخرماه ژوئن دسته‌ای ازجنگاوران که داریوش‌به رغه (ری) فرستاده بود ـ موفق بدستگیری فرورتیش شد . داریوش فرمودتا ازرغه عده‌ای بکومك ویشتاسپ بروند و در نبرد پاتیگربان ـ در خاك پارت ، روز ۱۲ ژوئیه سال ۵۲۱ ق . م . آخرین هواداران فرورتیش مغلوب ومنهزم گشتند[۸۹] . مقارن همان زمان‌آرت وردی نیز قیام وهیزداته را در پارس (پرسید) سرکوب کرد . بنابراین فرورتیش بیش ازهفت ماه بیشتر از گئوماتا مقاومت کـرد ومدّتی مدید از قلمرو پادشاهی خویش در برابر لشکریان داریوش دفاع کرد وفقط در نتیجهٔ برتری خرد کنندهٔ نیروهای حریفان مغلوب گشت .

داریوش در کتیبهٔ بهیستون در بارهٔ سرنوشت فرورتیش چنین می گویـد : «فرورتیش را دستگیر کردند ونزد من‌آوردند . من‌بینی و گوشها وزبان او رابریدم

(۱) Kunduru

وچشمانش را درآوردم . اورا بزنجیر دردربارمن نگاه داشتند وهمه مردم ــ سلحشور او را دیدند . آنگاه فرمان‌دادم او رادرا کباتانابرنیزه نشاندند ومردانی‌را که نخستین هواخواهان او بودند در اکباتانا درون دژ بدارآویختم.» رفتار هخامنشیان‌باکسانی که خود را فرمانفرمای مستقل اعلام کنند چنین بود[۹۰] .

معهذا شورش ماد باینجاپایان نیافت . قبیلهٔ ساگارتیان‌مطیع نشد[۹۱] ودرآنجا شخصی‌بنام چیتران‌تخمه خویشتن راپادشاه اعلام کرد و گفت که‌ازخاندان کیاکسار میباشد . داریوش برای اطفای این شورش ــ در سر زمین اصلی ماد عناصروفاداری یافت که ویرا یاری کردند وظاهراً ازبزرگان بودند . ولشکریان‌پارسی ومادی وی بفرماندهی تهماسپادای مادی بسرعت تمام‌آخرین جرقهٔ نهضت فرورتیش راخاموش کردند وچیتران تخمه را درآربل ــ سرزمین پیشین آشور ــ برنیزه نشانده سیاست کردند .

آشفتگیها واغتشاشات با این هم پایان نیافت . شورشهائی اینجا وآنجا بروز می کرد . ولی پس از قلع و قمع عاصیان عمده و در درجهٔ اول بعد از اطفای شورش فرورتیش و وهیزداته ، داریوش‌اوّل می‌توانست امپراطوری هخامنشی را نجات یافته بشمرد .

علّت شکست این شورشها چه بود ؟ بنظرماعلّت عمده فقدان وحدت داخلی و خارجی‌بود.ظاهراًوهیزداته‌وفرورتیش‌وهمچنین‌دیگرشورشیان‌نه‌همچون‌متّحدانی که درامری‌مشترك‌همساز باشند بلکه‌همچون رقیبان‌ــ‌هریك جداگانه ــ عمل‌می کردند. البته سبب این وضع تفرقه وانفراد اقتصادی برخی از نواحی که درآن زمان هنوز بطور کلّی در عهد اقتصاد طبیعی میزیستند بوده است . از دیگر سو داریوش اوّل در پارس وماد عده‌ای کافی هواخواه پیدا کرد . اینان اولاً از بزرگان عشیرتی بودند . ثانیاً سران بزرگان خدمتگزار دولت ــ همراهان کورش مانند گوبریا ، از وی

پشتیبانی کردند ولی این کافی نبود. شکی نیست که داریوش توانست بخشی از تودهٔ آزادگان عادی را نیز - بخصوص در پارس - بسوی خویش جلب کند. زیرا که نه بزرگان بلکه همهٔ افراد پارسی بطور مستقیم یا غیر مستقیم - از درآمدهائی که در نتیجهٔ سلطهٔ امپراطوری هخامنشی بدست می‌آمد سهمی می‌بردند.[۹۲]



۸۵- چیتران تخمه - گرفته از روی نقش برجستهٔ بهیستون

برای فهم ویژگی و سبب شکست نهضتهای خلق در زمان داریوش اوّل باید دانست که در جریان تکامل تاریخی آن زمان چه چیز ترقی‌خواهانه بود.

مسلماً در آن اوضاع وزمانه، تکامل همه جانبهٔ شیوهٔ تولید برده داری (چون شیوهٔ رهبری کننده) و بسط سطحی و عمقی آن - یا بدیگر سخن افزایش عدهٔ تأسیسات اقتصادی برده داری و بسط آن شیوه بدیگر انواع تولیدات و همچنین افزایش مقیاس تأسیسات برده داری و تشدید تقسیم کار و پیچیدگی بیشتر همکاری و تعاون داخلی اقتصادی آن تأسیسات... اینها در آن اوضاع و زمانه گامهائی ترقیخواهانه بودند. شیوهٔ تولیدات برده داری در آن زمان قوس صعودی را طی می کرد و با سطح تکامل نیروهای تولیدی مطابقت داشت. در آن زمان آلات آهنین کار معمول و متداول می گشت و نیروی بردگان بمقدار فراوان در دسترس بود.

بزرگان عشیرتی محلّی هم قبیلگان خویش را - چنانکه در دیگر کشورهای شرق قدیم متداول بود - بزیر بار قرض کشانده استثمارمی‌نمودند وقیودوبستگیهای نیمه پدر شاهی نیز مزید بر عوامل دیگر گشته[۹۳] و بالنتیجه سلطهٔ بزرگان مزبور سدّی در برابر ترقی وتکامل شیوهٔ تولید برده داری ورونق و بسط آن شده بود. ولی

حتی پیروزی عامهٔ تولید کنندگان خرده‌پا و آزاد نیز در اوضاع واحوال امپراطوری پارس محال بود منجر بایجاد یك دموکراسی بنده داری ، از نوع جامعهٔ آن روزی یونـان بشود و بتوسعهٔ سریع آن شیوهٔ تولید کومك کند . متکاملترین تولیدات برده داری درتأسیساتی مقدور بود که نظایری در زندگی یونان نداشتند : یعنی در تأسیسات اقتصادی شاهان ومعبدها وسران لشکرو رئیسان دستگاه اداری . این دسته ازبزرگان در نقاط مختلف کشور بستگیها وعلایق پدرشاهی نداشت که بتواند هم‌قبیلگان خویش را از آن جهت در قید نگاهدارد . ولی در عوض از لحاظ بردگان مستغنی‌بود ومی‌توانست به‌تولیدات کلان مبتنی براساس برده داری ، پردازد . اینان ازلحاظ اقتصادی ازدیگران قویتر بودند ودرطی‌وقایع اخیربیش‌ازدیگران ازلحاظ سیاسی‌سود برده بودند . این دوران ، دوران رشدورونق روابط طبقاتی‌بود ونهضتهائی نظیرجنبشهای یادشده در آن‌زمان محکوم به شکست بودند .

ماد براثرقیام فرورتیش مقام رسمی‌خویش ـ یعنی اولین ایالت امپراطوری را (در ردیف پارس) از دست داد . در کتیبهٔ بهیستون نام آن سرزمین جزو آخرین ساتراپ‌نشینهای غربی ذکرشده است . راست است که اندکی بعد مجدداً نام ماد در فهرست اسامی ایالات مقام شایسته ومحترمی احراز کرد . ولی در واقع اندك اندك بصورت یکی‌ازساتراپ نشینهای عادی هخامنشیان درآمد . نارضائی مردم ماد گاهی بعد ازداریوش نیزبشکل شورش وعصیان تجلی‌می‌نمود . مثلاً ساکنان آن سامان در سال ۴۰۸ ق. م. قیام کردند[۹۴] .

ظاهراً ازیکجهت سرزمین ماد درامپراطوری هخامنشیان وضع خاصی داشته است : وساتراپهای آن ـ لااقل گاهی ـ پارسی‌نبوده بلکه ازساکنان اصلی آن کشور ـ یعنی مادی بوده‌اند.[۹۵] مثلاً آرباك ساتراپ ماد در زمان اردشیر دوم[۹۶] مسلماً مادی بوده است . بنظر میرسد که «آتروپات»[۹۷] آخرین ساتراپ آن سرزمین ـ در دوران

هخامنشیان نیز مادی بوده است .

لشکریان ماد علی‌الرسم درتمام لشکر کشیهای هخامنشیان شرکت می‌جستند. درجنگ ایرانیان با آتنیان در مارانون (سال ٤۰۹ ق . م .) یکی از سرداران ایران داتیس[۱] مادی بود . و گرم میتر[۲] و تی‌تی[۳] پسران وی فرماندهی سواران خشایارشا را - در طی لشکر کشی عظیم وی بیونان - عهده دار بودند . مادیها باتفاق پارسیان و سکایان معتمدترین جنگاوران شمرده می‌شدند ونیروی مسلح ناوگان جنگی خشاریاشا را تشکیل می‌دادند . در درهٔ ترموفیل مادیها بودند که در کنار عیلامیان (کیسی یان) وپارسیان سخت ترین نبردها را با دستهٔ لئونیداس بر گزار کردند . جزو لشکریان بر گزیده‌ای که خشایارشا پس از شکست سالامین در یونان در اختیار ماردونی باقی گذاشت (گذشته‌ازچند واحدازبهترین جنگاوران پارسی) مادیهاوسکایان و باکتریان و هندیان نیز بودند . بنابراین در عهد خشایارشا مادیها در شمار بهترین سپاهیان امپراطوری هخامنشی محسوب می‌شدند . محتمل‌است که هخامنشیان می کوشیدند تودهٔ آزادگان ماد را در غنایم جنگی شریك کنند و بدین طریق صدقه‌ای بایشان بدهند . درعین حال بزرگان ماد نیز کاملاً بابزرگان پارس توانس وتوافق داشتند .

ظاهراً مادیها مقام نمایانی هم در ارتش اردشیر دوّم داشتند . آرباك ساتراپ ماد- که یکی‌ازسرداران‌بزرگ‌اردشیردوّم بود - درجنگ کوناکس که میان‌اردشیر وبرادرش کورش اصغر وقوع یافت ، دودوزه بازی کرد : نخست بطرف کورش رفت و بعد مجدداً بسوی شاه باز گشت و بقول پلوتارك ، سرانجام مجبور شد مجازات خنده آور وتوهین‌آمیزی را بخاطر رفتار ناهنجار خویش تحمّل کنند .

درپایان‌قرن‌پنجم وقرن‌چهارم‌قبل‌ازمیلاد باسامی مادیهائی که مشاغل نمایانی را در امپراطوری هخامنشی‌شاغل باشند کمتر برمی‌خوریم . ظاهراً بخشی ازبزرگان

(۱) Datis (۲) Garmamitra (۳) Titei

ماد با بزرگان پارس توأم شدند وبخشی را نیز پارسیان بر کنار کردند وجای ایشان راگرفتند. امّا راجع به عامهٔ مردم ماد... باید گفت که وجود امپراطوری پارسی هخامنشیان برای ایشان بار سنگینی بود. حتّی آن صدقهٔ احتمالی که هخامنشیان به مادیهامی‌دادند ودسته‌های مادی‌ارتش خویش رادر غنایم جنگی شریك می کردند نیز قطع شد. زیرا که توسعهٔ حدود امپراطوری متوقف گشت و تعداد لشکر کشیها بطور کلّی وبویژه لشکر کشیهای توأم با پیروزی تقلیل یافت.

۴ـ انقراض امپراطوری هخامنشی وتأسیس دولت ماد آتروپاتن

در ثلث آخر قرن چهارم ق.م. جنگی که میان داریوش سوّم پادشاه پارس (ایران) و اسکندر پادشاه مقدونی در گرفت منجر به انقراض سریع امپراطوری هخامنشی گشت. سقوط آن علل خارجی وداخلی داشت. علّت خارجی این بود که امپراطوری ایران (پارس) در جنگهائی که با یونان می کرد با جامعهٔ برده داری متکاملی روبرو بود: یونان در فاصلهٔ قرنهای هفتم تا چهارم ق.م. ازسطح تولیدات برده داری که در شرق قدیم حکمفرما بود پافراتر نهاده و ازلحاظ تکامل اقتصادی کشوری پیشرو شمرده می‌شد. گذشته ازاین سازمانهای سیاسی دولتهای یونانی که از سازمان اقتصادی‌جامعه منبعث می‌شد ـ یکنوع دموکراسی‌برده داران ویالااقلّ اولیگارشی یا حکومت خاندانهای متنفّذ بود و این خود افرادآن جامعه راترغیب می کرد تاآگاهانه وبا فعالیت تمام درزندگی اجتماعی شرکت کنند وجنگاورانی بهتر و آگاه‌تر و بیدارتر از لشکریان پارسی (که غالباً هخامنشیان بزور بمیدان جنگشان می کشاندند) باشند[۹۸].

از دیگر سو برخی از ایالات‌امپراطوری پارس (ایران) که از لحاظ اقتصادی از دیگربخشها پیشرفته تر بودند درآن‌زمان بمرحلهٔ عالی‌تری‌ازتکامل جامعهٔ برده داری نایل شده بودند. مثلاً یکی از نیازمندیهای نواحی اخیرالذکر این بود که

سازمانهای سیاسی برده داران بوجود آید ودرتحت حمایت عالیهٔ قدرت سلطنت قرار گیرد ولی در عین حال واجد خود مختاری باشد ، بحدّی که اعضای برده‌دار آن بـه بهترین وجه فعالیت اقتصادی خویش را بخصوص در زمینهٔ ایجاد تأسیسات متکامل کالائی برده داری گسترش دهند وازطرف قدرت پادشاهی مداخلات خودکامانه درکار ایشان بعمل نیاید و مانع تراشی نشود . چنین سازمانی انحصار داشتنِ تأسیساتِ اقتصادیِ برده داریِ پررونق ومتکامل را از کف سلطان و نزدیکان او بدر می کرد و موجب بهبود وضع لااقلّ بخشی ازآزادگان عادی می گشت وایشان نیزمی‌توانستند از خود دارای تأسیسات اقتصادی برده داری شوند .

سازمانی که این احتیاجات جامعهٔ برده داری را تأمین کند عبارت بوداز شهر خود مختار برده داران . اینگونه شهرها[۹۹] دربرخی‌ازنقاط امپراطوری پارس(ایران) وجود داشت (شهرهای یونیه در آسیای صغیر ، و صور و اورشلیم و سیپپار وبابل و اوروك وغیره) . ولی تعداد آنها زیاد نبود ودر طریق رشد و پیشرفت خویش بموانع بزرگی که ازطرف دستگاه اداری شاهی ایجاد می‌شد برمی‌خوردند[۱۰۰] .

وضع مردم آزادامپراطوری‌پارس (ایران) درنتیجهٔ تحمّل‌بارسنگین بیغارهای لشکری وغیره ومالیاتها ورباخواری ــ که بخصوص درنواحی‌قدیمی کشاورزی کشور پادشاهی رواج وافر داشت ازقرن ششم تا چهارم قبل از میلاد سخت به بدی گرائید و این عوامل تأثیر مهمی در ترکیب ارتش داشتند[۱۰۱] و استعداد جنگی آنرا شدیداً تنزل دادند . در فاصلهٔ قرن پنجم و چهارم جنگاورترین قسمتهای ارتش ایران را سپاهیان مزدور یونانی تشکیل می‌دادند .

مجموع این‌عوامل موجب انقراض‌امپراطوری هخامنشی گشت (انقراضی که از لحاظ سرعت محتملاً حتّی برای خود اسکندر نیز غیر منتظره بود) و قشرهای مهمی از ساکنان آزاد و برده دار امپراطوری پارس (ایران) بآسانی بطرف قدرت

جدید روی آوردند. فقط بعضی از نواحی دور دست ـ که بـرده داری در آن نقاط پیشرفت زیاد نکرده بود ـ بسختی در برابر هجوم بیگانگان مقاومت کردند. چون سراسر آسیای غربی جزو قلمرو دولت اسکندر گشت و بعدازوی نیزبدیگر کشورهای «یونانی ـ مقدونی» (ویا یونانی محض) ـ که بر ویرانهٔ ملك اسکندر پدیدآمدند ـ پیوست، در مرحلهٔ نوین جامعهٔ برده داری (که یکی از خصوصیات آن رشد وافر شهرهای خود مختار برده دار بود و این جـریان در این مورد تحت تأثیر مدنیت و فرهنگ یونانی ویا هلنیزم قرار داشته) گام نهاد.

فقط کشورهای معدود توانستند با احتراز از تابعیت بیگانگان وارد مرحلهٔ جدید تکامل جامعهٔ برده داری شوند. یکی از آن ممالك معدود ماد غربی بود کـه در آن لحظهٔ خطیر رجل تاریخی چون آتروپات در رأس آن قرار داشت[۱۰۱ مکرر].

آتروپات درعهد داریوش سوّم (کودومان) آخرین پادشاه هخامنشی ساتراپ ماد بود. نام وی در منابع موجود در ذیل وقایع سال ۳۳۱ ق. م. بـرده می‌شود. چون اسکندر آسیای صغیر را اشغال کرد و لشکریان داریوش را در ایسوس منهزم ساخت[۱۰۲] وسوریه وفنیقیه وفلسطین ومصر را متصرّف گشت، داریوش سوّم لشکری عظیم گردآورد وامیدوار بود که بیاری آن ازپیشرفت اسکندر بسوی نقاط شرقی‌تر کشورجلوگیری بعمل آورد. ولی قبل ازآنکه داریوش از دجله عبور کنداسکندر از فرات و دجله گذشت. روز اوّل اکتبر سال ۳۳۱ ق. م. در مشرق دجله نزدیك شهرپیشین آشوری آربل ـ در کنار دهکدهٔ گائوگامل جنگ میان فریقین در گرفت. در این نبرد آتروپات فرمانده مادیهابود وکادوسیان وآلبانیان وسکسینان (ساکنان سکسن[(۱)]) نیمه‌مستقل[۱۰۳] باتفاق مادیهاجنگ می‌کردند. پیش‌از آن آتروپات فرماندهی سوارانی راکه داریوش بمنظور اکتشاف گسیل داشته بود بعهده داشت[۱۰٤].

---

(۱) Sakasen

چنانکه میدانیم نبرد «گائو گامل» بشکست کامل داریوش سوّم منجر شد . پادشاه پارس(ایران) بها کباتانا گریخت و کوشید تاسپاه‌تازه‌ای گردآورد ولی آشکار شد که بسیاری از ساتراپ نشینها وایالات از تحت اطاعت اوخارج شده‌اند . در این حیث وبیث اسکندر بسوی جنوب رفت وبابل‌وعیلام وپارس (پرسید) را اشغال نمود و از آنجا از طریق پارتاکنا تهاجم بسوی خاك ماد را آغاز کرد[105] . داریوش دانست کومکی که انتظار داشته ازسوی‌کادوسیان و «اسکیتها» نخواهد رسید واز اکباتانا بطرف مشرق گریخت ولی درمیان راه«بس»[(1)] ساتراپ باکتریا وی را ازشاهی‌خلع کرد و اندکی بعد داریوش کشته شد (۳۳۰ ق . م .) . پارمنیون سرداراسکندر بامر وی خزانهٔ پارس (ایران) را که بچنگ آمده بود به اکباتانا برد و سپس لشکریان تازه رسیده را ازراه سرزمین‌کادوسیان‌به هیرکانیه هدایت کرد(یعنی‌ازکرانهٔ جنوبی دریای‌کاسپیان ـ خزر)[106] وخود اسکندر از راهی که به پارت منتهی می‌شد بدنبال داریوش رفت. وی ظاهراً در رغه(ری) شخصی‌بنام اُکسودات[(2)] را که داریوش‌بسیاه‌ـ چال افکنده بود (وبدین سبب درنظر اسکندر معتمد شمرده می‌شد) به ساتراپی‌ماد منصوب کرد[107] . ولی درماد سفلی‌ودرطرق مواصلات ارتش‌اسکندر ـ طرقی که‌ارتش مزبوررابه بابل‌ودریای‌متوسط (مدیترانه) مربوط میساخته ـ حاکم واقعی‌همچنان پارمنیون‌بود که دوّمین سردار مقدونی (بعدازاسکندر) محسوب می‌شده . مأموریت وی تأمین‌آرامش‌پشت جبهه بود . پس‌ازچندی‌توطئه‌ای برای کشتن اسکندرصورت گرفت وفیلوت پسر پارمنیون در آن شرکت داشت . اسکندر فیلوت را اعدام کرد ومجبور شد فرمان قتل پارمنیون را نیز صادر کند . ووظیفهٔ وی در ماد به سه تن‌از سران لشکر بنام‌کلئاندر و منید وسیتالك محوّل گردید . در بارهٔ انتصاب آتروپات به ساتراپی ماد درآن زمان صحبتی در میان نبود .

(1) Bess (2) Oksodat

چنین بنظر می‌رسد کـه آتروپات بحضور اسکندرنیامد . گرچه ظاهراً از داریوش نیزپشتیبانی‌نمی کرد : ودلیل‌این گفته آن است که شهرا کباتانا ازخود دفاع نکرد وکادوسیان که متحدان آتروپات بودند از کومك به داریوش‌سرباززدند . ولی اُکسادات انتظارات اسکندررا بر آورده نساخت‌وچیزی نگذشت که اسکندربهنگام لشکر کشی به‌آسیای میانه وی‌را ازکار بر کنار کرد وآتروپات را مجدداً بسمت ساتراپ ماد منصوب نمود[108] (ـ ۳۲۸ ق . م .) وبدین‌طریق ـ ظاهراً ـ وضعی را که درواقع حکمفرمابود تثبیت نموده قانونی ساخت . باحتمال قوی آتروپات باسکندر اطمینان داد که بیش‌از اُکسادات وفادار وخدمتگزار است . ودرواقع شاید در آغاز مایل‌بود با اسکندرمبارزه کند ولی‌درآن زمان قادرنبود وبرای انجام‌آرزوی‌خویش نه نیروداشت ونه مقدورات ومقتضیات فراهم بود .

آتروپات باین اکتفا نکرده وتمایل‌همکاری‌خویش‌را با اسکندربنحو دیگری به ثبوت رسانید وشخصی بنام باریاکس[(1)] را که لقب‌پادشاه پارس وماد را برخویشتن نهاده بود تسلیم وی نمود[110] . این واقعه در سال ۳۲٤ ق. م. وقوع یافت . اسکندربعد ازلشکر کشی‌هندوستان بپارس بازگشته بود وسر گرم قلع قمع ومجازات سرداران وساتراپهای خودکامه بود وکلئاندرومنید وسیتالك را کـه در خاك ماد فعال مایشاء بودند ـ درعداد دیگران اعدام کرد . اسکندردراین گیرودار ازآتروپات راضی‌بود ووی را مدت زمانی‌نزدخود نگاهداشت[111] .آتروپات یکی‌ازارکان دولت امپراطوری هخامنشیان بودکه بنا بتمایل اسکندر بهنگام جشنها و تشریفات شوش با نخستین مقدونیان عهد خویشاوندی منعقد کرد[112] . آتروپات در انتخاب خویشاوند نیز دوراندیشی عجیبی ازخودنشان‌داد ودخترخودرا به پردیکا[(2)] داد کـه مردی‌کاری و خردمند ونافذالکلمه وشایدهم کمتراز دیگرسرداران اسکندرلئیم ونفع پرست بود.

---
(1) Bariaks (2) Perdika

سپس اسکندر به ماد رفت و از دشتهای مشهور نیتسای کـه چراگاه (۵۰۰۰۰) اسب متعلق به لشکریان شاهی بود بازدید کرد . ومعلوم شد کـه بخشیاز اسبان را سپاهیان مقدونی بغارت برده‌اند .

در آن دوران اقدامات سیاسی گوناگون اسکندربا بزم ها وجشنها توأم بود . آتروپات در بعضی از جشنها حضور داشت و برای تفریح اسکندر گروهی از صد زن سوارکار تقدیم وی کرد . آریان که گفته‌هایش ازدیگرمورخان جنگهای اسکندر موثق‌تراست باین مناسبت چنین می‌نویسد :

در اینجا می گویند که آتروپات ساتراپ ماد باو صد زن تقدیم کرد که تصور می کنند آمازون[1] باشند و بلباس مردان سوارکار ملبس بودند جزاینکه بجای نیزه تبرزین وبجای سپرسنگین سپرسبك داشتند (anti aspidôn peltas)[۱۱۳] . آریان معتقداست که زنان مزبور آمازون نبوده‌اند والبته این نظر وی درست است . ولی نمی گوید ازچه دسته وقومی‌بوده‌اند. وضمناً چنانکه خواهیم دید اینموضوع- یعنی اصل و تبار این زنان ـ جالب است . آریان گمان می کند که آتروپات عده‌ای از زنان را مخصوصاً تعلیم داده لباس‌مخصوصشان پوشانید وبعنوان زنان‌آمازون معرفی کرد . ولی گمان‌نمی‌رود چنین‌باشد وحتی‌تصور نمی‌شود که‌آتروپات‌ازاساطیر یونانی دربارهٔ‌آمازونها اطلاع داشته است .

قومی را می‌شناسیم کـه در آن‌زمان می‌توانست چنین سوارانی در اختیار وی بگذارد : آن قوم « ساورومات » بود که « زنان بر آن حکومت می کردند » وکاهنان وجنگاورانشان زنان بودند . این زنان سلحشورساورومات راهرودوت (IV ، ۱۱۰ و بعد) ازبازماندگان آمازونها می‌دانسته واکنون وضع تدفین‌ایشان را براثرحفریاتی

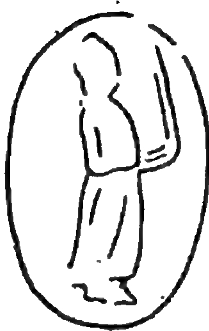
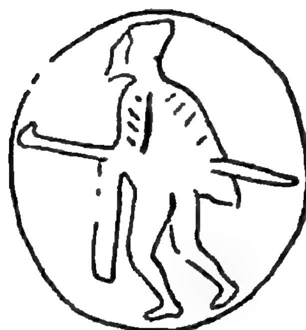
(۱) آمازون‌ها ـ زنان جنگجوی افسانهٔ اساطیری یونان که می‌گفتند پستان راست خود را می‌سوزاندند تاآسانتر ازکمان تیراندازی‌کنند. مترجم

که در ناحیهٔ سفلای وُلگا ومنطقهٔ مجاور اورال[۱۱٤] بعمل آمده نیك می‌دانیم. فرهنگ این قوم مدنیتی بود که‌ازسمت‌جنوب‌غربی ـ ظاهراً ـ تمام‌ناحیهٔ‌حاجی‌طرخان کنونی[۱۱۵] را دربرمی گرفته و ـ بنظرمی‌رسد که ـ تا مانیچ و کوما بسط می‌یافته. راست است که سلاح اصلی ساوروماتهای کرانهٔ ولگا و مجاور اورال ـ گذشته از تیر و کمان ـ شمشیر بود نه تبر (Pelekus) ـ که در داستان آریان آمده[۱۱٦]. ولی نیزه نیز واقعاً در قرن چهارم قبل‌ازمیلاد درمیان ایشان کمترمتداول بوده. اما راجع به‌سپر (peltê) باید متذکر شد کـه چون ـ ظاهراً ـ با چوب و چرم ساخته می‌شده اثری از آن باقی‌نمانده است (که درحفریات مکشوف گردد).

بیشتر گمان می‌رود کـه آتروپات به اسیر کردن عده‌ای از زنان ساورومات موفق شده بود وفرض اینکه صدزن را تعلیم داد تاخودرا بجای زنان‌آمازون معرفی کنند مستبعد بنظرمی‌رسد (بخصوص چنین عملی‌با اینکه درمشرق باستانی زن را از نظرگاه پدرشاهی می‌نگریستند منافات دارد). ولی اگـرزنان مزبور را از طایفهٔ ساورومات بدانیم باید اذعان کنیم که آتروپات تاحدی برقفقاز شرقی (آذربایجان کنونی‌شوروی) نظارت داشته است زیرا کـه اگر چنین نمی‌بود نمی‌توانست بـا ساوروماتها که در آنسوی جبال قفقاز می‌زیستند تماس داشته باشد. اما نظارت وی بدلیل‌دیگر نیزمحتمل‌است: زیرا آریان صراحةً می گوید که ساکنان‌آن ناحیه ـ یعنی‌کادوسیان وآلبانیان‌وساکسینیان ـ همچون متحدان‌مادیها، درجنگ گائوگامل شرکت جستند. البته این اتحاد نیزمانند دیگر «اتحادهای» نظیرآن که دردوران باستان وجود داشته نوعی‌از تابعیت بوده است: والاچگونه ممکن بود قبایل مزبور درجنگی که برای ایشان هیچ نفعی‌دربر نداشته شرکت کنند؟ درمقابل ازساتراپ ماد چه‌چیزدریافت می‌داشتند؟ جزاینکه از ایشان درمقابل صحرانشینان‌شمال دفاع کند؟ واین‌خودموجب‌نظارت‌عملی‌نظامی‌فرمانفرمای‌ماد برقبایل‌شرقی‌قفقازمی‌گشت.

محتملاً ساکسینیان (سکاسنیان) همان «اورتو کوریبانتیان» (تیزخودان) بودند که در تاریخ هرودوت نام برده شده است. ایشان از زمان قدیم جزو ساتراپ‌نشین ماد بودند ولی باحتمال قوی چون در نقاط دوردست مرزی آن کشور سکونت داشتند غالباً کوس جدائی می‌زدند۔ بخصوص که ارتباط میان سکاسنیان و خاك اصلی ماد بسبب وجود کوههای پردرخت قره‌داغ ـ که، ظاهراً، مقر قبیلهٔ کوهستانی کادوسیان بوده ـ بدشواریهای فراوان برمی‌خورد.



۸۶ـ پوشاك قبایل آلبانی ـ سکائی قرن ۳ـ۵ ق.م. تصویر از روی مهر نگین مکشوف در مینگه چائور

کادوسیان هنوز در دوران جماعتهای بدوی می‌زیستند و محتملاً بشکار و دامداری می‌پرداختند شاید[۱۱۷] بباغداری نیز اشتغال می‌ورزیدند[۱۱۸] و دو پیشوا امور ایشان را اداره می‌کردند[۱۱۹] وچنانچه پیش گفتیم پادشاهی ماد از عهدهٔ مطیع ساختن ایشان برنیامد و نخستین بار سر باطاعت کورش نهادند (شاید درزمانیکه وی هنوز سردار آستیاک بود). درفهرست ساتراپ‌نشینهای هرودوت ذکری از ایشان دیده نمی‌شود ولی ـ ظاهراً ـ جزو ساتراپ نشین یازدهم بوده‌اند. شاید پاوسیکیان[(۱)] و پانتی‌ماتیان[(۲)] و داریتیان[(۳)] [۱۲۰] که نامشان در آنجا مذکوراست قبایلی ازکادوسیان ودیگر«ان آریاکیان» (ان آریائیان)[(۴)] بوده‌اند که کرانهٔ دریای کاسپی (خزر)، درفاصلهٔ

۱ـ Pavsik ۲ـ Pantimat ۳ـ Dareiti ۴ـ Anariak

خاك اوتیان و آلبانیان ازشمال وهیرکانیان ازمشرق[۱۲۱] سکونت داشته‌اند .

هیچیك از کتیبه‌های رسمی شاهان پارس (ایران) سرزمین کادوسیان و کاسپیان را جزو اراضی تابع ایشان نمی‌شمارد : بنظرمی‌رسد که قبایل مزبور درآغاز امر از قلمرو امپراطوری پارس جدا شدند . در روزگاری که کتسیاس در دربارپارس اقامت داشته اردشیر دوم علیه کادوسیان لشکر کشید ولی چندان موفقیتی کسب نکرد[۱۲۲] . محتملاً سبب توجه مفرطی کـه کتسیاس در تاریخ خویش بآن قبیلهٔ کوچك مبذول می‌دارد همین است وبس . بروایت ترو گاپومپه[۱۲۳] . اردشیرسوم (۳۳۸ ـ ۳۵۸ ق.م.) مجدداً علیه کادوسیان لشکر کشید و کودومان که بعدها بنام داریوش سوم بسلطنت رسید درنبرد تن به تن علیه پهلوان کادوسی هنرنمائی کرد . ولی‌معهذا کادوسیان بعد ازآن لشکر کشی‌هم کاملاً مطیع امپراطوری پارس (ایران) نشدند . وبدین سبب‌در جنگ گائوگامل می‌بینیم که‌کادوسیان جزو اتباع وحتی متحدان شاه پارس (ایران) نبوده و فقط متحد مادیها و آتروپات و ساتراپ ایشان می‌باشند . این جای شگفتی نیست . هم ازقرن پنجم پیش‌ازمیلاد (وبطریق اولی درقرن چهارم) برخی‌ازساتراپها کاملاً مستقل‌بوده‌اند وحتی گاهی‌ازطرف اتباع‌خویش بلقب«شاهی»خوانده میشدند[۱۲۴] وغالباً بالاستقلال با یکدیگر حرب می کردند[۱۲۵] . ققفاز شرقی از زمـان کهن ـ علی‌الظاهر ـ نصیب ماد شده بود وباین سبب آتروپات آسانترمی‌توانست کادوسیان و آلبانیان و ساکسینیان را مطیع خویش سازد[۱۲۶] . او بخردانه عمل کرد و کوششی برای الحاق مستقیم آن قبایل بقلمرو ماد بعمل نیاورد بلکه سعی کرد ایشان خود را «متحدان» ماد اعلام کنند. بظن غالب وی برای اعمال این نظرخویش ازپشتیبانی قشرهائی در داخل قبایل مزبور برخوردار بوده است .

اگرچنین نپنداریم که درفاصلهٔ سالهای ۳۲۸ و۳۲۴ ق . م . آتروپات درنقاط شمالی‌تر بجنگ بـا ساوروماتها پرداخته ـ معلوم می‌شود کـه نظارت وی برققفاز

شرقی کماکان استوار بوده است . اینوضع ظاهراً بعدهاهم برای وی مفید بوده .



۸۷- جنگجوئی درلباس مادی (پادشاه‌هخامنشی؟) جنگجوئی‌یونانی را مغلوب کرده . از روی تصویر مهراستوانهٔ قرن ٤-۵ ق . م .

آتروپات در مجلس مشاورهٔ ساتراپها و سرداران که پس از مرگ اسکندر در بابل انعقاد یافت (سال ۳۲۳ ق . م .) شرکت نجست . درمجلس مزبورساتراپ نشین ماد به پیتون‌مقدونی واگذار شد . پردیکاکـه در دولت جدید سمت نایب‌السلطنه داشت‌پیتون را مأمور ساخت قیام یونانیان مقیم« کولونها»ـی شرق ایران و آسیای میانه را فرو نشاند . چنین‌بنظر می‌رسد ، ساتراپ نشین‌ثروتمند ماد که واجداهمیت سوق‌الجیشی عظیمی بود پاداش انجام این مأموریت مهم شمرده می‌شد . گذشته از این‌محتمل است که پیتون ، پیش از آن تاریخ نیز ، پس از اعدام‌کلئاندر ودیگران ، اشغال نظامی ماد سفلی را عملی ساخته بود . در واقع تصاحب ماد برای مقدونیان اهمیت بسیار داشته زیرا اگر آن سرزمین را از دست می‌دادند رابطهٔ ایشان بـا

ساتراپ نشینهای شرقی بالکلّ قطع می‌شد . جالب توجّه‌است که هیچیك‌ازساتراپهای نواحی شرقی درآن ایّام ازمقام خویش‌منفصل نشد : مسلماً نمی‌خواستند وضع بخش شرقی کشوررا که سخت پیچیده بودپیچیده تر سازند .



۸۸- جنگجوی مادی سبك اسلحه درپیکار با مردیونانی . از روی نقش مهراستوانهٔ قرن‌پنجم(؟) ق . م.

آیا می‌خواستند استثنائی‌قائل شده‌آتروپات را از خاك ماد طرد کنند؟ گمان نمی‌رود . وی پدرزن پردیکا ویکی ازمقتدرترین فرمانفرمایان‌آن زمان بود (جالب توجّه‌است که فقط او و اُکسیارت پدر زن اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. ازمیان «غیر یونانیان ومقدونیان» بسمت ساتراپی باقی ماندند) . ماد غربی عملاً در دست او بود . باحتمال قوی پیتون در مجلس بابل فقط بحکومت ،آنچه باصطلاح ماد بزرگ (یامادسفلی) نامیده می‌شد، منصوب گشت نه‌سراسر سرزمین ماد وپیشترهم آتروپات عملاً بربخش مزبورحکومت نداشت . در واقع در طی سالهای ۳۲۸ تا ۳۲۵ ق . م . که اسکندر در شرق غایب بود ، هارپال خزانه دار دراکباتانابلامعارض‌فرمانروائی می کرد (و بعدهم خزانه را ربوده به یونان گریخت) و عدهٔ کثیری از لشکریان

مقدونی نیز در آنجا حضور داشتند که اجحافات و مظالم عظیم بمردم روا می‌داشتند[۱۲۷].
اسکندر پس از باز گشت از هندوستان بیرحمانه ساتراپهای خودکامه و نفع‌جو را معزول و معدوم کرد. اگر آتروپات کوچکترین مسئولیتی در وقایع ماد می‌داشت اسکندر در اقدام علیه او خودداری نمی کرد. وچون اقدامی علیه وی بعمل نیاورد، معلوم است که در اکباتانا قدرت در دست آتروپات نبوده است. دسته‌های نظامی مقدونی در ماد سفلی کاملاً حکمفرما بودند و اسکندر در آنجا شهرهای «یونانی ومقدونی» و کلنی‌های نظامی ایجاد کرده بود تا خطوط ارتباطی وی را از تعرض «بربرها»[۱۲۸] ایمن دارند. خط سوق‌الجیشی مهمی که از آن نقطه می گذشته محققاً حفاظت آن بیشتر بعهدهٔ سران لشکر مقدونی بوده نه آتروپات. و بنظر می‌رسد که آتروپات حتی یکبار هم (همچنانکه بعدها نیز چنین کرد) در وقایع پر سر و صدائی که در ماد سفلی وقوع یافت و نبردهای طولانی و بی‌ثمری که میان لشکریان پیتون و آنتیگون و اومن و نیکانور و سلوکوس وغیره جریان داشت شرکت نجست و کماکان ماد سفلی و مقدونیان را بحال خودشان گذاشت. وی در ایام حیات اسکندر خودرا ساتراپی وفادار وانمود کرد ولی در اقدامات مقدونیان شرکت نکرد. بعد از مرگ اسکندر در جنگهائی که بخاطر تقسیم مرده‌ریگ وی در گرفت شرکت ننمود و این خود بمثابه اعلام استقلال بود.

پس از مرگ پردیکا، سرداران اسکندر درسال ۳۲۱ ق. م. در «تری‌پارادیس» گردآمده به تقسیم مجدد ساتراپ‌نشینها پرداختند. ماد کوچك ـ یعنی ساتراپ‌نشین آتروپات ـ جزو این تقسیم نبود. از آن زمان می‌توان آنرا دولتی مستقل شمرد. ماد غربی نخستین کشور شرقی بود که استقلال خویش را دربرابر فاتحان یونان و مقدونیه و پارس بازیافت.

آتروپات چگونه توانست هم در آغاز دوران پرآشوب جنگهائی که میان وارثان و جانشینان اسکندر در گرفته بود دولت جدید و مستقل ماد را بوجود آورد؟ شکّی

نیست که آتروپات مردی با استعداد وبرجسته بود . ولی اگر ناموس تکامل منطقی تاریخ نیروهای مشخصی را در میان اقوام و قبایل ماد وادار باقدام‌نمی کرد هیچیك از شایستگیها واستعدادهای شخصی او نمی‌توانست کشور مستقل‌ماد را بوجودآورد .

بارها مصرحاً گفتیم که بخش‌شمال‌غربی‌ماد (باصطلاح ماد کوچك) وماد سفلی یا مادبزرگ ازلحاظ اقتصادی (وحتی‌جغرافیائی‌هم) بایکدیگروجوه مشترك‌ناچیزی داشتند. اقتصادماد کوچك واجد کشاورزی وصنعت نسبةً عالی‌بود، تکافوی احتیاجات آنرا می‌نمود . جامعهٔ ماد کوچك دارای پایگاه اقتصادی خویش‌بود ودرآن‌زمان ـ که اقتصاد طبیعی بیشتر حکمفرما بود ـ نیازی بالحاق و یا اتحاد با دیگر نواحی نداشت . راست است که درگذشته چنین اتحادی وجود داشته وماد سفلی نیز در آن شریك‌بود. ولی‌وجودآن اتحاد علل‌خاص‌داشت که ازآنجمله بود لزوم مبارزهٔ مشترك علیه‌آشور ومنافع مشترکی که‌تعلق وپیوستگی‌به امپراطوری‌ماد دربرداشت . بعدها این منافع وجود نداشت و خروج ماد کوچك از « امپراطوری جهانی » هخامنشیان (که‌آن سرزمین راهم شامل گشته بود) منوط ومربوط به پیش‌آمداوضاع واحوالی مناسب ومقتضی‌بود .

مثلاً ماد کوچك برخلاف بابل‌احتیاجی به وارد کردن موادخام صنعتی‌نداشت و بدین سبب لازم نبود بـا نواحئی کـه منبع مواد خام شمرده می‌شدند متحد شود . مثل‌دیگر : ماد کوچك برخلاف ماد سفلی بر جادهٔ اصلی بازرگانی و سوق‌الجیشی میان نواحی‌مهم آسیای مقدم وآسیای میانه قرار نداشت و باین علت هم می‌توانست از اتحاد بادیگرایالات ونواحی‌احتراز کند .

گذشته ازاینها درماد کوچك قبایلی وجود داشتند دارای سازمان جماعتهای بدوی وآتروپات آنان‌را بخدمت خود درآورد واین خود نیروی نظامی مهمی‌درماد کوچك پدیدآورد که روحیهٔ جنگی‌آن بالاتراز روحیهٔ لشکریان امپراطوری پارس

و یا حتی سپاهیان جانشینان اسکندر بود (گرچه به فنون جنگی مانند ایشان آشنا نبودند) . لشکریان اخیرالذکر یا ازسپاهیان برده و یا جنگاوران مزدوری بودند که ازجنگ جزغنیمت وسود چیزی انتظار نداشتند . داریوش سوم پس از آنکه تمام لشکریانش معدوم گشته یا وی‌را ترك گفتند آخرین امید خویش‌را به‌کادوسیان بسته بود . گرچه‌کادوسیان ازیاری با دستگاه استبدادی فروریختهٔ هخامنشیان سرباززدند ولی‌همین چشم‌داشت کومك ازکادوسیان و اینکه ایشان را لشکریان نیرومند و قابل اعتماد شمرده بود خود جالب توجه است . ما معتقدیم کـه نیروی آتروپات نیز در اتکا ، به‌کادوسیان ودیگرقبایل شمالی آذربایجان بود . وی توانست باستظهار آن‌بعد ازسقوط دیگرساتراپها برسرپا ماند وقدرت خویش‌را در دوران جانشینان اسکندر حفظ کند (بـا اینکـه گاهی اُکسودات و زمانی فلان آرساك و یـا بهمان پیتون به ساتراپی ماد منصوب می گشتند) ـ همچنانکه درعهد داریوش سوم و یا محتملاً زمان اردشیر سوم نیزحفظ کرده بود .

اگراین قبایل‌شمالی‌آذربایجان که درلشکر کشیهای آتروپات شرکت‌جسته وبالنتیجه درپیروزی او ذینفع بودند وجود نمی‌داشتند ـ اونیزمانند دیگرساتراپهای داریوش سوم در مقابل لشکریان یونانی و مقدونی بی سلاح و ناتوان می‌بود – زیرا مقدونیان متدرجاً تمام دسته‌های جنگی محلی‌را درخود مستحیل می‌ساختند. و وی نه تنها موفق به تأسیس دولتی‌مستقل نمی گشت بلکه گمان نمی‌رود حتی درآن ایام پرآشوب بحفظ جان خویش موفق می‌شد .

دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می‌شد ـ مردم بحق بنام مادآتروپاتن – بنام وی ـ یا آتروپاتاکان[۱۲۹] نامیدند . ساکنان آن سرزمین از لحاظ نژاد گوناگون بودند . اینکه درمدت دوسه قرن حکومت ایران زبان ایرانی تاچه حددرآن سامان تفوق یافت اطلاعی‌دردست نداریم . مسلماً این تفوق بارزبوده .

ولی مسلماً درقرن چهارم قبل ازمیلاد کادوسیان و ماتینیان و ـ محتملاً ـ دیگر بازماندگان مانّنائیان و لولوبیان و سایرقبایل «کاسپیان » کـه در اتحادیهٔ قبایل ماد شرکت نداشته ویا آنهائیکه ـ باحتمالی ـ شرکت داشته‌اند ... همهٔ اینها با اینکه خود را « مادی » می‌خواندند خصوصیات خویش را حفظ کرده بودند . زبان ایرانی که زبان دینی و مغان بود (مغان ، ظاهراً در دولت جدید نقش رهبری داشتند) در اسامی خاص و غیره که بدست مـا رسیده منعکس شده است و زبـانها و لهجه‌های گوناگونی را که ، باحتمال قوی ، هنوز در آن زمان در ماد متداول بود از نظر ما مستور می‌دارد . ولـی دولت جدید واجـد وحدت اقتصادی و سیاسی گشته بود و بدینطریق زمینه‌ای برای پیدایش قوم آتروپاتن ـ در آینده ـ فراهم آمده بود .

دولت جدید سنن سیاسی و فرهنگی ماد زمـان دیوك و دول اسبق را مرعی و ملحوظ می‌داشته . ولی تجزیه و تحلیل سازمان اجتماعی آن از حدود هدف کتاب حاضر بیرون است .

پایان

تعلیقات و حواشی

(برای هر فصل شمارهٔ مربوط به حواشی از ۱ شروع می‌شود)

حواشی مقدمه

۱ - در فصل اول فهرست کتبی که در این موضوع سخن گفته‌اند و بیشتر واجد اهمیت است نقل خواهد شد.

۲ - Th. Jacobson, The Sumerian King-Llist, The Oriental Institute of Chicago, Assyriological Studies, No 11, Chicago, 1939. از صفحهٔ ۱٤۷ به‌بعد. در نظر داریم کتاب ویژه‌ای دربارهٔ منابع این فهرست تنظیم کنیم.

۳ - F. Thureau-Dangin. La fin de la domination gutienne, RA, XXII, 1947. از صفحهٔ ۱۱۱ به‌بعد.

۴ - A. Goetze, Historical Allusions in Old Babylonian Omen texts, JCS. 1,3, 1947. از صفحهٔ ۲۵۳ به‌بعد.

۵ - به‌مجموعهٔ RLA, S. V. Datenlisten رجوع کنید.

٦ - اکثر منابع عیلامی در مجلدات مختلف:
«Mémoires, Délégation en Perse» منتشر شده است نگاه کنید به
F.W. König, Corpus Inscriptionum Elamicarum, Hannover
و همچنین دیگر مدارك مربوط باستخر فارس و رجوع شود به:
G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۷ - E. Ebeling, B. Meissner, E. F. Weidner. Die Inschriften der altassyrichen Könige, I. Leipzig, 1926, -KAH, I, KAH, II. و غیره.

۸ - این اسناد تقریباً بالتمام در قرن نوزدهم کشف و منتشر شده است. به‌مهمترین کتیبه‌های مزبور که در KB, I, II چاپ شده رجوع شود. در قرن بیستم فقط تعدادکمی متون تازه به‌آنچه قبلا کشف شده بوده افزوده گشته است و اینها هم غالباً نسخهٔ ثانی متون

قبلی بوده‌اند که در بعضی موارد از اصل سالمتر مانده بوده‌اند و بدین سبب برخی مبهمات را روشن ساختند.

۹ - برای ترجمهٔ کتیبه‌های تاریخی آشوری رجوع شود به:

D. D. Luckenbill, Ancient Records of Assyria and Babylonia, I-II, Chicago, 1926-27

بسیاری ازمتون‌مربوط بماد را ای.م. دیاکونوف ترجمه کرده و منتشر نموده است. بدینقرار: مآخذ آشوری و بابلی در تاریخ «اورارتو» - مجلهٔ «پیک تاریخ باستانی» شماره‌های ۲ تا ۴، در نشریات مزبور بفهرست کتب متون اصلی نیز رجوع شود. مهمتر از همه:

E. A. W. Budge and L. W. King, Annals of the Kings of Assyria, I, London, 1902;

P. Rost, Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III, I-II. Leipzig, 1893;

H. Winckler, Die Keilschrifttexte Sargons, I — II. Leipzig, 1889;

M. Streck, Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige. Leipzig, 1913;

F. Thureau - Dangin, Une relation des' huitième campagne de Sargon II, Paris, 1912; و بسیاری متون دیگر.

۱۰ - طبع و منتشر شده است:

R. F. Harper, Assyrian and Babylonian Letters I-XII London, 1892

L. Waterman, Royal Correspondence of the Assyrian Empire, I-IV, Ann Arbor, 1930

و بعد به «منابع و مآخذ آشوری و بابلی» از ای.م. دیاکونوف نیز رجوع شود.

۱۱ - ترجمه‌های ای.م. دیاکونوف (منابع آشوری و بابلی) محتاج تکمیل است. رجوع شود به:

J. A. Knudtzon, Assyrische Gebete an den Sonnengott, Leipzig, 1893;

E. G. Klauber, Politisch-religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913.

۱۲ - در اینجا باصطلاح **«فهرست اسامی نام‌دهان»** یا کسانی که نام آنان را روی سال میگذاشتند، مهم بوده. اینان عده‌ای از رجال دولتی آشور بودند که بنوبه‌یکسال تمام‌شغل

«لیما» راکه مربوط باجرای تشریفات دینی بود، ایفاء مینمودند. عمل تاریخ‌گذاری در آشور بنام ایشان صورت میگرفت. در یکی از فهرستهای مزبور اشاره به کسوفی شده است که در دورهٔ عمل‌کرد یکی از رجال مزبور ـ که سال بنام اوست ـ وقوع یافته و تاریخ این کسوف را از طریق محاسبات نجومی میتوان بدست آورد. بدینوسیله تواریخ دیگر وقایعی که در فهرست ذکر شده بدست آمده است (از ۹۱۱ تا ۶۴۸ قبل از میلاد). به:

Reallexikon der Assyriologie, Herausg. von E. Ebeling und B. Meissner, Berlin-Leipzig, 1932-1938. به کلمهٔ Eponymen رجوع شود.

تاریخ‌گذاری وقایع هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد بیك شیوهٔ پیچ در پیچ‌تر ـ که عبارت است از استفاده از مدارك نجومی متون بابلی قدیم و مصری که گاهی علاماتشان همانند نیست و همچنین محاسبات خود پیشینیان در تعیین تاریخ وقایع ـ بعمل می‌آید. در این باره به‌اثر آکادمیسین و.و. استرووه تحت عنوان «تاریخ‌گذاری در نخستین سلالهٔ بابلی» مجلهٔ «پیك تاریخ قدیم» شمارهٔ ۱ ـ سال ۱۹۴۷ ص ۹ به‌بعد رجوع شود.

۱۳ - متن‌کامل و تبدیل حروف transliteration و ترجمهٔ کتیبه‌های اورارتوئی پادشاهان توسط گ.آ. ملیکیشویلی در مجلهٔ «پیك تاریخ قدیم» از شمارهٔ اول سال ۱۹۵۲ تا شمارهٔ اول ۱۹۵۴ تحت عنوان «کتیبه‌های میخی اورارتوئی» منتشر شده است. بهٔ اثر زیر هم رجوع شود:

F. W. König, Handbuch der chaldischen Inschriften, 1. Graz, 1955.

۱۴ - L. W. King, Chronicles Concerning Early Babylonian Kings, I-II, London, 1907.

C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923.

S. Smith, Babylonian Historical Texts Relating to the Capture and Downfall of Babylon, London, 1924.

B. Landsberger und Th. Bauer, Zu neuveröffentlichten Geschichtsquellen der Zeit von Asarhaddon bis Nabonid, ZA, N. F, III, 1926. از صفحهٔ ۱ به بعد

۱۵ - F. H. Weissbach, Die Keilinschriften der Achämeniden. Vorderasiatische Bibliothek, 3, Leipzig, 1911, صفحهٔ ٤ به‌بعد

۱۶ - بزبانهای پارسی باستانی و عیلامی و بابلی.

۱۷ - L. W. King and R. C. Thompson, The Rock Sculptures and Inscriptions of Darius the Great on the Rock of Behistun, L., 1907.

— R. Kent. Old Persian Grammar, Text, Lexicon. New Haven, 1950.
چاپ دوم کتاب کنت Kent هنوز در دسترس من نبود.

۱۸ - ممکن است «کسانت» بعد ازهرودوت نوشته و از تألیفات وی استفاده کرده باشد. حتی بعضی از محققان معتقدندکه تألیفات «کسانت» بعدها جعل شده است. بخشی از قطعاتی که به «کسانت» منسوب است بدون تردید از آن وی نمیباشد و در قرن دوم قبل از میلاد جعل شده است. رجوع شود به:

L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939.
از صفحهٔ ۱۹۰ به بعد

۱۹ - اسلوبی که هلانیك بکار بسته است و تشابه اسامی و لغات زبانهای مختلف را بدون در نظر گرفتن ریشه و منشأ و معنی و تاریخ تحول آنها را در زبان منظور وفقطصرفاً مشابهت الفاظ را ملاك قرار داده، متأسفانه حتی در این دوران نیز بعضی از مؤلفان در آثار خویش بکار میبرند.

۱۹ مکرر - دربارهٔ آثار هرودوت به کتاب «هرودوت» تألیف «س. یا. لوریه» رجوع شود. ۱۹٤۷ M.L.

۲۰ - اصطلاح «ماد» و «مادی» را در مورد قوم ماد و دولت وخاك آن بکار میبریم.

۲۱ - رجوع شود به ص (۵۲۱ـ۵۱۲ متن)

۲۲ - نوشتهٔ سنگ مزار اخلاف هارپاگ (؟) بزبانهای یونانی و لیدی بدست آمده است :

J. Friedrich, Kleinasiatische Sprachdenkmäler, Berlin 1932.
صفحهٔ ٦۲ شمارهٔ a٤٤ سطور ۲ـ۱ ، ص ٦۳ سطر ۳۰ ، شمارهٔ c٤٤ ص ٦٦ سطر ۲٤ ، ص ٧٦ شمارهٔ ٧٧ سطر ۲٦.

۲۳ - هرودوت (گذشته از داریوش) نامهای قاتلان مغ را چنین ذکر میکند: اینتافرن، اوتان، گوبریا، هیدارن، مهابیز و آسپاتین. درکتیبهٔ بهیستون نامهای ایشان چنین آمده است: ویندافرن، اوتان، گئوبروا، ویدرن، بگ‌بوخش وآردوماینش، تفاوتی که در نقل اسامی دیده میشود مربوط بویژگی صوتی (فونتیك) الفاظ یونانی میباشد.

۲۴ - عده‌ای نیز کسوف مزبور را همان خورشیدگرفتگی ۳۰ سپتامبر سال ٦۱۰ قبل از میلاد فرض کرده‌اند. ولی احتمال صحت این فرض ضعیف‌تر است. نه‌تنها تاریخ آنرا رد میکنند بلکه کسوف مزبور در آسیای صغیر کامل نبوده است و ت. نولدکه بنا بمحاسبات دقیق نجومی که در پایان قرن نوزدهم بعمل آمده باین نکته اشاره کرده است. تاریخ ۵۸۵ قبل از میلاد را (با تبدیل بمحاسبهٔ تاریخ کنونی) پلین نیز آورده است

Nat. Hist. II, 9 (12) چاپ Littré, Paris, 1865

۲۵ - Pareks : تعبیرات مختلف دارد.

۲۶ - برای این رقم توجیهات دیگری نیز وجود دارد. مثلا نلدکه معتقد است هرودوت اشتباهاً سنین سلطنت دیوك را (با فرائورت) و کیاکسار و آستیاك جمع کرده است (۱۲۸ = ۳۵ + ۴۰ + ۵۳) ولی چون شنیده بوده که مادها قریب یکصدسال در آسیاحکمرانی کردند. مابه‌التفاوت (۲۸ سال) را از دوران سلطنت ایشان کسر کرد و آن مدت را بحساب اسکیتها که از مدت حکمرانیشان بی‌اطلاع بوده گذاشت. ج. راولینسون بنحو دیگری توضیح میدهد و میگوید هرودوت دو اشتباه کرد باین معنی که سنین حکمرانی دیوك را بحساب فرائورت و سالهای سلطنت فرائورت را بحساب دیوك گذاشته است. رقم ۱۲۸ همان است که مخبر هرودوت بوی داده است، اما راجع به ۲۸ سال حکمرانی اسکیتها (سکایان) طبق این توجیه رقم‌مزبور را باید به‌رقم ۱۲۸ افزود. توجیهات دیگری نیز وجود دارد. به‌صفحهٔ ۲۲۵ متن رجوع شود.

۲۷ - هرودوت‌خودنیز «لابینت-نابونید» (۱،۱۸۸) را از«لابینت»معاصر کیاکسار جدا دانسته است. در آن‌زمان واقعاً «نابوخودونوسور دوم» (بخت‌النصر دوم) شاه بابل بوده.

۲۸ - بحساب مرسوم قراردادی عهد باستان مطابق است با عمر پنج‌نسل، هر نسل ۳۰ سال. بنابر دلایل دیگر برخی حدس میزنند که یك‌پادشاه دیگر همیان دیوك و فرائورت از قلم افتاده است.

۲۸ مکرر - به‌تواریخ کتسیاس صفحهٔ ۳۶-۳۵ متن رجوع شود.

۲۹ - یا شش نسل-هر نسل $\frac{1}{2}$ ۳۳سال؟ (اینهم‌محاسبه‌ای‌ازپیش‌خود وقراردادی‌است).

۳۰ - اگر پایان حکمرانی دیوك را-طبق مدارك آشوری، سال ۷۱۵ ق.م.بشماریم (به صفحهٔ ۲۴متن رجوع شود). اگر فرض کنیم که چهل سال کیاکسار شامل مدت حکمرانی اسکیتها (سکایان) نیز بوده است - پس آغاز حکمرانی دیوك طبق گفتهٔ هرودوت بسال ۶۹۹ ق.م. میخورد.

۳۱ - ف. ك. میشچنکو، بی‌اندازه در داوری دربارهٔ هرودوت سختگیر است. در کتاب «هرودوت. تاریخ در نه‌مجلد» ترجمهٔ ف.ك میشچنکو. مجلد دوم مسکو. چاپ سال ۱۸۸۸ صفحهٔ ۱ و بعد.

۳۲ - A. Delattre. Le Peuple et l'Empire des Mèdes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare. Mémoires couronnés et mémoires des savants étrangers publiés par l'Académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XIV, Bruxelles, 1883.

۳۳ - در سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد منتشر در مجلهٔ :

Orientalistische Literaturzeitung. سال۱۹۱۵ م.

۳۴ - مهمتر از همه-در تألیف «دیودور» مورخ باستانی یونان که مطالب مؤلفان قدیمتر را نقل کرده است و تألیف «فوتیا» نویسندهٔ روم‌شرقی. نیکولای دمشقی مورخ قرن اول (نویسندهٔ تاریخ وقایع زمان «ایرود کبیر» مشهور) نیز منقولات مفصل و مهمی در تألیف خویش آورده. گمان میرود که نیکولای مزبور به‌اطلاعات کتسیاس مطالب دیگری نیز افزوده باشد. تألیف نیکولای دمشقی نیز بطور کامل بدست ما نرسیده و فقط مستخرجاتی از آن در دست است. برخی از مستخرجات و اطلاعات تألیف کتسیاس در تألیفات بسیاری از مؤلفان باستانی نقل شده است. به‌قطعاتی از تألیف کتسیاس که توسط س. موللر C. Müller بانضمام تألیف هرودوت در سلسله انتشارات «فیرمن دیدو» Firmin Didot منتشر شده رجوع‌شود. برای قطعات تألیف نیکولای دمشقی رجوع شود به: FGH, II A, Berlin 1926 به‌چاپهای گوناگون کتاب دیودور (بخصوص مجلدات اول و دوم) نیز رجوع شود. بهترین‌تألیف دربارهٔ کتسیاس: از Pauly-Wissowa (مقالهٔ یاکوبی) s. v. Ktesias. بتازگی قطعاتی از آثار کتسیاس در میان پاپیروسهای یونان و مصر پیدا شده است.

۳۵ - «دیودور» (Diod., II, 32, 4) میگوید که کتسیاس در زمان جنگ کورش اصغر با اردشیر دوم مشغول خدمت بود و اسیر شد و بخاطر مهارتی که در فن پزشکی داشت به‌شاه ایران نزدیك شد. ولی چنین نیست که کتسیاس در لشکر کشی کورش اصغر علیه اردشیر دوم شرکت جسته باشد. کسنفونت (کزنفون) که اطلاعات کاملی از آن لشکر کشی‌دارد و خود در آن شرکت داشته متذکر میگردد که کتسیاس هم در آن‌زمان در دربار اردشیر دوم بوده (کزنفون، Anab., I, 8, 26). بظن غالب ممکن است کتسیاس بتوسط‌تیسافرن‌ساتراپ هخامنشی-بهنگام جنگ با «کاریا» که مجاور کیند بود علیه آمورگ عاصی پارسی - فرزند پیسوتن که از طرف سربازان مزدور یونانی‌پشتیبانی میشده-اسیر شده باشد (توسیدید VIII، ۵، ۲۸، ٤). کتسیاس هواخواه اسپارت‌بود (در تاریخ زندگی اردشیر-به تألیف پلوتارك رجوع شود) و بالطبع ممکن است ناچار «کیند» را که تا سال ٤۱۳ ق.م. تحت نظارت آتنیها بود ترك گفته باشد و بدین سبب وارد خدمت آمورگ شده باشد. آمورگ‌را اسپارتیها گرفتند و در سال ٤۱۲ ق.م. به‌تیسافرن تسلیم نمودند، ولی جنگ علیه وی مدتی بیشتر- و باحتمال قوی از ٤۱٤ ق.م. و بعد از آنکه تیسافرن پدر آمورگ (پیسوتن) را دستگیرساخت، جریان داشت. بنظر ك. موللر، کتسیاس فقط در سال ٤۰۵ ق.م. اسیر شد و بر روی هم هفت سال در ایران اقامت داشت-زیرا که در سال ٤۱۵ ق.م. هنوز اردشیر دوم بسلطنت نرسیده بوده ولی نباید تصور کنیم که کتسیاس بیدرنگ وارد دربار اردشیر شد.

۳۶ - بگفتهٔ پلوتارك، کتسیاس در مذاکرات اردشیر با «کونون» فرمانده ناوگان آتن-در طی جنگهائی که به‌صلح «آنتالکید»-صلحی که سرشکستگی یونانیان و بخصوص اسپارتیها بود-منجر شد، نقشی بازی کرد.

۳۷ - در کتب آمده است که این صخره بخدای میترا اهداء شده بوده و مبنای این گفته آن است که در اوستا کلمهٔ «بگ» Baga بخدای مزبور اطلاق میشود. ولی در پارسی باستانی بگ Baga خدای بمعنی اعم است نه میترا (ظاهراً در ماد نیز این کلمه بمعنی خدای بوده) و در صخره هم تصویر اهورامزدا نقش شده نه میترا.

۳۸ - محتمل است که کتسیاس نقش برجستهٔ بهیستون را بانقش «کوران کون» در فارس (زمان عیلامیان) اشتباه کرده باشد. در نقوش اخیر واقعاً چند ده تن مرد جنگی کشیده شده (؟) و ضمن ایشان هیکل زنی نیز دیده میشود ولی ملکه نیست بلکه الهه است.

۳۹ - در این باره کتیبهٔ بهیستون خود گویاست (BEH., L) و گذشته از آن باقی نبشتهٔ کتیبهٔ مزبور بزبان آرامی که فی‌المثل در بایگانی پادگان پارسی در الفانتین مصر یافت شده نیز آنرا تأیید میکند. رجوع شود به:

E. Sachau, Aramäische Papyrus und Ostraka aus Elephantine. Leipzig, 1911, صفحهٔ ۲۰۹-۱۸۷، ۵۷، ۵۲

A. Ungnad, Aramäische Papyrus aus Elephantine, Kleine Ausgabe, Leipzig, 1911 شماره‌های 65-70a ، از ص ۸۳ به‌بعد.

۴۰ - هرودوت نیز در این مورد اشتباه میکند: وی نام شغل او را نام شخصی او میداند. اینکه کتسیاس اسم سفنددات را ذکر کرده تصادف محض نیست و جنبهٔ خاصی دارد که در جای خود از آن صحبت خواهیم داشت.

۴۱ - رجوع شود به کزنفون، Anab., I, 7, 11; VII, 8, 25; I, 4, 10 منشأ بسیاری از اسامی اشخاص که کتسیاس در تاریخ ماد ذکر میکند از همین گونه است (مثلا آرتاسیرا، پارمیسا): اینها نامهای معاصران وی هستند. به حاشیهٔ ۱۷۳ رجوع شود.

۴۲ - Ael. De nat. anim, IV, 21.

۴۳ - Ver. hist, 3 . بدیهی است که این نظر تنها به کتاب «ایندیکا»ی وی که از طرف جملهٔ مؤلفان عهد عتیق تخطئه شده مربوط نمی‌باشد بلکه شامل دیگر آثار تاریخی او نیز میگردد. پلوتارك نیز باوجود اینکه به‌رقیب کتسیاس ـ یعنی هرودوت ـ عنایتی‌ندارد، ویرا نکوهش میکند.

۴۴ - مثلا بتقریب سه «کتاب» اول آثار او را (از ۲۳ «کتاب») داستان اعمال افسانه‌آمیز و اکثراً مجعول ملکهٔ آشور سمیرامید (سیمرامیس) اشغال‌میکندولی‌نام‌سیمرامید نامی است تاریخی و تاکنون هم در افسانه‌ها و روایات بسیاری از اقوام مشرق زمین محفوظ مانده است.

۴۵ - معهذا حتی اکنون نیز کوششهائی برای تخطئه و انکار صداقت‌هرودوت بعمل

میآید. باید اینگونه ارزیابیهای اغراق‌آمیز را در مورد آثار وی بااحتیاط تلقی کرد.

۴۶ - تاریخ نامربوط و بی‌اساسی که کتسیاس دربارهٔ آشور نوشته و میان مؤلفان قدیم نیز شایع و رایج بوده است-زیرا ایشان منبع دیگری در این موضوع نداشتند. تاریخ آشوری که هرودوت مدون ساخته و یا طرح کرده بود (هرودوت، I، ۱۰۶) حتی در دسترس مؤلفان عهد عتیق نبوده است و شاید هم نوشته نشده بوده.

۴۷ - C.F. de Volney, Recherches nouvelles sur l'histoire ancienne, Paris, 1814.

۴۸ - یعنی تریاکونتا triakonta - «سی» در عوض dusi leiponta ton triakonta - «دوتا کمتر از سی» که در مورد اول گفته شده است (Diod., II, 32, 6)

۴۹ - در اینمورد عدد ۵۳ را که هرودوت ذکر کرده سر راست کرده است و شاید در نسخ خطی قدیمی هرودوت هم همان رقم ۵۰ بوده است ؟

۵۰ - تعداد سالهای آسپاندا-آستیاک در مقطعات آثار کتسیاس که محفوظ مانده وجود ندارد .

۵۱ - بهرتقدیر اسامی کیاکسار و فراثورت-حتماً هند و اروپائی هستند. بآسانی ممکن بود عکس این نظر را داشته باشیم. ولی برخی از اسامی که کتسیاس ذکر کرده است نیز هند و اروپائی هستند astibaras = arštibāra = «نیزه‌دار»، artaios = artāya «راستکار-عادل» و غیره.

۵۲ - دیدیم که نخستین پادشاه مادی که در فهرست کتسیاس مذکور است یعنی آرباك و «متحد» او «بلسیس» پادشاه بابل، بوجه مشکوکی هم نام ساتراپهای ماد و بین‌النهرین که معاصران کتسیاس بودند-میباشند. این تصادف که در اوضاع و شرایط عادی محال بنظر میرسد کافی است که هر کوششی را برای احیای تاریخ ماد کتسیاس عقیم و بی‌ثمر نماید.

۵۳ - اینها واقعاً نامهای مادیها هستند. در میان پارسیان باینگونه نامها بر نمیخوریم.

۵۴ - هرودوت شرح این جنگ را چنان مختصر میدهد که کتسیاس هوس نکرد در اینمورد گفتهٔ او را «تکذیب» کند.

۵۵ - فقط گزنفون در پایان زندگی خویش-هنگامیکه آتن و اسپارت متحد شدند مورد عفو قرار گرفت.

۵۶ - در این شمارند آثار او: «خاطرات او دربارهٔ سقراط» و «ولیمه» و «آئین کشور داری» .

۵۷ - در واقع کورش بزرگ هنگام پیکار با قبایل «ماساگت» آسیای میانه-که میکوشید ایشانرا فرمانبردار خویش سازد-کشته شد. (مؤلف)

۵۸ - و کورش اصغر هم (مؤلف)

۵۹ - ای.م. ترونسکی. تاریخ ادبیات عتیق. ل. ۱۹۴۶.ص۱۷۵

۶۰ - کزنفون Anab., 1, 7, 11

۶۱ - از اینگونه است نامهای کمبوجیه (پدر کورش، هرودوت نسب ویرا به‌پرسه قهرمان یونانی میرساند.) و آستیاک و ماندانا (مادر کورش) و کیاکسار و هیستاسپ و کوبریا و آرتاباز و آرتابات و آرتابان و مهابیز و آرسام و غیره. ولی کزنفون این نامها را بکسانی که در تألیف هرودوت بدانها موسومند، نمیدهد.

۶۲ - چنین است نام تانائوکسار (پسر کورش؛ در کتاب کتسیاس: تانیوکسارك) و محتملاً نام آبرادات هم.

۶۳ - ازاینگونه است نامهای آرتاکرس وآرتابات (آرتاپات) وآرتوخ ومهابیز و میتریدات وتیگران(رجوع‌شود به۲۱، ۸، IV، Hell.) و همچنین گادات (نام ساتراپ‌آسیای صغیر ویکی ازکسانی که پیش‌ازکورش صغیر درآنجا فرمانفرما بوده !)

۶۴ - از اینگونه است نامهای مرقد (گویا عربی !) وآگلائیتاد و خریسانت و سامباول وفراول (که‌گویا پارسی هستند!) وپانتی (ملکهٔ شوش!) وآندرامی (که‌گویا مادی باشد!) و آلکئون . و نامهای «شبیه‌بایرانی» اراسپ و دائیفرن و بخصوص نامهائی‌کهاشتقاق مشکوکی دارند مثل تمبراد ورامبك وامب و آدوسی وغیره . باید تذکر دهیم که بسیاری از این نامها را درمورد نامناسبی بکار برده است: مثلا «آشوری» (یابابلی) ممکن نبود«گوبریا» نام داشته باشد .

۶۵ - حدس‌زده میشودکه کزنفون ازآثار مورخان متقدمتری نیز (دیونیس‌میلتی؟) درمورد ساختمان اداری امپراطوری کورش استفاده کرده‌باشد. ولی مطالب مورخان عهد باستان دربارهٔ وقایع کشورهای شرقی وبخصوص وقایع تاریخی پادشاهی ماد بسیار مختصر وناچیز بوده است وگمان نمیرودکه کزنفون برای داستان خویش چیز با ارزشی از منابع مزبور بدست آورده‌باشد . وبطریق اولی تصور نمیشودکه مطالب کزنفون-در مواردیکه با هرودوت تناقض دارد-از مورخان قدیم یونانی اخذ شده باشد زیرا خود هرودوت نیز از مطالب مورخان‌مزبور و بخصوص دیونیس استفاده کرده است.

۶۶ - کزنفون Anab., III, 5,13-17

۶۷ - محتمل است که کزنفون (در اینمورد بمتابعت از هرودوت) پادشاهی جدید بابل را آشور میخواند: کورشنامه. کتاب دوم - ۱.

۶۸ - کورشنامه. V، ۱، ۳.

۶۹ - کورشنامه. IV، ۲، ۱.

۷۰ - کورشنامه، V، ۲، ۲۵ و بعد.

۷۱ - کورشنامه، III، ۲، ۲۵.

۷۲ - مثلا به‌هرودوت I، ۱۳٤ رجوع‌شود.

۷۳ - چون در مدت اقامت کتسیاس در دربار پارس جنگی میان پارسیان وکادوسیان واقع شدکه برای پارسیان توأم باموفقیت نبود.

۷۴ - مثلابعقیدهٔسیدنی اسمیت (ص ۳۵ S. Smith, Babyl. Hist. Texts)

۷۵ - آکادمیسین و. و. استرووه. زادگاه زرتشتگیری (ص۲٦ CB, V, 1945) با اشاره‌ای به‌مقالهٔ لمان هائوپت (Pauly-Wissowa, s. v. Satrap)

۷٦ - درباره طبع قطعات کتاب بروس و تحقیق دربارهٔ آن رجوع شود به:

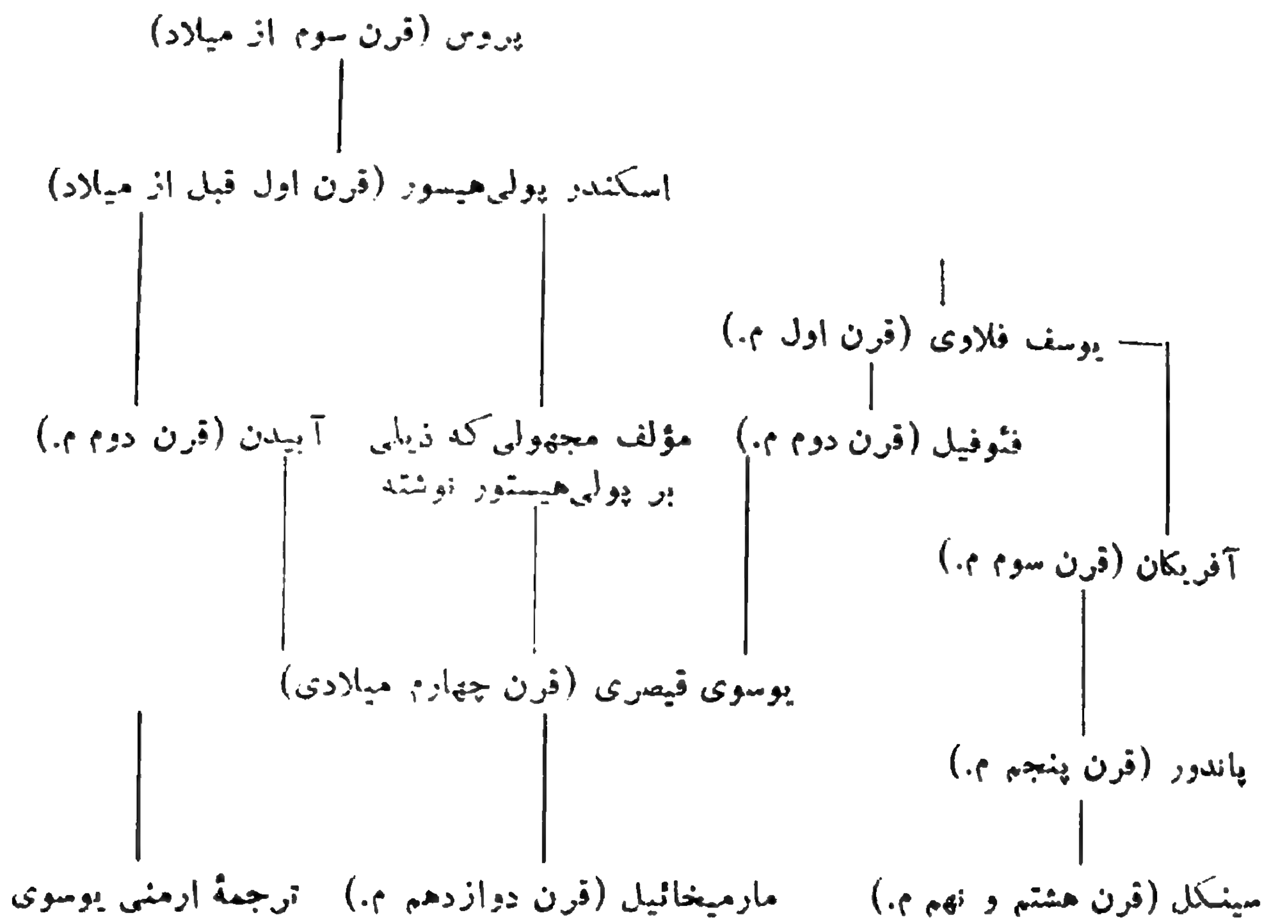
P. Schnabel, Berossos und die babylonisch-hellenistische Literatur, Leipzig-Berlin, 1923.

شنابل مطالب نکته سنجانه فراوان دربارهٔ آثار و زندگی بروس و احیای نکات تاریك آن آورده است. و معلوم ساخته‌که (ص ۱۷-۳) بروس بین سالهای ۳۵۰ و ۳٤۰ ق.م متولد شده وکتاب خود را در حدود سال ۲۹۰ قبل از میلاد نوشته است و زمانی ریاست مکتب نجوم را در جزیرهٔ یونانی‌کوس بعهده داشته. ولی استنتاج شنابل دایر بـراینکه بروس بعد از نوشتن کتاب خود به‌جزیرهٔ کـوس رفت، تاب انتقاد ندارد. شنابل در اینمورد بـه‌خبری از ویترووی استناد میکند و مأخذ خبر مزبور نیز فقط خودکتاب بروس میتواند باشد (بواسطهٔ پوسیدون) و از اینجا چنین برمیآیدکه بروس قبل از نوشتن «تاریخ بابل» کـه به‌آنطیوکوس اول اهداء شده به‌جزیرهٔ کـوس (در زمان بطلمیوس پادشاه مصر) درحدود ۲۸۰-۲۹۰ ق.م. رفت. انتقال ویافرار بروس به‌کوس-بعقیدهٔ شنابل علل سیاسی داشته است. ولی من علل سیاسی محتملی‌که درسن‌کهولت بروس باعث فرار وی‌شده باشدنمی‌بینم. بظن غالب بروس-چون هواخواه‌سلوکوس بود-و فی‌المثل‌باتفاق او بسبب شکستی‌که باو وارد آمده بود، پس از سال ۳۱٦ ق.م. به‌کشور بطلمیوس‌گریخت. در اینصورت‌کتاب خویش را پس از رجعت بمیهن و اقامت طولانی در میان یونانیان، نوشت.

۷۷ - Fr. Spiegel, Eranische Altertumskunde, I, Leipzig, 1873. ص٦۸۲

۷۸ - موضوع مکان و زمان پیدایش زرتشتیگری کـه تاکنون لاینحل باقی مانده اکنون بالکل صورت دیگری پیداکرده است و دلایلی‌که طرفین دعوی اقامه میکنند از نوع دیگر است. به‌صفحهٔ ٦۲-٦۱ و بعد ازآن رجوع شود.

۷۹ - ذیلا «شجرةالنسب» مواردِاستناد به‌بروس را (طبق‌گفتهٔ شنابل) من‌باب نمونه نقل میکنیم:



۸۰ - P. Schnabel ـ تألیف مذکور ص ۱۵٤ ببعد و ۱۸۵ ببعد.

۸۱ - سینکل یا آنیان اینجا دچار اشتباه‌شده و بجای «هشت مادی» تألیف‌یوسوی «۸۶ کلدانی» را نام برده‌اند (و دو نفر از کسانی را که یوسوی بنام ذکر کرده مشمول این اشتباه ساخته. دیگر مطالب و ارقام را نیز مخلوط کرده است.

۸۲ - عقیدهٔ گوتشمید چنین است و تئودورنلدکه بزرگترین شرقشناس اروپائی قرن گذشته نیز باوی هم‌عقیده می‌باشد. رجوع شود به :

Th. Nöldeke, Aufsätze zur persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

(ص ۱۳ و حاشیهٔ ۲.) آتنه نیز قطعات جالبی از «پرسیکا»ی دینون‌نقل کرده است.

۸۳ - بعضی از بخشهای آن فقط بصورت ترجمهٔ یونانی بدست ما رسیده است.

۸۴ - اکنون قطعاتی از روایت قدیم عبری «کتاب تووبت» کشف گردیده است که بقرن‌اول قبل از میلاد مربوط‌می‌باشد. هرسه کتاب در متن‌یونانی تورات محفوظ‌مانده است.

۸۵ - سفر پیدایش تورات X، ۲٤-۲۲ .

۸۶ - رجوع شود به B. Meissner, Das Märchen vom weisen Achiqar. Der A. O., XVI. 2,

ای.یو کراچکوسکی. مقدمهٔ کتاب «حکمت حکار و افسانه‌های لوکمان».

پ. چاپ «وسمیرنایالیتراتورا» سال ۱۹۲۰.

۸۷ - در این زمینه نظرهای‌وی ارزش چندان ندارد: مثلا سیناخریب پادشاه‌آشور را پسر «انداسار» (= سالماناسار پنجم) میشمارد و ظاهراً فقط سبب آن است که در «کتاب پادشاهان» نام سیناخریب بلافاصله بعد از سالماناسار پنجم آمده است و از سارگون دوم که در فاصلهٔ سلطنت آندو پادشاهی داشته ذکری نرفته. تاریخ تخریب آشور را تا حدی درست حساب کرده است (ظاهراً از روی مطالب تورات). مؤلف این تقسیم‌بندی را به نابوخودونوسور (بخت‌النصر) و «آسوئر» (Asuēros، یعنی Āhašwērōš بزبان عبری قدیم) نسبت میدهد: نام هردو پادشاه در تورات آمده است و آحاش ورون - «آسوئر» همان خشایارشا (پارسی باستانی) است. ولی ظاهراً مؤلف داستان وی را با آستیاگ (Astiagēs) یکی میداند.

۸۸ - در این داستان نام آسمودی (Asmodaios) که یکی از ارواح خبیثهٔ زرتشتیگری است و همان آئیشمای دیو Aišma (خشم) - روح غضب و نافرمانی و نفاق- می‌باشد ذکر شده است.

۸۹ - ظاهراً منظور مؤلف از آشوری که منفور وی است‌پادشاهی سلوکیه می‌باشد.

۹۰ - زیرا در این داستان اشاراتی‌به «کتاب یونس نبی» که بعقیدهٔ منتقدان‌تورات در پایان قرن چهارم ق.م. میلاد نوشته شده دیده میشود. برروی هم و بلاشك «کتاب توویت» از لحاظ مضمون بکتاب یونس نبی نزدیك است و مانند آن جنبهٔ داستانی دارد و مربوط به نینوا میباشد.

۹۱ - بعد از آنکه بین‌النهرین را تسخیر کردند.

۹۲ - ۹۳ - میهن آژی-دهاك که محتملا بعدها -بعد از دوران پارتها- آنرا بابل شمردند و ظاهراً کلمهٔ باوری Bawri که در خرده اوستا (یشت V، ۳۰-۲۹) دیده شده‌ممکن است شاهد این مدعی باشد.

۹۴ - نام آستیاگ به‌اکدی بصورت «ایشتومگو» ادا میشود. و این شکل نیزمانند Astuagēs یونانی ممکن‌نیست مأخوذ از Azi(š)dahāka باشد و در این‌باره حتی دلاتر هم اشاره کرده است: زیرا Azi(š)dahāka علی‌القاعده‌به‌اکدی بصورت A-si-iš-da-ʾa-a-ka و A-si-da-a-ku ویا چیزی شبیه باینها در میآمده است.

۹۵ - نیبور و.ج. راولینسون و دیگران هاکا Dahāka را برابر با همان دیوکس

Dēiokes هرودوت میدانستند و ج. راولینسون معتقد بود که آستیاک برابر با آژی‌ـداهاک است : G. Rawlinson, The History of Herodotus. 4th ed. London, 1880, صفحهٔ ۳۹۵ ـ حاشیه ۷

۹۶ ـ تـذکر این نکته ضروری است کـه « مارها » (mar-k') ـ منقول در آثار مؤلفان ارمنی همان مادها هستند ونباید‌ـبرغم مشابهت ظاهـری اسامی با«مردان» اشتباه کرد. «مار» (mar) در ارمنی قدیم علی‌القاعده همان ماد mād پارتی است و آنهـم مطابق قاعده با مادای māda قدیم مطابقت دارد. از دیگر سو مـدـآسی med-aci همان اصطـلاح مدوی mēdoi یونانی است که بزبان ارمنی ادا شده است و mēdoi نیز از صورت ادبی madoi به لهجهٔ یونی که معرف همان اصطلاح مادا است مأخوذ می‌باشد. کلمهٔ « میدیانه » روسی از تلفظ متأخر یونانیان که «مدوی» mēdoi را چون میدی میگفتند اخذ شده است.

۹۷ ـ والا می‌بایست چنین فرض کنیم که گاتها در آغاز بخط میخی نوشته شده‌بوده است. ولی اولا مدرکی دربارهٔ اینکه خطمیخی درآن نواحی و بآن زودی رواج داشته‌در دست نیست. و ثانیاً دلیلی برای این فرض کـه اوستا کلاً و یا جزئاً در عهدباستان مجدداً از میخی بخط الفبائی نوشته شده باشد (و حال اینکـه ثابت شده که مجدداً از الفبائی کـه منشأ قدیم آرامی داشته به‌خط مصوتی‌ـ که بعد شرح‌آن خواهد آمدـ تحریر شده بوده) در دست نداریم.

۹۸ ـ ضمناً باید گفت که بعضی از بخشهای این کتاب، مثلا «فروردین یشت» که در ذکرارواح راستان درگذشته است‌محتملا از لحاظ زمان و روح مطلب به‌گاتها نزدیکتر است.

۹۹ ـ پلین در Nat. hist., XXX, 2, 1. اشاره کرده است.

۱۰۰ ـ قبول توجیه مصنوعی ای.هرتل‌ـ که تـاحدی نظر آکادمیسین و.و. استرووه نیز میباشد دشوار است. هرتل‌میگوید که اوستا هخامنشیان را که مخالف زرتشت و تعالیم وی بودند عن قصد بفراموشی سپرده‌است. (به‌مقالهٔ و.و. استرووه تحت‌عنوان «زادگاه‌زرتشتیگری» رجوع شود. ص۲۰) ولی اوستاتنها در مورد شاهان هخامنشی خامـوش نیست بلکه دربارهٔ تمام مطالب و مفاهیمی که اتباع هخامنشیان میبایست از آن اطـلاع میداشتند نیز سکوت اختیار کرده است. مانند: مالیاتها، پول، جاده‌های پستی، سازمان اداری (ساتراپ نشینها و غیره)، اقوام بیگانه و تأسیسات ایشان. هرتسفلد تشبثی کرده است تا همه این‌مطالب را در اوستا کشف کند. رجوع شود به‌فصول ۶، ۱۱، ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۶۳ و غیره‌به:

E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II., Princeton, 1947

ولی کوشش او را نمیتوان باموفقیت‌ترین دانست و محققان‌متفقاً آنرا رد کرده‌اند رجوع‌شود به:

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-Doktor?, London, 1951.

۱۰۱ - ولی ممکن است که باوری Bawri مذکور در افسانهٔ آژی‌ـدهاك‌ـهمان بابل باشد (یشت ۵ـص۲۹ـ۲۸) ولی این شکل متأخر آن است زیرا باحتمال قوی متن یشت مزبور نیز بعدها تهیه شده و تبدیل «ب» به «و»، b>w (Bawri<Babiru?) شاهد این مدعی میباشد.

۱۰۲ - مثلا در قرن پنجم بمردی خوارزمی برمیخوریم که درمصرزندگی میکند. رجوع شود به :

A. H. Sayce and A. E. Cowley, Aramaic Papyri Discovered at Assuan, London, 1906 Pap. B.

و «ای.م. والکوف»: «اسناد آرامی کلنی یهود در الفانتین‌ـقرن پنجم قبل از میلاد. ۱۹۱۵ صفحهٔ ۲۰».

عدهٔ‌ازافراد همهٔ اقوام‌امپراطوری هخامنشی‌ـنخست درزمان کورش، در اواسط قرن ششم قبل از میلاد و سپس بهنگام جنگهای‌یونان و ایران‌ـدرآسیای صغیر ویونان سفر کرده بودند. و اگر اوستا برروی هم‌شرایط‌زندگی عهد هخامنشیان را منعکس مینمود محال بودبا‌ینموضوع در آن اشاره‌ای نشده باشد.

۱۰۳ - بصفحه ۷۲ـ۷۱ متن رجوع شود. محتمل‌ترین تاریخ «فرگرد» اول سال ۱۵۵ـ۱۶۰ ق.م. و بعد از قلع وقمع پادشاهی یونانی و باکتریائی بدست‌میتریدات اول پادشاه پارت میباشد.

۱۰۴ - بهترین توجیه در اینمورد به‌آکادمیسین و.و. استرووه تعلق دارد ولی آن‌هم آنچنانکه باید قانع‌کننده نیست. نظریهٔ آکادمیسین و.و. استرووه («قیام در مرغیان در عهد داریوش اول» . BDI مجلهٔ پیك تاریخ باستان. سال ۱۹۴۹. شمارهٔ ۲ از ص ۲۱ بهبعد) چنین است: الف‌ـویشتاسپا، فرزند آرواتاسپا از خاندان نائوترا، حامی زرتوشترا (هرتل و هرتسفلد که تطبیق مطالب حروف الف و ب و ج منقول در این بخش از ایشان است Nautara را «اصغر» معنی میکنند ولی دیگر ایرانشناسان بااین تعبیر مخالف میباشند) جزویشتاسب پسر آرشام‌ـاز شاخهٔ‌کوچك خاندان هخامنشیان که در عهدکوروش و داریوش اول فرمانفرمای پارت و هیرکانیا بوده وپدر داریوش است‌ـ کس‌دیگری‌نمیتواند باشد. ب‌ـیکی‌از زنان‌خویشاوند او (بروایت زرتشتی‌ـزن او) بنام هوتائوسا Hutausā همان آتوسا دختر کورش است که به تناوب زن کمبوجیه وگئوماتای ماد وداریوش‌بوده است [ضمناً آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا در ص۲۰) تصور میکندکه آتوسا زن ویشتاسب نیز بوده است. ولی احتمال صحت این فرض کم است: سه‌پادشاه آتوسا را زن کردند ـ چون او وارث خاندان سلطنت بود‌ـو ظاهراً رسم هخامنشیان چنین‌بودکه قدرت پادشاه وقتی قانونی میشده‌که زن وارثهٔ خاندان سلطنتی را زن کند. اما ویشتاسپ شاه نبود و هرگز مدعی مقام سلطنت نیز نبود و بنابراین دلیلی نداشت

که با آتوسا ازدواج نماید و گذشته از این شرایط زمانی و مکانی نیز چنین امری را اجازه نمیداد]. ج - دیگر فرمانفرمایانی که - بقول اوستا - با ویشتاسپ رقابت میکـردند، همان فرمانفرمایان عاصی و قیام کنندگان دوران آشفتهٔ پس از مرگ کورش تا جلوس داریوش اول بودند. د-زرتوشترا در دربار ساتراپ و یشتاسپ در پارت‌هیرکانیه‌فعالیت‌میکرد. هـ- قیام‌عمومی مرغیانا تحت رهبری فرادا در ۵۲۲ ق.م. که توسط لشکریان داریوش اول خاموش شد یك قیام زرتشتی بود. ممکن است که این نهضت باعملیات ویشتاسپ بستگی داشته و بدین سبب وی را برای جلوس برتخت هخامنشیان پارس لایق ندانستند و بـالنتیجه پسر او داریوش پادشاه شد. و- این خود باعث شد که دراوستا نام داریوش عن‌قصدفراموش شده است. بخشی از این‌استدلال مفروضات صرف است. اما دربارهٔ بخش دیگر مراتب زیر را میتوان اظهار داشت: شجرة‌النسب و خاندان ویشتاسپای اوستائی را نیاك میدانیم. ولی اصل و نسب ویشتاسپ پدر داریـوش نیز برما معلوم است. اگر در مورد پادشاهان قبول کنیم، که بسببی نام شاهی ایشان که همه از آن مطلع بودند وارد اوستانشده‌بلکه نام شخصی ایشان که در زندگی‌خصوصی بدان خوانده‌میشدند آمده است (گرچه این موضوع هم که نخستین پادشاهان هخامنشی نامی جز نام‌شاهی- یعنی نام شخصی-نیز داشته‌اند ثابت نشده است) ولی در مورد دیگر خویشاوندان ویشتاسپ و مخالفان وی استتار نام ایشان بوسیلهٔ ذکر کنیه غیرقابل توجیه است. دیگـر اینکه نام هوتئوسا گمان نمیرود بیونانی باکلمهٔ «آتوسا» ادا شود-زیرا که هو Hu -ی ایرانی هرگز بوسیلهٔ آ -a-ی یـونانی ادا نمیشود . آکادمیسین و.و. استرووه (همـانجا در ص۲۱) بمتـابعت از هرتسفلد (ص ۱، E. Herzfeld, Zoroaster and His World, I) بدتاریخ آغازفعالیت‌زرتشترا که البیرونی آورده یعنی ۲۵۸ سال قبل از مبدأ تاریخ سلوکی یا ۵۷۰ قبل از میلاد اشاره کرده استناد میکند. بعقیدهٔ آکادمیسین و.و. استرووه تاریخ‌مزبوربمنابع رومیة‌الصغری مبتنی می‌باشد کـه ماخذ آن منابع نیز روایـات ساسانی بـوده است و میرساندکه ویشتاسپـای اوستا همان ویشتاسپ پدر داریوش است (ضمناً باید تذکر دهیم که توسل بروایـات رومیةالصغری-گمان میرود بیجا باشد زیرا همان تاریخ در بوندهشن ساسانی کـه بدست است ذکرشده است. رجوع شود به ص ۱۵۸ A. V. W. Jackson, Zoroaster, New York 1926

ولی در سال ۵۷۰ ق.م. امپراطوری پارس هنوز وجودنداشت و بدین سبب ویشتاسپاپدرداریوش نمیتوانست ساتراپ‌پارت بوده و از خود درباری داشته باشد و زرتشت درآن دربارفعالیت کند. در سال ۵۶۰ ق.م. نیز این شرایط موجود نبود (طبق روایات زراتوشترا ده سال بعد از آغاز فعالیت‌تبلیغاتی خویش به‌تبلیغ ویشتاسپ‌پرداخت). بمراتب فوق این‌را هم‌باید افزود که روایات تاریخی دست‌بدست‌گشته است و از دست کسانی که در نقل وقایع تـاریخ بیغرض نبوده‌اند نیز گذشته است و پس از آن در قرن یـازدهم میلادی بدست البیرونـی رسیده است. و استناد و واتکاء بروایت مزبور در مقابل روایات نـویسندگان قـرنهای چهارم و سوم ق.م. امـریست خطرناك. آکادمیسین و.و. استرووه (همانجا درص ۱۷) باین نکته‌توجه کرده است که‌درفرگرد

اول ویدودات فقط از دو کشور چون «معتقدان به‌آرت» نام برده شده است. («آرت» طبق تعالیم زرتشتیگری «عدل مذهبی» است) یکی مرغیانا (ماری کنونی) و دیگر چاخرا (بخشی از ماد؟). و.و. استرووه چنین نتیجه‌میگیرد که‌مرغیانا نخست پیش از دیگرنواحی‌زرتشتیگری را پذیرفت وخصوصیات چاخرا بعدها توسط محرر «غربی» وارد آن کتاب گشته است. درمقابل این گفته میتوان چنین استدلال کرد که اگر در فرگرد اول ویدودات محرر «غربی» دستی برده بود حتماً نام ماد و پارس را وارد فهرست میکرد زیرا که فقدان این نام بچشم میخورد. پیدایش روایات اوستا در مرغیانا یانواحی‌مجاور آن‌دور از احتمال نمیباشد. ولی گمان‌میکنیم که وجود صفت «معتقدان بـه‌ارت» در یکی از منابع نسبتاً متأخر برای قبول چنین استنتاجی کافی نیست. اگر استدلال آکادمیسین و.و. استرووه درست باشد پس باید شامل چاخرا یعنی‌ماد شرقی (محتملا) نیز بگردد [هرتسفلد (تألیف سابق‌الذکر ص۲۶۵) کلمهٔ چاخرا را اصل اصطلاح «کوههای زاگروس» میداند ولی این نظر از لحاظ زبان‌شناسی قابل دفاع نمیباشد] سرانجام اینرا هم بگوئیم که اوضاع و احوال زندگی ویشتاسپ‌حامی زراتوشترا ـ آنچنانکه در روایات زرتشتی آمده ـ بهیچوجه مشابهتی بازندگی ویشتاسپا پدر داریوش ندارد (به مطالب کتاب: A. V. W. Jackson رجوع‌شود.) حتی حارس‌می‌تیلی درقرن چهارم قبل از میلاد میان «هیستاسپا پادشاه‌ماد و سرزمین سفلی» و هیستاسپا پدر داریوش تفاوت قائل‌بوده. این که نام ویشتاسپ ندرتاًدیده میشود نیز چندان دقیق نیست (برروی هم این دلیل فقط برای اثبات اینکه ویشتاسپ حامی زراتوشترا، ممکن نبود پس از ویشتاسپای پدر داریوش زندگی کرده باشد ـ ممکن بود واجد اهمیتی باشد: ولی چون قبلا میزیسته است ممکن است دومی رابافتخار او ویشتاسپا نامیده باشند) متأسفانه نیمی از اسامی پارسی زمان هخامنشیان که بما معلومند همان نامهای اعضای آن خاندان میباشند. ولی در خاندان مزبور این نام تاحدی رواج داشته است و بعدها در میان زرتشتیان نسبتاً متداول شده. دربارهٔ این مسائل نیز به ص ۳۴۶ متن رجوع شود.

۱۰۵ - در مورد قوانین مقدس یهود نیز چنین پیش‌آمدی کرد. کتابهائی که بعدها جزو تورات شدند در ادوار مختلف از قرن سیزدهم تاقرن سوم قبل از میلاد نوشته شده بودند یعنی بیشتر آنها قبل از اینکه دین یهود در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد مدون گرددتألیف شده بودند. و قوانین تورات نتیجهٔ انتخابی است که حین تألیف آن بعمل آمد و آنچه را از ادبیات قدیم‌فلسطین برای کتاب «مقدس» دین و شرایع جدید مناسب‌بوده و ممکن بودبه‌نامهای افسانه‌ای «قانون آموزان» مشهوری که سنت و روایات بمقام قدسشان رسانده بودند ـ مربوط گردد ـ گرد آوردند.

۱۰۶ - کتب زرتشتی متأخر (دوران ساسانی و بعد از آن) نیز از لحاظ تاریخ

زرتشتیگری حایز اهمیت است. مثال «بوندهشن» و «دینکرت» و «منوک‌فرت» و غیره که بزبان پارسی میانه نوشته شده‌اند.

۱۰۷ - زبان اوستا مربوط بزبانهای باستانی ایرانی میگردد. ویژگیهای زبانهای ایرانی میانه جسته و گریخته در کتیبه‌های متأخر هخامنشی نیز دیده میشود (قرن چهارم قبل از میلاد). زبان پارتی که از یک‌قرن قبل از میلاد ببعد آثاری از آن بدست آمده و بزبان مادی بسیار نزدیک است-جزو زبانهای ایرانی متوسط شمرده میشود.

۱۰۸ - و.ب. هنینگ که در عهد معاصر ما یکی از بهترین آشنایان بزبانهای باستانی و میانه ایرانی است-در طی رسالهٔ کوچکی که در اثبات غیرمنطقی بودن نظریهٔ هرتسفلد و نوبرگ-در منشأ زرتشتیگری-نوشته خاطر نشان میسازد که زبان گاتاها حد فاصلی است میان زبانهای «غربی ایران» و زبانهای «شرقی ایران» و حدس میزند که اوستا درقلمرو دولت باستانی خوارزم که پیش از هخامنشیان وجود داشته است-در دره‌های تجن یا مرورود-بوجود آمده. وی برابطهٔ نزدیک زبان متأخر خوارزمی و زبان اوستا نیز اشاره میکند. رجوع‌شود به
W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-Doktor, London, 1951
از صفحهٔ ۴۳ ببعد.

۱۰۹ - ترجمه‌های اوستا که بیشتر در دسترس است عبارتند از:

J. Darmesteter (VV. I-II), L. H. Mills (V. III). The Zend-Avesta. Oxford, 1895, 1883, 1887. (the Sacred Books of the East, ed. by F. Max Müller, V, IV2, XXIII, XXXI); F. Wolff, Avesta, Die heiligen Schriften der Parsen, Ubersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischem Wörterbuch. Strasburg, 1910; Chr. Bartholomae. Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1910;

ا.ا. برتلس هم قطعاتی از اوستا را در مجلهٔ «واستوک» (شرق) - [IV pgr ۱۹۲۴ صفحهٔ ۵ ببعد] ترجمه کرده است.

۱۱۰ - صحبت بر سر اصطلاحات است. شکی نیست که گاتاها مربوط به عصر آهن است.

۱۱۱ - این در نوشته‌های مؤلفان یونانی از قبیل کسانف و یودوکس کنیدی و ارسطو و هرمودور و هرمیپ و غیره (از قرن پنجم تا سوم قبل از میلاد) که در آثار متأخرتر منقول است برمیآید و مشهود است. نویسندگان مزبور فعالیت زرتشت را مربوط بهشش هزار سال قبل از زمان خویش میدانستند (اما راجع باینکه این رقم را چرا برگزیده‌اند؟ بهرسالهٔ آکادمیسین و.و. استرووه تحت عنوان «زادگاه زرتشتیگری» رجوع شود. ص ۱۳). گرچه این

رقم آشکارا ساختگی است و چنانکه بنونیست میگوید :
(E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts. Paris, 1929)
مأخذ آن روایات اصیل زرتشتی نمی‌باشد ـ معهذا نشان‌میدهد که‌در زمان‌هخامنشیان زراتوشترا را شخصی باستانی میدانستند.

۱۱۲ - این نکته جالب است، محررانی که کتیبهٔ « ضددیوان » خشایارشا را (قرن پنجم قبل از میلاد) به‌زبانهای ردیف «دوم» و «سوم» یعنی عیلامی و بابلی ترجمه کردند ـ با اینکه کلمهٔ «ارت» arta در کتیبهٔ مزبور وجود دارد برای ترجمهٔ آن کلمهٔ مناسبی نیافتند و فقط بنوشتن آن بهمان صورت اصلی اکتفا کردند.

۱۱۳ - برای آشنائی با مطالب مربوط بـاینموضوع رجوع شود به تألیف مـذکور A. V. W. Jackson . زادگاه زراتوشترا در خرده اوستـا اریـان وئیجو ذکر شده است (نقطه‌ایست نیمه‌افسانه‌ای که مکانش دقیقاً معلوم نیست) که آنسوی‌شط‌بزرگ دائیابررود دارج قرار دارد. آخرین تألیفی که اینموضوع در آن طرح شده‌ـولی سخت بجانبداری آمیخته‌است کتاب هرتسفلد می‌باشد. (E. Herzfeld, Zoroaster and His World, I-II)
وی در این تألیف بانتقادی که درکتاب نوبرگ از نظر وی شده مفصلا جواب میگوید
(H. Nyberg, Die Religionen des Alten Iran, Leipzig, 1939)
کتاب هرتسفلد حاوی مطالب ارزندهٔ بسیار درمسائل جزئی‌است. ـ ولی مطالب مزبور تابع نظر قبلی وی دربارهٔ رابطهٔ زراتوشترا با داریوش اول می‌باشد. باستنتاجهای فقه‌اللغوی مؤلف غالبا نمیتوان وثوق داشت. رجوع شود به‌تألیف مذکور هنینگ W. B. Henning .

۱۱۴ - نظری رواج دارد که ای. هرتل نیز سخت از آن طرفـداری میکند مبنی براینکه « مغان » نخست نام کاهنان یك کـیش « غیر آریائی » بوده که با زرتشتیگری دشمنی میورزیدند ولی بعدها نام زرتشت و تعالیم او را (بصورت تحریف‌شده) «غصب کردند». بعقیدهٔ هرتل در نتیجهٔ تلفیق زرتشتیگری «خالص» و «آریایی» با «مذهب مغان» ـ دین‌زرتشتی‌رسمی زمان ساسانیان در ایران بوجود آمد. این فرضیه فاقد اساس واقعی است. تنها ذرهٔ‌حقیقتی که در آن وجود دارد این است که کیش ایران زمان‌ساسانیان (زرتشتیگری) همان دین مغان زمان هخامنشیان نمیباشد. در این باره به‌صفحهٔ ٤٦٣ متن این کتاب نیز رجوع کنید.

۱۱۵ - این کشورها عبارتند از: آریانم‌ـوئجا (در مکان آن اختلاف است)، هاواـ سوغدا (سغدیانا، درهٔ زرافشان و کشکه دریا در ازبکستان و تاجیکستان)، مورو (مرغیانا، واحه مـارا‌ـی‌کنونی در تـرکمنستان)، بخدش (باکتریا، تاجیکستان جنوبی و افغانستان شمالی)، نسایا (میان مورو و بخدش؟) هرویو («آرەیاه یا هاریوا، هریوا، ناحیهٔ‌کنونی هرات در افغانستان). وایکرتا، اوْروا (در مکان آن اختلاف است)، و(ه)رکانـا (هیرکانیا، ناحیهٔ

استراباد- کراسنوودسک کنونی)، هاراخواتی (آراخوسیا، افغانستان مرکزی)، هئتومنت (درهٔ رود هیلمند در افغانستان)، رغا (نزدیک طهران کنونی-در مشرق ماد)، چهرا، ورنا (در مکان آن اختلاف است)، هپت‌هندو (پنجاب درپاکستان کنونی) و رنگها (در مکان آن اختلاف است).

۱۱۶ - بااینکه اصطلاح «باکتریا» دراوستا وجود ندارد (نه‌تنها دربخشهای موجود اوستا این اصطلاح دیده نمیشود بلکه محتملا در قسمتهائی که مفقود شده و بدست ما نرسیده است هم تا حدی که تنظیم کنندهٔ «فرگرد» اول ویدودات از آن بخشها اطلاع داشته - وجود نداشته است-والا وی از نام واقعی اوستائی آن ناحیه مطلع میبود.) این نظر که زرتوشترا با باکتریا مربوط بوده مربوط بروایات قدیم است. حتی کتسیاس هم زرتشت (یا اکسیارت) را شاه باکتریا و معاصر ملکهٔ باستانی آشور سمیرامید میداند و حال آنکه اکثر مؤلفان عهد عتیق زرتشت را مغ میخوانند و مادی و یا «پارسی و مادی» میدانند و حتی ندرتاً پارسیش میشمارند. چنانکه پیش گفتیم خارس میتلینی نویسندهٔ پایان قرن چهارم قبل از میلاد و ناقل روایت داستان ویشتاسپا و برادر وی زریادر (زریور)- که درشاهنامهٔ فردوسی نیز محفوظ است و تنظیم کنندگان اوستا نیز ظاهراً از آن مطلع بوده‌اند- ویشتاسپ (Histaspēs) را پادشاه «ماد و کشور پائین» میخواند. این ویشتاسپ محتملا همان ویشتاسپای اوستاست که گویا تبلیغات زرتشت در عهد او صورت گرفته بوده است. نخستین کسی که این دو ویشتاسپ را یکی دانست، آمین مارسلین بود - در قرن چهارم میلادی.

۱۱۷ - اسپ aspa بمعنی «اسب» است. دربارهٔ معنی ارت و فرن و خشاثر arta، farna، xšaθra بص ۴۵۹ اصل و بعد از آن رجوع شود.

۱۱۸ - مثلا ترجمهٔ متن اورارتوئی راکه توسط ن. یا. مار صورت گرفته (ن. یا. مار و ای. آ. اوربلی-هیئت اغزامی باستان‌شناسی در سال ۱۹۱۶ م. بدوان پطروگراد، سال ۱۹۲۲، ص ۴۸-۴۷) با ترجمه جدید همان متن که بااستفاده از اسلوب تلفیقی توسط گ.آ. ملیکی شویلی بعمل آمده مقایسه کنید: کتیبه‌های میخی اورارتوئی. مجلهٔ «پیک تاریخ‌باستان» BDI، سال ۱۹۵۳-شمارهٔ ٤. ص ۱۹۱.

۱۱۹ - نمونه‌ای از تغییر معنی اصطلاحات جغرافیائی ونژادی و قبیله‌ای که براثر مرور دهور صورت میگیرد - همانا تاریخ طرز استفاده و تعبیر اصطلاحات عهد عتیق است در نوشته های مسیحی هزارهٔ اول قبل ازمیلاد . درهزارهٔ اول - از روی منابع ویژهٔ چندی مانند حکایات حماسی وکتیبه‌های پادشان وغیره - از اصطلاحات جغرافیائی هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد اطلاع داشتند وپرده‌ای از بقایای عهودگذشته بروی این اصطلاحات کشیده شده بود و جلال خاصی بدان میبخشد . لغات متون مزبور در هزارهٔ اول قبل از میلاد بمنزلهٔ سبک وانشاء عالی شمرده میشد . نوعی از این متون عالی درهزارهٔ اول قبل‌از میلاد نیز کماکان جنبهٔ «عملی» خویش را نیزحفظ کرد واین‌همان یادداشتهای غیب‌گویان بود . کاهنان غیب‌گو عادةپدیده‌های

طبیعی و یا آنچه را ازامعاء و احشاء حیوانات قربانی درك میکردند و نشانهٔ وقایعی می پنداشتند یادداشت وضبطمیکردند . یادداشتهای بسیاری‌ازقبیل‌آنچه ذیلا ذکرمیشود محفوظ مانده‌است : « اگر امعاء و احشاء را کاملاکیسهٔ صفرا فراگرفته ـ این علامت سارگون است که طبق این علامت به عیلام عزیمت کرده و عیلامیان را مطیع ساخته ومحاصره کرده وراه دریافت خواربار و آذوقه را بروی ایشان بسته است » (سخن از سارگون عهد عتیق پادشاه اکد است که در حدود سال ۲۳۰۰ قبل ازمیلاد میزیسته . این نمونه از منبع زیر مأخوذ است :

B. Meissner, Die babylonisch - assirische Literatur, Potsdam, 1928 . ص ٦٤

دراینگونه یادداشتها نام‌تمام کشورها وقبایلی که شاهان‌شومر و اکد درپایان هزارهٔ سوم قبل میلاد با آنهاتماس داشته‌اند وازآنجمله کوتیان ـ آمده‌است . ازمکاتبات‌مفصل شاهان‌آشور چنین برمیآید که درهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد این یادداشتها را بادقت وجد تمام مطالعه میکردند. شاهان پیش‌ازهراقدام مهمی ـ ازروی امعاء واحشاء حیواناتی که قربانی‌میکردند تفأل‌مینمودند و نتیجه را با یادداشتهای عهد عتیق مقایسه میکردند تا معنی « تفأل » را دریابند . ولی‌برای نیل‌باین مقصود لازم بود اسامی جغرافیائی متون قدیمی را با نامهای عصرخویش مطابق‌سازند : فی‌المثل درمتون قدیمی اسامی اورارتو و ماد و کیمریان و اسکیتها و دیگر دولتها و قبایلی که درهزارهٔ اول میزیستند وجود نداشت . وتفألی که بعقیدهٔ غیب‌گویان عهد عتیق‌برای کشور سوبارتو خطرناك بود ـ غیب‌گویان جدیدآن‌رابرای‌آشور تهدید آمیز میشمردند . و برعکس پیش‌گوئی راکه برحسب یادداشتهای عتیق علیه‌کوتیان بود ـ به دشمنان آشور ازسمت شمال یامشرق (زیراکوتیان عهد عتیق درشمال‌شرقی‌دورود ـ بین‌النهرین ـ میزیستند مربوط‌میساختند و پیش‌گوئی مربوط به قبیلهٔ « اوممان ـ ماندا » را میتوانستند به قبایل کیمری و یا مادیها مربوط بدانند . بدین طریق یك سلسله اصطلاحات جغرافیائی قراردادی و شرطی ـ بموازات اسامی واقعی کشورها وقبایل ـ پدیدآمد که تا اندازه‌ای با اسامی شبه عتیق که درقرن هیجدهم دراروپا متداول شده بود (گل بجای فرانسه و سارماتیا بجای لهستان وغیره) ویا اسامی شبه توراتی که یهودیان درقرون‌وسطی بکارمیبردند (اشکناز یعنی‌اسکیتها بجای‌آلمان وسفارادیعنی لیدی بجای اسپانیا و غیره) مشابهت داشت . اینگونه نامها تقریباً مرتباً درنوشته‌های سلطنتی بابل بکار میرفته است و درقرنهای هفتم وششم قبل ازمیلاد درنوشته های مزبورکلمات مهجوردر زبان وکتاب و (برروی‌هم) فرهنگ متداول ورایج بود . ولی درآشور نیز غالباً این‌اصطلاحات در منشآت عالی بکار میرفت . چون درآینده نیز مراجعه باین اصطلاحات‌مورد نیاز خواهدبود جدولی ازاین‌لغات جغرافیائی قراردادی را با معنی قدیم و متأخرآنها ترتیب داده نقل‌میکنیم.

اسم	معنی قدیم (سه هزار سال قبل از میلاد)	معنی متأخر (هزار سال قبل از میلاد)
شومر .	اقصی جنوب دورود (بین‌النهرین)	اقصی جنوب دورود (بین‌النهرین)
اکد .	بخش شمالی دورود جنوبی	بابل و ندرة آسور
عیلام	ناحیهٔ رودهای کرخه و کارون	ناحیهٔ رودهای کرخه و کارون
آنشان (آنزان ، بعیلامی «آنچان»)	بخشی از عیلام	پارس (؟) وشاید بخشی هم از عیلام
سوبارتو	بخش علیای بین‌النهرین و فلات ارمنستان	آشور
کوتیوم (کوتیوم) کوتیان	قبیله یا دسته‌ای از قبایل در آذربایجان کنونی ایران	اورارتو ، ماننا (در متون آشوری) ماده شاید پارس (در متون بابلی)
اومان ـ ماندا	قبیله‌ای شمالی	کیمریان، اسکیتها، مادها، سوریه . نام دیگر سوریه «حاطی» است که بمعنی آسیای صغیر شرقی نیز میباشد
ماکان	ناحیه‌ای درآنسوی دریا ـ ازطریق خلیج‌فارس بآنجا میرفتند	مصر
ملوخا	بشرح بالا	حبشه ـ اتیوپی

۱۲۰ - زبان آلبانیان - باحتمال‌قوی وقریب به یقین - زبانی قفقازی ازگروه شمال شرقی و نزدیك بزبانهای اقوام داغستان بود . شاید زبان اودینیان باقیماندهٔ آن باشد .

۱۲۱ - چنانکه پروفسور شیرعلی‌اف بچنین‌کاری دست زده وبه‌تألیف ای. ک. علیوف استنادکرده است . ویسباخ (F. H. Weissbach, Die Achämenideninschriften Zweiter Art, Leipzig, 1890 و رست وهمل زبان عیلامی را بطورکلی (صفحهٔ ۱۱ « فنلاندی و تاتاری » نامیده‌اند . هنریخ وینکلر و بورك و هیوزینگ و بسیاری دیگر محققان جویای رابطه‌ای میان زبان عیلامی و السنهٔ قفقازی و تاحدی دراویدی بوده‌اند . بیشتر محتمل است که عیلامی با دراویدی خویشی داشته باشد .

۱۲۲ - مشابهت زبان عیلامی با السنهٔ ترك و مغول ازلحاظ تیپولوژی (یانوع‌شناسی) است . فی‌المثل در هر دو زبان جمع با پسوند مستقلی بیان میشود . مشابهت اساسی زبانهای مزبور درهمین است و بس . ولی در زبان عیلامی پسوند جمع «پ» است و در زبان آذربایجانی (مقصود ترکی‌آذری است - مترجم) « لر » والخ . بعضی لغات متشابه نیز در زبانهای عیلامی وترکی‌یافت میشود همچنانکه با هرزبان دیگری نیز میتوان چنین مشابهتهائی یافت ولی ثابت نشده است که این مشابهتها تابع قاعده‌ای میباشند (و در موضوع قرابت دو زبان این مهم‌است، وجود قاعده وترتیب حتی دراختلافات ! - مترجم)

۱۲۳ - J. Oppert, Le peuple et la langue des médes, Paris, 1879.

۱۲۴ - A. Delattre. Le peuple et l'empire des médes jusqu'à la fin du règne de Cyaxare. Mémoires couronnés et Mémoires des savants étrangers publiés par l'académie Royale des Sciences, des Lettres et des Beaux-Arts de Belgique, XLV, Bruxelles, 1883. ص ۲۸ .

۱۲۵ - F.H. Weissbach, Die Achämenideninschriften, Zweiter Art... از ص ۱۲ ببعد

۱۲۶ - ولی قیاس این اصطلاح با کلمهٔ ما - دا - ی شومری که بمعنی « کشور » است (و اپرت چنین‌کرده) درست نیست : اولا زبان شومری خویشئی با عیلامی ندارد واگر هم داشته باشد قرابتی دور است و ثانیاً کلمه ما - دا ma - da - ی شومری از مـاتو (م) mâtu(m) اکدی(سامی) ماخوذاست . ضمناً این‌راهم بگوئیم که فقدان اشتقاق وماخذدراسامی قبایل ونژادها پدیده‌ایست رایج .

۱۲۷ - ن . یا . مار . تشخیص زبان دوم کتیبه های میخی هخامنشی طبق اصول زبان شناسی یافثی 3BO ، ۱۹۱۳ ، XXII ، از صفحه ۳۱ ببعد (تألیفات برگزیده ، I ،

از صفحه ۵۰ ببعد و بویژه صفحه ۵۷ ببعد) - ن . یا مار . تحول جدید در تئوری یافثی .
تالیفات برگزیده - I ، ص ۳۴۳ .

۱۲۸ - « زبانهای ایرانی » نامی است که برای شاخه‌ای ازالسنهٔ هند و اروپائی - که شامل زبانهای آستی (آسی) و افغانی وفارسی وتاجیکی وکردی و تاتی وطالشی وغیره و (از زبانهای باستانی) اوستائی و سغدی و خوارزمی و اسکیتی و بسیاری دیگر - میگردد - رایج و متداول شده است . این اصطلاح با اینکه بسیار نامناسب است اکنون نمیتوان بجای آن کلمهٔ دیگری گذاشت : بکار بستن صفت « ایرانی » ممکن است چنین تعبیر شود که صحبت بر سرزبان دولت وکشور ایران یعنی پارسی است . چنانکه برهمه معلوم است و بعدها هم مشروحا سخن خواهیم گفت .... اصطلاح « ایران » بصورت باستانیش یعنی «آریانا» در آغاز شامل فارس نبوده است : به Strabo استرابو XV ، ۲ ، ۱۰۲ و ۸ رجوع شود .

۱۲۹ - Herodote, I, 110 - Strabo, XI, 14, 8.

۱۳۰ - Strabo, X, 2, 8, 14.

۱۳۱ - باید تذکر دهیم که گذشته از ویژگیهای صوتی (فونتیک) که دربالا برای زبان ایرانی مادی نقل شد ظاهراً زبان مزبور ویژگیهای دیگری نیز داشته است وازآنجمله واجد خصوصیات صوتی بوده است که در دیگر زبانهای ایرانی نظیر نداشته است و بدین سبب محتملا مربوط به رگهٔ زرین (یا «سوبسترات») «کاسپی» بوده است . منظورما دراینجا تبدیل « ب » اول به «م» (b > m) است که در منقولات یونانی (پارسی « باگابوخشا » و یونانی «مگابوزدوس» (پارسی Bagabuxša و یونانی Megabuzdos) و همچنین بابلی (پارسی باگابوخشا Bagabwxša ، اکدی ماگابودیشو Magabudišu بهیستون سطر۱۱۱) دیده‌شده. مثل اخیر حایز اهمیت خاصی‌است زیراکه بروایت بابلی‌کتیبهٔ مزبور مرتباً نامهـای پارسی را به تلفظ مادی نقل میکنند . مثلا بارزی یا Barzija بجای ب (ا) ردیا - ی B(A)rdiya پارسی و ارتامارزی Artamarzî بجای آرتاواردی یا - ی پارسی Artavardiya والخ .

۱۳۲ - مثلا ب . و . میللر از « گروه شمال غربی زبانهای ایرانی درمقابل گروه جنوب غربی - که پارسی جدید و تاجیکی جزو آنند » - سخن میگوید (ب . و . میللر و زبان طالشی مسکو ، ۱۹۵۳ ، ص ۲۲۷) .

۱۳۳ - و . ای . آبایف . زبان وفرهنگ عامهٔ (فولکلور) آستی (آسی) M.d..I سال ۱۹۴۹ ص ۱۴۲ . شکی که و . ای . آبایف در مورد نفوذ لغات مادی در زبان پارسی باستانی ابراز میدارد بنظر بیجا میرسد . مؤلف مزبور خود معتقد است که زبان پارسی جدید تنها نتیجهٔ تکامل زبان پارسی باستانی نبوده بلکه برپایهٔ زبانهای قبیله‌ای‌گوناگون پدیدآمده است و این خود مستلزم آن است که وجود لغات مادی را در زبان پارسی و پارسی باستانی قبول کنیم و درفحص آن بکوشیم .

۱۳۴ - رجوع شود به A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du Vieux-perse, Paris, 1931, ص ۱٤-٦
P. Iedesco, Diaktologie der westiranischen Turfantexte. Mo. XV, 1921، از صفحه ۱۸٤ ببعد ،
E. Herzfeld, Medisch und Partisch, Ami, VII, 1934.
R. Kent, Old Persian Grammar, Text Lexicon, New Haven, 1950, صفحه ۸ (§ § 7-11).

۱۳۵ - تألیف مذکور ، § § 9 ، III ، و ۸۷ .R. Kent

۱۳٦ - روایت عیلامی (وغیر. Dar. NR; 17; Beh II, 96 شکل پارسوما، پارسوماش Parsuma, Parsumaš را محفوظ داشته است (« م » m عیلامی را « و » V ادا میکند) . در زبان عیلامی θ عادتاً مانند ت T ادا میگردد . اینکه گاهی θ چون S اداشده ممکن است مربوط به اشکال مادی باشد .

۱۳۷ - در زبان آشوری صدای «و» [V] وجود نداشت . توجیه مأخذ پارسوآ-ی Parsua آشوری از پارشوا Parçva - ی هند و اروپائی (که پارسپا - ی مادی Parspa و پارسا - ی Parsa پارسای باستانی با صفت آن پآرسا Parsa ازآنجا مشتق است) توجیهی که به هرتسفلد تعلق دارد از لحاظ تاریخ وقایع درست درنمیآید . تبدیل « ش و » çv به « س پ » çv > sp بایستی مدتها قبل ازقرن نهم تا هفتم پیش از میلاد - که این اصطلاح ازآن زمان بمارسیده - صورت گرفته باشد . حتی رستهم [ص ۷۵ (۱۷۷) . MVAG, 1897,6] موضوع رابطهٔ اصطلاحات پرتو Parθava و پارسوآ Parsua را خاطرنشان ساخته‌بود ، ولی وی اعتقاد نادرستی داشت که ساکنان پارسوآ پارتها بوده‌اند - اشتباه وی ناشی ازآنجا بود که از علت واقعی ارتباط این اصطلاحها اطلاعی نداشت .

۱۳۸ - پارسوه Parçu-h بمعنی «دنده» وپارشواه Parçvá-h «پهلو» درهندی باستانی ؛ پارسو Parəsu بمعنی « دنده » و پرسو Pərəsu بمعنی « پهلو » در اوستائی ؛ فرس fors بمعنی « طرف » ، « کنار » در زبان آستی (آسی) . رجوع شود به :
A. Walde, Vergleischendes Wörterbuch der idg. Sprachen, herausg. v. J. Pokorny, II. Berlin - Leipzig, 1926, - ص ٤٤ (N. e. Perk.)

۱۳۹ - ما در اینجا بمسائل کلی تاریخ نگاری شرق باستانی وتاریخ ایرانشناسی و مطالعهٔ کیش زرتشتی کاری نداریم .

۱۴۰ - رجوع‌شودبه کتاب - F. Spiegel, Erânische Altertumskunde, I-II. Leipzig, 1871, 1873

۱۴۱- F. Lenormant, Lettres assyriologiques sur l'histoire et

les antiquités de l'Asie antérieure, t. I, Paris, 1871, Première léttre: Sur la monarchie des Mèdes.

۱۴۲ - G. Rawlinson, 1/ The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, London, 1862-1867; 2/ The History of Herodotus, London, 1880, 4-th. ed (مقالات ج. وك. راولینسون).

J. Oppert, Le peuple et la langue des Mèdes ... Paris, 1879.

A. Delattre, Le peuple et l'empire des Mèdes... Bruxelles, 1883.

J. v. Prášek, Medien und das Haus des Kyaxares, Berlin, 1890.

P. Rost, Das sogenannte Mederreich und das Emporkommen der Perser (Unterzuchungen zur altorientalischen Geschichte), MVAG, 1897, 2 - صفحات ۲۷۲ وبعدازآن

۱۴۳- H. Winckler, 1/ Altorientalische Forschungen. Folge I-III. Leipzig, 1893 و بعد (چند مقاله) 2/ Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig, 1889. 3/ Geschichte Babyloniens und Assyriens, Leipzig, 1892.

ملاحظات و نظرهای جالب و بسیار درست وینکلر با مطالب عجیب و غریب از نوع «بابل همه‌گیر» و استنتاجات عجولانه توأم است.

۱۴۴ - ازآنجمله است تألیفات ف. یوستی:

F. Justi, Geschichte des alten Persiens (Onckens allgemeine Geschichte in Einzeldarstellungen), Berlin, 1879.

Th. Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte, Leipzig, 1887.

بتألیف تاریخی ف. یوستی نیز رجوع شود:

Grundriss der iranischen Philologie, II, Strassburg, 1896 - 1904- صفحه ۳۹۵ وبعداز آن.

۱۴۵ - از لحاظ علمی مهمترین آنها عبارتند از:

G. Maspero, Histoire ancienne des peuples d'orient classique [tom III], Les Empires, Paris 1908.

E. Meyer, Geschichte des Altertums (بارها تجدید چاپ شد)

۱۴۶ - دراینمورد تألیفات زیر مهمتراست:

Streck, ZA, XV.

برای دورهٔ بعد :

J. Marquart, 1/ Untersuchungen zur Geschichte von Eran, 1-2, Göttingen, 1896-1905. 2/ Erānšahr nach der Georgraphie des Moses Xorenac' I. Abh. der Ges. der Wiss. zur Göttingen, Ph-h Kl., N. F., 3, 1899-1901, Berlin, 1901; J. Markwart, Wehrot und Arang, Leiden, 1938 (پس از مرگ وی تحت نظر «شدر» چاپ شد).

۱۴۷- J. Marquart, Die Assyriaka der Ktesias, Philologus, Zeisschrift für das classische Alterthum, Göttingen, 1893 ازصفحهٔ ۵۰۳ ببعد.

۱۴۸ - J. v. Prášek, Hekataios als Herodots Quelle zur Geschichte Vorderasiens, «Klio», IV, 1904, صفحه ۱۹۳ و بعد

۱۴۰- F. Jacoby, Über die Entwicklung der griechischen Historiographie, «Klio», IX, 1909, صفحه ۸۰ ببعد
Pauly - Wissowa, Suppl., s. v. Herodotos و دیگران

۱۵۰ - به تألیف پراشك رجوع شود « موضوع پیدایش پادشاهی ماد را پرده‌ای که دربرابر وسایل موجود ماغیرقابل نفوذاست پوشیده داشته است - زیرا که هیچ اطلاع‌مستقیمی درآن باره بدست ما نرسیده است »
(J. v. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906 صفحه ۱۰۳)

۱۵۱ - نخستین بار فورر در این طریق توفیق حاصل کرده به تفسیری که در سال ۱۹۲۱ به چاپ جدید فهرست آشوری ایالات وپادشاهی ها نوشته است رجوع شود :
E. Forrer, Die Provinzein teilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921, AVIU No. 71
به‌نظر او توجه نشده است . رجوع شود به : حاشیه ۳۹ صفحه ۲۳۵ .

۱۵۲ - مثلا در تألیف وینکلر - آستیاگ مادی نبوده بلکه اسکیت است .
(H. Winckler, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Leipzig, 1889, صفحه ۱۲٤)
لاسندسبرگر و باوئر در سال ۱۹۲۶ معنی اصطلاح « اوممان - ماندا » را معلوم ساختند
(Za, M. F, III - صفحه ۱ وبعدازآن)

۱۵۳ - دربارهٔ مجموعهٔ مدارك موجودرجوع‌شود به : Assurbanipal, I, صفحه

CDV وبعدازآن . دراین باره به حاشیهٔ شمارهٔ ۲۹ باب چهارم نیز رجوع شود . تاریخ وقایع بابل که مدتها درپی آن بودند سرانجام درموزهٔ بریطانیا پیدا شد وتوسط «گد» درسال ۱۹۲۳ منتشر گشت ولی خود «گد» در طی تفسیراتی که برآن نوشت تا اندازه‌ای تحت تأثیر فرضیات نابجای قدیم قرارداشت .

(C. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923.

۱۵۴ - ازهمه مهمتر « ا . میر » است :

E. Meyer, Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprache. Kuhn's Z. f. vgl. spr., XLII, 1908 صفحه ۱٤

۱۵۵ - تألیف ملحض : J. v. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906.

اهمیت این اثر ازلحاظ کتاب شناسی تألیفات متقدم برآن است . گذشته ازاین پراشك رسالات تحقیقیهٔ جداگانه‌ای نیز نوشته است .

۱۵۶ - به همانجا ص ۳ رجوع شود .

۱۵۷ - J. Marquart, Untersuchungen zur Geschichte von Eran, II, 1905, صفحه ۲۰

۱۵۸ - J. v. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I. صفحه ۹.

۱۵۹ - مثلا فهرست « اسمیت » دربارهٔ نواحی گشوده شده توسط سارگون دوم (صفحه ۱۰۱ وبعد (J. V. Prāšek, Geschichte der Meder und Perser, I,

۱۶۰ - مثلا توکدامی کیمری در تألیف او به پادشاه ماد مبدل شده است .

۱۶۱ - معلوم نیست این آستیاگ اول مرموز ازکجا پیدا شده است ؟ در ترجمهٔ معروف‌ارمنی یوسوی ـ که مأخذآن بروس‌است ـ گفته شده که میان خاندانهای «بوسولوسور» (نابوپالاسار پادشاه بابل) وآستیاگ (؟) وصلتی صورت گرفت و ازناحیه‌کنار دریـا به آشور هجوم شد . ظاهراً صحبت از جنگ معروف مادیها و کلدانیان باآشور در میان است که منجر بویرانی آشورگشت (در نظر مؤلف بـابلی لفظ «کنار دریا » ـ مات تامتی mât tâmti ـ همان‌کلده است که درجنوب بابل قرارداشته است) ـ ضمناً نام آستیاك دراینجا باسهواً آمده و یا بعنوان فرزند فعال کیاکسار فرتوت فرمانفرما و پـادشـاه آنزمان مـاد ـ برده شده است (به‌حاشیه شمارهٔ ۳۲ باب) چهارم رجوع شود .) نمیتوان برپایهٔ این جزءمتأخر وتحریف‌یافته آستیاگ دیگری ایجادکرد وقائل به هجومی ازجانب نواحی‌کنار دریا شد . (حتی کتیگ درتألیف خود این‌حمله را بصورت هجوم .... یونانیان درآورده است وآنان را «اومان‌ـ ماندا» دانسته وسراسرآسیای مقدم رامسخر ایشان ساخته است !)

۱۶۲ - ماسپرو دراین‌مورد می‌نویسد (G. Maspero . تألیف مذکور ص ٤٥٤ - حاشیهٔ ٥) : « در زمینهٔ تاریخ اقوام‌آسیا تاریخ ماد از همه تاریکتراست ... گذشته ازاین این دوره ایست که باستان شناسان ولغو یون معاصر - دربارهٔ آن بابی‌نظمی تمام درطی‌سی‌سال اخیر بانتقاد وبیشتر بتخیل - پرداخته‌اند . من پس‌از آنکه بیشتر نظرهای گوناگون را مورد مطالعه قراردادم باین نتیجه رسیدم که راه حلهای نزدیك بروایات عهد عتیق Sa légende) classique (از لحاظ تاریخ وقایع صحیحتراست ... تواریخی که کتیبه ها در مورد آخرین سالهای نینوا بدست میدهند - نه اینکه تمام آن راه حلها به نظر من محتمل جلوه کرده باشند ولی . . . لااقل این مزیت را دارند که دربسیاری موارد با نظر رایج اقوامی که درعهد عتیق با مادیها وآخرین شاهان ایشان درتماس مستقیم بودند همانند میباشند».

۱۶۳ - مادراینمورد بدانشمندانی که فقط بزبان عیلامی می‌پردازند کاری نداریم . دراینجا لازم بود ، گذشته از اشخاص مذکور - ازنوریس و اوپرت و عده‌ای دیگر و در درجهٔ اول از شیلی و ویسباخ وکامرون نام ببریم . اینان همه کار پرارزشی انجام داده‌اند .

۱۶۴ - تألیف ملخص ژ. هوسینگ :

G. Hüsing, Der Zagros und seine Völker, eine archäologisch - ethnographische Skizze, Der A. O., IX, 314.

به سلسله مقالات مربوط بتاریخ ماد در :

سال ۱۹۱۵ نیز مراجعه شود Orientalistische Literaturzeitung

۱۶۵ - بخصوص بتألیف آغازکاروی رجوع شود :

E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, Philadelphia, 1930.

۱۶۶ - مهمترین آنها درسلسله مقالات :

« Archaeologische Mitteilungen aus Iran » و همچنین : E. Herzfeld, 1/ Iranische Denkmäler Berlin, 1932 و بعد . 2/ Archaeological History of Iran, The Schweich lectures of the British Academy, 1934, London, 1935. 3/ Iran In the Ancient East, London, 1914. 4/ Zoroaster and His World, I-II, Princeton, 1947.

۱۶۷ - نمونه‌ای از اسلوب‌کاروی مقاله‌ایست تحت عنوان :

« Smerdis and Pseudo - Smerdis » (AMI, V. 3, 1933 - صفحه۱۲۵ببعد) وی نخست با نکته سنجی فوق‌العاده‌ای اخبار مؤلفان یونانی را دربارهٔ قیام گئوماتای مغ که بدست‌ما رسیده تجزیه وتحلیل میکند ومشروحاً ازبطون موضوع ازلحاظ تاریخی‌سخن‌میگوید ولی بناگهان استنتاجی که منطقاً غیر موجه است بعمل میآورد ومیگوید اسم سفندادات - که بگفتهٔ کتسیاس نام مغ عاصی بوده - در واقع نام ... قاتل وی (قاتل گائوماتای عاصی) یعنی داریوش اول میباشد ! البته هرتسفلد علت این تبدیل نام و اینکه ازچه طریقی صورت گرفته

مسکوت میگذرد . وی میگوید که اسامی خاص محفوظ دراوستا مطلقاً صحیح وغیرقابل تغییر است واسامی راکه درکتیبه‌ها آمده و درآثار مؤلفان یونانی منقول میباشد بنظرخویش تغییر میدهد و تعبیر میکند و اظهار میدارد که اسامی اخیر کنیهٔ اشخاصی‌است که در اوستا ذکر شده‌اند . و از جملهٔ این مقدمات چنین نتیجه گرفته میشود که عصیان گئوماتا علیه قشر «آریائی» «بارونهای فئودال» ایرانی عصیانی «برخلاف اخلاق» و «غیرزرتشتی» و «غیرآریائی» بوده است .

۱۶۸ - مثلا ، هرتسفلد و اکثر ایران شناسان معاصر غربی معتقدند «کار Kāra» که پارسی باستانی (ومادی) و بمعنی «مردم - سلحشور» میباشد فقط «سران فئودال آریائی» را میرسانده است .

۱۶۹ - F. W. König, Altest Geschichte der Meder und Perser, Der A. O. XXXIII, 3/4.

۱۷۰ - G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936. - R. Ghirshman, L'Iran des origines à l'Islam, Paris 1951.

۱۷۱ - دانشمندان آلمانی عادتاً بجای کلمهٔ « هند واروپائیان » اصطلاح « هند و آلمانیان » را بکار میبرند و هیچ مقظور سوئی ندارند . ولی دراین تألیف کنیگ « آلمانیان» جانشین مفهوم « هندوآلمانیان » شده است .

۱۷۲ - مثلا ایشتلیکو - Išteliku - ی مادی گویا بزعم ایشان همنام ... سردار آلمانی زمان مهاجرت اقوام در قرون چهارم وپنجم میلادی است که ستیلی خون نام داشته F. W. König, Alteste Geschichte der Perser und Meder (ص ۳۱) . برروی‌هم درمورد اشتقاق‌وتوخیه‌اسامی - درتألیف کنیگ - نظرهای بسیارعجیب وغیرمحتملی ابراز شده است . مثلا نام « مامی تیارشو » به « مامیتی» - نام - و « آرشا » - لقب - تجزیه شده است . و معلوم نیست چرا نام تشوپا و «کلدانی» (اورار توئی اعلام شده والخ . حتی بعضی اشتقاقها از ن. یا . مار بوام گرفته‌شده (مثلا دیوتسینی که در کتیبه‌های اورارتوئی قفقازمنقول است بعنوان دیوژن یونانی معرفی شده !)

۱۷۳ - اسلوب کار بقرار زیر است : « در تاریخ وقایع گد » یکجا ، قبل از لقب « پادشاه اومان - ماندا » (یعنی پادشاه ماد) - قطعه‌ای آسیب دیده است وفقط باقی‌حرفی محفوظ مانده . ازروی‌آن حرف ناقص میتوان لااقل پنج‌کلمهٔ مختلف حدس زد. (منطقاً محتمل ترازهمه اینست که [تا] و - r [Ta] - آخرنام ممو- ما - کیش - تار [mn-ma-kiš-ta]r یا « کیاکسار» است) . کنیگ به احیای [گ] - و u [G] (؟) توجه کرده است. بفرض‌اینکه چنین باشد . ولی بعد معلوم میشود که بزعم وی این همان نامی است که کتسیاس بصورت آرباکس Arbakes ضبط کرده و محفوظ مانده است . (بیشتر گفتیم که این‌نام را کتسیاس از

کجا آورده) . بااینحال آرباکس یونانی با ارباکا arbaka ـ ی مادی مطابق است ومعلوم نیست چه ربطی باپسوند «کو» u [g] دارد ؟ البته کنیگ حاضر نیست مقام خویش را تنزل داده بتوضیح این «جزئیات» پردازد . وبعد مطالب پیچ‌درپیچ وفراوانی دربارهٔ هجوم «اومنمان‌ـ‌ماندا» یونانیان واسکیتها ساخته وپرداخته ومحل ونام شاهان را جابجا وتعویض کرده والخ .

۱۷۴ ـ کتاب خود اولمستد مجموعی از مطالب مربوط به مادرا حاوی است . رجوع شود به :

A. T. E. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago, 1948
A. T. E. Olmstead, History of Assyria, New York, London, 1923.

۱۷۵ ـ مثلا کامرون بطور قطع ثابت کرده است کـه کاشتاریتی همـان فرائورت مذکور در تألیف هرودوت میباشد ـ گرچه دراین باره پراشك وکینگ نیز سخن گفته‌اند .

۱۷۶ ـ ز . آ . راکوزینا . تاریخ ماد و پادشاهی دوم بابل و پیدایش امپراطوری پارس . SPb (بدون ذکر سال)

۱۷۷ ـ به طرح « تاریخ ا . ج . ش . س . » (چاپ فرهنگستان علوم شوروی . ۱۹۴۱) ـ بخش « آسیای میانه و قفقاز تحت حکومت دول باستانی شرقی » نیز رجوع شود .

۱۷۸ ـ و . و . استرووه . ۱/ زادگاه زرتشتیگری ص۵ ، ۲ . ۲/ شورش مرغیانا . از ص ۱۰ ببعد ، ۳/ تاریخ گذاری وقایع قرن ششم قبل ازمیلاد در تألیف هرودوت VDI ، ۱۹۵۲ ـ شمارهٔ ۲ . ص ۶۰ وغیره .

۱۷۹ ـ برروی هم تاریخ ماد را تاحدی که بتاریخ آذربایجان مربوط میشوددرنظر داشته‌اند ودر کتاب « تاریخ مختصر آذربایجان » (باکو ، ۱۹۴۱ ص ۲۱ ببعد) چنین است .

۱۸۰ ـ تاکنون مقالات زیر منتشر شده است :

۱/ اقرار علیوف . دربارهٔ جامعهٔ ماد . اخبارفرهنگستان علوم آذربایجان شوروی . اکتبر ۱۹۴۸ شمارهٔ ۱۰ . ص ۸۵ ببعد .

۲/ اقرار علیوف . «مدیا تاریخی» ـ تألیفات انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی ـ I ـ باکو ، ۱۹۵۱ . ص ۳۳ ببعد .

۳/ ای . علیوف دربرخی مسائل تاریخ عتیق قبایل ماد . درهمان سلسله تألیفات. V باکو ، ۱۹۵۴ ص ۱۵۶ ببعد .

برخی تألیفات مؤلف مذکور منتشر نشدهٔ است . تألیف ای . علیوف تحت عنوان « ماد ـ قدیمترین دولت در سرزمین آذربایجان » (در کتاب « طرحهائی دربارهٔ تاریخ باستانی آذربایجان . باکو . ۱۹۵۶ ص ۱۶۹ـ۵۷) را نمیتوانستیم در این کتاب خود درنظر گیریم . ای . علیوف نسخهٔ خطی این کتاب را دیده است .

۱۸۱ – ن . یا . مار – چنانکه گفتیم – زبان عیلامی ومادی رایکی دانسته وازاین مقدمهٔ غلط استنتاجهای گوناگون غلط دربارهٔ نژاد وتبارمردم ماد بعمل آورده است .

۱۸۲ – ک . آ . ملیکی شویلی . « برخی ازمسائل تاریخ پادشاهی مانئا » VDI، ۱۹۴۹ . شمارهٔ ۱ . ص ۵۷ ببعد . تألیف ک . آ . ملیکی شویلی تحت عنوان « تائیری – اورارتو » (مدارک باستانی شرقی دربارهٔ تاریخ اقوام قفقاز – I) ازلحاظ تاریخ سرزمین غربی ماد قبل از قرن هشتم پیش ازمیلاد – واجد اهمیت خاص است . تفلیس ، ۱۹۵۴ . متأسفانه استنتاجهائی راکه مؤلف در آن کتاب بعمل آورده – چون کتاب هنگامی منتشر گشت که این تألیف برای طبع آماده شده بود – نتوانستیم کماهوحقه در نظر گیریم .

۱۸۳ – ای . م . دیاکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو VDI . سال ۱۹۵۱ شمارهٔ ۲ ص ۲۹ . بملاحظاتی که در تفسیر برخی متون «AVIU» نوشته شده نیزمراجعه شود

۱۸۴ – دربین‌النهرین وعیلام (هرودوت ، I ، ۱۱۹) وبی‌شك درآلبانی نیزازآن اطلاع داشتند . بزبان اکدی* ناپتو naptu (به صفحه ۱۷۳ رجوع شود) نامیده*میشد . بنابگفتهٔ هرودوت پارسیان نفت عیلام را «رادنیاکا» مینامیدند .

۱۸۵ – باید تذکر داده شود که محققان باین نکته توجه وافی مبذول نداشته‌اند که یك کلمه ممکن بود معرف واحد ارضی بزرگی باشد و سرزمینهای کوچکتری را هم شامل گردد و به تغییرات سیاسی وجغرافیائی که درطی قرون درمفهوم نامها داده شده نیز توجه‌کافی نشده است .

۱۸۶ – توجیه دیگر این اسم – از « هال . ماتا . نا » – ی عیلامی – یا « سرزمین مادیها » – مأخوذ است .

۱۸۷ – بعضی لهجه‌های دیگرهم مانند لهجهٔ سیوندی و سمنانی درسرزمین‌باستانی خوآرن – (که در پایان قرن پیش قریب ۵۰۰۰ نفربسدان متکلم بودند) جزو بقایای زبان مادی محسوب میشوند . لهجهٔ اخیر بحدی بافارسی متفاوت بودکه اهل دوزبان سخن‌یکدیگر را بدشواری میفهمیدند .

۱۸۸ – مثلا «واك» vak طالشی ، و « وارك » vark مازندرانی ، و «ورك» سمنانی که هر سه بمعنی «گرگ» است بهتر از «گرگ» فارسی جدید و(ه) رکا va(h)rka – ی پارسی باستانی و وارکا vaka – ی پارسی متوسط (ومادی ؟) رامنعکس میکنند . قیاس کنید «زن» zen طالشی را با «جنای» janay پارسی باستانی و «زن» فارسی جدید و غیره . رجوع شود به :

Grundriss der iranischen Philologie, Bd. I, 2, Strassburg, 1898 - 1901 (مقاله و . هیگر) ص ۳۵۱ وبعد

وبخصوص به : ب . و . میللر . زبان‌طالشی . مسکو . ۱۹۵۳ . ص ۱۷، ٦٥ وغیره .

۱۸۹ - مثلا درآنجاکه درپارسی تبدیل h < θ صورت گرفته s محفوظ مانده‌است:

پاس ویز Pez و Pas « دامهای کوچك » بزبان تاتی و پسو Pasu بزبان اوستائی په Pah بفارسی جدید z محفوظ میماند . «آز» az طالشی بمعنی «من» و « آزم » azem اوستائی و «آرام» پارسی باستانی . « زیل» Zil گیلکی بمعنی «دل» و « زیرد » Zird پارسی باستانی و « دل » فارسی جدید . قیاس کنید «زانا» Zana - ی مادی راکه بمعنی «آدمیان» ، «قبیله» است با دان (آ) Dan(a) ی پارسی . «زیرد» Zird پارتی بمعنی «دل» و «دل» پارسی .

«دس» Das پارتی بمعنی «ده» (بزبان سمنانی نیزچنین‌است) با «ده» dah فارسی والغ . بسیاری از خصوصیات دستوری وظاهراً لغوی گروه شمال غربی زبانهای ایرانی محفوظ مانده است .

۱۹۰ - مثلا رجوع کنید به : تاریخ مختصرآذربایجان . باکو ۱۹٤۱ ص ٤٤.

۱۹۱ - ز . ای . یامبولسکی . (« دربارهٔ وحدت نام مردم آتروپاتن و آلبانی » . نشریات انستیتوی تاریخ و فلسفه فرهنگستان علوم آذربایجان - IV ، باکو ، ۱۹٥٤ از ص ۱۰٤ ببعد) خاطر نشان ساخته است که نام قبیله‌ای گلها (کادوسیان یا گیلکهای کنونی) باگلهائی که درشمال آلبانی و کوههای‌قفقاز زندگی میکردند یکی‌است وهمچنین نام اوئی‌تیان که درهمان ناحیه میزیستند (Strabo , XI، 7، 1) با اوئی‌تیان و اوتیان و اودان و اودینیان که‌درکرانه‌دریای‌کاسپی(خزر) -درنقاطی شمالی‌ترازمقرکاسپیان (Strabo، XI،8،8 متحملااینکه پلین‌میگوید «شمالی‌ترازآلبانیان» -درست نیست : Nat. Hist.، XI، 15، 4 ازروی چاپ لیتره Littré، Paris, 1855) و اتنیان که در درهٔ کورا زندگی میکردند- نیزیکی‌است(Asin. Quadr. FGH، II A، fr. 8) چنانکه میدانیم مؤلفان‌بعد اوتیان را همان آلبانیسان میدانند . بنظر میرسد که آلبانیان بزبان و یازبانهای گروه شمال شرقی قفقاز تکلم میکردند . متحملا لهجهٔ اودین در وارگاشن ونیجه و غیره از بقایای زبان ایشان است .

حواشي باب اول

۱ - Carleton S. Coon, Cave Exploration in Iran. Philadelphia, 1951. - Ralf S. Solecki, A paleolithic site in the Zagros Mountains of Northern Iraq, «Sumer», XI, 1, 1953 صفحه ۶۳ ببعد . R. T. Braidwood, A Preliminary note on Prehistoric Excavation, in Iraq Kurdistan, 1950-1951. «Iraq», VII, 2, 1951, از صفحهٔ ۹۹ ببعد

۲ - یادداشت مترجم :

تمدن و فرهنگ آشل = فرهنگ آغاز (عصر حجر قدیم ـ (پالئولیت) بدوران یخ بندان مربوط میشود .

تمدن وفرهنگ موستیه = moustier ـ فرهنگ و تمدن دورانی بسیار قدیم و اواسط عصر حجرقدیم وزمان حداکثر یخ‌بندان دراروپا . این نام ازغارموستیه ـ درفرانسه ـ اخذ شده‌است ومربوط بفرهنگ مرحلهٔ اول جماعات بدوی میباشد . انسانهای این دوره در غار منزل داشتند وبطور دسته جمعی بشکار حیوانات بزرگ (ماموت) می‌پرداختند ، سلاحشان عبارت بود ازسنگ چخماق تیز و بیلچه مانندی برای تراش . این تمدن وفرهنگ دراروپای میانه بسط داشت .

تمدن و فرهنگ اورینیاك ـ فرهنگ دورهٔ متأخر پالئولیت (یا عصرحجر قدیم). که براثر حفریاتی درغار اورینیاك (فرانسه) کشف شد ، دراروپای غربی وبخش وسطای قسمت اروپائی روسیه بسط داشت . ازویژگیهای این دوره وجودمساکن گلی وجماعات بدوی عشرتی میباشد . آلات سنگی بشکل صفحات دراز کاردی شکل میساختند . نخستین یادگار های عصر حجر قدیم (پالئولیت) وازآنجمله مجسمه‌های کوچك زنان مربوط باین دوره است ،

(پایان توضیحات مترجم)

۳ - درآذربایجان شوروی عجالتاً ازآثار عصرحجرجدید (نئولیت) تعدادبسیارکمی کشف شده است . رجوع شود به تألیف ب. ب. پیوطروسکی تحت عنوان « با ستاره شناسی قفقاز » . لنینگراد ، ۱۹٤۹ ص ۳۰ . قیاس شود با : JNES , XII. 1 ۱۹٥٤ـص٦٥.

۴ - E. Herzfeld, Steinozeitlicher Hûgel in Persepolis, Iranische Denkmâler, Lief, 1-2, Berlin, 1932; SPA, I.

(مقالهٔ هرتسفلد و آ. کیس) صفحه ۴۸.

۵ - رجوع شود بکتاب ل. گ. مورگان «خانه‌ها وزندگی خانگی بومیان امریکا».
لنینگراد ۱۹۳٤ از صفحهٔ ۸۹ ببعد.

۶ - F. G. Schmidt, Tepe Hissar Excuations, The Museum Journal, XXIII, 1933 - ازصفحهٔ ۳۲۳ ببعد . SPA, I, از صفحهٔ ۱۵۱ ببعد
(مقالهٔ راجرس وارن)

۷ - G. Contenau et R. Ghirshman, Fouilles de Tépé-Giyan prés de Néhavend, 1931, et 1932, etc. Paris, 1935 (Musée de Louvre, Série archéologique. vol. III)

۸ - R. Ghirshman, fouilles de Sialk prés de Kashan, 1933, 1937. vv. I-II. Paris, 1938 (Musée de Louvre, Série archéologique, t. IV-V).

۱۰ - بعضی اکتشافات که حاکی‌ازرواج سفالینهٔ ملون درسرزمین ماد بوده‌دردینور و درهٔ قمرود و ری وناحیهٔ دریاچهٔ ارومیه وغیره نیز بعمل آمده‌است . فی‌المثل رجوع‌شودبه :
E. Herzfeld, Deutsche Forschung, Heft. 5 - ازصفحهٔ۳۳ ببعد

۱۱ - بنظرهائی که درکتاب کامرون اظهار شده رجوع شود :
(G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936, ص۸)
وی خاطر نشان میسازد که هنوز هم‌گندم وحشی در جنوب ماد میروید . گندم (triticum vulgare) درقشر K ـ درگی تپه کشف شده است .

۱۲ - چنانکه میدانیم در قفقاز فرهنگ مشابه مربوط بدوران انتقالی ازعصرحجر جدید به عصر مفرغ وآغاز عصر اخیر را ـ عادتاً مربوط به هزارهٔ سوم وچهارم قبل از میلاد ندانسته بلکه به‌هزارهٔ سوم وآغاز هزارهٔ دوم ق. م. میدانند ـ بالنتیجه اینموضوع گواه حتمی قرابت آفرینندگان آن فرهنگ باآفرینندگان سفالینهٔ ملون هزاره‌های چهارم وسوم‌نمیباشد رجوع شود به :
ب.ب. پیوطروسکی « باستان شناسی قفقاز » ص ۳۲ و ٤۹.

۱۳ - رجوع شود به : ل. و. اشانین . ۱/ مدارك انسان شناسی مربوط بمسئلهٔ‌منشاء نژادی ترکمنان ـ « اخبار فرهنگستان علوم ترکمنستان شوروی » شمارهٔ ٤. ۱۹۵۲ ـ از صفحهٔ ۳۰ ببعد . ۲/ سابقهٔ هزارسالهٔ «جمجمهٔ درازی» ترکمنان ـاخبار«کوم‌ستاریس»آسیای میانه ـ مجلداً تاشکند ، ۱۹۲۶.
منقول از : S. Sergi, Gli Arrii in Europa e in Asia, Torino, 1913

(G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris, 1927,
(ص ۱۷ ؛

۱۴ - « شبه آشوریها » (یا « شبه ارمنیها » و از لحاظ زبان هوریتی) در زمان متأخر بآنسوی دامنه‌های زاگروس نفوذ کردند .

رجوع شود به بازدید مفصلی که ازمدارك عتیق انسان شناسی مادیها درائر «ه . و. والوآ» بعمل آمده است :

H. V. Vallois, Les ossements humains de Sialk, وکتاب : R. Grishman, Fouilles de Sialk... II ۱۸۰ ازصفحه ۱۱۳ ببعد وبخصوص ص

۱۵ - نوع آدمی ساکن تپه حصار و تپهٔ سیالك در عهد عتیق ازلحاظ انسان شناسی (آنتروپولوژی) (بحواشی پیشین رجوع شود) و همچنین نوع و تیپ متوسط ساکنان «گی‌تپه» در هزارهٔ سوم ودوم قبل از میلاد چنین بوده است : T. Burton Brown تألیف یاد شده . ص ۲۰۶ وبعدازآن (مقالهٔ آ . ج . ا کیو) .

۱۶ - رجوع شود به : ل . و . اشاین و و. م. ز زنکوا . « مسائل منشاء نژادی اقوام آسیای میانه در پرتو مدارك انسان شناسی » . تاشکند ، ۱۹۵۳ ص ۱۲ ، ۲۲ - ۲۱ ، ۴۷ - ۴۶.

۱۷ - عقیدهٔ کاپرس انسان شناس هلندی که در «SPA» نقل شده (I ، صفحهٔ۵۲)

۱۸ - ظاهراً «ماتینیان» که درآثار هرودوت ودیگرمؤلفان باستانی ذکری ازایشان رفته همان هوریتیان بوده‌اند . دراین‌باره به ص ۲۸۲ و ۴۶۲ اصل رجوع شود .

۱۹ - فی‌المثل میتوان رجوع کرد بهٔ : ای . م . دیاکونوف . « یادداشتهائی دربارهٔ کتیبهٔ هـای اورارتوئی ، IV ، VI ، ۱۹۵۲ ، صفحهٔ ۱۱۰ . و گ . آ. ملیکی شویلی ، UKN ، ازص ۲۹۲ ببعد .

۲۰ - اینکه محل اورکیش را دربادی امر در مشرق دجله ذکر کرده بودند مورد اعتراض اکالاگان قرارگرفت و وی نقطهٔ مزبوررا دربین‌النهرین میداند (رجوع شود به تقریظ ر. دیوسو درمجلهٔ «Syria» (XXVIII, ۱۹۵۱ ص ۲۸۱) دربارهٔ کتاب :

R. T. O'Callaghan, «Aram Naharaim».

۲۱ - C. H. Gordon, The Dialect of the Nuzu Tablets, Orientalia, VII, 1938.

۲۲ - ازروی نامها : « اری‌سنینی » در ماننا (قیاس کنید با آری زنا Ari-Zena - ی هوریتی که بمعنی « [خدا] برادر داد » است) وتلوسینا درآندیا . ولی با اینحال اینها برای استنتاج قطعی‌کافی نیستند . زیرا این قیاس ممکن است بر مشابهت تصادفی محض مبتنی

باشد . اینکه بسیاری از اسامی مختوم به‌اوکو ukku – هوریتی باشد موضوعی است مشکوک .
ما راجع بوجود هوریتیان درآسیای میانه (س . پ . تولستوف) وهندوستان (ب . گروزنی)
بنظرما دلایل دانشمندان مذکورقانع کننده نیست .

۲۳ - F. Lenormant, Choix de Textes cunéiformes, Paris, 1873-۱ ص۱۲۷ – شماره ۱ ٤

G. Hüring, Die einheimischen Quellen zur Geschichte Elams, I, Leipzig, 1916, شماره ۳۱

(تألیف اخیرالذکر دردسترس من‌نبوده است .)

۲۴ - R. Ghirshman. تألیف مذکور، I هرتسفلد تاریخ این‌آثارراخیلی‌بیشتر ازاواسط هزارهٔ چهارم قبل‌از میلاد میداند ، ولی‌گمان نمی‌رود این سخن اساسی‌داشته باشد .

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, London, 1941 -۱۸۰ صفحهٔ

۲۵ - تاریخ مشروح خارجی عیلام درکتاب زیر منقول است :

G. G. Cameron, History of Early Iran, Chicago, 1936; RLA s.v. Elam.

۲۶ - E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, Philadelphia, 1930 باب چهارم .

E. R. Lacheman, Nuzi Geographical Names, BASOR, No. 78, 1940 ازصفحه ۲۳ ببعد

(اینجا از ۱۵ موردی‌که از « لولو » Lullu یاد شده لااقل درده مورد منظور بردگان بوده‌اند)

۲۷ - Streck. ZA , XV صفحه ۲۹۰ با استناد به ف . هومل .

۲۸ - مثلا در الواح آشور ناسیراپال : AKA صفحه ۳۰٦ ، ۳۲۲ – ستون II ، سطور ۳٤ و ۷۷.

۲۹ - رجوع شود به : G. Hüsing, Der Zagros und seine Völker. Der A. O., IX, 3/4 صفحهٔ ۹ ببعد۱ .

E. A. Speiser. تألیف مذکور . ص ۸۸

۳۰ - Si - dur - [ru (?) šu] sa - du - i Lu - lu - bi - îm[ki]
ip - hu - rn - [ma.] ۳۱ . پیکار – گردنه در بندگائور (گر) ازکوه قره‌داغ برجادهٔ
- امانیه – رباط – که نقش برجستهٔ نارام – سوئن نیز درآنجاست رجوع شود به :

E. Herzfeld, Iran in tho Ancient East ۲۹۸ تصویر -۱۸٤ صفحه

S. Smith, Early History of Assyria, London, 1928, ص۲۷

۳۱ - رجوع شود به : A. Boissier, Inscription de Narâmn - Sin
R A, XVI, 1919-۱۵۷ صفحه

دربارهٔ محل «ناوار» رجوع شود به : F. Thureau - Dangin, Tablette de Samarra, RA, 1912, ازصفحهٔ ۱ ببعد

سیمورو (اکنون « آلیتین کپرو » نامیده میشود) رجوع شود به :
A. H. Sayce, The New Babylonian Chronological Tablet, PSBA, XXI, 1899, صفحهٔ ۲۰ ـ حاشیهٔ ۲

مارخاشی : (مقالهٔ البرایت) صفحه ۲۳۲ ـ JAOS, XLV, 1925

۳۲ - تألیف مذکور ص ۳۶ G. G. Cameron.

۳۳ - ازصفحهٔ ۹ ببعد V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, XIV
E, Herzfeld, Iran in the Ancient East. صفحه ۱۸۳

تحریر AN - nu - ba - ni - ni بجای AN - ba - ni - ni یا A-nu-um-ba-ni-ni تردید را دراین‌باره رفع کرده است . ولی فقدان « میماتسی» (پس‌وندها) درنامهای‌خاص‌قدیمی اکدی (که ازروی اسامی خدایان مأخوذ بودهٔ) پدیده‌ایست عادی . اماراجع به‌تکرار تحریر an-nu ـ البته آن‌را باید an-nu خواند . یعنی : اندیشه نگاری an برای نام خدای آنو ، باضافه تکملهٔ صوتی nu ـ این نام بمعنی « خدای آنو که مارا آفریده » میباشد . رجوع‌شود به G. G. Cameron تألیف سابق‌الذکر . ازص۳۶ببعد .

۳۴ - از این اسم چنین معلوم میشود که آنوبانی‌نی از شهر « در » در دجلهٔ سفلی بوده است .

۳۵ - دیگر دولتهای واقع درپیشکوه زاگروس بعضاً اکدی وشومری وبعضاً‌هوریتی بوده‌اند ، ازآنجمله‌اند : کیماش (که فرمانفرمای آن هونی‌نی را ـ ازروی مهری که درموزهٔ دولتی ارمیتاژ مضبوط است ـ می‌شناسیم . رجوع شود به SAKI ص۱۷۶ . XVIII وگانهار (که فرمانفرمای آن بنام ـ هوریتی ـ کیشاری ، را می‌شناسیم .) و ناوار (به طرح هوریتی پادشاه آریسن و یا آریژن رجوع شود) وتوکریش و دیگران . در متن ادبی هوریتی دربارهٔ شاهان سلالهٔ اکدآئوتالوماش پادشاه توکریش‌نامیده شده‌اند . این نامها اشتقاق روشنی ندارند (معلوم نیست هوریتی هستند یا کوتی‌ـلولو بئی‌ـعیلامی ؟) ـ وخودمتن‌هم از لحاظ تاریخی موثق نیست . رجوع شود به : BOTU, II, ۲ (WVDOG, XLII, 2), Leipzig, 1926 صفحه ۲۵ = KUB, XXVIII, Berlin, 1934, No. 38, IV.

۳۶ - BA.TI.RI که در متن آمده محتملا طبق موازین املاء عتیق اکدی باید Pa-di-ir خوانده شود . رجوع شود به :

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, IV. Anvers, 1896. pl.
دراینجا پسوند ir عیلامی واصلا Pad است . XIII ، ص ۱۷۲ ، Saki

۳۷ - ظاهراً در خاطرهٔ بابلیان آنوبانی‌نی - چون سلطان کوتیـان و دشمن دوررود (بین‌النهرین) محفوظ ماندهٔ بود F. Hommel, Assyriological Notes, PSBA, XXI, 1886/۱۱۵ص G. G. Cameron تألیف سابق‌الذکر ص۴۱

۳۸ - از ص ۱۴۴ ببعد V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, I, II, ازصفحهٔ ۵۳ ببعد pl. 11

۳۹ - بسیاری ازتصاویر برجستهٔ زمان سارگون دوم درخورس‌آباد :

E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, Paris, 1849.
به‌تصاویر ۲۲ و۳۵ و۳۸ و ۶۴ این کتاب نیز رجوع شود

۴۰ - « کاسپیان به پوستینه‌ٔ گوسفند ملبس . (sisurnas) وباکمانهای بومی نئی‌و آ کیناك (قدارهٔ کوتاه) مسلح بودند . (هرودوت ، VII ، ۶۷) کاسپیان (از kaš.p, kaš.p مقایسه شود با = - lullu - b و lullu - p -) مانند همنامان خویش کاسیتیان و (همچنین لولوبیان) باختمال قوی بزبانی از گروه عیلامی‌متکلم بودند . ولی ، بعقیدهٔ بسیاری از محققان در اینجا منظور هرودوت کاسپیان ناحیهٔ پامیر (کاسپیریان) است نه کاسپیان کرانه های دریای کاسپی (خزر).

۴۱ - رجوع شود بتصاویر جنگاوران پارسی و مادی نگهبانان (گـارد) هخامنشی که در زیر تصویر پادشاه در استخر منقوش است . و همچنین صحنه ورود آورندگـان خراج (این تصاویر بارها منتشر شده است . مثلا رجوع کنید به :

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXV-LXXVI.
(SPA, IV, pl. 90 وغیره و بعد

کلمهٔ «تیار» (تاج) از هرودوت است (VII ، ۶۱) . وی میگوید که‌لباس جنگاور پارسی از مادیها تقلید شد ، بود . (I ، ۱۳۵ ، VII ، ۶۲)

۴۲ - ازلحاظ انسانشناسی ، نوع لولوبیان که درسنگ نبشته‌ها نارام - سوئن‌آمده روشن نیست - زیرا تصاویر محوشده‌اند . اماراجع‌به‌تصاویر سنگ نبشتهٔ آنوبانی‌نی، تااندازه‌ای که ازپرودو کسیون دمورگان وهرتسفلدمعلوم میشود - نوع آنان بیشتر «مدیترانه‌ای»خالص است تا «آشوری» (شبه‌ارمنی).

۴۳ - دژ خارخار (درعهد شومری «بادتیریکان» نامیده میشد) از نظرگاه ساکنان دوررود (بین‌النهرین) «درجلو کشور کوتیان» قرارداشت . رجوع شودبه VR ، ۱۲،شمارهٔ ۶ ، سطر ۷ . دشوار است بگوئیم که کوتیان و دیگر گروههای نژادی مذکور - تاکجا - بسمت مشرق - مستقر گشتند .

۴۴ - عقیدهٔ بسیاررایجی - بخصوص‌درادبیات‌قدیم - وجودداشت‌که قبیلهٔ «کوتیان» رابا جبال «جوری‌داغ» درشمال‌آشوریکی میدانست صفحه ۲۱۲ - حاشیه ۲ـ VI ،«Klio». صفحه ۲۷۲ ببعد . Streck، ZA، XV]

Enzyklopedie des Islam، I، ازصفحه ۱۱۰۶ ببعد .

V. Sheil. 1) Une nouvelle dynastie suméro - accadienne، Les rois «guti»، CRAI، 1911، صفحه ۳۱۸ ببعد .

2) Anciennes dynasties de Summer - Accad، CRAI، 1911،ازصفحه۶۰۶ببعد وابن‌مبتنی برقیاس غلط اصوات (g>g) است وازلحاظ جغرافیائی محال میباشد . چنانکه متون آشوری هزارهٔ دوم قبل از میلاد نشان میدهند ، نام صحیح قبیلهٔ مزبور «کوتیان» (Kutî) است نه «گوتیان» . بتحریر این کلمه باحرف gu بدان سبب است‌که دراملای قدیم اکدی برای مصوتهای مشدد حروفی وجود نداشته (GU - TI - UM^ki را Ku - ti -um^ki باید خواند) . متون آشوری مزبور در عین حال حاکی از آن است‌که کوتیان نمیتوانستند تا آن حد درنزدیکی مرزشمالی آشور مقرداشته باشند . این‌که عده‌ای از دانشمندان مانند دلیچ (F. Delitzch، Wo lag das paradies، Leipzig، 1881، صفحه ۲۷ ببعد) .
(F. Hommel، Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orients، München، 1904 - صفحه ۲۵۲ ببعد)

وکمبل تومسون (صفحه ۲۱۸،۲۲۴ - SAN، III، 1925) وغیره - اصطلاح «کوتیوم» مربوط به هزارهٔ اول قبل ازمیلاد را با «مربع واقع میان زاب سفلی و دجله و جبال سلیمانیه و دیاله» یکی دانسته‌اند نیزآشکارا با مدارك منابع آشوری - که بالنسبة در مورد این نواحی کامل‌است - تناقض دارد ومسلماً باید رد شود . به جدول صفحه رجوع شود .

۴۵ - رجوع شود به پیمان «اتحاد» شاهکان عیلام با «نارام سوئن» - بزبان‌عیلامی V. Scheil، Mém. Dél. en Pers، XI، صفحه یك ببعد

۴۶ - H. G. Güterbock, Die historische Tradition und ihre literarische Gestaltung bei den Babyloniern und Hethitern bis 1200، ZA، 1934، صفحه ۴۷ ببعد.

۴۷ - نام ایزیداوازیر در فهرست رسمی اسامی شاهان‌کوتی دورود (بین‌النهرین) نیامده است ووی در لوح خویش بتقلید از نارام سوئن خویشتن رابلقب «شاه چهار کشورجهان» میخواند (گذشته ازلقب «شاه‌کوتیان»). بدین سبب یاکوبسن (صفحه ۱۱۷ - حاشیه SKL) وی را بدوران نارام‌سوئن مربوط میداند زیرا که شارکالی شاری - برغم‌آنکه معنی تحت‌اللفظی نام او « شاه جملهٔ شاهان » است در انتخاب چنان لقبی تردید داشت . کتیبهٔ اندریداوازیر (اریداوپیزیر) ازروی نسخهٔ متاخری که ازآن استنساخ شده برمامعلوم‌شده‌است، رجوع‌شودبه

H. V. Hilpsecht, Eearliest Version of the Deluge Story. BE, Ser. D, V, 1, صفحه ۲۰ ببعد

۴۸ - برخلاف فرمانفریان شومر که قبل از سلالهٔ اکد دارای دستجات قلیل‌العده سپاهی مرکب از سلحشوران حرفه‌ای مسلح بهسلاح سنگین بودند .

۴۹ - درفورمول توریخ‌شارکالی‌شاری (ص۱۳۳ ،C. RLA, II ، ص۲۲۵ ،AKI) وی سارلاک خوانده شده است . دربارهٔ یکی بودن‌سارلاک وسارلاکاب رجوع‌شود به ص ۲۰۷ SKL .

۵۰ - درفهرست سلطنتی دوبار ازاو یاد شده است : درفهرست سامی سلالهٔ اکدی بنام «الولو» و درفهرست شاهان کوتی بنام «الولومس». یاکوبسن میگوید که متحملا این دونام یکی‌است : صفحه ۲۰۷ ـ SKL

۵۱ - طبق گفتهٔ یاکوبسن ـ درعهد شاه اوتوهگال (که دربارهٔ آن ببعد رجوع‌شود) ولی بهر تقدیر بعداز سلطنت شاه شولگی نبوده است (۲۰۵۶-۲۱۰۳ ق.م)

۵۲ - Ugnim kù-ti - um^{ki} lugal un-tuku ـ این قطعه از فهرست سلطنتی باعث تعجب وتردید نساخان شد وظاهراً چنین پنداشتند که متن دراینجا مخدوش‌است وتقریباً تمام نسخی که برما معلوم‌است دراینمورد مختلف میباشد . مثلا درنسخ خطی گروه«A» (طبق طبقه بندی یاکوبسن) چنین است :

متن ugnim kù - ti - um ^{ki} lugal mu - WB ؛

یعنی « (در قبیلهٔ کوتیان شاه نام نداشت » nu - tuku (یا : « شاهی که نام نداشت » یعنی نامدار نبود ، واجد افتخارات نبود) . درگروه نسخ خطی «B» چنین آمده است : متن 1) : ugnim kù-ti - um ^{ki} lugal nu - ub - tuku -

یعنی « قبیلهٔ کوتیان شاه نداشتند » . متن SU 3+4 (ناسخ آن از نسخهٔ اصلی معیوبی استفاده کرد) میگوید : a kù - tu - um^{ki} [ma-d] یعنی « (در) کشور کوتوم ـ کسی مفقود شد » - u - <ba> - an - dé [ù-g] زیرا که ناسخ . ظاهراً ، معنی قطعهٔ منظورراچنین فهمید که سلف او نام پادشاه را در متن‌اصلی معیوب نمیدانست ویا نتوانست بخواند وباین سبب این شرح را افزود . متن P٤ این محل را چون نفهمیده بالکل ازقلم انداخته است . یاکوبسن اشتباهاً می‌پندارد که روایت صحیح وبدوی را متن WB (صفحه SKL ۱۱۷) بدست میدهد و بدین استناد میکند که متن SU 3+4 نیز که مأخذآن دست نبشته دیگرآن لوح میخواست اصیل فهمیده است . بنظریاکوبسن معنی این‌جمله‌آن است که نام شاهی درفهرست ازقلم افتاده وتصورمیکند که این نام «اریداوازیر» است . ولی این فرض بی‌پایه است زیرا در اینصورت باید گفت که این نام در نسخهٔ باستانی که اصل‌هردوگروه A وB بوده است نابود شده وتوجیه این‌مقال دشوار است. و بعد جملهٔ « شاه شد » که در فهرست فقط

بنام مؤسسان سلاله‌ها افزوده میشود - درتمام روایات نه درموردشاه منظور نظر که نامش مفقود است بلکه درمورد نخستین شاهی که نامش در فهرست آمده (ایمتا) بکار رفته است) باستثنای L.1) این‌خود نشان میدهد که وی را از همان آغاز نخستین شاه آن سلسله اسامی میشمردند بدین سبب ما معتقدیم که روایت L 1 درست است . انریداوازیر تنها کسی از شاهان دورود (بین‌النهرین) که نامش درفهرست سلاطین شومری از قلم افتاده نمیباشد . محتملا وی‌رابعلتی برسمیت نمیشناختند .

۵۳ - مثلا او یك سلاله را به دونیم تقسیم میکند و در میان آن دو بخش دیگری قرار میدهد - ولی بشرطی که یکی از پادشاهان سلالهٔ دومی با یکی از پادشاهان سلالـهٔ اولی جنگیده باشد . ویا اینکه سلاله هائی راکه در زمان واحد وجود داشته‌اند پشت سریکدیگر قرار میدهد والخ . بدیهی است که این شیوه‌ها خواننده را گمراه میسازد . طرز عمل مؤلف فهرست سلطنتی شومری تواریخ شومری وبابلی را چنان درهم و آشفته ساخته است که محققان تاکنون هم نتوانسته‌اند ازآن سردرآورند .

۵۴ - اینك فهرست مزبور :

« قبیلهٔ کوتیوم شاه نداشت .

۱ - ایمتا شاه شد ، سه سال سلطنت کرد (بروایتی : ۵ سال) .

۲ - اینگه شوش ۶ سال سلطنت کرد .

۳ - سارلاگاب ۶ سال سلطنت کرد .

٤ - شولمه (بروایتی : «ایارلاگاش») ۶ سال سلطنت کرد .

۵ - الولومش ۶ سال سلطنت کرد ،

۶ - اینی‌ماباکش ۵ سال سلطنت کرد .

۷ - اینگه‌شوش (اینجا درمتن « ایگه‌شائوش » نوشته شده) ۶سال‌سلطنت کرد

۸ - ایارلاگاب ۱۵ سال سلطنت کرد .

۹ - ایباته سه سال سلطنت کرد .

۱۰ - ایارلاگاب (بروایتی : ایارلانگاب ») ۳ سال سلطنت کرد ،

۱۱ - کوروم (بروایتی : [...] بی) یکسال سلطنت کرد .

۱۲ - خابیلکین ۳ سال سلطنت کرد .

۱۳ - [لائه] رابوم ۲ سال سلطنت کرد .

۱٤ - ایراروم ۲ سال سلطنت کرد .

۱۵ - ایبرانوم ۱ سال سلطنت کرد .

۱۶ - خابلوم ۲ سال سلطنت کرد .

۱۷ - پوزودر-سوئن ۷ سال سلطنت کرد .

۱۸؟ـ [ایا] رلاگاند (آ) ۷ سال سلطنت کرد .
۱۹ ـ [سی] اوم ۷ سال سلطنت کرد .
۲۰ ـ تیریکا (ن) ۴۰ روز سلطنت کرد .
۲۱ ـ پادشاه [۹۱ سال] و ۴۰ روز سلطنت کرد .

دربعضی از روایات درمورد مجموع سالها رقم دیگری ذکر شده است ـ زیراعلامت «eš» که چند بار درآخر اسامی تکرار شده است چون رقم «۳۰» تعبیر شده و در ضمن رقم سالهای سلطنت مربوطه محسوب گشته است . رقم « ۲۱ » مبتنی براین نکته است که درآغاز فهرست نام پادشاه مجهولی مفقود شمرده میشود . معهذا مجموع سنین سلطنتها از عدد بیست دوران سلطنت مأخوذ است ، در L1 نتایج تحریف ـ شده است « ساراتیگوبی‌سین » پادشاه کوتیان که علی‌الرسم که تألیفات نام برده‌شده وجود خارجی ندارد : صحبت برسرپادشاهی‌است که بنام اکدی «مرآتی کوبی‌شین» موسوم بوده است (صفحه ۱۲۰ ,SKL).

۵۵ - به لوح اوتوخگال رجوع شود : F. Thureau - Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX, 1912, صفحه ۱۱۱ ببعد .

۵۶ - VNShP ازصفحه XXIX ببعد .

۵۷ - ضمناً ممکن‌است بجای IM-ta - بخوانیم : ni-ta ودراینصورت ترجمهٔ دو سطراول فهرست چنین خواهد بود : قبیلهٔ کوتیان شاه نداشت ، خود شاه شد و سه سال سلطنت (ugnim kù-ti-um^ki lugal nu-ub-tuku, ni-ta lugal-àm, mu 3 î-ag) در روایت L1 کلمهٔ Lugal-àm ـ که بمعنی «شاه شد» است ، وجود ندارد .

۵۸ - چهار « پادشاه » نامهای اکدی دارند (خابیلکین ـ شماره ۱۲ ، ایبرانوم ـ شمارهٔ ۱۶ ، پوزور ـ سوئن ـ شماره ۱۷ .) وچهار دیگرنامهائی که بصورت اکدی‌درآمده‌اند (کوروم ـ شماره ۱۱ ، لائه رابوم ـ شمارهٔ ۱۳ ، ایراروم ـ شمارهٔ ۱۴ و سی‌اوم ـشمارهٔ۱۹) ازچهار نفر الواح اکدی یاسومری و یااسنادی که بنام ایشان تاریخ گذاری شده باقیمانده‌است (انریداوازیر شمارهٔ O ، لائه راب ـ شمارهٔ ۱۳ ، ایارلاگان ـ شمارهٔ ۱۸ ، سی‌اوم ـ شمارهٔ ۱۹) . چنانکه مشهوداست این مطالب نشان میدهد که درپایان زمان سلطهٔ کوتیـان پیشوایان ایشان کاملا بصورت سومری و اکدی درآمده بودند . سه نقطهٔ مسکون مستحکم بنام تیریکان آخرین «پادشاه» کوتیان نامیده شده است . ممکن است این دهکده ها را اوایجاد کرده و یا روایات بعدی بوی نسبت داده‌اند (نام تیریکان درروایات مزبور بسیار برده شده‌است .همچنان «آژداهاك» ویا «اسکندر» درافسانه های قرون وسطی) .

۵۸ - «اینکه شائوش» فقط یکی ازوجوه همان نام است و روایات گوناگون فهرست دراینمورد کم وبیش بهم نزدیکند ، قرائت صحیح هردو نام متحملا ، اینکه شائوش ویا اینکه شوش‌است (حاشیه ۳۰۱ ـ صفحه ۱۱۹ ـ SKL)

۶۰ - با وجه « ایارلانگاب » در مورد ثانی .

۶۱ - اسامی شمارهٔ ۱۲ و ۱۶ (هردو اکدی است) :

Habil - kîn (- um) بمعنی « دریغ (پسر) اصلی » - این نامی بود که پس از مرگ فرزند اول به پسر بعدی داده میشد . نام Hablum بمعنی تحت اللفظی « دریغ » است- وکلمهٔ اختصاری همان نام میباشد .

۶۲ - این پسوندها را نمیتوان با حزرازهوریتی شمرد . درزبان هوریتی پسوند S نشان حالت ارکاتیو Ergative است . (حالت ارکاتیو در زبانهای هند و اروپائی و سامی و ترکی وجود ندارد و فقط دربعضی زبانهای قفقازی وغیره دیده میشود . (مثلااین جملهٔ گرجی ارکاتیو است :

تسه‌خنی (اسب - حالت - اسمی) کساکیدا (فروخت) مآمان (پدر) بجای « پدر اسب را فروخت » - مترجم) یعنی یکی از حالات غیر مستقیم - و Se - نشان اسم معنی . گمان نمیرود که دراسامی اماکن این‌عناصر محلی داشته باشند .

۶۳ - منابع قرون وسطی نیز به مشکلات و معضلات صوتی زبان آلبانیان اذعان کرده‌اند . اکثر محققان زبان آلبانی را بگروه زبانهای قفقازی مربوط میدانند . در متون لغات اکدی گاهی کلماتی اززبان «گو» gu که محتملا گوتی = کوتی ؟ میباشد)آمده‌است متأسفانه برای گردآوردن این‌لغات اقدامی بعمل نیامده است .

۶۴ - صدای k بآسانی حذف میشود وشاهد این‌مدعی همانا تاریخ (فی‌المثل) لهجه های زندهٔ عربی میباشد .

۶۵ - تواریخ مربوط بـه‌هزارهٔ سوم قبل ازمیلاد مبتنی بریك تحقیق منتشر نشدهٔ مؤلف این کتاب است .

۶۶ - E. Thureau - Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX - صفحهٔ ۱۱۲ .

۶۶ مکرر - muš-gír (موش -گیر) - « مارتیزی » یعنی نیش مار - مقایسه شود باگیر - تاب gir-tab - بمعنی‌تیزی مضاعف - یادوسر - (نیش) » = «عقرب».

۶۷ - Šumer-rá nîg-a-erém bí-in-si-a

۶۸ - Níg-a-erém nig-a-zi(g) Kalam-ma mi - ni-in-gar-ra

بزبان شومری - سراسر جنوب دورود (بین‌النهرین) را (کالام) مینامیدند .

۶۹ - مثلا فقط هنگام لشکرکشی شاه ریموش - عموی نارام - سوئن پنج مرکز بزرگ شومر - یعنی لاگاش و اوما و در وآداب وخالاب مورد نهب وغارت قرارگرفت . و از آنجمله تنها در اومار و در ۹۰۰۰ نفرمقتول و ۳۶۰۰ نفر اعلام شدند .

۷۰ - بدین سبب توده هـای مردم هوا خواه مؤسس سلالـهٔ اکدی یعنی سارگون باستانی بودند ودربارهٔ وی افسانه‌ای بوجودآمد وویرا «مردی که ازمیان خلق برخواسته بود» میدانستند .

۷۱ - متأسفانه متن «سوکنامهٔ » ـ ای که ازویرانی این‌شهر و معبدها یاد میکند، برمن مجهول بود وفقط بصورتی که لنگدون آن‌را بیان کرده مورد استفـاده قـرار داده ام : ص ٤٢٤ ـ SAN, I,

۷۲ - صفحه ۱۷۰ ـ SAKI . XI بااصلاحاتی که SKL ص ۱۱۹ بعمل‌آمده‌است.

۷۳ - درآمد شاهان اکدی ازمؤسسات اقتصادی و متصرفات ارضی عظیم ایشان بود ولی کوتیان ادارهٔ اراضی را بفرمانفرمایان محلی شومری واکدی میسپردند وخود از خویشتن زراعت ومؤسسهٔ اقتصادی‌نداشتند وبدین سبب عوارضی که بصورت‌محصولات کشاورزی ومصنوعات پیشه‌وران وفلزات کریمه وغیره ازمردم مأخوذ میداشتند بیشتربود . برای اطلاع از ویژگی عوارض کوتیان رجوع شود به : VNSP ص XXX.

۷۴ - «سوکنامهٔ » سابق‌الذکر کشور کوتیان را « جایگاه طاعون » میخواند .

۷۵ - رجوع شود به ص۸۲ـ۸۱ ـ شمارهٔ ۲ . ۱۹۵۰ ,VDI.

۷۶ - VNSP ، ص XXX .

۷۷ - رجوع شود به الواح متعددگودیان در «SAKI»

۷۸- V. Scheil, 1/ Une nouvelle dynastie suméro-accadienne, Les rois «guti», CRAI, 1911-ص۳۱۸

2/ Ancienne dynastie de Sumer-Accad. همانجا ص ۶۱۹.

۷۹ - متحملا اندکی قبل ازاین تاریخ اوروك توسط کوتیان تارومار شد و این خود بیقین موجب تشدید غضب اوروکیان گشت .

۸۰ - F. Thureau - Dangin, La fin de la domination gutienne, RA, IX, از ص ۱۱۱ ببعد

۸۱ - ای . م. دیاکونوف . دربارهٔ یك مجسمهٔ شرق عتیق TOVE ، IV،لنینگراد ۱۹٤۶ ـ از ص ۱۰۷ ببعد. بسیاری از محققـان این مجسمه را منسوب بدوران متـأخرتری می‌دانند .

۸۲ - کسون از لحـاظ انسـان شناسی تیپ کردان زاگرس را با تیپ این مجسمه مقایسه میکند ونزدیك‌میداند‌رجوع شود به SPA - از صفحهٔ ۳۵۶ ببعد .

۸۳ - رجوع شود به مجسمه های کوچك طلا ونقره موزهٔ لوور ـ ازشوش : Mém., Dél. en Perse, VII . جدول XXIV. حتی درزمان هرودوت (VII, ۶۲)

عیلامیان («کیسی‌ئیان») دستار (mitrē) داشتند .

۸۴ - E. T. Hamy, La figure humaine dans les mounments chaldéens. Bull. et Mém. de la Société anthropologique de Paris, 21, III, 1907 ازصفحهٔ ۱۲۵ ببعد

۸۵ - G. Contenau, Manuel d'archéologie orientale, I, Paris 1927 - صفحه ۱۰۱

۸۶ - از ص ۱۸٦ ببعد E. Herzfeld, Iran in the Ancient East
نام این پادشاه را کامرون - مانند شیل «تاردونی پسرایکی» مینویسد و ظاهراً این کلمه ایست اکدی : لی‌شیرپیزاینی - بمعنی «برومند باد خلف‌ما» ، ولی پدر او ایکیب شاشخات هوریتی است (؟) . این نوشته را - که تاکنون کاملا قرائت نشده - ماچنین میخوانیم :
(I, 1) Li (!) - ši - ir - (2) pí - ri - ni (3) mâr Ik - ki - (4)- ib - ša - ah (?) - ma - at (II, 1) salmam uš - zi - iz (2) - nu ma - at Za (!) ba - an (3) ù - te ru (4) Ša salmam - i - ru (?) - kù (!) (III. 1) pí - ri - šu (2) ú šu - um - šu (3) d šamaš d Adad (4) i - hal (??) - li - kú -
« لی‌شیر - پیر ، اینی ، پسر ایکیب - شاحمات (؟) این تصویر را مقرر داشت ، هنگامیکه بازگرداند (بزیر سلطهٔ خود) کشور زابان را (؟) آنکه بسترد (؟) تصویررا - اخلاف او راو نام او را نابود خواهند ساخت (؟) (خدایان) شاماش و آداد . »

۸۷ - SPA, I ص ۳۵٦ و IV ، جدول ۱۰۷ ، B و A (مقالهٔ س . کسون).
دربارهٔ محل‌کشف آن مدارك متضاد وجود دارد ولی ، ظاهراً ، از ناحیهٔ واقع بین دریاچه های ارومیه و وان بوده است . تاریخ آن نیزروشن نیست .

۸۸ - اشترك (از صفحهٔ ۳٤٤ ببعد Streck, ZA, XV) کسانخاز (اشترك «کارخار» ؟ میخواند) را باناحیهٔ خارخار درغرب ماد که بعدها نام‌آن برده شده یکی میداند. ولی چنانکه نام هوریتی پادشاه‌آن یعنی کیشاری را درنظر گیریم وبساین‌نکته نیز توجه نمائیم که‌کانخار درعهد سلالهٔ سوم اورجزو ایالت لاگاش بوده‌است، معلوم خواهد شد که نزدیك‌دجله قرار داشته .

۸۹ - شرح فورمولهای مورخ مربوط بقرارزیراست :
« کانخار تارومار شد » (یاغارت شد) - در ۲۵ - مین سـال شولگی . « اولوبو و سیموروم تارومار شدند » در سال ۲٦ - م شولگی . « سیموروم بار دوم‌تارومار شد » در۲۷ - مین سال شولگی . «خارشی تارومارشد » در۲۸ - مین سال شولگی . «کانخار بار دوم تارومار شد » در سال ۳۲ - م شولگی . سیموروم بار سوم تارومار شد » در سال ۳۳ - م شولگی . « شاشروم

تارومارشد» درسال ۴۳ــم شولگی. سیموروم ولولوبو بارنهم تارومار شدند» درسـال ۴۵ ـ م شولگی. «اوربیلوم، سیموروم و لولوبو وکانخار تارومـار شدند» در سـال ۴۶ــم شولگی. «کیماش، خومورتووم وکشور دریك روز تارومار شدند» درسال ۴۷ ـ م شولگی. «خارشی، کیماش خومورتی وکشور دریك روز تارومار شدند» درسال ۴۹ــم شولگی. بورسوئن تارومار غارت‌کرد اوربیلوم‌را» درسال دوم بورسوئن. شاشروم تارومار شد» درسـال ششم بورسوئن. «خوخنوری تارومار شد» در سال هفتم بورسوئن. «شیمارنوم تارومار شد» در سال سوم شوـ سوئن. «شوـسوئن پادشاه اورکشور زابشالی را غارت وتارومارکرد» در سال هفتم شوـسوئن. سیموروم تارومار شد» درسال سوم (؟) ایبی‌ـسوئن. «شوش آدامدون (؟) وکشور آوان را مانند هوای بد غرق‌کرد ودریك روز شکست و ابنیلوآ [بعیلامی: انپیلوخان (؟) ـ نام‌پادشاه عیلام] اسیر کرد.» ؟... سال ایبی‌ـسوئن. رجوع شود به .RLA, s. v. Datenlisten تاریخ محتمل سلطنت شاهان سلالهٔ سوم اور بقرار زیر است: اورـنامو از ۲۱۲۱ تا ۲۱۰۴ ق.م. شولگی از ۲۱۰۳ تا ۲۰۵۶، بورسوئن از ۲۰۵۵ تا ۲۰۴۷، شوـسوئن از ۲۰۴۶ تا ۲۰۳۸ ـ ایبی‌سوئن از۲۰۳۷ تا ۳۱۰۲ قبل‌ازمیلاد. سراسرعیلام ـ باستثنای ناحیه‌سیماش‌ـ کمابیش تابع سلالهٔ سوم اور بود.

۹۰ ـ «انسی» (PA. TE - si) معنی این‌اصطلاح دردوران سلالهٔ سوم اورحاکم ناحیتی بودکه از طرف پادشاه معین شده باشد.

۹۱ ـ ناحیه‌ای در عیلام (؟)

۹۲ ـ در متن Gu. TE. BU. UM^ki آمده است‌که محتملا ادا کنندهٔ تلفظ Kutiwum است ویاشاید جمع عیلامی ـ کاسپی kuti. p/ı با پسوند تعریفی اکدی um

۹۳ ـ SAKI از صفحهٔ ۱۴۸ ببعد. ۲۲ a. دربارهٔ معنی‌این لقب رجوع شود به: SAN, I. ازصفحهٔ ۴۵۸ ببعد (مقالهٔ س. لنگدون.)

۹۴ ـ اشیـاء هندی از نوع مربـوط بتمدن و فرهنگ موهنجه ـ دارو در اشنون (تل‌اسمار) دردیالهٔ سفلی ولاگاش در دجلهٔ سفلی یافت شده است.

۹۵ ـ درشمار بردگان از «کوتیان روشن رنگ» (namrûti) نیزیاد شده است و بدین سبب برخی از دانشمندان غرب افسانه‌ای دربارهٔ منشاء «آریانی» ایشان پرداختند. ولی این‌اصطلاح هیچ ربطی برنگ پوست یا مو ندارد واشپیزر این‌موضوع را بدرستی توضیح داده است: E. A. Speiser, Mesopotamian Origins, III. IV.

۹۶ ـ آکادمیسین و. و. استرووه. اردوگاه زنان اسیر در شومر VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ۳. ازص ۱۲ ببعد.

۹۷ ـ آکادمیسین و. و. استرووه نامهای ماما، پوش (شکلی‌ازپوشوشو) واوربابیلود؛ را جزو اسامی شومری میداند. ولی این انتساب بخصوص درمورد نام آخرین مشکوك است:

عنصر « اور-» هرگز جزو اسامی زنان شومری نبوده و نمیتوانست باشد . از دیگرسو میتوان بنام لالا و بعضی اسامی دیگر اشاره کرد که محتملا وحتی مسلماً شومری هستند . اسم « بور-سوئن خگال» که‌دو کودك (ظاهراً متولد دراردوگاه) بدان موسوم بوده‌اند نیز شومری‌میباشد. علی‌الظاهر این نام درآن اوضاع و احوال جنبهٔ سخریه داشته است (« بور-سوئن ثروتمند است » یا « بورسوئن یعنی فراوانی نعمت ») ووالـدین کودکان ایشان‌را بدان موسوم نکرده بلکه ازطرف مراقبان وناظران اردوگاهی که زادگاه ایشان بودنامگذاری شده‌بودند . بی‌شك نام‌شومری‌گیم نینورا («کنیزخداوند نینورا») نیز ازطرف ناظران مزبورداده‌شده بود(نینورا-خدای محلی‌شومر درناحیه اردوگاه بود .)

۹۸ - ازآن‌جمله‌است اسامی آنی‌توم (کنیه ؟) ، آخاطی ، بوزاتوم ، ایلی‌ایشتار ، آربیتوم ، ایلاسو ، زاك‌نیتوم ، بلوم ایشتار ، اشمه‌آشتار(کذا !) وشاید برخی اسامی دیگر . نام مذهبی‌که با «ایشتار» مختوم است مؤید فرضیهٔ آکادمیسین استرووه - دربارهٔ منشاء واصل اسیران میباشد . وی میگوید‌که اسیران مزبور از ناحیهٔ آربل (یکی از مراکز ایشتار پرستی) بودند .

۹۹ - آکادمیسین و. و. استرووه نام « بالانیا » را نیز باینجا مربوط میسازد . در فهرست نامهای ویژهٔ هوریانی (یاهوری) دیده نمیشود (شاید ابانیا وچند نام دیگرکه باپسوند «یا»مختوم میگردد هوریتی باشند ؟).

۱۰۰ - آکادمیسین و.و. استرووه . اردوگاه زنان اسیر درشومر . ص۱۳.

۱۰۱ - نامهائی‌که به ša - و na - و bi -که محتملا با نامهـای فهرست سامی شاهان‌کوتی مختوم به š - و eš - و an - و ab مطابقت دارند . گمان نمیرود نامهائی راکه دراین اسناد آمده بتوان مستقیماً بوسیلهٔ زبان عیلامی تعبیرکرد .

۱۰۲ - متأسفانه بتألیف مهم و اساسی زیر دربارهٔ کاسیان هنوز دست نیافته‌ام :
Kemal Balkan, Die sprache der Kassiten (Kassitenstudien, I, American Oriental Series, vol. 37) و New Haven, 1954.
رجوع شود به تقریظ L. Matouš, ar. or. XXIV, 1956. - صفحه ۱٤۵ .

۱۰۳ - تألیف سابق‌الذکرصفحهٔ ۶۹ T. Burton Brown. (دربارهٔ قشرحصار II ، مقالهٔ روجرس وارن) ازص ۱۵٤ ببعد SPA, I.

۱۰۴ - نظیر این پدیده‌ها درقفقاز دوران مفرغ‌نیزدیده‌شده . رجوع‌شودبه : ب.ب. پیوطروسکی . باستانشناسی قفقاز. ازص ۵۲ ببعد . لولوبیان ظاهراً گاهی هوریان را باسارت میبرده‌اند (ا.ر. لیچمان BASOR ، شمارهٔ ۷۸، ازص۲۳ ببعد چنین موردی را ذکرمیکند) گرچه غالباً عکس موضوع صحیح بوده است .

۱۰۵ - فرهنگ کهن تپه سیالك در اواسط هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد قطع میشود و متعاقب‌آن قشرهای مربوط بآغازهزارهٔ اول می‌آید . دربارهٔ تألیفات مربوط‌بحفریات شهر کهای مزبور به ص ۱۲۷متن رجوع شود .

۱۰۶-رجوع‌شودبه : G. Hüsing· Die sprache Elams, Breslau, 1908 ولی این استنتاج مورد بحث است . بسیاری ازکلمات بالکل درعیالامی وکاسی متفاوتند . مثلا: « خدا » به عیلامی nap و به‌کاسی mašhu است [نه bašhu - چنانکه دلیچ آورده - رجوع شود به : - ص ۳۷ - Burna-Mašhu(m) نام Mém., Dél. en Perse, XI, 1911 «پادشاه» - بزبان عیلامی - sunki و به‌کاسی janzi وغیره . ولی از مقایسه های زیر چنین برمیآید که میان عیلامی و کاسی محتملا رابطه‌ای وجود دارد . مثلا در زمینهٔ لغات : - miri کاسی درکلمهٔ miri-jaš بمعنی « زمین و miri-zi.r - نام الههٔ مادر (الههٔ زمین) = در عیالامی muru بمعنی « زمین ». Gidar کاسی بمعنی خدای جنگ = Kute.r عیلامی « فرمانفرما وصاحب‌اختیار » . da-gigi یا da-gilgi کاسی بمعنی «آسمان» (قیاس‌شود با da-kaš بمعنی «ستاره») = kik(i) عیلامی بمعنی «آسمان» . burna - ی کاسی بمعنی « شخص ممتاز » محتملا در زبان عیلامی نیز دیده میشود . مقایسه شود : پسوند عیلامی‌مصدر ma.na - یا man - Kadaš عیلامی بمعنی «یاری». زبان‌کاسی ازلحاظ فقدان تعریف اسامی وغیره نیزبا عیلامی مربوط‌میگردد . درزبان عیلامی‌یك‌سلسله اضافات منفصل بعدازکلمه‌جانشین آن گردید .

۱۰۷ - مثلا شفتلوویتس بـاین عقیده است : Kuhn's Z. f. Vgl. Spr. XXVIII, ۱۹۰۲ ازص۲۷۲ ببعد . مبنای این‌عقیده مقایسهٔ Surijaš کاسی بمعنی خدای خورشیداست با Suryah سانسکریت‌بمعنی«خورشید» Ubrijaš کاسی که شکلی از Burijaš است ، « خداوندکشورها » یا « خدای باران و رعد » ترجمه شده است با Borēas یونانی که بمعنی « باد شمالی » است و «بوریا» - ی روسی مقایسه شده است . وšimalija و šûmlija - ی کاسی را که بمعنی « الههٔ قلل جبال » است بـا himalaya - ی سانسکریت مقایسه کرده‌اند و Bugaš کاسی را که نام یکی از خدایان است با baga - ی پارسی باستانی و bogû ی اسلاوی قدیم که بمعنی «خدا» است قیاس‌کرده‌اند . ولی مشابهت دراینموردمشکوك است : هیمالایا Himalaya ممکن‌بود imâlaja ، zimâlaya حتی gimalâya تلفظ شود ولی بهیچوجه‌ممکن نیست‌بصورت šimalija درآید .گذشته از šurijaš به یك کلمهٔ خالص کاسی که «خورشید» معنی میدهد برمیخوریم وآن کلمه sah است. وگذشته از Burijaš کلمهٔ buri بمعنی «صاحب و خداوند» درآن زبان و jaš بمعنی «زمین» وجود دارد و الخ باحتمال

ذوی کلمهٔ buri-jaš لقب خدای رعد « خداوند زمین » ـ است و šuri-jaš بمعنی چیزی مثل (پرتوافکن برزمین) میباشد .

۱۰۸ ـ شکل اسب در « کتابت بوسیلهٔ تصویر » زمان جمدت نصر (قبل ازسه هزار سال قبل ازمیلاد) نیز دیده شده است . رجوع شود به :

S. Langdon, The Herbert Weld Collection in the Ashmolean Museum, Pictographic inscriptions from Jemdet Nasr. OECT, VII, Oxford Univ. Press, 1928. شرح علامات از شماره ۲۹ ببعد.

کلمهٔ anšu. Kur. Ra بمعنی « خرشرقی » برای باراول بصوت اندیشه نگاری (هزوارش) درآغاز هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد بکار رفته است . ولی بکاربستن اندیشه نگاری (هزوارش) شومری درعهدی که زبان اکدی رایج بوده ـ خود نشان میدهد که هزوارش‌مزبور میراث عهد متقدمتری بوده وقبل‌از ۲۰۰۰ سال پیش‌از میلاد وبظن اقوی قبل‌ازتدوین نهائی هزوارشهای مزبور ـ یعنی دراواسط هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد ـ پدیدآمده بوده است . دربارهٔ اسب در هیروگلیف عیلامی وغیره به :

بصفحه ۶۵ E. Herzfeld, Iran in the Ancient East) نیزرجوع شود .

۱۰۹ ـ عرابه هائی که باخر کشیده میشدند . مثلا رجوع شود به :

V. Christian, Die Altertumskunde des Zweistromlandes, Bd. I. Tafeln, Leipzig, 1940, Taf. 224-226

(مجسمه های کوچک مسین وگلین از تل‌ـعکربه وکیشا) با قاطر نیز : همانجا Taf. 201 («اشتاندارت» از اور) وشاید ، ۲۷۳ (صفحات کوچک فلزی یادگار قربانیها ازخفاج واور).

۱۱۰ ـ مثلا در حماسهٔ اکدی گیلگامش کـه به ربع آخر هزارهٔ سوم قبل‌از میلاد مربوط است الهه ایشتار برای‌اینکه قهرمان داستان را تطمیع کند افتخار وثروت واحتراماتی راکه شایستهٔ خدایان‌است بوی نوید میدهد . و ازآنجمله وعده میدهد که Kudânirabûti «قاطران بزرگ» بعرابهٔ او بسته خواهد شد .

R. Campbel-Thompson, The Epic of Gilgamish, Oxford, 1930, VI, 12).

بعدها درزبان اکدی قاطررا parû میگفتند واستعمال‌کلمهٔ kudâm متروك گشت. ظاهراً لفظ اکدی kudâm را میتوان از عیلامی kutu ـ «اسب» ـ ماخوذ دانست (؟) به حاشیهٔ ۱۲۲ این فصل رجوع شود .

۱۱۱ ـ OLZ, X از صفحهٔ ۶۳۸ ببعد (مقالهٔ آ. اونگناد).

B. Meissner, Assyriologische Studien, IV, MVAG, 1913, 2, 1 وبعد

۱۱۲ - ب.ب پیوطروسکی - باستانشناسی قفقاز ص -۱۵-۵۰.

۱۱۳ - Th. Pinches, The Cappodocian Tablets of Liverpol. LAAA, I, از صفحه ۴۹ ببعد pl. 17, 8.

۱۱۴ - قوانین هیتی جدول 1، § ۶۸ :

F. Hrozny, Keilschrifttexte aus Boghazköi, VI. WVDOG, No. 36, Leipzig, 1921.

VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ٤ (ترجمهٔ ای. م. دونا یفسکایا) صفحه ۲۶۸ و حاشیهٔ ۷. درهزارهٔ اول قبل از میلاد مادیان را به عرابه نمی‌بستند وبرای سواری نیز ازآن استفاده نمیکردند. وسوار برمادیان شدن برای مردجنگی سرشکستگی شمرده میشد. (رجوع شود به : AVIU شمارهٔ ۴۳ ، حاشیهٔ ۲ وشمارهٔ ٤۹ از صفحهٔ ۱۲۵ ببعد.)

۱۱۵ - رسالهٔ معروف کیکولی میتانی، رجوع شود به مقالات گروزنی و زومر و اعلولف در Boghazköi-Studien ، III صفحهٔ XII و X ، از صفحهٔ ۳۸ ببعد. همچنین رجوع شود به :

E. Ebeling, Bruchstücke einer mittel assyrischen Vorschriftensammlung für die Akklimatisierung "und Trainierung von Wagenpferden. B. 1951.

۱۱۶ - اما این اصطلاحات :

« آیکا وارتانا » - بمعنی « یک پیچ یك چرخش » ، مقایسه شود با ēka - ی سانسکریت و aiva (aēva) - ی پارسی باستانی واوستائی - بمعنی « یك » و vartani ، vartana - ی سانسکریت ، بمعنی « پیچ - چرخش » . « ت (ا) را وارتانا » - بمعنی « سه چرخش» درنظرگیرید tri - ی سانسکریت را که بمعنی «سه» است. « پانتاوارتانا » ، از Panca سانسکریت بمعنی «پنج». «ستاوارتانا» - بمعنی « هفت چرخش » - از sapta - ی سانسکریت که بعدها satta شد و hapta - ی پارسی باستانی بمعنی » هفت» . «ناووارتانا» - بمعنی « نه‌چرخش » nava - ی سانسکریت بمعنی «نه» . اینکه آیا این اصطلاحات خالص هندی است یاهندوایرانی (مربوط بدوران ماقبل تجزیهٔ این دوگروه) مورد بحث است ولی بیشتر گمان میرود هندی باشند.

۱۱۷ - این نامها نه تنها درمیتانی (بخصوص درخاندان سلطنتی) بلکه درسوریه و بویژه درفلسطین نیزدیده میشود. بخصوص عصر ارته arta جلب توجه میکند واین‌خودموجب شدکه محققان این نامها را بیشتر به‌گروه زبانهای ایرانی مربوط بدانند نه هندی. ولی rta - ی هندی را هم‌گمان نمیرود بخط میخی جز بصورت arta بتوان نوشت به نامهای

خالص هندی برخی از خدایان میتانی نیز توجه شود ، از قبیل : ind(a)ra ، Waruna ، nasatja (- una) . برعکس اصطلاح marjanna - بمعنی « مردجنگی » « مرد بزرگ » - برخلاف گفته های پیشین هند واروپائی نبوده بلکه هوری است زیرا دراوگاریت که فاقد عنصر هند واروپائی است دیده شده است . مثلا رجوع کنید به : م. ل. گلتسر . مدارکی برای مطالعهٔ ساختمان اجتماعی اوگاریت ، VDI ، سال ۱۹۵۲، شمارهٔ ٤ ، ص۳۷.

۱۱۸ - این تاریخ مورد اختلاف است . معهذا میتوان گفت صحبت بر سردوران ۱۵۰۰-۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاداست .

۱۱۹ - در میان باستانشناسان شوروی این فرضیه رایج است که نخستین متکلمان بزبانهای هند و ایرانی بافرهنگ آندرونوف (۱) کازاخستان وجنوب سیبری مربوط بوده‌اند.

۱۲۰ - تعیین طرق نفوذ این قبایل به‌آسیای مقدم - یکی از مشکلات بزرگ تاریخی‌است . دربارهٔ حرکت ومهاجرت ایشان هیچ مدرکی دردست نیست و در اسامی اماکن فلات ارمنستان وقفقازوجبال زاگروس وایران نیز اثری ازخود باقی نگذاشته‌اند . ولی ازاین فرضیه که منشاء ایشان از قفقاز وبخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه است و در دوران مهاجرت عمومی هند و اروپائیان ازنواحی مزبوربه‌آسیای مقدم کوچ کرده‌اند (فرضیه‌ای که سابقاًبنظر من محتمل بود) ظاهراً باید صرف نظر شود زیرا شواهدی که دال بروجود اسبداری در بخش شمالی کرانه دریای سیاه وشمال قفقاز قبل‌از پایان هزارهٔ دوم ق . م. باشد دردست نیست.

۱۲۱ - آشوریان اسبان خویش را بیشترازآسیای صغیروفلات ارمنستان ومادبدست می‌آوردند .

۱۲۲ - اصطلاحاتی که اقوام گوناگون برای مفهوم «اسب» بکار میبرند حاکی از این میباشد . اکثراقوام هند و اروپائی مفهوم اسب را باکلمات هند واروپائی ادا می‌کردند (بلاتینی equus ، بیونانی hikos> hippos ، بزبان هندی باستانی açva ، بمادی‌واوستائی aspa ، به‌پارسی‌باستانی asa) ولی‌سامیان ومصریان مفهوم«اسب» راباکلمه‌ای غیرسامی که بهر تقدیر هند واروپائی بنظرنمیرسد ادا مینمودند (باکدی šišu ،کنعانی وعبری عتیق Suš و

---

(۱) فرهنگ وتمدن آندرونوف - فرهنگ عصر مفرغ که از ینی‌سئی‌تاجنوب‌اورال در حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد رواج داشته وآثارآن درسال ۱۹۱٤ در قریهٔ آندرونوو نزدیك آچینسك کشف گردید . اهل این فرهنگ بدامداری وکشاورزی مشغول بودند وبشکل جماعات عشیرتی زندگی میکردند و بقایای رسوم عهد مادرشاهی درمیان ایشان دیده میشد - مترجم

آرامی Sūsyā و مصری ššm). متأسفانه از کلمهٔ اسب بزبان هوری اطلاعی نداریم . اما بزبان عیلامی «اسب» ، ظاهراً Kutu نامیده میشد و شیل V. Scheil, Mém. Del. en Perse, V, ٤٧ صفحه) این کلمه را ازیکسو با Kudânu « قاطر » آشوری و ازدیگر سو با kotu (؟) ـ ی آندی «اسب» قیاس میکند . اصطلاح عیلامی را تقریباً بیقین میتوان‌از زبانهای کوه نشینان مأخوذ دانست .

۱۲۳ - توجه‌شودبه kak dâme بمعنی «شمشیرخون» «شمشیرخونین» (صفحه ۱۳۰ ARU . No. 16, RZOA).

۱۲۴ - دربارهٔ شوکامون خدای‌کاسی رجوع شود به‌صفحه ۱۷۳ .

۱۲۵ - رجوع شود به : آکادمیسین استرووه . تواریخ سلالهٔ اول بابلی VDI ، ۱۹٤۷ ، شمارهٔ ۱ ـ صفحهٔ ۹ ببعد .

۱۲۶ ـ این موضوع متنازع فیه که آیا سلالهٔ کنار دریا زمانی در بابل (قبل‌ازاشغال این شهر توسط کاسیان و بعداز سلالهٔ هامورابی) سلطنت کرد یا نه بدین طریق بنحوی منفی حل میشود .

۱۲۷ - رجوع شود به : RLA. s. v. Alman.

۱۲۸ - دلیچ هم (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer, Leipzig, 1884) ۳۲ صفحه ـ حاشیه ۱) تذکر داده است که این « پادان » با سرزمین Padin که درمتن VR (۱۲، شمارهٔ ٦) باشهرآرمان مربوط گشته یکی‌است . آرمان‌هم‌ممکن است هلمان‌ـ‌آلمان ـ باشد . آرمان درناحیهٔ یا سؤبؤـی کاسی (jaš(u).p = کاسی ـ بمعنی «کشورها» باپسوند تصریفی اکدی u ـ؟) قرار داشته است .

۱۲۹ - املای اکدی این نام (Kar[d]-Dun-já-âš) نشان میدهد که از دو کلمه اول ممکن‌است Kâru ـ ی اکدی‌بمعنی «کوچ نشین ـ کلنی» باشد وکلمهٔ دوم خدای دونیاش که آن نیز ، ظاهرا ، از دوعنصرتشکیل شده ـ یکی dun (با t/dun ـ عیلامی‌بمعنی«دادن» «تسلیم نمودن» ـ مقایسه شود) و jaš کاسی ـ بمعنی « زمین » (نامهای خدایان Šurijaš و Ubrijaš ـ یعنی «کوچ‌نشین ـ پاکلنی ـ خدائی‌که زمین میدهد ؟ »)

۱۳۰ - در پایان هزارهٔ دوم و در طی هزارهٔ اول سر زمین نامار و حکومت‌آن به خاندانهای غیر سامی (و غیر هوری) بیت ـ کارزیابکو وبیت ـ همبان تعلق داشته است . در هزارهٔ اول ، دردوران استقلال نامار درآنجا پادشاهی ازخاندان بیت ـ همبان سلطنت‌میکرده است که بلقب کاسی «یانزی» ملقب بوده (باپسوند تصریفی اکدی u ـ . این کلمه علی‌القاعده

درنبشته‌های آشوری بشکل janzû ادا شده است). الهۀ نامارا الهۀای کاسی کوه شمالی شمرده میشد . برای توضیح مشروحتررجوع شود به :
F. Delitzsch، Die Sprache der Kossäer صفحۀ ۳۶-۲۹
با عقیدۀ دلیچ که نام همبان جنبۀ سامی دارد نمیتوان موافقت کرد .

۱۳۱ - F. Delitzch، Die Sprache der Kossäer ازصفحۀ ۲۹ ببعد.

۱۳۲ - میل (ابلیسك) سیاه سالاماناسارسوم - درذیل سالهای ۱۶ و ۲٤.
(KB، I، صفحه ۱٤۲ - ۱٤۰ = ARAB، I، §§ 573. و 584). -
KAH، I، 30=ARAB، I، § 682.

۱۳۳ - چنانکه ازشرح جنگ سارگون دوم پادشاه آشور علیه اورارتو برمی‌آید آلابریا دربخش علیای زاب کوچك - در جنب گردنه هائی که به جلگۀ جنوبی دریاچۀ ارومیه منتهی میشود قرار داشت . رجوع شود به : 8CS ص ۸ سطر ۳۸-۳۱. AVIU شمارۀ ٤۹.
از یانزی «پادشاه» آلابریا درکتیبۀ سالاماناسارسوم یاد شده است : KAH ، II و دربارۀ IV ذیل سال ۱۶ (= ARAB ، I ، § ۶۳۹).

۱۳۴ - مثلا رجوع شود به : 8CS ، صفحۀ ٤۸-٤۶ - سطور ۳۰۷-۳۰۶.

۱۳۵ - چنانکه پیشترملاحظه شد ناحیۀ جنوبی وجنوب غربی دریاچۀ ارومیه کوتی و یاکوتی - لولوبئی بود . امـا راجع به خوبوشکیه - نـاحیۀ مزبور جزو منطقـۀ بسط نفوذ هوریان و اورارتوئیان بوده است (ولی اصطلاح هوری یا اورارتوئی نیست : « پادشاه » بزبان هوری ewri و بزبان اورارتوئی euri یا ereli است) . ولی اسنادی دردست است که کوتیان نیز لااقل در هزارۀ دوم قبل‌از میلاد در این اراضی پراکنده بوده‌اند : مثلا بموجب کتیبۀ سالماناسار اول (KAH، I، شمارۀ ۱۳ AVIU ، شمارۀ ۲ - صفحۀ ۲۶۶) کوتیان در اراضی بین اورارتو (اتحادیۀ قبایل در فلات ارمنستان - در مغرب دریاچۀ وان و درکرانۀ دریاچۀ مزبور) و کوتموخی (بخش علیای درۀ رود دجله) مستقر بودند . بنابر این درآن زمان درۀ رود بختان جزو سرزمین ایشان بوده است . بعدها ، در هزارۀ اول قبل از میلاد ، آشوریان تمام‌قبایل ساکن شمال ومشرق سرزمین خویش - وازآنجمله اورارتوئیان‌رابلااستثناء «کوتیان» مینامیدند : ولی‌درکتیبه های‌شاهان قرنهای چهاردهم و سیزدهم قبل‌از میلاد کوتیان بحدکافی از «اوروآتری» (اورارتوئیان) و «شو باریان» (هوریان) و لولوبیان و کاسیان وغیره مشخص بوده‌اند .

۱۳۶ - اگرکلمۀ jaš کاسی را که بمعنی «کشور» و «زمین» است استثناء کنیم -

دراکثر موارد ظاهراً این š(a) - آخر کلمات یك پسوند فعلی است - همچنانکه درعیلامی نیز چنین میباشد. مثلاً: در فعل ماضی عیلامی hūtta. š بمعنی « کرد » و tiri. š بمعنی «گفت» و talla.ša بمعنی «نوشت». درفعل‌امر alpiuš بمعنی «بکش.» وغیره (وهمچنین اسم خاصی که جزء اول آن نام خدائی است مثل: Lila-irta.š و Šimut-warta.š و Hunpann-unka.š و Temti-rapata.š و Kuk-kirwa.š. متذکر میشویم که اکثر اسامی‌خاص مشرق عتیق جمله‌های کاملی هستند). معنی پسوند uš - و eš - دراسامی‌اشخاص و اماکن‌کوتی روشن نیست. از لحاظ تاریخی صرف این پسوند را نمیتوان بـا پسوند هند و اروپائی š - که ازآن حالت اسمی (نومیناتیو) است و بعدها در زبانهای اوستائی وایرانیان وغیره بسیار رایج بوده - مربوط دانست. پسوند هوری š - و še - را، هم نباید باآن‌مقایسه کرد. زیرا که مورد اول پسوند حالت ارگاتیو (متعدی) است وگرچه مبین مسندالیه فعل متعدی است - معهذا در زبان بصورت غیر مستقیم محسوس است و بدین سبب - علی‌الرسم - در ادای اسامی بزبان دیگر حذف میگردد. پسوند دوم مربوط باسامی معنی است وجزئی‌است که به جمله معترضه اشاره میکند و دراینجا برخلاف انتظار خواهد بود..

۱۳۷ - آخرین شاه بابل که نام کاسی « سیماش - شیخو » داشت، در نیمهٔ دوم قرن یازدهم قبل‌ازمیزیست‌میلاد. اسامی‌خاص کاسی افراد (کاشاك تیانزی، اولامخالاوغیره) فی‌المثل، در هبه نامه پادشاه مردوك نادیناخه در آغاز قرن یازدهم ق. م. ذکر شده است - L. W. King, Babylonian Boundary Stones and Memorial - Tablets in the British Museum, London, 1912, No. VIII. (از صفحه ٤٥ ببعد
نامهای اکدی درسلالهٔ سلطنتی کاسی از قرن سیزدهم قبل‌ازمیلاد دیده میشود.

۱۳۸ - âl Ar-ma-an A.GAR-sa-li بمعنی تحت‌اللفظی « شهرآرمان (محل) اوگار-ساللی». این آرمان با این تکمله ازهمنام خودآرمانا (= حلوان ؟) - که درکوههای بریکی ازشاخه‌های دیاله قرارداشت - مشخص میگردد. « اوگار - ساللی» تحت‌اللفظی بمعنی «صحرا ومزرعه» یا «اراضی جماعت» ساللو = است. ناحیهٔ ملتقای رودآدِم ودجله - که نزدیك مصب دیاله بود - چنین نامیده میشد.

۱۳۹ - رجوع شود به: « تاریخ همزمان » (kV، I، ۱۸۸۹، ص ۱۹۶، سطر I، ۳۱-۲۳).

۱۴۰ - مثلاً رجوع شود به:
L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VII - ازصفحه ۳۷ببعد

۱۴۱ - مثلا : سالنامهای آشور ناسیراپال ، III ، IV و بعد AKA ص ۳۵۱ -
ARAB ، I ، § ، ۴۷ .

۱۴۲- A. Godard, Les bronzes du Luristan, Paris, 1931.
(مقالهٔ ر. دوسو) ازصفحه ۲۵۴ ببعد SPA, I,
Ph. Ackermann, The Luristan Bronzes, New York 1940, و غیره
این را هم بگوئیم که آکرمان درکاسی بودن مفرغهای لرستانی تردید دارد .

۱۴۳ - فی‌المثل رجوع شود به :
E. Schmidt, The Second Holmes Expedition to Luristan Bull. of the American Institute for Iranian Art and Archeology, V, 3, June 1938, ص ۲۰۵

۱۴۵ - شاید خدای دونیاش وکاشو یکی باشد .

۱۴۶ - شاید در بابل برای خدای کاشو (« کاسیتو ») زوجه‌ای بنام کاشیتو (« کاسیته ») قائل بوده‌اند رجوع شود به :
F. Delitzsch, Die Sprache der Kossäer, ص ۵۱ - حاشیهٔ ۱ .
این الهه در اورك مورد پرستش بوده است و بعقیدهٔ دایمل همان الههٔ مشروب مستی‌آور کشیتنا میباشد :
A. Deinel, Pantheon Babyloniacum, Roma, 1914, No. 478, 1687.

۱۴۷- L. W. King, Babylonian Boundary Stones... No. VI, II - ازصفحه ۴۶ ببعد .
ظاهراً شیمالیا (شومالیا) زوجهٔ شوکامونی‌بود . درمتن معروف لغت شناسی درتعبیر نامهای غیر اکدی پادشاهان IIR ، ۴۴ (رجوع شود به :
F. Delitzch, Die Sprache der Kossäer از صفحهٔ ۱۹ ببعد) « شیمالیا » معادل « شیبارو » - ی کاسی شمرده شده است و « شوکامونا » را معادل اکدی «شومر»-ی کاسی (بجای « شوکاب » ؟ » قلمداد گردیده و این عجب است شاید صحبت برسر دو لهجهٔ کاسی کوهستان و دشت باشد . ازنظرگاه آشورشناسی جنبهٔ غیراکدی و بطورکلی غیرسامی نامهای « شیمالیا » و « شوکامونا » مسلم است . در « امان نامه » نابوخودنوسور اول (بخت‌النصر) (درتالیف مذکور L. W. King) الهه شیمالیا - حامی نامار بنام « خداوندگارکوههای روشن ، وساکن ارتفاعات وگام‌زن برقلل » خوانده شده است .

۱۴۸ - کلمه Šugab که در لغتنامهٔ کاسی - اکدی (F. Delitzsch, Die Sprache der Kossaër. صفحه ۲۵ سطر ۱۲) درردیف کلمهٔ Šugamuna آمده (درمتون بیشتر بصورت Šukamuna آورده شده) محتملا شکلی از کلمهٔ اخیر است در یکی از لهجه ها . دربارهٔ نام Šumu به توضیح حاشیهٔ ماقبل رجوع شود .

۱۴۹ - در لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی کلمهٔ Šugal « خدای نرگال » و Šugamun « خدای نرگال - ئوسکو » معنی شده است . دراساطیر شومری - اکدی نرگال پادشاه جهان زیر خاکی است - یعنی جهان مردگان و خدای مرگ و جنگ . شیر حیوان توتمی (۱) وی بود . نوسکو - خدای آتش ، «وزیر» خدای بزرگ انلیل که مظهر آن مشعل است (رجوع شود به : A. Jeremias. Handbuch der altorientalischen Geisteskultur. Berlin - Leipzig. 1929, صفحه ۳۷۸ و ۳۸۳ ببعد

تعبیر ما که شوکامؤنا را خدای آتش زیر زمینی دانسته‌ایم ، بدین مبتنی میباشد . ولی منظور از این اصطلاح چیست ؟ شاید مقصود بخارهای شعله‌ور نفت باشد - که اکنون در لرستان وجود ندارد ولی در نواحی مجاور - کرکوك و آرانچای باستانی و خوزستان - عیلام قدیم - استخراج میشود . دربابل ازنفت نیك اطلاع داشتند . کلمه عربی نفت naft و آرامی naphta - از naptu - ی اکدی بمعنی « نفت » ماخوذ میباشد (از napâtie بمعنی « روشن شدن » ومشتعل کشتن ») که معنی تحت‌اللفظی آن « (روغن) سوخت» است . شوکامونا را با یکی از مظاهر خدای مردوك نیز یکی دانسته‌اند (A. Deimel, Pantheon Babyloniacum, No. 3176).

۱۵۰ - یکی دانستن Harbe = Enlil و Šihu = Marduk مبتنی برتعبیر نامهای ۵۶ VR، است . ولی لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی مردوك (یا «آداد» - به‌صورت (d šuš-diri(g)-ja با خدای شوگورا و [Ši[hu(?)] با خدای ماه مقایسه شده‌اند .

۱۵۱ - Hu-UD-ha. قرائت دقیق این کلمه معلوم نیست زیرا که لفظ UDچند معنی‌دارد وبمعنی hiz, hiš, his, lih, lah, pir, par, tam, tù, ut uṭ, ud, وغیره میباشد . با اینحال درتلفیق حاضر بیشتر بمعنی ud (ut, uṭ) ویا lah (lih) است . قرائت ubrijaš از لغتنامهٔ کوچك کاسی - اکدی ماخوذ است . تساوی

(۱) توتم حیوانی بود که بعضی از قبایل نیای نژاد و قبیله خویش میدانستند و محترمش میدانستند (مترجم).

Burijaš = dAdad (خدای باران و رعد) از متن IIR ، ٦٥ ، شمارهٔ ۲ و دیگر منابع استنتاج میشود .

۱۵۲ - رجوع شود به لغتنامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی ف. دلیچ . (تالیف سابق‌الذکر صفحه ۲۵). اگر فرضیهٔ « هند و اروپائی » بودن نامهای Burijaš Šurijaš و Bugaš قبول شود آنگاه میتوان نام marattaš (marutaš) را هم با ماروتهای هندی که خدایان بادوجنگ ایندرا بوده اند یکی دانست .

۱۵۳ - کامولا را با « اِ آ » ـ ی بابلی خدای آبهـای زمینی و خرد و میریزیر را با الههٔ ـ مادر نینلیل ـ زوجهٔ انلیل ـ یکی میدانند . برای توضیحات بیشتر رجوع‌شود به تالیف سابق‌الذکر ف. دلیچ ص ۵۳.

۱۵۴ - لغتنامهٔ کوچك کاسی ـ اکدی دورراماتند شوکاب «ترکال» ترجمه میکنند شاید اوراهم باید با شوکاب و شوکامونا یکی‌شمرد .

۱۵۵ - Mém. Dél. en Perse ، X ، صفحه ۸۵ .

۱۵۶ - با اینحال شاید خدای عیلامی تیرو بـا دور خدای کاسی مطابقت داشته بـاشد . (صفحـه ۳۷ ، شمـارهٔ ۷۵ ، سطر ۱۵ ، Mém. Dél. en Perse, V و XI صفحهٔ ۲۱ ببعد ، شمارهٔ ۹۲ ، I ، ۹). خدای عیلامی بنام خوربی = به خاربهٔ کاسی (پیمان نارام ـ سوئن با شاهان عیلام :

Mém. Dél. en Perse. XI, No. LXXXVIII, I, 15 و غیره .

۱۵۷ - « منشاء خانواده و مالکیت و دولت »! OGIZ ـ کوسپولیت ایزدات سال ۱۹٤۹ صفحهٔ ۹٤ .

۱۵۸ - مثلاآدادنراری اول که بیشترازوی یاد شد (ص ۱۶۹ این کتاب) خویشتن را « نابودکنندهٔ قبایل نیرومند (یا « جنگیان نیرومند ») کاسی (= بـابل) وکوتیان و لولومیان و شوباریان (= میتانیان) مینمودند واز پدر خودآریکدنیلو (آغاز قرن چهاردهم قبل از میلاد) سخن میگوید کـه « (کـسور) توروکی و نیگی مخی را تا حدود آن وتمام فرمانفرمایان کوهساران و تلهای وسیع قلمروکوتیان » را مسخر و مطیع ساخت و همچنین « (کشور) کوتموخی وتمام متحدان آن را » والخ . کوتموخی ـ بخش علیای درهٔ دجله‌است. نیگی‌مخی (اسمی هوری است) و توروکی را باید درمشرق آشور جست . سپس سالامانسار اول (قرن سیزدهم قبل ازمیلاد) نیز ازپیروزی خویش برکوتیان سخن میگوید (دراین‌باره رجوع شود به حـاشیه شماره ۱۳۵ این فصل) سر انجام توکولتی ـ نینورتـا ـ ی اول

در اواسط قرن سیزدهم (آخرین شاه آشور است که کتیبهٔ وی از کوتیسان - چون قبایلی که واقعا وجود داشته‌اند - یادمیکند) خویشتن را « شاه عالم و شاه‌آشور و شاه چهار کشورجهان ... شاه کار - دونیاش (وی بابل کاسی را موقتا در تصرف خویش داشت - مؤلف) وشاه شومرو اکد و شاه دریای بالا وپائین و شاه شوباریان (= میتانیان) وکوتیان وسراسر کشورنائیری» میخواند . وی ضمنا میگوید که درنخستین‌سال(ناقص) سلطنتش «بدست‌او کوتیان واو کومانیان وکشور های الخونی و شاربند ومهری مطیع شدند » و وی هرساله خراج این کشور ها را در پایتخت خویش آشور دریافت میکرد . دربارهٔ او کومانیان - که دراینجا نامشان ذکر شده - این‌را میدانیم که در درهٔ رود زاب بزرگ میزیستند . مکان نامهای دیگر روشن نیست ولی مسلما - با درنظر گرفتن اینکه درآن زمان آشوریان سرزمینهای بسیار کوچك را « کشور » مینامیدند (مثلا فقط در فلات ارمنستان ۸۰ کشور برمیشمردند) - «کشورهای» الوخین و شاربند ومهری بخش کوچکی ازسرزمین کوتیان بوده‌اند . گذشته ازاین توکولتی - نینورتادر یکی از کتیبه‌ها « کشورهای » بسیاری را برمیشمارد که مکانشان را نمیتوان معلوم کرد وبخشی ازآن‌ها ، محتملا ، جزو سرزمین کوتیان بوده‌اند . رجوع‌شود به LVIU ، صفحه ۲۶۹ وحاشیه شمارهٔ ۱۱ . بعدازتوکولتی - نینورتای‌اول - ملك‌آشور موقتا دچار انحطاط شد ومدتهانفوذی درجبال‌زاکروس‌نداشت . اسنادمذکور که‌در KAH ، I ، II منتشرشده در AVIU ازصفحه ۲۶۵ ببعد گردآمده است .

۱۵۹ - وازآن‌جمله سنگ‌نبشته نارام - سوئن‌وسنگ نبشتهٔ حاوی قوانین هامورابی و بسیاری دیگر .

۱۶۰ - شیل ازآن یادکرده است :
Mém.، Dél. en Perse، V - XV صفحه .

۱۶۱ - هبه‌نامهٔ زمین یکی از پادشاهان کاسی (کاشتی لاشای سوم) به آکابتاخه مهاجر میتانی ازهمین منبع است (صفحه ۹۵ Mém.، Dél. en Perse، II) بنگرید به ناحیه بیت - میلشوخو (بنام ملیشیخو شاه کاسی) در فهرست نواحی تصرف‌شده - شیلخاك - این‌شوشیناك .

۱۶۲ - Mém.، Dél. en Perse، V صفحه ۱۶ ، شمارهٔ LXX ، II ، ۱۳ .

۱۶۳ - «گردنهٔ هاشمار » مرزکشور زاموآ در مشرق بود - همچنانکه « گردنهٔ بابیتهٔ » مرز غربی آن شمرده میشد (رجوع شود به صفحهٔ ۱۹۹ متن) - ونزدیك جاده‌ایکه از زاب سفلی به نامار ممتد بود قرار داشت - وبعدها درقرن هشتم قبل‌ازمیلاد یکی ازمرزهای قلمرو مادیها بود . از اینجا چنین نتیجه میگیریم که - چنانکه بعد خواهیم دید - «هاشمار» را باید درخط مستقیم المیاه بین دیاله و کترل اوزن ویا دیاله و کرخه جست . کلمهٔ hašmar

در لغتنامهٔ کوچك کاسی-اکدی لغتی کاسی قلمداد شده و معنی آن « بازیا شاهین » ذکر شده است (با کدی = Kasûsu رجوع شود به :
A. Deimel, Akkadisch-Šumerisches Glossar. Rom, 1937, S.V.)

۱۶۴ - صفحه ۱۶۳۰ ببعد Mém., Del. en Perse, IV, تالیف سابق الذکر ص ۱۰۹ G.G. Cameron.

۱۶۵ - کتیبهٔ شیلخاك - اینشوشیناك درجزو نقاط مسکونه‌ای که بدست وی تسخیر شد (صفحه ۴۰ - ۳۵ Mém., Dél, en Perse, VI,) از اوکار - سااللی یاد میکند (ù-kà-ar-si-il-la-am) در مصب آدم و یالمان و کوههای ابخ و مادگو (توزخورماتلی) وآرانچو (کرکوك)، ونوزو، « پل روی زاب (؟) » (?) ti-tù-[ur-ru ša nârZa-ba-an نیز ذکری بمیان میآورد ، نقطهٔ اخیر الذکر را بنام کوتی «موزات تاش» موسوم میگرداند ، که بعدها توسط تیگلاتپالاسار اول تسخیر شده است و دهکده های بسیار دیگری را که بنام صاحبان یا سرخاندانها نامیده شده است ردیف میکند که اسامیشان باکلمهٔ «بیت» که در آن زمان - ویژهٔ اسم مکان بود آغاز میگردد . مثلا نامهائی که در هزارهٔ اول قبل از میلاد ذکر شده ، ازقبل بیت‌ایشتار و بیت‌تازاکی (در متن عیلامی « پی - یت » آمده) ، و Dunnu و Dùntu - «برج» ، «محوطه» (در متن عیلامی tu - un - ni و ti - in - tu) ذکر شده است . درکتیبهٔ دیگر از ساختمان معبد در شهر آشوری اِکالات سخن گفته شده است Mém., Dél. en Perse, V, ببعد ۲۰ ازصفحه ، ۷۱ شماره).

۱۶۶ - L. W. King, Babylonian Boudary Stones No. VI, No. VII.

F. Thureau - Dangin, Notes assyriologiques, RA, X, 1913 ۹۷ صفحه.

۱۶۷ - L. W. King, Chronicles concerning Early Babylonian Kings, II, London, 1907, ۱۶۵و۵۲ نام اکدی . صفحات

۱۶۸ - به صفحه ۱۶۸ متن حاشیه شمارهٔ ۱۳۵ رجوع شود .

۱۶۹ - لااقل نواحیIII ، V وVI طبقه‌بندی ما (به‌صفحه ۱۱۵متن‌این‌کتاب ببعد رجوع کنید) - یعنی غربی ترین نواحی - طبق تذکرات روشن متون آشوری هزارهٔ اول‌تحت اشغال لولوبیان بوده‌اند .

۱۷۰ - درکتیبه‌های توکولتی - نینورتای اول از کشور مهری یاد شده است (متن KAHII ، شماره‌های ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ . CT ، XXXVI ، شماره های ۸ ، ۱۲ = AVIU، شماره های ۳ ، 6B . صفحه ۲۶۷ وبعد . بعد ها درقرن هفتم قبل از میلاد گفته شده است که

بخشی از مردم ماد بزبان «مهرانی» (در این‌باره بعد رجوع شود) سخن میگفتند . گمان‌میرود اگر اصطلاح mehri و mehrani را با نامی که آواریان داغستان خود خویشتن را بدان میخوانند - یعنی ma'ar و ma'arulal - مربوط سازیم خطر کرده‌ایم ، گرچه ادای صوت بکومك h درزبان اکدی مطابق قاعده بوده است - همچنانکه تبدیل e > a در مقابل h نیز چنین بوده .

۱۷۱ - اصطلاحات Lar - بمعنی «کوه» (که تقریبا بیقین‌توان گفت اولوبئی‌است) و kin - و gin و kingi - بمعنی «دژ» و نقطهٔ مسکون » (!) و همچنین kutu - بمعنی « اسب (!)» عیلامی (که بوام گرفته شده) ... این اصطلاحات راکه از اسامی اماکن ماخوذ است باید به لولوبئی وکوتی ویا مهرانی مربوط دانست .

۱۷۲ - تاکنون صحبت ازهزارهٔ سوم ودوم قبل ازمیلاد درمیان بوده‌است و دراین دوره مدارکی دربارهٔ هوریان در سرزمین مورد نظر نداریم . شرقی‌ترین نقطه‌ای‌که وجودآنها درمنابع ذکر شده - درآن‌زمان ، ناحیهٔ کرکوك (آرانچا ونوزو) و بخش وسطای درهٔ دیاله (ناوار - نامار) بوده است . کوششی‌که س. پ. تالستوف بعمل آورده (در تألیف « برائر تمدن خوارزم باستانی » م. ل. ۱۹۴۸ ص ۸۰) تاهوریان را باکلمهٔ « خوارزم » مربوط سازد، اینکه گویا « خوارزم » « بمعنی » سرزمین هوریان » است - قانع کننده نیست : اصلاح Hvārizem (در اوستا ، پشت X ، ۱۴ چنین است . در فرگرد اول بنحو دیگر است . (H)uvārazmi) پارسی باستانی ظاهرا تشابه تصادفی با نام کورلیاندیان - Kurzeme زبان لاتویان بیشتراست . بهترین اشتقاق را در اینمورد گیگر (W. Geiger, Ostiranische Kultur im altertum, Erlangen, 1882 ص ۲۹) ذکر کرده است : وی Hvārizem را از hvāra - که‌بمعنی«غذا» است میداند واین‌اصطلاح را «سرزمین‌حاصلخیز» ترجمه میکند . اشتقاق این کلمه از hvar - یعنی «خورشید» نیز محتمل* است . بهر تقدیر اگر کسی بخواهد در مقابل وجه اشتقاقهای موجود کلمه « خوارزم » اشتقاق قانع‌کننده تری طرح کند باید نظرخودرا متکی باستدلال وزین نماید .

با اینکه اشارهٔ مستقیمی در مدارك هزارهٔ سوم ودوم قبل ازمیلاد به عنصر نژادی هوری در اراضی ماد آینده نشده است تشبثاتی بعمل‌آمد تابرخی اسامی خاص هزارهٔ اول قبل‌از میلاد ، مربوط به پیرامون دریاچهٔ ارومیه را از هوری مشتق شمردند (به حاشیهٔ ۲۲ این فصل رجوع شود) . گذشته از این ماتیانیان - که نویسندگان عهد عتیق دریاچهٔ ارومیه را بنام ایشان دریاچهٔ ماتیان یا مانیان خوانده اند - محتملا هوری بوده‌اند . اصلاح Matiēnon را از دیر باز با Mitanni (صورتهای دیگر Mitâni، Maitêni) که نام دولت هوریان دربین‌النهرین - هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد - بوده مقایسه‌میکنند . البته مشابهت این‌دونام بتنهائی دلیل نیست ولی یك سلسله نظرات دیگر ما را و امیدارد - که صرف نظر از مشابهت نامها -

ماتانیان و هوریان را یکی بدانیم . با وجود این احوال چون منابع آشوری بالصراحه اشاره میکنند که جلگهٔ جنوبی مجاور دریاچهٔارومیه جزو کشور لولو بی‌زاموآ بوده وبادرنظر گرفتن اینکه لولوبیان از لحاظ نژاد با قبایل هوریان و اورارتونیان بالکل متفاوت بودند ـ باید اندیشید که ماتانیان ـ هوری فقط در سواحل غربی و شمالی دریاچهٔ ارومیه ساکن بوده‌اند .

۱۷۳ ـ به مجسمهٔ کوچك گاوهای نر که به گاوآهن بسته شده‌اند و روی « عصای رئیس » مکشوف درقشر III تپه‌حصار دیده میشود بنگرید .

۱۷۴ ـ آنوبانی‌نی ـ درهزارهٔ سوم ، نورآداد در هزارهٔ اول وغیره .

۱۷۵ ـ رجوع شود به‌تألیف مذکور T. Burton Brown. به طرز تدفین مشابهی که تقریباً مربوط به همان زمان است ودرقره باغ و ارمنستان کشف شده توجه شود : ب. ب. پیوطروسکی . « باستانشناسی قفقاز» ص ۵۸ . براون به وجود رابطه بین قشرهای «C» و «B» کی‌تپه وفرهنگ قیزیل وانك درقفقاز (نزدیك نخجوان) نیزقائل میباشد .

فصل دوم

حواشی و تعلیقات

۱ - دشواری دراینست که خوانندگان این منابع درحین قرائت ، ده ها بلکه صدها نام امکنهٔ کوچك را با یکدیگر اشتباه میکنند . بدیهی است که اگر کسی جغرافیـای لشکرکشی‌های آشوریـان را درك نکند نه معنی و اهمیت آن را خواهد فهمید و نه از خصوصیات نژادی وقبیله‌ای وسیاسی و بالنتیجه از وضع اجتماعی واقتصادی سرزمین‌ماد درآن‌زمان آگاهی خواهد یافت . وحال‌آنکه اگراندکی دقت و نیرو صرف شود درك منابع آشوری مزبور کاملا امکان پذیراست . منابع‌مزبور - تقریباً همیشه - مسیرلشکرکشی‌ها را بدست‌میدهند وبنابراین تعیین ارتباط متقابل نواحی که درمتن‌آمده است ممکن است . وچنانچه این اطلاعات بامطالب مربوط به جغرافیای طبیعی - وضع دره ها ، سلسله جبال وگردنه‌هـا - تلفیق شود میتوان در مورد مسیرلشکرکشیهای آشوریان ازآن استنتاج بعمل آورد وبالنتیجه بمعنی واهمیت آن‌ها پی‌برد . بدین سبب مطالب بعدرا باید بادرنظرگرفتن تقسیمات سرزمین ماد بنواحی‌طبیعی- که پیشتر دربخش‌آخرمقدمه ذکرشده - بخاطرسپرد .

۲ - مثلا اگرپادشاهان اورارتوکتیبه‌هائی درشرح پیروزی‌ها وساختمان‌های خویش برصخره‌ها نقرنمیکردند وباقی نمیگذاشتند ما دربارهٔ اورارتو ونیرو واهمیت طول مرزهای‌آن بتقریب هیچ اطلاعی دردست نمی‌داشتیم . یك مثل دیگر پادشاهی هیتیان است درآسیای صغیر که یکی از بزرگترین دولت‌های معظم شرق بوده . قبل ازکشف بایگانی دولتی‌آن پادشاهی این عقیده - براساس اطلاعات موجود در منابع مصری - شـایع بودکه پادشاهی هیتیان کشور کوچکی بود .... درسوریه .

۳ - تقسیم مادیها (برمبنای صفاتی‌که متون آشوری دربارهٔ ایشان قائل شده اند) بدستجات گوناگون « مادیهای نیرومند » (madâi dannûti) و « مادیهای دور دست » (madâi rûkûti) ، وامثال این‌ها ، که نخست درتألیف پراشك دیده میشود صحیح نیست و

تجزیه و تحلیل J. v. Prášek, Geschichte der Meder u. Perser. I. متون آنرا تأیید نمیکند. مثلادرهیچ جای (صفحه ۱۷ ، Gotha, 1906) سالنامه‌هاذکر نشده است که لشکریان‌آشور – فرضاً – ازسرزمین « مادیهای نیرومند » به سرزمین «مادیهای دور دست » رفته باشند و حال‌آنکه فقط وجود چنین عباراتی میتوانست ثابت‌کندکه اینان دو گروه جداگانه بوده‌اند.

۴ – در مرز ماد وپادس . مرکز پارتاکانا شهرگابای بود (Gabai که در تألیف پولیب – XXXI, II – بغلط Tabai ذکر شده است . همان G'B پارتها و GAY زمان ساسانیان در ۵–۳ کیلومتری اصفهان . رجوع شود به :

W. B. Henning, Gabae, Asia Major, N. S., II, pt. 1, 1921 -(ص ۱٤٤).

گذشته از هرودوت دیگرمؤلفان باستان نیز ازپارتاکنا (Paraitakēnē) یاد میکنند . مثلا : Curt. V, 13, 2 و Strabo, XI, 13, 6, Arr. Anab. III, 19, 2 وغیره .

۵ – مارکوارت صحیحترین اشتقاق را بدست میدهد : J. Marquart, Erānšahr Nach der Geographie des Moses Xorenac'i Berlin, 1901, ص ۲۸.

Para-ita-ka – پارا – ایتا – کا بمعنی « (ناحیه‌ای که توسط رودی) شسته شده باشد» مانند « رودبار » rūdbār درفارسی کنونی . دیگر اشتقاقهای‌ممکن ومحتمل این‌کلمه بقرارزیراست: Para-taka پاراتاکا بمعنی «بهپیش رونده» + پسوند – آن – ān – یا پسوند صفتی – مکانی – «کان» kān – (یا پارتاکا Partakka – ی اکدی‌مقایسه شود) . یا پاری–تاکا Pariy-taka بهمین معنی . این اصطلاح تاکنون در درهٔ زاینده رود – بصورت فریدن – محفوظ مانده است. محتملا نام قبیلهٔ ستروخاتس Stroukhates نیز اشتقاق ایرانی دارد . زیراکه تلفیق ستر – str دردیگر خانواده های زبانی – بجز هند و اروپائی – کمتر دیده میشود و از ویژگی‌آن زبانها نیست . اشتقاق این‌کلمه رامیتوان چنین تعبیر کرد :

سترا اوختا Stra-uxta – بمعنی « کسانی که درسخن محکمند » .

۶– Arr. Anab., IV, 21, 1; IV, 22, 1; Curt., VIII, 14, 17

۷ – Arr. Anab.. III 19, 2.

۸ – کنیگ F. W. König, Die Alteste Geschichte der Meder und Perser, Der A. O. XXXIII, 3/4 – (ص ۶).

پیشنهاد کرده است که Arizantoi بصورت thrizantoi اصلاح شود - زیراکه در فرگرد اول ویدودات ناحیه مرغه (ری) ϑrizantu - یعنی « سه قبیلـه‌ای » نامیده شده است . ولی اصلاح متن هرودوت باین نحو ضرورت ندارد : ناحیه‌ای را میتوان « سه قبیله‌ای » نامیدولی قبیله‌ای واحد را نمیتوان چنین خواند .

۹ - دردانش‌آلمان اصطلاح « هند وآلمانی » متداول بوده است .

۱۰ - آ. میه . مقدمه دربررسی‌مقایسی‌زبانهای هند و اروپائی ، مسکو- لنینگراد، سال ۱۹۳۸ ص ۴۴۷ .

۱۱ - پس ازکشف جنبهٔ ثانوی مصوتهای (وکالیزم) سانسکریت (تألیف یاد شده ص ۴۶۲-۴۶۱) درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم .

۱۲ - عادتاً در ودا وغیره .

۱۳ - داریوش اول درکتیبهٔ نقش رستم «a» میگوید که او « هخامنشی وپارسی و فرزند پارسی وآریائی واز خاندان آریائیهاست ».

۱۴ - هرودت ، VII ، ۶۲ : «در عهد باستان همهٔ ایشان را آریائی میخواندند » . سپس چنانکه رسم یونانیان بوده افسانه‌ای درمنشاء این اصطلاح میآورد و مادیها را (mēdoi همان mādoi است منتهی بلهجهٔ یونی) ازرنی که قهرمان یکی ازافسانه‌های یونانی بوده‌یعنی مدیه (medeiē) میداند .

۱۵ - و . ای . آبایف ، زبان و فرهنگ عامیانهٔ آستی (آسی) ، I ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹۴۹ ص ۱۵۶ : - arya - « قبیلهٔ اسکیتی » . درنام‌های خاص :

Ariantas < arya-vanta,

Ariapeiths < arya-paiϑa,

Ariaramnēs < arya-rāmna

(نامی که درخاندان هخامنشی وجود داشته و پارسیان نیز ازآن اطلاع داشته‌اند)

Aripharnes < arya-farna

و در اسم خاص متأخر تری :

Aleksarthos < alyexšarϑ < arya-xšarϑa.

A la (l)ān < .alyan < aryana-A. A. Freiman, Ossetica, - ۱۶

Rocznyk Orientalistyczny, III, ۱۵۹ صفحه (۳);

و . ای . آبایف. تألیف مذکور صفحه ۲۴۶) .

۱۷ - اسامی خاص فراوان اقوام مذکور که با arya (آریـا ـ آریـائی) تشکیل شده شاهد این مدعی است . مثلا در زبان پارتها (اسناد نسا ـ نزدیك اشك‌آباد ـ عشق‌آباد) آریا برزن Aryabarzân وآریانی یستك Aryaniyastak آمده است (ای. م. دیاکونوف و م. م. دیاکونوف و و. آ. لیوشیتس . « بایگانی‌پارتها در نسا .» VDI ، سال ۱۹۵۳ شمارهٔ ٤ ص . ۱۱٦) و بسیاری اسامی دیگر.

۱۸ - ای . علیوف . « دربارهٔ جامعهٔ مادی » ، IAN جمهوری‌آذربایجان شوروی، سال ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ۸٦ و۹۰. به‌صفحه ۲۷۵و۲۷٦ متن‌این‌کتاب رجوع کنید .

۱۹ - مثلا کلمهٔ روسی« استی ـ آستی » و «آستیا» از Os-eti گرجی که پسوند گرجی eti - دارد مأخوذ است ـ ولی از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که آستی‌ها (آسها) بزبان‌گرجی سخن میگویند .

۲۰ - اتحادیه‌های قبایل هندئی که میتوان دراینمورد برای قیاس بکاربرد درحدود لهجه‌های خویشاوند تکوین می‌یافتند و ندرتاً قبیله‌ای که زبان آشنا نداشت دراتحادیه قبایل قبول میشد . رجوع شود به ل . گ . مورگان . « جامعهٔ باستانی » . چاپ لنینگراد . سال ۱۹۳٤ . س ۷۳ . بنابراین طبق شواهد متن نمیتوان گفت که اتحادیهٔ قبایلی مادی بصورت اتحادیهٔ قبایل ایرانی زبان «آریائی‌ها» تکوین گشت واین فرض هم که اتحادیهٔ مزبور ازآغاز توانسته بود بشکل اتحادیهٔ قبایل **مختلف‌اللسان** تکوین گردد ، نیز دشوار است . بدین سبب « قبایل آریائیان » ، arya-zantu ـ محتملا درآغاز امر در اتحادیه بیگانه بوده است.

۲۱ - اصطلاحات مذهبی که با تعالیم مغان مربوط شناخته شد ، شاهد این مدعی است . مثلا درتألیف پلوتارك (De iside . . . ، ٤۷ ـ ٤٦) واسترابون (وبعد XV,3,13) مشروب مقدس omomi از ترکیب ایرانی کلمه hauma تشکیل شده است . خدای Horomozdēs ، Ōromasdēs و غیره ، Ōmanos ، mithra(s) - همان ahuramazda-ی ایرانی و Vahumanah ، - miϑra ؛ وغیره به‌صفحه ۳۷۸این‌کتاب و حاشیهٔ ٦ فصل‌چهارم وصفحه٤۸۸و٤۸۹این‌کتاب رجوع شود (در اصطلاحات مذهبی ـ dauça ، - arta) والخ .

۲۲ - ولی در این مورد نیز مستثنیاتی وجود دارد : مثلا از آنجمله نام های مادی Harpagos (هرودوت ، I ، ۱۰۸ ببعد) و tithaios (VII ، ۸۸) که درتألیف‌هرودوت آمده . اشتقاق اسامی Astuagēs ، Mandanē (I ۱۰۷) و Mazarēs (I,۱۵٦) و Paktuēs (I, ۱۵۳) مشکوك بنظر میرسد . شکی نیست که اسامی Artembarēs

(I ، ۱۱٤ ببعد و IX ، ۱۲۲) و Datis (۹٤ ،XI ببعد) و Dēiokēs (I ، ۹۶ و جا های دیگر) و Harmmaitrēs (VII ،۸۸) و Kuēksarēs (I ، ٤۶ و غیره) و Mitradatēs (I، ۱۱۰ ببعد) و Patineithēs (III ، ۶۱) و Phraortēs (I،۹۶، ۱۰۳ و غیره) و Spakō (I ، ۱۱۰) اشتقاق ایرانی دارند . تعداد کثیری از اسامی پارسیان را که منشاء آشکار مادی دارند بنامهای مذکور باید اضافه کرد .

۲۳ - تروگ پمپی (Just. VII، 2) خاطر نشان میکند . که زبان پارتیها چیزی بینابین مادی و اسکیتی بوده است . این گفته از قرابت دو زبان اخیر نیز حاکی میباشد. اما راجع باینکه زبان مادیها و پارتیها بسیار نزدیك بیکدیگر بودند رجوع شود به :

E. Herzfeld، Medisch und Parthisch. AMI، VII، 1934.

دریکی از کتیبههای داریوش اول شاه پارس گفته شده است که : « پارس و ماد همچنین کشور هائی که زبان دیگر دارند » (Dar. Pers. § 1: Parsa، Madâ û mâtâte šanîtimā lišanu).

۲۴ - از pasi-ānam و ā-pasi-ak با پسوند ویژهٔ ایرانی متوسط -ak -. نظر رایج ، که آپاسیاکها را از āpa-saka بمعنی «سکایان آبی» مشتق میدانند . بعقیدهٔ ما قانع کننده نیست زیرا که مصوت -i- را در اصل و شکل Pasianoi نمیتواند توجیه کند .

۲۵ - پدیدهٔ معکوس ولی همانند ـ همانا درعین حال وجود اشکال - asagartiya (پارسی باستانی) و sagartioi (یونانی) ـ بمعنی « سنگ کن ـ کوه کن (؟) » ـ که نام یك قبیلهٔ صحرا نشین پارسی است ـ میباشد .

۲۶ - احتمال منشاء اخیرالذکر این قبیله ازنام آن پیداست : arya ـ نامی است که نه یك قبیلهٔ منفرد بخویشتن داده بودند بلکه نام قومی میباشد . قبیلهٔ منفرد در صورت الحاق باتحادیهٔ قبایلی که از لحاظ قومیت بیگانه بود نام خاص خویش را حفظ میکرد و به آریا Arya که نام قوم بود موسوم نمیگردید : محال بود یك قبیلهٔ منفرد چنین نامیده شود .

۲۷ - به بعد حاشیهٔ ۲۷ فصل ششم کتاب رجوع شود . صحبت از لباس مادی «ساراپیس» در میان است (ساهارپی ماکتا ـ Saharpi Makta. ppe.na

V. Scheil، Mem. Dél. en Perse. IX.

رجوع شود به : صفحات ۲۱/۱۰۰/۱۵۷/۱۷۶ شماره های ۱٤، ۱۱۱، ۱۷۶، ۲۲۷ .

۲۸ - باری دیگر لازم است تصریح شود که اصطلاح مادا māda بمعنی « مادی »

نباید با اصطلاح متیه نوی matiēnoi که مؤلفان باستان بوسیلهٔ آن همسایگان مادیها یعنی هوریان (؟) آذربایجان غربی وفلات ارمنستان را معرفی کرده‌اند ویا اصطلاح ماندا(که‌دربارهٔ آن به صفحه ۳۵ AVIU - منابع آشوری - بابلی در تاریخ اورارتو - اثر ای. م. دیاکونوف رجوع شود) مربوط ساخت .

۲۹ - رجوع شود به صفحهٔ ۱۶۳ متن .

۳۰ - این کلمه در صورت اسامی نباتات باغهای مردوکاپالیدین (مروداخ بـالادان mérodaxbaladan) پادشاه بابل در اواخر قرن هشتم قبل از میلاد آمده است . رجوع شود به :

B. Meissner, Babylonische Pflanzennamen, ZA, VI, 1891 - صفحهٔ ۲۹۶-۲۱۹.

بطوریکه میدانیم زادگاه یونجه درآسیای میانه بوده وازقدیم کشت آن با اسب داری ملازمه داشته . مثلا چینیان کشت مزبوررا ازآسیای میانه اخذ کردند : وجزان تسیان سیاح چینی‌در سال ۱۲۶ ق. م. تخم یونجه را از فرغانه بهمراه نژاد خاصی ازاسبان «آسمانی» - که یونجه خوار بود - به چین برد . رجوع شود به : یاکینف Iakinf (بیچورین) . مجموعهٔ اطلاعات مربوط به‌اقوام ساکن آسیای‌میانه در زمانهای قدیم - مجلد دوم چاپ مسکو - لنینگراد . سال ۱۹۵۰ . از صفحهٔ ۱۵۰ ببعد . یونجه را علف « مادی » mēdikē (نـام کنونی آن medicago sativa L.) میخواندند .

۳۱ - دراین باره رجوع شود به :

Her. III, 106; IV, 40; IX, 20;
Diod., XVII, 10.
Strabo, XI, 13, 7; 14, 9;
Arr. Anab. VII, 13, 1.

۳۲ - به صفحه ۲۵۱متن و حاشیه ۱۱۳ ازفصل سوم رجوع شود .

۳۳ - ل. ک. مورگان L. G. Morgan - جامعهٔ باستانی » ص ۳٤ .

۳۴ - مقالهٔ آکادمیسین و. و. استرووه درکتاب : ج . وایان « تاریخ آتشک‌ها» . مسکو - سال ۱۹٤۹، ص ۹.

۳۵ - ل. ک. مورگان . تألیف سابق‌الذکر ص ۱۱۲-۱۱۱.

۳۶ - این واحدها چون «پاسبان» گونه‌ای در دولت - جماعات عمل میکردند.

۳۷ - آشوریان دارای تخماقهای حصار شکن بودند وخاکریزها ونقبها وخندقهای زیرزمینی بمنظورمحاصره تعبیه وایجاد مینمودند و تیراندازان را با سپرهای مخصوص‌محاصره حفظ میکردند وقلعه‌ها را با تیرهای مخصوص مجهز به‌کهنه‌های آلوده به‌نفت ومشتعل وگلوله گونه های آتش‌زا وغیره‌آتش میزدند . تاکتیک‌وفن محاصرهٔ آشوریان درخشان بود . رجوع شودبه : ای. لوریه I. Lourier ك. لیاپونوف K. Lyapounov ، م. ماتیوM. Matieux، ب. پیوطروسکی B. Piotrousky ، ن. فلیتنر N. Flittner « مختصری در تاریخ فنون مشرق باستان » چاپ مسکو - لنینگراد . سال ۱۹٤۰ ص ۱۱٦ . و B. Meissner، Babylonien und Assyrien، II. Heidelberg، از ص ۹۷ ببعد.

۳۸ - درآن‌عهد نواحی‌کوهستانی شمال‌غربی « زاموآ » را خانیجی میخواندند.

۳۹- KAH، II، No. 84.-ARAB، I، § 360. - AVIU No. 21

۴۰ - KAH، II، No. 83.-W. Andrae. Festungrwerke von Assur. WVDOG، 23، Leipzig، 1913، Taf. XCVI. - ARAB، I، § 382. - AVIU، No. 20.

۴۱- V. Scheil، Les annales de Tukulti Ninip II roi d'Assyrie، Bibliothéque de l'Ecole des Hautes، Etudes sc. phil.، et hist.، CLXXVIII، Paris، 1909. نتیجه وپایان کتاب

۴۲- E. A.W. Budge and L.W. King، Annals of the Kings of Assyia، I، London، 1902 از ص ۲٦۹ ببعد
(سالنامه های I ، ٤۳ - II ، ۸۵)
ARAB، I، §§ 440-458.

۴۳ - سالنامه‌ها سال‌اول ، ستون اول ، ازسطر۳٤ببعد . AKA ،I، صفحه ۲٦۷. ARAB ، I ، §§ ٤٤۱-٤٤۰.

۴۴ - سالنامه ها و سال سوم ، ستون دوم - سطور ٤۹ - ۲۳ . AKA ، I ، از ص ۳۰۲ ببعد - . ARAB ، I §§ ٤٥۱ - ٤٤۸ .

۴۵ - E. Forrer، Die Provinzensteilung des Assyrischen Reiches، Leipzig، 1921، ص ٤۳.
Streck، ZA، XV، ۲۷٦-۲۷۷

۴۶ - ص ۲۷۲ ،Streck، ZA، XV

۴۷ - سرزمین پادشاهی موساسینا (Musaṣina) و پادشاهی کیریتارا از دیگر پادشاهیهای زاموآ شمالی‌تربودند (البته اگر « زاموآی داخلی » را که مجاور دریاچهٔ ارومیه بود استثناء کنیم). درپایان قرن نهم قلعهٔ بارا در اینجا قرار داشت (تل‌بارا. بیت‌بازا) این قلعه اقصی نقطه شمال شرقی مرز آشور وبابل « بالاتر ازسرزمین زاموآ» (درمسیرزاب‌سفلی) بود. رجوع شود: به « تاریخ همزمان » (KB ، I ، ص - ۲۲ ، III ، ازص۲۰ ببعد. ایضاً رجوع شود به: ص۲۷۸-۲۷۹ ،Streek، ZA، XV.

۴۸ - سالنامه‌های آشور ناسیراپال ازنقاط مسکونی دیگری درزاموآ یاد میکنند، بشرح زیر: اوزه Uzé. بیروتو Birutu ، لاگالاگا Lagalaga (در داگار Dagar) ، بارا Bara ، دورلولومه Dur - lulumé. ولی‌ظاهراً آشوریان نتوانستند دورلولومه را تصرف کنند زیراکه سالنامه ها فقط ازتسخیر و نابودی نقاط مسکونی غیرمستحکم که جزء بخشهای لاربوسا و باراوبی‌نوسا (= بوناسی) وهمچنین دور-لولومه بوده است صحبت میدارند و دربارهٔ تصرف نقطهٔ اخیرالذکر بخصوص سخنی نرفته (AKA از ص ۳۰ ببعد ، II ، ۳۹ وبعد. - ARAB ، I ، § ۴۵۰).

۴۹ - خراجی بصورت اسب ونقره وطلا و سپس مالیاتهای ارضی وجنسی: «غلات» و «کاه» وهمچنین تحمیلات و عوارض ساختمانی «کودورو» Kudurru (AKA ، ص ۳۱۶ ، II ، از ص ۶۱ ببعد. - ARAB ، I ، § ۴۵۴). درباره این مالیاتها و تحمیلات رجوع شود به: RZOA ص ۱۳۳-۱۳۰.

۵۰ - AKA ص ۳۲۵-۳۱۱. - ARAB ، I ، §§ ۴۵۸-۴۵۲

۵۱ - دراین‌موقع آشوریان از دورودلالو Lallu و ادیر Edir - که ظاهراً اسامی شاخه های دیاله بوده - عبور کردند. گمان میرود که‌آشوریان بهنگام این لشکرکشی به‌مرز لرستان کنونی - و شاید هم آنچه بعدها « الی‌پی » Ellipi نامیده شد و درناحیهٔ کرمانشاه کنونی قرار داشت - رسیدند؛ از الی‌پی بار اول مشروحاً در منابع آشوری، ذیل وقایع سال شانزدهم سلطنت سالمانا سارسوم یاد شده، ولی در رویوش نیمه خراب دروازهٔ آشورناسیراپال دوم در ایمگور - انلیل (بالاوات؛ با دروازهٔ سالماناسارسوم که در همانجا بدست‌آمده و بهتر حفظ شده‌است اشتباه نشود) نیزاز « شهرالیپی Elipi » یادشده است. رجوع شود به:ARAB ، I ، § ۵۴۲.

L. W. King: Bronze Reliefs from the Gates of Shalmaneser, Pl. LXXIX (اثراخیرالذکر دردسترس من نبوده است)

۵۲ - سالنامه‌ها قلاع زامرو Zamru و آمارو Ammaru وپارسیند و Parsindu و ایریتو Iritu و سوریتو Suritu را نام میبرند .

۵۳ - خارتیش محتملا همان قلعه خاریشپی است که در سالنـامه های سینا خریب Sinaxxerib آمده و درمرزهای شمالی عیلام قرار داشته (استوانهٔ راسام ، AL. ۵ ، ص۶٤ ، I ، ۷۰) چهارمین شاهکی که همینجا - در سالنـامه های آشورنـاسیراپـال آمده - از آن زاموآ بوده .

۵۴ - قلعهٔ کوهستانی مسو Messu (مسی Messi) که مردم در آن پنهان شده بودند ، محتملا درخط مقسم‌المیاه فاصل نواحی ۵ و ۳ واقع بوده وبعدها جزومانئا شده بوده.

۵۵ - سالنـامه ها : AKA ، ص ۳۸٤ ببعد ، III ، ۱۳۵ - ۱۳۳ = ARAB ، I ، § ٤۸٤ و دیگر جاها .

۵۶ - رجوع شود به : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ .

۵۷ - پادشاهی‌نیئی که مرکز آن‌درقلعهٔ آریدو Aridu درکردنهٔ سیمه‌سی Simesi قرارداشته (KB, I ص ۱۵۰ ، I ، ۱٤ ببعد) . ظاهراً محل آن درحدود جنوب مانئا بوده . رجوع شود به : ازص ۳۰۲ ببعد Streck, ZA, XV.

۵۸ - نقاط مسکونی یا دهکده های ویژهٔ پیشه‌وران (آهنگران و درودگران) درنواحی‌مجاور غرب وشمال‌غربی‌عیلام حتی درزمان‌شیلخاك اینشوشیناك Silxak-Inšušinak (دهکده های بیت ناپاهی Bīt - nappâhi ، بیت نانگاری Bīt - nangâri ، شا... نانگاری Ša...nagâri درکتیبه بزرگ وی .)

۵۹ - این محل در متن « مازاموآ » (Mazamua) نامیده شده . رجوع شود به سنگ نبشتهٔ کرخه . KB, I ، ص ۱۷۰ ، II ، ۷۵ ، - ARAB ، I ' § ۶۰۹ .

۶۰ - اینکه « بیللربك » حدس زده و « فورر » وی را تأیید کرده که این پیکاردر دریاچهٔ کوچك زریبور Zeribor - دربخش علیای دیاله - وقوع یافته بالکل غیر ممکن‌است : بی‌شك منظور دریاچهٔ ارومیه بوده . و ازاین خبرچنین برمیآید که کشتیهای کوچك در دریاچهٔ مزبود سیروحرکت میکرده‌اند . (ولی نه بمنظور ماهیگیری - زیرا که دردریاچهٔ ارومیه‌ماهی وجود ندارد).

۶۱ - دراین‌باره به حاشیهٔ شمارهٔ ۱۳۰ فصل اول رجوع شود .

۶۲ - درسالنامه‌ها سیخی شالاخ وبیت تمول وبیت ساکی (= بیت سانگی که‌ظاهراً نزدیـك خانقین بوده) وبیت شدی را نام میبرند . ظاهراً سه قلعهٔ اخیرالذکر بنام خاندانهای نامار خوانده شده‌اند و بآن‌ها بستگی داشته‌اند . رجوع شود به نوشتهٔ « ابلیسك (میل) سیاه » ببعد Layard، Inscriptions، pl. 87 ازسطر ۱۱۰ ببعد - ARAB ، I ، § ۵۸۱.

۶۳ - یاد آور میشویم که صدای «v» دراکدی آن زمان وجود نداشته و علی‌الرسم باحرف «m» ویا «u» (درمتن روسی «u» نوشته ولی‌گویا «n» باشد - مترجم) ادا میشده .

۶۴ - پارسوآ جنوبی‌تر از زاب‌کوچك و در دیالهٔ علیا قرار داشته وازیکسو بـا نواحی بابلی نامار و توپلیاش - در دیالهٔ وسطی و سفلی - و ازدیگر سو با مانئا وناحیه های مختلف متمایل به مـانئا (مسی ، شوردیرا ، آلابریا ، نیك ساما : KB ، I ص ۱٤۲ ، سطور ۱۲۶ - ۱۱۰ ، ص ۱۹۰ ، سطر ۸ . ARAB ، I § § ۵۸۱ . ۷۳۹ و غیره ؛ KS ، صفحهٔ ۱۰۸ ، سطر ۵۸ . ARAB ، II ، § ۵۶ ؛ BCS ، سطور ۵۱-۳۵ . - ARAB ، II ، § § ۱٤۶ - ۱٤۸ ؛ HABL ، ۱۶۵ وغیره) - وبالاخره بانواحی مختلفهٔ ماد (KS ، سالنامه‌های سارگون II ، سطور ۹ و ۹۰ - ARAB ، II ، § ۱۱۸ ؛ KTP ، ص ٤٤ ، سطور ۱۸-۱۷. - ARAB ، I ، § ۷۸٤) هم مرز بوده . وهمچنین ازکتیبه‌های اورارتوئی (گ . آ . ملیکی شویلی ، UKN ، شمارهٔ ۲٤ ، ص ۳۱۳ ، روی ۶،۲۰ و۳۶ و پشت‌آن‌ها . ن. و. آروتیونیان سالنامهٔ خورخوری Xorxor آرشتیای اول . EV ، VII ، ۱۹۵۳ ، ص ۹۸ ، III ، ۱۲) مشهود است‌که پارسوآ (علی‌القاعده چنانکه در تحریر اورارتوئی معمول بوده mat Páršû-a نوشته شده‌که š علی‌الرسم دراورارتوئی با S مطابق‌است) میان مانئا و سرزمین بابلی Babilu یعنی نامار قرار داشته . ازمجموع مراتب فوق چنین نتیجه‌گرفته میشود که پارسوآ رابایدد در ناحیهٔ ششم نقشهٔ ما - در حدود سلیمانیهٔ کنونی جستجو کرد . همچنین رجوع شود به : تألیف سابق‌الذکر E. Forrer - ص ۹۰ وغیره . (عده‌ای ازمحققان محل پارسوآ را درنقاط بسیار شمالیتر قرارمیدهند ونزدیکی آن‌را به‌نامار درنظر نمیگیرند . مثلا رجوع‌شودبه : Streck ، ZA ، XV ، ص ۳۱۱). ولی این بدان‌معنی‌است‌که پارسوآ ازلحاظ حدود ارضی باپادشاهی های آراشتوآ و آمکا و آتا - که سالنامه هـای آشورنا سیراپـال جزو زاموآ میدانند - منطبق بوده .

۶۵ - ناحیهٔ مسو (Messu، Messi) عادتاً با زاموآ و ناحیهٔ مادای و بخصوص کیزیلبوندا - ذکرمیشود ومربوط میگردد (کتیبهٔ شامشی - آداد پنجم ؛ KB ، I ، از

ص ۱۷۸ ببعد - ARAB ، I ، § ۷۱۸ ؛ آشورناسیراپال ، سالنامهٔ مربوط به ۸۸۰ . کتیبهٔ آدادنراری سوم ، KB ، I ، ص ۱۹۰ - ARAB ، I ، § ۷۳۹) ؛ با ناحیهٔ قبیلهٔ مانتائی تائورلی نیز هم مرز بوده و بعدها ناحیهٔ مرزی مانتا - در سرحد پارسوآ - شمرده میشد ، (CS ۸ ، ازسطر ۵۱ ببعد) .

۶۶ - کوآکیندا Kuakinda . تارزانابی Tarzanabi (؟) اساموِل Esamul کی‌نابلیلا Kinablila . باید درنظر گرفت که « ل l » درزبانهای‌باستانی ایرانی وجود نداشته بدین سبب واضح است که این اسامی اماکن ونظایر آنها نه تنها بوسیلهٔ مردم غیرایرانی زبان بوجودآمده بلکه آشوریان نیز این‌کلمات را ازایرانیان نشنیده بوده‌اند .

۶۷ - استعمال اصطلاح شالاتو Šallatu (« اسیر ») دراینجا بمعنی همین‌گونه غنیمت است .

۶۸ - « ابلیسك (میل) سیاه » : KB ، I ، ص ۱۴۲ ، درسطر ۱۲۵ ببعد ARAB ، I ، § ۵۸۱ .

۶۹ - همانجا ص ۱۴۶ ازسطر ۱۵۹ ببعد - ARAB ، I § ۵۸۷ .

۷۰ - درمنابع آشوری این نخستین باری‌است که مانتا نه بنام « سرزمین‌مانائیان» (mātmannâi) بلکه «مانائش» نامیده شده . پسوند aš - را نباید مشتق از زبانهای‌ایرانی دانست . «آش» درزبانهای ایرانی همچون پسوند حالت فاعلی (اسمی) وجود دارد (ولی نه در مواردی‌که مبنای‌کلمهٔ بر «آ» است) ؛ پیشتر گفتیم‌که این پسوند در زبان‌کوتی ودیگر السنهٔ زاگروس رایج بوده . احتمال اینکه پسوند مزبور هوری - اورارتوئی و ارگاتیو š - و še - باشد ضعیف تر است . اسامی خاص هوری - اورارتوئی علی‌القاعده بزبان‌اکدی‌نه‌بصورت ارگاتیو بلکه بشکل حالت مطلق ادا میشده‌اند . اشاره به‌این نکته ضروری است‌که درزبان عیلامی اسامی بیگانه (و عملا اسامی ایرانی) باپسوند انتهائی š - (ش) ادا میشده و کلماتی که مبنای‌آن «آ» بوده نیز از این قاعده مستثنی نبوده .

۷۱ - گودار محل ایزیرتو را در تپه کاپلانتو - جنوب سقز - میداند . ولی بنظر میرسد که مسیرلشکر کشی دایان آشور در ۸۲۸ ق.م. مارا وامیدارد تامحل مزبور را دربخش شمال غربی مانتا جستجو کنیم . بیشتر گمان میرود که کاپلانتو - ی کنونی همان بشتو باشد . A. Godard, Le trésor de Ziwiyè (Kourdistan) Haarlem, 1950 ص ۶

۷۲ - درمتن ازتصرف قلعهٔ ماساشورو سخن رفته .

۷۳ - نام «آرتاسارو» را میتوان ازایرانی‌باستانی مشتق دانست . مثلا : -rta-sar بمعنی « اتحاد والحاق به راستی وعدالت » (بنگرید به : AIrWB ص ۱۵٦٤) باضافهٔپسوند حالتیاکدی u - ، تشابه صوتی اتفاقی وفیمابین نیزممکن ولی‌کمتر محتمل است .

۷۴ - بعقیدهٔ اشترك همان « شوردا » میباشدکه در متون دیگر آمده (میتوان « پادیرا » نیز خواند) . شاید هم « شیمری خادیری » متون اورارتوئی باشد ؟ (بنگرید به: ص۳۱۵ Streck، ZA، XV) . شوردا ، بموجب نوشتهٔ « سالنامه‌های تالار۱٤»سارگون ۲ (KS ، ص ۸۰ سطر۷) ، برسرراه کارالا (دربخش علیای زاب‌کوچك ـ بالاترازسردشت؟) درکیشه سو ـ یعنی ظاهراً در بالا دست جغتو وشاخه‌های آن قرار داشته .

۷۵ - این‌کشورکه دراواسط قرن نهم ق . م. ، آسائو (هم او «سوآ» نیزمیباشد) و سپس «اوپو» درآن حکومت میکرد ، بارها مورد حملهٔ آشورقرارگرفت (در سال ۸۸۵ و ۸۵٦ ق.م وغیره) . وگاه‌گاه ـ حتی درزمان توکولتی ـ نینورتا ـ ی دوم و آشورناسیراپال به‌آشور باج میداد (به‌ماقبل رجوع شود) .

۷٦ - وازآن‌جمله ازمانتنا وهاروتا و شاشگانا وغیره (« میل سیاه » . سطر۱۷٤ ببعد ـ ARAB ، I ، § ۵۸۸، دربارهٔ محل «آندیا» رجوع شود به ماقبل ـ صفحهٔ ۲۰۷ متن.

۷۷ - نام بشتو بارها بمثابه مرکزمهمی ، بمناسبت مانتا وپارسوآ درالواح‌اورارتوئی آمده است .

۷۸ - پوری و شی‌تی‌ئوآریا . متن آسیب دیده و روشن نیست‌که این قلاع منسوب به‌کدام‌کشوراست . شی‌تی‌ئوآریا شاید همان دژ «شاتی‌راراگا» («شاتی‌رارایا» ؟) ـ ی الواح اورارتوئی باشد .

۷۹ - کی‌نی‌خامانو و شالاخامانو .

۸۰ - از طریق‌گردنهٔ « سی‌مسی » « در مرز خالمان » ـ . کلمه بکلمه : « درآغاز خالمان » .

۸۱ - درفهرست اسامی نام آوران (ازلحاظ اختصار) ، سرزمینی‌که درسال۸۲۸ ق . م. مورد تهاجم قرارگرفته بوده چنین نامیده شده .

۸۲ - این سرزمین درالواح وی یاد نشده ولی ازاین عصر ببعد گیلزائی در منابع آشوری‌دیده نمیشود . انضمام این‌ناحیه به اورارتو ازآنجا نیز پیداست‌که اورارتوئیان‌درهمان زمان موساسیر را که با آن مجاور بوده متصرف بودند (گ . آ. ملیکشویلی ، UKN ،

شمارهٔ ۱۹ ص ۳۰۲) وازآغاز حکومت مینوئی پسر ایشپوعینی بارها بهجنوب ارومیه لشکر کشیدند . اگر اصطلاح « دریای غروب خورشید » راکه در الواح شامشی ـ آداد پنجم آمده مربوط بارومیه بدانیم ، چون ازمسکونهٔ « اوشپنیا » نیز درکنارآن یاد شده ـ این خوددلیل دیگری بهتصرف ایشپوئینا در اراضی غربی دریاچهٔ ارومیه میباشد .

۸۳ - Šarṣina . «ṣ» آشوری را میتوان بوسیلهٔ صدا های «تس» ، «چ» و «ژ» اداکرد . «ṣ» آشوری علیالرسم با « س C » روسی برابراست .

۸۴ - لوح شامشی ـ آداد پنجم : KB ، I ص ۱۷۸ ، II ، ۱۶ وبعد ـ ARAB ، I § ۷۱۷ : AVIU ، شمارهٔ ۳۴ ، ص ۳۰۱ .

۸۵ - AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ص ۳۰۵ .

۸۶ - شاید این نام پادشاهی شارسینا وتیلدبارا بوده ... قلعهٔ عمدهٔ ایشان ایدا نام داشته . با اینحال درعهد سارگون ، سیرگیس در محلی جنوبیتر و درنقطهای واقع در ایالت کنونی اردلان قرارداشته . دردوران نفوذ فرهنگ وتمدن یونان (هلنیزم) ، ظاهراً سیگریانا درکرانهٔ غربی ارومیه قرار داشته (گفتهٔ شفاهی س. ت. یرمیان).

۸۷ - طبق مفهوم آخرین اصطلاح « دریایغروب خورشید » باید دراینمورد گفت که آشوریان دریای کاسپی (خزر) را با دریاهای سیاه ومتوسط (مدیترانه) مربوط ولیازخلیج فارس مجزی میدانستند . این نظردربارهٔ دریای خزر ـ چنانکه میدانیم ـ درعهد نفوذفرهنگ و تمدن یونان نیز رواج داشته و حال آنکه حتی هرودوت درگذشته از نادرستی آن مطلع بوده است .

۸۸ - کوه کوللار ظاهراً رشتهٔ اصلی جبال زاگروس بوده واین ازنوشتهٔ سالامانا- سارسوم بر « میل سیاه » ـ سطر ۵۰ ببعد پیداست : KAH ، II شماره های ۱۱۴-۱۱۲ ، ۵ ببعد وغیره ؛ اینکوه زاموآ-ی خارجی را ازداخلی جدا میکرده . درهٔ علیای خوبوشکیه با این رشته‌کوه مجاور بوده ، درسالنامهٔ «خورخور» آرگیشتای اول (۵ ، III) نیز، محتملا باید(Šadû) Ku - la - ar !-ni. خواند . چنانکه ن. و. آروتونیان اشاره کرده (سالنامهٔ خورخور ارگیشتای اول ، ص ۹۷ ـ حاشیهٔ ۲۰) دراینمورد نیزصحبت ازخوبوشکیه درمیان است . عنصر lar - بزبان محلی ظاهراً بمعنی « کوه » بوده ؛ از Kullar ظاهراً دراسم یکی ازقلل زاگروس - یعنی کولارداغ ـ محفوظ مانده است.

۸۹ ـ بهبعد صفحه ۱۹۰ ۲متن وحاشیه ۱۲۰۱ رجوع شود .

۹۰ - کیناکی ، قبل‌ازگردنه‌ای که بر «کوه سنگ بیش بیزیدا biš bizida » - محتملاکوه تخت بلقیس - قرار داشته واقع بوده .

۹۱ - تیتاماشکا ، از قلعهٔ ساسیاشو درجنوب غربی ناحیه (رجوع شود ببعد، دربارهٔ لشکرکشی‌های تیگلاتپالاسار سوم) وکیارا ازقلعهٔ کار-سیبوتو .

۹۲ - Sibaru ـ ی آشوری که بعدها در کتیبهٔ سارگون دوم - بشکل Sibar (Simağpatti نادراست) و Siburâ آمده . این قلعه را باید در حوالی کرانهٔ شرقی قزل اوزن و یانزدیك زنجان جستجو کرد - زیرا که بعد از آن آشوریان دردامنهٔ البرز پیدا شدند.

۹۳ - Hanasiruka . KB ، I ، ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III ، ۲۶۰ و بعد - ARAB ، I ، § ۷۲۰ وبعد .

۹۴ - ممکن‌است همان بیت سگبات باشدکه محتملا در درهٔ ابهر چای یاجنوبی‌تر درناحیهٔ کوهستانی خرقان (در جنوب وجنوب غربی قزوین) قرارداشته .

۹۵ - « کوه سنگ musi » : KB ، I ص ۱۸۰ ببعد - سطر III ، ۳۷ .

۹۶ - munsuarta ، KB ، I ، ص ۱۸۰ و بعد ، سطر III . ۳۸ ، ARAB ، I ، § ۷۲۱ .

۹۷ - فهرست آن بقرار زیر است (نامهائی که ممکن است اشتقاق ایرانی داشته باشند - ولی بهر تقدیر باحتمال ضعیف - باستاره‌ای مشخص شده‌اند) :

۱ - سیراشمه بابارووری .
۲ - اماخار خارمشاندی.
۳ - زریشوپرساستی .
٤ - زریشو خوندوری .
٥ - ساناشوکیپا باروناکی .
٦ - آردارای اوشتاشائی .
۷ - شوماکینوکی .
۸ - تاتای کین‌کیبی‌ری .
۹ - بیسی‌رائین آرامی .
۱۰ - * پاروشتا کیباروستی .
۱۱ * آشپاشتاتائوك اوئیلی .
۱۲ - آماماش‌کین‌کیش تیلە تزائخی .

۱۳ ـ تارسی‌خو (؟) ماسیرانوشی.

۱۴ ـ مامانشی‌لوکسی .

۱۵ ـ زنزار دیمامی .

۱۶ ـ سیراشوسیمکوری .

۱۷ ـ کیشتاآبدانی .

۱۸ ـ * آدادانوآساتی .

۱۹ ـ اورسی‌کین‌خوختی .

۲۰ ـ * پاراکین اوریتی .

۲۱ ـ آروآکین دو تا اوستی .

۲۲ ـ کیرناکوش کیبری .

۲۳ ـ زابانو زوزا زوری .

۲۴ ـ * ایرتیسانی کین‌کردی .

۲۵ ـ برزوتا تائورلائی.

۲۶ ـ شوشانائی [...] ـ ئی .

۲۷ ـ سائی‌ریای } شاید بجای « سائی‌ریای (و) آرتاسیرارو » باید
۲۸ ـ * آرتاسی‌رارو } «آرتاسیرارو‌ـی سائی ری خوانده شود .

همچنین بنگرید : AVIU ، شمارهٔ ۳۴ ، ص ۳۰۱ وبعد .

۹۸ ـ دربارهٔ تجزیه و تحلیل مشروح افسانهٔ سمیرامید منقول توسط کتسیاس ، رجوع شود به :
Hildegard Lewy, Nitokris-Nagû'a, JNES, XI, 4, 1952, (ص۲۶۴-۲۶۵
بنگرید به‌افسانه های قدیمی آرامی دربارهٔ شمیرام ، درکتاب اول « تاریخ ارمنستان » موسی خورنی و همچنین افسانه های معاصر : ن . یا . مار و ای . آ . اوربلی . «هیئت باستان شناسی ۱۹۱۶ به‌وان » پطروگراد ، ۱۹۲۱ ص ۷.

۹۹ ـ درنبشته‌های بلتارسی‌ئی‌لی‌ما نام‌حاکم‌کلخو برمجسمه‌های خدای‌نابو که محتملا بمناسبت آغاز رواج پرستش خدای مزبور درآشوربرپا شده بود درردیف نام پادشاه برده‌شده . آدادنراری سوم احترام خاصی برای خدای مزبور قائل بوده . این واقعه چندان قبل از سال ۷۸۸ ق. م. نبوده . دراین تاریخ ساختمان معبد نابو در نینوا آغازشد .

۱۰۰ ـ صحبت برسرنوشتهٔ بریده بریده ایست از نمرودکه اصل‌آن مفقود است . رجوع شود به :

IR. ، ۳۵ ، شمارهٔ ۲۱ KB ، I ، ص ۱۹۰ ـ I ARAB ، § ۷۳۹

۱۰۱ - ظاهراً این تاریخ همان سال تنظیم نوشتهٔ مذکور نمرودی آدادنراری میباشد. آخرین واقعهٔ یادشده در آن لوح - لشکرکشی سال ۸۰۲ ق. م. است بسوی دمشق.

۱۰۲ - درمتن «موننا» نوشته شده.

۱۰۳ - همهٔ این سرزمینها دراین نبشته و نوشتهٔ شامشی - آداد پنجم تحت عنوان «نائیری» تسمیه شده‌اند.

۱۰۴ - مضمون بدین قرار است: سمیرامید که بوضع معجزه آسائی زاده شده بود و توسط الههٔ سوری (اکدی) در «کتو» رها شده بود بوسیلهٔ کبوتران تغذیه شده بوده و شبانان وی را یافته وبه سیما سردار آشوری دادند. ازان پس وی زن ساتراپ اننا شد وباتفاق وی درلشکرکشی ینن پادشاه علیه باکتریا شرکت جست و اندرزهائی داد که چگونه باکتررا مسخرسازند. ینن پادشاه سمیرامید را زن خویش کرد و وی پسری بنام نین برای وی آورد. پس‌از مرگ ینن سمیرامید فرزند خود نین را از مسند حکومت طرد کرد و بابل رابنا کرد و تصویر خویش را برصخرهٔ بغستان (بهیستون) نقر کردولیبی‌وحبشه ومصر رامطیع خویش ساخت و مجدداً در باکتریا و هندوستان جنگ کرد و به نیرنگ پسررا اسیر عشق خویش ساخت. کتسیاس این داستان را با جزئیات اغراق‌آمیز و افسانه مانندی بیان کرده است: (Diod., II, 3-19., Just., I, 1). موسی خورنی I، ۱۵ وغیره).

۱۰۵ - رجوع شود به: A. Ungnad, Eponymenlisten, RLA, II صفحهٔ ۴۲۸ ببعد؛ AVIU، شمارهٔ ۳۹.

۱۰۶ - رجوع شود به لوح دوزبانی کلیاشین مربوط بزمان حکومت مشترك مینوآ و پدر او ایشپوئینی. گ. آ. ملیکیشویلی، UKN، شمارهٔ ۱۹ ص ۳۰۲ وبعد.

۱۰۷ - رجوع شود به: س. م. باتسیوا. مبارزهٔ آشور و اورار توبرسر سوریه. VDI، ۱۹۵۳، شمارهٔ ۲ ص ۳۱.

۱۰۸ - گ. آ. ملیکیشویلی، UKN، شماره های ۲۴ و ۲۹، ص ۳۱۳ و بعد؛ شمارهٔ ۲، ص ۲۵۳. نخستین لشکرکشی در زمان حکومت مشترك ایشپوئینی و مینوآ وقوع یافته بوده و مربوط است بسنین بین ۸۲۰ و ۸۱۰ ق. م. لشکرکشی دوم را می‌یابد به‌بعدازسال ۸۰۶ ق. م. (آخرین لشکرکشی سمیرامید علیه ماننا) وحتی محتملا بعد از ۸۰۲ ق. م. (زمان تنظیم نوشتهٔ آدادنراری که از سلطهٔ آشور برماننا در آن سخن رفته) مربوط دانست. در عین حال لشکرکشیهای آشور علیه خوبوشکیه راکه در سال ۷۰۱ ق. م. آغاز

گردیده بوده - محتملا باید همچون اقدام متقابلی علیه تهاجم اورارتوئیان به جناح شرقی دانست . بدین سبب - بظن اقوی ، سلطه وسیادت اورارتودرماننا در تاریخ ۸۰۱-۸۰۲ ق. م. صورت گرفته بوده .

۱۰۹ - ن . و . آروتونیان چاپ آن را تجدید کرده (سالنامهٔ خورخوری آرگیشتی اول EV ، VII ، سال ۱۹۵۳ ، ص ۸۱ و بعد ؛ رجوع شود نیزبه : گ . آ. ملیکیشویلی ، UKN ، شماره‌های ۱۲۸-۱۲۷).

۱۱۰ - Arista - همان Haršu ، Harši ، Harsu - ی شومری (SAKI ، ص ۲۳۰ ، شمارهٔ ۲۵ ؛ ص ۲۳۲ ، شمارهٔ ۴۶ ؛ L. Delaporte، Tablettes de Dréhem. RA، VIII، 1911، بخش۵ ، شمارهٔ۷، ص۱۸۸، OBI ، شمارهٔ ۱۲۵ سطرهای ۲۴، ۴۵) وزان پی منابع آشوری میباشد . کوهی که در مرز سرزمین قبیلهٔ کوموردبان درحد ماننا وجود داشته و نقطهٔ مسکونی درپارسوآ : (Assurbanipal، II، ص ۱۰۲ ، III، ۵۹ - ARAB، II، § ۸۵۳) و نقطهٔ مسکونی در پارسوآ باین نام خوانده میشد (KTP ، ص ۳ سطر ۳۲ - ARAB ، I ، § ۷۶۶) . Bustus، Buštu - (بوشتو) قلعهٔ مهمی بوده که از لحاظ اهمیت با ایزرتا پایتخت ماننا رقابت میکرده و در مرز ماننا و پارسوآ قرار داشته و در قرنهای هشتم و هفتم ق . م . جزو ماننا بوده (میل سیاه سالامانسار اول : KB ، I ، ص ۱۴۸ ، سطور ۱۸۶-۱۸۵ - ARAB ، I ، § ۵۸۸ ، Sammlung ، III ، ص ۳۸ ببعد ، ستون IV - ARAB ، II ، § ۸۵۱ و غیره) . باروآتا Baruata - همان « بیت باروآ » - ی Bît - Barua منابع آشوری‌میباشد و در همسایگی بیت همبان و الی‌پی قرار داشته باینمعنی متحملا در نقطه‌ای ازمسیر علیای رود دیاله واقع بوده (رجوع شود مثلا به : KTP ، ص ۴۴ ، سطر ۱۳ ؛ ص ۵۰ ، سطر ۱۸؛ ص ۶۲ ، سطر ۲۹ ؛ ص ۶۴ ، سطر ۳۴ - ARAB ، I ، §§ ۷۸۴ ، ۸۱۱ ، ۸۹۵وغیره) . پسوند اسم مکان ta - با کامپاندا - ی Kampanda پارسی باستانی و بیت - همبان Bît - Hamban آشوری مقایسه شود .

۱۱۱ - رجوع شود به :

- A. Ungnad، Eponymenlisten، RLA، II، ص ۴۲۸ وبعد ؛
- AVIU، شماره ۳۹

وهمچنین :

- F. Thurea - Dangin et M. Dunand، Til-Basrib، Paris، 1936 ص ۱۴۱ وبعد .
- AVIU، No. 38.

از مصادمهٔ آرگیشتی با آشوریان دوبار در ذیل سال پنجم « سالنامهٔ خورخور » ، بمناسبت لشکرکشی به « بابل » (نامرو) و ذیل سال ششم ، بمناسبت لشکرکشی علیه قلعهٔ پوشتو در پارسوآ ، یاد شده است . در جدولهای آشوری نام دهندگان (اپونیم) ، ذیل سال ۷۷۶ از « لشکرکشی علیه اورارتو » و ذیل ۷۷۴ « علیه اورارتود نامرو » (قبل ازآن ذیل سالهای ۷۸۱ ، ۷۸۰ ، ۷۷۹ ، ۷۷۸ - « علیه اورارتو ») یاد شده است . لشکرکشی آرگیشتی درسال پنجم ممکن است پاسخی بوده به تجاوز آشوریان در سال قبل‌ازآن . قبلا اشاره کردیم که m'A-ar-si-ta-ni که در سالنامهٔ آرگیشتی ذیل وقایع آن سال ذکر شده - برخلاف آنچه سیس پنداشته دان پادشاه آشور نبوده ونام محل خارسی ویا خارشو - درکوههای‌پارسوا می‌باشد . دراین‌مورد اشاره‌ای به پادشاه آشور نشده وفقط مذکور است‌که « در نقاط مسکونی آشور مانند (؟) کشور خود جنگجویان راگردآوردم » . ظاهراً سخن از تهاجم به نامرو (بابیلو - بابل) وشاید هم به ایالت آشوری زاموآ درمیان باشد . وچون‌ابتکارناشی‌ازآرگیشتی بوده طبیعی است‌که فهرست نام دهندگان (اپونیم - ها) در ذیل سال مزبور از لشکرکشی آشور یادی نمیکند . درعوض این لشکرکشی آرگیشتی موجب شدکه آشوریان درسال‌بعد- ۷۷۴ - به نامار (نامرو) لشکرکشند . شامشیلوکه سرکردگی لشکریان‌آشور رابعهده داشته خویشتن را غالب برکوتیان ونامار میخواند (رجوع‌شود به : AVIU ، شمارهٔ ۳۸) ودرکتیبهٔ خود از جنگ با آرگیشتی سخن میگوید . سالنامهٔ آرگیشتی نیز ، ظاهراً ، خبر میدهدکه پادشاه اورارتو « آشوررا ازکشور خویش بیرون راندو (آن‌را) تارومار ساخت » -

Mâtu Ašurini su - ù - i - [du - lu] - bi za - [áš - gu] - bi mâtue - ba - ni - u - ka - n[i] (III, 31).

گذشته از این در ذیل سال هشتم آرگیشتی « سالنامهٔ خور » خبر میدهدکه پادشاه اورارتو بهنگام لشکرکشی بسرزمین ماننا « تا به مرزآشور (؟) رسید » -

- Ku - tè - a - di pa - ri Mâtu Ašuri - ni - ni Mâtual - ga - ni.

وچون ازمرز مزبور تجاوز نکرد در جدول نام دهندگان (اپونیم - های) آشور اشاره‌ای به تصادم با اورارتو نشده است . از مجموع آنچه‌گفته شد چنین برمیآیدکه سال ۷۷۴ با سال ششم حکومت آرگیشتی مطابق است وبنابراین وی درسال ۷۷۹ قبل از میلاد به‌تخت سلطنت جلوس‌کرده . شاید هم سال اول آرگیشتی طبق متن « سالنامهٔ خورخور » که محفوظ مانده - سال اول حکومت آرگیشتی نبوده و سال دوم باشد (به دلایل متین گ. آ. ملیکیشویلی ، UKN شمارهٔ ۱۲۷ ص ۲۳۳ - ۲۳۲ رجوع شود) . بدینقرار دوران حکومت‌آرگیشتی را

باید از ۷۸۰ ق. م. دانست (وتا ۷۵۹/۵۸ ؟) و به همهٔ ارقام سالهای حکومت این پادشاه که ما ذکر کرده‌ایم واحدی افزود . سال مه های مطـلق تغییری حاصل نمیکنند . گ آ. ملیکیشویلی ارقـام سالهای وقایع دوران حکومت آرگیشتی اول را شش سال عقب میبرد و لشکرکشی آشور را به اورارتودرسال ۷۸۱ بانخستین تذکری که در «سالنامهٔ خورخور» دربارهٔ لشکریان آشور داده شده یکی میداند . ولی در این صورت تطبیق دیگر تذکرات مربوط به لشکرکشی‌های علیه اوراتو که در « جدول‌نام دهندگان » آشوری آمده ـ با مطالب «سالنامهٔ خورخور» دشوار خواهد بود .

۱۱۲ - بدین‌قرار در سال دهم (یازدهم ؟) حکومت آرگیشتی ظاهراً ماننا حتی کوشید علیه اورارتو تهاجم آغـاز کند . رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . نـائیری ـ اورارتو ـ تفلیس ، ۱۹۵٤ ، ص ۲۲۰ و ۲٤۱.

۱۱۳ - سالنامهٔ ساردوری : ملیکیشویلی ، UKN ، شمارهٔ ۱۵۵ ، متون A ، ۱ و B ، ۱۲ .

۱۱۴ - سالنامهٔ خورخور : گ . آ . ملیکیشویلی ، UKN ، ۱۲۸ ، ص ۲۳۱ و بعد ، IV ، ٥٤ و بعد (از نواحی اوگیشتی = اوئیش‌دیش و درهٔ آشکائی = اوشکایا وکوه اواوسئی = اوآئوش یعنی سهند وکوه آلاته یاد شده است).

۱۱۵ - در اصطلاحـات آشوری همهٔ مراکـز اداری و از آن جمله مراکز محلی «شهرهای شاهی» نامیده می‌شده . ظاهراً این اصطلاح درزبان اورارتوئی نیز متداول بوده‌است.

۱۱۶ - سـالنـامهٔ ساردوری ، متن A ، ۱ و بعد . دربـارهٔ تواریخ لشکرکشیهای ساردوری دوم رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . نائیری ـ اورارتو ، ص ۲۱۱ و بعد.

۱۱۷ - سالنامهٔ ساردوری ، متن B ، ۱۸-۱۲.

۱۱۸ - بعد خواهیم دیدکه نفوذ ماننا بهرتقدیر در نقاط دوردست جنوب ومحتملا بماوراء ناحیهٔ مسیر رود جغتو بسط یافته بوده است . و اینکه درکتیبهٔ ساردوری دوم لشکرکشی به نامار رسماً لشکرکشی به ماننا خوانده شده نیزحاکی از همین موضوع است .

۱۱۹ - رجوع شود به بعد دربارهٔ سوبی ص ۲۷۱ متن .

۱۲۰ - گ . آ. ملیکیشویلی فهرست مفصلی ازمطالب مربوط به‌خصوصیات تاریخی و جامعهٔ ماننا داده است : برخی مسائل تاریخ پادشاهی مـاننـا ، VDI ، ۱۹٤۹ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۵۷ وبعد .

۱۲۱ - خراجی که پادشاهان آشور از ماننا میگرفته‌اند بدین‌قرار بوده .

۱۲۲ - CS ۸ ، ص ۱۰ ، سطر ۵۳ .

۱۲۳ - همانجا ص ۲۸ ، سطور ۱۶۶ - ۱۶۳ ؛ ص ۳۰ ، سطر ۱۸۶ ؛ ص ۳۲ ، سطر ۱۹۲ ؛ ص ۴۲ ، سطر ۲۶۲ وبعد وغیره .

۱۲۴ - minnīt - مؤنث minni - « ماننا » ، «ماننی ، ماننائی » .

۱۲۵ - Jnd., XI, 32.

۱۲۶ - سخن حزقیال دربارهٔ صور (قرن ششم ق. م.) کتاب حزقیال باب ۲۷ آیهٔ ۱۷ : Hez., XXVII, 17 : cp. AVIU, No. 84.

۱۲۷ - به عبری باستانی نیز (Minnî) . در متون متقدم آشوری ماننا بمعنی محدود کلمهٔ munna یا manaš نامیده میشده .

۱۲۸ - CS ۸ ، ص ۸ ، سطر ۳۳ .

۱۲۹ - همانجا ، ص ۱۲ ، سطر ۵۸ . : AVIU, No. 49 (6). (51) وحاشیه ۱۱ .

۱۳۰ - شورای شیوخ ماننا ، بدینقرار ازحیث نوع و ترکیب بشورای (Pankus) پادشاهی هیتیان بسیار نزدیك بوده . دراین‌باره رجوع شود به . ن . م. نیکولسکی . اصلاحات تله‌پین پادشاه هیتی . اخبار فرهنگستان علوم بلوروسی ، ۱۹۴۸ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۵۲ و بعدها ای . م . دیاکونوف ، قوانین بابل و آشور و پادشاهی هیتیان . VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۴ ، ص ۲۹۱ . همچنین رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی . برخی مسائل تاریخ پادشاهی ماننا، ص ۵۷ وبعد .

۱۳۱ - هنوز در زمان وقایعی که شرح داده شد حکمفرما بودند . بدین‌قرار ۵۲۰ سال را نباید از تاریخ تجزیهٔ مادها حساب کرد بلکه از تاریخ سقوط آشور و یا آغاز تأسیس پادشاهی ماد محسوب داشت . نخستین‌باری که لشکریان آشور دراعماق سرزمین ماد آینده‌ظاهر شدند ، چنان‌که دیدیم ، مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد بوده واین خودباروایات مادی نیز موافق است . این نکته از طریق دیگری نیز تایید میشود زیرا هرودوت در جای دیگری (I ، ۱۰۲) میگوید که «آشوریان در وضع خوبی بودند » (heoūtōn en hēkontes) والخ .

۱۳۲ - منظور از tēsanō Asiēs - آسیای واقع‌درمشرق رودهالیس (قزل‌ایرماق - درترکیه) میباشد ، Asia Magna (مقایسه شود با :

tesanō Haluos potamou Asiēs, Her. I, 130.

۱۳۳ - Kata Kōmas ، باید از نظر دور نداشت‌که Kōmē حتماً بمعنی نقطهٔ مسکونی‌که باز وغیرمستحکم نمیباشد و بطورکلی بمعنی نقطهٔ مسکونی‌که خودمختاری اداری Polis نداشته نیز آمده است ؛ ممکن است در این مورد در پیرامون آن حصاری نیز کشیده شده بوده .

۱۳۴ - دراینجا هرودوت از پیش خود(hōs d'egō dokeō) روایت شایع را که دربارهٔ سخنان دوستان دیوك شنیده بوده ضمن بیانات خود آورده است .

۱۳۵ - به‌کتاب « پیدایش خانواده ومالکیت ودولت »که خصوصیات‌این‌گونه‌جامعه ها را نیك بیان داشته رجوع شود .

۱۳۶ - بنابگفته هرودوت (I ، ۱۸۵) سمیرامید پنج پشت (قریب۱۶۵ـ۱۵۰ سال) پیش ازنیتوکرید مادر لابینت (I، ۱۸۸) زندگی میکرده . لابینت همان آخرین‌پادشاه بابل نابونئید (۵۳۸ ـ ۵۵۶ ق. م.) بوده ؛ مادراوباآنکه ملکه نبوده واقعاً زن‌بسیاربرجسته وفعالی شمرده میشده است . ودرحدود اواسط قرن ششم ق. م. وفات یافته . به‌کتیبهٔ وی‌رجوع شود (ونه‌کتیبهٔ پدر نابونئید ـ برخلاف آنچه‌درچاپ لنگدون مذکور است) : ص ۲۸۸ ببعد NBKI . روایت هرودوت اعمال نابوخودو نوسور دوم ـ بخت‌النصر دوم ـ (۶۰۴ـ۵۶۳ ق.م) را به نیتوکرید نسبت میدهد . بدینقرار بنا بگفتهٔ هرودوت سمیرامید در فاصلهٔ بین ۷۰۰ و ۷۷۰ ق. م. زندگی میکرده . چنانچه در نظرگیریم که دیوك ، بگفتهٔ هرودوت ، (چنان‌که قبلا دیدیم ، بماقبل ص ۲۳ متن رجوع شود) درحدود سال ۷۲۷ یا ۷۰۰ ق.م. آغازسلطنتش بوده میتوان حدس زدکه هرودوت از روایت شایع راجع بـاین‌کـه سمیرامید قبل از آزادی مادی ها از سلطهٔ آشور بر ماد حکومت میکرده ـ اطلاع داشته است . متأسفانه تاریخ آشور که هرودوت تحریر آنرا نوید داده بوده ودرآن‌جا محققاً میبایست ازسمیرامید سخن‌گوید بدست ما نرسیده (وشایدهم نوشته نشده).

۱۳۷ - اگرمدت حکومت اسکیتها را جزودوران سلطنت کیاکسار محسوب‌داریم، هرودوت میگوید (I ، ۱۰۶) که‌کیاکسار « چهل سال با آن مدت‌که اسکیتهـا حکمفرمـا بودند » سلطنت‌کرد (sun toisi Skuthai ērksan) وازدیگرسو (I ، ۱۳۰) اظهار

میدارد که مادی‌ها « پس‌ازآن که یکصدوسی‌سال منهای‌دوسال- صرفنظرازآنچه (Pareks-؟) اسکیتهاحکومت کردند ، حکمفرما بودند » تحت فرمان پارسیان درآمدند . ولی اگرسالهائی راکه هرودوت فرضاً برای سلطنت دیوك (۵۳ سال) و فرائورت (۲۲) و کیاکسار (۴۰) وآسیتاك (۳۵) قائل شده ماخذ قراردهیم بآسانی میتوان حساب کرد که بالفرض اگردوران حکومت اسکیتها جزو زمان سلطنت کیاکسار آمده باشد و یامحسوب نشده باشد رقم ۱۲۸سال (حال Pareks را هرطورتعبیر کنیم ، یعنی دوران حکومت اسکیتها را جزو۱۲۸سال بیاوریم ویا نیاوریم) درهیچ یك از دو مورد بدست نمی‌آید . ضمناً اینکه ما مدت سلطنت مادیها را برآسیا اززمان دیوك حساب کنیم یا فرائورت فرقی نمی کند . چنانکه پیشتر دیدیم (ص۲۵ متن) همان ارقام مربوط به دوران سلطنت ها (شاید با اصلاح رقم ۵۳ در مورد دیوك و گذاشتن رقم ۵۰ بجای‌آن) وهمان ترتیب ارقام مزبور راکتسیاس اطلاع داشته است. باضافه چون ترتیب ارقام نادرست بوده ، حدس زده میشود ، که ناسخ دو اشتباه کرده : مثلا درآغاز فصل۱ ،۱۰۲ نوشت tria kaipentē konta یعنی « پنجاه وسه » بجای duo kai eiskosi « پنجاه و دو » و در پایان همان فصل برعکس و duo kai eiskosi بجای tria kai pentēkonta نوشته . بدین سبب باید ارقام و ترتیب آن‌ها را جدا جدا درست دانست و اشتباه را در جمع بندئی که خود هرودوت کرده جستجو نمود . حدس زده میشود که هرودوت اشتباهاً بجای ارقام سالنمای فرائورت وکیاکسار و آستیاك ارقام مربوط بسالهای دیوك وکیاکساروآستیاك را جمع بسته است . دراین صورت ۳۵+۴۰+۵۳ واقعاً = ۱۲۸ (« بغیر از » آنچه اسکیتها حکومت کردند یعنی + ۲۸). ولی حتی در صورت این فرض هم تصور میرود که یا sun toisi Skuthai ērksan درفصل I ، ۱۰۶ - گفته ناسخ‌است که کوشیده چاره‌ای برای آشفتگی متن پیداکند وکیاکسار ۲۸-۴۰ = ۱۲ سال حکومت نکرده بلکه در واقع ۴۰ سال سلطنت کرده‌است و یا اینکه لفظ Pareks درفصل I ، ۱۳۰ بمعنی « بغیراز » نبوده بلکه « باکسر» میباشد یعنی باکسر مدتی که اسکیتها سلطنت کردند یعنی رقم ۱۲۸ جمع [۵۳+(۲۸+۱۲) + ۳۵ = ۱۲۸] - ۲۸ =۱۰۰ . بدین سبب رقم‌جمعی‌راکه در I ، ۱۳۰ منقول است نباید مورد توجه قرارداد .

۱۳۸ - هردونام - یعنی Dēiokēs>Daiokās یونانی (ایونی) و Dâjaukku-ی آشوری طبق قواعد صوتی هر دو زبان نام Dahyāuka - ی ایرانی را ادا میکند ونام اخیر مرکب است از کلمهٔ اصلی dahyu بمعنی «کشور - سرزمین » « اتحادیهٔ قبایل » با پسوند مرسوم اسمی ایرانی ka - ؛ [u - درآشوری ، ēs - āsI - در یونانی - پسوند حالت اسمی

است و h را در پایان هجا درهیچیك از دوزبان جز بصورت مصوت کشیده نمیتوان ادا کرد ؛
- au - در نامهای ایرانی نه تنها بصورت - ō - بلکه بشکل - o - نیز ادا میشود :
Dārayavaʰuš - Darei(v)os - « دارا ») ؛ - KK - مضاعف در زبان آشوری همیشه
بسبب تکیه‌ای پدید میآید که درزبان مادی برمصوت تلفیقی(دیفتونگ) -au - جامیگیرد] .
دربارهٔ نام «فرائورت» که گویا پدر دیوك بوده بحاشیه۱۸۲ مربوط بهفصل سوم رجوع شود .

۱۳۹ - سالنامه‌ها ، سطر ۷۷ - ۷۶ : KS ص ۱۶ .

۱۴۰ - Haⁿgmtāna ، مرکب از- ham «هم» و gam «رفتن - گام برداشتن».
دربارهٔ دیگر ریشه‌های این‌کلمه به‌حاشیهٔ ۱۸۶ مقدمه رجوع شود .

۱۴۱ - اکباتانا - لااقل باین شکل وتحت این نام - بمنابع آشوری معلوم‌نبوده.

۱۴۲ - یسنای XXXI ، ۱۶ و ۱۸ . Nmāna -، Māna شکل مستحیل
dəmāna است که باکلمهٔ روسی « dom » (خانه) ازیك ریشه میباشد .

۱۴۳ - یشت X ، ۱۸-۱۷ ؛ یشت X ، ۸۴-۸۳ ؛ ویدودات ، VII ، ۴۲-۴۱ ؛
یسنای X ، ۱ ، ۲۷ وغیره .

۱۴۴ - هرودوت ، I ، ۹۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ، ۱۲۲ . هارپاگ - از کسان
aner oikcios شاه آستیاگ (I, ۱۰۸).

۱۴۵ - بهیستون ، I ، ٦٤ (عیلامی ، I ، ۴۹) شاید ترجمهٔ کنت از دیگر
ترجمه‌ها بهتر باشد .
R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven,
1950 § 252. 1): « viθ بهمراه و māniya ، و abiearis̆ ».

۱۴۶ - ضمناً گفته شود که در اوستا معنی و مفهوم Gaiva - وسیعتر است رجوع
شود به :
W. Geiger, Ostiranische Kultür im Altertum, Erlangen, 1882,
ص ۳۴٦ ، حاشیه ٤ ، ص ٤۰۰ ، حاشیه .

۱۴۷ - و. ا. تیورین . وضع اجتماعی Kur-taš از روی اسناد «گنجینهٔ» استخر
(پرسپولیس) . VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ۳ ص ۳۵ وبعد .

۱۴۸ - I. Gershevitch, G. G. Cameron, Persepolis Treasury

Tablets, Chicago. 1948. (تقریظ) . Asia Major, N. S.

جلد ۲ ، ص ۱۴۲-۱۳۹

۱۴۹ - و. ا. تیورین . تألیف یاد شده . ص ۳۷.

۱۵۰ - در lugardu - ی بابلی و GRD آرامی محفوظ مانده است .

lugardupat(a) - ی بابلی و Kurtapattiš عیلامی ، از grdapati - «رئیس -grda»

پارسی باستانی . رجوع شود به :

تقریظ یاد شدهٔ (ص ۱۴۲) I. Gershevitch.

۱۵۱ - این شکل حالت وسیلتی (انسترومانتال) است . و ممکن است در اینجا ، بمعنی تأییدی و یا معنی کلی استعمال شده .

۱۵۲ - در ترجمهٔ آرامی کتیبهٔ بهیستون

(A. Ungnad, Aaramäische Papyrus aus Elephantine, Kleile Ausgabe, Leipzig. 1911, ۲ ، ۸ ۶۸ ، بخش ۹۱ (ص) .

جائی که مورد علاقه ما میباشد کاملا محفوظ نماند ؛ فقط کلمات

« ...] NKSYHWM WBTYHWM [..... »

- « ...] اموال منقول ایشان و خانه های ایشان [... » حفظ شده . ممکن است در ترجمهٔ آرامی ترتیب کلماتی اندکی دگرگونه بوده و با ترتیب متن پارسی فرق داشته . در نامه های آرشامه ساتراپ ...

(G. R. Driver, Aramaic Documents of the Fifth Century B. C., Oxford, 1954, VII, 2, 3; XII, 9).

GRD'WNKSY. ظاهراً با -māniya و gaiθa تطبیق می کند

۱۵۳ - برحسب آنکه برای اصطلاح viθ - « نقطهٔ مسکونی » . کدام ترجمه را برگزینیم - ناچاریم بویژه برای زبان پارسی باستانی معنی « خانه - حیاط (عشیرتی)» را که بیشتر با nmāna - ی اوستائی و کمتر با vis اوستائی مطابقت میکند بشناسیم و یا معنی دهکدهٔ (عشیرتی) » رابرگزینم . صورت دوم محتمل‌تراست ، رجوع شود به ص ۲۳۰ متن .

۱۵۴ - معهذا تولیدات کشاورزی در پارس (ایران) وجود داشته و مورد احترام فراوان بوده ، رجوع شود به :

Xen., Oec., IV, 4 و بعد ; Polyb. X, ۲۸ و غیره .

شاید gaiϑa معنی وسیعتری داشته که اموال غیرمنقول را نیز شامل بوده ؟

۱۵۵ - این نکته در مطلب مورد نظر نیز مشهود است ولی بیشتر در کتیبهٔ مربوط بساختمان کاخ شوش بوضوح بیان‌شده ومعلوم میشود که درمیان پیشه‌ورانی که درساختمان مزبور کارمی کردند پارسیان وجود نداشتند ، رجوع شود به :

ص ۱۴۲ ببعد تألیف یاد شدهٔ R. G. Kent.

۱۵۶ - تألیف یاد شدهٔ W. Geiger ص ۳۴۴ .

۱۵۷ - همانجا ص ۳۸۲ و بعد .

۱۵۸ - یسنـای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۳ . ویدودات ، V ، ۲۸ ؛ XIII ، ۴۴ ؛ یشت XIX ، ۶ اصطلاحات زیر بطور جداگانه وجود دارد :

fšuyantaicā vāstryāica.

۱۵۹ - یسنای XIX ، ۱۷ .

۱۶۰ - تألیف یاد شدهٔ W. Geiger ص ۴۸۰ .

۱۶۱ - ویدودات ، IX ، ۳۸ .

۱۶۲ - ص ۳۴۰ تألیف یاد شدهٔ W. Geiger.

۱۶۳ - هرودوت ۱ ، ۹۷ (انتخاب داوران و حکام ازطرف مردم) .

۱۶۴ - دربارهٔ ترجمهٔ نادرست « خاندان - یا عشیرت حاکم فئودالی » - به بعد ص ۴۱۰ متن وحاشیهٔ ۳۷ فصل ۵ رجوع شود .

۱۶۵ - هرودوت ، ۱ ، ۱۲۵ ، ۱ ، ۱۰۱ .

۱۶۶ - یشت X ، ۱۸ - ۱۷ ، ۸۴ - ۸۳ ؛ یسنـای IX ، ۲۷ ؛ ویـدودات ، VII ، ۴۲ - ۴۱ وبسیاری جا های دیگر .

۱۶۷ - این نتیجه نیز گرفته میشود که vis - « دهکـده » بمعنی « خاندان » و « عشیرت » نیز بوده (بدین سبب BYT' ، آرامی ، viϑpuça = BR - BYT' پارسی باستانی) نه « حیاط » یا « خانه » (به حاشیهٔ ۱۵۳ همین فصل رجوع شود) . در چاپهای hazânu - « کدخدا » « ریش سفید ده » خوانده میشود .

۱۶۸ - مثلا ف . ا . درمیان یونانیان عهد هومر « نطفهٔ اولیهٔ پیشوائی موروثی یا سلطنت مطلقه (مونارشی) » را تشخیص داده و برمبنـای مبادی نظری میگوید که : « حدس زده میشود که « درجامعهٔ یونانی بازیلوس » (پادشاه) را مردم انتخاب میکردند و

یا اینکه تعیین وی می‌بایست توسط مقامات مقبول العامه - یعنی شوری یا «آکورا» تأیید شود. وی تذکر میدهد که وضع «سلاطین» روم (rex) نیز چنین بوده. درموردی که مانقل کرده‌ایم میتوان گفت که در سرزمین پارت، در آستانهٔ میلاد مسیح، پادشاه را انتخاب میکردند و یاانتکه شورای بزرگان می‌بایست انتصاب اورا تأیید کند. بماقبل رجوع‌شود.

۱۶۹ - ف. ا. تألیف یادشده ص ۱۷۶.

۱۷۰ - ویسپرد، XVI، ۳. Šoiθrya apasca zemasca uroarăusca

درترجمهٔ پارسی میانه Šoiθra (نه بدقت) بصورت «روستاك» ادا شده. اصطلاح اکدی میانه = ugâru.

۱۷۱ - بهیستون، I، ۹۲ و بسیاری دیگر. هرتسفلد که علی‌الرسم اصطلاحات کهن را بصورت مفاهیم جدید ادا میکند و آنهارا «مدرن» میسازد vardana را - «مرکز اداری ناحیهٔ یك استان» می‌شمرد وآن‌را با «شهرستان» ایران عهد ساسانیان یکی‌میداند: ولی درمنابع موجود برای چنین استنتاجی مدارك کافی وجود ندارد. رجوع شود به:

E. Herzfeld, Alterpersische Inschriften, Berlin, 1938 ص ۱۲۳

و ا. تیورین در پایان نامهٔ خویش بحق مینویسد که - vardana - «دهکده ها» و - viθ های بزرگ بوده که ساکنان‌اسکان یافته داشتند ساکنانی که به زراعت ودامداری اشتغال میورزیدند. این تاحدی همان *xωpaı* است که مادیها قبل‌از پیدایش اکباتانا در آن زندگی میکردند. (ص ۶۷). در زبان بابلی - vardana - علی‌الرسم بصورت âlu ادا میشود.

۱۷۲ - دریك‌مورد (Dar.Sus.f, 42,54) didà بهاکدی uṣirtu ša êkalli ترجمه شدوهرتسفلد آن‌را همچون«حصاری که‌کاخ رااحاطه کرده» تعبیر میکندواین‌تعبیری درست است.

(Altpersische Inschriften, Berlin, 1938. ص ۱۲۳)

bīrtu (که bīrta - ی آرامی و berd ارمنی ازآنجاست) بمعنی دژی است که پادکان شاهی درآن‌مستقرباشد. نقطهٔ مسکونی‌مستحکم را درزبان اکدی - مانند نقطهٔغیرمستحکم همان âlu مینامیدند وفقط صفت dannu یعنی «مستحکم» رابآن میافزودند.

۱۷۳ - باحتمال قوی vāra که در خرد اوستا (ویدودات، II، ۴۳ - ۲۱) آمده چنین دژی بوده وشاید این کلمه معادل اوستائی کلمهٔ - didā - ی پارسی باستانی باشد. بشهادت اسناد قرن‌اول پیش‌از میلاد که از نسا بدست آمده در زبان پارتی اصطلاح

diz بکار میرفته وبدین سبب انتظار میرفت که در مادی ـ dizā باشد .

۱۷۴ - منابع پارسی باستانی دوبار اصطلاح āvahana ـ « ده » (با avan ارمنی مقایسه شود) را برای نقطهٔ مسکونی بکار برده‌اند :

(Beh, I, § 26' 33 Dar, Sus.., 46).

بعقیدهٔ و . ا . تیورین ـ این کلمه مفهوم شهری صنعتی و بازرگانی را میرسانده و بعقیدهٔ هرتسفلد بمعنی ایستگاه چاپار است . (این کلمه درمورد نقاط مسکونی غیر ایرانی بکار رفته) .

۱۷۵ - ایشان ندرتاً این‌گونه حکام را پادشاه (šarru) میخوانند ولی اغلب نام آنان‌را بدون ذکر لقب میآورند .

۱۷۶ - از اینجا (ازطریق زبان پارتی و یا مادی) šahr ـ « شهر » و یا « دولت » ـ در زبان فارسی نوین آمده . درزبان پارسی باستان این کلمه حسب‌القاعده بصورت xšaça بوده . تبدیل معنی دراین‌مورد با تبدیل mədīntā ـ ی « ناحیه ـ ایالت » ـ آرامی به madīnatun عربی همانند است .

۱۷۷ - مثلا : KTP ، سالنامه‌ها ، سطور ۴۲ ، ۱۷۲ ؛ KS سالنامه‌ها ، سطور ۶۶ ، ۱۱۰ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰ و بسیاری جاهای دیگر .

۱۷۸ - مثلا در یشت XIV ، ۳۷ و در « فروردین یشت » (یشت XIII، ۱۸) که بسیار کهن است و بعقیدهٔ ما از لحاظ زمان اندکی از « یسنای هفت فصل » عقب‌تر می‌باشد ، تعالیمی که در آن مدون گشته محتملا به تعالیم مغان زمان کیاکسار و آستیاك نزدیك بوده . همچنین در « گاتای اوشتاداتی » (یسنای XLVI ، ۱).

۱۷۹ - مقایسه شود با Her., I, 96-98 ؛ یسنای XVI ، ۵ . سیر تکامل مقام پیشوا ـ « داور » درفلسطین نیز مشابه بوده . به « کتاب داوران » رجوع شود .

۱۸۰ - مثلا ساکارتیان وقبایل ماننا و غیره .

۱۸۱ - از روایت قدیم زرتشتی که درتفسیر ترجمهٔ سانسکریت یسنای XIII ، ۱ منعکس شده چنین برمیآید که در zantu ۳۰ خانواده و در vīs ۱۵ خانواده وجود داشته است .

۱۸۲ - مثلا درکتیبهٔ شمشی ـ آداد پنجم از میان و سوتیان وترلوئیان یاد شده (KB ، I ، ص ۱۷۸ ؛ II ، ۳۹ ـ ۴۲ = ARAB ، I § ۷۱۸) : درکتیبه‌های

سارگون II از دالیان سخن رفته (8 CS ، سطر ۱۸۹) وغیره .

۱۸۳ - یشت XIII ، ۶۹ ، XV ، ۳۱ ؛ ویدودات ، XIX ، ۶ وغیره .

۱۸۴ - یشت V ، ۸۵ ؛ X ، ۸ ، ۱۳ و بعد ؛ XIII ، ۶۹ و بعد وغیره .

۱۸۵ - در روایات پارسیان dahyuma صریحاً مفهوم « داور » رامیرساند .

۱۸۶ - یشت V ، ۴۹ ؛ IX ، ۲۱ ؛ XV ، ۳۲ .

۱۸۷ - مقایسه شود همچنین با : یشت V ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۴۶

۱۸۸ - Beh., I, § 6 وغیره ؛ Dar. NRa, 3 ; Dar. Pers. e, 2 و غیره .

۱۸۹ - مثلا مرغیانا ، بخشی از ساتراپ نشین باکتریا چنین بوده . (Beh., III, § 38).

۱۹۰ - مثلارغه یا نیسایا (نیشا ، نیشای) یاکامپاندا (بیت ـ همبان) درماد : Beh., I, § 13; II, § 25, 32.

۱۹۱ - مثلا مقایسه کنید قطعه‌ای از « مهریشت » (یشت X ، ۸۷) راباافرگرد I ویدودات . «مهریشت» از اتحادیه کشورها با - dans husasti سخن میگوید . بطورکلی همهٔ نواحی مسکون توسط قبایلی که فرهنگ و تمدن نزدیك بیکدیگر داشتند (یا دین مشترك داشتند) غالباً با لفظ جمع نامیده میشدند مثلا « همهٔ سرزمین‌ها » ، « سرزمین های آریائی » (vīspānām dahyūnām, aryānām dahyūnām) . شاهان هخامنشی نیز مملکت خویش را درکتیبه ها همین‌گونه میخواندند . القاب ایشان « شاه شاهان » و « شاه کشورها » بوده . هر دو لقب محتملا از دوران ماد ولقب اخیرحتی از اورارتو مأخوذ شده بوده .

۱۹۲ - این مفهوم محدودتر اصطلاح dahyn در زبان زندهٔ مردم بوده بی‌شك بعدها هم محفوظ مانده بوده ؛ با « ده » فارسی نو مقایسه شود .

۱۹۳ - القاب حکام نواحی ماد راکه درمنابع آمده بدشواری میتوان معلوم کرد زیرا که متون آشوری غالباً به « قزل بوندا » و یا « خارمشاندی » و غیره اشاره می کنند . حکام حدود اتحادیهٔ قبایل ماد همیشه bēl âli نامیده میشوند وگاهی هم همکاران غربی ایشان نیزچنین‌خوانده شده‌اند (مثلا : KTP ، سالنامه ها ، سطر۵۲ ، KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۶۶ ، ۷۰ ، ۷۴ ، ۱۰۲ ، ۱۶۶ ؛ کتیبهٔ رسمی سطر ۶۱ وبسیاری جا های دیگر).

فقط حاکم ماننا و ندرتاً حکام الی‌پی (KS ، سالنامه ها ، سطر ۴۰۲ ؛ کتیبهٔ رسمی ، سطر ۱۱۷ وغیره) ، وکیلزان (مثلا : KB ، I ص ۱۶۶ ، سطر ۶۱) وقزل بوندا (KB، I ، ص ۱۸۰ ، سطر III ، ۱۴ - ۷) و غیره « پادشاه » خوانده میشدند . فقط در نواحی غربی خاك ماد تسمیهٔ نواحی برحسب نام سلاله ها ملاحظه شده (با لفظ - Bit).

۱۹۴ - قدرت استبدادی شاهی در مشرق بعقیدهٔ م . (اشکال ماقبل تولید سرمایه داری . پولیت ایزدات ، ۱۹۴۹ ص ۶) وحدت عالیه جماعات میباشد . ولی درماد هنوز چنین وحدتی ایجاد نشده بوده . و ما یا با جماعات روستائی وحتی عشیرتی کوچك و متفرق سرکار داریم و یا باجماعات - « نواحی » بزرگتری که گروهی ازجماعات منفرد رادر برگرفته بوده‌اند . معهذا این پدیده ازوحدت جماعات - درمقیاس یك کشور- بسیاردوراست. و بدین سبب ظاهراً مقامات اداری جماعات هنوز تفوق داشتند . این نکته شایان توجه است که در مورد آن دوران رسم حد و مرزی میان جماعت بمعنی اخص و « ناحیه » دشوار است .

۱۹۵ - ویدودات ، II ، ۲۱ وبعد و غیره .

۱۹۶ - مقایسه شود با : یشت XIII ، ۱۶ ، ۵۲ ؛ یسنای VII ، ۱۲ ؛ XII ، ۵ .

۱۹۷ - یسنای XIX ، ۱۷؛ ویسپرد ، III ، ۲ ؛ ویدودات ، V ، ۲۸؛ همچنین مقایسه شود با : یسنای XI ، ۶ ؛ XIII ، ۲ وغیره .

۱۹۸ - یسنای XIX ، ۱۷ .

۱۹۹ - دربارهٔ ویژگی ومعنی « ورن » و بخصوص دربارهٔ مضمون مفهوم «شودرا» رجوع شود به گ . ف . ایلین . شودران و بردگان در مجموعه های قوانین هند باستان . VDI ، ۱۹۵۰ شمارهٔ ۲ ، ص ۹۴ و بعد .

۲۰۰ - رجوع شود به KB ، I ، ص ۱۸۰ ؛ III ، ۳۳ . معهذا مادیها هم از عرابه اطلاع داشتند ، همچنانکه در هزارهٔ دوم پیش‌ازمیلاد کاسیان نیز ازآن مطلع بودند. و این رسم شاهان ایران که برعرابه سوار می‌شدند بی‌شك از زمانی که عرابه نقش جنگی داشته باقی مانده بوده . با تصاویر اسبان نیسای باعرابه‌که برسم هدیه وخراج مادیها در نقوش برجستهٔ اسطخر منقور است مقایسه شود (SPA ، IV ، A ۹۲) . حرکت قبایل‌هند و اروپائی از آسیای میانه محتملا بسبب وجود عرابه ها مقدورگردیده بوده : وبنظرمیرسد

که تصاویر « ماقبل سکائی » عرابه ها را درصخره‌های کوههای قرقیزستان باید مربوط باین قبایل بدوی هند و اروپائی دانست ؛ رجوع شود : آ. ن. برنشتام . تصاویر صخره های سای‌مالی‌تاش . مجلهٔ اتنوگرافی شوروی ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۵۰ و بعد وتصویر ٤.

۲۰۱ - فقط پادشاه سوار عرابه میشده . Her., VII, 84-88

VII, 40, XIII, 115; Xen. Anab., I, 8, 3

۲۰۲ - کزنفون از آنها یاد میکند (Xen., Anab., I, 8, 10) آنجا که ازجنگ آرتاکزرکس (اردشیر) دوم با کورش اصغر سخن می‌گوید . اینان درمیان لشکریان داریوش سوم نیز بوده‌اند .

۲۰۳ - دانشمندان غربی بطورکلی فئودالیزم را اساس سازمان اجتماعی ماد باستانی وپارس میدانند واین نظر را جزو کلیات مسلم می‌شمرند (وضمناً بنظر ایشان گویا یونانیان و مقدونیان در مقام مقایسه با ... سرمایه داری واجد سازمان اجتماعی عالی‌تری بوده‌اند). هرتسفلد و کنیگ و تارن و غیره باین عقیده هستند . و براساس این نظر - viϑ به « خاندان فئودالی » تعبیر می‌شود (در AIr WB صفحهٔ ۱٤۵۵ چنین گفته شده) و Kāra درنظرایشان بصورت « آزادگان مشمول خدمت اجباری جنگی » درمیآیند که گوئی ازخود « دستجات جنگی » داشته بودند (Gefolgsleute) . مثلا رجوع شود به :

E. Herzfeld, Altpersische Inschriften ص ٥١-٥٤

این گفته‌ها اساس علمی ندارد و ادوار مختلفهٔ سیر تکامل تاریخی درآن مخلوط شده است .

۲۰۴ - بسیار جالب توجه است که در قرن نهم ق . م . شتر دو کوهان (Camelus bactrianus) در نظر آشوریان چیزتازه‌ای بوده . وآن‌را « شتر دو پشت» (Gammâlê Ša Šunnâ sêrišia نوشتهٔ زیر قسمت برجستهٔ بالای « میل سالامانسار سوم» : KB ، I ، ص ۱۵۰ ، I . - ARAB ، I ، § ۵۸۹) فقط تعداد محدودی از این حیوان جزو باج آشور (ولی نه غربی‌تر ازگیلزان - درکرانهٔ دریاچهٔ ارومیه) دیده میشده در قرن هشتم ق . م . این حیوان به اورارتو راه یافت (CS ۸ ، سطور ۲۱۰ - ۲۰۹ - AVIU شمارهٔ ٤۹ ، ص ۳۲۷) و آشوریان نیك از آن اطلاع داشتند وکلمهٔ udru را در مورد آن استعمال می‌کردند) این کلمه محتملا پیشتر یکی از نامهای شتر بوده ولی بعد برای تشخیص شتر دوکوهان از Gammâlu استعمال میشده) . در عهد باستان زادگاه شتر دوکوهان آسیای میانه (باکتریا) شمرده میشده و بظن غالب ازآنجا باقبایل ایرانی بهآسیای مقدم راه یافت .

۲۰۵ - سنگ نیمه کریمه لاجورد که گاهگاه جزو باجهای مأخوذ توسط آشور از ماد یاد شده برخلاف آنچه درآغاز خود آشوریان تصور می کردند (به بعد رجوع شود) در خود خاك ماد استخراج نمی‌شده : بطوری که تجزیهٔ معدن‌شناسی نشان داده آنچه سنگ لاجورد درآسیای مقدم وجود دارد ازآسیای میانه بدست آمده بوده (یا دقیقتر بگوئیم از باکتریا - یعنی بدخشان کنونی) . ظاهراً مادیها واسطهٔ بازرگانی میان باکتریا وآسیای مقدم بوده‌اند .

۲۰۶ - حتی کتسیاس در قرن ششم ق . م. دربارهٔ اینگونه بهره کشی بدرشاهی در ماد مطالبی شنیده بوده ؛ رجوع شود به خبری که درآثار نیکولای دمشقی محفوظ مانده :
FGH. II A. Berlin. 1928. No. 90 fragm. 66, 2
همچنین رجوع شود به بعد ص ۴۱۰ متن .

۲۰۷ - ظاهراً خبرمربوط به ساختمان دژهائی که بمنزلهٔ پایگاههای سوق‌الجیشی بوده‌اند واسکان‌ناحیهٔ زاموآ توسط مهاجران بابلی‌حاکی‌ازاین موضوع میباشد . (سالنامه‌ها، سطر ۲۱ ؛ نوشته بر لوح کلین ، سطر ۴۰ : KTP ، ص ۷).

۲۰۸ - ممکن است Bît-Tassaki نیز خواند (s = به «س» و «چ»).

۲۰۹ - نقاط مسکونی نیکور (یا نیککور) ، ساسیاشو ، توتاشدی، کوشیاناش، خارشو ، (شاید « عارستیا » - ی اورارتوئی) ، شاناشتیکو ، کیش‌کی‌تارا ، خارشای ، آیوباك وغیره که ظاهراً متعلق به توناکو پادشاه پارسوآ بوده‌اند (؟) برشمرده شده‌است . وی دژ کیت پاتیا را در جبال فافلانکوه (قزل بوندا ؛ درکتیبه های سارگون دوم بنام « کیت پات » نیز آمده) ازسلالهٔ‌مجاور بیت - ابداداان منتزع و متصرف گردید . سالنامه‌های تیگلاتپالاسار درشمار آنچه بدست آورده بودند ازاسبان وقاطران و دامهای شاخدار کوچك و بزرگ وشتران دوکوهان وپیشه‌وران صحبت میدارد .

۲۱۰ - E. Forrer. Die Provinzenstellung des Assyrischen Reiches, Leipzig. 1921. ص ۹۰

۲۱۱ - KTP . ص V-VIII . تألیف مزبور حاوی همهٔ متون تیگلاتپالاسار سوم که بعداً ذکرخواهد شد - میباشد .

۲۱۲ - شاید همان آرازیاش و یا التزاش باشد . دربیت - بارو آ ؛ به بعد حاشیهٔ ۳۱۷ همین فصل رجوع شود .

۲۱۳ - در متن Kišisa آمده و روست اشتباهاً Kišir آورده . دربارهٔ مکان آن به بعد رجوع شود . این مورد و اینکه به تصرف دژ کیت پاتیا - در طی جنگ بیت - ابدادانا و پارسوآ - اشاره شده حاکی ازپدیده ایست که ویژهٔ آن دوران بوده - و آن جنگ میان شاهکان است .

۲۱۴ - چنانکه پیش گفتیم این ناحیه محتملا نزدیك همدان قرار داشته (رجوع شود به ص ۲۰۷ متن) .

۲۱۵ - E. Forrer تألیف یاد شده ، ص ۹۰ . ظاهراً بیت - باروآ نیز جزو آن شده بوده (یعنی باروآ تا - ی کتیبه های اورارتوئی) .

۲۱۶ - گفتهٔ ای . علیوف (دربارهٔ جامعهٔ ماد ، ص ۹۲) که گوئی فقط «صاحب محل بیت - ابدادانو توناکی Bit-Abdadanu Tunaki به تنهائی سیصد تالان سنگ لاجورد و پانصد تالان مس به پادشاه آشور میداده و ضمناً به مطالب عجیب و غریب کتاب کنیگ یعنی :

« Die älteste Geschichte der Meder und Perser ».

اشاره کرده ناشی ازسوء تفاهم آشکار و بارزی است .

۲۱۷ - از آن جمله حاکم آبدادان بنام آشوری و یا بابلی « مانوکیماسابه » خوانده شده . این شاهد نفوذ برخی عناصر فرهنگ بابلی در ماد غربی میباشد . و شاهد منحصر بفردهم نیست .

۲۱۸ - ولی برخلاف عقیدهٔ روست (KTP ، ص VII) گمان نمیرود که سطور ۵۷-۵۶ - طبق شماره گذاری وی - مربوط باین فهرست باشد ؛ وایشان‌را بایدبه‌لشکرکشی سال ۷۳۷ ق. م. مربوط دانست .

۲۱۹ - اصولا عبارت بوده است از : ۱ / اصلاح اجتماعی ارتش - «هنگ‌شاهی» و «هنگهای» رئیسان نواحی که لوازم و آذوقهٔ ایشان کاملا ازطرف دولت داده میشده و از طریق جلب سپاهی تکمیل میگشته ؛ ۲ / اصلاحات فنی در ارتش - تکمیل سازمان و لوازم و تسلیحات لشکریان ؛ ۳ / اصلاح سیاست نظامی : انتقال همهٔ عناصر فرمانبردار و مطیع شده و اسکان ایشان در زمین شاهی تا ایشان در آنجا مستقلا به امر معیشت و اقتصاد خویش بپردازند ؛ ۴ / اصلاح اداری - بزرگ کردن نواحی ، و تبدیل حکام و جانشینان پیشین (Šaknu) به رئیسان ناحیهٔ (bêl pehâte) و تحدید حقوق ایشان (مثلا حق معاف

کردن از مالیات و احداث شهرها وغیره از ایشان سلب شده بوده) . در این‌باره مفصلا در ص ۹۰ ـ ۸۵ RZOA سخن رفته است .

۲۲۰ - در عهد سارگون دوم مقام رئیس ناحیهٔ پارسوآ (پارسوآشا) در آشور وجود داشته (سالنامه‌ها ، سطور ۶۷ ـ ۶۶ ؛ کتیبهٔ رسمی ؛ سطر۵۸ ، KS ، ص ۱۰۸،۹۰). از نامه‌ای که (HABL ، ۱۶۵) فورر بدان اشاره کرده چنین برمیآید که پارسوآ بعدها هم جزو آشور بوده . (درزمان آشور باناپال ؟) . همچنین مقایسه شود با ADD ، شمارهٔ ۹۵۲ ، سطر ۳ . حتی ایالت کیشه سو (کر ـ اوریکانی) که شرقی‌تر از پارسوآ بوده نیز در زمان آشور با ناپال جزو آشور شمرده می‌شده . رجوع شود به : E. Forrer ، تألیف یاد شده ، ص ۵۲ . ـ AVIU شمارهٔ ۷۱ ، ص ۲۳٤ . ممکن است که پارسوآ نیز در این جدول دو سطر پائین‌تر تحت نام « (ناحیه) شهر نی [کور (؟)] » قلمداد شده باشد .

۲۲۱ - این تئوری را هیوزنیگ تدوین کرده .

(G. Hüsing, Vorgeschichte und Wanderungen den Parsawa, Mitteilungen der Anthrop. Gesellschaft in Wien, LX). ص۲٤۶وبعد

۲۲۲ - (E. F. Weidner, Die älteste Nachricht über das persische Königshaus. Afo, VII, 1/2, ص ۶).

ویدنر و پس‌از وی ، کامرون وبسیاری دیگرمعتقدند که کورش‌اول پادشاه « پرسید » (پارس) متأخر نبوده بلکه سلطنت پارسوآ را در کوههای زاگـروس ـ و یا سرزمینی بینابین آن دو ـ داشته. ولی ویدنر این‌نکته را که ناحیهٔ حودیمری که در همان متن آمده و همزمان باکورش اول به آشور باج میداده و مسلماً با قلمرو کورش مجاور بوده ـ در مشرق عیلام و کرانهٔ خلیج فارس یعنی در کنار « پرسید » (پارس) قرار داشته درنظرنگرفته‌است .

رجوع شود به :

(HABL, 521, ۲۲ : ناحیهٔ : āl H-di (!) - mi - ri) استدلال ویدنر نیز ضمناً منتفی میشود . و بدیهی‌است که بالنتیجه استنتاجهای او را هم نمیتوان پذیرفت .

۲۲۳ - فورر ـ باتکای این نکته که نابوریمانئی رئیس ناحیهٔ پارسوآ . بنابگفتهٔ HABL ، ۱۶۵ همان نابوریمانئی «رئیس رؤسا» است ـ حدس زده که رئیس ناحیهٔ پارسوآ بطور Ex officio (حسب‌الوظیفه و بطور رسمی) « رئیس رؤسا » بوده و این منصب در ارتش آشور بعداز « تورتانا » از همهٔ مناصب مهمتر و مقام دوم شمرده میشده . در فهرست

نام دهندگان سال از رؤسای ناحیهٔ پارسوآ سخنی نرفته ، گرچه منابع دیگر وجودایشان‌را ثابت می‌کنند . در عوض از « رئیس رؤسا » بارها یاد شده است . (F. Forrer ، تألیف سابق‌الذکر ، ص ۹۵ - ۸۹) . ولی در این باره به بعد حاشیهٔ ۱۶۴ فصل سوم این کتاب رجوع شود .

۲۲۴ - سالنامه ها بیت - ایشتار ، کین‌گی‌کان‌گی ، کین‌دی‌گیاسو ، کین کیالکاسیش ، کوبوشخاتیدیش ، اوپوشو ، آخسیپونا ، کیرکسیرا و کیخ باخزاتی را برشمرده‌اند .

۲۲۵ - در سطر ۱۶۸ سالنامه ها طبق متن جدول نمرود و لوح دوم نمرود ، [......] mâtP/Bul راچنین باید خواند .

۲۲۶ - ازحکام تانوس [...] وباعوتارشی وکوه دانو [...] ونواحی بو[شتو] واماته « درآغاز کوههای روآ » یاد شده است .

۲۲۷ - چنانکه پیشتر گفتیم در زبان اکدی آن زمان صدای «و» وجود نداشت وعلی‌الرسم بصورت صدای «م» ادا میشد . بدین سبب اشتقاق :

Ariaimâ = ی ایرانی - Aryā - Urvā -

پیشنهاد شده است . کلمهٔ اوروا بصورت اسم مکان درفرگرد اول ویدودات نیزآمده است .

۲۲۸ - بنابراین نه بصورت « بیت - سان‌گی‌بوتو » که لوکن‌بیل آورده . (ARAB, I, § 774)

۲۲۹ - شاید سیلخازی و تیل آشوری دژی مضاعف ویا دو نام یك دژ بوده‌اند . کلمهٔ Tîl-aš-šu-ri نشان میدهد که آشوریان این اصطلاح را از « تپهٔ آشوری » مشتق میپنداشتند ولی بظن قوی این لفظ و اشتقاق عامیانه بوده .

۲۳۰ - تعیین مسیر ومحل لشکرکشی‌های تیگلاتپالاسار بخاك ماد بسیار دشوار است . ماچهار روایت‌اصلی‌دربارهٔ نواحی که وی درنوردیده بوده دردست داریم . در سالنامه‌ها مذکور است که لشکرکشی اول (۷۴۴ ق.م.) اختصاص به [نامورو (یا پارسوآ)] وبیت - زاتی وبیت - ابدادانا و بیت - کاپسی وبیت تازاکی داشته و در سالنامه‌های مزبور ضمناً برخی جنگهائی راکه درسرزمینهای [پارسوآ(؟)]که پایتخت آن نیکور (ظاهراً مقصود پارسوآ بمعنی محدود کلمه) بوده وبیت زاتی (و تاحدی ابدادانا) و [بیت - سانگی] و بیت - کاپسی و در ارتریاش وکیشه‌سو و ارازی [آنی] و سومورزو و بیت - همبان وقوع یافته بوده برمی‌شمرند وزان پس فهرست کلی از حکام که سرباطاعت نهاده بودند میدهد که

درست محفوظ نمانده. ظاهراً شرحی که لوح سنگی اول نمرود آمده نیز مربوط بهمین لشکر کشی می باشد: بیت ـ همبان، سومورزو، بیت ـ باروآ، بیت ـ زوآلزاش، بیت ماتی، توپلیاش (در درهٔ دیاله)، تیل تارانزای، پارسوآ، بیت، کیپسی تا شهرزاکروتی مادیهای نیرومند. لشکرکشی دوم (۷۳۷ ق. م.). طبق مندرجات سالنامه‌ها به بیت ـ سانگی و بیت تازاکی ومادیها و بیت ـ زوآلزاشو و بیت ـ ماتی تخصیص داده شده بوده. وجداگانه نام نقاط مسکونی زیر آورده شده:

ناحیه‌ای که مرکز آن بیت ـ ایشتار بوده، بیت ـ کاپسی، شهرهای تادی‌روتا (؟) ونیروتاکتا، سیبور... آریاما، خروسی، ساکسوکنو، کار ـ زیبرا، بیت ـ سا [گبات]، سیلخازی و تیل آشوری. دومین لوح سنگی نمرود یکجا امکنهٔ زیر را برمی‌شمرد: بیت ـ همبان، بیت ـ سومورزو، بیت باروآ، بیت زوآلزاش، بیت ماتی، توپلیاش، بیت ـ تارانزای، پارسوآ، بیت ـ کاپسین ونقطهٔ مسکونی زاکروتی که ظاهراً مربوط به لشکرکشی اول بوده وبیت ـ ایشتار و نیشای و گی‌زین کی‌سی ونقطهٔ مسکونی سیبور و اورننا ونیپاریا وکشورهای بوستوس وآریارمی وخروسنی و روآ (قبل از کویر نمك) واوشکاکان وشیکراکی و تیل آشوری یا «دژبابلیان». ضمناً در کتیبهٔ مزبور مصراً اظهار شده که همهٔ این نواحی جزو قلمرو آشور بوده وحکامی و جانشینانی ازطرف آن کشوردرآنجا مستقربوده‌اند. کتیبهٔ برلوح گلین از نمرود بتاریخ ۷۲۸ ق. م. باقی است که اطلاعات دقیقتر ولی کلی بمامیدهد. فهرست آن کتیبه چنین است: نامرو، بیت ـ سانگی توئی، بیت ـ همبان، سومورزو، باروآ، بیت ـ زوآلزاش، بیت ـ ماتی، توپلیاش، بیت ـ تارانزای، پارسوآ، بیت ـ زاتی، بیت ـ ابدادانی، بیت ـ سانگی، بیت ـ تازاکی، بیت ـ ایشتار، زاکروتی (ضمناً کتیبه‌ای مزبور بخصوص تصریح میکندکه نواحی یاد شده که تقریباً همه مربوط به لشکرکشی اول بوده جزو ایالات آشور شده بوده اند) و بعد بلافاصله اسامی ذیل آمده است: گی‌زینی کی سی، نیشا، سیبور، اوریمزان، رعوسان، نیپاریا، پوستوس، آریارمی خروسی، ساسکیوکنو، آراکوتو، کارزیبرا، گوکی‌ننانا، بیت ـ ساگبات، سیلخازی یا «دژ بابلیان»، روآ (قبل از کویرنمك)، اوشکاکانا، شیکراکی و سرزمین طلا.

۲۳۱ - دومین لوح نمرود.

۲۳۲ - شاید ناحیهٔ بیت ـ ایشتار که محتملا به ایالت پارسوآ ملحق شده بوده است مستثنی باشد.

۲۳۳ - اشترك (Streck: ZA, XV، ص ۳۳۲) گیزین (ی) - کیسی و

کانزاکا را که در دوران متأخر برده داری و دوران متقدم قرون وسطی وجود داشته یکی میداند و با این نظروی نمیتوان چندان موافق بود . بعقیدهٔ جملهٔ منابع غربی گانزاکا در نزدیکی دریاچهٔ ارومیه درارانسی پیشین مانئا - دربخش شمالی آن سرزمین یعنی برکناراز مسیر لشکر کشی تیگلاتپالاسار به سیبور ، قرارداشته . والخ .

۲۳۴ - درمتن‌سارگون (CS ۸ ، ص ۱۲ سطر۶۲) اشاره‌ای به ملاقات ایرانزو پادشاه مانئا (که درحدود ۷۱۷ ق. م. درگذشت) با پادشاه آشور (سارگون ویا ، شاید ، تیگلاتپالاسار) شده است .

۲۳۵ - سالنامه ها . سطر ۵۲ : KTP ص ۱۰ .

۲۳۶ - (آریارما = ? Arya-Urva) ؛ نیشا (ی) = Nisāya که اسم مکانی است ایرانی وبسیار استعمال شده ؛ اوریمزان = Urvāzana یا Varəmazana (مقایسه شود با - Zana - بمعنی « قبیله ») ، اورنتا = Varəna ؛آراکوتتو =Harahvatī (؟) مقایسه کنید Pharnakotis = Hvarənahvatī یونانی ؟ همانندی اخیر مورد اختلاف است . کنیگ درمتن هرودوت (I، ۱۰۱) aroukhatēs را بجای stroukhatēs گذاشته و «آراکوتتو» را نام یکی از قبایل ماد میداند :

(F. W. König, Die älteste Geschichte der Meder und Perser، ص۶)

۲۳۷ - بدینقرار Jantarši ، Ramatêa ممکن است Yavaitarsa ، - Rāmatavya - ی (؟) ایرانی باشد .

۲۳۸ - متأسفانه فقه‌اللغة عیلامی تا کنون آنچنانکه باید و شاید مدون و منتظم نگشته و عجالتاً در این مورد تعبیر مطلب دشوار است . معهذا محتملا Gukinnana همان Kuk.kanna-na - ی عیلامی می‌باشد (مقایسه شود با Kuganakā و Kukkannakan پارسی باستانی : Bh. II, § 22) ؛ بسیاری از دیگر نامها نیز ظاهر عیلامی دارند . تذکر این نکته ضرورت دارد که اشتقاق ایرانی اسامی شاهان کوماکن در آسیای صغیر (تقریباً درهمین دوران) - (li) Kuštašpi و Kundašpi و مأخوذ بودن این‌اسامی از Vištāspa و Vindāspa - گرچه مورد قبول عده‌ای از محققان غربی است ولی برغم تشابه ظاهر نمیتواند درست باشد ؛ اینگونه انتقال صوتی برای نخستین بار بیش‌از هزارسال بعد در زبانهای ایرانی مشاهده گشته . و اگر علی‌رغم این موضوع اشتقاق مزبور در افواه رواج دارد توجیه رواج آن اینست که عادتاً محققان میکوشند دربارهٔ گسترش هندواروپائیان وبخصوص ایرانیان درعهد باستان درآسیای مقدم غلو کنند .

۲۳۹ - میتوان چنین حدس زد که ناحیهٔ دیوك بنام « (دژ) زاکروتی مادیهای نیرومند » در نظر بوده که لشکرکشی آشور در سال ۷۴۴ ق. م. بآنجا خاتمه یافته. Zakrûti بظاهر مانند لغتی اکدی است ولی بظن قوی این تشابه ظاهری نتیجهٔ اشتقاق عامیانهٔ کلمه است. شاید لازم باشد که این کلمه را با Zikrûti - ی زمان سارگون دوم مربوط بدانیم. ظاهراً ناحیهٔ زیکرتو درآن زمان با ناحیهٔ دیوك همسایه بوده. اماراجع به ناحیهٔ همدان باید گفت که تیگلاتپالاسار محتملادرضمن بازگشت درآنجا توقف کرد (بماقبل رجوع شود).

۲۴۰ - لوح دوم نمرود، سطور ۲۹-۲۷؛ لوح کالین، طرف رو، سطر ۴۲ و بعد: KTP، ص ۵۰ و ۶۶.

۲۴۱ - همهٔ آنان بطوررسمی « حاکم یاجانشین » (Šaknu) - ی مانئا شمرده شمرده میشدند ولی عملا تا حدی مستقل بودند. گرچه درواقع شاهکانی تابع مانئا بوده‌اند.

۲۴۲ - این کلمه درمتون دیگر بصورت زور زوکا و سیرداکا و زیردیاکا آمده‌است (تغییراتی که در تحریر کلمه پیدا شده نشان میدهد که اکدیان ازلحاظ صوتی در تلفظ کلمهٔ دچار دشواری بوده اند).

۲۴۳- Azâ یا Asâ قرائت â - ی اکدی بصورت o، که س. ن. جاناشیای متوفی پیشنهاد کرده بسیارغیرمحتمل‌است. و بررسی باید « آزا » و « آتسا» یا « آچا » (با«آ»-ی کشیدهٔ آخر) قرائت شود.

۲۴۴ - زیکرتو را با قبیلهٔ ساگارتیان مادی (به ایرانی - asagarta) یکی میدانسته‌اند؛ ولی اگر چنین باشد این اصطلاح بهرتقدیر نه بواسطهٔ ایرانیان در میان آشوریان نفوذ کرده. باید متذکر شویم که آشوریان با هیئت فرستادگان زیکرتو بوسیلهٔ مترجمی از زبان مانئائی (mGi - Ki amêl tar-gn-ma-nu Ša nîatman - nu-a-a).
سخن میگفته‌اند و سفیر مزبور نام غیر ایرانی m Ṣab (?) - du - šu - pa. داشته. رجوع شود ADD, II, No. 895

۲۴۵ - برای نام Telusina اشتقاق هوری پیشنهاد شده. چنانکه پیش گفتیم آندیا دربخش سفلای رود قزل اوزن (سفید رود) واقع بوده.

۲۴۶ - تجزیه و تحلیل شیوه‌های ادای امهای ایرانی درخط اکدی، شکی باقی

نمیگذارد که Bagdattu (حالت اضافه Bagdatti) همان Bagdāta ـ ی (خداداد) ایرانی‌است ؛ این غربی‌ترین نام‌بلامنازع ایرانی‌است که درقرنهای هشتم وهفتم پیش‌از میلاد مشاهده شده . (عوئیش دیش نزدیك مراغهٔ کنونی قرار داشته).

۲۴۷ - KS ، سالنامه‌ها ، سطر۵۲ و بعد ؛ سالنامه‌های تالار XIV ، سطر ۴۷ وبعد ؛ کتیبهٔ رسمی ، سطر ۳۷ وبعد والخ - ARAB ، II §§ ، ۱۰ ، ۵۶ .

۲۴۸ - KS ، کتیبهٔ رسمی ، سطور ۴۴ - ۳۹ . محتملا اولو سونو در آغاز کار پادگانهای اورارتوئی را اجازهٔ ورود به دژهای مزبور داد ولی بعد چوق اولوسونو دربرابر سارکون تسلیم شد ، رؤسا آن قلاع را به اورارتو منضم ساخت .

۲۴۹ - این نام آشوری است . دربارهٔ اولوسونو بـا آشوریـا رجوع شود به نامهٔ HABL ، ۱۰۵۸ ؛ بنگرید : HABL ، ۸۸۴ .

۲۵۰ - اکنون محل زیبیه معلوم شده است وتپهٔ زیویه در۱۸ کیلومتری نقطه‌ای در۴۲ کیلومتری جنوب سقز برسرراه سقز - سنندج قراردارد . نزدیك نقطهٔ مزبوردهکده‌ای بنام صاحب وجود دارد که گدار آن‌را با آرمائیت یکی میداند . تپهٔ کاپلانتو در۵ کیلومتری جنوب شرقی زیویه را وی همان ایزیرتو میشمارد ولی این نظرمورد تردید است .

رجوع شود به :

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950.

ص ۶ ، ۱۲۷ ، حاشیه ۳ .

۲۵۱ - KS ، منشور B ، قطعهٔ D=ARAB II ، § ۲۰۸ .

۲۵۲ - Ki-še-si-im [āl] ، ظاهراً حالت اضافی Kišes(s)u میباشد ؛ در متون دیگر - kišēsu ، kišisa ، kišassu آمده . درعهد تیگلاتپالاسار بصورت kišisa آمده (به ص ۲۴۸ متن رجوع شود) ؛ درآن زمان بی‌سی‌خادیر حاکم آنجا بوده .

۲۵۳ - بدینقرار برخلاف نظربرخی ازمحققان «کار-نگراد» نیست . «اوریگالو» لقب خدای نگرال و خدای نینورتا بوده .

۲۵۴ - طبق اصلاحی که فورر بعمل‌آورده چنین‌است : (ا . فورر ، اثریادشده، ص ۹۲) . هیوزینگ وپس از وی اشترك [āl]Har-bag-mǎs-tum (!) خوانده وآن‌را« کوه (Hara) خداوند خرد » تعبیر کرده (baga mazdā ؛ با الههٔ « باگ ماشتا » در موسی سیر مقایسه کنید) . این تعبیر که بموجب‌آن نام مزبور را ایرانی بدانیم . از لحاظ صوتی

و معرفت الاجزائی کلمه بدشواریهای برمیخورد.

۲۵۵ - بهرتقدیر هردو نام غیرایرانی‌است. محتملا نام تالتا هوریی است. رجوع شود به: RA ، XXIII ، ۱۱ ، ۲ وغیره.

۲۵۶ - نوشتهٔ ستون یادگار (KS ، ص ۱۷۶ ، سطر ۳۳ وبعد) این اسیران را ساکنان « سرزمین خاتی » میخواند. ولی این اصطلاح در متون آشوری آن زمان شامل فلسطین نیزمی‌شده. منابع‌عتیق عبری‌نیزازاین‌مهاجرت‌سخن رانده‌اند. بگفتهٔ‌تورات کتاب دوم پادشاهان باب۱۷آیهٔ ۶ (II Reg; XVII, 6) پس‌ازتصرف سامراپایتخت اسرائیل در۷۲۱ ق. م. ساکنان‌آنجابه غزان (غوزانو) که بررودحبرو دربین‌النهرین‌قراردارد وبه‌خالاخ (خو) درخاك‌اصلی‌آشوروبه «دهکده‌های مادیها» (ārē Madāj) تبعید‌شدند. این واقعه ممکن نیست‌که ازسال ۷۱۶ ق.م. زودتر روی داده باشد زیراکه تا آن تاریخ هیچ « دهکدهٔ مادی » عملا در تصرف آشوریها نبوده (با در نظرگرفتن اینکه در آن زمان کلمهٔ Madâi بطورکلی به ساکنان خاك ماد اطلاق نمی‌شده بلکه فقط اعضای اتحادیهٔ ماد را میرسانده). بجای تبعید شدگان ساکنان بابل وکوتاوخمات (درسوریه)وهمچنین مردم شهرهای Awwā و Səharwajim که محل صحیح آنها معلوم نگشته (آخری شاید سپار بساشد؟) اسکان داده شدند. لشکرکشی به‌شمال سرزمین بابل (که شهرهای بابل وکوتا و سپار در آنجا قرارداشتند بتوسط سارگون در ۷۲۱ ق.م. وعلیه خامات در۷۲۰ صورت گرفت. مهاجرت خامات قبل‌از ۷۱۶ وقوع یافت. بنابراین می‌بایست مقارن آن زمان تبعید ساکنان خامات راهم به اسرائیل آغازکرده باشند و نمیتوان‌گفت‌که انتقال اسرائیلیان مدت مدیدی بعداز آن سال بتأخیرافتاده باشد. بالنتیجه سال ۷۱۵ - یعنی‌سال‌تأسیس‌ایالات‌آشوری درسرزمین ماد - محتمل‌ترین تاریخ انتقال اسرائیلیان به ماد میباشد.

۲۵۷ - ضمناً وی بنام کار-شاروکین موسوم گردید. نامه های چندی از شخصی بنام مانوکی - نی نوآ که بسمت حاکمه خارخار منصوب شده بود بدست ما رسیده است. نامه مزبور محتوی گزارشهائی است دربارهٔ اوضاع ایالت مزبورکه برای سارگون فرستاده شده بوده (HABL ، ۱۲۶-۱۲۹ ، ۶۴۵ ، ۱۶۴۵).

۲۵۸ - این‌ایالات‌یکسال پس‌از لشکرکشی ۷۱۵ ق.م. تأسیس‌شده بودند. رجوع شودبه: E. Forrer ، تألیف یاد شده ، ص ۹۲.

۲۵۹ - ولی سال بعد دژهای مزبور را به اولوسونو بازگرداند: KS . کتیبهٔ رسمی ، سطر ۵۲ . - ARAB ، II ، § ۵۶ .

۲۶۰ - Amattu ـ ی آشوری : KS ، کتیبهٔ رسمی ، سطر۴۹ ؛ رجوع شودبه سالنامه ها ، سطور ۷۷ ـ ۷۵ . در سر زمین ماد نیز ناحیهٔ Amate وجود داشته ـ « ناحیهٔ آغاز کوه روآ » (KTP ، سالنامه ها ، سطر ۱۷۰) ولی در اینجا کمتر احتمال میرود که منظور نظر محل مزبور بوده باشد زیرا که بسیار شرقی‌تر از منطقهٔ نفوذ سارگون قرار داشته . این گفته که گویا سلالهٔ دیوك (« خاندان دیوك ») درناحیه‌ای که تا آن زمان تحت حکومت دیوك بوده ـ کماکان سلطنت میکرده‌اند مبتنی بر اشتباهی است که وینکلر در قرائت (در KS) سطور ۱۴۰ ـ ۱۳۹ سالنامه های سارگون مرتکب شده و چنین خوانده :

a - na ^{mât} El - li - pi ^{mât} Bit - Da - a - a - uk - ki ^{mât} Kar - al - li - a - lik -

« به الی‌پی و بیت دایائوکی (و) کارالی رفتم »

وحال آنکه درواقع متن چنین است :

a - na ^{mât} El - li - pi [^{mât} M] a - da - a - a ù ^{mât} Kar - al - li a - lik -

« به الی‌پی و ماد و کاراللو رفتم »

رجوع شود به : RA ، XXIV ، ۱۹۲۷ ، ص ۸۰ ـ ۷۵ (مقالهٔ ژان و تورو ـ دانژن).

۲۶۱ - از متن سالنامه ها چنین برمیآید که بین دو لشکرکشی علیه دایائوك و وعلیه تلوسینا یك لشکرکشی دیگرهم‌وقوع یافت وسارگون درطی آن وارد پایتخت پادشاهی خوبوشکیه (در جنوب دریاچهٔ وان) گردید . ولی ظاهراً این نتیجهٔ ایجاز دربیان است . باحتمال قوی (گرچه در سالنامه ها علی‌الرسم بنام پادشاه سخن گفته شده) سارگون در لشکرکشی ماد (علیه دیوك و تلوسی‌نا) یا لشکرکشی خوبوشکیه شرکت کرده بوده و لشکرکشی دوم درتحت فرماندهی یکی از سرداران آشوری صورت گرفته .

۲۶۲ - در کتیبهٔ رسمی ، سطر ۳۷ چنین است . ناحیهٔ مسو و یا مسی در مانئا (؟) .

۲۶۳ - از نامه‌ای خطاب به سارگون دوم درآن ازرسیدن هدیه‌ها (namūrtu) - اسبان و قاطران ـ از طرف شاهزادهٔ آندیا که بهمراه سفیر مانئا وارد شده بوده اطلاع داریم (HABL ، ۴۶۶ ، تاریخ روشن نیست ؛ ظاهراً نامهٔ HABL ، ۳۴۲ که درآن از عملیات جنگی درمرز سخن رفته نیز مربوط بهمان زمان یعنی ۷۱۷ یا ۷۱۶ ق. م.باشد؟

اولمستد این نامه را مربوط بزمان آشور با نساپال میداند) به HABL ، ۳۱۲ - ۳۱۰ نیز رجوع شود (تاریخ ؟) .

۲۶۴ - برای درك اوضاع عمومی به نامهٔ جالب توجه حاکم پارسوآ (؟) خطاب به سارگون رجوع شود (HABL ، ۵۵۶) . حاکم مزبور اطلاع میدهد که وی ۲۰۰۰ مرد جنگی دارد . در خامبان هم لشکریسانی وجود دارند . او از مانا و مسازائوما منتظر کومك است وتصور و تکاهل در انجام وظیفه را رد میکند ومیگوید که عده‌ای اسیر گرفته شده و در یمکور پایتخت پارسوآ بیماری واگیردار افتاده و از ۵۰ نفری که بساتفاق حاکم آمده بودند ۱۵ نفر تلف شده بوده‌اند و مردم سرزمین مساد دشمنی میورزند . نیکور و کین گوختو (= کین‌خوختو) کینزا خاسی وخارخار وغیره جزو شهرهائی که در « خطجبهه » قرارداشته‌اند نام برده شده .

۲۶۵ - CS 8 ، ص ۸ ، سطور ۴ - ۳۹ ؛ رجوع شود به KS ، سالنامه‌های تالار XIV ، سطور ۲۵ - ۲۳ ؛ سالنامه‌ها سطر ۹۰ .

۲۶۶ - در « کتیبهٔ رسمی » ، سطر ۶۴ چنین است . درسالنامه اشتباهاً (؟) Bit-Gabaïa آمده ، از نام ایرانی - Bagaya که مصغر Bagapāta یعنی « خدایش حفظ کرده » ؛ رجوع شود به :

F. Justi· Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895, s.v.; Th. Nöldke. Persische Studien. SBAW. Bd. 1892, ص ۲۹ .

شهر Gabai درپارتاکن است . (رجوع شود به ماقبل حاشیهٔ ۴ فصل دوم) .

۲۶۷ - این دژها بنامهای کار - نابو و کار - سین و کار - آداد و کار - ایشتسار تغییر نام یافتند .

۲۶۷ مکرر - درسالهای بعد بسیاری از نواحی که ذیل سالهای ۷۱۵-۷۱۶ ق.م. جزو قلمر آشور قلمداد شده بودند درشمار نواحی مستقلی که باج به‌آشور میداده آمده اند.

۲۶۸ - دیدیم که « حکام یا جانشینان » متاتی وبساگداتو و تلوسینسا و دایاکو امیرانی بوده‌اند خود مختار . در مانا نیز بعدها همین وضع را مشاهده می‌کنیم . (به بعد ص ۳۳۰ متن رجوع شود) .

۲۶۹ - این موضوع مشکوك است . در متن سالنامه ها که در اینجا ضایع شده (سطور ۸۷-۸۶) چنین است :

4 [000 ^{amēl}] Zi-im pa-ni ^{amēl} Ku-ra-di-šu-nu 4820 [......] nišêšu (?) i-na uš-man-ni-ja am-hur « 4 [000] سران (؟)(و) جنگاوران آنها
ـ در (یا گرفت) پذیرفت را (؟) ایشان مردم [......] 4820 (و) آنها را اردوگاه من
(کلمات فارسی دنبالهٔ حرف لاتین از چپ براست خوانده شود . مترجم) .
این شرح دربارهٔ اسیر گرفتن غیر مرسوم است گرچه غیر ممکن نمی‌باشد .

۲۷۰ - عدهٔ ایشان در منابع گوناگون متفاوت قلمداد شده . در سالنامه ها (سطر ۸۹) مذکور است که از « امیران یا صاحبان ـ ۲۲ دهکده » باج گرفته شده .

۲۷۱ - تفاوت قائل شدن بین این دو اصطلاح بطورکلی از ویژگیهای کتیبه های سارگون است وجالب توجه میباشد .

۲۷۲ - آیا اینکه این ناحیه بمعنی محدود ماد (مادای) نامیده شده بدین‌سبب نیست ؟ .

۲۷۳ - دراین‌باره به بعد ص ۳۱۸ متن وبعدازآن رجوع شود .

۲۷۴ - رجوع شود به : CS ۸ با اضافات ب. میسنر (ZA ، XXIV ، ص۱۰۵) و ا. ف. وایدنر (AFO ، XII ، ص ۱۴۴ و بعد) ؛ ترجمه ها : ARAB ، II ، §§ ۱۳۹-۱۷۸ ؛ AVIU ، شمارهٔ ۴۹ ، ص ۳۲۱ وبعد . تألیفات ویژه‌ای دربارهٔ جغرافیای این لشکرکشی نیزوجود دارد . (بعد : متن گزارشها) .

۲۷۵ - ولی ممکن است که روسا ـ ی اول در ۷۱۵ ق. م. ناحیهٔ اوئیش دیش را از مانئا منتزع و تصرف کرده باشد .

۲۷۶ - این نام اکدی است .

۲۷۷ - متن از نامـار ، سانگی‌بوتو (یعنی بیت ـ سانگی بوتی) ، بیت آبادانی وکشورمادها سخن میگوید . ظاهراً الی‌پی نیز درمفهوم اخیرمستوراست .

۲۷۸ - این فهرست را درذیل می‌آوریم ومیکوشیم محل هریك از نامهای‌مذکور درآن را ذکر کنیم (درمقابل کلماتی که باوضع کنونی‌دانش‌خویش، میتوانیم برای‌آنها اشتقاق ایرانی قائل شویم ستاره گذاشته شده).

تالتا	الی پی	نزدیک کرمانشاه
✿ اوکساتا دوری‌سی ✿ ساتا ـ ره ـ شو	ناحیهٔ رودکهـا	نزدیک همدان ، در ناحیهٔ خارخار بوده
آنزی	خالخوبارا	درایالت کیشه‌سو ، خروار کنونی ؟
پایوکو	کیلامباته	درایالت کیشه سو
اوزی	مالی	؟
✿ اوآکیرتو	ناتی	؟
✿ ماکیرتو	بیت ـ ساکبات	بین قزوین (جنوب غربی آن) و همدان وایالات کیشه سو
کیتاکی	اوریانگو (اوریاکو)	در ایالات خارخار
ماش‌دایائوکو	کین کاراکو	؟
اوزیتار	کانتائو	؟
پااوکو	بیت ـ کاپسی	در ایالات پارسوآ (؟)
حومبه	بیت ـ زوآزاش	درایالات بیت همبان (؟)
اوزوماندا	بیت ـ ایشتار	در ایالات پارسوآ (؟)
✿ باکپارنا (؟)	زاکروتی	شمالی‌تر از همدان (؟) . (در متن Ba-ag-par-ar-na اشتباه بارزاست)
داری	ساپاردا	در ایالات خارخار
✿ اوشرا	کانزاباکانی	؟
شاروتی	کار-زینو	؟
ماشداکو	✿ آندیرپاتیانو	؟ (این نـام را بـا « آتروپاتنا » ـ « آذربایجان » مقایسه میکنند ولی ظاهراً این قیاس نادرست است . رجوع شود به بعد حاشیهٔ ۱۳۲ فصل سوم .
آکوسو	اوسی [. . . . .]	؟
بیرتانو	سیبور	نزدیک زنجان (Sibur)
✽ زاردوکو	خارزیانو	؟ [خاردوکو ؟]
✽ ماشداکو	آرات پـاتو/ای	؟
✽ ساتارپانو	باریکانو	؟
کاراکو	اوریکا (تو)	درایالات خارخار

بطوریکه مشهود است تقریباً همهٔ نواحی مذکور که تقریباً محل آنها معین شده باشد در سالهای ۷۱۵ – ۷۱۶ ، و تاحدی حتی در ۸۴۴ جزو ایالات آشور قلمداد شده‌اند ولی معهذا این مانع از اینکه آنها « صاحبان و امیران دهکده » از خود داشته باشند نشده بوده . بدیهی‌است باجهائی که برای‌جلب عنایت‌پرداخته میشده نه‌تنها ازطرف نواحی‌همچون کیشه‌سو یا خارخار که کاملا درتحت فرمان و تصرف آشوریان درآمده بوده تادیه نمی‌گشته بلکه حتی برخی سرزمینهائی که کم وبیش بظاهر فرمانبردار شده بوده‌اند نیز باج مزبور را کارسازی نمی‌کردند . بموازات نواحی ونقاط مسکونی واقع درسرزمین آشور نواحی‌دیگری که خارج ازحدودآن کشور بوده نیز ذکرشده است ولی نواحی اخیرالذکر ازسرزمینهائی که در گذشتهٔ نزدیك مورد تهاجم قرارگرفته بوده‌اند – محسوب میگشته‌اند . از آنجمله بودند الی‌پی وسیبوره معهذا « صاحبان و امیران دهکده‌های کشور مادیهای نیرومند تاکوه بی‌کی‌نی » (دماوند) که درسال گذشتهٔ ۷۱۵ تعهد پرداخت باج کرده بودند (ولی درواقع محتملا ، فقط هدیه‌ای برای یکبار تقدیم کرده بودند که ازتعرض سارگون مصون مانند) درفهرست وجود ندارند . برای اکثرنامها عجالتاً اشتقاق ایرانی‌پیدا نشده و بسیاری ازآنها بظن غالب دارای اشتقاق ایرانی نیستند . معهذا برای قریب ده نام میتوان اشتقاق ایرانی ذکر کرد . گرچه ازاین لحاظ فقط اشتقاق نامهای : Uaksatar = Huxšaθra یا Safapana = Xšaθrapana، Bagparna = Bagafarna، Huxšaθra (X ازآغاز نام حذف شده زیرا در زبان اکدی ابتداء به دو مصمت محال‌است) و Uakirtu و Makirtu (هردو را باید Wakirtu خواند) = Vakurta و– برغم مخالفت کنیگ (که بالکل بی‌پایه است) – Mašdakku = Mazdãku مونق‌است . محل همهٔ این نامها دربخش شرقی ماد بوده . دربارهٔ برخی ازاشخاص مذکور دراینجا به‌حاشیهٔ ۳۰۸ همین فصل (دوم) رجوع شود .

۲۷۹ – متن گزارش ، سطور ۵۰–۶ .

۲۸۰ – متن گزارش – سطور ۷۴ ببعد .

۲۸۱ – این نام رودخانه است و چنانکه از اشتقاق غیراکدی و ویژگی املای میخی‌آن برمیآید با نام الههٔ ایشتار مناسبتی ندارد . I در آغاز کلمه برای احتراز از نقل ترادف دومصوت گذاشته شده .

۲۸۲ – رجوع شود به : متن گزارش ، سطور ۱۱۱ – ۹۲ و نامهٔ HABL ۵۱۵ (ترجمه در AVIU شمارهٔ ۱۷۰۵۰ ، ص ۳۴۵).

۲۸۳ - ایشتائی‌یا ، ساکتاتوش ، نانزو، آئوکانه ، کابانی ، گوروسوپا ، راکسی، کیم‌داکریکا ، بارو ناکا ، اوبابارا ، سی‌ته‌را ، تاشتامی و تسامیا . درمتن«۱۲ دهکده» نوشته شده ولی ۱۳ دهکده برشمرده .

۲۸۴ - رجوع‌شود به : AVIU ، شمارهٔ ۵۰ . ۱۷ ، حاشیه .

۲۸۵ - درگزارش سارگون دوم آمده که سوبی درزبان اورارتوئی بمعنی« کشور مانئه بیان » است . بدین سبب شاید برخی ازلشکرکشی‌های مذکور درمتن های اورارتوئی که به « مانئا » صورت گرفته مربوط به‌سوبی باشد .

۲۸۶ - متن گزارش ، سطور ۱۶۷ ببعد .

۲۸۷ - ولی سارگون ازکرانه عبور نکرده بلکه از ناحیهٔ مرند ـ خوی گذشته زیراکه عبورازکرانه حتماً چنانچه صورت گرفته بود ـ درمتن بدان اشاره میشد .

۲۸۸ - جالب توجه است که متن میگوید روسا برای نخستین‌بار شتر دوکوهان را برای خاکریزی دراحداث سد در این ناحیه بکار برده بوده .

۲۸۹ - دراین‌باره رجوع شود به : گ . آ. ملیکیشویلی ، « بعضی مسائل تاریخ اجتماعی و اقتصادی نائیری ـ اورارتو » VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ٤ ، ص ۲۲ ببعد ؛ ای. م. دیاکونوف . دربارهٔ سرنوشت اسیران‌درآشور و اورارتو . VDI ، ۱۹۵۲، شمارهٔ۱، ص ۹۶ ببعد ؛ گ. آ. ملیکیشویلی ، درموضوع مؤسسات اقتصادی شاهی وبندگان ـ اسیر در اورارتو . VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۲۲ ببعد و بویژه ص ۲۵ ببعد .

۲۹۰ - درگزارش (ازسطر ۲۳۳ ببعد) اسامی زیر برشمرده شده : خورنوکو، خاردانیا ،کی‌زوآرزو ، شاش زیسا ، خوندورنای علیا و سفلی ، اوآدنا اونزا ، آرازو ، شادیش سی‌نیا ، سی‌توآرزو ، زیرما ، سورزی . الیادی‌نیا ، سورزیالدیو . آرمونا ، کی‌تاشتانیا ، و سه دهکدهٔ دیگر که نامهایشان محفوظ نمانده .

۲۹۱ - « بین کوههای آرسابیا و ارتیا ».

۲۹۲ - درسال ۷۱۳ اولوسونو باری دیگر با « باج » یابهتر بگوئیم ـ هدایا به پیشواز سارگون رفت ؛ ودرآن موقع سارگون مجدداً تصریح کردکه مانئا متحد است نه تابع و البسه‌ای ازکتان و منسوجات رنگارنگ و خنجر و حلقه‌هائی بوی هدیه کرد . (منشور KS : B ، TAF . ٤٤-٤٦ ، قطعهٔ F . ـ ARAB ، II §§ ۲۱۱-۲۱۰).

۲۹۳ - رجوع شودبه : ای. م. دیاکونوف . درموضوع سرنوشت اسیران درآشور و اورارتو . ص ۹۷ .

۲۹۴ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۴۴-۱۴۰ . ضمناً سالنامه ها خبر میدهند که سارگون « پذیرفت در اردوگـاه خویش » ۲۲۰۰ تن از ZĪmpāni هـای آنها را . رجوع شود به ماقبل حاشیه ۲۶۹ همین فصل .

۲۹۵ - KS ، منشور B قطعهٔ - ARAB ، II ، § ۲۱۲ ؛ فهرست نام دهندگان تاریخ (اپونیم ها) : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۱۳ .

۲۹۶ - کلمات تعریف با حروف مایل ادا شده .

۲۹۷ - یا باعیت - یا (Ba-'i-it-AN) . اشتقاق (از سامی غربی) - « خانهٔ خدا » = Bagistāna ، بهیستون - بسیار غیرمحتمل‌است ، گرچه‌کاملا ممکن است ازلحاظ جغرافیائی با بهیستون کنونی یکی باشد .

۲۹۸ - صورتی از « الی‌پی » .

۲۹۹ - کلمه به کلمه : « آری‌بی برآمدن خورشید » ،

mât A-ri-bi šà ni - pi - ih āšamši si

۳۰۰ - na-gi-i mât (بجای Na-gi-ra mât در چاپ !)

۳۰۱-درمتن Ma-da-a-a dan-nu-ti mât از روی قصد بصورت مهجور نوشته شده است و باتشابه اصطلاح باستانی Ummân - Manda - بجای Ma-da-a-a-dan-un-ti mât بازی شده است .

۳۰۲ - akukâti

۳۰۳ - KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۱۶۵-۱۵۸ .

۳۰۴ - KS ، نوشتهٔ رسمی (تشریفاتی) سطر ۶۶ .

۳۰۵ - نظروینکلر(KS ،ص. XXVII) واشترك(ص۳۵۴ ، Streck, ZA, XV) و ماسپرو

(G. Maspero, Histoire Ancienne des peuples d'orient classique, III. Les Empires, Paris, 1908, ص ۲۵۰) .

جنین است . ماسپرو «عربها» - ئی راکه آپیان - بین باکتریا و تاپیران (تپوران) قرار میدهد یکی میداند . (App. Syriaca, 55) .

۳۰۶ - این نظر ازطرف آندرئاس و هیوزینگ اظهار شده .

(P. Rost, Das Sogenannte Mederreich und Das Emporkommen der Perser, Untersuchungen zur altorientalischen Geschichte, Mitt. der Vorderasiatisch. Gesellsch. Leipzig, 1897, Heft 2, ص ۸٤)
و ای . کث . علیوف نیز با آن مساعد است (دربارهٔ جامعهٔ ماد . اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان ، ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۱۰ ، ص ۸۶ ، ۹۰).

۳۰۷ - KS ، منشور ARAB - A ، II ، § ۱۹۲).

۳۰۸ - فهرست مزبور بقرار زیر است :

* پارئوآ ـ سیگریس

* سنی‌تیرنا ـ [•••••] سانا

اوپاما ـ [•••••] نا

* ماشداکو ـ آماکی

ایشته‌سوکو ـ ایشته اوبو (یا ایشته اویو)

* اوآرزان ـ اوکوتی

* آشپابارا ـ کاکام (و یا اوشکاکان ؟) (بجـای آشپـازاکه در چاپ آمده چنین خوانده شود !)

* ساتارشو } امیران دهکده‌های « نواحی‌بزرگ بیت‌باری وبیت ـ ماشباری»
سیبراسو }

* ساتارپانو ـ اوپوریا

* پارتوکو ـ * آندیرپاتیانو (^{m}Pa-ar-ku-ku - احتمـالا همـان نام ^{m}Maš/par-tuk/ku-ku یعنی ماشدوکو است کـه در حین تجدید تحریـر بخط صوتی (ترانسکریپسیون) غلط نوشته شده .

* آریا ـ بوشتو [ش ؟]

* اوشرا (یا) ـ کانزاباکانو

* ماشدوکو (؟) * آراتپاتی (چنین !)

خاردوکا ـ * خارزیانو

ایشتلیکو } — امیران دهکده‌های کشور [•••] ایتانو [« آئو-آری‌سارنو » شاید بجای « آئوآر ـ (ی) پارئو » که درموارد دیگر دیده شده اشتباهاً نوشته‌شده :
* آئوآریسارئو }

* آرباکو ـ آرناسیا
شاروتی ـ کارزیشو
* [ساتارپ] مآنو ـ باریکانو
[........]؟ـ زازکنو
[......] ـ کارکاسیا (یا کارکاسیا . با «کار-کاشتی» اشتباه نشود)
[.....] ـ * [پ]مارتاکانو ...

بسیاری، ازنامها و بویژه نامهای جاها متعلق و مربوط به زبانهای اصلی سرزمین ماد است . محل نواحی برشمرده‌شده دراقصی‌مشرق خاك ماداست واین‌خود ازفراوانی نامهای ایرانی مشهود است : مانند پـارنوآ (Farnavahu ؟ ـ « نیك نام ـ نیك افتخـار ») ، ماشـداکو (Mazdāka از Mazdā ـ بمعنی « بسیار خـردمند » ـ لقب خداونـد) ، اسپاباره ـ («سوار») ، ساتلوشو (? Xšaϑra) ، آرنا (Aryāva ـ «آریائی») . اوشرا(یا) (Ušϑraya ؟ ـ شتری ») ، آیاریپارنو (؟) Ahuafarna ـ « دارای افتخار خداوند نیك ») ، سپاتارپانو (Xšaϑaparna ـ « صاحب قدرت ») وغیره . شك وتردید کنیگ در مورد بقاعده بودن مقـابلهٔ عنصر ـ Mašda با Mazda ـ ی ایرانی ـ بمعنی « بسیار خردمند (خدا) » بی‌اساس است : Š ـ ی آشوری S را ادا میکند که قبل‌از d آوائی‌میشود وبدین سبب ادای mazdā در زبان آشوری بصورت mašda کاملا طبیعی وطبق قاعده‌است . ولی در عوض پیشنهاد خودکنیگ دایر باینکه Išteliku را با نام «استیلی‌خون» آلمانی باستانی (!) مربوط بدانیم بالکل محال میباشد .

(F. W. König, Die älteste Gesehichte der Meder und Perser, ص ۳۱).

۳۰۹ ـ درسالنامه‌ها ، سطر ۱۶۶ چنین است . دیگر متون ارقـام کمتری ذکر کرده‌اند .

۳۱۰ ـ دراین فرستها Arbaku و دیگر نامهائی که به اسامی شاهان مادمنقول توسط کتسیاس نزدیك است دیده میشود . ولی نباید پنداشت که کتسیـاس نـامهـای شاهان سلالهٔ دیگری را ـ متوازیاً با دیوکیان ـ ذکر کرده باشد . پیشتر اشاره کردیم (ص ۳۱ متن) که در تألیف کتسیاس نام آرباك درواقع ازکجا اخذ شده . سلالهٔ شاهان مادی که کتسیاس آورده بنحوی مصنوعی از نامهای زمان مؤلف مزبور تنظیم شده . ولی اسامی‌خاص مادیهای قرنهـای نهم وهشتم ق . م. ممکن بود بعضاً در قرن پنجم هم هنوز باقی بوده‌اند ؛

توجیه این تصادف همین است . وضعی که درمتون سارگون دوم ترسیم شده بالکل بسا گفتهٔ کتسیاس دربارهٔ عهد آرباك مغایر است . اما راجع به هرودوت ، چنانکه پیش گفته شد ، دوران ۷۴۴ تا ۶۷۴ ق. م. در روایاتی که وی نقل کرده مخدوف است . هرودوت در شرح تاریخ ماد نخست بدوران بین سال ۷۸۸ و ۷۴۴ و زان پس بدوران بعداز ۶۷۴می‌پردازد.

۳۱۱ - فهرست نام دهندگـان (اپونیمها) : AVIU ، شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۰۶ ؛ KS ، سالنامه‌ها ، سطور ۴۰۲ ببعد . ظاهراً این لشکرکشی علیه کارالا نیزمتوجه بوده . ضمناً رجوع شود به حاشیهٔ ۱۰۷ فصل سوم .

۳۱۲ - Aspabāra - ی مادی « سوار » ؛ در تحریر صوتی (ترانسکریپسیون) به‌آشوری Išpabāra (Š آشوری مانند S تلفظ می‌شده ومصوت «a» را درآغازآشوریان همچون حرفی الحاقی درك میکردند . مقایسه‌کنید ترادف Iškuza و asguzāi - بمعنی « اسکیت ») در نامهٔ HABL ، ۱۷۴ همین کلمه بصورت Ašpabāru ادا شده و درنامهٔ HABL ، ۶۴۵ بشکل Ašpabāra .

۳۱۳ - باحتمال قوی ایشان رئیسـان نواحی خارخار ،کیشه سو ، پـارسوآ ، بیت - همبان . وشاید ، آرانچی وهمچنین سه ناحیهٔ منضم به آشور (درخاك ماد) بوده‌اند که بعد ها در دوران آسار خادون مشاهده می کنیم : یعنی ساپاردا ، بیت‌کاری و مالای . وضع دوران شورش و قیام « نی‌بع » را نامه های HABL بشمـارهٔ ۱۷۴ و ۱۷۹ - که از طرف رئیسان نواحی بنام مردوك شاروسورا و ایشتاردوری به پادشاه سارگون نوشته شده مجسم می‌سازد :

الف) « [دربارهٔ اخبا] ری » مربوط به ناحیه‌ای [کـه پادشاه] بمن گفته بود : « [کسـانی] بآنجا فرست » - پیك من به کی‌بابی شه و داسوکو گفت : « پادشاه الی‌پی را بمن و سان‌گی بوتورا به مردوك شاروسورو داده . آیا این موضوع قطعی‌است ؟ دهکده‌های شما را ازشما گرفته‌اند (و) اگر تومیخواهی ادعائی نسبت به‌آنها بعمل‌آوری، پس - آزمایش‌کنید و یا رها کنید ، (علی‌السویه است) مگرمن به‌آنجا نیامدم؟ » - او دربرابر مردم عامی (nišе mâti) چنین‌گفت . اکنون کی‌بابیشه و داسوکو ۱۰۰سوار گرد آورده‌اندکه دا ماً درخدمت ایشان هستند . . . ، و دیگر سواران آشپابارا ، راکه با ایشان خدمت میکنند نشان نمیدهند ... راجع باخبار مربوط به سران واعیان : من ازمرد مادی‌که نامه‌های ایشان راآورده بازجوئی کردم‌وپرسیدم که : « سران داعیان کجاهستند؟» اوگفت : روز سوم ماه تشریت به‌کوهستان نامه نوشتند و (بآنجا) رفتند » . وازمن معتقد

است که کی بابیشه و داسوکو همان کی بابه است که در سال ۷۱۵ از طرف مردم و دیوك از خارخار اخراج شد . ولی صحت این نظر کمتر احتمـال میرود زیرا درنامهٔ آشپابارا نیز نام برده شده (مگر اینکه این همان آشپابارا ـ ی امیر کاکام باشد ؛ به ماقبل ، حاشیه ۳۰۸ ، رجوع کنید) . باحتمال اقوی کی بابیشه و داسوکو ـ مدعیان کوچك میراث دالتا پادشاه الی‌پی (گذشته از آشپابارا و « نی‌بیع ») بوده اند . از نامه چنین مستفاد میگردد که سارگون نخست در نظرداشت اراضی دالتا را میان رئیسان نواحی خود تقسیم کند و فقط بعدها با تفویض آن بریکی ازفرزندان دالتا ـ یعنی آشپابارا ـ موافقت کرد .

ب) ایشتاردوری که یکی دیگر از رئیسان نواحی بوده ظاهراً دریکی ازمراحل بعدی حوادث مزبور به سارگون چنین مینویسد : « راجع به سوردران نی‌بیع که پادشـاه و مخدوم من نوشته بوده : عدهٔ ما اندك است ـ درباس .... که به مخدوم من پادشاه (؟؟) تعلق دارند ... » . ظاهراً وضع وخیم بوده .

۳۱۴ - در متن (KS ، سالنامه‌ها ، سطر ۱۲ ؛) :

$^{\hat{a}l}$ Mar-ù-hiš-tu a-na-eš-šu-ti as-bat $^{am\hat{e}l}$ mârê ^{meš} KA.A.DI [• • • • •] ù-še-li.

اصطلاح ana eššuti ṣabâtu بمعنی نقطهٔ مسکون جدید است . فعل šûlû - یعنی واردکردن (استقرار) پادگان . درست معلوم نیست [• • • •] mârê ^{meš} KA.A.DI که سارگون در ماروبیشتی مستقر ساخته بوده چه کسانی بوده‌اند . متحملا در چاپ وینکلر متن درست استنساخ نشده .

۳۱۵ - استوانهٔ راسـام : AL 5 ، صفحه ٦٤ ببعد ؛ II ، ۸ ببعد ؛ علی‌الرسم میگویند که سارگون دوم درطی لشکرکشی سال ۷۰۵ درآسیای صغیرهلاك شد . ولی‌اشترك ، کولومیان‌ورا که ظاهراًموجب هلاکت وی گشته همان‌ساکنان دژمادی کیامان وباکولومان میداند (دراین‌باره به‌حاشیهٔ ۳۹ فصل بعد ـ سوم ـ رجوع شود) .

۳۱٦ - این خبر نشان میدهد که ظاهراً قبل از این تاریخ دو ناحیهٔ نـامار و آرانچا بیکدیگر منضم شده بودند . زیرا ناحیهٔ آرانچا که مرکز آن ، مانند این دوران، کرکوك کنونی بوده ، باالی‌پی وناحیهٔ کاسیان مرز مشترك نداشته‌اند .

۳۱۷ - بیت ـ کیلمازاخ ، خاردیشی وبیت کوباتی .

۳۱۸ - با دژهای Elenzaš ، Kummahlum، Sissirtu ، Elenzas اقامتگاه

یادگان آشور بوده و به کار-سینا خرنپ تغییر نام یافته بود . شاید النزاش همان اورن زیاش (و) باشد که در سالنامه های تیگلاتپالاسار سوم ذیل وقایع سال ۷٤٤ آمده . بهرتقدیر تصور میشود که النزاش همان آل نیزا-ی بطلمیوس (VI ، ۲ ، ۱۳) وکرمانشاه کنونی باشد .

۳۱۹ - استوانهٔ راسام ، V ، ۵ - VI ، ۲٤ : AL 5 ، ص ۷۲ ببعد ، نامهٔ HABL ، ۱۳۱۵ .

۳۲۰ - پارسوآش بظن قوی همان « پرسید » است که ۵۰ سال بعد هم در متن آشوری تحت این نام و یا نامی مشابه با آن ذکر شده (Parsumaš باید Parsuvaš خوانده شود) . باحتمال قوی در متن شامشی آداد پنجم نیز (KAH ، II ، ۱٤۲) - آنجاکه از فقر وویرانی و آشوب سراسر عیلام ، از پارسامانش (یعنی « پرسید » دراقصای جنوب شرقی) تا بیت - بوناکی (در بخش علیای رود کرخه - در اقصای شمال غربی) سخن میگوید - همین سرزمین را درنظر دارد . با «پارسوماش» نامهٔ HABL ۱۳۰۹ مقایسه شود . بهرحال فرضیهٔ اولمستد - کامرون در بارهٔ سه مرحلهٔ مهاجرت پارسیان از دریاچهٔ ارومیه (؟!) - یعنی پارسوآ ، پارسوماش (که گویا درشمال شرقی عیلام بوده) و پرسید - بادرنظر گرفتن مدارك کلی تاریخی ومطالعهٔ اسامی خاص اراضی مربوطه ، تاب انتقاد را ندارد. اما اینکه منظور سالنامه‌های سیناخریب از آنزان دراین مورد چیست، روشن نشده شاید یك بخش خود مختار عیلام بوده . دربارهٔ پاشری بیش ازاین چیزی معلوم نیست .

۳۲۱ - به ص ۳۵۱ متن رجوع شود .

۳۲۲ - بدینقرار ، ظاهراً الیپی در گزارش لشکرکشی هشتم سارگون (بماقبل ص ۲۷۸ متن رجوع شود) جزومفهوم « مادای » آمده. معهذا الیپی دراکثر مواردهمچون کشوری جداگانه شمرده‌شده . در دوران هلنیك یا عصر نفوذ یونان نیز علی‌الرسم این ناحیه را بنام علیمائید نامیده ازماد وسوریان (شوش) یاکیسی (عیلام) جدا میدانستند .

۳۲۳ - بدیگر سخن - آلارودیان ، ماتیه‌نیان ، ساسپیریان و ارمنیان . ساکنان فلات ارمنستان طبق گفته های هرودوت - که محتملا از هکاتی (نزدیك سال ۵۰۰ ق. م.) مأخوذ است - چنین نامیده میشدند . رجوع شود همچنین به گ . آ. ملیکیشویلی - منشاء قوم گرجی ، تفلیس ، ۱۹۵۲ . محتمل است که دو سه قرن بعد هم ترکیب ساکنان آنجا همین گونه بوده .

فصل سوم

حواشی و تعلیقات

۱ - ای . م . دیاکونوف ، بازپسین سالهای دولت اورارتو . VDI ۱۹٤۱ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۳۸ ببعد ؛ مراجعه شود به : ب . ب . پیوطروسکی . باستانشناسی قفقاز . لنینگراد . ۱۹٤۹ ، ص ۱۲٤ ببعد . در شمار جاهایی که ناوك تیر «اسکیتی» درآنجا یافت شده وی بابل وآشور وکارکمیش و آل-مینا (سوریه) وآلیشار و تارس (آسیای صغیر) جرار (فلسطین) خارکارد ، کارمیر - بلور (اورارتو) خینسکه جالور (آذربایجان)وبسیاری جاهای دیگر را نام میبرد .

۲ - ممکن است Moesia - ی رومیان منظور نظرباشد ناحیهٔ فراکیه - بخشی از بلغارستان کنونی - بوده .

۳ - II . ، XIII ، ۵-٤ ؛

hippopolōn Thrē[i] Kōn . . . Muson t'a(n)gkhemakhōn kai agauōn hippenolgōn glaktophagōn Abiōn (abiōn یا) te, dikaiotatōn anthrōpōn.

۴ - بعدها محل « اِ اِ یا » درکولخید تعیین شده .

۵ - در تألیف هومر اقیانوس - رودی که بدور سرزمین مسکون جاری باشد بوده است .

۶- Od., XI. 14: entha de Kimmeriōn (kheimeriōn ?یاصحیحتر) andrōn dēmos te polis te, ècri kai nephelē[i] Kekalummenoi; oude pot'autous Eelios phaethōn kataderketai aktinessin...
اطلاعاتی که هسیود دربارهٔ صحرانشینان بدست میدهد نیز بهمین گونه مبهم است («اسکیتها» در Rzach، fr. 55 ، بی‌شك الحاقی است بمنظور تفسیر کلمه .)

۷ - دانشمندان بارها اظهار نظر کرده‌اند که استفاده از راه سراسر کرانهٔ دریای سیاه برای نیروهای عظیم مسلح محال بوده و کیمیریان می‌بایست از راه داریال یا آلاگیر حرکت کنند، وبدین قرار لازم بود نخست بمرکز قفقاز وارد شوند وفقط بعدازآن مجدداً به دریای سیاه دست می‌یافتند .

۸ - Strabo, XI, 1,5 ؛ « پریه‌گزیس » مجهول المؤلف (اسکیمنا - ی خیوسکی) : VDI ، ۱۹٤۷ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳۰۳ به بعد .

۹ - Strabo, VII, 4, 3

۱۰ - حدس زده میشود که باستانی ترین کولونی یونانی بر کرانهٔ دریای سیاه - یعنی سینوپ - نخستین بار درپایان قرن نهم ق . م . تأسیس گشته بوده . گمان نمیرود که نخستین بحر پیمائیهای یونانیان به کرانه های شمالی دریای سیاه پیش ازآن تاریخ صورت گرفته باشد.

۱۱ - و. ای . آبایف . زبان وفولکلور آسی (آستی) ، I ، زبان اسکیتی، مسکو، ۱۹٤۹ ، ص ۲۳۷ ؛ - Panti - بمعنی « راه » که برای زبانهای ایرانی مشترك است (مقایسه شود با «پوت» روسی که از Ponti اسلاوی قدیم مأخوذ می‌باشد) ؛ - Kapa درزبانهای ایرانی گروه « اسکیت - آسیای میانه » بمعنی « ماهی» است .

۱۲- Strabo, VII, 4,3; XI, 2, 5

۱۳ - « ائولیدا » بخش‌شمالی و ایونیا بخش مرکزی کرانهٔ دریای اژه درآسیای صغیراست .

۱۴ - ظاهراً همان مورخ معروف دربار اسکندر مقدونی میباشد .

۱۵ - لیکیان قومی بوده‌اند خویشاوند « هیتها » - تسیان از عهد قدیم درجنوب غربی آسیای صغیر میزیستند . سارد - پایتخت لیدی ، کشوری که درغرب آسیای صغیرقرار داشت .

۱۶ - زمان حیات کالین را میتوان فقط از همین قطعه استخراج کرد . از منابع آشوری میدانیم که کیمریان سارد را در حدود سال ۶۵٤ ق . م. مسخرساختند .

۱۷ - ساکنان شهر ماگنسیا در مرز ایونیا و لیدی.

۱۸ - در اواسط قرن هفتم ق. م. میزیسته . ولی بسیاری از محققان معتقدند که استرابون ، که دوران حیات آرخیلوخ را بعداز کالین میداند ، دراشتباه است .

۱۹ - قومی بر کناردریا در جنوب غربی آسیای صغیر .

۲۰ - مردم تروآ در شمال غربی آسیای صغیر (؟) . ظاهراً ، همچنانکه در مورد کاریان دیده شده ، منظور نظر مهاجرت آنچه اصطلاحاً « اقوام دریا » نامیده میشده‌اند ـ بوده که در دوران سقوط پادشاهی هیتها که پایان هزارهٔ دوم ق. م. صورت گرفته .

۲۱ - کالاتها ـ سلتها ویا گلهائی بوده‌اند که به‌آسیای صغیر هجوم ونفوذ کرده بودند (درقرن سوم ق. م.).

۲۲ - فرعون تاخارکا ـ که سالیان دراز رقیب آشوریان در قرن هفتم ق.م. بوده .

۲۳ - فرعونان مصر که روایات فولکلوری تسخیر کشورهای آسیائی راتوسط مصر به‌عهدایشان مربوط میدانند .

۲۴ - بخش مرکزی کرانهٔ جنوبی دریای سیاه .

۲۵ - آسیای صغیر مرکزی .

۲۶ - اشتباه بارزی است در استنساخ ، باید « کیمریان وکوب » باشد ... « بدست پیشوای اسکیت مادیا » ؛ رجوع شود همچنین به ماقبل : هرودوت ، I ، ۱۰۳.

۲۷ - اینکه فراکیان از ترر بوده‌اند از گفته های خود استرابون نیز مشهود است (XIII ، ۱ ، ۸ ، مقایسه شود با : XII ، ۷ . ۷) باز خود او (I ، ۳ ، ۱۸) ایشان را همسایگان (Sunoikoi) فراکیان میخواند . مؤلف موثقی مانند توسیدید (Thuc., II, 96, 4) نیز تررپان را درزمرهٔ قبایل فراکیه نام‌برد .

۲۸ - کیمریان ، بنابگفتهٔ استفان بیزنتی (رجوع شود به VDI ، ۱۹٤۹ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳٤۵) ، قریب یکصد سال شهرآنتاندر رادرکرانهٔ میسی دریای اژه درشمال غربی آسیای صغیر متصرف بوده اند و حتی شهر مزبور بنام ایشان کیمرید نامیده میشده . دربارهٔ اشغال وبفینیه (میان پافلاگونیا و میسیا) ازطرف کیمریان ، آریان خبر داده

(F G H, II, A, 156, fragm., 60 (37) = Eustath. Dion. Per., 322.

رجوع شود هم به : (47) fragm. 67 ،
بنا بگفتهٔ او چون ازسمت بالکان قبایل فراکی وفریجی فین و ویفین در آنجا نفوذکردند کیمریان رفتند وشاید بنوبهٔ خود این‌حادثه باهجوم توران رابطه داشته .

۲۹ - دراین‌باره رجوع شود به (مقالهٔ لمان - هائوپت)
ص ۴۱۳ ،Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier و بخصوص‌به : گ . آ. ملیکیشویلی بعضی مسائل تاریخ اجتماعی و اقتصادی نائیرو - اورارتو . VDI ، ۱۹۵۱ شمارهٔ ٤ ص ۳۹ .

۳۰ - این نخستین بار تصرف سارد میباشد که استرابون بدان اشاره کرده (بماقبل رجوع شود) و بطور غیر مستقیم درسالنامه‌های آشوری آشور بانایال نیز ازآن یادشده :
Assurbanipal II, ص ۲۲ , II, ۱۱۹ وبعد = AVIU, No. 72.
همچنین رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه ، تواریخ قرن ششم ق . م . در تألیف هرودت . VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ص ٦۷ .

۳۱ - لمان - هائوپت دومین بار تسخیر و تصرف سارد را در سال ٦٤٦/٤٥ ق . م . میداند :

Pauly - Wissowa. s. v. Kimmerier, ص ٤١٥

۳۲ - تاریخ شکست لیگدامیس که لمان-هائوپت درسال ۶۳۰ ذکر کرده بامندرجات متن AVIU، شمارهٔ ۷۷ مغایرت دارد.

۳۳ - Plut., Mar., XI

۳۴ - سرودی درتجلیل آرتمید ، سطر ۲٤۸ ببعد : VDI . ۱۹٤۷ ، شمارهٔ ۳، ص ۲٦۲ .

۳۵ - Hesych, s. v. Lygdamis

۳٦ - B. Hrozny, 1) Inscriptions hittite hieroglyphiques de Carchemish. Ar. Or., VI, 1934, ص ۲۳۲
2) Sur l'inscription hittite hieroglyphique de Carchemish, I, Ar. Or., V, 1933, ص ١١٤ ببعد

۳۷ - این تاریخ را ب . ب پیوطروسکی قطعی دانسته : تاریخ فرهنگ اورارتو. ایروان ، ۱۹۴۴ ، ص ۲۹۶ . همچنین رجوع شود به : AVIU ، شمارهٔ ۵۰ ، ۱۰ ، ص ۳۴۱ ، حاشیه ۱۳ .

۳۸ - س . ت . یرمیان شفاهاً گفته که محل کشور گامیرا در این عهد نزدیک لنیناکان کنونی واقع است . بعدها دراصطلاحات ارمنی گامیر (K -) همان کاپادوکیه یعنی بخش شرقی آسیای صغیر بوده .

۳۹ - رجوع شود به؛ AVIU ، شمارهٔ ۵۰ ، ۳۶ . بنگرید هم : AVIU شمارهٔ ۳۹ ، ذیل سال ۷۰۵ . درآنجا اشاره شده که سارگون بخاطر « کولومیان » هلاك شد . اشترك « کولومیان » را همان ساکنان دژ « کوائومیان » یا « کیلمان » - در خاك ماد - میداند .

۴۰ - AL 5 ، ص ۱۳۵ و بعد ؛ KB ، II ص ۲۷۵ ببعد : AVIU ، شمارهٔ ۶۳ ، ص ۲۱۵ .

۴۱ - آنچه در کتب راجع به قیاس این تئوشپا با تئیسپ ، نیای کورش ، نوشته شده بر پایهٔ سوء تفاهمی قرار گرفته . نام پیشوای کیمری فقط بصورت یونانی آن اندکی بانیای کورش مشابهت دارد ؛ تلفظ اصلی نام تئیسپ « چیش پیش » وباحتمال ضعیف‌تر «چائیش پیش» [čišpiš, ča(h)išpiš] است و محال است که این لفظ در زبان اکدی بصورت Teušpa ادا شده باشد . این نظر نخستین بار توسط لمان - هائوپت (ص ۴۲۳ (Pauly-Wissowa, s. v. Kimmerier) واشترك(ص (Assurbanipal, I, CCCLXII ودیگر مؤلفان اظهار شده و ایشان فقط نامها را مقایسه کرده‌اند نه اشخاص منظور را . ولی t - ی اکدی نمیتواند صوت č را ادا کند . در روایت بابلی کتیبهٔ بهیستون تئیسپ šišpiš و درروایت عیلامی Sišpiš نامیده شده است .

۴۲ - « اخبار آسارخادون » که بزبان بابلی میباشد « کوشخنو» را عرصهٔ این وقایع می‌نامد وسالنامه های آسارخادون « خوبوشنو » را . محل اولی بالکل مجهول است (اگر « توشخنو » نخوانیم - واین قرائت درصورت اندکی اغماض ممکن است - ویا بشکل متاخر بابلی که میبایست Thuššehan تلفظ شود - قرائت نکنیم و این کلمه را با نام شهر «توشنخان» - که اکنون کرخ نامیده میشود و در بخش علیای دجله‌است - یکی ندانیم) . اصطلاح دوم با «خوبیش‌نا» که در کاپادوکیه بوده و یا « خوبوشکیه » در جنوب دریاچهٔ وان مقایسه شده. روایت نخستین بنظر ما محتمل‌تر میآید.

۴۳ - AVIU ، شمارهٔ ۶۶، ص۲۱۳.

۴۴ ـ تاریخهای سال ومـه که آفریکان داده و لمان‌ـهائویت تعبیر کرده. رجوع شود به‌ماقبل حاشیهٔ ۲۹.

۴۵- گ. آ. میلکیشویلی. بعضی مسائل اجتماعی و اقتصادی تاریخ تائیری ـ اورارتو. ، ص ۳۹.

۴۶- Kn، ٤٨ ـ AVIU شمارهٔ ۶۸، a، ص ۲۲٤-۲۲۳.

۴۷- رجوع شود به: آکادمیسین و. و. استرووه. سال ومه تواریخ قرن ششم ق.م. در تألیف هرودوت، ص ۶۷.

۴۸- درکشور آشور کارمندی را که در رأس امور احضار افراد لشکری بود «منادی دولتی» میخواندند. درازای این شغل ناحیه‌ای در درهٔ زاب بزرگ برسم پاداش معین شده بود. این ناحیه که در مرز شمالی قرار داشته یکی از مراکز جاسوسی و فعالیت «سیاسی» آشور بوده و «منادی‌دولتی» درهر دو زمینه‌فعالانه شرکت می‌جست. نامهٔ‌آزاد ـ سین. رجوع شود به: HABL، ۱۱۲؛ AVIU، شمارهٔ ۵۰، ۸، ص ۳۳۹.

۴۹- این اصطلاح برغم گفتهٔ بـراشك وعده‌ای دیگـر از محققان از لحاظ منشاء هیچ وجه مشترکی با مادیها ندارد (madâi، matâi شکلی است که فقط یك بار دیده شده وآنهم محتملا تحت تأثیر اصطلاح (ummān-manda- mandāi پدید آمده) ویا مانناـ ئیان [بزبان آشوری: mannâi و بزبان اورارتوئی: (mana(ni). اصطلاح مزبور درهزارهٔ دوم وحتی‌شاید هزارهٔ سوم ق.م. نیزدیده میشود ظاهراً درمورد یکی از قبایل فلات ارمنستان استعمال می‌شده دربارهٔ نامهای جغرافیائی اسامی قبایل قدیمی که در تألیفات «سبك عالی» آشوری و بابلی به جاها واقوام جدیـد داده شده بخصوص درمورد اصطلاح اوممان ـ مـاندا رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو. ص ۳۵ وهمچنین بماقبـل این کتاب ص ۹۶ متن و بعد.

۵۰- این روایات بزبان ادبی اکدی نوشته نشده وبلهجهٔ مکالمه تحریـر یافته و گواه این مدعی لغات آرامیی است کـه درآنها بکار رفته (مثلا galalâ- «سنگ» بجای abnu) وضمایر متأخری (مثل agâšû بجای amnû) که استعمال شده.

۵۱- منظور من«مرحله» ـ ای نیست که فقطازلحظهٔ معینی بتوان آن‌را اسکیتی شمرد و تنها از آن لحظه «ماقبل اسکیتها»ئی جهشی کرده به «اسکیت» مبدل شده باشند.

فقط میخواهم بگویم که اسکیتهای آسیای مقدم که درآغاز قرن هفتم در اینجا ظاهر شده بودند، هنوز بدان فرهنگ باستان شناسی که علی‌الرسم بنام نژادی «اسکیت» نامیده میشود تعلق نداشتند. در واقع، موجدین فرهنگی که درکرانهٔ دریای سیاه قبل از فرهنگ باصطلاح «اسکیتی» حکمفرما بوده محتملا از زبان ونژاد «اسکیتی» کاملا با ساکنان یك دوقرن بعد کرانهٔ دریای سیاه مشابهت‌داشتند. این خود نشان میدهد که تسمیهٔ‌فرهنگهای باستانشناسی از روی اشتراك نژادی و زبانی چه خطر بزرگی را در بر دارد و چه‌آشفتگی ببار میآورد. فرهنگهای‌باستانشناسی گاهی‌بسیار سریعتر از زبان‌قوم ونژاد (اتنوس) دچار تغییرمیگردند. مطلوب است که درمورد تسمیهٔ‌فلان ویا بهمان فرهنگ باستانشناسی در پهنه‌های عظیم کرانهٔ «کیمری» دریای سیاه وبطور عموم درمورد یکی دانستن فرهنگهای باستانشناسی با فلان و بهمان نام نژادی نهایت احتیاط را ملحوظ داشت.

۵۲- تسمیهٔ پهلوانان افسانه‌ای باستان بنام اقوام ونژادها موضوعی است مرسوم. مثلا دربسیاری ازکشورهای خاورنزدیك وآسیای میانه بهادران را «پهلوان» یعنی «پارتی» میخوانند، یونانیان ساختمانهای باستانی راکه بانیانشان برایشان مجهول بوده‌به«پلاسگ» ـ ها منسوب میداشتند و بسیاری از اقوام شرقی را «مغ» (مغ، زرتشتی) میخواندند.

۵۳- اینکه استرابون کیمریان را با تررها مخلوط میکند در مورد بستگی‌لسانی ایشان چیزی‌ثابت نمی‌کند: باوجود امانت استرابون و درستی منابع وی میتوان گفت که‌شخص وی و منابع او واجد مدارك لازم وآمادگی (از لحاظ زباندانی) برای مقایسهٔ زبانهای تزری وکیمری نبوده‌اند.

۵۴- علامت Šad /ṭ/t در خط میخی آشوری بانحای دیگر نیز قرائت میشود و دراین‌موردمحتملا Kur هم میتوان خواند.

۵۵- آکامیسین و. و. استرووه، مسئلهٔ‌آریائی، مجلهٔ اتنوگرافی شوروی VI-VI، ۱۹٤۷، ص ۱۲۰، تذکراین نکته لازم است که چنانچه پارسیان چنین‌منشاءعجیبی میداشتند بی‌شك این موضوع درآثار مؤلفان یونانی منعکس میشد.

۵۶- بنظر من متحمل‌ترین توجیه نام Teušpa (بصورتی که در زبان آشوری‌ادا شده) Tavāspa است از -tava - ی اسکیتی ـ بمعنی «قدرت» و -aspa - بمعنی «اسب» یعنی «اسب نیرومند»، «دارای اسبان نیرومند». گروه صوتی ایرانی -va علی‌الرسم بزبان اکدی بوسیلهٔ -u- ادامیشود و Š آشوری علی‌القاعدهٔ با -s معهذا این‌وجه اشتقاق رانمیتوان کاملا رضایت بخش دانست.

۵۷- در تحریر ^{m}Tng-dam-mi-i . از ایـن علامات فقط mi را میتوان me خواند.

۵۸ - اینجا سه نحوهٔ توجیه ممکن است: ۱) Lugdanis اشتباه قدیمی است در تحریر وبجای Duganis نوشته‌شده (Λ بجای Δ) ولی درصورت چنین‌فرضی‌باید بگوئیم که تمام موارد اشاره به لیگدامیس در مـؤلفات باستان از یك منبع مأخوذ است و قبـول این مطلب دشوار میباشد ـ بخصوص از استرابون و کالی ماخ چنین اشتباهی مستبعد است . ۲) Lugdamis یك نام ناشناس کیمری بوده که در زبان یونانی باین صورت‌درآمده، در واقع، صرف‌نظر از لیگدامیس کیمری، دراخبـار مؤلفان عهد عتیق اشخاص دیگـری نیز بـاین نام دیده شده‌اند. معهذا این نام اشتقاق یونانی ندارد و ظاهراً باید آسیای صغیری باشد، ۳) L در Lugdamis و T در Tugdammi نحوه‌های مختلف ادای یك حرف بوده که محتملا در بعضی زبانهای آسیای صغیر متداول بوده است (از برخی مدارك دیگر نیز در اثبات ایـن نکته وجود دارد) و صدای L (« ل » خفیف یـا «T» جنبـی)، این نظر آکادمیسین و. و. استرووه است. در اینصورت این نام رابابد یا آسیای صغیری دانـت ویا کلمه‌ای که بوسیلهٔ زبانهای آسیای صغیر ادا شده .

۵۹ - u در این مورد البته پسوند حالت فاعلی یا رفع آشوری می‌باشد.

۶۰ - سوای شاخهٔ هندی که باشاخهٔ ایرانی بخشی از گروه مشترك هند و ایرانی است .

۶۱- یوستی (ص ۵۰۰ (F. Justi, Iranisches Namenbuch, Marburg, 1895

اشتقاق Sandakšatru از Senda-xšaϑra ـ بمعنی «دارای‌قدرت رضایت‌بخش» میباشد. کوششهای دیگری شده تا برای نیمهٔ نخستین این نام توجیهی از زبانهای ایرانی پیدا کنند ولی هیچیك از توجیه‌ها مقنع نیست .

۶۲- باحتمال قوی برخی ازگروههای «اسکیتـی» آسیای مقدم و بویژه قفقـاز مرکزی (رجوع شود به: ب.ب . پیوطروسکی. تاریخ و فرهنگ اورارتو، ص ۳۱۱-۳۰۹) با قبیلهٔ «اسکیتی» «اشکوda» وابسته نبوده بلکه باقبیلهٔ «کـی‌میرا» (کیمریان) که مـانند ایشان و باندازهٔ ایشان «اسکیت» بودند ارتباط داشتند (در دوران متأخرتری از سیرتکامل خویش درآسیای مقدم ـ قرن هفتم وحتی ششم). محتملا سکـهٔ «اسکیتی» را کـه درمشرق

آسیای صغیر بدست آمده نیز باید مربوط به «کیمریان» دانست. رجوع شود به: ب.ب. پیوطروسکی. اسکیتها در مشرق باستانی. مجلهٔ باستان‌شناسی شوروی، XIX، ۱۹۳۵، ص ۱۳۲، تصویر ۳. درآغاز «اشکوداء - ها و «گی‌میرا» - هائی که به آسیای مقدم هجوم و رخنه کردند محتملا ازفرهنگ‌مدون «اسکیتی» متساویاً بهره‌مند نبودند ولی بعدها فرهنگ هردو قبیله، بظن قوی، متساویاً و بیك اندازه «اسکیتی» بوده . از دیگر سو هر دو قبیله آنچنان قلیل‌العده و متحرك بودند که نباید انتظار داشت مدارك باستانشناسی کافی ازایشان بدست آید.

۶۳- این عقیدهٔ ما ربطی بامکان بستگیهای قبایل گوناگونی کرانهٔ دریای سیاه (در عهد ماقبل اسکیت و دوران اسکیت) با فراکیه ویا منشاء فراکسی قبایل مزبور - ندارد .

۶۴- درلهجهٔ آشوری S مانند «ش» و Š مانند «س» خوانده میشده و در بابلی بر عکس. بدین سبب انحای موجود ادای شرقی بیشتر از تلفظ با «ش» حکایت میکنند (مثال asguzâi آشوری و iš kuzâi بابلی و aš kuz عبری باستانی‌باکشیدگی مکررūا) وکمتر از تلفظ با «س» (مثال ašguzâi آشوری - نفوذ بابلی ؟). طرز تحریر عبری، قرائت کلمهٔ بصورت ašgusâi، iš kusâi هم‌امنتفی می‌سازد-وحال آنکه درغیر این صورت از رسم‌الخط آشوری بابلی چنین قرائتی ممکن می‌بود. و بدین ترتیب نظر هرتسفلد
(E. Herzfeld, Zoroaster and His World, II Princeton, 1947, ص ۷۱۳)
هم‌که‌میگوید اسکیتها خود خویشتن را skuča میخواندند مردود است .Z اکدی نمیتواند č ایرانی‌را اداکند.دراینجا فقط S و Š ممکن می‌باشد .

۶۵- «ش» در یونانی نبوده.

۶۶- مصمتهای آوائی زبان اسکیتها در بعضی موارد دیگر هم بوسیلهٔ حروف خفیف یونانی ادا میشود. مثلا Tanais - «دن» = به Danu، Dnav اسکیتی؛ «a» - ی کوتاه علی‌القاعده در زبان اسلاوی «O» میشود بدین سبب در زبان روسی قدیم « دن » (با «ن» خفیف) - (Donu) میشود .

۶۷- وس. ف. میللر. نوشته‌های ایرانی به اماکن‌جنوب روسیه JMNP، ۱۸۸۶، اکتبر، ص ۲۸۱ .

۶۸- و. ای. آبایف. زبان وفولکلور آسی، I . اصطلاح «اسکیت» ص ۲۴۳ وبعد.

باحتمال قوی، برعکس، skolotoi - ی یونانی (که بگفتهٔ هرودوت اسکیتها خود را چنین می‌نامیدند) صورت تکامل یا تغییر کردهٔ همان‌اصطلاح Škula-t<Škuda است با علامت‌جمع t - ی اسکیتی وتبدیل I <d همچنانکه در Paralatai - ی اسکیتی (در روایت یونانی) دیده میشود - با Paraďāta - اوستائی مقایسه شود.

۶۹- تلفظ واقعی کلمهٔ «سک» - saka است و وجـه مشترك چندانـی با Škuďa ندارد. کمتر احتمال میرود که یکی از این اصطلاحات ربطی بـا کلمهٔ -Sug(u)da (پارسی باستانی) و Supdo . ی (اوستائی) - یعنی «سغدیانا» داشته باشد.

۷۰- «نام مشترك‌همهٔ اسکیتها ... اسکولوتان Skolotoi است. هلن‌ها (یونانیان) ایشان را اسکیت خواندند.» (هرودوت، IV، ۶). برخی از قبایل (genos) اسکیت ، بنا بگفتهٔ هرودوت، آخواتیان، کاتیاریان ، تراپیان وپارالاتیان خوانده میشدند . ساوروماتها اندکی جدا بودند. دیگر مؤلفان تعدادی از دیگر قبایل اسکیت بر میشمرند. که هرودوت ایشان را اسکیت (اسکولوت) نمیداند. در واقع فقط یکی ازگروههای قبایل «اسکیت»خود را اسکولوت می‌نامیده ازآنجمله نیاکان آستیها خویشتن را چنین نمی‌نامیدند)، نام مشترکی که همهٔ قبایل این‌گروه و بطور عموم همهٔ قبایل هند و ایرانی خویش را بدان میخواندند ظاهراً arya بود و بعضی مدارك غیر مستقیم بدین نکته اشاره میکند رجوع شود به و . ای، آبایف. زبان وفولکلوآستی (آستی) ، I. اصطلاحات قومی ونژادی آستی Ilon، iron، ص ۲۴۵ . شکل بعدی این اصطلاح کلمهٔ « آلان » بوده .

۷۱- Her., IV, 11-12، بطـوریکه هرودوت میگوید این خبر مربوط بـه شخصیتی نیمه افسانه‌ای یعنی آریسته پروکونسی شاعر - و جهانگرد یونانی مقیم آسیای صغیر میباشد (IV، ۱۶-۱۳)، ولی اخبار مشابهی نیز از طرف «بربرها» - که بظن اقوی ساکنان آسیای صغیر بوده و روایات قدیمی مبارزهٔ اسکیتهاو کیمریان محفوظداشته بودند- برای هرودوت نقل شده بوده.

۷۲- Her., IV, 5-7؛ بـه افسانه‌ای که درمیان یونانیان کرانهٔ دریای سیاه شایع بوده و وی نقل کرده نیز رجوع شود (IV، ۱۰-۸).

۷۳- زان پس هرودوت (IV - ۱۱) داستانی را کـه صورت بازفولکلوری و جنبهٔ علت شناسی دارد و باید منشاء کور-تپه‌های(کورگانهای)« کیمری» (یعنی‌مربوط بماقبل تاریخ را)بر رودتیر (دنیستر) توجیه کند - نقل میکند.

۷۴- درتألیف هرودوت «آراکس» ممکن است. مانند اصطلاح Razhā، بمعنی رود سیحون نیز باشد و البته همچنین بـه ارس قفقاز نیـز اطلاق شود (برعکس اصطلاح Raznhā) .

۷۵- دربارهٔ تـاریخها بماقبل ص ۲۵ متن و بعد ص ۲۲۵ متن وهمچنین بما بعد رجوع شود.

۷۶- نام Išpakâi (Išpaka'a، Ispakâia?)روایت‌آشوری را بوستی‌همچون Aspaka (نام‌اسکیتی که‌در تانائیس بشکل Aspakos، Apsakos دیده شده: و. ای. آبایف، زبان و فـولکلورآستی - ، I ص ۱۵۷) - «سوار» از aspa با پسوند ka- ی خاص ایرانی، تعبیر میکند (در زمانهای بسیار کهن این پسوند بخصوص میان اسکیتهاومادها رایج بوده). رجوع شود به Išpabâra و یا Ašpabâra ی آشوری - بمعنی « سوار کـه در بالا همچون اسم خاص آمده، معهذا یك اشتقاق دیگر هم محتمل است:

Spākāvā> (I) spakāi (ā)

مشتق از spaka - بمعنی «سگ» ، مانند Artāya - بمعنی « متعلق به داد و راستی» و یا Aryaya - «متعلق به آریاها» و Zarināya - « طلائی » و بسیاری کلمات دیگر . اقـوام ایرانی سگ را مقدس میشمردند. راست است کـه در زبانهای اسکیتهای گروه آسیای میانه فقط کلمهٔ - Kuti کـه در زبانهای اسلاوی نیز مشهور است دیـده شده و بکار میرفته؛ معهذا وجود اصطلاح spaka نیز کاملا محتمل مـی‌باشد. بهکلمهٔ sobaka - ی روسی که در السنهٔ اسلاوی توجیه روشنی برای آن نمیتوان یافت توجه شود. ضمناً باید گفت که اگر این کلمه رازبـان روسی بوام گـرفته باشد - استقراض مستقیماً از اسکیتی صورت نگـرفته زیرا اگر چنین نبود شکل « spaka » در زبـان روسی نیز محفوظ میمانـد (در السنهٔ اسلاوی تبدیل - sob <-sp صورت نمی گیرد).

۷۷- رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ٦٤، ص ۲۱٦ و بعد I R، pl. ٤٥ و بعد، ستون II: ARAB، II، §§ ۵۱۷ وبعد

۷۸- Kn 35.

۷۹- Kn، 30، 15، 18.

۸۰- رجوع شود به:

H. Winckler، Kimmerier، Skythen، Ašguzäer، AOF، I، Reihe، Heft، VI ص ٤۸٤ و بعد

۸۱- ای. م. دیاکونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳۲ و بعد .

۸۲- آنجا که گفته شده اشکناز ـ «فرزند» گومر مقصود همین است: رجوع شود به دیگر نمونه‌های مشابه در «جدول اقوام» ؛ مثلا فرزندان کنعان سوری و فنیقی) ـ هیدون و هیت و آموری و آرواداتس (آرواد- شهری بود درفنیقیه) وغیره؛ فرزندان یاوان (یونان وجزایر دریای متوسط) ـ الیش (قبرسی یا کیلیکیه)، کی‌تیم (قبرس)،طرشیش (اسپانیا؟) ، دودانیم (یا رودانیم ـ رودسیان ؟) وغیره. ضمناً لازم است گفته شود که «خویشاوندی» در «جدول اقوام» غالباً معنی وجنبهٔ سیاسی دارد نه نژادی وجغرافیائی.

۸۳- A. Godard, Le trésor de Ziwiyé (Kourdistan) و Haarlem, 1950 .

۸۴- ب. ب پیوطروسکی. باستانشناسی‌قفقاز. لنینگراد ، ۱۹۵۹، ص ۱۲٤ وبعد.

۸۵- برای کوششهائی که برای مربوط ساختن اسرار گنجینه بزمان تصرف زیویه ـ زیبیه (توسط یکی از شاهان آشور) بعمل آمده تاکنون دلیلی یافت نشده وثابت نگشته است. دژ زیبیه (ایزیبیه، اوزیبیه) دوبار درمنابع آشوری‌درشمار قلاع مانائی که تسخیرشده بود یاد شده است : یکی درعهد سارگون دوم درسالنامه‌ها ذیل‌سال ۷۱٦ (وهمچنین در«کتیبهٔ رسمی یا تشریفاتی») و درعهد آشور با نایال (استوانهٔ B) ذیل سال ٦۵۹. بعقیدهٔ ب . ب پیوطروسکی اشیائی که درگنجیهٔ سقز پیدا شده بعضاً از اشیاء اواسط قرن‌هفتم ق.م. تازه‌تر است. ولی بی‌شك بعضی از اشیاء وبخصوص سینه‌بند طلا اگرهم ـ چنانکه گودار معتقد است به قرن نهم ق.م. مربوط نباشد بهرتقدیر نیمهٔ اول قرن هشتم ق.م. است‌یعنی زمانی که‌هنوز نه‌تنها اسکیتها بلکه کیمریان نیزدرآنجا رخنه نکرده بوده‌اند.

۸٦- این اصطلاح «اورتوکور بیانتیان» را نخستین بار در سال ۱۹۰۰ کیسلینگ پیشنهاد کرد وزان پس عموم دانشمندان بذیرفتند، رجوع شود به مقالهٔ Pauly-Wissowa' s.v. Orthokorybantièr (مقالهٔ یو. یونگه).

۸۷- صحبت برسر یکی از ظروفی است که اصطلاحاً «پوتنی» نامیده میشود ، بطوری که بانو م.ای. ماکسیموا بما اطلاع داده اکنون حدس میزنند که این ظروف‌رامردم اترووری می‌ساخته‌اند ـ بهرحال تصاویر ظروف از روی نمونه‌های آسیای صغیر رسم میشده .

۸۸- [L.W. King and R.C. Thompson] The Sculptures and

Inscription of Darius the Great on the Rock of Behistûn in Persia, London, 1907.

۸۹- همانجا، صفحه XVI، شمارهٔ ۵؛ آکادمیسین و. و. استروده سونخا را از ماساکتیان میداند؛ چنانکه بیشتر گفته شد ماساکتیان درآغاز، بنا بگفتهٔ هرودوت، همسایگان نزدیك اسکیتهای ـ اشکودا بودند. رجوع شود به، آکادمیسین و. و. استرووه. ۱) تاریخ کتیبه‌های بیستون VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ۱، ص ۲۶ وبعد؛ ۲) لشکرکشی داریوش اول علیه اسکیتها و ماساکتان، IAN ، OIF، III، ۱۹٤٦، شمارهٔ ۳، ص ۲۳۱ وبعد.

۹۰- سؤال ازهاتف .Kn، ۲٤ و نامهٔ HAB، ۱۲۵۷ (به لهجهٔ بابلی) : رجوع شود همچنین به AVIU، شمارهٔ ٦۸، ب وشمارهٔ ۲٦۹، ۲، صفحهٔ ۲۲٤ و ۲۳۲.

۹۱- از نامهٔ HABL، ٤۳٤ (رجوع شود به بعد ص ۳۷۱) مشهود است که در فاصلهٔ سالهای هفتاد و شصت قرن هفتم آشور از سمت شمال و شمال شرقی فقط با اورارتو خوبوشکیه وماننا وماد هم مرز بوده است.

۹۲- در زمان‌استرابون موقتاً برخی از بخشهای آذربایجان کنونی جزوارمنستان بوده.

۹۳- آکادمیسین و. و. استرووه، مطالب تازه‌ای در تاریخ ارمنستان که‌در کتیبهٔ بیستون دیده شده. اخبار فرهنگستان علوم ارمنستان، شمارهٔ ۸، ۱۹٤٦ ، ص ۳۱ ببعد.

۹۴- اطلاع شفاهی؛ رجوع شود نیز به نقشهٔ: «ارمنستان درقرن دوم و اول‌قبل‌از میلاد» و«ارمنستان در قرن اول تا چهارم بعد از میلاد» و اطلس منضم به‌کتاب «تاریخ قوم ارمنی» ، بخش اول (چاپ ۱۹۵۱) س.ت. یرمیان (ایروان، ۱۹۵۲).

۹۵- متصدیان حفاری‌نخست‌این‌قشر را مربوط‌به قرن هشتم تا ششم‌ق.م.میدانستند [س. م. قاضی اف .] (حفریات باستانشناسی درمینگه چائور ، DAN جمهوری شوروی آذربایجان، ۱۹٤٦، مجلهٔII،شمارهٔ ۱۰، ص ٤٤۷؛۲) حفریات باستانشناسی درمینگه‌چائور. فرهنگ‌مادی‌آذربایجان، I . باکو، ۱۹٤۹،ص ۳۰ـ۲۰؛ گ.ای. یونه.حفریات‌باستانشناسی درمینگه‌چائور. مدارك چندی درموضوع توریخ دفینه‌ها . گزارش DAN ، II آذربایجان ، شوروی ، ۱۹٤٦، مجلهٔ II ، شمارهٔ ۹ ، ص٤۰٦]؛ معهذا صورت اشیائی که لازم‌بودتاریخشان قرن هشتم گذاشته شود عجالتاً منتشر نشده . همهٔ اشیاء این قشر که تاریخ مشخصی برای

آنها قائل شده‌اند (گردن‌بند، ناوك، آئینه) مربوط به قرن هفتم و بظن اقوی به‌قرنهای ششم و پنجم ق.م. میباشند. ب.ب. پیوطروسکی تاریخ این‌دفینه‌ها راچنین میداند(باستانشناسی قفقاز ص ۱۱۵ و ۱۲۰) وخود س. م. قاضی اف نیز در تألیف بعدی خویش تحت عنوان «کارهای باستانشناسی در مینگه چائور» چنین اظهار عقیده میکند (ص۲۷: قرنهای هفتم تا پنجم ق.م.) برخی از اشیاء مربوط باین قشر (مثلاانگشتریها) ممکن است از زمان متأخرتری باشد (قرن چهارم؟).

۹۶- گ. ای. یونه. تألیف مذکور، ص ۳۷۹ وبعد.

۹۷- رجوع شود به ب. ب. پیوطروسکی. باستانشناسی قفقاز، ص ۱۱٤.

۹۸- مثلا بنگرید اشیاء «اسکیتی» قفقاز مرکزی و غربی و آسیای‌صغیر را.

۹۹- معهذا تذکر میدهیم که ناوك‌تیر از نوع «اسکیتی» درقرن ششم (ق.م.) در آسیای میانه درمحل تهیه میشده (درباکتریای شمالی، باستانشناسی شوروی . XIX ، ۱۹۵۳ ، ص ۱۲۱) وچنانکه پیش گفته شد درعرصهٔ محاصرهٔ شهرهائی که بشهادت تاریخ اسکیتها درآنجا دیده‌نشده بوده‌اند ولی حضور مادهاوپارسیها [ایرانیان]مشهودگردیده(مثلا دربابل) رجوع شود به:

R. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913

ص ۲۵۷-۲۵٦.) کشف شده است بدین سبب ممکن‌است‌این نوع ناوك تیر اصلا از آسیای میانه وماد بوده وفی‌المثل اسکیتها آن را از مادیها اخذکرده باشند نه بالعکس. معهذا در در این‌مورد ما فقط میخواهیم موضوع را طرح کنیم و پاسخ منفی و یا مثبت بدان مربوط به باستانشناسان است.

۱۰۰- بادرنظرگرفتن اینکه از سرزمین مانئا ممکن بود مستقیماً خوبوشکیه (جنوبی‌تر از دریاچهٔ وان: رجوع شود به : .Kn، ۳۵) مورد تهدید واقع شود. این احتمال وجود داردکه‌کرانهٔ غربی - ویا لااقل بخشی از آن، نیز درآن زمان جزو مانئا شده‌بوده.

۱۰۱- HABL ، ۱۲۵۷.

۱۰۲- رسماً کار - اوریگالی نیز نامیده میشده.

۱۰۳- حدس میزنیم بخشی از اراضئی‌که جزو قلمرو دیوك بود، بطور رسمی ماد نامیده میشده است.

۱۰۴- متن .Kn، ۱۱ ب (= .K1، V) از «کردنهٔساپاردا» سخن میگوید، از

اینجا چنین مستفاد میگردد که ساپاردا در محلی کوهستانی قرار داشته و بنابه جدول نواحی که (در فصل دوم حاشیه ۲۷۸) قبلا نقل شد آن محل در شمال همدان بوده.

۱۰۵- رسماً کار - شاروکین نیز نامیده میشده.

۱۰۶- بهبعد صفحه ۳۲۷ متن و بعد از آن رجوع شود.

۱۰۷- از این لحاظ نامههای مانوکی - نینوا رئیس ناحیهٔ خارخار ونابوبلوکین رئیس ناحیهٔ کیشه سو (؟) که در ۷۰۶-۷۱۴ به سارگون دوم عنوان شده بوده وضع شایان توجهی را مجسم میسازند. در زیر قطعات مهم نامههای مزبور را که فعالیت رئیسان نواحی را درخاك ماد نشان میدهد نقل میکنم:

الف) نامهٔ HABL ، ۱۲۶ که ظاهراً اندك مدتی پس از قیام خارخار در سال ۷۱۵ نوشته شده: دربارهٔ آنچه پادشاه ومخدوم من نوشته که «توباید به کشور مادیها باتفاق اعیان بروی» با آنها اعیان پادشاه صلح منعقد کردند (و) ما باز گشتیم بسلامت. من اینجا در کار- شاروکین (= خارخار) خانههای محکم برپا - میکنم (وهرقدر) آجرهای (خام را که ایشان ویران ومعدم کردند) احیاء میکنم؛ وهمچنین مزارع را میکاریم (و) خدمت انجام میدهیم - بگذار قلب پادشاه و مخدوم من راضی باشد ....»

ب) نامهٔ HABL، ۱۲۷: بگذار جاندارانی که تابع کاتب ومحصلان مالیاتهستند آدمهای خود را بیاورند و (آنها را) تحویل (ایشان) دهند. پادشاه ومخدوم من میداند که اسبان منسقط - شدهاند - پسپادشاههرچه زودتر اسبان برای سواران من فرستد؛شاگردانی که بسامن آمدهاند آنها را تحت فرمان محصلان خراج قرار دادم؛ اگر پادشاه و مخدوم منانتصاب اینان را تصویب کند ایشان در کلخه نزد محصلان خراج هستند.

ج) نامهٔ HABL، ۱۲۸: «کشورپادشاهومخدوم من آسوده است. مادیهادرپیرامون ما آرامند وخدمت (خدمت لشکری)خویش را انجاممیدهند. در بارهٔ آنچه پادشاه و مخدوم من نوشته که: «باستقبال شاروئه مورانی (ظاهراً جاسوس آشورکه از خاك ماد باز میگشته . ای. د.) برو؛ منتورا بهفرزند لودوسپردم. هیچ ذیروحی نباید اورابیند تااینکه تو او را به لار شاروکین بسرسانی»: تاگردنه باستقبال او رفتم، فرزند لودو مرا بدرقه کرد (؟) ؛ تا وقتی که او را بهکار - شاروکین رساندم هیچکس او را ندید. اما اینکه پادشاه و مخدوم من نوشته که: «دربارهٔ فرزند لودو [.......] ازکاخ به [......] انتقام گرفتند (؟ ؟) - در دهکدهها [.......] همه آرامند وخدمت خود را انجام میدهند . دربارهٔ ساکنان [........]

که پادشاه و مخدوم من بمن نوشته بوده به ایرتوکانو فرستادم؛ اگر او فرستاد (این) اشخاص را، آنگاه ایشان را به‌نزد پادشاه و مخدومم میفرستم، - یا باید چیزی به پادشاه ومخدومم بنویسم؟ دربارهٔ گندم حاصل (کنونی) که پادشاه ومخدومم نوشته: «این چه وضعی است، چرا گندم نفرستادی؟». حاصل از بین رفت، ولایت از (تگرگ) خیلی صدمه دیده ... و باران، بشرف قسم، دائماً می‌بارد».

د) نامهٔ HABL، ۱۲۹ : «[دربارهٔ زابگا]کیان، که پادشاه و مخدوم من نوشته تحقیق میکنم؛ دیدم که ایشان داخل میشدند وخارج میشدند. (با نجا) بنویس. اکنون‌پس از آنکه تالتا بازگشته، ایشان با خویشاوندان خود وارد کولمان‌شده و درآنجا قراردارند. وچون آمدم و باکولمانیان موافقت‌نامه‌ای همراه باسوگند منعقد کردم، ایشان صلح کردند وجانشین (حاکم) ایشان (؟؟) با حاکم (ما) (؟) آشتی کرد (؟؟)ایشان از من دربارهٔ دهکدهٔ زابگاک درخواست کردند ... دربارهٔ اینکه پادشاه و مخدوم من نوشته : [.......] ماديها او را گرفتند .. ». زان پس متن نامفهوم است و از نویسندهٔ نامهٔ HABL، ۷۱۳ نابوبلوکین هم درآن یاد شده، تاریخ نامه ظاهراً اندکی بعد از سال ۷۱۳ باید باشد .) نامهٔ HABL، ۶۴۵ : «.... امیران دهکده‌های اطراف آرامند .... سؤال کردند در بارهٔ اخبار مربوط به اوتو - او وآشپابارا در خاریپ ملاقاتی بین خود ترتیب دادند، و کسان یکدیگر را ازپای درآوردند. راجع به آرپیته (یا اوپیته - ای. دیاکونوف) امیر دهکدهٔ اوریاکو، که وی کشود (بروی دشمنان ؟؟) برای پادشاه ومخدومم نقل خواهم کرد.وقتی که من عازم خدمت پادشاه ومخدومم شدم او به شاپاردا گریخت. نابوتاکی‌تانی، بردهٔ پادشاه، شنید که او و اوآکساتار بایکدیگر مکاتبه کرده متحد شدند . چهار پسر او با او هستند . همان روزی که وارد (دربازگشت) کار - شاروکین (= خارخار) شدم به راماتی نوشتم که : «کسان (خود را) بفرست ...»

ه) نامهٔ HABL ، ۷۱۳ از نابوبلوکین: «کشور پادشاه آسوده است ، مادیهای اطراف آرامند دربارهٔ آنکه پادشاه ومخدومم نوشت: «پسر کاراکو اوریاکی را (= آرپیته؟ - ای. د.) بگیرید ومعزول کنید و بجای او رامتی را منصوب کنید» همچنانکه پادشاه و مخدومم بمن نوشته من نوشتم وپسر کاراکو را گرفتند و ... تحویل دادند (و) رامتی را بجای او اعزام‌داشتیم.آشورتم [...] او رافرستاد (ولی) اوریاکیان موا [فقت نکردند که او را تحویل بگیرند ...] ....» . به‌نامهٔ HBAL، ۱۰۴۵ نیز رجوع شود.

۱۰۸- متن «منشور B ،A، و S» شامل شرح لشکرکشی به شوبریه - که بنا به

اخبار بابل در ۶۷۳ ق.م. وقوع یافت ـ نمی‌باشد ولی حاوی اطلاعاتی دربارهٔ وقایع ماننا و ماد است.

۱۰۹- احیای کلمهٔ gi-mir-r]i] را درمتن «اخبار بابلی B» کنودت تسون و کلانوبر (با جدیت تمام) مورد بحث قرار داده با آن مخالفت کردند. ولی پس از انتشار «اخبار آسارخاردون» این شکل کلمه بدرخشانترین طرزی تأیید شده.

S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924.

۱۱۰- دربارهٔ اصطلاح «اومماان ـ ماندا» مشروحاً درتألیف ای. م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» ص ۲۵ سخن رفته است. بآنجا رجوع شود.

۱۱۱ - KB . II ، ص ۲۷۵ ببعد؛ AL ، ص ۱۳۵ ببعد.

۱۱۲ - ص ۱۲، سطر ۹ S. Smith, Babylonian Historical Texts.

۱۱۳ - ممکن‌است اینجا سرزمین قبیلهٔ مادی‌پروزیان، یعنی بخش غربی‌مادمرکزی، باشد. ولی همهٔ مدارك موجود بیشتردال برآن است که تصادم‌میان آشوریان وکیمریان در آسیای صغیر وقوع یافته بوده.

۱۱۴ - رجوع شود به‌ماقبل حاشیه ٤۲ (همین فصل).

۱۱۵ - ADD ، I ، شماره ۳٦٤ . AVIU ، شماره ٦٦ .

۱۱۶ - ک . آ . ملیکیشویلی . بعضی مسائل‌اجتماعی واقتصادی‌نائیری - اورارتو، ص ۳۹ .

۱۱۷ - او بود که در ۶۷۳/۷۲ ق. م. فراریان اورارتوئی را که بهنگام تسخیر شوبریه بچنگ آورده بود تسلیم روسا کرد.

۱۱۸ - درمیان سؤالاتی که از هاتف شده هیچ اشاره بوقایعی که بی شك مربوط بقبل از سال ۶۷۵ بوده نشده است (مثلا جنگ علیه صیدون وجنگ درکلده، ساختمان در بابل، لشکرکشی به بازو درعربستان مرکزی و غیره) ظاهراً ازلشکرکشی اول آسارخادون به مصر (در ٦۷٤ ق. م.) نیز سخنی نرفته بدشواری میتوان در این باره از روی یقین اظهار عقیده کرد. اما راجع بزمان حکومت آشور بانیپال ... فقط سؤالات معدودی از طرف وی بعمل آمده وآنهم دربارهٔ جلوس شاماشوموکین برتخت بابل (۶۶۹) و لشکرکشی به ماننا (سال ۶۵۹) ولشکرکشی به‌کامبولو (۶۵٤) و برخی پرسشهای دیگر. یك سلسله از قطعات مربوط به‌تفال‌هائی که از روی کبد زده میشود و مورخ بسالهای حکومت آشوربانیپال است

تابسال ۶۵۰ ق. م. میرسد. بیشتر قطعات پرسش‌ها ظاهراً مربوط بسال‌های‌بین ۶۷۴ و ۶۶۹ ق. م. میباشد. و فقط برخی قطعات از سالهای دیگر باقی ومحفوظ مانده رجوع شود:
E. G. Klauber, Politisch - religiöse Texts aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913, LVII ص وبعد وقایع آسیای صغیر (.Kn ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۶a ، ۵۶، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ وغیره) که مربوط به فعالیت ایشکالو ، پادشاه تابال وموگالو، پادشاه ملید (ملتین) بوده ممکن نیست با لشکرکشی که بلافاصله بعد ازلشکرکشی کیمری در ۶۷۹ وقوع یافته مربوط باشند زیرا که درآن زمان ملید ، ظاهراً مورد دست اندازی آشوریان قرار نگرفته بوده .

۱۱۹ - یعنی درکتیبه هائی که قبل از پایان نخستین لشکرکشی آسارخادون بمصر تنظیم نشده بوده وبدین سبب ازآن لشکرکشی نامی درآن برده‌نشده.

۱۲۰ - درسلسله سؤالات مربوط به‌آسیای صغیر ازمیتا سخن رفته و کنودت‌تسون این نام رابا میداس (.Kn ، ۵۱ ، ص ۱۵۳ و بعد) یکی میداند. اگرچنین باشد این قدیمترین قطعه است زیرا که نمیتوان تاریخ متأخرتر از ۶۸۶/۷۵ برای آن قائل شد. ولی این نظرکنودت تسون محل بحث است. این که کنودت تسون قرائت نام اورا بصورت mmi - it - ta - a - bêl [âli] پیشنهادکرده بهرتقدیر، اگرواقعاً صحبت برسرمیداس: « صاحب وامیر دهکده » باشد قابل قبول نیست و این‌لقب برای چنان پادشاه مقتدری کافی نمی باشد. بنظر میرسدکه بهتر این است در این‌مورد بصورت:
bêl [adê] ، bêl [tābti] ، bêl [hiti] یا چیزی شبیه بدین‌احیاء شود (یعنی « سوگند خورده » ، « دوست » ، « تقصیرکار » اینها اصطلاحات مرسوم زبانهای سامی می‌باشد - که معنی تحت اللفظی آنها «صاحب [سوگند] » ، «صاحب [نیکی - مال] » ، یاصاحب [گناه]، میباشد، دیگر قطعات سلسله سؤالات مربوط به‌آسیای‌صغیر، محتملا، از اواخر سلطنت‌آسار-خادون بوده و بعضاً با وقایع دوران حکومت آشور باناپال رابطه دارد (سفارت موگالو که «پادشاه تابال» بود برای صلح).

۱۲۱ - همچنین رجوع شود به Səpharād عبری باستانی Obad., 20 دراین کتاب‌محل اسارت‌ساکنان‌اورشلیم (اشتباه : بجای «اسرائیل» ؟) سفاراد (= ساپاردا یاسپاردا) نامیده شده است.

۱۲۲ - مثلا : K S ، سالنامه‌ها ، سطور ۸۳ ، ۸۴ وبسیاری دیگر (درکتیبه‌ها و نامه‌ها) .

۱۲۳ - قطعات سؤالات از هاتف خدای شاماش راکه مربوط بدان وقایع است در «AVIU» (شماره ۶۸، ص ۲۷۲ وبعد) نقل کرده‌ایم ولی بهنگام ترجمه تکمله های کلائوبر راکه به چاپ اول کنودت تسون نوشته دردست نداشتیم:

(J. A. Knudtzon, Assyrische Gebete an den Sonnengott, Leipzig, 1893).

کتاب کلائوبر (إ. ک. کلائوبر - تألیف پیش گفته) کتابخانه‌های مسکو و لنینگراد وجود ندارد وفقط پس از انشاء وترجمه آن AVIU در دسترس من قرار گرفت.

۱۲۴ - در واقع باج مأخوذ نه‌همیشه بمقصد میرسیده: مثلاآشوربلوسور حاکم- که پادشاه آسارخادون دربارهٔ اعزام لشکریان باباج ازوی سؤال کرده بوده - ضمن مطالب دیگر میگوید که قاطران گردآورده از بیت - کاری بمقصد نرسیدند. ظاهراً باج را بایستی در بابل تحویل دهند زیراکه، بظن قوی، آسارخادون در آن زمان در آنجا اقامت داشته (HABL، ۲٤۲).

۱۲۵ - «توسط منشورهای A، B و S».

۱۲۶ - کاملتر از همه - منشور A، IV، ۸ و بعد (IR، ٤۵ و بعد).

۱۲۷ - این کوه را «کوه لاجورد» میخواندند زیراکه آشوریان این مادهٔ معدنی نیمه‌کریمه را از مادیهائی که در آن ناحیه زندگی میکردند دریافت میداشتند. ولی چنانکه پیش‌گفتیم سنگ لاجورد در خاك ماد استخراج نمی‌شده و مادیها خود لاجورد را از نواحی شرقی‌تر (از باکتریا) دریافت میکردند.

۱۲۸ - بوندهشن، XII؛ تلفیق - hv ممکن بود کاملا به‌آشوری‌بوسیلهٔ«همزه» ادا شود و تحریر با «هجاهای مقطع» طرز تلفظ آن‌را نشان میدهد: Pa-tu-uš-ar-ra؛ v - ی ساقط موجب تصویت هجای‌ماقبل به - u - شده است. درپی‌هم قرارگرفتن Xv = hv در زبانهای ایرانی کاملا مرسوم است. «پاتیش‌خوار»، بطوری‌که اشترك (ص ۳۶۳، Streck، ZA، XV) خاطرنشان کرده بمعنی «(کوهها)ئی که در جلو خوار قرار دارنده باشد. (خوارنا، ناحیهٔ XI طبقه‌بندی ما، رجوع شود به‌ماقبل ص ۱۲۲ متن؛ اکنون ناحیهٔ شهر سمنان؛ رجوع شود همچنین به:

E. Sachau, Glossen zu den historischen Inschriften Assyrischer Könige, ZA, XII ص ۵۱.

۱۲۹ - Eparti - ی عیلامی؟ قرائت‌قدیمی این‌نام - یعنی Eparna تایید‌نشده.

۱۳۰ - اسبان (sîsê rukkubi - اسب عرابه یـا سواری؟ یا اسبان و عرابه‌ها؟) برشمرده شده. گذشته از این از دامهای بزرگ و کوچك‌شاخدار و خران و شتران‌دوکوهان یاد شده .

۱۳۱ - رجوع شود به‌ماقبل فصل دوم حاشیهٔ ۲۷۸ و ۳۰۸ .

۱۳۲ - انطباق این نام را بااصطلاح«آذربایجان» نخست کنودت‌تسون (J. A. Knudtzon ، تألیف مذکور ، II . ص ۱۲۷). بدون ذکر دلیل پیش کشید. وی معتقد است که «آتـروپات» در آغاز نام شهر بوده و بعدهـا اسم اشخاص شده (؟!). معهذا در این سند بجای «آندارپاتی [مآ نو]» «آنتارپاتی» خوانده است. و متوجه نشده که این نام در دیگر متون آشوری نیز دیده میشود. تاریخ اصطلاح «آذربایجان» و اشکال گوناگون آن را میتوانیم تا اعماق اعصار دنبال کنیم. این اصطلاح از طریق اشکال قرون وسطائی Aᵭarbaijān، aᵭurbaigān، aturbaᵭgān کاملا برطبق‌قاعده به‌شکل Aturpātkan (ماد و پارتی) که در ارمنی بـاستانی دیده شده (atrpatakan) و عـادی‌ترین صورت صفتی مختوم به kān - که تعریف مکان بوده و از اسامی خاص تشکیل میشده (مثلا Anahıtakān از Anāhit و Friyapātikān از Friyapati و بسیاری دیگر)، در ایـن مورد بخصوص این کلمه از اسم خاص āturpat ، ātarepat مشتق شده. یـونانیان از همین نام با پسونـد مکانی ēnē - اسم کشور را ساختند : Atropatēnē . نام āturpat ، Atropatēs اشتقاق صحیح و بی‌خدشهٔ ایرانی دارد («حفظ شده توسط آتش مقدس») و همانند اغلب نامهای‌خاص آن زمان است (و چون تعالیمی کـه بانام زراتوشترا مربوط بوده در خارج از حـدود اقوام ایرانی نیز انتشار داشته داشتن نام دال بر تعلق نژادی و قبیله‌ای دارنده نمی‌باشد). امکان اینکه - Atro ، - ātur را از - andar ، - andir ، - andarz و غیره مأخوذ دانیم از لحاظ زبانشناسی وجود ندارد و نظایری بـرای چنین تبدیل صوتی در دست نیست. نلدکه و اشترك نیز علیه روست و کلائوبر و کنودت‌تسون اظهار نظر کرده باین نکته اشاره کرده‌اند.

۱۳۳ - نامهای‌حکام‌دوم و سوم کاملاایرانی است: - Zanaxšāna (S آشوری = «ش») - بمـعنی «دارای قبیله»، «خانـدان‌دار ، اصیل» ؛ - Rāmatav(y)a (رجوع شود بروایت آشوری Ramatûa) - بمعنی «شاد - مقتدر». ولی نام اول - یعنی اوپیس - اشتقاق ایرانی ندارد.

۱۳۴ - خود نام ایرانی است (Varakasa-farna ، یشت XIII ، ۱۱۳ ، یا Varkazana-farna ؟).

۱۳۵ - در متن [....] x - da - a - a ؛ علامت ناخوانا را کنودت‌تسون id خواند و کلائوبر بین id و ud(par =) مردد بود. بنظر میرسد که فقط Sa - plar - da - a - a amêl میتواند معنی به‌جمله بدهد.

۱۳۶ - به‌دیگر قبایل نیز اشاره شده بوده ولی نامهای آنها محفوظ نمانده.

۱۳۷ - به‌بعد ص ۳۳۲ متن و بعد از آن رجوع شود.

۱۳۸ - .Kn ، ۱۶ ، ۱۹ . ۲۰ ، ۴۱ ؛ .KL ، ۱۰ ؛ Kn ، ۴۲ و ۲۴.

۱۳۹ - HABL ، ۱۲۵۷. - AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ، ۲ ص ۲۳۱ و بعد.

۱۴۰ - وی ضمناً «کیمریان» را « قبیلهٔ فراریان » میخواند. اگر مورد نظر کیمریان واقعی باشند ممکن است که این اصطلاح اشاره‌ای باشد به‌افسانه‌ای که هرودوت بعدها دربارهٔ فرار ایشان از جنگ اسکیتها نقل کرده.

۱۴۱ - در لهجهٔ آشوری - Ahŝêri بوده و چنانکه در اینجا در ضمن سؤال مرقوم به‌بابلی آمده Ahseri قرائت میشده. آخری در سال ۶۵۹/۵۸ درگذشت. ممکن است که وی جانشین بلخابو بوده (اگر شخص اخیرالذکر واقعاً سلطنت ناتنا داشته).

۱۴۲ - HABL ، ۱۰۲۶ ، - AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ، ۳.

۱۴۳ - کلائوبر چنین میخواند (تألیف یاد شده ، ص LIX) کنودت‌تسون آنی‌سوس [کیا] قرائت میکند. آنی‌سو - دهکده‌ای بوده در ناحیهٔ حنانجو در مرزجنوب شرقی اورارتو (HABL ، ۱۷۳)؛ در منابع دیگر بنام آنی‌سوسکیا برنخورده‌ایم. جارانیا - ممکن است همان حارونا و یا حارانا باشد که دژی بوده در بخش غربی «زاموآی داخلی» و منابع آشوری قرن نهم بآن اشاره کرده‌اند.

۱۴۴ - و همچنین یک قوم دیگر که نام آن (مانند نام اسکیتها فقط بحدس و از روی وضع کلی احیاء شده) محفوظ نمانده است.

۱۴۵ - ولی در اکثر پرسشهای مربوط به‌شورش (بجز .Kn ، ۲۵ و ۳۶) بهیچ وجه نامی از اسکیتها برده نشده و حال آنکه - چنانکه گفتیم - در آن زمان ایشان در خود سرزمین ماد قرار داشتند - ولی از کیمریان یاد شده است این نکته نیز ما را در این اندیشه میافکند که در این پرسشهای بابلی منظور از کیمریان «اشکوداءها» بوده‌اند.

۱۴۶ - رجوع شود به‌تذکر عیلام در قطعات پرسشهای خطاب به‌هاتف دربارهٔ کشتریتی (.Kn ، ٤).

۱۴۷ - متقدمترین سؤالات مربوط به‌جریان شورش (.KI ، ٤ و .Kn ، ۱) - مورخ به ۳ ایار (پایان آوریل سال ۶۷۳) است ولی درآنجا دوساتنی و مامی‌تیارشو همچون متحدان کشتریتی وارد میدان شده‌اند. بنابراین پرسشهای مربوط به‌نخستین مذاکرات کشتریتی با دوساتنی و مامی‌تیارشو (.Kx ۲ و KI ، ۱۳) را باید بتاریخ متقدمتری‌منسوب دانست؛ بنابه جملات «آیا مامی‌تیارشو بسخن اوگوش خواهد داد... آیا امسال‌باآسارخادون دشمنی خواهد ورزید...» این سؤال در آغاز سال و در ماه نیسان (فارسی - آوریل) بعمل آمده بود.

۱۴۸ - لقب مامی‌تیارشو را در سؤالات چنین باید دانست. و نباید تصور کرد (برخلاف آنچه‌گاهی گمان میکنند) که‌وی تنها فرد مادی بوده که در اتحاد شرکت داشته. هرسه پیشوای شورش مادی بوده‌اند و نامهای سه‌مرکزشورش: یعنی کار-کاشی (کلنی‌کاسیان) و مادای («ماد» یعنی ایالتی که رسماً آشوری بوده و باین نام خوانده میشده) و ساپاردا - مطابقت دارد با نامهائی که در سؤالات مربوط به‌اخذ باج از ایالات مادی آشور - (یعنی بیت-کاری «خانهٔ کلنی») و مادای و ساپاردا - منقول است.

۱۴۹ - یا «که نامهای ایشان» (یعنی مردمان کشور تیلاشوری).

۱۵۰ - یا «مهرانو» (در منشورهای B و S» چنین است). این اصطلاح به«شهر» یا «کشور» تعبیر میشود و از قرن نهم تا هفتم ق.م. جز در این‌مورد دیده نشده است. ولی از مقابله با متن توکولتی-نینورتای اول (رجوع شود به‌ماقبل-فصل اول، حاشیه ۱۵۸) و متون تیگلاتپالاسار اول (رجوع شود به: AVIU ، شمارهٔ ۱۳. - AKA ص ۱۱۶) و آدادنراری دوم (AVIU ، شمارهٔ ۲۰ ، ۲۱. - KAH ، II ، شماره‌های ۸۳ ، ۸٤) چنین‌میتوان نتیجه گرفت که «مهری» یا «مهرانو» معرف بخشی از مردم محلی ماد غربی بوده است.

۱۵۱ - تیلاشوری، چنانکه بیشتر دیدیم ، در کنار «دژبابلیان» (سیلخازی)قرار داشته و یا حتی همان دژ بوده. از آنجاکه در هزارهٔ اول «مفهوم» «کاسیان» و «بابلیان» را غالباً مخلوط میکرده‌اند باحتمال قوی «دژ بابلیان» همان «کلنی‌کاسیان» (کار - کاشی) بوده‌که کشتریتی برآن حکومت میکرده. و کار-کاشی محتملا مرکز ایالات بیت - کاری بوده که بدلایل مذکور قبل (حاشیه ۱٤۸ همین فصل) و بعد (ص ۳۳۱ متن و بعد) همان ناحیهٔ

همدانش باید دانست. «پی‌تانو» (بزبان مهرانی یعنی زبان اهالی محل. رجوع شود به‌حاشیهٔ ۱۵۰ همین فصل) ـ ظاهراً همان «پادان» هزارهٔ دوم قبل از میلاد است ـ یعنی ناحیهٔ واقع در شمال عیلام و متصل به‌بخش علیای رود دیاله. برخی محققان بارناکو را بابیت‌ـ بوناکی که سیناخریب در شمال‌عیلام قلمداد میکنند یکی میدانند. انطباق ب(پ) مازباکو با پارتاـ داپاها (قبیلهٔ سکائی ـ پارکی در ترکمنستان کنونی) بظن غالب تاب انتقاد را ندارد و درست نیست.

۱۵۲ - Kn ، ۱ ـ پرسش صد روزه ـ از سوم ایار دربارهٔ اینکه « آیا کشتریتی بالشکریان وی ـ آیا لشکریان کیمریان و یا لشکریان مادیها و یا لشکریان ماننائیان، و یا دشمنی از دشمنان آیا در صددند و نقشه میکشند؟ که یا بوسیلهٔ محاصره و یا به‌زور و یا بوسیلهٔ عملیات جنگی و نبرد و پیکار و یا [شکـ ـ] ستن و یا نقب زدن، و یا (بوسیلهٔ آلات محاصره) و یا خاکریز و یا آلت شکستن حصار و یا بوسیلهٔ قحطی و یا سوگند بنام خدا و یا الهه و یا با سخن‌خوش و یا پیمان صلح و یا حیله‌ای برای تسخیر شهرها ـ آیا با یکی‌از این وسایل شهر کیشاسو را مسخر خواهند ساخت و وارد شهر کیشاسو خواهند شد و آیا بدست ایشان شهر کیشاسوفرمانبردار خواهد شد و آیا جزو متصرفات ایشان‌خواهد گشت؟».

۱۵۳ ـ محتملاً نامهٔ جالب توجه بایگانی که یونجیک که فرستنده و گیرندهٔ آن معلوم نیست و به لهجهٔ بابلی نوشته شده مربوط باوضاع دوق است (HABL ، ۴۵۹) آغاز نامهٔ باقی و محفوظ نمانده. و دنبالهٔ آن چنین است: «به‌نا [مار] بروید!» ولی اوگوش‌نکرد و ایشان خارج شدند؛ و کینه‌آی (؟) و سین‌شاروسورانی که رفتند، ۳۰۰ نفر و از آنجمله پیرمردان و خردسالان را با خود بردند. مردم (اینجا) برضد باج (به پادشاه؟) مستبد مشهود است که هیچکس فرمان پادشاه را مجری نمی‌سازد. شاید پادشاه و مخدوم‌من‌بگوید: «پس شما کجا هستید؟» ـ از آن زمان که آزادها (؟؟) برده شده‌اند (؟) ما در دژ کیشه‌سو بصورت پادکان مقیمیم (in a $^{\hat{a}l}$ Ki - Ši - si ina $^{\hat{a}l}$ bir - ti Šu - la - ni). ما به‌لاخیرو نرفتیم. شاید پادشاه و مخدوم من بگوید: « [.....] هرچه بتواند بگذار [بکند] ! ». ظاهراً در این نامه سخن از تخلیه آشوریان کیشه‌سو را که مورد تهدیدبوده ـ و انتقال ایشان به نامار و لاخیرو ، شهر مجاور آن (اقامتگاه مادر آسارخادون ـ ملکهٔ ناکی که بسیار متنفذ بوده) در میان بوده.

۱۵۴ - karibtu- ی اکدی ـ بمعنی « مبارك » ، نام حقیقی این دژ و محل آن معلوم‌نیست. رجوع‌شود به : Kn. = 1 ، KI ، ۱۲ . تاریخ سؤال‌نخستین‌روزهای ماه ایاراست

۱۵۵ - KI ، ٤ = .Kn۸ سؤال مربوط بمدت ۳ ایار یا سیمان .

۱۵۶ - محتملا باید چنین خواند : ni - ri bi Šá ^{âl} Sa -par (!) - du

بجای Se an - du ^{âl} که در متن KI ، ۷ = .Kn ، ۱۱b آمده.

۱۵۷ - ص ۳۶۶ . Streck ، ZA ، XV

۱۵۸ - این دهکده در نامه های بایگانی آشوری دوبار (HABL ، ۱۲۹ و ۱۰٤۶) بمناسبت الی‌پی و اوریاکو درایالت خارخار ، نام برده شده است.

۱۵۹ - رجوع شود به تذکری که درباره « ناحیه رودکها » درسؤال از هاتف - Kn. ، ۸۵ - داده شده.

۱۶۰ - .Kn ، ۱۱a .

۱۶۱ - .Kn ، ۳۶ .

۱۶۲- Ṣiṣṣirtu (Kn., 72) .

۱۶۳ - HABL ، ۱۶۵ .

۱۶۴ - بعقیده فورر - وی در آن زمان شغل مهم «رئیس رئیسان» را داشته . رجوع شود به :

E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches, Leipzig, 1921 ، ص ۸۹ و ۹٤ .

فورر چنین نتیجه میگیرد که ایالت پارسوآ برسم خرج‌سفره بمقام «رئیس‌رئیسان» داده‌میشده. ولی میدانیم که شخصی بنام نابوریمانی این مقام را پس از ۶٤۸ شاغل بوده و وی دراواخر حکومت آشوربانیپال نام دهنده (اپونیم) سالی که معلوم نیست شمرده میشده. اما در آغاز حکومت آشوربانیپال و درپایان حکومت آسارخادون مقام«رئیس‌رئیسان» را شا - نابو -شو- که درسال ۶۶۹ فرماندهی لشکرکشی بمصر را بعهده داشته - شاغل بوده است. بدین‌سبب اگر پیشنهاد فورر را بپذیریم - تاریخ نامه HABL ، ۱۶۵ را این زمان نباید دانست و باید بنیمه دوم حکومت آشوربانیپال مورخ ساخت .

۱۶۵ - البته ممکن است این واقعه را یکسال پیش‌تر یعنی سال ۶۷٤ بشمریم. ولی از متون پرسش از هاتف پیداست که ماننائیان درسال۶۷۳ نیز با آشور درجنگ بودند و ازکلیات اوضاع بیشتر چنین برمیآید که نامهٔ نابورمانی مربوط بزمان حملهٔ عمومی به مرزهای شرقی آشور بوده. بنظر میرسد که عملیات جنگی سال ۶۷٤ در نقطه‌ای شمالی‌تر

جریان داشته. از دیگرسو ، چنانچه تذکر داده شده ، شاید این نامه را بهیچوجه نباید بدوران حکومت آسارخادون مربوط دانست بلکه به سال ۶۵۹ یا ۶۵۲ – ۶۵۳ مورخ شمرد.

۱۶۶ – رجوع شود به : AVIU ، شماره ۶۷ ، ص ۲۱۸ و بعد با شماره ۶۳ ص ۲۱۵ تاریخ «اکتبر – نوامبر ۶۸۲» درحاشیه ۸ همان صفحه اشتباه است : باید «نوامبر – دسامبر ۶۷۳» خوانده شود.

۱۶۷ – چنانکه کلائوبر خاطرنشان کرده اظهارات پراشك دربارهٔ مذاکرات سردار آشوری شا – نابو – شوبا کشتریتی درزیر حصار شهرآمول بی‌اساس است :
(J. V. Prâšek, Geschichte der Meder und Perser, I. Gotha, 1906, ص ۱۱۸)

تاریخ و محل دوسؤال راجع به لشکرکشی به آمول (.Kn ، ۱۷ و ۱۸ = Kl . ۹) تاریخ ومحل را نمیتوان مشخص نمود. وما دلیلی نداریم که محل خودمان را درخاك ماد بدانیم. آن آمول باشهر کنونی آمل درکرانه ایرانی دریای خزر هیچوجه مشترك و نسبتی نداده زیرا که اسم Amol علی‌القاعده ماخوذ از – 'Amarda (نام باستانی رود قزل اوزن و قبیله‌ای که در آن ناحیه مسکون بوده) می‌باشد. بمناسبت آمول نامی از کشتریتی برده نشده.

۱۶۸ – .Kl ۶ (مربوط است به پیکی که درنظر بوده اعزام شود) ، ۵ (Kn ، ۹) ، ۳ (.Kn ؛ ۳) و ۱۲ (مربوط به پیکهائی که قبلا اعزام شده بودند).

۱۶۹ – پرسش Kl ، ۶ بتاریخ آذر – اددار – (فوریه – مارس) میباشد ومربوط است به بخشی اززمان تااواسط (؟) نیسان سال بعد (بخشی که ازاین ماه آغاز میگردد). فرض اینکه مذاکرات مربوط به فوریه مارس سال ۶۷۳ یعنی دوران شورش بوده – محال است زیرا که در پرسش راجع به اعزام پیکها از متحدان کشتریتی – که باحتمال قوی فقط در ماه نیسان (مارس – آوریل سال۶۷۳) با ایشان هم عهد شد – سخن رفته است.

۱۷۰ – .Kn ، ۲۵ از مامی‌تیار شودرآن بخش پرسش که باقی و محفوظ مانده نام برده نشده است ولی حدس زده میشود که منظور خود او بوده زیرا محلی که پیك بآنجا اعزام شده کار – کاشی ذکر نشده بلکه از «کشور مادای» یادشده است .

۱۷۱ – Kl ، ۱۶ = Kn ، ۲۹ (در AVIU متن بدون تکمله‌هائی که کلائوبر کشف کرده آمده است).

۱۷۲ – هرودوت در شرحی که مینویسد نام «مادیا» را وارد کرده و او را «پسر

پروتونی» (پارتاتوآ) میخواند. باید این نکته را تذکر دهیم که هرودوت علی‌الرسم در مورد یونانیان نام کامل رسمی ایشان یعنی نام و نام پدر وگاهی هم نام خاندانشان را ذکر میکند ولی در مورد غیریونانیان نام پدر را ندرتاً یاد میکند: ۱) در مورد سرداران لشکرکشی خشایارشا به یونان که ظاهراً نام ایشان از یک منبع رسمی استخراج شده؛ ۲) در مورد اشخاصی که وی نام پدرانشان را آورده و یا نام پدرانشان بعلتی در آن موردبخصوص اهمیت داشته. مستثنیات بسیار کم است و احتمالا همهٔ آنها از یک‌منبع (هکاتی ؟) مأخوذ می‌باشد. از آنجمله است گیگ، پادشاه لیدی مؤسس سلالهٔمرمنادیان، دیوک که بنظرمیرسد نام پدرش اشتباهاً ذکر شده و مادیا. از اینجا میتوان نتیجه گرفت که پدرمادیا را، جداگانه، یا منبع هرودوت ذکر کرده و یا خود هرودوت: در صورت اخیر وی باحتمال قوی در « داستانهای آشوری » خویش که بدست ما نرسیده از او یاد کرده است. بهرتقدیر گمان نمیرود که ذکر نام پدر پادشاه اسکیتها (در صورتی که آن پدربشخصه کار قابل ملاحظه‌ای نکرده بوده) از لحاظ خوانندهٔ یونانی واجد اهمیت بوده.

۱۷۳ - از این ایالات (که کار - اوریکالی و کار - شاروکین نیز نامیده میشدند) در فهارس ایالات آشوری زمان آشورباناپال یادشده است.رجوع شود به E. Forrer. تألیف پیش‌گفته، ص ۵۴-۵۳ .

۱۷۴- نظرالمستد مورخ آمریکائی در بارهٔ جنگهای مستعمراتی و جهان‌کشایانه صراحتاً تحسین آمیز است - گرچه معتقد نیست که کشتریتی شکست خورده باشد .
(A. T. E. Olmstead, History of Assyria, New York-London, 1923).
اگر کسی وحدت ائتلاف ضد آشور سال ۶۷۳ ق.م. را که موجب تأسیس پادشاهی ماد گشته بوده منکر شود، باید چنین فرض کند که‌ماد درفاصلهٔ سالهای ۶۲۰-۶۱۰ ق.م.درظرفةالعینی بصورت یك کشور معظم درآمده بوده - همچنانکه پالاد غرق در اسلحه از سر زوُس بوجود آمد - والبته چنین چیزی محال است .

۱۷۵- از این ایالات بعدها درمنابع آشوری نامی برده نشده .

۱۷۶- HABL، ۴۳۴ . درآن از ایجاد نگهبانان مرزی علیه این کشورها و از قلاع مرزی‌خاص آنها و لزوم اعزام گریختگان را - از آنجا - به نزد شاهزاده آشورباناپال (رجوع شود همچنین به HABL ، ۱۰۲۶) که ظاهراً امور جاسوسی آشور را اداره میکرده - سخن رفته (رجوع شود به AVIU، شمارهٔ ۶۹، ۱،ص ۲۳۰ و بعد؛ دربارهٔاستدلال‌مربوط باین تورایخ رجوع شو به AVIU ، شمارهٔ ۶۹ ص ۲۳۱، حاشیهٔ ۵-۳) .

۱۷۷- این فهرستی است از پادشاهیهای تابع و عملا مستقل مربوط به زمان حکومت آشوربانایپال. ولی ظاهراً قبل از جدا شدن بابل درسال ۶۵۲ بخشی از فهرست که مورد علاقهٔ ما میباشد (AVIU ، شمارهٔ ۷۱ ، ص ۲۳٤) بقرار زیر است:

«.... خیلاکو — (کیلیکیه، در زمان سقوط پادشاهی آشور مستقل بوده

یا [ما] نا — («یونان»، اینجا، ظاهراً جزیرهٔ قبرس است)

ملید — (ملی‌تنا دربخش علیای فرات، در زمان آسارخادون و بعدها هم مستقل بوده).

[.......] — (؟)

شیبارتو — (؟)

ایسکالوُنا — (اسکالون درفلسطین. به آشور ملحق نشده بوده).

ادوموُ — (ادُم، ایدومیه درماوراء اردن)

معابا — (موآو در ماوراءاردن)

اما [نا] — آمن درماوراء اردن)

(آشور اردن را فرمانبردار ساخته بود و پادشاهان آن درجنگ با بابل اواسط قرن هفتم متحد آشور بودند.)

اتیوپی — (هرگز تحت سلطهٔ آشور نبوده)

[......] — (؟)

ماد (مادای) — (پادشاهی‌ماد - برحسب محلی که درفهرست اشغال میکند - مستقل بوده).

کشور[ماننائیان(؟)] — در سراسر قرن هفتم ق.م. مستقل بود.

کرانهٔ دریا .... » — (قبایل مستقل کلده درکنار خلیج فارس)

(زین پس متن ضایع شده).

۱۷۸- J. V. Prášek ، تألیف سابق الذکر، ص ۱۲٤-۱۲۱.

۱۷۹- این گفتهٔ کلائوبر که کشتریتی رئیس ائتلاف نبوده و استدلال وی که در میان اسامی دشمنان احتمالی کلمهٔ«یا»گذاشته شده واین دلیل عدم ریاست اوست اشتباه محض میباشد. زیراکه یك شهر محاصره شده بوده ودراین مورد ممکن نبوده از دشمنان مختلف سخن رفته باشد بلکه فقط صحبت از واحدهای مختلف نیروهای مشترك خصم درمیان است. وچون چنین است حتماً می‌بایستی رهبر کلی نیز وجود داشته باشد و البته نام کشتریتی همیشه در این‌موارد اول ذکر شده.

۱۸۰- Diod، II، ۳۲، ۲. بعضیها معتقدند که کیاکسار نام یکی از پادشاهان ماد است که هرودوت بین دیوك وفرائورت قرار داده بوده و ذکر او براثر تحریف نساخ در متن هرودوت که بما رسیده نیامده است. ولی دلیلی نداریم که بگوئیم سطور مربوط متن هرودوت تا این حد ضایع شده باشد، اگر اخسیل (Persia، ۷۶۵ و بعد) کیاکسار را مؤسس سلطنت برآسیا میشمردوخشاثریات‌دروغین خود را ازبازماندگان «خاندان کیاکسار» میخواند - این نمیرساندکه شخصی بنام کیاکسار اول سلالهٔ ماد را تأسیس کرده بلکه مبین این حقیقت انکار ناپذیر است که همان کیاکسار تاریخی یعنی پادشاه قبل از آخری ماد بود که آن کشور را بمقام دولت معظمی رسانید ضمناً در پایان قرن هفتم به‌نام کیاکساری برمیخوریم (به آشوری: اوکساتار، اوآکساتار) که یکی از امیران ناحیه رودکها بوده (رجوع شود به حاشیهٔ ۲۷۸ فصل دوم و IIABI، ٦٤٥ و حاشیهٔ ۹۹ این فصل).

۱۸۱- زبان یونانی منظماً وعلی‌الرسم f رابصورت ph و -VA- را بصورت -O- ادا میکند. بدین سبب Fravartiš درست مطابق Phraotēs یونانی میباشد. در روایات بابلی و عیلامی که f بصورت p و v بصورت m ادا میشود این نام‌بشکل Par'nmartiš و Pirrumartiš ادا شده است. ولی باید بگوئیم که نام Fravartiš هیچ وجه مشترکی با کلمهٔ «فرهاد» (Frahata - ی آیرانی باستانی و Phraates یونانی) ندارد.

۱۸۲- مثلا دربابل غاصبی بنام آراخا نام مشهور شاهی نابو خودونوسور (بخت - النصر) را بخود نهاد و در عیلام غاصب دیگری بنام‌ماربتا یك‌نام‌عیلامی‌مخصوص شاهان یعنی خومپانیکاشا را (؟ - ایمانیش - ایرانی باستانی) برای‌خویش برگزید. تبدیل نام پرافتخار سلطنتی فرائورت به‌نام غیر سلطنتی خشاثریتا عملی کاملا بی‌معنی می‌بود. ظاهراً نام دوم سلطنتی بوده نه نام اول. بنابر این برخلاف گفتهٔ هرودوت پدر دیوك نیز نمی‌توانست بنام فرائورت موسوم باشد.

۱۸۳- ترکیب -XŠ- به‌بابلی علی‌الرسم بصورت -KŠ- ادا می‌شده و کمتر بشکل - hŠ - ؛ درآغاز هجا دو مصمت و در وسط کلمه سه مصمت متواتر تلفظ نمی‌شوند. مصوت آخر درلهجه نو بابلی تلفظ نمی‌گشته و بالاختیار نوشته می‌شده. (u - ، a - یا i -).

۱۸۴- در روایت بابلی کتیبهٔ بهیستون - Hašatrîti . درم در بارهٔ یکی‌بودن‌این نام با نام کشثریتی سخن گفته.

(P. Dhorme، Conférence de St- Etienne، Paris، 1911، ص ۹۱)

۱۸۵- اگر این مطلب که در تألیف هرودوت یك نام دیگر بین دیوك وفرائورت از قلم افتاد صحیح باشد.

۱۸۶- نخستین بار تیله در ۱۸۸۸ این اصطلاح را چنین توجیه کرد ولی به گفتهٔ او توجهٔ کافی مبذول نشد.

۱۸۷- چنانکه بارها یاد شد این نکته از مسیر تیگلاتپالاسار پیداست. بماقبل ص ۲۵۲ متن وغیره رجوع شود. پیشتر خاطر نشان شده که درپایان هزارهٔ دوم و اوایل هزارهٔ اول ق. م. اصطلاح «کاسیان» غالباً باکلمهٔ «بابلیان» به یك معنی تلقی میشده. رابطهٔ کار- کاشی بـا بیت - کاری از توازی نـواحی سه پیشوای شورش (قلعهٔ مادای، ساپاردا) و ایالات آشوری کـه پس از سال ۶۷۳ نامشان محو شد (بیت - کاری، مادای، ساپاردا) پیداست.

۱۸۸- «ذی‌اقتدار»، از - Xšaθra. دربارهٔ این اصطلاح به ما بعد ص ۴۵۸ متن رجوع شود.

۱۸۹- بگفتهٔ ا. هرتسفلد - همان Vahmyatarši ایرانی است.

۱۹۰- این از قرابت فوق‌العادهٔ نامهای خاص سکائی - اسکیتی ومادی پیداست.

۱۹۱- بغیر از Dusanni. رجوع شود مثلا به Harpags هم.

۱۹۲- رجوع شود به ماقبل ص ۲۵۴ متن ومابعد ص ۴۵۷ متن.

۱۹۳- هرودوت هم تاحدی بوضوع به نارضائی بزرگان که به «خاندان» (oikiā) و دلیری (andragathiā) خـویش مـی‌بـالیده وخـود را با دیوکیان برابـر میدانستند (heterois sphi dokeoicinai) اشاره میکند. برروی‌هم شرحی کـه وی دربارهٔ ظهور پادشاهی ماد می‌نویسد بوضوح نشان میدهد که مخبر آریستوکرات وی به نظامات دیوکیان نظر منفی داشته.

۱۹۴- هرودوت (I، ۱۰۰-۹۹) که استقرار نظامات نوین سیاسی را به دیوك نسبت میدهد چنین نقل میکند: «چنین (دژی یعنی اکباتانا) دیوك برای خویش بر افراشت وچنین (حصارهائی) بدور منزل (خود) برپا داشت و دیگر مردم را (dēmos) امـر کرد در پیرامون حصار (قلعه) زندگی کنند. پس از بنای همهٔ ساختمانها دیوك برای نخستین بار نظمی برقرار کرد که هیچکس به منزل شاه وارد نشود وهمهٔ امور بوسیلهٔ پیکان صورت گیرد وشاه در نظر هیچکس مرئی نباشد. گذشته از این در حضور (او) هرکسی که بخندند یا تفو کنند

این‌کار بی ادبی شمرده شود» والخ، «کسانی که شکایات‌قضائی را مینوشتند آنها را به‌نزدوی میفرستادند و او پس از حل موضوع آنچه را (بوی) تسلیم‌شده بود ... ، میفرستاد،اگراز وجود گناهکاری اطلاع می‌یافت میفرمود او را بیاورند وطبق جرم هرکسی‌مجازاتش‌میکرده و او در سراسر سر زمین پادشاهی‌جاسوسان ومنهیان داشت».

۱۹۵- رجوع شودبه : ای.م. دیاکونوف، سازمان دولتی‌شومر درقدیم‌ترین‌اعصار. VDI،۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲، ص ۳۵ وبعد.

۱۹۶- در سرزمین یهودنهضت «پیامبری» که ازطرف‌توده‌های‌مردم‌تقویت میشد در واقع تکیه‌گاه شاهان بود در مبارزه علیه بزرگان محلی اصیل که باادیان محلی وکاهنان‌آن ادیان مربوط بودند.

۱۹۷- اورارتو، ماننا، ماد وخوبوشکیه.

۱۹۸- درناحیهٔ کرانهٔ غربی ارومیه.

۱۹۹- کورش اول پادشاه پرسید (پارس) وبسیاری شاهکان دیگر در مشرق عیلام- چنانکه بعد خواهیم دید - مستقلا با آشور رابطه‌داشتند. بیشتر حدس میزنیم که پارس‌فقط در عهدکیاکسار تابع ماد گشته بود.

۲۰۰ - خبر دوم بنظر ما محتمل‌تر می‌آید. یك پرسش آشور باناپال راجع به اعزام لشکر به الی‌پی بفرماندهی «رئیس رئیسان» شا - نابو - شو بدست ما رسیده. اشترك (Assurbanipal، I، CLXXXII ص) ظاهراً لقب سؤال کننده را در متن بصورت «آشور باناپال فرزند آسارخادون ، پادشاه آشور» خوانده و این لشکرکشی را مربوط به پایان دوران پادشاهی آسارخادون یعنی بعد از ختام جنگ باکشتریتی میداند ولی بیشتر احتمال میرود که این لشکرکشی مربوط به‌دوران جنگ ماد بوده زیراکه الی‌پیان و مادیها و «کیمریان» (اسکیتها؟) در شمار دشمنان آشور قلمداد شده‌اند. ما میخواهیم که الی‌پی را همان علیمائید (Elumais) که نامش در آثار مؤلفان متاخرتر یونانی آمده بدانیم. مؤلفان مزبور عادتاً آن را از عیلام (سوزیانا) متمایز میدانستند: Elli-pi ممکن بود در زبان عیلامی بصورت Ellu .me [مصوتهای - i - و - u - در عیلامی جدید جای یکدیگر را میگیرند. و - ine و - pe - پسوندهای مختلف جمع هستندکه ممکن است بجای یکدیگر بکار روند. مثلا : Lullu - p(um) و Lullu - mê). و اینکه بعدها علیمائید - الی‌پی بصورت ناحیهٔ تاریخی جداگانه‌ای محفوظ مانده بود ، باحتمال قوی،

حاکی از این است که استقلال و یا خودمختاری آن مدت مدیدی باقی و برقرار بوده.

۲۰۱ - این لشکرکشی در آنچه اصطلاحاً «استوانهٔ B» نامیده میشود مفصل‌تر از جاهای دیگر شرح داده شده است. رجوع شود به: AVIU، شمارهٔ ۷۳، ص ۲۳۸. همچنین به‌نوشتهٔ «استوانهٔ راسام» (AVIU، شمارهٔ ۷۲) و سؤال از هاتف (Kn.، ۱۵۰) که هدف لشکرکشی صراحتاً در آنجا ذکر شده.

۲۰۲ - متن آشوری آیوسیاش، پاشا [....] سو، بوشوتو (= بوشتو در مرز پارسوآ)، آشدیاش، اوکی‌یامون، اوپیش، سی‌خوآرتازی‌نیری را نام میبرد.

۲۰۳ - در اینجا آشوریان دژ آرسیانشی را تصرف کردند. متن آشوری نیز میگوید که آشوریان دژ ارشتدیان را تصرف کرده و نواحی اطراف را از هستی‌ساقط کردند و ضمناً شخصی بنام «رادیای کوهستانی» یا «رادیای شادی» ماننائی «رئیس استحکامات» (؟) کشته شد. باکلمهٔ «کوموردیان» «خومورتی» زمان شومر را مقایسه کنید (نزدیك خارشی ـ به ماقبل ص ۱۵۷ متن و بعد از آن رجوع شود).

۲۰۴ - دژهای [بی] روآ (؟)، شاروایکبی، گوسونه و [....] روته که‌به‌آشور بازگردیده بودند ـ در اینجا قرار داشتند.

۲۰۵ - چنانکه از نوشتهٔ هرودوت میتوان‌داوری کرد این مصادمه‌درآذربایجان شمالی روی داده بود (از زمانی که اسکیتها از «کوه قفقاز» میگذشتند) ولی اگر هم چنین باشد تغییری در وضع پیدا نخواهد شد. بهرتقدیر وقوع مصادمه بین اسکیتها و ماد مستلزم این بود که ماننا موقتاً از میدان بدر رفته باشد.

۲۰۶ - نوشته‌شده ^{m}Šar-a-ti یا ^{m}Sar-a-ti ومحتملاباید Sarhati، Sar'ati خوانده شود.

۲۰۷ - قرائت بصورت Paritia کمتر محتمل است.

۲۰۸ - درکتب مربوطه غالباً از این همانندی یاد شده است و این عقیده را همه از جرج‌اسمیت مأخوذ داشته‌اند. یوستی Šaké - ی ارمنی را با ناحیهٔ سیونیك (در مشرق دریاچهٔ سول. یا چنانکه س.ت. یرمیان صحیحتر خاطرنشان کرده در ناحیهٔ نوخی) منطبق میکند. نلدکه و اشترك علیه انطباق ساخو با سکایان اظهار نظر کرده‌اند.

(Th. Nöldke und E. Shräder، Keilinschriften und Geschichtsforschung (تقریظ). ZDMG، XXXIII، ص ۳۲۸ Streck، ZA، XV ص ۳۲۱)

۲۰۹ - زیراکه تبدیل a به o در عبری عهد عتیق مدتها پیشتر صورت گرفته بود. رجوع شود به: AVIU ، شمارهٔ ۸۵ ، حاشیه ۱ و شمارهٔ ۸۶ ، حاشیهٔ ۳ ص ۲۵۱ نوشتهٔ تألیف دلیچ و اشترك نادرست است.

(F. Delitzch, Wo lag das Paradis, Leipzig, 1881 ، ص ۲۴۶. Streek, ZA, XV ۳۲۱ ص ، ۱ حاشیه).

۲۱۰ - بدینقرار اشترك کوتیان را در جبال جودیداغ، شمالیتر ازآشور و ج. اسمیت نزدیك آرانچی (کرکوك) قرار میدهند - بماقبل فصل اول حاشیه ۴۴ رجوع شود.

۲۱۱ - آکادمیسین و.و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تالیف هرودوت، ص ۶۷.

۲۱۲ - متاسفانه متن سرود خطاب بهخداوند مردوك که شامل این اطلاعات میباشد خوب محفوظ نمانده و محققان بانحای گوناگون آن را میخوانند. اشترك (ص۲۸۰ و بعد Assurbanipal, II,) چنین میخوانند:

(20) ù ^{m}Tug - dam - me - i Šar ummān - man - da tab - nit ti - amat tam - Šil ^{d}[gallê] (21) a - na la e - peš an - ni la ḫa - ti - e mi - ṣir mâti - ja ni - i [š ilâni ^{meš}] (22) i - miš la ik - kud - ma zi - ḳir - ka kab - tu ša ^{d}igigi [utakkū] (23) a - na Šur - bi - i be- lu - ti - ka ù da - na - an i - lu - ti - ka [. . . . . .] (24) ki - i Šip - ri ilu - ti - ka Šā taš - pu - ra um - ma ù - sap - pah il - lat - [su (?) . . . .] (یا il - lat [^{m}Tug - dam - me - i . . .]) (25) ^{m}Sa - an- maškani (?) ^{m} - Šù iš - ku - nu a-s [a (?) - kip (?)] (26) áš - me- ma at - ta - id ^{d}Marduk Ḳar - du و غیره

و چنین ترجمه میکند:

«و توگدامه پادشاه اومانماندا، تخمهٔ تیامات (= مخلوق عجیب بدوی - ای.د.)، تصویر [ابلیس]، تحقیر کرد، - جرمی نکرده وگناهی مرتکب نشده در برابر ناحیهٔ کشور من ، - سوگند [ی بهخدایان (؟) و نترسید از نام‌محترم تو، که [٠٠٠٠٠٠] ایگیگان (خداوندان آسمانی ای.د.). بخاطر بزرگداشت تو (خداوند مردوك. ای.د.) و فرمانروائی و نیروی

خداوندی تو [......]، طبق فرستادهٔ خداوندی تو (هاتف ـ ای.د.) که تو با چنین بیاناتی فرستادی: «من میپراکنم [نیروی او (؟) را [......]، ساندا کشاترو را که ایشان در جای او نشاندند (؟) من [......]» من این را شنیدم و ستودم مردوك را، پهلوان را» والخ.

کرک، مرشمیدت و وینکلر که در ترجمهٔ ماهم در «AVIU» (شمارهٔ ۷۸، ص ۲۴۳) از ایشان متابعت شده سطر ۲۰ را جور دیگر میخوانند و ترجمه میکنند:

ù mTug - dam - me - i šar ummān - man - da e - liš ti - amat ut - tar - [an - ni - ma].

اگر عبارت چنین خوانده شود مفهوم یکدست و قابل اعتمادی نخواهد داشت. [در «AVUI» ترجمه شده : و توگدامه پادشاه اومان ـ ماندا مرا مجبور میکند بروم (؟) به سوی دریا»]. بدین سبب آنگونه که اشترك اینجا را قرائت کرده مرجح است. ولی از نظرگاه ما باقی متن را باید آنچنان که در «AVIU» منقول است احیاء کرد و فهمید [ص ۲۴۳: بویژه دلیلی نداریم که بجای te - ni - šu در سطر ۲۵ maškani (?) ni - šù بخوانیم: têmu بمعنی «کفیل» ، «جانشین» ، «وارث» است. ترجمه تمام قطعهٔ چنین است: «و توگدامی، تخمهٔ موجود عجیب (مونستر) مانند [ابلیس] فراموش کرد سوگند [را (بنام) خدایان] کند : «جرمی نکند و برضد مرزهای کشور من گناهی مرتکب نشود». او (در اجرای) سخن تو که ایگیگان (محترم میشمارند) دقیق و سختگیر نبود. برای اینکه سلطنت تو را نامی سازد، [برای اینکه نشان داده شود (؟) نیروی خداوندی تو، طبق پیام خداوندی تو، که تو فرستادی (وگفتی): «میپراکنم نیروهای [توگدامی را (؟)]، (و) ساندا کشاترو فرزند و تخمهٔ بطن او را که بجانشینی او کسیل داشته‌اند، سر [نگون] میکنم ـ (باو) گوش فرا دادم و از مردوك اطاعت کردم» والخ. بدیهی‌است صحبت برسر هاتف مردوك است. در مورد تعیین تاریخ رجوع شود به AVIU ، شمارهٔ ۷۸ ص ۲۴۳ حاشیه.

۲۱۳ - رجوع شود به متن AVIU ، شماره ۷۷ ص ۲۴۲ بتاریخ ۶۵۵ یا آغاز ۶۵۴ ق. م.

۲۱۴ - Strabo ، I ، ۳ ، ۲۱ ، استرابون پیروزی برکوب پیشوای ترریان را به ماد نسبت میدهد (که دراینجا اشتباهاً «کیمری» نامیده شده) و این باحتمال قوی سوءتفاهمی است زیراکه بیشك ، صحبت ازپیروزی اسکیتها برکیمریان بایدباشد ـ ودرزمانی

که ترریان فقط متحد کیمریان بودند. (مثلا درتألیف لمان ـ هائوپت چنین است :
Pauly - Wissowa s. v. Kimmerier
قلع و قمع کیمریان بدست ماد می‌بایست پس از سال ٦٤٥ (یعنی بعد از باردوم تصرف سارد) وقوع یافته باشد ولی‌البته ممکن است که‌مبارزه زودتر آغاز گردیده بوده.

۲۱۵ - بطوریکه در «AVIU» (شماره ۷۳ ، حاشیه ۱۳) خاطرنشان‌گشته این صورت قرائت «آنداریا . رئیس ناحیه‌لوبدو» مبتنی برقرائت‌غلط ج.اسمیت است که حروف‌را باین صورت خوانده: mât Lu - ub - di - . بـرای - Lu باید بصورت حرف بسیار مشابه باآن - Ur خوانـده شود. ub و di غـالباً âr و ti خوانـده میشود و بدین سبب باید U (!) - âr - ti mât خوانده شود در این روایت اورا رتو نوشته شده.

۲۱٦- محتملا اتحاد بین اسکیتها ولیدی را که از طرف کیمریـان مورد نهب و غارت واقع شده بود باید باین عهد مربوط دانست.

۲۱۷- رجوع‌شود. به: آکادمیـین و. و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. درتألیف هرودرت، ص ٦٥ .

۲۱۸- استوانهٔ راسام، III، ۱۰٦-۹٦.

۲۱۹- باب ـ سالی‌متی در مصب فرات واقع بوده. محل عقبه معلوم نیست (باعقبهٔ کنونی درکرانهٔ دریای سرخ هیچ وجه مشترکی ندارد).

۲۲۰- ص CCXC III وبعد، Assurbanipal، I،.

۲۲۱- همانجا ص CCXC IV و CCCL XI وبعد: صحبت برسر اعراب اردن‌و محتملا سر زمین یهود درمیان است.

۲۲۲- همانجا ص. CCLXXIX بدیهی است که صحبت بر سر مصر است.

۲۲۳- رجوع شود به ای . م . دیـاکـونوف . آخرین سالهای دولت اورارتو ص ۳۵ .

۲۲۴- چنانکه‌گفته شد چاپاران روسای دوم بـارسالت صلح در ٦٥٤ وارد آشور شدند دربارهٔ دشمنی آشور بـا اورارتو تا زمـان سفارت جدید ساردوری سوم ازحدود ٦۳۹ مدارکی در دست نداریم . رجوع شود به: AVIU شماره‌هـای ۷۲ (X، ٥۰-٤۰) و ۷۹ ، ص ۲۳۷ و ۲٤٤-۲٤۳.

۲۲٥- وبرخلاف عقیدهٔ اولمستد نه پارس (ایران).

(A.T.E. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago, 1948
ص ۳۱).

۲۲۶ - برای تشخیص از بابلیـان کـه هرودوت نیـز ایشان را « آشوریان »
میخواند .

۲۲۷- یعنی نینوا.

۲۲۸- Pauly-Wissowa, s.v. Kimmerier. نزدیك است به آنچه ما از اولمستد درك میکنیم

۲۲۹- راست است که بموجب تألیف هرودوت‌درفاصلهٔ لشکرکشی خالی‌ازموفقیت فرائورت و نخستین جنگ کیاکسار باآشور یك سلسله وقایع‌دیگر روی داده بوده ولی‌چنانکه خواهیم دید شرح وقایع و تواریخ دوران حکومت کیاکسار در تألیف هرودوت بالکل آشفته ومشوش است.

۲۳۰- معنی این ممکن است چنین باشد که او فرزند کوچکتر بوده و بـرادران ارشد وی قبلا هلاك شده بودند، مثلا، باتفاق پدرشان. تقریباً درتاریخ‌هرسلاله‌ای‌نمونه‌هائی از اینگونه وراثت دیده میشود. مثلا اگر همان عهد را درنظرگیرم- هیزکیه پادشاه یهود در ٥٤ سالگی پس از ۲۹ سال سلطنت درگذشت (۶۹۵-۷۳۳ ق.م.) وپس از وی فـرزندش مناشه که در ۱۲ سالگـی بتخـت سلطنت نشست ۵۵ سال فـرمانروائی کرد (٦٤٠ - ٦٩٤ ق.م.) ممکن است که کیاکسار پسر خشاتریتا-فرائورت نبوده (درتألیف‌هرودوت چنین‌معرفی شده) و مسلماً نوهٔ او بوده است. زیرا ممکن است‌شجرهٔ‌شاهان ماد - که هرودوت نقل‌میکند تاحدی مصنوعی باشد (برغم صحت ترادف اشخاص).

۲۳۱- یوستی (II، ۲) نیز چنین میگوید وبنظر میرسد روایتی را که سرانجام به روایات اسکیتی منتهی میشود نقل میکند .

۲۳۲- شاید اورارتو بهمین سبب درسنین سی‌ام قرن هفتم ق.م. ناچاربمنظورجلب دوستی و مساعدت آشور بظاهر اولویت سلطان آشور را دربرابر پادشاه اورارتو شناخته بود رجوع شود به : AVIU ، شمارهای ۷۲ و ۷۹ ،

۲۳۳- هرودوت‌در این‌باره خبر میدهد (I ، ۱۰۵) و مدارك باستانشناسی‌ونامهای جغرافیائی نیز آن را تایید میکنند . رجوع شود به: ب.ب پیوطروسکی، تاریخ و فرهنگ اورارتو . ص ۳۰۲ وبعد .

۲۳۴- هرودوت، I ، ۷۲ .

۲۳۵- ب.ب. پیوطروسکی بما خاطرنشان ساخته تیرهائی که ناوك «اسکیتی» دارند (که ظاهراً از ناوکهای استخوانی دشت نشینان مأخوذ بوده) از تیرهای مرسوم کشورهای باستانی شرقی که دارای ناوك برگی شکل بودند ، مؤثر تربوده (ناوکهای اخیرالذکر از ناوك سیلکسی مأخوذ بوده است). بدین سبب تیرهای «اسکیتی» بسرعت میان همهٔ اقوام مشرق زمین متداول گشت .

۲۳۶- هرودوت، I، ۷۳ .

۲۳۷- مثلا رجوع شود به: هرودوت، IV، ٤-۱، ۱۱۹-۱۱۸ وغیره.

۲۳۸- تألیف مهم سولیمیرسکی دیر بدستم رسید ونتوانستم از آن استفاده کنم .
(T. Sulimirski, Scythian Antiquities in Western Asia, Artibus Asia XVII, 314 و بعد. (ص ۲۸۲ .

استنتاجات مؤلف مزبور در بسیاری از موارد با نتیجه گیریهای ما مطابق است ولی وی تاریخ ظهور اسکیتها را در آسیای مقدم خیلی قدیم میداند .

فصل چهارم

تعلیقات وحواشی

۱- بدین سبب اکثر محققان نخستین محاصرهٔ نینوا وهجوم اسکیتها را در سال ۶۲۵ میدانند یعنی زمانی که منابع روشن نکرده‌اند .

۲- رجوع شود به :

E.F. Weidner, Die älteste Nachricht über das Persische Königshaus, AFO, VII, 1 و بعد

که برطبق آن کورش اول پادشاه پرسید (پارس) باتفاق شاهك ناحیهٔ شرقی عیلام خودیمری و دیگران هدایائی برای آشور بانایال بمناسبت پیروزی وی بر عیلام ارسال میدارد. اظهار عقیده شده است که بخشی از شاهکان خاندان هخامنشیان در ناحیهٔ شرقی عیلام موسوم به آنزان یا آنشان حکومت میکرده‌اند. (ظاهراً « آنچان» صحیح‌تر است) و بخشی دیگر (شاخهٔ اصغر) درخود پارس (پرسید). مثلا رجوع شود به:

Pauly - Wissowa s. v. Kyros (مقالهٔ ویسباخ) .

ظاهراً « آنچان » همچون کشوری واقعی در کتیبهٔ بهیستون نام برده شده است. رجوع‌شود به: R. G. Kent, Old Persian. ص ۲۰٤ s.v. Yada ولی باید درنظر گرفت که اصطلاح « آنچان » جزو اسامی جغرافیائی «سبك عالی» بوده، مانند «اوممان مانداء»، «کوتیومو»، «خانی»، «آمورو»، «ماکانو»، «ملوخه»، سوبارتو» و غیره (در این‌باره به جدول ص ۵۷۹ این کتاب رجوع شود). بدین سبب در متن بابلی اصطلاح «آنچان» تداعی

معانی معینی برمیانگیخت و گذشته از اینکه در حدود عیلام، و در اصطلاحات عیلامی‌حتی در هزارهٔ اول هم شاید واقعاً ناحیهٔ «آنچان» ـی وجود داشته، درآن زمان که کورش در «بیانیه» خود خویشتن را «پادشاه آنچان» می‌نامید، می‌خواسته خود را بوجه مشخصی با روایات تاریخی بابل مربوط سازد و بهیچوجه در صدد اینکه اصل خود را به‌آن ناحیهٔ گمنام و دوردست عیلام مربوط سازد نبوده. استعمال نام «آنچان» در متون نابوینِدطبیعی بوده و در «بیانیهٔ» کورش بموازات زبان و سبك و افکار مهجور بکار رفته تا وفاداری کورش را به‌سنن فرهنگی و دینی بابل نشان دهد. پرسید(پارس)، برای‌تمیز دادن آن‌از«آنچان» یا «بسبك عامیانه» ـ ParŠa ، Parsumaš ، Parsuaš (رجوع شودبه «منشور تیلور» سیناخریب : ARAL-AL5 ، II ، § ۲۵۲ و غیره) یعنی مانند ناحیهٔ مشهور «پارسوآ» نامیده میشده. دربارهٔ عمل این تصادف رجوع شود به‌ماقبل، ص۹۱ متن.

۳- قبل از لحظهٔ سقوط آن در نتیجهٔ قلع و قمع عیلام کورش اول پادشاه پرسید (پارس) هدایائی برای آشور فرستاد.

۴- بدین سبب اشیل تراژدی‌نویس بزرگ یونانی کیاکسار را مؤسس دولتی میداند که سلطنت برآسیا را تحقق بخشید. شرح مختصر تاریخ ماد و پارس را اشیل از زبان شبح داریوش اول ـ پس از شکست لشکریان خشایارشا در یونان ـ بیان میکند و این گواهی است قریب نیم‌قرن کهن‌تر از زمان تحریر تاریخ هرودوت و واجد اهمیت بسیارمی‌باشد و ما عین آن‌را اینجا نقل میکنیم: «شاه زوس این افتخار را ارزانی داشته که یك مرد حاکم برآسیاست. زیراکه مرد مادی نخستین امیر لشکریان بوده و دیگرفرزند او که کار را بپایان رسانید ، چون عقل هادی تمایلات وی بود . سوم پس از او کورش حکومت کرد که مردی‌بود سعادتمند و صلح را برای همهٔ دوستان ایجاد کرد ؛ او قوم لیدی و فریجیان را بدست آورد و همه یونیه را بزور (به‌بردگی) برد. زیراکه خداوند (با او) مخالفت نکرد چون او مردی عاقل بود. پسر کورش چهارمین کسی بود که رهبری لشکر را داشت و پنجمین مردیس بوده که مایهٔ رسوائی پدر و دیهیمها و پادشاهیها بوده ـ بخدعه او را آرتافرن (؟ ـ بجای «اینتافرن» ؟ ـ در تألیف هلانیك «دافرن بوده ـ ای.د.) دلیر بادوستان مغلوب کرد.» (Persai 762-777).

۵- telē واحدی لشکری است از صف معینی.

۶- Tous te aikhmophorous kai tous toksophorous kai tous hippeas.

مقصود از aikhmophoros سپاهیان سنگین‌اسلحه که سلاحشان عبارت بوده از نیزهٔ جنگی ـ نه نیزهٔ پرتاب کردنی ؛ toksophoros ـ بمعنی « کماندار » است ـ وبدیهی‌است که او پیادهٔ سبك اسلحه بوده . اما hippeas ظاهراً باید « سوار » باشد گرچه گاهی عرابه‌ران هم معنی میداده .

۷ ـ تاریخهای دوران حکومت کیاکسار در اثر هرودت بالکل مغشوش است . اولا معلوم نیست که ۴۰ سال دوران حکومت وی از تاریخ مرگ فرائورت حساب شده یا از زمان بیرون راندن اسکیتها (در این باره رجوع شود بما قبل حاشیه ۱۳۷ فصل دوم و ص ۲۴ متن وبعد ازآن) دیگر هرودت (I, 103) معتقد است که کیاکسار نخست بالیدی جنگید و پس از آن برای نخستین بار به محاصرهٔ نینوا پرداخت و بسبب هجوم اسکیتها محاصره را موقوف داشت . ضمناً خود وی علت جنگ بـا لیدی را (I, ۷۳) امحـای اسکیتها از طرف کیاکسار میداند . ظـاهراً هرودت این تنـاقض‌گوئی را احساس‌کرده و مطلب را بطور مبهم بیان میکند وبدین سبب معلوم نیست‌آیا اینان همان‌اسکیتهائی‌هستید که درفصل I ، ۱۰۳ از ایشان گفتگو شده ویا اسکیتهای دیگری‌که قبل از هجوم اسکیت وارد ماد شده بودند . ولی فرض اخیر باخبر هرودوت دربارهٔ اوضاع واحوال ظهورناگهانی اسکیتها در مـاد تناقض دارد (I, 103 - 104; IV, II) . گذشته از این بعلل بسیار مسلماً تصادم لیدی و ماد در آن تاریخ (قبل از سقوط آشور) محال به نظر میرسد . تاریخ ایـن تصادم بطور مسلم معین شده: و ۵۹۰ ق.م. بـوده. ظاهراً عدم وضوح تـواریخ سالهای هرودوت دراین مورد مربوط باشتباه کلی است‌که وی دربارهٔ تواریخ مـرتکب شده یعنی تاریخ‌بسیاری ازوقایع را ۲۵ سال‌زودتر گذاشته (در این‌باره رجوع شود به: آکادمیسین و.و. استرووه. تواریخ قرن ششم ق.م. در تألیف هرودوت ، VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۲ ص ۶۰ و بعد) و بدین سبب جنگ بالیدی بجـای ۵۸۵ ـ ۵۹۰ ق.م. در ۶۱۰ ـ ۶۱۵ ق.م. قلمدادکشته و همچنین نخستین جنگ آشور و ماد را (قبل از هجوم اسکیتها) بـا محاصرهٔ نینوا در سال ۶۱۲ ق.م. اشتباه‌کـرده. بدین سبب خبر هـرودوت دربارهٔ اینکه‌کیاکسار کوئی قبل از «نخستین» محاصرهٔ نینوا «آسیای علیا راکـه آنسوی هالیس (قـزل‌ایرماق) قرار دارد بخویشتن ملحق‌کرد» نیز درست نیست.

۸ـ محتمـلا شرح جنگ «کیاکسار پسر آستیاگ» علیه آشورکـه لشکریانش تحت فرمان کورش(دوم) پارسی‌بوده و در رمان کزنفون «کورشنامه» آمده‌شمه‌ای از جنگ کیاکسار تـاریخی علیه آشور میباشد . ولی این گفتهٔ صریح کـه «کورشنامهٔ مـربوط به

دلیریهای کورش اول نیای کورش مشهور و معاصر کیاکسار است
(F. W. König, Alteste Geschichte der Perser und Meder. Der A. O. XXXIII, 3/4. ص ۳۷)

هیچپایه و اساسی ندارد. اینکه کزنفون تا چه حد از تاریخ واقعی ماد بی‌اطلاع بوده از تحریفات فاحشی که در اخبار مربوط به نابودی شهرهای آشور (که وی بلاد مزبور را مادی‌میشمارد) که‌در «آناباسیس» (Xen. Onab, III, 4, 7-12)آمده پیداست. گفتهٔ کزنفون دربارهٔ متحدان مادیها درآن جنگ نیز هیچ ارزشی ندارد. مثلا این خبر که هیرکانیان که‌گویا در مجاورت آشور زندگی میکردند و بدین سبب مطیع آشور بودند ـ بطرفداری از مادیها برخاستند چه‌ارزشی میتواند داشته باشد. چنانکه میدانیم هیرکانیه کشوری بوده درکرانهٔ دریای کاسپی (خزر) و دره‌های رود سومیرو و اترك وگورگن در مرزکنونی ترکمنستان و ایران یعنی شمال شرقی ماد. و حال آنکه آشور در جنوب‌غربی آن واقع است ! اخباری‌که وی دربارهٔ شرکت ارمنیان و کادوسیان و سکایان‌بنفع کیاکسار نقل‌کرده نیز شایستهٔ اعتماد بیشتری نیست. عناصر غیرمادی لشکر کیاکسار را باید در میان قبایل مرکزی و شرقی ایران جستجو کرد.

۹ - کتاب ناحوم‌نبی ، III ، ۱۷ ـ ۱۶ : « تو (آشور) تاجرانت را (rōkel) ازستارگان‌آسمان زیادترکردی . مثل کرمها تاراج میکنند ومیپرند تاجدارانتو (nōzer) مانند ملخهایند و کارمندانت (تحت اللفظی : « نویسندگانت » ṭapsar ، که همان ṭupšarru ـ ی اکدی باشد) مانند انبوه جراد اندکه در روز سرد بردیوارها فرودمیآیند اما چون آفتاب‌گرم شود میپرند وجای ایشان معلوم نیست که‌کجاست » رجوع شود همچنین: کتاب‌ناحوم، II، ۱٤ ـ ۱۲ ؛ III، ۱ : « بیشهٔ شیران ومرغزارشیران‌ژیان کجاست‌که درآن شیر نرومادهوشیربچه‌میخرامیدندوترساننده‌نبود. شیرنر برای‌حاجت‌بچه‌های خودمیدرید وبجهة شیرهای‌ماده‌اش خفه میکردومغاره‌های خودرا ازشکار وبیشه های خویشرا ازصیدپرمیساخت. اما الان یهوه‌صبایوت‌میگویدمن‌بضد توهستم وعرابه هایش را بدود خواهم سوزانید وشمشیر شیران ژیان تو راهلاك‌خواهدساخت‌وشکار تورا از زمین منقطع خواهم نمود وآواز ایلچیانت دیگرمسموع‌نخواهد شد .... وای برشهر خونریز که تمامش ازدروغ وقتل مملو است ..... »

۱۰ - ظاهراً درآن زمان‌گروهی از قبایل آرامی و یا عربستان جنوبی‌را که از پایان هزارهٔ دوم ق. م. درحدود بابل استقرار یافته بودند کلدانی (Kasdu از Kaldu)

میخواندند. بزرگان عشیرتی این گروه در قرنهای نهم و هشتم ق.م. کاملا از لحاظ فرهنگ بابلی شده بودند.

۱۱ - اینکه قبلا حدس میزدند که کندلانو همان آشور بانایال باشد اکنون اشتباه درآمده.

۱۲ - سندی از نیپسور که مورخ بزمان حکومت او باشد در دست است:
.(A. I. Clay, BE, VIII, 1, 1908, No. 141)

۱۳ - Sarakos- اشتباه است بجای Sariskos (از Šariškun)؟

۱۴ - اسناد زیر که مورخ بزمان حکومت وی است در دست میباشد: ۱) بتاریخ اول ایار سال دوم؛ از سیپار؛ ۲) ۲۵ سیمان سال دوم از سیپار؛ ۳) ۱۲ تبت سال هفتم از اوروك. چون در سال ٦١٦ بهرتقدیر در بابل آشوربان وجود نداشته پس آغاز حکومت سین‌شاری‌شکون را نمیتوان بعد از سال ٦٢٣ مورخ نمود - باحتمال قوی - ٦٢٥ درست است. و بنابراین تاریخهای مذکور در فوق نیز مربوط به ٦٢٤ (٦٢٢) و ٦١٩ (٦١٧) میشود.

۱۵ - نابوپالاسار در سال ٦٠٥/٠٤ درگذشت و بیست‌سال و اندی سلطنت کرد: متأخرترین سند زمان حکومت او به‌تاریخ ایار (آوریل - مه) سال ۲۱ مورخ باشد؛ در دوعوز (ژوئن - ژوییه) نابوخودونوسور (بخت‌النصر) حکومت‌میکرده. طبق قانون بطلمیوس نابوپالاسار ۲۱ سال سلطنت کرده و بنابگفتهٔ یوسوی ۲۰ سال.

١٦ - خبر یوسوی (I ، ٣٦ ، ٣٧ - ٢٨ ، ١٠) بگفتهٔ آبیدن - مأخوذ از آلکساندرپولی‌گیستور - مأخوذ از بروس - که در تألیف موسی‌خورنی نیز منعکس شده.

۱۷ - خبر سینکل (B۲۱۰ - که سرانجام به‌بروس منتهی میشود - و شاید آنچنانکه باید درست فهمیده نشده).

۱۸ - NBKI ص ٦٦ ، شمارهٔ ٤ ، ص ٤.

۱۹ - ترجمهٔ ارمنی یوسوی از روی آلکساندر پولی‌گیستور و آبیدن (که آلکساندر نیز از آن استفاده کرده؛ خبر مأخوذ از بروس است)؛ ولی این منبع بجای کیاکسار از «اژدهاك» یعنی یکی از سیماهای روایات حماسی زرتشتی نام‌برده. این شخص در نظر ارمنیان باستانی نیز «نیای بزرگ» مادیها بوده: («ماریان» mar ارمنی‌از māð و از māda -ی باستانی گرفته شده). در ادبیات باستانی ارمنی «اژدهاك» همان آستیاگ

معرفی شده و این تصادف محض است و بسبب تشابه صوتی میباشد و با واقعیت منطبق نیست (رجوع شود به‌ماقبل ص ۷۳ متن و بعد آن). درست معلوم نیست که در تألیف بروس در این مورد از آستیاگ یاد شده یا کیاکسار.

۲۰ - سینکل او را Amuitē (شکلی از arōitē) که روایت ارمنی یوسوی - amuhean - میخواند. پسوند ean - که خاص نامهای خانوادگی است بوسیلهٔ پسوند یونانی -itis - ادامیشود. بدین‌سبب نام او را باید بصورت Amuitis احیاء کرد.

۲۱ - ولی نه‌قبل از سال ۶۱۹. رجوع شود به‌ماقبل حاشیهٔ ۱٤ همین فصل.

۲۲ - هرودوت از دخالت اسکیتها در جنگ آشور و ماد بهنگام دومین‌محاصرهٔ نینوا توسط کیاکسار (I، ۱۰۳) سخن میگوید که: «چون پس‌از پیروزی برآشوریان کیاکسار نینوا را محاصره‌کرد ....» لشکریان اسکیت پدید آمدند (I، ۱۰٤): مادیها با اسکیتها پیکار کردند ولی شکست خوردند »؛ وزان پس طبق فصل I، ۱۰۶، «در ظرف مدت بیست وهشت سال اسکیتها برآسیا فرمانروا بودند ....». ولی وی تخریب نینوا را بوضوح مربوط بزمانی که فرمانروائی اسکیتها واژگون شده بوده میداند (I، ۱۰۶): «کیاکسار و مادیها (اسکیتها را) بمهمانی خواندند و می نوشاندند و (ایشان‌را) کشتند و بدین طریق سلطنت(خویش) را نجات دادند و آنچه را پیشتر داشتند بتصرف درآوردند و نینوا را هم مطیع ساخته و آشوریان را بزیر فرمان درآوردند - مگر سهم بابل را». بروس بالکل از اسکیتها یاد نمی‌کند و کتسیاس فقط میگوید باکتریان که متحدان آشوریان بودند بطرفداری از مادیها برخاسته و بسوی آنان آمدند. اگر باکتریان را که در اینجا ذکر شده اسکیت بخوانیم بالکل برخلاف قاعده خواهد بود (وحتی اتحادی که‌کتسیاس از آن سخن میگوید از لحاظ تاریخی غیرمحتمل است).

۲۳- علی‌الرسم قطعاتی مانند Zeph، I، ۱۱-۱٤، ۷ را باینجا مربوط میدانند (ولی این «غیب‌گوئی» ممکن است مربوط به لشکرکشیهای نابوخودونوسور هم باشد) و همچنین‌وبویژه کتاب ارمیای نبی V، ۱۸-۱۵، VI، ۲۵-۲۲: «خداوند میگوید: ای‌خاندان اسرائیل اینک‌من امتی رااز دوربر شما خواهم آورد. امتی که زور آورندوامتی که‌قدیمند، امتی که زبان ایشانرا نمیدانی‌و گفتار ایشانرا نمی‌فهمی. ترکش ایشان قبرگشاده است و جمیع ایشان جبارند وخرمن ونان تورا که پسران و دخترانت آنرا می‌باید بخورندخواهند خورد وگوسفندان وگاوان تو راخواهند خورد وانگورها وانجیرهای تورا خواهند خورد

و شهرهای حصار دار تو را که به‌آنها توکل مینمائی با شمشیر خراب خواهند کرد. لیکن، خداوند میگوید ، درآنروزها نیز شما را بالکل هلاك نخواهم ساخت» .... «خداوند چنین میگوید اینك قومی از زمین شمال میآورم وامتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستم کیش میباشند که ترحم ندارند. بآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود براسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد توای دختر صهیون صف آرائی خواهند کرد! ... بصحرا بیرون مشوید و براه مروید زیرا کـه شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.» مسلماً وقایع مشروح در این سطور پیش از تصرف اورشلیم توسط بابلیان روی داده بود. قطعهٔ دوم کلمه بکلمه درکتاب ارمیای نبی (L، ٤١) تکرار شده ـ ولی اینجا درمورد مادیها بکار رفته و ایشان را با اسکیتها یکی‌دانسته.

۲۴- Her، II، 127 ، بگفتهٔ هرودوت محاصره ۲۹ سال طول کشید. معنی‌این کلام چنین است که درزمان آشور بانایال آغاز گشت (پسامتیخ‌درسال ۶۱۰ ق. م. درگذشت) ولی محتملا این رقم مبالغه است.

۲۵- بمناسبت اصلاحات دینی‌کـه وی از سال ۶۲۰ معمول داشت امکنهٔ مقدس باستانـی اسرائیـل را دربتل ویـران ساخت و درباقـی ایـالت پیشین آشور یعنـی سامـرا (II Reg ، XXIII، 12-16) نیز چنین کرد. و بعدها (درسال ۶۰۷) بافرعون نخوی دوم ـ در اراضی ایالت پیشین آشور ـ میگوید ـ پیکار کرد

(II Reg.، XXIII، 29 و بعد ; E. Forrer، Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches، Leipzig، 1920).

۲۶- رجوع شود به خطابهٔ ارمیا سال ٦۰٤ (کتاب ارمیای نبی، XXV، ۲۲).

۲۷- این استنتاج رامیتوان از اینکه ساردوری سوم فرمانروائی وبرتری آشور-بانایال را در آغاز سنین سی‌ام قرن‌هفتم‌شناخته (آشور بانیپال، II، ص ۸٤، استوانهٔ راسام دهم، سطر ٤۰ و بعد) وهمچنین از سرنوشت بعدی‌اورارتو ـ بعمل آورد (لشکرکشی‌مادیها اورارتو واشتعال نایرهٔ جنگ علیه آشور، رجوع شودبه: ای.م. دیاکونوف. آخرین‌سالهای دولت اورارتو VDI، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۲، ص ۳۱).

۲۸- به ابراز مسرت ازنابودی آشوردرکتابهای زوفونی (صفنیای نبی) (۱۵-۱۳ (Zeph، II ‌وناحوم (Nahum، II-III) توجه شود.

۲۹- رجوع شود به :

O. J. Gadd, The Fall of Nineveh, London, 1923; B. Landsberger und Th. Bauer, ZA, NF' V§ 3 ص ۸۰ و بعد

ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو AVIU شمارهٔ ۸۱ ص۲٤٤ وبعد. قبل‌از کشف متن سالنامه‌ها، اوضاع و احوال نابودی آشور از روی گواهیهای جسته وگریخته و مؤلفان یونانی وعبری که چندان مورد وثوق نبودند معلوم میشده . در این باره تألیفات فراوان وجود داشته .

بهترین‌فهرست و بازدید گواهیهای‌مزبور‌در کتاب‌اشترك‌مندرج‌است(Assurbanipal, I ص CDV و بعد) . ضمناً اشترك مطالب را ـ بخصوص اخبار افسانه‌ای ، دور از حقیقت کتسیاس و غیره را بصورت عقلائی درمیآورد و دراین طریق مبالغه میکند. نتیجهٔ تحقیق بسیار ناچیز بوده . و میتوان آن را درکلمات اشترك ـ راجع به هستهٔ‌عقلائی داستان کتسیاس ـ بدین شرح خلاصه کرد (ص Assurbanipal, I , CDXXXI) : «سرچشمهٔ توطئهٔ علیه آشور در ماد و بابل است. مادیها کار اصلی‌نظامی را انجام دادند. آشوریان پس ازچند موفقیت که درآغاز امر کسب کردند ناچار به‌نینوا که سخت مستحکم بوده عقب نشینی کردند و شهر مزبور لااقل دوسال درمحاصره بوده ـ بدون اینکه مهاجمان موفقیتی حاصل کنند . فقط یك مصیبت طبیعی باعث‌سقوط شهر شده شاه آشور بالاختیار مرگ در میان شعله‌های آتش‌را برگزید. نینوا کاملا خراب شد .» هیچ اطلاع دیگری از یوسف فلاویه وقطعات بروس (همه اخبار بالنسبه متعددمربوط باین‌موضوع‌ازاین‌دومؤلف‌و کتسیاس‌وهرودوت‌مأخوذ است)وزوفونی(صفنیای‌نبی)و ناحوم ودیگر انبیای‌یهود بدست‌نیامد. چنانکه بعدخواهیم‌دید استنتاج اشترك با واقعیت تطبیق میکند ولی این تطابق‌را بیشتر مرهون حدت ذهن و نکته سنجی اشترك میباشیم والاگفته‌های کتسیاس چندان محل وثوق نیست .

کتسیاس چنانکه مرسوم وی‌است مطلب خلاصهٔ بالا را با جزئیات افسانه‌ای و داستان نویسی که هیچ رابطه‌ای با حقیقت واقع ندارند ممزوج کرده شرح میدهد.

۳۰- نابوپالاسار درسال ۶۱۶ مرددبود که ایالت هیندانارا که‌برفرات ـ در جنوب مصب رودهابور قرار داشته حفظ کند یا نه وچون به اهالی آن ایالت اعتماد نداشت بهنگام عقب نشینی‌خویش بطرف جنوب ایشان را هم با خود برد. ولی‌ظاهراً ایالت سوخو که مرکز آن آنات (آنهٔ کنونی) بوده واندکی جنوبی‌تر قرار داشته در تصرف او باقی‌ماند.

۳۱- نام کیاکسار در این‌عبارت حفظ نشده. شیوهٔ احیای‌عبارت که در مقالهٔ ای.م. دیاکونوف تحت عنوان «آخرین سالهای دولت اورارتو» (ص ۳۶) پیشنهاد شده آنچنانکه

باید محل اعتماد نیست. درشرح وقایع مزبور کیاکسار بنام Umakištar (ویا چنانکه در بابلی جدید خوانده میشود Uvakhištar) خوانده شده و ظاهراً این کلمه نام ایرانی Huvaxštra «دارای نمو نیك» ادا میکنند (در زبان اکدی h وجود ندارد و v علی‌القاعده بوسیلهٔ m ادا میشود وتلفیق حروف xšt- - باید بصورت - kišt - ، - hašt- ، hist ادا شود).

۳۲- اگر کیاکسار واقعاًفرزند «فرائورت» کشتریتی (که‌درسال ۶۵۲ هلاك‌شده) باشد پس در سال ۶۱۵ مردی معمر بوده. بدین سبب ممکن است که نابوپالاسار واقعاً - چنانکه ازتألیف‌بوسوی‌برمیآید - برای‌فرزندخوددختر کیاکسار را بزنی نگرفته‌بلکه‌دختر آستیاک - یعنی نوادهٔ‌کیاکسار راگرفته باشد.بنا بگفتهٔ بروس‌که درتألیف یوسیف فلاویه (فصل ۱۲ ، Ant. Jud., X) محفوظ مانده « باغهای معلق » کذائی بابل بفرمان نابوخودونوسور،برای زوجهٔ مادی وی‌احداث شده بوده «زیراکه زن‌او میخواست همه چیز همچنان باشدکه درمیهن او بود چون درکاخهای ماد بدنیا آمده بود». این «باغهای معلق» عبارت بودند از سطوح طبقه طبقه‌ای‌که برطاقهای آجری احداث شده بوده وبروی آن قشرهائی‌از سرب و قیر و نی وهمچنین خاك قرارگرفته بود و درخاك‌درختان‌و دیگر گیاهان کاشته شده بود وبوسیلهٔ چرخ چاه آبیاری می‌شده. برای اطلاع از جزئیات رجوع‌شود به:
A. Koldewey, Das wieder erstehende Babylon, Leipzig, 1913
ص ۹۰ و بعد

۳۳- Diod., II, 24-28

۳۳ مکرر - مثلا رجوع شود به: کتاب ناحوم، II ، ۶-۵ [دربارهٔ پادشاه آشور و وضع داخلی نینوا: «عرابه‌ها را درکوچه‌ها بتندی میرانند، درچهار سوها بهم برمیخورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برق میدوند. او جنگ آوران خود را بیاد میآورد و ایشان در راه رفتن میلغزند، دوان دوان بحصار میآیند (یعنی به شهر نینوا) ومنجنیق‌را حاضر میسازند»].

۳۴- اگر این امر راکه از سال ۶۱۲ در «تاریخ وقایع گد» پادشاهی ماد بجای «مادای» بنام «اوممان - ماندا» که مفهوم وسیعی داشته - خوانده شده - مورد توجه‌قرار- داده‌مهم تلقی کنیم - پس ممکن‌است که ایشان‌مثلاسر گرم‌تسخیر پادشاهی‌اسکیت بوده‌اند.ولی بیشتر گمان میرود که «مادای» و «اوممان- ماندا» دونام دولت واحدی بوده.

۳۵- برای احیای آن رجوع شود به : ای. م. دیاکونوف . آخرین سالهای‌دولت اورارتو، ص ۳۷-۳۶ .

۳۶- مقابله با اصل نشان میدهد که باید چنین خواند :

Šar Akkadi [ki] ummânâte^{meš}-šuid-ke-[e-ma mù-ma-] ki [š-t] ar Šar Ummān-man-da ana tar-si Šar Akkad^{iki} ...—....

« پادشاه اکد لشکریان خود را گرد آورد و کیاکسار ، پادشاه اوممان ماندا باستقبال‌پادشاه اکد ....» . بنابراین شکی نیست که «پادشاه اوممان - ماندا» کیاکسار است. ولی وایزمان این‌مورد را بنحوی دیگر قرائت میکند.

۳۷- در «کتاب ناحوم» دراین باره سخن رفته: «دروازه‌های نهرها گشاده است (nəhārōt در واقع «رود» است) وقصر را آب برده» (II، ۷) و بعد : «او (یعنی خداوند) باسیلی خروشان محل‌آن را نابود میسازد») مقصود نینوا است. ضمناً باید گفته‌شود که ترجمه در اینجا قابل اعتماد نیست؛رجوع شود به۸ ، I). «کتاب ارمیای نبی» نیز که‌سرنوشت نینوا را برای بابل پیش بینی کرده‌دراین بارەسخن میگوید: ارمیای نبی LI ، ۴۲ « دریا بربابل برآمده و آن را بکثرت امواجش مستورگردانیده است» والخ. این تشبیه از تاریخ سقوط نینوا مأخوذ میباشد: در واقع اوضاع و احوال سقوط بابل که پس از زمان ارمیای نبی وقوع یافته بوده بالکل دگرگونه بوده است . کتسیاس نیز بموجب تألیف دیودور (Diod., II, 26-27) چنین میگوید و آتنی XII ، c ۵۲۹)ضمن‌نقل‌قول ازشخصی‌بنام آمینت‌این نکته‌راتأیید مینماید، گرچه کیاکسار رابا کورش اشتباه‌میکند. به‌برخی‌انعکاسات‌و بقایای این واقعه‌که از مردم محل در زمان لشکرکشی ده‌هزار نفریونانی‌به‌کزنفون رسیده‌و وی آن را تحریف‌کرده در «آناباسیس» (III، ٤، ۱۲-۷) آورده نیز رجوع شود. محتملا محاصره‌کنندگان سد رودخانهٔ خوشو را که بفاصلهٔ‌کمی پائین‌تر از نینوا قرار داشته خراب کرده بودند.

۳۸- بروس دراین‌باره‌خبر میدهد (در تألیف‌سینکل ویوسوی) وهمچنین کتسیاس نیز(که پادشاه‌آشور را «سارداناپال» یعنی‌آشور باناپال میخواند).وممکن است درسطر ٤٤ «تاریخ وقایع‌گد» که نابود شده نیز از همین موضوع سخن رفته بوده.

۳۹- کتاب ناحوم، I، II-۱٤، ۱، II، ۹-۳؛ III، ٦-۱، ۷۸ ، ۱۰ ، ۱۵-۱۳، ۱۹ - ۱۸ . از یک‌سو دلیلی نداریم‌که ازمنتقدان زیاده رو متابعت‌کرده و «کتاب ناحوم» را بتاریخ عهد هلنی (عهد نفوذ فرهنگ و تمدن یونان در مشرق) مورخ سازیم وگمان

کنیم که در کتاب مزبور کلمه «آشور» رمزی است که سلطنت سلوکیه را میرساند (مانند «بابل» در کتاب دانیال نبی) و از دیگرسو بمتابعت از روحانیان ـ سنت پرستچنین پنداریم که مؤلف «کتاب ناحوم» سقوط آیندهٔ آشور را قبل از پایان واقعی محاصره پیش بینی میکند. چنانچه بدون سابقهٔ ذهنی بقرائت «کتاب ناحوم» پردازیم چنین نتیجه میگیرم که این بخش سخنی است شاعرانه از طرف گواهی پیروزمند که شاهد نابودی نینوا بوده و در بارهٔ آن همچون واقعه‌ای که درگذشته روی‌داده‌سخن میگوید و فقط از لحاظ زنده نمایاندن مطلب در ترسیم صحنه‌های دفاع وحملهٔ زمان حال را بکار برده.

۴۰- منظور نظر پادشاه آشور است.

۴۱- تحت‌اللفظی «سروها».

۴۲- نینوا.

۴۳- یا: «عمل دفاع برانتظامات جنگی بنا شده».

۴۴- تحت‌اللفظی: «ذوب‌میشود».

۴۵- معلوم نیست huṣṣab چه معنی دارد. بدین مناسبت نیز ممکن است: «وهوتس تساب (ملکهٔ آشور؟) باسیری برده خواهد شد (یا: برهنه خواهد شد)، به کوه صعود داده خواهد شد» والخ.

۴۶- hănīt ـ «نیزه‌ای طویل وجنگی».

۴۷- از این تشبیه نینوا منظور بوده.

۴۸- لقب یهوه (Jahwä ṣəbā'ôt).

۴۹- فیو (تبس). پایتخت باستانی مصر که در زمان آشور باناپال توسط آشوریان ویران شد.

۵۰- برای آجر ساختن ـ تا حصار را قبل از آغاز محاصره محکم‌ترسازند.

۵۱- مثلا رجوع شود به‌تصویر باسیری‌بردن‌سوریان از خامات ـ توسط لشکریان سالماناسار سوم ـ در تزئینات دروازهٔ بالاوات (تصویر ۵۵).

۵۲- Diod., II, 28.

۵۳- اینکه شهرهای آشور همچون مراکز تجاوز و تهاجم تلقی شده منهدم گشته بودند، بطور انکار ناپذیری بوسیلهٔ منابع باستانشناسی وکتبی معلوم و تایید شده است. مثلا

رجوع شود به: «کتاب صفنیای نبی» (Zep., II, 13-15) که باحتمال قوی در پایان قرن هفتم یا آغاز قرن ششم نوشته شده (زمان آینده که بجای زمان گذشته در شرح وقایع بکار برده شده مربوط به سبك کلی است که در تألیفات «انبیا» مرعی شده): «و او (خداوند) دست خود را برزمین شمال دراز کرده آشور را هلاك خواهد کرد و نینوی را بویرانی و بزمین خشك مثل بیابان مبدل خواهد نمود و گله‌ها و تمامی حیوانات امتها در میانش خواهند خوابید .... و مرغ سقا، وخار پشت بر تا جهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و همهمه (؟) از پنجره‌هایش مسموع خواهد شد وخرابی بر آستانهایش خواهد بود زیرا که تیرهای چوب سدرش (سرو آزاد) برهنه خواهد شد. این است شهر فرحناك که در اطمینان ساکن میبود و در دل خود میگفت من هستم و غیر از من دیگری نیست، چگونه خراب شده خوابگاه حیوانات گردیده است. هر که از آن عبور کند سخریه کرده دست خود را خواهد جنبانید.» (این بخش از ترجمهٔ فارسی «کتاب صفنیای نبی» نقل شده است.). همچنین رجوع شود به تألیف کزنفون (Xen., Anab., III, IV, 7-12) درشرح ویرانه‌های عظیم «لاریسا» (کلخو؟) و «مسپیلا» («جلگه‌های پست» نینوا؟) که وی در ۴۰۱ ق.م. مشاهده کرده بود.

۵۴- رجوع شود به: RZOA ، ص ۱۰۶-۱۰۳.

۵۵- مثلا رجوع شود به ما قبل - دربارهٔ انتقال ساکنان زاموآ در عهد آشور- ناسیراپال دوم.

۵۶- دربارهٔ عدم امکان ایجاد اراضی ملکی وسیع در اقتصادبرده داری درآن عهد رجوع شود به: ای. م. دیاکونوف. در بارهٔ سرنوشت اسیران درآشور و اورارتو. VDI. ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۹۰ و بعد.

۵۷- و. ای. لنین - کلیات، مجلد ۳۱ ص ۲۷۱.

۵۸- همانجا ص ۲۷۳.

۵۹- دراین صورت نام کامل وی «آشور اتل شامه ارستیو بالیستو» بوده. وی ظاهراً در ۶۷۴ ق.م. متولد شده (HABL, 228) و بنا براین در ۶۱۲ مردی سالخورده بوده. رجوع شود به:

Assurbanipal, I, CCXLVIII ص

C. J. Gadd, The-Fall of Nineveh, London, 1923 («تاریخ وقایع گد» ذیل سال ۱۴) همچنین رجوع شود به AVIU ، شمارهٔ ۸۱، ص ۲۴۶.

۶۰- سالنامه‌های سارگون، سطر ۲؛ کتیبهٔ رسمی (تشریفاتی) سطور ۱۱ ـ ۱۰ (KS ص۲، ۹۸-۹۶، ARAB، II§§ ۱۱۷ و ۵۴).

۶۱- Assurbanipal، II، ص ۲۵۰، سطور ۱۸-۱۷. نظری ابراز شده (ص۵۸، NBKI) که آشور وبالیت پدر نابونید (۵۳۸-۵۵۶) پادشاه بابل بوده که مادرش (نه پدرش، برخلاف آنچه لنگدون گفته) نیز کاهنهٔ سیناخران (حتی در زمان قدرت آشوریان) شمرده میشد؛ ولی این احتمال ضعیف است ـ زیرا که اگر چنین می‌بود این شجرةالنسب در متون خود نابونیدمنعکس‌میشد.

۶۲- در متن «تاریخ وقایع گد» «اوممان ـ ماندا» ذکر شده ولی نامهٔ شاهزاده نابوخودونوسور (پسرنابوپالاسار) در دست است که بی‌شك مربوط بهمان واقعه میباشد و در طی آن‌درردیف‌شرکت کنندگان‌لشکرکشی مزبور ـ گذشته از لشکریان نابوپالاسار صراحتاً از «لشکریان‌کشور مادای» نیز یاد شده است. رجوع شود به:

F. Thureau-Dangin, La fin de l'Empire assyrienne, RA, XXII, 1925. ص ۲۷

AVIU، شمارهٔ ۸۲، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۶۳- بجای (?) [....]-Gul ^{mât} «تاریخ وقایع گد» [Ṣir]-(!) Mi ^{mât} را میگذارم. حروف Gul و Mi بایکدیگر مشابهت دارند. این صورت احیاء متن که‌من بعمل آورده‌ام درنتیجهٔ‌مقابلهٔ متن اصلی تاریخ وقایع که درموزهٔ بریطانیا توسط من صورت‌گرفته تأیید شده است.

۶۴- درمتن «تاریخ وقایع» ـ «تا ناحیهٔ (شهر) اوراشتو». دربارهٔ‌اینکه این‌لشکرکشی را بویژه مادیها بعمل آوردند و عواقب آن رجوع‌شود به: ای. م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو: ص ۳۱.

۶۵- رجوع شود به:

Flavius Josephus, Ant. Jud., X، فصل ۶

Jer., XLVI, II Reg.' XXIII, 29 و بعد

جزئیات وقایع در مقالهٔ کمپبل ـ تومسون در CAH، III، ص ۲۰۶ و بعد، آمده است. آلکساندر پولی‌هیستور (FHG، III، ۲۲۹، قطعهٔ ۲۴) ضمن تاریخ یهودمینویسد که در لشکرکشی علیه آن قوم لشکریان «آستیبار پادشاه مادیها» (بجای «آستیاگ ـ یعنی نامی که ازکتسیاس‌ماخوذ بوده) نیز بمثابه متحد نابوخود ونوسور شرکت داشته‌اند. ولی بزحمت

میتوان باین خبر اعتماد کرد و گذشته از این، منبع آن نیز مشکوک است.

۶۶- Jer., LI, 27 . دربارهٔ تورایخ این فصل رجوع شود به: ای.م. دیاکونوف. آخرین سالهای دولت اورارتو، ص ۳۳-۳۲.

۶۷- رجوع شود به :

V. Scheil, Mém. Dél. en Perse, XXI; R. G, Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۴۱ و بعد

۶۸- اینکه māda ـ ی کتیبهٔ شوش ـ ماننائیان و یا بهر تقدیر بطور عموم ساکنان آذربایجان میباشند از اینجا معلوم میشود که ایشان مانند مصریان بشغل زرگری و زرکوبی و حجاری و مجسمه‌سازی اشتغال میورزیده‌اند و حال آنکه در اراضی اتحادیهٔ پیشین قبایل ماد برای اینگونه سنن حرفه‌ای وفنی وجود نداشته. برای آشنائی با استدلال مشروح در این باره رجوع شود به:

A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kourdistan), Haarlem, 1950, ص ۱۲۵ وغیره

۶۹- ب.ب. پیوطروسکی. کارمیر ـ بلور، I، ایروان، ۱۹۵۰، ص ۲۱. بارنت و و. واتسون که باین کتاب تقریظ نوشته‌اند سقوط کارمیر ـ بلور را در ربع آخر قرن هفتم ق.م. میدانند ولی دلیلی برای این گفتهٔ خویش ذکر نمیکنند. رجوع شود به :

R. D. Barnett and W. Watson, Russian Excavations in Armenia, «Iraq» XIV, 2, 1952 ص ۱۳۲ و بعد.

دراین صورت کارمیر ـ بلور در زمان جنگ آشور و ماد سقوط کرد.

۷۰- سارد را دوبار صحرا نشینان تصرف کردند ولی بار دوم توسط تریان و بکومک ساکنان اصلی آسیای صغیر ـ یعنی لیکیان تسخیر شده بود و این عمل فقط با شرکت ساکنان آسیای صغیر که کیمریان باایشان نزدیك شده بودند ـ صورت گرفته بودولی نویسندگان باستان نه در آن زمان و نه درعهود بعد اسکیتها را ـ بمعنی اخص ـ هرگز باصفت شهرویران کن وصف نکرده‌اند. بارها باین نکته توجه کرده‌ام که هیچ مدرك باستان شناسی مثبتی دربارهٔ اینکه با چه کسانی تی‌شبائی (کارمیر ـ بلور) را ویران ساختند بدست نداریم جز اینکه ویران کنندگان از ناوکهای «اسکیتی» در تیرهای خود استفاده میکرده‌اند . ولی بیشتر دیدیم که درآغاز قرن ششم ق.م. اقوام مختلف از ناوکهای مزبور استفاده میکردند و درنقاط و کشورهای مختلف بساختن آن مبادرت میشده .

۷۱- Jer., L, 9-10; 41-43; LI, 27-28.

۷۲- یهوه.

۷۳- دشمن بابل.

۷۴- علیه بابل.

۷۵- دراصل 'RRT' MNY W'ŠKNZ را معمولا چنین میخوانند «آرارات، می‌نی واشکناز».

۷۶- Tipsār از ṭupšarru - ی‌اکدی بمعنی «نویسنده».

۷۷- pəḥōtähā؛ در زمان هخامنشیان این اصطلاح ترجمهٔ اصطلاح «ساتراپ» بوده.

۷۸- محتملا - خدا.

۷۹- رجوع شود به:

AOF, I, Reihe, Heft VI. ص ۵۰۷ و بعد

و مقالهٔ ویسباخ:

Pauly-Wissowa, s. v. «Midikhs teiikhos»

رجوع شود به شرحی که از بروس در تألیف یوسیف فلاویه آمده:

Ant. Jud., X, فصل ۲

۸۰- E. Forrer, Die Provinzeinteilung des assyrischen Reiches. ص ۷۱ و بعد

۸۱- Hez., XXXII, 17-30.

۸۲- Hez., XXXVIII, 2-6, 14-16; XXXIX, 1-6, ۱۱ و بعد

رجوع شود به AVIU ، شماره‌های ۸٤ و ۸۵ و حواشی آنها، ص ۲۵۱-۲٤۹.

۸۳- Her., I, 74.

۸۴- Hez., XXXVIII-XXXIX.

حزقیال نبی جزو متحدان «جوج» از «فارس و کوش و فوط» نام میبرد که «فارس و نوبه و اتیوپی» باشد. ولی فارس در آن عهد هیچ نقشی بازی نمی‌کرده وبدین سبب بهتر است بجای PRS-PTRS - یعنی «مصر علیا» بخوانیم. بنا براین باحتمال قوی صحبت برسر اتحاد لیدی ومصر در میان است - تقریباً درآن زمان فرعون آپری در مصر بتخت سلطنت جلوس

کرده بوده . سپس حزقیال «کومره» (یعنی «کشور کیمریان» ـ که در اینجا محتملا منظور کاپادوکیه و پونت ، یا «کامریك» منابع مقدم قرون وسطائی ارمنی یا اسکیتها) و «خاندان توکارما» (یعنی ارمنستان صغیر که درآن زمان ـ محتملا ـ ساکنان آن مخلوطی بوده‌اند از ارمنیان و هوریان و «هیتهای هیروگلیفی» .) را جزو متحدان «جوج» قلمداد میکنند .

۸۵- Her., I, 74, 103 . دربارهٔ تاریخ این کسوف تألیفات فراوان وجود دارد . بهر تقدیر تاریخی که در متن مندرج است اکنون مورد قبول عموم میباشد . رجوع شود به: آکادمیسین و. و. استرووه تواریخ قرن ششم ق.م . درتألیف هرودوت ، ص ۷۵.

۸۶- این رسم، بگفتهٔ هرودوت، عبارت بوده از اینکه «هر دو طرف پوست دست را میشکافته و خون یکدیگر را می‌مکیدند».

۸۷- Parsai, 766-767 ، رجوع شود به ماقبل، حاشیهٔ ٤ همین فصل ، طبق محاسباتی که بعمل آمده کیاکسار قبل از سال ۵۸۵ ق.م. بدرود زندگی گفت واگرهرودوت عمروی را درازتر دانسته ممکن است در نتیجهٔ اشتباهی بوده ـ باین معنی که وقایع «سال کسوف» ۵۸۵ ق.م. را بحساب «سال کسوف» ۶۱۰ ق.م. گذارده .

فصل پنجم

تعلیقات وحواشی

۱- اینکه میگوئیم اراضی ماننای پیشین نه‌تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظرگاه فرهنگی نیز مرکز امپراطوری ماد بوده با درنظر گرفتن پدیده‌هائی ازقبیل برتری مسلم فنی وهنری پیشه‌وران ماننائی دربرابر برادران شرقی ایشان میباشد وگنجینهٔ زیویه خودگواه براین مدعی میباشد . امـا در زمینهٔ افکار و معتقدات سرزمینماننا در آن زمان - چنانکه بعد خواهیم دید- نقش رهبری در ماد نداشته .

۲- V. Scheil, Mém. Dèl. en Perse. IX تاریخ ایـن اسناد چندان روشن‌نیست، اسنادمزبوراز‌مدارك تخت‌جمشید قدیم‌ترند. ازدیگرسووجود تعدادی نامهای‌ایرانی در این اسناد اجازه نمیدهد تاریخ آنها راقبل از قرن ششم ق. م. بدانیم. رجوع‌شودبه‌حاشیهٔ ۲۷ فصل ششم . این اسناد باید مورد پژوهش قرار گیرد.

۳- G. G. Cameron: Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948.

۴- و. ا. تیورین. وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد « گنجینهٔ تخت جمشید » VDI، ۱۹۵۱. شمارهٔ ۳، ص ۲۱ وبعد.

۵- این ترجمهٔ و. ا. تیورین صحیح نیست. Marri. p بمعنی «اسیران گرفته شده» است و از ریشهٔ عیلامی -marr - «گرفتن» ، «در دست داشتن» است رجوع شود به : W. Hinz, The Elamite Version of the Record of Darius's Palace at Susa, JNES, XI, 1950, ص ٦

۶- سیکل = ۱/۶۰ مینا؛ مینای بابلی = ۵ر۰ کیلوگرم.

۷- و.ا. تیورین. تألیف یاد شده، ص ۳۳، ۳۷.

۸- و. ا. تیورین. تألیف یاد شده ص ۳۱ و بعد.

۹- کامرون ایشان را « زره دار » میخواند و گرشویچ ثابت کرده که این تسمیه خطاست.

۱۰- و. ا. تیورین. تألیف یاد شده، ص ۳۱-۲۹.

۱۱- Her., I, 126; III, 97. اگر هرودوت میگوید که سپاهیان پارسی (ایران) بزور تازیانه بجنگ میرفتند این گفتهٔ وی مربوط به اقوام تابعه است. برعکس خود پارسیان باکمال میل وخوب میجنگیدند و اقوام تابعه را هم وادار به جنگیدن میکردند. (وغیره Her., IX, 71). آیا چنانچه از زنان و کودکان ایشان در آن زمان در استخر مانند بردگان بهره کشی میشده چنین چیزی ممکن میبود؟

۱۲- گذشته از این و. ا. تیورین میگوید (تألیف یاد شده ص ۳۵ و بعد) که Kāra - ی پارسی باستانی مانند martiyā در زبان اکدی بوسیلهٔ کلمات ummânâte - بمعنی «لشکریان» و niše - بمعنی «آدمها» ، نیز - بموازات کلمهٔ مرسومتر ūku - بمعنی «مردم - لشکری» - ادا میشود. ولی باید تذکر دهیم که ummânâte و niše فقط در «منشور کورش» که بزبان ادبی فصیح اکدی نوشته شده بکار رفته نه در ترجمه‌های کتیبه‌های هخامنشیان که بزبان «بربری» (عامیانه) اکدی تحریر شده. در کتیبه‌های اخیرالذکر ummânâte بجای ûku - فقط در موردی که صحبت از لشکریان خاصه بابل درمیان است- بکار رفته و در بابل «مردم - لشکری» وجود نداشتند. اصطلاح ûku (= kara) در مورد سپاهیان بابل یا آشور نمی بایست بکار رود. اگر کلمهٔ اکدی bûum[mânâte (؟) در کتیبه شوشی martiyā karnuvakā- بمعنی «آدمهای صنعت پیشه - پیشه‌وران» (یا بهتر بگوئیم «افراد سنگ تراش») را و marri.p Iruh[idg] عیلامی را ادا میکنند - محتملا در اینجا باکلمهٔ دیگری سروکار داریم - یعنی باکلمهٔ اکدی ummânu - بمعنی «پیشه‌ور - صنعتگر» که شاید بخطا بصورت جمع بکار رفته.

۱۳- و. ا. تیورین. تألیف یاد شده ص ۳۶.

۱۴- بفرض احسن ممکن است باین معنی باشد که Kurtaš - ها فقط برده نبودند ولی از اینجا نمیتوان چنین استنتاج کرد که اصلا برده نبودند.

۱۵- این نکته از اسناد بایگانی شوش نیز برمی‌آید .

۱۶- Bch., I, § ۱٤ (متن عیلامی – I، §، ۱۳).

۱۷- Kurtaš را میتوان بمعنی «خانگی» – بمعنی «متعلق بخانهٔ (پادشاهی)» نیز تلقی کرد.

۱۸- رجوع شود به ماقبل: حاشیهٔ ۵ همین فصل.

۱۹- رجوع شود به: یا. آ. لنتسمن . دربارهٔ اصطلاحات باستانی یونانی که مفهوم بردگان را ادا میکردند. VDI ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۲، ص ٤٦ و بعد.

۲۰- اندیشه نگاریهای شومری در این متون نیزمانند متون اکدی وعیلامی نادر نیست . تذکر میدهم که و. ا. تیورین (تألیف یاد شده، ص ۲۵، حاشیه ۱) ظاهراً باین نکته توجه نکرده که در اندیشه نگاری si . sì بمعنی «دادن» میباشد .

۲۱- «تبعه»، «مطیع، متبوع» (= lúgal-lameš اکدی) ؛ (50 ، 55 (Dar. NRb.

۲۲- I. Gershevitch, درتقریظ G.G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets, «Asia Major». N. S., II, ص ۱۲۹ و بعد.

۲۳- G. R. Driver, Aramaic Documents of the Fifth Century B. C., Oxford, 1954, Nos. VII, XI, XII.

۲۴- اینکه ایشان بجای وسایل معیشت پول دریافت میداشتند تناقضی با این امر ندارد. (البته بخش اعظم این پرداخت نقدی به «پولی» بدوی - مانند گوسفند و شراب بوده) اینکه در هزاره اول قبل از میلاد محتملا بردگان ایرانی میتوانستند خانواده و دستگاه اقتصادی کوچکی از خود داشته باشند از خصوصیات آمار سنی وجنسی خانوادهای Kurtaš بخوبی نمایان است. حتی اسکان بردگان - اسیر در اراضی بمنظور زراعت مستقل زمین - که آشوریان این شیوه را درآسیای مقدم بنحو وسیع بکار می‌بستند (رجوع شود به : RZOA ، ص ۱۹۹-۱۰۲) برای پارسیان نیز آشنا بوده: مثلا داریوش اول بردگان یونانی اهل اریتره را بهمین‌گونه درعیلام مستقر ساخته اسکان داد (Her; VI, 119; VI, 101) و اسیران میلتی را درمصب دجله مستقر ساخت (Her. VI, 20).

۲۵- ای. م. دیاکونوف. دربارهٔ سرنوشت اسیران در آشور و اورارتو . VDI . ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۱، ص ۹۹.

۲۶- پارسیان برخلاف آشوریان و (ظاهراً) اورارتوئیان، ندرتاً اسیران دشمن را که درجنگ گرفته بودند وارد صفوف لشکریان خویش میکردند. معهذا رجـوع شود به : Her., IV, 93, 97 وغیره. برروی‌هم پارسیان (ایرانیان) بطوری که میدانیم لشکریان خویش را بیشتر از اقوام مطیع گرد میآوردند.

۲۷- Her., V, ۱٤ و بعد ; VI, 20, 115-119. اگر سخن هرودوت را باور کنیم در ماد (مانند آشور، رجوع شود به: RZOA ص ۱۱۰) اینگونه بردگان دولتی باتفاق افراد آزاد در دهکده‌ها یا نقاط مسکونـی مشترك زندگی میکردنـد : مثلا فرزنـد میترادات برده با پسر آرتمبارکه از بزرگان مـاد وباوی هم دهکـده بوده بازی میکنند. آرتمبار کسی بود که بمحضر پادشاه ماد راه داشت و حال آنکه آن پادشاه هر کسی‌را به‌خود راه نمیداد. (I ، ۱۱٤؛ رجوع شود به : I، ۹۹) . محتملا آرتمبار از خویشان هارپاگ بوده. زیرا کـه‌هردو نام (Arppaku Arttum-para) درکتیبه‌های لیکیه دیده میشود تنها نامهای مادی آن کتیبه میباشند). محتملا این نامها را هارپاگیان اسکان یافته درآنجا بآن خطه آورده بودند. به‌حاشیهٔ ۲۲ مقدمه وحاشیهٔ ٥٤ فصل هفتم رجوع شود .

۲۸- هرودوت (I، ۱۱۰) وجود بردگان ـدام‌دار شاهی را در سر زمین مادحدس میزند. گذشته از اسناد بایگانی استخر، گزنفون نیز از باغداری شاهی و ایجاد پارکهائـی توسط هخامنشیان خبر میدهد. وی میگوید: «هـرجاکه او (شاه پارس) وارد میشود و یـا سری‌میزند مراقب است کـه باغهای باصطلاح بهشت ایجاد گردد (Paradeisoi; IV, 13) ولی رسم ایجاد این «بهشت‌ها» از مادیها مأخوذ گشته بود. زیرا این کلمه خود نشان میدهد که یونانیان آن را از زبانهای ایرانی (ولی نه پارسی) اخذ کرده‌اند (Paradeisos یونانی از -Paradaiza، درپارسی باستانی باغ را -Paradayda میگفتند) رجوع شود به:

E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938, ص۱۲٤ ;
R. G. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New-Haven, 1950, ص ۱۵۳، ۱۹۵.

۲۹- اشاره‌ای به دستگاه اقتصادی اماکن مقدس در ماد در داستان پولن ـ دربارهٔ دیـوك ـ شده است (از روی گفتـه دینون و یاهـارون لامپـاکی ؟ ـ رجوع شود بـه : (Polyaen., VII, 1).

۳۰- کتسیاس در تاریخ کورش دربارهٔ بردهٔ یکی از بزرگان ماد ـ مهتر طویلـه وکودك او (رجوع شود به بعد ص ٥۱٥ متن.)که بـه غل وزنجیر مقید شده بـود صحبت

میدارد و این خود میرساند که در سرزمین ماد دستگاههای اقتصادی بالنسبه بزرگی متعلق به بزرگان که بر رنج بردگان مبتنی بود وجود داشته و در درون دستگاههای مزبور برپایهٔ تقسیم کار تخصص بمیزان وسیع دیده میشده گرچه ممکن است کتسیاس درمورد عهد و دوران این شیوه اشتباه کرده باشد ولی همهٔ مؤلفان باستان به ثروت فوق‌التصور بزرگان ماد اشاره کرده‌اند والبته تجدید تولید چنین ثروتی مستلزم وجود دستگاههای اقتصادی کلان برده داری بوده. از دیگر سو بزرگان از کار بی‌نوایانی که به ایشان «التجاء» میجستند و وضعشان با بردگان مساوی بوده استفاده میکردند (نیکولا دمشقی ـ گفتهٔ کتسیاس FGH، II، A، ۹۰، قطعهٔ ۶۶، ۲ بعد از آن).

۳۱- Xen، Oecon. IV، 34. بنابگفتهٔ کزنفون بعضی از بزرگان پارس مثلا کورش اصغر که به‌پیروی از فضایل قدیمی تظاهر میکردند حتی در پایان قرن پنجم ق. م. شخصاً درکارهای باغداری و زراعت آن شرکت میجستند.

۳۲- دربارهٔ وجود جماعات ارضی (مقصود جماعاتی است که برپایهٔ روابط ارضی و مجاورت بوده نه عشیرتی وخاندانی ـ مترجم) درسرزمین ماد و درآن دوران مدارك صریح و مستقیمی وجود ندارد ولی میدانیم که جماعت مزبور چند قرن بعد نیز در ماد غربی وجود داشتند. رجوع شود به:

H. Nyberg, The Pahlevi Documents from Avroman, Mo, XVIII, 1913.

۳۳- مثلا: Beh., II, 25; III ,41.

۳۴- مثلا: Beh; II, 24; III, 40.

۳۵- بعضی‌ازمطالب زیر از تألیف م.م. دیاکونوف « تاریخ ایران باستان» بوام گرفته شده.

۳۶- F. H. Weissbach und W. Bang, Die Altpersischen Keilinschriften in Umschrift und Ubersetzung, Leipzig, 1908, ص XV و ۱۵

۳۷- همانجا ص ۱۷. یاد آور میشویم که در آرامی‌کلمهٔ برابر viθ در صیغهٔ جمع آمده (ZY BBTY'B'LWK) و این خود ترجمهٔ «در دربار» را غیر ممکن میسازد؛ رجوع شود به متن:

A. Ungnad, Aramäische Papyrus aus Elephantine, Kleine Ausgabe,

Leipzig, 1911, 87, fragm. 66, 8.

روایت بابلی دریك مورد viϑapatiy را malainabîti- « آنهائی که در خانه هستند » (Beh.، سطر ۴۳) و درمورد دیگر malainaallûkâšaâli (آنهائی که درallûka - جماعت هستند) (Beh سطر ۷۲) ترجمه میکنند. معنی کلمهٔ allûkâ از متون دیگر معلوم نیست. ظاهراً این کلمهٔ آرامی مانند بسیاری دیگر ازکلمات روایت بابلی از زبان مکالمه‌ای اکدی آن زمان درکتیبه رخنه کرده است . بنظر میرسد که این کلمهٔ اکدی - آرامی از ریشهٔ اکدی alâku - بمعنی «راه رفتن» «براه افتادن»، « وظیفه انجام دادن» تشکیل شده. بدین سبب mala inaallûkâša-âli را میتوان محتملا « کسانی که (باید) وظیفه‌ای (؟) درجماعت انجام دهند» ترجمه کرد. بهر تقدیر موضوع ترجمه «در دربار» مسلماً اینجا منتفی است.

۳۸- H. C. Tolman, Ancient Persian Lexicon and the Texts of the Achamenian Inscriptions, New-York, 1908.

۳۹- تألیف یاد شده، R. G. Kent، ص ۲۰۸.

۴۰- نه همه: ترجمه‌های عجیب وغریب دیده میشود. مثلا گری (L. H. Gray, American Journal of Philology, No 24, ص ۱۶).

viϑ را « مالکیت شخصی » ترجمه میکند (درست است که علامت سؤالی بعد این ترجمه قرارداده است) (!).

۴۱- بدین سبب مثلاهرتسفلد Kāra را«اعیان و درباریان عالیمقام» (!!)ترجمه میکند، وکنیگ viϑ را - «خانهٔ ارباب» ترجمه‌میکند. کنیگ بقدری دور رفته که‌حتی‌معتقد است ارقام اسیرانی که آشوریان درماد گرفته بودند فقط شامل .... فئودالها بوده - بدون آنکه تابعان (واسالهای) ایشان در این شمار آمده باشند!

۴۲- باین مناسبت رجوع شود به بعد ص ۵۲۹ متن و بعدلازم است متذکرشویم که دانشمندان شوروی‌دربارهٔ‌مفهوم اجتماعی kāra hya viϑāpatiy āha در این‌عبارت نظرهای مختلف ابراز میدارند. دراین باره مشروحتر درفصل هفتم سخن‌رفته ،

۴۳- هربار که درکتیبهٔ بهیستون بمناسبت‌پیکارها لفظ kāra بکار برده شده البته بمعنی لشکری است، ولی آنجا که گفته شده: «آدمی نبود، نه پارسی و نه از خاندانما که ازآن گئومتای مغ‌پادشاهی را باز پس گیرد: Kāra از ستماو ترسان بود» (Beh, I, § 13) و یا آنجاکه گفته شده که «اسیر درکند و زنجیر کنار دروازهٔ من نگاهداشته شده بود و

همهٔ Kāra او را دیدند» (§e2) دراینجا فقط ترجمهٔ «مردم» مناسب است ونه «لشکری» و بطریق اولی «درباری وایمان» نیز صحیح نخواهد بود .

۴۴- وبعد FGH، IIA، 90، faagm، 66، 2.

۴۵- رجوع شود، مثلا به : ای. م.دیاکونوف. قوانین بابل وآشوروپادشاهی‌هیتی. VDI، ۱۹۵۲، شمارهٔ ٤، ص ۲۸۷.

۴۶- Jer، XXV، 25؛ LI، 11، 28

۴۷- Sarrāni âlik idêšu، کتیبهٔ نابونید ، شمارهٔ ۱ ، I، ۲۷؛ NBKI ، صفحهٔ ۲۲۰ .

۴۸- حتی هرودوت از این نکته آگاه بوده . ولی بمعنی فوق تنها شش قبیلهٔ اتحادیهٔ قبایل مادی ـ «مادی» نبوده‌اند (قبایل دیگری نیز باین نام خوانده میشدند).

۴۹- اقصای غرب آتروپاتن (غربی‌تر از دریاچهٔ ارومیه) وبسیاری از نواحی ارمنستان را ـ چنانکه از بسیاری گفته‌های هرودوت برمیآید ـ ماتین‌ها اشغال میکردند و بنا بهمان اقوال گاهی‌دریاچهٔارومیه ما (ن) تیان نامیده میشده (Strabo، XI، 14، 8) چنانکه از روی گفتهٔ هردوت داوری کنیم (گرچه ـ این موضوع، ظاهراً برای خود وی‌نیز آنچنانکه باید و شاید روشن نبوده) ماتین‌ها بعضاً دربخش علیای هالیس (قزل ایرماق) ـ سمت راست آن ـ و ارسن (I، ۷۲، ۲۰۲؛ VII،۷۲) وقسمتی‌دربخش علیای‌دجله وزاگروس غربی (I، ۱۸۹، ۲۰۲، III، ۹٤ ؛ V، ٤۹ ، ۵۲) زندگی میکردند، ولی درهمین نقاط است که منابع میخی بوجود اسامی خاص و اشخاص ونامهای اماکن هوری شهادت میدهند . چهار قومی‌که درفلات ارمنستان و نواحی مجاور آن زندگی میکردند و هرودوت از ایشان یادکرده یعنی : ارمنیان و ساسپیران (کزنفون ایشان راکسپیریان میخواند) و آلارودیان وماتین‌یان ـ چنانکه پیشتر گفته شد همان ارمنیان ایبروکرجیان و اورارتوئیان و هوریان بوده‌اند رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۲۸۲ متن .

۵۰- Her: III، 92 (و شاید VII، ۷٦ ؟)

۵۱-پاریکانیان‌محتلا مربوط‌به -Parika- ی‌اسرار آمیزاوستا میشود (ویدودات I، ۱۰ ؛ XX ؛ شت XIX ، ۸۰ و بسیاری جاهای دیگر) که «پری» فارسی نو از این کلمه ماخوذ ـ است.مثلا در خود اوستا ازجادوگران ـ غیرزرتشتی سخن‌رفته‌که زنده‌کننده خاطرهٔ ساکنان غیر ایرانی‌پیشین ایران بوده‌اند و. و. گیگر بدان‌اشاره‌کرده و نظر وی در این مورد صحیح است .

W. Geiger, Ostiranische Kultur
im Altertum, Erlangen, 1882, ۱۱۲-۱۱۳ ،۸۱-۸۲ (ص
منبع هرودوت از وجود، پاریکانیان درساتراپ نشین دهم (ماد) وهفدهم (بلوچستان که اکنون نیز قبایل غیر هند و اروپائی درآنجا زندگی میکنند) مطلع بوده. هکاتی‌هم از وجود شهر پاریکانودر «پارس» یادمیکند (FGH, I, fragm. 282) در بارهٔ معنی اصطلاح «پارس» در تألیف هکاتی رجوع شود به:
L. Pearson, Early Ionian Historians, Oxford, 1939, ۷۸ ص.
بحتمل نام «فرغانه» در آسیای میانه نیز مأخوذ از اصطلاح مشابهی باشد. ولی این فرض یونگه که اصطلاح «پاریکانیان» (پریکانیان) فقط بهفرغانه‌مربوط است واینکه‌وی پریکانیان وارتوکوریباتنیان (بگفتهٔ یونگه-سکایان) را ازماد جدا میسازد، وبرای‌اثبات‌عقیدهٔ‌خویش‌چنین استدلال‌میکند - که گویادرفهرست‌ساتراپ‌نشین‌های‌هرودوت‌اسامی‌اقوام‌قبایل‌گوناگون بدون رعایت‌نظم وترتیبی‌درج‌شده- تاب انتقادرانداند. منابع موجود از«ارتوکوریباتنیان درآسیای میانه یادنمی کنند، گرچه‌درآنجا اصطلاح مشابه‌المفهوم «تیگراخئودا» معلوم ومعروف‌است.

۵۲- دراینجا چیتران تخمه پیشوای مادی (ساگارتی) شورشیان بسیاست رسید و اعدام شد (Beh; II, § 33). رسم داریوش اول این بودکه شورشیان را در سرزمینی که‌در آنجا بشورش دست زده بودند بسیاست رساند: مثلا فراورتیش مادی دراکباتان و نیدینتگو- بل بابلی وآرخا که در بابل قیام کرده بودند در بابل وخیازلات پارسی در اوواداایچی - پارس - اعدام شوند. بدین قرار چنین میتوان استنباج کردکه ساگارتیان (= زیکرتو ؟) در آن زمان بخشی‌از آشورپیشین را باانضمام آربل‌آشغال کرده بودند. اما اینکه ساگارتیان مزبور از قبایل مادی ویا نیمه مادی بودند، از اینجا معلوم است‌که چیتران تخمه خویشتن راخلف‌کیاکساراعلام داشت. ضمناً بایدگفته‌شودکه قبیلهٔ سارگارتیان درنقاط دیگر- بطرف مشرق - نیز دیده شده بود. (به صفحهٔ ٤١٦ متن رجوع شود).

۵۳- Her, I, 104 : «ازکلخید تا (سر زمین) ماد دورنیست وفقط یك قوم در میان ایشان قرار دارد - که ساسپیران باشند»؛ VI، ٨٤: اسکیتها به اسپارتیان پیشنهاد میکردندکه «درامتداد رود فاسیس وارد ماد شوند».

۵۴- کتسیاس بنا بگفتهٔ دیودور (Doid. II ، XXXIII؛ نیکولای دمشقی: FGH، IIA، ۹۰، fragm، ۵٦، ۱۱) شهادت میدهدکه ماد نتوانسته بوده کادوسیان را مطیع خویش سازد. درفهرست ساتراپ نشین‌های هرودوت (III, 92) ظاهراً ساتراپ‌نشین

یازدهم شامل کادوسیانی که در تألیفات دیگر نویسندگان آمده نیز بوده است (ساتراپ‌نشین یازدهم: کاسنیان، پاوسیکیان، پانتی ماتیان، و داریان). این اقوام چنانکه بعد خواهیم‌دید جزو آنهائی بوده‌اند که برای نخستین بار توسط کورش مطیع گشتند. درلشکرکشی خشایارشا نیز کاسپیان جدا از مادیها پیکار میکردند . در جنگ داریوش سوم با اسکندر مقدونی در گائوگامل کادوسیان وآلبانیان وسکاسنیان رسماً همچون متحدان ساتراپ مادی آتروپات وارد عرصهٔ کار زار شده بودند نه مانند تابعان وی.

.(Arr; Anab; III، 8، 4; 11; 4)

۵۵- بسیاری از قبایل شمال آذربایجان ــ گرچه استقلال خویش را حفظ کرده بودند ولی با اینحال ــ بنظر میرسد ــ که به کورش باج میدادند و این ازمحل ساتراپ ــ نشین یازدهم که جزو تابعان کورش آمده پیداست : به نظرهائی که دربارهٔ سازمان ساتراپ نشینهای متأخر هخامنشی ابراز شده و به ص ۴۲۰ متن و بعد و حاشیهٔ ٥٤ همین فصل رجوع شود .

۵۶- قبلا ملاحظه شد خوآرن که بعدها جزو پارت گشته بوده درقرن هفتم قبل‌از میلاد ناحیه‌ای از ماد بوده. کومیسن که در مشرق خرآزن بوده نیز نخست از آن ماد بوده : ولی مشکل است که درآن‌زمان سرزمین ماد به نقاط شرقی‌تر نیزگسترش یافته بوده. رابطهٔ نزدیك پارت وهیرکانیه با ماد از اینجا پیداست که شورش ضد پارسی فراورتیش که‌خویشتن را خلف کیاکسار میخوانده ــ بیدرنگ‌نه تنها در مادگسترش یافت بلکه به پارت‌وهیرکانیه نیز سرایت کرد،

(Beh; II، §§ 24-28، 31-32; II، § 35-III، § 37).

۵۷- رجوع شود به ماقبل، حاشیهٔ ۵۲ همین فصل. بطلمیوس (VI، 2، 6) در نقاط شرقی‌تر از جبال زاگروس ازوجود ساگارتیان خبر میدهد ولی ظاهراً صحبت‌ازدامنه‌های اقصای زاگروس و درحدود پارتاکنیان است ، زیرا ساگارتیائی را که بطلمیوس ذکر میکند فقط ناحیهٔ خورومیترن راازپارت جدا میساخته. اما دربارهٔ اینکه اراضی ساگارتیان جزو ماد بوده باید یاد آور شویم که‌گمان نمیرود پیشوای قبیله‌ای غیرمادی ــ قبیله‌ای که فقط سر باطاعت مادیها گذارده بوده، خویشتن را از اخلاف غالبان (مادیها) خوانده باشد. اگر ساگارتیان جزو قبایل ماد می‌بودند (بمعنی وسیع کلمه) موضوع صورت دیگری پیدا میکرد .

۵۸- رجوع شود همچنین به:
E. Herzfeld, Der geschichtliche Vištaspa (Zarathustra, I). AMI, 1, 2, ص ۷۷ و بعد.

۵۹- حدس زده میشود که هکاتی فهرست را بمنظور نشاندادن قدرت امپراطوری پارس و بی‌ثمر بودن شورش یونیه برضد آن - منتشر نموده. و ذکر بعضی جزئیات (مثلا در مورد کیلیکیه) نیز که ازلحاظ ارزیابی مقدورات نظامی‌ومادی حریفان یونانیان اهمیت‌داشته نیز بهمین منظور بوده است. (رجوع شود به Her., V, 36).

۶۰- Her., IV, 166; Pauly - Wissowa, s. v. Satrap ص ۱۳۶-۱۳۵.
سکه‌های بسیاری از ساتراپهادر دست است. سکه زدن پول در امپراطوری هخامنشیان آغاز گشت. وچند تکه عده‌ای معتقدند از لیدی اخذ گردیده بوده . درماد نیز مانند آشور سکه زدن متداول نبوده.

۶۱- موضوع تلفیق‌و انضمام ویا تفکیك‌ساتراپ نشین‌هادرهمان کتیبه‌های هخامنشی گواهی شده (به بعد رجوع شود) و مؤلفان یونانی نیز در این پاره شهادت میدهند. مثلا لیدی ویونیه غالباً دارای یك ساتراپ نشین‌مشترك بوده‌اند؛ کورش اصغردرآن واحدساتراپ سه ساتراپ گشته بود (یونیه ، لیدی، کاپادوکیه) و از این شمار فقط کاریا برای تی‌سافرن جدا ومنفك شده بوده ؛ بعدها - تی‌سافرن‌هم حکومت هرسه ساتراپ نشین‌کورش رابعهده‌ داشته.

۶۲- فهرستها وکتیبه‌های صخره‌ای ساتراپ نشین‌ها («کشورها») را به دو گروه تقسیم میکنند: شرقی و غربی. در فهرست ترتیب این ساتراپ نشینها در حدودگروههای مزبور اندکی دچار نوسان میگرددگرچه پارس وماد، یاگروه ساتراپ نشینهائی‌که شاهان پارس، ظاهراً، درعین حال سمت شاهی محلی را نیز داشته بودند (بابل، عیلام وغیره) - در رأس فهرست قرارگرفته‌اند.

کتیبهٔ بهیستون ازاین شمار مستثنی است. درکتیبهٔ مزبور ماد در آخر فهرست ساتراپ نشینهای غربی‌آمده است. (یاد آور میشویم که‌کتیبهٔ بهیستون اندکی پس‌ازآنکه ماد سه‌بار علم شورش بر افراشت تنظم شده بودو) .

۶۳- باحتمال اقوی‌گروه ساتراپ نشینهای I-XII مقدم شده تا یونیه مشخص

گردد . جای واقعی این گروه بعد از گروه XIII - XVII (یا VXIII) است .

۶۴ - شمارهٔ ساتراپ نشین را مطابق آنچه هرودوت گفته نقل ـ میکنم و نام آن را از روی دیگر منابع هم. مقدار باج از روی تألیف هرودوت به تالان نقرهٔ بابلی (تالان ـ قریب ۳۰ کیلوگرم) قلمداد شد.

۶۵- Her., V, 36.

۶۶- مربوط است به ۵۲۱-۵۵۲ ق. م. شاید در واقع درحدودسال ۵۱۹ برصخره نقرشده باشد. هرتسفلد (AMI, I, 2، ص ۷۹) معتقد ـ است که فهرست هرودوت بیشتر به «e»استخر نزدیک است . تاریخ فهرست اخیر را وی سال ۵۱۶ میداند. ضمناً این را بگوئیم کهوی فهرست هرودوت را چنان «تصحیح میکند» که عملا فهرست جدیدی بوجود میآورد و سپس از مشابهت آن بافهرست استخر اظهار تعجب مینماید . (همانجا ص ۱۰۵) .

۶۷- موقع ساتراپ نشین «tyaydrayahyâ» درمیان ساتراپ نشینهای غربی موضوع یکی دانستن آن را با جزایر خلیج فارس منتفی میسازد .

۶۸- در کتیبهٔ «e» استخر ، گاندرا (پارو پانیسادها) بشکل ساتراپ نشین جداگانه‌ای درآمده .

۶۹- در کتیبه‌های متأخرتر ظاهر میگردد .

۷۰- رجوع شود به: ص ۱۰۵ Pauly -Wissowa, s. v. Satrap محتملا قبایل کرانهٔ دریای سیاه خود مختار بوده‌اند. این نکته دربارهٔ کلخ ـ ها و همسایگان ایشان صادق است (Her., III, 97) . درست است که هرودوت ایشان را جزو ستاتراپ نشین نوزدهم نیاورده ـ ولی شاید این مسامحه‌ای بیش نبوده ـ زیرا که ایشان با موسخیان ودیگر اقوام ساتراپ نشین مزبور ـ درتألیف هکاتی (FGH, I, 1, fragm. 288: - ?) ـ وبعضاً درفهرست لشکریان خشایارشا ـ درتألیف خود هرودوت (VII, 78 - 80) یکجا قلمداد شده‌اند. شاید قبایل ساتراپ‌نشین یازدهم (کاسپی‌ها) نیزخود مختار بوده‌اند، رجوع شودبه ماقبل، حاشیهٔ ۵٤ همین فصل). ضمناً ممکن است که در کتیبهٔ بیستون ساتراپ نشین یازدهم جزو ماد بوده .

۷۱- ولی ظاهراً فقط ساتاگیدیه و آراخوسیه دو «کشور» جدا و مختلف بحساب میامدند (همچنانکه دوساتراپ نشین ارمنستان یك کشورمحسوب میشدند) ولی در واقع یك ساتراپ‌نشین را تشکیل میدادند. رجوع شود به بعد حاشیهٔ ۸۲ فصل هفتم.

۷۲- مثلا کشورهای ساتراپ‌نشین شانزدهم در دست هیستاسپ پدر داریوش اول بوده . رجوع شود به بعد، حاشیهٔ ۸۸ فصل هفتم . در بخشی از فهرست که مربوط به آسیای میانه است خطاهائی فاحش دیده میشود (از آنجمله در اعدادهم!) . بعدها پارت و آره‌یا و خوراسمیا وسغدیانا واحدهای اداری وسیاسی مجزائی بوده‌اند. خوراسمیا (خوارزم) علی‌الرسم، ظاهراً، مستقل بوده، ولی تمرکز این ساتراپ نشینها در دست شخص واحد شاید سنتی بوده مثلا ممکن است که ساتراپ نشین شانزدهم بادولت خوارزم باستانی و اراضی تابعهٔ آن منطبق میشده .

۷۳- رجوع شود به بعد ص ۴۳۰ متن وبعد .

۷۴- کتیبهٔ نابونید ، شمارهٔ ۱، I، ۲۸؛ NBKI، ص۲۰؛ همچنین رجوع شودبه بعد Her., I, 102, 124 .

۷۵- Beh., I, § 1-4.

۷۶- V, II . هرودوت دراینجا دو شجرهٔ خانوادگی را توأم ساخته و این امر ناشیانه است: خاندان داریوش ـ خشایارشا را با کورش یك کاسه کرده . بدین سبب نام تئیسپ (چیش‌پیش) دوبار آمده.

۷۶ مکرر ـ چندین کتیبهٔ عیلامی‌قدیمی در اراضی فارس‌وجود دارد. حتی‌درزمان داریوش اول هم عیلامیان در پارس تا حدی واجد تکیه‌گاهی بوده‌اند ـ و این نکته‌ازاینجا مشهود است که مارتیا ـ که خود را پادشاه عیلام میخوانده (Beh., I, § 22)در پارس میزیسته. رجوع شود همچنین به مابعد، دربارهٔ واخیازدات. اما توجیه وجود زبان عیلامی در دفترخانهٔ استخر ـ چنانکه کامرون خاطرنشان ساخته بسبب بی سواد بودن کارمندان پارسی بوده نه اینکه تصور کنیم‌عیلامی‌زبان مردم محل بوده (درآن زمان دیگر عیلامی زبان مردم استخر نبوده).

۷۷- Arukku ـ ی اکدی از Ar(ya)uka ـ باستانی مأخوذاست. مصغر ایرانی نامی از نوع Aryā-rāmna با پسوند -uka مثل Dâjaukku<Da-hyauka استعمال پسوند -ukku<-uka توسط پارسیان مؤید این‌نکته است که پسوند مزبور ایرانی است‌و هیچ وجه تناسبی با زبان هوری ندارد .

۷۸- E. F. Weidner, Die älteste Nachricht über das persische Königshaus, AfO, VII 1/2. ص ۱ و بعد.

۷۹- I، ۱۰۷ . ولی هرودوت کبوجیهٔ اول را شاه نمیداند. درکتیبه‌های کورش دوم وی مانندکورش اول شاه آنچان نامیده شده .

۸۰- F. Herzfeld, Altpersische Inschriften No 15 (Dar. Sus. f, § 36). سطور ۱۶ و بعد

۸۱- محتملا هیستاسپ بسمت‌ساتراپ پارت‌وهیرکانیه درلشکرکشی کورش به‌آسیای میانه شرکت جسته بوده (Her., I, 209) .

۸۲- Beh; § 35; Her; II; 93-94 .

۸۳- بهرتقدیر هیستاسپ هرگز لقب شاهی نداشته. ولی داریوش اول آریارمنه‌و آرشامه را در شمار هشت تن از اسلاف خویش ـ شاهشاهان هخامنشی کـه دوشاخه از آن خاندان بوده وحکومت میکردند ـ نام میبرد. رجوع شود به نوشته‌هائی‌که در زمان‌یکی‌از هخامنشیان متأخر درشرح تصاویر (؟) آریارمنه و وآرشامه تهیه واز طرف‌ایشان تنظیم‌شده بوده (ص ۱۱۶ ... R.G. Kent, Old Persian). دراین نوشته‌ها آریارمنه وآرشامه «شاهان» پارس خوانده شده‌اند .

۸۴- ظاهراً (ş) z عیلامی مانند «چ» خوانده میشده. درمتون : Anzan, Anšan آمده. گذشته از آنچان و پارسیان درقرن هفتم ق.م. درپارس (پرسید) پادشاهیهای کوچك دیگر نیز وجود داشته، مثلا خودیمری. محتملا دراینجا نیزمانند ماد ـ حکام این پادشاهیها استقلال خویش را درطی قرنهای هفتم و ششم ق.م. از دست داده جـزو بزرگان اصیل وعشرتی پارس گشته بودند.

۸۵- خالدائیان وپاخالی بیان (با کلدانیان اشتباه نشودا) قوم کوچکی دربخش شرقی آسیای صغیر که محتملا زبان ایشان به‌کارتولی منسوب بوده.

۸۶- موضوع تبدیل «بلا» خدای بابلی به پادشاه ازکتسیاس مأخوذ است.

۸۷- mēdos یونانی ـ بمعنی «مادیها» (؟ ؟).

۸۸- اینجا و بعد ـ شکل ارمنی کلمهٔ «مادی» ـ بصورت - mar .

۸۹- رجوع شود به Diod., II, 6, 2.

۹۰- این نام درخاندان هخامنشی دیده میشود: Her.; VII, 62 وغیره.

۹۱- ضمناً بایدگفت که خود زبان ایرانی در ارمنستان باستان ـ بطور محدود تا اندازه‌ای متداول بوده.

۹۲- موسی خورنی ، تاریخ ارمنستان ، I، ۳۰ ، این «مار ـ ها» ـ ی درهٔ ارس ممکن است ـ چنانکه س . ت . یرمیان می‌پندارد ـ همان ماتینیان هرودوت باشند.

۹۳- این ورترا‌هن، یا Varhraγn زمان‌پارتها خدای‌ایرانی میباشد. موسی‌خورنی قطعه‌ای از سرود مذهبی را که بافتخار اوست نقل میکند .

۹۴- اما اینکه روایات ارمنی در این مورد بلا واسطه از عهد باستان نام‌مادها را حفظ‌کرده باشند، بالکل منتفی میباشد. زیرا که اصطلاح - mar که در اینجا بکار رفته، چنانکه بارها گفته شده، اصلا پارتی است.

۹۵- این افسانه‌ای است که‌در آن یکی‌از اساطیر‌مشترك اقوام‌بسیار ـ یعنی‌موضوع مبارزهٔ قهرمان قوم علیه اژدهای ـ غاصب حقوق قوم ـ منعکس شده. و در مورد ایرانیان فریدون نقش غالب‌بر«اژدهاك» را بازی میکنند و تاحدی شاید موضوع شرکت واقعی‌تیگران پادشاه ارمنیان ومتحد بودن وی‌باکورش نیز درآن منعکس است ـ مگر اینکه‌موسی‌خورنی مطلب اخیررا از مورخان یونانی که تحت نفوذ‌کزنفون قرار‌گرفته بوده‌اند،اخذ‌کرده‌باشد.

۹۶- ممکن است که این پادشاهی درمحل اورارتو تأسیس نشده بلکه در‌کنار آن ایجاد شده بود . بعدها درعهد هخامنشیان ـ چنانکه دیدیم فلات ارمنستان به دو ساتراپ نشین شرقی وغربی تقسیم شده بود که تقریباً مطابق بودند با محل سکونت ارمنیان از یك سو و مکان اورارتوئیان و آلارودیان و تاحدی ماتینیان از سوی دیگر.

۹۷- معهذا هردو ساتراپ نشین اجزاء یك کشور واحد شمرده میشدند . و این خود از اشارهٔ فقط به یك‌کشور واحد «ارمینه (اورآشتو) » که در‌کتیبه‌های هخامنشیان و همچنین تألیف آریان (Anab., III, 8 , 5) و بسیاری منابع دیگر‌یونانی دیده‌شده پیداست.

۹۸- نام اُرُنت ـ همان « اِرو آند » است :

Xen. Anab., II, 8; III, 5, 17; IV, 3, 4; 4, 4 و بعد ؛ VII, 8, 25 و غیره

۹۹- اُرُنت دوم حتی در سال ۳۱۶ در ارمنستان حکومت میکرد:

Diod., XIX, 23, 3; Strabo, XII, 14, 15. خود داریوش سوم درزمان پادشاه سلف (اردشیر سوم) ساتراپ ارمنستان بوده ـ یعنی محتملا ساتراپ ارمنستان غربی ـ همچون سلف میترائوستا (Just., X, 3).

۱۰۰- اگر سخن هرودوت و یا بهتر بگوئیم کسی راکه ملحقاتی در تألیف وی وارد کرده باور کنیم، خالیبیان - خالدائیان ممکن است مطیع‌ماد نبوده‌اند. رجوع شود به: Her., I, 28 - راجع به خالیبیان مربوط به پاشاهی کرزوس - شاه‌لیدی.

۱۰۱- کتیبهٔ نابونید، شمارهٔ ۸، IV، ۳۳-۱٤ (NBKI). صحبت بر سر مجسمه‌ای است که زمانی «کوتیان» از «آراپخا» ربوده بودند و نری‌گلیسار بازگرداند. ولی ممکن است که سخن از کوتیان هزارهٔ سوم ق. م. درمیان باشد.

۱۰۲- NBKI، ص ۲۲۰ و بعد، I، ۳۷ - II، ۲۵. ص ۲۸٤ و بعد، X، ۱۲.

۱۰۳- S. Smith, Babylonian Texts, London, 1924. تاریخ وقایع نابونید (ص ۱۱۲، II، ۱٦، ۱۵).

۱۰٤- علی رغم مطالب مخالفی که در کتیبهٔ متاخرتر نابونید نوشته شده‌درتاریخ وقایع چنین منقول است.

۱۰۵- متن مبهم «کتاب ارمیای نبی» (Jer., XXV, 25) ظاهراً به استقلال «شاهان» عیلام درعهد مادیها اشاره میکند. شاید آنچان وخودیمری وغیره در نظر بوده؟ تاریخ متن ٦۰٤ ق.م. است. گزنفون نیز در «کورشنامه» «سوزیانا» را درآن زمان مستقل شمرده گرچه به‌گواهی منبع اخیرالذکر نمیتوان اعتماد کرد.

۱۰٦- FGH, IIA, No 90 fragm. 66. این تعمیم مورد اعتماد نیست. زیرا که نام «اَرتَسین» راکتسیاس از یکی از معاصران خویش اخذ کرده.

۱۰۷- به عقیدهٔ مارکوارت که مورد متابعت س.پ. تالستوف. و و. ب. هنینگ و دیگران قرارگرفته، استفادهٔ مشترك از آبهای آك از زمان حکمفرمائی خوارزم در بخش غربی آسیای میانه متداول شده بود. و این به‌گمان بیشتر در قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق. م. است.

۱۰۸- ورق ۱۰۲، ۲، Photius, Cod. LXXII.

۱۰۹- این حدس که چنین برتری وجود داشته فقط مبتنی‌بآن است که خوارزم جزوساتراپ نشین شانزدهم‌بود - و این‌امر بزمانی مربوط است که ساتراپ نشین‌مزبور مادی بوده. ولی باید در نظر گرفت که‌ساتراپ‌نشین‌شانزدهم‌هرودوت - نتیجهٔ‌اختلاط‌چندین‌ساتراپ‌نشین بوده. ممکن است ساتراپ نشین مزبور در مورد پارت و آره یا (هرات) تحت شمارهٔ

«مادی» آمده باشدولی این بآن معنی نیست که‌خوارزم‌و وسغدیا تا که بعدها جزو ساتراپ‌نشین مزبور شده بودند ـ نیز ایالاتی تابع مـادبوده‌اند. در مورد خوارزم حد اکثر آنچه میتوان حدس‌زداین است که خوارزمیان بابت استفاده از آبهای آک‌چیزی‌به ماد می‌پرداختند. معهذا تجن بقدری ازخاك اصلی خوارزم‌دور بودکه برای آن‌سرزمین بطورکلی اهمیت زیادی‌نداشت. و بدین سبب چنین‌پرداختی ـ اگر هم‌صورت میگرفت ـ بسیار ناچیز بوده‌و ممکن‌نبود سبب تابعیت واقعی خوارزم در برابر ماد گردد .

۱۱۰- ممکن است کـه عمال وجاسوسان آشور در ایـن زمـان در باکتریا نفوذ میکرده‌اند. از بایگانی‌پادشاهی آشور قطعه‌ای از یك‌نامه بمضمون زیربدست است: نویسندهٔ نامه شخصی است بابلی که عامل وجاسوس پادشاه‌آشور میباشدوخبر میدهد که‌سنك لاجورد بدست آورده ولی‌او را با چنین محموله‌ای اجازهٔ خـروج ازکشور نمیدهند. وی مینویسد که شاه آشور درصورتی میتواند مقدار سنگ لاجورد مطلوب خویش را دریافت داردکه‌قوای مسلح اعزام دارد وضمناً اطلاع میدهدکه او شخصاً از ترس ساکنان محل (یامقامات محلی) در بارهٔ رابطهٔ خود باکسان پادشاه آشور اعتراف نخواهدکرد.از آنجا که‌سنگ‌لاجوردمشرق باستانی فقط درباکتریا (در بدخشان) استخراج میشده چنین نتیجه‌گرفته‌میشودکه نویسندهٔ نامه در باکتریابوده وضمناً‌معلوم میشودکه‌کشورمزبور بقدرکافی اقتدار داشته. این‌قطعه‌چاپ ومنتشر شده است

HABL, 1240; AVIU, No 50, 41 , ص ۳۵۵ و بعد (A.T.E. Olmsted, History of Assyria, New-York, London. 1923, ص ۳٦٤
معلوم نیست چراالمستد معتقد است که این نامه از سلطان شوبریا ، واقع درفلات ارمنستان بوده .

۱۱۱- Beh., I, § 26-30

۱۱۲ - شاید چنانکه مثلاکنت‌گمان میکند اینان تابع فراورتیش عصیانگرمادی بوده‌اند .

۱۱۳- Ptol., Tetrab. Synt. ,2,

۱۱۴-گرمان (Pauly-Wissowa, s.v. Kaspioi) شرحی راکه هرودوت (VII, ٦٧) دربارهٔ البسه مینویسد مربوط باین کاسپیها نیز میداند.

۱۱۵- به حاشیهٔ ۱۲۱ فصل هفتم رجوع شود.

۱۱٦- در متون پارتی نسا نیز چنین است HŠTRP.

۱۱۷- رجوع شود به Pauly-Wissowa, s.v. Satrap.

فصل ششم

تعلیقات و حواشی

۱- مقابر صخره‌ای مادی که نمایندهٔ این نوع‌خانه‌ها میباشند عبارتند از دکان داود نزدیك سرپل وصحنه در ماد غربی و همچنین بعضی دیگر. رجوع شود به :
E. Herzfeld, 1] Archaeological History of Iran, London, 1935 ص۲۰۱ و بعد 2] Iran in The Ancient East, London, 1941 .ص ۳۰ ببعد
همچنین رجوع شود به خانه‌های مسکونی در تی‌شبائینی (کارمیر - بلور): و. ش . ساروکین . حفریات درنقاط مسکونی باستانی (درکتاب: ب.ب. پیوطروسکی. کارمیربلور، II ، نتایج حفریات ۱۹۵۰-۱۹۴۹. ایروان، ۱۹۵۲، ص ۷۹ وبعد). و رجوع شود به تصویر ۶۱این کتاب.

۲- لااقل در نقوش برجستهٔ آشور مربوط به‌قرن نهم ق.م. ، بی‌شك تصاویری از لشکر کشی‌های آشور به زاموآ وجود دارد و درآن تصاویر از البسهٔ ویژهٔ لولوبی - مادی چیزی بنظر من نرسیده . درگیلزان برکرانهٔ غربی دریاچهٔ ارومیه و تاحدی در ماننا البسه با لباس سوری مشابهت داشته (بنا به تصاویر «میل - أبلسینك - سیاه » سالامانسار سوم و غوش اشیاء زینونیه). تصویرالبسهٔ بابلی را بر کوزه‌های مانئائی نیز بنگرید.

۳- رجوع شود به‌تصاویر متعدد مانئائیان و مادیها (و از آنجمله‌در زمان‌محاصرهٔ خار خار وکیشه‌سو وغیره) درکاخ سارگون دوم در دور-شاروکین (خورس آباد) :
E. Botta et E. Flandin, Monument de Ninive, I-II. Paris. 1849.

شب‌کلاه کوته‌ای نیز متداول بوده. به‌همانجا وبسیاری جاهای دیگر و همچنین طشت فلزی از زیویه (تصویر ۶۳) بنگرید. رجوع شود به :

A. Godard، Le Trésor de Ziwiyé، Haarlem، 1950، تصویر ٥

۴- رجوع شود به ماقبل ص ۱۳۷ متن .

۵ - رجوع شود بـه تصویر سپاهیـان مـادی و پارسی در نقوش برجستهٔ کـاخ استخر

و (تصاویر مقدم E. Herzfeld، Iran in the Ancient East، pl LXXXL
LXXVI (تصاویر زوج).

۶- رجوع شود به‌تصویر جانداران (نگهبانان شخص شاه) درنقوش برجستهٔ شوش در موزهٔ لوور. لباس پارسی ،بگفتهٔ بسیاری از مؤلفان باستان (رجوع شود بویژه به : Her.، VII، 61-62) از مادیها مأخوذ شده بوده .

۷- به تصویر شمارهٔ ٥٠ رجوع شود. تصویر پیکار مادیها (بزعم اسپرو)بااسکیتها بر مهر پایان قرن هفتم ـ آغاز قرن ششم (؟) ق.م .

G. Maspero، Histoire ancienne des peuple d' Orient classique، III
Les Empires، Paris، 1908، ص ٤٧٥

۸ - R. Ghirshman، Fouilles de Sialk prés de Kashan،
1933، 1934، 1937، II، Musée du Louvre، Serie archéologique،
Paris، 1938، pl. XXX، 5

۹- چیزی نزدیک باین لباس. حتی‌دردوران متأخرتر درآذربایجان‌شمالی نیزمتداول گشته بود: در نگین ـ مهرهای مکشوف در مینگه چائور مربوط به قرن چهارم (؟) ق. م . (ر.م. قاضی اف.حفریات باستانشناسی درمینگه‌چائور. مجموعهٔ فرهنگ مادی‌آذربایجان، I ، باکو، ص ۲۸، تصویر ۱۹) شلوار و در یك مورد «تاج» (تصویر اول از سمت چپ در ردیف دوم) از رختهای مردانی است که ترسیم گردیده بوده است . از خصوصیات این لباس بالاپوش کوتاه و علی‌الرسم کلاهی باتهٔ مسطح و یا تیز بوده است . اسلحه ـ عبارت بوده از نیزه و سپر مستطیل (؟). محتملا اینان آلبانیان و«ارتور کریباتتیان» بوده‌اند. به تصویر ۸۶ بنگرید .

۱۰. به تصاویر سابق الذکر سپاهیان ماد در زمان هخامنشیان وهمچنین بـه :
Her., VII, 61 رجوع شود.

۱۱- رجوع شود به :

R. Ghirshman, Fouilles de Sialk prés de Kashan.... II, Paris, 1938,
،ص ۱۰۰ و بعد

در ماد (وپارس هم) ستام ویراق اسکیتی متداول بـوده (با صفحه‌ای منقاری شکـل در محل اتصال تسمه‌های افسار)، رجوع شود به:

R. D. Barnett and W. Watson, « Iraq », XIV, 2, 1952, ص ۱۳۲ و بعد

(اشاره به جدول :
E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, pl. LXXIIV یـا صحیـح تـر
-LXXIX.

۱۲- E. Herzfeld, Iran in the Ancient East, ص ۱۹۵
این سند مفقود شده است.

۱۳- مثلا سارگون دوم درگزارش سال ۷۱٤ خویش میگوید که‌اولو سونوپادشاه ماننا سنگ یادگار خویش را وقف وی کرده (سطر ٥٤ ipkidda Narâšn-8CS) براین سنگها غالباً نوشته‌ای نیز وجود داشته . گذشته از این در نامهٔ HABL ، ۳٤۳ AVIU ، شمارهٔ ٦۹ ، ۱ ، ص ۲۳۱)، ظاهراً در بارهٔ «محرر ـمانتائی» سخن رفته .

۱۴-کتیبـه‌هائی که بنام آریارمنـه و آرشامه در دست است ، باحتمال قوی فقط بنام ایشان مربوط گشته ولی در واقع در پـایان قرن پنجم یا آغاز قرن چهارم ق.م.تنظیم شده :

R. Kent, Old Persian Grammar Text Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۲ و ۱۱٦.

۱۵- آکادمیسین و.و. استرو وه باین موضوع اشاره کرده است.

۱۶- A. Meillet et E. Benveniste, Grammaire du vieux perse, Paris, 1931, ص ۷ و بعد

E. Herzfeld, Die Magna Charta von Susa, AMI, III, 3, ص ۹۳.

۱۷- در بارهٔ اینها قبلا در ص ۹۰ متن و بعد از آن سخن رفته است .

۱۸- به خلاصه‌ای در تألیف کامرون رجوع شود :

G. G. Cameron: The Persepolis Treasury Tablets, Chicago, 1948, pl, 3)

بویژه باید به کلماتی مانند

šakšapamana <šaššam <Xšaça (m) ومادی«پادشاهی» و پارسی‌باستان Xšaϑra-

و «قدرت» «ساتراپ» - Xšaϑrapa(n) و پارسی باستانی Xšaçapāvan و خلف‌بازمانده

و پارسی باستانی ṣissa <Čiça ومادی. ciϑra.

برعکس در روایات بابلی همه‌جا شکلهای مادی دیده میشود.

۱۹- مثلا کلمهٔ عیلامی ،

Sunki. K ta (y) auš. pe. na irše. kki. pe. na tanaš. pe. na [Xerx. Pers. c]

که در طی آن tanaš شکل -dana- ی پارسی را ادا میکند به « پارسی باستانی » بصورت Zana- بشکل مادی که منطبق بـا اصـل Xšāyaϑiyadahyūnāmparuvzanā nām میبـاشد - نقل مینماید . در کتیبهٔ Beh., I سطر ۱۳ و غیره Pakšiš عیلامی‌از Baxçi - ی پارسی و«پارسی‌باستانی» -Bāxtri - (باکتریا)؛ در کتیبهٔ Dar., NRa، سطر۸ادای‌کلمهٔ Vispazana - «پارسی باستانی» با - sp - خاص‌زبان‌مادی مثل miššatanaš مأخـوذ از Visadana - ی پارسی توجه شود همچنین به اختلاف لغات : Kurtaš کدائی از - grda و یا -Krta ی پارسی و -māniga « پارسی باستانی » ؛ درکتیبهٔ NRa و.Dar ، سطر ٤٦ tenum عیلامی از (daina(m پارسی -بمعنی «قانون» framānā - ی - «فرمان» «پارسی باستانی» را ادا میکند؛ درهمان کتیبه سطر ٦ tenu(m)tatti.ra از

- -dainadāta ی پارسی - بمعنی « مقنن » (framāta(ra- ی « پارسی باستانی » را - بمعنی «فرماندار» ادامیکند.راست است که تقریباً همهٔ‌کلمات‌یادشده در متون‌دیگر به‌عیلامی با اشکالی که منطبق با «ردیف یا گروه اول» است ادا شده:

parrnṣanam, Pakturriš, mišpazanaš, pirramataram.

اما راجع به پایه و اصل grda و (n)māna - بمعنی «خانه» باید تـذکر دهیم که اولی متروك شده زیرا که زرتشتیان آن را فقط در مورد ارواح خبیثه ومتمردان بکارمی‌برده‌اند.

۲۰- Stig Wikander, Mithra en vieux-perse· Orientalia Suecan, I, 1/2, دربارهٔ کلمهٔ Mesoromasodēs = Miça-Ahuramazdā در تألیف پلوتارك ص ٦٦ و بعد

۲۱- چنانکه پیش گفتیم کتیبه‌هایی که بنام پادشاهان آغاز قرن ششم ـ یعنی آریارمنه و آرشامه تنظیم گشته ـ بظن غالب در پایان قرن پنجم تهیه شده است. هیچ مدرکی دربارهٔ وجود خط مستقل پارسی که در ابنیهٔ یادگار بکار رفته باشد، قبل از کوروش ـ در دست نداریم.

۲۲- رجوع شود به:

XŠayārŠa ـ «کسرکس» پارسی باستانی ـ و IkŠerŠa ـ ی عیلامی و Kserksēs یونانی و 'AhaŠərēŠ ، 'AhaŠyērōŠ>AhaŠroərōŠ عبری باستانی؛

azŠaina - ی پارسی باستانی ـ بمعنی «خاکستری تیره» ـ و [Šena] ak، ی عیلامی Akseinos یونانی ـ از اسکیتی!)؛

- daina(m) پارسی باستانی ـ بمعنی «قانون» ـ و tenum عیلامی: Gaub(a)ruva - ی پارسی باستانی - و Gûbaru - ی بابلی و Gōbrūēs یونانی.

رجوع شود همچنین به ادای معکوس: Nidint(u)-Bêl بابلی و Nadi^{n}tabaira - پارسی باستانی. نمونه‌ها وامثلهٔ - o - <-ahu - کمتر روشن است.

Dārayava(h)uš پارسی باستانی ـ بمعنی «داریوش» ـ دارا» و Tarejamauš عیلامی و Dârejamuš بابلی و Dareiwos>Dareios یونانی (از شکل مختصر Dārayav ?) ، Dasəjāwaš عبری باستانی ؛ A(h)uramazdā ـ ی پارسی باستانی (اهورا مزدا) و Uramašta - ی عیلامی و ōromazdēs یونانی Va(h)umisa ، Va(h)uka - پارسی باستانی و Maumišša - ی و دیگر Maukka - ی عیلامی ولی در یونانی Omisos ، Wōmisos>Okhos ، Wokho^{s} والخ.

۲۳- اشکال حالت اضافی ـ Dāragavašahga بجای Dārāyavahauš و حالت مفعول به bumân بجای bumim والخ در کتیبه‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم دیده شده است ، این اشکال گواه برآنند که در زبان زندهٔ آن زمان این تعاریف اسامی دیگر وجود نداشته.

۲۴- اوضاع واحوال بسیار حاکی از این نکته‌اند. در روایات آشوری قرن هشتم ق.م. a- ی آخر حذف می‌شده

و غیره (Bagdattu<Baga-dāta

که u - در اینجا حرف آخرمبین حالت اکدی است همچنین است در عبری باستانی وآرامی.
('Ahašwērōs<Xšayarxa;

Artaxšaça>'Artehšašt ولی در قرائت مرسوم 'Artahšašta

همخوانده میشود.

.Miϑradāta>Mitrədat

در زبان یونانی بسیاری از اسامی به os - ختم میشوند که حاکی از اصل مصمت آنهاست [a- ی پایانی بصورت پسوند ēs - در میآید: درتألیف هرودوت هنوز غالباً چنین است :
Ariaramnēs، Arsamēs، Artoksersēs، Kserksēs، Mitradatēs، Gōbr-ūēs

ولی Megabuz(d)os [بدینقرار در تألیف هرودوت همه‌جا:
-Z(d) - بجای حرف مشابه آن - ks - ، باید Bagabuxša - Megabuksos پارسی باستانی باشد. ولی مقایسه شود با روایت بابلی - Magabudišu]
[الخ، پارسی باستانی ی - Marduniya - همان Mardonios بیالا بنگرید.
وغیره Vahuka، Vahumisa از Ōkhos، Omisos،
در متون پارسی باستانی تحریر حرف ā - درپایان کلمات که از لحاظ اشتقاق قابل توجه نمی باشد پدید آمده بوده و این راهم باید درگرایش به ساقط شدن a- ی پایانی دانست.در متون بابلی نوین نیز این شیوه برای ادای مصوت محفوظ درپایان کلمه (در تلفظ ادبی و یا در تلفیقهای معین) مرسوم بوده و حال آنکه قاعدهٔ عمومی براین بوده، که مصوتهای پایانی خفیف گردد (و در زبان اکدی متأخر نه تنها a -).

۲۵- این راهم بگوئیم که درپارسی این نوع خط درامور جاری متداول نبوده . در زمان داریوش اول خط جدید ایرانی ـ که برپایهٔ الفبای آرامی بود. معمول گشت ولی ظاهراً خط مزبور نیز در دفاتر اداری و دبیر خانه‌ها رواج نیافت و آنها از زبانهای عیلامی و آرامی کماکان استفاده میکردند، ولی تصور اینکه برای کتیبه‌های صخره‌ای خط خاصی اختراع شده بود دشوار است. فقط این حدس باقی میماند که خط مزبور، در ماد شایدبیشتر بکار میرفته . (رجوع شود به : آکادمیسین و. و. استرووه . اصلاح خط در زمان داریوش اول VDI ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۳،ص ۱۸۶، و بعد. به ای. م. دیاکونوف ، م.م. دیاکونوف ، و. آ. لیوشیش، اسناد نسای باستانی. کشف وتجزیه و تحلیل. مدارك «یوتاکه» UTAKE،

II، مسکو - لنینگراد، ۱۹۵۱، ص ۵۳ و بعد).

۲۶- توجه شود به وجود محتمل «شیوهٔ زبان آرامی» و «آرامیزم» در نحو کتیبه‌های هخامنشی.

۲۷- اگر برحسب یکی از حدسهای شیل ناشر اسناد حسابداری کارگاههای‌شاهی شوش (Mém.،Del.en Perse، IX) تاریخ آن‌را زمان فرمانروائی مادبدانیم پس‌درعیلام لااقل در دفترخانه‌ها و امور اداری کماکان از زبان محلی استفادهٔ میشد، گرچه موضوع تابعیت‌عیلام از ماد ثابت‌نشده ولی‌مذکر نام پارسی (parŠin) وساکنان رغه (Raka. pe) و مادها (؟؟ - mak) وکلاههای مادی (Kurbal[lat]) و لولوبیان (- Lullu بصورت اسم اخاص) وبابلیان (papilu. ppe) وهمچنین وجود تعدادی اسامی ایرانی می‌رساند که تعلق این اسناد بزمان استقلال عیلام غیر محتمل است. ضمناً کاملا مشهود است که اسناد از مدارك استخر که به قرن پنجم ق.م. منسوب است - قدیمی‌ترند. من این اسناد را میل دارم بزمان‌کورش یاکمبوجیه منتسب کنم - نیز بزمانی که هنوز نظامات مادی‌در ادارات حکمفرما بوده . این اسناد شایستهٔ مطالعهٔ خاصی‌می‌باشند .

۲۸ - کتیبهٔ شامشی آداد V ، KB، I، ص ۱۷۸ ، II، ۲۸؛ کلمه [ilâni] بمعنی «خدایان» درسالنامه‌های تیگلاتپالاسار سوم نیز مشاهده و احیاء میشود(KTP، ص ۸،سطور ۴۱-۳۹).

۲۹- کتیبهٔ شامشی آداد V : همانجا.

۳۰- Val. Flaccus، VI، 107

۳۱- گفتهٔ استرابون را (XI ، ۶، ۷) چنین میتوان درك کرد.

۳۲- .Strabo، XI، 11، 8 بدشواری میتوان گفت که درچهٔزمینه‌ای و کجا و درچه تاریخی این عادات درمیان زرتشتیان رخنه کرده بودند.

۳۳ - هرودوت (I، ۶۲) «میترا» را نام میبرد ولی از دیر بازی معلوم است که وی این خدا را با الهه «آناهیتا» اشتباه میکرده.

۳۴ - مقایسه شود با رسوم تدفین درمقبرهٔ تپه سیلك منسوب بدوران مقدم ماد که هیچ وجه مشترکی با رسوم اوستا ندارد.

۳۵- E. Meyer، Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprache، Kuhn's z.f. vgl. Spr.، 42, 1908. ص ۱۴ و بعد

۳۶ - چنین معتقدند که اصطلاح - baga بیشتر در مورد خداوند میترا بکار میرفته. ولی در کتیبه های هخامنشی این کلمه ایست که درمورد خدایان بطور اعم بکار رفته.

۳۷ - مثلا رجوع شود به یشت XIII وهمچنین جاهای مختلف گاتها.

۳۸ - Fravarti طبق اوستا - روح متوفائی‌راستکار که‌به زندگان یاری میکند؛ مقایسه شود fravarotar اوستائی - بمعنی « مؤمن » « عمل کننده بمراسم دینی ». دونام دیگر با پهلوانان افسانه‌های اوستائی مربوط است (به بعد رجوع شود).

۳۹ - مفهوم arta و rta از هزارهٔ دوم ق.م. معروف است و در میان هندیان متداول بود.

۴۰ - اگر معتقد نباشیم که اهورامزدا نخست توسط زراتوشترا اختراع شده بود واین امر کمتر محتمل است.

۴۱ - گاهی این اشکال ممکن است بواسطهٔ پارس از ماد مأخوذ شده باشد. ولی چنین توجیهی نه همیشه ممکن است.

۴۲ - مثلا :

Pharnoksarthos = Farnəxšarθ < Farnaxšaθra, Aripharnes = Aryafarna, Maipharnos = Mahifarn (a), Khopharnos = Xofarn < Hufarna, Pharnakēs = Farnaka

و بسیاری نمونه های دیگر. رجوع شود به: و. ای. آبایف. زبان و فولکلورآسی، I، مسکو، لنینگراد، ۱۹٤۹، ص۱٦٤ .

۴۳ - و. ای. آبایف. تألیف یاد شده، ص۷۱.

۴۴ - این نکته با توازی عبارتی مانند:

« 1 martiya Maguš āha Gaumāta nāma hauv udapatatā hačā Pišiyānvādāy...» (Beh., I, §11) «1 martiya Bābiruviya Nadi^{n}tabaira namā... hauv ndapatatā Bābirauv »

بمعنی:

« بود بمعنی آدم، مغ، بنام گئومتا ، او خروج کرد (برخاست) از پی‌شی‌یا او وادا...» (Beh., I, §11) و:

«یك مرد (مردی)، بابلی، بنام این دین توبل... او خروج کرد دربابل» (Beh., I, § 16)

وزان پس:

«1 Gaumata māma Maguš āha [hauv ad] uružiya...»

و بعد:

«[1 AC] ina nāma (H) ūvǰiya hauv aduruǰiya... [1 na] dintabaira nāma Babiruiya hauv aduruǰirya... I Martiya nāma Parsa hauv [ad] u [ruǰ] iya... 1 Fravar [tiš] nāma Māda hauv aduruǰiya...
یکی‌بود بنام گئومتا، مغ، [او د] روغ گفت...؛ [یکی آشی] نا نام، عیلامی، اودروغ گفت...؛ یکی مارتیا نام، پارسی، او دروغ گفت...؛ یکی فراوار [تیش] نام، او دروغ گفت... » والخ .(Beh., IV, § 52)

۴۵ - تألیف جالب توجهٔ بنونیست ایرانشناس نامی فرانسوی وقف این موضوع گشته است.

E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929).

متون باستانی راجع به زراتوشترا در کتاب :

A.V.W. Jackson, Zoroaster the Prophet of Ancient Iran, New-York 4 th ed., 1928 Appendix V, ص ۲۲۶ و بعد اگر بعدها اشاره به مأخذ نشود در هر مورد منظور همین چاپ است.

۴۶ - اشاره به کسانف بواسطهٔ نیکولای دمشقی (FGH,III,fragm.19) و دیوژن‌لائرتی(Proom.,2)محفوظ مانده است با این حال ممکن است که تألیف کسانف از زرتشت یاد نکرده بلکه نام وی در مستخرج مجعولی که گویا از کسانف است و دیونیس اسکیتوبراخیون نقل کرده آمده باشد. رجوع شود به:

L. Pearson, Early Ionian Historians , Oxford, 1939. ص ۱۱۸

۴۶ مکرر - پلین (Nat. Hist., XXX, 2,1) و دیوژن لائرتی به ارسطو و دیگر شاگردان افلاطون اشاره میکنند.

۴۷ - اخبار متعدد غربی و ارمنی مبنی براینکه « زرتشت » پادشاه باکتریاد معاصر «نین» وسمیرامید (سمیرامیس) بوده - بی‌شك از کتسیاس (ودینون) ؛ ریشه میگیرد. با این حال در منتخباتی که از کتسیاس و دیو دور (Diod., II, 6,) بدست مارسیده برای نام زرتشت در دست نبشته‌ها کلمات :

Eksaortes، ho kraortes: ho Zd-aorteš،

ذکرشده که شاید از Oksaortes مأخوذ باشد

۴۸ - باستثنای یك جای مشکوك (یسنای V،LXV که شاید منظور آن بالکل moγuδbis «دشمن مغان» ؛ یا از maga بمعنی «شرکت» ، «جمع مودت» .؟ .

۴۹ - برخی از محققان این اصطلاح را « متعدی آتش » ، «کاهن آتش» تعبیر میکنند (و این دقیقاً با puraithos یونانی قابل‌تطبیق است.) استرابون مغان‌کاپادوکیه را که کیش ایشان بنابربسیاری‌ازمدارك، زرتشتیگری خالص نبوده، چنین میخواند ولی‌بنونیست وعده‌ای ازدیگر ایرانشناسان بااین اشتقاق مخالفت‌میورزند (تألیف یادشده، ص۶۰) رجوع شود به ؛ ص ۶۶ A I r W B .

۵۰- «دشت مغان» آذربایجان معروف است؛ مثلا بـه «قلعه مغ» درتاجیکستان و و «مغستان» در جنوب شرقی ایران برکرانهٔ خلیج فارس ومشرق بندر عباس‌وبسیاری‌جاهای دیگر توجه شود.

۵۱- لغت‌نامهٔ پهلوئی که بـه متن ویدودات I ، ۱۶ منـضم است رغه را همـان آتـروپاتن یا ری میداند ولی بی‌شك توجیه نخستین خطاست زیرا سرزمین رغه ـ چنانکه از فرگرد اول ویدودات مشهود است ـ به نواحی شرقی ایران متصل بوده. پس این‌همـان رغـه (ری) ماد شرقی بوده. در تفسیرات پهلوی اضافه شده است‌که: «بعضیها میگویندکه زرا ـ توسترا (اصلا) از اینجا بوده .

۵۲- یسنای XIX ، ۵۰.

۵۳- در زمان ساسانیان این‌لقب در واقع بکار نمیرفته وآن‌را خاص‌خدای ـحامی روحانیان زرتشتی می‌شمردند.

۵۴- دراین سمت او

Zaraϑuštra یا Zaraϑuštrōəma، Zaratušttum

یعنی «شبیه تراز همه به زراتوسترا» بوده بعدها اورا دیگرگونه میخواندند یعنی mōϑeδān mōϑeδ می‌نامیدند ـ« موبد موبدان» یعنی سرور سران مغان.

۵۵- دربارهٔ فهرست موارد تذکر «مس‌مغان» رجوع شود به:

F. Justi، Iranisches Namenbuch، Marburg، 1895، s. v.

درتألیفات طبری و ابن الاثیر و بیرونی ویاقوت و دیگر مورخان وجغرافیون عربی زبان نیز از آن یاد شده است. این لقب، بهر تقدیر بدین شکل مربوط بدوران متأخر تریست.

رجوع شود به:

J. Marquart, ErānŠahr nach der Geograpie des Moses Xorenac'i, Berlin, 1901, ص ۱۲۸.

۵۶- اکثر مورخان مسلمان معتقدند که زادگاه «زردشت» ارومیه و یا دیگر نواحی آذربایجان بوده و منشأ این عقیده محتملا آنست که آذربایجان در دوران متأخرتر تکیه‌گاه کاهنان زرتشتی بوده. در اوستا مطالب و مدارك دیگری، جز آنچه گفته شد، در تشخیص محل اقامت زراتوسترا وجود ندارد ـ مگر موردی که خانهٔ زرا توشترا را درکنار رود دارژ (ویدودات، XIX، ٤ و ۱۱) قرار داده و زراتوسترا پیش از آمدن به قلمرو پادشاهی‌کاوی ویشتاسب درکرانهٔ رود بزرگ داتیا (یشت، V،۱۰٤؛ IX، ۲۵، XVII، ٤۵) که ـ طبق کتاب متأخر قرون وسطائی زرتشتنامه ـ زادگاه وی اران ـ وج را از خطهٔ پادشاهی کاوی ویشتاسب جدا میساخته ـ قربانی کرد. تشخیص این رودها روشن نیست و از دوران مقدم نیز روشن نبوده: خبر عجیب حاشیه نویس «نخستین. آلکی‌ویاد»(شبه) افلاطون که «میگویند، زرتشت ۶۰۰۰ سال قدیمتر از افلاطون بوده ... و خبرمیدهند که گویا او از یونانیان باستانی بوده و یا (بهر تقدیر) از دریای بزرگی گذشته به قاره قدم نهاد» ـ ... این مطالب از روایت کمینی دربارهٔ محل زادگاه زراتوشترا سرچشمه میگیرد که گویا زادگاه وی در آنسوی «رود جهانی» بوده و این رود را یونانیان «دریا» و یا «اقیانوس» می‌شمردند.

۵۷ - J. Hertel, 1) Die Achaemeniden und Kayaniden und Iranische Quellen und Forschungen, V, Leipzig, 1924; 2) Die Zeit Zoroasters.

همانجا I، لایپزیگ، ۱۹۲٤ وغیره.

۵۸ - احتمال اینکه گاتها پیش از نفوذ این تعلیمات در میان مغان تدوین شده باشد کمتر نیست.

۵۹ - بنگرید خبر هرودوت (III و ۷۹) را دربارهٔ تشریفات سالانهٔ «مغ کشی» ـ که دیگرمؤلفان هم تکرار کرده‌اند.

۶۰ - این خطاست: وی در جای دیگر از نثار این مشروب یاد میکند .

۶۱ - در تألیف هرودوت چنین آمده : « آنان (پارسیان - ای . د .) نه جای مرتفعی (برای قربانی‌گاه) میسازند نه چون قصد قربانی کنند آتش برمیافروزند ؛ و نه مشروب مقدس نثار میکنند و نه نای بکار میبرند و نه تاج گل بر سر می‌نهند (که قربانی کنندگان یونانی برسرمی‌نهادند . ای . د .) ونه از جو استفاده میکنند (یونانیان برروی قربانی جو میریختند) » . اما اینکه هرودوت میگوید « آتش نمی افروزند » منظورش « برای سوزاندن قربانی » میباشد واین کاملا درست است . گذشته ازاین آتش مقدس دائماً و بلاقطع افروخته بود و افروختن آن لزومی نداشت . ازکلمهٔ bōmos هم منظور هرودوت بطور کلی قربانیگاه یا محراب نبوده بلکه نقطهٔ مرتفعی است که کشتن ذبیحه‌در آنجا صورت میگرفته و حال آنکه درنزد زرتشتیان آتش برمحراب یا قربانیگاه روشن بوده . و اینکه می‌نویسد « مشروب مقدس نثار نمیکنند » بمعنی‌آنست که « از مشروب مقدس برای ریختن بروی قربانی استفاده نمیکرده‌اند » (برخلاف یونانیان که‌چنین میکردند) ؛ درواقع مشروب هئومای زرتشتیان مورد استعمال دیگر داشته ؛ به تألیف هرودوت VII ، ۴۳ بنگرید .

۶۲ - در تألیف هرودوت گفته شده که مرد پارسی بهنگام نثار قربانی تاجی از مورد برسر میگذارد ولی گفته نشده است که در این مورد کاهن - مغ چگونه ملبس میشود . ولی درتصاویر عصر هخامنشی البسه‌ای که مطابق تشریفات زرتشتی‌کاهنان میبایست بتن کنند (درپله‌کان کاخ استخر و صفحات طلائی‌آنچه اصلاحاً « گنجینهٔ آمودریا » نامیده میشود) وحتی البسهٔ‌کاهنان عصرماد (در نقوش برجستهٔ مقبرهٔ « قیزقاپان » و « دکان داود ») نشان داده شده است .

E. Herzfeld, Iran in the Ancient East. ص ۲۰۱ وبعد.

اسناد بایگانی استخر ظاهراً ازمغ ، (makuš عیلامی مأخوذ از maguš پارسی باستانی) ونثار مشروب هئوما - dauça - ی پارسی باستانی ، Zauϑra - ی اوستائی و tauša(m) عیلامی در تحریر کلمهٔ da-u-šá-um یاد میکنند . رجوع شود به تألیف یاد شده :

G. G. Cameron.

جدول ۳ و صفحه ۷ ، ۴۲ ، ۹۹ .

۶۳ - رجوع شود به فرگرد I ویدودات که مربوط به عصرپارتها میباشد .

۶۴ - تجزیه و تحلیل روایات قرون وسطی دراین مورد در تألیف یاد شده .

A. V. W. Jackson, Appendix IV.

منقول است . چنانکه ازمطالب گردآوردهٔ وی برمیآید اکثرمؤلفان مسلمان ناحیهٔ آذربایجان ـ وحتی گاهی ری (رغه) باستانی را زادگاه زراتوشترا میدانسته‌اند . وگاهی هم در تألیفات ایشان ری ـ بمعنی زادگاه مادر زراتوشترا آمده . عادتاً ایشان بلخ (باکتریا) را همچون مکان وعظ و تبلیغ وی یاد میکنند . از آنجمله « زرتشت نامه » ـ یعنی کتابی که محتملا از نسك مفقود اوستا (سوای یشتهای ۲۳ و ۲۴ ؟) ـ « ویشتاسپ ـ سَس » مأخوذ است ، و بدین سبب شاید نظر رسمی زمان تدوین قوانین خرد اوستا را منعکس میکند ـ محل وعظ زراتوشترا را باکتریا میداند . از بخش محفوظ اوستا تشخیص محل و مقر ویشتاسپا حامی زراتوشترا و « خاندان نائوتارا » ـ ی وی بس دشوار است (ضمناً برحسب روایات قدیمی خاندان مزبور که دور از رغه زندگی میکرده زادگاه زراتوشترا بوده . به سخنان جکسون دراینباره رجوع شود :

(تألیف یاد شده ص . ۱۹۲ وبعد A. V. W. Jackson، آبگیرهائی راکه بنام چای چیست وفراز دان از اوستا آمده ، ازقرون وسطی تا این ایام ، گاه دریاچهٔ ارومیه وگاه دریاچهٔ هامون در سیستان (افغانستان ؛ دربارهٔ استدلال منجر باین تشخیص رجوع شود به :

E. Herzfeld، Awestische Topographie، AMI، II ۹۱ ص) .

وگاه (درمورد فرازدان) رود رازدان (زنگو) در ارمنستان شوروی (دلاگارد ، اشپیگل) میدانند . میتوان دریاچهٔ دریای نمك در مادشرقی وبسیاری دیگر را هم نام برد. دریشتهای ۲۳ و ۲۴ ضمن نیکوئی هائی که برای ویشتاسپ آرزو میشود « وصول به رانگی » نیزآرزوشده.رانگی شط عظیمی است که در روایات بعدی ظاهراً با سیر دریا و هم دجله یکی دانسته شده است .

(W. Geiger، Ostiránische Kultur im Altertum، Erlangen، 1882، ص ۳۸).

و از لحاظ لغت شناسی حتی میتوان به ولگا تشبیه کرد (Rhā ـ ی یونانی مأخوذ از Rahà ـ ی اسکیتی که قاعدتاً با Ranzhā ـ ی اوستائی برابر است . رجوع شود به :

J. Markwart، Wehrot und Arang، Leiden، 1938 ص ۱۳۶ .

درتألیف هرودوت « آراکس » به ولگا و سیر دریا و ارس اطلاق میشود) . بارها ازکوههای Harà bərəzatī (که ازلحاظ اشتقاق لغت با البرز منطبق میباشد ولی‌ماهواً ممکن است مربوط به هرکوه بلندی باشد) و دریاچهٔ Voru - Karta یاد شده است .

اسم اخیر ممکن است مربوط به دریای خزر (کاسپی) و یا آرال باشد ـ این کلمه تسمیهٔ نامشخص بوده برای آبهائی که زمینی را محدود میکرده‌اند ـ مثل « اقیانوس » یونانیان . رجوع شود به : W. Geiger ـ تألیف یاد شده ص ٤٦ و ۱۰۹).

۶۵ ـ بموازات این خبر یك روایت بسیار کهن میتلنی وجود دارد که آتنه ـ ی خارسی نقل کرده دایر براینکه ویشتاسپا (Hustaspēs) پادشاه ماد بوده . رجوع شود به : FGH ، IIA ، ۱۲۵ . 5 .fragm (۱۷) ص۶۶۰ : « هیستاسپ برادر کوچکتری داشت بنام زریادر ـ بومیان دربارهٔ ایشان میگویند که ازآفرودیت وآدونیس بوجود آمده‌بودند. هیستاسپ درماد وکشور پائین حکومت میکرد وزریا در بالاتر ازدروازهٔ کاسپی تا تانائیس » . دراینجاسخن ازویشتاسپ ، برادر زریور درمیان است نه پدر داریوش اول . مری بویس (M. Boyce, Zariadres and Zarèr, BSOAS, XVII, ۱۹۵۵ ، ۳ ، ص٤٦٣ ببعد) معتقد است که این افسانه‌ایست مادی واین هیستاسپ را از ویشتاسپ اوستا وهمچنین پدر داریوش اول جدا میداند .

۶۶ ـ بسیار متدال است که آریایم ـ وایجا (اران ـ وج) را همان خوارزم (رجوع شود به : س . پ . تالستوف ـ در پی‌آثار تمدن باستانی خوارزم . چاپ مسکه ـ لنینگراد ، ۱۹٤۸ ، ص ۱۰۸ وبعد) و یا بخصوص درهٔ اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش بدانند . بگفتهٔ و. ب. هنینگ

(W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor, London, 1951, ص ٤٣)

آریانم و ایجا ـ همان دولت خوارزم است بمعنی وسیع ـ که دره رود تجن ومرغاب ـ یعنی آره‌یا و مرغیانا ـ را شامل بوده .

۶۷ ـ ب . و . میللر (زبـان طـالشی . مسکو ، ۱۹۵۳ ، ص ۵۳ و بعد ۶۵ و ۲۲۷) نشان داده است که زبان طالشی ویژگیهای صوتی اصلی را که خاص زبان مادی بوده حفظ کرده است . رجوع شود به فهرست منقول در تألیف یاد شدهٔ ب . و . میللر (ص ۵۳ و بعد) و درکتاب حاضر نیز به ماقبل ص ۸۵ و ۸۶ متن با اینحال به ص ۱۲۳ متن و حـاشیهٔ ۱۲۱ فصـل هفتم رجوع شود . در آنجـا قید شده است کاسپیان که اسلاف باستانی طـالشان می باشند ظاهراً بزبان مادی سخن نمی گفتند . متحملا این زبان بعد ها در اینجا نفوذ کرده .

۶۸ - آ. آ. فریمان ، مناسبات لهجه‌ای سغدی و خوارزمی . S V ، ۱۷ ، ۲ ، ۱۹٤۷ ، ص ۱۵۷ .

۶۹ - dāha (یشت XIII ، ۱٤٤) - که محتملا همان « دائی » یونانیان است است در اراضی ترکمنستان کنونی از این جمله بوده . شاید هم (چنانکه گیگر معتقد بوده) marəδa (در ترجمهٔ پهلوی āmāl از - āmard) - « مردان » (؟) در مرغیانا و - driurikā « دربیکیان » (؟ ؟) » درآریا (ویدودات ، I ، ۶و۹) باشد . گرچه دربارهٔ این اصطلاحات غالباً توجیه دیگری - سوای توجیه نژادی - بعمل میآورند . - Sarima (یشت XIII ، ۱٤۳) محتملا جز سارماتها نمی‌باشند (رجوع شود به :
(tūrasāni - ?, hyauna - ?) دیگراسامی (J. Marquart, Eranšahr ۱۵۵ ص)
را نمیتوان بااطمینان مشخص‌ساخت ولی حتی شخصی مانند هرتسفلد که هوادار منشاء مادی اوستا میباشد - tùra را در خوارزم قرار میدهد و - hyauna را هیونهای آسیای میانه می‌شمارد .
(E. Herzfeld, Zoroaster and his World, Princeton, 1947, II - (ص ۹۰۷ وغیره .
وی اران - وج را با درهٔ اوزبوی و فرورفتگی ساری قامیش یکی میداند (همانجاص۶۹۹)

۷۰ - رجوع شود به ماقبل ص ۶۹ متن .

۷۱ - ما گمان میکنیم که نه یك بلکه دو « لهجهٔ سرود های مذهبی و حماسی » اکدی (این اصطلاح را زودن متداول کرده) وجود دارد زیرا که زبان سرود ها و دعاهای مذهبی رسمی وهمچنین زبان حماسه های دینی (مانند « انودما الیش ») بازبان حماسه ها و داستانهای خلق (مانند «گیلگامیش» و «اِتانا» وغیره) فرق فاحش دارد .

۷۲ - رجوع شود به ماقبل - حاشیه ۲۵ فصل ششم .

۷۳ - مثلا استنتاجی که از فرگرد XII ویدودات ، یسنای LX و غیره میتوان کرد چنین است .

۷٤ - ویدودات ، I (که تورایخ حوادث بوسیلهٔ تجزیه و تحلیل داخلی متن نیز تأیید میشود) ویشت V را باید مربوط دوران پارت دانست زیرا که شکل-Baxδi- «باکتریا» و شاید Bawri - «بابل» در آنها استعمال شده که خود بصورت نادرستی برمبنای ترکیب صوتی متأخری در آنجا احیاء شده است . اگر در گاتها موضوع فقدان تذکری از

وجود یك دولت بزرگ و واحد را بتوان نتیجهٔ تاریخ مقدم اثر مزبور دانست ولی در مورد خرد اوستا همین پدیده ، چنانکه دارمستتر حدس میزند .
(J. Darmesteter, The Sacred Books of the East, ed. by F. Max Müller, V. IV 2, Oxford, 1895, XLIX ص).
میتوان چنین توجیه کرد که اثر مزبور در دوران پاشیدگی دولت فلات ایران نوشته شده.

۷۵ - در « Iranisches Namenbuch » ف . یوستی بیش از ۸۰ نام مرکب که با کلمهٔ aspa - «اسب» و ۷ نام که با کلمهٔ uštra - « شتر » و بیش از ۳۰ نام که با کلمهٔ gav - «گاو» تشکیل شده منقول است .

۷۶ - Chr. Bartholomae, Altiranisches Verbum. ص۳
منقول‌از : L. H. Mills, The Zend-Avesta, v.
III. The Sacred Books of the East, ed. by F. Max-Muller, v. XXXI, Oxford, 1887, X ص.

۷۷ - Chr. Bartholomae, Die Gathàs, Zarathustras Versprедigten, Strasburg. 1905.
(J. Duchesne - Guillemin, The Hymns of Zarathustra, London, 1952).
هنوز دردسترس من قرار نگرفته بوده .

۷۸ - « خویشاوند » (؟ - hvaitu ، یسنای XXXIII . ٤) ، حکام نواحی - « ساستارها » (یسنای XLVI ، ٥ - ١ - یکی بودن - Sastar و - danhupati از یشت XIII ، ۱۸ پیداست).

۷۹ - بخصوص رجوع شود به یسنای XLIV ، ۲۰ . درآنجا شاید از تصاحب نهرهای آبیاری نیز سخن در میان باشد . دربارهٔ اتحاد کاهنان با بزرگان . رجوع شود به یسنای XLVI ، ۱۱.

۸۰ - ولی‌البته نباید پنداشت که مخالفان زراتوشترا واقعاً - چنانکه درروایات زرتشتی آمده - پرستندهٔ « روح خبیث » آنگهرو - ماینو » (اهریمن) بوده‌اند . محتملا ایشان نیز مزدا - اهورا را می پرستیدند ولی این بزرگداشت‌بشیوه‌ای بوده که هواخواهان زراتوشترا آن شیوه را درست نمیشمردند .

۸۱ - یسنای XXXII ، ۸ . بنگرید : یسنای ، IX ، ٤ وبعد . : وبدودات،II.

۸۲ - یسنای XLVI ، ۱۱-۱۰ .

۸۳ - این تصادف محض نیست زیرا که تعالیم مربوط به اجر اخروی « اعمال » علی‌الرسم در دوران بحران جامعهٔ برده داری پدید میآید یعنی در زمانی که شیوه‌های نوین فکری ومعتقدات جدیدی برای تأثیر نفوذ درعامهٔ مردم - که ازوضع دشوار خویش‌ناراضی هستند - صورت لزوم پیدا میکنند . فقط بنظر میرسد که کیش اوسیریس درمصر ازاین‌قاعده مستثنی باشد ، زیرا که درکیش مزبور بجای اجر اخروی « اعمال » عملا وواقعاً اجری که برابراست با علم به‌فرمولهای جادوگری (که خوشی اخروی را تأمین میکنند) اعلام‌شده .

۸۴ - مثلا از « گاتای وهیشتو - ایش تیش » (یسنای ، LIII) ، که مربوط به ازدواج دختر زراتوشترا میباشد . از نیایشها و ادعیهٔ خیرکه بنفع حامیان معلم دینی - کاوی ویشتاسپا از خاندان نائوتار ، فراشائوشترا و اِد (اِد) جاماسپا از خاندان خوگوا و بسود هوا خواهان زراتوشترا از خاندان اسپتیام شخص او - یا « اسپتیامیان زراتوشترائی» و ازآنجمله عموی او مادیومانگهی . زان پس ازفصل XLVI « گاتا اوشتاوائی » رجوع شود به ترجمهٔ ا. ا. برتلس در مجلهٔ « واستوك » ، IV ، ص ۹) که زراتوشترا از سرنوشت خویش وفقر وتنگدستی شکایت میکند و ازفصل XLIV ، ۱۸ که «پیامبر» دعامیکند که ده مادیان ویك شتر وغیره راکه باو وعده داده شده دریافت کند .

۸۵ - لقب «کاوی» در بسیاری موارد دیگر-به‌اشخاص کمابیش افسانه‌ای -که در اوستا یاد شده - داده شده است و روایات متأخر از ایشان سلالهٔ جدیدی بنام کاویانیان یا کیانیان ساختند . جالب توجه است که اخلاف ویشتاسپا لقب «کاوی» نداشتند.

۸۶ - مثلا رجوع شود به :

H. Guntet, Uber die ahurischen und daevischen Ausdrücke im Awesta, Sitzungsb. der Heidelberger Akademie der Wiss., Ph.-hist. Klasse, 1914, No. 13.

۸۷ - مثلا رجوع شود : یسنای XXXI ، ۱۸ ، که توصیه شده کفار را باسلاح نابودکنند ، یایسنای XXXIII ، ۲ : «کسی که به‌کافر بازبان ویا اندیشه و یا دست بدی کند . . . بمیل اهورامزدا و بارادهٔ او عمل کرده است » یسنای XXX ، ۶ (اصطلاح dvar -) و الخ .

۸۸ - ویدودات ، V و ۳۵ و بعد : جنازهٔ خارج از مذهب نجس نیست . او در

زمان حیات تجس بوده . یشت XVIII ، ۲ و غیره بامجای « کشور هـای غیر آریائی » دعوت میکند .

۸۹ - رجوع‌شود(به تفصیل) به : آکادمیسین و. و. استرووه زادگاه‌زرتشتیگری. SV ، V ، ۱۹۴۸ ، ص ۱٦ وبعد .

۹۰ - تألیف یادشده ص ۳۷ وبعد ، W. B. Henning

۹۱ - همانجا ص ۴۱ .

۹۲ - اگر تصدیق کنیم که مغان آورندهٔ این تعالیم بوده‌اند باید ازقرن ششم بعنوان تاریخ تدوین گاتها صرفنظر نمائیم .

۹۳ - فقط اگر درتألیف هرودوت (I ، ۱۰۷ وبعد) تاریخ نادرست نباشد . بهرتقدیر گمان میکنیم داستان اوکه جزئیات‌آن تأیید شده ، دراین‌مورد قابل‌اعتماداست. اگر نام « فرائورت » ، راکه محتملا با تعالیم زراتوشترا مربوطاست میتوانستیم ، بگفتهٔ هرودوت ، به قرن هفتم منسوب سازیم . تاریخ ظهور تعالیم وی درخاك ماد را می‌بایست قبل از پایان قرن هشتم ، بدانیم . ولی در قرن هشتم ، چنانکه پیشتر تذکر داده شد ، به‌کیشهای کاملا « کفرآمیز » برمیخوریم وبهرتقدیم درماد غربی ومرکزی چنین بوده و خود این نام درواقع ، ظاهراً ، مربوط به‌قرن ششم قبل ازمیلاد است . ازدیگر سو باید توجه کردکه نقوش برجستهٔ مقابر شاهان ماد (کیاکسار وآستیاگ ؟) - وبهرتقدیر بر مقابر نیمهٔ اول‌قرن‌ششم - چنانکه بعد خواهیم‌دید ، تشریفات «مزدیسنا» را نشان میدهند که منحصراً مربوط به پیروان تعالیم زراتوشترا - باشکال گوناگون آن - میباشد .

۹۴ - نیاکان پرستی البته ازگاتها قدیمتر است . ولی متأسفانه -گرچه این موضوع برای تاریخ ماد واجد اهمیت بسیاراست - با درنظرگرفتن رواج نام Fravartiš - بصورت اسم خاص - در تاریخ مزبور ، نمیتوان گفت که آیا مفهوم ارواح نیاکان بشکل Fravarti (معنی تحت‌اللفظی آن « وعظ کننده ») ، برای نخستین‌بار وارد تعالیم‌مزبو گشته بوده ویاقبلاهم وجودداشته . فرض اول محتمل‌تراست .

۹۵ - این اصطلاح در عهد هخامنشیان نیز - از پاپیروسهای الفانتین - برما معلوم است . درواقع بمعنی « قانون پرستندگان مزدا » میباشد وممکن‌بود نه‌تنها پیروان گاتها و زراتوشترا خود را پرستندگان مزدا بشمارند ولی دراینجا مفهوم «قانون» بصورت یکی‌ازموازین دینی واجد اهمیت‌است واین مفهوم درادیان قدیمی «طبیعی» وجود نداشته.

۹۶ - حتی هرودوت هم از کیش‌هائی که بعدها پارسیان ازدیگران گرفتند و در اینجا مورد علاقهٔ مانیست - صحبت میدارد .

۹۷ - تاخاك براثر تماس جنازه نجس نشود .

۹۸ - هرودوت دربارهٔ پارسیان‌میگوید : «آنان در رودخانه بول و تفونمیکنند و دست نمی‌شویند » والخ (I ، ۱۳۸) . و دربارهٔ ملوث‌کردن‌آتش (III ، ۱۶).

۹۹ - وبدودات ، VI ، ٤٤ و بعد ؛ بنگرید : I ، ۱۳ - « گناهی که کفاره ندارد عبارت است از: دفن کردن مردگان » .

۱۰۰ - ص ۲۹ وبعد ،Mém., Dél. en Perse, VIII, Paris, 1905 pl. II. (اثر ژ. د. مورگان)

۱۰۱ - برغم استعجاب بعضی از محققــان اروپای غربی مورچگــان نیز جزو حیوانات زیان بخش آمده‌اند و این خود برای هر فرد ساکن جنوب روشن است . جالب توجه است که هرتل این عادت بسیار سودمند مغان - یعنی امحای حیوانات مضر - رادلیل سوء اخلاق « غیرآریائی » ایشان میداند .

۱۰۲ - این برخلاف آنچه برخی از محققان معتقدند مربوط به گاتها نمی‌باشد زیرا که درگاتها ازتکوین عالم سخن نرفته . ممکن است مربوط یسنای XXX باشد .

۱۰۳ - SPA ، IV ، پلاك ۹۷ ؛ بنگرید پلاك ۹۸ را - مغ با ظرفی سربسته برای هئوما ؟

۱۰۴ - G. G. Cameron - تألیف یاد شدهٔ ص ۷ ، ٤۲ ، ٦۹ - R. T. Hallock, New Light from Persepolis, JNES, IX, 4, 1950- ص ۲۳۹

۱۰۵ - برخی محققان معتقدند که گاتها با ایهام استعمال هئوما را تخطئه کرده (یسنای XLVIII ، ۱۰).

۱۰٦ - علیه این استدلال عادتاً میگویند که هرودوت از زراتوشترا نامی نبرده ولی او البته می‌بایست فقط درصورتی اززراتوشترا یادکندکه او - چنانکه هرتل وهرتسفلد و و. و. استرووه معتقدند - در زمان پادهاشــان هخامنشی زندگی میکرده (در این باره بماقبل ص ٦٦ و ٦۷ متن وبعد رجوع شود) . و درغیر اینصورت علتی نداشته که هرودوت از زراتوشترا یاد کند . زیرا که وی به معتقدات و تعالیم مغان صفحات کمتری از متن را

اختصاص داده وفقط بطور ضمنی از ایشان سخن میگوید .

۱۰۷ - رجوع شود به :

M. Lidzbarski, Ephemeris für Semstische Epigrapik, I. Giessen, 1909. ص ۷۳ ببعد

بخصوص این کیش التقاطی مغان در کتیبهٔ آنطیوکرس کوماکنی و شرح پرستش مغان در تألیف استرابون نیزمنعکس شده است . (XV, 3, 15).

۱۰۸ - اکنون که موضوع ملیت از لحاظ علمی حلاجی شده میل داریم اصطلاح « ادیان اقوام » را بکاربریم .

۱۰۹ - ف . ا . «لیودویك فیرباخ » .

۱۱۰ - ف . ا. « درمنشاء مسیحیت » (درمرثیهٔ برونومائوئر) .

۱۱۱ - پولین (VII ، ۱ ، به نقل دینون ؟) خبر میدهد که مادیها تصمیم گرفتند که دیوك دردژ اکباتانا زندگی کند ومحافظان نیزه‌داری داشته‌باشد وایشان «خوراك (Khorēgia) وآذوقه ووسایل مکان مقدس رابرای اوفراهم کنند » .

۱۱۲ - منشاء وجود اراضی معابد مغان را - بالاخص در این سرزمین که اصلا ایرانی نبوده و ساکنان آن بیقین مدتها بدشواری زبان ایرانی را می فهمیدند - بدشواری میتوان بنحو دیگری توجیه کرد . درامپراطوری ماد - اگر ناحیهٔ مرزی بین‌النهرین شمالی راکه در خطر تهاجم نظامی بوده بشمار نیاوریم - خطه ای ثروتمندتر و حاصلخیزتر وجود نداشته . ولی توجیه اینکه چرا این اراضی بخصوص - مثلا در عهد دولت هخامنشیان - به معابد اختصاص داده شده بوده دشوار میباشد. آتروپات در پایان قرن چهارم ق. م. محتملا با این وضع موجود مواجه شده بود .

۱۱۳ - ظاهراً درامپراطوری پارس تعالیم مزدیسنا - نخست در زمان خشایارشا - پس ازکوشش بد فرجام گئوماتا - بطوررسمی مورد حمایت قرارگرفت .

۱۱۴ - بتدریج یك سلسله تعالیم دینی جدید مستقل که مستقیماً ویا بواسطه با آئین مزدیسنا مربوط بوده اند پدید آمد مثلا میترا پرستی که در رم بسیار مورد علاقهٔ عامه بوده .

۱۱۵ - حتی درگاتها نیز آنها دوقلو نامیده شده‌اند (یسنای XXX ، ۳).

۱۱۶ - این همان « ۶۰۰۰ سال » فاصله است که بگفتهٔ مؤلفان یونانی بین

ظهور زرانوشترا ودوران ایشان سپری شده بوده .

۱۱۷ - رجوع شود به : Her., VII, 114,

۱۱۸ - E. Benveniste, The Persian Religion According to the Chief Greek Texts, Paris, 1929 - ص ۶۹ وبعد

رجوع شود همچنین بـه : ك . و . ترور ، انعکاس ثنویت زرتشتیگری درهنر I ، IOVE ص ۲۴۰ وبعد .

R. C. Zaehner, Postscript to Zurvān, BSOAS, XVII, 2, 1955 - ص ۲۳۳

۱۱۹ - Plut., De. Isidé 46-47

۱۲۰ - گردآوری احکام و قوانین اوستا در زمان پارتها آغاز شد . (کتـاب زرتشتی « دینکرت » یکی از ولخش ها ـ ولوگز ها ـ را نام میبرد) . احکام وقوانین طبق سنن و روایات توسط کرتیر کاهن در عهد اردشیر اول مؤسس سلسلهٔ ساسانیـان تصفیه شد و بوسیلهٔ مغ آذربایجانی آدرباد (آتروپات) فرزند مهرسپند ـ درزمان شاپور دوم مدون گشت . (۳۰۹-۳۷۹ م.).

۱۲۱ - غالباً به این موضوع که هخامنشیان و اسلاف ایشان گور های صخره‌ای برپا میکرده‌اند اشاره شده و این را دلیل زرتشتی نبودن آنان محسوب میدارند . ما بدون اینکه در ماهیت موضوع کیش شاهان سلسلهٔ هخامنشی اظهار رای کنیم ـ معهذا باید باین نکته توجه نمائیم که از واقعیت یاد شده چنین اشتباهی نمیتوان بعمل آورد . اولا در گاتها دستوری دربارهٔ تشریفات تدفین وجود ندارد . وثانیاً بطورکلی زمین حاصلخیز را از نجس‌شدن مصون میداشتند و سنگ از نجس شدن «بیمی ندارد» : مثلا رجوع شود به : ویدودات ، VI ، ۴۶ ـ ۴۵ : جنازه بوسیلهٔ سنگها به برج تدفین استوار میکردد. و میتوان آن را برقلهٔ کوهها نهاد .

۱۲۲ - با اینحال بعضی اشیاء که درعتیقه فروشی تحت عنوان « لرستانی» عرضه میشود ـ مثلا کمربند مفرغی ـ بنظرما مادی میباشد . (SPA ، IV ، pl. 56 A).

۱۲۳ - SPA ، IV ، pl. 69 - 72 (گمان نمیرود که تسمیهٔ « لرستانی » دراین مورد صحیح باشد.)

۱۲۴ - R. Ghirshman, Fouilles de Sialk ...

برای نمونه‌های خوب رجوع شود به SPA ، I ، صفحه ۱۹۳ .

۱۲۵ - A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé, Haarlem, 1950.

۱۲۶ - ص ۲۰۱ وبعد E. Herzfeld, Iran in the Ancient East

۱۲۷ - هرتسفلد این را به گئوماتای مغ (که در ۵۲۲ ق. م. درگذشت) نسبت میدهد . و تنها دلیل وی اینست که بعقیدهٔ او ممکن است نام « سکووند » را با نام دژی که گئوماتا درآن بقتل رسیده بوده و هرتسفلد Sikayahvant قرائت میکند (و همچنین با « سانگی بوتی » آشوری !) قابل تطبیق دانست (و بعقیدهٔ ما این تطبیق سخت قابل بحث می‌باشد) ... ولی بدیهی است گئوماتا که بدست داریوش اول فاتح کشته شده بوده نمیتوانست افتخار داشتن مقبره‌ای را داشته باشد .

۱۲۸ - وهمچنین درمورد مقابرماد شرقی درآغاز هزارهٔ اول ق.م. رجوع شود به مقابر تپهٔ سیلك .

۱۲۹ - «کسانی که دیوارهای (didām) را زینت کردند - مادیها ومصریان بودند ، - کتیبهٔ ساختمانی داریوش اول ازشوش :

R. Kent، تألیف یاد شده صفحه ۱۴۳ - سطور ۵۵ - ۵۴

۱۳۰ - در نقوش برجستهٔ استخر نیز نفوذ مشهود هنر نقوش برجستهٔ عیلامی محسوس میباشد (مثلا درصفوف تزئین بی‌پایان سپاهیان و باج آوران - مقایسه شود نقوش برجستهٔ مال امیر وکورانگوتا) بی‌شك هنر عیلامی در سرزمین ماد نیز تأثیر ونفوذ فراوان داشته .

۱۳۱ - این موضوع را هرتسفلد بوضوح نشان داده
(Iran in the Ancient East، ص ۲۰۹ وبعد)

۱۳۲ - E. Herzfeld, Iran in the Ancient East. ص ۲۰۰

۱۳۳ - Polyb., X, 27

۱۳۴ - درتألیف پولیبی - Ainēs آمده .

۱۳۵ - وازآن جمله درخت سدر که بنظر میرسد در آن زمان فقط در کوههای عمان و لبنان در « سوریه - فنیقیه » میروئیده و احتمال اینکه دیوکیان آن‌را به‌اکباتانا آورده باشند اندك است .

فصل هفتم

حواشی و تعلیقات

۱ - C. Müller, Ctesiae، ۵-۱و ورق۱۰۶، Photius, Cod. LXXII,
Cuidii ... fragmenta, Paris, 1844 (در چاپ دیندورف تألیف هرودوت).
FGH, II A. Berlin, 1826. ص ۳۶۱ وبعد
Diod., IX, ۲۱ و بعد

۲ - دربارهٔ ارتقای کورش تألیفات فراوان ، بخصوص درپایان قرن نوزدهم وجود دارد ، رجوع شود به تألیفات اورس ، بیودینگر ، آ. بائوئر، ك. شوبارت ، بوسانکه، پراشك، در روسیه ـ کلینگر وغیره .

۳ - آکادمیسین و. و. استرووه (هرودوت و جریانات سیاسی در ایران زمان داریوش اول . VDI ، شمارهٔ ۳ ، سال ۱۹۴۸) دلایل چندی آورده که در عهد حکومت داریوش در ایران واقعاً ـ چنانکه هرودوت نقل میکند (III ، ۸۲ ـ ۸۰) ـ موضوع بهترین شکل حکومت مورد بحث واقع شده بوده و بدین مناسبت و لزوماً مسئلهٔ وقایعی که منجر بظهور امپراطوری ایران (پارسی) شده بوده مطرح گشته بوده . توجهی که یونانیان به کورش ابرازداشته‌اند و در داستانهای هرودوت و کتسیاس و کزنفون ـ داستانهای مربوط به قرن پنجم . و آغاز قرن چهارم ق. م. ـ منعکس گشته ـ بی‌شك مبین علاقهٔ عمومی بوده که در جهان باستان آن دوران نسبت به‌آن رجل فعال ابرازمیگشته . اینکه داریوش دوم یکی از پسران خویش را (که در پایان دههٔ سوم قرن پنجم ق. م. متولد شده بوده) بنام

کورش نامید تصادف محض نبوده . بی‌شك درسراسر قرن پنجم ق، م . دربارهٔ کورش‌داستان های فراوان نقل میشده وکتسیاس نیز مطالب فراوان وغریب و خارق‌العاده ویا برخی اخبار صحیح در بارهٔ وی شنیده بوده . بدین سبب مجبور نبود همه چیز را از خود بسازد و جعل کند . علاقهٔ مفرطی‌که نسبت به تاریخ‌کورش درآن زمان وجود داشته از وجود روایات بسیاری‌که در این باره برهرودوت معلوم بوده ووی درتألیف خویش‌آورده ـ پیداست (III، ۲ ؛ I ۱۲۲).

۴ ـ تشبثی‌که س . اسمیت درباره صحت تاریخی «کورشنامه» بعمل‌آورده .
(ص۳٤،۱۰۱ وبعد S. Smith، Babylonian Historical Texts، London، 1924)
بنظر‌ما قانع‌کننده نیست .

۵ ـ استوانه سیپاری نابونید ، NBKI ، ص ۲۲۰ـ۲۱۸ : درآغاز پادشاهی‌ابدی من ... (خدا) مردوك بامن سخن‌گفت : « نابونید ، پادشاه بابل ، براسبان ستام‌دار خویش آجرحمل‌کن و (معبد) اخوتحول را (درحران) بساز و در آن خانهٔ (خدای) سین سلطان بزرگ را بناکن » من با احترام به سلطان خدایان مردوك گفتم : این معبدی‌که فرمودی ساخته شود . ـ (Sahir - Šumma) آن را در میان گرفت (شکل فعلی « پرمانسیو » (دائمی ؟) مبین عملی است‌که خاتمه یافته : یعنی « یکبار درمیان‌گرفت وهمچنان درمیان گرفته ») لشکر ماندا (Ummān - Manda) ونیروهان عظیم آن را » . مردوك بمن گفت : « لشکر ماندا که از آن سخن میگوئی نخواهد بود ـ نه از آن او ، نه‌کشور او ، نه پادشاهانی‌که معاونت او میکنند » . در زمان حملهٔ سال سوم کورش ، پادشاه آنزان ، بندهٔ کوچك او ، علیه او خروج‌کرد وبالشکر قلیل‌العدهٔ خویش لشکریان فراوان ماندا را تارومار ساخت ؛ Ištumegu پادشاه لشکر ماندا را او دستگیر کرد و برسم اسیر به‌کشور خویش‌برد » . آنچه اصطلاحاً « تاریخ وقایع نابونید » نامیده میشود (S. Smith ، تألیف یاد شده ، ص ۹۸ وبعد ؛ این ، محتملا دنبالهٔ « تاریخ وقایع گد میباشد ؟) ، I . ۱۱ـ۲۲ ٤ : « [... Ištumegu (« ایشتوویگ » خوانده شود) ، پادشاه اومان ـ ماندا ،] لشکر گرد آورد و علیه کورش (Kuraš) پادشاه آنشان رفت تا او را دستگیر کند ...... اما] (راجع) به Ištumegu ـ لشکر اوعلیه اوبرخاست، اودستگیر شد و [آنها اورا]به‌کورش تسـ[ـلیم] کردند . کورش در اکباتان (mât Agamtanu) ، شهرشاهی ، سیم وزروثروت و اموال [و اسیر (زنده) (؟) از] اکباتانا آنها (؟) اسیر کردند ، ـ و او به آنشان برد ، ثروت واموال (بعد کلمه بحالت اضافه‌آمده) [.........] » رجوع شود نیز بمابعد حاشیهٔ

۳۰ همین فصل .

۶ - بهرتقدیر برطبق گفتهٔ هرودوت مغان در دربار وی مقام نمایانی داشتند و آستیاگ باایشان مشورت میکرده .

۷ - رجوع شود بماقبل پائین ص ۴۸۰ متن وبعدازآن .

۸ - تألیف یاد شده ص ۴۵ وبعد C. Muller :

Photius، Cod. LXXII، ۱۰۶ ورق ، ۲

۹ - این تصادف اجازه میدهد که تا حدی نسبت به صحت نام « اسپیتام » که کتسیاس آورده اعتماد داشته باشیم ، گرچه نامهای « اسپیتام » و « اسپیتامن » در دوران کتسیاس متداول بوده و ممکن است این‌ظن پیش‌آید که کتسیاس دراین مورد نیزاین نام را از فهرست اسامی عصر هخامنشیان که با آنها آشنا و معاصر بوده برای شخصی که اسم او را نمیدانسته اختیار کرده باشد .

۱۰ - در واقع چنانکه داریوش در کتیبهٔ بهیستون صراحتاً میگوید وی برادر همخون و تنی کمبوجیه بوده و بنابراین برخلاف گفته کتسیاس پسر آمی‌تیدا نبوده است . ولی اینکه تصریح این موضوع در کتیبهٔ مزبور لزوم پیدا کرده خود نشان میدهد که دراین باره نظر دیگری وجود داشته - یعنی همان نظری که درتألیف کتسیاس منعکس شده .

۱۱ - در بارهٔ تعالیم مربوط به « سائوشیانت » رجوع شود به : یشت XIII ، ۱۲۹ ، ۱۴۵ ؛ XIX ، ۹۲ - ۸۹ ، ویسنای XXVI ، ۳۳ .

۱۲ - از گاتها پیداست که بستگان زراتوشتراو ویشتاسپا درجماعت دینی، نخستین پیروان «پیامبر» نقش بزرگی داشته‌اند .

۱۳ - یعنی به کین خواهی اینکه هارپاگ کورش - کودك را زنده گذاشته بوده گوشت پسرش را باو خوراند .

۱۴ - Her., I، 109.

۱۵ - کتسیاس‌اصرار دارد که کورش فرزند زنی‌چوپان وآترادات از قبیلهٔ مردان وزان‌پس خادم دربار آستیاگ و سرانجام یکی ازسپاهیان نگهبان شخصی اوبوده (اینجا - کاملا با تاریخ زندگی افسانه‌ای سارگون باستانی مشابهت دارد) . رجوع شود به نیکولای دمشقی FGH ، II A ، ص ۳۶۱ و بعد . fragm ۶۶ ، مردان قبیله‌ای بودند کوهستانی ونیمه صحرانشین که شهرت راهزنی داشتند . و چنانکه گیگر حدس میزند نام ایشان نیز

مانند کلمهٔ «کرد» در آغاز لقبی ملامت آمیز بوده . بنگرید کلمهٔ ایرانی - maraθa را که بمعنی «قاتل» است .
(W. Geiger, Ostiranische Kultur im Altertum, Erlangen, 1882, ص ۲۰۳).

مردان در نقاط مختلف فلات ایران و آسیای میانه و ازآنجمله ، ظاهراً ، درمرغیانا ، و در بخشهای سفلای قزل اوزن ، - گیزیل بوندای باستانی - (در اینجا ایشان را امرذان هم خوانده‌اند و استرابون بارها این نام را آورده است) و در بخش شمالی و لمیزرع پرسید (Her., I, 125) زندگی میکرده اند . کتسیاس ظاهراً مردان اخیرالذکر را در نظر داشته است .

۱۶ - FGH ، IIA ، ص ۳۶۱ و بعد ؛ fragm. ۶۶ ؛ رجوع شود نیز به : Just., I, 6

۱۷ - کادوسیان که بنا بگفتهٔ س . ت . یرمیان - در منابع قرون وسطائی متقدم ارمنی بنام کاتی‌شیان نامیده شده‌اند - یك قبیلهٔ مهم مستقل بوده‌اند که در کوههای جنوبی‌تر ازرود ارس - درناحیهٔ دوم طبقه‌بندی ما - زندگی میکرده اند . خبر کتسیاس مبنی براینکه این قبیله توانسته بودند ۲۰۰ هزار مرد جنگی علیه ماد بسیج کنند مانند خبر دیگر وی که مادها علیه کادوسیان ۸۰۰ هزار مرد جنگی بمیدان آورده بودند - افسانه است .

۱۸ - بگفتهٔ هرودوت (III ، ۸۵ وبعد) او - ستوربان داریوش اول و بافکر محیلانه‌ای وی‌را در جلوس به‌تخت سلطنت یاری کرد .

۱۹ - وی را نباید با ساتراپ پارسی بابل Gaubruva - Gûbaru - ی کتیبهٔ بهیستون و Gōbruēs هرودوت اشتباه کرد .

۲۰ - کتسیاس خبر میدهد که کادوسیان ازقدیم با مادیها دشمن بودند و برای نخستین‌بار فقط سر باطاعت کورش گذاردند .

۲۱ - بگفتهٔ او آستیاک بمشورت مغان کورش را به پارس فرستاد وزان پس بهمین سبب ایشان را سیاست کرد . (I ، ۱۲۱ - ۱۲۰ ، ۱۲۸ .)

۲۲ - رجوع شود به دینون : FHG ، II ، ص ۹۰ ، frgam. ۷ .

۲۳ - بگفتهٔ هرودوت (I ، ۱۲۳) نامه در شکم خرگوشی دوخته شده بود و پیك می‌بایست چنین‌وانمود کند که شکارچی است .

۲۴ - « استوانهٔ سیپاری » نابونید آغاز جنگ را درسومین سال حکومت نابونید (سال ۵۵۳ ق. م.) و«تاریخ وقایع نابونید » درپایان سال ششم حکومت نابونید (۵۵۰ ق.م.) ذکر میکند . س . اسمیت در چاپ « تاریخ وقایع » تاریخها را یکسال دیرتر ذکر میکند ولی فاصلهٔ آنها تغییر نمیکند .

۲۵ - Her., I, 214; Photius, Cod., LXXII

ورق ۱۰۶ ، ۸ ؛ دینون بنقل : CiC. Dediv., I ، ۱۲۳ ، ۴۶

رجوع شود به Just., I, 8, 14

دریک مورد سن اورا ۳۱ ذکر کرده‌اند (Sulpic, Severus, II, 9)

۲۶ - در مورد مرحلهٔ آخر آن ، ظاهراً ، اطلاعات کتسیاس با اطلاعات هرودوت مطابقت داشته . و محتملا وی بهمین سبب ازشرح آن در تألیف خویش صرف نظر کرده . بدین سبب انتقال اززمانی که پارسیان درزیر فشار مادیها قرار گرفته بودند و سپس درزیر حصار پاسارگاد حملهٔ ایشان را دفع کردند - به زمانی که آستیاک - پس از آنکه لشکریان اقوام تابعه وی را ترك گفتند در اکباتانا پنهان شد - در تألیف کتسیاس مسدل نیست : کتسیاس میکوشید آنچه را که باگفتهٔ هرودوت مطابقت دارد از شروح خویش حذف کند - تا بوجه شدیدتری اختلاف نظر خودرا با وی نشان دهد . یوستین (یا بهتر بگوئیم تروگ پمپه) که میکوشد - شاید بنقل از دینون - اخبار هرودوت و کتسیاس را آشتی دهد پیروزیهای آستیاک راکه در تألیف کتسیاس آمده با اقدامات آستیاک بعد ازخیانت هارپاگ یکی میداند . وی میگوید که آستیاک به خیانت فایق آمد - بااین معنی که در پشت‌سرلشکریان خویش دستجات سدکننده‌ای مستقرساخت . ولی‌اینگونه تعبیروقایع‌درپرتو مدارك بابلی محال است .

۲۷ - کتسیاس محل پیکار را (بنقل نیکولای‌دمشقی : FGH ، II A ، ص ۳۶۱ وبعد ، fragm. ۶۶ ، ۲۸) هیربا (Hirba) میخواند ؛ ازمنابع دیگر نام این‌محل‌بدست نیامده . ظاهراً این مکان را باید در نقطه‌ای از **پاره تاکن** - نزدیك اصفهان کنونی - جستجو کرد .

۲۸ - Just., I, 6. - Polyaen., VII. 45, 2. یوستین بعد میگوید که : « درآن زمان که مردان‌دربرگزیدن راه تردید داشتند . زنان همانجا برهنه دربرابر ایشان ظاهر شدند و پرسیدند آیا میخواهند فرار کرده به بطن مادران و زنان خویش باز گردند ؟ » زان‌پس خبری نقل‌شده که مأخوذ از هرودوت میباشد ، دایر براینکه آستیاك

در پیکاری که بعد وقوع یافت اسیر شد . این واقعه راپولین باری دیگر (VII ، ۶، ۱) بصورت دیگر و ظاهراً از ناجی دیگر نقل میکند (از دینون ؟) . و ضمناً قبل از پیکار پاسارگاد سه نبرد را برمی‌شمرد که پارسیان در آن موفقیتی احـراز نکرده بودند رجوع شود به (Polyaen. (VII ، 6 ، 9.

۲۹ - نیکولای دمشقی (fragm. 66، 45) کـه بیشتر از تألیف کتسیاس استفاده کرده ، سکاها و باکتریان را هم اضافه میکنند . ولی این نتیجهٔ بیان فشرده مطالب است زیرا که ازمستخرج فوتی (ورق ۱۰۶ ، ۳-۲ ،Cod.، LXXII) پیداست که باکتریان و سکایان ، بقول کتسیاس ، باکورش - فقط بعد از اسارت آستیاگ - ایجاد رابطه کردند و این‌خود بیشتر باحقیقت تاریخی مشابهت دارد .

۳۰ - NBKI ، ص ۲۲۰ و بعـد و ورق I ، II - ۳۷ ، ۲۵ ؛ ص ۲۸٤ و بعد ، X ، ۱۲ ؛ «حران» و (معبد) اِخولخول که ٥٤ سال ویران بوده (زیرا که) اومَنان - ماندا - ها معبد (ایشان‌را) غارت وویران کرده بودند - وخدایان دربارهٔ آن مدت مصالحهٔ ٥٤ سـاله‌ای مقررداشته - بودندکه پس‌ازآن (خدای) سین‌میتواند بمکان خود بازگردد...» بنابراین حران را مادیها طبق محاسبهٔ کتاب نابونید درسال ۶۰۷/۰۶ - اگر ازتاریخ‌آغاز ساختمان در سال سوم نابونید حساب کنیم - ویا سال ۶۱۰/۰۹ - اگر از لحظـه‌ای‌که در آغازسلطنت نابونید خدایان بخوابش آمدند وامر کردند اخولخول را درحران ترمیم کنند- ویران ساخته بودند . اگراز روی« تاریخ وقایع گد » داوری کنیم ویرانی‌حران مربوط به سال ۶۰۹ میباشد . شکل فعلی Sāhir در« استوانهٔ سیپاری » نابونید (رجوع شود بماقبل حاشیهٔ ٥ همین فصل) نیز نشان میدهد که حران - ازآن لحظه‌ای‌که درجنگ آشور و ماد اشغال شده بوده - همیشه درتحت تصرف مادیها بوده است . بدین سبب حدس ب. آ. تورایف وعده‌ای ازدیگر محققان‌دربارهٔ حملهٔ آستیاگ به بین‌النهرین درآغاز سلطنت نابونیدپایه‌ای ندارد . برعکس نابونید بااستفاده ازجنگ ماد وپارس به حران‌که متعلق به‌ماد بوده حمله کرد . عقیدهٔ دیگری نیز که‌گاهی ابرازشده دایربرتصادم آستیاگ بایکی ازاسلاف نابونید - بنام نریگلی‌سار - باتکای این خبر که شخص اخیرالذکر مجسمهٔ آنونیت الهه شهرسیپار، از «کوتیوم» ، را بازپس‌داده بوده - نیز موردِاعتماد نیست .

۳۱ - گفتگوی هارپاگ با آستیاگ پس از اسارت شخص اخیرالذکر (Her.، I، 129) بی‌شك ازمنبع مورد استفادهٔ هرودوت (هارپاگیان)سرچشمه نمیگیرد بلکه مطالبی است که خود هرودوت بمنظور تعبیر فلسفی و اخلاقی تاریخ آستیاگ نوشته

هرودوت از نظر ارزیابی شخصیت هارپاگ باروایات هارپاگیان که بالاتر نقل شده مخالفت میکند: اگر در روایات اخیرالذکر بهر وسیله‌ای کوشیده شده که هارپاگ را روسفید کنند هرودوت در اینجا بالصراحه عقیدهٔ شخصی خویش را از زبان آستیاگ بیان میکند و هارپاگ را «احمق ترین و بی‌وجدان‌ترین آدمیان» میخواند.

۳۲ - تاریخ وقایع نابونید، II، ٤-۳:

ص ۱۱۰ ببعد S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924,

۳۳ - فعل Šalâlu - بمعنی «باسیری گرفتن» که دراینجا استعمال شده عادتاً مربوط است به غنیمت «زنده» - بصورت بردگان.

۳۴ - Photius, Cod., LXXII, 106, 2

۳۵ - رجوع شود به «تاریخ وقایع نابونید»، II، ٤-۳، خراج گرفتن ازماد فقط از زمان داریوش اول هم معلوم است. ولی اگر سخن کزنفون را باور کنیم (Xen., Cyrop., VIII, 7, 11) ماد در زمان کورش با ارمنستان وسرزمین کادوسیان یك حاکم نشین واحد را تشکیل میداد. و ظاهراً با شرایط متساوی با آن دو دیگر خراج می پرداخته. ضمناً بداهتاً و a priori میتوان شکی نداشت که کورش خراجی برماد گذارده بوده. در نطق آستیاگ خطاب به هارپاگ که هرودوت نقل کرده و آستیاگ می‌گوید که هارپاگ «مادیها را به اسیری داده» (Katedoulōse) نیز همین موضوع مطمح نظر میباشد. دربارهٔ اصطلاح doulos رجوع شود به: یا. آ. لنتسمان - دربارهٔ اصطلاحات یونانی باستانی که مفهوم «بردگان» را میرساند. VDI، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۲، ص ۶۲-۵۷. «بردگی» مادیها - طبق اصطلاح سوید، «douleia است نسبت به سازمان دولتی»، یا تابعیت سیاسی که مستلزم پرداخت خراج میباشد. ضمناً نظر یا. آ. لنتسمان که douleia یا doulosunē ممکن است فقط بمعنی شناسائی ظاهری فرمانروائی باشد و دراین‌باره به هرودوت اتکا میجوید (IV، ۱۲۸ - ۱۲۶) نادرست میباشد. باین مناسبت گفته شده که پادشاه پارس ازاسکیتها «خاك وآب» طلب کرد و چنانکه میدانیم معنی این عبارت شناسائی سلطنت شاه پارس براراضی ایشان و از آنجمله پرداخت خراج است و این وضع را اسکیتها همچون «بردگی» (duolousnē) تلقی میکردند.

۳۵ مکرر - مثلا Her., VII, 136: که میگویدسفیران اسپارت خشایارشارا «شاه‌مادیها» میخواندند وبسیاری نمونه‌های دیگر. میدانیم که یونانیان جنگهای یونان‌وایران (پارسی) را «جنگهای مادی» میخواندند.

۳۶ - اصطلاح mUg-ba-ru amêlpehât mât Gu-ti-um را در «تاریخ وقایع نابونید» (III ، ۱۵) چنین باید تعبیر کرد . وی بهنگام تصرف بابل فرمانده لشکریان کورش بوده س . اسمیت وی را با گوبری کورشنامه یکی میداند . اگر همچنین چیزی ممکن باشد ، بهرتقدیر باید اورا از Gaubruva = Gûbaru یعنی گوبری مذکور در تألیف هرودوت ساتراپ بابل جدا دانست ، رجوع شود بماقبل ص ۵۱۳ تا ۵۱۵ متن و حاشیهٔ ۵۵ و ۷۸ همین فصل . شرحی که در بارهٔ سقوط بابل در « کتاب دانیال نبی » آمده بهیچوجه اصالت تاریخی ندارد ومدتها بعداز وقایع مزبور نوشته شده. «داریوش‌مادی» باشخصیت وی مطابقت‌دارد . پولین نیزبه نقل کتسیاس (VII ، ۴۵ ، ۲) اویبار را «ساتراپ کورش » می‌نامد .

۳۷ - ورق ۱۰۶ ، ۲ وص ۴۶-۴۵ ، Photius, Cod., LXXII . این خبراز احتمال دورنیست . درواقع نام آمی‌تیداکه بشهادت بروس در خاندان سلطنتی ماد متداول بوده بعدها برای زنان هخامنشی نیز بکار میرفته است ـ وظاهراً همچون نام نیای بزرگ از آن استفاده میشده .

۳۸ - م . ا . ماتیو . ۱/ بقایای دوران مادرشاهی در مصر باستان . در مجموعهٔ « پنجاهمین سال کتاب منشاء خانواده ومالکیت شخصی و دولت » ف . انگلس . چاپ مسکو- لنینگراد . سال ۱۹۳۶ ص ۳۶۳ وبعد . ۲ / اصطلاحات مربوط به خویشاوندی در مصر باستان . UZLGU ـ سلسلهٔ علوم تاریخی، شمارهٔ ۹ ، ۱۹۴۱ ، ص۲۲ وبعد . ۳/ ازتاریخ خانواده وعشیره در مصرباستان VDI ، ۱۹۵۴ ، شمارهٔ ۱ ـ این رسم باقیماندهٔ ازدواج گروهی زمان مادرشاهی نیست وبرعکس نتیجهٔ سیرتکاملی پدر شاهی میباشد وکوششی بوده برای احتراز ازانتقال اموال و دیگر حقوق ارثی دختر به‌عشیرهٔ دیگر .

۳۹ - مثلاً کورش دوم ظاهراً فرزند وشوهر دو دختر آستیاک بوده ؛ کمبوجیهٔ دوم خواهر خویش یعنی آتوسا دختر کورش را بزنی گرفته بوده وپس از او پی‌دریی نخست بردیای دروغین وپس‌از سقوط او داریوش اول (که درعین حال پارمیدا دختر بردیا را بزنی داشت) با آتوسای یاد شده ازدواج کردند . خشایارشا پسرداریوش بدان سبب پادشاه شدکه فرزند آتوسا بوده و حال‌آنکه داریوش پسرانی بزرگتر از او نیز داشته . داریوش دوم با خواهر خود پاریساتیدا ازدواج کرده بوده . فرزند ایشان اردشیر دوم پس‌از مرگ زن اول خود با دو دختر خود ـ آتوسا و آمستریدا ازدواج کرد ؛ اسکندر با پارسینا دخترداریوش سوم کودومان و پاریساتیدا دختر اردشیر سوم ازدواج کرد و سلوکوس اول آپاما دختر

اسپیامن پهلوان سغدی راکه از طرف مادر ـ بنا بحدس بعضیها از خاندان هخامنشی بوده ، بزنی گرفت والخ .

۴۰ ـ باکرزوس (وبعد Her., II, 86 ودیگران) ونابونید :

(Flav. Josephus, Contra Apionem, I, 20 - 21; Eusebius, Praep, Evang., IX, 41-

(هردوخبر از طریق آلکساندر پولی هیستور از بروس مأخوذ است) و احتمالا آرسام جد داریوش اولچنین کرد. محتملا خشاتریتا وکیاکسار نیز باشاهکان جزء مادچنین میکردند .

۴۱ ـ هرودوت وکتسیاس هردو باین نکته اشاره کرده‌اند . در تاریخ وقایع‌بابل نیز مخالف این امرچیزی وجود ندارد .

۴۲ ـ درگفته‌های کتسیاس « برکانیان » آمده ولی ممکن است barkanioi و hurkanioi ـ باشد که فقط دوشیوهٔ مختلف ادای نام ساکنـان ناحیهٔ Varkāna ـ یعنی « هیرکانیه» است. درتألیف‌یوستین «هیرکانیان» آمده ضمناً کنت کورس روف درتاریخ‌اسکندر مقدونی خویش بین‌برکانیان وهیرکانیان تفاوت قائل است.

۴۳ ـ کتسیاس میگوید که پس‌از آن آمی‌تیدا سیاست سختی دربارهٔ پتساک‌مجری ساخت و اوببار خودکشی کرد و حال‌آنکه کورش قصد مجازات اورا نداشت اوکبار تاریخی در۵۳۸ ق.م. دربابل درگذشته . (« تاریخ وقایع نابونید » ، III ، ۲۲).

۴۴ ـ Her., I, 80.

۴۵ ـ J. Friedrich, Kleinasiatische Sprachdenkmäler; Berlin, 1932, ص ۶۲ وبعد

(کتیبهٔ تاریخی شمارهٔ ٤٤)، نامهای خاندان هارپاکیان (؟) ـ هارپاك (Arppaku) و آرتمپار (Arttumpara) ـ میان بزرگان‌لیدی درقرنهای پنجم وچهارم ق. م. متداول‌بوده. رجوع شود به همانجا ، متون شماره هـای a ٤٤ ، ۱ ، ۳۰ ؛ ۱۱ ، ۳ ؛ ۲۹ ، ۷ ؛ ۷۷ ، 2 b ؛ ۱۰٤ ، b وسکهٔ شمارهٔ ۱۸۰ .

۴۶ ـ ۸۰ ، ورق ۱۰۶ ,Photius, Cod., LXXII یکی ساتراپ هیرکانیه ودیگر «دربیکان» (سکایان) بوده . هرتسفلد اسپتیاکا و زراتوشترا را یك تن میداند .

۴۷ ـ وبعد Her., VI, 94 ؛ VII, ۸۸.

۴۸ ـ دربارهٔ تاریخها رجوع شود به :

A. Poebel, 1) The Names and the Order of the Old Persian and Elamite Months, AJSL, LV, 1953 ص ۱۳۰ وبعد؛ 2) Chronology of Darius' First Year of Reign.

همانجا ص ۱۴۲ و بعد ؛

W. Hinz, Das erste Jahr des Grosskönigs Dareios, ZDMG, XCII, 1938 ص ۱۳۶ وبعد

آ.ت. فریمان، گاهنامهٔ باستانی‌ایران در پرتوا کتشافات نو . VDI ، شمارهٔ ۳ ، ۱۹۴۶ ، ص ۱۵ وبعد ؛

R. G. Kent, Old Persian Grammar, Text, Lexicon, New Haven, 1950, ص ۱۴۰ و بعد

۴۹ - و روایت مبهم پنجمی - از اشیل.

۵۰ - هرودوت این‌نام رابصورت تحریف‌شدهٔ Smerdis واشیل Mardis آورده. کتسیاس او را تاینور کسار و کزنفون در « کورشنـامه » تاناثوکسار میخوانـد (ظاهراً Tanuoksakēs شیوه‌ای از ادای لقب بردیا یعنی Tanuvazrka - بمعنی « بزرگ تن » باشد . هرودوت از نیروی جسمانی عظیم بردیا سخن میگوید (III ، ۳۰).

۵۱ - بنا بگفته کتسیاس مغی علیه بردیا ـ سفندادات نزد کمبوجیه سعایت کرد که او نیز بنام سفندادات موسوم بوده و بردیا بخاطر جرمی که مغ مزبور مرتکب شده بوده به تنبیه جسمانیش محکوم کرده بود. کمبوجیه بارها بردیا را بنزد خویش خوانده بود و بردیا حضور نیافته بود وفقط پس‌از احضارسوم بنزد کمبوجیه رفت. کمبوجیه که ازآمی‌تیدا بیمناك بود (بگفتهٔ کتسیاس آمی‌تیدا مادر بردیا بوده) به‌اندرز اسفندادات مغ اعلام داشت که مغ سعایت‌کننده علیه بردیا را کشته است. (این مغ ازلحاظ قد وصورت‌با بردیامشابهت داشت) ، ولی درواقع بردیا کشته شده بود و اسفندادات مغ بلباس او درآمده و نقش او را بازی میکرده است .کمبوجیه این راز را فقط به ساتراپ ارتسیر (ظاهراً این نام اصالت تاریخی ندارد و کتسیاس‌آن‌را ازیکی ازمعاصران خویش بوام‌گرفته) و خمیان (خواجگان) ایکسابات وباکاپات‌گشوده بود .گویا همهٔ این حوادث پنج سال پیش‌ازمرگ کمبوجیه‌وقوع یافت . جنبهٔ افسانه‌ای خبر کتسیاس مشهود است .

۵۲ - این خبر هرودوت ضعیف‌الاحتمال است ودیگرمنابع آن‌را تأییدنمیکنند. شاید خود شخص‌غاصب‌گئوماتا نامیده میشده ودرروایات بعدی وی را با اسپنتادات افسانه‌ای

یکی دانسته‌اند .

۵۳ - اغلب شواهد نشان میدهد که این لقبی‌است پارسی نه نام .

۵۴ - در تألیف یوستین - Comētēs آمده ولی «C» لاتین باستانی ممکن است «کاما» - ی یونانی را هم ادا کنند .

۵۵ - در « کورشنامه » (VIII ، ۷ . ۱۱) آمده است که « تانائوکسار » بحکومت مادیها و کادوسیان و ارمنیان منصوب شده بوده . بگفتهٔ کتسیاس وی ساتراپ باکتریا بوده .

۵۶ - بنا بگفتهٔ هرودوت و کتسیاس (ورق ۱۰۶، ۱۲، Photius, Cod., LXXII) او از روی غفلت خویشتن را مجروح ساخت ؛ در کتیبهٔ بیستون اصطلاحی که برای ما روشن نیست بکار رفته و گفته میشود که : او « بمرگ خود مرد » یا « بمرگ از خود مرد » - uvamršiyuš amaryatā [h] و در روایت بابلی آمده :

mîtût(u) ramâ (n) nišu mît(i)

که ترجمهٔ کلمه بکلمهٔ آن میشود : «مرد بمردن خود» .

۵۷ - Beh., I, § 11

۵۸ - هیچیک ازمنابع ما از عملیات جنگی درزمان جلوس گئوماتا وباسرنگون شدن وقتل سخنی نمی‌گوید . ظاهراً لشکریان درهرمورد بدون اینکه مداخله‌ای کنند تابع نتیجهٔ کودتای درباری بوده‌اند .

۵۹ - یا : « .... و (با) خانه‌های - حیاطهای - عشیرتی .... » .

۶۰- ... yaϑā paruvamčiy avaϑā adam akunavam āyadanā, tyā Gaumāta hya maguš viyaka. Adam niyaçārayam kārahya abičariš gaiϑāmčā māniyamčā viϑbiščā, tyādiš Gaumāta h[ya] maguš adīna; adam kāram gāϑ-avā avāstāyam Pārsamčā Mādam[č]ā utā aniy ā dahyāva.

متن عیلامی (بصورت ترانس کریپسیون عادی) چنین است :

u Şiyan nap.pa.nna hutta, appa [Kammatta] akka makuš [sa]ri. Š. ta; ak u [taš] šu.p.na lutaš ak aš ak kurtaš ak ulam (?) mannu.p.ma appi liya. appa Kammatta akka makuš e. ma aptu.

Š.ta; ak u taššu. [p kate.ma şik] ki.ta، kutta Parsin، kutta Mata.pe، kutta tayauš-

« معابد خـدایان را ساختم ، کـه مغ [گئوماتا] راب کـرد و [مر] دم vit با منطبق است با manu (؟) ulam (و در جماعتها) kurtaš و áš و (؟) lutaš (II ، ۱۱) را احیاء کردم (؟) که گئوماتای مغ از آنجا گرفته بود . و مـردم را [بجایشان نشا] ندم وپارس وماد وکشور هارا » . متن عیلامی از لحاظ نحوی نسخه بدل متن پارسی است. متن بابلی کاملا محفوظ نمانده .

۶۱ - Beh., I، §§ 11-14

۶۲ - راست است که گویا داریوش باین نکته اشاره میکند که بردیای دروغین دوم را بطورکلی مردم غیرایرانی پرسید (پارس) که اصلا عیلامی (آنچانی) بودند یاری میکردند (رجوع شود به بعد حاشیه ۸۱ همین فصل) با اینحال وی درپارس بطورکلی تکیه گاه تاجدی محکم داشته‌است ودرمیان اسامی خاص زمان هخامنشیان که برمامعلوم است نامهای عیلامی دیده نمیشود وبدین‌قرار قشرعیلامی درآنجا ازلحاظ عده بسیار ناچیزبوده .

۶۳ - بنگرید نیز به : Beh., IV، § 51 : « یکی از (عاصیان) مغی بود بنـام گئوماتا : او دروغ گفت . چنین گفت : « من بردیا پسر کورش هستم » او پارس را بشوراند » . اینجا همهٔ خاک کشور بالتمام درنظر نیست واین خود از عبارات بعدی پیداست.

۶۴ - درمحافل علمی غربی موضوع سیمای اجتماعی تحول گئوماتاآنچنانکه باید مطرح نشده . با اینحال هرتسفلد وکنیگ داریوش را نمـایندهٔ بزرگـان « فئودال » پارس میدانند . مثلا کنیگ

(F. W. König، Die ältete Geschichte der Meder und Perser، Der A. O., XXXIII, 3/4 ، ص ۲۸).

معتقداست که همهٔ تصادمات ومناقشاتی که‌درتاریخ باستانی ایران‌روی‌داده جنبهٔ نژادی وقبیله‌ای داشته و این تصادمات بین «درباریان فئودال» پیش ازهند و اروپائیان وهند واروپائیان وقوع یافته‌بود . ولی درعهد باستان ودرآن‌زمان هنوز نه تنها علاقهٔ ملی‌وجود نداشت بلکه بستگی قومی نیز مفقود بود و افراد فقط تعلق به قبیله و جماعت را درک میکردند . و بدین سبب مبارزهٔ نژادی نیز وجود نداشت . ترجمه‌ای کـه کنیگ از § ۱۴ کتیبهٔ بهیستون بدست میدهد مضحك است : « معابدی را که ادارهٔ مالیاتی (!) گوماتا نابود کرده بود ساختم . به جنود باری دیگر قدرت اربابی (!) و اراضی اربابی (!) و درآمد اربابی (!) و حیاطهای

اربابی (!) که ادارهٔ مالیاتی گوماتا از ایشان گرفته بود – باز پس‌دادم ». رجوع شود به :
F. W. König, 1) Der falsche Bardija, Wien, 1938; 2) Relief und Inschrift des Königs Dareios I am Felsen von Bagistan, Leiden, 1938 ، ص ۳۸ .

۶۵ – آکادمیسین و. و. استرووه . شورش مرغیانا در زمان داریوش اول. VDI ، ۱۹۴۹شمارهٔ ۲ ، ص ۲۰ . وی بدانشنامهٔ چاپ نشده و. ا. تیورین اشاره‌می‌کند. همچنین رجوع شود به : و . ا . تیورین . وضع اجتماعی Kur-taš طبق اسناد «گنجینهٔ» استخر. VDI ، ۱۹۵۱ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۳۸ – ۳۷ .

۶۶ – در این قسمت تجزیه و تحلیل متن Beh., I § ، 14 در تألیف م. م. دیاکونوف تحت عنوان « مختصری از تاریخ ایران باستان » مورد استفاده قرار گرفته .

۶۷ – راست است که هرودوت (I ، ۱۳۱) اظهار میدارد پارسیان معبد بنا نمی‌کردند ولی پس از اصلاحات خشایارشا ، از معابد « دیوان » ، که مجدداً ویران شده بودند ، سخن میگوید .

۶۸- J. Hertel, 1) Achaemeniden und Kayaniden, Leipzig, 1924; 2) Die Zeit Zoroastero, Leipzig, 1934. – E. Herzfeld. Zoroaster and his World, Princeton, 1947.
عقیدهٔ هرتل که مغان کاهنان کیش «دیوان» یعنی خدایان کهنی که تعالیم زراتوشترا ایشان رابصورت ابلیسان درآورده بوده میباشند چنانکه آکادمیسین و. و. استرووه بحق خاطرنشان میکند (زادگاه زرتشتیگری ، BC ، V ، ص ۱۹) بالتمام براثر کشف « کتیبهٔ خشایارشا ، دربارهٔ دیوان » که بعد ها پیدا شده بـالکل تکـذیب میشود ، زیرا خشایارشا ، بطوری که میدانیم پیرو استوار مغان و درعین‌حال دشمن «دیوان» بوده است .

۶۹ – E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, Berlin, 1938 ص ۳۴ .

T.T. فریمان . تألیفات جدید دربارهٔ کتیبه‌های پارسی باستانی . VDI ۱۹۴۰ ، شمارهٔ ۲ ، ص ۱۲۷ . – آکادمیسین و. و. استرووه . کتیبهٔ خشایارشا دربارهٔ «دیوان» و کیش پارسیان. IAN ، (اخبار فرهنگستان علوم) سلسله انتشارات تاریخی و فلسفی ، ۱۹۴۴ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۱۳۲ . – و . ای . آبایف . کتیبهٔ ضد دیوان خشایارشا . مجموعهٔ « زبانهای ایرانی » ،

I ، مسکو ، لنینگراد ، ۱۹۴۵ ، ص ۱۳٦ و بعد . R. G. Kent ، تألیف یاد شده .
ص ۱۵۰ وبعد .

۷۰ - در این مورد وارد بحث این موضوع پیچ درپیچ که آیا خشایارشا معبد واحدی را درنظردارد ویا چند معبد را وآیا مقصود وی معابد واقع درایران است یاخارج از آن - نمیشویم . موضوع مهم کتیبهٔ وی که درعهد باستان کمتر دیده شده بوده (و از ویژگیهای‌هخامنشیان‌نخستین - که درکشورهای مسخر شده ومطیع از کیشهای محلی حمایت میکردند - نیست) عدم مدارا باکیش دیگران است و این خود بین اقدامات خشایارشا وگئوماتا وجه تشابهی ایجاد میکند .

۷۱ - آکادمیسین و. و. استرووه . زادگاه زرتشتیگری . CB ، V ، ۱۹۴۸ ، ص ۱٤ .

۷۲ - Her., VII, 19, 37, 43, 113, 191 . بعدها چنانکه‌آکادمیسین و. و. استرووه معتقد است (زادگاه زرتشتیگری ، ص ۱۹ وبعد) ، خشایارشا را ازلحاظ تعالیم زراتوشترا شاه کافر می‌شناختند ومؤلف مزبور عقیده دارد که علت این تسمیه آن‌بوده که وی خواسته بود خود مدیر و حاکم کیش باشد . بطورکلی سبب این را که چرا شاهان هخامنشی پیش از اردشیر اول از روایات زرتشتی طرد شده‌اند بآسانی میتوان ، بدون‌اینکه به فرضیهٔ « جعل » دین زرتشت ازطرف مغان توسل و تشبث جوئیم ، یافت. درواقع:کورش اسپیتاما راکه حدس زده میشود خلف و جانشین زراتوشترا بوده - بقتل رسانید . کمبوجیه (کامبیس) ، بطوریکه هرودوت میگوید ، رسوم دینی قوم خود را نقض‌کرد ، داریوش اول گئوماتا - « اسپنتادات » راکشت . وگرچه همهٔ شاهان مذکور کیش مغان را مجاز دانسته بوده و ازآن حمایت میکردند ولی میان مغان قرن های ششم تا چهارم وکیش ایشان - که حتی عبادت مشترك با کاهنان « کافر» را اجازه میدادند (Arr., Anab., VII, 11, 8) وعدم مدارای زرتشتیان قرون بعد - فرق بسیار است . آنچه در یك عهد تحمل پذیر بوده و باآن مدارا میشده بعقیدهٔ مردمان عصر دیگر کفر محسوب میگشته .

۷۳ - Her., III, 79 ، کتسیاس بنقل فوتی :
ورق ۱۰٦ ، ۱۵ ، Photius, Cod. LXXII .

۷۴ - در اینجا باید باری دیگر چند کلمه دربارهٔ فرضیهٔ هرتل - که بعضی از دانشمندان دیگر نیز هوادار آن بوده‌اند - مبنی براینکه زراتوشترا گویا معاصر و همرزم داریوش بوده سخن‌گوئیم . این فرضیه مبتنی است بر یکی دانستن سه‌کس باسه‌کس دیگر:

۱) یکی‌دانستن کاوی ویشتاسپا حامی زراتوشترا وویشتاسپا پدر داریوش . ۲) یکی‌دانستن نام خاندان ویشتاسپا « نائوتارا » (که هرتل به « اصغر » تعبیر میکند ، گرچه این تعبیر مورد بحث ومخالفت واقع شده) با شاخهٔ اصغر خاندان هخامنشی . ۳) یکی دانستن نام زن (؟) ویشتاسپا یعنی هوتائوسا ـ با آتوسا دختر کورش که پی‌درپی بزنی کمبوجیهٔ دوم و بردیای دروغین و داریوش اول درآمده بوده . آکادمیسین و. و. استرووه نیزبا اندك‌تغییری این نظر را تأیید میکند . (شورش مرغیانا در زمان داریوش اول ، ص ۲۱ وبعد . زادگاه زرتشت ، ص ۱۹) . آکادمیسین و. و. استرووه در این مورد به یکی بودن هیستاسپا پدر داریوش با ویشتاسپا حامی زراتوشترا در تألیفهای نویسندگان متأخر ـ آمیان مارتسلین (قرن ٤)آگاتی (قرن ششم) وبیرونی (قرن دهم) ـ و همچنین به اینکه نام «هیستاسپ» ـ ویشتاسپا بندرت دیده میشود ، اشاره میکند . ولی قبلا اشاره کردیم که : ۱) گاتها بزبان پارسی نوشته نشده . ۲) اوستا بطورکلی از وجود پارس بی‌خبراست . ۳) نام های همهٔ خویشاوندان کاوی ویشتاسپا ـ ازآنجمله نامهای پدروفرزندان وی بااسامی خویشاوندان ویشتاسپا پدر داریوش مشابهتی ندارند و یك مؤلف قدیمتر عهد باستان ـ یعنی خارس می‌تیلنی (قرن چهارم ق. م.) ـ از وجود « هیستاسپا » ـ ی روایت اوستا (؟) اطلاع دارد و معهذا وی را با هیستاسپا پدر داریوش یکی نمی‌داند. ٤) ازلحاظ صوتی یکی دانستن نام آتوسا ونام هوتائوسادرست‌نیست (ـ hu ـ ی اوستائی درهیچ‌موردی بصورت ـ a درنیامده). ٥) اوضاع و شرایطی که درگاتها شرح داده شده بهیچوجه با اوضاع وشرایط دربار ساتراپ یا پادشاه وبطور کلی با اوضاع یك‌کشور بزرگ مشابهت ندارد وقس‌علیهذا و بسیاری دلایل دیگر . لازم است متذکر شویم‌که آخرین فرضیه های هرتل (رجوع شود به : ص ۲۰۷ و بعد 1-2 ,Ar. Or., XIX ـ مثلا اینکه پارتاتوآ و مادیسای اسکیت را با هندوان ـ آریائی روایت و دا یکی میداند) بطور کلی از حدود علم خارج است . رجوع‌شود نیز :

W. B. Henning, Zoroaster, Politician or Witch-doctor ?, London, 1951.

۷۵ - به توجه خاصی که به نقش پارسیان درکتیبه های داریوش در استخر شده عطف نظر گردد .

Dar. Pers., c, § 3; Dar. NRa, §§ 2, 4.

۷۶ - این ترجمه (با درنظرگرفتن روایت عیلامی که درآن پس‌ازکلمهٔ برابر با vᵢθbiš پارسی باستانی پس‌وند « در » (‎- moc) قرارگرفته) برترجمهٔ «... و درحیاطها

ـ (خانوارهای) اصیل » مرجح است .

۷۷ - رجوع شود بماقبل پایان ص ۴۷۲ تا پایان ۴۷۵ متن .

۷۸ - مثلا اوتان وگوبری (رجوع شود به :

J. V. Prášek, Geschichte der Meder und Perser, I, Gotha, 1906
ص ۲۰۳ وبعد).

گوبری ظاهراً پیشوای خاندان (یا مجمع اخوت ؟) پاتی سخوریان (هم نام پاتی شخوار مادی) بوده . ظاهراً معرفی خاندان وی را در کتیبهٔ Dar. NRc (Gaubruva pātišhuvariš) چنین باید فهمید . وی یکی ازافراد آن بخش‌ازبزرگان اصیل بود که جزو بزرگان خدمتگزار شده و کاملا بخدمت سلطان مستبد درآمده . در زمان کورش وکمبوجیه وی ساتراپ بابل‌وسوریه ـ آشور (= اکد وآن سوی رود) بود. نظرهای شیل و س . اسمیت دربارهٔ یکی بودن گوبری (Gûbru = Gaubruva) تاریخی
(S. Smith, Babylonian Historical Texts, London, 1924,
ص ۱۶۵ وبعد ; V. Scheil, RA XI ص ۳۵-۳۴ ، ۱۰۵-۱۰۴ و ۱۲۲-۱۲۱)
وگوبری «کورشنامه» مبتنی بر تعبیر نادرست اصطلاح «گوتیوم» و همچنین برفرض ثابت نشده‌ای است که گویا یك‌منبع‌خاص‌پارسی «کورشنامه» وجود داشته و حتی آلکساندر پولی هیستور نیز ازآن باخبربوده است . بنا بگفتهٔ اسمیت مغ مزبور بمنظور بزرگداشت کورش ، گویا ، دربارهٔ جنگ او باماد سکوت اختیار کرده ولی این که کسی تاریخی کمابیش مبتنی بواقعیات زمان کورش را بنویسد و چنین واقعهٔ مهم زمان پادشاهی او را بخاموشی برگزار نماید ـ باورکردنی نیست . و تذکر این نکته ضروریست که این مطلب مهمترین استدلال اسمیت را تشکیل میدهد . بدین سبب باید گفت که گوبری به بزرگان اصیل و در عین حال بزرگان نظامی ـ و خدمتگزار منسوب بوده و هیچ دلیلی نداریم که در این باره شك کنیم . اما راجع به اتان ـ هرودوت خود میگوید که وی از ثروتمندترین بزرگان اصیل‌بوده‌است. (III ، ۶۸)

۷۹ - اینان پایه‌گذاران خاندانهای رهبری کنندهٔ بزرگان امپراطوری‌هخامنشی بعدازدوران داریوش بوده‌اند : ویندافرنا (اینتافرن ، که بعدها توسط داریوش اول‌بسیاست رسید) ، اوتانا (اتان) ، گئوبروا (گوبری) ، ویدرنا (گیدرن) ، بگابوخشا (مگابیز-) و اردومانیش‌که دربارهٔ وی بعدها کس خبرنداده : وحتی درتألیف هرودوت هم بجای او نام یکی ازهواداران داریوش ـ یعنی اسپاچنا (اسپاتینا) آمده‌است .

۸۰ - آکادمیسین و. و. استرووه در مقاله‌ای تحت عنوان « هرودوت و جریانات سیاسی در زمان داریوش اول » (VDI ، ۱۹٤۸ . شمارهٔ ۳) ثابت کرده است که این خبر درست است .

۸۱ - در این مورد یك مجلس خلق، از نوع آتنی، که مردم همچون نیروی سیاسی فعالی درآن شرکت میجستند ، درنظر نداریم . درمجلس خلق بدوی ازنوع ایروکز - (که دراینجا فقط ممکن است مطمح نظرباشد) با تصدیق و یا رد پیشنهادهای پیشوایان وپیران ازسلسلهٔ بزرگان اکتفا میشده . وعملاهم درپارس فقط عدهٔ ناچیزی ازمردم آزاد - که بیشتر جنگ آوران ممتاز « گارد » شاهی وغیره بودند - میتوانستند در چنین مجلسی حضوریابند.

۸۱ مکرر - وی دریائوتی - محتملا همان ناحیهٔ اوتیان مذکور درتألیف هرودوت - علم عصیان برافراشت . اگر اصلاحاتی را که کامرون در قرائت کتیبهٔ بهیستون کرده (رجوع شودبه : R. G. Kent . تألیف یاد شده ص ۱۲٦ و ۲۰٤) قبول کنیم ، تکیه گاه وخیازدا تا ، بگفتهٔ داریوش ،

Kāra Pārsa hya viϑāpatiy hačā yadāya frataram

« مردم - لشکری پارسی که درخانه ها (جماعتها) قرارداشتند ، پیشتر ازیادا » بوده . در روایت عیلامی بجای « ازیادا » ، بنظر میرسد که ، Anşanmar - « ازآنچان » نوشته شده وضمناً اصطلاح «آنچان» را باید دراینجا ، بهرتقدیر ، بمعنی عیلامی آن ، یعنی مفهوم بدوی این نام که ناحیهٔ عیلام شرقی بوده ، دانست .

۸۲ - در § ٦ داریوش ساتاگیدیه وآراخوسیا را جداگانه نام می برد و در § ۲۱ ضمن برشمردن ایالاتی که از او جدا شده بودند فقط ساتاگیدیه را ذکر میکند . ولی از مطالب بعدی مشهوداست که درآراخوسیا هم شورش برپا شده بوده (§§ ٤٦-٤٤) . ظاهراً ساتاگیدیه وآراخوسیا - همچنانکه ازجدول هرودوت نیز مشهوداست - عملا ساتراپ نشین واحد را تشکیل میداده‌اند .

۸۳ - روایت بابلی بجای « نخستین هم رزمان » هریك از شورشیان هر بار کلمهٔ « بزرگان » (mâr - banûti) را بکار میبرد ولی با در نظر گرفتن زبان بد اکدی این روایت نباید این موضوع را زیاد با اهمیت تلقی کرد . البته ممکن است که بعضی از افراد بزرگان مثلا خویشاوندان خاندان سلطنتی پیشین دراین شورش وعصیانهای همانند آن شرکت کرده باشند . نباید پنداشت که شورشیان دراین مورد واجدخودآگاهی روشن طبقاتی بوده‌اند و یا اختلاف طبقاتی صریحی درمیان بوده است .

۸۴ - ممکن‌است‌که این شورش‌زودتر آغاز گردیده بوده . دربارهٔ جزئیات‌رجوع شود به : آکادمیسین و . و . استرووه . شورش مرغیانا در عهد داریوش اول . VDI ، شمارهٔ ۲ ، ۱۹٤۹ . با بسیاری از استنتاجهای آکادمیسین و . و . استرووه که این شورش را با مبارزهٔ مغان و زرتشتیان مربوط کرده و باروح فرضیه های هرتل وهرتسفلد سخن گفته است نمیتوانیم موافق باشیم .

۸۵ - بنا بمدارك کتیبهٔ بهیستون (روایت بابلی) بیش از ۵۵۰۰۰ نفر کشته شده بوده .

۸۶ - پیکار در نقطهٔ مسکون (Vardana) ماروش ، شاید مارعوبیشتو در الی‌پی (؟؟) وقوع یافت .

۸۷ - درروایت بابلی (سطر ٤۳) - Hamban.

۸۸ - شاید وی ساتراپ سراسر ایالات XVI که در تألیف هرودوت آمده، بوده است . چنانکه پیشتر گفته شد وسعت فوق‌العاده این ایالت ، که ازالحاق چهار ساتراپ‌نشین تشکیل شده بوده ، شاید بدان سبب بوده که پدرپادشاه برآن حکومت میکرده .

۸۹ - درروایت بابلی کتیبهٔ بهیستون عدهٔ کشتگان قید شده ولی رقم روشن نیست و درست خوانده نمیشود : ٦۵۷۰ یا ۱۵۵۷۰ ؛ ٤۱۹۲۲ نفر اسیر شده بودند .

۹۰ - این رسم که شاه فاتح بدست خود عضوی از اعضای پیشوایان «شورشیان» را قطع و وی‌را ناقص‌العضوسازدتوسط‌آشوریان برقرارشده‌بوده. برنیزه نشاندن سیاست‌خاصی بود برای مدعیان مقام سلطنت .

۹۱ - معلوم نیست‌که ایشان ساکارتیان ایران مرکزی بوده‌اند یا (شاید) ساکنان زیکرتو - ی آذربایجان . دراین باره رجوع شود به پایان ص ٤۱۵ تا آغاز ٤۱٦ متن و ص ٤۱٦ متن .

۹۲ - پارسیان (ایرانیان) در همهٔ پادگانهای کثیرالعدهٔ موجود ، از مصر تا هندوستان خدمت میکردند و همهٔ مقامات اداری مهم ورهبری‌کننده را اشغال کرده بودند و الخ . با در نظرگرفتن قلت نسبی عدهٔ ایشان معلوم میشود که همهٔ پارسیان آزاد با نیروی لشکری و اداری هخامنشی مربوط بوده وبستگی داشته‌اند . گذشته ازاین همهٔ پارسیان از مالیاتها معاف بودند (Her., III, 97)

۹۳ - اگر از روی موارد مشابه تاریخی ونژاد شناسی داوری کنیم استفاده ازکار

خویشاوندان کوچکتر و بیگانگان جماعت و کسانی که التجا میجستند (مشتریان-کلینت‌ها) وغیره – علی‌الرسم جزو این اشکال استثمار نیمه پدرشاهی شمرده میشود . رجوع شود به ماقبل ص ۴۱۱ متن و بعداز آن .

۹۴ - Xen., Hell., I, 2, 19

۹۵ - ولی در زمان خشایارشا تیگران که از خاندان هخامنشی بوده فرماندهی سپاهیان مادی را بعهده داشته . (Her., XII, 62).

۹۶- Xen., Anab., VII, 8, 25 (I, 7, 11); Plut. Artax., 14

این همان ارباك است که کتسیاس ازنام وی برای قهرمان داستان سقوط آشور خویش استفاده کرده است . اما اینکه نام اصلا مادی است گذشته از دلایل دیگر – از آنجا پیداست که حتی درقرن هشتم ق . م . هم درسرزمین ماد دیده میشود (Arbaku : ARAB, II, No. 192) و درپارس ازآن خبری نیست .

۹۷ - جالب توجه است که نام « آتروپات » اولا زرتشتی است وثانیاً درخاندان ویشتاسپا حامی زراتوشترا دیده شده .

(یشت XIII ، ۱۰۲ – پرویشتاسپا : Atarepāta)

۹۸ - حتی اگر خصومت صاحب مأخذ را نسبت بایرانیان در نظر گیریم هم باید باینگونه اخبار – مثلا Her., VII, 223 – توجه شود.

۹۹ - رجوع شود به : گ . خ . سرکیسیان. ۱) شهر خود مختار بابل زمان سلوکیه VDI ، ۱۹۵۲ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۶۸ و بعد . ۲) در بارهٔ اراضی شهری در بابل زمان سلوکیه . VDI ، ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ص ۵۹ و بعد ؛ ای . م . دیاکونوف . ۱) سیر تکاملی مناسبات ارضی در آشور . لنینگراد ، ۱۹۴۹ ، ص۱۳۶ وبعد . ۲) تألیف سیاسی بابلی ق . ششم وهفتم ق . م . VDI ، ۱۹۴۶ ، شمارهٔ ۴ ، ص ۱۴ وبعد .

۱۰۰ - به تصویر روشنی که از این وضع در « کتاب عذرا » – ی تورات وجود دارد رجوع شود .

۱۰۰ مکرر - از وزن و اهمیت پیادگان بمراتب کاسته شده بود و محتملا این پدیده را سبب آن بوده است که افراد صفی آزاد فقیر وناتوان شده بودند . مثلا بگفته کورنسیا (III ، ۲ ؛ IV ، ۱۲) داریوش سوم در ایسوس ۲۵۰۰۰۰ پیاده و بیش از ۵۰۰۰۰ سوار و درگئوگامل ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۵۰۰۰ سوار داشته که نسبت آن ۲ : ۵ و ۱ : ۴

میباشدوحال آنکه ۱۵۰ سال قبل‌ازآن ارتش خشایارشا – به‌تخمین هرودوت نسبت پیادگان و سوار ۱:۱۰ بوده‌اند.

۱۰۱ – این نظر بسیار شایع است (وبخصوص ازمیان دانشمندان شوروی ز. ای. یامپولسکی طرفدار آن میباشد) که «آتروپات» نام نیست ولقب کاهنی‌است که درماد حکومت میکرده است.

اشتقاق این‌کلمه (« نگهبان‌آتش » یا « صاحب آتش ») چنین تعبیری رااجازه میدهد. ولی اگر این‌کلمه لقب میبود بایستی درمورد دیگر حکام ماد نیز که اسلاف و یا جانشینان آتروپات بوده‌اند بکار می‌رفت و تکرار می‌شد. ولی در واقع چنین نیست. تطبیق نام آتروپات با نام سرزمین «آتداریاتیانو»، چنانکه قبلا یادآور شدیم از لحاظ زبانشناسی بسیار دشوار است. در مورد اول با کلمهٔ – ātr – یعنی «آتش»سروکارداریم و در مورد دوم محتملا با اضافه – antara.

۱۰۲ – در پیکار ایسوس واحد بزرگی (از لحاظ عظمت بعداز واحد لشکریان پارسی) از مادیها شرکت جسته بود. ولی روشن نیست که درآن زمان هم‌آتروپات فرمانده ایشان بوده یانه.

۱۰۳ – .Arr., Anab., III, 8, 4 از عبارت چنین مشهود است که‌کادوسیان و آلبانیان و ساکسیان همدستان – مادیها بودند نه امپراطوری پارسی (ایران) بطورکلی. گرچه یونانیان‌گاهی درمورد پارس اصطلاح «مادیها» را بکارمی‌بردند. جالب توجه است که کردیان (کردوخیان ، ساکنان جبال شمالی آشور) و کاسیان و دیگر کوهستانیان کردستان و لرستان‌کنونی جزو سپاهیان مادی آتروپات نبوده‌اند (Curt., IV, 12). در پیکار کادوسیان جناح چپ ومادیها جناح راست را اشغال کرده بودند.

۱۰۴ – Curt., IV, 9 . آتروپات در اینجا Satropates نامیده شده و ظاهراً اشتباه نساخ است.

۱۰۵ – وی ضمناً پاوتاکنا را از ساتراپ نشین مادجدا کرد.

Arr., Anab., III, 19, 2).

۱۰۶ – اینجا درتألیف پلین سرزمین کادوسیان» باسرزمینهای کاسپیان بیک معنی است (Nat., Hist., III, 19, 2).

۱۰۷ – آریان (Anab., III, 20, 3) اکسودات را پارسی میخوانند.

ولی مورخان اسکندر علی‌الرسم همهٔ بزرگان پادشاهی هخامنشی را که به ایرانی‌سخن میگفتند پارسی میخوانند . اگر از روی نام وی داوری کنیم ـ وی بظن غالب اصلا ازمردم آسیای میانه بوده .

(Ohsodatēs، Oksudatēs < ی ایرانی - Vaxšudāta -
بمعنی « آمودریا داده » ؟) .

۱۰۸ - Arr.، Anab.، IV، 18، 3 . کورتسیا (VIII، 3) میگوید که نخست بجای اکسودات آرساك منصوب شده بوده .

۱۱۰ - Arr.، Anab.، VI، 29، 3. . نمیتوانم گفت که باریاکس نمایندهٔ کدامین قشرهای اجتماعی بوده وچه مقاصدی داشته .

۱۱۱ - همانجا ، VII، 4، 1. .

۱۱۲ - Arr.، Anab.، VII، 4، 5.

۱۱۳ - Arr.، Anab.، VII، 13، 2 . آریان زان پس چنین گوید :
« بعضی میگویند که پستان راست ایشان که بهنگام پیکار مکشوف است ـ کوچکتر بوده. اسکندر ایشان را ازلشکریان دور کرد تا از مقدونیان ویا بربران توهین بآنان نشود . وی بایشان فرمود تا به ملکهٔ خویش خبر دهند که باو وارد خواهد شد تا بااو اخلافی بوجود آورد . ولی نه آریستوبول دراین باره خبری نوشته و نه بطلمیوس ونه شخص دیگری که در این‌گونه مسائل بتواند اطلاع‌کافی بدست دهد . ومن گمان نمیکنم که قبیلهٔ زنان آمازون تا آن زمان محفوظ مانده بوده ... (بعدآریان دلایلی دراثبات این عقیدهٔ خویش ذکرمیکند) .... بر روی هم اینکه چنین قبیله‌ای از زنان وجود داشته بنظر من غیر محتمل است .... اگر آتروپات زنان ـ سوار کاری به اسکندر نشان داده ، گمان میکنم زنان بربر دیگری بوده‌اند که سواری‌آموخته و وی ایشان رادرلباسی که به زنان‌آمازون نسبت میدهنددرآورده ونشان داده .» چنانکه میدانیم افسانهٔ برخورداسکندر بازنان‌آمازون‌اززمان‌متقدم واردتاریخ لشکرکشیهای وی‌شده‌است . آریان‌دراینجا نشان میدهد که ازاین‌افسانه‌ها (وازآنجمله‌اینکه زنان‌آمازون‌برای سهولت‌در تیراندازی با کمان پستان‌راست‌خودرامیسوزاندندوهمچنین‌موضوع همخوابه شدن اسکندر باملکهٔ‌آمازون ها) اطلاع‌داشته‌ولی، با اشاره‌بدانکه‌اینگونه‌داستانهادر اخبارهمراهان اسکندر ازقبیل بطلمیوس‌لاگ وآریستوبول، یکی ازبهترین مورخان نخستین اسکندر ـ وجود ندارد، بحق افسانه های ـ مزبور را ردمیکند . بهر تقدیر از این اشارهٔ آریان معلوم میشود که منابع قابل اعتماد مزبور نیز موضوع اعزام زنان سوار کار از طرف

آتروپات به‌نزد اسکندر راموردشك وتردید قرار نداده‌اند .

۱۱۴ - ب . گراکوف Guyaikokratogmeyoi (یونانی) (بقایای دوران مادرشاهی در میان سارماتها) ، VDI ، ۱۹۴۷ ، شمارهٔ ۳ ، ص ۱۰۰ وبعد .

۱۱۵ - همانجا ص ۱۰۳ .

۱۱۶ - تبر (sagaris) را ، بگفتهٔ هرودوت ، قبایل ماساگت که همسایه و خویشاوند ساوروماتها بودند (I، ۲۱۵) ، استعمال میکردند . گرچه در اینجا از لحاظ باستانشناسی اینگونه تبرهـا دیده نشده‌اند .

۱۱۷ - اگرکادوسیان بخشی ازکاسپیان بوده‌اند (واین محتمل است) پس گفتهٔ والری فلاك (VI، ۱۰۸) دربارهٔ وجود کیش سگ پرستی درمیان کاسپیان ـ که‌همسایگان ایشان هیرکانیان ـ (Aelian.، De Aanim.، VII، 38.) وشاید آلبانیان نیزدراین امرشریك ایشان بوده‌اند (Strabo، XI، 6، 7) ـ به آنان نیز مربوط میگردد . بدیهی است که چنین پرستشی فقط درمیان شکارچیان ودام پروردان ممکن بود پدیدآید .

۱۱۸ - همانجا . XXIV .

Plut.، Artax.، XXIV - ۱۱۹

۱۲۰ - سرزمین داریان (hē Dareitis Khōra) . بنا بگفتهٔ بطلمیوس (VI، 2، 6) ، بخش خاص ووسیعی از خاك ماد را تشکیل میداده (رجوع شود به‌اطلاعات مبهمی که دراین‌باره در Nat.Hist. پلین ، VI، 95 آمده .)

۱۲۱ - استرابون (XI، 8، 8; Plin. Nat. Hist.، VI، 25) باتکای گفتهٔ اراستوفن از مشرق بمغرب کرانهٔ دریای کاسپی (خزر) هیرکانیان و امردان (در مصب سفید رود ـ قزل‌اوزن) واناریان (یعنی غیرآریائیان) وکادوسیان وآلبانیان و کاسپیان و اونیان را برمی‌شمرد . بگفتهٔ پلین (VI ، ۱۸ وبعد) ظاهراً همهٔ قبایل‌جنوب سرزمینهای مجاور دریای خزر (کاسپی) «کاسپیان» نامیده میشدند . اراضی واقوام زیر ازمشرق با ایشان همسایه بودند : ناحیهٔ پارت آپاورتن وقبایل تپوران که‌درهیرکانیه سکونت داشتند واناریان و استاوریان وهیرکانیان (به خبری مبنی براینکه فرادات ساتراپ هیرکانیه درعهد داریوش سوم فرمانده تپوران و کاسپیان بوده رجوع شود ؛ Curt.، VI، 12; VI، 4). اینکه اناریان درهر دو جدول نام برده شده‌اند سوء تفاهم است : این کلمه نام قبیلهٔ معینی نبوده بلکه اسم مشترك قبایلی است که بزبانهای ایرانی سخن نمیگفتند . اما راجع به کاسپیان

گرچه مورخ ارمنی قرون وسطی فاوست بوزاند ازوجود ایشان درپایتاکاران (قره‌باغ سفلی) خبرمیدهد ولی حتی استرابون (XI, 5, 8) مینویسد که در زمان وی در واقع قبیله‌ای بنام کاسپیان وجود نداشته : ظاهراً این نام مشترك قبایل غیر هند و اروپائی سراسر حاشیهٔ کرانه‌ای دریای کاسپی (خزر) بوده وممکن است کادوسیان ومحتملا آلبانیان نیزجزوایشان بوده‌اند . دربارهٔ پارسیان در سرزمین‌کاسپیان رجوع شود به ص ۸۳ تا ۹۱ متن .

۱۲۲ - در سال ٤۰٤ . رجوع شود به : Xen., Hell., II, 1, 13 ؛ ظاهراً پلوتارك اشتباهاً این لشکرکشی را به دوران متأخر تری منسوب میدارد . (بعداز جنگ باکورش اصغر) ،

۱۲۳ - Just, X, 3.

۱۲۴ - رجوع شود به :

A. Gutschmid, Geschichte Irans, Tübingen, 1888 ، ص ٦ . حاشیه ۲ .

۱۲۵ - مثلا کورش اصغر ، ساتراپ آسیای صغیر ، چون آمادهٔ لشکرکشی علیه برادر خود اردشیر دوم میگشت تدارکات جنگی خویش را گاه چنین توجیه میکرد که قصد دارد علیه قبیلهٔ پی‌سیدیان و یا علیه ساتراپ مجاور ـ تی‌سافرن پیکار کند (Xen., Anab., I, 2, 1-4) و پادشاه ازاین رهگذر بهیچوجه ناراحت نشده بود . کورش مزبور خودکامانه شهر های یونیه راکه مربوط به ساتراپ نشین تی‌سافرن بوده به ساتراپ نشین خویش ملحق ساخت (Xen., Anab., I, 1, 6-8).

۱۲٦ - رجوع شود به ماقبل پایان ص ٤۱۵ تا آغاز ٤۱٦ متن ودیگر جاها.

۱۲۷ - Arr., Anab., III, 19, 5-7.

۱۲۸ - Polyb., X, 27, 3

۱۲۹ - این باستانی ترین شکل نام مزبور است . به حاشیهٔ ۱۳۲ فصل سوم و پایان ص ۵٤۳ تا ۵٤٤ متن رجوع شود .

همانجا دربارهٔ فرضیه‌ای‌که نام آتروپاتنا را از « اندرپاتیانو » ـ ی عهد آشور مأخوذ میداند سخن رفته . اکثرمنابع متأخرتر دولت وکشور مزبور را فقط «ماد» میخوانند وظاهراً این نام رسمی‌آن بوده است .

فهرست نام کسان و خاندانها و قبیله ها

الف

ب

گ

ن

فهرست نام جایها

ر

ش

ص

ط

ع

ف

گ

فهرست اختصارات

اختصارات روسی که با حروف لاتینی نموده شده است :

AVIU = ای. م. دیاکونوف– «منابع آشوری و بابلی در تاریخ اورارتو»، مجلهٔ «پیک تاریخ باستان» ، ۱۹۵۱ شمارهٔ ۲ (متون شماره های ۵۰ — ۱) شمارهٔ ۳ (متون شمارهٔ ۵۱ و بعد) ، شمارهٔ ٤ (فهرست اعلام) .

VDI = مجلهٔ «پیک تاریخ باستان» (وستنیك درونی ایستورئی)

DANAZ SSR = گزارشهای فرهنگستان علوم آذربایجان

JMNP = مجلهٔ وزارت معارف ملی.

یادداشتهای شعبهٔ شرقی انجمن باستانشناسی روسیه .

Izv. AN Az. = اخبار فرهنگستان علوم آذربایجان .

IAN, OIF = اخبار فرهنگستان علوم شوروی — شعبهٔ تاریخ و فلسفه .

Melikishvili UKN = گ. ا. ملیکیشویلی . کتیبه‌های میخی اورارتوئی . مجلهٔ VDI ۱۹۵۳ ، شمارهٔ ۱ ، ۱۹۵٤ ، شمارهٔ ۱ .

UKN = رجوع شود به گ. ا. ملیکیشویلی ، U.K.N.

RZOA = ای. م. دیاکونوف . سیر تکاملی مناسبات ارضی در آشور . لنینگراد ، ۱۹٤۹

SV = شرقشناسی شوروی

TOVE = کارهای شعبهٔ تاریخ فرهنگ و هنر شرق در موزهٔ دولتی ارمیتاژ

UZLGU = یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد

EV = کتیبه‌های شرقی

UTAKE = هیئت مختلط باستانشناسی اعزامی به جنوب ترکمنستان

اختصارات انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و دیگر زبانها :

ADD = C. H. W. Johns, Assyrian Deeds and Documents, Cabridge, 1898-1922.

AfO = Archiv für Orientforschhung.

AIrWB = Chr. Bartholomae, Alt-Iranisches Wörterbuch, Strassburg, 1902.

AJSL = American Journal of Semitic Languages.

AKA = E. A. W. Budge and L. W. King, Annals of the Kings of Assyria, V. I., London, 1902.

AL = F. Delitzch, Assyrische Lesestücke, 5. Ausg., Leipzig, 1913.

AMI = E. Herzfeld, Archeologische Mitteilungen aus Iran, Berlin, 1929.

Der A.O. = Der Alte Orient, Leipzig.

AOF = H. Winckler, Altorientasche Forschungen, I - III, Leipzig, 1893 - 1906.

ARAB = D. D. Luckenbill, Ancient Records of Assyria and Babylonia, Chicago, 1926 - 1927.

Ar. Or. = Archiv Orientàlni.

ARU = J. Kohler und A. Ungnad, Assyrische Rechtsurkunden, Leipzig, 1913.

Asurbanipal = M. Streck, Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige, I - III, Leipzig, 1916.

BASOR = Bulletin of the American Schools of Oriental Research.

BASPR = Bulletin of the American Schools of Prehistoric Research.

BE = Babylonian Expedition of the Museum of the University of Pennsylvania.

Beh. = کتیبه‌های داریوش اول در بیستون

BOTU = Boghazköi - Texte in Umschrift.

BSOAS = Bulletin of the Schools of Oriental and African Studies.

CAH = Cambridge Ancient History, Cambridge, 1924.

CRAI = Comptes-rendus de l'Académie des Inscriptions et des Belles - Lettres.

8CS = F. Thureau - Dangin, La relation de l'huitième campagne de Sargon II, Paris, 1912.

CT = Cuneiform Texts from Babylonian Tablets in the British Museum.

Dar. NR a =
Dar. NR b =
Dar. NR c = کتیبه‌های a و b و c داریوش اول در نقش‌رستم

Dar. Pers. c =
Dar. Pers. f =
Dar. Pers. e =
Dar. Pers. g = کتیبه‌های c و e و f و g داریوش اول در تخت جمشید

Dar. Sus. f = کتیبهٔ f داریوش در شوش

FGH = F. Jacoby, Fragmente Griechischer Historiker.

FHG = Fragmenta historicorum graecarum, 1848-1884.

HABL = R. E. Harper, Assyrian and Babylonian Letters, London, 1892 = L. Waterman, Royal Correspondence of the Assyrian Empire, Ann Arbor, 1930.

JAOS = Journal of the American Oriental Society.

JCS = Journal of Cuneiform Studies.

JNES = Journal of Near Eastern Studies.

KAH, I = L. Messerschmidt, Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts, Bd. I, Leipzig, 1911.

KAH, II = O. Schroeder, Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts, Bd. II, Leipzig, 1921.

KB = Keilinschriftliche Bibliothek, herausgegeben von E. Schraeder.

KL = E. Klauber, Politisch — religiöse Texte aus der Sargonidenzeit, Leipzig, 1913.

Kn. = J. A. Knudtzon, Die Gebete an den Sonnengott für Staat und königliches Haus aus der Zeit Asarhaddons und Assurbanipals, Leipzig, 1893.

KS = H. Winckler, Die Keilschrifttexte Sargons II, Leipzig, 1889.

KTP = P. Rost, Die Keilschrifttexte Tiglatpilesers III, Leipzig, 1893.

KUB = Keilschrifturkunden aus Boghazköi.

Kuhn's Z. f. vgl. = Zeitschrift für vergleichende Sprachenkunde, gegründet von Kuhn.

LAAA = Annals of Archeology and Anthropology, Liverpool.
Mém. Dél. en Perse = Mémoires, Delegation en Perse, Paris. 1900 - 1929.
MO = Le Monde Oriental
MVAG = Mitteilungen der Vorder asiatischen (und Agyptischen) Gesellschaft.
NBKI = S. Langdon, Neubabylonische Konigsinschriften, Vorderasiatische Bibliothek, 4, Leipzig, 1912.
N.F. = Neue Folge.
N.S. = Nouvelle Série.
OBI = H. V. Hilprecht, Old Babylonian Inscriptions chiefly from Nippur, Philadelphia, 1893 - 1896.
OECT = Oxford Edition of Cuneiform Texts.
OLZ = Orientalistische Literaturzeitung.
Pauly - Wissowa = Reallexikon der klassischen Wissenschaft, herausg. von Pauly - Wissowa - Kroll.
PSBA = Proceedings of the Society of Biblical Archeology.
IR, II R, V R = Cuneiform Inscriptions of Western Asia, ed. by H. Rawlinson, vv. I, II, V, London, 1861, 1866, 1884.
RA = Revue d'assyriologie et d'archeologie orientale.
RLA = Reallexikon der Assyriologie, herausg. von E. Ebeling und B. Meissner, Berlin — Leipzig, 1932 - 1938.
Sammlung = H. Winckler, Sammlung von keilschrifttexten.
SBAW = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutchen Sitzungsberichte der Bayrischen Akademie der Wissenschaften, Philologisch - historische Klasse.
SPA = A Survey of Persian Art, London — New York, 1938-1939.
SAKI = F. Thurean - Dangin, Die summerischen und akkadischen Königsinschriften, Vorderasiatische Bibliothek, 1, Leipzig, 1907.
SKL = Th. Jacobson, The Summerian King List, Chicago, 1939.
Streck. ZA. XV = M. Streck, Die heutigen Landschaften Armenian, Kurdistan, und Westpersien, Zeitschrift für Assyriologie, XV.
VB = Vorderasiatische Bibliothek.
WVDOG = Wissenschaftliche Veröffentlichungen der Deutchen Orient - Gesellschaft.
Xerx. Pers. c. = کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید
ZA = Zeitschrift für Assyriologie und verwandte Gabiete.
ZDMG = Zeitschrift der Deutschen Morgenländerischen Gesellschaft.

غلطنامه

صفحه/سطر	نادرست	درست
۲۳ /۱۸	گالیس	هالیس
۵٤ /۱۷	لِامپِساکسیِ	لامپساکی
۵۹ /۱۷	اوستا	اوِستا
۸۳ /۱٤	اوپرت	اوپر
۹۶ /۱۹	اومن‌ـمند	اومان‌ـماندا
۳/۱۰۵	اوما - ماندا	اومان - ماندا
۳/۱۳۵	ناراوم‌ـسوئنا	نارام‌ـ سوئنا
۱۱/۱٤۳	یارگاب	یارلاگاب
۲/۱۵۲	تیرگان	تیریگان
۱/۱۶۰	سرکار	سروکار
۹/۱۶۰	گی‌ـتپه	گوی‌ـتپه
۱۲/۱۶۲	گیکسوسها	هیکسوسها
۱۹۵/آخر	هندیان	سرخ پوستان
۱۹۷/زیرتصویر	پادتاکنا	پارتاکنا
۹/۲۰۱	اراشتوا	آراشتوآ
۱٤/۲۰۲	تحمل	تحمیل
۱۳/۲۰۵	نیکی دیارا	نیک‌دیارا
۱/۲۰۹	هارون	هارونا
٤/۲۰۹	اوآلکا	اوآلکی
۱۷/۲۰۹	آریدا	آریدو
۳/۲۳۳	می‌کرد	می‌کردند
۱۸/۲٤۸	آدانیراری	آدادنیراری
۷/۲۶۲	پارشوآ	پارسوا
۲۶۳/آخر	شاپاردو	شاپاردا
۳/۲۷٤	سرکار	سروکار
۸/۲۷۸	ایلام	عیلام

صفحه/سطر	نادرست	درست
۳/۳۱۷	کمیریان	کیمریان
۱۶/۳۱۹	مسخره	مسخر شده
۶/۳٤٤	دشواریهای سختی	دشواریهای بسیار
۶/۳۷۷	سمان	سیمان
۱۸/۳۹۰	آمد	آمدند
۸/۳۹۶	گالیس	هالیس
۱۹/٤۰۳	لغوئی	لغوی
۸/٤۲۵	هدروسیا	گدروسیا
۲۰/٤۲۷	عیلام	عیلام ۷۶ مکرر
۲۰/٤۳۲	آرتیك	آوتیك
٤۵۳/زیرتصویر	ارمیتانر	ارمیتاژ
۲/٤۵٤	استیك «ویکاندر»	«استیك ویکاندر»
۲/٤۶۵	مستمعان	مسمغان
۱۷/٤۷٤	فیلون اسکندریه‌ای	فیلون اسکندرانی
۱۶/٤۷۹	البیرونی	بیرونی
۱/۵۱۵	اوهبار	اوگبارو
۸/۵۳٤	سانتاگیدیه	ساتاگیدیه
۷/۵۵۰	تروگاپومپه	تروگ پومپه
۱۱/۵۵۳	نیکانور	نیکاتور
۳/۵۵۹	List	Llist
۲۷/۵۶۵	سیمرامید	سمیرامید
۷/۵۶۸	SV	CB
۵۹۱/عنوان	باب	فصل

